فانتقمنا من الذین اجرموا وکان حقا علینا نصر المؤمنین

درین ایام سعادت انضمام مجلد ثانی از منهج ثانی کتاب مستطاب مصنفه جناب سلطان الفقهاء اعلم العلماء الاعلام
والمسلمین للائمة الطاهرین ظهیر الشریعة والدین آیة الله فی العالمین علی المجاهد المقتفی لآثار آبائه

استقصاء الافحام واستیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام

المصطفین جناب مولانا السید حامد حسین صاحب فردوس مآب اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان وحباه بالسنی الدرج
فی ریاض الرضوان حسب فرمایش جناب سید ... صاحب داروغه سرکار جناب فردوس مآب طاب ثراه

در مطبع اثنا عشری لکهنو در سنه ۱۳۱۵ھ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

هرگاه حال کتاب سلیم واعتقاد اکابر قوم در حق آن ذهن نشین شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذهن خود بکمال احتیاط نگاه داشتنی است ملخص آن انتظام نامی لقب گرامی باشند نور برشاهق ظهور هویداست مع هذا صاحب فوائد مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر مجلسی رئیس مجلس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب او معتمد علیه ست کما نص علی ذلک فی البحار تمامی آن کتاب را از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید هو تفسیر صحیح یجوز فی الشریعة الاعتماد علیه لانه ماخوذ کله من اصحاب العصمة علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب سبقت بر اصول امامیه هم در گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین و حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ست که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب بانتشار علوم نبوی مامور بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیق اصلی بوده کما هو زعمهم حرفی بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف ائمه دیگر که معاذ الله بر اصول مذهب مرید و لای اهلبیت طاهرین صدق العمر علی کر الشهور و مر الدهور باظهار حق آشنا نگشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن ابراهیم قمی ست که ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه اوست چنانچه مطالعه فوائد مدنیه و دیگر کتب معتمده ملکه

کتاب کافی بران گواه است و ایضاً او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنها صاحب فوائد مدنیه برآنچه مدیحت کتاب مزبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطراد در مدح آن بعمل آورده اند از انهم بمنصه ظهور جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی در بحار الانوار در بسیاری از مقامات استدلال بان می نماید و این کتاب را از کتب معتمده و مشاهیر اسفار معتبره میداند و این قبیل وقائع شهادت علی رؤس الناس هم وسیله ثبوت و ذریعه اختلال حواس است زیرا که جل روایات کتاب موصوف از ابو الجارود است که بلا ریب ملحد بحت و زندیق صرف بود و بر السنه مطهره حضرات ائمه هدی ملعون و مطرود و محروم و مردود بلکه بزبان معصوم بنام بعضی از شیاطین ملقب و موسوم چنانچه اهل تقلید و ارباب کلام که در فن اسماء رجال مرتبه تحقیق دارند و جهت تحقیق مقالات اهل عالم میگذارند بر امور مذکوره اتفاق نموده اند یعنی که از مطالعه تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال و غیر آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن اسوهٔ اهل ضلال در جعل تلبیس سحر ابلیس و مخجل رجال است بر عبارت بعضی از این کتب بخوف تطویل نشان هم فاضل استرابادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسین المهملة المضمومة والراء والحاء المهملتین والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم لا شبهة فی ذمه سمی سرحوبا باسم الشیطان لاعمی یسکن البحر انتهی در کتاب مذکور ثابت شده که او را تفسیری است که با امام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر روایت نماید قال ابو عبد الله علیه السلام کثیر النوا و سالم بن ابی حفصة و ابو الجارود کذابون مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال قلت جعلت فداك کذابون قد عرفتهم فما معنی مکذبون قال کذابون یاتوننا فیخبروننا انهم یصدقونا ولیس کذلك ویسمعون حدیثنا فیکذبون به یعنی حضرات ائمه هدی او را بنام شیطانی که در دریا میماند و بینائی ندارد ملقب نمودند و ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سالم بن حفصه و ابو الجارود مذکور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب و مکذب کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد گفتم قربانت شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند که تصدیق ما مینمایند و حال آنکه خلاف واقعست و احادیث ما را می شنوند دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز دریافت میشود که او اعتقاد بامامت نداشت و منکر امامت جعفر صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقه جارودیه از زیدیه که اخراج ائمه را از دایره امامت و ادخال پدر و اولاد او در دایره ادعای مهدویت برای محمد بن

عبد الله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک اعتقاد حیات ایشان
از ذاتیات مذهب ایشان می باشد همان کور باطن و ظاهر است ای معاشر مسلمین قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب
رو دهد و باب توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار با وصف استشهاد و استدلال بروایات تفسیر این زندیق
آفاق برادر کلان شیطان الطاق و با وصف بیان خوبی آن درهمین کتاب افاده باین مقدمات فرموده در
تذکرة الائمه نیز بسبب نسیان حافظه بعبارت فارسی اورا بذم و شتم تناول نموده و اللفظ للکتاب الاخیر حیث قال
هذا الحجر العجر بر دو زیدیه چند فرقه اند جارودیه و ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابو الجارود زیاد بن منذر که رئیس
ایشانست از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است نزد آنحضرت علیه السلام اتحاد می‌نمودند
و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد و منافق بود و کور هم بود و حضرت
باقر علیه السلام او را سرحوب خواندی و فرمود که سرحوب نام شیطانی است که ساکن دریا است ابو الجارود و اصحاب ایشان
میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نص خلافت علی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی نیز در بعضی مصنفات
خود باین امور تصریح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر طائفه باید دید و لاف
و گزاف قوم در باره رواة اهل سنت و عیب و جرح و افتادن ایشان در توثیق اهل حق بمیزان عقل باید سنجید عارف شیراز
در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف بنظم فرموده شعر پس بتجربه کردیم درین دیر مکافات با دردکشان هر که در
افتاد بر افتاد و اگر نه خوف تطویل کلام دامن اختصار الانام میکشید البته از کتب این قوم در باب جرح و قدح
رواة کلام تفصیلی بتحریر قلم می آمد که موجب حیرت کافه عالم شده و مخالفت و عناد و مخاصمت و لداد این متعصبین
و اعادی اهلبیت امجاد مثل مهر در نیمروز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و متجلی میگشت و بوضوح تمام ظهور بلا کلام می انجامید
کی سعادت امامیه در باب اخذ احادیث درین مذهب خویش انقیاد بملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیوب
بوده نیز گزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را چیده اند اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل
هرگاه حال شرارت و زلات مخاطب رفعت مآب از افادات متعلقه بکتاب سلیم و اعتماد اکابر اهل حق در حق آن
بقدر مبین و بیان رزین ذهن نشین شد اکنون تخیلات و توهمات مخاطب عالی درجات در باره کتاب دوم یعنی
تفسیر یک علی بن ابراهیم بن هاشم قمی جامع آنست دیدنی و فضل صحیح و اوهام و اغلاط حضرت او شنیدنی است
فاضل مخاطب با وصف دعاوی حزم و احتیاط در مقام الزام بر اغلاط و اوهام قدم فشرده ولی بمقصود
اعلام کرام نیز به راه عدم تأمل و مکابره سپرده زبان بتهجین و تنقیص بجا کشاده سر از انصاف در فهم کلام علما

اهل حق از دست داده هرزه سرای و یاوه درایی در حق مقتفیان آثار ائمه اطهار صلوات الله علیهم ما اختلف اللیل
والنهار آغاز نهاده مع تقصیر او لاطعن تشیع در این روایت و روایات ابوالجارود که منشأ این همه بالاخوانی و از خود
رفتگی گردیده بسیار شنیع و اسیار هم و بعد آن دیگر خللها که در کلام او منطویست ظاهر نمائیم پس باید دانست
که اعتراض مخاطب بر روایت روایات ابی الجارود بانیکه او ملحد و زندیق صرف بوده الی غیر ذلک مندفع است
بوجوه عدیده اول آنکه ابوالجارود در اول حال مستقیم العقیده و صحیح المذهب بوده و در آخر متغیر شده و مجروح
معلوم گردید پس از کجا ثابت توان ساخت که روایات مرویه در تفسیر علی بن ابراهیم بعد فساد و تغیر ازو ماخوذ شده
نه قبل آن تا از شبهات مخاطب عالی درجات که الیاقت ابرا پیدا شود بلکه از لوامع فاضل مجلسی طاب ثراه مستفادست
که اصحاب ما از ابوالجارود احادیث را در حال عدالت و استقامت شنیده بودند و حسن بعد او تغیر شد لهذا
احادیث سابق او نقل میکنند و در رجال [illegible] المتقین در حال ابی الجارود میفرماید ضعف لا اصل فی حال
الاستقامة و روی اصحابنا عنه فی تلک الحال فاعتبروا اصله کما فی غیره ممن ذکره انتهی ظاهرست که
هرگاه ابوالجارود در اول مستقیم محسوب باشد و احادیثیکه اصحاب ازو روایت کرده اند در حال استقامتش فرا
گرفته باشند و اصلش را بجهت آنکه در حال استقامت تصنیف کرده بود معتبر داشته اگر بعد از آن سالک مسلک
ضلال گردد مبتدع و متغیر شود هرگز آنچنین موجب قدح و طعن و تشنیع نمیشود زیراکه بالاتفاق تغیر و فساد لاحق مانع
اخذ روایات سابق که در حال استقامت و سلامت راوی ماخوذ شده نمیتواند شد چه معتبر در قبول روایت
وقت ادای روایت است نه وقت تحمل پس اگر راوی در وقت تحمل مجروح و فاسد باشد و در وقت ادا
تائب و سالم گردد روایتش مقبول است و اگر در حال تحمل سالم و صحیح باشد و در حال ادا مجروح و مطعون گردد
روایتش مردود است و اگر در حال ادا مقبول باشد یا مطعون شود در روایات ماخوذه ازو قدحی پیدا نگردد پس
نقل روایات ابوالجارود که قبل تغیر ازو ماخوذ شده و او در وقت تحمل و ادای آن هر دو مستقیم بود اصلا باعث طعن
و تشنیع نمیتواند شد حضرت مخاطب دقیق النظر عدیم الاطلاع و غیر بر افادات محققین نظر ندارد و چنین حرفها
بی مغز میزنند و اساس مغلق جدال باطل ظاهری تزئینش میکنند و هرچند صدق دعوای حقیر مستغنی از اقامت اعلام
بر ناقدین مخفی و مستور نیست لیکن بنا بر مزید توضیح بعضی از تصریحات علمای فریقین نوشته میشود و افاضل اصحابنا
فالشیخ البهائی قدس الله روحه و اسکنه غرف الجنان والسنا و هو العالم النحریر الذی قال فی حقه
شهاب الدین الخفاجی من مشایخهم رحمه الله ما الخفاجی فی کتاب ریحانة الالباء و زهرة الحیوة الدنیا

بهاء الدين بن الحسين العاملي الحارثي الشامي اصلاً ومحتداً الفارسي منشأً ومولداً فاضل المعت
من افق الفضل بوارقه ؛ وسقاه من مورده النمير عذبه ورائقه ؛ لا يدرك بحر وصفه اغتراف
ولا تلحقه حركات الافكار ولو كانت في مضمار الدهر لها السباق ؛ زين عبائر العلوم النقلية
والعقلية ؛ وملك بنقد ذهنه جواهرها السنية ؛ لا سيما الرياضيات فانه راضها ؛ و
غرس في صدور اولي الالباب رياضها ؛ وهو في ميدان الفصاحة فارس اي فارس ؛ والكل غصنه
اليانع وروض بربوة فارس ؛ فان شجرته نبتت عروقها بنواحي الشام الزاهية المغارس والعرق
نزاع ؛ وان اثر الهواء في الطباع ؛ ولما ارتقى فوق ما كرمه خرج منها ساعياً بعد ما القى دلوه في الدلاء
ماتحاً الاباء خلع الوفاق قاطفاً من بساتين الكون ثمرات الاعتبار في جانب البلاد ثم اتى ارض مصر العباد الى
ان قال وبالاسماع في البلدان اجتمع بمن بها من الاحياء غادر بخزائنه لفلك قطارة فعانق في اوطانه
عقائل اوطاره وهو الان قرة عين مجدها وغرة جبين سعدها تطوف بحرمه وفود الافاضل
وتتوجه شطره وجوه الآمال من كل فاضل بنجله مقيم تحدثت عنه طروس الاسفار و
تكتحل بالمد مداده عيون الطروس والاسفار انتهى قال في كتاب مشرق الشمسين المعتبر
حال الراوي وقت الاداء لا وقت التحمل فلو تحمل الحديث طفلاً او غير امامي او فاسقاً
ثم اداه في وقت يظن انه كان مستجمعاً فيه شرائط القبول
قبل ولو ثبت انه كان في وقت غير امامي او فاسقاً ثم تاب ولم يعلم ان الرواية عنه
هل وقعت قبل التوبة او بعدها لم تقبل حتى يظهر لنا وقوعها بعد التوبة الى ان
قال المستفاد من تصفح كتب علمائنا المؤلفة في السير والجرح والتعديل ان اصحابنا
الامامية رحمهم الله كان اجتنابهم عن مخالطة من كان من الشيعة على الحق اولاً ثم انكروا
امامة بعض الائمة عليهم السلام في اقصى المراتب وكانوا يحترزون عن مجالستهم و
التكلم معهم فضلاً عن اخذ الحديث عنهم بل كان تظاهرهم بالعداوة لهم اشد
من تظاهرهم بها للعامة الى ان قال فاذا قبل علماؤنا سيما المتأخرون منهم رواية رواها
رجل من ثقات اصحابنا عن احد هؤلاء وعولوا عليها وقالوا بصحتها مع علمهم
بحاله فقبولهم لها وقولهم بصحتها لابد من ابتنائه على وجه صحيح لا يتطرق به القدح اليهم كلا

تفسیر
مولف حدیقه شیخ بهائی
از پیشوایان الاصفیا شیخ بهائی
تاریخ ... ولی

... الاحکام ...

الى ذلك الرجل الثقة الراوي عمن هذا حاله كان يكون سماعه منه قبل عدوله عن الحق وقوله بالوقف
او بعد توبته ورجوعه الى الحق او ان النقل انما وقع من اصله الذي الفه واشتهر عنه قبل الوقف او من
كتابه الذي الفه بعد الوقف ولكنه اخذ ذلك الكتاب عن شيوخ اصحابنا الذين عليهم الاعتماد
ككتب علي بن الحسن الطاطري فانه وان كان من اشد الواقفية عنادا للائمة الا ان الشيخ شهد له
في الفهرست بانه روى كتبه عن الرجال الموثوق بهم وبروايتهم الى غير ذلك من المحامل الصحيحة والظاهر
ان قبول المحقق طاب ثراه رواية علي بن ابي حمزة مع شدة تعصبه في مذهبه الفاسد مبني على
ما هو الظاهر من كونها منقولة عن اصله وتعليله مشعر بذلك فان الرجل من اصحاب الاصول وكذلك
قول العلامة بصحة رواية اسحق بن جرير عن الصادق عليه السلام فانه كان ثقة من اصحاب الاصول ايضا وتاليف
امثال هؤلاء اصولهم كان قبل الوقف لانه وقع في زمان الصادق عليه السلام انتهى وقال الشيخ ابو جعفر
الطوسي طاب ثراه في عدة الاصول فاما ما يرويه الغلاة والمتهمون والمضعفون وغير هؤلاء فما يختص
الغلاة بروايته فان كانوا ممن عرف لهم حال استقامة وحال غلو عمل بما رووه في حال الاستقامة وترك
ما رووه في حال خطائهم ولاجل ذلك عملت الطائفة بما رواه ابو الخطاب محمد بن ابي زينب في
حال استقامته وتركوا ما رواه في تخليطه وكذلك القول في احمد بن هلال العبرتائي وابن ابي عزاقر
وغير هؤلاء انتهى واما ائمة السنية فقال النووي في شرح صحيح مسلم فصل في حكم المختلط اذا اختلط الثقة لاختلال
ضبطه بخرف او هرم او لذهاب بصره او نحو ذلك قبل حديث من اخذ عنه قبل الاختلاط
ولا يقبل حديث من اخذ عنه بعد الاختلاط او شككنا في وقت اخذه فمن المختلطين عطاء بن السائب وابو اسحاق
السبيعي وسعيد الجريري وسعيد بن ابي عروبة وعبد الرحمن بن عبد الله المسعودي وربيعة استاذ مالك
وصالح مولى التوأمة وحصين بن عبد الوهاب الكوفي وسفيان بن عيينة قال يحيى القطان اشهد انه
اختلط سنة سبع وستين وتوفي سنة تسع وتسعين وعبد الرزاق بن همام عمي في آخر عمره
فكان يلقن فيتلقن وعارم اختلط اخرا واعلم ان ما كان من هذا القبيل محتجا به في الصحيحين فهو مما علم انه اخذ
قبل الاختلاط انتهى وقال الذهبي في الميزان في ترجمة عبد الرزاق قال ابو صالح محمد بن اسمعيل
الضراري بلغنا ونحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان احمد وابن معين تركوا حديث عبد الرزاق او كرهوه
فدخلنا من ذلك غم شديد وقلنا قد انفقنا ورحلنا وتعبنا ثم خرجت مع الحجيج الى مكة فلقيت بها يحيى فسألته

صح
ابو جعفر محمد بن علي الشلمغاني
ابن ابي العزاقر ١٢

فقال یا ابا صالح لو ارتد عبد الرزاق عن الاسلام ما ترکنا حدیثه انتهی از ین عبارات واضح ولائح است
که نزد علمای اهل فن تغیر و فساد لاحق مانع اخذ روایاتیکه قبل تغیر و فساد مروی عنه ماخوذ باشد نمی تواند شد
یحیی بن معین ارتداد عبد الرزاق را از اسلام که اعظم اوراست هم موجب ترک احادیث او ندانسته و گفته که اگر او مرتد شود باز
هم حدیث او را ترک نکنیم پس طعن و تشنیع و تهجین مخاطب بتعطین بر روایات روایات ابو الجارود سمتی از جواز
ندارد زیرا که بالاشبهه ابو الجارود در اول حال مستقیم بوده پس مجرد احتمال ماخوذ بودن روایات تفسیر علی بن ابراهیم
از ابو الجارود در حال استقامت طعن و تشنیع مخاطب را بهبار منثورا هباء سازد دوم آنکه این قیل و قال مخاطب
باکمال و شهادت بنهایت شناعت روایت روایات ابو الجارود و علی رؤس الناس هم و سیلجئون فی ذریعه اختلال
حواس جناب او ست زیرا که ترمذی در صحیح خود که کتاب موصوف از صحاح سته و امهات کتب اسلام ست و مدار
استنباط احکام حلال و حرام و مرجع و ماوای علماء اعلام و معتمد علیه ائمه فخام و از افاده ملتانی کما سبق سابقا
واضح که رجال آن همه موثق و مزکی و اهل دیانت و تقوی بوده اند و از افادات شاه صاحب در رساله اصول
حدیث ظاهر که مصنفان آن معروف ست بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تبحر در فنون حدیث و در این کتاب
بتساهل و تسامح راضی نشده و لهذا قبولش بین علماء اسلام شهرت یافته بلکه از افاده علامه محمد بن الاثیر علیه الرحمه
واضحست که صحیح ترمذی بهترین کتب و اکثرش از روی فائده است و شاه عبد العزیز در بستان بتصریح فرموده اند که ترمذی
گفته است که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آن را بعلماء حجاز پیش کردم ایشان پسندیدند و بعد ازان
پیش علماء عراق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آن را مدح کردند بعد ازان بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز
رضا مند شدند بعد ازان ترویج و تشهیر دادم و بالای همه آنست که بنابر افاده شاه صاحب و دیگران ظاهر است
که صحیح مذکور مثل بخاری و مسلم ... علل قادحه و حدیث ... هم غیر موسوم زیرا که از خود ترمذی می آرند که گفته
است که در خانه هر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبری ست که تکلم میکند و همین ابو الجارود در روایت اوست
کما لا یخفی علی ناظر تهذیب الکمال و تذهیب التهذیب و تهذیب التهذیب و الکاشف و التقریب و امثالها
و ابو الجارود و بلا ریب ملحد خبیث و زندیق صرف بود که بنابر افادات ائمه و مشایخ سنیه بیدین و کافر و مطرود و
مرحوم و مردود و هم بزبان معصوم حضرت امام محمد باقر علیه السلام الملک القیوم بنام بعض از شیاطین بلقب
موسوم ست چنانچه اهل تفقه و ارباب کلام که در فن اسماء رجال مرتبه تحقیق دارند و هست جمع مقالات اهل
عالم بیگانه ازین امور مذکوره اتفاق نموده اند چنانچه که از مطالعه تهذیب التهذیب و میزان الاعتدال

استقصاء الافحام

و ما نحن فیه از کتب رجال ظاهر و باهرست که نزد حضرات سنیه آن اسود اهل ضلال در جعل و تلبیس یعنی مثالب
و فضائل مجیز ابلیس و مجهول رجال ست بر عبارت بعضی ازین کتب بخوف تطویل نشان دهم ذهبی در
تهذیب التهذیب میفرماید زیاد بن المنذر الهمدانی ویقال النهدی ابو الجارود الاعمی الکوفی عن
ابی بردة وعطیة وعنه عمار بن محمد الثوری و مروان بن معاویة و ابو کادح بن رحمة و محمد بن بکر البرسانی
و محمد بن سنان العوقی وجماعة قال ابن معین کذاب و قال النسائی متروک و قال ابن حبان رافضی
یضع الحدیث فی المثالب والفضائل و قال الحسین بن موسی النوبختی فی کتاب مقالات الشیعة
الجارودیة وهم اصحاب ابی الجارود زیاد بن المنذر قالوا ان علیا افضل الخلق بعد رسول الله صلی الله
علیه وسلم وتبرؤا من ابی بکر و عمر و زعموا ان الامامة مقصورة فی ولد فاطمة و بعضهم
یری الرجعة ویحل المتعة انتهی و شهرستانی در ملل و نحل میفرماید و اما ابو الجارود فکان یسمی سرحوب
سماه بذلک ابو جعفر محمد بن علی الباقر و سرحوب شیطان اعمی یسکن البحر قاله الباقر تفسیر
و در شرح مواقف مذکورست الجارودیة اصحاب ابی الجارود الذی سماه الباقر سرحوبا و فسره با
شیطان یسکن البحر و از دیگر کتب معتبره و اسفار معتمده ائمه سنیه مثل کتاب الانساب تصنیف ابو سعد السمعانی
و غیر آن نیز ثابت میشود که او اعتقاد با تزید داشت و منکر امامت حضرت شیخین بود و مخترع فرقه جارودیه
از طائفه زیدیه که اخراج ائمه ثلثه و شیخین از دائره امامت و ادخال زید و اولاد او در دین دائره و ادعای مهدویت
برای محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی یا محمد بن قاسم بن الحسین بن زید بن الحسین بن علی بن ابیطالب یا یحیی از
احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک و اعتقاد حیات ایشان از ذاتیات مذهب اینها میباشد پس چون کوری
باطن و ظاهرست بجای هرگاه ترمذی روایت ابی الجارود را در صحیح خود داخل ساخته باز زبان را از مخاطبات سنه
سنو اهل حق روا باور اعمش غفلت باید قائل و هر شیعی که بحجیت آن روایا او بر اثبات حق وارد کرده تخطئه اش بر
وارد خواهد شد سوم آنکه تصحیح باشد که اکثر اوثقات روایات ابو الجارود را تصحیح کرده چنانچه در انسان العیون حلبی
مذکورست قال ابن کثیر فی بعض الاحادیث لوازانه صلی الله علیه وسلم سمع الاذان لیلة
المعراج هذا الحدیث لیس کما زعم السهیلی انه صحیح بل هو منکر تفرد به زیاد بن المنذر ابو الجارود الذی
تنسب الیه الفرقة الجارودیة وهو من المتهمین انتهی عجب که علمای اهل سنت تصحیح احادیث ابو الجارود نموده
بثقات و احتجاج آنرا که معتقد خود میسازند

اعلام برافراخته هیچ دقیقه از دقائق سعی مبذول داشته چهارم آنکه در تفسیر شاهی نیز روایت از ابو الجارود
آورده چنانچه در تفسیر آیه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی نقلا عن بعض التفاسیر آورده
فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر رضی الله تعالی عنه فی قوله تعالی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی
بصیرة انا ومن اتبعنی یعنی نفسه ومن تبعه علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه و تفسیر شاهی از
تفاسیر مشهوره اهل سنت است چنانچه شاه عبد العزیز در باب سوم تحفه در ذکر کتب اهل حق گفته و اما تفاسیر پس
از آنجمله است تفسیری که منسوب میکنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناده ورواه عنه غیره
ایضا باسناده مع زیادة ونقصان و اهلسنت نیز از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایات دارند
چنانچه در در منثور مسطور اند و در تفسیر شاهی مجموع ومضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت میکنند هرگز با آن
مطابق نمی شود و فاضل رشید در ایضاح گفته و چگونه از اهلسنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه با جناب
امام رضا رضی الله عنه متوهم شود حالانکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و معتقد فیه ایشان بودند کما
یدل علیه ما عرفته من فضائله الجلیلة التی کادت ان یکون النسبة الذرة الی البیضاء والقطرة الی الدماء واکثر
ائمه حدیث اهلسنت از جناب امام علیه السلام روایت دارند چنانکه صاحب مفتاح النجا در ترجمه آنجناب میفرماید
روی عنه اسحاق بن راهویه ویحیی بن یحیی وعبد الله بن عباس القزوینی وداود بن سلیمان واحمد بن
حرب ومحمد بن اسلم وخلق غیرهم روی له ابن ماجه انتهی ما اردنا نقله ومثل شقیق بلخی که از اعاظم
صوفیه اهلسنت است از جناب امام استفاده دارد ومثل معروف کرخی از موالی آنجناب بود وکتب تفسیر
اهلسنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر شاهی وغیرهما از روایات و آثار آنجناب مملو باشد وظاهر است که هرگاه جناب امام رضا با عقائد
اهلسنت متحد الاعتقاد باشد واز روایات و آثار ایشان کتب دینیه اهل سنت مملو باشد با توهم اعتقاد اهل سنت
باتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام علیه السلام از واقع بعید تر و حیرت افزای اهل نظر انتهی هرگاه در تفسیر شاهی
که صاحب تحفه روایات آنرا روایات اهل سنت گفته و مبالغه در نفی مطابقت روایات شیعه با روایات آن
بطلان روایات اهل حق در اذهان معتقدین خویش راسخ ساخته واز افاده فاضل رشید هم ظاهر که تفسیر شاهی از
تفاسیر معتمده اهلسنت است که بروایت روایات امام رضا علیه السلام در آن استدلال بر اتحاد اعتقاد اهل حق با
آنجناب نموده از ابو الجارود روایت آورده باشد حضرت مخاطب بلیغ در تشنیع بر روایت روایات ابو الجارود
تشنیع بر خود زده مصنف تفسیر شاهی و شاه عبد العزیز و فاضل رشید را که روایات آنرا روایات اهلسنت میدانند

ومعتمد ومعتبر اعتقاد کنند در چار سوی عالم رسوا کرده و دین و دیانت و جلالت و فضل و کمال ربانیت ایشان را با
خاک سیاه برابر ساخته بر نواصی محققات دلخراش جرح و قدح عظیم نهاده و داد هتک ستر ناموس ایشان
داده زبان بغایت لوم و تهجین شان کشاده بیانکه باید در پوستین شان فتاده فیا ضیعة العقول علی
هذا الفاضل فقد صح بالاحزان علیه اکابرنا الافاضل و صبت علیهم سوط عذاب هائل پس آنکه
ابو حفص عمر بن شاهین که از اکابر ائمه و اساطین دین حضرات متسننین است و مناقب و محامد و فضائل و مآثر
او بر متتبع کتب قوم ظاهر و باهر تفسیری کبیر تصنیف کرده در هزار جزو که آنرا بعض اولو الابصار و بعد کو تصحیح آن ساخته
واولا نبذی از فضائل و مناقب ابن شاهین باید شنید و بعد آن شاهد دعوی مذکور اصغا باید کرد پس باید دانست
که یافعی تصریح نموده که ابن شاهین حافظ و مفسر و واعظ و صاحب تصانیف است و ابن ابی الفوارس ارشاد
کرده که ابن شاهین ثقه و مامون است جمع کرده و تصنیف نموده آنچه تصنیف نکرده آنرا کسی و بیان ثابت
نیافته که ... و سمعانی انساب ... کرده که از جمله آن تفسیر کبیر اوست که در هزار جزو است و ذهبی در ذکر او گفته
سیصد و سی جزو تاریخ دارد که در آن یکصد و پنجاه جزو است و قیمت مداد که با آن احادیث نوشته
رسیده و وزن آن بسیار رطل کشیده و سمعانی تصریح نموده که او صدوق و ثقه و مکثر من الحدیث است
یافعی در مرآة الجنان در وقایع سنه خمس و ثمانین و ثلثمائة گفته وفی السنة المذکورة الحافظ المفسر الواعظ
صاحب التصانیف ابو حفص بن شاهین عمر بن احمد البغدادی قال الحسین بن المهتدی
بالله قال ابن شاهین صنفت ثلثمائة وثلثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزو والمسند
الف وثلثمائة جزء والتاریخ مائة وخمسون جزءا وقال ابن ابی الفوارس ابن شاهین ثقة مامون
جمع وصنف ما لم یصنفه احد و سمعانی در انساب گفته ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ایوب بن
ازداد بن سراج بن عبد الرحمن الواعظ الشاهینی المعروف بابن شاهین وکان اصله من مرو الروذ
ونسب الی جده لامه احمد بن محمد بن یوسف بن شاهین الشیبانی من اهل بغداد کان
ثقة صدوقا مکثرا من الحدیث له رحلة الی العراقین والحجاز سمع ابا القسم البغوی وابا حبیب
البرتی وابا بکر بن الباغندی وابا بکر بن ابی داود وابا عبد الله بن عفیر وطبقتهم روی عنه ابنه عبید الله
وهلال بن محمد الحفار وابو بکر البرقانی وابو القاسم الازهری وابو محمد الخلال وعبد العزیز الازجی
وابو القاسم التنوخی وابو محمد الجوهری واخر من حدث عنه القاضی ابو الحسین بن المهتدی بالله ...

کتبت الحدیث وانا ابن احدی عشر سنة وکانت ولادته فی صفر سنة سبع وتسعین ومائتین قال واول سماعی سنة ثمان وثلاثمائة وصنف ثلثمائة مصنف وثلاثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزء والمسند الف وخمسمائة جزء والتاریخ مائة وخمسون جزء والزهد مائة جزء واول ما حدث بالبصرة سنة اثنتی وثلاثین وثلاثمائة وقال کتبت باربعمائة رطل حبر وقال حسبت ما اشتریت به الحبر الی هذا الوقت فکان سبعمائة درهم الخ وهمین یافعی در تاریخ خود در وقائع سنه خمس وثمانین وثلثمائة بعد ذکر وفات دارقطنی گفته والحافظ ابو حفص عمر ابو احمد بن شاهین البغدادی الواعظ المفسر صاحب التالیف ومن کتبه تفسیر الف جزء والمسند الف وثمان مائة جزء انتهی و ابن شاهین تفسیر خود را بتفسیر ابو الجارود مشحون ساخته پس صدق ان از ملاحظه لسان المیزان ابن حجر عسقلانی کہ بعنایت ربانی نسخه عتیقه آن پیش این اقل الادانی حاضرست واضح حیث قال فیه عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ایوب بن ازداذ سراج الواعظ ابو حفص بن شاهین وشاهین احد اجداد جده لامه ولد سنة ۲۹۷ واول ما سمع الحدیث فی سنة ۳۰۸ وله احدی عشرة سنة فسمع من ابی حبیب بن البرقی وشعیب بن محمد الذراع و محمد بن هارون بن المجدر والباغندی والبغوی وابن ابی داود وخلق کثیر و عنه ابنه عبد الله وابن ابی الفوارس وهلال الحفار والبرقانی والازهری والخلال والتنوخی والعتیقی والجوهری واخرون قال الخطیب انا ابو الحسین الهاشمی القاضی قال قال لنا ابن شاهین صنفت ثلثمائة وثلثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزء والمسند الف وخمسمائة جزء والتاریخ مائة وخمسون جزء والزهد مائة جزء واول ما حدثت سنة ۳۳۲ وکان یقول کتبت باربعمائة رطل حبر قال وسمعت محمد بن عمر الداودی یقول کان ابن شاهین شیخا ثقة یشبه الشیوخ الا انه کان لحانا وکان لا یعرف من الفقه قلیلا ولا کثیرا وکان اذا ذکر له مذهب الفقهاء یقول انا محمدی المذهب ورایته یوما اجتمع مع الحسن الدار قطنی فلم ینطق بکلمة واحدة هیبة وخوفا ان یخطئ بحضرة ابی الحسن قال الداودی وقال لی الدار قطنی یوما ما اعمی قلب ابن شاهین حمل الی کتابه الذی صنفه فی التفسیر یسالنی ان اصلح ما اجد فیه من الخطاء فرایته قد نقل تفسیر ابی الجارود وفرقه فی الکتاب وجعله عن ابی الجارود عن زیاد بن المنذر وانما هو عن ابی الجارود زیاد بن المنذر وقال حمزة السهمی سمعت الدار قطنی یقول ابن شاهین یلح علی الخطاء وهو ثقة اگر حضرت مخاطب را اندک بهره از شیمه انصاف وحیا باشد باید که بعد

۱۲ استقصاء الافحام جلد ۱۰

سماع افاده حضرت دارقطنی که چنین امام جلیل الشان سفیان را اعمی القلب گفته شهادت داده بر آنکه او در تفسیر
خود تفسیر ابو الجارود را نقل نموده و دران متفرق ساخته گریبان چاک ساخته دیوانه وار رو بصحرا و بیابان نهند
و باز سر بمقابله اعلام اهل حق نا فرازند و دماغ را از باد کبر و غرور تهی ساخته لاف و گزاف را بر کنار انداخته
تشنیعات شنیعه او را وصف براءت اهل حق از ان بر سر امام و مقتدی و رئیس مذهب او رسیده لا یحیق المکر السیء
الا باهله و فاضل مخاطب در مسلک اول هم طعن و تشنیع بر اخذ روایات ابو الجارود و یاد نموده ائمه و مشایخ خود را
که اخذ روایات او نموده اند بخوبی تفضیح نموده چنانچه بعد ذکر احادیث موضوعه فضیلت شیخین میگوید پس
محال عقلی ست که اهل حق اینهمه نصوص اهلبیت نبوی را که بنیان هر نصوص و مؤید آیات کتاب مجید ست
و بغیر این جلیله بلکه دلائل عقلیه مبرهن هست و سنن حضرات امامیه که دعوی تقلید ائمه دارند بصحت انها ناطق اند
پس پشت اندازند و روایات اهل السنه و جماعه را مثل احول الطاق و ابو الجارود و اعمی ربیب الشوم اهل کفر و نفاق
کما سیجی انشاء الله تعالی فی اخر الاوراق علی طرح نظر ساخته از احادیث جعفر جیر الوری دست بردار شوند الی ان قال
بعد نحو صفحه اما روایات سرحوب اعمی که نعامی از حق و کوری باطن و ظاهر بمقتضای آیت کریمه من کان فی
هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا هبات او بود پس عنقریب در مسلک ثانی بر قدح هر یک
هر یکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد کرد استغفر الله که کسی از اهل حق بر حدیث ان کور باطن شقی و ضلال
معوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمه سعی کی رود اهل نظر از پی نابینائی انتهی فالحمد لله و المنه
که بنا بر تصریح ترمذی و ابن شاهین و سهیلی و صاحب تفسیر شاهی و امثال ایشان از ائمه و مشایخ و اساطین سنیه
از اصحاب نظر و ارباب بصر و اهل حق خارج خواهند شد و در زمره اتباع کور باطن شقی و اشیاع مضل غوی داخل خواهند
شد فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و از طرائف تخیلات و غرائب اوهام مخاطب همین مقام است که در کتاب اشارة
التعیین و اشاعة المبین در تفسیر علی بن ابراهیم قدح بوجهی دیگر نموده که موجب تعجب و حیرت ارباب علوم و سرگشتگی
اصحاب فهوم ست یعنی از غایت تعریج بهوای قدح خود علی بن ابراهیم در سر کرده و بعض حضرات علمای حنفیه
که در حق او ضرر نموده تغییر او را که مقتضای آن شک نموده و او خوش نهی داده چنانچه گفته بلی علی بن ابراهیم
شیخ کلینی هم در تفسیر خود گفته و کان الشیطان بحبری یعنی سرحوب اعمای اشقی و شیطان سیری یعنی احول
طاق کوفی ست آنچه گفته دلیل بر انست که ابو بکر صدیق روز قیامت خواهد گفت یا لیتنی اتخذت مع
الرسول سبیلا و یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یعنی الثانی خلیلا فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا

و هرگاه کتاب مذکور را خود از شنیدن اعمی باشد و خود امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال در حق جامع این تفسیر هم گفته باشد اضرفی وسط عمره و شیطان احول اهم دخلی تمام در آن بوده و ائمه بتصریح صاحب التحفه و دیگر علمای رجال و هم بدلالت روایات بجا این چنین القاب برای پیشوایان رفضه بخشیده باشند بسبب شمول کتب دین و ایمان شان بر چنین مهملات عجبی نخواهد بود و برین یاوه گوییها علمای شیعه چی نازند و بهجوّای این شیاطین نقصه چها نهاشته شیرین فدا بسازند الخبیثات للخبیثین انتهی الکلام مع تحقیق پس رانکه جناب مخاطب بحر کریم طول باع و مزید مهارت و حذاقت او در علوم عربیه بغایت ظاهر چنان گمان میکند که فقره اضرفی وسط عمره که علامه حلی بحق علی بن ابراهیم فرموده دلیل قدح و جرح است و در جواب چنین افاده بدیعه چاره جز آن نیست که سکوت محض اختیار کرده شود چه هرگاه کلام شیخ بر فهم معانی الفاظ نباشد بلکه مبنائی آن بر اختراعات نفس و عدم ادراک معانی الفاظ شائعه بود جواب آن چه توان گفت سبحان الله جناب مخاطب چنین محاوره شائعه اهل رجال که در استعمالات شان جابجا واقعست نفهمیده بحقیقت آن وا نرسیده چرا هم که آنرا بر کدام محمل غریب حمل کرده دلیل قدح و جرح دانسته و چنین خوش فهمی خود را که کاشف از کمال علو مرتبه اوست در تصنیف و تالیف درج ساخته و بر چنین مهملات آهنگ افتخار برداشته جای سر بر سنگ زدن است که چنین بزرگ که معانی عبارات سلیسه نفهمد بقصد مقابله اهل حق والد الخصام بایر ضرورت بطور اصلاح واضح میکنیم که ظاهر است که معنای فقره اضرفی وسط عمره این است که او نابینا شد در وسط عمر خود ضریر بمعنی اعمی مشهور است تا آنکه اطفال مدرسه قرآن این را هم میدانند پس بحیرتم که جناب مخاطب این لفظ را که اسم معنی تصور کرده که آنرا دلیل قدح و جرح علی بن ابراهیم گردانیده و ندانسته که همین لفظ که علامه حلی در حق علی بن ابراهیم گفته علمای اهلسنت جابجا در حق اکابر و اعاظم خود گفته اند از جمله کواشی است که بحق او اطلاق ضریر نموده اند در بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة مذکور است احمد بن یوسف بن حسن بن رافع الامام موفق الدین الکواشی الموصلی المفسر الفقیه الشافعی قال الذهبی برع فی العربیة و القراءات و التفسیر و قرأ علی الده السخاوی و کان عدیم النظیر زهدا و صلاحا و صدقا فیه و زره السلطان و من دونه فلا یعبأ بهم و لا یقوم لهم و لا یقبل لهم شیئا و له کشف و کرامات و اضر قبل موته بعشر سنین و له التفسیر الکبیر و الصغیر جوّد فیه الاعراب و حرر انواع الوقف و ارسل منه الی مکة و المدینة و القدس قلت و علیه اعتمد الشیخ جلال الدین المحلی فی تفسیره و اعتمدنا علیه فی تکملته مع الوجیز و تفسیر البیضاوی و ابن کثیر مات الکواشی بالموصل

فهمیدن صاحب تحفه معنای فقره اضرفی وسط عمره و گمان کردن او که این فقره باعث قدح و جرح است

۱۴

[illegible] اهلسنت در حق [illegible] اطلاق لفظ ضریر [illegible]

في جمادى الآخرة سنة ثمانين وستمائة انتهى ودر طبقات فقهاي شافعيه تقي الدين اسدي بترجمه كواشي گفته قال الذهبي
وكان منقطع القرين عديم النظير زهداً وصلاحاً وتبتلاً وصدقاً واجتهاداً كان يزوره السلطان فمن
دونه ولا يعبأ بهم ولا يقوم لهم ولا يقبل لهم شيئاً وله كشف وكرامات واضر قبل موته
نحواً من عشر سنين صنف التفسير الكبير والتفسير الصغير انتهى پس عجيب است كه حضرات اهل سنت اين عجيب
انگيخته خواجه دلهاي شكين احتمال ميكنند كه جناب مخاطب اين را كه از اعتقاد وتبصير واصرار بر خوش فهمي اظهار داد ولیکن قدح
وجرح تفسير مثل چنين امام شافعيه پيشوا شيخ كه عديم العديل وانظير در زهد وصلاح وصدق بوده ودر علوم دين
بمرتبه رفعت فائز شده وعلاوه برين صاحب كشف وكرامات هم بوده مقدوح ومجروح وساقط الاعتبار والاعتماد گردانيد
بهوس قدح وجرح ثعلبي ابن ابراهيم دست از چنين امام جليل الشان اشال اولياي خود برداشته اند كاش كسي از خطه
اين خاكساران كه بلين آسمان اساس جناب مخاطب است بسر ميرسيد كه در جوش غضب وخروش غيظ بملاحظه از علما فاكتند واليا
فوايد گرفته اند كه شان گيري مقدوره باشد يا بالمرا زبير بمراد رسيدن تشنيع بر اعلام كرام نيفكنند كه آخر اين سبيل
انتها بحيرت ساره مقلدين اعلام دالا انكه ودعيت نعوذ تعصب ..... سوا اشكال بر بنا اساي ايشان عذاب اليم هريزه
گو جناب سامي كه علو مقام وسمو مرتبه لا اين تحقيق وتنقيح وتبيان تعصب هم رسيده وصد هميچو خرافات دل ١٥.
خرافات اصلا شر اين بنياد دعوى چنين اعلا تعصب وخطا باشد هرگز در طلب ان او تحقق بي اعلان تكفير ... بسنج
كسانيكه ياهمت علما فايز نشده ملاحظه آن تحمل ميكرد دراز انجمن است نادرين بيكسانه كه اعلام مقتدا اين امام
سنت علاوه عظمت شان با همه تنبيهست كه ابن مهدي ارشاد فرموده كه نديدم احدي را كه احفظ حديث نكرده وحافظ ترين
ازوبا نديدم بسبب دقيقه تري از وي نديدم عالم ترين سنت از ونفظ احفظ حق ايشان اطلاق كرده اند در كاشف ذهبي مذكور است
حماد بن زيد بن درهم الامام اسمعيل الازرق احد الاعلام احفظ وما تحفظنا احد سنة كالقعنبي
الى عمران الجوني وثابت الى ابي حمزة وعنه مسدد وعلي قال ابن مهدي ما رأيت اعلم احفظ منه ما
رأيت بالبصرة افقه منه ولما رأيت اعلم بالسنة منه مات في رمضان سنة تسع وسبعين ومائة وازانجمن است ابن عساكر
كه از اعلام المفسرين مسيح ومانند سعيد بن محمد بن ياسين اعاظم فقهاء ومفسرين اهل سنت مخفي اين لفظ اطلاق كرده
چنانچه ابن حجر عسقلاني در درر كامنه گفته اسمعيل بن عمر بن كثير بن ضوء بن كثير القيسي البصري الشيخ
عماد الدين ولد سنة سبعمائة او بعدها بيسير ومات ابوه سنة ثلاث وسبعمائة نشاه بدمشق وسمع ابن الشحنة
وبنت الدين والاسعاف الامكي وابن عساكر والمزي وابن الرضي وطائفة واجاز له من مصر الدبوسي والواني

الحسنى وغيره اشتغل بالحديث مطالعة في متونه ورجاله فمهر فيه وشرع في كتاب كبير في الاحكام
لم يكمل وجمع التاريخ الذي سماه البداية والنهاية وعمل طبقات الشافعية وخرج ادلة التنبيه واحاديث
مختصر ابن الحاجب الاصلي وشرع في شرح البخاري ولازم المزي وقرأ عليه تهذيب الكمال وصاهره على
ابنته واخذ عن ابن تيمية ففتن بحبه وامتحن بسببه وكان كثير الاستحضار حسن المفاكهة
سارت تصانيفه في البلاد في حياته وانتفع بها الناس بعد وفاته ولم يكن على طريق المحدثين
في تحصيل العوالي وتمييز العالي من النازل ونحو ذلك من فنونهم وانما هو من محدثي
الفقهاء وقد اختصر مع ذلك كتاب ابن الصلاح وله فيه فوائد قال الذهبي في المعجم
المختص الامام المفتي المحدث البارع فقيه متفنن محدث متقن مفسر نقال وله تصانيف مفيدة مات
في شعبان سنة ٧٧٤ وكان قد اضر في آخر عمره و از انجمله است عالم نبيل و فاضل جليل عبد الله بن محمد
المعروف بابن خليل كه رياست در زهد و رفض دنيا و اقبال بر عمل بسوی او منتهی شده بود و حيد از معرفة
و منوتر بعزلت و انقطاع و خمول و كبير القدر بوده تا آنكه اهل مصر او را از ابدال می شمار ند و اعتقاد عظيم در حق او دار
كما انز از عفا خود می پندارند ترجمه او بتو بسيد اضر بصره حينا نچه ابن حجر عسقلانی در درر كامنه ميگويد عبد الله ١٢
بن محمد بن ابی بكر عبد الله بن خليل بن ابراهيم بن يحيى بن ابی عبد الله بن فارس بن ابی
عبد الله بن يحيى بن ابراهيم بن سعد بن طلحة بن موسى بن اسحاق بن عبد الله بن محمد بن
عبد الرحمن بن ابان بن عثمان بن عفان العسقلاني ثم المكي نزيل القاهرة العثماني الشيخ بهاء الدين
ويعرف بالقاهرة بالمكي وعند المحدثين بابن خليل ولد سنة ٦٦٢ بمكة واشتغل بالحديث وسمع بمكة و
دمشق وحلب والقاهرة من يوسف بن العديمي سنة اربعين والدمشقي والتوزري والرضي قال
بشكوال وقرأ في بعض علوم وكان حسن المذاكرة كثير الانجماع رابط بالاسكندرية مدة وكان بلا زوج
وانتهت اليه الرياسة في الزهد ورفض الدنيا والاقبال على العمل قال الذهبي قرأ الكثير وكان
بعيد الصيت كبير القدر والانقطاع والخمول كبير القدر ثم قرأ المنطق وحصل جماعة كتب ثم ترك ذلك و
انقطع بالاسكندرية ثم انقطع في خلوة بالجامع الحاكمي مصر فلا يخرج منها اصلا واضر بصره و كان اهل
مصر يعدونه من الابدال ولهم فيه اعتقاد كثير بعيد ونه من مناقبه و از انجمله است ابو الفرج عبد الرحمن بن شجاع بن الحسن بن
الفضل البغدادي كه امام جليل الشان و فاضل مقتدر محمع الكمال مختصر عماد و نور لامع و برهان ساطع از تصنيفات

من بن بلاد الترك ... والفتح الى الحاف

اوست ودر جواهر میگوید اضر فی آخر عمره ودر کتاب اعلام الاخیار کفوی مسطور است ابو الفرج عبد الرحمن بن شجاع بن الحسن
بن الفضل البغدادی اخذ عن ابیه ابی الغنائم شجاع بن الحسن مدرس مشهد الامام وسمع من ابن
ناصر واخذ عنه الامام نجم الدین بکیر بن یلنقلج الفقیه الاصولی التركی الناصری صاحب المختصر الحاوی والانور اللامع
والبرهان الساطع وکان مدرسا بمشهد ابی حنیفة بعد ابیه فی حدود الستمائة وکان اماما جلیلا فاضلا
متدینا اضر فی آخر عمره الخ وعبد القادر در جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه گفته عبد الرحمن بن شجاع بن الحسن بن الفضل
ابو الفرج درس بمشهد ابی حنیفة رفیقا لاحمد بن مسعود الترکستانی فی حدود الست مائة وقد
ذکرت ذلك فی ترجمة ابن مسعود تفقه علی والده وسمع ابن ناصر وحدث وافتی ودرس قال
ابن النجار کتبت عنه وکان حنفیا ثقة ظاهر السکون متدینا اضر فی آخر عمره وازانجمله است
محمد بن یوسف بن علی بن حیان که از اماثل والاشان وافاضل اعیان است ابو حیان است امام وعلامه وحافظ
می ستایند ومیگویند فرید دهر وشیخ نحات در عصر خود وامام مفسرین در وقت خویش بوده واو صاحب تصانیف
مشهوره است که در غرب وشرق شایع شده بحق او میگویند اضر قبیل موته بقلیل تقی الدین اسدی در طبقات
فقهاء شافعیه گفته محمد بن یوسف بن علی بن حیان بن یوسف الشیخ الامام العلامة الحافظ المفسر النحوی
اللغوی فرید الدهر وشیخ النحاة فی عصره وامام المفسرین فی وقته وصاحب التصانیف المشهورة التی
سارت شرقا وغربا اثیر الدین ابو حیان الاندلسی الجیانی الغرناطی ثم المصری ولد بغرناطة
قبل فی سنة اثنتین وخمسین وستمائة وقیل فی شوال سنة اربع وخمسین ثم شرع فی طلب العلم سنة
سبعین واخذ علم العربیة ببلده عن جماعة اشهرهم ابو جعفر بن الزبیر وعنه اخذ علم الحدیث بالمغرب
وقرأ علیه وعلی غیره بالروایات الی ان قال وتصدی لاقراء العربیة بعد موت ابن النحاس سنة ثمان
وتسعین وصار شیخ النحویین من ذلك الوقت الی حین وفاته وقرأ الناس علیه طبقة بعد طبقة
حتی لحق الاصاغر بالاکابر وصنف التصانیف المشهورة الکثیرة وذکر بعض الحفاظ انها تزید علی
خمسین مصنفا منها البحر المحیط فی التفسیر والنهر من البحر وشرح التسهیل وارتشاف الضرب
سمع وحدث من الائمة العلماء الحفاظ وغیرهم واضر قبل موته بقلیل وازانجمله است ابو عبد الله
الحسین بن محمد البدری المعروف بالبارع که از ادبا ماهرین وقراء مهرة فن است سمعانی در حق او گفته تفرد
فی آخر عمره بحیث یحتج در انساب گفته ابو عبد الله الحسین بن محمد بن عبد الوهاب بن احمد بن محمد بن الحسین

عبد الله بن القاسم بن عبيد الله بن سليمان بن وهب البغدادي الدباس الاديب المعروف بالبارع
كان فاضلا حسن الشعر قرأ القرآن بروايات على جماعة وسمع الحديث من ابي علي بن غالب بن
علي المقري وابي جعفر محمد بن احمد بن المسلمة العدل وغيرهما روى عنه جماعة كثيرة الى ان
قال وكانت ولادته في صفر سنة ثلاث واربعين واربعمائة وتوفي في جمادى الآخرة سنة اربع وعشرين و
خمسمائة وكان قد اضر في آخر عمره از انجمله است ابو الفضل كمال الدين محمد بن احمد بن ظهيرة القرشي
المخزومي كه از اجله محدثين واعاظم محدثين اهل سنت است تقي الدين فاسي بترجمه او گفته اضر باخره سنين
در عقد ثمين في تاريخ بلد الله الامين گفته محمد بن احمد بن ظهيرة بن احمد بن عطية بن ظهيرة القرشي
المخزومي المكي الخطيب كمال الدين ابو الفضل بن قاضي مكة وخطيبها شهاب الدين ولد في حادي عشر ربيع الاول
سنة ست وخمسين وسبعمائة بمكة وسمع بها على الفقيه خليل المالكي جانبا من اول الموطأ
رواية يحيى بن يحيى وعلى القاضي عز الدين بن جماعة منسكه الكبير على المذاهب الاربعة والاربعين
التساعية له وجزء ابن نجيد والبردة للبوصيري بعد ما جاز وعلى ابن جماعة القاضي موفق الدين عبد الله الحنبلي مسند عبد بن حميد
وعلى محمد بن احمد بن عبد المعطي صحيح ابن حبان واجازة من مظفر الدين بن العطار وابن الرضا والجزري ناصر الدين الفارقي
ناصر الدين بن التونسي وفتح الدين بن الشهيد القلانسي وابن نباتة ومن دمشق عبد الله بن قيم الضيائية واخرون وحدث بمسموعاته او
اكثرها وباشياء كثيرة عن شيوخه في الاجازة وناب في الخطابة بمكة عن ابيه وعن القاضي
عز الدين النويري وباشر في الحرم واضر باخره سنين وكان صائم الدهر ملازما لبيته كافيا
للناس خيره وشره وتوفي في آخر ليلة الاحد خامس صفر سنة تسع وعشرين وثمانمائة بمكة ودفن بالمعلاة واز انجمله
است ابو البقاء عكبري ضرير كه از اكابر مشهورين واماثل معروفين است بحق او بهم لفظ اضر اطلاق كرده اند سيوطي در
بغية الوعاة گفته عبد الله بن الحسين بن عبد الرحمن بن الحسين بن عبد الله بن الحسين محب الدين ابو البقاء
العكبري البغدادي الضرير النحوي الحنبلي صاحب الاعراب قال القفطي اصله من عكبرا وقرأ
بالروايات على ابي الحسن البطائحي وتفقه بالقاضي ابي يعلى الفراء ولازمه حتى برع في المذهب والخلاف
والاصول وقرأ العربية على يحيى بن نجاح وابن الخشاب حتى حاز قصب السبق فيها
وصار فيها من الرؤساء المتقدمين وقصده الناس من الاقطار واقرأ النحو
واللغة والمذهب والفرائض والحساب وسمع الحديث من ابي الفتح بن البطي وابن ابي زرعة

۱۸

استقصاء الافحام

المقدسی وعلق وکان ثقة صدوقا غزیر الفضل کامل الاوصاف کثیر المحفوظ دینا حسن الاخلاق
متواضعا وله تردد الی الرؤساء لتعلیم العلم اضر فی صباه بالجدری فکان اذا اراد التصنیف
احضرت الیه مصنفات ذلک الفن وقرئت علیه فاذا حصل ما یریده فی خاطره املاه و
کان لا یمضی علیه ساعة من لیل او نهار الا فی العلم و از انجمله است عالم جلیل القدر و حافظ رفیع الذکر
محمد بن سعید دبیثی که حافظ ضیاء مقدسی و ابن نقطه و ابن النجار از ثنا خوانان اویند بحق او میگویند اضر
فی آخر عمره تقی الدین اسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن سعید بن علی بن الحجاج بن محمد الحافظ الکبیر
المورخ ابو عبد الله الدبیثی ثم الواسطی ولد فی رجب سنة ثمان وخمسین وخمسمائة وسمع بواسط
وبغداد وغیرهما من البلاد وقرأ القراءات والعربیة والفقه وتقدم وساد وعلق الاصول والخلاف
وعنی بالحدیث ورجاله وصنف کتابا فی تاریخ واسط وذیل علی مذیل ابن السمعانی واسمعهما
وله معرفة بالادب والشعر وقد اثنی علی حفظه وذهنه واستحضاره الحافظ الضیاء
المقدسی وابن نقطة وابن النجار واضر فی آخر عمره توفی ببغداد فی ربیع الآخر سنة سبع
بتقدیم السین وثلاثین وستمائة والدبیثی بدال مهملة مضمومة ثم باء موحدة ١٩
مفتوحة ثم یاء ساکنة بنقطتین من تحت ثم ثاء مثلثة بعدها یاء النسب منسوب الی دبیثا
قریة بواسط پس کاش حضرت مخاطب معزز بر بعض ازین تراجم ائمه و صدور اطلاع و عثور هم بهم میرسانید
ورمص تعصب که مانع از ابصار حق و آثار است بر زعم اضرار اضرار بوثوق و اعتبار گردیده می مالید و چنین افادت
که باعث اضرار کثیر بوثوق و اعتماد جم کثیر و جمع غفیر از ائمه کبار و مشایخ مشاهیر او گردیده حواله قلم بدایع رقم
نمی فرمود و آفت عظیم بر سر مقتدایان و اسلاف و اساطین دین خویش که دفاتر قوم بمناقب شان مشحون است
برپا نمی نمود و اگر تتبع دیگر افادات حضرات اهلسنت نمائی دریابی که اطلاق لفظ اضر مخصوص بعلما نیست بلکه در حق
صحابه هم اطلاق این لفظ میکنند ابن تیمیه در منهاج السنه بعد انکار از تسمیه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
امام محمد باقر علیه السلام را باقر که در کتب معتبره اهلسنت مذکور است میگوید وکذلک حدیث تبلیغ جابر له
السلام هو من الموضوعات عند اهل العلم بالحدیث ولکن هو روی عن جابر بن عبد الله عدة
احادیث مثل حدیث الحج والغسل وغیر ذلک من الاحادیث الصحیحة ودخل علی جابر مع ابیه
علی بن الحسین بعد ما اضر جابر مقام تحیرست که الحال حضرت مخاطب باکمال چه چاره خواهند جست و جواب

عبارت شیخ الاسلام خود که بحق جابر بن عبدالله صحابی جلیل القدر لفظ اخر اطلاق کرده چه خواهد گفت آیا از تحریف
در عبارت خود اعتذار خواهد ساخت یا دست از تسنن خواهد برداشت و بقدح و جرح جابر بن عبدالله
انصاری خواهد پرداخت و لطیف تر آنست که در حق والد ماجد حضرت عتیق هم لفظ اخر اطلاق نموده اند بجرم
کبر سن او را کما آن حضرت مخاطب با آنشویر خجالت و تشویش و ندامت بر جسارت پر خسارت خویش او
خواهد داد غالبا بعد ملاحظه آن دامن تا سینه چاک کنند و طپانچه بر سر زنند و دیوانه وار رو بصحرا نهند و ادعای
فضل و علم را ترک دهند سبط ابن الجوزی در مرآة الزمان گفته عثمان بن عامر بن کعب ابو قحافة والد ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه وامه قتیلة بنت اذاة من بنی کعب بن لؤی وقد ذکرنا اسلامه یوم الفتح وان النبی صلی الله
علیه قال یا ابا بکر هلا ترکت الشیخ حتی اکون انا الذی آتیه وکان ابو قحافة من عقلاء الناس
واستدلوا علی عقله بان ابنه لما ولی الخلافة لم یکترث بذلک ولا وفد علیه ولم یزل یسمی
عتیقا ویخاطب به ما ولی الخلافة الی ان مات وکان ابو قحافة قد اضر وکانت وفاته فی المحرم
بالجمله بوضوح تمام ظاهر گشت که توهم مخاطب باکمال که کلام علامه حلی در خلاصة الاقوال دلالت بر قدح علی بن
ابراهیم دارد از غرائب توهمات و عجائب مزعومات ست که جناب او بسبب طول باعیکه در علم عربیت دارد معانی
کلام آنجناب نفهمیده و گر در رجوع بکتب لغت و تتبع تراجم علماء خویش اصلا نگردیده کلام واضح را بر مزعومی
باطل من تلقاء النفس بلا مساعدة اللغة والمحاورات حمل کرده داد خوش فهمی و اظهار کمال مهارت و حذاقت
واطلاع داده اما طعن و تشنیع بر ذکر روایات ابو الجارود در تفسیر پس جوابش باحسن وجوه شنیدی و دانستی که
ائمه سنیه مثل ترمذی و سهیلی و ابن شاهین و مصنف تفسیر شاهی روایات او در کتب خویش ذکر می کنند پس حضرت
مخاطب فطین من حیث لا یشعر ائمه و اساطین خود را از اتباع شیاطین و ارجاس و خبیثین قرار میدهند والخبیثات
للخبیثین بحق ایشان می خوانند پس حضرات اهل سنت اگر در دین و تعظیم و اجلال ائمه و اساطین خود داشته
باشند می باید که حضرت مخاطب تحریر را که مشایخ و مقتدایان اهل سنت را بار بار بمبالغه تفضیح می نمایند و هتک
ناموس و تذلیل شان زبان گهربار می آلایند بجزای جسارت او از جرگه خود خارج سازند و او را بزمرهٔ مبتدعین
و معاندین دین اندازند که کار سنی مسلمان نیست که برای المحدثین سنیه رجس و خبث و اتباع شیطان و غیر ذلک من
الفضائح القبائح ثابت سازد و علم تقبیح و تفضیح شان برافرازد و اما تشنیع بر اخذ روایات مؤمن الطاق پس تلک
شکاة ظاهر عنک عارها اگر چشم بد اندیش فضیلت را بصورت رذیلت بیند چه باک است و اگر کسی آفتاب را ظلمانی گوید آن

۲۱۰

عجیب ناک است بحیرتم که حضرت مخاطب حمید الاخلاق از چه راه اخذ روایات مومن الطاق را باعث طعن و تشنیع گردانیده مگر ساقط نشنیدی که از نقل علامه عسقلانی ظاهر است که امام جعفر صادق علیه السلام مومن الطاق را بتقدیم و ترجیح و تفضیل بنیو اختصاص مدح و ثنا سر او را بآسمان می افراخت پس اخذ روایات چنین کس برای اتباع و موالیان اهل بیت اطهار بمقام افتخار و جای استبشار است آری نزد معادیان اهل اخیار البته باعث طعن و تشنیع نا منجار خواهد شد و اما تسمیه حضرت مخاطب عمدة الاعیان مومن الطاق را بشیطان که جا بجا بران عبارت نموده و در مسلک اول در تبیین آن کذب و بهتان و افترا و دروغ بندی و سقیفه سازی و اختراع بغایت قصوی رسانیده پس و اینکه آن موجب حیرت و تشویش و انضجار و انزعاج و اختلاج حضرات اهلسنت است و هل از راء من ثنی الامام علیه السلام علیه و یقدمه و یفضله الاعانة العدوان و نیابة العدوان و لطاعة الشیطان او اسخاط الرحمن و ایذاء اهل الایمان و المحایدة عن طریق اهل الایقان والله المستعان عجب که حضرت مخاطب کثیر الحیا بکذب و بهتان و افترای خواهد که تسمیه مومن الطاق بلقب مستهجن ثابت نماید و از فضایح اساطین دین خود خبری برنمیدارد که باعتراف اکابر و اعاظم ائمه شان ملقب بالقاب شیطان بیشتر اند مگر نمیدانی که عبدالله بن زبیر که از اماثل مقتدایان اهلسنت است و مدایح و مناقب او خارج از احاطه و استقصا است و فرج آن از ریاض النضره وغیره هویدا و عیان چنین نباشد که علاوه بر صحابیت شرف [illegible] قرابت هم مفتخر بوده بزعم اهلسنت داخل اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتصریح جناب خلیفه ثانی که رهی برای قبض بیرای شان نازل شده شیطان کامل بوده چنانچه در محاضرات راغب اصفهانی مسطور است مر عمر رضوان الله علیه بصبیان و فیهم عبدالله بن الزبیر ففر الصبیان و وقف عبدالله بن الزبیر فقال له عمر لم لا تذهب مع الصبیان فقال یا امیر المومنین لم اجر علیک فاخافک و لم یکن بالطریق ضیق فاوسع علیک فقال ای شیطان یکون هذا و محمد بن سعد بن ابی وقاص که از تابعین اخیار و ائمه کبار سنیان است و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از و در صحاح خود روایت دارند بتصریح و اعتراف سنیه بظل الشیطان ملقب بوده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن سعد بن ابی وقاص الزهری ابو القاسم المدنی نزیل الکوفة کان یلقب ظل الشیطان لقصره ثقة من الثالثة قتله الحجاج بعد الثمانین و ذهبی در کاشف گفته محمد بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و عثمان و عنه ابناه ابراهیم و اسمعیل و جمع قتله الحجاج و در حاشیه کاشف مذکور است ابو القاسم المدنی فاخو

ف
لق عبدالله بن عمر گفته ای شیطان یکون هذا

ف
محمد بن سعد بن ابی وقاص که از ثقات تابعین است ملقب بظل الشیطان

[illegible]

عامر قيل انه كان يلقب ظل الشيطان وقال ابن سعد كان ثقة وله احاديث ليست بالكثيرة
وذكره ابن حبان في كتاب الثقات انتهى ازينجا واضحست كه محمد بن سعد بن وقاص بظل الشيطان ملقب
وجلالت او نزد اهل سنت ظاهر و واضحست كه ابن حجر عسقلاني ارشاد نموده كه او ثقه ست وابن سعد هم تصريح
بوثوق او نموده وابن حبان او را از ثقات تابعين وار دساخته چنانچه در كتاب الثقات در ذكر ثقات تابعين
گفته محمد بن سعد بن ابي وقاص الزهري القرشي يروي عن ابيه روى عنه اسمعيل بن ابي خالد و ابنه
اسمعيل وجلالت وعظمت تابعين نزد اهل سنت خود ظاهرست چنانچه در صدر كتاب ثقات التابعين ابن
حبان مذكورست هذا اول كتاب التابعين رضي الله تعالى عنهم اجمعين اخبرنا ابو حاتم محمد بن
حبان بن احمد التميمي انا الحسن بن سفيان ثنا ابو بكر بن ابي شيبة ثنا ابو الاحوص عن منصور عن
ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير امتي القرن الذي
انا فيه ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يجيء قوم يسبق شهادة احدهم يمينه ويمينه شهادته
قال وخير الناس قرنا بعد الصحابة من شافه اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وحفظ عنهم الدين والسنن
وانما نملي اسمائهم وما نعرف من اخبارهم على حروف المعجم اذ هو ادعى للمتعلم الى حفظه وانشط
للمبتدي في وعيه ولسنا نعرج في ذلك على تقدم السن ولا تأخره ولا جلالة الانسان ولا قدره بل
اقصدنا في ذلك التقي دون الجلالة والسن لان التقي يشملهم جميعا و عمرو بن سعيد بن العاص بن امية كه از
تابعين معدودين و اشراف موثوقين و بنا بر افاده ملا علي معدل و مزكي و صاحب ديانت و تقوى است كه مسلم و
ترمذي وابن ماجه ونسائي از و در صحاح خود روايت مي آرند و اعتماد بر و دارند ملقب بلطيم الشيطان بود چنانچه شيخ صلاح الدين
محمد بن شاكر بن احمد الخازن در كتاب فوات الوفيات ذيل تاريخ ابن خلكان گفته عمرو بن سعيد بن العاص بن امية
بن عبد شمس كان احد الاشراف الامويين ولي المدينة ليزيد بن معاوية وهو الاشدق سمي
بذلك لانه كان افقم مائل الذقن ولهذا سمي لطيم الشيطان وقيل انما سمي الاشدق لتشادقه في الكلام
وكان مروان بن الحكم قد ولاه العهد بعد ابنه عبد الملك فقتله عبد الملك فقيل انها اول غدرة في الاسلام
ونيز دران گفته وكان عمرو قد رام الخلافة وغلب على دمشق وكانت قتلته في سنة سبعين للهجرة
وقد روى له مسلم والترمذي وابن ماجة والنسائي و امام اعظم سنيه جناب خليفه ثاني را هم شيطان مي دانستند چنانچه
از منتظم ابن الجوزي منقولست آنچه حاصلش اينست كه سجيد مستشام الاعظم قولي از اقوال خليفه ثاني ذكر نموده اند

عمرو بن سعيد بن العاص بن امية بن عبد شمس ابو امية المعروف بالاشدق وهو الاصغر و عمرو بن سعيد بن العاص الاكبر صحابي ثم وعمرو بن سعيد هذا يقال ان له رؤية وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا وعن ابيه وعن عمر وعثمان وعلي وعائشة وسمع منهم وعنه اولاده سعيد وموسى وامية

٢٣

حضرت شان ارشاد فرمودند که این قول قول شیطانست و امام اعظم این شرف عظیم را مخصوص خلیفه ثانی
نمی‌ساختند بل خلیفه اول را هم بمشابهت شیطان می‌نواختند چنانچه سابقا دریافتی که بنابر افاده خطیب بغدادی
می فرمودند که ایمان ابلیس و ایمان ابی بکر واحدست پس کاش مخاطب عالیجناب این تشبیهات و القاب تابعین
اصحاب ملاحظه می‌ساخت و عوور از تسمیه مومن الطاق بلقب مستهجن که باعث ظهور مزید عناد و تعصبست باز می‌ماند
بالجمله هرگاه عبدالله بن زبیر شیطان کامل بتصریح خلیفه ثانی باشد و محمد بن سعد بن ابی وقاص بلقب ظل الشیطان ملقب
گردد و عمرو بن سعید بلطیم الشیطان و خلیفه اول بمشابهت ابلیس سرفراز و خلیفه ثانی هم بلقب شیطان ممتاز باشد
چگونه حضرت مخاطب را یارای ذکر لقب شیطان بر زبان گهربار می‌آرد و حیا مانع از تفضیح و هتک ناموس ائمه
و اساطین خود بر نمیدارد بار الها مگر اینکه بفرماید که تلقیب این اساطین بشیطان از جلالت شان نمی‌کاهد بلکه در عظمت
رفعت شان این اعزه بیفزاید که نزد ائمه مقتدایان اهلسنت شیطان را در غایت عظمت و جلالت و رفعت جلالت و علو مرتبه و بلوغ اقصی مراتب
محبت الهی است و اجلال حضرت ذوالجلال مینمایند اما اهل ایمان و عرفا را نصیحت می‌فرمایند که اگر مرد راه خدا باشند کمتر از
شیطان نباشند و چنانچه ابلیس سجده غیر خدا نکرده همچنان این‌ها نیز لازم است که سجده غیر خدا ننمایند که در مدح ذم ابلیس
مبالغه نموده حضرت جبرئیل را هم کمتر از و پنداشته‌اند و الزام داده حضرت موسی را و اثبات صدق خود و ظاهرا که آنحضرت نیز سجده نفل کنند که شیخ عبدالحق
دهلوی که بتصریح فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال علم علو مرتبه‌اش از جو آسمان در گذشته و فضل و هنرش
بر اقطار عالم سایه انداز گشته و تصانیفش در علوم دینیه مسلم الثبوت نزد علمای اهلسنت و جماعت و کلامش
بجهت اتصاف بجودت و انصاف مستند اصحاب دیانت و براعتست و فاضل مخاطب هم تصریح کرده که او
از اکابر محدثین است در کتاب اخبار الاخیار از شیخ شرف الدین احمد بن یحیی المنیری که در مدح و ستایش او گفته
شیخ شرف الدین احمد بن یحیی المنیری که از مشاهیر مشایخ هندوستان است چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او
کند او را تصانیف عالیست از جمله تصانیف او مکتوبات مشهور تر و لطیف ترین تصانیف
اوست بسیاری از آداب طریقت و اسرار حقیقت در اینجا اندراج یافته و ملفوظات او را
نیز یکی از معتقدان او جمع کرده اما لطافت مکتوبات او بیشتر است گویند که شرح آداب المریدین نیز
شرحی دارد وی مرید خواجه نجیب الدین فردوسی است گویند که شیخ شرف الدین بشوق
بندگی شیخ نظام الدین اولیا بدهلی آمد قضا را پیش از آنکه او بدهلی برسد شیخ نظام به ریاض
رضوان خرامیده شیخ نجیب الدین فردوسی در آنجا بود چون بملازمت او رسید فرمود

۳۳

درویش سالها ست که منتظر تو نشسته ام امانتی دارم که بتو سپردنی ست مرید شد و نعمتی که برای او نهاده بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد گویند که وی چند سال در بیابانی که در راه آگره و دهلی واقعست توقفی واقع شد بهم در بیابان می بود و عبادت میکرد بعد از سالها بوطن رسید غیر او در سهم بحارت انتهی نقل کرده که او در مکاتیب خود گفته در زاد الارواح آورده ست قال وهب بن منبه رضی الله عنه قرأت فی بعض الکتب ان ابلیس لقی موسی علیه السلام عند الطور فقال موسی لابلیس لم ما فعلت اذ لم تسجد لآدم فقال ابلیس ما اردت ان ارجع عن دعوای فانک مثلك الى ادعيت محبة فلم ارد ان اسجد لسواه واخترت العقوبة على كذبي وانت ادعيت محبة الله فقال لك انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانی فنظرت ولو عصمت علیك لترا ابله اهل محبت و ذوق را اینجا کارها و سرها ست ازین نظر ست که عین القضاة میگوید تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که در دیده در کار او نظری کند از بعضی گفته اند سر یافته آن ره رو از سجدهٔ غیر او ننگ کرد در اولی کم رانت بنابه مدینا اصحاب محبت دانند که در عالم محبت چها ست انتهی انتهی عبارت واضح ولایح اکمه صاحب زاد الارواح على رؤس الملیق فی الفناء والرواح بکفر صریح و ضلال لواح روا آرد و اهتمام تمام در اجلال و اعظام ابلیس حق و لسداد ائمه خود دارد و او را در عالم محبت خدا یکتاامی پندارد که او لازرقوا از روسیه مینیم که از ائمه اعلام و اساطین اعظام اهلسنت ست جلال الدین که فضائل معاد اویناظر تحصیل الکمال و دیگر کتب رجال ظاهر و باهر گردیده که خلاصه اش بصراحت تفضیل و ترجیح شیطان بر حضرت موسی ست چه حاصلش اینست که هرگاه حضرت موسی شیطان را بر ترک سجده ملامت کرد شیطان بجواب آنحضرت ثابت کرد که معاذ الله حضرت موسی در دعوی محبت الهی بغیر صادق و قلب او با لسانش غیر موافق و فعل او با ادعای او غیر مطابق بود و شیطان در اباء از سجده غیر حق آدم پا بر صدق و صفا فشرده و طریق محبت و اجلال الهی سپرده و معاذ الله حضرت موسی علیه السلام بر این کلام ساکت و صامت شده حقیت او بتقریر این تقریرات متحقق فرمود و این عالم جلیل و حبر نبیل بنا بر تایید و اثبات ابن روایت سراسر ضلالت ارشاد فرموده که اهل محبت و ذوق را اینجا کارها و سرها ست یعنی بنا بر تجدید شیطان از اهل محبت و ذوق و از ارباب شوق و صاحب کارها و سرها ست و بنا بر تجدید حضرت موسی از این کار دور داخل اجنبیان و اغیار و نا واقف از رموز و اسرار دلیهم در کنار از عین القضاة که از اوثق ثقات و اورع اثبات و مشایخ اعلام و اساطین فخام این شان است نقل فرموده که تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که در دیده در کار او نظر کند و استکمال بلاغت نظام

بیند دامیکند که ابلیس را اعلای محل جلالت و عظمت و قرب بمعرفت کسی نمیداند که اولیت و فضائل
ملمات او چیست اری اگر جبریل صفتی کسی باشد او در کار او و در دیده نظری تواند کرد از ین با ظاهر میشود که
ابلیس از حضرت جبرئیل هم العیاذ بالله افضل و ارجح بوده که جبرئیل صفت هم جز در دیده در کار او نظری تواند
کرد بعد این خرافات شعری با تحسان تمام انشا کرده که مدلول صریح آن مدح و ثنا شیطان بر ترک سجده
و ملامت ساده فدا باتباع شیطانست که چنانچه شیطان از اطاعت حکم الهی سر تافته بیچاره مروا ماهدا
رامی باید که امر حق تعالی بجا نه آرد و کم از شیطان نباشد شنیعه چون درینمقام ذکر جلالت و عظمت شان
بن منبه و عین القضاة نزد اهلسنت منظور می خواهم شاهد آن هم کرکنیم اما وهب بن منبه پس شیخ عبدالحق در حال
مشکوة گفته وهب بن منبه بضم المیم وفتح النون وتشدید الموحدة المکسورة بن کامل ابو عبدالله الصنعانی
بفتح صاد مهمله و سکون نون و بعین مهمله نسبة الی صنعاء الیمن الابناوی بفتح همزه و سکون
نون و موحده نسبة الی مدینة الانبار من ابناء فارس اخو همام و معقل وغیلان تابعی ثقة اخبار
علامة قاص صدوق و کتب و کان علی قضاء صنعاء و قال ابو زرعة والنسائی ثقة و ذکره
ابن حبان فی الثقات روی عن ابن عباس و جابر بن عبدالله و ابن عمرو روی عنه سماک بن الفضل
وغیره مات سنة اربع عشرة ومائة روی له الجماعة و روی البخاری حدیثا واحدا و رواه
الترمذی والنسائی ایضا و ابن حبان در کتاب الثقات ترجمه وهب بن منبه گفته یروی عن جابر بن عبدالله
و ابن عباس و کان عابدا انا ضلا قرأ الکتب لم وذهبی در کاشف گفته وهب بن منبه الصنعانی
اخو همام عن ابن عباس و ابن عمرو عنه اله و سماک بن الفضل اخباری علامة قاص صدوق
صاحب کتب مات ۱۱۴ اما محامد و فضائل عین القضاة پس از نفحات و دیگر کتب ثقات ظاهرست جامی در
نفحات الانس میفرماید عین القضاة همدانی رحمه الله تعالی کنیت و نام وی ابو الفضائل عبدالله بن محمد المیانجی است
و عین القضاة لقب وی نسبت با شیخ محمد بن حمویه صحبت داشته و با شیخ احمد غزالی نیز و فضائل و کمالات صوری و معنوی
وی از مصنفات وی ظاهرست چه عربی و فارسی آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده است کم کسی
کرده است و از وی خوارق عادات بسی چون احیا و اماتت بظهور آمده و میان وی و حضرت شیخ احمد
مکاتبات و مراسلات بسیارست و از انجمله رساله عینیه است که شیخ احمد بوی نوشته که در فصاحت و بلاغت
و روانی و سلاست توان گفت که آنرا نظیری نیست عین القضاة در کتاب زبدة الحقائق میگوید که بعد از ان

استقصاء الافحام ج ۲ — ۲۵

کہ از گفت وگوی علوم ہمی ملول شدم بمطالعہ مصنفات حجۃ الاسلام اشتغال نمودم ومدت چہار سال دران
چون مقصود خود ازان حاصل کردم پیدا شتم کہ بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم ع انزل بمنزل زینب و لبنا بہ
وادنج فهذا مربع الاحباب ہم ونزدیک بود کہ از طلب باز ایستم و بر آنچہ حاصل کردہ بودم از علوم اقتصار نمایم
ومدت یکسال برین بماندم تا ناگاہ سیدی ومولائی شیخ الامام سلطان الطریقہ احمد بن محمد الغزالی رحمہ اللہ تعالی
بہمدان کہ موطن من بود تشریف آوردند و در صحبت وی بسبب روز بر من چیزی ظاہر شد کہ از من طلب من غیر خود
ہیچ باقی نگذاشت الا ما شاء اللہ ومرا اکنون شغلی نیست جز طلب فنا دران چیز واگر چنانچہ عمر نوح یابم
ودر یطلب فنا لی سازم ہیچ نکردہ باشم وآن چیز ہمہ عالم را فرو گرفتہ است چشم من بہ ہیچ چیز نیفتد کہ روی ہیرا ورا
نبینم وہر گونہ استغراق من دران چیز اید بر من مبارک باد وہم وی گفتہ کہ پدرم وجماعتی از ائمہ شہر ما حاضر بودند در
خانہ مقدم صوفی ومارقصی میکردیم و ابو سعید ترمذی چیزی گفت پدرم نگریست وگفت امام احمد غزالی قدس اللہ
روحہ دیدم کہ با مارقصی میکرد ولباس او چنین وچنین بود ونشان میداد ابو سعید گفت مرگم آرزوست من
گفتم بمیر در حالی بیہوش شد وبمرد مفتی وقت حاضر بود گفت چون زندہ را مردہ میکنی مردہ را زندہ توانی کرد
گفتم مردہ کیست گفت فقیہ محمود گفتم خداوندا فقیہ محمود را زندہ گردان در ساعت زندہ شد انتہی وآنچہ از حال
شیطان وبلوغ او تا عرفان نزد ائمہ سنیان بعرض رسید در چہ صنالیست ازین ہم ظریفتر باید شنید کہ بتصریح
شیخ محمد حضرمی کہ از اکابر مشایخ اماثل واعاظم ائمہ افاضل واجلہ ارباب شناخت وعرفان واساطین اصحاب کرا
والقان ست شیطان خدای سنیانست تفصیل این اجمال آنکہ معتقدین حضرمی روز جمعہ از وسوال کردند
کہ خطبہ سر کند جناب او بسم اللہ گفتہ منبر را بسبب زینت داد وزبان کرامت توامان بعد حمد وثنا باین بیان
اشہد ان لا الہ لکم الا ابلیس علیہ السلام واگر از ناظرین انجیر (؟) او عابجا بوجہ حیرت وتشویش افتند کہ حضر
متسنین چیزی را بسالا نسبت میدہند واز تصدیق این حکایت بخبر تحاشی زنند اینک شاہد آن بشنوند کہ علا
عبد الوہاب شعرانی کہ از مشایخ اجازہ شاہ عبد العزیز ووالد ماجد شانست وحضرت مخاطب تحریر افادات
او در مسلک اول بہناز و سر افتخار بران می افرازد در کتاب لواقح الانوار فی طبقات الاخیار میفرماید
ومنہم الشیخ محمد الحضرمی المدفون فی ناحیۃ تطوان بالغربیہ وضریحہ یلوح من بعید من کذا کذا
کان من اصحاب سیدی مدین رضی اللہ عنہما وکان یتکلم بالعجائب من دقائق العلوم والمعارف ما دام صاحیا
فاذا قوی علیہ الحال تکلم بالفاظ لا یطیق احد سماعہا فی حق الانبیاء وغیرہم وکان رضی اللہ

۲۶

بتفصیل [illegible]

شیخ محمد حضرمی [illegible] ست اشہد ان [illegible] حضرت ابلیس علیہ السلام

زبدۃ

جواب از قدح تفسیر علی بن ابراهیم

قال عنه یوی فی کذا کذا بلده فی وقت واحد واخبرنی الشیخ ابو الفضل السری انه جاء یوم الجمعة
فنالوه الخطبة فقال بسم الله فطلع المنبر وحمد الله واثنی علیه ومجده ثم قال واشهد ان لا
اله لکم الا ابلیس علیه السلام فقال الناس کفر فسل السیف فنزل فضرب الناس کلهم فجلس عند
المنبر الی اذان العصر وما یجترأ احد یدخل الجامع فبلغ البلاد المجاورة فاخبر اهل کل بلد
بانه خطب عندهم وصلی بهم قال فعددنا ذلک الیوم ثلاثین خطبة هذا ونحن نراه جالسا عندنا
فی بلدنا واخبرنی الشیخ احمد القلعی ان السلطان قایتبای کان اذا راه قاصدا الدخول علیه قام
ودخل الخلوة خوفا ان یبطش به بحضرة عسکره وکان اذا امسک شخصا یمسکه من لحیته و
یصیر یبصق فی وجهه ویصفعه حتی یبین وله اطلاقه وکان لا یستطیع اکبر الناس ان یدفع حتی یفرغ
من ضربه وکان رضی الله عنه یقول لا یکمل الرجل حتی یکون مقامه تحت العرش علی الدوام
کان رضی الله عنه یقول الارض عندی کالاناء الذی آکل منه واجساد الخلائق کالقواریر اری ما فی
بطونهم انتهی این عبارت نزا میگوید که شیخ محمد حضری که بعجائب فائق علوم و معارف تکلم میفرمود و صاحب
عظمت و جلالت و حائز فضل و کرامت و خرق عادت بود که زمین نزد او مثل ظرفی بود که از آن تناول میفرمود
و بواطن مردم را بنظر بصیرت ملاحظه می نمود و کثافت اجساد و اجسام مانع رؤیت بواطن برای او نمیشد
بخطاب معتقدین او که از و سوال خواندن خطبه روز جمعه کردند ارشاد نمود که لا اله لکم الا ابلیس علیه السلام
و هرگاه سامعین برین کلام حضرت لئام انکار کردند و حکم بکفر حضرت او نمودند شمشیر کشید و از منبر پائین
نازل گردید و مردم به هیبت او فرار کردند و جناب او تا اذان عصر نزد منبر نشست و کسی جرأت دخول
مسجد جامع نیافت و در همین وقت خاص که ابلیس را بمرتبه خدای رسانید و سلام بر او فرستاده نیز مرتکب کرامت
عظیم برای ابطال مزعوم تکفیر خویش گردیده که در سی شهر مختلف همین روز خطبه خوانده با آنکه مردم
او را می دیدند که نزد ایشان در شهر ایشان نشسته است الحاصل هرگاه شیطان نزد اکابر اهل سنت چنان
جلیل المرتبه و عظیم الشان باشد که ترجیح او بر حضرت موسی در محبت الهی و ثبات بر صدق ثابت سازند و
حضرت جبرئیل را هم کمتر از و دانند و مردم را از حقیقت جلالت و عظمت او ذاهل و جاهل انگارند و مردان با خدا
را با قتدای او حکم فرمایند و او را در ترک سجده ممدوح [illegible] پندارند بلکه او را خدای مردم خدای مردم انند و
سلام بر او فرستند پس حضرت مخاطب را این افادات و تحقیقات را انعقلت که بار بار ذکر لقب شیطان در سعف

ن: قاصد الدخول و دخل السبب

از کالرنجامی

۲۷

استقصاء الافحام جلد ثانی

توهین این حق و ایقان میکند و حقیر را بر سر اظهار فضایح و قبایح خرافات ائمه خویش آورده آتش در خرمن
می زند و آنچه حضرت مخاطب با جلالت در آخر عبارت ازالة الغین گفته و ائمه هدی به تصریح صاحب تلخیص و دیگر علما
رجال و هم بدلالت روایات بحار این چنین القاب برای پیشوایان رفضه بخشیده یافتنا انتهی پس اگر مراد از
این است که به تصریح صاحب تلخیص و دیگر علماء رجال و دلالت روایات بحار ائمه هدی علیهم السلام مومن الطاق و
هشام بن الحکم را به لقب شیطان ملقب ساخته اند کذب محض و بهتان صرف است و هرگاه اینهمه جا گزین خاطر ناظرین
... دیگر به افادات مخاطب وارد میشود بعرض میرسانم اول آنکه اگر غرض مخاطب از قول
او تلخیص ... نامی ولقب گرامی الخ اینست که ازین لقب صحت و قطعیت صدور جمیع احادیث این تفسیر
ثابت میشود پس بنابر این لازم می آید که احادیث در روایات جمیع کتب اهل سنت که از اسامی آن اضافتش بجناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر میشود بلکه از مجرد اطلاق کتب احادیث بران بنابر لحاظ تعریف حدیث همه صحیح و
قطعی الصدور ... جمیع احادیث این تفسیر بمجرد این تسمیه همه صحیح و قطعی الصدور میشوند و حضرت مخاطب همه احادیث
صحیحین را که علمای قوم ... مبالغات که در مدح و ثنای آن و اضافت آن بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بکار برده اند ... قطعی الصدور بلکه صحیح هم ندارند و همچنین علمای قوم احادیث سنن ابو داود
را که آنرا مثل قرآن مجید ... و همچنین احادیث صحیح ترمذی را که آنرا مثل نبی ناطق می انگارند و لوم و
... دوم آنکه آنچه فرموده که صاحب فوائد مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر مجلسی
... المحدثین و کتاب او معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار الی آخره مخدوش است
... علامه مجلسی علیه الرحمه کتاب فاضل استرآبادی را معتمد بایمعنی نمیداند که همه آنچه دران مذکور است لو
کان من ... معتمد است و چگونه بایمعنی کتاب فوائد مدنیه را معتمد خواهد دانست حالانکه جناب او
... کما لا یخفی علی المتصفحین بلکه غرض علامه مجلسی شمار کردن کتاب فاضل استرآبادی
در کتب معتمده است ... آنچه فاضل استرآبادی از اصول کتب احادیث دران نقل کرده معتمد است لازم نیاید که حکم
صحت جمیع احادیث تفسیر ... سوم آنکه قول ... این کتاب ... از اصول ائمه
... آنکه ... تفسیر ... صاحب
فوائد مدنیه ... بسبیل جزم و حتم و تحقیق نموده و دلیل کلمه تشکیک و تخمین آورده حیث قال الکم
... این تعلیل قطعا باثبات رسد بنا بر مزعوم

باطل او هم درست نمیشود چهارم آنکه توهم حضرت مخاطب که تقیه برای حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق
علیهما السلام جایز نبوده ظاهر البطلان است زیرا که اظهر من الشمس است که این هر دو جناب به نشر احکام دین حق آیین
رسالت پناهی و عدم خوف از اعدا و مخالفین و با اظهار امر و نهی [illegible] عدم تقیه نمایند زیرا که این حاکم مشتمل بر
احکام مخصوصه است و ما من عام الا و قد خص و کفی فی دفع ما تشبث به المخاطب المجادل فی المسالک الاول ما قد
فی جوابیه از سوء فهم مستدل اتی گفته زیرا که اسلام او را است باینکه کسی گوید که کلام ملک علام لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار دلالت بر حصر ملک ملک علام در روز قیام دارد پس ازین آیه هویداست که ملک در غیر
روز قیامت برای ملک قهار نیست و مثل این است باینکه کسی بگوید که کریمه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم
یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به دلالت
صریحه در حصر محرم در اشیای مذکوره پس هر چیزی ما عدای آن حلال و مباح است و مثل آن است باینکه گفته شود
که خبر مستفیض من قال لا اله الا الله دخل الجنة صریح است در نجات مسلم باین کلمه طیبه و ان لم یقر بسائر الضروریات
ولا عجب زیرا که ثانی شیخین ابوهریره را اعتراضا علی هذا الحدیث فیما مور بشیره من النبی المبعوث چنان دست بر
زد که بر زمین افتاد پس از اتباع او چنین مقولات مستبعد نیست و لیکن هر گاه حصر در بعضی مقامات اضافی و لنصوص ادله
در تخصیص این عموما کافی باشد پس در ما نحن فیه هم امثال این تاویلات وافی خواهد بود بالجمله کافیست صدق
این تعلیل اتفاقی [illegible] در مقام وجوب اعلان خصوصا هر گاه مواد اعلان برای این هر دو امام نسبت بحضرات دیگر بیشتر باشد
و شکی نیست در اینکه در زمان ما بین هر دو امام خصوصا در زمان حضرت صادق علیه السلام نشر احکام بمرتبه قصوی رسیده و در اینجا
مصنف لاربعمأة مصنف و الاف روایات بمنصه شهود و ظهور رسیده و از اینجا که آنحضرت بفقیه اهل البیت علیهم السلام
ملقب گردید روحی فداه لهم بال جهد فی اظهار الحق و هدایة الخلق و لیکن در بعض مواد که یاد از رعیتها کتمان
فرموده کار بند تقیه و توریه شده باشند قادح در نشر احکام و منافی مراعات خوف ملک علام نخواهد شد مگر
ناصبی پیغمبر [illegible] زیرا که از خوف کفار در حصن غار اختفا فرموده و در بدو اسلام از اظهار دعوت علانیه احتراز داشته تا
آنکه شیخین و لشکر سلامه آنحضرت را حث و ترغیب باظهار دعوت کردند و آنحضرت بنا بر اظهار عدم مصلحت [illegible]
از ارشاد از اعلان مانع نامده حتی اصحاب او لیما ما اصاب قال [illegible] العزی و اللات علانیة [illegible]
[illegible] از خوف جنابا کل [illegible] غیر مال [illegible] کلا ذلک ظن الذین کفروا فویل لهم من النار [illegible]
[illegible] امام مجتبی حضرت امام حسین رفع تقیه فرموده مجاهده بمجاهره بعمل آورده بدرجه شهادت فائز گردیده

تا حجت خدا اتمام گردد و دین بالمره مختفی نگردد و مردم نگویند که اگر ایشان بسوی حق دعوت میکردند ما تقریر الحجه میکردیم و غش خلق بر همگنان لایح گردد کما آنچه در عهد کرامت مهد حضرت امام حسن علیه السلام از کلمات استعفا دین بر زبان می آوردند و دم از اطاعت میزدند محض لسانی بود پس بعد وضوح حق و قیام حجت و ظهور عذر ثقات اینامت حضرت امام زین العابدین علیه السلام را جز تقیه در اکثر موارد جزئیه گریزی نبود تا آنکه رفته رفته مبانی حکومت بنی امیه وهنی بهم رسانید و انتشاش در ان بهم رسید امامین همامین علیهما السلام را آنقدر حاجت تقیه باقی نماند فالحصر فی قوله فانه لا سبیل لاحد علیک وقوله فانک فی حرز وامان اضافی خواهد بود کما فی قوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر الایه وکما فی قوله لمن الملک الیوم لله الواحد القهار چه اختصاص ملک بحق تعالی تخصیص بوقتی دون وقتی ندارد لیکن بطلان ملک و سطوت بندگان در اوان قیامت بر همگنان عیان خواهد شد فالقصر قصر باعتبار الوضوح لا باعتبار اصل التفرد بالملک همچنین معنی لا اتقاق لاحد الا لله وقوله فانک فی حرز وامان قصر اضافی خواهد بود و شکی نیست در اینکه هر چند عدم خوف الامن الله بمقام اعلان و کتمان حسب اطاعت فرمان واجب الاذعان پروردگار عالمیان صادق بوده است لیکن ظهور آن بمقام اعلان بیشتر است پس بین بخصوص تخصیص لا اتقاق احد الا الله اگر محمول بر قصر باعتبار وضوح باشد با تعلیل منافاتی نخواهد داشت و بتقریر آخر میگوئیم مراد لا اتقاق الا الله فی مقام الاعلان ست و مشروط بشرط آن کما فی حدیث من قال لا اله الا الله دخل الجنة ولکن کثیرا ما اتفقت هذه الشرائط فی عهد الامامین وقلما اجتمعت فی عهد سائر الائمة و نشر علوم اهل بیت علیهم السلام نشر حکم تقیه و غیر تقیه لقوله علیه السلام ان التقیة دینی ودین ابائی پس حمل روایات امامین همامین بعض مقام بر تقیه منافی نشر احکام اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود و بهمچنین آنکه آنچه از راه جسارت بر اهلبیت عصمت و طهارت که از اسلاف قبیله بمیراث رسیده درباره دیگر ائمه کرام علیهم السلام بدون اقامت دلیلی و برهانی خلاف دابّ مناظره باستیلای اوهام ظلمانیه و هواجس نفسانیه کلمات سراسر خطا سر کشیده تهمت بس گران و محض کذب و بهتان و صریح هزل و هذیانست و موجب نهایت ندامت و انفعال و باعث غایت خجالت و ملال برای خدام با کمال آن ستوده هر گز اصول اصیله الحق اقتضای این بهتان عظیم و دروغ فخیم نمیکند من ادعی فعلیه البیان وعلینا رده بالبرهان ها های عجب که مخاطب با وصف اینهمه لاف و گزاف ادعای صدق و سداد و سلوک طریق متانت و مراعات آداب کلام چنین دعاوی بیدلیل بلکه کاذب و افترات صریح بر زبان می آرد و آنرا موجب الزام

استقصاء الافحام جلد ثانی

دا اهتمام می انکار و حیرانم که کدام اصل از اصول اهل حق اقتضای این بهتان میکند کاش با وصف این همه ولوع
وغرام وشغف وولع تمام در اطناب وتطویل هر بحث ومقام در اینجا بر اجتناب اجمال واهمال تحمل میفرمود وبیان
آن اصول که بزعم باطلش اقتضای این مزعوم قبیح وبهتان صریح میکند ولو بالاشاره میفرمود واعلام اهل حق
تصریحا صریح فرموده اند باینکه ائمه علیهم السلام در هر امریکه تقیه کرده اند آن مسبوق بود باظهار حق یعنی اولا امر حق را
ظاهر میکردند تا حجت تمام شود وبعد آن بنا بر رعایت مصالح تقیه میفرمودند چنانچه سید باقر داماد علیه الرحمه که مخالف
هم بتلمذ آنجناب افتخار دارند وخطاب او را باستعظیم وتجلیل یاد مینمایند چنانچه تاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع
که در آن مرویات شیخ المشایخ شاه ولی الله اعنی الشیخ ابو البقاء الحسن العجیمی ذکر نموده میگوید حاشیة
علی حاشیة السید الجرجانی علی الشرح العضدی للعلامة جمال الدین محمود الشیرازی اخبرنا بها عن العلامة
محمد بن علی حسین بن محمد الکرمانی ثم اللاهوری الحسینی عن العلامة میرزا ابی القاسم الجیلانی الشهیر
بالاصفی عن الاستاذ السید محمد الباقر بن محمد الاسترابادی الشهیر بالداماد عن السید فخر الدین
السماکی عن مؤلفها العلامة الخواجة جمال الدین محمود الشیرازی انتهی ودر نبراس الضیاء میفرماید
ولم یزل واحد منهم علیهم السلام فی تبریز غوامض العلوم الحقیقیة وغامضات المعارف
۱۳۱ الربوبیة وتبیین شرائع الاحکام الدینیة والحدود الالهیة علی منهاج التنزیل ومن صاحب
التاویل بمصباح العلم والحکمة ومشکوة القدس والعصمة لا بمعونة مدارسة او
مؤنة ممارسة ومن دون مراجعة باب او مطالعة کتاب وما صدر عنهم من الافتاء علی
قانون التقیة فربما کانت حکمة سر ذلک علی سنن التعلیم بیان التسویغ بما عند الفرقة الثقة و
منهم عاقد کانوا او ضعفة المؤمنین من جادة الحق الصریح ومحجة الدین الحنیف وعقة
اخری من جهة ان السائل کان مفتونا بمذهبه اللجاج مولعا بدینه الاعوج فهم علیهم السلام
افتوه فی مسئلته علی مذهبه وطریقته اذ کان لا یرجی هدایته ولا یرتقب استقامته
وربما اصلگشته وبالجملة کلما صدر عن ائمتنا علی تقیة وتوریة لمخافة ومصلحة کان
مسبوقا ومقرونا منهم ببیان صراح الدین لاهله واظهار مر الحق عن حزبه وذلک
مما لا حزازة فیه اصلا ششم آنکه ادعای بیمعنی که علی بن ابراهیم از اصحاب امام علیه السلام ست
مجرد دعویست ودلیلی بران نیاورده وشاهدی برای آن ذکر نکرده واز کتب رجال مثل منهج المقال

ونقد الرجال وخلاصة الاقوال ورجال نجاشی ورجال روضة المتقین ورجال ابن داود وغیر آن که در ترجمه
علی بن ابراهیم مذکورست ازین معنی نشانی نیست بلکه از کتاب ابن داود ظاهرست که او از اعاظم ائمه علیهم السلام
روایت نکرده حیث قال علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ابو الحسن لم ار لم یرو عن احد منهم
علیهم السلام ثقة فی الحدیث معتمد الخ مخفی نماند که آنچه فرموده بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز
اطراء و مدح آن بعمل آورده اند از انهم بر منصه ظهور جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت بیشتر ازکافی
کلینی نیست انتهی چون مجرد ادعاست و سندی برای آن ذکر نکرده تا لیکن تشنیعی که بر جناب مصنف بسبب عدم
ایراد دلیل امر مشهور یعنی مخالفت حنفیه با احادیث صحیح بخاری وارد کرده بر او عاید خواهد شد و بر تشنیعی که بر
جناب آیة الله فی العالمین بسبب تمسک بتفسیر ابو الجارود و ترک تمسک بتفسیر قمی نموده جهش در رساله بدایة الهدایة
خواهی دریافت بر او وارد خواهد شد که خیر القول فاضل اخباری تمسک نموده و مدح و اطراء اصولیه را ترک
ساخته هشتم آنکه عجیب است که باستدلال مولانا مجلسی بروایات تفسیر علی بن ابراهیم تمسک می نماید و استدلال
و احتجاج ائمه و مشایخ خود بلکه استدلال خود بروایات صحیحین تغافل نموده قدح صحیحین در ازالة الغین آغاز کرده
باثبات غث و سمین دران داد تمسک ناموس ائمه خویش فهمیده نهم آنکه ادعای این معنی که جل روایات تفسیر مذکور
از ابو الجارود است کذب صریح و بهتان فضیح است چه جل روایات این تفسیر هرگز از ابو الجارود نیست بلکه بیشتر آن
روات دیگر مرویست و روایات ابو الجارود به نسبت دیگر روایات قلیل کما لا یخفی علی من لاحظه بالتفصیل دهم آنکه
آنچه در رجال ابی الجارود گفته که در جعل و تلبیس بحیر ابلیس و مخجل دجال بود و این منهج المقال و خلاصة الاقوال و
تبصرة العوام وغیر آن نسبت داده اگر غرضش ازان این است که او را واضع روایات و مفتری احادیث
گفته اند پس افترای محض و بهتان صریح است اینک کتب مذکوره حاضرست هرگز احدی از مصنفین آن بجعل و وضع
احادیث او را منسوب ساخته بلکه از حدیث ابو بصیر که مخاطب از کتاب رجال مولانای استرابادی نقل کرده
واضح میشود که امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تا سه مرتبه فرمودند باینکه مراد از کذب کذب عام
نیست بلکه غرض از کذب ابو الجارود و غیره اظهار خلاف نفس الامر در باره تصدیق آنحضرت است و از کذب
ابو الجارود در بیان باب لازم نمی آید که در نقل حدیث هم کاذب باشد نمی بینی که حضرات اهل سنت بسیاری از
کذابان را در حدیث کاذب نمیدانند بلکه معتمد می پندارند ذهبی بحق حرث بن عبد الله همدانی که از علمای
تابعین و از روات سنن اربعه است و ابن مدینی وغیر او از اصحاب رجال او را کذاب گفته اند میگوید

میگوید که ظاهر آنست که او کاذب در لهجه بود ولیکن در روایت نبوی مرتکب کذب نمیشد چنانچه در میزان در ترجمهٔ شعبی
میگوید والجمهور علی توهین امره مع روایتهم حدیثه فی الابواب فهذا الشعبی یکذب به ثم
یروی عنه والظاهر انه کان یکذب فی لهجته واما فی الحدیث النبوی فلا وکان من اوعیة
العلم ونیز ابن عدی در حق جمیل بن حسن اهوازی که عبدان او را کاذب و فاسق دانسته گفته که او در روایت
صالح است و در میزان مسطور است جمیل بن الحسن الاهوازی عن ابن عتبة قال عبدان کاذب فاسق
قال ابن عدی اما فی الروایة فانه صالح ذکره ابن حبان فی الثقات این کلام صراحت دلالت دارد
بر آنکه جمیل بن حسن با وصف آنکه در لهجه خود جمیل و غیر حسن است که کاذب بوده لیکن در روایت احادیث و نقل
روایات صالح است و لائق اعتماد و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده یازدهم آنکه نسبت تذکرة الائمه بسوی
علامه مجلسی طاب ثراه دلیلی نا آورده و شاهدی بر آن ذکر نکرده حالانکه نسبت این کتاب بانجناب ثابت نیست
عجب که از نسبت کتاب مجهول که تصریحات ائمه و مشایخ اهلسنت بر نسبت آن بغزالی سابقا دریافتی انکار
کنند و داد تلبیس و کذب در نفی آن از وی دهند و تذکرة الائمه را بی دلیل بانجناب نسبت کنند و از ذکر شاهد و دلیل
دم نزنند دوازدهم آنکه آنچه گفته بلکه بهر با قر صاحب بحار با وصف استشهاد و استدلال بروایات تفسیر
این زندیق آفاق الخ مقدوح است باینکه حضرت مخاطب را میبایست که ثابت میفرمود که مولانا مجلسی طاب ثراه
در کدام کتاب استدلال و استشهاد بروایات تفسیر ابو الجارود نموده محض ادعا کفایت نمیکند سیزدهم آنکه
تشنیع بفقدان حافظه بر علامه مجلسی بسبب ذم و لوم ابو الجارود ساقط است چه قطع نظر از آنکه نسبت تذکرة الائمه
بانجناب ثابت نیست ذم و لوم ابو الجارود و اصلا باعث تشنیع نمی تواند شد چه دانستی که او در اول حال
مستقیم بود و در آخر متغیر و مرتد گردید چنانچه در عبارت تذکره که حضرت مخاطب نقل کرده نیز مذکور است
که او در آخر مرتد شد پس اگر ثابت شود که علامه مجلسی جائی ترجمهٔ ابو الجارود و استدلال نموده جائز است که آن
روایت از آن قبیل باشد که ماخوذ است از ابو الجارود در حال استقامت او و هر گاه بحمد الله و
حسن توفیقه اساس شبهاتی که مخاطب بطمطراق تمام ذکر کرده منهدم و بیخ اباطیل و تشنیعات رکیکه او منجدم
گردید حالا باید دانست که فاضل مخاطب از تفاسیر معروفه معتمده و فضائح و قبائح مصنفین آنها اصلا
خبری نگرفته و بالی قدح و جرح بعض تفاسیر اهل حق افتاده غرائب افادات و عجائب تفوهات آغاز نهاده و کار
لعمری منه لا یری بالحجارة من بیته من الزجاجة و اگر حقیر با حصاء فضائح آنهم و تفاسیر تفسیلا پرداختم

بیاید که کتابی ضخیم درین مبحث تصنیف سازم اما بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله نیابر تشنیة افواه ناظرین و حراق قلوب مخالفین درینمقام حال طبقات تفسیر متسننین بایجاز و اختصار ذکر می نمایم و کو جناب احمد بن حنبل که مقتدای محققین و محامد ش غیر محتاج ببیان من کلیل اللسان قصای و طرازین محرفرموده بیکحرف مختصر که برابر صد هزار دلیلست تفاسیر خود را برباد فنا داده محمد طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات میفرماید قال احمد بن حنبل ثلث کتب لیس لها اصول المغازی والملاحم والتفسیر لیکن بعض حضرات چون دیدند که ازینکلام افادت بطلان شناعت عظیمی لازم می آید و همه تفاسیر که افتخار ارامایه فخار و مباهات شان هبا منثورا میگردد و در پی اصلاح تاویل افتادند و ادعای بی دلیل آغاز نهادند که اینکلام محمول ست بر کتب مخصوصه چنانچه در همان کتاب مسطور ست قال الخطیب هذا محمول علی کتب مخصوصة فی هذه المعانی الثلثة غیر معتمد علیها لعدم عدالة ناقلیها و زیادة القصاص فیها و بر ناظران با انصاف مخفی و پوشیده نیست که اگر مراد احمد بن حنبل قدح و جرح کتب مخصوصه این هرسه فن میبود تخصیص این هرسه فن لغو محض میشد زیرا که بسیاری از کتب حدیث نیز بسبب عدم عدالت ناقلین ان لائق اعتماد و اعتبار نیست پس بنابرین لازم آید که کتب حدیث هم بی اصل باشند بالجمله کلام امام احمد دلالت بر قدح و جرح کتب تفسیر علی الاطلاق دارد و از ینجاست که دیگر بزرگان اینکلام امام را محمول بر بودن کتب تفسیر بی اصل نزد امام احمد نموده اند چنانچه سیوطی در اتقان ناقلا عن ابن تیمیة فی حال اقسام التفسیر میگوید واما القسم الذی یمکن معرفة الصحیح منه فهذا موجود کثیرا ولله الحمد وان قال الامام احمد ثلثة لیس لها اصل التفسیر والملاحم والمغازی وذلک لان الغالب علیها المراسیل انتهی مخفی نماند که ابن تیمیه باوصف تصریح احمد بن حنبل باینکه تفسیر بی اصل ست چرا بر وجود این قسم تفاسیر افتخار و مباهات نموده حمد الهی بجا آورده آیا قول امام احمد را غیر معتبر انگاشته یا محملی صحیح برای آن ایجاد ساخته والی له ذلک زیرا که ان وصلیه که ند کلام شیخ موجود ست صریح ست درینکه این قول امام احمد منافی این فخر و مباهات و خوشوقتی او بر وجود این قسم تفسیرست اما تعلیل ابن تیمیه قول امام احمد را باینکه وجه حکم او بر بی اصل بودن این هرسه فن اینست که غالب در آن مراسیل ست پس بعد تسلیم منافی غرض نیست زیرا که مطلوب درینجا اثبات اینمعنی ست که کتب تفسیر حضرات اهلسنت نزد امام احمد بن حنبل لاشی محض و بی اصل ست و آن بهر تقدیر ثابت ست خواه بجهت ارسال باشد خواه بجهت وضع و انتحال و قطع نظر از قول امام احمد دیگر محققین اهل سنت هم بعدم اعتبار کتب تفسیر خود تصریح کرده اند و صاف گفته اند که کتب تفسیر مشحون ست باحادیث موضوعه و روایات مکذوبه چنانچه مناوی در فیض القدیر

استقصاء الافحام ۳

شرح جامع صغیر در شرح قول سیوطی و بالغت فی تحریر التخریج گفته یعنی اجتهدت فی تهذیب عزو
والاحادیث الی مخرجیها من ائمة الحدیث من الجوامع والسنن والمسانید فلا اعزو الی شیء
منها الا بعد التفتیش عن حاله وحال مخرجه ولا اکتفی بعزوه الی من لیس من اهله وان جل
کعظماء المفسرین قال ابن الکمال کتب التفسیر مشحونة بالاحادیث الموضوعة انتهی وشاه ولی الله در
فوز کبیر تصریح فرموده که این قصص طویله انبیاء سابقین که حضرات مفسرین تصدیع روایت آن میکنند غیر معتمد
ماخوذ از علمای اهل کتاب است حیث قال بباید دانست که قصص انبیاء سابقین در حدیث کم مذکور شده
این قصص طویله عریضه که مفسرین تصدیع روایت آن میکنند همه منقول از علمای اهل کتاب است الا
ما شاء الله و در صحیح بخاری آمده مرفوعا لا تصدقوا اهل الکتاب ولا تکذبوهم انتهی و حقیر میگویم که این
وجه قوادح عصمت انبیا علیهم السلام و مطاعن آنحضرات در کتب تفاسیر اهلسنت بیش از بیش یافته میشود
و رئیس الموحدین اهل سنت و امام المتصوفین ایشان شیخ ابن عربی نیز داد تفضیح مفسرین سنیه داده و بتصریح
تمام باز گفته که مفسرین در تفاسیر خود طامات و خرافات ایراد کرده مرتکب اکبر کبائر گردیده اند و بطرف انبیاء
کرام علیهم السلام منکرات و شنائع را نسبت کرده اند که نصی در آن از کتاب و سنت یافته نمیشود بلکه از یهود
ماخوذ است که در تفاسیر خود نقل کرده باین جهت در عرض انبیاء و ملائکه قدح نموده اند چنانچه در باب ثلث
سبعین و ثلثمائة از فتوحات مکیه میفرماید وفیه علم تنزیه الانبیاء عما نسبت الیهم المفسرون من الطامات مما
یجیء فی کتاب الله وهم یزعمون انهم قد فسروا کلام الله فیما اخبر به عنهم نسال الله العصمة فی القول
والعمل فلقد جاؤا فی ذلک باکبر الکبائر کمسئلة ابراهیم الخلیل وما نسبوا الیه من الشک وما
نظروا فی قول رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن اولی بالشک من ابراهیم فان ابراهیم ما شک فی
احیاء الموتی ولکن لما علم ان لاحیاء الموتی وجوها مختلفة ما درى بای وجه منها یکون احیاء الموتی
وهو مجبول علی طلب العلم فعین الله له وجها من تلک الوجوه حتی یسکن الله قلبه فعلم کیف یحیی
الله الموتی وکذلک قصة یوسف ولوط وموسی وداود ومحمد علی جمیعهم افضل الصلوة والسلام
وکذلک ما نسبوه فی قصة سلیمان الی الملکین وکل ذلک نقلوه عن الیهود واستحلوا عرض الانبیاء و
الملائکة بما ذکره الیهود الذین جرحهم الله تعالی وملائکته فی تفسیر القرآن العزیز بذلک ما فی
نص کتاب الله ولا فی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم والله یعصمنا من غلطات الافکار والاقوال

[illegible] ۵
یکب

والافضال انتهى وعبد الوهاب شعرانى در كتاب يواقيت وجواهر كه با تحقيقات علما بهم در مسلك اول استناد كرده
گفته قال الشيخ فى الباب الثانى والسبعين وثلاثمائة من الفتوحات المكية يجب قطعا تنزيه الانبياء عما نسبه
اليهم بعض المفسرين من الطامات مما لم يجئ فى كتاب ولا سنة صحيحة وهم يزعمون انهم قد فسروا
قصصهم التى قصها الله تعالى علينا وكذبوا والله فى ذلك وجاؤا فيه باكبر الكبائر وذلك كمسئلة
ابراهيم الخليل على نبينا وعليه الصلوة والسلام وما نسبوه اليه من وقوع الشك بحسب ما يتبادر
الى الاذهان مما نظروا فى قوله صلى الله عليه وسلم نحن اولى بالشك من ابراهيم وذلك مثل
ان ابراهيم عليه السلام لم يشك فى احياء الله تعالى الموتى معاذ الله ان يشك نبى فى
ذلك وانما كان يعلم ان لاحياء الموتى طرقا ووجوها متعددة لم يدر باى وجه منها يكون احياء الله
تعالى الموتى وهو مجبول على طلب المزيد من العلم فعين الله تعالى وجها من تلك الوجوه فسكن ما كان
عنده وعلم حينئذ كيف يحيى الموتى فما كان السؤال الا عن تعيين الكيف لا غير وكذلك القول فى قصة
سليمان وما نسبوه الى الملكين هاروت وماروت كل ذلك لم يرد فى كتاب ولا سنة وانما ذلك نقل اهل
عن اليهود فاستحلوا اعراض الانبياء والملائكة بما ذكروه لهم من جرحهم انبياء الله تعالى وملوا بها تفاسير
هم القران من ذلك فالله يحفظنا واخواننا من غلطات الافكار والافعال والاقوال امين انتهى وقال
ايضا فى الباب الرابع والخمسين وثلاثمائة ينبغى للواعظ ان يراقب الله تعالى فى انبيائه وملائكته ويستحيى
من الله عز وجل ويجتنب الطامات فى وعظه كالقول فى ذات الله بالفكر والكلام على مقامات
الانبياء عليهم الصلوة والسلام من غير ان يكون ارثا لهم فلا يتكلم قط على زلاتهم بحسب ما يتبادر
الى اذهان الناس بالقياس الى قبيحهم فان الله تعالى قد اثنى على الانبياء احسن الثناء بعد ان اصطفاهم
من جميع خلقه فكيف يستحل اعراضهم بما ذكره المورخون عن اليهود وقال ثم ان الذنب
العظيم جعلهم ذلك تفسيرا لكلام الله تعالى وفى تفسيرهم قال المفسرون فى قصة داود انه نظر
الى امرأة اوريا فاحبها فارسله فى غزاة ليموت فياخذها وكقولهم فى يوسف على نبينا وعليه الصلوة
والسلام انه هم بالمعصية وان الانبياء لم يعصموا عن مثل ذلك وكقولهم فى قصة لوط لو ان لى بكم قوة او
اوى الى ركن شديد العجز والقهر فى ذلك وبعضهم على باب بلا فاسد واحاديث واهية نقلت عن قوم قالوا
انبيها قالوا من الصبيان الزور فمن اورد مثل ذلك فى مجلسه من الوعاظ مقته الله والانبياء والملائكة

لكونه جعل دهليزا ومهادا للتمرغ في قلبه ليدخل منه الى ارتكاب المعاصي ويحتج بما سمعه

منه في حق الانبياء ويقول اذا كان الانبياء وقعوا في مثل ذلك فمن اكون انا وحاشى الانبياء

كلهم عن ذلك الله تعالى قبحه هذا الواعظ فوالله لقد افسد الواعظ الامة وعليه وزر كل من

كان سببا لاستهانته بما وقع فيه من المعاصي ولكنه قد ورد انه لا تقوم الساعة حتى يصعد

الشيطان على كرسي الوعظ ويعظ الناس وهو كلام من حق ء الذي يتقدمونه ازين افادات

ظاهر ولائح است كه حضرات مفسرين و وعاظ كه بانبياء كرام عليهم السلام مطاعن ونقائص را نسبت ميكنند مرتكب اكبر

كبائر و باعث فساد قلوب مسلمانان اند كه خرافات ايشان در زور بانبساط و ابتهاج وسرور وتصديق مينمايند

و در كتب دين ايمان مجالس وعظ مرتبه ايمان ذكر آن نمود حجتي قوي بدست زنادقين براى ارتكاب فواحش

وشنائع مي دهند و روى خود سياه واست روى را انبياء سياه ميسازند و وزر و گناه جميع ابن باكان بر گردن خود

مي اندازند و حقيقت ايشان همچو شيطان اند كه قبل از صعود شيطان بر كرسي وعظ كار او بنيابت او مى‌كنند

و هرگاه اين تمهيد اجمالي يافتي حالا بايد دانست كه طبقات مفسرين بنا بر تقسيم حسناد علماى مخالفين

بشش طبقه منقسم ميشود **طبقه اولى** طبقه خلفا و صحابه است چنانچه جلال الدين سيوطي در اتقان

ميفرمايد النوع الثمانون في طبقات المفسرين اشتهر بالتفسير من الصحابة عشرة الخلفاء الاربعة

وابن مسعود وابن عباس وابي بن كعب وزيد بن ثابت وابو موسى الاشعري وعبد الله بن الزبير ا

حقير ميگويم كه ادخال سيوطي اسماى متبركه خلفاى ثلثه در زمره مشتهرين بتفسير ظاهر از راه محض ادب وتبرك بوده

باشد ورنه ظاهر است كه از حضرات روايت تفسيرها قليل و نادر است والنادر في حكم المعدوم على ما افاد

جامع العلوم اعني صاحب القوة القدسية مصنف التحفة الاثنا عشرية واما كون روايات

الثلاثة في التفسير نادرة نزرة فيظهر من الاتقان حيث قال فيه فاما الخلفاء فاكثر من روي

منهم علي بن ابي طالب والرواية عن الثلاثة نزرة جدا و بعد بيان سبب قلت روايت ميگويد كه

احفظ عن ابي بكر في التفسير الا آثارا قليلة جدا لا تكاد تجاوز العشرة وعما قريب بيايد كه هرگاه

جناب امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام كه سيوطي اكثر الصحابة در نسبت آنجناب رواية تفسير است كه نزد مستكلمين حضرات

در حكم عدم افتاده پس هرگاه روايات جناب امير عليه السلام كه اكثر بوده در حكم معدوم باشد روايات خلفا

ثلثه كه سيوطي خود آنرا نهايت قليل گفته چه مي پرسي در حق آن زمره معدودات خيال طلب ما انجمل [illegible]

طبقه اولى خلفا [illegible]

سله ... از رسید ... [illegible]

و هیچ میدانی که باعث این قلت روایت چه بوده از افاده جناب ابوهریره که مخاطب جناب سامی بلیغه در تبریه او از کذب و افترا که بتقدیم نرسانیده فان لم تکن لا کرقم علی الماء واغترا برا بالهباء ظاهر ست که سبب عدم اطلاع زمره مهاجرین و انصار بر معالم و آثار اشتغال بکار و بار بازار و دیگر اشغال دنیای ناپایدار و عدم ملازمت سرور رسل اخیار بوده چنانچه در صحیح بخاری مذکورست که ابوهریره گفت ان اخواننا من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالاسواق وان اخواننا من الانصار کان یشغلهم العمل فی اموالهم وان اباهریرة کان یلزم رسول الله صلی الله علیه وسلم بشبع بطنه ویحضر ما لا یحضرون ویحفظ ما لا یحفظون انتهی و اجمال جناب ابی هریره را که اتهم عند الاعیان خصوصا بعد ملاحظه افادات رشیدی کافیست غنیمت شمرده حیله خلاص و استثنای خلفای ثلثه ازین عار تسازند که کرصحابه عظام بالتخصیص جناب خلیفه ثانی باوصف آن همه فظاظت و غلاظت که تو وانی امر حق باز گفته چنانچه هرگاه جناب شان جهل خود از آیات قرانی باوصاف آن همه دانی ظاهر فرمودند بلکه از غایت جسارت بر بعض آیات قرانیه رد فرمودند بیچاره ابی بن کعب را پای ضبط باقی نماند و بر ملا گفت که مرا قران شریف مشغول ساخت و ترا مشغول کرد صفق بالاسواق در کنز العمال مذکورست عن ابن جریج عن عمرو بن دینار قال سمعت بجالة التمیمی قال وجد عمر بن الخطاب مصحفا فی حجر غلام فیه النبی اولی بالمومنین من انفسهم وهو ابوهم فقال احککها یا غلام فقال والله لا احککها وهی فی مصحف ابی بن کعب فانطلق الی ابی فقال له ابی شغلنی القران وشغلک الصفق بالاسواق اذ تعرض رداءک علی عنقک بباب ابن العجماء انتهی و نیز در کنز العمال مذکورست عن الحسن ان عمر بن الخطاب رد علی ابی بن کعب قراءة آیة فقال ابی لقد سمعتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم وانت یلهیک یا عمر الصفق بالبقیع فقال عمر صدقت انما اردت ان اجربکم هل منکم من یقول بمثل قولی فامارات

و عجب آنست که فاضل رشید با آنهمه رشادت و سعادت تحسین ابی بن کعب بشان خلافت مآب اورشوکت عمر پیشنا نشسته انبساط تمام و ارعی نماید و بتصدیق آن می گراید و حیط شوکت عمری اعتنای سیفر باید چنانچه العیذ ذکر ابی بن کعب هرگاه عمر انکار بر روایت او که شخصی را تعلیم آن کرده بود و مخو نجاطبه او و مرتبه ثالث گفت والله لقد انزلها الله علی جبریل وانزلها جبریل علی محمد فلم یستامر فیها الخطاب ولا ابنه گفته از انجمله ست مخالفت و تشدد ابی مذکور با ایشان یعنی خلیفه ثانی در قراء آیه کریمه والذین اتبعوهم باحسان که قراءت حضرت عمر بدون واو بود و قرات ابی و دیگران با واو بود چنانچه در منهاج الهدایه در تفسیر کریمه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار گفته میفرماید روی ان عمر سمع رجلا یقرءها

استقصاء الافحام جلد ثانی ۳۸

فقال من اقرءك هذا فقال اقرءنيه ابی بن کعب فدعاه فسأله فقال اقرءنيه رسول
الله صلی الله علیه وسلم وانك لتبيع القرظ بالبقيع قال قد صدقت الی آخر الروایة وچنانچه جناب
خلیفهٔ ثانی از مزید انصاف باتصاف اعتراف بصدق ابی بن کعب در ادعای او که جناب شان را صفق بالاسواق ملهی نموده اند واز
آیات قرآنی بیخبر داشته نموده بسبحان در ذکر وقائع خود هم ابتدای انشاء چنین کلام صدق التیام فرموده اند چنانچه
در صحیح بخاری مذکور است که جناب شان بعد آنکه مسئلهٔ استیذان که ابوموسی اشعری بیان آن کرده بود و خود
از آن جاهل بودند و شهادت ابوسعید خدری بثبوت پیوست گفتند خفی علی هذا من امر النبی صلی الله علیه وسلم الهانی
الصفق بالاسواق و ظاهر این است که بازار برای دلالی در میان بائع و مشتری بوده باشد چنانچه کمال الدین
محمد بن موسی بن عیسی دمیری شافعی که جلائل و فضائل او بر ناظر کتب تراجم مانند وجیز الکلام فی ذیل دول الاسلام تصنیف
سخاوی و طبقات فقهای شافعیه تقی الدین اسدی و عقد ثمین فی تاریخ بلد الله الامین تالیف تقی الدین فاسی مدینه العلوم
و غیر آن مخفی نیست در حیوة الحیوان میفرماید و ذکر التوحیدی فی کتاب بصائر القدماء وسائر الحکماء عن علی اصنافا کل
من علمت صناعة من القریش فقال کان ابوبکر الصدیق بزازا وکذلك عثمان وطلحة وعبد الرحمن
بن عوف وکان عمر دلالا یسعی بین البائع والمشتری اما جناب امیر المؤمنین یعسوب الدین علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام پس گو سیوطی ادعای کثرت مرویات آنحضرت فرموده لیکن غالب متعصبین مجهول سرگشته
اضافی شده زیرا که بتصریحات فاخره متکلمین و اعاظم متبحرین اینحضرات روایات تفسیر از آنجناب کمتر است تا آنکه بعض
حضرات انکار آن علی الاطلاق کرده گفته اند که هیچ تفسیری از آنحضرت ثابت نیست و اگر بعض دیگر شرم و آزرم
را کار فرموده گفته اند که چیزی قلیل از آنحضرت مرویست وجود و عدمش برابر کرده اند که صحیح اطلاق مرجوع
الیه بودن آنحضرت در بارهٔ تفسیر نتوانند شد نه بینی که جائیکه اهل حق مرجوع الیه بودن آنجناب در علوم ذکر کنند
و این بزرگان در جواب آن هم برآیند و خطا و افراز عدل و جدال بلکه نفاق و ضلال برآیند و انتساب علوم
را بآنحضرت باطل نمایند یوسف اعور در رد احتجاج اهل حق بر افضلیت جناب امیر علیه السلام میگوید اما قولهم ان
العلماء والحکماء والمتکلمین یاخذون بقوله فذلك من البهت والتزویر هذا التفسیر ونسبه
الی ابن عباس الی مقاتل الجهم الی الزهری وغیرهم ومنسوب الی علی حادث من مسائله ابن
تیمیه در جواب منهاج الکرامه در رد انتساب تفسیر بجناب امیر المؤمنین علیه السلام میگوید هذا ابن عباس نقل عنه من التفسیر
ما شاء الله بالاسانید الثابتة لیس فی شیء منها ذکر علی وابن عباس یروی عن غیر واحد من الصحابة

و بعد فاصله یسیره میگوید در روایة ابی روایة ابن عباس عن علی قلیلة جدا و لم یخرج اصحاب الصحیح شیئا
من حدیثه عن علی و نیز میگوید و ما یعرف بایدی المسلمین تفسیر ثابت عن علی این کلام نص صریحست
بر آنکه هیچ تفسیری ثابت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در دست مسلمانان شناخته نمیشود و شعبی که از اعاظم
ائمه اهل سنت ست نقل کرده بر اینکه هر قدر که بر جناب علی بن ابی طالب علیه السلام احادیث بافته شده بر هیچکس
افترا بسته نشده و ابن سیرین که از اکابر دین ایشانست چنان گمان داشت که عامه آنچه از آنحضرت روایت کرده شده
باطل و موضوع ست در میزان الاعتدال مذکورست حصین عن الشعبی ما کذب علی احد من هذه
الامة ما کذب علی علی رضی الله عنه وقال ابی ایوب کان ابن سیرین یری ان عامة ما یروی عن علی
باطل و در صحیح بخاری مسطورست وکان ابن سیرین یری ان عامة ما یروی عن علی الکذب و شاه ولی الله هم
اقتدا از آثار اسلاف کبار خود کرده از راه کمال نصب و عداوت بیک در تنقیح ضمیر شان از دیر باز مضمرست در رساله قرة
العیون ست از افادات الوهره فرموده اند و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی بر ظهور نیامده انتهی پس
هرگاه حضرات اهل سنت در هیچ فن شرعی بر آثار جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اعتماد کلی ندارند پس
در فن تفسیر چگونه اعتماد بر آثار حضرت کرده باشند بار الها مگر اینکه فن تفسیر از فنون شرع خارج سازند با جمله
چون تفسیرات خلفا با کثرتیه در قلت و ندرت رسیده که از کلمات خود این حضرات التحاق آن بعدم مانند اظهر
گشت تعرض بحال آن و اظهار عدم اعتماد آن لایعنی بیاید یا وصف آنکه غیر معتمد و غیر ثابت بودن تفاسیر
منقوله از جناب امیر المؤمنین علیه السلام از کلام ابن تیمیه ظاهرست لهذا متوجه بیان حال صحابه که سیوطی آنها
را از مشتهرین بالتفسیر شمار کرده میشوم اما ابن مسعود پس گو بجناب ایشان نزد این حضرات مقبول و ممدوح اند و در اصحاب
عدول معدود ولیکن بعد اندک تتبع سر میزند که او قاصد تا رفتنه عظیم در دین نبی کریم علیه و آله صلوات
الصلوة و التسلیم بوده که قرأت شاذه و عبارات تفسیر قرآن و ادعیه قنوت را در مصحف خود داخل نموده
و مجرمیه در عناد و عصبیت سوق داشت که با وصف تنبیه حضرت عثمان و دیگر صحابه اعیان از محو آنها سر باز زد
و صاف از اختلاف مثل اختلاف یهود و نصاری در کتب شان متحقق است و القدر اصرار بر انکار ورزید که نوبت بجنگ
رسید آنچه کشید و دید آنچه دید چنانچه ملا محسن کشمیری در نجاة المؤمنین می سراید ضرب
ابن مسعود کان لا یعطی عثمان مصحفه حین اراد ان یجمع الناس علی مصحف واحد
بترتیب و لعل یرید السوال لا یختلف فیه کاختلاف الیهود والنصاری فی کتابهم فابی ولم یتفق مع اجلة

والد صاحب تحفه گفته کرده در هیچ فنی از فنون شرع

مع اجلة الصحابة فاذبه عثمان لينقاد على هذا الامر الجليل الشان العظيم البرهان
الكثير النفع لاهل الايمان فهل فيه الا كمال عثمان رضي الله عنه وجزاه الله على ذلك احسان
اذلا يليق بكتاب الله تعالى ما لا يليق بكتاب سيبويه وامثاله من الاختلاف فان مفاسد اكثر من
ان تحصى ولم ينصب الامام الا لامثال هذه الامور وحرق المصحف ليقلع مادة الفتنة والاختلاف
لا لوزر فيه مع انه ادرج فيه دعاء القنوت فيه ايضا ودر تاريخ خميس تصنيف حسين دیار بکری مذکور ست
قالوا ان عثمان احرق مصحف ابن مسعود فليس ذلك مما يعتذر عنه بل هو من اكبر المصالح فانه لو
بقي في ايدي الناس لادى ذلك الى فتنة كبيرة في الدين لكثرة ما فيه من الشذوذ والمنكرة عند اهل العلم
بالقران الخ وشاه عبد العزيز در تحفه می فرمایند عبد الله بن مسعود وابی بن کعب که بعض قرات شاذه مد
مصحفهای خود نوشته بودند حالانکه بعضی عبارات ادعیهٔ قنوت بودند وبعضی عبارات تفسیر که جناب پیغمبر در
وقت تلاوت قران بیان معنی ان میفرمودند از موقوف کردن مصاحف خود ابا ورزیدند ودر ابقای مصاحف
ایشان فتنه عظیم در دین پیدا میشد که در نفس قران اختلاف واقع بود رفته رفته منجر بقبائح بسیار میشد در گزر
مصاحف علانان عثمان رضی الله عنه با ابن مسعود خشونت نمودند وضرب صدمه هم بایشان رسید بلی آنکه عثمان رضی الله عنه ایشان را
باین امر کرده باشد انتهی وراغب اصفهانی در محاضرات در بیان آنکه آنچه از قران نیست وآنرا در قران داخل کرده
اند میفرماید واثبت ابن مسعود في مصحفه ولو كان لابن ادم واديان من ذهب لابتغى معهما ثالثا
ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب ونیز میگوید واثبت ابن مسعود بسم الله
في سورة البراءة انتهى وپیدا هست که کسیکه ادعیه قنوت وعبارات تفسیر وغیره را در قران داخل سازد کم
البقای فتنه عظیم در دین پیدا شود که منجر بقبائح بسیار باشد وبا زمرجبل وعناد خود اصرار ورزد وبافهام وتفهیم
دست از ان برندارد وهمت بر ایقاع اختلاف در قران مثل اختلاف یهود ونصاری برگمارد وامر جليل
الشان عظيم البرهان که برای اهل ایمان کثیر النفع وعین احسان هست سر تابد وخواهد که مرتبه کتاب خدا
از کتاب سیبویه هم پستتر افتد ومفاسد غیر متناهی در اسلام راه یابد بلا اشتباه مقدوح ومجروح ست واز تتبع وکثر
افادات حضرات واضح میگردد که اودرا از اصول ایمان بهره از ایمان واسلام نبود فضلا عن الجلالة والسیادة
والفضل والسعادة زیرا که او واسطهٔ مخالفت خلیفه ثالث افراشته وانکار وطعن بر افعالش
ساخته تا آنکه گاه گاه دعا می بد در حق او میساخت وشرری از آن بقصد میداشت ودر لسان الميزان

استفتاء ١١١ الهم

علی بن برهان الدین حلبی مذکورست وکان الولید شاعرا ظریفا حلیما شجاعا کریما یشرب الخمر کل لیلة من
اول اللیل الی الفجر فلما اذن المؤذن لصلوة الفجر خرج الی المسجد وصلی باهل الکوفة الصبح اربع
رکعات وصار یقول فی رکوعه وسجوده اشرب واسقنی ثم قاء فی المحراب ثم سلم وقال هل زیدکم فقال له
ابن مسعود لا زادک الله خیرا ولا من بعثک الینا پس گاه ابن مسعود دعای بد در حق خلیفه بر حق حضرت
عثمان نموده وگفته که حق تعالی خیر او را نفزاید بموجب تصریح شاه عبد العزیز دهلوی که در تحفه میفرمایند معاذ الله که
ختنین پیغمبر را کسی از اهل ایمان بطعن یاد کند یا این امر قبیح بخاطر او گذرد از اهل ایمان بیرون و با ارباب نفاق و ضلال
و عدوان مقرون باشد و ابن حجر در صواعق محرقه در مطاعن عثمان گفته ومنها انه حبس عطاء ابن مسعود
وابی بن کعب ونفی اباذر الی الربذة واشخص عبادة بن الصامت من الشام الی المدینة لما اشتکاه
معاویة وهجر ابن مسعود وقال لابن عوف انک منافق وضرب عمار بن یاسر وانتهک حرمة کعب بن عجیل
فضربه عشرین سوطا ونفاه الی بعض الجبال وکذلک حرمة الاشتر النخعی وجواب ذلک ان
قطعه عطاء ابن مسعود وهجره له فلما بلغه مما یوجب ذلک القاء لاهتمة الولایة بعبارت صریحه مع انکه از
ابن مسعود چیزی قبیح اختیار شده که موجب حبس عطا و هجران او گردیده و نیز ازان واضحست که ابن مسعود معتقد حقیت خلافت
عثمان نبوده ورنه احتیاج القای اهتمه ولایت برای چه بوده و خود معلومست که عدم اعتقاد حقیت خلافت
بر حق ضلال صریحست و فخر رازی در نهایة العقول در جواب مطاعن عثمان گفته قوله سادسا ضرب ابن مسعود وعمار
وسیر اباذر الی الربذة قلنا کما نقل ذلک فقد نقل عن هؤلاء ثم اقدموا علی افعال استحقوا بها ذلک منه و ظاهرست که اقدام
موجب ضرب کبار و تسییر اینها اندر ول خدایا بانیست مگر از کبائر موبقه و معاصی مهلکه و خرابش موحش که نشتر ناخون نیاید
خصوص مشتبه میخلد و افضل ازان باید کلمه که تسییرهای یشنیده که ابن مسعود انکار بود ن معوذتین و سوره فاتحه که ام القرآن از قرآن میبود و نیامد
و در مقامات دهلیه معتقد شده برای بیان ما ادعی انه من القرآن مما لیس فی المصحف وما ادعی انه
لیس منه وهو فیه میگوید واسقط ابن مسعود من مصحفه ام القرآن والمعوذتین انتهی و در مسند
احمد مذکورست عن عبد الرحمن بن یزید قال کان عبد الله یحک المعوذتین من مصاحفه ویقول
انهما لیستا من کتاب الله تبارک وتعالی و در تفسیر در منثور مذکورست اخرج عبد
بن حمید ومحمد بن نصر المروزی فی کتاب الصلوة وابن الانباری فی المصاحف
عن محمد بن سیرین ان ابی بن کعب کان یکتب فاتحة الکتاب والمعوذتین

۴۳

واللهم اياك نعبد والهم انا نستعينك ولم يكتب ابن مسعود شيئا منهن وكتب
عثمان بن عفان فاتحة الكتاب والمعوذتين ونيز در درمنثور مسطورست اخرج عبد بن حميد
عن ابراهيم قال كان عبد الله لا يكتب فاتحة الكتاب في المصحف قال لو كتبتها لكتبت في
اول كل شئ ودر تاريخ خميس بعد عبارتيكه آنفا مذكور شده گفته ولهذا فاى ابن مسعود المعوذتين من مصحفه
مع الشهرة عند الصحابة انهما من القرآن وتصريحات ائمه سنيه انكار معوذتين وسوره فاتحه كفرست قال في الاتقان
قال النووي في شرح المهذب اجمع المسلمون على ان المعوذتين والفاتحة من القرآن وان من جحد منهما شيئا
كفر پس هرگاه انكار بعض معوذتين وفاتحه باجماع مسلمين كفر باشد پس منكر هرسه سوره بكمالها بالاولى كافر بيدين و خارج
از زمره مسلمين خواهد بود واز همين جاست كه امام رازى بحيثيت انكار ابن مسعود ام القرآن ومعوذتين راكه خودش
از بعض كتب قديمه نقل كرده سرگشته بيابان حيرت واضطراب گشته وآنرا در غايت صعوبت دانسته وسيوطى
هم سالك همين مسلك شده آنرا از مشكلات شمرده چنانچه در اتقان بعد ذكر تواتر قرآن مي‌فرمايد ومما يشكل على
هذا الاصل ما ذكره الامام فخر الدين الرازي قال نقل في بعض الكتب القديمة ان ابن مسعود كان ينكر كون سورة
الفاتحة والمعوذتين من القرآن فهو في غاية الصعوبة لانا ان قلنا ان النقل المتواتر كان حاصلا في عصر الصحابة بكون
ذلك من القرآن فانكاره يوجب الكفر وان قلنا لم يكن حاصلا في ذلك الزمان فيلزم ان القرآن ليس بمتواتر في الاصل انتهى
وعاقبت ولو نقض درست و بازداشتن ابن رزق ... از اين اشكال نيست ندادند بسبب پاس خاطر خويش كه بهمين جهت
بمحافظه و تتبع كتب خود حيرت راكه مشكل ميدانند بيابانه بانكار آن پيرداختند يا انكار ابن انكار ابن مسعود وبرخاسته اند چنانچه
سيوطى بعد عبارتيكه از رازى نقل ميكند گفته والاصح على الطرائف نقل هذا المذهب عن ابن مسعود
نقل باطل وبه يحصل الخلاص عن هذه العقدة وقاضى ابوبكر وامام نووى وابن حزم ظاهريم را غلط
ظاهر نموده بتكذيب انكار ابن انكار مبادرت نموده بفزع الى خوشوقت گرديده اند و بزعم خويش از صعوبت
اشكال خلاص يافته اند وليكن اين مناص نيست زيراكه انكار مذكور در روايات صحيحه ثابت شده چنانچه بعض محققين
كه بهره از تتبع اصول خود دارند بصحت اقرار ميفرمايند و بر منكرين و مكذبين و طاعنين طعن انكار و تشنيع
وتهجين مينمايند في الاتقان قال ابن حجر في شرح البخارى قد صح عن ابن مسعود
انكار ذلك فاخرج احمد وابن حبان عنه انه كان لا يكتب المعوذتين في
مصحفه واخرج عبد الله بن احمد في زيادات المسند والطبراني وابن مردويه

من طريق الاعمش عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن بن يزيد النخعی قال كان ابن مسعود يحك
المعوذتين من مصاحفه ويقول انهما ليستا من كتاب الله واخرج البزار والطبرانی
من وجه آخر عنه انه كان يحك المعوذتين من المصحف ويقول انما امر النبی ان يتعوذ
بهما وكان عبد الله لا يقرأ بهما اسانيدها صحيحة قال البزار لم يتابع ابن مسعود
على ذلك احد من الصحابة وقد صح انه صلى الله عليه وسلم قرأهما فی الصلوة قال ابن حجر
فقول من قال انه كذب عليه مردود والطعن فی الروايات الصحيحة بغير مستند لا يقبل بل
الروايات صحيحة انتهی ودر ينجا لطيفه ايست لائق شنيدن وطرفه ايست قابل ديدن كه بخاری هم روايت انكار ابن
مسعود معوذتين را در صحيح خود آورده وليكن او يا بعض رواة عجب پرده‌داری كرده كه حديث را مهمل نموده بجای
حكايت انكار ابن مسعود لفظ كذا وكذا آورده حيث قال عن زر قال سألت ابی بن كعب يا ابا المنذر ان اخاك
ابن مسعود يقول كذا وكذا فقال ابی سألت رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال لی قل فقلت فنحن
نقول كما قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انتهی وابن حجر در فتح الباری ميفرمايد كه اين ابهام از بخاری
نيست بلكه بعض رواة بجهت بزرگ پنداشتن اين انكار شنيع از شناعت اين ابهام بعمل آورده اعتراف ميبايد كرد ۴۴
قبل از كشف حقيقت حال الگمان داشت كه اين ابهام از بخاری است و بهر كيف حقير حيرانم كه اخراج چنين روايت مهمل
كه اصلا معنای آن نكشايد حاصل چيست وثانيا پابند تاويلات ركيكه و توجيهات سخيفه گرديده اند يعنی ميگويند
كه مراد ازين انكار انكار كتابت بود يعنی معوذتين از مصحف مكتوب نيست چنانچه ابن حجر در فتح الباری
ميگويد وقد تاول القاضی ابو بكر الباقلانی فی كتاب الانتصار وتبعه عياض وغيره ما حكی عن ابن مسعود
فقال لم ينكر ابن مسعود كونهما من القرآن وانما انكر اثباتهما فی المصحف فانه كان يرى ان لا يكتب فی المصحف
شيئا الا ان كان النبی صلی الله عليه وسلم اذن فی كتابته فيه وكانه لم يبلغه الاذن فی ذلك قال
فهذا تاويل منه وليس جحدا لكونهما قرآنا وهو تاويل حسن انتهی مستمسك گرديدن علمای كبار و فضلای
عالی تبار بچنين تاويل عجيب و توجيه غريب مقام تماشای اولوا الابصار است زيرا كه چيزی كه از قرآن است در كتابت
آن در قرآن كدام عيب و نقصان است كه ابن مسعود تجويز آن نميكرد و اهتمام تمام در محو نمودن آن از مصاحف داشت
و كدام متمسك و دليل در عدم تجويز آن بدست او بود باندک تامل واضح است كه نسبت اين مذهب مخترع بابن مسعود
محض عنايت اين حضرات است بحال او والا او هرگز اين مذهب نداشت بلكه جسارتش با آن مرتبه رسيده بود كه

قرآن را در قرآن نوشته بود و از محو آن ابا می نمود و با وصف جنبه خلیفه بر حق متنبه نمیشد پس کسیکه غیر قرآن را در قرآن
نوشتن جائز دارد و آنچه از قرآن ست چرا نوشتن آن در قرآن جائز ندارد و سبحان الله القدر در توهین و تهجین
بیچاره ابن مسعود کوشیده اند که میفرمایند که انچه از قرآن نیست آنرا در قرآن داخل ساخته بود و از محو و حک آن
ابا و انکار میساخت تا آنکه از دست عثمان سزای خود رسید و صدمه ضرب و شلاق کشید و انچه از قرآن است آنرا
در قرآن نمینوشت و انکار آن مینمود در حیرتم که ابن حجر که حضرات اهلسنت باسماع مناقب و محامد او و علمای اکرمیسازند
چگونه تحسین این تاویل قائل گردیده لیکن غالباً حکم جنابش بتحسین این تاویل علیل بنظر ذکر خرافات اکابر قوم که تعصب
از ان شنیده می باشد لاتحسین تفضیل هو المتعین مع الاخو و آنرا جزام دو و میفرمود چنانچه متصل عبارت مذکوره میفرماید
الا ان الروایة الصحیحة التی ذکرتها تدفع ذلک حیث جاء فیها و یقول انهما لیستا من کتاب الله و باز از راه حیرت و تشویش
بتاویل این فقره صریحه هم میگراید و میفرماید نعم یمکن حمل لفظ کتاب الله علی المصحف فیتم التاویل المذکور و قال عیاض لم یکن
انکاره قرآنیة و انما ابن اسحق مع غیره فی قرآنیتهما انما کان فی صفة من صفاتهما انتهی و غایة ما فی هذا انه ابهم ما بینه القاضی و سخافت
این تاویل قطع نظر از آنکه بنابر افاده مخاطب که لفظ امکان را دلیل ضعف و سخافت میگرداند از کلام خود
ابن حجر ظاهرست زیراکه در روایت بزار و طبرانی که ابن حجر خود ذکر کرده تصریح ست باینکه ابن مسعود میگفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط برای تعوذ باین هر دو سوره حکم فرموده و باین هر دو سوره قرأت نمیکرد
و حصر این هر دو سوره در تعوذ و عدم قرأت باین هر دو سوره دلیل صریح ست بر اینکه آنرا از قرآن نمیدانست
بار الها مگر اینکه بفرمایند که از عدم قرأت هم انکار بودن آن از قرآن ثابت نمیشود پس در حیرتم که هرگاه با وصف
اینهمه مجاهره و تصریح و اهتمام بلیغ با ابن مسعود در انکار این دو سوره که از مصحف آنرا حک و محو میکرد و میگفت
که این هر دو سوره از کتاب الله نیست و جناب رسالتمآب محض برای تعوذ بآن حکم فرموده و بآنها قرأت هم نمیکرد
انکار بودن آن از قرآن ثابت نمیشود باز آن کدام و عبارت ست که افاده این امر کند و کدام علامت ست که بر این
انکار دلالت نماید و ازینجاست که ملا محسن کشمیری چون در نجات الزام اهل حق سنیه بجنبات عثمان بر ضرب
ابن مسعود که از اعاظم اشکالات ست و ابن روزبهان بجواب نهج الحق قطعا ابهام امکان صدور
آن از عثمان جزم نموده افتاده و از ثبوت آن واقف بوده مثل ابن روزبهان جاهل با آن
نبود لاجاره جز این نیافته که از وجوب تعظیم و تبجیل و کف لسان از صحابه دست بر داشته بوادی
بشک حرمت ابن مسعود شتافته و مبالغه ابن مسعود درین معنی که معوذتین و فاتحه از قرآن

۴۵

نیست ثابت ساخته چنانچه در نجات غیر منجی بجواب طعن عثمان بجهت ضرب ابن مسعود متصل عبارتیکه انفا گذشت
میگوید واسقط ای ابن مسعود عنه ای عن المصحف المعوذتین والفاتحة وبالغ فی انهما لیست
من القرآن مع ان الفاتحة انتهی این عبارت بغایت صراحت واضح میکند که ابن مسعود قطعا وحتما انکار بودن
معوذتین و فاتحه از قرآن میکرد و مبالغه درین معنی داشت و بحمد الله که این کلام سائر تاویلات و خرافات محامیان و ناصران
ابن مسعود را هباء منثورا میسازد و اطمینان بال و فراغ قلب ایشان را باضمحلال می آرد و کلام دیاربکری
که انفا گذشت نیز دلالت واضحه دارد برانکه ابن مسعود انکار قرآنیت معوذتین میکرد و در مسند احمد بن حنبل مذکور است
ولقد کان ابن مسعود یری رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ بهما الحسن والحسین ولم یسمعه یقرؤهما فی شیء من
صلواته فظن انهما معوذتان واصر علی ظنه وبالغ فی انکار کونهما من القرآن این عبارت هم توضیح تمام دلالت
دارد برانکه ابن مسعود قرآنیت معوذتین را منکر بود و این هر دو سوره را محض عوذه گمان میکرد و لله الحمد والمنة که
خود ابن حجر هم بارها سر از خجالت می افگند و ازین تاویلات بعیده و توجیهات غیر سدیده استحیا میکند و راه انصاف
می پوید و تحریف را هم بیهوده میگوید حیث قال ومن تامل سیاق الطرق التی اوردتها للحدیث استبعد
هذا الجمع انتهی و منتهی قیل و قال و نهایت جدل و جدال اینها اینست که میگویند که وجه انکار ابن مسعود
معوذتین را آنست که نزد او این هر دو سوره متواتر نبود و چنانچه ابن حجر ازین همه تاویلات آئیس شده بدامن این تاویل بلکه
تسویل دست میزند و آنرا از ابن الصباغ باین رنگ نقل میکند قد قال ابن الصباغ فی الکلام علی مانعی
الزکوة وانما قاتلهم ابوبکر علی منع الزکوة ولم یقل انهم کفروا بذلک وانما لم یکفروا لان الاجماع لم
یکن استقر قال ونحن الان نکفر من جحدها وکذلک ما نقل عن ابن مسعود فی المعوذتین یعنی
انه لم یثبت عنده القطع بذلک ثم حصل الاتفاق بعد ذلک وقد استشکل هذا الموضع الفخر الرازی
فقال ان قلنا ان کونهما من القرآن کان متواترا فی عصر ابن مسعود لزم تکفیر من انکرهما وان قلنا
انه لم یکن متواترا لزم ان بعض القرآن لم یتواتر قال وهذه عقدة صعبة واجیب باحتمال انه کان
متواترا فی عصر ابن مسعود لکن لم یتواتر عند ابن مسعود فانحلت العقدة بعون الله تعالی
انتهی و این تاویل هم موجب تثبیت افکار بلکه مورث قهقهه سرشاران زیراکه اولا عدم تواتر معوذتین نزد ابن مسعود
مخالف تصریحات اعلام ایشانست شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة میگوید که شک نیست که قرآن معلوم بود
بالقطع والیقین معروف بود نزد ایشان و متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان همه آنکه مشتبه بود و چیزی از ان نزد بعض بود که

مردم دیگر آنرا نمی‌شناختند یا منکر بودند قرأت آنرا و اثبات میکردند آنرا الحلف فی شهادت حاشا و کلا اصلا آنرا تا لیف معجز و نظم معجز بود و نیز در استیعاب و دیگر کتب اهلسنت مذکورست که ابن مسعود در وقت عرض جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم قرآن شریف را بسال آخر حیات خود بر حضرت جبرئیل که دو بار درین سال اتفاق افتاده حاضر بوده و آنچه از قرآن نسخ و تبدیل یافت همه را دانست پس قرأت او قرأت آخره است فی الاستیعاب روی وکیع و جماعة معه عن الاعمش عن ابی ظبیان قال قال لی عبد الله بن عباس ای القرائتین تقرأ قلت القراءة الاولی قراءة ابن ام عبد فقال لی بل هی الآخرة ان رسول الله کان یعرض القرآن علی جبرئیل علیه السلام فی کل عام مرة فلما کان العام الذی قبض فیه عرضه علیه مرتین فحضر ذلک عبد الله فعلم ما نسخ من ذلک و ما بدل انتهی هرگاه ابن مسعود در عرض آنحضرت قرآن را بر حضرت جبرئیل حاضر باشد بلاریب بیقین دانسته باشد که معوذتین هم از قرآن است مگر اینکه التزام کنند که العیاذ بالله جناب بشیر و نذیر درین عرض اخیر تقصیر در زیده معوذتین یا عرض نکرده جبرئیل هم درین تقصیر شریک گردید که تنبیه بران نفرمود و ثانیا اینکه چون معوذتین نزد دیگر صحابه متواتر بود با ابن مسعود اخبار کرده باشند پس ابن مسعود که انکار بعد اخبار صحابه اخیار از مهاجرین و انصار کرده لازم می آید که ابن مسعود قول اخیار اصحاب معتمد و معتبر نمیدانست بلکه دلیل بر آن است که ایشانرا بدتر از کفار و فساق شمار میدانست زیرا که تواتر باخبار کفار هم حاصل میشود کما بین فی محله پس کمال تحیرست که نزد ابن مسعود تواتر باخبار صحابه که همه شان عدول بنص کتاب و سنت اند و اخبار یکی از جماعه ایشان بقول شاه عبد العزیز در تحفه مفید قطع و یقین است حاصل نشد و درین صورت اگرچه ما از الزام تکفیر ابن مسعود بر مذهب آنحضرات بجهت انکار آنچه متواتر است از قرآن دست بر میداریم لیکن خود آنحضرات دامن او بجهت تکذیب او خدا و رسول را خواهند آویخت و خاک تفضیح و تقبیح بر سر او خواهند بیخت که چرا اعیان فحول و صحابه عدول جناب رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم را کاذب پنداشت و اعتماد بر بیان ایشان ننمود و اگر التزام کنند که صحابه ابن مسعود را اخبار بقرآنیت معوذتین نکردند نیز قباحت عظیم که تفسیق صحابه است لازم می آید زیرا که این انکار منکر او اشتهاری داشت که او دران مبالغه میکرد و شیوع این انکار و اطلاع دیگران بران از حدیث صحیح بخاری واضح میشود و در مسند امام احمد بن حنبل مذکورست عن زر قال قلت لابی ان اخاک یحکهما من المصحف پس اگر با وصف اطلاع بر انکارش تنبیه او نکردند و امر حق را پوشیدند فاسق بوده باشند و از عبارت محسن کشمیری یا کسی هم ظاهر میشود

که عثمان اطلاع داشت براینکه ابن مسعود انکار قرآنیت معوذتین میکرد که این معنی را در اسباب فرمایدو و احراق مصحفش ذکر نموده اند وهذا عبارة المحب الطبری حیث قال فی الریاض فی مطاعن عثمان اما الخامسة عشر وهی احراق مصحف ابن مسعود فلیس ذلک مما یعتذر عنه بل هو من اکبر المصالح فانه لو بقی فی ایدی الناس ادی ذلک الی فتنة کبیرة فی الدین لکثرة ما فیه من الشذوذ المنکرة عند اهل العلم بالقرآن وحذفه المعوذتین من مصحفه مع الشهرة عند الصحابة انهما من القرآن ثم قال عثمان المعوتب فی ذلک خشیت الفتنة فی القرآن و قطع نظر ازینهمه اینقدر که بلا ریب ازما ذکر صحت که ابن مسعود انکار قرآنیت معوذتین میکرد چون اہل سنت بر اہل حق بجهت بعض روایات تحریف که محمول بر بعض محامل سدیده است کمال طعن و تشنیع نمایند و آزاد رنهایت فظاعت انکار نمودند و اینجهت نسبت تهوین و توهین قرآن باهل حق و ایقان نمایند پس ابن مسعود که دو سوره کامله بلکه سه سوره را انکار کرده او واحق باین امور باشد علاوه بران در احادیث اہلسنت کمال وعید و تهدید یعنی لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم بر منکر معوذتین وارد گردیده چنانچه در فصول الاحکام تصنیف عماد الدین سبط برهان الدین صاحب هدایه مذکور ست وبعض المشایخ علی انه ای من زعم ان المعوذتین لیستا من القرآن یکفر وحکی عن خاله القاضی الامام جلال الدین انه قد ذکر فی اخر تفسیر ابی اللیث حدیثا من زعم ان المعوذتین لیستا من القرآن فاولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ثم مثل هذا الوعید انما ورد فی حق الکفار دون المومنین ازینجا ثابت شد که ابن مسعود کافر و سید بن خارج از جملهٔ مومنین و ملعون پیش العالمین و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و سائر الناس اجمعین بوده و مبطل جمیع تاویلات سخیفه و توجیهات رکیکه حضرات سنیه که شنیدی افاده مخاطب عالیجناب مسلک اول ست حیث قال نهایتش اینکه ابو زماسند جمهور صحابه اعتقاد داشت که معوذتین جزو قرآن مجید ست و ابن مسعود بحکم روایت کلینی در تفسیر اہل بیت معتقد بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قرآن مجید بوده بحکم محض برای احتیاط و تقلید شیطان واقع شده عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان ابن مسعود کان یمحو المعوذتین من المصحف فقال کان ابی یقول انما فعل ذلک ابن مسعود برأیه وهما من القرآن انتهی ازین کلام صحت که در تفسیر ثمی احاله نشده دارالتقیا دلالت دارد بر انکه ابن مسعود انکار قرآنیت معوذتین نمیمود و این حکم او بتقلید شیطان واقع شد و ظاهر ست که روایات و افادات اہلسنت

اہلسنت مثل روایت قمی بلکہ اصرح ازان در انکار ابن مسعود معوذتین را ثابت است زیراکہ در روایات اہل سنت علاوہ
بیان آنکہ ابن مسعود معوذتین را از قرآن محو میکرد این ہم وارد گردیدہ کہ ابن مسعود میگفت کہ این ہر دو سورہ از قرآن نیست
کما فی روایۃ عبد اللہ بن احمد والطبرانی وابن مردویہ و در روایت بزار وطبرانی وارد شدہ کہ ابن مسعود ادعای حصر
امر جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در تعوذ باین ہر دو سورہ مینمود و قرأت آن نمیکرد وہرگاہ مجرد
محو معوذتین از قرآن نزد مخاطب عمدۃ الاعیان دلیل انکار قرآنیت معوذتین بمبالغہ باشد پس این روایات
بمدارج بسیار در اولویت دلالت بر شدت انکار خواہد بود وہرگاہ نسبت این فعل ابن مسعود برای دلالت
بر تغلیب شیطان کند ذکر آن در اسباب تحیر او بالاولی دلالت بر معنی خواہد کرد و ستھد اظاہر گشت کہ بنابر
روایات اہلسنت ہم این فعل ابن مسعود برای او بود ولا تغیر فلله الحمد والمنه کہ تاویلات ائمہ سنیہ کالباقلانی والنووی
وابن الصباغ والرازی والعسقلانی بنابر افادہ متینہ مخاطب الثانی باطل ومنہدم المبانی گردید و جناب مخاطب
در ازالۃ الغین چنانچہ ظاہر میسازد کہ لوم وملام ابن مسعود در باب انکار معوذتین از روایت قمی لجناب شراۃ باد
از تعدیات شنیعہ ظاہر میشود فالحمد للہ کتب معتبرہ ایشان بدین فقرہ ناطق ست کہ حضرت علی مرتضی کرم اللہ
وجہہ درین امور با صحابہ کرام شریک بودند بلکہ شریک غالب کہ بمشورہ صوابدید این بزرگان قاطبہ محو واثبات
مذکور بعمل آمدہ گو عبد اللہ مسعود کہ بعض ائمہ در تفسیر اہلبیت راہ احداث وقیاس درباره قرآن مجید پیمودہ نزد اہل سنت
خلاف مصلحت پیمودہ سر گرانی فرمایند انتہی ازین کلام ظاہر میشود کہ ابن مسعود نزد اہلسنت در انکار معوذتین محض
خلاف مصلحت پیمودہ و پس راہ احداث وقیاس ہم پیمودہ واین ہویچ ہیچ نیست زیراکہ آنفا واضح شد کہ نووی
اجماع مسلمین بر کفر جاحد معوذتین وفاتحہ نقل نمودہ و نیز محبین مطاعن عثمان انتعصی را از اسباب تحیر ولوین
او دانستہ اند پس بنابرین افادات ضلالت وکفر ابن مسعود ظاہر میشود نہ اینکہ محض خلاف مصلحت پیمود
پس بار الہا مگر اینکہ غرض حضرت مخاطب از مخالفت مصلحت ہمین کفر وضلالت باشد زیراکہ خود او ہم
در ازالۃ الغین انکار بعض الفاظ قرآن را موجب کفر دانستہ پس چگونہ انکار دو سورہ کاملہ را کفر نداند قال و
کتاب آسمانی وخطاب نورانی کہ منکر صحت آن منکر دین اسلام است موجود است ان رحمۃ اللہ قریب من المحسنین انتہی
بالجملہ بعد ملاحظہ ما ذکر در کفر ابن مسعود بنابر اصول اہل سنت ریبی نمیماند وسر گرتاویلات وتسویلات سخیفہ ازین اشکال
عظیم نمیرہاند پس جرح وقدح مرویات ابن مسعود وارتفاع اعتماد ووثوق ازان بتمامہ صنع ظاہر و باہر گردید واز ینجاست
کہ حضرت ابن عمر بر روایت ابن مسعود اعتماد نمیفرمود بلکہ رد وابطال آن مینمود کما فی صحیح مسلم عن ابی رافع عن عبد اللہ

۹ نہم

استقصاء الافحام جلد [illegible]

بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من نبی بعثه الله فی امته قبلی الا کان له من امته
حواریون واصحاب یاخذون بسنته ویقتدون بامره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف یقولون ما لا یفعلون ویفعلون
ما لا یؤمرون فمن جاهدهم بیده فهو مومن ومن جاهدهم بلسانه فهو مومن ومن جاهدهم بقلبه فهو مومن
ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل قال ابو رافع فحدثت عبد الله بن عمر فانکره علی فقدم ابن مسعود
فنزل بقناة فاستتبعنی الیه عبد الله بن عمر یعوده فانطلقت معه فلما جلسنا سالت ابن مسعود
عن هذا الحدیث فحدثنیه کما حدثت ابن عمر * اما حبر جلیل و مفسر نبیل عبد الله بن عباس
که او را ترجمان القرآن ملقب سازند و بمدایح عظیمه جلیله نوازند و بسبب دعاء مستجاب جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
اعتقاد حصول علم تاویل قرآن شریف برای او دارند و استدلال بفهم او بر صحت مذهب خود آرند کما قال ابن القیم فی زاد المعاد
فی الاستدلال علی ان الخلع لیس بطلاق بقوله تعالی الطلاق مرتان الآیه وهذا فهم ترجمان القرآن الذی دعا له رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یعلمه الله تاویل القرآن وهی دعوة مستجابة بلا شک پس شناعت هفوات و فضائح خرافات
ایشان مقتضی آنست که او هدف سهام ملام و داخل زمره مجوزین حرام بوده زیرا که او قائل است بتجویز متعه حالانکه متعه
نزد ایشان زنا صریح و حرام محض و سفاح بحت و موجب مفاسد عظیمه و شنائع کثیره و مخالف صریح نص قرآنی و اخبار
و اعلام منادی رسول یزدانی و منع خلیفه ثانی ست و بر شیعیان بسبب تجویز آن تشنیعات غلیظه و استهزاآت
فظیعه برپا کنند و آنرا اعظم عیوب و افضح فضائح ایشان انگارند علاوه برین بیهوده وانمود میکنند که جناب امیر المومنین علی
بن ابیطالب علیه السلام او را بر تجویز متعه زجر شدید فرموده و بخطاب انک لرجل تائه یعنی تو مرد گمراه و متکبر پس ستیز
مخاطب ساخت کما فی التحفة العزیزیة و عبد الله بن الزبیر که صحابی جلیل القدر و ابن اخت جناب ام المومنین حمیرا
عائشه بوده و خدا و رسول در مدح او باقصی الغایة کوشیده اند و اقتدای او را موجب اهتدا گفته و ذکر فضائل جلیله خاصه
او بتفصیل از ریاض نضره وغیره توان دریافت ابن عباس را بسبب تجویز متعه نسبت بعمی قلب نموده و فاجر هم
دانسته چنانچه در شرح مشکوة ملا علی قاری مذکور است عن عروة بن الزبیر ان عبد الله بن الزبیر قام بمکة
فقال ان اناسا اعمی الله قلوبهم کما اعمی ابصارهم یفتون بالمتعة یعرض برجل فناداه فقال انک
لجلف جاف فلعمری لقد کانت المتعة تفعل فی عهد امام المتقین یرید رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال له ابن الزبیر فجرب بنفسک فوالله لئن فعلتها لارجمنک باحجارک الحدیث فی روایة النسائی
ایضا ولا تردد فی ان ابن عباس هو الرجل المعرض به وکان قد کف بصره فلذا قال ابن الزبیر کما اعمی ابصارهم

وهذا انما كان في حال خلافة ابن الزبير وذلك بعد وفاة علي قد ثبت انه كان مستمر القول على
جواز ها ونیز بنابر روایات مفتراة اینحضرات ابن عباس قرأی صریح وبهتان فضیح وکذب عظیم وتهمت فخیم
برجناب رسالت مآب رب الارباب بری بست یعنی العیاذ بالله میگفت که آنسرور حق تعالی را دیده
روئیت او تعالی شانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا آنحضرت را حاصل گردیده چنانچه در صحیح ترمذی
مذکور ست عن عكرمة عن ابن عباس قال رأى محمد ربه قلت أليس الله يقول لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
قال ويحك ذاك اذا تجلى بنوره الذي هو نوره وقد رأى محمد ربه مرتين هذا حديث حسن غريب
ومبالغه ابن عباس بنابر روایات اینان در اثبات روئیت بمرتبه رسیده که بسبب مزید غیظ وغضب جواب
سائلی از جا رفت وچندان تکرار اثبات کرد که آواز او منقطع شد چنانچه در کتاب عیون الاثر فی فنون المغازی
والشمائل والسیر مذکور ست وفي تفسير النقاش عن ابن عباس انه سئل هل رأى محمد ربه فقال رآه
رآه رآه حتى انقطع صوته وحضرت عائشه که مجتهده زمان وعلامه دوران بود حسب روایات اینها بود که بر
اکذوبات صحابه اکثر تنبیه مینمود و برین کذب بارها تشنیع فرموده وفساد وبطلان اسناد وسخیف وضع ظاهر میفرمود
وشناعت این بهتان فاسد بمرتبه رسیده که سماع آن قشعریره در جسد او پیش انداخت وموی تن مبارکش سیخ ساخت
وبکلبی حکایت این قول شنیع تجدید تش کرده بود وفرموده در اظهار حق باکی نساخت که هر کسیکه ترا بگوید که آنسرور حقتعالی
را دیده بس بهتانی سترگ وتهمتی بزرگ بربافته چنانچه ترمذی روایت میکند حدثنا ابن ابی عمر نا سفیان
عن مجالد عن الشعبي قال لقي ابن عباس كعبا بعرفة فكبر حتى جاوبته الجبال فقال ابن عباس انا
بنو هاشم فقال كعب ان الله قسم رؤيته وكلامه بين محمد وموسى فكلم موسى مرتين و
رآه محمد مرتين فقال مسروق فدخلت على عائشة فقلت هل رأى محمد ربه فقالت لقد تكلمت
بشيء قف له شعري قلت رويدا ثم قرأت لقد رأى من آيات ربه الكبرى فقالت اين يذهب بك
انما هو جبرئيل من اخبرك ان محمدا رأى ربه او كتم شيئا مما امر به او يعلم الخمس التي قال الله ان الله
عنده علم الساعة وينزل الغيث فقد اعظم الفرية ولكنه رأى جبرئيل ولم يره في صورته الا مرتين
عند سدرة المنتهى ومرة في جياد له ستمائة جناح قد سد الافق وبخاری ومسلم نیز انکار
عائشه تکذیب را روئیت آنحضرت حقتعالی را روایت کرده اند ودر کتاب عیون الاثر مذکور ست وقد
تكلم العلماء في رؤية النبي صلى الله عليه وسلم لربه ليلة الاسراء فروي عن مسروق عن عائشة

انما انکرت ان یکون رآه قالت ومن زعم ان محمداً رای ربه فقد اعظم الفریة علی الله و
احتجت بقوله سبحانه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار هرگاه ثابت شد که ابن عباس
دروغ عظیم بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسته پس در قدح و جرح و ارتفاع اعتماد و اعتبار او کدام
مقام اشتباه است سمعانی و جلال الدین سیوطی و غیر ایشان تصریح نموده اند بآنکه هر کسی که کذب او در یک حدیث ثابت
شود جمیع احادیث سابقه او رد کرده میشود چنانچه نووی در تقریب میگوید قال السمعانی من کذب فی خبر واحد
وجب اسقاط ما تقدم من حدیثه و جلال الدین سیوطی در تدریب میفرماید من کذب فی حدیث واحد
رد جمیع حدیثه السابق انتهی بنابرین جمیع احادیث مرویه از ابن عباس در صحاح و غیر صحاح که حضرات
اهلسنت بران بنا نهند و گردن کبر و غرور بران می افرازند از اعتبار بمراحل دور افتاد و بلیه عظیمه سر اینها برخاست
و بعض اکابر قوم دست از حیا و انصاف برداشته همت بر جسارت بر جسارت گماشته اثبات حضرت عائشه
بنابر تقریر رازی در باب تخطیه شافعی سهل پنداشته اعتنا بافتضاح خود درمیان معتقدین خیار نساخته و تخطئه
در صفحه ۱۱ جلد اول مذکور شده
او در ابطال و رد رؤیت باریتعالی و تکذیب مدعی آن خواسته فرموده اند که عائشه درین انکار متمسک باستنباط
است نه بحدیثی از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و قول عائشه با وصف مخالفت دیگران لیاقت
حجیت ندارد و از عجائب آنکه نووی هم با آن جلالت شان باین هفوه لاطائل متفوه شده چنانچه در منهاج
مسطور است قال النووی تبعا لغیره لم تنف عائشة وقوع الرؤیة بحدیث مرفوع ولو کان معها لذکرته
وانما اعتمدت الاستنباط علی ما ذکرته من ظاهر الآیة وقد خالفها غیرها من الصحابة والصحابی اذا قال
قولا وخالفه غیره منهم لم یکن ذلک القول حجة اتفاقا انتهی بطلان این خرافت حاجت تنبیه ندارد
زیرا که حضرت عائشه درین انکار متمسک بحدیث نبوی و ارشاد آنحضرت است و آن حدیث در صحیح مسلم که نووی
در صدد شرح آنست موجود اما از راه غفلت یا تغافل بلکه عمی یا تعامی این دعوی بی سروپا آغاز نهاده
چنانچه ابن حجر که از عمده محققین اینهاست بران تنبیه نموده حیث قال فی فتح الباری وجزمه
ای النووی بان عائشة لم تنف الرؤیة بحدیث مرفوع تبع فیه ابن خزیمة فانه قال فی کتاب
التوحید من صحیحه النفی لا یوجب علما ولم تحک عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم اخبرها انه
لم یر ربه وانما تاولت الآیة انتهی وهو عجیب فقد ثبت ذلک عنها فی صحیح مسلم الذی شرحه
الشیخ فعنده من طریق داود بن ابی هند عن الشعبی عن مسروق فی الطریق المذکور قال

مسروق وکنت متکیا فجلست فقلت الم یقل الله تعالی ولقد رآه نزلة اخری فقالت انا اول
هذه الامة سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک فقال انما هو جبرئیل واخرجه ابن مردویه
من طریق اخری عن داود بهذا الاسناد فقالت انا اول من سال رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن هذا فقلت یا رسول الله هل رأیت ربک فقال لا انما رأیت جبریل منهبطا انتهی از صحیح
ظاهر شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خود ارشاد فرموده که من حق تعالی را ندیدم جز این نیست که
جبرئیل را دیدم که نازل میشد پس عیان الحال مسلمی در کذب و بطلان نسبت رویت باریتعالی بآنجناب شکی
از ثیاب خواهد کرد و محل حیرت است که چگونه حضرات اهلسنت بقض آنحضرت و تنبیه ام المومنین الیس تثبت انداخته
اعتقاد حصول رویت برای آنجناب دارند نعوذ بالله من استیلاء الجهالة والانهماک فی الضلالة و حضرت
عائشه بانکار رویت او تعالی شانه متفرد نیست بلکه صحابه دیگر هم با او موافقت دارند در تاریخ خمیس مذکور است
واختلفوا ایضا فی رویة النبی صلی الله علیه وسلم ربه فانکرت عائشة رضی الله عنها روی عن
مسروق انه قال لعائشة یا ام المومنین هل رأی محمد ربه قالت لقد قف شعری مما قلت ثم
قرأت لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وقال جماعة بقول عائشة وهو المشهور عن ۵۳
ابن مسعود ومثله عن ابی هریرة فی قوله ما کذب الفؤاد ما رای انه رای جبرئیل له ستمائة
جناح ویؤید ذلک ما قال ابوذر سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل رأیت ربک
قال نور انی اراه وفی العروة الوثقی قال ابوذر سالت عن رویة ربه لیلة المعراج قال لا بل
نورا اری و در سبل الهدی مذکور است روی النسائی وابن خزیمة عن ابی ذر فی الآیة یعنی الله ما
کذب الفؤاد ما رای لقد رآه نزلة اخری قال رآه بقلبه ولم یره بعینه و از لطائف آنست که بعض
اکابر سنیه هوس جمع در انکار عائشه و اثبات ابن عباس در سر کرده اند چنانچه قسطلانی در مواهب بعد ذکر
حدیثی از ابن عباس متضمن اینکه رویت آنحضرت حقتعالی را بالقلب بود بتقلید ابن حجر عسقلانی گفته وعلی
هذا فیمکن الجمع بین اثبات ابن عباس و نفی عائشة بان یحمل نفیها علی رویة البصر واثباته علی
رویة القلب انتهی بطلان این تاویل علیل که ضعف و سخافت آن بنابر افاده مخاطب با جلالت از خود
اینجناب ارقام یافته پوشیده واضح و ظاهر است زیرا که از حدیث ترمذی متضمن اثبات ابن عباس که نقل کردیم واضح است که
عکرمه بر سر قول ابن عباس اعتراض کرد و گفت که چگونه میگوئی که آنحضرت حقتعالی را دیده حالانکه حقتعالی میفرماید

لاتدرکه الابصار پس اگر مراد ابن عباس رویت قلب میبود در جواب تنبیه میفرمود که غرض من رویت قلب است
این اعتراض تو بکلام من ربطی ندارد حالانکه اینچه در جواب گفته بالتش آنکه مراد آنست قول حقتعالی آنست که وقتیکه
حقتعالی بتجلی بنور خود کند آنوقت او ببصر نتوان دید و بغیر تجلی او را میتوان دید پس اگر مراد رویت قلبی میبود این کلام
طرفی از صحت نمیداشت زیراکه رویت قلبی شامل همه اوقات است تخصیص آن بوقت دون وقت معنای
ندارد مگر آنکه مراد از رویت قلب خلق بصر در قلب باشد پس همان اشکال که سابق خواهد بود علاوه برین ابن عباس تصریح
صریح باینکه رویت آنجناب ببصر بود وارد است و خود قسطلانی برین تاویل ندامت ورزیده اشاره ببطلان
آن کرده حدیثی صریح و نصی از ابن عباس روایت میکند چنانچه متصل عبارت سابقه میگوید لکن روی
الطبرانی فی الاوسط باسناد رجاله رجال الصحیح خلا جمهور بن منصور الکوفی و جمهور بن منصور رجال
قد ذکره ابن حبان فی الثقات عن ابن عباس انه کان یقول ان محمدا صلی الله علیه وسلم رای ربه
مرتین مرة ببصره و مرة بفواده و نیز در مواهب آورده و جنح ابن خزیمة فی کتاب التوحید الی ترجیح الاثبات
واطنب فی الاستدلال بما یطول ذکره و حمل ما ورد عن ابن عباس علی ان الرؤیة وقعت مرتین مرة
بقلبه و مرة بعینه انتهی و محمد بن یوسف شامی تلمیذ رشید سیوطی هم ادعاء امکان جمع در انکار عائشه و اثبات ۵۳
ابن عباس نموده و ابن اغفال را تنبیه و ایقاظ گمان کرده در جمله تنبیهات ذکر نموده حیث قال فی
سبل الهدی فی ذکر تنبیهات ذکرها فی الباب الثالث فی اختلاف العلماء فی رؤیة النبی صلی الله علیه وسلم ربه
لیلة المعراج من جماع ابواب معراجه صلی الله علیه و آله وسلم الثالث علی هذه الاثار المنقولة عن
ابن عباس یمکن الجمع بین اثبات ابن عباس و نفی عائشة بان یحمل نفیها علی رؤیة البصر و اثباته علی رؤیة القلب انتهی
لیکن بعد از خواب غفلت متنبه و بیدار گردیده چون نظر بر روایات ثقات ردا خود انداخته
حقیقة الامر را دریافته بفاصله یسیر رد صریح بر این جمع ساخته که بر نفی روایت رویت باریتعالی ببصر از ابن عباس
رد فرموده و تصریح نموده که طبرانی بسند صحیح رویت ببصر از ابن عباس روایت کرده قال فی سبل الهدی والرشاد فی
سیرة خیر العباد فی ذکر هذه التنبیهات الخامس قال ابن کثیر من روی عن ابن عباس انه راه ببصره
فقد اغرب فانه لا یصح فی ذلک شیء عن الصحابة و قول البغوی و ذهب جماعة الی انه راه
بعینه وهو قول انس و الحسن و عکرمة فیه نظر قلت سبق البغوی الی ذلک الامام ابو الحسن
الواحدی و قول ابن کثیر انه لا یصح فی ذلک شیء عن الصحابة لیس بجید فقد روی الطبرانی بسند صحیح

عن ابن عباس انه کان یقول نظر محمد الی ربه مرتین مرة ببصره ومرة بفؤاده از این روایت صحیحه ظاهر شد که
ابن عباس مصرح تمام اثبات رویت ببصر سینمود و استبعادت آن اغماض نظر وغض بصری فرموده این آیات
برای رفع و دفع جمیع صریح المنع کافی ولبسنده ومتانت الزام کما کانت مقبول طبایع وقت لیسند و زهری که
صاحب فضایل باهره ومناقب باهره است بوقت ذکر انکار حضرت عائشه رویت او تعالی را از جارعه حنابت
بر بعض اعلمیت جناب او که عالم با خذ شطر دین از و روایت کنند نموده بطرمرتبه حقیر او فرموده حضرت عروه
که عروه لستسفنین ست شده نا گواری از انکار جناب عائشه ظاهر ساخت در عیون الاثر مذکورست و فی
تفسیر عبد الرزاق عن معمر عن الزهری وذکر انکار عائشة انه رآه فقال الزهری لیست عائشة اعلم عندنا
من ابن عباس وفی تفسیر ابن سلام عن عروة انه کان اذا ذکر انکار عائشة یشتد ذلک علیه ظاهر ست
که اگر جمیع در میان اثبات ابن عباس ونفی عائشه ممکن بودی حضرت زهری برای ابطال عائشه تشبث قول ابن عباس
تنقیص مرتبه حضرت او نمیشتافت و بر عروه مستسفنین این انکار نا گوار نمیشد و با اینهمه چونکه مراد از رویت قلبی
در اینجا بقرینه تخصیص همان رویت بصریست یعنی که وقت باصره در قلب آنحضرت مخلوق شد زیرا که
اگر مراد از رویت قلبی انکشاف تام می بود که بهر وقت آنحضرت را حاصل بود تخصیص باینوقت وجهی
نداشت چنانچه صاحب مواهب هم باینمعنی تصریح کرده حیث قال ان المراد برؤیة الفؤاد
القلب لا مجرد حصول العلم لانه کان عالما بالله علی الدوام بل مراد من اثبت له انه رآه بقلبه
ان الرؤیة التی حصلت له خلقت له فی قلبه کما تخلق الرؤیة بالعین لغیره والرؤیة لا یشترط
لها شیء مخصوص عقلا ولو جرت العادة بخلقها فی العین انتهی محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی
والرشاد در ذکر رویت او تعالی شانه عما یقول الظالمون گفته قال الحافظ المراد برؤیة الفؤاد
رؤیة القلب لا مجرد حصول العلم لانه صلی الله علیه وسلم کان عالما بالله علی الدوام بل مراد من اثبت
له انه رآه بقلبه ان الرؤیة التی حصلت له خلقت فی قلبه کما تخلق الرؤیة بالعین لغیره وزاد ضا السیح بخلاف
غیره من الاولیاء فانهم اذا اطلقوا الرؤیة المشاهدة لا نفسهم فانهم انما یریدون المعرفة فاعلمه فانه
من الاموال المهمة التی یغلط فیها کثیر من الناس انتهی والرؤیة لا یشترط لها شیء مخصوص عقلا ولو جرت
العادة بخلقها فی العین وقال العلامة وعلی القول بانه رآه بقلبه جعل الله تعالی بصره فی فؤاده او خلق لفؤاده
بصرا حتی رآه به رؤیة صحیحة کما یری بالعین انتهی درینصورت درمیان رویت قلب ورویت بصر فرقی باقی نمیماند

۵۵

و بہر وجہیکہ رویت بصر کذب عظیم و موجب شناعت خواہد بود و ہمچنان جہ بعینہ چنین رویت قلبی ہم بہتان صریح و موجب
فظاعت خواہد بود پس اگر بالفرض مراد ابن عباس ہمین رویت باشد انہم نزد عائشہ فریہ و بہتان عظیم خواہد
بود و نیز جناب ام المومنین بر ابن عباس در مسائل دیگر ردہا فرمودند و نزد شاہ عبد العزیز و بعض
موجب سقوط احادیث راد و مردود علیہ ہم باشد در جمع بین الصحیحین حمیدی کہ نسخہ عتیقہ آن پیش نظر فقیر
حاضر مذکورست عن عمرة بنت عبد الرحمان ان زیاد بن ابی سفیان کتب الی عائشة ان عبد الله
بن عباس قال من اهدى هديا حرم عليه ما يحرم على الحاج حتى ينحر هديه وقد بعثت بهدي
فاكتبي الي بامرك قالت عمرة قالت عائشة ليس كما قال ابن عباس انا فتلت قلائد هدي رسول الله صلى الله عليه
وسلم بيدي ثم قلدها بيده ثم بعث بها مع ابي فلم يحرم على رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء احله الله
له حتى نحر الهدي و نیز ابن عباس قائل بود بوقوع غلط و خطا در قرآن مجید و فرقان حمید کہ مدار ایمان و اصل اسلام ست
چنانچہ سیوطی روایات عدیدہ متضمن قائل بودن ابن عباس باینقول نقل کردہ و اگرچہ سابقا این
احادیث منقول شدہ لیکن باز درینجا نقل میکنیم تا ناظر را احتیاج مراجعت باتقان افتد قال السیوطی بعد ذکر
بعض الاحاديث الدالة على وقوع اللحن في القران ويقرب مما تقدم عن عائشة ما اخرجه ابن جرير
وسعيد بن منصور في سننه من طريق سعيد بن جبير عن ابن عباس في قوله حتى تستانسوا وتسلموا
قال انما هي خطأ من الكاتب حتى تستاذنوا وتسلموا اخرجه ابن ابي حاتم بلفظه وفيها الحسب مما اخطأت به
الكتاب وما اخرج ابن الانباري من طريق عكرمة عن ابن عباس انه قرأ افلم يتبين الذين امنوا ان لو يشاء
الله لهدى الناس جميعا فقيل له انها في المصحف افلم ييأس الذين امنوا فقال اظن الكاتب كتبها وهو ناعس
وما اخرج سعيد بن منصور من طريق سعيد بن جبير عن ابن عباس انه كان يقول في قوله وقضى ربك
انما هي ووصى ربك التزقت الواو بالصاد واخرجه ابن اشتة بلفظ استمد الكاتب مدادا كثيرا فالتزقت
الواو بالصاد واخرج هو من طريق الضحاك عن ابن عباس انه كان يقرأ ووصى ربك ويقول امر ربك انهما
واوان التصقت احدهما بالصاد واخرج من طريق اخرى عن الضحاك انه قال كيف تقرأ هذا الحرف
قال وقضى ربك قال ليس كذلك نقرأها نحن ولا ابن عباس انما هي ووصى ربك كذلك كانت تقرأ وتكتب فاستمد
كاتبكم فاحتمل القلم مدادا كثيرا فالتزقت الواو بالصاد ثم قرأ ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب ولو كانت
قضاء من الرب لم يستطع احد رد قضاء الرب ولكنه وصية اوصى بها العباد وما اخرجه سعيد بن

بن منصور وغيره من طريق عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس انه كان يقرأ ولقد آتينا موسى
وهارون الفرقان ضياء ويقول خذوا هذه الواو واجعلوها ههنا والذين قال لهم الناس ان
الناس قد جمعوا لكم الآية واخرجه ابن ابي حاتم من طريق الزبير بن خريت عن عكرمة عن ابن عباس
انزع هذه الواو فاجعلها في الذين يحملون العرش ومن حوله وما اخرجه ابن اشتة وابن ابي حاتم
من طريق عطا عن ابن عباس في قوله تعالى مثل نوره كمشكوة قال هي خطاء من الكاتب هو اعظم
من ان يكون نوره مثل نور المشكوة انما هي مثل نور المؤمن كمشكوة انتهى بنوع من الاختصار
ومخفی نیست که قول بوقوع غلط وخطا در قرآن نزد اهلسنت عین کفر وضلال ست لهذا بعض از آبای فضلای ایشان
وقبایح شنیعه تحریفات صریحه که بااهلحق نسبت نکنند کما لا یخفی علی ناظر الصواقع والتحفة وافادات المخاطب وامثال
حالا باید که این همه الزامات وتشنیعات واستهزاآت با ابن عباس هم متوجه کنند واگر راه تاویل این احادیث پیش
گیرند چنانچه سیوطی سر آن دارد پس حیرانم که بر احادیث اهلحق چرا تشنیعها میکنند زیرا که اگر این احادیث باوصف
نهایت صراحت آن در وقوع غلط وخطا در قرآن از کاتبین یا ناسخین قابل تاویلی میتوانند شد مثل همان تاویل احادیث
اهلحق هم قابل خواهد شد وچون باب طعن وتشنیع بر اهلحق بمحبت بعض از آبای خود مفتوح ساخته اند الحال چاره از
قدح وجرح ابن عباس نمیباشد که خود کرده را درمانی نیست اما ابی بن کعب پس گو اقراری ساختی بعلو کعب او
در مناقب ومحامد دارند لیکن کشتان کشتان او را هم بوقوع شنایع قبیحه ومطاعن فظیعه می آرند چه ادخال او غیر قرآن را در قرآن
وابا از محو آن که موجب وهن عظیم در دین ومنجر بقبایح بسیار بود از کلام شاه عبدالعزیز دریافتی وانکار نمودن
معوذتین از قرآن علاوه بر آنست عماد الدین سبط صاحب هدایه در فصول الاحکام میگوید ومن زعم ان المعوذتین
لیستا من القرآن فقد ذکر فی فتاوی ابی اللیث انه لا یکفر فانه روی عن ابن مسعود وابی بن کعب
رضی الله عنهما انهما لیستا من القرآن انتهی دگو ابو اللیث منکر معوذتین را کافر نمیدانند وحکایت ابن مسعود
وابی بن کعب دستاویز بر دارد لیکن افادات دیگر ائمه محققین سابقا شنیدی که نووی اجماع مسلمین بر کفر منکران
نقل کرده وحالیتی که خود ابو اللیث روایت کرده دلالت بر واضح نیست وکفر منکران بدارد وعلاوه برین پر ظاهرست
که خود جناب مخاطب ودیگر مقلدین کابلی ودهلوی انکار آیتی از آیات قرآن موجب خروج از اسلام وایمان گفته نسبت تعیین توهین
وتهوین قرآن شریف که چنین است بانکار السورتین الکاملتین منه ونیز دیگر مخالفات ابی بن کعب با مصحف عثمانی چنانچه سابقا
افاده فرموده اند موجب وهن عظیم در دین بود ومنجر بقبایح بسیار ودیگر اکابر اهلسنت هم مخالفت مصحف عثمانی را

ودر کمال شناعت وفظاعت واشد بلا موجب تشکیک حرمت وتعزیر وتفسیق وتضلیل وتحقیر بلکه قتل بکار
چنانچه یاقوت حموی در معجم الادبا که نسخه عتیقه آن که پیش علامه سیوطی بوده بیان فرموده در ترجمه محمد بن احمد بن ایوب
بن الصلت بن شنبوذ گفته حدث اسمعیل بن علی الخطبی فی کتاب التاریخ قال اشتهر ببغداد امر رجل یعرف بابن
شنبوذ یقرئ الناس ویقرأ فی المحراب بحروف یخالف فیها المصحف فیما یروی عن عبد الله بن مسعود وابی بن
کعب وغیرهما مما کان یقرأ به قبل المصحف الذی جمعه عثمان ویتتبع الشواذ فیقرأ بها ویجادل حتی عظم
امره وفحش وانکره الناس فوجه السلطان فقبض علیه فی سنة ثلث وعشرین وثلثمائة وحمل
الی دار الوزیر محمد بن مقلة واحضر القضاة والفقهاء والقراء وناظره الوزیر بحضرتهم فاقام علی ما
ذکر عنه ونصره واستنزله الوزیر عن ذلک فابی ان ینزل عنه او یرجع عما یقرأ به من هذه الشواذ
المنکرة التی تزید علی المصحف العثمانی فانکر ذلک جمیع من حضر المجلس واشاروا بعقوبته ومعاملته
بما یضطره الی الرجوع فامر بتجریده واقامته بین الهنبازین وامر بضربه بالدرة علی قفاه فضرب نحو العشرة
ضربا شدیدا فلم یصبر واستغاث واذعن بالرجوع والتوبة فخلی عنه وفیه ایضا قرأت فی کتاب
القاضی ابو یوسف القزوینی سماه اقوام القراء قال کان ابن شنبوذ احد قراء المتنسکین وکان
یرجع الی ورع ولکنه کان یمیل الی الشواذ ویقرأ بها وربما اعلن ببعضها فی بعض صلواته التی یجهر فیها
بالقراءة وسمع ذلک منه وانکر علیه فلم ینته للانکار فقام ابو بکر بن مجاهد فیه حق القیام
واشهر امره ورفع حدیثه الی الوزیر فی ذلک الوقت وهو ابو علی بن مقلة فاخذ وضرب اسواطا
زادت علی العشرة ولم تبلغ العشرین وحبس واستتیب فتاب وقال انی قد رجعت عما کنت اقرأ به
ولا اخالف مصحف عثمان ولا اقرأ الا بما فیه من القراءة المشهورة وکتب علیه بذلک الوزیر ابو علی
محضرا بما سمع من لفظه وامره ان یکتب فی آخره بخطه وکان المحضر بخط ابی الحسین احمد بن محمد
بن میمون وکان ابو بکر بن مجاهد تجرد فی کشفه ومناظرته فانتهی امره الی ان خاف علی نفسه من
القتل فقام ابو ایوب السمسار فی اصلاح امره وسأل الوزیر ابا علی ان یطلقه وان ینفذه الی داره
مع اعوانه باللیل خفیة علیه لئلا یقتله العامة ففعل ذلک ووجه الی المدائن سرا فاقام
شهرین ثم دخل بیته ببغداد مستخفیا من العامة ونسخة المحضر المعمول علی ابن شنبوذ
بخط ابن میمون یقول محمد بن احمد بن ایوب المعروف بابن شنبوذ قد کنت اقرأ حروفا تخالف ما فی

مصحف عثمان بن عفان رضی الله عنه المجمع علیه والذی اتفق اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم علی تلاوته ثم بان لی ان ذلک خطاء فانا منه تائب وعنه مقلع والی الله عز وجل منه بریء اذ کان مصحف عثمان هو الحق الذی لا یجوز خلافه ولا ان یقرأ بغیر ما فیه نسخة خط ابن شنبوذ وهذا النص یقول محمد بن احمد بن ایوب بن شنبوذ ما فی هذه الرقعة صحیح وهو قولی واعتقادی واشهد الله عز وجل وسائر من حضر علی نفسی بذلک وکتب بخطه فمتی خالفت ذلک او کان منی غیره فامیر المؤمنین اطال الله بقاءه فی حل وسعة من دمی وذلک فی یوم الاحد لسبع خلون من ربیع الآخر سنة ثلاث وعشرین وثلثمائة انتهی ملخصا

ظاهرست که مخالفت مصحف عثمان نزد حضرات اهلسنت بحدی قبیح و شنیع ست که بسبب آن بیچاره ابن شنبوذ را که مردی ثقه و متورع از فضلا و علمای سنیه که تعظیم و تبجیل شان از متحتمات اسلام ست عقوبت کردند و تازیانها زدند و هتک حرمت نمودند و علمای اهلسنت باین فتوی دادند و ابوبکر بن مجاهد داد مجاهده داده در مناظره و اظهار فضائح او مبالغه فرمودند تا آنکه طوعا و کرها ازین مخالفت و معاندت رجوع نمود و ندامت نامه و فارخطی متضمن اثبات توبه خود از جرم و اعتراف شناعت آن و استحقاق قتل در صورت معاودت باین مخالفت نوشته داد پس بحیرتم که هرگاه در حق کسیکه محض مخالفت قرآن عثمانی نماید لیکن انکار ورود آن نماید و الفاظ آنرا غیر صحیح نپندارد اینهمه تجویز بلکه ایجاب نمایند باز نمیدانم که ابی بن کعب را که علاوه بر مخالفت مصحف عثمانی انکار ما ثبت فیه هم می نمود یعنی معوذتین را که دران ثابت بود انکار میکرد و از جمله قرآن خارج میساخت و همچنین دیگر الفاظ آنرا منکر بود چرا از اجله عدول و ثقات مقبول میگردانند بلکه از مزید جسارت و خسارت تسمیه او بسید المسلمین از خلیفه ثانی و دیگر اسلاف خود نقل مینمایند چنانچه از رجوع بطبقات ابن سعد وغیر آن واضح و ظاهرست و بر حسب افادات و تصریحات ائمه سنیه که مذکور شد برای تکفیر و تضلیل ابی بن کعب بسبب انکار قرائت معوذتین کافی و وافیست لیکن بعضی از تصریحات دیگر هم باید شنید قاضی عیاض در شفا گفته قال ابو عثمان بن الحداد جمیع من ینتحل التوحید متفقون علی ان الجحد لحرف من التنزیل کفر وکان ابو العالیة اذا قرأ عنده رجل لم یقل له لیس کما قرأت ویقول اما انا فاقرأ کذا فبلغ ذلک ابراهیم فقال اراه قد سمع انه من کفر بحرف منه فقد کفر به کله ونیز در شفا مذکورست قال [illegible]

استقصاء الافحام ج ۱ ۵۹

لیتا من کتاب الله یضرب عنقه الا ان یتوب و شهاب الدین خفاجی در نسیم الریاض شرح شفای
قاضی عیاض گفته وقال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فیما رواه عبد الرزاق عنه من کفر بآیة
من القران فقد کفر به کله لانه تکذیب لقائلها عز وجل وقال اصبغ بن الفرج بالجیم المصری
من کذب بالتشدید ببعض القران فقد کذب به کله ومن کذب به کله فقد کفر به
ومن کفر به فقد کفر بالله سبحانه اما زید بن ثابت پس اگرچه فضل و عدالت و ایمان و جلالت او نزد ایشان
ثابت لیکن اگر اندک انصاف را کار فرمایند قطعا حکم بفسق و ضلال و مقدوحیت او نمایند زیراکه
ابو حسن مازنی که از اصحاب عقبه اولی و حاضرین عقبه و بدر ست چنانچه در اصابه ابن حجر عسقلانی مسطور ست ابو حسن
الانصاری ثم المازنی جد یحیی بن عماره بن ابی حسن مشهور بکنیته واسمه تمیم بن عبد عمرو وقیل
ابن عمرو وقیل ابن عبید قیس بن مخرمه بن الحارث بن ثعلبه بن مازن قال ابن السکن بدری له
صحبة وساق من طریق حسین بن عبد الله الهاشمی ثنا عمرو بن یحیی بن عماره بن ابی حسن عن
ابیه عن جده ابی حسن وکان عقبیا بدریا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا
ومعه نفر من اصحابه فقام رجل ونسی نعلیه فاخذهما آخر فوضعهما تحته فجاء الرجل
فقال نعلی فقال القوم ما رأینا فقال الرجل انا اخذتهما وکنت العب فقال النبی صلی الله علیه
وسلم فکیف بروعة المؤمن قالها ثلاثا و زید بن ثابت را از مضلان و مغویان و دعوت بنصر عثمان
مید الست و آیه کریمه که در حق مضلین کفار وارد ست بحق او خوانده چنانچه در استیعاب در ترجمه ابو الحسن مازنی مذکور
ست له صحبة یقال انه ممن شهد العقبة وبدرا وابو حسن المازنی هو القائل لزید بن ثابت
حین قال یوم الدار یا معشر الانصار کونوا انصار الله مرتین فقال ابو حسن لا والله لا نطیعک
فنکون کما قال الله تعالی اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیل ویقال قائل ذلک النعمان
الزرقی انتهی از عبارت ظاهر و لایح ست که ابو حسن مازنی زید بن ثابت را مضل و مغوی و دعوت بنصرت
عثمان میدانست که امتثال آن را موجب ورود آیه اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیل که حکایت
قول کفارست بر خود دانسته و ما قبل و ما بعد آیه مذکوره این ست ان الله لعن الکافرین واعد لهم
سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا ولا نصیرا یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا
الله واطعنا الرسولا وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیلا ربنا آتهم ضعفین

من العذاب والعنهم لعناً کبیراً پس ثابت شد که زید بن ثابت کار کبرای سفیان کفار را اسیر کرد و با ضلال مردم
پرداخته او از مضلان کفار زیان کار بر خود می نهاد فهو من سادات الکفار وائمة اصحاب النار والخالدین فی
السعیر والمستحقین اللعن الکبیر واگر قائل قول مذکور نعمان زرقی باشد باز هم خللی در استدلال راه نمی یابد
زیرا که او هم صحابی جلیل الشان ست چنانچه در استیعاب مذکور ست النعمان بن العجلان الزرقی الانصاری
هو الذی خلف علی خولة بنت قیس الانصاریة بعد قتل حمزة بن عبد المطلب عنها وکان نعمان بن العجلان
لسان الانصار وشاعرهم ویقال انه کان رجلا احمر قصیرا ازرق العین وکان سیدا
و معنی دیگر بعرض رسانم که حضرات سنیه بسماع آن خون حسرت از دیدها بارند و سر غرور و افتخار بمقابله اهل حق
بر ندارند که جناب خلیفه ثانی که شاه ولی الله در ازالة الخفا بخرافات کثیره و ترهات عدیده ملازمت پیغمبر
با حق ثابت کرده و مولوی عبد العلی در شرح مثنوی مولوی تصریح صریح بعصمت او نقل کرده بر خود بالید
زید بن ثابت را بجور و ظلم متصف میساخت و خلل صریح در بنیان تعبیر مخصوص عدالت او می انداخت
تفصیل این اجمال آنکه جناب خلیفه ثانی را نزاعی با ابی بن کعب افتاد تا آنکه ابی بن کعب از غایت ناچاری گریه
و زاری آغاز نهاد آخر نوبت بتحکیم زید بن ثابت رسید و حالت متنازع لبوی ترافع کشید چون متخاصمین
نزد زید حاضر شدند زید بن ثابت نظر بآثار و اخبار جناب رسول مختار صلی الله علیه وآله الاطهار نکرده نهایت
خلاف آداب رعایت کرده برای جناب ثانی توسیع صدر فراش خود نمود و کلمه ههنا یا امیر المؤمنین بخطاب ابن خطاب
گفت و تسویه بین الخصمین را بر خلاف انصاف سیرت عیب ول اشراست از دست داد و جور و ظلم و اعتساف آغاز نهاده خلیفه ثانی
داد انصاف در رعایت خود نکرده بمشافهه زید فرمودند که این اول جوریست که در حکومت تو واقع شد
یعنی فرق در خصمین نمودن ظلم صریح و جور فظیع ست و بعد اثبات جور نفی ادراک قضا از زید در صورت عدم
تسویه موکل بابی القسم فرمودند ملا علی متقی در کنز العمال بتبویب جمع الجوامع سیوطی میگوید عن الشعبی قال کان
بین عمر وبین ابی بن کعب خصومة فقال عمر اجعل بینی وبینک رجلا فجعلا بینهما زید بن ثابت
فاتیاه فقال عمر اتیناک لتحکم بیننا وفی بیته یؤتی الحکم فلما دخلا علیه وسع له زید عن
صدر فراشه فقال ههنا یا امیر المؤمنین فقال له عمر هذا اول جور جرت فی حکمک ولکن
اجلس مع خصمی فجلسا بین یدیه فادعی ابی وانکر عمر فقال زید لابی اعف امیر المؤمنین من الیمین وما
کنت لاسالها لاحد غیره فحلف عمر ثم اقسم لا یدرک زید القضاء حتی یکون عمر ورجل من عرض المسلمین

عنه اسود بن قیس کرای روایه سعید بن منصور فی سننه والبیهقی فی سننه وابن عساکر فی تاریخه
ونیز در کنز العمال مذکور است عن الشعبی قال تنازع فی جداد نخل ابی بن کعب وعمر بن الخطاب فبکی ابی ثم قال
افی سلطانک یا عمر فقال عمر اجعل بینی وبینک رجلا من المسلمین قال ابی زید قال رضیت فانطلقا
حتی دخلا علی زید فلما رای زید عمر تنحی عن فراشه فقال عمر فی بیته یوتی الحکم فعرف زید انهما جاءا
لیتحاکما الیه فقال لابی تقص فقص فقال له عمر تذکر لعلک نسیت شیئا فتذکر ثم قص حتی قال
ما اذکر شیئا فقص عمر فقال زید بینتک یا ابی قال ما لی بینة قال فاعف امیر المومنین من الیمین
فقال عمر لا تعف امیر المومنین من الیمین ان رایتها علیه کرا و اگر چه راوی حدیث اول از راه خیر خواهی بمقابل
زید بن ثابت منظور نظر داشته بر محض نسبت جناب ابن الخطاب جور را بزید اکتفا ساخته که نسبت آن راوی حدیث
ثانی یا افترا بر ک نهاده لیکن از متجسسین و متفحصین حقیقت حال کی مخفی میماند از ملاحظه ذکر روایات صحیحه جناب
شان بتصریح تمام میرسد که ازین روز تو همیشه جائر یعنی ظالم خواهی ماند بلکه برانهم اکتفا نفرموده خلافت شان
اکابر تقالی آغاز نهادند و نقل کلمات زید که در حق جناب شان از راه تعظیم گفته بود پرداختند و آن بیچاره را
شرمنده و خجل ساختند و سلام زید را بعبارت السلام علیک یا امیر المومنین و گفتن ههنا ههنا بخطاب
شان و سوال عفو یمین از زید بکلمه اعف امیر المومنین همه را از ائل جور و ظلم او گردانیدند ابو القاسم مفضل بن محمد
راغب اصفهانی که مخاطب ثانی او را بامام راغب یاد نموده و فضل و جلالت او سابقا از بغیة الوعاة سیوطی ظاهر
شده در محاضرات گفته (صفحه [illegible] جلد اول) وکان زید بن ثابت یفتی بالمدینة فتقدم الیه عمر مع ابی فی حق تنازعاه فخرج
الیهما فقال السلام علیک یا امیر المومنین ههنا ههنا ثم توجهت الیمین علی ابی فقال زید اعف امیر المومنین
من الیمین فقال له عمر ما زلت جائرا منذ الیوم السلام علیک یا امیر المومنین وههنا ههنا واعف
امیر المومنین هرگاه زید بن ثابت بنابر افاده خلیفه ثانی جائر علی الدوام وظالم بالاستمرار باشد حالا الت دیگر اتباع
دریافت که چگونه نشر احادیث بر صحیح و تحلیل حیض ظالم جائر و مالک عاصی میکوشند و چشم از احادیث و اخبار سرور اخیار
صلی الله علیه وآله وسلم که در مذمت ظلم و ملام حاکم جائر وارد گردیده میپوشند و هر چند این آثار از غایت اشتهار حاجت تبیین
و اظهار ندارد لیکن بنابر اتمام حجت بعض آن نقل کرده میشود تا معلوم شود که زید بن ثابت بکلام خلیفه
موصوف بوده حافظ عبد العظیم منذری که جلائل فضائل او سابقا از حسن المحاضره سیوطی و تاریخ یافعی شنیدی در کتاب
ترغیب و ترهیب گفته (صفحه [illegible] جلد اول) عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

احب الناس الى الله يوم القيامة وادناهم منه مجلسا امام عادل وابغض الناس الى الله وابعدهم
منه مجلسا امام جائر رواه الترمذي والطبراني في الاوسط مختصرا الا انه قال اشد الناس عذابا يوم
القيامة امام جائر وقال الترمذي حديث حسن غريب وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال افضل الناس عند الله منزلة يوم القيامة امام عادل رفيق وشر عباد الله عند الله منزلة يوم القيامة امام جائر خرق
رواه الطبراني في الاوسط من رواية ابن لهيعة وحديثه حسن في المتابعات وايضا فيه عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اشد اهل النار عذابا يوم القيامة من قتل نبيا او قتله نبي وامام جائر رواه الطبراني
ورواته ثقات الا ليث بن ابي سليم وفي الصحيح بعضه ورواه البزار باسناد جيد الا انه قال وامام ضلالة وعن ابي
هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعة يبغضهم الله البياع الحلاف
والفقير المختال والشيخ الزاني والامام الجائر رواه النسائي وابن حبان في صحيحه وهو في مسلم بنحوه الا انه قال و
ملك كذاب وعائل مستكبر وايضا فيه وروي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا يقبل الله لهم شهادة ان لا اله الا الله فذكر منهم
الامام الجائر رواه الطبراني في الاوسط وعن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه
وسلم قال السلطان ظل الله في الارض ياوي اليه كل مظلوم من عباده فان عدل
كان له الاجر وكان على الرعية الشكر وان جار او حاف او ظلم كان عليه الوزر وعلى
الرعية الصبر واذا جارت الولاة قحطت السماء واذا منعت الزكوة هلكت المواشي
واذا ظهر الزنا ظهر الفقر والمسكنة واذا اخفرت الذمة اديل الكفار او كلمة او
نحوها وايضا فيه عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من طلب قضاء المسلمين حتى يناله ثم غلب عدله جوره فله الجنة
وان غلب جوره عدله فله النار رواه ابو داود وعن ابن بريدة عن ابيه عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال القضاة ثلاثة قاضيان في
النار وقاض في الجنة رجل قضى بغير الحق يعلم بذلك فذلك في النار و
قاض لا يعلم فاهلك حقوق الناس فهو في النار وقاض قضى بالحق فذلك في الجنة
رواه ابو داود وتقدم لفظه وابن ماجه والترمذي واللفظ له وقال حديث

حسن غریب وعن ابی اوفی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله مع القاضی ما لم یجر فاذا جار تخلی عنه ولزمه الشیطان رواه الترمذی وابن ماجه
وابن حبان فی صحیحه والحاکم الا انه قال فاذا جار تبرء الله منه رووه کلهم من حدیث عمر
ان القطان قال الترمذی حدیث حسن غریب لا نعرفه الا من حدیث عمران القطان وقال
الحاکم صحیح الاسناد قال الحافظ وعمران یاتی الکلام علیه انشاء الله تعالی و نیز خلیفه ثانی زید را
مطعون بزیاده وکم کردن قرآن میفرمود چنانچه در کنز العمال مذکورست عن زید بن ثابت ان عمر بن الخطاب استاذن
علیه یوما فاذن له وراسه فی ید جاریة ترجله فنزع راسه فقال له عمر دعها ترجلك قال یا امیر المؤمنین
لو ارسلت الی جئتك فقال عمر لیس هو بوحی حتی تزید فیه او تنقص انما هو شیء نراه فان رأیته
ووافقنی تبعته والا لم یکن علیك شیء فابی زید فخرج عمر مغضبا ازین روایت ظاهرست که زید بن ثابت
نزد خلیفه ثانی در جمع وحی آسمانی و آیات قرآنی مامون و از خیانت کم و زیادت دران مصون نبود بلکه کم و زیادت دران شیمه
عادت آن بی سعادت می دانستند که بسبب این جسارتش عاجز آمده ضبط نفس نتوانستند هرگاه مشوره از و
در امری خواستند و از لوائح استنکاف او از انصاف دریافتند بطریق تعریض ارشاد کردند که این وحی نیست
که تو دران کم و زیاده کنی و ظاهرست که کم و زیاده کردن در قرآن کفر صریح و ضلال قبیح ست قاضی
عیاض در شفا می فرماید وقد اجمع المسلمون علی ان القرآن المتلو فی جمیع اقطار الارض المکتوب
فی المصحف بایدی المسلمین مما جمعه الدفتان من اول الحمد لله رب العالمین الی اخر قل اعوذ
برب الناس انه کلام الله تعالی ووحیه المنزل علی نبیه صلی الله علیه وسلم وان جمیع ما فیه حق
وان من نقص منه حرفا قاصدا لذلك او بدله بحرف اخر مکانه او زاد فیه حرفا مما لم یشتمل علیه
المصحف الذی وقع الاجماع علیه واجمع علی انه لیس من القرآن عامدا لکل هذا انه کافر واعجبا که زید
بن ثابت چنان بی اعتبار و بی اعتماد نزد جناب خلافتمآب باشد که بکلام دلخراش او را مخاطب ساخته هتک حرمت او
فرمایند و ظاهر نمایند که او در وحی آسمانی و کلام ربانی کم و زیاده میکرد و نسبت
دوام جور و ظلم او ثابت فرمایند و حضرات سنیه بر کلام
صدق نظام عنایتش گوش ننهند و نفاقا و عنادا للصحابه او را بمرتبه جلیله امامت و جلالت نشانند که او را امام
پیشوای خود گردانیده در جمله احکام معمول و اجله عز و جل گنجانیده اند و نیز زید بشهادت عمر بن الخطاب که وقت جمع کردن

قرآن عمدی باز داده، بود رد کرده آیه رجم را که او خیال ان در قرآن میخواستند داخل نموده چنانچه در اتقان سیوطی
مذکورست قد اخرج ابن اشتة فی المصاحف عن اللیث عن سعد قال اول من جمع القرآن ابوبکر وکتبه زید وکان الناس
یاتون زید بن ثابت فکان لا یکتب آیة الا بشاهدی عدل وان آخر سورة براءة لم یوجد الا مع خزیمة بن ثابت
فقال اکتبوها فان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل شهادته شهادة رجلین فکتب وان عمر اتی بآیة الرجم فلم یکتبها
لانه کان وحده پر ظاهرست که رد شهادت خلیفه ثانی باوصف قبول خبر شهادت خزیمه بن ثابت که هرگز
کمتر از جناب او بوده از اعظم مطاعن وقبائح اوست وبتصریح شاه عبدالعزیز خبر یکی از صحابه مثل عثمان و
عبدالرحمن بن عوف وزبیر بن عوام وسعد بن ابی وقاص مفید یقین ست پس خبر خلیفه ثانی هم مفید یقین باشد
لعدم الفارق واشتراک العلة بل لتحقق الاولویة وظاهرست که رد این خبر مفید یقین علاوه بر تکذیب صریح
جناب خلافت مآب موجب القای قرآن مجید به نقصان ست که بعض آیات را که قطعا از ان بوده داخل
آن نکرده وفیه من الشناعة ما لا یفی الاقلام بتحریره ولا الالسنة بتقریره فالعجب ارشاد خلیفه ثانی که لیس
برهی حتی تزید فیه او تنقص بعد جسارت آن بر خسارت بر رد این شهادت وامثال آن از وقایع صریحة الضلالة
بوده باشد اما ابوموسی اشعری پس اگرچه حضرات سنیه از مزید انصاف وشعور غلط گفتم بسبب عدم
تمیز ظلمت از نور در مدح وتوصیف وثنا وتعریف او کوشند وبسماع خبر تحقیر وتعییر وتعبیر او
وجام ولا ومحبت او نوشند ولباس مودت آن ناحق شناس پوشند وچشم از فضائح وقبائح او پوشند واز اخلاف
انصاف اقاویل وفاق اعتساف اخلاف واسلاف ایشان ترحما او دوشند لیکن اگر بر خرافات وهمیه اختراعیه ایشان
چشم غفلت مالند بدانند که او از جمله منافقین اشرار وناصبین مبغوضین بوده وفجار ومعاندین اعدای
عترت اهلبیت اطهار صلی الله علیه وعلیهم باتعاقب الادوار بوده ابن عبدالبر صاحب استیعاب که استیعاب
فضائل او موجب تطویل واسهاب از حد انصاف بصراحت اعتراف با نحراف آن معدن اعتساف
از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نموده وقبل از سماع عبارت ابن عبدالبر بعض مناقب او بطور انموذج باید
ابن خلکان در وفیات الاعیان میفرماید ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر بن عاصم النمری
القرطبی امام عصره فی الحدیث والاثر وما یتعلق بهما روی بقرطبة عن ابی القاسم خلف بن
القاسم الحافظ وعبدالوارث بن سفیان وسعید بن نصر وابی محمد بن عبدالمؤمن وابی عمر الباجی
وابی عمر الطلمنکی وابی الولید بن الفرضی وغیرهم وکتب الیه من المشرق ابو القاسم السقطی المکی وعبدالغنی بن سعید

الحافظ وابو ذر الهروي وابو محمد بن النحاس المصري وغيرهم قال القاضي ابو علي بن سكرة سمعت الفقيه

ابا الوليد الباجي يقول لم يكن بالاندلس مثل ابي عمر بن عبد البر في الحديث قال الباجي ايضا ابو عمر

احفظ اهل المغرب وقال ابو علي الحسين بن احمد بن محمد الغساني الاندلسي الجياني المقدم ذكره ابن

عبد البر شيخنا من قرابته بها طلب وتفقه ولزم ابا الوليد القرطبي بن الحافظ وعنه اخذ كثيرا من

علم الحديث وداب في طلب العلم وتفنن فيه وبرع براعة فاق فيها من تقدمه من رجال الاندلس اتقان

والف في الموطا كتبا مفيدة منها كتاب التمهيد لما في الموطا من المعاني والاسانيد ورتبه على

اسماء شيوخ مالك على حروف المعجم وهو كتاب لم يتقدمه احد الى مثله وهو سبعون جزءا

قال ابو محمد بن حزم لا اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله فكيف احسن منه ثم وضع كتاب

الاستذكار لمذاهب علماء الامصار فيما تضمنه الموطا من معاني الراي والآثار شرح فيه الموطا

على وجهه ونسق ابوابه وجمع في اسماء الصحابة كتابا جليلا سماه كتاب الاستيعاب وله كتاب جامع بيان

العلم وفضله وما ينبغي في روايته وحمله وكتاب الدرر في اختصار المغازي والسير وكتاب العقل و

العقلاء وما جاء في اوصافهم وله كتاب صغير في قبائل العرب انسابهم وغير ذلك من تواليفه وكان ٦٦

موفقا في التاليف معانا عليه ونفع الله به وكان مع تقدمه في علم الاثر وبصره بالفقه ومعاني

الحديث له بسطة كثيرة في علم النسب الخ در شرح كنز الدراية ذكور ست اتحاف بطرزن نقد

قال الذهبي هو الامام شيخ الاسلام حافظ المغرب ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر

بن عاصم النمري القرطبي ولد يوم الجمعة والامام يخطب سنة ثمان وستين وثلثمائة في ربيع الآخر

وطلب الحديث قبل مولد الخطيب باعوام سمع عن خلف بن القاسم وعبد الوارث بن سفيان

وسعيد بن نصر وعبد الله بن محمد بن عبد المؤمن وعدة واجاز له من مصر الحافظ عبد الغني

ومن مكة ابو القاسم عبيد الله بن السقطي وساد اهل الزمان في الحفظ والاتقان قال ابو الوليد

الباجي لم يكن بالاندلس مثل ابي عمر في الحديث وقال ايضا ابو عمر احفظ اهل المغرب وقال ابن

حزم التمهيد لصاحبنا ابي عمر لا اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله اصلا فكيف احسن منه

وله تواليف لا مثل لها في جمع معانيها منها الكافي على مذهب مالك خمسة عشر مجلدا ومنها

كتاب الاستيعاب والتقصي انه ليس لاحد مثله وقال القشاقي سمعت ابا عبد البر يقول لم يكن احد

ببلدنا مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد الحباب قال الغسانی ولم یکن ابن عبد البر بعدهما دونهما ولا
متخلفا عنهما ادأب فی طلب الحدیث وافتن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس
جلا عن وطنه فکان فی الغرب ثم تحول الی شرق الاندلس ومن اعلی ما عنده سنن ابی داود
سمعه من ابن عبد المؤمن قال اخبرنا ابن داسة عن المؤلف وانتهی الیه مع امامته علو الاسناد
حدث عنه ابو العباس الدلائی وابو الحسن بن مفوز وابو علی الغسانی وابو عبد الله الحمیدی وابو بحر
سفین بن العاص وابو داود وسلیمان بن نجاح المقری واخرون وکان دینا ثقة صاحب سنة واتباع
لیس لاهل المغرب احفظ منه مع التبحر فی الفقه والعربیة والاخبار ونیز در ان نقلا عن تاریخ الذهبی
مذکورست وجمیع شیوخ ای شیوخ ابن عبد البر الذین حمل عنهم لا یبلغون ستین نفسا ولا رحل فی
الحدیث ولا خرج من الاندلس ومع هذا فما هو بدون الخطیب البیهقی ولا ابن حزم فی کثرة الاطلاع
بل قد یکون عنده ما لیس عندهم مع الصدق والدیانة والتثبت وحسن الاعتقاد علی مذهب السلف
رحمه الله تعالی وله کتاب الاستذکار لمذاهب علماء الامصار فیما تضمنه الموطا من معانی الرای
والاثار شرح فیه الموطا علی وجهه ونسق ابوابه قال فیه شیخنا ابو طاهر لیس فی الشروح مثلها
علی کثرتها مثله وقد بان فی تألیفه البدیع علمه وفضله وهو کتاب کبیر فی ثلاثین مجلدا
بالخط الواضح واحد عشر بالخط الدقیق انتهی وکتاب جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی
روایته وحمله وکتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر وکتاب العقل والعقلاء وما جاء فی اوصافهم
وکتاب جمهرة الانساب وکتاب بهجة المجالس وغیر ذلک توفی رحمه الله بشاطبة فی ربیع الاخر سنة
ثلاث وستین واربعمائة وشاه عبد العزیز در بستان المحدثین گفته الاستیعاب فی معرفة الاصحاب لابی عمر
بن عبد البر کتابیست مشهور ومعروف ودر دیباجه آن کتاب از ابن سیرین نقل کرده که السابقون الاولون
من المهاجرین والانصار هم الذین صلوا الی القبلتین واز سفین نقل کرده که هم الذین بایعوا بیعة الرضوان
وی از کبار علمای مغرب است نام او یوسف بن عبد الله بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی روز جمعه که امام
در خطابه بود در سال سنه وشصت وهشت در ماه ربیع الاول متولد شده واو معاصر خطیب است اما طلب
علم حدیث قبل از تولد خطیب ساخته از خلف بن القاسم وعبد الوارث بن سفیان وسعید بن نصر وعبد الله
بن محمد بن عبد المؤمن وافران اینها اخذ علم نموده علمای بلدان دور دست او را اجازت نوشته اند

عبد الغنی منذری صاحب ترغیب و ترهیب از مصر و ابو القاسم عبد الله بن السقطی از مکه معظمه در حفظ و
اتقان سرآمد اهل زمان خود شد و کتاب التمهید او در باب فقه حدیث نادره روزگار و سرمایه مجتهدان اولی الایدی
والابصار است و از تصانیف او کافی است در مذهب مالکی پانزده جلد و در بلاد مغرب گردید و بیشتر در اندلس بلکه
اکثر مورخین نوشته‌اند که از اندلس بر آمده و سوای هفتاد کس از علماء و فنون خود دیگری را ندیده و سوای اینها کسی
علم بیان آموخته و با وجود این علم او کمتر از خطیب و بیهقی و ابن حزم نیست بلکه بعضی چیزها نزد اوست که نزد دیگران
نیست و در صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را نصیب بود کم کسی از علما را نصیب شده انتهی الغرض هرگاه
پاره از جلائل فضائل و عوالی مناقب ابن عبد البر بگوش هوش شنیدی الحال عبارت او که در آن تصریح است
بانحراف ابوموسی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام ملاحظه باید کرد قال فی الاستیعاب فی ترجمة ابی موسی
الاشعری فاکتبی ولم یزل علی البصرة الی صدر خلافة عثمان ثم لما دفع اهل الکوفة سعید بن العاص
ولوا اباموسی وکتبوا الی عثمان یسألونه ان یولیه فاقره فلم یزل علی الکوفة حتی قتل عثمان ثم
کان منه بصفین و فی التحکیم ما کان وکان منحرفا عن علی لانه عزله ولم یستعمله وغلبه اهل الیمن
فی ارساله فی التحکیم و نیز صاحب استیعاب در مقام دیگر ازین کتاب تصریح بغضب آن مغضوب پروردگار بر
حبیب حبیب ایزد غفار مینماید و از ذکر کلام حذیفه صاحب علم المنافقین بحق او بهول و خوف اهل حق را
خود ظاهر ساخته اعراض از آن میفرماید و بدعای مغفرت برای چنین ناصبی خبیث زنگ اشتباه از مخالفت
و عناد خود با اهل بیت امجاد می‌زداید حیث قال فی ترجمة عبد الله بن قیس بن سلیم و ولاه عمر البصرة بعد ان
و صرف عنها المغیرة عنها فلم یزل علیها الی صدر من خلافة عثمان فعزله عثمان عنها وولاها عبد الله بن
عامر بن کریز فنزل ابوموسی حینئذ الکوفة وسکنها فلما دفع اهل الکوفة سعید بن العاص
ولوا اباموسی وکتبوا الی عثمان یسألونه ان یولیه فاقره عثمان علی الکوفة الی ان مات وعزله
علی عنها فلم یزل واجدا منها علی علی حتی جاء منه ما قال حذیفة فقد روی فیه لحذیفة کلام کرهت
ذکره والله یغفر له ثم کان من امره یوم الحکمین ما کان هرگاه ابوموسی منحرف از جناب امیر المؤمنین
غضبناک بر آن امام دین که موالات و اطاعت آنحضرت فخر اهل سعادت و یقین است باشد کفر و ضلال و خسران
و هلاک و بوار آن رئیس الفجار و عمدة الاشرار ثابت و مبرهن و مثل شمس ضحیه صبح واضح و روشن گردید این
مکی با اینهمه تعصب بیداد در صواعق محرقه میفرماید الحدیث الرابع والثلاثون اخرج الدار قطنی فی الافراد

۴۶۸ استقصاء الافحام جلد ثانی

عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال علي باب حطة من دخل منه كان مومنا و
من خرج منه كان كافرا و در مفتاح النجا تصنيف احمد بن محمد خان بدخشاني مرقوم فاضل رشيد در ايضاح
از علماء اهلسنت مذکور ست اخرج الديلمي عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
علي باب حطة فمن دخل منه كان مومنا ومن خرج منه كان كافرا و علامه سيوطي مجدد دين
سنيه در مائة تاسعه هم اين حديث را روايت كرده چنانچه در كتاب جامع صغير من حديث البشير النذير كه در توصيف آن
ميفرمايد هذا كتاب اودعت فيه من الكلم النبوية الوفا ومن الحكم المصطفوية صنوفا اقتصرت
فيه على الاحاديث الوجيزة و لخصت فيه من معادن الاثر ابريزه وبالغت في تحرير التخريج
فتركت القشر واخذت اللباب وصنته عما تفرد به وضاع او كذاب ففاق الكتب المولفة في هذا
النوع كالفائق والشهاب وحوى من نفائس الصناعة الحديثية ما لم يودع قبله في كتاب گفته
علي باب حطة من دخل منه كان مومنا ومن خرج منه كان كافرا قط في الافراد عن ابن عباس
فلله الحمد والمنه كه بنابرين حديث يقين كه ائمه سنيه روايت آن كرده اند ابو موسى اشعري بسبب انحراف از
جناب امير المومنين عليه السلام و غضبناك بودن بر آنحضرت و خوشنود نشدن از انجناب بنص جناب رسالتمآب صلى الله
عليه واله وسلم كافر و بيدين و خارج از زمره مومنين و مسلمين باشد و اگرچه حذيفه استيفاء در حفظ ناموس امام و مقتداي خود
و ستر فضيحت و عيب او سعي جميل بتقديم رسانيده از اظهار كلام حذيفه دل دزديده حتي الوسع در اخفاي آن
بر كلام آيه لا تلبسوا الحق بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون گرديده و بسهم ناصبيه خود بداغ كتمان حق پسنديده ليكن
اريب كه عارف اساليب كلام ست با وصف اينهمه اهتمام و احتياط و ستر مقصود پي مي برد و از لوائح
و قرائن قطعيه ميداند كه كلام حذيفه در غايت قصوي ذم و ملام آن رئيس الطغام بوده كه شهادت بر ايمان
و ثبوت نفاق آن عمده اهل شقاق داده زيرا كه ابن عبد البر در كتاب استيعاب بعضي از مثالب اصحاب و فضائح
و قبائح ايشان و طعن يكي بر ديگري نقل كرده و از ذكران كراهت ننموده از انجمله آنكه در ترجمه عبد الله ...
كه او خطبه مشتمل بر تضليل و ذم و ملام و هجو معاويه خوانده كه از ان ... ...
حامي حق نمايد و حمله و صولت كرد بر اهل حق اعراب و احزاب و مرين ساخت بر دوان ... ...
كرد و در قلوب ايشان محبت فتنه را و تلبيس امر بر ايشان كرد و او عدو خداست و او و اتباع او ... ...
اند كه تعذيب ايشان از اهل حق خواسته در رسواي و خزي ايشان را تمنا نموده و قتل و ذلت ... ...

شفای صدور قوم مومنین دانسته و گفته که ایشان فئه باغیه اند از انجمله آنکه بترجمه طلحه بن عبید الله از جناب
امیر المومنین علیه السلام خطبه نقل کرده که از ان واضح ست که عائشه و طلحه و زبیر خون عثمان ریختند و مطلبه
شیعه عثمان نزد ایشان ست و ایشان فئه باغیه اند و این هر سه میدانند که آنجناب بر حق ست و ایشان مبطل اند از انجمله
تسبیب معاویه در قتل امام حسن علیه السلام بترجمه آنحضرت نقل کرده ظاهر ست که تسبیب در قتل احاد مومنین نهایت
قبیح و شنیع ست چه جای تسبیب در قتل فلذه کبد بتول و رسول صلوات الله و سلامه علیه و آله و از انجمله قتل کردن
معاویه حجر صحابی را که بنص او از فضلاء صحابه ست ذکر نموده و روایات داله بر نهایت شناعت و فظاعت
این فعل شنیع آورده الی غیر ذلک من مطاعن الصحابة و مخازیهم التی تظهر لمن تتبع کتاب الاستیعاب
او تشرف بالاطلاع علی ما صنفنا الافحام فی هذا الباب هرگاه ابن عبد البر این همه فضائح و قبائح اصحاب نقل کرده
و از اظهار آن کراهت نفرموده پس کراهت او از ذکر کلام حذیفه در حق ابوموسی دلیل صریح ست بر آنکه آن اشنع و افضح نزد
او ازین شنائع و قبائح بوده باشد و کفی بذلک خسرانا و هوانا و کلام حذیفه که ابوعمر از ذکر آن دل و زدیده
و زبان بریده آنست که بعض مردم چون ابوموسی را نزد حذیفه بدین موصوف ساختند بخطاب ایشان گفت
اما انتم فتقولون ذلک و اما انا فاشهد انه عدو لله و لرسوله و حرب لهما فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم
الاشهاد یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار چون این کلام
در غایت لوم و ملام و طعن و مذمت و تکفیر و تضلیل ابوموسی صریح ست اگر ذکر آن بر ابن
عبد البر گران آید چندان عجب نباشد و الا دیگر کلمات سهله بهینه اختیار ننماید و از طرائف آنست
که گو ابن عبد البر بزعم خود این کلام حذیفه را ستر کرده لیکن در حقیقت تصریح بانحراف او
از جناب ولایت مآب لاعن شعور پرده از روی کار برداشته زیرا که انحراف از آنحضرت و بغض آنجناب بلا شبهه
موجب صدق این کلام بر اوست چه قطعا ثابت شده که تخلف و انحراف از آنجناب موجب هلاک و ضلال و بغض آنحضرت
دلیل نفاق ست و حدیث ما کنا نعرف المنافقین الا ببغضهم علی بن ابی طالب را صاحب استیعاب هم
بترجمه جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده و معروف و مشهور و نیز احادیث مصرحه بآنکه عداوت آنحضرت موجب عداوت
خدا و رسول ست در کتب معتبره مذکور و مسطور پس بعد ثبوت انحراف ابوموسی از آنحضرت در صدق اینمعنی
که ابوموسی عدو خدا و رسول و دشمن ایشان در دنیا و قیامت بوده چه مقام ریب ست و هر چند بعد تصریح
صاحب استیعاب بانحراف ابوموسی از جناب امیر المومنین علیه السلام که از اعظم شواهد و اکبر براهین ست

احتیاج بشاهدی دیگر نیست لیکن بنابر مزید ایضاح طرفی از شواهد انحراف و بغض و عناد آن رئیس اهل فساد با آن امام ائمه امجاد علیه و علیهم صلوات رب العباد الی یوم التناد مذکور میشود پس از انجمله آنست که هرگاه آنجناب بنصرت خود از مردم کوفه خواست ابو موسی ایشان را از نصرت آنحضرت باز داشت و علم خلاف و شقاق و عناد آنجناب برافراشت ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته قوله بعث علی عمار بن یاسر و حسن بن علی فقدما علینا الکوفة ذکر عمر بن شبة والطبری سبب ذلک بسندهما الی ابن ابی لیلی قال کان علی اقر ابا موسی علی امرة الکوفة فلما خرج من المدینة ارسل هاشم بن عتبة بن ابی وقاص الیه ان انهض من قبلک من المسلمین وکن من اعوانی الی الحق فاستشار ابو موسی السائب بن مالک الاشعری فقال اتبع ما امرک به قال انی لا اری ذلک واخذ فی تخذیل الناس عن النهوض فکتب هاشم الی علی بذلک وبعث بکتابه مع محل بن خلیفة الطائی فبعث علی عمار بن یاسر والحسن بن علی یستنفران الناس وامّر قرظة بن کعب علی الکوفة از این عبارت ظاهر میشود که ابو موسی اشعری چندان کمر را بر مخالفت و معاندت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسته که با وصف امر آنجناب باستنهاض مردم بنصرت آن عالی جناب و حکم بمعاونت آنحضرت بر حق و صواب از اطاعت و معاونت و نصرت و مساعدت دامن فراچیده و در اغوا و اضلال مردم و باز داشتن ایشان از نصرت آنحضرت کوشیده و از مزید عداوت و خباثت بر محض عدم امتثال امر آنحضرت و ترک حض و حث و ترغیب و تحریض مردم بر نصرت آنحضرت اکتفا نکرده و سکوت بحت را کافی ندیده سعی و جهد و جد در تخذیل مردم نموده و مبالغه آن معاند لعین و ناصبی عنید در منع مردم از نصرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و استخفاف و اهانت آنحضرت بمرتبه رسیده که از مزید بغض و عداوت هرگاه عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر مردم را بنصرت آنحضرت ترغیب کردند و آنها استشاره از ان خائن بدین نمودند بجواب ایشان گفت که سبیل آخرت آنست که لازم گیرید بیوت خود را و سبیل دنیا و نار آنست که خروج کنید همراه کسانیکه آمده اند چنانچه یعنی عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری المروزی الکاتب در کتاب الامامة والسیاسة که از آخر آن واضح است که او تحری صدق و صحت در روایات و منقولات آن کرده حیث قال تمت الامامة والسیاسة وکملت اخبارها و حشرتنا الصدق ان شاء الله فیما رویناه والصحة فیما نقلناه عن علمائنا و کتبناه عن ثقاتنا علی ما بلغنا علمه و حضرنا حفظه انتهی مختصرا و ذکروا ان علیا لما نزل قریبا من الکوفة بعث عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر الی ابی موسی الاشعری و کان ابو موسی

عاملا لعثمان على الكوفة فبعثهما على اليه والى اهل الكوفة يستنصرهم فلما قدما عليه قام عمار
بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فدعوا الناس الى نصرة علي فلما امسوا دخل رجال من اهل الكوفة على
ابي موسى فقالوا ما ترى انخرج مع هذين الرجلين الى صاحبهما ام لا قال ابوموسى اما سبيل
الآخرة فهو ان تلزموا بيوتكم واما سبيل الدنيا وسبيل النار فالخروج مع من اتاكم فاطاعوه فتباطأ
الناس على علي فبلغ عمارا ومحمدا ما اشار به ابوموسى على اولئك فاتياه فاغلظا له في القول فقال
ابوموسى والله ان بيعة عثمان في عنقي وعنق صاحبكما ولئن اردنا القتال ما لنا الى قتال احد
من سبيل حتى نفرغ من قتلة عثمان ثم خرج ابوموسى وصعد المنبر ثم قال ايها الناس ان
اصحاب رسول الله الذين صحبوه في المواطن اعلم بالله وبرسوله ممن لم يصحبه وان لكم حقا
علي اوديه اليكم ان هذه الفتنة النائم فيها خير من اليقظان والقاعد فيها خير من الساعي والساعي
خير من الراكب فاغمدوا سيوفكم حتى تنجلي هذه الفتنة از این عبارت واضحست که آن متعنت ملوم مخذول
وآن معاند ظلوم جهول چندان در خذلان امیرمومنان علیه صلوات رب المنان کوشید و در مخالفت حق صواب
و معاندت سنت و کتاب جوشید که معاذ الله نصرت آنحضرت را که جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم بارها
بتصریحات و تلویحات حض و ترغیب اصحاب بران و وعید شدید بر ترک آن فرموده باعث استحقاق نار و
عقاب پروردگار دانسته و از مزید وقاحت اعانت آنجناب را سبیل طلب دنیا ناپایدار و طریق طامعان گذار
گمان کرده داد مخالفت و معاندت با جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله الامجاد داده کوشش و تشمیر در
تخذیل مردم نموده بر خلاف مستشار موتمن خیانت و ترک امانت را پیش نظر داشته با ضلال و ازلال
قوم جهال پرداخته خود را مع اتباع خود در مهاوی ضلال و هلاک انداخته و از غایت عداوت و شرارت و معاندت
و مخالفت و شقاق و نفاق بهیچ قدر اکتفا نکرده مثل شیطان بر منبر اضلال برآمده در کذب و بهتان و مجازفت
و عدوان و افترا و طغیان و وقاحت و جلاعت و صفاقت و شقاوت و جسارت و خسارت مبالغه تمام نموده اولا همیچ
بنفی صحابیت از داعیین بنصرت امیرالمومنین علیه سلام رب العالمین که از جمله شان حاوی معالی مآثر و حائز
محاسن مفاخر حضرت عمار بن یاسر که از اجله صحابه عدول و خواص مصاحبان جناب رسول مقبول صلی الله
علیه و آله وسلم است بوده نموده سبحان الله صحابیت منحصر در ان ناصبی بی شعور و امثال او و امثال
کذب و زور گردید و حضرت عمار بن یاسر و دیگر اصحاب کرام که نصرت جناب امیرالمومنین علیه السلام

استقصاء الافحام جلد اول

استقصاء الافحام جلد ثانی

علیه السلام میکردند و دعوت مردم باعانت حضرت می نمودند و خود جناب امیر المومنین علیه السلام نعوذ بالله
از اصحاب خارج شدند اعاذنا الله من الانهماک فی الوقاحة والبهتان و ترک شعار الایمان و بعد این تلمیح قبیح
از وعید شدید من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار نار سقیده و مرتکب کذب قبیح و بهتان فضیح بر جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم گردید که چنان اظهار کرد که معاذ الله ان کذاب مرتاب از آنجناب اخذ کرده که
مقاتله جناب امیر علیه السلام با عائشه فتنه ایست که نائم دران بهتر از یقظان ست و قائم دران بهتر از ساعی
و ساعی بهتر از راکب و چسان مومن تصدیق این بهتان توان کرد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بارها
علی الاطلاق حث و ترغیب مردم بر نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده و غایت شناعت ترک نصر
آنحضرت ظاهر ساخته و احادیث عدیده متضمن عدم مفارقت حق از آنجناب ارشاد کرده و بالخصوص حکم بقتال
ناکثین که اهل جمل اند فرموده و جمال الدین محدث که بتصریح فاضل مخاطب در مسلک اول از اکابر محدثین ست
در روضة الاحباب که از خطبه آن واضح ست که آنچه دران آورده ازان قسم ست که بثبوت پیوسته از کتب
تفاسیر و احادیث و سیر و مواليد و تواریخ و نیز ازان ظاهر ست که از مضامین این کتاب اسم انواع حدیث مستعلم
ان مستتبع سیادة فرقین مستجلب سعادة دارین باعث دخول در زمره ناجیه و وصول بدرجه عالیه اعنی ذلک من الجهاد النبا است گفته آورده که چون
حسن بن علی و عمار یاسر بکوفه آمدند و پیغام امیر المومنین بگذاردند و طلب لشکر کردند ابو موسی اشعری که حاکم و امیر ایشان بود اظهار مخالفت
نمود و گفت ای اهل کوفه بپرهیزید و بترسید از خدای عزوجل و نفس خود را در معرض قتل میارید حق تعالی
میفرماید ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما و درین میان میفرماید و من یقتل مومنا متعمدا
فجزاءه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا الیما عمار یاسر چون از ابو موسی
این حرکات و مخالفات دید و این کلمات شنید از سر قهر و غضب بر سر او جست و او را ساکت گردانید و بکلمات
عنیفه سورت و شدت او را درهم شکست انتهی ازین عبارت ظاهر ست که ابو موسی نصرت جناب امیر المومنین
علیه السلام را معاذ الله بنهایت قبیح و شنیع و محظور و ممنوع پنداشته و مبالغه در منع مردم از مشارکت و
معاضدت آنجناب ساخته و اعانت آنحضرت را خلاف خوف و خشیت الهی انگاشته و از غایت وقاحت
آیه لا تقتلوا انفسکم الخ و آیه و من یقتل مومنا الخ را متمسک خود و متشبث گردانیده بغض و عداوت خود
بغایت قصوی رسانیده چه از آنجا ظاهر میشود که آن روسیاه کسانی را که همراه جناب امیر المومنین
علیه السلام مقتول شدند قاتل خویش گمان میکرد و کسانی را که مخالفین آنجناب را کشتند مصداق

آیه ومن یقتل مومنا الخ میدانست پس بنابرین البته در حق جناب امیر المومنین علیه السلام الایم ابد از تخیل آن لرزه بر اندام اهل اسلام می افتد و بخاری در صحیح خود میگوید حدثنا بدل بن المحبر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عمرو قال سمعت ابا وائل یقول دخل ابو موسی وابو مسعود علی عمار حیث بعثه علی الی اهل الکوفة یستنفرهم فقالا ما رایناک اتیت امرا اکره عندنا من اسراعک فی هذا الامر منذ اسلمت فقال عمار ما رایت منکما منذ اسلمتما امرا اکره عندی من ابطائکما عن هذا الامر وکساهما حلة حلة ثم راحوا الی المسجد حدثنا عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن شقیق بن سلمة قال کنت جالسا مع ابی مسعود وابی موسی وعمار فقال ابو مسعود ما من اصحابک احد الا لو شئت لقلت فیه غیرک وما رایت منک شیئا منذ صحبت النبی صلی الله علیه وسلم اعیب عندی من استسراعک فی هذا الامر فقال عمار یا ابا مسعود ما رایت منک ولا من صاحبک هذا شیئا منذ صحبتما النبی صلی الله علیه وسلم اعیب عندی من ابطائکما فی هذا الامر فقال ابو مسعود وکان موسرا یا غلام هات حلتین فاعطی احدهما ابا موسی والاخری عمارا وقال روحا فیه الی الجمعة وحاکم در مستدرک میفرماید اخبرنا عبد الرحمن بن الحسن القاضی بهمدان حدثنا ابراهیم بن الحسین بن دیزیل حدثنا آدم بن ابی ایاس حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی وائل قال دخل ابو موسی الاشعری وابو مسعود البدری علی عمار وهو یستنفر الناس فقالا له ما رایناک منذ اسلمت امرا اکره عندنا من اسراعک فی هذا الامر فقال عمار ما رایت منکما منذ اسلمتما امرا اکره عندی من ابطائکما عن هذا الامر ازین روایات ظاهرست که ابوموسی امتثال امر جناب امیر المومنین علیه السلام را در استنفار برای آن امام اخیار و استنفار مردم بانتصار اهلبیت اطهار و مقاتله ناکثین اشرار بنهایت قبیح و شنیع و معیوب و مذموم دانسته و از غایت وقاحت بمشافهه حضرت عمار بن یاسر عیب و مذمت آن نموده و نیز حاکم در مستدرک باسناد خود روایت کرده عن الشعبی قال لما قتل عثمان وبویع لعلی رضی الله عنهما خطب ابو موسی وهو علی الکوفة فنهی الناس عن القتال والدخول فی الفتنة فعزله علی عن الکوفة من ذی قار وبعث الیه عمار بن یاسر والحسن بن علی فعزلاه و هرچند بنهایت شناعت عداوت و مخالفت ابوموسی که مردم را از نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام باز داشته و اعانت آنحضرت را تشنیع و تقبیح نموده در انتهای وضوح و ظهور هست لکن چون حضرات اهلسنت از اولیات و ضروریات هم اغماض نظر و غض بصر کرده

[illegible]

خرافات آغاز می نهند و در حمایت مبغضین اهلبیت کرام علیهم السلام حیا و انصاف را ساتر ک می نمایند
لهذا ناچار بعضی دلائل شناعت این مخالفت مذکور میشود اول آنکه چون جناب امیرالمؤمنین علیه السلام طلب
فرمود که آن مردود منحوس مردم را بنصرت آنجناب برانگیخت و بسیار در مخالفت و شقاق و ترک
وفاق بسیار شتافت و دقیقه در وقاحت دلی از دست نگذاشت آنحضرت آنمعزول عن العقل و الدین را از
عمل معزول ساخت و باو نوشت که اعتزال کن از عمل یا سلیلة الحائک مذموم و مدحور هستی یا ابن الحائک
علامه شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزغلی الحنفی سبط ابن الجوزی که بتصریح فاضل رشید از فحول
کملا علمای سابقا از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهلسنت و جماعت هست و دیگر فضائل و محامد
او از کتب قوم دریافتی در کتاب تذکره خواص الامه گفته قال سیف بن عمر لما خرج علی من المدینة
و ذلک فی آخر شهر ربیع الآخر سنة ست و ثلثین کتب الی اهل الکوفة یستنفرهم و کان ابو
موسی الاشعری والیا علیها فجاء الناس یستشیرونه فی الخروج فقال ابو موسی ان اردتم الدنیا
فاخرجوا و ان اردتم الآخرة فاقیموا فبلغ علیا قوله فکتب الیه اعتزل عن عملنا مذموما مدحورا
یا ابن الحائک فهذا اول یوم نالک و ذکر المسعودی فی مروج الذهب ان علیا کتب الی ابی موسی
انعزل عن هذا الامر مذموما مدحورا فان لم تفعل فقد امرت من یقطعک اربا اربا یا ابن الحائک
ما هذه اول هناتک وان لک لهنات و هنات ثم بعث علی الحسن و عمار الی الکوفة
فالتقاهما ابو موسی فقال له الحسن لم ثبطت القوم عنا فوالله ما اردنا الا الاصلاح فقال صدقت
و لکنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ستکون فتنة یکون القاعد فیها
خیرا من القائم و الماشی خیرا من الراکب فغضب عمار و سبه ابن عباس و الاتفاضوا
دار دیگر آنکه ابوموسی بوصف اهل نار و لقب کفار موصوف و موسوم و بوصمت عیب و ملام صریح
موسوم گردید زیرا که ان معصوم مدحور و مذموم یعنی ملعون و مطرود و ملوم مطعون و مردود و مرجوم هست زیرا که مذموم
و مدحور بودن وصف از اوصاف اهل نار و القاب کفار است قال الله تعالی من کان یرید العاجلة
عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا و ایضا
قال الله تعالی لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد مذموما مخذولا و ایضا قال
الله تعالی و لا تجعل مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا و در تفسیر جلالین مذکور

[صفحه ۱۱۹ جلد ۲ مروج]

مذموما ملوما مدحورا مطرودا عن الرحمة و در نهایه ابن اثیر مذکور است فی حدیث عرفة ما من یوم
ابلیس فیه ادحر ولا ادحق منه فی یوم عرفة الدحر الدفع بعنف علی سبیل الاهانة
والاذلال والدحق الطرد والابعاد و نیز در نهایه گفته واصل اللعن الطرد والابعاد من الله و در
تفسیر کبیر مسمی بمفاتیح الغیب بتفسیر آیه من کان یرید العاجلة الآیه مسطور است قال القفال رحمه الله هذه الآیة
داخلة فی معنی قوله وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه ومعناه ان الکمال فی الدنیا قسمان
فمنهم من یرید بعمله الدنیا ومنافعها والریاسة لها فهذا یانف من الانقیاد للانبیاء
علیهم السلام والدخول فی طاعتهم والاجابة لدعوتهم اشفاقا من زوال الریاسة عنه
فهذا قد جعل طائر نفسه شوما لانه فی قبضة الله فیؤتیه الله فی الدنیا منها لا
کما یشاء ذلک الانسان بل کما یشاء الله الا ان عاقبته جهنم یدخله فیها فیصلاها
مذموما ملوما مدحورا منفیا مطرودا من رحمة الله وفی لفظ هذه الآیة فوائد
الفائدة الاولی ان العقاب عبارة عن مضرة مقرونة بالاهانة والذم بشرط
ان تکون دائمة وخالیة عن شوب المنفعة وقوله ثم جعلنا له جهنم یصلها اشارة
الی المضرة العظیمة وقوله مذموما اشارة الی الاهانة والذم وقوله مدحورا اشارة الی البعد
الطرد عن رحمة الله وهو یفید ان تلک المضرة خالیة عن شوب النفع والرحمة ویفید کونها دائمة
وخالیة عن التبدیل بالراحة والخلاص وابو البرکات نسفی در تفسیر مدارک گفته من کان یرید العاجلة
عجلنا له فیها ما نشاء لا ما یشاء لمن نرید بدل له باعادة الجار وهو بدل البعض من الکل اذ الضمیر
یرجع الی من ای من کانت العاجلة همه ولم یرد غیرها کالکفرة تفضلنا علیه من منافعها بما نشاء
لمن نرید فقید المعجل بمشیته والمعجل له بارادته وهکذا الحال تری کثیرا من هؤلاء یتمنون ما یتمنون
ولا یعطون الا بعضا منه وکثیرا منهم یتمنون ذلک البعض وقد حرموه فاجتمع
علیهم فقر الدنیا وفقر الآخرة واما المؤمن التقی فقد اختار غنی الآخرة فان اوتی حظا من
الدنیا فبها والا فربما کان الفقر خیرا له ثم جعلنا له جهنم فی الآخرة یصلاها یدخلها مذموما
ممقوتا مدحورا من رحمة الله و بغوی در معالم گفته و لا تجعل مع الله الها آخر خاطب النبی صلی الله
علیه وسلم فی هذه الآیات والمراد منه الامة فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا مطرودا

استقصاء الافحام جلد ثانی ٧٢

مبعدا من كل خير و در تفسير كبير بتفسير آيه ولا تجعل مع الله الها آخر فتلقى في جهنم ملوما مدحورا گفته ثم انه تعالى ذكر في الآية الاولى ان الشرك يجب ان يكون صاحبه مذموما مخذولا وذكر في الآية الاخيرة ان الشرك موجب ان يلقى صاحبه في جهنم ملوما مدحورا فاللوم والخذلان يحصل في الدنيا والقاؤه في جهنم يحصل في يوم القيامة ويجب علينا ان نذكر الفرق بين المذموم المخذول وبين الملوم المدحور فيقول الفرق بين المذموم وبين الملوم هو انه لابد ان يكون مذموما معناه ان يكون الفعل الذي اقدم عليه قبيحا منكرا فهذا كونه مذموما واذا ذكر ذلك فبعد ذلك يقال له لم فعلت مثل هذا الفعل وما الذي حملك عليه وما استفدت من هذا العمل الا الحاق الضرر بنفسك فهذا هو اللوم فثبت ان اول الامر هو ان يصير مذموما واخره ان يصير ملوما واما الفرق بين المخذول وبين المدحور فهو ان المخذول عبارة عن الضعيف يقال تخاذلت اعضاؤه اي ضعفت واما المدحور فهو المطرود والطرد عبارة عن الاستخفاف والاهانة قال تعالى ويخلد فيه مهانا فكونه مخذولا عبارة عن ترك اعانته وتفويضه الى نفسه وكونه مدحورا عبارة عن اهانته والاستخفاف به ونيز جناب امير المؤمنين عليه السلام تصريح فرموده كه ابو موسى نزد من غير مأمون است كه او از من گريخته و مردم را از نصرت من باز داشته سبط ابن الجوزي در تذكره خواص الامة گفته قصة التحكيم لما فعل معاوية ما فعل قال نبعث حكما نرضاه وابعثوا حكما ترضون به فاختار اهل الشام عمرو بن العاص واختار اهل العراق ابا موسى الاشعري فقال علي لا ارضى به وهو عندي غير مأمون وقد هرب مني وخذل الناس عني ولكن هذا ابن عباس ازين عبارت ثابت است كه ابو موسى نزد جناب امير المؤمنين عليه السلام خائن و غير مأمون و ملوم و مطعون بوده كه از آنجناب گريخته و سر رشته ديانت و امانت گسيخته و بدامن خيانت و ترك صيانت آويخته بر يد عناد مردم را بر خذلان آنحضرت برانگيخته و جناب امير المؤمنين عليه السلام چنانكه عيب و مذمت ابو موسى بسبب ترك نصرت خود نموده همچنين سعد بن مالك را بسبب تخلف عيب و ذم ميفرموده حاكم در مستدرك گفته واما ما ذكر من اعتزال سعد بن ابي وقاص عن القتال فحدثناه ابو زكريا يحيى بن محمد العنبري ثنا ابراهيم بن ابي طالب ثنا علي بن المنذر ثنا ابن فضيل ثنا مسلم الملائي عن خيثمة بن عبد الرحمن قال سمعت سعد بن مالك قال رجل ان عليا يقع فيك انك تخلفت عنه فقال سعد والله انه لرأي رأيته واخطأ رأيي ان علي بن ابي طالب

اعطی ثلاثا لان اکون اعطیت احدیهن احب الی من الدنیا وما فیها الحدیث قال ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم بعد حمد الله والثناء علیه هل تعلمون انی اولی بالمومنین قلنا نعم
قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه وال من والاه وعاد من عاداه وجیء به یوم خیبر
وهو ارمد ما یبصر فقال یا رسول الله انی ارمد فتفل فی عینیه ودعا له فلم یرمد حتی قتل
رفتح علیه خیبر واخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم عمه العباس وغیره من المسجد فقال
له العباس تخرجنا ونحن عصبتک وعمومتک وتسکن علیا فقال ما انا اخرجکم واسکنه ولکن الله
اخرجکم واسکنه و دوم آنکه صحبة مرتضه عمار بن یاسر علیه رضوان الرب الغافر را فاسق و فاجر و معاذ الله سر قوم حائر
را ولیل ظاهر و برهان باهر و نیز بنای مر بر کفر ان کا فر نسبت نموده است بمفاد حدیث سباب المسلم فسوق که بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه تخریج نموده
کرده‌اند کما فی القره و الانتقاد... [illegible] مسلم علی الاطلاق فکیف بالصحابی الجلیل الاصلاح ... و ارحواندار و پس اگر ابوموسی خروج او از اسلام هم
سباب سمتی از جواز نداشت سوم آنکه ابوموسی ترک نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام و خذلان آن حضرت
مخالف حدیث اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله کرده مردود و مخذول
پروردگار و مورد وعید شدید سرور مختار صلی الله علیه وآله وسلم ما دامت الاصال والاسحار گردیده وکفی
بذالک خزیا و خسارا و صغارا و تبارا مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته و فی روایة اخری للطبرانی
عن عمرو بن مرة و زید بن ارقم و حبشی بن جنادة رضی الله عنهم مرفوعا بلفظ من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه و عند ابن
مردویه عن ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعا اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من
ابغضه و حاکم در مستدرک میگوید حدثنی ابوبکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی ثنا
حدثنا النعمان بن هارون البلدی حدثنا ابوجعفر احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی حدثنا
عبد الرزاق حدثنا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن
بن عثمان قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول یوم الحدیبیة وهو آخذ بضبع علی بن ابیطالب رضی الله عنه
هذا امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد بها صوته

(استقصاء الافحام ... ۷۸)

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه چهارم آنکه شاه عبد العزیز در باب چهارم تحفه میفرماید
باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انی تارک فیکم
الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله وعترتی اهل بیتی پس
معلوم شد که در مقدمات دینی واحکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف
این دو باشد در امور شرعیه عقیدة وعملا باطل و نامعتبر است و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین انتهی
ازینجا واضح گردید که چون ابوموسی سر از اطاعت اهلبیت علیهم السلام تافته و در تثبیط بر خلاف مخالفت و معاندت
آن ازهار چمنستان رسالت و فرزندان و ساده ولایت و امامت شتافته و در مقدمه دینی و حکم شرعی که
بغاوت ست انحراف از ثقلین ساخته مذهبش باطل و نامعتبر واو گمراه و خارج از دین داخل زمره ملاحده و اعادی دین
والحمد لله رب العالمین پنجم آنکه شاه عبد العزیز در باب امامت در جواب از حدیث ثقلین میگوید و همچنین
حدیث مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق دلالت نمیکند مگر
بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب
هلاک انتهی بنابرین افاده سدیده و مقاله مفیده ابوموسی که تخلف صریح از اتباع جناب امیر المؤمنین علیه السلام
و دیگر اهلبیت کرام نموده از فلاح و هدایت و صلاح و رشاد دور و اتصاف او بهلاک و ضلال و خسران
و عدم نجات و اقتحام آفات غیر مستور ششم آنکه جناب مخاطب سابقا بعد ذکر رد منع حسن بصری از قتال گفته
ازین حدیث دریافت شد که او هرگز متبصر نگشته و بحسب اعتقاد اهل السنة والاشتیع عبارت از ان باشد
که جناب امیر را در جنگ جمل بر خطا انگارند نعوذ بالله از مذهب ایشان که حضرت مرتضوی را محاربین حرب
مرتکب حرام دانند و لنعم ما قال المولوی المعنوی ع گر ولی را نیست لعنت بر ولی انتهی هرگاه مجرد
منع از قتال بنابر افاده مخاطب باکمال ثبت نسبت ارتکاب حرام بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و موجب
استحقاق لعن و طرد و ابعاد از رحمت رب العباد باشد ابوموسی که مستشیرین خود را اشاره عناد متضمن اثاره فساد داد
یعنی بسبب البغی تمام ایشان را از نصرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام منع کرده و از غایت بغض و عناد و عداوت و لداد
و زندقه و الحاد امداد و اسعاد سرور اهلبیت امجاد را در امتثال ارشاد سرور عباد صلوات الله وسلامه علیه و آله
الی یوم التناد محض فتنه و فساد و خلاف صلاح و رشاد و مباین صواب و سداد و باعث دنیا طلبی و ترک آخرت
و استحقاق نار و عذاب پروردگار دانسته و آیات قرآنی را بتحریف الکلم عن مواضعه بر ترک معنی شده

آنجناب فیسر ورده آورده واو شیطنت و اضلال داده بالاولی کافر و ملعون و ضال و مطعون باشد هفتم آنکه ابوموسی
بمحض ترک نصرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و تخذیل مردم اکتفا نکرده زبان خرافت توامان بذم و لوم
نصرت آنحضرت کشاده واو ناصبیت و اسارت ادب داده کفر و ضلال خود فراروی عالم نهاده زیرا که او
نصرت آنجناب را موجب ترک آخرت و اقبال بر دنیا و باعث استحقاق نار و عذاب قهار دانسته و قتال و قتل
را همراه آنجناب بنص قرآنی ممنوع و مذموم پنداشته و گمان کرده که مقتول شدن همراه آنجناب موجب قتل نفس
خود و قتل مخالفین آنجناب باعث صدق آیه و من یقتل مؤمنا الخ فظاهر است که این غایت اسارت ادب جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نهایت
معاندت آنحضرت و هرگاه ابوموسی چنین اسارت ادب جناب امیر المؤمنین و دیگر اهلبیت طاهرین علیه و علیهم صلوات رب العالمین اقدام کرده باشد
کفر و ضلال و خسران و هلاک او بنابر افادات اصحاب صواعق و مولف تحفه و فاضل رشید و فاضل صاحب طب و شاه سلامة الله
و امثال ایشان کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار گردید سابقا دانستی که شاه سلامة الله در معرکة الآراء
تصریح فرموده که نزد جمله اهلسنت استخفاف و اسارت ادب اهلبیت علیهم السلام کفر صریح و کمال
خسران است و صاحب صواعق ارشاد کرده که اهل سنت میگویند که حقتعالی محبت اهلبیت نبی خود را بر جمیع خلق
واجب ساخته و کسی ایمان نمی آرد تا که عترت آنحضرت دوست تر نبوی او از نفس او نباشد و نیز گفته که اهل سنت
میگویند که هر که ترک مودت اهلبیت علیهم السلام نماید او خیانت با جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم
نموده و هر که مکروه داشت اهلبیت آنحضرت را پس او مکروه داشت آنحضرت را و از شیخ فریدالدین عطار نقل
کرده که هر که ایمان آرد بجناب رسالتماب صلی الله علیه و سلم و ایمان نیارد با اهلبیت آنحضرت پس او مومن نیست
اجماع کرده اند علما و عرفا بر همین و انکار نکرده آنرا احدی و از افاده فاضل رشید در ایضاح ظاهر شد که اهل سنت
بر مرتکب بی ادبی با اهلبیت علیهم السلام ایجاب تعزیر میکنند بلکه تکفیر او می نمایند و منقصین اینحضرات بلکه
مقصرین را در حب ایشان کافر میدانند و شاه عبد العزیز هم نسبت عیوب و قبائح را باهلبیت علیهم السلام
کفر میدانند چنانچه در باب چهارم تحفه میگوید حالا ناصبیت این فرقه را تماشا باید کرد که چقدر بزرگان را
که جگر پاره های ائمه و برادران ائمه بودند بچه مرتبه اهانت و استخفاف مینمایند و در حق چند کس معدود
از اهل بیت که ائمه اثنا عشر و بعض اقارب ایشان باشند در پرده محبت هزاران عیوب و قبائح
نسبت کنند و استخفاف و اهانت زائد از حد نمایند بالاتر از خوارج و نواصب اری دشمن دانا به
از نادان دوست و لعمری از تتبع کتب و روایات ایشان قبائح و عیوب کالشمس فی نصف النهار

هویدا مے گردد لیکن درینجا چندے از کفریات ایشان بطریق نمونه از خروارے ثبت می افتد اول هشتم آنکه بلا ریب و شبهه ابوموسی نافرمانی و عصیان جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده عصیان جناب امیرالمومنین علیه السلام عصیان جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ست و عصیان آنحضرت عصیان خداست در مستدرک حاکم مذکور است اخبرنا ابو احمد محمد بن محمد الشیبانی من اصل کتابه حدثنا علی بن سعید بن بشیر الرازی بمصر حدثنا الحسن بن حماد الحضرمی حدثنا یحیی بن یعلی حدثنا بسام الصیرفی عن الحسن بن عمرو الفقیمی عن معاویة بن ثعلبة عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصی علیا فقد عصانی هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه و ولی الله والد صاحب تحفه در قرة العینین گفته قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصی علیا فقد عصانی نهم آنکه ابوموسی ترک نصرت جناب امیرالمومنین علیه السلام و مخالفت و مشاقت آن امام همام و مفارقت آنحضرت کرده و مفارقت آنحضرت موجب مفارقت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم و مفارقت آنجناب باعث مفارقت خدا تعالی ست حاکم در مستدرک گفته اخبرنی ابو سعید الخثعمی حدثنا عبدان الاهوازی حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر انبانا عامر بن السمط عن ابی الجحاف عن معاویة بن ثعلبة عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک فقد فارقنی و ولی الله در قرة العینین گفته و قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک یا علی فقد فارقنی دهم آنکه اینهمه مخالفت و معاندت ابوموسی بالبداهت باعث ایذاء جناب امیرالمومنین علیه السلام ست لا ارتیاب فی ذلک مرتاب ولا یشک فیه احد من اولی الالباب و ایذاء جناب امیرالمومنین علیه السلام ایذاء جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ست و ایذاء آنحضرت موجب دخول نار و لعن پروردگار و غضب ایزد قهار ست ولی الله در قرة العینین گفته قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اذی علیا فقد اذانی و حاکم در مستدرک از عمرو بن شاس اسلمی حدیثی نقل کرده که در آخر آن مذکور ست قال یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا عمرو اما والله لقد اذیتنی فقلت اعوذ بالله ان اوذیک یا رسول الله قال بلی من اذی علیا فقد اذانی بعد ازین حاکم گفته هذا حدیث صحیح

الاسناد ولو بپنجاه پا تر و هم آنکه ابوموسی تبرک نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام و منع مردم ازان
وقبیح و شنیع دانستن اعانت آنحضرت در قتال بغات بمخالفت و معاندت نصوص و آثار و احادیث و اخبار
و اخبار صلی الله علیه و آله و سلم کرده و رد صریح بر آنحضرت نموده زیراکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
حضرت امیر المومنین علیه السلام را بقتال ناکثین و قاسطین و مارقین امر فرموده و حقیت و اصابت انجناب در
مقاتلات ظاهر ساخته چنانچه کلام صاحب تحفه که ازان ظاهر است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بقتال
ناکثین و قاسطین و مارقین وصیت فرموده و امر صریح بآن نموده که جناب امیر المومنین علیه السلام کجا بتس نقو
آن امر نمود سابقا گذشته و حاکم در مستدرک گفته حدثنا ابوسعید احمد بن یعقوب الثقفی حدثنا الحسن
بن علی بن شبیب المعمری حدثنا محمد بن حمید حدثنا سلمة بن الفضل حدثنی ابو زید الاحول عن عقاب
بن ثعلبة حدثنی ابو ایوب الانصاری فی خلافة عمر بن الخطاب قال امر رسول الله صلی الله علیه و سلم
علی بن ابیطالب بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین و نیز در مستدرک مسطورست عن
ابی ایوب الانصاری قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لعلی بن ابیطالب تقاتل الناکثین
والقاسطین والمارقین بالطرقات والنهروانات وبالسعفات قال ابو ایوب قلت یا رسول الله
مع من نقاتل هولاء الاقوام قال مع علی بن ابیطالب و در کتاب مفتاح النجا تصنیف میرزا محمد بن
معتمد خان بدخشانی مذکورست واخرج محیی السنة فی شرح السنة عن ابن مسعود رضی الله عنه قال
خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاتی منزل ام سلمة فجاء علی فقال رسول الله صلی الله
علیه و سلم یا ام سلمة هذا والله قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و در کنز العمال مذکورست
عن ابن مسعود قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاتی منزل ام سلمة فجاء علی فقال
رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ام سلمة هذا والله قاتل القاسطین والناکثین والمارقین من
بعدی لک فی الاربعین کما و هم دران کتاب مسطورست عن زید بن علی بن الحسین بن علی عن ابیه عن
جده عن علی قال امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم بقتال الناکثین والمارقین والقاسطین کر و ولی الله والد
صاحب تحفه در ذکر شمائل جناب امیر المومنین علیه السلام میگوید و از نشانهای که حق در باب تقریر کرده اند آنست که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع فرموده بود لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض و جمعی فرقین
واقعشد تحقیق ... صحابه با اول جماعت که بمخالفت این حکم کردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده

سه ... نهروان ... ۱۲
... الراء و ... سنه ۱۵
... و اسفل ...
و بغداد ... شهری ۱۲
... السعفات جمع سعفه
... غضبان ...

القاتل والمقتول کلاهما فی النار و حضرت مرتضی تحکیم کرد ابوموسی اشعری را و خدا تعالی فرموده است
ان الحکم الا لله و اگر خلافت حق او بود چرا بتحکیم راضی شد و اگر حق او نبود چرا قتال و جدال مباشرت نمود
انتهی و در مقام جواب ازین کلام گفته قوله در قصه تحکیم الخ میگوئیم جواب شافی درین مسئله از اشاعره این
رسیده است قوله آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است لا ترجعوا بعدی کفارا الخ گوئیم این حدیث عام
مخصوص است یعنی منهی آنست که برای غرض نفسانی قتال کنند نه آنکه باغی را دفع کنند قوله ان الحکم
الا لله گوئیم حضرت مرتضی عبد الله بن عباس را برای مناظره حروریه فرستاد وی جوابهای شافی تقریر نمود و اثبات
آنچه بر مسئله اشاعره جاریست و فیه ما فیه و این بنده ضعیف اعتماد ندارد برین مقالات بلکه اعتماد بنده بر
احادیث صحیحه است عن ابی ایوب الانصاری قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب
بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین اخرجه الحاکم و عن ابی سعید الخدری نحو من
ذلک لیس لفظ ناکثین و قاسطین و مارقین باظهار وصفی که بسبب قتال باشد و الا کسانیکه با او قتال
کرده است انتهی و کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول بعد ذکر بعض احادیث از کتاب شرح السنه
بغوی گفته و من ذلک ما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی فی کتابه المذکور و یرفعه بسنده
عن ابن مسعود قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی منزل ام سلمة فجاء علی فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ام سلمة هذا والله قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی فالنبی صلی الله
علیه وسلم ذکر فی هذا الحدیث فرقا ثلاثا صرح بان علیا یقاتلهم من بعده و هم الناکثون والقاسطون
والمارقون و هذه الصفات التی ذکرها صلی الله علیه وسلم قد سماهم بها مشیرا الی ان وجود کل
صفة منها فی الفرقة المختصة بها علة لقتالهم مسلطة علیه و کان الناکثون هم الناقضون
عقد بیعتهم الموجبة علیهم الطاعة والمتابعة لامامهم الذی بایعوه محققا فاذا نقضوا ذلک
و صدفوا عن طاعة امامهم و خرجوا عن حکمه واخذوا فی قتاله بغیا و عنادا کانوا ناکثین
باغین فتعین قتالهم کما اعتمده طائفة ممن تابع علیا و بایعه ثم نقض عهده و خرج علیه
و هم اصحاب واقعة الجمل فقاتلهم علی فهم الناکثون الخ هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را تصریح صریح امر بقتال اهل جمل فرموده باشد گر ان ایشان بمقاتله با جناب
امیر المؤمنین علیه السلام نموده انحراف ابوموسی از نصرت آنجناب و عیب نامه و اعتراض بر آنحضرت و توهین و تهجین مقاتله آنحضرت

ایا کثیرین کفر صراح وضلال بواح باشد که امری را که حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واجب ساخته
آن شیخ المتغافلین وامام المتدلیسین از راه عناد وعداوت ممنوع ومذموم ومحظور گمان کرده ومجز ایکه بهتان صریح
از ین قبائل بر سرور امام علیه وآله آلاف التحیة والسلام افترا کرده وعلاوه بر روایات واخبار یکه مذکور شد دیگر
احادیث وآثار هم دلالت صریحه بر اصابت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مقاتلات وارد از انجمله است حدیث
خاصف النعل که بسیاری از اکابر محدثین والمه معتمدین سنیه آنرا روایت کرده اند ابو عبد الله الحاکم فی المستدرک
وابو عبد الرحمن النسائی فی الخصائص وابو ابی شیبة فی المصنف واحمد بن حنبل فی مسنده وابو یعلی فی مسنده
وابن حبان فی صحیحه وابو نعیم فی الحلیة والضیاء المقدسی فی المختارة والذهبی فی المعجم المختص والمحب الطبری
فی الریاض النضرة وذخائر العقبی وابن منده فی کتاب الصحابة وابو الحسن بن الاثیر الجزری فی اسد الغابة ومحمد بن
یوسف الزرندی فی نظم درر السمطین وابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی فی شرح السنة والسیوطی
فی جمع الجوامع وعلی المتقی فی کنز العمال ومرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی فی مفتاح النجا ومحمد بن طلحة الشافعی
فی مطالب السؤل بنا بر اختصار بر عبارات بعض این اعلام اکتفا میرود حاکم در مستدرک گفته عن ابی سعید
۸۴ قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فانقطعت نعله فتخلف علی یصلحها فمشی قلیلا
ثم قال ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فاستشرف لها القوم وفیهم
ابو بکر وعمر قال ابو بکر انا هو قال لا قال عمر انا هو قال لا ولکن خاصف النعل یعنی علیا فاتیناه
فبشرناه فلم یرفع راسه کانه قد سمعه من رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا حدیث صحیح
علی شرط الشیخین ولم یخرجاه وابو الحسن علی بن محمد الجزری در کتاب اسد الغابة گفته عبد الرحمن بن بشیر
وقیل بشر روی عن النبی صلی الله علیه وسلم فی فضل علی روی عنه الشعبی وابن سیرین وعبد الملک
بن عمیر روی اسرائیل بن اسمعیل عن عامر الشعبی عن عبد الرحمن بن بشیر قال کنا جلوسا عند النبی
صلی الله علیه وسلم اذ قال لیضربنکم رجل علی تاویل القرآن کما ضربتکم علی تنزیله قال ابو بکر
انا هو قال لا قال عمر انا قال لا ولکن خاصف النعل وکان علی یخصف نعل النبی صلی الله
علیه وسلم اخرجه الثلاثة وابو عبد الرحمن نسائی صاحب صحیح که محامد او سابقا شنیدی در خصائص جناب امیر المؤمنین
علیه السلام که دو نسخه آن پیش فقیر موجود گفته انبانا اسحاق بن ابراهیم ومحمد بن قدامة واللفظ له عن
جریر عن الاعمش عن اسمعیل بن رجاء عن ابیه عن ابی سعید الخدری قال کنا جلوسا ننتظر رسول الله

صلی الله علیه وسلم فخرج الینا وقد انقطع شسع نعله فرمی بها الی علی فقال ان منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا ولکن خاصف النعل و در مسند احمد بن حنبل کما فی الحجج الباهرة مذکورست عن ابی سعید الخدری قال کنا جلوسا فی المسجد فخرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی فی بیت فاطمة فانقطع شسع نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم فاعطاه علیا یصلحها ثم جاء فقام علینا فقال ان منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله قال ابو بکر انا هو یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا ولکنه خاصف النعل وعلامه علی طالب ثراه این حدیث را در نهج الحق نقل فرموده و این روزبهان بجواب آن گفته قد صح هذا الحدیث و ذهبی که امام محدثین بتصریح صاحب صواعق و مخولات تحفه ست در معجم مختص که نسخه آن بخط مرزا محمد معتمد خان بدخشانی پیش این فقیر حاضرست ترجمه عبد الله بن محمد بن احمد بن جعفر گفته اخبرنا عبد الله بن محمد الواقفی انا یونس العسقلانی انا ابو الحسن بن المقیر بتلک الاحادیث الثلاثة انا ابن ناصر اجازة عن ابی اسحاق الحبال والحمیدی قالا انا الفضل بن جعفر بن ابی الکرام انا ابو احمد الفرضی ثنا ابو العباس حمد بن محمد بن سعید الحافظ ثنا ابراهیم بن مهدی بن صدقة ثنا الولید بن مسلم عن ابن ابی عیینة عن اسمعیل بن رجاء الزبیدی عن ابیه عن ابی سعید الخدری قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن فی المسجد فی نحو سبعین من اصحابه کان علی رؤسنا الطیر فقال ان رجلا منکم یقاتل الناس علی تاویل القران کما قاتلتهم علی تنزیله قال ابو بکر انا فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو خاصف النعل بالحجرة فخرج علینا علی من الحجرة وفی یده نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلحها او یخصفها و در کنز العمال مذکورست مسند ابی سعید کنا جلوسا فی المسجد فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس الینا وکان علی رؤسنا الطیر لا یتکلم منا احد فقال ان منکم رجلا یقاتل علی تاویل القران کما قوتلتم علی تنزیله فقام ابو بکر فقال انا هو یا رسول الله قال لا ولکنه خاصف النعل فی الحجرة فخرج علینا علی ومعه نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلح منها ش حم ع حب ک حل ض و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی مفتاح النجا در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته الفصل التاسع عشر فی اخبار النبی صلی الله علیه وسلم عن قتاله البغاة والخوارج اخرج احمد و ابو یعلی و ابن حبان فی الحاکم و ابو نعیم فی الحلیة والحافظ

١٢

محیی السنة ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی فی شرح السنة عن ابی سعید الخدری رضی الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت
علی تنزیله قیل ابوبکر وعمر قال لا ولکن خاصف النعل وکان علی قد اخذ نعل رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یخصفها واخرج الحافظ ابو علی سعید بن عثمان بن السکن البغدادی فی صحیحه عن الاخضر
الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انا اقاتل علی تنزیل القران وعلی یقاتل علی تاویله
ازین روایات وانار هویدا و آشکارست که جناب سرور مختار صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیر المومنین علیه السلام را بقتال
مخالفین وجهاد معاندین آنحضرت بشارت داده وآن فضیلت جلیله ومنقبت جسیمه بود که عاضرین تمنای آن
برای شیخین نمودند بلکه خود شیخین درخواست آن برای خود کردند وبیاس وحرمان دست وگریبان گردیدند
پس حیرانم که چسان ابوموسی اشعری در تنقیص وحط مرتبه این فضیلت عظیم وفضل فخیم کوشید کاش اگر اعتنا
بارشادات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نداشت پروای تمنای حضرت شیخین میساخت ونظر بسوی
تولع وغرام وشغف ایشان می انداخت که این قتال چنان فضیلت عظیم است که شیخین طریق آن وتمنای آن
وبحرمان ازان فی ذلن صبوری برجگر فشردند پس چگونه از اعانت درین قتال رو پیچیده بلکه آنرا باعث
دنیا طلبی وترک آخرت واستحقاق نار فهمیده بار آلها مارا اینکه بگوینده که اگر این قتال از دست شیخین واقع میشد البته
موجب مدح وستایش بود ولیکن چون ایشان درخواست آن کردند ومحروم ازان گردیدند معاذ الله این فضیلت
بمنقصت وعیب مبدل شد وسابقا دانستی که صاحب تحفه درباب امامت بحدیث شریف الاسقاط
ذکر تمنای شیخین وحرمان شان نقل کرده وگفته که مفاد حدیث آنست که تو در وقتی از اوقات بر تاویل قران
قتال خواهی کرد وبهمین سبب اند اهلسنت که حضرت امیر در مقاتلات خود برحق بود ومعیب ومخالفان او بر غیر حق
ومخطی انتهی ونیز جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در احادیث دیگر بتصریح صریح ونهایت تاکید امر باعانت
ونصرت جناب امیر المومنین علیه السلام درجهاد ومقابله مقاتلین آنجناب فرموده در مفتاح النجا مذکورست اخرج
الطبرانی فی الکبیر عن ابی رافع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا رافع سیکون بعدی قوم
یقاتلون علیا حق علی الله جهادهم فمن لم یستطع جهادهم بیده فبلسانه فمن لم یستطع بلسانه فبقلبه
لیس وراء ذلک شیء واخرج ابن عساکر عن عمار بن یاسر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال العلی بالکسر ستقاتلک الفئة الباغیة وانت علی الحق فمن لم ینصرک یومئذ فلیس منی وازوجهم

قدح ابوموسی اشعری
استقصاء الافحام جلد ۱

آنکه ابوموسی بسبب مخالفت و معاندت جناب امیرالمومنین علیه السلام در ترک نصرت آنحضرت و مقاتله
آنجناب با کشین قبیح و تشنیع شنیع پنداشتن بسیاری از ارشادات سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات
را که نصوص صریح بر ملازمت حق با جناب امیرالمومنین علیه السلام و عدم مفارقت آن از آنحضرت ست تکذیب
صریح نموده و استخفاف و اهانت فخر عالم و سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله وسلم کرده مرزا محمد بدخشانی
در مفتاح النجا در فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته الفصل الثامن عشر فی قول النبی صلی الله
علیه وسلم الحق معه اخرج الترمذی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار واخرج ابو یعلی والضیاء عن ابی سعید
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الحق مع ذا الحق مع ذا یعنی علیا و
اخرج ابن مردویه عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الحق مع علی
یزول معه حیث ما زال وفی روایة اخری عنها علی مع الحق والحق معه واخرج الطبرانی
فی الکبیر عن کعب بن عجرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون بین
الناس فرقة واختلاف فیکون هذا واصحابه علی الحق یعنی علیا واخرج ابو نعیم عن ابی لیلی
الغفاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سیکون من بعدی فتنة فاذا کان
ذلک فالزموا علی بن ابیطالب فانه الفارق بین الحق والباطل واخرج ابن مردویه
رضی الله عنها انها لما قتل جملها ودخلت دارا بالبصرة فقال لها اخوها محمد
الله اذکرین یوم حدثتنی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الحق لن یزال
وعلی مع الحق لن یختلفا ولن یتفرقا قالت نعم واخرج عن ابی موسی الاشعری رضی
عنه قال اشهد ان الحق مع علی ولکن مالت الدنیا باهلها ولقد سمعت النبی
علیه وسلم یقول له یا علی انت مع الحق والحق بعدی معک واخرج عن ام سلمة رضی الله عنها
کان علی علی الحق من اتبعه اتبع الحق ومن ترکه ترک الحق عهدا معهودا قبل یومه هذا واخرج
شهر بن حوشب قال کنت عند ام سلمة رضی الله عنها فسلم رجل فقیل من انت قال انا ابو ثابت
قالت مرحبا بابی ثابت ادخل فدخل فرحبت به فقالت این طار قلبک حین طارت القلوب
مطائرها قال مع علی بن ابیطالب قالت وفقت والذی نفس ام سلمة بیده لسمعت

صلى الله عليه وسلم يقول علي مع القرآن والقرآن مع علي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ولقد
بعثت ابني عمرو ابن اخي عبد الله بن ابي امية وامرتهما ان يقاتلا مع علي من قاتله ولولا ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم امرنا ان نقر في حجالنا وفي بيوتنا لخرجت حتى اقف في صف علي واخرج عن
علي كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ان الحق معك والحق على
لسانك وفي قلبك وبين عينيك واخرج عن عبيد الله بن عبد الله الكندي قال حج معاوية
فاتى المدينة واصحاب النبي صلى الله عليه وسلم متوافرون فجلس في حلقة بين عبد الله بن عباس وعبد الله
بن عمر فضرب بيده على فخذ ابن عباس ثم قال اما كنت احق واولى بالامر من ابن عمك قال ابن عباس
وبم قال لاني ابن عم الخليفة المقتول ظلما قال هذا يعني ابن عمر اولى بالامر منك لان ابا هذا قتل
قبل ابن عمك قال فانصاع عن ابن عباس واقبل على سعد قال وانت يا سعد الذي لم تعرف حقنا
من باطل غيرنا فتكون معنا او علينا قال سعد اني لما رأيت الظلمة قد غشيت الارض قلت لبعيري
هخ فانخته حتى اذا اسفرت مضيت قال والله لقد قرأت المصحف بين اللوحين فما وجدت
فيه هخ فقال اما اذا ابيت فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي انت مع
الحق والحق معك قال لتجيئني بمن سمعه منك او لافعلن قال ام سلمة قال فقام وقاموا معه حتى دخل على
ام سلمة قال فبدأ معاوية فتكلم فقال يا ام المؤمنين ان الكذابة قد كثرت على رسول الله صلى الله
عليه وسلم بعده فلا يزال قائل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لم يقل وان سعدا روى حديثا زعم
انك سمعته منه قالت ما هو قال زعم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلي انت مع الحق والحق
معك قالت صدق في بيتي قاله فاقبل على سعد وقال الان الوم ما كنت عندي والله لو سمعت هذا
من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما زلت خادما لعلي حتى اموت واخرج الطبراني في الاوسط
والصغير عن ام سلمة رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول علي مع
القرآن والقرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا علي الحوض واخرج ابن مردويه عن عائشة رضي
الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الحق مع علي وعلي مع الحق لن يفترقا حتى يردا علي
الحوض واخرج الديلمي عن عمار بن ياسر وابي ايوب رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لعمار
يا عمار ان رأيت عليا قد سلك واديا وسلك الناس واديا غيره فاسلك مع علي ودع الناس انه لن يدلك على

علی لدی وان یحرجك من الهدى واخرج الحاکم عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من اطاعنی فقد اطاع الله عز وجل ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی و
من عصی علیا فقد عصانی واخرج الطبرانی فی الکبیر عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله وفی روایة الحاکم عن ابی ذر رضی الله عنه
مرفوعا بلفظ من فارقك یا علی فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله وشیخ عبد الحق در رجال مشکوة
بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته وورد احادیث کثیرة فی حقانیته وعدم مفارقته الحق
فمنها اخرج الحاکم وصححه عن علی رضی الله عنه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن فقلت یا رسول
الله بعثتنی رسولا وانا شاب اقضی بینهم ولا ادری ما القضاء فضرب فی صدری ثم قال اللهم اهد قلبه وثبت
لسانه فوالذی فلق الحبة ما شککت فی قضاء بین اثنین اخرج الحاکم بسند صحیح عن ابی سعید الخدری رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی انك تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیله واخرج الطبرانی فی الاوسط والصغیر عن ام سلمة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله
۸۹ صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض واورد
السیوطی فی جمع الجوامع من روایة الحدیث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و
هذا حجة یوم القیامة یعنی علیا واورد من الطبرانی عن سلمان وابی ذر ومن العقیلی فی الضعفاء
وابن عدی فی الکامل عن حذیفة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان هذا اول من آمن بی وهو اول من
یصافحنی یوم القیامة وهذا الصدیق الاکبر وهذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و
الباطل وهذا یعسوب المسلمین والمال یعسوب الظالمین قاله لعلی الی غیر ذلک من الاحادیث
انتهی وابوشکور که بتصریح مجدد الف ثانی در مکتوب دو صد و پنجاه و یکم از جلد اول مکاتیب خویش از اکابر
علمای حنفیه است در تمهید گفته ثم علی رضی الله عنه کان اماما بعد عثمان لمبایعة الصحابة والناس
من کان حاضرا بالمدینة وتحقق الامر علیه وهو کان اولی واحق لان ما روی عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال اللهم ادر الحق مع علی وروی ایضا عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال علی حیث ما دار
فالحق معه وهو لم یعمل شیئا قط یوجب ذلک علیه ولم ینکر علیه احد من الصحابة انتهی وشاه ولی الله در ازالة الخفا
فرموده ما آنکه خلافت حضرت مرتضی رضی الله عنه منعقد شد پس از آنجهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سعی کرد در انعقاد

[illegible]

حضرت مرتضی رضی اللہ عنہ اخرج الحاکم عن ابی ذر قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا علی من فارقنی
فقد فارق اللہ ومن فارقک یا علی فقد فارقنی واخرج الحاکم عن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی مع القران والقران مع علی لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض واخرج الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ علیا اللہم
ادر الحق معہ حیث دار و در کنز العمال مسطور ست یکون بین الناس فرقۃ واختلاف فیکون ہذا
واصحابہ علی الحق یعنی علیا طب عن کعب بن عجرۃ و در مودۃ القربی تصنیف سید علی ہمدانی مسطور
(ای الطبرانی فی المعجم الکبیر)
ست عن جابر رضی اللہ عنہ عن النبی اول ثلمۃ فی الاسلام مخالفۃ علی و ابراہیم بن عبد اللہ یمنی
شافعی در کتاب الاکتفا گفتہ فصل فیما جاء من الاخبار ان علی بن ابی طالب علی الحق عن ام المومنین ام سلمہ
رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی مع القران والقران مع علی اخرجہ ابو یعلی
فی المسند والضیا فی المختارۃ وعن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الحق مع ذا الحق مع ذا مشیرا الی علی بن ابی طالب اخرجہ ابو یعلی فی المسند والضیا فی المختارۃ
وعن کعب بن عجرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ ص قال سیکون بین یدی الساعۃ فرقۃ واختلاف
فیکون ہذا مشیرا الی علی بن ابی طالب واصحابہ علی الحق اخرجہ الطبرانی فی الکبیر وعن ابی لیلی الغفاری
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیکون بعدی فتنۃ فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب
فانہ الفاروق بین الحق والباطل اخرجہ ابو نعیم فی المعرفۃ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلی بن ابی طالب اما انک ستلقی بعدی جہدا قال فی سلامۃ
من دینی قال نعم اخرجہ الحاکم فی المستدرک ونیز در کتاب الاکتفا میگوید وعنہ ایضا ان علیا رضی اللہ
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت
النصاری فی المسیح لقلت فیک قولا لا تمر بملاء الا اخذوا من تراب رجلیک وفضل طہورک
یستشفون بہ ولکن حسبک ان تکون منی بمنزلۃ ہارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی وانک
تبرئ ذمتی وتقاتل علی سنتی وانک فی الاخرۃ معی وانک علی الحوض خلیفتی وانک اول من یکسی
وانک من داخل الجنۃ من امتی وان شیعتک علی منابر من نور مبیضۃ وجوہہم اشفع لہم و
یکونوا غدا جیرانی وان حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری وعلانیتک علانیتی وان سریرتک

[illegible]

یکونون

وسریرة صدری کسریرتک وعلانیة صدری کعلانیتک و ولدک ولدی وانت منجز عداتی وان الحق معک وعلی لسانک وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی وانه لن یرد علی الحوض مبغض لک ولا یغیب عنه محب لک حتی ترد الحوض معی قال فخر علی رضی الله عنه ساجداً ثم قال الحمد لله الذی انعم علی بالاسلام وعلمنی القرآن وحببنی الی خیر البریة خاتم النبیین وسید المرسلین احساناً منه وتفضلاً اخرجه ابن سبع الاندلسی فی کتاب الشفاء ومرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در کتاب نزل الابرار که در ان محض احادیث صحاح را ذکر کرده در قسم اول از باب اول که التزم موضوع ست برای احادیثی که علمای اعلام اهلسنت در صحت آن اختلاف نکرده اند گفته اخرج ابویعلی والضیاء عن ابی سعید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الحق مع ذا الحق مع ذا یعنی علی بن ابیطالب و در کنز العمال مسطور ست الحق مع ذا الحق مع ذا یعنی علیاً ع ض عن ابی سعید و در مودة القربی تصنیف سید علی همدانی مسطور ست عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابن عباس علیک بعلی فان الحق علی لسانه والنفاق مجانبة ازهدا قفل الجنة ومفتاحها وقفل النار ومفتاحها به یدخلون الجنة وبه یدخلون النار و راغب اصفهانی در کتاب المحاضرات در فضائل جناب امیر علیه السلام میفرماید وقال صلی الله علیه وسلم الحق مع علی وعلی مع الحق لن یزولا حتی یردا علی الحوض وابن حجر در صواعق گفته الحدیث الحادی والعشرون اخرج الطبرانی فی الاوسط والصغیر عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و جناب مصنف علیه فریدا وان المعی و دران جناب سبحان علیخان اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان در جواب الجواب شرح استفتای خود در ذکر احادیث فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که اهلسنت در باب آن تنصیصاً تصحیح بکار برده اند فرموده چهارم حدیث الحق مع علی وعلی مع الحق یدور حیثما دار روایت میکنند الخ وچون جناب مخاطب در ذیل این حدیث الزام مخالفت ان بر اهلسنت بجهت موافقت عبید الله بن عمر باتباع معاویه با جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده لهذا فاضل شارح الشرح والایضاح از تحفه تصریح بباغی و مرتکب کبیره بودن معاویه نقل کرده میگوید هرگاه حال رئیس لجماعت نزد ما چنین باشد پس حال توابعه فلیت شعری کیف یلزم علینا مع هذا التصریح مخالفة ذلک الحدیث الصحیح

و در شرح ورع جواب این حدیث گفته این حدیث برسر وچشم اهل ایمان نصب است و مخالفت بان ابو طالب نسبت استعجاب قصد اوان انتهی و حاکم در مستدرک میگوید اخبرنا ابوبکر محمد بن عبید الله الحفید حدثنا احمد بن محمد بن نصر حدثنا عمرو بن طلحة القناد الثقة المامون حدثنا علی بن هشام بن البرید عن ابیه قال حدثنی ابوسعید التیمی عن ابی ثابت مولی ابی ذر قال کنت مع علی رضی الله عنه یوم الجمل فلما رأیت عائشة واقفة دخلنی بعض ما یدخل الناس فکشف الله عنی ذلک عند صلوة الظهر فقاتلت مع امیر المومنین فلما فرغ ذهبت الی المدینة فاتیت ام سلمة فقلت انی والله ما جئت اسئل طعاما ولا شرابا ولکنی مولی لابی ذر فقالت مرحبا فقصصت علیها قصتی فقالت این کنت حین طارت القلوب مطائرها قلت الی حیث کشف الله ذلک عنی عند زوال الشمس قال احسنت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القران والقران مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض هذا حدیث صحیح الاسناد وابوسعید التیمی ثقة مامون ولم یخرجاه اخبرنا احمد بن کامل حدثنا ابوقلابة حدثنا ابوعتاب بن حماد حدثنا المختار بن نافع التمیمی حدثنا ابوحیان التیمی عن ابیه عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه اینهمه روایات واحادیث دلالت صریحه دارد برانکه حق هرگز مفارقت از جناب امیر المومنین علیه السلام نکرده و انجناب در افعال و اعمال خویش برحق و صواب بود پس مقالات انجناب هم عین حق و صواب باشد های استحیا برای اهل سنت است که امام و مقتدای ایشان ابوموسی اینهمه نصوص را با طاعت نصوص پس پشت انداخته نرد دغا با مولی کل مومن و مومنة باخته نظر بحطام دنیا انداخته علم خلاف و شقاق برافراخته مبالغه در کذب و بهتان ساخته معاذ الله نصرت آنحضرت را خلاف حق و نهایت قبیح و شنیع پنداشته و طرفه تر آنست که بنابر روایات طراز المحدثین ابن مردویه در مفتاح النجا مذکور است خود ابوموسی شهادت داده بانکه حق با جناب امیر المومنین علیه السلام است لکن بنابر هوس دنیا بل سهایت یعنی مرحوم سبب پلیدان بدبیا فانی و در تمسک النفسانی تواجاودارا ترک کردند و عقاب و عذاب آنجهانی پسندیدند و مخالفت جناب امیر المومنین علیه السلام برگزیدند و دیده و دانسته از حق اعراض نمودند و باطل گرویدند و شاید اینقصه را بجلیه ارشاد سرور عباد علیه و آله الامجاد الاوفی التحیة الی یوم التناد محلی ساخته و گفته که من از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود علی با حق است و حق با علی است شنیده بودم لیکن پس از آن ایشت ظاهر است

استقصاء الافحام جلد ۱ ص ۹۲

که ابو موسی با وصف حصول علم بحقیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب بیان نبی تبیان تا یا بدار و اعراض از
ثواب پروردگار و عدم استحیا از جناب رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار نصرت جناب امیر المؤمنین را ترک
نموده و بمزید بغض و عداوت بران اکتفا نکرده دیگران را هم از اعانت آنحضرت باز داشته و بسبب غایت
بی دینی و غلبه وساوس شیطانی پا از مضمار عیب و ذم انتصار سرور اهل بیت اطهار بنهاده داد و قاحت و کذب
و بهتان و اضلال داده استدلال بر عیب و مذمت نصرت آنحضرت و منع قتال ناکثین بحدیث ستکون
فتنة یکون القاعد فیها خیرا من القائم والماشی خیرا من الراکب نموده و بدیهی است که این استدلال بدان
می ماند که کسی باحادیث داله بر منع ایذاء خلق و احادیث داله بر امر برفق و مدارات با مردم استدلال کند
بر ممنوعیت و مذمت و عیب جهاد کفار و توهین منافقین و معاذ الله بر خود جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم طعن را متوجه سازد که آنحضرت برخلاف این احادیث خلق خدا را کشته و ایشان را ایذا رسانیده و رفق و
مدارات را ترک فرموده ولله الحمد که بطلان این استدلال که صریح اضلال است باعتراف خود ابو موسی
و بتصریح صریح نصوص سرور اهل خصوص واضح و ظاهر شده و نیز عمار بن یاسر بطلان آن بمشافهه ابو موسی
ظاهر فرموده و بیان کرده که خطاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث خاص با بو موسی
متوجه بود آن خائن امانت و دیانت را ترک کرده تحریف الکلم عن مواضعه نموده این حدیث را
در باب ترک نصرت و اعانت جناب امیر المؤمنین و منع قتال مخالفین آنحضرت فرود آورده در
کنز العمال مسطور است عن ابی مریم قال سمعت عمار بن یاسر یقول یا ابا موسی انشدک الله الم
تسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار و انا سائلک
عن حدیث فان صدقت والا بعثت علیک من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم من
یقررک به انشدک الله الیس انما عنانی رسول الله صلی الله علیه و سلم انت نفسک فقال
انها ستکون فتنة بین امتی انت یا ابا موسی فیها نائما خیر منک قاعدا و قاعدا خیر منک ماشیا
فخصک رسول الله صلی الله علیه و سلم ولم یعم الناس فخرج ابو موسی ولم یرد علیه شیئا کرای رواه ابو یعلی فی المسند
و ابن عساکر و از اعظم دلائل بغض و عداوت ابو موسی و براهین قاطعه بر ضلال و نفاق و مزید عناد و
شقاق او آنست که آن رجیم در قضیه تحکیم بسبب مزید خلاعت خلع جناب امیر المؤمنین علیه السلام از خلافت نموده
و بمدالت جهالت و خباثت و عداوت و ... و شقاوت و خسارت را بنهایت قصوی رسانیده

و این قصه از غرابت شهباز احتیاج استناد ندارد و ابن عبد البر بسبب غایت شناعت از تصریح آن تشرم کرده
بالاجمال بآن اشاره نموده لیکن دیگر ائمه سنیه بتصریح تمام ذکر آن نموده اند عبارت یوسف بن قزغلی سبط
ابن الجوزی که مناقب محامد او سابقاً شنیدی قبل ازین مذکور شد لیکن بسبب مناسبت مقام باز نقل میشود وقال فی
قصة التحکیم فقال عمرو یعنی لابی موسی قد اردت ان تبایع معاویة فابیت فهلم بنا نخلع علیا
و معاویة و نجعل الامر شوری یختار المسلمون من شاءوا و قیل ان الذی ابتدأ به ذلک ابو موسی فقال
عمرو نعم ما رایت و اختیار الناس انا اتفقنا علی امر فیه صلاح هذه الامة ثم قال یا ابا موسی قم فتکلم
فقال ابو موسی قم انت فقال انت صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا اتقدم الکلام قبلک فقال
عبد الله بن عباس ویحک یا عبد الله بن قیس و الله انی اظن ابن النابغة قد خدعک ان کان امر
بینکما فقدمه فلا قال انا قد اتفقنا و قال ایها الناس انا نظرنا فی هذا الامر فلم نر اصلح للامة من خلع علی و معاویة
و نستقبل الامة بهذا الامر فیولوا علیهم من احبوا و انی قد خلعتهما ثم تنحی و مرزا محمد بدخشانی در
مفتاح النجا گفته و اتفق الحکمان علی ان یخلعا علیا و یختار المسلمون خلیفة یرضونه فقدم عمرو
ابا موسی مکیدة منه فتکلم ابو موسی و خلع علیا ثم تکلم عمرو و اقر معاویة و بایع له فتفرق الناس
علی هذا انتهی و در مرآة الجنان در وقائع سنه سبع و ثلاثین میگوید روی انه اجتمع فی دومة الجندل ابو موسی
الاشعری و من معه من الوجوه و عمرو بن العاص و من معه کذلک بدومة الجندل
فقدم عمرو ابا موسی و قال له تکلم قبلی فانت افضل و اکبر سنا منی و اری ان نخلع علیا و معاویة
و یختار المسلمون لهم رجلا یجتمعون علیه فوافقه علی هذا و لم یشعر بمکر عمرو فلما خرجا و
تکلم ابو موسی و تکلم بخلعهما قال عمرو بن العاص اما بعد فان ابا موسی قد خلع علیا و قد وافقته
و ولیت معاویة و قیل انهما اتفقا علی ان یصعد ابو موسی علی المنبر و ینادی یا معشر المسلمین اشهدوا علی انی
قد خلعت علیا من الخلافة کما خلعت خاتمی هذا ففعل ذلک و اخرج خاتمه من اصبعه و رمی به
الیهم و عبد الله بن مسلم بن قتیبة در کتاب الامامة و السیاسة گفته ثم ان عمرا واعد علی ابی موسی
بالغد و جماعة الشهود فقال یا ابا موسی ناشدتک الله من احق بهذا الامر من وفی او من غدر
قال ابو موسی من وفی قال ناشدتک بالله ما تقول فی عثمان قال ابو موسی قتل عثمان مظلوما
قال عمرو فما الحکم فیمن قتله قال ابو موسی یقتل بکتاب الله قال فمن یقتله قال اولیاء عثمان

95

قال فان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا
قال فهل تعلم ان معاوية من اولياء عثمان قال نعم قال عمرو للقوم اشهدوا وقال ابوموسى
للقوم اشهدوا على ما يقول عمرو ثم قال ابوموسى لعمرو قم يا عمرو فقل [illegible] رأيي ورأيك
واتفقنا عليه قال عمرو سبحان الله اقوم قبلك وقد قدمك الله قبلي في الايمان والهجرة وانت وافد
اهل اليمن الى رسول الله ووافد رسول الله اليهم فبك هداهم الله وعرفهم شرائع دينه
وسنة نبيه وصاحب مقاسم ابي بكر وعمر ولكن قم فقل ثم اقوم فاقول فقام ابوموسى رضي الله
ثم قال ايها الناس ان خير الناس للناس خيرهم لنفسه واني لا اهلك ديني بدنيا غيري ان هذه
الحرب قد اكلت العرب واني قد رأيت وعمرو ان نخلع عليا ومعاوية ونجعلها لعبد الله بن عمر فانه
لم يبسط في هذه الحرب يدا ولا لسانا ونور الدين علي بن محمد الصباغ الفقيه المالكي كه ترجمه او از كتاب
صفو [illegible] سابقا منقول شد در كتاب فصول مهمه كه در تفضيل ائمه [illegible] جابجا ازان روايات نقل كرده مذكور
ولما اراد عمرو بن العاص ابا موسى على معاوية وعلى ابنه عبد الله وابى موسى منه راود
ابو موسى عمرا على تولية الخلافة لعبد الله بن عمر رضي الله عنهما وابى عمرو منه ثم قال له هات
رايا غير هذا فقال ابو موسى ارى ان نخلع هذين الرجلين يعني عليا ومعاوية ونجعل
الامر شورى فيختار المسلمون لانفسهم من احبوا فقال عمرو الرأي ما رأيت فاقبلا على الناس
وهم مجتمعون ينتظرون ما يتفقان عليه فقال له عمرو تكلم يا ابا موسى اعلمهم ان رأينا اتفق
فقال ابوموسى ايها الناس رأينا قد اتفق على امر نرجو ان يصلح الله تعالى به امر هذه الامة
شعثها ويجمع كلمتها فقال عمرو صدق ابوموسى وبر فيما قال تقدم يا ابا موسى فتكلم فقام اليه عبد الله
بن عباس وقال له يا ابا موسى انك كنت وافقته على امر فقدمه يتكلم به قبلك فاني [illegible]
لك واني لا امن ان يكون قد اعطاك الرضا فيما بينك وبينه فاذا قمت في الناس خالفك فقال
ابوموسى قد اتفقنا وتراضينا وما اتفقنا الا على [illegible] وكان ابوموسى رجلا [illegible] فتقدم فحمد الله
واثنى عليه ثم قال ايها الناس انا قد نظرنا في امر هذه الامة فلم نر اصلح لامرها ولا الم لشعثها من
امر قد اجمع رأيي ورأي عمرو عليه وهو ان نخلع عليا ومعاوية ويستقبل هذه الامة الامر فيولوا
عليهم من احبوا واني قد خلعت عليا ومعاوية فاستقبلوا امركم وولوا عليكم من

و ایشمو و اهل الملك ودر تاریخ خمیس مسطورست ولما سئم الفریقان القتال تداعیا الی الحکومة فرضی
علی و اهل الکوفة بابی موسی الاشعری ورضی معاویة واهل الشام بعمرو بن العاص
اجتمع الحکمان فی هذا المبدل واتفقا علی ان یخلعاهما معا ویختار المسلمین خلیفة یرضوا به وقد عزل
فقالا الحکمان یومئذ عبد الله بن عمر بن الخطاب کذا فی دول الاسلام ثم اجتمعا بالناس فی حضر معاویة
ولم یحضر علی فبدأ ابوموسی فخلع علیا ثم قام عمرو وقال خلعت علیا کما خلعه واثبت خلافة
معاویة ودر روضة الاحباب مذکورست ابوموسی برپای جست وخطبه بگفت وبعد از حمد وثنای باریتعالی گفت
ایمردمان بدانید که بهترین خلق آنکس باشد که دل برکار خود بنهد و تن خویشتن را غم خورد وبدانید که درین جنگ
که علی بن ابیطالب ومعاویة بن ابی سفیان کردند چندین هزار خلق کشته شد اکنون من درین کار کلمه اندیشه کرده
ام ورای زده که بعضی این صلاح کافه مسلمانان ست تا آتش فتنه فرو نشیند وخون مسلمانان که زنده اند
ناریخته بماند رای من انست که علی ومعاویه را از خلافت خلع کنیم وایشان را ازین کار بیرون آریم وزمام این امر
بزرگ ومهم نازک بکف کفایت عبد الله بن عمر بسپاریم که او مردی سخت بزرگوارست ودست وزبان خویشتن
ازین جنگ نگاه داشته است ایمردمان بدانید واگاه باشید که من علی بن ابیطالب را از خلافت چنانکه انگشترین خویشتن
را از انگشت بیرون آوردم وانگشترین از انگشت خویشتن برکشید وخاموش گشت انتهی ازین عبارت
واضح ولایح ست که ابوموسی جناب امیر المؤمنین وسید الوصیین وامام الائمة الطاهرین وافضل اهلبیت معصومین
صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین را معاذ الله لائق خلافت وامامت وریاست وسیاست ندانسته آنجناب را
علی رؤس الاشهاد از خلافت خلع کرده وانگشترین را از دست نحس نحس خود برآورده بخلع خاتم خلع آن
امام محترم را تشبیه داده بنهایت استخفاف واهانت فاتح باب ولایت مزین وسادة صلایت زبان کشاده وهیچ
مسلمی بعد سماع این عبارت پر خسارت که غایت بغض وعداوت ودر ضلال ونفاق وکفر وهلاک ابوموسی ارتیاب
نخواهد کرد واگرچه از حیا وانصاف حضرات اهلسنت عجب نیست که برای توجیه وتاویل این ضلال صریح وعناد
قبیح هم مستعد وآماده شده تکلفات سخیفه وتمحلات رکیکه قلوب اهل ایمان خسته سازند ونمک بر جراحات ارباب انصاف
پاشند لیکن بعنایت الهی اکثر وجوه سابقه که برای اثبات شناعت مخالفت او وقتال ناکثین مذکور شد
برای دفع این توهم باطل کافی ست ومعهذا لبعض روایاتیکه ازان بصراحت ذم وملام این حرکت شنیعه بالخصوص
او ثابت باید شنید از انجمله آنست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام قنوت میخواند ودر آن لعن ابوموسی وعمرو بن العاص

سلا بنسبة الرضا الی علی علیه السلام مخض الافتراء کما یظهر من التحفة ایضا حیث قال فرمایند اکثر شیعه گویند که اگر ابوموسی جائز العزل بلیه وحکومت امیر از ابو طرف شدند حکم میکرد که ... ۱۲

استقصاء الافحام ... ۹۶

کرد در قضیه تحکیم اسخاط علیم حلیم و ارضای شیطان لئیم نمودند بتصریح تمام ارشاد فرموده ابن صباغ در فصول مهمه
بعد ذکر قضیه تحکیم میفرماید فخرج ابن عباس و شریح بن هانی الی علی و اخبراه بالخبر فقام فی الکوفة فخطبهم
فقال الحمد لله وان اتی الدهر بالخطب الفادح والحدثان الجلیل واشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله اما بعد فان المعصیة تورث الحسرة وتعقب الندامة وکنت امرتکم فی هذین
الرجلین وفی هذه الحکومة امری فابیتم وخالفتکم رأیی فما ابیتم فکنت انا وانتم کما قال اخو
هوازن امرتهم امری بمنعرج اللوی فلم یستبینوا الرشد الا ضحی الغد الا ان هذین الرجلین الذین
قد اخترتموهما حکمین قد نبذا حکم القرآن وراء ظهورهما واحییا ما امات القرآن واتبع کل واحد منهما هواه
بغیر هدی من الله فحکما بغیر حجة بینة ولا سنة مضیئة واختلفا فی حکمهما وکلاهما لم یرشدا
فبرئ الله منهما ورسوله وصالح المؤمنین فاستعدوا وتاهبوا للمسیر الی الشام ازین خطبه شریفه جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت است که آنجناب از
قضیه تحکیم بغایت متاذی و متالم شده و آنرا بخطب فادح و حدثان جلیل موسوم فرموده پس عداوت
و شقاوت ابوموسی احدی از ارباب الباب ارتیاب نخواهد کرد و نیز آنجناب بتصریح تمام ارشاد فرموده که
این هر دو مرد یعنی ابوموسی و عمرو بن العاص حکم قرآن را پس پشت انداختند و چیزی که قرآن مرده ساخته ۹۷
زنده کردند و هر یک از ایشان اتباع هوای خود بغیر هدایت خدا نمودند و بغیر حجت بینه و سنت مضیه حکم
کردند و هر دو را بوصف مخالفت در حکم خود و برشته صواب نرسیدند و سبط ابن الجوزی هم این خطبه بلیغه
جناب امیر علیه السلام را در تذکره خواص الامة بتغییر یسیر ذکر فرموده چنانچه سابقا گذشت و اینجا
باز ذکر کرده میشود قال سبط ابن الجوزی قال الشعبی ولما انفصل الحکمان عن دومة الجندل
عزم علی کرم الله وجهه و رضی الله تعالی عنه علی قتالهم فقام خطیبا وقال ایها الناس قد
کنت امرتکم بامری فی هذه الحکومة فخالفتمونی وعصیتمونی وکما ان المعصیة تورث
الندم فکنت انا وانتم کما قال اخو هوازن امرتکم امری بمنعرج اللوی فلم تستبینوا الرشد الا ضحی الغد الا
الا ان هذین الحکمین قد نبذا کتاب الله وراء ظهورهما فاماتا ما احیی القرآن واحییا ما امات
القرآن واتبع کل واحد منهما هواه بغیر هدی من الله فحکما بغیر حجة بینة ولا سنة ماضیة وکلاهما
لم یرشدا فبرئ من الله ورسوله وصالح المؤمنین فاستعدوا للجهاد انتهی ازین خطبه شریفه که
شعبی امام اهلسنت بالقطع والحتم والجزم آنرا روایت کرده واضحست که ابوموسی از اعدا و مخالفین جناب

امیر المومنین علیه السلام بود وحکم قرآن را پس پشت انداخته واتباع هوا وخواهش نفس شوم خویش کرده وبغیر
حجت حکم کرده شد وصواب وانرسیده واز خدا ورسول وصالح المومنین بری وبیزار گردیده وکفی بذلک شنارا
وفخارا لاهل السنة حیث جعلوا هذا المذموم الملوم الخائن المائن الفاسق الفاجر الغادر النابذ
لحکم القرآن المحیی ما اماته والممیت ما احیاه والتابع لهواه المردی والتارک لهداه المنجی والحاکم بغیر
حجة والقاضی بغیر سنة والبری من الله ورسوله وصالح المومنین والتابع لاغواء الشیطان ص عداوة الحق الی خاصة من اراده والمجاهدة ۱۲۶
الرجیم اللعین اماما وملجأ وسندا وکهفا ومرجعا ومعتمدا ونیز جناب امیر المومنین علیه السلام معایب
ومثالب ابوموسی وعمرو بن العاص بمخاطبه خوارج بیان نموده در فصول مهمه مذکورست ثم ان علیا خرج
الیهم اعنی الخوارج بنفسه فقال لهم ایتها العصابة التی اخرجها عداوة المراء واللجاج وصدها عن الحق صدها
اتباع الهوی واللجاج ان انفسکم الامارة بالسوء سولت لکم فراقی لهذه الحکومة التی انتم ابتدأتموها
وسالتموها وانا لها کاره وانبأتکم ان القوم انما فعلوه مکیدة فابیتم علی اباء المخالفین وعندتم علی
عناد العاصین حتی صرفت رایی الی رایکم رای معاشرهم والله صغار الهام سفهاء الاحلام فاجمع لایتقلد باه
رای روساءکم وکبراءکم ان اختاروا رجلین فاخذنا علیهما ان یحکما بالقرآن ولا یتعدیانه ۹۸
فتاها وترکا الحق وهما یبصرانه فبینوا لنا بم تستحلون قتالنا والخروج عن جماعتنا ثم تستعرضون
الناس تضربون اعناقهم ان هذا لهو الخسران المبین این ارشاد باسداد دلالت واضحه دارد بر نهایت قدح و
عیب ولوم وملام وجرح وقدح ابوموسی که بتصریح آنجناب او وعمرو بن العاص با وصفیکه بر ایشان حکم بالقرآن و
عدم تعدی ازان لازم بود سرگشته شدند وترک حق نمودند وحالانکه آنرا بچشم میدیدند وعلامه عبد الرحمن بن الجوزی
هم عیب ومذمت ابوموسی وعمرو بن العاص بمخالفت کتاب خدا واتباع هوی از جناب امیر المومنین علیه السلام
بقطع وجزم نقل نموده چنانچه در کتاب تلبیس ابلیس گفته وکتب الیهم یعنی الخوارج علی رضی الله عنه
اما بعد فان هذین الرجلین اللذین ارتضیتما حکمین قد خالفا کتاب الله واتبعا اهواءهما ونحن علی
الامر الاول بالجمله در کفر وضلال وهلاک وخسران ابوموسی که بخلع جناب امیر المومنین علیه السلام از خلافت
خلع ربقه اسلام نموده احدی از ارباب ایمان ارتیاب نخواهد کرد واگر متعصبین جاحدین در عصبیت چشم
بصیرت تنیده راه انکار سپارند ورو بتسویل تاویل علیل وترویج جهالت وضلالت آرند وهمت باخفاء حق
وتزیین باطل گمارند احادیث صریحه را در کفر وضلال وهلاک متخلفان از ولاء واتباع جناب امیر المومنین علیه السلام

که موجی ازان سابقا مذکور شد پس پشت انداز ند و اعراض از مدلول صریح آنکه باعتراف ائمه شان ثابت
ست سازند احادیث دیگر که ازان ضلالت و هلاک منکر امامت سلطان مطلق ثابت میشود ملاحظه نمایند
که اگر از فضائل خاصه جناب امیر المومنین علیه السلام قطع نظر کنند و آنحضرت را مثل سائر سلاطین پندارند
باز هم چاره از تضلیل ابوموسی بسبب خلع آنجناب از خلافت نخواهند یافت در کنز العمال مذکور ست
السلطان ظل الله فی الارض فمن اکرمه اکرمه الله تعالی ومن اهانه اهانه الله تعالی طب هب
عن ابی بکرة و نیز در کنز العمال مسطور ست انه کائن من بعدی سلطان فلا تذلوه فمن اراد ان یذله فقد خلع
ربقة الاسلام من عنقه ولیس بمقبول منه حتی یسد ثلمته التی ثلم ثم یعود فیکون فیمن یعزه
حم هب عن ابی ذر و هم دران کتابست انه سیکون بعدی سلطانا فاعزوه فانه من اراد ذله فقد
نفر فی الاسلام ولیست له توبة الا ان یسدها ولیس بسادها الی یوم القیامة تخ فی تاریخه
والرویانی عن ابی ذر و نیز در کنز العمال مسطور ست ما من قوم مشوا الی السلطان لیذلوه الا اذلهم الله
قبل یوم القیامة ن عن حذیفة و نیز دران مسطور ست من خلع یدا من طاعة لقی الله تعالی یوم القیامة
لا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة حم م ق عن ابن عباس و نیز دران
مذکور ست من اطاعنی فقد اطاع الله تعالی ومن عصانی فقد عصی الله تعالی ومن یطع الامیر
فقد اطاعنی ومن یعص الامیر فقد عصانی ق ن هـ عن ابی هریرة بمفاد این روایات
ابوموسی ذلیل و خوار و محروم از اکرام پروردگار و مستوجب عذاب نار و خالع ربقه اسلام و داخل زمره
ملحدین لئام و مفسد فی الدین و مستوجب اذلال و توهین و عاصی و مخالف خدا و رسول و موت او موت
قوم ظلوم و جهول د فی فصل الخطاب کان ابو محمد سهل بن عبد الله یقول من انکر امامة
السلطان فهو زندیق ومن دعاه السلطان فلم یجب فهو مبتدع ومن اتاه من غیر دعوة فهو جاهل
انتهی بنابرین ابوموسی کافر زندیق و ملحد بالتحقیق و مبتدع فی الدین و خارج از جمله مومنین و مسلمین خواهد بود که
انکار امامت سلطان وقت خود که جناب امیر المومنین علیه السلام بود نمود و بر این جسارت و خسارت خلع
آنحضرت باهانت و استخفاف تمام از خلافت کرده مرتکب گردید دیگر سبب نغز و لطیف باید شنید که شاه عبد العزیز
تصریح فرموده اند باینکه لیاقت حضرت امیر المومنین علیه السلام برای خلافت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم از ضروریات دین ست که از روی احادیث و آیات قطعیه متواتره ثابت شده و منکر آن

باجماع اهلسنت کافرست ابوموسی که خلع جناب امیر المومنین علیه السلام از خلافت نموده بلا شبهه کافر و
منکر ضروری دین و جاحد احادیث و آیات قطعیه متواتره باشد حالا عبارات شاهصاحب باید شنید و دست
تحیر بر ثبوت کفر چنین صحابی جلیل از کلام آن حبر نبیل باید گزید در باب دوازدهم تحفه میفرماید بالجمله اجماع
اهلسنت برانکه تکفیر کننده حضرت امیر و منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باوصاف
دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافرست و چون این همه در حق خوارج نهروان بالقطع بثبوت
پیوسته آنها را کافر میگویند و دیگران که هرگز بثبوت نرسیده انها را تکفیر نمیکنند اینست تنقیح مذهب
اهلسنت درین باب موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافرست و علو درجه
ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لائق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره
ثابت است پس منکر این امور کافر باشد انتهی و ابوموسی بمحض خلع جناب امیر المومنین علیه السلام از خلافت
اکتفا نکرده از غایت وقاحت و بیحیائی بنیاد تخطئه نفی دین هم از جناب امیر المومنین علیه السلام نموده فض الله
فاه و جعل النار مثواه در رساله تفریح الاحباب فی مناقب الآل و الاصحاب که حسن علی محدث تلمیذ شاه عبدالعزیز
که [illegible] بتحصیل [illegible] از [illegible] خویش کرده مذکورست قال الواقدی فلما
اجتمعوا قال عمرو لابی موسی الست تعلم ان عثمان قتل مظلوما قال بلی قال الست تعلم ان معاویة
ولی ثاره والله تعالی یقول و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فما یمنعک من معاویة و
بیته فی قریش کما علمت و هو کاتب رسول الله صلی الله علیه و سلم و اخته ام حبیبة زوج رسول الله صلی الله
علیه و سلم فان [illegible] فقال له ابوموسی اتق الله یا عمرو فان هذا الامر انما
هو بالدین و لو کان بالشرف لکان علی اولی به و کیف اولی معاویة و ادع المهاجرین و الانصار الاولین
عبارت بنهایت وضوح ظاهرست که ابوموسی معاذالله جناب امیر المومنین علیه السلام را مستحق [illegible] بدین نسبت
ندیده کما او در جواب خواهش عمرو عاص تولیت معاویه گفته که امر خلافت منوط بدین است و اگر منوط بشرف
یعنی شرف نسبت می بود پس البته علی اولی بان بود و آن دلالت واضحه دارد بر آنکه جناب امیر المومنین
علیه السلام جز شرف نسب نزد [illegible] فضلی دینی که موجب استحقاق خلافت ست معاذالله
نداشت و مثل مهاجرین و انصار [illegible] از آنحضرت بهتر بودند پس این کلام بصراحت تمام دلالت دارد
بر نفی استحقاق آنجناب برای خلافت و هم نفی دین از آنحضرت [illegible] برای اثبات کفر ابوموسی

ابوموسی انی ست و در کتاب فصول مهمه مسطور است ولما اجتمعا للحكومة وتفاوضا في الكلام
كان من كلام عمرو بن العاص ان قال لابي موسى الم تعلم ان عثمان قتل مظلوما قال اشهد
قال الم تعلم ان معاوية وآل معاوية اولياؤه قال بلى قال فما يمنعك من توليته وبيته في
قريش كما علمت فان خفت ان يقول الناس ليس له سابقة فقل وجدته ولي عثمان الخليفة المقتول
ظلما وهو الطالب بدمه مع ماله من حسن السياسة والتدبير وهو اخو ام حبيبة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم وكاتب وحي النبي صلى الله عليه وسلم وعرض له بسلطان فقال ابو موسى
يا عمرو اتق الله واما ما ذكرت من شرف معاوية الشرف لاهل الدين والفضل مع اني
لو كنت معطيه افضل قريش شرفا اعطيته علي بن ابي طالب ازین عبارت هم ثابت ست که
ابوموسی جناب امیر المومنین علیه السلام را بنا بر تمهید الزام سدید تمهید نموده بود که عمرو عاص که شرف معاویه
بیان کرده و تولیت او خواست گفته که شرف برای اهل دین و فضل ست و اگر خلافت را بافضل قریش از روی شرف
می دادم علی بن ابی طالب را می دادم پس ثابت شد که ابوموسی معاذ الله جناب امیر المومنین علیه السلام را الائق خلافت
نمی دانست و شرف آنحضرت را از قبیل شرف اهل دین و فضل که موجب استحقاق خلافت باشد نمی پنداشت
و این هم که مذکور شد اگر چه برای اثبات کفر و ضلال و نفاق و هلاک ابوموسی کافی ست لکن حقیر با ثبات میرسانم
که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم او را لعنت فرموده و او را خارج از اهل سلام نموده علامه نحریر جامع
محاسن و مفاخر جامع معالی و مآثر صاحب حقیقی امیر و علو باهر علی بن الحسن بن عساکر یافعی در مرآة الجنان بترجمه او
گفته الفقيه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط والعالم الواسع محدث شيخ الاسلام و
الشام ناصر السنة وقامع البدعة زين الحفاظ بحر العلوم الزاخر خليل الجلي ثقة المتقن له بالتقدم
العارف ثقة الدين ابو القاسم علي بن الحسين بن هبة الله بن عساكر الذي اشتهر في زمانه بعلو
ولم ير مثله في اقرانه الجامع بين المعقول والمنقول والمميز بين الصحيح والمعلول كان محدث زمانه
ومن اعيان الفقهاء الشافعية غلب عليه الحديث واشتهر به وبالغ في طلبه الى ان جمع منه
ما لم يتفق لغيره ورحل وطوف وجاب البلاد ولقي المشايخ وكان رفيق الحافظ ابي سعد عبد الكريم
بن السمعاني في الرحلة وكان ابو القاسم المذكور حافظا دينا جمع بين معرفة المتون والاسانيد سمع
ببغداد في سنة عشرين وخمسمائة من اصحاب البرمكي والتنوخي والجوهري ثم رجع الى دمشق ثم رحل

١٠١

١٢

الى خراسان ودخل نيسابور وهراة واصبهان والجبال وصنف التصانيف المفيدة في علم التواريخ وقد
بعض اهل اهله بالحديث والتواريخ ساد اهل زمانه في الحديث ورجاله وبلغ شيئا الى ذروة العليا
ومن تصفح تاريخه علم منزلة الرجل في الحفظ قلت ومن تأمل تصانيفه رحمه الله علم انه
في الحفظ والضبط المنتهى وجودة الفهم والبلاغة وكان الاهتمام والتحقيق وفضائل محب الدين
والمحاسن كلها الاكثر للامام الحافظ ابن النجار في تاريخه فقال الامام المحدث في ثقته وما اليه
الرياسة في الحفظ والكمال والمعرفة التامة والثقة وبه ختم هذا الشأن انتهى مختصرا وابن خلكان
بترجمه اش گفته وصنف التصانيف المفيدة في علم التواريخ وكان حسن الكلام على الاحاديث حفظا ونقلا
في الجمع والتاليف الحسان قال بعد ذكر تاريخه الكبير وله غيره تواليف حسان واجزاء ممتعة انتهى
در تاريخ خود على ما نقل روايت ميكند عن ابي يحيى حكيم قال كنت جالسا مع عمار فجاء ابو موسى فقال ما لي
ولك الست اخاك قال ما ادري ولكن سمعت رسول الله يلعنك ليلة الجمل قال انه قد
استغفر لي قال عمار قد شهدت اللعن ولم اشهد الاستغفار انتهى وابن عدي بعداوت حق ومحبت باطل اين حديث را رجما
بالغيب من غير دليل بوضع وجعل نسبت كرده اتهام وضع آن بر بعض رواة ثقات نموده وابن الجوزي هم بتقليد ش
گرائیده این حدیث را در موضوعات کشانیده لیکن علامه سیوطی که از اکابر محققین قوم ست جاده انصاف پیموده حکم
بوضع این حدیث را رد فرموده وتوثیق آن راوی که ابن عدی بافترا وبهتان تهمت وضع بر او نهاده بود ثابت نموده
چنانچه در لآلی مصنوعه میگوید ابن عدی ثنا احمد بن الحسين الصوفي ثنا محمد بن علي بن خلف العطار ثنا حسين
الاشقر عن قيس بن الربيع عن عثمان بن ظبيان عن حكيم ابي يحيى قال كنت جالسا مع عمار فجاء
ابو موسى فقال العمار اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلعنك ليلة الجمل قال انه استغفر لي قال
عمار قد شهدت اللعن ولم اشهد الاستغفار موضوع قال ابن عدي والبلاء من العطار لا من حسين
قلت العطار وثقه الخطيب في تاريخه وابن حجر عسقلاني در لسان الميزان بترجمه محمد بن علي عطار گفته قال
الخطيب قال محمد بن منصور وكان يعني محمد بن علي ثقة مأمونا حسن العقل وهرگاه بمفاد این حدیث کالشمس
في كبد السماء ثابت شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم بر ابوموسی لعنت فرموده کفر وسوء خاتمه او قطعا بظهور
رسید زیرا که اهل سنت تجویز لعن بر کافر هم نمایند تا وقتیکه موت او علی الکفر ثابت نشود پس لا محال قرار بعدم
اسلام ابوموسی اشعری وموت او بر کفر بلا ریب خواهند نمود والا لازم آید العیاذ بالله جناب رسالتمآب

صلی الله علیه وسلم را امر تحجیج اذا ایام کرده باشد و بغیر مستحق ملعن لعنت فرموده وبنابرین انچه بنابر احادیث
رجوع لعن بر لاعن بیان کرده بر سامی است بر الحق متوهم اینکه الشیان لعن بغیر مستحقین آن میکنند لازم می آید قلوب
اهل اسلام بجهت آن بلرزد و بهر کیف در ثبوت کمال عیب تدریس ووضوح نفاق و کفر ابوموسی بعد انکه جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله وسلم برا و لعنت کرده باشد باقی نیست پس جا انست که اتباع این حضرات غرق عرق شرم و آزرم گردند که چنین
ملعونی را مقتدا و پیشوای ایمان خویش گردانیده اطرا و اغراق را در مدح او بغایت رسانیده و جناب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در حق ابوموسی و اتباع او دعا بد می نمود و سابقا دانستی که در کنز العمال مسطور است
عن عبد الرحمن بن معقل قال صلیت مع علی صلوة الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک
بمعاویة واشیاعه وعمرو بن العاص واشیاعه وعبد الله بن قیس واشیاعه ش ابن ابی شیبة
ونیز دانستی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حکم بضلال و گمراهی ابوموسی نموده چنانچه شاه ولی الله در ازالة الخفا
فرموده اخرج البیهقی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی اسرائیل اختلفوا فلم یزل اختلافهم
بینهم حتی بعثوا حکمین فضلا واضلوا وان هذه الامة مختلفة فلا یزال اختلافهم بینهم حتی یبعثوا
حکمین ضلا وضل من اتبعهما انتهی و اگرچه شاه صاحب بعد نقل این حدیث پیچ و تابی خورده تاویلی برای این
ضلال برآورده و ضلال را بمعنی خطا گرفته اند یعنی آنرا اول بخطاء فی الاجتهاد کرده اند لیکن بر متامل مخفی نیست که
سیاق این حدیث دلالت واضحی دارد بر تشبیه این امت و حکمین آن بنی اسرائیل و حکمین ایشان و بنابر تصریح فرزند
ارجمند این بزرگ در تحفه بجواب حدیث منزلت حمل تشبیه بر تشبیه ناقص کمال بعید یا باطل است و پر ظاهر است
که حکمین بنی اسرائیل خاطی فی الاجتهاد که بران مثاب باشند نبودند بلکه گمراه و ضال بیدین واقعی بودند پس حمل
ضلال حکمین این امت بر خطاء فی الاجتهاد که موجب اجر است ولو کان علی احد التشبیه ناقص بلکه النقص میشود بلکه
تشبیه موجب اجر و ثواب با امریکه باعث عذاب و عقاب است لازم می آید و بنابرین بجز از زبان پسر در حق پدر
که باعتراف پسر آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی بوده لازم می آید از ادب بر زبان کسی تو ام آورده علاوه
بران این حدیث جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم نص صریح فرموده براینکه انچه حکمین این امت کردند در حق شود
و باوصف نص صریح مخالفت آن که از ابوموسی ظاهر شد ولو کان اجتهادا البته حرام و گناه بوده باشد زیرا که مخالفت
نص باجتهاد هم جائز نیست و اگر گویند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام این نص را بابوموسی رسانیده و حکم حق پوشیده
انچه برای لازم می آید موئی بر امحال نیست که بر زبان آن رد و منع کرده ارشاد داشت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

۱۰۳

که بعض آن آنفا مذکور شد و ظاهر است که ابوموسی بخواهش نفس گرویده و باوصف دیدن حق ترک آن نموده فهذا محض الاضلال والافساد للامر نه باب تحری الصواب بالاجتهاد و قطع نظر از ینهمه دلیل قاطع و برهان واضح بر بطلان این تاویل بلکه تسویل شناعت صاحب آنست که اگر مراد از ضلال حکمین این است همان خطای اجتهادی باشد لازم آید که عمرو عاص هم در قصه تحکیم مجتهد بوده و آنچه درین مقام برروی کار آورده قربة الی الله و طلبا لمرضاته مرتکب آن گردیده و حال آنکه بطلان آن بر بله و صبیان هم مخفی نیست چه جای عقلا و علما چه ملاحظه این واقعه بر حسب آنچه ثقات و اثبات و معتمدین و معتبرین روایت کرده اند دلالت صریح دارد بر آنکه عمرو عاص مراد او قصد اکمال تلبیس و تدلیس و خدع و مکر و فریب و نهایت شرارت و خبث جبلی بانی اهل آن در بود و اصلا اجتهاد را درین حرکات شیطانیه دخلی نبوده و اگر این شنایع اعمال هم از راه اجتهاد پیش ساق فجار و زنادقه و شاربین خمر و مرتکبین لواطه و قتل نفوس محترمه و سایر معاصی و فضایح و قبایح را اقرار داده باد که مانعی نماند ایشان از نیکه ایشان دعای اجتهاد نمایند و بر ارتکاب این افعال ماجور شوند علاوه برین بحر العلوم اهل سنت تصریح کرده است باینکه عمرو عاص مجتهد نبوده چنانچه فاضل رشید در ایضاح میفرماید از انجاکه مسئله اجتهاد شام مجمع علیه درمیان اهل سنت نیست مولانا نظام الدین قدس سره در کتاب صبح صادق شرح منار علی ما نقل عنه لبعض الثقاة الکبار فرموده فکیف یکون من اشتبه علیه حرمة الربا و غیرها مجتهدا کمعاویة و عمرو بن العاص و امثالهما و هرگاه عمرو عاص مجتهد نباشد بار تاویل حدیث نبوی بخطای اجتهادی نمود این آن کرامت سرور انس و جان دانست و العیاذ بالله بچنین خیال باطل باید تمسک فاجر شقی را مجتهد گفت نعوذ بالله من شرور الجهالة و غوائل الضلالة و اگر فسق و فجور عمرو عاص حضرت سیند را هیچ استنکار شود بحمد الله ثابت آن بر زبان مثل ابن عباس که صحابی عادل و مقتدای فاضل نیز نام حسن علی در رسالة تفریح الاحباب در قصه تحکیم آورده فقال ابن عباس قبحک الله یا ابن قیس لقد سمعت ذلک غدرة الفاسق الخبیث فابیت فقال ابوموسی ظننت انه ینصح الامة و ما ظننت انه یبیع الآخرة بالدنیا انتهی کلام ابن عباس صریح است در فسق و خباثت عمرو عاص لا شبهه مناص ازهم بصراحت تمام دلالت دارد بر نهایت ذم و ملام ابوموسی اشعری که ابن عباس کلمه قبحک الله در حق او بر زبان آورده و ظاهر است که اطلاق چنین لفظ در حق صحابه عادل و مومنین مقبول سمتی را جواز ندارد و این کلام ابن عباس در دیگر کتب معتبره اهل سنت هم مسطور است چنانچه ملا قادر الشکی در تذکره خواص الامة در قصه تحکیم مذکور است و رکب ابوموسی راحلته و مضی الی مکة فقال ابن عباس قبحک الله یا ابن قیس لقد سمعت تلک غدرة الفاسق الخبیث فابیت فقال ابوموسی ظننت انه ینصح الامة و ما ظننت انه یبیع الآخرة بالدنیا ثم عاد

عمرو الی دمشق وسلّم علی معاویة بالخلافة وهو اول یوم سلّم علیه فیها واگر لجاشده تکذیب ابن عباس را در حکایت عمرو عاص سهل تر انکار نمند وخرافت عقل خود ظاهر سازند و دست از دعاوی تولای صحابه واعتقاد عدالت و عدالت ایشان بردارند ناچار اثبات فسق وفجور بلکه کفر و بیدینی او و ساداتش با مسلمین و دخول او در زمره کافرین بلکه ولوج او در جرگه او باش رجاس والنجاس انجاس بکلام معجز اساس وصی جناب خیر الناس صلی الله علیه وآله وسلم باثبات سازند که یارای آن نیست و آن قدر رسیدن خاک در دهان و دیده ایشان نمود و اعتراف باین بالبداهت خویش نمی یابند سابقا شنیدی که در تذکرة خواص الامه مذکور است که هرگاه عمرو عاص در جواب تشبیه داد جناب امیر المؤمنین علیه السلام استدعای عمرو عاص محو لفظ امیر المؤمنین را باستدعای کفار محو لفظ رسول الله یوم حدیبیه گفت سبحان الله ومثل هذا یشبه بالکفار فقال له عمرو یا ابن النابغة ومتی لم تکن للفاسقین ولیا وللمسلمین عدوا وهل تشبه الا امک التی دفعت بک فقام عمرو وقال لا یجمع بینی وبینک مجلس بعد الیوم فقال علی انی لارجو ان الله قد طهر مجلسی منک ومن اشباهک و نیز سابقا از روایت ابن ابی شیبه دریافتی که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر عمرو عاص دعای بد میفرمود و در تذکرة خواص الامه مذکور است فکان ای علی اذا صلی الغداة قنت ودعا علی معاویة ولعن عمرو وابا الاعور السلمی وحبیبا وعبد الرحمن بن خالد والضحاک بن قیس والولید بن عقبة ومسیحا هم در رسالة تفریح الاحباب که نسخه صحیح خودش نزد حقیر حاضر است این روایت را ضمن قصه تحکیم باین عبارت حکایت نموده و تفریح مؤمنین و حرق معاندین پیش نظر دارد ومنع ابن عباس وشریح بن هانی الی علی فاخبراه بما جری فکان اذا صلی الغداة قنت ودعا علی معاویة وعمرو وابی الاعور السلمی وحبیب وعبد الرحمن بن خالد والضحاک بن قیس والولید بن عقبة وفسق وفجور روز بروز عمرو بن العاص بکتاب بمنزله شمس و ظهور رسیده که ابوموسی هم با وصف موافقت طریقت واتحاد ملت نزد بجان تنگ آمده وضبط النفس نتوانست واو را بسب و شتم و نهایت لوم و ملام نواخته و بلعن و دعای بد توصیف نموده بلکه وجود عمرو را بسبب نجاست و خبث آن بنفس سگ نسبت داده ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة گفته ثم قام عمرو فقال ایها الناس هذا ابوموسی شیخ المسلمین وحکم اهل العراق ومن لا یبیع الدین بالدنیا وقد خلع علیا واثبت معاویة فقال ابوموسی مالک علیک لعنة الله ما انت الا کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث قال عمرو لکنک مثل الحمار یحمل اسفارا واختلط الناس و در فصول مهمه مسطور است فاقبل

عمرو بن العاص فقام مقامه فحمد الله واثنی علیه ثم قال یا ایها الناس ان اباموسی قد خلع صاحبه
علیا وقد قال ما سمعتم وانا ایضا قد خلعت صاحبه علیا واثبت صاحبی معاویة فی الخلافة
فانه ولی عثمان بن عفان والطالب بدمه وهو احق الناس بمقامه ثم تنحی فقال له ابوموسی مالک
لا وفقک الله غدرت وفجرت وانما مثلک مثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث فقال عمرو
لابی موسی انما مثلک کمثل الحمار یحمل اسفارا و در روضة الاحباب مسطور است پس عمرو عاص بپا خاست
و خدای تعالی را حمد و ثنا بگفت پس گفت ای مردان شنیدید که ابوموسی اشعری که وافد پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم بجانب یمن و صاحب مقاسم ابوبکر صدیق است و عامل امیرالمؤمنین عمر خطاب است و حکم اهل عراق است
این ساعت علی بن ابیطالب را از خلافت بیرون کرده بحضور شما چنانکه انگشتری از انگشت خویش بیرون کرده
بدانید که چنانچه او علی را از خلافت بیرون کرده من معاویه را بخلافت در آوردم چنانکه انگشتری خویش را در انگشت
کردم و بر خلیفه قرار دادم شما گواه باشید این سخن بگفت و بنشست ابوموسی چون از عمرو این سخن بشنید متحیر
بماند و از غایت حیرانی ندانست که چه گوید بعد از زمانی روی بدو آورد و گفت ای مکار غدار بد و این
چنان بد سگال اینچه کلمه مکر آمیز بود که گفتی دانسته چنانچه حیله آمیز بود که بیان کردی میان من و تو چنین قرار
بود که من علی را و تو معاویه را بیرون کنیم عمرو گفت هر چه گفتنی بود گفته شد و مردان با آن گواه شدند این ساعت و
هرچه میخواهی بگوی و هرچه میخواهی بکن چنین گویند که در آن ساعت میان ابوموسی و عمرو گفتگو بدرازی کشید
و بهم دیگر دشنام قوی دادند و کلمات ناخوش گفتند اما سودی نداشت و مردان از هر جانب بهم بر آمدند و با
یکدیگر گفتگو ها کردند نزدیک بود که اصحاب امیرالمؤمنین لشکر معاویه با یکدیگر جنگ کنند و بهم دیگر زخم زنند مصلحان
در میان در آمدند و ایشان را تسکین دادند تا از جنگ باز نشستند ابوموسی از شرمندگی بکنج خانه در خزید و سیوطی
در رساله رفع الالتباس فی ضرب المثل من القرآن والاقتباس گفته واخرج ابن سعد عن عمر بن الحکم ان
اباموسی الاشعری و عمرو بن العاص تکلما فقال ابوموسی لعمرو انما مثلک کالکلب ان تحمل علیه یلهث
وان تترکه یلهث فقال له عمرو انما مثلک مثل الحمار یحمل اسفارا انتهی و در تذکرة خواص الامة سبط ابن
الجوزی مذکور است که ابوموسی بعمرو عاص گاه و در قصه تحکیم خدیعه نمود گفت مالک لا وفقک الله و لعنک الله
غدرت وفجرت انما مثلک کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث فقال عمرو انما مثلک کمثل
الحمار یحمل اسفارا انتهی و ازینجا ظاهر است که خلیفه ثانی بر خبر ابوموسی در باره مستندان که عربی سهل است اعتماد فرمود

منتهى الکلام جلد ثانی

وشک در صدق او نمود و خوف کرد که ابوموسی خبر الاستیذان ثلث را بسبب دفع از نفس خویش ساخته باشد
لهذا مبالغه در تحقیق و استثبات نمود پس عجب است که چگونه حضرات اهل سنت اتباع خلیفه ثانی را ترک کرده
در پی اتباع اخبار و روایات ابوموسی فتاده آنرا در غایت اعتبار و وثوق نهاده اند ابن حجر عسقلانی در فتح
الباری گفته واحتج من منع خبر الواحد بتوقفه صلی الله علیه وسلم فی قبول خبر ذی الیدین
فلا حجة فیه لانه عارض علمه وکل خبر واحد اذا عارض العلم لم یقبل وبتوقف ابی بکر الصدیق
وعمر فی حدیثی المغیرة فی الجدة وفی میراث الجنین حتی شهد بهما محمد بن مسلمة وبتوقف عمر
فی خبر ابی موسی فی الاستیذان حتی شهد له ابو سعید وبتوقف عائشة فی خبر ابن عمر فی تعذیب
المیت ببکاء الحی والجواب ان ذلک انما وقع منهم اما عند الارتیاب کما فی قصة ابی موسی فانه اورد الخبر
عند انکار عمر علیه رجوعه بعد الثلث وتوعده فاراد عمر الاستثبات خشیة ان یکون دفع
بذلک عن نفسه وقد اوضحت ذلک بدلائله فی کتاب الاستیذان اه نوزدهم
ظلمات در جواب این مطاعن بعض روایات از کتاب الامامة والسیاسة عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری
نقل کرده و شاه عبدالعزیز به اتباع شان برای رد احتجاجات اهل حق بعبارات او داد تخدیع و تلمیع و تلبیس
و تدلیس و کذب و بهتان و مجازفت و هذیان داده و از کید و صید و اضلال و ازلال داده اند و در راه عوام کالانعام
بسبب علم خود ساز قیام غوائل شرک و مکائد و حبائل و سعی بلیغ نهاده لهذا اولاً مدح و مناقب ابن
قتیبه از کتب ائمه قوم نقل میکنم وثانیا اثبات صحت نسبت کتاب الامامة والسیاسة باو می نمایم پس محتجب نماند که از
افادات اکابر معتمدین اعاظم محققین متسننین فضل و جلالت و براعت و نبالت و ثقت و عدالت و علو مرتبت
و سمو منزلت و نهایت عظمت و بلندی شرف و ارجمندی اعتماد و اعتبار و اشتهار فخار عبدالله بن مسلم بن قتیبه
و مدح و ستایش مصنفات او واضح و لائح است از عبارات ابن خلکان ظاهر است که ابن قتیبه فاضل ثقه عالم
معتمد است و از اسحاق بن راهویه و ابراهیم بن سفیان و ابی حاتم سجستانی و امثال شان روایت احادیث نموده
و تصانیف او بسیار مفید است و تا وقت وفات خود کتب خود تدریس و تعلیم کرده و بمرتبه جلیله قضا دینور مشرف
شده در وفیات الاعیان گفته ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری وقیل المروزی النحوی
اللغوی صاحب کتاب المعارف وادب الکاتب کان فاضلا ثقة سکن بغداد وحدث بها عن
اسحاق بن راهویه وابی اسحاق ابراهیم بن سفیان بن سلیمان بن ابی بکر بن عبد الرحمن

بن زياد بن ابيه الزيادي وابي حاتم السجستاني وتلك الطبقة روى عنه ابنه احمد وابن درستويه

الفارسي وتصانيفه مفيدة كلها منها ما تقدم ذكره ومنها غريب القران الكريم وغريب الحديث

وعيون الاخبار ومشكل القران ومشكل الحديث وطبقات الشعراء والاشربة واصلاح

الغلط وكتاب التسوية وكتاب الخيل وكتاب اعراب القران وكتاب الانواء وكتاب المسائل

والجوابات وكتاب الميسر والقداح وغير ذلك واقرأ كتبه ببغداد الى حين وفاته وقيل ان اباه

مروزي واما هو فمولده ببغداد وقيل بالكوفة واقام بالدينور مدة قاضيا فنسب اليها وكانت ولادته سنة ثلاث

عشرة ومائتين وتوفي في ذي القعدة سنة سبعين وقيل احدى وسبعين وقيل اول ليلة من رجب وقيل منتصف رجب سنة

ست وسبعين ومائتين والاخير اصح الاقوال وكانت وفاته فجاءة صاح صيحة سمعت من بعد ثم اغمي عليه ومات وقيل

اكل هريسة فاصابته حرارة ثم صاح صيحة شديدة ثم اغمي عليه الى وقت الظهر ثم اضطرب ساعة

ثم هدأ فما زال يتشهد الى وقت السحر ثم مات رحمه الله تعالى وياقعي هم الفضل ومات ابن قتيبة بعد ان تصنع

ونشر تصانيف ومشتغل سنة مرآة الجنان وقائع سنة ست وسبعين ومائتين گفته وفيها ابو محمد

عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري وقيل المروزي الامام صاحب كتاب المعارف وادب الكاتب

كان فاضلا ثقة سكن بغداد وحدث بها عن اسحاق بن راهويه وابي اسحاق ابراهيم

بن سفيان الزيادي وابي حاتم السجستاني وتلك الطبقة وروى عنه ابنه احمد وابن درستويه

الفارسي وله تصانيف كلها مفيدة منها ما تقدم ومنها غريب القران الكريم وغريب الحديث

وعيون الاخبار ومشكل القران ومشكل الحديث وطبقات الشعراء والاشربة واصلاح

الغلط وكتاب التسوية وكتاب الخيل وكتاب اعراب القران وكتاب الانواء وكتاب المسائل والجوابات

وكتاب الميسر والقداح وغير ذلك توفي في اول ليلة من رجب وقيل منتصف رجب لسنة

المذكورة وقيل سنة احدى وسبعين وقيل سنة سبعين وكان موته فجاءة صاح صيحة

سمعت من بعد ثم اغمي عليه ومات وقيل اكل هريسة فاصابته حرارة فصاح صيحة

شديدة ثم اغمي عليه الى وقت الظهر ثم اضطرب ساعة ثم هدأ فما زال يتشهد الى وقت السحر

ثم مات وازافاده ابن الاثير وانعت كابن قتيبة ثقة وديندار وفاضل عالي مقدار وتصانيف او مشهور

وبسيار است ودر جامع الاصول مذكور ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الكاتب الدينوري

توثيق عبد الله بن مسلم بن قتيبة

الدينوري وقيل المروزي سكن بغداد وحدث بها عن اسحاق بن راهويه ومحمد بن زياد وابي الخطاب
زياد بن يحيى وابي حاتم السجستاني روى عنه ابنه احمد وعبيد الله بن احمد السكري واحمد بن جعفر
الفارسي كان ثقة دينا فاضلا وهو صاحب التصانيف المشهورة الكثيرة في غريب القرآن ومشكله وغير
ذلك من الكتب المعروفة ولد ببغداد واقام بقرميسين الى ان مات بها وكان اقام بالدينور مدة
فنسب اليها وكان موته في ذي القعدة وقيل رجب سنة سبعين ومائتين فجاءة قال الامام النووي في كتاب
تهذيب الاسماء القتبي مذكور في المهذب والوسيط في كتاب الوقف ثم في اول كتاب العدد من
المهذب بضم القاف وفتح التاء بعدها موحدة وقد يكون فيه ياء مثناة من تحت بين التاء
والباء والاول هو الصحيح المشهور الجامع للقواعد هو ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري
الكاتب اللغوي الفاضل في علوم سكن بغداد له مصنفات كثيرة جدا رايت فهرستها واثبت
عددها واظنها تزيد على ستين مصنفا في انواع العلوم فمن كتبه التي رايتها غريب القرآن ومشكل
القرآن وغريب الحديث ومختلف الحديث وادب الكاتب والمعارف وعيون الاخبار قال السمعاني
في الانساب روى ابن قتيبة عن ابن راهويه ومحمد بن زياد الزيادي وغيرهما ومات فجاءة في
اول رجب سنة ست وسبعين ومائتين قال وقيل مات في ذي القعدة سنة سبعين ومائتين قال
الامام ابو منصور الازهري في مقدمة كتابه تهذيب اللغة سمع ابن قتيبة حرملة بن يحيى وابا حاتم
السجستاني وهو القتبي بضم القاف وفتح التاء المنقوطة باثنتين من فوق وكسر الباء المنقوطة
بواحدة هذه النسبة الى الجد والى بطن من باهلة فاما النسبة الى الجد هو قتيبة والمشهور
بهذه النسبة ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري الكاتب من اهل الدينور سكن
بغداد وهو صاحب التصانيف كغريب الحديث ومختلف الحديث والمعارف ومشكل
القرآن ومشكل الحديث وادب الكاتب وعيون الاخبار والانواء وغيرها من الكتب الحسنة
المفيدة وحدث عن اسحاق بن راهويه ومحمد بن زياد الزيادي وابي حاتم السجستاني وابي الخطاب
زياد بن يحيى الحساني روى عنه ابنه احمد وعبيد الله بن عبد الرحمن السكري وابراهيم بن محمد
بن ايوب الصائغ وعبد الله بن جعفر بن درستويه الفارسي وعبيد الله بن احمد بن بكر التميمي
روى عنه ابو سعيد الهيثم بن كليب الشاشي الاديب وقيل ان اباه مروزي واما هو فمولده بغداد

وأقام بالدينورية فنسب إليها ومات فجأة صاح صيحة سمعت من بعد ثم أغمي عليه ثم
هدى فما زال يتشهد إلى وقت السحر ومات أول ليلة من رجب سنة ست وسبعين ومائتين ٢٧٦ وقيل
مات في ذي القعدة سنة سبعين ومائتين وابن خزيمة در مختصر تاريخ يافعي گفته عبد الله بن مسلم بن قتيبة أبو محمد
الكاتب الدينوري كان فاضلاً وهو صاحب التصانيف المشهورة منها الكتب المعروفة منها غريب
القرآن وغريب الحديث ومشكل القرآن ومشكل الحديث وأدب الكاتب وعيون الأخبار وكتاب
المعارف وغير ذلك توفي فجأة قيل أكل هريسة ثم صاح صيحة شديدة ثم أغمي عليه ثم
اضطرب ساعة ثم تشهد ومات في أول ليلة من رجب سنة ست وسبعين ومائتين وعلامه ذهبي
که بتصريح صاحب تحفه ومؤلف صواقع امام محدثين است تصريح فرموده كه ابن قتيبة صدوق است واز خطيب نقل
فرموده كه او ثقه وديندار وفاضل است وبر حاكم كه او را متهم بكذب كرده رد بليغ نموده در ميزان الاعتدال
ارشاد كرده عبد الله بن مسلم بن قتيبة أبو محمد صاحب التصانيف صدوق قليل الرواية روى عن
إسحاق بن راهويه وجماعة قال الخطيب كان ثقة ديناً فاضلاً وقال الحاكم أجمعت الأمة على أن
القتيبي كذاب قلت هذه مجازفة قبيحة وكلام من لم يخف الله ورأيت في مرآة الزمان أن الدارقطني
قال كان ابن قتيبة يميل إلى التشبيه منحرفاً عن العترة وكلامه يدل عليه وقال البيهقي كان يرى رأي
الكرامية وقال ابن المنادي مات في رجب سنة سبعين ومائتين من هريسة أكلها سخنة فأهلكته ونيز
ذهبي در مغني مي فرمايد عبد الله بن قتيبة أبو محمد صاحب التصانيف صدوق وسمع إسحاق بن راهويه قال
الحاكم أجمعت الأمة على أن القتيبي كذاب قلت هذا بغي وتخرص بل قال الخطيب ثقة وعلامه سيوطي
از خطيب درباره ابن قتيبة رئيس بودن در عربيت ولغت واخبار وايام ناس وثوق وتدين وفضل او نقل كرده وجرح وقدح دارقطني
وحاكم را مجروح ومقدوح ساخته چنانچه در بغية الوعاة مي گويد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري النحوي
اللغوي الكاتب نزيل بغداد قال الخطيب كان رأساً في العربية واللغة والأخبار وأيام الناس ثقة
ديناً فاضلاً ولي قضاء الدينور وحدث عن إسحاق بن راهويه وأبي حاتم السجستاني وعنه ابنه أحمد قاضي مصر
وابن درستويه قال البيهقي كان كرامياً وقال الدارقطني كان يميل إلى التشبيه واستبعد فإن له مؤلفاً في
الرد على المشبهة وقال الحاكم أجمعت الأمة على أنه كذاب وقال الذهبي ما علمت أحداً اتهم القتيبي في نقله ومن
تصانيفه ... مشكل ... إعراب القرآن معاني القرآن غريب

استقصاء الافحام

القرآن مختلف الحدیث جامع النحو الکبیر دیوان الکتاب خلق الانسان دلائل النبوة کتاب الانواء
مشکل القرآن غریب الحدیث اصلاح غلط ابی عبید جامع النحو الصغیر المسائل والاجوبة القلم
الجوابات الحاضرة طبقات الشعراء الرد علی القائل بخلق القرآن واشیاء اخر ولد فی سنة ثلاث
عشرة ومائتین وتقوافه الکاهریة فاصابت حرارة فبقی الی الظهر ثم اضطرب ساعة ثم هدأ فما زال
یتشهد الی السحر فمات فی ذلک سنة سبع وستین کذا ذکره فی جامع الجوامع وابن حجر مکی در کتاب تطهیر
اللسان که تحقیقش تخلیص اللسان است که آخر البضائع ... تصریح کرده ... ابن قتیبه نموده حیث
قال فقد علمت مما قدمته فی معنی الامساک ... عدم الامساک ...
سماع ... العوام ... تألیف ... بعض المحدثین ...
بانه کان ینبغی له ان لا یذکر تلک ... فان ابی الا ذکرها ...
حتی لا یتمسک بها مبتدع ... شاه عبد العزیز ... عبد الله بن مسلم بن قتیبه
از معتبرین اهل سنت است چنانچه ...
کنند و هر یک از رجال ...
اتحاد نام و لقب امتیاز در میان هر دو حاصل نشود ... اعتقاد کنند و روایت
او را در محل اعتبار شمارند مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر و سدی صغیر کبیر از معتبرین و ثقات اهل سنت
و صغیر از وضاعین و کذابین است و رافضی و غالی است و مثل ابن قتیبه که نیز دو کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی
غالی است و عبد الله بن مسلم بن قتیبه که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در ...
... است اما آن رافضی نیز کتاب خود را معارف نام کرده تا اشتباه حاصل شود ...
ابن اثیر جزری ... فلما اعضل الداء و عز الدواء ...
المعارف و ... الشان ...
رعایتهم ... لهم ... العلم ...
الضیاع ... فی هذا الفن ...
ابو عبید ... الاوراق ...
ولم تکن ... کل ...

لم يسبقوا اليه ومبتدئ امر لم يتقدم فيه عليه فانه يكون قليلا ثم يكثر وصغيرا ثم يكبر الا ان الناس
كان فيهم يومئذ بقية وعندهم معرفة فلم يكن الجهل قد عمّ ولا الخطب قد طمّ ثم جمع ابو الحسن النضر بن
شميل المازني بعده كتابا في غريب الحديث اكبر من كتاب ابي عبيدة وشرح فيه وبسط على صغر حجمه ولطفه
ثم جمع عبد الملك بن قريب الاصمعي وكان في عصر ابي عبيدة وتاخر عنه كتابا احسن فيه الصنع
واجاد ونيّف على كتابه وزاد وكذلك محمد بن المستنير المعروف بقطرب وغيره من ائمة اللغة والفقه
جمعوا احاديث تكلموا على لغتها ومعناها في اوراق ذوات عدد ولم يكد احدهم ينفرد عن غيره
بكثير حديث لم يذكره الاخر واستمرت الحال الى زمن ابي عبيد القاسم بن سلام وذلك بعد
المائتين فجمع كتابه المشهور في غريب الحديث والاثار الذي صار وان كان اخيرا اولا لما حواه من
الاحاديث والاثار الكثيرة والمعاني اللطيفة والفوائد الجمة فصار هو القدوة في هذا
الشان فانه افنى فيه عمره واطاب به ذكره حتى لقد قال فيما يروى عنه اني جمعت كتابي هذا في
اربعين سنة وهو كان خلاصة عمري ولقد صدق رح فانه احتاج الى تتبع احاديث رسول الله
صلى الله عليه وسلم على كثرتها واثار الصحابة والتابعين على تفرقها وتعددها حتى جمع منها ما
احتاج الى بيانه بطرق اسانيدها وحفظ رواتها وهذا فن عزيز شريف لا يوفق له الا السعداء وظن
على كثرة تعبه وطول نصبه انه قد اتى على معظم غريب الحديث واكثر الاثار وما علم ان الشوط بطين
والمنهل معين وبقي على ذلك كتابه في ايدي الناس يرجعون اليه ويعتمدون في غريب الحديث عليه الى عصر
ابي محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري رح فصنف كتابه المشهور في غريب الحديث والاثار حذا
فيه حذو ابي عبيد ولم يودعه شيئا من الاحاديث المودعة في كتاب ابي عبيد الا ما دعت اليه
حاجة من زيادة شرح وبيان او استدراك او اعتراض فجاء كتابه مثل كتاب ابي عبيد او اكبر منه وقال
في مقدمة كتابه وقد كنت زمانا ارى ان كتاب ابي عبيد قد جمع تفسير غريب الحديث وان
الناظر فيه مستغن به ثم تعقبت ذلك بالنظر والتفتيش والمذاكرة فوجدت ما ترك نحوا مما ذكر فتتبعت
ما اغفل وفسرته على نحو ما فسر وارجو ان لا يكون بقي بعد هذين الكتابين من غريب الحديث
ما يكون لاحد فيه مقال وقد كان في زمانه الامام ابراهيم بن اسحاق الحربي رح وجمع كتابه
المشهور في غريب الحديث وهو كتاب كبير ذو مجلدات عدة جمع فيه وبسط القول وشرح

واستقصى الاحاديث بطرق اسانيدها واطاله بذكر متونها والفاظها وان لم يكن فيها الا كلمة
واحدة غريبة فطال لذلك كتابه وبسبب طوله ترك وهجر وان كان كثير الفوائد جم المنافع فان
الرجل كان اماما حافظا متقنا عارفا في الفقه والحديث واللغة والادب ثم صنف الناس
غير من ذكرنا في هذا الفن تصانيف كثيرة منهم شمر بن حمدويه وابو العباس احمد بن يحيى النحوي
المعروف بثعلب وابو العباس محمد بن يزيد الثمالي المعروف بالمبرد وابو بكر محمد بن القاسم الانباري
واحمد بن الحسن الكندي وابو عمر محمد بن عبد الواحد الزاهد صاحب ثعلب وغير هؤلاء من ائمة
اللغة والنحو والفقه والحديث لم يخل زمان وعصر ممن جمع في هذا الفن شيئا وانفرد فيه بتاليف
واستبد فيه بتصنيف واستمرت الحال الى عهد الامام ابي سليمان حمد بن محمد بن احمد الخطابي
البستي رح وكان بعد الثلاثمائة والستين وقبلها فالف كتابه المشهور في غريب الحديث سلك
فيه نهج ابي عبيد وابن قتيبة واقتفى هديهما وقال في مقدمة كتابه بعد ان ذكر كتابيهما
واثنى عليهما وبقيت بعدهما صبابة للقول فيها متبرض توليت جمعها وتفسيرها مسترسلا
بحسن هدايتهما وفضل ارشادهما بعد ان مضى علي زمان وانا احسب انه لم يبق في هذا الباب
لاحد متكلم وان الاول لم يترك للآخر شيئا واتكل على قول ابن قتيبة في خطبة كتابه انه لم يبق
لاحد في غريب الحديث مقال وقال الخطابي ايضا بعد ان ذكر جماعة من مصنفي الغريب واثنى عليهم
الا ان هذه الكتب على كثرة عددها اذا حصلت كان مآلها كالكتاب الواحد اذ كان مصنفوها
انما سبيلهم فيها ان يتوالوا على الحديث الواحد فيعتوروه فيما بينهم ثم يتباروا في تفسيره ويدخل
بعضهم على بعض فلم يكن من شرط المسبوق ان يفرج للسابق عما احرزه وان يقتضب الكلام
في شيء لم يفسر قبله على شاكلة ابن قتيبة وصنيعه في كتابه الذي عقب به كتاب ابي عبيد ثم انه
ليس لواحد من هذه الكتب التي ذكرناها ان يكون شيء منها على منهاج كتاب ابي عبيد في بيان
اللفظ وصحة المعنى وجودة الاستنباط وكثرة الفقه ولا ان يكون من جنس كتاب ابن قتيبة
في اشباع التفسير وايراد الحجة وذكر النظائر وتخليص المعاني انما هي او عامتها اذا انقسمت
وقعت بين مقصر لا يورد في كتابه الا اطرافا وسواقط من الحديث ثم لا يوفيها حقها
من اشباع التفسير وايضاح المعنى وبين مطيل يسرد الاحاديث المشهورة التي لا يكاد

يشكل منها شيء لم يتكلفا تفسيرها ويطنبا فيها او في الكتابين غنى ومندوحة عن كل كتاب في ذكر ما
قبل اذ كانا قد اتيا على جماع ما تضمنت الاحاديث المودعة فيهما من تفسير وتأويل وزادا
عليه فصارا الحق به واملك له ولعل الشيء بعد الشيء منها اتفق ففوتهما قال الخطابي في كتابنا
هذا فاني قد ذكرت فيه ما لم يرد في كتابيهما فصرفت الى جمعه عنايتي ولم ازل اتتبع مظانها
والتقط آحادها حتى اجتمع منها ما احب الله ان يوفق له واتسق الكتاب فصار كنحو من كتاب
ابي عبيد او كتابي صاحبه قال وبلغني ان ابا عبيد مكث في تصنيف كتابه اربعين سنة يسأل
العلماء عما اودعه من تفسير الحديث والاثر والناس اذ ذاك متوافرون والروضة انف والحوض
ملآن ثم قد غادر الكثير منه لمن بعده ثم سعى له ابو محمد سعي الجواد فأسأر القدر الذي جمعناه
هو ابن قتيبة المتقدم ذكره
في كتابنا وقد بقي من وراء ذلك احاديث ذوات عدد لم اتيسر لتفسيرها تركتها ليفتحها الله
على من يشاء من عباده ولكل وقت قوم ولكل نشء علم قال الله تعالى وان من شيء الا عندنا خزائنه
وما ننزله الا بقدر معلوم قلت لقد احسن الخطابي رح وانصف حيث عرف الحق فقاله وتحرى الصدق
فنطق به فكانت هذه الكتب الثلاثة في غريب الحديث والاثر امهات الكتب التي هي الدائرة في
ايدي الناس والتي يعول عليها علماء الامصار انتهى بعبارته و واضحست که عبدالله بن مسلم بن قتیبه از زمره
اصحاب معارف و سنن و ارباب بصائر و فطن است که بسوی تحقیق غریب حدیث طرفی از عنایت بجانبی از رعایت خود
مصروف و توجه خویش بتحقیق و تدقیق این علم شریف معطوف ساخته اند و برای مردم تشریع موارد و تمهید
معاهد بغرض حراست این علم شریف از اضمحلال و حفاظت این امر عظیم از اختلال نموده و جلالت و عظمت
ابن قتیبه بمثابه رسیده که علامه خطابی که از عمده ائمه نحاریر و اجل مشایخ مشاهیر سنیه ست کاسه لیسی ابن قتیبه
و اتباع و اقتفاء آثار او برگزیده و بتقلید او گرویده و در مقدمه کتاب خود مدح و ثنا بر کتاب غریب الحدیث
ابن قتیبه فرموده و از مزید انصاف و ترک اعتساف اعتراف نموده بآنکه آنچه او بر کتاب ابی
عبید و ابن قتیبه زیاده کرده آن از حسن هدایت و فضل ارشاد ایشانست پس واضح شد که ابن قتیبه
با دو مرشد علامه خطابی ست و نیز از قول ابن اثیر و قال الخطابي ايضا بعد ان ذكر جماعة من مصنفي العرب الخ
واضحست که ابن قتیبه بر بسیاری از مصنفین سنیه که در جمع غریب حدیث و حل و ایضاح آن کد و کاوش کرده اند
و خطابی ایشان را بمدح و ثنا یاد کرده ترجیح دارد و کتاب ابن قتیبه و کتاب ابو عبید از جمیع کتب مغنی ست

استقصاء الافحام جلد ثانی صفحه ۵۰۰
۱۱۴

و از قول ابن اثیر فکانت هذه الکتب الخمس واضح است که کتاب ابن قتیبه در غریب الحدیث از امهات کتب ست و در دست
مردم دایر و سایر و علمای امصار بران اعتماد و اعتبار دارند اما صحت نسبت کتاب الامامة والسیاسة بعبد الله بن مسلم
بن قتیبه پس آن نیز اهم این خاکسار بی مقدار و خاکپای علمای اخیار بعنایت جناب پروردگار و مدد سرور مختار و آل اطیاب
ارواح مقدسه اهلبیت اطهار علیه وعلیهم صلوات الله وسلامه الملک الاعلی الجبار بمثابه ثابت میسازم که مهره سکوت
و صموت بر لب هرزه درای متعصبین ناحق کوش که اصلا استحیا از حضرت ایشان ندارند بر نیست نهند و اساس
عصبیت و لداد و انکار و مجحات و دفع ثابتات که از احیله خلاص و مفر و مناص خویش قرار داده اند با خاک سیاه
برابر کنند آتش تعصب لاحاصل فرو نشاند و مرارت حق در گلوی اهل باطل چکاند و ذلت و خواری و خجالت
و شرمساری جاحدین بغایت قصوی رساند و خرافات و ترهات اهل خلاف که مفتریات سراسر باطل گرداند حضرات
معاصرین معاندین بملاحظه این غریو و فضیحت دم خواهند بر داشت و جامها تا بدامن چاک خواهند ساخت
و بیضه باس خواهند انداخت زمین و آسمان بنظر ایشان تیره و چشمهای ایشان بملاحظه نور حق خیره خواهند شد
و داهیه عظمی و قیامت کبری بر سر ایشان قائم و حسرت و اسف و اندوه و لهف ایشان دائم خواهد گردید
هر چند دماغ خود بنار عصبیت سوزند و زمین را با آسمان دوزند و ذخیره ملامت بدفع صراحت اندوزند
و طریق سوفسطائیه آموزند و آتش عناد و لداد افروزند و بر نواصی خویش داغ ترک امانت نهند و داد اعتساف
و لاف و گزاف دهند و بیخ دیانت را در هوای باطل بر زنند و نهایت مکابره و جدال را مطمح نظر سازند و حیا
و شرم و انصاف و آزرم پس پشت اندازند و زمزمه انکار بدیهیات نوازند و دست تشبث [illegible]
خاسرین خویش از چار سوی عالم بخوانند و صد امثال من مغیث الشیاطین جن و انس رسانند [illegible]
خیبت و ندامت و خجالت سود نبخشند و هر چند تزویق خرافات و تلفیق ترهات و اختراع اکاذیب و مکابرات
و ابتداع افترائات و مجادلات بغایت قصوی رسانند پای ناظر اریب از جاده حق نلغزد [illegible] آنکه
علامه عمر بن محمد بن محمد بن ابی الخیر محمد بن محمد بن عبد الله بن فهد که از مشایخ اجازه شاه ولی الله والد ماجد صاحب
تحفه است نسبت کتاب الامامة والسیاسة بعبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب اتحاف الوری نص فرموده
چنانچه سابقا بآن اشاره کرده ام و او لاجل افاضل و اشتهار کمالش بیان نمیکنم چرا که عبارتش را بعض
سیر ... علامه سخاوی تلمیذ رشید ابن حجر عسقلانی در کتاب الضوء اللامع [illegible]
محمد بن محمد بن عبد الله بن فهد صاحبنا ابن صاحبنا [illegible] ابو القاسم

محمد لكنه بعد اشتهر ابن شيخنا التقي الهاشمي المكي الشافعي الدعبد العزيز ويحيى ويعرف كسلفه بابن
فهد ولد في ليلة الجمعة سلخ جمادى الثانية سنة اثنتي عشرة وثمانمائة بمكة ونشأ بها فحفظ القرآن
ثم كتبا في الحديث لقنها له والده ثم حفظ في اثناء الفرائض من المختصر في علم مذهب احمد ثم حوله ابوه
شافعيا وحفظ النصف الاول من المنهاج ونحو ثلثي الفية ابن مالك ونصف الفية العراقي
وبكر به ابوه فاحضره واسمعه الكثير بمكة على مشايخها والقادمين اليها فكان ممن احضره
عليه الزين ابو بكر المراغي والزين عبد الرحمن الزرندي والجمال ابن ظهيرة واقرباؤه الكمال ابو الفضل
محمد بن احمد وابو البركات وظهيرة ابن حسين وفتح الدين محمد بن محمد بن محمد المخزومي والزين محمد بن
احمد الطبري وعبد الله بن صالح الشيباني والشمس ابن المحب المقدسي وممن اسمعه عليه بها الولي العراقي
وابن سلامة والعز محمد بن علي المقدسي وعبد الرحمن بن طولوبغا والشمس الشامي وابن الجزري والنجم
ابن حجي والجمال محمد بن حسين الكازروني والشريف ابو عبد الله الفاسي وطاهر الخجندي واستجاز له
خلقا من اماكن شتى فمن المدينة رقية ابنة يحيى بن مزروع ومن الشام عائشة ابنة
ابن عبد الهادي والشهاب ابن حجي والشهاب الحسباني والجمال ابن الشرائحي وعبد القادر الارموي ومن
بيت المقدس البرهان ابن ابي محمود واخته فاطمة والبدر حسن بن موسى والشهاب ابن الهائم ومن
الخليل احمد بن حسين النصيبي واحمد بن موسى الحبراوي ومن القاهرة الشرف ابن الكويك والعز
جماعة والجلال البلقيني والجمال الحنبلي والشمس البلالي ومن اسكندرية البدر ابن الدماميني
والتاج ابن التنسي والكمال ابن خير ومن حلب العز الحاضري ومن حمص الشمس محمد بن محمد بن
احمد السبكي ومن حماة البدر محمود ابن خطيب الدهشة ومن بعلبك التاج ابن بردس والشمس ابن اليونانية
ومن زبيد المجد اللغوي والنفيس العلوي والموفق علي بن احمد الخزرجي واحمد بن علي بن شداد ومن
تعز الجمال ابن الخياط في آخرين من هذه الاماكن وغيرها واقبل على الطلب بنفسه وتخرج بوالده
وغيره وقرأ بنفسه كثيرا وارتحل الى القاهرة في موسم سنة خمس وثلاثين صحبة الركب المصري
فدخل المدينة النبوية واقام بها ثلاثة ايام ولم يمكنه يسمع بها شيئا وكان دخوله القاهرة
في رابع عشر المحرم من التي تليها فسمع بها على الواسطي والبدر حسين البوصيري ولازم
شيخنا فقرأ عليه جملة وقرأ بها وكذا مستمليه الزين النبيه العقبي اوساقو منها الى الشام

استقصاء الافحام جلد ثانی

في رمضانها فسمع بغزة من الشمس ملوك الاياسي وبالخليل من الشمس التدمري وبالقدس من
الزين القباني وبالرملة من ابن رسلان وبالشام من عائشة ابنة ابن الشرائحي واجتمع بالحافظ ابن
ناصر الدين وحمل عنه اشياء ثم سافر صحبته في اوائل صفر سنة سبع وثلاثين الى حلب
فسمع في توجهه اليها ببعلبك من العلاء ابن بردس وبطرابلس من الشمس محمد بن عمر البيني وبحلب
من حافظها البرهان وتقيده بمرافقة شيخه ابن ناصر الدين ثم يبلغ غرضه من البرهان لرجوعه
معه يسيرا وسمع في رجوعه بحماة من التقي ابن حجة بغيرها من البلاد وفارق ابن ناصر الدين
واستمر راجعا الى القاهرة فوصلها بعد دخوله القدس والخليل ايضا ولم يلبث ان رجع
البلاد الشامية لكونه لم يشف غرضه من البرهان فلقي شيخنا بدمشق وهو راجع
صحبة الركاب السلطاني فسمع عليه بل وسمعه ايضا على بعض المسندين وكذا سمع في
توجهه بقارة وحمص وحماة ووصل حلب في اواخرها فلازم البرهان بيت ولد ابي ذر بالشرقية حتى
الى اواخر صفر من التي يليها وانتفع به واخذ عنه في هذه المرة شيئا كثيرا جدا وسمع في رجوعه
منها ايضا بحماة وحمص وطرابلس وبعلبك وغزة ثم ارتحل من القاهرة الى اسكندرية فسمع في
طريقه اليها بمدينة اشموم الرمان وثغر دمياط وبالمنصورة وسمنود والمحلة الكبرى والنحريرية
وسوق ورد ودمنهور وفوة وما تيسر له دخول اسكندرية لتنافر حصل بيننا وبين
رفيقه ثم رجع الى بلاده صحبة الحاج في موسم سنة ثمان وثلاثين وقد تحمل شيئا كثيرا
بهذه البلاد وبغيرها عن خلق كثيرين وتزايدت فوائده فاقام بها الى ان ارتحل منها الى القاهرة
ايضا عودا على بدء فوصلها في اواخر جمادى الآخرة سنة خمسين فقرأ بها على شيخنا لسان
الميزان واشياء وسمع عليه وعلى غيره من بقايا المسندين ورافقته حينئذ في جميع ذلك ثم عاد
لبلده صحبة الحاج منها وسمع في توجهه بعقبة ايلة على الكمال ابن البارزي واصيل الخضري وكتب
الكثير بخطه من المطولات وغيرها وعرف العالي والنازل وفتش في طول هذه المدة بل وبعدها
ايضا عن دب ودرج واخذ عمن هو مثله بل وممن دونه ممن هو في عداد من ياخذ عنه ولم
يتحاش عن ذلك كله حتى انه سمع مني بمكة جملة من تصانيفي ... عندي ... في سنة
في منيته هذا مسلسل العيد الائمة وصار كثير المسموع والمروي والشيوخ وخرج لنفسه

ولابيه المعجم والفهرست وكذا خرّج للبرهان الحلبي ثم لابي الفتح ثم لابي الفرج المراغيين ولابي السعد
ولابن الهمام المحب المطري ثم لسبط ثم للنور المحلي سبط الزبير ولزينب ابنة اليافعي وعمل لها العشاريات
وللعز بن الفرات ولسارة ابنة ابن جماعة معتني انه مخرج لاصحابه فمن دونهم وعمل
لنفسه المسلسلات والتوجيه لاسانيد تجريد الشيوخ وجعل في هذا النوع واستمد الجماعة
بعض ما صنف من فوائده وعولوا على اعتماده وذيل على تاريخ بلده للتقي الفاسي سماه الدر
الكمين بذيل العقد الثمين وتاريخا على السنين سماه اتحاف الورى باخبار ام القرى وكتابا للبلد
ثم الخصوصيين ثم المعتبر اسمهم ثم الموتى بينهم ثم المرحلين ثم للباب في الالقاب وتراجم
شيوخ شيوخه وجمع تراجم ست بيوت من بيوت مكة وافرد كل بيت منها بتصنيف
لكنه اكتفى فيها بذكر السند والانباء ونحو ذلك مما لا فائدة فيه وهم الفهديون واستطراد
فيه الى من تسمى بفهد او في نسبه فهد ولو لم يكن من بيتهم مع فضلائهم لاولاء عنهم وسماه بذل
الجهد فيمن سمي بفهد وابن فهد والطبريون وسماه التبيين للطبريين والظهيريون وسماه
المشارق المنيرة في ذكر بني ظهيرة والفاسيون وسماه تذكرة الناسي في اولاد ابي عبد الله الفاسي
والنويريون وسماه تحفة المهرة بتراجم النويرة هم اولاد احمد بن عبد العزيز بن القاسم بن
عبد الرحمن النويري والقسطلانيون وسمي غاية الاماني في تراجم اولاد القسطلاني الى غير ذلك
مما اكثره في المسودات ووقفت على اكثره كالمعجم لمن كتب عنه من الشعراء ومرتب اسماء
والف ذيلا على تراجم الحنابلة وعلى المدارك وتاريخ الاطباء وطبقات الحنابلة لابن رجب
ونحو انظار الذهبي الذي يوقف عليه على جدة وفا العجز بحيث يعين محل ذلك الاسم من الاجزاء ومن
الطبقة ليسهل كشفه ومراجعته وهو من اهم شي عمله وافيها كان للشرع صدق اللهجة وفرط
النصح وعظيم المروءة وعلو الهمة وطرح التكلف في العفة والشهامة والاعراض عن بني الدنيا
وعدم مزاحمة الرؤساء ونحوهم وكونه ذا التواضع والفتوة وبذل نفسه وفوائده وكتبه
واكرامه للغرباء والوافدين بالمحل الاسنى ومحاسنه جمة الى ان قال وقد قرأ على شيخنا في
سنة تسعين الاقامة عندنا ليرشده لبعض التصانيف فلو كان رحمه الله كثير الميل اليه والاقبال
عليه واثنى عليه بما دونته في الجواهر مما كتبه اليه وقد كثر شوقنا الى محيا السنكو وتشوقنا

اسـ في معتقد اتكم وتيسير ما يبلغنا من اقبالكم على هذا الفن الذي هو باحيا له واحيا من
السنن المعتبرة الـه وقد كنا نعدهم قليلا فقد صاروا اقل من القليل فلله الامر الى
ان قال ويعرفني الولد باحوال اليمن ومكة ووفيات من اتفق له الوفاة من ابناء البلدين وتقييد
ذلك بحسب الطاقة ولا سيما منذ قطع الحافظ تقي الدين تقييداته وان تيسر للولد الحضور
في هذه السنة الى القاهرة فليصحب معه جميع ما يجده من تخريج او تجميع للاستفادة انتهى ولما
قدم رأيته استعار منه اسماء شيوخه ورأيته ينتقي منها ويل وينقل عنه في ترجمة رين
من كتابه الاصابة فقال وجدت بخط عمر بن محمد الهاشمي فذكر شيئا وكفى بهذا مدحه
لكل منهما ووصفه بقوله مرة من اهل البيت النبوي نسبا وعلما وانه مجد واجتهد في تحصيل
الانواع الحديثية واخرى بانه محدث كبير شهير من اهل البيت النبوي واخرى بانه من
اهل العلم بالحديث ورجاله ومن اهل البيت النبوي الى غيرهما مما بينته في الجواهر والدرر وهو
علو منه ملقبا بالاوصاف والثنا لما تخلف عن وصفه بالحافظ الذي وصف به من لم يحصل
مجموع ما تقدم ممن يدعي ويتوسل ويعادي لا يسلم في وصفهم بذلك من انتقاده الاعمال كلها
بالنيات وكذا رأيت التقي المقريزي روى عنه في كراسة له في فضل البيت فقال وكتب الي
المحدث الحافظ الفاضل ابو حفص عمر بن محمد الهاشمي في شاهين غير مرة فذكر شيئا بل
وصفه في ترجمة فتح الدين محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن صالح المدني قاضيها ممن تقدم
بهما صبنا وقال في ترجمة ابيه منه انه محدث الحجاز كثير الاستحضار واوله سبع عمرا في هذا
العلم بذل اعظيما له كامه واعتنا بالجمع والسماع والقراءة بارك الله له فيما اتاه وساق
في عقوده في ترجمة ابيه نسبه الى علي بن ابي طالب رضي الله عنه وذكره ابن عبد ربه في
ترجمة والده فقال الحافظ نجم الدين من اعيان فضلاء تلك البلاد واليه المرجع في هذا الفن وهو
ممن كتب عنه ايضا واغتبط به حفاظ شيوخه كابن ناصر الدين وسائر من بتلك المطالب
وكان من جملة ما وصفه به السيد الشريف الحسيب النسيب العالم الفاضل بارع الحديث المفيد
الرحال سليل العلماء الاماثل فخر الفضلاء الافاضل جمال العترة الهاشمية تاج السلالة العلية الفاطمية
نجم الدين ضياء المحدثين الهاشمي العلوي ووالده الشيخ الامام العلامة الحافظ تقي الدين مفيد

119

الفهد تقي الدين ابن المسلمين العلامة المحدث الحجة المدقق الفهامة وغيره كالنقل التراجم والبرهان الحلبي فنزله في بيتا لما
كما قدمته عنهما وقال ثانيهما كان والده بخطه انه قرأ على شيئا كثيرا جدا واستفاد وكتب الطباق وقال لا جزاء وذاب
في طلب الحديث وقراءته فصيحة وكتابته سريعة صحيحة حرسه الله وطنه مكة سالما وقال الزين
رضوان فيما قرأته بخطه ايضا في بعض مجاميعه انه نشأ في سماع الحديث بمكة على مشايخها والقادمين
اليها من البلاد ثم رحل الى الديار المصرية واكثر بها من العوالي وغيرها ثم رحل الى القدس والخليل
واخذ عن الموجودين بها ثم الى دمشق فاخذ عمن لقيه بها وكان قد كتب كثيرا عن حافظ
العصر والموجودين بمصر وبلغني انه كتب كذلك بالشام وغيرها فالله تعالى ينفعه وايانا
وجميع المسلمين بل واسمع الزين المذكور عليه ولده بعض الاحاديث في رحلته الاولى كما اورده
في مسودة المتباينات للولد ولخص تراجم اكثر شيوخ رحلته وكذا صنع التقي القلقشندي
في بعض التراجم ممن اشتغل به وبما افتقده القطب الخيضري وغيره كالبقاعي الى ان قال واما انا
الى السخاوي ١٢٧
فاستفدت منه كثيرا وسمعت عنه في سنة خمسين وبعدها اشياء بل قرأت عليه
في الطائف ومكة اشياء وكذا اسمع عليه غير واحد من اهل بلده والقادمين اليها وحدث ١٢٠
بالكتب الكبار وقرأ عليه التقي الجراعي احد ائمة الحنابلة في مجاورته مسند الامام احمد وعمل
القارئ عليه يوم الختم قصيدة نظم فيها اسند المسمع وامتدحه فيها بل امتدحه ايضا غير واحد بيننا و
من المودة والاخاء ما لا اصفه وله رغبة تامة في تحصيل كل ما يصدر عني من تاليف وتخريج ونحو ذلك
بحيث اجتمع عنده من ذلك الكثير وكتب لبعض اصحابه مراسلة مؤرخة بربيع الاول سنة ثلث
وثمانين قال فيها والسلام على سيدنا وشيخنا وبركتنا سيدي الشيخ الامام العلامة الحافظ الكبير
فلان جمع الله الشمل بالحرم الشريف قريبا غير بعيد ان شاء الله العظيم مشتاقا كثير الرؤية ولله
الود لو كنت في خدمته بقية العمر استفيد منه ولكن على كل خير مانع وفي اخرى الى مؤرخة
بجمادى سنة ثمانين بلغه ما عرض لي من وجع بسبب السقوط في الحمام ثم حصول البرء منه الحمد
ولله الحمد على العافية والله تعالى يمتع بوجودك المسلمين ويديم بقاءك فوالله الذي لا اله الا هو
عالم الغيب والشهادة لا اعلم لك في الدنيا نظيرا والله كلما اطلعت في مؤلفاتك وما فيها من
الفوائد ادعو لكم بطول الحياة ولم ازل ابث محاسنكم في كل مجلس وادعو لكم بظهر الغيب فالله تعالى

یتقبل ذلک بمنه وکرمه وکلامه فی هذا المهیع کثیر جدا ولم یزل علی طریقته مع انحطاطه قلیلا
وضعف بصره حتی مات فی وقت الزوال من یوم الجمعة سابع رمضان سنة خمس وثمانین وصلی
علیه بعد عصرها ثم دفن عند قبورهم وتأسف القاضی وجمیع اصحابه علی فقده ولم یخلف بعده
فی مجموعه مثله ورثاه السراج معمر والشهاب لعلیف المکی وغیرهم رحمه الله وایانا وعوضنا
وایاه خیرا انتهی ازین عبارت طویله وترجمه جمیله واضح ست که عمر بن فهد شیخ جماعت اهل سنت وجماعت
وحاوی فضل وبراعت واستاد ومفید سخاوی تلمیذ رشید ابن حجر وحید بوده که ازو استفاده بسیار نموده
وابن فهد از اکابر ائمه واعاظم شیوخ سنیه اخذ علم نموده ودر معرفت فن حدیث علم حذاقت افراخته وطریق
حفاظ وائمه ره سلوک داشته وفوائد او منتشر گردیدند ومرویات ومسموعات ومشایخ او بکثرت
رسیدند ودر انتقاد وتحریر اسانید وتراجم شیوخ مهارت حاصل فرمود که جماعت منتسبین قدیما وحدیثا
از فوائد او آمد او وبر اعتماد وتحقیق او تعویل واعتماد نمودند وتصانیف مفیده وتوالیف عدیده بقالب
تصنیف ریخت وخاک مذلت بر سر اهل جهالت بیخت وبا این همه بصدق لهجه ومزید تعمم ومروت عظیم
وبهمت عالی وعفت وطهارت وسعی اعراض از ابنای دنیا وعدم مزاحمت ایشان موصوف ونهایت تواضع
وفتوت وبذل نفس وبذل فوائد وکتب واکرام غربا وآخذین معروف وعلامه ابن حجر عسقلانی میل کثیر وتوجه موفور
باو داشته وبمدح وثناء او همت میگماشته ونهایت عظمت وجلالت او آنست که عسقلانی با آنهمه تبحر و
همه دانی اظهار کثرت تشوق خود بافادات جدیده او فرموده وتبیین سرور وفرح خود بسبب ادراک
توجه او بتحقیق وتدقیق نموده وسؤال تعریف خود باحوال بهاریین ومکان ذکر وه واز روی استفاده از تحقیقات
وافادات او نموده وهرگاه عمر بن فهد نزد عسقلانی آمد سخاوی ملاحظه کرد که ابن حجر از ابن فهد
اسماء شیوخ او در البعاریه گرفت واز ان انتخاب فرمود بلکه از ابن فهد گفته در کتاب اصابه نقل فرموده
وسخاوی این را برای مدح ابن فهد بلکه مدح عسقلانی هم کافی دانسته ونیز ابن حجر مدح وتوصیف ابن فهد گفته که او از اهل بیت نبوت
از روی حسب وعلم ست واجتهاد کرده در تحصیل انواع حدیث ونیز در وصف او گفته که او محدث کبیر
شهیر بصفت اینکه از اهل بیت نبوی است ونیز در مدح او فرموده که او از اهل علم بحدیث ورجال واز اهل بیت
نبوی است ... مدائح ومناقب ابن حجر عسقلانی کم است واگر ابن حجر توجه ابن فهد را با وصف ومدح
... افادات او ... موصوف ساخته وزیاده تر در مدح وستایش او ...

۱۲۱

استقصا ۱/۱۱ ج ۲ ص ...

و ستوده جرائی دیگر مردم نیز مدح ابن فهد کرده اند و سخاوی با وجود الحاد با ابن فهد درجهت او بمبالغات انجار اسبسار رانسته صح

بجای نخر چنین مباشد حالانکه بلقب حافظ کسانے راکه کمتر از ابن فهد هستند موصوف ساخته و علامه تقی

الفریزی هم با آنهمه جلالت و عظمت از ابن فهد روایت نموده و ازو اخذ فرموده و استفاده خود ازو ظاهر

کرده و در کتاب عقود در وصف او گفته که او محدث حجاز و کثیر التحصیل است و گفته که امید وارم که ابن فهد

در فن حدیث بمرتبه عالیه برسد بسبب انکه او اعتنا از تخریج و سماع و قراءت دارد و ابن تغری بردی در مدح ابن فهد گفته

که حافظ نجم الدین از اعیان فضلاء این بلده است و لیس بوسے او مرجع است درین فن بالجمله غایت جلالت

و عظمت ابن فهد بمرتبه رسیده که حفاظ شیوخ او افتخار باو کرده و بحافظه کمال او خوشحال شده

چنانچه ابن ناصر الدین با انکه از بابه خود تا حلب سفر کرده مدح و ستایش او گفت که او سید شریف

و حسیب نسیب و عالم و فاضل با کمال و محدث مفید رجال و سلیل علماء اماثل و فخر فضلاء افاضل و جمال

عترت هاشمیه و تاج سلاله علویه نجم الدین و ضیاء المحدثین است و جلالت و نبالت و عظمت و رفعت

ابن فهد از افاده شاه عبد العزیز هم ظاهر است چنانچه در بستان المحدثین بترجمه محمد بن الجزری میفرماید

و از کتب غیر مشهوره او الادلة الواضحة فی تفسیر سورة الفاتحة است و کمال فی اسماء الرجال و بدایة الهدایة

فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المصابیح که شرح مصابیح است در سه جلد خوب نوشته و المسند الاحمد

فیما یتعلق بمسند احمد و التعریف بالمولد الشریف و مختصر آن عرف التعریف و اسنی المطالب فی

مناقب علی بن ابی طالب و الجوهرة العلیة فی العلم العربیة و دیگر تصانیف نیز دارد و چنانچه علامه

ابو القاسم عمر بن فهد در معجم شیوخ و الدخود حافظ تقی الدین بن فهد مکی نه از معاصرات ابن ذکر کرده

و در مفتاح کنز الدرایة بترجمه ابن الجزری گفته قال العلامة ابو القاسم عمر بن فهد فی معجم شیوخ

والده الحافظ تقی الدین بن فهد هو الامام العلامة استاذ الاولین و الآخرین و کتاب اتحاف

الورى کتابی است شائع و مشهور و ذکرش در تصانیف ابن فهد سخاوی هم فرموده و فاضل چلپی در کشف

الظنون گفته اتحاف الورى باخبار ام القرى للشیخ نجم الدین عمر بن فهد المکی انتهی و علامه شیخ حسن

عجیمی که شیخ المشایخ شاه ولی الله دهلوی است کما علمت سابقا کتاب اتحاف الورى را باسناد اکابر علماء از

مصنف آن روایت کرده چنانچه شیخ تاج الدین دهان مکی در کتاب کفایة المتطلع میفرماید تاریخا المکة

المشرفة للحافظ نجم الدین عمر ابن الحافظ تقی الدین محمد بن فهد المکی القرشی الهاشمی العلوی

المسمی اولهما اتحاف الورى باخبار ام القرى و ثانیهما الدر الکمین بذیل العقد الثمین بهما

يعنى الشيخ محمد الحصكفي عن الشيخ احمد القشاشي عن الشمس محمد الرملي عن الشرف عبد الحق السنباطي
عن مؤلفهما الحافظ عمر بن الحافظ تقي الدين بن فهد فذكرهما واجازهما الامام القشاشي
عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عم والده محمد جار الله بن فهد
عن ابيه الحافظ عبد العزيز بن فهد عن ابيه مؤلفهما و هرگاه حال عمر بن فهد مكى وتوثيق
او واتحاف الورى دريافتى پس بدانكه درهمين كتاب اتحاف الورى در وقائع سنه ثلث وتسعين ذكر نموده
وقال ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة في كتاب الامامة والسياسة كان مسلمة بن مروان
واليا على اهل مكة فبينا هو يخطب على المنبر اذ اقبل خالد بن عبد الله القسري من الشام واليا
عليها فدخل المسجد فلما قضى مسلمة خطبته صعد خالد المنبر فلما ارتقى في الدرجة الثالثة
تحت مسلمة اخرج طومارا ففضه ثم قرأه على الناس فيه بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الملك بن
مروان امير المؤمنين الى اهل مكة اما بعد فاني وليت عليكم خالد بن عبد الله القسري
فاسمعوا له واطيعوا ولا يجعلن امرء على نفسه سبيلا فانما هو القتل لا غير وقد برئت الذمة
من رجل آوى سعيد بن جبير والسلام ثم التفت اليهم خالد فقال والذي يحلف به ويحج اليه لا اجده في
دار احد الا قتلته وهدمت داره ودار كل من جاوره واستبحت حرمه وقد اجلت لكم
فيه ثلاثة ايام ثم نزل ودعا مسلمة برواحله ولحق بالشام فاتى رجل الى خالد فقال ان
سعيد بن جبير بوادي كذا من اودية مكة مختفيا بمكان كذا فارسل خالد في طلبه فاتاه
الرسول فلما نظر اليه قال اني امرت باخذك وأتيتك لاذهب بك اليه واعوذ بالله من ذلك
فالحق باي بلد شئت وانا معك فقال سعيد بن جبير الك هاهنا اهل وولد قال نعم قال
انهم يؤخذون بعدك وينالهم من المكروه مثل الذي كان ينالني قال فاني اكلهم الى الله عز وجل
قال سعيد لا يكون هذا فاتى به الى خالد فشده وثاقا ثم بعث به الى الحجاج فقال رجل
من اهل الشام ان الحجاج قد انذر به واشعر قبلك فما عرض له فلو جعلته بينك وبين الله
لكان ازكى من كل عمل يتقرب به الى الله تعالى قال خالد وظهره الى الكعبة قد استند اليها
والله لو علمت ان عبد الملك لا يرضى عني الا بنقض هذا البيت حجرا حجرا لنقضته في مرضاته
واين عبارت كه ابن فهد مكى از كتاب الامامة والسياسة نقل فرموده در نسخ كتاب الامامة والسياسة بلفظها

[illegible] ١٢٣٤ [illegible]

بلفظ موجود است حیث قال فی کتاب الامامة والسیاسة ذکر قتل سعید بن جبیر وذکروا ان مسلمة
بن عبد الملک کان والیا علی اهل مکة فبینا هو یخطب علی المنبر اذ اقبل خالد بن عبد الله
القسری من الشام والیا علیها فدخل المسجد فلما قضی مسلمة خطبته صعد خالد المنبر فلما
ارتقی فی الدرجة الثالثة تحت مسلمة اخرج طومارا ففضه ثم قرأه علی الناس فیه بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الملک بن مروان امیر المؤمنین الی اهل مکة اما بعد فانی ولیت علیکم خالد
۶۹ عبد الله القسری فاسمعوا له واطیعوا ولا یجعلن امرء علی نفسه سبیلا فانما هو القتل
لا غیر وقد برئت الذمة من رجل آوی سعید بن جبیر والسلام ثم التفت الیهم خالد فقال
والذی نحلف به ونحج الیه لا اجده فی دار احد الا قتلته وهدمت داره ودار کل من جاوره
واستبحت حرمه وقد اجلت لکم فیه ثلاثة ایام ثم نزل ودعا مسلمة برواحله ولحق بالشام فاتی
رجل الی خالد فقال له ان سعید بن جبیر بوادی کذا من اودیة مکة مختفیا بمکان کذا
فارسل خالد فی طلبه فاتاه الرسول فلما نظر الیه قال له انی امرت باخذک واتیت
۱۲۴ لاذهب بک الیه واعوذ بالله من ذلک فالحق بای بلد شئت انا معک فقال سعید
بن جبیر الک ههنا اهل وولد قال نعم قال انهم یؤخذون من بعدک وینالهم من المکروه مثل
الذی کان ینالنی قال فانی اکلهم الی الله عز وجل قال سعید لا یکون هذا فاتی به الی خالد
فشده وثاقا ثم بعث به الی الحجاج فقال له رجل من اهل الشام ان الحجاج قد انذر به واشعر
قبلک فما عرض له فلو جعلته بینک وبین الله لکان ازکی من کل عمل تتقرب به الی الله قال خالد
وظهره الی الکعبة قد استند الیها والله لو علمت ان عبد الملک لا یرضی عنی الا بنقض هذا البیت
حجرا حجرا لنقضته فی مرضاته انتهی بغایت [illegible] بعد شد البرا و الت عبارت ابن عالم [illegible] وزائل موصوف
شقشقیه وفیات محمد [illegible] معروف ابصبانت ودانت مدقق جلیل الحذاقة والمهارة ومحقق عظیم الریاسة
والامامة که کتاب الامامة والسیاسة تصنیف عبد الله بن مسلم بن قتیبة است ولله الحمد علی ذلک حمد الشاکرین
حیث لا یکذب القاصرین ودفع عدوان الخاسرین وبان حنین الحائرین وطاش شنین البائرین حالا جناب
مخاطب کشف الاخلاع را باید که سر خود بسنگ فار البسیار زده ودست از دعوی فضل وعلم بردارد وزار زار
بر فضیحت خویش وائمه خویش نالد وتا آخر عمر از دل کف افسوس مالد که لاف و گزاف [illegible] انداختن باطل

استقصاء الافحام ج [illegible]

استقصاء الافحام ۱۲۵

باطل و مشتبه گیا که بر رقاب ستانه و قاصرین ساخته بود زائل گردید چه حضرت مخاطب چون آب سندیده بدارد

و ضلال عوام و تقریع لئام اعظم مآثر خود می پندارد و تلبیس و تدلیس اکثر ولقات و تلبیسات رکیکه از اجل

مآثر خود می انگارد و دستان دیانت و خوف الهی و مبالات افتضاح بر داشته همت والا نهمت را بر کذب

و غدر و خیانت و بهتان گماشته بسبب غفلتها که نظام هواجس و اوهام و ادراک وساوس فرجام مبالغه

تمام در نفی کتاب الامامة والسیاسة از عبدالله بن مسلم بن قتیبه ساخته در واهیه و اهیه در رسالة المکاتیب بازالة

الشین عن الکتب فرافات و تلبیسات و تسویلات و تمویهات و تزویقات نگاشته ثبوت صحت این

نسبت را باطل محض انگاشته چنانچه در رسالة المکاتیب گفته و حاشا که کسی از علمای سلف کتاب سیاست و امامت

را از کتب خویش قرار داده باشند آنها که ترجمه ابن قتیبه سنی نوشته اند بیشتر از کتب او را یاد کردند نگ کسی جمله تصانیفش کتاب

امامت و سیاست نام نبرده در واهیه ناطقه بکلامی گفته و حالانکه قدما و متاخرین نفی انتساب کتاب الامامة والسیاسة بسوی ابن قتیبه

سنی کما عرفت فی الرسالة المذکورة یعنی رسالة المکاتیب نجاشی میکنند و انکار شدید مینمایند و احدی از ایشان بسبیل ندرت هم

آن کتاب را بطرف ابن قتیبه سنی نسبت نمیدهد انتهی عاقل منصف سامی باید که درین هزل جزاف مخاطب کثیر الاعتساف بنظر امعان

و انصاف بنگرد و آنچه شاید و باید در حق حضرتش گوید که حضرت او بعض هوا است نفس و حب باطل بعداوت حق کذب دروغ را

حلال و مباح ساخته بلا امعان و تدبر و بغیر تتبع و تفحص و بلا لحاظ قرائن و شواهد مثل نفی نسبت منحول الغزالی عمدة الفحول انکار

نسبت کتاب الامامة والسیاسة بعبدالله بن مسلم بن قتیبه نموده و بسبب غایت انهماک در کذب و بهتان و عدم مخافت از

عذاب قهار و بال از افترا و کذب بر علمای اعیان مذهب خود باکی نکرده میگوید که قدما و متاخرین سنیه از نسبت

کتاب الامامة والسیاسة بعبدالله بن مسلم انکار و تحاشی دارند هرگاه حال کذب و افترای حضرتش بر علمای خود این

مثابه باشد از افترا و کذب او بر علمای اهل الحق چه می پرسی و طرفه آنکه در واهیه حواله تحاشی قدما و متاخرین از انتساب

کتاب امامت و سیاست بسوی ابن قتیبه سنی بر رسالة المکاتیب خود میکند حالانکه در رسالة المکاتیب تحاشی

خود از قرار دادن علمای سنیه کتاب سیاست و امامت را از کتب خویش ذکر نموده نه تحاشی

ایشان از انتساب این کتاب با بن قتیبه سنی و بین الامرین بون بین ظاهر بسبب هیجان اغلاط عناد

سفاهت کلام خود هم نمی فهمد تا بفهم کلام دیگران چه رسد مقام صد گونه استعجاب اولی الالباب است که

مخاطب کثیر الحیا بمزید بهتان و افترا ترجمه جابر شامن بجار را بجناب سلطان العلما المحققین نستبشی نفس با آنکه اصلا

در اوائل این ترجمه نام آنجناب مذکور نیست نسبت داده و بنا بدین وهم باطل زبان بسافت توامان

بتشنیعات غلیظ در حق آنجناب کشاده و بانتساب ابن قتیبه کتاب امامت و سیاست حالانکه در شروع آن مذکورست
قال ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة تقدم کلامنا بحمد الله الخ زورحیه قبول ساقط میدانند و نیز
جناب او بسبب غایت بهتان و لجاج کتاب تحجاج السالکین رابامین الدین طبرسی طاب ثراه بمقام مطاعن
و مواخذه محض بسعوی بلا شاهد و بلا بینه نسبت داده خود را و مقتدایان خویش را از تشنیعات و مطاعن ناحق
ناحق بزعم باطل فارغ البال ساخته و محض این نسبت بسانے که اتباع وسوسه شیطانی بیش نیست کافی بوده پس چرا
محض نسبت ملحق کتاب سیاست و امامت بابن قتیبه کافی نباشد فضلا عن ثبوت صحة هذه النسبة بکلام عالمهم المفید
و شیخهم السدید و حیرانم که جناب مخاطب در حق فاضل رشید و شاه سلامة الله که این هر دو بزرگ هم نسبت
کتاب الامامة و السیاسة بعبد الله بن مسلم بن قتیبه می نمایند کما لا یخفی علی ناظر الایضاح للاول و معرکة الاراء
للثانی چه خواهد گفت و چها در رد مناقب و محامد حق ایشان خواهد سفت عجب نیست که حضرت شاه
سلامة الله را بسب و شتم و فحش و تشنیع نوازد که در خطبه داهیه واهیه بعجائب مثالب و معائب
حضرت ایشان را ستوده کوشیده و دیگر معتقدین شاه صاحب از معاصرین سینه اینهمه محمول بر عداوت و شقاوت
و خبث سریرت باشد لیکن حیرانم که بحق فاضل رشید چسان سارت ادب وا خواهد داشت که خود جابجا در مفوات
خویش باطراء و اغراق و مدح و ستایش حضرتش رطب اللسان می باشد و آنچه جناب مخاطب فرموده که آنها که ترجمه
ابن قتیبه سنی نوشته اند بیشتر از کتب او را یاد کرده اند الخ مخدوش ست بآنکه آنها که ترجمه عبد الله بن مسلم بن قتیبه
سنی نوشته اند مثل ابن خلکان و یافعی و ابن اثیر و سیوطی و نووی و سمعانے هرگز بیشتر از کتب او را یاد نکرده اند
زیراکه تصانیف ابن قتیبه نه که ذکر آن نووی نهایت بسیار ست و نووی فهرست آنرا ندیده و بعد آنرا فراموش
کرده و ظن و آن نست که آن زیاده شصت کتاب ست و کسی از علما مذکورین از جمله کتب او زیاده
از بیست کتاب ذکر نموده اند فی گر بیشتر کتب او را ست نیاید بالکه معنای ذکر بیشتری از کتب و آنست که اکثر
کتب او را ذکر کرده اند و بعض ترک کرده اند گر دی مخاطب صحیح می بود باز هم مقصود او بیا طلی ندانسته
و اما آنچه فاضل رشید و شاه سلامة الله در حق عبد الله بن مسلم بن قتیبه فرموده که الصبیان و بعضیه
التندلی صریح الکذب البهتان حینایة الی ارفقه والجدر دانی بحمد که اطلاق آن از افاده ... عسکریه
مخاطب تحریر کرده و رساله المکاتیب واهیه تصریح بسنیت او نموده واضح و ظاهر ست و ...
سنیت و همچنین تصریح جناب شاه عبد العزیز بنموده و بودن او در اهلسنت برای ابطال این ...

کافی ست وازطرائف هفوات وغرائب خرافات شاه سلامة الله آنست که از سیاق وسباق وصریح دلالت کلام صاحب تحفه اعراض نموده حمل کلام علی ما لیس فیه صریحه کرده چنانکه ادعا می نماید که قول صاحب تحفه که مثبت دخول عبد الله بن مسلم بن قتیبه در اهل سنت است ابای از نفی غالی وشیعی مقرری بودن او میکند چنانچه در معرکة الآراء می فرماید اگر مراد صاحب تحفه از نفی غالی وشیعی مقرر بودن عبد الله بن مسلم بن قتیبه است چنانچه قولش که معدود در اهل سنت وپیشوایان آن که تبیین اسم ونسبت الخ در نهایت ظهورست که قرینه قطعیه کلام صاحب تحفه دلالت صریحه دارد برآنکه ابن قتیبه از معتبرین اهل سنت است زیراکه صاحب تحفه ذکر ابن قتیبه برای تمثیل این ادعا نموده که شیعه در اسما والقاب معتبرین اهل سنت نظر کنند وهرکه را از رجال خود شریک نام ولقب او یابند حدیث او را و روایت او را بآن نسبت دهند وبجهت اتحاد نام ولقب اشتباه حاصل شود وبسیاری از نادانان واقف نشوند در اوهام می زنند که خود اعتقاد و کنند پس ظاهر بین می باید که ابن قتیبه از معتبرین اهل سنت وثقات ایشان باشد والا اختلال کلام والحاق این باصوات حیوانات که بی ربط اند پیش لازم خواهد آمد وچنانچه شاه سلامة الله قطع نظر از ترک امعان نظر وتدبر در سیاق وسباق این کلام گرد تتبع دیگر اطلاقات تحفه هم نگردیده اند زیراکه شاه صاحب در باب چهارم در حق ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند که ایشان از اهل بیت معدود اند چنانچه آنفا نقل کردیم که ایشان می فرمایند حالا ناصبیت این فرقه یعنی شیعه اثنا عشریه باید دید که بقدر بزرگان که جگر پاره های ائمه وبرادران ائمه بودند چه قبیل اهانت واستخفاف می نمایند در حق چند کس معدود از اهل بیت که ائمه اثنا عشریه بعض اقارب ایشان باشند در پرده محبت ظاهرا ایشان چه قبایح نسبت کنند انتهی پس اگر قول صاحب تحفه در حق عبد الله بن مسلم بن قتیبه که معدود در اهل سنت ست دو ابای تخریج او از اهل سنت در انتفای تشیع او کند لازم آید که شاه عبد العزیز ائمه اثنا عشریه علیهم السلام را از اهل بیت معاذ الله خارج می دانستند وبنابرین نهایت کفر وضلال شاه صاحب ثابت خواهد شد که ائمه اثنا عشریه را از اهل بیت خارج ساختند پس گو تسلیم دلالت قول شاه صاحب بر خروج ابن قتیبه از اهل سنت سهل باشد لیکن ظهور کفر وضلال وعناد ایشان با ائمه اثنا عشریه علیهم السلام بایشان بیکه او شان را از اهل بیت خارج ساختند سخت مشکل خواهد شد وانا انادی علی علیل عنا لب بجلیل و رانداه المقین بجواب شاده مشابهه جناب مصنف طاب ثراه که شاه عبد العزیز وفاضل رشید را سبب نسبت رفض بابن قتیبه تفضیح فرموده پس بحق آن بنای آن هر دو امر ست یکی اوائل

از کلام فاضل رشید که در ایضاح نداے جمهوری بر فضل عبد الله بن مسلم قتیبه در ده و دوم انکار نسبت کتاب
الامامة والسیاسة بعبد الله بن مسلم بن قتیبه وبغایت الهی صحت امر اول از ملاحظه ایضاح ظاهر و صحت نسبت
امامت وسیاست با بن قتیبه کالشمس فی رابعة النهار باثبات رسانیدیم انهم خرافات وهفوات اکیسر باطل
مضمحل گردید اما عبد الله بن زبیر که بزبور رشد از فضائل ومناقب مختلفه او ردهی طوامیر عریضه قوم سیاه
ودین وایمان وات عالی درجات بافترای آن تباه پس معائب ومثالب وفضائح وقبائح وقوادح ومخازی
ومعاصی ومطاعن او زیاده تر از آنست که احصای آن توان نمود وچون جناب خلیفه ثانی از راه کشف
وکرامت وجهانی برطرفی از فضائح ومثالب آن الشقی الاشقی مطلع بودند لهذا او را بحالت ملعونیت
موصوف نمودند که او شیطان کامل خواهد شد چنانچه سابقا نقلا عن المحاضرات للراغب الاصفهانی
مذکور شد و واقعی آنچه خلیفه ثانی در حق ابن زبیر ارشاد فرموده حرفی لیس صحیح ودرست است زیرا که از انه
ملاحظه قبائح اعمال ومساوی افعال وظاهر است که او شیطان کامل ابلیس بهتا بود پس از انجمله آنست
که بنا بر افادات ائمه سنیه او سنت سیئه شهادت دروغ در اسلام اختراع کرده [illegible] من سن سنة سیئة
۱۲۸ کان علیه وزرها ووزر من عمل بها تا ابد جمیع شهود زور بر گردن خود گرفت وحضرت عائشه را با قامت این
شهادت مانع امتناع از قتال نفس رسول صلی الله علیه وآله وسلم گردید وعقاب قتل جمیع مقتولین بحق
واغرا اهل طلب بر مقاتله محقین تا که نوبت بقتل صدها نفوس رسید بر جهار و سید تفصیل این اجمال آنکه
هرگاه حضرت عائشه طائشه را بسبب اشتعال نار بغض وعناد وزبانه کشی آتش ضغائن استعداد سودا اثارت
غبار وفتنه وفساد که آنرا گاهی صلاح وگاهی جهاد میگویند در سر افتاد وبجیله دیدار الملتبه کثیر الحیله قتیل الدار که در محفل
اصحاب کبار بتحریص وترغیب خویش واغیار بتاکید بسیار در اعلان واجهار بلا تقیه اصرار بر قتال امام الانام علی علیه السلام
ودم واکفار آن عالی مقدار [illegible] بعساکر بالشکر جرار وجیفات اشرار [illegible] ومعاندین کفار
ومخالفین نابکار ومبغضین ناهنجار ولئام شنیع الاطوار واوباش غدار وعوام مکار ومنافقین
بدکردار بقصد قتال وپیکار وجدال وکارزار [illegible] ذوالفقار وحیدر کرار غیر فرار امیر ابرار وسرور
اهلبیت اطهار وصی رسول مختار صلوات الله وسلامه علیهما [illegible] الاعصار با کمال [illegible] آتش [illegible]
فرحان وشادان [illegible] کنان آتش [illegible] سینه [illegible] معاند [illegible] حکم [illegible] شریف
وخلاف کتاب [illegible] عبارت [illegible] کل العجب بین جمادی ورجب [illegible] و نهایت

استغراب اولی الالباب بست باین حد کشید که لعاب آن آب را بملاحظهٔ این عبارت ذکر الرحا درشقشقت ماب که بحیله نقش بر آب و خیالی مثل نمایش سراب ازلعاب کردند زهره آب و دل پراضطراب شد دانستند که معاندین آل بیت ونفوس مسار ملفات از اتباع حق آبی بسکوت صمدیت آبی بر روی کار نمی‌ید و بی رفع صمدیت و ترک ادبکاری نمی‌گشاید ناچار آن لعاب با پیچ و تاب بر روی آن ما در با آب و تاب بفادشتر اهوزاناب صیاح و نباح آغاز نهادند و باب تنبیه و ایقاظ کشادند تا آنکه آن علامه و آن مجتهد که مانع مرتکبه مخالفت قرآن وخائضه غمار عصیان وفائضه بحار عدوان ارشاد سرور عالمیان صلی الله علیه وآله وسلم بخاطر اقدس فارغ از احزان واشجان آورده فریاد وفغان شروع کرد وبعد سرور وابتهاج بالتباع وبعد حبور وابتهاج بارتیاع مبتلا گشت وبابجاع استرجاع قلوب بهیچ رعاع از اشیاع اتباع خویش خست عرق خجالت ندامت جبین بسیل روان سهول وحزن وردل تهور منزلش روان گردید طوعا وکرها اراده رجوع از جدال الاغنی ولاسمین من جوع فرمود آری وقتیکه چون این نجم دید کهنای که بخته وآتش فتنه که انگیخته بسیلاب صیاح ونباح کلاب بیاب بسرسد طرفه آنکه دستی و سحرکاری وشعبده بازی و سقیفه سازی بکار برده کهبران بکمرهم ندامت نهده آن شیطان کالملزم اخل شد وبلا مخافت از ارتکاب کذب وبهتان وفی استحقاق عذاب نیران برخلاف شهادت صادقه صالحه محمد بن طلحه که فضائل ومحامد او از ۱۲۹

کتب قوم ظاهرست گفت که این موضع آب حوأب نیست وبرین هم اکتفا نکرده قسم دروغ بران خورد دور دولق عدالت لشکریان هم برده چون ام المؤمنین برین یمین اقتناع وازفسخ عزم خود امتناع نکرد یا بنا بحرص تاکید تشیید اساس آن کذب غیر سدید آن مکار غدار آخر کار بسبب نهایت انهماک در فسق وفجور واعداد اسباب شرور اتباع شیطان مغرور فقد خشلور خوف یوم النشور بخاطر پرشرور و عدم مرور استحیا از ایزد غفور بدل جسور پنجاه کس چند را از شهود زور آورد که گواهی دادند که این موضع آب حوأب نیست تا آنکه اجتهاد آن مجتهد نیک صفات مقتضی ترجیح نفی بر اثبات بل اثبات اثبات در کون مخالفت سرور کائنات علیه آلاف التحیات والتسلیمات واقتحام اشنع آفات واعراض از سلامت ونجات گردید و برهان قصد فاسد قدم ثبات فشرد وطریق عناد اول سپرد وشد آنچه شد علامهٔ جلیل حاوی ملکات انسانی ابوسعد عبد الکریم سمعانی امجاد ومناقب شتیده نبالی آن نحریر الثانی از وفیات الاعیان ابن خلکان ومرآة الجنان یافعی وطبقات شافعیه ابن جماعه وطبقات سبکی وامثال آن ظاهر وباهر وعبد الرحیم بن الحسن جمال الدین الاسنوی که فضائل ومدائح او از حسن المحاضره وطبقات ابن جماعه وطبقات شقعا شافعیه سراج الدین ابن الملقن وغیر آن واضح ولائح وطبقات شافعیه که از دستان

در بیان آن سعادت اقتران بالملک بکلاری نسخه عتیقه زان مزین بخط مرزا احمد بن فتح خان بن سجدان سر العصیان
عطا فرمود و مدح و ستایش و ثنا او گفته ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور السمعانی الملقب
تاج الاسلام سبق ذکر جده ابی المظفر فی الاسماء الاصلیة کان المذکور اماما عالما فقیها محدثا
ادیبا جمیل السیرة لطیفا ظریفا کثیر الاشتیاق ولد یوم الاثنین الحادی و العشرین من شعبان
سنة ست و خمسمائة فسمعه ابوه ببلده و نیسابور و مات ابوه و عمره نحو اربع سنین فنشأ بین
اهله و بنی عمه و اقبل علی الاشتغال فسمع الکثیر و طاف الاقالیم قال ابن النجار سمعته مرة یذکر ان
عدة شیوخه سبعة آلاف شیخ و لم یبلغ ذلک لاحد و درس بالمدرسة العمیدیة و صنف
التصانیف الکثیرة المفیدة الکبار مع کونه لم یعمر منها الانساب نحو ثمان مجلدات و تاریخ مرو یزید
علی عشرین مجلدا و کتاب الذیل علی تاریخ الخطیب لبغداد نحو خمسة عشر مجلدا و منها معجم شیوخه
المشتمل علی العدة المتقدمة و روی عنه جماعة و مات بمرو غرة ربیع الاول سنة اثنتین و ستین
و خمسمائة ذکره ابن خلکان و غیره در انساب بتبت حوأبی گفته و درو حدیث عصام بن قدامة
عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لنسائه لیت شعری ایتکن صاحبة
الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوأب و روی اسمعیل بن ابی خالد کذلک عن قیس بن ابی
حازم عن عائشة انها مرت بماء فنبحها کلاب الحوأب فسألت عن الماء فقالوا هذا ماء الحوأب
و القصة فی ذلک ان طلحة و الزبیر بعد قتل عثمان و بیعة علی خرجا الی مکة و کانت عائشة
حاجة تلک السنة بسبب اجتماع اهل الفساد و العبث من البلاد بالمدینة لقتل عثمان
فخرجت عائشة هاربة من الفتنة فلحقها طلحة و الزبیر و حملاها الی البصرة فی طلب دم
عثمان من علی و کان ابن الزبیر عبد الله ابن اختها اسماء ذات النطاقین فلما وصلت عائشة
رضی الله عنها معهم الی هذا الماء نبحتها الکلاب علیه فسألت عن الماء و اسمه فقیل لها
الحوأب فتذکرت قول النبی صلی الله علیه و سلم ایتکن تنبح علیها کلاب الحوأب فتوقفت علی
الرجوع فدخل علیها ابن اختها ابن الزبیر و قال لیس هذا ماء الحوأب حتی قیل انه حلف علی
ذلک و کفر عن یمینه و الله اعلم و مضت عائشة الی البصرة و کانت وقعة الجمل المعروفة
و قاضی القضاة محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی الحلبی که علامه جمیل المناقب جلیل بود از نوادر زمان

و معجم شیخ ابن حجر عسقلانی و ذیل طاهر سخاوی و امثال آن ظاهر است در کتاب روض المناظر فی علم الاوائل
والاواخر گفته فی سنة ست وثلاثین ارسل علی بن ابی طالب رضی الله عنه الی البلاد عمالا له
فبعث عمارة بن شهاب الی الکوفة وکان من المهاجرین وولی عثمان بن حنیف الانصاری البصرة
وعبید الله بن عباس الیمن وقیس بن سعد الانصاری مصر وسهل بن حنیف الانصاری الشام
فرجع من الطریق لما سمع بعصیان معویة وکذلک عمارة لقیه طلحة بن خویلد الذی کان
ادعی النبوة فی خلافة ابی بکر رضی الله عنه فقال له ان اهل الکوفة لا یستبدلون بابی موسی
الاشعری فرجع ولما وصل عبید الله الی الیمن خرج الذی کان بها من قبل عثمان وهو یعلی بن منیة
بما بها من الاموال الی مکة وصار مع عائشة وطلحة والزبیر وجمعوا جمعا عظیما وقصدوا البصرة
ولم یوافقهم عبد الله بن عمر واعطی یعلی بن منیة لعائشة رضی الله عنها جملا کان اشتراه
بمائة دینار اسمه عسکر وقیل بثمانین ورکبته ومروا بمکان اسمه الحوأب فنبحتهم کلابه فقالت
عائشة ای ماء هذا فقیل لها هذا ماء الحوأب فصرخت وقالت انا لله وانا الیه راجعون
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وعنده نساؤه لیت شعری ایتکن تنبحها کلاب
الحوأب ثم ضربت عضد بعیرها فاناخته وقالت ردونی فاقاموا یوما ولیلة فقال لها عبد الله
بن الزبیر انه کذب لیس هذا ماء الحوأب ولم یزل بها وهی تمتنع فقال النجا النجا فقد ادرککم
علی فارتحلوا نحو البصرة وعلامه عبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب امامت و سیاست گفته فلما
انتهوا الی ماء الحوأب فی بعض الطریق ومعهم عائشة نبحها کلاب الحوأب فقالت لمحمد بن طلحة ای ماء
هذا قال ماء الحوأب قالت ما ارانی الا راجعة قال ولم قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول لنسائه کانی باحدیکن قد نبحها کلاب الحوأب وایاک ان تکونی انت یا حمیرا فقال لها
محمد بن طلحة تقدمی رحمک الله ودعی هذا القول فاتی عبد الله بن الزبیر فحلف لها بالله لقد خلفته
فی اول اللیل واتاها ببینة زور من الاعراب فشهدوا بذلک وجمال الدین محدث در روضة الاحباب
گفته عائشه در هودجی که بر شتر عسکر نام که یعلی بن منیه پیشکش کرده بود نشسته بود و پیش پیش لشکر میرفت تا رسیدند
قریب بالطلوع صبح بر چشمه که آنرا حواب میگفتند چون شتر عائشه در گذر آمد سگان آن موضع جمع گشته
بانگ برآوردند عائشه آواز سگان شنید و در شتر را از رفتن باز داشت و پرسید این مقام را چه نام است شخصی گفت حواب

یعلی بن منیه بضم المیم وسکون النون ... من الاصابة مختصرا

کہ چہ آبست مسئول گویند این آب حواب ست عائشہ گفت باز گردانید مرا رسید کہ این گفتن را اسباب ست
ومانع تو از رفتن این ابکیست جواب سائل چنین گفت من شنیدم از رسول صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود گویا
می بینم زنی از زنان خود را کہ سگان حواب برو بانگ کنند ای حمیرا ترسان باش از خلاف انکہ آن زن تو باشی
مانع من از رفتن این حدیث مسموع و تہدید و وعیدی کہ از مضمون آن معلوم میشود باعث بر اعتقاد رجوع ست پس
دران منزل فرود آمده چون آفتاب بر آمد عبد اللہ بن زبیر پنجاه مرد از سگان آن موضع نزد عائشہ آورد
تا گواہی دادند کہ این آب حواب نیست ولشکر از آب حواب در اول شب گذشت وگویند کہ این گواہی اول شہادت
دروغی بود کہ در اسلام بوقوع پیوست وآتش اضطراب عائشہ در مراجعت از ان طریق بگواہی آن فریق
فرو نشست وہمچنان از قصد در رجوع بود وجزع واضطراب می نمود تا عبد اللہ زبیر از اخریات لشکر او نزد او اند آمد
کہ علی بن ابی طالب با لشکر می کینہ از عقب رسید خوف بر عائشہ استیلا یافتہ واز طریق برتافتہ دلیلی را طلبید تا
از راه آن قصار سی نماید للّٰہ گفت دلیل از رشد مندگی خطا می غلطی کہ در تسمیہ آن بہ کرده بود فرار نموده انتہی مرزا محمد
بن معتمد خان بدخشانی کہ بتصریح فاضل رشید ولی اللہ از علمای اہلسنت ست در کتاب مفتاح النجا گفتہ اقول اما وقوع
عائشة فی مسيرها الى البصرة بموضع الحوأب واستماع نباح الكلاب فی عزمها بالرجوع ومجیء عبد اللہ
بن الزبير بشهود الزور على انه ليس بحوأب فاطلبها فی كتب التاريخ از جمیع تحقیق این روایات عبارات
ثقات اثبات جرح وقدح وطعن ولوم ابن زبیر بوجوه عدیده ثابت میشود اول انکہ بجهت حضرت عائشہ ام المومنین
کہ تعظیم وتکریم او از جملہ اہم مہمات واوجب واجبات ست کذب دروغ فضیح بیار است وباظہار این معنی کہ این موضع
آب حواب نیست اخفای حق بر آن نکرمه خواست وشناعت این کذب شنیع مستغنی از بیان ومنافات آن با تعظیم
وتکریم واجلال نہایت عیان فی اللہ المستعان دوم انکہ برین دروغ بی فروغ اکتفا نکرده قسم ہم بران خورد
وبی مبالاتی وانہماک در انتہاک حرمت دین بغایت قصوی برد سوم آنکہ اقامت شہود زور برین کذب
فضیح ودروغ صریح نموده شیاطین جن وانس را باین ایجاد غریب واختراع عجیب شیطنت وتعلیم نادم ومنفعل فرمود
چہارم آنکہ چون دید کہ باین ہمہ فسق وفجور وکذب وزور آتش اضطراب حضرت عائشہ فرو نمی نشیند وسخن آن
منکار کما ینبغی بخاطر اقدسش جا نمی گزیند کذبی دیگر بر بافت ومبالغہ تمام در وقاحت وترک استحیا از خدا
ورسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ساخت کہ چنان آوازه در داد کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام با لشکر می
رسیده ست وباین تحقیق وتشقیق منکر کہ مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و باعث استحقاق نار

استخفاف تا بسیر ست المکرمه را از خوف و هراس انداخت و دل طمانینت منزل او را بر جوع و نکول مبتلا ساخت
وا زوعید شدید بر ترویع و تخویف مومن باکی بر نداشت و آخر کار این صیاح و نباح آن جرایع و قلع حیثیان کارگر شد
که حضرت ام المؤمنین را از طریق سلامت بتافت و خود را در اصعب مهالک انداخت پنجم آنکه این شریر بانی بهم
کذب و تزویر با برش و فساد کبیر که موجب قتال بنی غفیر و جمی کثیر گردید تردید و شناعت آن خارج از احاطه تقریر و
ضبط تحریر و الاشارة تکفی القاء الحقیر من لکفیه الیسیر لا یکفیه الکثیر و لا ینبئک مثل خبیر و هر یکی از این وجوه که در آخرت
آن قائم مقام وجوه بسیار بلکه بیشمار است و نبذی از آن در قدح ابوموسی مذکور شد و بعد از آن انشاء الله تعالی بعد ذریعا
مذکور خواهد شد برای جرح و قدح ابن زبیر کافی و برای اثبات بیدینی و سقوط اعتبارش وافی فکیف اذا اجتمع الجمیع
فی الواقع و اتسع الفتق علی الراقع و مخفی نماند که از روایت بعضی از اعلام ائمه سنیه چنان ظاهر میشود که اقامت
شهود زور از طلحه و زبیر واقع شده چنانچه علامه یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی که امامت و جلالت
او از افادات ثقات منقبین هم ظاهر شده و دیگر محامد و فضائل او سابقا شنیدی در بابی که صاحب صواقع و مؤلف تحفه و
فاضل رشید و خود مخاطب و دیگر ائمه سنیه با فادات او تشبث می نمایند و فاضل رشید تصریح کرده که او از
دین [illegible] معتبرین اهل سنت است در کتاب تذکره خواص الامه گفته ذکر ابن جریر فی تاریخه ان عائشة اشترت
الجمل من رجل من عرینة بستمائة درهم ثم قال ابن جریر فی تاریخه ان عائشة [illegible] ثم مرت علی ماء
یقال له الحوأب فنبحتها کلابه فقالت ما هذا الماء فقال لها سائق الجمل ماء الحوأب
فاسترجعت و صرخت باعلی صوتها ثم ضربت عضد بعیرها فاناخته ثم قالت انا والله صاحبة
کلاب الحوأب ردونی الی حرم الله و رسوله قالتها ثلاثا قال ابن سعد فیما حکاه عن هشام بن
محمد الکلبی استرجعت و ذکرت قول رسول الله صلی الله علیه وسلم لیت شعری ایتکن تنبحها
کلاب الحوأب فقال طلحة و الزبیر ما هذا الحوأب و قد غلط الدلیل ثم احضرا خمسین رجلا
فشهدوا معهما علی ذلک و حلفوا قال الشعبی فهی اول شهادة زور اقیمت فی الاسلام ظاهر است
که این روایت با روایات داله بر آنکه شهود زور عبدالله بن زبیر آورد اصلا منافی ندارد که مقتضای جمع و توفیق
و تطبیق روایات که داب محققین عالیمقدار است آنست که این هرسه بزرگوار در این کار سعادت آثار شریک اعوان
شیاطین اشرار شریک و دخیل گردیده اند ابن زبیر [illegible] و کفیل [illegible] و چون هرسه در اقامت شهود زور
واختراع این شنیعه [illegible] گشته [illegible] اکثر قدح تذکر از روایات

سابق کنیم و قصر اعتبار بر این روایت ابن سعد و شعبی و اشباهها که بظاهر دلالت دارد بر آنکه قبایح جسارت
تف اقامت شهود زور مخصوص بقامت طلحه و زبیر و غیر و رسته نباشد بلکه هم پاره از قدح و جرح ابن زبیر نیست زیرا که
او از اتباع و اشیاع این هر دو بزرگ بود و انکاری و رد بر این فعل شنیع نکرده و ذلک ایضاً یکفی للتقریع والملام
کما لا یخفی علی اولی الافهام الناظرین للاحادیث المأثورة عن سید الانام علیه و آله الاف التحیة
والسلام الواردة فی ذم ترک انکار المنکر علی اللئام و غایة اللوم والوعید علی موافقة الحائدین
عن شرائع الاسلام المتجاوزین الی هتک محارم الدین و ارتکاب الحرام والله الموفق و به الاعتصام
من زلل الاقدام و سقطات الافهام و از این مقام و نیز حال کثیر الاضلال حیله اجتهاد اصحاب جمل و ارباب عناد
بخوبی منکشف میشود سبحان الله زهی اعتقاد که کذب و زور و فسق و فجور از اوائل امور و بدء شرور آن باشد و باز هم
آن ممدوح و ماجور و مستحق ثواب باشد و مغفور گردد ان هذا لشیء عجاب فاعتبروا یا اولی الالباب و از اعظم معایب
و اقبح مخازی ابن زبیر آنست که تهدیدات جان گداز و وعیدهای هوش پرداز که سرور عالمیان صلی الله علیه و آله
و سلم در حق معادیان و دشمنان جناب امیر المؤمنین علیه السلام ارشاد کرده پس پشت انداخته علم محاربه
و مقاتله مولی کل مؤمن و مؤمنه افراخته آتش فتنه جنگ جمال در اهل اسلام انداخته طریق نهایت ایذای
اهل بیت کرام علیهم آلاف التحیة والسلام مسلوک داشته داغ بغض و عداوت بر سر آرای و لایت بر ناصیه
نهاده ابواب غایت جرح و قدح بر خود گشاده بر مخالفت خدا و رسول خدا و اهل بیت طاهرین صلی الله علیه
و علیهم اجمعین نطاق همت چست بسته گونه دین و ایمان بناخن کفر و الحاد خسته و مقاتله و محاربه او
با جناب امیر المؤمنین علیه السلام امریست که از مزید ظهور و اشتهار بر متتبعان کتب سیر و اخبار و اسفار و قائع
و آثار الواب ارتیاب انکار مسدود بسته و اشتعال آتش این فتنه و فساد خس و خاشاک شکوک و اوهام در هم سوخته
از مزید وضوح و عیان محتاج بیان و اقامت شاهد و برهان نیست و در کفر محارب جناب امیر المؤمنین
علیه السلام هیچ ریب نیست زیرا که محاربه و مقاتله مسلم اشنع و اشد و اقبح و افضح از سباب و ست بعض ارشاد
جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیة والتسلیمات دشنام جناب امیر المؤمنین علیه السلام بلا ریب کفر صریح و زندقه
تو پیچ سست پس محاربه آنحضرت قطعاً و حتماً کفر باشد اما اینکه محاربه اشنع و اشد از سب است پس بخاری در کتاب الایمان
از صحیح خود در صفر باب ... حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن زبید قال سألت ابا وائل عن
المرجئة فقال حدثنی عبد الله ان النبی صلی الله علیه و سلم قال سباب المسلم فسوق

وقتاله کفر و در کتاب الفتن گفته حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال
حدثنا شقیق قال قال عبد الله قال النبی صلی الله علیه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله کفر و در کتاب الادب
گفته حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن منصور قال سمعت ابا وائل یحدث عن عبد الله قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله کفر تابعه غندر عن شعبة و عبد العظیم
منذری در کتاب ترغیب و ترهیب میگوید عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله کفر رواه البخاری ومسلم والترمذی والنسائی و ابن ماجه
این حدیث شریف که در درجهٔ اعلای صحت است دلالت صریحه دارد برانکه قتال مسلم اشنع و اشد از سب
او ست زیرا که سب مسلم را آنجناب فسق فرموده و قتال او را کفر و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته
لما کان القتال اشد من السباب لانه مفض الی ازهاق الروح عبر عنه بلفظ اشد من لفظ الفسق
وهو الکفر انتهی پس هرگاه سب جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفر است پس اگر چه بعدی از اهل اسلام در آن ارتیاب
خواهد کرد و لیکن بنابر مزید توضیح تقریر تصحیح بیان از زبان شاه عبد العزیز نقل میکنیم که حضرت او در تحفه فرموده آری
اگر از جماعهٔ شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب یا لعن و
سب آن عالی جناب میکرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست انتهی و احادیث کثیره و روایات شهیره که دلالت دارد بر انکه
سب جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفر است در کتب حدیث مذکور و بعض آن درین مقام مسطور میشود حاکم
در مستدرک گفته اخبرنا احمد بن کامل القاضی حدثنا محمد بن سعد العوفی حدثنا یحیی بن
ابی بکر حدثنا اسرائیل عن ابی اسحاق عن ابی عبد الله الجدلی قال دخلت علی ام سلمة رضی الله عنها
فقالت لی ایسب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیکم فقلت معاذ الله او سبحان الله او کلمة نحوها
قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من سب علیا فقد سبنی هذا حدیث
صحیح الاسناد ولم یخرجاه وقد رواه بکیر بن عثمان البجلی عن ابی اسحاق بزیادة الفاظ حدثنا
ابو جعفر احمد بن عبید الحافظ بهمدان حدثنا احمد بن موسی بن اسحاق التمیمی حدثنا جندل
بن والق حدثنا بکیر بن عثمان قال سمعت ابا اسحاق التمیمی حدثنا جندل بن والق حدثنا بکیر
بن عثمان قال سمعت ابا اسحاق یقول سمعت ابا عبد الله الجدلی یقول حججت و انا غلام فمررت
بالمدینة واذا الناس عنق واحد فاتبعتهم فدخلوا علی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم

جماعتی مردم

مستدرک حاکم جلد ۳ صفحه ۱۲۱

جندل بن والق ... تهذیب ... صفحه ۱۲۵

فسمعتها تقول يا شبث بن ربعي فاجابها رجل جلف جاف لبيك يا امّاه قالت ايسبّ رسول الله صلى
الله عليه وسلم في ناديكم قال واني ذلك قالت فعلي بن ابي طالب قال انا لنقول اشياء نريد عرض
الدنيا قالت فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني ومن سبني
فقد سب الله تعالى ونيز در مستدرك مسطور ست اخبرني محمد بن احمد بن تميم القنطري
حدثنا ابو قلابة الرقاشي حدثنا ابو عاصم عن عبد الله بن مؤمل حدثني ابو بكر بن عبيد الله
بن ابي مليكة عن ابيه قال جاء رجل من اهل الشام فسب عليا عند ابن عباس فحصبه ابن عباس
فقال يا عدو الله آذيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا لو كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لآذيته هذا
حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه ودر كتاب مفتاح النجا گفته واخرج احمد والحاكم عن ام سلمة رضي
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سب عليا فقد سبني واز طرائف آنست
که چون ائمه سنیه مثل صاحب صواعق و مولف تحفه و اتباع شان آنرا دیده یارای رد ندارند ادعای وقوع جنگ جمل
بی اراده طرفین دارند واین کار بیهوده را حیله خلاص خود می پندارند واین تلبیس و تدلیس قاطع خود را کارگر
انگارند وبطلان آن بتفصیل تمام در تشیید المطاعن تصنیف والد ماجد قدس الله نفسه که تا الیوم این کتاب
ودیگر کتب حقیر باقتباس انوار افادات جناب اوست مسطور ست وان شاء الله المستعان در مقامی دیگر تفصیل
آن خواهم کرد ودر اینجا بالاجمال تنبیه بر نهایت فساد این ادعا مینمایم واولا کلام فخیم ابن عباس که فیه
ابن زبیر غیر موده واو در جوابش جز سکوت چاره نیافته نقل کنم که ادل دلیل و کلام ابن عباس حجت متین سخن
وثانیا از عدم مخالفت ابن زبیر بر جواب آن متانت تاویلات این بزرگان منکشف خواهد شد و مثل
ساطعه پیش ست گواه چیست به عیان خواهد گردید باید دانست که ابن عبد ربه که علامه نحریر نبیل البارع
وحاذق شهیر طویل الباع ست وابن ماکولا وابن خلکان و یافعی و سیوطی وابو الولید بن الفرضی و ذهبی
وغیر ایشان او را بمحامد سنیه ستوده اند چنانچه حافظ ابو نصر علی بن ماکولا در کتاب الاکمال گفته احمد بن محمد
بن عبد ربه بن حبيب بن حدير بن سالم مولى هشام بن عبد الملك بن مروان ابو عمر اندلسي مشهور
بالعلم والادب والشعر وهو صاحب كتاب العقد في الاخبار وشعره كثير جدا وهو مجيد
ويافعي گفته احمد بن محمد بن عبد ربه القرطبي صاحب العقد الاموي مولاهم كان من العلماء

۱۳۶

المکثرین من المحفوظات والاطلاع علی اخبار الناس وابن خلکان در تاریخ آورده ابو عمر
احمد بن عبد ربه بن حبیب بن حدیر بن سالم القرطبی مولی هشام بن عبد الرحمن بن معاویة
بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم الاموی کان من العلماء المکثرین من المحفوظات
والاطلاع علی اخبار الناس وصنف کتابه العقد وهو من الکتب الممتعة حوی من کل شیء
وسیوطی در بغیة الوعاة میگوید احمد بن محمد بن عبد ربه بن حبیب بن حدیر بن سالم مولی هشام
بن عبد الرحمن بن معاویة ابو عمر القرطبی قال ابن الفرضی عالم الاندلس بالاخبار والاشعار
وادیبها وشاعرها کتب الناس تصنیفه وشعره سمع من بقی بن مخلد وابن وضاح والخشنی مات
یوم الاحد لثنتی عشرة بقیت من جمادی الاولی سنة ثمان وعشرین وثلثمائة وهو ابن احدی وثمانین
سنة وثمانیة اشهر و ذهبی در کتاب عبر فی اخبار من غبر در وقایع سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه گفته وفیها
ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه الاموی مولاهم الاندلسی الادیب الاخباری العلامة صاحب العقد وله
اثنتان وثمانون سنة وشعره فی الذروة العلیا سمع من بقی بن مخلد ومحمد بن وضاح ودر مدینة
۱۳۷ العلوم مذکور است العقد لابن عبد ربه وهو ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه مولی هشام بن
عبد الرحمن بن معاویة بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم الاموی کان من العلماء المکثرین
من المحفوظات والاطلاع علی اخبار الناس صنف کتاب العقد وهو من الکتب الممتعة
حوی من کل شیء وله دیوان شعر جید [illegible] کل لفظ فصیح الخ
در کتاب العقد علی ما نقل روایت کرده قال ابن الزبیر لعبد الله بن عباس قاتلت ام المؤمنین وحواری
رسول الله صلی الله علیه وسلم وافتیت بتزویج المتعة فقال اما ام المؤمنین فانت اخرجتها و
ابوک وخالک وبنا سمیت ام المؤمنین وکنا لها خیر بنین فتجاوز الله عنها وقاتلت انت وابوک علیا
فان کان علی مؤمنا فقد ضللتم بقتالکم المؤمنین وان کان علی کافرا فقد بؤتم بسخط من الله بفرارکم
من الزحف واما المتعة فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص فیها فافتیت بها
ثم سمعته ینهی عنها فنهیت عنها واول مجمر سطع فی المتعة مجمر آل الزبیر انتهی ازین کلام ابن عباس [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] قول ابن زبیر [illegible]
چاره نتوانند یافت و اگر [illegible] بالله [illegible]

از احتیاج بعار فرار برای اصحاب کبار خود گزیری نمی‌باید و عجب است از وقاحت ابن زبیر که بر ابن عباس که نسبت
قتال او با عائشه و طلحه و زبیر که باتباع من یدور معه الحق حیثما دار واقع شده طعن میزند و تشنیع میکند و از شقاوت
خود و پیران خود که اقتتال نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداختند سر فرو نمی‌آرند عجب است نمی‌افگنند و
تعجب نمی‌بانکه چنانچه بطلان تاویل صاحب صواقع و سارق بضاعت مزجاة او صاحب تحفه و نقاد [illegible] اصحاب
مخاطب باینکه جنگ جمل بسبب اراده طرفین بود از کلام ابن عباس ظاهر میشود همچنان سخافت آن از کلام خود ابن زبیر
هم ظاهر است و الا ابن عباس بمقاتله او با عائشه و طلحه و زبیر چرا طعن میکرد که فعل بلا اراده و قصد جای طعن
نمی‌باشد و اما ادعای اجتهاد که حضرات متعصبین نمادست پس بطلان آن آنفا تنبیه کرده‌ام و از ظرف الیقین
کرار ثنا و با سعد و نصاب خلیفه ثانی هم ظاهر است که این محاربه صحابه و لزبیر و امثالش بجز فتنه و فساد صحابه
جناب سید الانبیاء و الامجاد علیه و آله الاف الصلوة و التحیة الی یوم التناد بوده نه صلاح و اجتهاد و بیانش آنکه زبیر
بن العوام در بعض اعوام بجناب خلیفه ثانی حاضر شده استیذان غزای اهل عدوان کرد حضرت او بفراست
صادق و قیامت بلکه کرامت باحق مطابق از لوایح او آثار محاربت و طغیان و مخالفت و عصیان مثل ادراک
حال کمال شیطنت بسیار او دریافته باذن جهاد اهل عناد نفرمود بلکه از باب زجر و ادب بالقعود فی البیت
و انزوا از کتب (?) و ذیت امر نمود چون زبیر تکرار این عرض کرد در مره ثانی یا ثالث حضرت ثانی را یارای ضبط
نفس نمانده در دیگر اسپان نتوان داشت بغیظ و اغضاب التهاب آتش هیچ و تاب پرده از روی کار
انداخت و زبیر را بر ملا بلا مداهنت و مسامحت و مساهلت رسوا ساخت و پرده از قلب او برانداخت و نقاش آن
رئیس الاوباش با رتعاد و ارتعاش و تبدیل سرور و استبشار او بثبور و انضجار و عکس فرح و افتخار او بخجالت و انفعال
فرمود آنچه از آن واضح میشود که او و امثال او گرد و اگرد مدینه طیبه گشته مکر را بر طغیان و عدوان حسبته عروج
معاینه و جهر گروه امردین را بر اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم فاسد و تباه و ایشانرا از جاده استقامت
و سلامت گمراه خواستند نمود و ابو عبد الله الحاکم که امام جلیل الشان و مقتدای عمدة الاعیان اهل سنت است و نبذی از
مناقب او سابقا مذکور شده و نبذی بعد ازین ان شاء الله تعالی خواهی شنید در مستدرک میفرماید حدثنا ابو علی الحافظ
ثنا الهیثم بن خلف الدوری حدثنا اسمعیل بن موسی السدی حدثنا عبد السلام بن حرب
حدثنا اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم قال جاء الزبیر الی عمر بن الخطاب یستاذنه
فی الغزو فقال عمر اجلس فی بیتك فقد غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرد

۱۳۹

ذلک علیه فقال له عمر فی الثالثة او التی تلیها اقعد فی بیتک فوالله انی لاجد بطرف المدینة
منک ومن اصحابک ان یخرجوا فیفسدوا علی اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم و اگر حضرات اهل سنت
این انذار و اعلام خلیفه ثانی را از ظاهرش صرف کرده بگویند که مراد او از فساد زبیر و اصحاب او آنست که او و اصحاب او بسبق
اغرای اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر قتل حضرت عثمان نمودند و باین سبب اوشان را
گمراه و تباه فرمودند پس باز هم مطلوب ما از دست نمیرود زیرا که بنابرین زبیر و اصحاب او حسب افادات اسلاف
و اخلاف اهل سنت و روایات معتبرات شان علی الخصوص ارشادات شاه عبد العزیز در تحفه خارج
از زمره مؤمنین و مسلمین و داخل جرگه منافقین و ملحدین یا مؤمنین خواهند بود پس اجتهاد کو و استحقاق
اجر کجا که این همه فرع ایمان و اسلام است و عجب تر می باید که چگونه حضرات اهل سنت ارشاد خلیفه ثانی را
درباره زبیر و ابن زبیر که بافساد اول و کمال شیطنت ثانی اعلام و انذار فرموده پس پشت می اندازند
و این هر دو خبیث را کامل و عادل و فاضل گمان میسازند کاش اگر آیات بینات الهی و ارشادات جناب
رسالتپناهی صلی الله علیه وآله وسلم اعتنایی ندارند از فرمان واجب الاذعان خلیفه ثانی حسابی میبردند
و از افادات علامه نحریر و محقق کبیر و صدر شهیر و رئیس امیر و فاضل خبیر محمد بن طلحه شافعی نیز برای ابطال
عذر بیهوده فساد و اجتهاد اصحاب جمل که نقض عهد او زلل و صریح خطل و موجب بطلان سنت و ملل اصحاب علم و عمل
سنت کافی و بسند است و فضائل زاهره سنیه و مناقب باهره علیه و مدائح فاخره و قصائد معاده و افره بسیط وجیه
از مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه ابن جماعه و طبقات سبکی و عبر ذهبی و طبقات اسنوی واضح و عیان
و ابن جماعه سابقا شنیدی و اینجا عبارت علامه اسنوی اصغا باید کرد که در طبقات شافعیه می فرماید ابو سالم
محمد بن طلحة بن محمد القرشی النصیبی الملقب کمال الدین کان اماما بارعا فی الفقه والخلاف عارفا
بالاصلین رئیسا کبیرا معظما ترسل عن الملوک واقام بدمشق بالمدرسة الامینیة نصبه الملک
الناصر صاحب دمشق للوزارة وکتب تقلیده بذلک فتنصل منه واعتذر فلم یقبل منه
فباشرها یومین ثم ترک الاموال والموجود ولبس ثوبا قطنیا وذهب فلم یدر این ذهب وصنف وسمع وحدث توفی
فی حلب فی السابع والعشرین من رجب سنة اثنتین وستین وستمائة وقد جاوز السبعین ذکره
فی العبر و مختصر الحال عبارت سراسر جزالت کثیر التانه ابن طلحه که رشک افزای اسماع فصحا و بلغا و حیران ساز جهابذه
ارشاد فقاهت باید شنید که در کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول که از کتاب در مفتاح النجا و تفسیر

۱۳۹

نقلها مسطور و مذکور ست و در ذکر وقایع شجاعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گوید فمنها وقعة الجمل
فان المتقدمين لما رفضوا عليا عليه السلام ونقضوا بيعته ونكثوا عهده وغدروا به وخرجوا عليه
وجمعوا الناس لقتاله مستغفرين بعقد بيعته التي لزمهم فرض حكمها مسفين الى اثارة فتنة
عامة باؤا بإثمها مسالمين الا صفا للهم على سراع نكثهم لبيعته ومقابلتهم على الاقلاع من مكنتهم على الحق
لله تعالى بطاعته وكان من السابقين في البيعة اولا الملتزمين بما فرض من الحق تبعين ثانيا طلحة
ونقضها طلحة والزبير فاخرجا عائشة ثم حضوا من استجاب لهما وخرجوا الى البصرة ونصبوا
لها حبائل الغوائل والبوا عليه قطيعهم من الرعاع والتأبوا مظهرين المطالبة بدم عثمان رضي الله
عنه مع علمهما في الباطن ان عليا ليس بالقاتل فلما رحل من المدينة طالبا الى البصرة و
قرب منها كتب الى طلحة والزبير يقول اما بعد فقد علمتما اني لم ارد الناس حتى ارادوني
ولم ابايعهم حتى اكرهوني وانتما ممن اراد بيعتي وبايعوا ولم تبايعا لسلطان غالب ولا لعرض
حاضر فان كنتما بايعتما طائعين فتوبا الى الله عز وجل عما انتما عليه وان كنتما بايعتما
مكرهين فقد جعلتما السبيل عليكما باظهاركما الطاعة وكتمانكما المعصية وانت يا زبير
فارس قريش وانت يا طلحة شيخ المهاجرين ودفعكما هذا الامر قبل ان تدخلا فيه كان اوسع
لكما من خروجكما منه بعد اقراركما به واما قولكما اني قتلت عثمان بن عفان فبيني وبينكما من تخلف
عني وعنكما من اهل المدينة ثم يلزم كل امرئ بقدر ما احتمل وهؤلاء بنو عثمان ان قتل
مظلوما كما تقولان اولياؤه وانتما رجلان من المهاجرين وقد بايعتماني ونقضتما بيعتي
واخرجتما امكما من بيتها الذي امرها الله عز وجل ان تقر فيه والله حسبكما والسلام
وكتب الى عائشة رضي الله عنها اما بعد فانك خرجت من بيتك عاصية لله تعالى ولرسوله
صلى الله عليه وسلم تطلبين امرا كان عنك موضوعا ثم تزعمين انك تريدين الاصلاح بين
الناس فخبريني ما للنساء وقود العساكر وزعمت انك طالبة بدم عثمان وعثمان رجل من بني امية وانت امرأة
من بني تيم بن مرة ولعمري ان الذي عرضك للبلاء وحملك على المعصية لاعظم اليك ذنبا من قتلة عثمان وما غضبت
حتى اغضبت ولا هجت حتى هيجت فاتقي الله يا عائشة وارجعي الى منزلك واسبلي عليك سترك
والسلام فجاء الجواب اليه يا ابن ابي طالب جل الامر من العتاب ولن ندخل في طاعتك ابدا فاقض

بالنصفا والسلام ثم تراءى الجمعان وقرب كل من الآخر ورأى علي تصميم عزمهم وانك على قتاله
فجمع أصحابه ولم يترك منهم أحداً وخطبهم خطبة بليغة منها واعلموا أيها الناس أني قد
تأنيت هؤلاء القوم وراقبتهم وناشدتهم كيما يرجعوا ويرتدعوا فلم يفعلوا ولم يستجيبوا وقد بعثوا
إلي أن أبرز للجلاد وأصبر للطعان وقد كنت وما أهدد بالحرب ولا أدعى إليها وقد أنصف القارة
من راماها ولعمري لئن أبرقوا وأرعدوا فقد رأوا وانكايتي فأنا أبو الحسن الذي فللت حدهم وفرقت جماعتهم
فبذلك القلب ألقى عدوي وأنا على بينة من ربي لما وعدني ربي من النصر والظفر وإني لعلى غير شبهة من
أمري ألا وإن الموت لا يفوته المقيم ولا يعجزه الهارب ومن لم يقتل يمت إن أفضل الموت
القتل والذي نفس علي بيده لألف ضربة بالسيف أهون علي من ميتة على الفراش ثم رفع يديه إلى السماء
وهو يقول اللهم إن طلحة بن عبيد الله أعطاني صفقة يمينه طائعاً ثم نكث بيعتي اللهم فعاجله
ولا تمهله اللهم وإن الزبير بن العوام قطع قرابتي ونكث عهدي وظاهر عدوي ونصب الحرب لي وهو
يعلم أنه ظالم لي اللهم فاكفنيه كيف شئت وأنى شئت ثم تقارب الناس للقتال وتعبوا متلببين
لابسي دروعهم متأهبين لذلك هذا كله وعلي بين الصفين عليه قميص ورداء وعلى رأسه عمامة سوداء
وهو راكب على بغلة فلما رأى أنه لم يبق إلا التصافح بالصفاح والتناطح بالرماح صاح بأعلى صوته
أين الزبير بن العوام فليخرج إلي فقال الناس يا أمير المؤمنين أتخرج إلى الزبير وأنت حاسر وهو مدجج
في الحديد فقال علي ليس علي منه بأس ثم نادى الثانية أين الزبير بن العوام فليخرج إلي فخرج إليه الزبير وقال يا علي
أنا آمن من سيفك فقال علي أنت آمن فدنا منه حتى وقف فقال له علي يا أبا عبد الله ما حملك على ما فعلت فقال الزبير
حملني على ذلك الطلب بدم عثمان فقال له علي أنت وأصحابك قتلتموه فيجب عليك أن تقيد من
نفسك ولكن أنشدك الله الذي لا إله إلا هو الذي أنزل الفرقان على نبيه محمد صلى الله عليه وسلم أما تذكر يوم
قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا زبير أتحب عليا فقلت وما يمنعني من حبه وهو ابن خالي فقال لك أما أنت فستخرج
عليه يوما وأنت ظالم له فقال الزبير اللهم بلى قد كان ذلك فقال علي
فأنشدك بالله الذي أنزل الفرقان على نبيه محمد صلى الله عليه وسلم
أما تذكر يوم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم من عند ابن عوف فأنت معه
وهو آخذ بيدك فاستقبلته أنا فسلمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فضحك في وجهي فضحكت أنا إليه فقلت

انت لا تدع ابن ابي طالب زهوا فقال لك النبي صلى الله عليه وسلم مهلا يا زبير فليس به زهو
ولتخرجن عليه يوما وانت ظالم له فقال الزبير اللهم بلى ولكن انسيت فاما ان ذكرتني ذلك لانصرفن
عنك ولو ذكرت هذا ما خرجت عليك ثم رجع الزبير الى عائشة رض فقالت ما وراءك يا
ابا عبد الله فقال الزبير والله ورائي انني ما وقفت موقفا قط ولا شهدت مشهدا في شرك
ولا اسلام الا ولي فيه بصيرة واني اليوم لعلى شك من امري وما اكاد ابصر موضع قدمي ثم شق
الصفوف وخرج من بينهم فنزل على قوم من بني تميم فقام اليه عمرو بن جرموز المجاشعي وضيفه فلما
نام قام اليه فقتله فنفذت دعوة علي فيه في عاجلته واما طلحة فجاءه سهم وهو قائم للقتال
من مروان فقتله ثم التحم القتال واتصلت الحروب وكثر القتل والجرح ثم تقدم رجل من اصحاب
الجمل يقال له عبد الله فجعل يجول بين الصفوف وهو يقول اين ابو الحسن ويبتهر فخرج اليه علي
عليه السلام وشد عليه بالسيف وضربه ضربة اسقط بها عاتقه فسقط قتيلا فوقف
عليه علي وقال قد رأيت ابا الحسن فكيف وجدته ثم لم يزل القتل يوجج نار الجمل ويفني
انصاره حتى خرج رجل مدجج في السلاح يظهر باسا ويروم مراسا ويعرض بعلي عليه السلام
قال شعر اضربكم ولو ارى عليا عممته ابيض مشرفيا فخرج اليه علي عليه السلام متنكرا وحمل
عليه فضربه ضربة على وجهه فرمى بنصف قحف راسه ثم انصرف فسمع صائحا من ورائه
فالتفت فرأى ابن خلف الخزاعي من اصحاب الجمل فقال هل لك يا علي في المبارزة فقال علي ما اكره
ذلك ولكن ويحك يا ابن خلف ما راحتك في القتل وقد علمت من انا فقال له ابن خلف ذرني
يا ابن ابي طالب من بذخك بنفسك وادن مني لترى ايّنا يقتل صاحبه فثنى علي عنان
فرسه اليه فبدره ابن خلف بضربة فاخذها علي في جحفته ثم عطف عليه بضربة اطار
بها يمينه ثم ثنى باخرى اطار بها قحف راسه ثم استعرت الحرب حتى عقر الجمل فسقط
وقد احمرت البيداء بالدماء وخذل الجمل وحزبه وقامت النوادب بالبصرة على القتلى و
كان عدة من قتل من جند الجمل ستة عشر الفا وسبعمائة وتسعين انسانا وكانوا جماعتهم
ثلاثين الفا فاتى القتال على اكثر من نصفهم وقتل من اصحاب علي الف رجل وسبعون رجلا
وكان عدتهم عشرين الفا وفي مقابلة علي عليه السلام ثلاثين الفا بعشرين وسقاتهم حتى قتل

استشهاد ... ١٤٣٠ ... جمادى

منهم اکثر من نصفهم ولم یقتل من اصحابه غیر عشرهم حجة واضحة تشهد بشجاعته و
یتسجل بشهامته واذا تامل الناظر البصیر ونظر المتامل الخبیر فیما صدر من علی من
اقواله وافعاله علم علما لا یرتاب فیه انه علیه السلام یخوض لجج الحروب وینغمس فی غمرات الموت
ویصادم ظبا الصوارم ویغمد مصلت سیفه فی کبات الکماة ویحتوی الابطال ولا یحمل لذلک
عبأ ولا یبالی به ولما انقضت فتنة الجمل وندمت عائشة علی ما کان ودخلت الی المدینة و
سکنت النائرة ورحل علی الی الکوفة قام الیه ابو بردة بن عوف الازدی فقال یا امیر المؤمنین ارایت
القتلی الذین قتلوا حول الجمل بماذا قتلوا فقال علی قتلوا بما قتلوا من شیعتی وعمالی بلا ذنب کان
منهم الیهم ثم نصرت الیهم وامرتهم ان یدفعوا الی قتلة اصحابی فابوا علی وقاتلونی فی اعناقهم بیعتی و
دماء قریب من الف رجل من اصحابی من المسلمین افی شک یا اخا الازد فقال لا ان استبان لی خطاؤ
وانک انت المحق المصیب از مطلع صبح صادق عبارت این علامه حاذق وتحریر فائق شوارق بوارق
فوائد جمه وعوائد مهمه ومطالب مفیده ومآرب سدیده برخواطر اولی البصائر مشعشع است اول آنکه
از قول او فان المجتمعین لها الخ واضح ولائح است که اهل جمل رفض اتباع جناب امیر المؤمنین کردند ونقض
بیعت ونکث عهد آن حضرت نمودند ومرتکب غدر با آنجناب شدند وجمع مردم برای قتال نفس رسول
صلی الله علیه وآله وسلم کردند وباستخفاف بیعت آنحضرت که لازم شده بود ایشانرا فرض حکم آن پرداختند وباتا
گفتند عامه که انهم ان رگردن شما نسبت ثنا گفتند وجناب امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله ایشان فرمود تا کراز
اسراع در نکث بیعت آنحضرت ونکث وفا بطاعت الهی اقلاع نمایند وطلحه وزبیر هم در بیعت آنحضرت داخل
شدند والتزام آن نمودند وباز تحریض بعض مردم بر نکث ونقض آن کردند وعائشه وجمعی را که استجابت دعوت
ایشان کردند بر خروج انگیختند ونصب حبائل غوائل وتحریض اسباب برای قتال عالم علوم اوائل وآخر وامدا
علیه صلوات الملک العادل کردند واظهار مطالبه خون عثمان بکذب وبهتان نمودند حالانکه می دانستند که
جناب امیر المؤمنین علیه السلام قاتل عثمان نیست دوم آنکه از کتابی که تصریح ابن طلحه جناب ولایت مآب علیه سلام
الملک الوهاب بطلحه وزبیر نوشتند ظاهر است که اطاعت آنحضرت و بیعت آنجناب بر طلحه وزبیر لازم وواجب بود
ونقض ونکث آن بیعت صریح در حرام قبیح وآنحضرت ایشانرا توبه امر فرمود لیکن نشنیدند وجز بغی وعدوان
وعناد نداشتند وعصیان ... ایمان برنگزیدند سوم آنکه از ارشاد آنحضرت ... است که طلحه

قتل عثمان بن عفان بآنجناب میکردند واین کذبی ست صریح وبهتانی ست نهایت قبیح که نهایت شناعت آن
خارج از احاطهٔ بیان ونهایت فظاعت آن ظاهر نزد اهل ایمان والله الموفق وهو المستعان چهارم آنکه از
قول آنحضرت وهولاء بنوا عثمان ان قتل مظلوما کما تقولان الخ پیداست که اولاً نزد آنجناب عثمان مظلوم مقتول
نشده وثانیاً ازین ارشاد واضح ست که ایشان در تعلیل طلب دم عثمان ولو کان قتل مظلوما کاذب ومفسد
بودند که ایشان استحقاق طلب خون عثمان نداشتند که ولی دم عثمان ابنا او بودند ایشانرا با وکالت فضولی
چه کار پنجم آنکه قول آنجناب وآخر ختما انکما الخ لمعان ظهور دارد که طلحه وزبیر عائشه را بر مخالفت امر واجب الاذعان
ایزد منان که در قرآن شریف وفرقان حمید عائشه را بآن مامور فرموده که در خانه خود قرار گیرد بر داشتند و
او را از طاعت الهی وامتثال تبلیغ جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم باز داشتند ششم آنکه قول آنحضرت
والله حسیبکما دعای بد در حق طلحه وزبیر ست وهمچنین قوله علیه السلام حسبکما ذلک الی غایة اللوم و
الملام ونهایة الازراء والابعاد عن مقام الکرام واستحقاق العقاب من بعد بل الانتقام والاخیار
عن ثواب الرب العلام هفتم آنکه از مکتوب بلاغت اسلوب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بعائشه وطلحه
وزبیر تحریر فرموده ظاهر ست که عائشه در خروج از بیت خود عصیان خدا وجناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم ورزیده ومرتکب ترک امتثال امر واجب الانقیاد گردید وامریکه بر ذمه او نبود طلب آن آغاز نهاد وبنا
علیه باطل برای دفع عار وشنار گشاده که او اراده اصلاح بین الناس در سر داشته واز منافات قعود ماکث
با شان زنان حسابی بر نداشته وزعم او که او طالب خون عثمان میکند باطل ست باینکه عثمان مردی بود
از بنی امیه واو زنی ست از بنی تیم بن مرة هشتم آنکه از قول آنحضرت ولعمری ان الذی عرضکما للبلاء الخ
در نهایت ظهور ست که طلحه وزبیر وامثال ایشان که عائشه را در بلاء عروج بر معارج خروج انداختند واو را
در میان خلائق بارتکاب معصیت ونافرمانی امر قرآنی رسوا ساختند گناه ایشان عظیم تر وجرم ایشان شنیع تر
از جرم قاتلان عثمان ست وقاتلان عثمان نزد اهل سنت خارج از اسلام وملعون وفاجر وفاسق وبیدین
وملحد وزندیق هستند چنانچه از تحفه ودیگر افادات ائمه سنیه توان دریافت پس طلحه وزبیر وامثال
ایشان بدتر از ملعونین ومنافقین وفساق وفجار وملحدین خواهند بود نهم آنکه از قول آنحضرت وما غضبت
حتی اغضبت ولا هجت حتی هیجت مستفاد ست که عائشه واتباع او اغضاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام
کردند واغضاب وایذای آنحضرت اغضاب وایذای جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ست

واغضاب وایذاء آنجناب موجب اغضاب وایذاء رب الارباب کما هو المتیقن عند ارباب الالباب دهم آنکه قول آنحضرت فاتقی الله یا عائشه دلالت دارد بر آنکه عائشه مرتکب حرام بعصیان سید انام ومخالفت خیر الانام علیه وآله افضل التحیة والسلام گردیده یازدهم آنکه قول آنحضرت وارجعی الی منزلک واسبلی علیک سترک دلیل صریحست بر آنکه عائشه هتک ستر خویش نموده دوازدهم آنکه از تصریح صریح عائشه بسبب مزید جسارت وشور وجبای که بخطاب جناب ولایت مآب بجواب کتاب آن عالی قباب نوشته که ما داخل در طاعت تو نخواهیم شد وهرچه خواهی بکن واضحست که آن مخدره مشهوره سر از اطاعت آن خلیفه برحق که بحکم العموم وبالخصوص احادیث عدیده شهیره وروایات کثیره مستفیضه موجب اطاعت آنحضرت واقتران وملازمت طاعت آنحضرت باطاعت خدا وجناب رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم وملازمت عصیان آنحضرت باعصیان خدا وحضرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم دلالت صریحه دارد پیچیده ومرتکب استخفاف واهانت مورد بید وراقحق معه حیثما دار گردیده پس بحکم حدیث ثقلین وحدیث علی باب حطه من دخل منه کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا امثال آن در ضلال وهلاک وخسران وبدعان وطغیان وکفران شک وریبی نماند سیزدهم آنکه از قول ابن طلحه درای علی علیه السلام تقسیم عزم اه لکنا علی ما امهوا واضحست که اصحاب جمل بقصد وارادهٔ مسمم مرتکب حرب محترم گردیده بودند نه آنکه بلاقصد یا باضطرار بسر این فعل شنیع رسیدند فبطل ما تفوه به الکابلی وصاحب التحفة والمطالب الشریرة انه لم یقصد الطرفان تسعیر نار هذا الحرب الکبیر. چهاردهم آنکه از خطبه بلیغه وموعظه فصیحه مفخر عیون صاحبی بلاغت ومشرب عیون اهل فصاحت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که هر لفظ آن نور روشن هدایت ودوای شافی مرض ضلالتست ظاهر ولایحست که آنحضرت تانی در مراقبت اهل جمل فرموده وایشان را مهلت داد تا از تیه ضلالت وجهالت وغوایت وخسارت بجاده هدایت ورشادت ودیانت وامانت رو آرند واز انهماک در باطل ارتداع دارند اقتحام ضلال وهلاک اقلاع کنند ایشان اجابت دعوت هدایت نکردند واصرار بر ضلال وبوار ورزیدند پانزدهم آنکه کمال وقاحت وصفاقت وبی آزرمی وجسارت اصحاب جمل وفشل یعنی اهل جمل آنست که بسبب مزید بی دینی وعدم استحیا از خدا ورسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بخدمت صاحب ذو الفقار وقاتل الکفار سید الغیار ناصر رسول مختار مؤید دین الاسلام ومرد مقتل الابطال المشهورین فی الآفاق والامصار الذین ارتعدت لمقابلتهم فرائص المیتهم الکبار این پیغام ضلالت انجام که دلالت تام بر کفر وضلال آن لئام دارد فرستادند واسنه خود را باین حرف

بی مغز و سخن لاطائل کشادند که آنجناب را می باید که برای جلاد یعنی جهاد آن اهل عناد شتابد و در زد و
برای مکافحه و طعان آن اهل عدوان بروز فرماید حالانکه کفار اشرار که امتحان و اختبار کارزار
ذو الفقار حیدر کرار کرده بودند نیز تهدید آن اشجع الاشجعین بحرب ننموده و دعوت آنحضرت بقتال
نکرده بلکه از استماع نام اقدس آنحضرت مثل بید برخود لرزیده اند و از مکافحه و مقاتله آنجناب بچندین
بسوراخ عجز و انکسار خزیده شتافته و هم از قول آنجناب لعن ابرقوا الخ واضحست که اهل شقاق
و نفاق از رعاد و ابراق لاحاصل و جزافات و گزافات باطل واشتند و از حکایت سیف و سنان امیر
مؤمنان علیه سلام الملک الدیان خود را ذاهل و غافل و از دیدن کارزار ذو الفقار شرر بار و
کشیدن و چشیدن ذائقه قتال آن قاتل کفار خویش را متجاهل ساختند و ندانستند که آن جناب
قدیما و حدیثا کسر شوکت و تفریق جماعت اهل ضلالت فرموده هست و هم آنکه قول آنحضرت تنبذ لک
انقلب القی عدوی دلیل ساطع و برهان قطعی است بر آنکه عائشه و طلحه و زبیر و اتباع و اشیاع شان
دشمن و عدو حیدر کرار و وصی رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بوده اند و ناهیک به دلیلا قاهرا
و برهانا نیرا علی کفرهم و نفاقهم و شقاقهم و بوارهم و خسارهم و ضلالهم و خبالهم و انهماکهم فی هلاکهم
بحیلهم هم آنکه دعاء مقبول آن وصی رسول که بحق طلحه ظلوم جهول فرموده دلیل قاطع است بر آنکه
او غادر و فاجر و ظالم و ناکث و جائر و خاسر بود که بعد اعطاء صفقه یمین و اطاعت جناب امیر المؤمنین
علیه صلوات رب العالمین نکث بیعت آنحضرت نموده بمحاربه آنحضرت برخاست و لشکر عظیم از قوم لئیم برای
مقاتله نفس رسول بپا ساخت باین سبب آنحضرت از حق تعالی بخواست که علاوه بر عذاب
آجل در عاجل هم عقاب هلاک باو چشاند و زود تر او را بلا امهال بمقر او رساند و هم آنکه از
دعائیکه آنجناب در باب زبیر بن العوام بخطاب شدید الانتقام فرموده ظاهر است که زبیر قطع قرابت
و نکث عهد و امانت و دشمنی جناب امیر المؤمنین علیه السلام کرده و نصب حرب برای آنحضرت نموده حالانکه
سید السنة که ادعا لمست و آنحضرت کفایت شر آن رئیس اهل ضلال از رب متعال سوال فرموده
بستم آنکه از کلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام که با زبیر فرموده ساطعست که تعلل زبیر بطلب دم
عثمان محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان بوده چه قاتل عثمان زبیر و انصار و اعوان او بوده اند پس
می بایستی که اگر داعیه طلب خون عثمان میداشتند باخذ قصاص از نفوس خویش می پرداختند تا که ظلم محاسبه بود

مقاتله نفس رسول می افراختند و خود را در دار این رسوائی ساختند لیست و یکم آنکه از سرور حدیث جناب سرور عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت امیر المؤمنین یعسوب الدین علیه السلام رب العالمین تذکیر زبیر بآن فرموده کالنور علی شاهق الطور روشن است که زبیر در خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظالم و عاصی هالک و خاسر بود و اما اعتذار الزبیر بالنسیان فهو مما لا یقبله ارباب الایمان و اصحاب ثواقب الاذهان لان امیر المؤمنین علیه السلام قد صرح فی دعائه الذی ذکره هذا النحریر العالم ان الزبیر نصب له علیه السلام الحرب و هو یعلم انه ظالم لیست و دوم آنکه هر گاه زبیر بتذکیر و تنبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بارشاد موکد و فرمان مکرر سرور اطهر علیه و آله آلاف صلوات الملک الاکبر بیقین قطعی و جزم کلی که هیچ وجه ریب و احتمال تشکیک و او هام را در آن دخلی نیست بهم رسانیده بانکه خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام حرام محض و ظلم بحت و خلاف دین و ایمان و عین غدر و عصیان است و حال او از دو صورت خالی نیست یا آنکه اظهار این علم خویش بر عائشه و دیگر اصحاب خود کرده یا نکرده علی الاول فسق و فجور و ظلم و جور و ضلال و خسران و هلاک حضرت عائشه و دیگر تبعه او که با وصف علم بتصریح جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بانکه خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظلم است از مقاتله و محاربه آنجناب باز نه آمدند و اصرار بر آن داشتند در نهایت وضوح و ظهور است و علی الثانی قدح بالای قدح زبیر ثابت میشود که مرتکب کتمان حق گردیده و حدیث نبوی را پوشیده لیست و سیوم آنکه از قول زبیر و الله ورائی الخ صریح است که زبیر باعتراف خود در روز جنگ جمل راه بصیرت و استبصار و هدایت و اعتبار گم کرده سالک تشکک و ارتیاب و رافق مراق اصعب صعاب گردیده لیست و چهارم آنکه از قول ابن طلحه فقدرت دعوة علی علیه فی عاجلته ظاهر میگردد که قتل زبیر بدعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام واقع گردید و بسوال او در حق آنحضرت بظهور رسید پس احتمال توبه هم از میان برخاست و سوء خاتمه و هلاک ابدی او نقاب از رو انداخت و همچنین هم از همین است که قتل طلحه بدعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد که در حق او فرموده بود که بار الها معاجلت او کن و او را مهلت مده لیست و پنجم آنکه از ارشاد هدایت بنیاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجواب سوال او بهره برد الیقین حاصل میشود بانکه قتل اهل جمل باین سبب واقع شد که شیعیان جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عمال آنحضرت را بغیر گناه قتل کردند و آنجناب از ایشان درخواست کرد که قاتلان صحابی آنحضرت را تسلیم آنجناب نمایند و دفع کنند ایشان انکار از دفع ایشان کردند و بمقاتله آنجناب پرداختند و در اعناق ایشان بیعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خون قریب هزار کس از اصحاب آنحضرت بود و فلله الحمد که باقتضای اظهار این وجه

۵۷

استقصاء الافحام جلد ثانی ۱۴۷

[illegible]

سد پاره و تنبیهات مفیده سحاب تشکیکات مستنقذ و منقشع و ظلمت شبهات متتبعه مندفع و حجاب توهمات سخیفه مرتفع
و اساس تلمیعات رکیکه منقلع گردید و صبح مشرق نور حق صحیح از افق بیان صدق صریح دمید و بنای حیله اجتهاد
اهل عناد از هم ریخت و رشته کذب عدم اراده حرب و قتال از هم گسیخت و این وجوه بست و پنجگانه چنانچه
برای جرح و قدح حضرت عائشه و طلحتین کافی ست همچنان برای هتک ناموس ابن زبیر وافی زیرا که ابن زبیر
هم بانی مبانی اشتعال نار این حرب و قتال و مشید اساس این جنگ و جدال و مقتفی آثار خسارت شعار پدر
و خال من الخیرات خالی و مقاتله و منازل وصی رسول رب متعال علیهما و آلهما سلام الله المتعال قبل الاسحار و الآصال
بوده و قصب مسابقت بر اقران و امثال در اغضاب ایزد ذو الجلال بوده و از جمله شنائع اعمال مهلکه و فضائح
افعال موبقه عبد الله بن زبیر آنست که او بسبب نهایت بغض و عداوت جناب امیر المؤمنین و سید الوصیین علیه سلام
رب العالمین لب بسب و شتم آنحضرت که کفر صریح و الحاد قبیح ست بنیل شقاوت ازلی و خسارت ابدی بر روی خود
گشوده بقعر قعر جهیم و اسفل درکات جحیم رسیده و بکذب و بهتان نسبت قتل عثمان بجناب امیر المؤمنین علیه
آلاف سلام الرب المنان نموده زنگ اشتباه از فسق و فجور و نهایت بی حیائی خود زدوده در روضة الاحباب
مذکور ست کلام در بیان خطبه حسن بن علی رضی الله عنهما در مقابله خطبه عبد الله بن الزبیر بن العوام آورده اند که
در مجلس نامی و محفل گرامی خلیفة الانامی رضی الله عنه مذکور گشت که عبد الله زبیر علی ملأ الناس خطبه خوانده مشتمل
بر امور رکیکه آنگاه مذکور گشت در زمان خطبه اثنا فرموده گفته پسر زبیر استاد قتل عثمان بن عفان بسبب این کرده و مردم را
دشنام نموده و گفته علی بن ابی طالب را داعیه امیر از امور مردم ست آنگاه خطاب بفرزند خود حسن فرمود که برخیزد
خطبه موجزه محققه بخوان و سب و شتم صریح احدی منمای حسن بن علی بموجب فرموده برخواست و بعد از حمد و ثنای
خداوند تعالی و درود بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم من الله العلی الاعلی گفت یا ایها الناس بدرستی که ما را رسیده مقال
پر ضلال و اضلال عبد الله بن الزبیر از زعم او که علی قاتل عثمان بود بتحقیق که دانسته اند جماعت مهاجرین و انصار
که زبیر بن العوام پیوسته جویای عیوب و گویای ذنوب عثمان بود در زمان حیات او و او را منسوب
میساخت بمعائب قبیحه و مثالب فضیحه الی ان قال بعد نقل ذم طلحة عنه علیه السلام [illegible] بیت المال عثمان و اما
سب و شتم او مر علی بن ابی طالب علیه السلام را پوشیده نماند که سب و شتم مردم امریست که حلقوم با آن تنگی نمی نماید
کسی که خواهد اگر ما سب و شتم مردم بر زبان آریم و ذم و عیب مردم بر شماریم هر آئینه می توانیم کلک ما نیز زبان
و بیانی دارد انتهی و نیز عبد الله بن زبیر چنانچه حضرت عائشه را از رجوع مانع گشت و بانواع حیل و افاعیل

تمسک جست همچنان پدر خود زبیر را هرگاه تنبیه و تذکیر جناب امیر علیه آلاف سلام الملک الکبیر بر ضلال و عصیان
و عدوان و استحقاق نیران و هوان خویش واقف گشته اراده رجوع از مشارکت و معاونت اهل جمل نموده
از ترک انهماک در ضلال و هلاک مانع و عائق و بتقریر سراسر اضلال بر شیاطین با کمال فائق شد چنانچه
علامه سبط ابن الجوزی در کتاب تذکرة خواص الامة فرموده ثم التقوا منتصف جمادی الاولی و قیل فی رجب من هذه
السنة یعنی سنة ست و ثلثین فلما تراءی الجمعان خرج الزبیر علی فرس و علیه سلاح و خرج
طلحة فخرج الیهما علی ع و دنا منهما علیه قباء طاق حتی اختلفت اعنة خیلهم فقال لهما
علی ع لعمری لقد اعددتما خیلا و سلاحا فهل اعددتما عند الله عذرا فاتقیا الله و لا تکونا
کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا الم اکن اخاکما فی دینکما تحرمان دمی و احرم دمکما
فقال طلحة البت الناس علی عثمان فقال لعن الله من البت الناس علی عثمان و من این انت
یا طلحة و دم عثمان و انت یا زبیر اتذکر یوم مررت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بنی
غنم فنظر الی فضحک صلی الله علیه و سلم فضحکت الیه صلی الله علیه و سلم فقلت لا یدع ابن ابی طالب
زهوه فقال لک رسول الله صلی الله علیه و سلم انه لیس بمزهو و لتقاتلنه و انت ظالم له
و فی روایة اتذکر یوم لقیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بنی بیاضة و هو راکب علی
حمار و ذکره فقال الزبیر اللهم نعم و لو ذکرت هذا ما خرجت من المدینة و والله لا اقاتلک
ابدا و فی روایة فقال الزبیر فما الذی اصنع و قد التقت حلقتا البطان و رجوعی علی عار فقال له
علی ع ارجع بالعار و لا تجمع بین العار و النار فرجع الزبیر و هو یقول شعر اخترت عارا علی
نار مؤججة ما ان یقوم لها خلق من الطین نادی علی بامر لست اجهله عار لعمرک فی الدنیا
و فی الدین فقلت حسبک من لوم ابا حسن فبعض هذا الذی قد قلت یکفینی و هذا من
جملة ابیات الزبیر قالها لما خرج من العسکر و اولها ترک الامور التی تخشی عواقبها لله اجمل
فی الدنیا و فی الدین اخال طلحة وسط القوم منجدلا رکن الضعیف و مأوی کل مسکین قد کنت
انصره حینا و ینصرنی فی النائبات و یرمی من یرامینی حتی ابتلیت بامر ضاق مصدره فاصبح
الیوم ما یعنیه یعنینی ثم انصرف طلحة و الزبیر فقال علی اما الزبیر فقد اعطانا عهد الله
ان لا یقاتلنی ثم عاد الزبیر الی عائشة و قال لها ما کنت فی موطن منذ عقلت الا و انا

اعطی الله

اعرف امرؤ الا هذا قالت له فما تريد ان تصنع قال اذهب فادعهم فقال له عبد الله ولده
جمعت هذين الفريقين حتى اذا احدّ بعضهم لبعض اردت ان تتركهم وتذهب احسست
برايات ابن ابي طالب فرايت الموت الاحمر تحتها ومن تحتها فتية انجاد سيوفهم حداد
فغضب الزبير وقال ويحك قد حلفت ان لا اقاتله فقال كفّر عن يمينك فدعا بغلام له
يقال له مكحول فاعتقه فقال عبد الرحمن بن سليمان التميمي لم اركاليوم اخا اخوان اعجب
من مكفّر الايمان بالعتق في معصية الرحمن وقال انه يعتق مكحولا لصون دينه كفارة
لله عن يمينه والنكث قد لاح على جبينه وفي رواية ان الزبير لما قال له ابنه ذلك غضب
فقال له ابنه والله لقد فضحتنا فضيحة لا تغسل منها رؤسنا ابدا فحمل الزبير حملة منكرة ثم
بقدر الضرورة ما ذكره سبط ابن الجوزي الذي هو من قدماء المعتمدين بروايتهم المستدرك وقد سمعت انفا
ما يكفيك في مدحه الجليل الشان من عبارات العلماء الاعيان ازين عبارت هم كه براى
ابطال اعذار باطله محمد سيان كه جنگ جمل باجتهاد واشتباه بالى اراده طرفين بالجاء واضطرار بلا قصد
واختيار واقع شده دليل قاطع وبرهان ساطعست ظاهرست كه جناب امير المومنين عليه السلام زبير را
تذكير فرموده بارشاد جناب سرور انبياى امجاد صلى الله عليه وآله وسلم كه دليل صريحست بر ظلم وجور وجفا
وتعدى وستم وحيف زبير در خروج بر جناب امير المومنين عليه السلام وچون زبير تذكير جناب امير بارشاد
بشير ونذير صلى الله عليه وآله وسلم شنيد از مزيد حيرانى گفت كه من چه كنم حالانكه هر دو حلقه بطان ملتقى
گرديده يعنى كار بكارزار كشيده درين صورت رجوع من موجب عار واحتقار در ميان صغار وكبار است
بجواب اعتذار اين غدّار جناب حيدر كرار عليه السلام ارشاد فرمود كه رجوع بعار كن وعار را
با نار جمع مكن يعنى اگر از محاربه ومقاتله من باز آئى وطريق اخلاص وتخلص توبه وتقديم شرايط آن
بجا آرى از نار محفوظ خواهى ماند گو بزعم تو عارى دران رجوع باشد واما در صورت مقاتله من نار وعار
هر دو براى تو جمع خواهد شد كه آنجناب نار بنا بر اخبار وآثار سرور انبياى اخيار صلى الله عليه وآله وسلم
ظاهر واستحقاق اتصاف بعار بسبب قطع رحم ونكث عهد وغدر كه خلاف شان احرار است باهر زبير
بن العوام بعد استماع زجر وتنبيه جناب امير المومنين عليه السلام از خدمت سراپا بركت آنحضرت رجوع كرد
واشعارى چند انشا كرد كه حاصلش اعتراف صريحست باينكه محاربه جناب امير المومنين عليه السلام

موجب دخول و وصول نار شرربار و غضب ایزد قهار و حرمان از ثواب پایدار در دنیا و آخرتست
باعث عار و شنار و نیز از قول زبیر بنادی علی الاعلام پیوسته که هلاک و اضحست که زبیر قبل از تنبیه جناب امیر المومنین
علیه السلام بشناعت و فظاعت محاربه آنسرور اخیار و بعد سرور اخیار و استجاب نار و عار با ارتکاب این کار
شقاوت آثار دانا بود و جهالت بفظاعت این ضلالت نداشت فبطل الاعتذار بالنسیان و ظهر انه
کذب و بهتان محض از مثل سابق لا جتهاد الذی اخترعه ارباب العدوان من اصحاب الشنآن و مقام حیرتست و عجب است
که بعد وضوح نور حق باین مثابه که دل مثل زبیر قاسی نرم گردید و او اعتراف بغایت شناعت فعل خود [illegible]
کرد و اراده رجوع از آن نمود ابن زبیر بفساد کاسه گرم تر از آتش بصورت شیطان مغوی ابلیس با کمال در صدد
اضلال و ازلال پدر با جلال در آمد و چنین حرف مضل و مهلک که بر سخیفت با بلیت و خبیث بالاکرد
و از ترک خوض و انهماک در ضلال و عدوان باز دارد بیان ساخت که تو سالک طریق جمع این هر دو فریق
گردیده هرگاه هر دو طریق جمع شدند و بعض الشبان بالغیض جاد زبیر بعیضه برای محاربه و قتال
یاد گرا آماده و مستعد گردید نماراده کردی که ایشان را ترک کنی و نیز وجهت تو احساس رایات
علی بن ابی طالب نمودی و موت احمر را از ان و از تحت آن دیدی و در یافتی که آن رایات را برداشته اند
جوانان انجاد که سیوف شان حداد است پس این اغوا و اضلال آن شیطان بی عدیل و بی مثال پیر گمشده
کرد ای بر تو بادمن قسم خورده ام که با علی بن ابی طالب علیه السلام مقاتله نکنم چون ابن زبیر این حرف
بشنید از در اضلال و اغوای دیگر سر آمده یعنی گفت که کفاره قسم خود بده و انا لا خلف بین [illegible] قتال با امیر المومنین
علیه السلام باکی بر بداد و بلکه همت را با دخال خود در نار و استحقاق عذاب جبار و نهایت ایذا [illegible] اهل بیت
اطهار و ایلام روح اقدس سرور مختار بگمارد آخر کار زبیر غدار حرف پر تدلیس و اضلال پسر نابکار خود لعین
بسمع اصغاء قبول و اعتبار رسانید و بکمال شقاق رجوع بنفاق نمود و باعتاق غلول رجوع بمقاتله نفس
رسول کرده و بر ها [illegible] نواصب بکمال ایذا اهل بیت علیهم السلام مشغول فرمود و عبد الرحمن بن سلیمان تیمی این
واقعه عجیبه و حرکت غریبه که زبیر از قتال جناب امیر المومنین علیه السلام که باعث ارتداد و موجب دخول آتش شرر
افروز و وصول بعذاب سوزنده و باعث عار دنیا و دین و استحقاق عقاب و استخفاف رب العالمین است
باکی بر دل نداده و بادای کفاره یمین و معصیت جبار السموات و الارضین و قتال امیر المومنین ابدار و ح
اقدس جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم می پرداخت [illegible] بر خود گذاشته

واشعار بلاغت شعار منظوم ساخت که حاصلش آنست که از ین نور شر ور افروز عجیب تر ی ندیدم که زبیر
در معصیت ایزد متعال قولی کفاره باعتاق کرده یعنی باهتمام بادای کفاره یمین می فرماید وار معصیت رب العالمین
والهام سرور مرسلین ع ایذاء و استخفاف و مقاتله امیر المؤمنین ع اهلبیت طاهرین حسابی بر نمی دارد واز قول سبط ابن
الجوزی و فی روایة ان الزبیر لما قال ابنه ذلک غضب فقال ابنه والله لقد فضحتنا فضیحة لا تغسل منها و سنا
ابدا اخست که عداوت و شقاوت ابن زبیر بحدی رسیده بود که علاوه بر اضلال و اغوای پدر خود بر محاربه
و قتال جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفر و الحاد و زندقه را بآن مرتبه رسانید که ترک محاربه آنحضرت
و امتثال امر جهاد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امتناع از ایذاء اهلبیت علیهم السلام نزد آن ناکس
و شقی بر بن غایت رسوای و فضیحت و نهایت خواری و مذلت بود که بپدر خود که اراده رجوع از محاربه
جناب امیر علیه السلام کرده بود گفت که تو فضیحت کردی ما را فضیحتی که نخواهیم شست سر ما سے
خود را از ان گاهی لحال یقین ست که کسی از اهل ایمان و انقیاد و احدی از منصفین نقاد در کفر و الحاد و شقاق و عناد
ابن زبیر ارتیاب نکند که انواع کفریات شنیعه و اقسام الحادات قبیحه و نهایت عداوت و بغض او با وصی
سرور انام علیه و آله الاف التحیة و السلام بکمال ظهور و وضوح رسیده و خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بغض و عداوت ابن زبیر و منحرف ساختن او زبیر را از موالات آنجناب بیان فرموده چنانچه در تذکرة خواص
الامه بعد عبارت سابقه مذکورست و فی روایة ان علیا رض لما لتقی بالزبیر قال له کنا
نعده من خیار بنی عبد المطلب حتی بلغ ابنک ابن السوء ففرق بیننا و بینک البیت رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال للحاکذا و کذا و ذکر الحدیث انتهی از ین عبارت ظاهرست که جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ابن زبیر را بدی موصوف ساخت و از زمره خیار و صالحین بجبر گرا شرار و طالحین انداخت
و تصریح فرمود که ابن زبیر در پدر خود و آنجناب تفریق کرد یعنی او را از موالات آنحضرت بیگانه گردانید و در
جمله اشرار منحرفین از اهلبیت اطهار علیهم السلام داخل ساخت و در کتاب سند الغابة لابو الحسن ابن اثیر جزری مسطور
و کان علی رضی الله عنه یقول ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشأ له عبد الله
و در استیعاب ابن عبد البر مذکورست قال علی بن ابیطالب رضی الله عنه ما زال الزبیر یعد منا
اهل البیت حتی نشأ عبد الله از ین عبارت مستفاد ست که عبد الله بن زبیر آنمرتبه عداوت اهلبیت
علیهم السلام داشت که باضلال پدر خود پرداخت و او را نیز هم مشرب خود ساخت و از اعانت اهلبیت

مستقصی الافحام جلد دوم ۱۵۳

قدح ابن زبیر

علیهم السلام والسلاک در زمره اشیاع آنها بازداشت و از دلائل کمال ضلالت و خسارت و نهایت
عداوت ابن زبیر با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام انست که زیادت حسن و بهار بلکه سلطنت با قامت
سراپا برکت و افادت ریحانه رسول خدا و فلذه کبد بتول عذرا جناب سید الشهداء علیه و علی جده و ابیه و ابنائه
النجباء آلاف التحیة والثناء ناخوش و مکروه میداشت و سبب کمال خبث سریرت و فقد بصیرت و انهماک
در شقاق و ضلال و تسلط و استیلای حب جاه و جلال و انطفای چشم استبصار باغشیه هوای دنیای غدار
و انمحاء و انمحاق نور ایمان بظلمات متراکمه هوس ریاست ناپایدار می خواست که آنجناب بعد ترک مدینه منوره
انا عزا از حجاز بالوفه هم عنان اراده معطوف و عزم رونق افروزی آن نواحی مصروف فرموده سبب بیابان
غربت و کربت نهد و داغ فراق بر قلوب موالیان رسد و برکات انفاس مبارک از قاطنین حجاز منقطع گردد
و ایشان از استضائت با نوار زیارت ممنوع شوند تا نائره آن بغیض اهل سعادت روغن اقتدار و احتیال
و ضلال او کاره گر شود و تیر او بر نشانه نشیند که عوام جهال بدام حیلت خود گرفتار و از جاده سلامت
[illegible] ١٥٣
منحرف و بیزار گرداند علامه محمد بن فهد مکی در کتاب اتحاف الوری باخبار ام القری در وقایع سنه ستین گفته
و فیها خرج الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه من المدینة الی مکة فلقیه عبد الله
بن مطیع فقال جعلت فداك این ترید فقال اما الان فمكة واما بعد فانی استخیر الله تعالی
قال خار الله لك وجعلنا فداك فاذا اتیت مكة فایاك ان تقرب الكوفة فانها بلدة مشؤمة
بها قتل ابوك وخذل اخوك واغتیل بطعنة كادت تأتي على نفسه الزم الحرم فانك سيد العرب
لا يعدل بك اهل الحجاز احدا ويتداعى اليك الناس من كل جانب لا تفارق الحرم فداك
عمي وخالي فوالله لئن هلكت لنسترقن بعدك فاقبل حتى نزل مكة واهلها يختلفون اليه
ويأتونه ومن بها من المعتمرين واهل الآفاق وابن الزبير بها قد لزم جانب الكعبة فهو قائم
يصلي عندها عامة النهار ويطوف ويأتي الحسين فيمن يأتيه ولا يزال يشير عليه بالرأي
لما علم (نسخه ظ)
وهو اثقل خلق الله على ابن الزبير ان اهل الحجاز لا يبايعونه ما دام الحسين بالبلد وارسل
اهل الكوفة الى الحسين في المسير اليهم فلما اراد المسير الى الكوفة اتاه عمر بن عبد الرحمن بن الحارث
بن هشام فقال اني اتيتك لحاجة اريد ذكرها نصيحة لك فان كنت ترى انك مستنصحي قلتها
وأديت ما علي من الحق فيها وان ظننت انك لا تستنصحني كففت عما اريد فقال قل فوالله

ما استغشك وما اظنك بشئ من الهوى قال له قد بلغني انك تريد العراق واني مشفق عليك ان
تاتى بلداً فيها عماله وامراؤه ومعهم بيوت الاموال وانما الناس عبيد الدنيا والدرهم فلا آمن
عليك ان يقاتلك من وعدك نصره ومن انت احب اليه ممن يقاتلك معه فقال له الحسين
جزاك الله خيراً يا ابن عم قد علمت انك مشيت بنصح وتكلمت بعقل ومهما يقض من امر يكن
اخذت برايك او تركت فانت عندي احمد مشير وانصح ناصح واتاه عبد الله بن عباس ثم
فقال قد ارجف الناس انك سائر الى العراق فبيّن لي ما انت صانع فقال له قد اجمعت
المسير في احد يومي هذين ان شاء الله تعالى فقال له ابن عباس فاني اعيذك بالله من ذلك
اخبرني اتسير الى قوم قتلوا اميرهم وضبطوا بلادهم ونفوا عدوهم فان كانوا فعلوا فسر اليهم
وان كانوا انما دعوك اليهم واميرهم عليهم قاهر عليهم وعماله تجبي بلاده فانما دعوك الى الحرب
ولا آمن عليك ان يغروك ويكذبوك ويخالفوك ويخذلوك ويستنفروا اليك فيكونوا
اشد الناس عليك فقال الحسين اني استخير الله وانظر ما يكون فخرج ابن عباس واتاه ابن الزبير
فحدثه ساعة ثم قال ما ادري ما تركنا هؤلاء القوم وكفنا عنهم ونحن ابناء المهاجرين
وولاة هذا الامر دونهم خبرني ما تريد ان تصنع فقال الحسين رض لقد حدثت نفسي باتيان
الكوفة ولقد كتب الي شيعتي بها واشراف الناس واستخير الله تعالى فقال له ابن الزبير اما لو كان
لي بها مثل شيعتك لما عدلت عنها ثم خشي ان يتهمه فقال اما انك لو اقمت بالحجاز ثم اردت
هذا الامر ههنا لما خالفنا عليك وساعدناك وبايعناك ونصحنا لك فقال له الحسين ان ابي
حدثني ان بها كبشاً يستحل حرمتها فما احب ان اكون انا ذلك الكبش قال فاقم ان شئت وتوليني
انا الامر فتطاع ولا تعصى قال ولا اريد هذا ايضاً ثم انهما اخفيا كلامهما فالتفت الحسين
الى من هناك وقال اتدرون ما يقول قالوا لا ندري جعلنا الله فداك قال انه يقول اقم في
هذا المسجد اجمع لك الناس ثم قال له الحسين والله لئن اقتل خارجاً منها بشبر احب الي من ان اقتل
فيها ولان اقتل خارجاً منها بشبرين احب الي ان اقتل خارجاً منها بشبر وايم الله لو كنت في جحر هامة
من هذه الهوام لاستخرجوني حتى يقضوا بي حاجتهم والله ليعتدن علي كما اعتدت اليهود في السبت فقام ابن
الزبير فخرج من عنده فقال الحسين ان هذا ليس شئ من الدنيا احب اليه من ان اخرج

١٥٥ ج ٢

من الحجاز وقد علم ان الناس انما يعدلونه بي فودّ اني خرجت حتى يخلو له فلما كان من العشي
او من الغداة اتاه ابن عباس فقال يا ابن عم اني اتصبر ولا اصبر اني اتخوف عليك في هذا الوجه
الهلاك والاستئصال ان اهل العراق قوم غدر فلا تقربنهم اقم بهذا البلد فانك سيد اهل
الحجاز فان كان اهل العراق يريدونك كما زعموا فاكتب اليهم فلينفوا عاملهم وعدوهم ثم اقدم
عليهم فان ابيت الا ان تخرج فسر الى اليمن فان بها حصونا وشعابا وهي ارض طويلة عريضة ولابيك
بها شيعة وانت عن الناس في عزلة فتكتب الى الناس وتبث دعاتك فاني ارجو ان ياتيك
عند ذلك الذي تحب في عافية فقال الحسين يا ابن عم اني اعلم والله انك ناصح مشفق وقد
ازمعت واجمعت المسير فقال له ابن عباس فان كنت سائرا فلا تسر بنسائك وصبيتك
فاني لخائف ان تقتل كما قتل عثمان ونساؤه وولده ينظرون اليه ثم قال له ابن عباس لقد
اقررت عين ابن الزبير بالخروج من الحجاز وهو اليوم لا ينظر اليه احد معك والله الذي
لا اله الا هو لو اعلم انك اذا اخذت بشعرك وناصيتك حتى يجتمع علينا الناس
اطعتني لفعلت ذلك ثم خرج ابن عباس من عنده فمر بابن الزبير فقال قرت
عينك يا ابن الزبير ثم قال شعر يا لك من قبرة بمعمر خلا لك الجو فبيضي واصفري ونقري
ما شئت ان تنقري هذا حسين يخرج الى العراق ويخليك والحجاز انتهى ازین عبارت
بکمال صراحت دلالت بر غایت عداوت و خسارت و ضلالت ابن زبیر دارد چه پیدا است که آنکه از خروج [illegible]
یشیر علیه بالرای و هو اثقل خلق الله علی ابن الزبیر ظاهر است که امام حسین علیه السلام اثقل خلق خدا بر ابن زبیر بود
یعنی بر ابن زبیر از تشریف داشتن آنحضرت در مکه معظمه گرانی میکرد و نهایت ناخوش بود و گرانی اقامت آنحضرت
بامر شنیع ناخوش بود پس ثابت شد که ابن زبیر باقصای مراتب عداوت امام حسین علیه السلام داشت
که آنحضرت از جمیع مردم مسلمین کالنور و کافرین بر او گران تر بود و ظاهر است که اگر ابن زبیر را ادنی شمه از
ایمان و اسلام مشرف میگردید و بمشام او رسانیده از مودت و اخلاص میسر میبود حضرت امام حسین علیه السلام را
از جمیع خلق دوست تر میدانست و از اقامت آنحضرت در مکه معظمه هرگز کراهت نمیکرد و بحمد الله که حضرات
اهل سنت بعد ثبوت عداوت ابن زبیر با امام حسین علیه السلام باین مرتبه که آنحضرت گران ترین خلق
نزد او بود و باب کدام تاویل و تسویل مفتوح خواهند ساخت و بکدام تلمیع و تخدیع دست خواهند انداخت

و لله الحمد که بعد ثبوت غایت عداوت ابن زبیر با امام حسین علیه السلام در کفر و نفاق و ضلال و هلاک و خسران
او احدی از اهل ایمان ریبی نخواهد کرد دوم آنکه ابن زبیر بغایت اصل الاصول اهل نفاق که در دل چیزی دیگر و بر زبان
چیزی دیگر کذب و دروغ و خداع و تزویر و نفاق و شقاق را بغایت قصوی رسانید که اولا بغایت لسانی ترغیب
امام حسین علیه السلام بر تشریف بکوفه کرد و چون لغرض فاسد این ترغیب از دست رفته بود و خوف اتهام خود کرده
بکذب و دروغ و نفاق و اخلاص خود ظاهر ساخت و چنان وانمود که او اقامت آنحضرت را در حجاز دوست
میدارد و اگر آنجناب درین نواحی تشریف دارد مخالفت و مساعدت آنحضرت کند و مبایعت و نصح آنجناب
بعمل آرد و هر گاه حضرت امام حسین علیه السلام بجواب این سخن سازی ابن زبیر پرداخت و توبیخ او فرمود رجناب
امیر المؤمنین علیه السلام که مصداق آن ابن زبیر بود و کما ستطلع عنقریب نقل کرد بجواب آن ابن زبیر گفت که اگر تو
در حجاز باشی و والی امر باشی من آنجناب این را هم قبول نفرمود بعد از آن ابن زبیر با خفا و اظهار با امام حسین علیه السلام
گفت که در مسجد اقامت بکن که جمع کنم برای تو مردم را و آنحضرت این را هم قبول نفرمود و هر گاه ابن زبیر
از نزد آنحضرت رفت آنجناب بتصریح تمام فرمود که نزد ابن زبیر هیچ چیز از دنیا دوست تر از آن نیست که من
از حجاز بیرون روم زیرا که او دانسته است که مردم حجاز او را مقابل من نخواهند ساخت باین سبب دوست
میدارد که من از حجاز بیرون روم تا ملک حجاز برای او خالی گردد و این همه صریحست درآنکه ابن زبیر کاذب
و خداع و منافق بود و جناب سید الشهدا ریحانه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فریب میداد
که اظهار محبت و وفاق ظاهر میکرد و در دل خبیث منزل پنهان میداشت که آنحضرت از حجاز بیرون رود تا میدان
برای او خالی گردد مردم باو رجوع آرند مقام کمال استعجاب است که حضرات سنیه اهل حق را بسبب تجویز
تقیه که باحادیث و آیات ثابت است بنفاق منسوب سازند و از این نفاق و عداوت امام خویش که بلا ضرورت
با جگر گوشه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طریق نفاق پیموده و در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی
دیگر بکذب و بهتان آورده غفلت می نمایند سوم آنکه از قول ابن عباس لقد اقررت عین ابن الزبیر الخ
صاف ظاهرست که ابن عباس با امام حسین علیه السلام گفت که تو چشم ابن زبیر را به بیرون
رفتن از حجاز خنک ساختی زیرا که با وجود اقامت تو کسی بسوی او نظر نمیکند و این دلیل قاطع و برهان ساطع
بر کذب و نفاق و عداوت و کفر و خبث سریرت و کمال بی دینی و بی آزرمی ابن زبیرست که او باوصف
اظهار خوشی با اقامت امام حسین علیه السلام در حجاز و اقرار نصح و بیعت و مساعدت و مخالفت

آنجناب بتشریف بردن آنحضرت از حجاز بجانب عراق ... و مجبور گردید و حضرت آنحضرت را ...
را پسندید و شل و دیگر سوالیان اهل وفاق رنج و قلق بر فراق آن امام آفاق و نهضت آن خلیفه بالاستحقاق
بسوی عراق نکرد بلکه بسبب شدید عداوت و نفاق و غایت خسارت و شقاق خوش وقت و خوشدل و بشاش و مسرور
شد و لو کان له ادنی حظ من الایمان و اقل قسط من الایقان لما صار قریر العین بمسیر الحسین
صلوات الله وسلامه علیه بل بکی دما و ذاب الما و صار قلبه اذ ذاک مجروحا و عینه مقروحا و ادام
الحزن و الکآبة و منی بالشجن مع السآمة و هل یسر بذلک الا الشامت الکاشح و المبغض الفاجر الناصب
و شعری که ابن عباس انشا کرده نیز صریحست در نهایت ذم و لوم و طعن و تقریع و تقبیح و هجاء ابن زبیر که از آن
هم واضح ست که ابن زبیر از ته دل می خواست که امام حسین علیه السلام در حجاز تشریف ندارد و از وی ...
اجتناب و نهایت ثقیل و ناگوار بود و مجدد دین ... علامه جلال الدین سیوطی هم ذکر قول
ابن عباس که نهی امام حسین علیه السلام ... و امر ابن زبیر گفته و انشاد او این شعر ... اهل ...
نهاده و تفصیل تقریع ابن زبیر ... چنانچه در تاریخ الخلفا در خلافت یزید گفته فلما مات معوية
بایعه یعنی یزید اهل الشام ثم بعث الی اهل المدینة یاخذ له البیعة فابی الحسین و ابن الزبیر
ان یبایعاه و خرجا من لیلتهما الی مکة فاما ابن الزبیر فلم یبایع و لا دعا الی نفسه و اما الحسین
فکان اهل الکوفة یکتبون الیه یدعونه الی الخروج الیهم زمن معوية و هو یابی فلما بویع یزید
اقام علی ما هو مهموما یجمع الاقامة مرة و یرید المسیر الیهم اخری فاشار علیه ابن الزبیر بالخروج
و کان ابن عباس یقول له لا تفعل و قال له ابن عمر لا تخرج فان رسول الله صلی الله علیه وسلم خیره الله
بین الدنیا و الآخرة فاختار الآخرة و انک بضعة منه و لا تنالها یعنی الدنیا و اعتنقه و بکی
و ودعه فکان ابن عمر یقول غلبنا حسین بالخروج و لعمری لقد رای فی ابیه و اخیه عبرة
و کلمه فی ذلک ایضا جابر بن عبد الله و ابو سعید و ابو واقد اللیثی و غیرهم فلم یطع احدا
منهم و صمم علی المسیر الی العراق فقال له ابن عباس و الله انی لاظنک ستقتل بین نسائک
و بناتک کما قتل عثمان فلم یقبل منه فبکی ابن عباس و قال اقررت عین ابن الزبیر و لما رای
ابن عباس عبد الله بن الزبیر قال له قد اتی ما احببت هذا الحسین یخرج و یترکک
و الحجاز ثم تمثل شعر یا لک من قبرة بمعمر خلا لک الجو فبیضی و اصفری و نقری ما شئت ان تنقری

[illegible]

ازین عبارت هم واضحست که هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام تصمیم عزم مسیر سوی عراق فرمود ابن عباس بمخاطبه
امام حسین علیه السلام گفت که تو چشم ابن زبیر را خنک ساختی و هرگاه ابن زبیر او را دید گفت که آمد چیزی که دوست
میداشتی اینک امام حسین علیه السلام بیرون میرود و ترا با حجاز ترک می فرماید و شعری انشاد کرد که ازین فهم
ابن زبیر و مسرور شدن او بسبب برآمدن امام حسین علیه السلام از حجاز ظاهر میشود و چون نهایت بغض و عداوت
ابن زبیر با جناب امیر المومنین و اولاد طاهرین آنحضرت علیهم السلام بغایت وضوح رسید الحال مناسب می نماید
که بعض احادیث که اهل سنت در ذم و لوم مبغض آنحضرت روایت کرده اند نقل کرده شود تا علو درجه ابن زبیر
بنص روایات معتبره این قوم که بجبال انحراف ازان ندارند واضح شود مرزا محمد بن معتمد بدخشانی در کتاب مفتاح النجا
گفته اخرج الطبرانی عن علی کرم الله وجهه قال ان خلیلی صلی الله علیه وسلم قال یا علی انک
ستقدم علی الله و شیعتک راضین مرضیین ویقدم علیه عدوک غضابا مقمحین ثم جمع علی
یده الی عنقه یریهم الاقماح واخرج الدیلمی عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم
علی بن ابی طالب باب حطة فمن دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا واخرج
مسلم والترمذی والنسائی عن زر بن حبیش قال قال علی کرم الله وجهه والذی فلق الحبة
وبرأ النسمة انه لعهد النبی الامی صلی الله علیه وسلم الی ان لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق ۱۵۸
واخرج احمد والترمذی وحسنه عن ام سلمة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مومن وفی روایة ابن ابی شیبة عنها بلفظ لا یبغض علیا
مومن ولا یحبه منافق وعند الطبرانی فی الکبیر عنها لا یحب علیا الا مومن ولا یبغضه الا منافق
واخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری والبزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله
رضی الله عنهما قالا کنا نعرف المنافقین ببغضهم علیا واخرج الطبرانی فی الکبیر عن سلمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی محبک محبی ومبغضک مبغضی
واخرج عبد الرزاق الرسعنی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لعلی کذب من زعم انه یحبنی ویبغضک واخرج الطبرانی فی الکبیر عن ام سلمة رضی الله عنها
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومن
ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله واخرج ابن عدی عن سلمان رضی الله

عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضارباً بفخذ علی بن ابی طالب او صدره وسمعته
یقول محبك محبی ومبغضك مبغضی ومبغضی مبغض الله واخرج الحاكم والخطیب عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابی طالب فقال انت سید فی الدنیا والاخرة
من احبك فقد احبنی وحبیبی حبیب الله وعدوك عدوی وعدوی عدو الله فالویل لمن ابغضك بعدی
واخرج الطبرانی فی الكبیر والحاكم والخطیب عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه
وسلم یا علی طوبی لمن احبك وصدق فیك وویل لمن ابغضك وكذب فیك واخرج ابن مردویه
عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من حسد علیاً فقد حسدنی ومن حسدنی
فقد كفر واخرج ابو یعلی والبزار عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اذی علیاً فقد اذانی ونیز در مفتاح النجا مذكور است واخرج الحاكم عن جابر رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول
من خذله واخرج الطبرانی فی الكبیر عن عمرو بن شراحیل رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
۱۵۹ علیه وسلم قال اللهم انصر من نصر علیاً اللهم اكرم من اكرم علیاً اللهم اخذل من خذل علیاً
واخرج عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم اعنه واعن
به وارحمه وارحم به وانصره وانصر به اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی علیاً
واخرج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم اخذ بید علی وهو یقول الله ولیی وانا ولیك ومعادی من عاداك ومسالم
لمن سالمك واخرج الحافظ ابو بكر احمد بن عبد الرحمن الحوالی الشیرازی فی كتاب القاب
الرجال وابن النجار فی تاریخه عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اشهد لهم اللهم قد بلغت هذا اخی وابن عمی وصهری وابو ولدی اللهم كب من عاداه فی النار
واخرج ابن عدی عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی لو ان امتی
ابغضوك لكبهم الله علی مناخرهم فی النار واخرج الدیلمی عن الحسین رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لو ان عبداً عبد الله مثل ما قام نوح فی قومه وكان له مثل احد
ذهباً فانفقه فی سبیل الله ومد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل مظلوماً بین

الصفا والمروة ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها واخرج ابن مردويه عن عطية
بن سعد قال دخلنا على جابر بن عبد الله رضي الله عنه وهو شيخ كبير فقلنا اخبرنا عن هذا
الرجل علي بن ابي طالب فرفع حاجبيه ثم قال ذاك من خير البشر فقيل له ما تقول في رجل يبغض
عليا فقال ما يبغض عليا الا كافر واخرج عن سالم بن ابي الجعد قال تذاكروا فضل علي عند
جابر بن عبد الله رضي الله عنه فقال وتشكون فيه فقال بعض القوم انه احدث قال وما
يشك فيه الا كافر او منافق واخرج عن عطاء قال سألت عائشة عن علي رضي الله عنه فما
فقال ذاك من خير البرية ولا يشك فيه الا كافر واخرج احمد والبزار وابو يعلى وابن سعد
والحاكم وابو نعيم في فضائل الصحابة عن علي كرم الله وجهه قال دعاني رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال ان فيك مثلا من عيسى ابغضته اليهود حتى بهتوا امه واحبته النصارى
حتى انزلوه بالمنزل الذي ليس به الا وانه يهلك في اثنان محب مفرط يقرظني بما ليس
في ومبغض يحمله شنآني على ان يبهتني ومعائب ومثالب عبد الله بن الزبير بآن مرتبه رسيده كه خود
دولت اهل سنت با وصف اين همه جان نثاري وهوا خواهي صحابه كه حتى الوسع والامكان در تقليل و تاويل
و اصلاح و توجيه شنائع و قبائح اين بزرگان فرو نميگذارند تا آنكه اگر كفري هم از ايشان ثابت شود آن را در
رنگ فضائل و محاسن مي آرند از توجيه و تاويل افعال شنيعه اين بزرگ عاجز آمده ناچار اقرار كرده اند كه او چنان
چند داشت كه با آن جهت لياقت خلافت نداشت و در سيئات بزرگ است قال علي بن زيد الجدعاني
كان عبد الله بن الزبير كثير الصلوة شديد البأس كريم الجدات والامهات والخالات الا انه
كانت فيه خلال لا تصلح معها الخلافة لانه كان بخيلا ضيق العطن سيء الخلق حسودا كثير
الخلاف اخرج محمد بن الحنفية ونفى عبد الله بن عباس الى الطائف انتهى ازين عبارت ظاهر است كه
عبد الله بن زبير حالي پيدا كرده بود كه او را از صلاحيت خلافت بركنار انداخته زيرا كه او بخيل و ضيق العطن
و سيء الخلق و شديد الحسد كثير الخلاف بود و هرگاه عدم لياقت ابن زبير ازين عبارت و ديگر فضائح و
مثالب مروي او ثبوت رسيد كفر او باقي نماند زيرا كه او با وجود عدم لياقت خلافت و انهماك در قبائح
مدعي خلافت گرديد و دعوي امامت باطل بنص ائمه سنيه كفر است ليس امام باطل الا ولي كافر باشد ايشان
... بخلافة ابي بكر رضي الله عنه ولا ...

اما ما هنا لو كان لا يجوز السكوت عنه والاغماض منه لان من رضى بامام باطل فانه يأثم واز
جواز ظلم واعتدا و فضائح بروجه ابن زبیر آنست که اخراج محمد بن الحنفیه و ابن عباس نموده چنانچه صاحب استیعاب
ذکر نموده و نیز ایشان را حبس نموده و الیا و ایشان باحراق بالنار کرده و بدر دروازه شان احضار حطب
نموده و در تاریخ ابن خلکان در ترجمه محمد بن الحنفیه مسطور است و لما دعا ابن الزبیر الی نفسه بالخلافة
بالخلافة دعا عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفية رضی الله عنهما الى البيعة فابيا ذلك وقالا
لا نبايعك حتى تجتمع لك البلاد ويتفق الناس فاساء جوارهم وحصرهم واذاهم وقال لهما والله
لئن لم تبايعا احرقتكما بالنار [illegible] علی بن محمد بن داود بن ابراهیم بن تمیم القاضی [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] الی بر سبیل [illegible] افتاده میفرماید کتب
عبد الله بن عباس [illegible] محمد بن الحنفية حين [illegible] عبد الله بن الزبير من مكة
الى الطائف كتابا [illegible] ان عبد الله بن الزبير [illegible] الى الطائف فاحدث
الله بهذا [illegible] ما تحبون وتقدم الكرامة للاخيار [illegible]
[illegible] قال الله تعالى وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم الآية عزم الله
١٦١ لنا ولك بالصبر على البلاء والشكر على الرخاء ولا اشمت بنا الاعداء والسلام و ابن
حجر عسقلانی در کتاب التفسير فتح الباری شرح صحیح بخاری میفرماید وکان محمد بن علی بن ابی طالب المعروف
بابن الحنفية و عبد الله بن عباس مقيمين بمكة منذ قتل الحسين فدعاهما ابن الزبير الى البيعة
فامتنعا وقالا لا نبايع حتى يجتمع الناس على خليفة وتبعهما على ذلك جماعة فشدد عليهم ابن الزبير
وحصرهم فبلغ المختار فجهز اليهم جيشا فاخرجوهما واستأذنوهما في قتال ابن الزبير فامتنعا وخرجا
الى الطائف فاقاما بها حتى مات ابن عباس سنة ثمان وستين ورحل ابن الحنفية بعد ذلك الى جهة
رضوى جبل بينبع فاقام هناك ثم اراد دخول الشام فتوجه الى نحو ايلة فمات في آخر سنة
ثلاث او اول سنة اربع وسبعين وذلك عقب قتل ابن الزبير على الصحيح وقيل عاش الى سنة
ثمانين [illegible] عند الواقدي انه مات بالمدينة [illegible] وزعمت الكيسانية انه حي لم
يمت وانه المهدي وانه لا يموت حتى يملك الارض في خرافات لهم كثيرة ليس هذا موضعها
وانا لخصت ما ذكرته من طبقات ابن سعد و تاريخ الطبري [illegible]

الى مليكة حين وقع بينه وبين ابن الزبير ولقوله من الطريق الاخرى فغدوت على ابن عباس
فقلت اتريد ان تقاتل ابن الزبير وقد قال ابن عباس قال للناس بايع لابن الزبير فقلت واين
بهذا الامر عنه اى انه مستحق لذلك لما له من المناقب المذكورة ولكن امتنع ابن عباس من
المبايعة له لما ذكرناه وروى الفاكهي من طريق سعيد بن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه
قال كان ابن عباس وابن الحنفية بالمدينة ثم سكنا مكة فطلب منهما ابن الزبير البيعة فابيا
حتى يجتمع الناس على رجل فضيق عليهما فبعثا رسولا الى العراق فخرج اليهما جيش في اربعة
الاف فوجدوهما محصورين وقد احضر الحطب فجعل على الباب يخوفهما بذلك فاخرجوهما
الى الطائف وذكر ابن سعد ان هذه القصة وقعت بين ابن الزبير وابن عباس في سنة ست وستين
از این عبارات صحت که ابن زبیر در بدی واساءت جوار ابن عباس ومحمد بن الحنفیه کوشیده وایذا
وایلام ایشان ابن مدیده و بحصر وحبس شان پرداخته وتخویف وایعاد شان باحراق نار ساخته
وظاهر ست که این همه نهایت ظلم وجور وحیف وقساوت ست وهیچ وجهی از وجوه ابن عباس ومحمد بن الحنفیه
استحقاق این ظلم وجفا نداشتند وکو حضرات متعصبین کثیر الحیا را بیر سد که بفرمایند که ابن زبیر در احضار حطب
بدر دروازه ابن عباس ومحمد بن الحنفیه وتهدید شان باحراق اسوه حسنه است بجناب خلیفه ثانی که حضرت
او احضار حطب بر آستانه فیض کاشانه اهل بیت علیهم السلام نموده وتهدید حضرت فاطمه علیها السلام باحراق بیت ۱۶۲
آنحضرت علی من فیها کرده و در اخراج وا جلاء این هر دو بزرگ اقتدا است بحضرت خلیفه ثالث که نفی واجلا
حضرت ابی ذر ربذه کرده لکن حیرانم که در حصر وحبس ابن عباس ومحمد بن الحنفیه اقتدا بکدام کس از خلفا ظاهر
خواهند ساخت که این ظلم شدید وجور عظیم سید باخراج جدید آن ظالم پدید ست کما لا یخفی على من القى السمع
وهو شهید واز عجائب افترا ات این بزرگان ناعاقبت اندیش فطر الکف آنکه ذهب آنحضرات جفاکیش آنست
که با وصف ظهور این همه مثالب وفضائح ابن زبیر ووضوح عدم صلاحیت او برای خلافت وامامت ودراز
کردن او دست جور وجفا وظلم وستم وتعدی بر ابن حنفیه وابن عباس وحبس وحصر وایذای ایشان ابن زبیر ابن عباس
افترا کرده اند که او ابن الزبیر را الائق خلافت میگفت ومدائح ومناقب او برشمرده واین افترای ظاهر را
که بجای این هم لطالانش مخفی نخواهد بود بخاری در صحیح خود که آنرا اصح الکتب بعد کتاب الله می پندارند
درج ساخته وهذه الفاظه فی کتاب التفسیر حدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنی یحیی

بن معین قال حدثنا حجاج قال ابن جریج قال ابن ابی ملیکة وکان بینهما شی فغدوت علی ابن
عباس فقلت اتریدان تقاتل ابن الزبیر فتحل حرم الله فقال معاذ الله ان الله کتب ابن الزبیر وبنی
امیة محلین وانی والله لا احله ابدا قال قال الناس بایع لابن الزبیر فقلت واین بهذا الامر عنه
اما ابوه فحواری النبی صلی الله علیه وسلم یرید الزبیر واما جده فصاحب الغار یرید ابا بکر وامه فذات النطاق
یرید اسماء واما خالته فام المومنین یرید عائشة واما عمته فزوج النبی صلی الله علیه وسلم یرید خدیجة
واما عمة النبی صلی الله علیه وسلم فجدته یرید صفیة ثم عفیف فی الاسلام قاری للقران والله ان وصلونی
وصلونی من قریب وان ربونی ربونی اکفاء کرام فاثر التویتات والاسامات والحمیدات
یرید ابطنا من بنی اسد بنی تویت وبنی اسامة وبنی اسد ان ابن ابی العاص برز یمشی القدمیة
یعنی عبد الملک بن مروان وانه لوی ذنبه یعنی ابن الزبیر انتهی وفی فتح الباری قوله قال ابن ملیکة
وکان بینهما شی کذا اعاد الضمیر بالتثنیة علی غیر مذکور اختصارا ومراده ابن عباس وابن الزبیر
وهو صریح فی الروایة الاولی الخ وفیه ایضا قوله محلین ای انهم کانوا یبیحون القتال فی الحرم
۱۶۳ وانما نسب ابن الزبیر الی ذلک وان کان بنو امیة هم الذین ابتدؤه بالقتال وحصروه وانما
بدا منه اولا دفعهم عن نفسه لانه بعد ان ردهم الله عنه حصر بنی هاشم لیبایعوه
فشرع فیما یؤذن باباحته القتال فی الحرم وکان بعض الناس یسمی ابن الزبیر المحل لذلک الخ و
ایضا فیه قوله لا احله ابدا ای لا ابیح القتال فیه وهذا مذهب ابن عباس انه لا یقاتل فی الحرم ولو قوتل فیه قوله قال
الناس القائل هو ابن عباس وناقل ذلک عنه ابن ابی ملیکة والمراد بالناس من کان فی جهة ابن الزبیر وقوله بایع
الامر قوله این بهذا الامر عنه ای الخلافة ای لیست بعیدة عنه لماله من الشرف بأسلافه الذین ذکرهم ثم صفته التی اشار الیها بقوله
عفیف فی الاسلام قاری للقران وایضا فیه قوله وانه لوی ذنبه یعنی ابن الزبیر لوی بتشدید
الواو وتخفیفها ای ثناه وکنی به عن تاخره وتخلفه عن معالی الامور وقیل کنی به عن الجبن
وایثار الدعة کما یفعل السباع اذا ارادت النوم والاول اولی انتهی وفیه ایضا قال الداودی
المعنی انه وقف فلم یتقدم ولم یتاخر ولا وضع الاشیاء مواضعها فادنی الناصح واقصی الناصح
پر ظاہر ہے کہ کسی کو مشابہ سباع قرار دینا اور یا ایسا باشد کہ حضرات اہل سنت خود ناچار اعتراف بعدم لیاقت
او برای خلافت وارشاد وصاف قبیحه وارذیله بخل وتنگی عطن وسوء خلق ومبالغه در حسد

کینه و عداوت اهل بیت را در دل دارند و پیوسته در مقام مخالفت ایشان میباشند و از این جهت [illegible] ابن عباس که از اجلهٔ صحابه و علمای ایشان بوده و لایق خلافت میگفت

بهر حال ابن الزبیر عنایت حضرات اهل سنت بحق الحق خویش نمایت توجه باصلاح معائب ایشان است

که حق عداوت اهل بیت علیهم السلام ادا کرده داد هواخواهی ایشان داده هر گونه مناقب و محامد

برای ایشان ساخته اند و از غایت اهتمام در اضلال عوام فضائل ایشان را بر زبان کسانی که با ایشان

معاندت ایشان ظاهر و معروفتر بوده بر بافته تا باشد که بزعم خود اطفاء شوکت و فضیحت

ایشان بجهت معادات شان با چنین بزرگان نمایند و ندانند که این عیب صریح و شناعت عظمی از ایشان

زدوده نمیشود لیکن بحکم که این حدیثی را که واضع آن نسبتش با بن عباس ساخته و بغرض اثبات فضیلت

ابن الزبیر تعصب و شفقت در وضع و اختلاق آن بر داشته مشتمل بر مدح و تحسین ابن الزبیر است

و بهر وجه آن حدیث در غایت عجیب است چه ابن الزبیر را که قول او ان اخذ کتاب ابن الزبیر و بنی امیة

محلّین لها وارد بر آنکه ابن الزبیر و بنی امیه هر دو سالک یک طریق و شاربان یک جوی اند که ابن الزبیر را که ابن عباس

[illegible] محلّ حرم خدا ساخته و بنی امیه را [illegible] با حلال خانهٔ کعبه حرم محترم او تعالی پیروی نمودند و اینهمه ترتب علی الله

[illegible] و هل یحل البلد الامین هو من امثال سیر [illegible] این آخر حدیث یعنی فقره

[illegible] مشتمل است بر نهایت تحسین ابن الزبیر که او را تشبیه بوالد خود داده و تصریح نموده که نایب از [illegible] او و از معالی امور

[illegible] بوده و [illegible] یا بر غیر موضع آن و العاد او در پای ناعین و او نمی ادای کا تحسین است پس

[illegible] بزعم خویش ناتمیدو نیستند و فطانت بکار برده که بوضع فضیلت ابن الزبیر از زبان ابن

[illegible] اعتراف اوبدا احیشا و برای اراست نهایت اعتماد در قلوب بیبصیرتان انداخته لیکن فی الواقع

[illegible] نهایت سخیفة العقل بوده که خود دلیل وضع آن در آن فرا نهاده و بر بطلان افترای خویش

[illegible] داده که خود از ابن عباس نقل کرده که او نسبت و تنقیص ابن زبیر نموده باحلال حرم خدا

[illegible] ساخته و از افاده [illegible] که ابن عباس در [illegible] ابن الزبیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبی اندامی میگفت خاکش بدهان که او بر جناب ام المومنین حجر خواهد نمود یعنی جناب او را ممنوع از تصرف خواهد کرد
تا آنکه جناب ام المومنین با وصف آن مکارم اخلاق که شهرهٔ آفاق ست و آن اخصاص و تقرب که ابن زبیر بحضرتش
که با همراه او سر گرم مقاتله جناب امیر المومنین علیه السلام گردیده بود با وصف تنبیه ام سلمه از ارادهٔ قتال اهل البیت رسول
باز نه ماند کما فی روضة الاحباب وغیره ترک مکالمه او اختیار کرده نذر بر ترک آن با خدا بست که در اخر حیث
آن بوقوع پیوسته باشد که بعد کردن آن بحدی زار زار میگریست که خمار مبارکش بقطرات اشک گوهر بار تر
میشد کما فی صحیح البخاری وغیره لیکن بلا شبهه نادرست که هجران او که در میان مسلمین زیاده از سه روز روا
داشته شده سبب نقض گردید که حسب اقتضاء مکارم اخلاق جاذب قلوب ست بر زبان شیخ دهلوی در عبد الفکر سابقا
شنیدی و توجیه او بر بسط در بعض الاحیان مذکور ست علی نقل الوالد الماجد قدس الله نفسه در جواهر العقدین گفته
وفی الصحیح ایضا قول عائشة علی نذر ان لا اکلم ابن الزبیر ابدا قال ابن التین التقدیر علی نذر ان
کلمته انتهی وهو موافق للروایة الاخری لله علی نذر ان کلمته فالنذر معلق علی کلامها له
لا انها نذرت ترک کلامه وجعلت الترک قربة یلزم بالنذر وفیه انها ارادت ان ابن
الزبیر قد ارتکب امرا عظیما حیث قال اما والله لتنتهین عائشة عن بیع رباعها او لاحجرن
علیها وکانت لا تمسک شیئا مما جاءها من رزق بل تتصدق به فان فی قوله ذلک ازراء علیها وتنقیصا
لقدرها ونسبتها الی ارتکاب التبذیر الموجب لمنعها من التصرف فیما رزقها الله مع کونها ام المومنین وخالته
اختاه ولم یکن احد عندها فی منزلته فرأت فی ذلک منه نوع عقوق فجعلت مجازاته ترک مکالمته
انتهی وازین ظاهر ست که فقهای سنیه که اصلا کتاب و سنت خبری ندارند با این علم ادلیه کبیره در لغت
ابن الزبیر اصلا تحیر ندارند استدلال میکنند وازآثار روح مبارک حضرت ام المومنین تحیر ندارند لیکن ابن حزم اندلسی
بباطن امر واقف رسیده تشنیع بلیغ بر این بزرگان زده و مخالفت و شناعت این قول ابن الزبیر بکمال
ظاهر ساخته و مستفاد جناب الهی از آن نموده چنانچه در محلی در کتاب الحجر گفته اما الروایة عن ابن الزبیر
فطامة الابد ما ندری کیف استحل مسلم ان یحتج بحماقة وهو هلة وزلة کانت من ابن
الزبیر والله تعالی یغفرها اذا اراد مثله فی کونه من صاغر الصحابة ان یحجر علی مثال ام المومنین
التی اثنی الله تعالی علیها اعظم الثناء فی نص القرآن وهو لا یکاد یلحق منها فی الفضل عند الله تعالی
وهذا الخبر رویناه من طریق عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن عوف بن الحارث بن اخی عائشة ام المومنین

۱۶۵ استقصاء الافحام

لاما ان عائشة ام المؤمنين حدثت ان عبد الله بن الزبير قال في بيع او عطاء اعطته والله
لتنتهين عائشة او لاحجرن عليها فقالت عائشة او قال هذا قالوا نعم فقالت عائشة هو لله علي نذر
ان لا اكلم ابن الزبير كلمة ابدا ثم ذكر الحديث بطوله وتشفعه اليها وبكاؤه وكلام عبد الرحمن بن الاسود بن
عبد يغوث والمسور بن مخرمة الزهري حتى كلمته واعتقت في نذرها ان لا تكلمه اربعين رقبة قال
ابو محمد قد بلغت عائشة رضي الله عنها من الانكار حيث بلغته فلا يخلو الامر من ان يكون ابن الزبير
اخطأ واصابت هي وهو كذلك بلا شك فلا يحتج بقول اخطأ فيه صاحبه او يكون ابن الزبير
اصاب واخطأت هي ومعاذ الله من هذا ومن ان تكون ام المؤمنين توصف بسفه وتستحق ان
يحجر عليها نعوذ بالله من هذا القول فصح ان ابن الزبير اخطأ في قوله انتهى نقلا عن نسخة عتيقة
بالجمله از عبارت سمهودی و ابن حزم بنهایت وضوح ثابت گردیده که ابن الزبیر طعن عظیم و عیب جسیم بر حضرت
ام المومنین حسب التعظیم فرابسته یعنی بجناب او نسبت ارتکاب تبذیر و اسراف که قطعا حرام و ناجائز بنص
کتاب و سنت ممنوع و مذموم ست و عقل هم بر شناعت آن دلالت دارد نموده و سفه و حمق ولی بین
را که موجب حجر و منع از تصرف ست بر جناب او راه داده بتصریح تمام گفته که او بر جناب ام المومنین حجر خواهد کرد
جناب او را ممنوع از تصرف خواهد نمود و شناعت این جسارت و خسارت و بهتان و افترا و سوء ادب بر ادنی مساسی که عارف حقوق امهات
مومنین باشد مخفی نیست و دیگران بمقابله اهل سنت حکمت بحکیم موضع زیره بکرمان بردن ست لهذا اکتفا بر
افادات همین حضرت که در تبیین شناعت طعن بر امهات مومنین خصوصا حضرت عائشه تلفیق کرده اند اعاده کرده شود
جناب مخاطب در مسلک اول بعد ذکر اینکه احادیث لعن اصلا ابتداع ندارد می فرماید پس علی ایمان را تمیز باید که در ذکر
مطاعن ازواج مومنین و مومنات و تصریحات و تعریضات آنست از ایمان بشنوید و هرچه مکنون خاطرشان باشد بگویند
یعظکم الله ان تعودوا لمثله ان کنتم مومنین و نیز در مقام افترای عائشه بر امامت صلوة ابی بکر بر جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم بعد تقریری گفته پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این
بد ... عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه بتقریر آن روبروی اهل ایمان گردن کشند انتهی عجب ست که
جناب مخاطب از راه درد ایمان اینها وعظ و نصایح بارده پیش اهل حق میخوانند و بمزعومات خویش ایشان را می ترسانند
و ارعاد و ابراق بیحاصل بتقدیم میرسانند و نمیدانند که این همه کلمات بلاغت آیات که نزد اهل حق ناشی از اختلال
دماغ و اختلاط عقل ست اصلا ایشان را مفید نخواهد شد حیف ست که پاره ازین مواعظ بر روح مطهر ابن زبیر کور

بس یقینا خواهند نمود که چرا دست از ایمان و اسلام برداشتی و تهمت را بتکذیب خدا و رسول گماشتی و تهمت گران
از ارتکاب حرام برام المؤمنین گذاشتی و در آن عفیفه صالحه مطهره را بلوث این بهتان آلوده ساختی و باز بکبر و غرور گردن کشیده
و اراده هجر را بجناب او برزبان آوردی و ندامت از اهل ایمان نورزیدی بغایت عجیب است که امامیه اگر حرفی در
طعن عائشه برزبان آرند کافر و مرتد و واجب القتل گردند و اگر ابن زبیر و دیگر مقتدایان و ائمه سنیه تفسیق و تضلیل
و تسفیه و تحمیق جناب او کنند هیچ شکایتی و نکایتی فضلا عن التضلیل و التکفیر بسوی ایشان متوجه نشود بلکه
بیرون عبارت و یاوه گویی ماجور شوند و سعی ایشان درین باره مشکور فلا مغیث الا الی الله الذی الیه المصیر الامور
و لا مستغاث الا یوم النشور حین تبعثون و تحشرون فتحضرون بین یدی حاکم عدل و قضاء فصل فیتحقق هناک
من یفوز بالحبور و یدعو بالسرور و من یدعو بالویل و الثبور و درین مقام سخنی لطیف باید شنید که ابن بطال شارح بخاری
خواسته که محبت باطل بغایت قصوی رساند یعنی حدیث بخاری را که از اول تا آخر صریحست در وقوع مهاجرت میان
عائشه و ابن زبیر محو و ساز د چنانچه کرمانی در شرح این حدیث گوید قال ابن بطال فان قلت لم هجرت عائشة
ابن الزبیر اکثر من ثلثة ایام قلت معنی الهجرة ترک الکلام عند التلاقی و عائشة رضی الله عنها لم تکن
تلقاه فتعرض عن السلام علیه و انما کانت من وراء حجاب لا یدخل علیها احد الا باذن فلم یکن ذلک
من الهجرة و یدل علیه لفظ یلتقیان فیعرض اذ لم یکن بینهما التقاء فاعراض و وجه لخروجها انها اسائت
لعائشة ذلک لانها ام المؤمنین لا سیما بالنسبة الی ابن الزبیر لانها خالته و ذلک الکلام الذی قال
حقها کان کالعقوق لها فهجرتها منه کانت تادیبا له و هذا من باب اباحة الهجران لمن عصی پر ظاهر است
که توجیه اول خیلی واهی و رکیک است و عجب است که چنین تحریر فاضل این کلام باطل متفوه شود و لکن العصبیة
و الهوی یعمیان و یصمان اکثر الاولیاء یقینیست که اصل هجر ترک ملاقات است و ابن بطال هجرت را مخصوص بترک سلام عند الملاقات نمود
و ذلک من عجائب هرگز هجرت مخصوص بترک سلام عند التلاقی نیست و فقره یلتقیان فیعرض الخ هرگز بر مزعوم باطل ابن
بطال دلالت ندارد زیرا که آن تفریع است بر مهاجرت نه عین مهاجرت و الفاظ این حدیث در بخاری اینست ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحل لرجل ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال یلتقیان فیعرض هذا و یعرض
هذا و خیرهما الذی یبدء بالسلام انتهی و بدیهیست که فقره یلتقیان تفریع بر هجرتست نه عین هجرت و تقیید آن
بلکه چون غالب اوقات این فقره بر مهاجرت مرتب میشود لهذا بیان آن و تهدید رفته و اگر آن عین هجرت میبود یا تقیید آن
لازم می آمد که در صورتیکه اعراض از یکطرف متحقق شود و شخص دیگر اعراض نکند مصداق هجرت متحقق گردد و شخص

معرض تمام نشود و موید سعی البطلان بهر حال بطلان این تاویل رکیک پر ظاهر ست و تعیین محال ست که ابن بطال سقیا
را ترک کرده در وجه اخیر نوشته یعنی مهاجرت عائشه با ابن الزبیر بحق و عصیان و نافرمانی او بوده بطلان
تاویل اول از نفس این حدیث بخاری که متضمن قصه مهاجرت ست و ابن بطال شرح آن میکند نیز واضح میشود زیراکه
دران بعد ذکر داخل شدن مسور و عبد الرحمن بر عائشه مذکورست وطفق المسور و عبد الرحمن یناشدانها الا
ما کلمته وقبلت منه ای ابن الزبیر ویقولان ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عما قد علمت من الهجرة وانه لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال فلما اکثروا علی عائشة من التذکرة والتحریج طفقت تذکرهما وتبکی وتقول انی نذرت والنذر شدید فلم یزالا بها حتی کلمت ابن الزبیر ظاهرست که علمت
اگر درمیان عائشه و ابن زبیر هجرت متحقق نمیبود ذکر نمودن مسور و عبد الرحمن ممنوعیت هجر را و تذکیر حدیث
لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث معنای نداشت و اگر ایشان براه خطا رفته بودند و نکته دقیق را که بخاطر ذکی و ذهن رسای ابن بطال
رسیده ندریافته لامام المومنین که علامه وفقیهه بینظیر بود نیز بر ایشان منفرد و میگفت که ایهجر لی تذکیر حدیث
کرنما گمان فاسد تحقق هجرت درمیان من و ابن الزبیر نموده اید و با ابن عم با دل حدیث عدم حلت هجر فرو خوانید حالانکه
مصداق هجر که عبارت از ترک سلام و تحیة و التکلم است درمیان ما متحقق نشده بالجمله هر عاقل میداند که تحقق وقوع هجرت درمیان
ام المومنین و ابن الزبیر جای کلام نیست چنانچه ازین روایت تحقیق فصل ... بلاشبهه بحد کمال میرسد و دیگر حضرات اعتراف بان نموده اند
فضائل ام المومنین ... وغیره ... [illegible]
فقالت عن ... ابن الزبیر ... تا وقتیکه زنده خواهی ماند هرگز ... در مسند احمد حنبل مذکورست حدثنا
عبد الله حدثنی ابی ثنا محمد بن جعفر قال ثنا شعبة عن یزید بن ابی زیاد قال سالت عبد الله بن
الحارث عن الرکعتین بعد العصر فقال کنا عند معویة فحدث ابن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها
ان النبی علیه السلام کان یصلیهما فارسل معویة الی عائشة وانا فیهم فسالناها فقالت
لم اسمعه من النبی علیه السلام ولکن حدثتنی ام سلمة فسالناها فحدثت ام سلمة ان النبی
علیه السلام صلی الظهر ثم اتی بشیء فجعل یصلی حتی حضرت صلوة العصر فقام فصلی
العصر ثم صلی العصر ثم صلی بعد رکعتین فلما صلاهما قال هاتان الرکعتان
اصلیهما بعد الظهر قالت ام سلمة ولقد حدثتنا ان رسول الله علیه السلام
نهی عنهما قال فاتیت معویة فاخبرته بذلک فقال ابن الزبیر الیس قد صلاهما

(استقصاء الافحام جلد ثانی) ۱۶۸

فقال له معویة الست المخالف لانزال تضرب الخلافة ما بقیت ازین عبارت ظاهرست که ابن زبیر باوصف
ظهور این معنی که رکعتین بعد العصر اگرچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خوانده لکن من بعد نهی از آن فرموده
انکار بر ابطال کرده نهی آنحضرت را درین باب باور نه داشت بلکه قول معاویه را که هرگز باوصف نهی دلیل نمی تواند شد
استدلال بر ثبوت رکعتین بعد العصر کرده و در پیش ناخوش ساختن آن حضرت را بنابراین حضرت معاویه را تابع
نهی و واقف قرار داده بود و بعض ابن زبیر گفت که او چه داند که این نهی باوجود ظهور حق قضا ان همه کلی و
از حکم مخالفت او را دوست نداشته با حضرت تا گو یا فتوی و خواهش نمیتوانست و بعد ذلک ابن الزبیر را ابا کرد الا ان اله الا
والزبیر الخ تنگ شیخ بنیست که ایشان معتقدین کمال این حضرت ابن زبیر را نسبت بر نقل شکایت جناب امیر المومنین
علیه السلام بوده این زبیر طعن فرموده اگر باور نه بگوید کتاب الاغانی ابن احسان در ریاض النضره و امثال
آن رجوع آرد چنین گردد ساختند دین و مروجه اسلام را مضمون داده و عداوت آن در آن ناصبیت
و عداوت اهلبیت علیهم السلام داده افترای بر شیخ کرام از جماع آن بوده اند ابن عباس بر جناب
امیر المومنین علیه السلام باقتراف الکن بآن بنابرین در حق مقتدای خود بهم چنین شنیعه عظیمه نقل کرده اند محب الدین
طبری که از ائمه محدثین و مشایخ شان است و علامه جمال الدین در طبقات شافعیه ترجمه او گفته محب الدین
ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری ثم المکی شیخ الحجاز کان عالماً عاملاً جلیل القدر
عالماً بالآثار والفقه اشتغل بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری وشرح التنبیه وله کتاب
فی المناسک وکتاب الاحکام وکتاب الاحکام فی احادیث الاحکام والمولد النبوی یوم الخمیس سابع عشر جمادی
الآخرة سنة خمس عشرة وستمائة وتوفی فی سنة اربع وتسعین قیل فی ذی القعدة وقیل فی جمادی
ذلک وامام المحدثین ایشان علامه ذهبی در معجم مختص گفته احمد بن عبد الله بن محمد الامام الحافظ الفقیه
شیخ الحرم محب الدین ابو العباس الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری کان عالماً
جلیل القدر عارفاً بالآثار ومن نظر فی احکامه عرف محله من العلم والفقه مات فی ثانی جمادی
الآخرة سنة اربع وتسعین ودر ریاض النضره نقلاً عن کتاب الموافقة لابن السمان در قصه قتل
عثمان آورده درآن مسطورست فبلغ ای خبر قتل عثمان علیا وطلحة والزبیر وسعداً ومن
کان بالمدینة فخرجوا وقد ذهبت عقولهم حتی دخلوا علی عثمان فوجدوه مقتولاً
فاسترجعوا وقال علی لابنیه کیف قتل امیر المومنین وانتما علی الباب فرفع یده ولطم الحسن

وضرب صدر الحسین وشتم محمد بن طلحة ولعن عبد الله بن الزبیر وخرج علی وهو غضبان ازین
که در آن فضل عثمان و جلالت او خاطر خواه خود درج کرده اند ظاهرست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ابن زبیر لعن فرموده
پس کاش این حضرات اندک استحیا کار فرما شده همه جواب را راست و همه را دروغ نمی‌ساختند و هرگاه باین روایت فضیلت
عثمان را ثابت میکنند ملعونیت ابن زبیر را هم بمفاد آن اعتقاد میکردند و ظاهرست که لعن کردن جناب امیر المؤمنین
علیه السلام بر ابن زبیر دلیل کفر و سوء خاتمه و موت او بر کفرست زیرا که بتصریحات ائمه سنیه بر مرتکب کبیره لعن
جائز نیست بلکه بر کفار هم تا وقتیکه موت شان بر کفر ثابت نشود لعن جائز ندارند شاه صاحب در تحفه می
فرمایند نزد اهل سنت هیچ مرتکب کبیره را لعن جائز نیست انتهی هرگاه بر مرتکب کبیره نزد اهل سنت لعن جائز نباشد
بلاشبهه لعن کردن جناب امیر علیه السلام بر ابن زبیر دلیل کفر او باشد و در صواعق محرقه از ائمه خود نقل میکند لا ینبغی
ان یلعن شخص بخصوصه الا ان علم موته علی الکفر کابی جهل وابی لهب واما من لم یعلم فیه ذلک
فلا یجوز لعنه حتی ان الکافر الحی المعین لا یجوز لعنه انتهی بنابرین در کفر ابن زبیر و موت او بر کفر
شکی و ریبی باقی نماند و اگر العیاذ بالله قائل شوند باینمعنی که لعن کردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر ابن زبیر بدون
استحقاق او واقع شده پس گو اثبات خطا بر آنجناب نزد متعصبین سنیه خلافا للحق والانصاف کما ینطق به بعض اقوال
منهم قسطا من الحیاء بس سهل ست لیکن شناعتیکه برین احتمال لازم می آید که ممکن ست که بخاطر دینداران
خطور کند فضلا عن ذکره زیرا که در صحیح بخاری مذکورست لعن المؤمن کقتله و وعیدیکه در قتل مؤمن وارد شده
خود ظاهرست قال الله تعالی فی کتابه العزیز ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله
علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما و نیز لعن غیر مستحق مستلزم عود آن بر صاحبش هست ملا علی متقی در کنز العمال
تبویب جمع الجوامع سیوطی می آرد اذا خرجت اللعنة من فی صاحبها نظرت فان وجدت مسلکا
فی الذی وجهت الیه والا عادت الی الذی خرجت منه هب عن عبد الله ان العبد اذا لعن شیئا
صعدت اللعنة الی السماء فتغلق ابواب السماء دونها ثم تهبط الی الارض فتغلق ابوابها دونها
ثم تاخذ یمینا وشمالا فاذا لم تجد مساغا رجعت الی الذی لعن ان کان اهلا والا رجعت الی
قائلها د عن ابی الدرداء ظاهرست که بنابرین احادیث تخطیه جناب امیر علیه السلام در لعن ابن الزبیر علاوه
نامیمون و خارجیت دعاوی ست وکفی به ضلالا مبینا و عجب تر آنکه بعضی از ائمه سنیه از ذکر لعن کردن جناب
امیر المؤمنین علیه السلام بر ابن زبیر شرم کرده لفظ لعن را محذوف و عبد الله بن زبیر را بر محمد بن طلحه معطوف کرده

ابن زبیر را مورد سب و شتم گردانیده اند در تاریخ الخلفا سیوطی و صواعق ابن حجر نقلا عن ابن عساکر در قصه قتل
عثمان مذکورست فقال علی لابنیه کیف قتل عثمان و امیر المؤمنین و انتما علی الباب و رفع یده فلطم الحسن و ضرب
صدر الحسین و شتم محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر و حسن علی در تفریح الاحباب آورده
قال علی لابنیه کیف قتل امیر المؤمنین و انتما علی الباب و رفع یده فلطم الحسن و ضرب صدر الحسین و شتم
محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر و ابو حاتم محمد بن حبان التمیمی البستی که بتصحیح او جناب مخاطب در مسلک اول
استدلال کرده و او فاضل فهام و ثقه علام و مقتدای معتمد و امام مستند و حافظ کبیر و محقق شهیر و رئیس
در حدیث و عالم بفقه و کلام و غیر آن بوده کما دریت سابقا در تاریخ خود که از کتاب الثقات هم تعبیر کنند
در ذکر قتل عثمان روایت کند و بلغ الخبر علی بن ابیطالب و طلحة و الزبیر و سعدا فخرجوا من هذا و کانوا
قد ذهبت عقولهم للخبر الذی اتاهم حتی دخلوا علی عثمان فوجدوه مقتولا و استرجعوا
و قال علی لابنیه کیف قتل امیر المؤمنین و انتما علی الباب قالا لم نعلم قال فرفع یده و لطم الحسن و ضرب صدر الحسین
و شتم محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر و محمد بن یوسف زرندی در کتاب الاعلام بسیرة النبی علیه السلام که مخاطب
محققانه آن را در مسلک اول احتجاج و استناد کرده روایت میکند و بلغ الخبر علی بن ابیطالب رضی الله
عنه و طلحة و الزبیر و سعدا و من کان بالمدینة فخرجوا و قد ذهبت عقولهم للخبر الذی اتاهم
حتی دخلوا علی عثمان فوجدوه مقتولا و استرجعوا و قال علی للحسن و الحسین کیف قتل امیر المؤمنین
و انتما علی الباب و رفع یده فلطم الحسن و ضرب صدر الحسین و شتم محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر
این عبارات دلالت دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن زبیر را شتم فرموده و بنا برین هم ابن زبیر از
صحابه واجب التعظیم خارج و در زمره اشرار مستحقین سب و شتم داخل باشد و از غرائب امور این است که ابن حجر از
روایت ضرب و لطم اکتفا نکرده و شفای غیظ خود در آن نیافته کلمه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حق
حسنین نقل میکند که تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا لیکن طرفه این است که باینهمه
جسارت و ضلالت لعن کردن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر طلحه که از عشره مبشره است سنیان هم نقل
میکنند و کفر و ضلال او علی زعمهم اخرا بسیم ثابت میسازند در کتاب الاعلام بعد عبارت سابقه مذکورست
و خرج علی و هو غضبان یسترجع یری ان طلحة قد اعان علی قتله فلقیه طلحة فقال له ما لک یا ابا الحسن ضربت الحسن
و الحسین فقال علیک و علیهم لعنة الله الا یسوئنی ذلک یقتل امیر المؤمنین رجل من اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم

١٧١

لعن کردن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر طلحه

در اوی و اینکه ابن حبان ذکر کرده از لطم و ضرب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر طلحه ... نکرده بجای آن لفظ کذا و کذا آورده چنانچه در ریاض النضره ... و ... منقول شده ...

لم یقم علیه بینة ولا حجة فقال طلحة لو دفع مروان الیهم لیقتل فقال ولی ان اخرج مروان

الیکم لیقتل قبل ان یثبت علیه حکومة انتهی ازین عبارت بوضوح اشراق دانی که این حضرات برای اثبات دقایق

مفاخر و مناقب ائمه خویش باید دریافت که چسان در سر آن فرمودن دین و دیانت و عقل و فطانت را باخته و فقرات

رکیکه و ترهات سخیفه ایجاد و ساخته اند و لا برای اثبات فضیلت عثمان و اظهار کمال شرف او ضعیفان بر بافته اند

که معاذ الله جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب قتل عثمان ضرب و لطم فرمود تا ظاهر شود که عثمان نزد جناب

امیر المؤمنین علیه السلام چنان جلیل و عظیم بود که معاذ الله آنحضرت ضرب و لطم را برای سادات در اثبات او قرار داد

و چون این ضرب و لطم را هم برای تکمیل عزه کافی نه دیدند چنان بر بافتند که طلحه بر آن حضرت بسبب این ضرب و لطم

معترض شد و آنحضرت بجواب اعتراض او لعن براو فرموده هر چند لعن طلحه عین مراد اهل حق است لیکن بنای آن

بر بافته افترای سکینه که از لعن او بان ولو بالقول اولیای اهل ایمان ممایز نه فالله تعالی حسیبهم و مجازیهم بما عملوا

جناب مخاطب را در مجازفات ائمه خود نظر تامل می باید کرد و بر تفضیحات تشنیعهای تحفه زار زار گریستن

که بر اهل حق بسبب طعن بر منافقین اصحاب که به روایات متواتره اهل حق ثابت است بر روایات کثیره اهل خلاف هم دلالت

بر تجویز آن کند چها تشنیعات رکیکه و تشهیرات سخیفه که نمی انگیزد و چه رنگها که در ذم مجوزین تفسیق و تکفیر و تضلیل

مرتکبان نمی ریزند و هرگاه خود ائمه ایشان از تکفیر ضحی و امثال شیخ و لعن ائمه خود مثل ابن زبیر و طلحه و امثال ایشان

بلا تحاشی نقل میکنند بلکه بر آن هم قناعت نمیکنند و بالاتر رفته اساس اسلام بر میکنند نعوذ بالله من شرور

الضلالة و غوائل الجهالة و از سوء حال خسارت مآل ابن زبیر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم از راه

اعجاز اخبار فرموده که هرگاه او بسبب کمال جسارت خون حجامت آنحضرت نوشید آنحضرت بعد انکار بر آن

فرمود که ویل ست برای مردم از تو و ویل ست ترا از مردم حکیم ترمذی در نوادر الاصول از پدر خود آورده

حدثنا سفیان بن وکیع قال حدثنا الهیثم بن القاسم عن عبد الرحمن بن ... عن عامر بن

عبد الله بن الزبیر ان اباه حدثه انه اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یحتجم فلما فرغ

قال یا عبد الله اذهب بهذا الدم فاهرقه حیث لا یراک احد فلما برز عن رسول الله صلی الله

علیه وسلم عمد الی الدم فشربه فلما رجع قال یا عبد الله ما صنعت به قال جعلته فی اخفی

مکان علمت انه یخفی عن الناس قال لعلک شربته قال نعم قال ولم شربت الدم ویل

للناس منک وویل لک من الناس انتهی و حاکم در مستدرک گفته اخبرنی ابراهیم بن عصمة بن ابراهیم

استقصاء الافحام جلد ثانی ۱۷۲

بن ابراهیم العدل ثنا السری بن خزیمة ثنا موسی بن اسماعیل ثنا الهنید بن القسم بن
عبد الرحمن بن ماعز قال سمعت عامر بن عبد الله بن الزبیر یحدث ان اباه
حدثه ان اباه حدثه انه اتی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یحتجم فلما فرغ قال یا عبد الله
اذهب بهذا الدم فاهرقه حیث لا یراک احد فلما برزت عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم عمدت الی الدم فحسوته فلما رجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ما صنعت
یا عبد الله قال جعلته فی مکان ظننت انه خاف علی الناس قال فلعلک شربته
قلت نعم قال ومن امرک ان تشرب الدم ویل لک من الناس وویل للناس منک

و این کلام معجز نظام سرور انام علیه و آله الاف التحیة والسلام بالاجمال اخبار از سوء سلوک ابن زبیر
با امت آنحضرت ست که او بغایت قصوی انهماک در فساد و افساد و ایذاء و اهلاک عباد داشت که اولاً
حمل قبامت اعزائی آن کثیر الزلل واقع شد و صدها نفوس مردم در آن فانی گردید و فتنهٔ عظیم در عالم
برخاست که شور قیامت در بندگان خدا انداخت و بعد از آن در وقت تصدی خلافت هم قتال
و جدال آغاز نهاد و خلق خدا را بکشتن در داد و غالباً حضرات سنیین بسبب کمال مکابره و بیباکی
خواهند گفت که قتال ابن زبیر در ایام خلافتش از راه درد دین و اصلاح مسلمین بود و آنرا ناشی از
هوای نفس دانستن عین مجازفت ست و ظاهر ست که هرگاه مقاتله نفس رسول ناشی از درد دین
و اصلاح حین المؤمنین باشد که ورا ارتکاب آن عجائب فسق و فجور و غرائب شناعات واقع شده باشد
پس این قتال چگونه عین تدین و تورع نخواهد بود لیکن بصد ضراعت عرض میکنیم که این تقریر محض تخدیع
و تشدید ست زیرا که ابو برزه صحابی ابن زبیر را قرین و مماثل خوارج و مردان شیطان که از اشد نواصب
و در الحاد و بی دینی او ربهی نه ساخته و تصریح صریح فرموده که ابن زبیر قتال نمیکند مگر برای دنیا و نیز جناب
ابن عمر در جواب شخصیکه از قتال همراه حجاج و ابن زبیر سوال کرد ارشاد فرموده انچه محصلش اینست
که همراه هر فریق که قتال خواهی کرد سالک طریق حریق خواهی گردید و غالب که بسماع این حرف حضرات
اهل سنت زیاده تر منغص شوند و زبان را بمزید تعیین این مستهام آلایند و سرکه جبین مالیده فرمایند
که این همه محض کذب و بهتان ست معاذ الله که ابو برزه صحابی و حضرت ابن عمر بچنین جسارت
شنیع اقدام فرمایند و چنین صحابی جلیل ابن صحابی جلیل را که علاوه بر صحابیت حائز شرف قرابت

بہم بود و داخل اہل بیت کرام لقتال علی الدنیا منسوب فرمایند و قتل را در امانت و اندادو معاضدت
و اسعاد او باعث ہلاک ابدی و دخول جہنم دانند ناچار برائے تسکین غیظ و غضب این حضرات
عالی درجات و منع تجرّد استبعادی کا مذکا چشم معتقد و برہان مستند که ثمرۂ سکوت و صموت بر لب سر زده
سرای متعصبین حامدین زند و لاف و گزاف یافه درایان جمله بے یقین با خاک سیاه برابر کند
مسکنہ آنہم باید دانست که علامہ ابو عبداللہ الحاکم که در صواعق و تحفه ہم احتجاج بر روایت او
و مدح او باثبات و تبیین از فضائل و مناقب و علو مرتبه و جلالت منزله او در علم حدیث نما بقاذریافتہ
در کتاب مستدرک میفرماید اخبرنی الحسن بن حکیم المروزی ثنا ابو الموجه انبأ عبدان
انبأ عبد اللہ انبأ عوف عن ابی المنهال عن ابی برزة الاسلمی رضی اللہ تعالیٰ عنه قال
ان ذلک الذی بالشام یعنی مروان واللہ ان یقاتل الا علی الدنیا وان ذلک الذی
بمکة یعنی ابن الزبیر واللہ ان یقاتل الا علی الدنیا وان الذین یدعون قراءکم واللہ
ان یقاتلون الا علی الدنیا فقال له ابی فما تأمرنا اذا قال لا اری خیر الناس الا عصابة
ملبدة وقال بیده خماص البطون من اموال الناس خفاف الظهور من دماءهم ۱۰۴
ازین حدیث واضح ست که ابو برزه اسلمی ابن زبیر را مماثل و مقارن مروان و خوارج نموده تصریح فرموده
که او قتال نمیکند مگر بر دنیا چنانچه مروان و قراء که مراد ازان خوارج اند قتال نمی کنند مگر بر دنیا و
ہرگاه ثابت شد که ابن زبیر قتال برائے دنیا می کرد و غرضے بدین نداشت نہایت عیب و مذلت
و نہایت عدوان و عصیان و اقصای بعد او از رہ اخیار و شیدا ثابت شد که بسیارے از فساق
و فجار ہم از اتلاف نفوس بلا وجہ احتراز می کنند و این امر را نہایت شنیع و عظیم مے دانند
نہایت بے باکی و شدت قساوت قلب و بی رحمی ست که آدمی نفوس خلق را بحض طمع دنیا
بکشتن دہد و فتنه عظیمه موجب تقاتل عظیم آغاز نہد و ابو برزه اسلمی که ابن زبیر را بقتال علی الدنیا موصوف
ساخته و او را از جمله اہل دین و ورع بکنار انداخته از اکابر اصحاب کرام و اعاظم معینین الاسلام
و مجاہد کفار لئام ست که در فتح خیبر و فتح مکه و غزوۂ حنین در رکاب سعادت انتساب حضرت
خیر الانام علیه و آله آلاف التحیة والسلام حاضر شده و ہمراه جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام شرف مجاہده مارقین و قاسطین دریافته ابن حجر عسقلانی در اصابه بترجمه ابو برزه

اسلمی گفته قال ابو عمر وكان اسلامه قديما وشهد فتح خيبر وفتح مكة وحنينا وروي
عنه انه قال قتلت ابن خطل روى عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن ابي بكر روى عنه ابنه
المغيرة وابنة منية بنت عبيد بن ابي برزة وابو عثمان النهدي وابو العالية وابو
الوازع وابو الوضيء وابو المنهال سيار بن سلامة والازرق بن قيس وابو طالوت
بن عبد السلام بن ابي حازم وابوه واخرون وقال ابن سعد كان من ساكني المدينة
ثم نزل البصرة وغزا خراسان وقال غيره شهد مع علي قتال الخوارج بالنهروان وغزا
خراسان بعد ذلك ويقال شهد صفين والنهروان مع علي وروى ذلك من طريق قتادة بن
ابی برزة عن ابیه انتهی وچون برای ملاحظه ترجمه ابو برزه اتفاق مراجعت اصابه افتاد از انجا واضح
گشته که مطعون و معیوب ساختن ابو برزه ابن زبیر را بقتال علی الدنیا حضرت بخاری هم روایت فرموده
قال في الاصابة في ترجمة ابي برزة وقد اخرج البخاري في صحيحه انه يعني ابا برزة عاب على مروان وابن
الزبير والقراء بالبصرة لما وقع الاختلاف بعد موت يزيد بن معاوية فقال في قصة
ذكرها حاصله ان الجميع انما يقاتلون في الدنيا انتهى وبعد ازین رجوع بصحیح بخاری کردم
ودیدم که در کتاب الفتن صحیح مذکور و مسطور ست حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا ابو شهاب عن عوف
عن ابي المنهال قال لما كان ابن زياد ومروان بالشام ووثب ابن الزبير بمكة ووثب القراء
بالبصرة فانطلقت مع ابي الى ابي برزة الاسلمي حتى دخلنا عليه في داره وهو جالس في ظل
علية له من قصب فجلسنا اليه فانشأ ابي يستطعمه الحديث فقال يا ابا برزة الا ترى
ما وقع فيه الناس فاول شيء سمعته تكلم به اني احتسبت عند الله اني اصبحت ساخطا
على احياء قريش انكم يا معشر العرب كنتم على الحال التي علمتم من الذلة والقلة والضلالة
وان الله انقذكم بالاسلام وبمحمد صلى الله عليه وسلم حتى بلغ بكم ما ترون وهذه
الدنيا التي افسدت بينكم ان ذاك الذي بالشام والله ان يقاتل الا على الدنيا وان ذاك
الذي بمكة والله ان يقاتل الا على الدنيا وان هؤلاء الذين بين اظهركم والله ان يقاتلون
الا على الدنيا انتهى وفي فتح الباري لابن حجر العسقلاني قوله ان ذاك الذي بالشام يريد
بن زريع يعني مروان وفي رواية سكين عبد الملك بن مروان والاول اولى قوله ان

ذالك الذی عبکة زاد یزید بن زریع یعنی ابن الزبیر قوله وان هؤلاء الذین بین اظهرکم
فی روایة یزید بن زریع وابن المبارك ان هؤلاء الذین یزعمون انهم قراؤکم وفی روایة سکین
وذکر نافع بن الازرق وزاد فی اخره فقال لی فما تامرنی اذا فانی لا اراك ترکت احداً
قال لا اری خیر الناس الیوم الا عصابة خماص البطون من اموال الناس خفاف الظهور من
دمائهم وفی روایة سکین ان احب الناس الی لهذه العصابة الخمصة بطونهم من اموال الناس
الخفیفة ظهورهم من دمائهم ازین حدیث عیب ومذمت ابن زبیر وتوهین وتهجین او ظاهر ست بچند
وجه اول آنکه از قول او انی احتسبت عند الله الخ واضح ست که این قتال بجدی قبیح ومنکر بود که ابو برزه
اسلمی بسبب سخط وغضب بر ابن زبیر وامثال او طالب اجر از حق تعالی بود در فتح الباری گفته قوله
انی احتسبت عند الله فی روایة الکشمیهنی احتسب کذا فی روایة یزید بن زریع
ومعناه انه یطلب بسخطه علی الطوائف المذکورین من الله اجرا علی ذلك لان
الحب فی الله والبغض فی الله من الایمان ازین عبارت ثابت شد که بغض ابن الزبیر شعار
ایمان ست وموالات او خارج از ایمان که سخت وغضب بر او وبغض او موجب اجر وثواب
ورضا با فعال ومحبت او کما هو شعار السنیة ودیدنهم باعث خذلان وعقاب وابو حفص عمر
معروف بابن الملقن در شرح صحیح بخاری در شرح این حدیث گفته واما قول ابی برزة واحتسابه بسخطه
علی احیاء قریش عند الله تعالی فکانه قال اللهم لا ارضی ما یصنع قریش من التقاتل
علی الخلافة فاعلم ذلك من نیتی وانی اسخط افعالهم واستباحتهم للدماء والاموال
فاراد ان یحتسب ما یعتقده من انکار القتال فی الاسلام عند الله اجرا وذخرا
فانه لم یقدر من التغییر علیهم الا بالقول والنیة التی بها یاجر الله عباده انتهی
این عبارت دلالت دارد بر آنکه ابن زبیر وامثال او مرتکب افعالی بودند که غضب وسخط بر آن
موجب اجر وثواب ست وچسان چنین نباشد که خون مردم ناحق می ریختند وبغصب اموال ناس
رشته دین ودیانت می گسیختند وچون ابو برزه قدرت انکار بفعل برین افعال شنیعه نیافت ناچار
اکتفا برد وطعن وانکار بقول ساخت دوم آنکه از قول او انکم یا معشر العرب الخ پیدا است
که اشتغال ابن زبیر وامثال او بقتال محض ضلال بود که حق تعالی ببرکت اسلام وهدایت

۱۷۷

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم عرب را از ذلت و قلت و ضلالت رها ساخت و باز دنیا ایشان را
فاسد و تباه کرده از اوج رفعت و عزّ ایشان بحضیض ذلت و ضلالت انداخت که خود هم این زمره
نوع اضلال کرده برای تحصیل حطام دنیای سریع الزوال بجمیع انحاء من اعمال القتل و قتال و جدال و نزال
اشتغال آغاز نهادند و نائرهٔ فتنه و فساد را باغراض نفسانی و اتباع وساوس شیطانی اشتعال دادند
سوم آنکه بعد این همه تخویف و تهویل بتوضیح و تفصیل بعد قسم بخدای جلیل بیان کرد که ابن زبیر
و امثال او قتال نمی‌کنند مگر بر دنیا و ظاهر است که قتال علی الدنیا از اشنع معائب و افظع مثالب
و اقبح فواحش و اشنع معاصی است که کمتر مهتری تجشّم معصیتی مقابل آن نموده شده و کاشف سیئات شنیعین
مزید شناعت آن ارشاد والده ماجده ابن الزبیر قال ابن عبد ربه فی العقد ثم دخل
ابن الزبیر علی امّه اسماء بنت ابی بکر الصدیق رض فقال یا امّاه قد خذلنی الناس
حتی ولدی واهلی ولم یبق معی الا الیسیر ومن لیس عنده اکثر من صبر ساعة وان
خصومی قالوا ان شئت سلم نفسک لعبد الملک یرکوا ان یرضیک وابه ولک
الامان فما رایک فقالت له یا ولدی انت اعلم بنفسک ان کنت قاتلت لغیر الله فقد
هلکت واهلکت وان کنت قاتلت لله وتعلم انک علی حق والیه تدعو فامض له فقد
قتل علیه اصحابک ولا تمکّن من رقبتک یتلعب بها غلمان بنی امیة وان کنت ما اردت
الدنیا فبئس العبد انت اهلکت نفسک ومن قتل معک وان قلت کنت علی حق فلما
وهن اصحابی ضعفت فهذا لیس فعل الاحرار ولا اهل الدین کم خلودک فی الدنیا
القتل احسن وان قلت الزبیری مع معین علی القتل فلم هانک معذور ولکن شأن
الکرام ان یموتوا علی ما عاشوا علیه فقال یا امّاه اخاف ان قتلنی اهل الشام ان
یمثلوا بی ویصلبونی فقالت ای بنیّ ان الشاة لا تبالی بالسلخ فامض علی بصیرتک
واستعن بالله تعالی فقبّل راسها وقال هذا رأیی ازین ارشاد با سداد اسماء رضی که
استحسان آن تقبیل راس و اظهار موافقت برای رشادت اساس آن عظمت نشان کردن ابن خود
ابن زبیر هم نموده واضح است که اگر ابن زبیر قتال برای خدا نکرده بلکه برای غیر خدا قتال و جدال آغاز نهاده
پس او هالک و مهلک شده ببایستی که نفس خود را هم هلاک کرده و هم مقتولین همراه خود را بهلاک سپرده

یعنی بر قول چهارم او و اتباع او بالکلیه خاسر گردیدند و بزمرهٔ اشرار دنیاداران کار پیوستند و چون تصریح
ابوبرزه ابن زبیر بقتال بر دنیا کرده در ثبوت این اوصاف برای او ریبی نماند چهارم آنکه از قول
ابوبرزه لا ارسی خیر الناس الیوم الا عصابة خماص البطون من اموال الناس خفاف الظهور من
دمائهم که ابن حجر عسقلانی بروایت بیکین ذکر کرده دلالت واضح دارد بر آنکه ابن زبیر و امثال او بطون
خود را از اموال مردم پر میکردند یعنی بغصب اموال شان می نمودند و آنرا میخوردند و مصداق یاکلون
فی بطونهم الا النار میشدند و ظهور خود را از خونهای مردم که بناحق می ریختند گران بار کرده مستوجب غضب
قهار و بقول نادیگر می پندند و چون این حدیث که بخاری روایت کرده نص واضح و دلیل قاطع بر ذم
و لوم ابن زبیر بود ائمه سنیه که حتی الوسع خود را از دفع اطلاعی و اصغاءت و ابطال اوضح بدیهیات هم
معذور نمیدارند و ایجاد تاویلات سخیفه و توجیهات رکیکه را برای حمایت مقتدایان خود لازم می شمارند
در شرح این حدیث ناچار شده توجیه و تاویل علیل از ترک ساخته اند بلکه بالجار حق کلمات تایید ذم ابن
زبیر گفته چنانچه از عبارت ابن حجر و ابن ملقن در یافتی و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در شرح این حدیث
گفته و فیه استشارة اهل العلم و الدین عند نزول الفتن و بذل العالم النصیحة لمن یستشیره
و فیه الاکتفاء فی انکار المنکر بالقول و لو فی غیبة من ینکر علیه لیتعظ من یسمعه فیحذر من

الوقوع فیه انتهی ازین عبارت الحیست که ابوبرزه از اهل علم و دین بوده در ذم و هجو و لوم و عیب
ابن زبیر و امثال او طریق نصیحت تشبیر نموده و در انکار منکر یعنی افعال قبیحه ابن زبیر و امثال او اکتفا
بر قول نموده تا دیگر سامعین این نصیحت از وقوع در قبیحت محفوظ بانند یعنی بازدارند افعال شنیعه و اعمال
قطعیه بغایت آنهی محفوظ شوند و نیز ابو حفص عمر بن الشیخ ابی الحسن علی المعروف بابن الملقن در شرح
صحیح بخاری در شرح همین حدیث گفته و اما بینه یعنی ابا برزة ان الذی بالشام ما یقاتل الا علی
الدنیا و هو عبد الملک فوجهه انه کان یرید ان یاخذ بسیرة عثمان و الحسن و اما میله
علی الذی بمکة یعنی ابن الزبیر فانه لما وثب بمکة بعد ان دخل فیما دخل فیه المسلمون
جعله نکثا و حرصا علی الدنیا و هو فی هذه اقوی رایا منه فی الاولین لذا القراء بالبصرة
لانه کان لا یری الفتنة فی الاسلام اصلا و کان یری ان یتولاه صاحب کل وجهة لمن نازعه
فیه لانه ماجور فی ذلک مع ما وجب له الایثار علی نفسه و کان یرید من المقاتل ان

لا يقتضي النار في قيامه ونقض بيعة الجماعة وتشتيت الكلمة ولا يكون سبباً لسفك الدماء
واستباحة الحرام احتجاجاً بقول النبي صلى الله عليه وسلم اذا التقى المسلمان بسيفيهما فالقاتل
والمقتول في النار فلم ير القتال البتة وخشي ان يقول في ابن الزبير شيئاً لانه كان من
العبادة بمكان ومما عيب عليه في خلافته انه استأثر بشيء من مال الله انتهى ازین عبارت
مستفاد است که ابن زبیر بسبب حرص بر دنیای ناپایدار غدر و نکث عهد و مخالفت و منافقت مسلمین اختیار
اختیار کرده و نزد ابن الملقن رای ابو برزه اسلمی و تشبیه و تحقیر ابن زبیر اقوی است از رای او در توهین
عبد الملک و از قول او لانه کان لا یری القتال الخ واضح است که ابن زبیر و امثال او نزد ابو برزه از مثیران
فتنه و فساد و مهیجین اقتحام نار و مفرقین جماعت و مشتتین کلمه و سبب سفک دماء و استباحت حرام
بودند و بنا بر ارشاد حضرت خیر الانام علیه وآله الاف التحیة والسلام که هرگاه دو مسلم ملاقات کنند
بسیف خود پس قاتل و مقتول هر دو در نار اند داخل جهنم شدند و از قول او ومما عیب علیه الخ ظاهر است که
ابن زبیر استئثار بمال خدا هم کرده یعنی مال خدا بلا استحقاق تصرف کرده و غصب حقوق مسلمین نموده وهل
هذا الا فعل لعتاة السراق واللصوص الفساق الذين ليس لهم عند الله من خلاق وانچه
ابن الملقن بتلقین استاذ اساتذه خود گفته وخشي ان يقول في ابن الزبير شيئاً لانه كان من العبادة بمكان
از عجائب افادات است زیرا که هرگاه ابو برزه بتقسیم شرعی ثابت فرموده که ابن الزبیر قتال بر دنیا می‌کند
حاجت بقدحی و جرحی دیگر نماند زیرا که قتال علی الدنیا بمنزله اکل الصید فی جوف الفرا تمام الخبائث والشرور
واصل الفسق والفجور است و اکثر قبائح و فواحش و شنائع و مخازی همسنگ آن نمی‌تواند شد پس نسبت
خوف و خشیت از گفتن چیزی در حق ابن زبیر با ابو برزه جز آنکه بمحض رمی السهام فی الظلام و بعث اختراع
و ابداع برای دنیا نیست محض بمقدار این فخام حمل کرده شود چاره نیست و با کثرت عبادت پس ابو برزه چه وقت
مانع از طعن نمی‌تواند شد که با اعمال شنیعه مصدوق نبوده هرگاه حرص او بر دنیای دنیه که راس هر خطیئه است
باین مقامه باشد که برای تحصیل زخارف آن ارتکاب قتال نموده و استئثار بمال ایزد و اجلال کرده
باشد با کثرت عبادت مانع از قدح و جرح نمی‌تواند شد و اما ارشاد حضرت ابن عمر که از ان ظاهر
است که کسیکه همراه ابن زبیر مقتول شده او در جهنم رفته پس بحمد الله تعالی باسناد صحیح ثابت است
ابو عبد الله حاکم در مستدرک باسناد خود آورده عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال

رجل سأله عن القتال مع الحجاج او مع ابن الزبیر فقال له ابن عمر مع ای الفریقین قاتلت فقتلت ففی لظی هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه انتهی نقلا عن نسخة عتیقة

ازین حدیث ظاهرست که حضرت ابن عمر بجواب شخصیکه از قتال با حجاج یا ابن زبیر سوال کرد فرموده که با هر فریق که قتال کردی و مقتول شدی در نار خواهی رفت هرگاه معاونان ابن زبیر بسبب مقتول شدن همراه او بجهنم روند خود ابن زبیر بالاولی جهنمی خواهد بود که چنین فتنهٔ عظیمه آغاز نهاده که باعث هلاک نفوس بسیار و موجب دخول شان در نار گردیده و خود هم آخر درین قتال مقتول شده بسقر خود رسیده و در مکافات آن کشیده آنچه کشیده و قتال ابن زبیر علاوه بر آنکه بغرض تحصیل زخارف دنیا و اضلال مردم از دین خدا بود چون در حرم مکه معظمه واقع شده این معنی باعث اضاعت حرمت حرم و احلال آن گردید علامه محمد بن علی الحکیم الترمذی که ابو الحسن شاذلی و مرسی که از عرفای سنیه اند او را بنهایت تعظیم میکردند و میگفتند که او یکی از اوتاد اربعه است و حافظ ابن النجار ارشاد کرده که او امامی ست از ائمهٔ مسلمین برای او مصنفات کبار ست در اصول دین و معانی حدیث و ملاقات ائمه کبار کرده و از ایشان اخذ نموده و سلمی تصریح کرده که برای او لسان عالی و کتب مشهوره است و قشیری گفته که او از کبار شیوخ ست و در ثنا او تطویل نموده و حافظ ابونعیم فرموده که برای او تصانیف کثیره است و او مستقیم الطریقه و تابع اثر ست و برای او حکم علیة الشان ست در نوادر الاصول گفته

حدثنا ابراهیم بن المستمر الهذلی قال حدثنی عبد الرحمان بن سلیمان بن غیاث ابو زید قال سمعت ابی یذکر عن ابیه قال صحبت ابن عمر من مکة الی المدینة فقال لنافع لا تمر بی علی المصلوب یعنی ابن الزبیر قال فما فجئه فی جوف اللیل الا ان صک محمله جذعه فجلس فمسح عینیه ثم قال یرحمک الله یا ابا خبیب ان کنت وان کنت ولقد سمعت اباک الزبیر یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعمل سوء یجز به فی الدنیا او فی الآخرة فان یک هذا بذاک فهیه فهیه قال ابو عبد الله فاما فی التنزیل فقد قال من یعمل سوء یجز به فدخل فیه البر والفاجر والولی والعدو والمومن والکافر ثم میز رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذا الحدیث بین الموطنین فقال یجز فی الدنیا وفی الآخرة کانه اخبر بان یجزی بذلک السوء فی احد الموطنین اما فی الدنیا

ذکر هذه القصة الحکیم الترمذی والمناوی فی ...

واما في الآخرة فليس يجمع عليك الجزاء في الموطنين الا ترى ان ابن عمر قال فان
يك هذا بذاك فهو فهو معناه انه قاتل في حرم الله واحدث حدثا عظيما فيها حتى
احرق البيت ورمى الحجر الاسود بالمنجنيق فانصدع حتى ضبّب بالفضة فهو الى يومنا
كذلك وسمع للبيت انينا آه آه وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة
انها لم تحل لاحد قبلي ولا تحل لاحد بعدي وانما احلت لي ساعة من نهار وانها
حرمت يوم خلقت السموات والارض فلما راى ابن عمر فعله ثم راه مقتولا مصلوبا
ذكر قول رسول الله صلى الله عليه وسلم من يعمل سوءا يجز به ثم قال ان يك هذا
القتل بذاك الذي فعله فهو اى كانه جوزي بذلك السوء من هذا القتل والصلب
ازین عبارت واضحست که ابن الزبیر حرمت حرم خدا بقتال دران نگاه نداشت وحدث عظیم دران
برپا ساخت وباعث احراق آن ورمی حجر اسود بمنجنیق واستخفاف واستهانت آن گردید تا آنکه از خانه
کعبه آواز آه آه شنیده شد ودر نهایت شناعت وعدم جواز احلال حرم ریبی نیست چنانچه خود حکیم ترمذی
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده وجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
از روی اعجاز اخبار فرموده که در خانه کعبه مردی الحاد خواهد کرد که بر او نصف عذاب عالم خواهد بود
ونام او عبد الله است چنانچه در کنز العمال مذکورست یلحد رجل من قریش بمکة یقال له عبد الله
علیه شطر عذاب العالم طب عن ابن عمر انه سیلحد فی الحرم رجل من قریش لو توزن
ذنوبه بذنوب الثقلین لرجحت حم ک عن ابن عمر یحلها ویحل به رجل من قریش
لو وزنت ذنوبه بذنوب الثقلین لوزنتها حم عن ابن عمر انتهى ونیز در کنز العمال مذکورست
یلحد بمکة کبش ای سید من قریش اسمه عبد الله علیه مثل اوزار نصف الناس حم ز
عن عثمان یلحد رجل من قریش بمکة یکون علیه نصف عذاب العالم حم عن عثمان
الحد بشین ثقات ازین احادیث ظاهرست که احلال حرم والحاد دران بحدی شنیع ست که بر
مرتکب آن شطر عذاب عالم باشد وذنوب او راجح بر ذنوب ثقلین خواهد بود وچون احلال ابن زبیر
خانه کعبه را واحداث حدث عظیم دران قطعا ثابت شد ظاهر شد که مراد آنحضرت ازین رجل همین ابن الزبیر
وچسان چنین نباشد که از نام ابن الزبیر هم آنجناب اخبار فرموده زنگ اشتباه زدوده ودر بعضی کلام

١٨١

بلا غشت نظام فاضل نحریر وزہیر کبیر محمد بن طلحہ بخاطر باید آورد که در استدلال بر اینکه امام مهدی حضرت صاحب الزمان علیه السلام ست بدلیل عقل و نقل و عمل خلیفه ثانی و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت فرموده که هرگاه علامات و دلالات مذکوره در کلام شارع مطابق شود با حدے لازم ست که قائل شوند که مراد شارع همان کس ست و احتمال دیگر را راه ندهند پس بنابرین هرگاه این علامات و دلالات که درین احادیث مذکورست یعنی بودن آنکس از قریش و بودن نامش عبد الله و الحاد کردن او در مکه در عبد الله بن زبیر یافته شد بنا بر افاده محمد بن طلحه و عمل خلیفه ثانی و جناب امیر المؤمنین علیه السلام لازم افتاد که قائل شوند باینکه مراد درین حدیث ازین رجل ابن الزبیر ست و الا دلالت دلالت نمی ماند و اکثری از حجج کما افاد ابن طلحه از صلوح حجیت ساقط میگردد و کدام دلیل زیاده تر خواهد بود بر اینکه اهمال دلالت در وقت یافته شدن آن لازم ست ازینکه هرگاه قوم موسے و عیسی علیهما السلام باین عمل نکردند در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و با وصف یافته شدن علاماتی که حضرت موسی ازان خبر داده بود در حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت آنحضرت قائل نشدند و گفتند که موصوف باین صفات که نبی باشد شخص دیگرست و آن جناب با وصف یافته شدن این اوصاف در آنحضرت آنکس که مراد حضرت موسی ست نیست حق تعالے بر ایشان انکار کرد پس اگر احتمال اسقاط اهمال دلالت گویند لازم می آید که ثبوت آنحضرت ازین اخبارات ثابت نشود و طعنی و انکاری بر یهود و نصاری باین جهت متوجه نگردد بلکه انکار بر ایشان قبیح و منکر شود پس اختراع و ایجاد چنین احتمالات و ابطال دلائل بان در حقیقت تایید و حمایت کفار و قدح در دلائل نبوت سرور مختار صلی الله علیه و آله و سلم ست العیاذ بالله من ذلک و جناب ابن عمر از غایت تفرس و نهایت ورود دین آن بیباک بد آئین را قبل از وقوع واقعه تخویف از الحاد در حرم نموده و همین حدیث که آخر مصداق آن بر او ظاهر شده روایت فرموده و ارشاد نموده که بترس از اینکه تو همان کس باشی که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ازو خبر داده لیکن نصیحت سودمند نیفتاد چنانچه قبل آن بود که شنیدی

فی جمع الجوامع للسیوطی عن اسحاق بن سعید عن ابیه قال اتی عبد الله بن عمر عبد الله بن الزبیر فقال یا ابن الزبیر ایاک و الالحاد فی حرم الله فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انه سیلحد فیه رجل من قریش لو ان ذنوبه توزن بذنوب الثقلین لرجحت

علیه فانظر لا تکونه پس از این ارشاد جناب ابن عمر و نصیحت کردن جناب ابن الزبیر الحاد را در حرم کعبه
رواه ابن ابی شیبه ۱۲
موجب انطباق این حدیث بر او خواهد بود چه اگر عبد الله بن الزبیر بهیچ وجه مصداق آن نمی تواند شد
چرا او را ترسانیدند و گفتند که نظر بکن که تو آن مرد نباشی و چون الحاد او ثابت شد و انطباق این حدیث
بر او جای کلامی نماند اغلب که بهدایت همین ارشاد فیض بنیاد جناب ابن عمر حجاج بجواب مادر
ابن الزبیر الحاد ابن زبیر ظاهر کرد چنانچه در انسان العیون مذکور است وبعد ان قتل ای ابن الزبیر
رضی الله عنه وصلب علی الجذع فوق الثنیة ومضت ثلثة ایام جاءت امه اسماء
رضی الله عنها تقاد لان بصرها کان قد کف حتی وقفت علیه فدعت له طویلا
ولم تقطر من عینیها قطرة وقالت للحجاج اما آن لهذا الراکب ان ینزل فقال لها الحجاج المنافق
رایت کیف نصر الله الحق واظهره ان ابنک الحد فی هذا البیت وقد قال تعالی ومن یرد
فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم وقد اذاقه الله ذلک العذاب الالیم وعلی بدء
چون عمر بن فهد مکی قصه ظلم و جور ابن زبیر بر محمد بن الحنفیه و اصحاب او بتفصیل از ابتدا تا انتها بیان کرده
لهذا مناسب می نماید که عبارت او هم نوشته شود وقال فی اتحاف الوری سنة ست وستین فیها
دعا عبد الله بن الزبیر محمد بن الحنفیة ومن معه من اهل بیته وسبعة عشر رجلا من وجوه
اهل الکوفة منهم ابو الطفیل عامر بن واثلة الصحابی لیبایعوه فامتنعوا وقالوا لا نبایع
حتی تجتمع الامة فاکثر ابن الزبیر الوقیعة فی ابن الحنفیة وذمه فاغلظ له عبد الله بن
هانی الکندی وقال لئن لم یضرک الا ترکنا بیعتک لا یضرک شیء وان صاحبنا یقول لو
بایعنی الامة کلها غیر سعد مولی معاویة ما قبلته وانما عرض بذکر سعد لان ابن الزبیر ارسل
الیه فقتله فسبه عبد الله وسب اصحابه واخرجهم من عنده فاخبروا ابن الحنفیة بما
کان منهم فامرهم بالصبر ولم یلح علیهم ابن الزبیر فلما استولی المختار علی الکوفة وصارت
الشیعة تدعو لابن الحنفیة خاف ابن الزبیر ان یتداعی الناس الی الرضا به فالح علی ابن
الحنفیة وعلی اصحابه علی البیعة له فحبسهم بزمزم وتوعدهم بالقتل والاحراق واعطی الله
عهدا ان لم یبایعوه ان ینفذ فیهم ما توعدهم به وضرب لهم فی ذلک اجلا فاشار بعض
من کان مع ابن الحنفیة علیه ان یبعث الی المختار والی من بالکوفة رسولا یعلمهم

حالهم وحال من معهم وما كان توعدهم به ابن الزبير فوجد ثلثة نفر من اهل
الكوفة حين نام الحرس على باب زمزم وكتب معهم الى المختار واهل الكوفة يعلمهم
حاله وحال من معه وما توعدهم به ابن الزبير من القتل والتحريق بالنار ويطلب
منهم النجدة ويسالهم ان لا يخذلوه كما خذلوا الحسين واهل بيته فقدموا على المختار فدفعوا
اليه الكتاب فنادى في الناس فقرا عليهم الكتاب الى ان قال في اتحاف الورى فوجه يعني
المختار ابا عبد الله الجدلي في سبعين راكبا من اهل القوة ووجه ظبيان بن عمارة اخا بني تميم و
معه اربعمائة وبعث معه لابن الحنفية اربعمائة درهم وسير ابا المعتمر في مائة وهاني
بن قيس في مائة وعمير بن طارق في اربعين ويونس بن عمران في اربعين وكتب الى محمد بن علي
مع الطفيل بن عامر ومحمد بن قيس بتوجيه الجند اليه وخرج الناس اثرهم في اثر بعض وجاء
ابو عبد الله الجدلي حتى نزل ذات عرق في سبعين راكبا فاقام بها حتى اتاه عمير ويونس في ثمانين راكبا
فبلغوا مائة وخمسين رجلا فسار بهم حتى دخلوا المسجد الحرام ومعهم الكافركوبات وهم ينادون
يالثارات الحسين حتى انتهوا الى زمزم وقد اعد ابن الزبير الحطب ليحرقهم وكان قد بقي من
الاجل يومان فطردوا الحرس وكسروا اعواد زمزم ودخلوا على ابن الحنفية فقالوا خل
بيننا وبين عدو الله ابن الزبير فقال لهم اني لا استحل القتال في حرم الله
فقال ابن الزبير واعجبا لهذه الخشبية ينعون حسينا كاني انا قتلته والله لو قدرت
على قتلته لقتلتهم وانما قيل لهم خشبية لانهم وصلوا الى مكة وبايديهم الخشب
كراهة اشهار السيوف في الحرم وقيل لانهم اخذوا الحطب الذي اعده ابن الزبير وقال
ابن الزبير اتحسبون اني اخلي سبيلهم دون ان ابايع ويبايعوني فقال ابو عبد الله الجدلي
اي ورب الكعبة والمقام ورب الحل والحرام لتخلين سبيلهم او لنجالدنك باسيافنا
جلادا يرتاب منه المبطلون فقال ابن الزبير هل انتم والله الا اكلة راس لو اذنت لاصحابي
ما مضت ساعة حتى تقطف رؤسهم فقال له قيس بن مالك اما والله اني لارجو ان رمت
ذلك ان يرسل اليك قبل ان ترى ما تحب فكفت ابن الحنفية اصحابه وحذرهم الفتنة
ثم قدم ابو المعتمر في مائة وهاني بن قيس في مائة وظبيان بن عمارة في مائتين

اهم الامر ... ايشان قبل از ... ص ۱۹۳

ومعه المال حتى دخلوا المسجد الحرام فكبروا وقالوا يا لثارات الحسين فلما راهم
ابن الزبير خافهم فخرج محمد بن الحنفية ومن معه الى شعب علي وهم يسبون ابن الزبير
ويستاذنون محمد بن الحنفية فيه فيابى عليهم واجتمع مع محمد في الشعب اربعة الاف
رجل فقسم بينهم ذلك المال ويقال ان ابن الزبير ارسل الى ابن عباس وابن الحنفية ان تبايعا
فقالا حتى يجتمع الناس على امام ثم نبايع فانك في فتنة فعظم الامر بينهما وغضب
من ذلك وحبس ابن الحنفية في زمزم وضيق على ابن عباس في منزله واراد احراقهما فارسل
المختار جيشا كما تقدم از این عبارت واضح است که ابن الزبیر اکثار عصبیه وقصبیت محمد بن الحنفیه نمود
بزرگ را بدم ولوم تناول کرد تا آنکه عبد الله بن هانی در الجزای این تشنیع بسبب ... ساخت و
اعتراض ابن الحنفیه از مقابله ابن الزبیر وامرا واصحاب خویش را بصبر بدان ظلم وجور در طلب بیعت
از محمد بن الحنفیه واز اصحاب او که از جمله ایشان عامر بن واثله صحابی بود نمود که ایشان را بزمزم حبس کرد
وتوعد ایشان بقتل واحراق نمود وبتزید جسارت با خدای تعالی عهد بست که اگر اینها بیعت نخواهند
کرد انفاذ وعید خود خواهد نمود یعنی ایشان را قتل خواهد کرد وخواهد سوخت و ... وعید
خود مقرر ساخت ولیکن محمد بن الحنفیه بحال خود مختار را مطلع کرد او مردم را ... محمد
بن الحنفیه فرستاد وایشان وقتی رسیدند که ابن الزبیر هیزم را برای احراق محمد بن الحنفیه واصحاب او
مهیا کرده بود پس معاونان محمد بن الحنفیه حارسان را دفع کردند ونزد محمد بن الحنفیه رسیدند وازو
اجازت مقاتله ابن الزبیر خواستند وابن الزبیر را عدو خدا گفتند لیکن ابن الحنفیه ... حرم
خدا کرده اجازت قتال نداد ونیز عمر بن فهد مکی در اتحاف الوری گفته سنة ستین وستین فیها
حج بالناس عبد الله بن الزبير وفيها او في التي بعدها بعد ان قتل المختار بالكوفة
استوسقت البلاد لابن الزبير وتضعضع حال ابن الحنفية واصحابه واستاحي فارسل
ابن الزبير اخاه عروة الى ابن الحنفية ان ادخل في بيعتي والا نابذتك فقال ابن الحنفية لا
لاخيك ما الحجة فيما اسخط الله تعالى واغفله عن ان الله عز وجل وقال لاصحابه
ان ابن الزبير يريد ان يثور بنا وقد اذنت لمن احب الانصراف عنا فانه لا ذمام عليه
ولا لوم فاني مقيم حتى يفتح الله بيني وبين ابن الزبير وهو خير الفاتحين فقام اليه

ابو عبد الله الجدلی وغیره فاعلموا انهم غیر مفارقیه وبلغ خبره عبد الملک بن مروان فکتب الیه
یعلمه انه ان قدم علیه احسن مقدمه وانه ینزل ای الشام اراد حتی یستقیم امر الناس
فخرج ابن الحنفیة واصحابه الی الشام الی ان قال فی اتحاف الوری فارتحل ابن الحنفیة الی مکة
ونزل شعب آل ابی طالب فارسل الیه ابن الزبیر یامره بالرحیل عنه وکتب الی اخیه مصعب
بن الزبیر یامره ان یسیر نساء من مع ابن الحنفیة فسیر نساء منهن امرأة ابی الطفیل
عامر بن واثلة فجاءت حتی قدمت علیه فقال ابو الطفیل شعر ان یک سیرها مصعب
فانی الی مصعب متعب اقود الکتیبة مستلئما کانی اخو عزة اجرب وهی عدة ابیات
والح ابن الزبیر علی ابن الحنفیة بالانتقال عن مکة فاستاذنه اصحابه فی قتال ابن الزبیر فلم
یاذن لهم وقال اللهم البس ابن الزبیر لباس الذل والخوف وسلط علیه وعلی اشیاعه من یسومهم
الذی یسوم الناس ثم صار الی الطائف فدخل ابن عباس علی ابن الزبیر فاغلظ له
وجری بینهما کلام وخرج ابن عباس ایضا فلحق بالطائف وارسل الیه ابنه علیا الی عبد الملک
بالشام وقال لئن یربنی بنو عمی احب الی ان یربنی رجل من بنی اسد یعنی بنی عمه
بنی امیة لانهم جمیعهم من ولد عبد مناف ویعنی رجل من بنی اسد ابن الزبیر فانه من بنی اسد
بن عبد العزی بن قصی انتهی از ین عبارت ثابت میشود که ابن الزبیر نزد محمد بن الحنفیه نهایت مذموم وملوم
وملعون بوده محمد بن الحنفیه او را در نهایت مرتبه بیباکی وعناد وعدم خوف از عقاب الهی وانست که بتصریح
تمام بخطاب بر او دا اوگفته که برادر فقیتنی ابن الزبیر چه قدر الحاح کننده است در چیزی که غضبناک ساخته
است خدا تعالی را وچه قدر غافل است از ذات خدای عزوجل وهرگاه اغراق وانهماک ابن الزبیر در
ایذا محمد بن الحنفیه بنهایت رسید محمد بن الحنفیه دعا کرد که بار الها بپوشان ابن الزبیر را لباس ذل وخوف
ومسلط کن بر او وبر اتباع او کسی را که تکلیف دهد ایشان را آنچه تکلیف می دهد او مردم را ونیز از ین عبارت
واضحست که ابن الزبیر برادر خود را بتسییر واخراج زنان اتباع محمد بن الحنفیه حکم داده بود و بران عمل کرده واز
جمله زوجه ابو الطفیل عامر بن واثله صحابی را اخراج کرده واین هم ظلم قبیح وفسق صریح ست وسیوطی بعد ذکر
فضائل بعض صحابه مذکورین وتفاسیر شان لبعض ذکر صحابه را که از ایشان هم تفسیر منقول ست گو قلیل باشد ذکر
نموده چنانچه در اتقان میگوید وقد ورد عن جماعة من الصحابة غیر هؤلاء الیسیر من التفسیر کانس وابی

استقصاء الافحام ١٨٦

هریرة وابن عمر وجابر وابی موسی الاشعری و در رفع عن عبد الله بن عمرو العاص اشیاء تتعلق
بالقصص واخبار الفتن والآخرة وما اشبههما ان یکون مما تحمله عن اهل الکتاب کالذی
ورد عنه فی قوله تعالی فی ظلل من الغمام انتهی اگرچه بعد انکشاف حال صحابه که تفسیرشان کثیرست احتیاج
کثیر به بیان حال این صحابه که تفسیرشان قابل ست نبود لیکن تتمیما للکلام حال این حضرات هم بعرض میرسانم اما انس
بن مالک پس او هم بمورد اشد هلاک اعنی سالک مسالک بغض و عداوت جناب امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیه ما اضاء اللیل الحالک بوده که با وصف استشهاد آنحضرت باخفای حدیث غدیر
پرداخت و عذر کبر سن و نسیان درمیان آورده و بکلمهٔ حق از غایت ناحق کوشی زبان را نیالود و از جمله
لا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه حسابی بر نداشت تا آنکه آنحضرت دعای بد در حق
او فرمود که اثر اجابت آن ظاهر شد که او مبروص گردید علامه جمال الدین محدث که از مشایخ اجازهٔ صاحب
تحفه و والد ماجد اوست وبتصریح فاضل مخاطب از اکابر محدثین ست و ملا علی قاری در مرقاة تصریح کرده که
او از مشایخ کبار ست و نیز در شرح مرقاة او را بوصف سید سند موصوف ساخته وبلفظ مولانا او را یاد کرده
حیث قال ثم انی قرأت ایضا بعض احادیث المشکوة علی منبع بحر العرفان مولانا الشهید
بمیر کلان وهو قرأ علی زبدة المحققین وعمدة المدققین میرکشاه وهو علی والده السید السند
مولانا جمال الدین المحدث صاحب روضة الاحباب وهو علی عمه السید اصیل الدین الشیرازی
انتهی در اربعین که در آن چهل حدیث فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده و در اول تصریح
نموده که آنرا از کتب معتبره جمع کرده و نسخهٔ عتیقهٔ آن که در شهور سنه تسعمائة وسبعین نوشته شده پیش
فقیر حاضر و در بیان تواتر حدیث غدیر گفته روی زر بن حبیش فقال خرج علی علیه السلام
من القصر فاستقبله رکبان متقلدی السیوف علیهم العمائم حدیثی عهد بسفر فقالوا السلام علیک
یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته السلام علیک یا مولانا فقال علی علیه السلام بعد
ما رد السلام من ههنا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام اثنا عشر رجلا
منهم خالد بن زید ابو ایوب الانصاری وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین وثابت بن
قیس بن شماس وعمار بن یاسر وابو الهیثم بن التیهان وهاشم بن عتبة بن ابی وقاص و
حبیب بن بدیل بن ورقاء فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم

يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم فقال علي لانس بن مالك والبراء بن عازب ما منعكما
ان تقوما فتشهدا فقد سمعتما كما سمع القوم فقال اللهم ان كانا كتماها معاندة
فابلهما فاما البراء فعمي فكان يسال عن منزله فيقول كيف يرشد من ادركته الدعوة
واما انس فقد برصت قدماه وقيل لما استشهد علي عليه السلام على قول النبي صلى الله عليه
وآله وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه واعتذر بالنسيان فقال اللهم ان كان كاذبا فاضربه
ببياض لا تواريه العمامة فبرص وجهه فسدل بعد ذلك برقعا على وجهه و بعض رواة
اهل سنت باسم انس بن مالک تصریح نکرده باجمال وابهام ذکر اخفا او این شهادت وانکار
او باین فضیحت و شناعت روایت کرده اند یعنی او را بلفظ رجل تعبیر کرده علامه ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء
می فرماید حدثنا سلیمان بن احمد ثنا احمد بن ابراهیم بن کیسان ثنا اسمعیل بن عمرو البجلی ثنا
مسعر عن طلحة بن مصرف عن عميرة بن سعد قال شهدت عليا على المنبر ناشدا اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم ابو سعيد وابو هريرة وانس وهم حول المنبر
وعلي على المنبر وحول المنبر اثنا عشر رجلا هؤلاء منهم فقال علي نشدتكم بالله هل ١٨٨
سمعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه فقاموا كلهم فقالوا
اللهم نعم وقعد رجل فقال ما منعك ان تقوم قال يا امير المومنين كبرت ونسيت فقال
اللهم ان كان كاذبا فاضربه ببلاء حسن قال فما مات حتى راينا بين عينيه نكتة بيضاء
لا تواريه العمامة غريب من حديث طلحة تفرد به مسعر عنه مطولا ورواه ابن عائشة
عن اسماعيل مثله ورواه الاجلح وهاني بن ايوب عن طلحة مختصرا انتهى نقلا عن نسخة
عتيقة و در حاشیه تحفه بجواب حدیث طیر مذکور است نواصب گفته اند که انس سه بار دروغ گفت
که رسول خدا [illegible] خود ست چنانچه در کتاب شیخ مفید آمده و پس چگونه حدیث او قبول کرده آید منهاج
اگرچه بر عقلای روزگار مخفی نیست که قائل این مقوله در حقیقت کیست نسبت آن بنواصب محض
استحیا بالکه بلوفا فرا است ازو باید که اثبات آن از کتب نواصب نماید وانی لهم ذلک ولیکن قطع
نظر از آن کرده میگوییم که فرض کردیم که این مقوله از نواصب است لیکن آیا نزد اهل سنت حق است
یا باطل اگر باطل است پس چرا آنرا ابتهاجا و افتخارا بمقابله اهل حق پیش کرده و چه قسم بجز اثبات باطل

باطل جرح و استدلال بحدیث صحیح خواستند و اگر حق ست پس صحت احتجاج بآن ظاهر و علاوه برین
سکوت بعد نقل کلامی نزد خود شاه صاحب و تلمیذ رشید شان دلیل تسلیم ست فکیف در مقام که آثار تسلیم
و رضا از ان ای باره و بیرگاه مصرح شد که نزد حضرات سنیه اینکلام نواصب مقبول ست پس بعد این تصحیح جرح
روایات انس از حیز اعتبار و اعتماد هر دو و مقدوح و مجروح بودنش چه ارتیاب ست زیرا که گفتن انس
مقوله را که حوالهٔ آن بمجالس شیخ مفید کرده در روایات سنیه هم وارد شده اول عبارت شیخ مفید باید شنید
و بعد آن روایات سنیه و هذه عبارة المجالس للشیخ السعید المفید رحمه الله بما یلیق علیه
من مزید ان الروایة جاءت عن انس بن مالک انه قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم اذ اتاه آت یا انس ائت الله باحب الخلق الیه قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار لتکون لی
الفضیلة بذلک فجاء علی فرددته و قلت له ان رسول الله علی شغل فمضی ثم عاد
ثانیة فقال لی استاذن لی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت له انه علی
شغل ثم عاد ثالثة فاستاذنت له و دخل الخ حالا روایات سنیه که در کتب ائمه ثقات ایشان
ثابت شده ملاحظه باید کرد در کنز العمال مذکور ست عن دینار عن انس قال کنت مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم فی بستان فاهدی لنا طائر مشوی فقال اللهم ائتنی باحب الخلق
الیک فجاء علی بن ابی طالب فقلت رسول الله صلی الله علیه و سلم مشغول فرجع ثم
جاء بعد ساعة فدق الباب فرددته مثل ذلک ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا انس
افتح له فطال ما رددته فقلت یا رسول الله کنت اطمع ان یکون رجلا من الانصار فدخل علی بن ابی طالب
فاکل معه من الطیر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء یحب قومه کر وابن النجار ایضا و نیز در
ابن عساکر
کنز العمال در ضمن روایتی دیگر مذکور ست قال انس فجاء علی بن ابی طالب فقال استاذن علی رسول الله
فقلت هو علی حاجة و در ریاض النضره که از کتب معتبره اهلسنت ست کما لا یخفی علی ناظر التحفة العمریه و صاحب تحفه
و والد ماجدش باخبار آن احتجاج و استدلال مینمایند و جناب مخاطب بسلک اول بعض روایات خرافات از ان
در فضیلت شیخین نقل کرده بر خود بالیده از انس منقول ست قال قدمت لرسول الله صلی الله
علیه و سلم طیرا فسمی و اکل لقمة و قال اللهم ائتنی باحب الخلق الیک و الی فاتی علی فضرب الباب
فقلت من انت قال علی قلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم علی حاجة ثم اکل لقمة و قال

مثل الاولی فضرب علی فقلت من انت قال علی قلت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی حاجته ثم اکل لقمة وقال مثل ذلک قال فضرب علی ورفع صوته فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا انس افتح الباب الخ وحاکم در مستدرک که از صحاح اہلسنت است در ضمن حدیث
طیر نقل کرده که انس گفته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا انس انظر من علی الباب فقلت
اللهم اجعله رجلا من الانصار فذهبت فاذا علی بالباب فقلت ان رسول الله علی حاجته الخ
این روایات که اکابر محدثین معتمدین و اعاظم ائمه معتبرین حضرات اہلسنت آنرا نقل کرده اند صراحة
ناطق است بمضمونیکه شیخ مفید علیه الرحمه نقل فرموده یعنی اظهار انس اینکه جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم مشغول بحاجت خود است و در بعض روایات که تعدد این قول مذکور است آنرا ہم
بر تعدد حمل باید کرد لعدم التنافی وامکان الجمع با آنکه اثبات تعدد ضرور نیست که ثبوت آن یکدفعه کافی است
چه از عبارت حاشیه تحفه واضح است که این قول انس کذب و دروغ بود و کاذب مطلقا فاسق و مردود
الروایه است خواه یکدفعه مرتکب کذب شود خواه ہزار دفعه و در صحیح بخاری مذکور است عن انس بن مالک
۱۹۰ قال اتی عبید الله بن زیاد براس الحسین فجعل فی طست فجعل ینکت وقال فی حسنه شیئا
فقال انس کان اشبههم برسول الله صلی الله علیه وسلم وکان مخضوبا بالوسمة یعنی در عمدة القاری
علی النقل گفته قال سبط ابن الجوزی اما کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم علی انس من الحقوق
ان ینکر علی ابن زیاد فعله ویقبح له ما وقع منه من قرع ثنایا الحسین بالقضیب کما فعل زید بن
ارقم انتهی وفی هذه العبارة دلالة واضحة علی ان انس بن مالک ترک الوفاء بالحقوق واثر الجفا
والعقوق حیث لم ینکر علی ابن زیاد المغرور فعله الشنیع الذی تفجر منه الصخور فلم یقبح له قرع
الثنایا المبارکة بالقضیب ولم یسلک مسلک زید بن ارقم اللبیب و طرفه آنست که انس بن مالک
مثل ابوهریره وسمرة بن جندب نزد امام اعظم واتباع او مطعون و ملوم و مجروح و مذموم بوده واز مثل معاویه
و عمرو بن العاص و دیگر فساق که در صحابه داخل اند بدتر و اگر ناظر غیر ماهر بسماع این عبارت از جا در آید و آنرا
محض لاف و گزاف پندارد بغایت آلی سند بسکت می آرم و تیر جگر دوز بسوی مخالف رها میسازم
علامه زاهد و بستی که از اجله علمای حنفیه و اعاظم مشایخ ایشان است و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب
اعلام الاخیار بترجمه او گفته کان اماما فقیها ورعا اخذ عن ابی حفص السفکردری وعن

محمد بن ابراهیم المیدانی من رجال الکتیبة السابعة واخذ عن رجال الکتیبة السادسة
الشیخ الامام عبد الله بن الفضل الخیزاخزی عن ابی بکر محمد بن الفضل البخاری عن عبد الله
السند مونی عن ابی حفص الصغیر عن ابیه ابی حفص الکبیر عن محمد عن ابی حنیفة رحمهم الله
وله تصانیف منها النظم [illegible] [illegible] ودر روضة الزندویستی [illegible] هذا الرجل [illegible] فی فتاوی [illegible]
روضة الزندویستی واذا اذن الذمی وقت الصلوة یصیر مسلما لانه اتی بدلیل الاسلام وان لم یکن وقت الصلوة
لا یصیر مسلما لانه فی غیره وانه لیس دلیلا علی الاسلام وله النظم ذکره فی الفنیة انتهی. در
روضة العلما میگوید روی عن ابی حنیفة رضی الله عنه انه سئل فقیل له اذا قلت قولا
وکان کتاب الله تعالی یخالف قولک قال اترک قولی بکتاب الله تعالی فقیل اذا کان خبر الرسول
یخالف قولک قال اترک قولی بخبر الرسول فقیل اذا کان قول الصحابی یخالف قولک فقال
اترک قولی بقول الصحابی فقیل له اذا کان قول التابعین یخالف قولک قال اذا کان التابعی رجلا
فانا رجل ثم قال اترک قولی بجمیع قول الصحابة الا الثلثة منهم ابو هریرة وانس بن مالک
و [illegible] [illegible] قال الفقیه ابو جعفر الهندوانی رحمه الله انما لم
یترک قوله [illegible] هؤلاء الثلثة لانهم مطعونون الخ و [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] و [illegible] تصحیح نقل کنم وفضل سکوت برایشان [illegible] واگر فاضل
[illegible] ولیستی [illegible] اعلام الاخیار کفوی که خود از ان [illegible] از العینین
نقل نموده پرداز [illegible] کلام [illegible] نقل نموده حیث قال بعد نقل کلام الصدر الشهید
فی بیان وجه ترک ابی حنیفة انس بن مالک وابا هریرة وعدم تقلیدهما رأیا فما وجدت
فی نسختی ثم ظفرت فی روضة الزندویستی فی الباب السابع والتسعین فی فضل الصحابة
قال فیه واختار ان تقلید الصحابة یجوز ام لا قال علماؤنا فی
ظاهر الاصول یجوز وقاویل جمیع الصحابة حجة بغیر معرفة
المعنی ونعمل بها حتی روی عن ابی حنیفة انه سئل فقیل له اذا قلت قولا وکتاب الله
یخالف قولک قال اترک قولی بکتاب الله وقول الرسول فقیل اذا کان قول
الصحابة یخالف قولک قال اترک قولی بقول الصحابة فقیل اذا کان قول

التابعين يخالف قولك قال هم رجال ونحن رجال ثم قال ابو حنيفة رحمه الله
اترك قولي بقول الصحابة الا بقول ثلاثة منهم ابو هريرة وانس بن مالك وسمرة بن جندب
قال الفقيه ابو جعفر الهندواني واما لم يترك قوله بقول هولاء الثلاثة لانهم مطعون
ونيز محمود بن سليمان كفوي در كتاب اعلام الاخيار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته قال الصدر الشهيد
ايضا عن ابي حنيفة روايتان الاول انه قال اقلد من كان من القضاة المفتين من الصحابة رضي
لقوله اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر وقد اجتمع في حقهما القضاء و
الفتوى فمن كان بمثابتهما مثل عثمان وعلي والعبادلة الثلاثة وزيد بن ثابت ومعاذ
بن جبل وغيرهم ممن كان في معناهم فاقلدهم ولا استجيز خلافهم برايي وخرج عن هذا
جماعة منهم ابو امامة وسهل بن سعد الساعدي وابو حميد الساعدي والبراء بن عازب
وغيرهم الثاني قال اقلد جميع الصحابة ولا استجيز خلافهم برايي الا ثلاثة نفر انس بن
مالك وابو هريرة وسمرة بن جندب فقيل له في ذلك فقال اما انس فقد بلغني انه
اختلط عقله في اخر عمره وكان يستفتي من علقمة وانا لا اقلد علقمة فكيف اقلد من يستفتي من علقمة
وازمطاعن انس آنست كه جامه حريري پوشيد چنانچه ابن سعد در طبقات علي ما نقل عنه ميگويد عن
عبد السلام بن شداد قال رايت على انس عمامة حرير وجبة خز ومطرف خز فقالوا
مالك تنهانا عن الحرير وتلبسه انت فقال ان امراءنا يكسوننا فنحب ان يروه علينا حالانكه
در صحيح بخاري مذكورست عن ابي ذبيان خليفة بن كعب سمعت ابن الزبير يقول سمعت
عمر يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم من لبس الحرير في الدنيا لم يلبسه في الاخرة ونيز
دران كتاب مسطورست عن عمران بن حطان قال سالت عائشة عن الحرير فقالت ائت ابن
عباس فاساله قال فسالته فقال سل ابن عمر فسالت ابن عمر فقال اخبرني ابو حفص
يعني عمر بن الخطاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما يلبس الحرير في الدنيا من
لا خلاق له في الاخرة فقلت صدق وما كذب ابو حفص على رسول الله صلى الله
عليه وسلم وازغرائب اموريكه دلالت بركمال تفقه ونهايت ورع وتقدس وجلالت وعدالت
انس دارد اين ست كه هرگاه بولايت سابور رفت تا دو سال در تقصير صلوة تقصير نكرد وصيام

١٩٢

رمضان را ترک نمود و گفت که ما کسانی هستیم که در سفر و طلب میکنیم از اینجا میرویم یعنی پس نباید که تمام صلوة نمایم و
روزه بگیرم چنانچه از کتاب الاوائل ابوهلال عسکری نقل شده آنچه محصلش اینست که حجاج انس بن مالک را والی
سابور که بزمین فارس است کرد پس اقامت کرد انس در اینجا دو سال و تقصیر میکرد نماز را و افطار مینمود در
رمضان و میگفت که ما میدانیم چند مدتست مقام من و کی میرسد مرا تنزل و مخفی نماند که ابوهلال مذکور عالم
و فقیه مشهور و از اکابر ائمه و صدور است سیوطی در بغیة الوعاة بعد ذکر حسن بن عبدالله بن سعید بن اسمعیل ابواحمد
العسکری گفته الحسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهران ابوهلال العسکری صاحب
الصناعتین قال السلفی هو تلمیذ ابی احمد العسکری الذی قبله موافقا فی الاسم واسم الاب
والنسب وکان موصوفا بالعلم والفقه والغالب علیه الادب والشعر وکان یتبزز احترازا من
الطمع والدناءة روی عنه ابوسعید السمان وغیره وقال یاقوت ذکر بعضهم انه ابن اخت
ابی احمد العسکری السابق وله من التصانیف کتاب صناعة النظم والنثر مفید جدا
التلخیص فی اللغة جمهرة الامثال شرح الحماسة من احتکم من الخلفاء الی القضاة لحن
الخاصة الاوائل نوادر الواحد والجمع تفسیر القرآن الدرهم والدینار رسالة فی
العزلة الاستیناس بالوحدة دیوان شعره وغیر ذلک قال یاقوت ولم یبلغنی شیء
من وفاته الا انه فرغ من املاء الاوائل یوم الاربعاء لعشر خلت من شعبان سنة
خمس وتسعین وثلثمائة و فاضل رشید در شوکت عمریه بجواب وجه سیزدهم از وجوه دال بر عدم
۱۹۳ جواز متعه گفته حضرت اوست که صاحب رساله درین مقام بر خلاف تصریح خود و تصریح والد بزرگوار خود اعتقاد
شیخ جلال الدین سیوطی را که در همین وجه او را از اعاظم محدثین اهل سنت شمرده و اعتقاد عسکری را
که او هم از علمای اهلسنت است قرینه تفهیمیده بر اینکه او نیز مثل کافه علمای اهلسنت و جمهور
قدیم و جدید متعه حرم حکم بحرمت مراد داشته انتهی و از طرائف مجازفات و تعسفات و عجائب مقولات
و تعصبات جناب مخاطب عالی درجات آنست که برخلاف افادات و تصریحات ائمه با کمالات خود
ابوهلال عسکری را از اهلسنت و جماعت خارج ساخته بزمرهٔ اهل بدعت و ضلالت انداخته چنانچه
در ازالة الغین گفته اگر از کتاب ابوهلال مجرد ذکر سند منقطعه بر آید بکار چه تمسک رساند و منتصر
مجتهد چه نفع میدهد آیا ابوهلال از جملهٔ علمای اهلسنت است که صحت تا در آن متوقف گشته نعوذ بالله من

البلادة مع الفطانة ومن الافساد بعد الاصلاح والديانة انتهى عجب است که حضرت مخاطب شوکت عجیبه
را هم بنظر امعان ندیده تا التماس ابوبلال در یافت میکرد و خود را از چنین عبارت شنیعه باز میداشت
نعوذ بالله من البلادة والاختيار من الفطانة والانهماك في الافساد وترك الاصلاح والديانة اما ابوهريره
پس او هم منحرف از جاده مستقیمه اطاعت جناب امیر المومنین علیه السلام و دشمن آنحضرت و موالی عدو سرور کائنات علیه
وآله آلاف التحیات بوده و هرگاه اصبغ بن نباته که از اصحاب جناب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
بود بتنبیه ابوهریره برین معنی نمود انا لله وانا الیه راجعون که مشعر از عظمت مصیبت و شناعت عمل اوست خواند
سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة میفرماید قال اصبغ فقلت له يا معوية لا تقتل بقتلة عثمان
فانك لا تطالب الا الملك والسلطنة ولو اردت نصرته لفعلت ولكنك تربصت به وتقاعدت
لتتخذ ذلك سببا الى الدنيا فغضب فاردت ان ازيده فقلت يا ابا هريرة انت صاحب
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقسم عليك بالله الذي لا اله الا هو وبحق رسوله هل سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدير خم في حق امير المومنين من كنت مولاه
فعلي مولاه فقال اي والله لقد سمعته يقول ذلك قال فقلت اذا انت يا ابا هريرة
واليت عدوه وعاديت وليه فتنفس وقال انا لله وانا اليه راجعون فتغير وجه
معوية وقال يا هذا كف عن كلامك فلا تستطيع ان تخدع اهل الشام عن الطلب
بدم عثمان فانه قتل مظلوما انتهى ونیز ابوهریره شطرنج می باخت و بقمار بازی اشتغال میداشت
و درین باب شهرتی داشت چنانچه دمیری و امثال او نقل ساخته در حیوة الحیوان در لغت عقرب صفیر
وروي اللعب بها اي بالشطرنج عن عمر بن الخطاب رض وابو هريرة والحسن البصري والشعبي
بن محمد وابي قلابة وابي مجلز وعطاء والزهري وربيعة بن عبد الرحمن وابي الزناد
واما روي عن ابي هريرة رض من اللعب به مشهور في كتب الفقه انتهى و در نهایه ابن اثیر مسطور
است وفي حديث بعضهم قال رأيت ابا هريرة يلعب بالسدر السدر لعبة يقامر بها وتكسر
سينها وتضم وهي فارسية معربة عن سه در اي ثلاثة ابواب انتهى و در مجمع البحار محمد طاهر
گجراتی مسطور است وحديث رأيت ابا هريرة يلعب بالسدر فهو لعبة يقامر بها وتكسر سينها وتضم
وهي فارسية معربة انتهى هر چند فضائح و معائب شطرنج سابقا شنیدی لیکن درینجا هم گوش

۱۹۵

حق نیوش بعض تصریحات بر حرمت شطرنج وقمار که کار این زمره اخیار بود باید شنید و بتحقیق تقدس
وورع وعدالت ائمه خویش باید رسید واگر پای انصاف درمیان است دست از لاف وگزاف درباره این
بزرگان باید کشید صاحب مواقع با آن همه ادعای که دارد چاره از اقرار بحرمت شطرنج نمی بیند ودر راه
اثبات حرمت آن باقوال ائمه خود دست آویز می جوید ودر روایات وآثار بحرمت آن جا بجا تصریحات
غیر محصور علی التصالات ائمه خود می کند قال واللعب بها حرام عند اهل السنة الامام [illegible]
اصحابه [illegible] وهذا [illegible] انتهی پس حال اتباع که تابع ائمه است که [illegible]
را که مثل [illegible] شطرنج وقمار [illegible] واز اهل سنت خارج [illegible] اهل [illegible]
وبحرمت [illegible] جمهور العلماء ان الشطرنج حرام وقد ثبت
عن علي بن ابي طالب انه مر بقوم يلعبون الشطرنج فقال ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون و
كذلك النهي عنها معروف عن ابي موسى وابن عباس وابن عمر وغيرهم من الصحابة
وتنازعوا ان ايهما اشد تحريما الشطرنج او النرد فقال مالك الشطرنج اشد من النرد و
هذا منقول عن ابن عمر وهذا لانه تشغل القلب بالفكر الذي يصد عن ذكر الله وعن الصلوة
اكثر من النرد وقال ابو حنيفة [illegible] وحضرات [illegible] واکثر [illegible] وسنیان [illegible] ابو هریره
اعتماد کنند [illegible] حرمت [illegible] واکثار [illegible] وافترا [illegible] ساختند وروایات
او را از [illegible] قبول [illegible] حضرت عائشه در رد وانکار بر ان [illegible] الاصحاب از دیگر صحابه
اصحاب [illegible] صحابی جلیل [illegible] آنکه [illegible] وانکار آن [illegible]
روزگار [illegible] روایات [illegible] آن گریه [illegible] خویش [illegible]
مؤالف ومخالف ودوست ودشمن رسید علامه عبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب الرد علی من قال
بتناقض الحديث على ما نقل بجواب بعض طاعنين گفته فاما طعنه على ابي هريرة بتكذيب
عمر وعثمان وعلي وعائشة فان ابا هريرة صحب رسول الله صلى الله عليه وسلم نحوا من ثلث
سنين واكثر الرواية عنه وعمر بعده نحوا من خمسين سنة وكانت وفاته سنة تسع
وخمسين وفيها توفيت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وتوفيت عائشة قبلها
بسنة فلما اتى من الرواية عنه صلى الله عليه وسلم ما لم يأت بمثله من صحبه من

١٩٥

اجلة اصحابه والسابقين الاولين اليا اتهموه وانكروا عليه وقالوا كيف سمعت هذا وحدك
ومن سمعه معك وكانت عائشة اشدهم انكارا عليه حتى تطاول الايام بها وبه وكان عمر شديدا
على من اكثر الرواية و سو يارت افاده ابن قتيبه در ديگر كتب معتبره حضرات سنيه نيز بسيارست ازانجمله انكه
علامه شمس الدين محمد بن مظفر الدين خلخالى در مفاتيح شرح مصابيح گفته قوله انكم تقولون الخطاب للصحابة
اكثر ابو هريرة عن النبي اى اكثر الرواية عنه عليه السلام والله الموعد اى لقاء الله موعد لنا فيه
موعدنا يعنى به يوم القيامة فيظهر عنده صدق الصادق وكذب الكاذب لا محالة لان
الاسرار تنكشف هنالك ازين عبارت پيداست كه صحابه نسبت اكثار روايت بابو هريره ميكردند
وظاهرست كه مراد ازين اكثار نه اكثار روايات صحيحه است زيرا كه اين اكثار موجب اكثار مدح وستايش است
نه موجب قدح ونكوهش واگر اين اكثار مراد بودى ابو هريره منكر آن نميشد بلكه چه تدليل ميشد در قول
او والله الموعد دليل واضحست برانكه مراد حضرات صحابه قدح وملام وتكذيب ابو هريره بود كه بجواب قول
شان گفت كه خدا موعد ماست يعنى مرجع ما روز قيامت است پس ظاهر خواهد شد نزد خداى تعالى صدق
صادق وكذب كاذب لا محاله زيرا كه اسرار آنجا منكشف خواهد شد وبعض شراح چون از توجيه خطاب
انكم تقولون بحضرات صحابه مزيد تفضيح ابو هريره يافته اند ازان سرتافته بحضرات تابعين اين خطاب
متوجه ساخته ملا على قارى در مرقاة شرح مشكوة گفته وعنه اى عن ابى هريرة قال انكم اى
معشر التابعين وقيل الخطاب مع الصحابة المتأخرين تقولون اكثر ابو هريرة اى الرواية
عن النبي صلى الله عليه وسلم والله الموعد اى موعدنا فيظهر عنده صدق الصادق
وكذب الكاذب لان الاسرار تنكشف هنالك وقال الطيبي اى لقاء الله الموعد اى
موعدنا يعنى به يوم القيمة فهو يحاسبنى على ما ازيد وانقص لا سيما على رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقد قال من كذب على متعمدا فليتبوأ مقعده من النار مخفى نماند كه شاه عبد العزيز
در تحفه تصريح فرموده كه صدق وصلاح تابعين بارشاد حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه وآله اجمعين
ثابت شده وافادات ديگر اكابر سنيه نيز مصدق آنست پس تكذيب حضرات تابعين صادقين هم مثل
تكذيب حضرات صحابه عادلين كافى است وازافاده طيبي كه قارى نقل كرده نيز ظاهرست كه مراد از
اكثار قدح ونكوهش وتكذيب ابو هريره است كه ابو هريره بجواب آن گفت كه لقاء خدا موعد ماست

پس او تعالی حساب من خواهد کرد بر آنچه زیاده کنم یا کم سازم لاسیما بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
و حال آنکه آنحضرت ارشاد فرموده که من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار و مسلم در صحیح خود علی
ما فی الجمع بین الصحیحین للحمیدی از ابی رزین روایت کرده قال خرج الینا ابو هریرة فضرب بیده الی
جبهته فقال الا انکم تحدثون انی اکذب علی رسول الله لتهتدوا و اضل الا و فی هذا دلیل واضح
و برهان قاطع علی ان ابا هریرة کان عند ابی رزین و من معه مفتریا علی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم کاذبا و عن طریق الهدایة ضالا و عن نهج الاستقامة ناکبا و اما رد و
انکار حضرت عائشه بر ابوهریره که از آن بنا بر افاده ابن قتیبه تضلیل طویل گردیده پس جا بجا در کتب شتی
حضرات سنیه مذکور و مسطور ست از جمله آنکه هرگاه ابوهریره روایت کرد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده که من لم یوتر فلا صلاة له و جناب عائشه این را شنیدند بابطال آن پرداخته فرموده که کسی
شنیده این از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در عهد آنجناب بعید شده و نشان آنکه سیوطی طبرانی
علی ما نقل الملا عبد الله الدهلوی در معجم اوسط از محمد بن عمرو از ابی سلمه از ابی هریره روایت کرده ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من لم یوتر فلا صلاة له فبلغ ذلک عائشة فقالت من
سمع هذا من ابی القاسم ما بعد العهد و ما نسینا انما قال ابو القاسم من جاء بالصلوات الخمس
یوم القیمة حافظا علی وضوئها و مواقیتها و رکوعها و سجودها لم ینتقص منه شیئا کان له عند الله عهد ان
لا یعذبه و من جاء و قد انتقص منهن شیئا فلیس له عند الله عهد ان شاء رحمه و ان شاء عذبه
و نیز ابوهریره از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده ان ولد الزنا شر الثلاثة و لا شک
نزد حضرات اهل سنت اشد احکام اطلاع بر کتب حدیث ایشان مخفی نیست این حدیث و امثال آن افترای محض و کذب
صریح است کما سبق و حضرت عائشه هم به بطلان آن استدلال به آیه قرآنی ساخته چنانچه شمس الائمه در کتاب الاصول
علی ما نقل بعض الفحول گفته و لما سمعت ای عائشة ابا هریرة یروی ان ولد الزنا شر الثلاثة
قالت کیف یصح هذا و قد قال الله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری و عبدالحق دهلوی هم ابطال
این حدیث و اشعار کرده که علی زعم ابی هریره ارشاد نبوی چنانست که ولد الزنا شر الثلاثة [illegible]
ذیل [illegible] روایت کرده این [illegible] باشد [illegible]
[illegible]

۱۹۷

در کنز العمال مذکور است عن میمون بن مہران انه شہد ابن عمر صلی علی ولد الزنا فقیل له ان ابا
ہریرۃ لم یصل علیه قال هو شر الثلاثة فقال ابن عمر هو خیر الثلاثة و جناب عائشہ کذب بسیارے
از احادیث ابوہریرہ و ظاہر ساختہ باین اخص خود ارشاد فرمود کہ آیا تعجب نمی کنی از کثرت روایت این شخص
حالانکہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ارشاد فرمودہ احادیثی کہ اگر کسی شمار آن کند احصائی آن
می تواند کرد چنانچہ در کتاب اصول شمس الائمہ بعد عبارت سابقہ علی ما نقل مذکور است و روی ان
عائشۃ قالت الا ترى تعجب من کثرۃ روایۃ هذا الرجل و رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم حدث
باحادیث لو عدها عاد لاحصاها و نیز حضرت عائشہ ابطال حدیث اذا استیقظ احدکم من نومه
فلا یغمس یدہ فی الاناء کہ از مرویات ابوہریرہ است فرمودہ و دلیل عقلی بر بطلان آن قائم ساختہ و ابن عباس
نیز در کنز العمال و استدلال باتباع جناب او اختیار نمودہ سالک این مسلک اخراج این منہج گردیدہ و
...... شرح مختصر ...... صاحب بعد ذکر عدم ...... از تقدیم قیاس بر خبر گفتہ فان
قیل هذا معارض بان ابن عباس رد خبر ابی هریرۃ و هو قوله توضؤا مما مسته النار بالقیاس
فقال الا نتوضأ بماء الحمیم فکیف نتوضأ بما عنه نتوضأ و بان عائشۃ خالفا خبرہ و هو انه قال
قال علیه السلام اذا استیقظ احدکم من نومه فلا یغمس یدہ فی الاناء فانه لا یدری این
باتت یدہ بالقیاس فقالا کیف نصنع بالمهراس اذا کان فیه ماء و لم ندخل فیه الید فکیف
نتوضأ الجواب انهما لم یرداہ للقیاس بل لاستبعادهما المظنون خلافا فهم و لذلك صرحا بما
یدل علی ذلك و هو قولهما فکیف نصنع بالمهراس و از جملہ احادیث کذب ابوہریرہ بزعم این
حضرات آنست کہ او روایت کردہ کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جہر بسم اللہ الرحمن الرحیم میکرد
این حدیث او را شاذ یا وصف اشتہار رد ساختہ اند و مخالف ذکر احادیث صحیحہ کہ قوی تر است از آن در
صحت می پندارند چنانچہ صاحب کشف الاسرار کشف اسرار و ہتک عوار ائمہ خود مینماید و میفرماید رحمہ اللہ
ای شذوذ الحدیث مع اشتہار الحادثۃ مثل حدیث الجہر بالتسمیۃ و هو ما روی ابو هریرۃ رضی اللہ
عنه ان النبی صلی اللہ علیه و سلم کان یجهر ببسم اللہ الرحمن الرحیم و روی ابو قلابۃ عن انس ان النبی
صلی اللہ علیه و سلم کان یجهر ببسم اللہ الرحمن الرحیم و لما شذ مع اشتہار الحادثۃ مع انه
معارض باحادیث اقوی منه فی الصحۃ دل ذلك علی عدم العمل به و نیز حضرت عائشہ بر ابوہریرہ

۱۹۸

در روایت مشی از مشی در نعل واحد رد بلیغ میفرمود تا آنکه در یک نعل رفتار میکرد و میفرمود که من البته
خواهم ترسانید ابوهریره را چنانچه حافظ ابوزرعه ولی الدین احمد بن عبد الرحیم عراقی در شرح احکام صغری
پدر خویش گفته روی ابن ابی شیبة عن ابن عیینة عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة کانت
تمشی فی خف واحدة وتقول لاخیفن اباهریرة واسناده صحیح وچون ابوهریره تصریح کرده باینکه
او از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم شنیده که آنحضرت نهی از مشی در نعل واحد میکرد پس حضرت
عائشه برای این تکذیب محملی دیگر ندارد اما امر اول پس از ملاحظه حدیثی ظاهر در جمع بین الصحیحین حمیدی
مذکور است عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یمش احدکم فی نعل واحدة
لینعلهما جمیعا او لیخلعهما جمیعا وفی روایة القعنبی لیحفهما جمیعا او لینعلهما جمیعا و
اخرج مسلم من حدیث الاعمش عن ابی رزین قال خرج الینا ابوهریرة فضرب بیده علی
جبهته فقال الا انکم تحدثون انی اکذب علی رسول الله لتهتدوا واضل الا وانی اشهد
لسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا انقطع شسع احدکم فلا یمش فی الاخری
حتی یصلحها الخ اینکه رد بر مدعی سماع تکذیب است پس از افادات علامه نحریر ومحقق شهیر ابن القیم تلمیذ
رشید ابن تیمیه واضح است که او در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد گفته ومعلوم قطعا ان تطرق
الوهم والغلط الی من اخبر عما فهمه هو وظنه کذلک اولی من تطرق الکذب الی من قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کذا وکذا وانه لم یسمعه فان هذا لا یتطرق الیه الا الکذب بخلاف خبر من اخبر
عما ظنه من فعله وکان واهما فانه لا ینسب الی الکذب ولقد نزه الله علیا وابن عباس والبراء وحفصة
عن ان یقولوا سمعناه یقول کذا ولم یسمعوه انتهی ولکن هذا الانتقاد ما مبنی علی ذکره
فانها تفید فائدة عظیمة فی مواقع شتی ثبت فیها رد بعض الصحابة علی بعض فیما رووه
من الاحادیث وادعوا سماعها عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجناب عائشه در
تفضیح وتقبیح وتبکیت ناموس ابوهریره واخراج او از جمله صحابه وثقات وپندار که از ارتکاب کذب
وافترا بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم احتراز ندارد اهتمام تمام فرموده نهایت خسارت
وجسارت وحرمان او از خداترسی وتدین وتورع ظاهر کرده کما ینبغی او را رسوا ساخته که هرگاه بگوش
حق نیوش او رسید که ابوهریره حدیث الشؤم فی ثلاث الفرس والمرأة والدار روایت میکند چنان

غیظ وغضب بر جناب او مستولی گردید که یک پاره از قدس او بآسمان پرید و یک پاره بقعر زمین رسید و این

اشارت بزبان حق ترجمان ارشاد کرد و دروغ گفته است یعنی ابوهریره و اکتفا برین تکذیب نکرده آن الشتم

این شیوه الجلال مکرر بنیان تفضیح ابوهریره را زیاده تر مشید ساخته حافظ ابوزرعه ولی الدین احمد بن الحافظ

زین الدین عبد الرحیم العراقی در شرح احکام والد خود در شرح حدیث الشوم فی ثلاث الفرس والمرأة والدار

میگوید الثالثة اختلف الناس فی هذا الحدیث علی اقوال احدها انکاره وانه علیه الصلوة والسلام

انما حکاه عن معتقد اهل الجاهلیة رواه ابن عبد البر فی التمهید عن عائشة رضی الله عنها انها

اخبرت ان اباهریرة رضی الله عنه یحدث بهذا الحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم فطارت

شقة منها فی السماء وشقة فی الارض ثم قالت کذب والذی انزل الفرقان علی ابی القاسم

من حدث عنه بهذا ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول کان اهل الجاهلیة

یقولون الطیرة فی المرأة والدار والدابة ثم قرأت عائشة ما اصاب من مصیبة

فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر انتهی

فانظروا معاشر المتسننین صانکم الله من التعصب المهین الی اسکم الصدیقة التی تزینت الی

خاتم النبیین صلوات الله وسلامه علیه وآله اجمعین ام صحابته فضلا عن غیرهم بانها اخذوا

عنها شطر الدین وتزعمون ان الفاسق منها والمعرض بها والطاعن علیها من اهل الکاین

المعاندین من الخاسرین الخائبین کیف القت جلباب الاستتار والخفاء عن انتساب ابی هریرة

فی الکذب والافتراء حیث ابانت انه قد افتری علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

حکایة اهل الجاهلیة الجهلاء وعزی الیه صلی الله علیه وآله وسلم ما هو من مقولات الکفار وترهاتها

الاشرار ثم صدعت دافعة عقیرتها بانه کذب فهل بعد ذلک التصریح الصریح مجال

لریبة مرتاب او شبهة لتاویل معاند کذاب لا بل عطاره الی السماء وغار والی الغبراء

وقاموا وقعدوا وتغیروا وتریبوا والما وجدوا حیلة ولما الفوا الی الخلاص سبیلة وما

نالهم التعمق والتفکر الا انزعاجا وما ازدادهم الجد والجهد فی التبرئة الا اختلاجا

شکوه وسبو شنیدن عائشه ابوهریره را علامه عبد الله بن مسلم بن قتیبه هم روایت کرده چنانچه در کتاب الرد

علی من قال بتناقض الحدیث علی ما نقل گفته حدثنی محمد بن یحیی القطیعی قال حدثنا عبد الاعلی

تصریح عائشه بتکذیب ابوهریره در جواب رسالتمآب

بن سعید عن قتادة عن ابی حسان الاعرج ان رجلین دخلا علی عائشة رضی الله عنها فقالا ان اباهریرة یحدث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال انما الطیرة فی المرأة والدابة والدار فطارت شقة منها فی السماء وشقة فی الارض فقالت کذب والذی انزل القرآن علی ابی القاسم من حدث بهذا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اهل الجاهلیة یقولون ان الطیرة فی الدابة والدار والمرأة ثم قرأت ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها و از طرائف روزگار نیست که ابن عبد البر غیر بار بعد روایت تکذیب حضرت عائشه ابوهریره را در کتاب التمهید تمهید کذب شدید و توطیه تعصب غیر سدید نموده یعنی تاویل عجیب برای این تکذیب اختراع کرده قال ابو زرعة فی شرح الاحکام بعد العبارة السابقة قال ابن عبد البر قولها کذب یعنی غلط انتهی یعنی تاویل کذب بغلط غلط صریح بلکه کذب فضیح ست و اختلال آن بچند وجه ظاهر اول آنکه برای این تفسیر جید و تاویل علیل شاهدی از قرآن یا حدیث یا استعمال عرب عربا یا تصریح ائمه موثوقین فی اللغة ذکر نکرده پس مجرد ادعا کفایت نمیکند دوم آنکه یقینی ست که معنی حقیقی لفظ کذب دروغ ست و متبادر از اطلاق آن همین معنی ست پس اگر بالفرض مجی کذب بمعنی غلط ثابت هم شود از معانی مجازیه خواهد بود و ترک حقیقت و ایثار مجاز بی قرینه و دلیل غیر مجاز و چون قرینه برین معنی درین روایت موجود نیست تاویل بان معنی از جواز ندارد سوم هم آنکه سیاق و سباق روایت مذکوره دلیل ساطع ست بر آنکه لفظ کذب دران محمول بر معنای حقیقی ست تا آنکه مراد از ان غلط ست زیرا که غلط و خطاء مجتهدین معفو و موجب یک اجر و ثواب ست پس مخطی استحقاق غضب و سخط ندارد و حضرت عائشه بسماع روایت ابی هریره غضب شدید فرموده کما یدل علیه قوله طارت شقة منها فی السماء وشقة فی الارض و این غیظ و غضب شدید دلیل ارتکاب کذب ست چه از خطا و غلط و ذهول خود حضرت عائشه هم بری نبود ناپس این همه غیظ و غضب بران یعنی چه دارد روایات امام احمد بن حنبل و ابن خزیمه و حاکم هم ظاهر ست که هرگاه حضرت عائشه شنید که ابوهریره حدیث الطیرة فی الفرس والمرأة والدار روایت میکند بغضب شدید فرموده و گفت که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم این را نگفته بلکه فرموده که اهل جاهلیت تطیر از اشیای مذکوره میکردند ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته روی احمد وابن خزیمة والحاکم من

طریق قتادة عن ابی حسان ان رجلین من بنی عامر دخلا علی عائشة فقالا ان ابا ہریرة
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الطیرة فی الفرس والمرأة والدار فغضبت غضبا
شدیدا وقالت ما قاله وانما قال اهل الجاهلیة کانوا یتطیرون من ذلک انتهی چهارم
آنکه شاه عبد العزیز در باب چهارم تحفه گفته باید دانست که آنچه پیشوایان این گروه از حضرات ائمه روایت
کرده اند و آنرا تمسک باقوال العترة الطاهرة وافعالهم قرار داده آنرا فرزندان ائمه و برادران ایشان و بنی
اعمام ایشان رد و تکذیب نموده اند و بر عاقل پوشیده نیست که اقوال و افعال شخص بر فرزندان
و برادران و اقارب و عشائر او قسمی که مکشوف می باشند بر دیگری که گاه گاه بصحبت او رسد چه خواهد بود
علی الخصوص که فرزندان و اقارب هم مشرب و مناسبت دار آئین و طریق هم باشند و این رد و تکذیب
در کتب ایشان بروایات صحیحه موجود ست برای نمونه یک دو مسئله ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد
بر کذب روایات ایشان زید شهید علیه الرحمه که از جمله فرزندان حضرت امام سجاد علیه السلام بزهد
و تقوی و علم و بزرگی معروف و ممتاز ست یاران امام سجاد را در روایات بسیار تکذیب فرموده و در
مسائل بسیار تضلیل نموده مثل مسئله تفضیل ائمه بر انبیا علیهم السلام و مسئله سب خلفاء ثلثه و تبری
از ایشان اما درینجا مسئله امامت که راس المسائل این فرقه است بیان نمائیم زیرا که این مسئله نزد ایشان
از متواترات و اجماعیات اهل بیت ست و می باید که علم این مسئله هر همه را ازین خاندان عالی شان
بوجه اتم حاصل باشد روی الکلینی عن ابان قال اخبرنی الاحول ان زید بن علی بعث الیه
وهو مختف قال فاتیته فقال یا ابا جعفر ما تقول ان طرقک طارق منا اتخرج معه قال
فقلت له ان کان اباک او اخاک خرجت معه فقال لی ارید ان اخرج فاجاهد هؤلاء
القوم فاخرج معی فقلت لا افعل جعلت فداک فقال اترغب بنفسک عنی فقلت انما
هی نفس واحدة فان لم یکن لله فی الارض حجة فالمتخلف عنک والخارج معک سواء فقال
یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی علی الخوان فیلقمنی البضعة السمینة ویبرد لی اللقمة حتی
تبرد شفقة علی ولم یشفق علی من حر النار اذا اخبرک ولم یخبرنی قال فقلت تخاف علیک
ان لا تقبل فتدخل النار واخبرنی فان قبلت نجوت وان لم اقبل لم یبال ان ادخل النار
این روایت دلیل صریح ست بر آنکه حضرت زید شهید احول را در تعین امامت امام محمد باقر تکذیب نموده انتهی ازین

۲۰۳

عبارت و صحت که شاه صاحب اعتراض زید شهید را که موهن الطاق دفع آن کرده و باز دفع آن دفع
درین روایت منقول نیست دلیل صریح تکذیب موهن الطاق قرار داده اند پس بنابرین رد حضرت عائشه رضی الله عنها
بر حدیث شوم اشیاء ثلثه اگر با تصریح بکذب ابی هریره هم مروی نباشد دلیل صریح کذب او می شد
چه جا که لفظ کذب صراحة مذکور باشد و نیز جناب خلیفه ثانی از کثرت اکاذیب ابوهریره بر جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بجان بتنگ آمده تهدید سخت فرمودند و وعید سخت نمودند و منع نمودند
که ترک روایت از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بکن و الا ترا بجبال دوس میرسانم یعنی
باجلاء و اخراج تو از مدینه منوره عبرت عالمت میگردانم کما فی کتاب الاصول للسرخسی علی ما نقل و
لما بلغ عمر ان ابا هریرة یروی بعض ما لا یعرف قال لتکفن عن هذا او لالحقنک بجبال دوس و در کنز العمال
مذکور ست عن السائب بن یزید قال سمعت عمر بن الخطاب یقول لابی هریرة لتترکن
الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم او لالحقنک بارض دوس و قال لکعب
لتترکن الحدیث او لالحقنک بارض القردة کذا انتهی در نهایت ظهور و انجلاست که منع فرمودن
اکا رواه ابن عساکر
جناب خلیفه ثانی ابوهریره را از روایت احادیث از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و تهدید
و وعید بتعذیب شدید اعنی اجلاء و اخراج از مدینه طیبه و الحاق بجبال دوس که اهانت صریح و ایذاء
عظیم و ایلام فظیع ست دلیل صحیح ست بر آنکه ابوهریره روایات باطل و احادیث کذب و دروغ شایع
می ساخت و الا اسکال جور و ظلم و جفا و نهایت غلظت و فظاظت و اعتدای جناب خلیفه ثانی
قائل باید شد که چنین صحابی جلیل را که بحکم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم مامور بالاقتدا و بنص
آیات و روایات دیگر صادق و راست گو و قابل اتباع و اقتدا بچنین تهدید شدید ذلیل و رسوا
نمودند و باتباع تلبیس ابلیس لعین مانع از ترویج امر دین و اشاعت احادیث جناب خاتم النبیین
صلوة الله علیه و آله اجمعین گردیدند فهذا هو الهرب من المطر و الوقوف تحت المیزاب کما لا یخفی علی
اولی الافهام و الالباب و نیز حضرت ابن خطاب که اهلسنت دل داده اعتقاد حقیت و صواب جناب او
در هر باب اند بوا دید حال خیانت ابی هریره او را از عاملی بحرین معزول کردند و در هتک ناموس
و تفضیح و تذلیل او نهایت کوشیدند و چندان در اظهار حق جوشیدند که بمشافهه او بزبان حق ترجمان
فرمودند که تو دشمن خدا و رسول او هستی که سرقه کردی از مال خدا و هر چند ابوهریره بجواب

این ارشاد با سداد وبست و بازد وحیله وحواله پیش آورد لیکن هرگز سخن سازی و دروغ پردازی وجا گزین

خاطر اقدس خلافت مآب نگردید و تبری او را از سرقه محض کذب و دروغ دانستند و ده هزار درهم

بطور مصادره و اغرام از و گرفتند و آنرا در بیت المال انداختند علامه زمخشری در کتاب فائق که ائمه سنیه

تحقیقات وافادات او را بر سر و چشم می نهند و فتوی باتباع و تقلید آن می دهند و مصنفش را امام جلیل

و محقق نبیل می دانند گفته ابو هریرة استعمله عمر علی البحرین فلما قدم علیه قال یا عدو الله

و عدو رسوله سرقت من مال الله فقال لست بعدو الله ولا عدو رسوله ولکنی عدو

من عاداهما ولکنها سهام اجتمعت ونتاج خیل فاخذ منه عشرة آلاف درهم فالقاها

فی بیت المال ثم دعاه الی العمل فابی فقال عمر فان یوسف قد سأل العمل فقال ان یوسف

منی بری وانا منه براء واخاف ثلثا واثنتین قال افلا تقول خمسا قال اخاف ان اقول

بغیر حکم واقضی بغیر علم واخاف ان یضرب ظهری ویشتم عرضی وان یوخذ مالی

البراء البری والمراد بالبراءة بعده عنه فی المقایسة لقوة یوسف علی الاستقلال

باعباء الولایة وضعفه عنه واراد بالثلاث والاثنتین الخلال المذکورة وانما

جعلها قسمین لکون الثلثین وبالا علیه فی الآخرة والثلاث بلاء وضررا فی الدنیا

و فی ازالة الخفا عن ابی هریرة قال استعملنی عمر علی البحرین ثم نزعنی وغرمنی اثنی عشر

الفا ثم دعانی بعد الی العمل فابیت فقال لم وقد سأل یوسف العمل وکان خیرا منک

فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیمة وانا اخاف ان اقول بغیر علم وان

افتی بغیر علم وان یضرب ظهری ویشتم عرضی ویوخذ مالی ازین جا واضح شد که ابو هریره

نزد جناب خلیفه ثانی مستحق عزل و مصادره و اغرام و مستوجب اهانت و تذلیل و ایلام و عدو خدا و رسول

و ظالم جائر جهول و لص سارق و فاجر فاسق و معاند مارق مرتکب غش و خیانت و تارک دیانت و امانت

بوده پس محل انصاف است و بجای تدبر که کسی را که جناب خلافت مآب حضرت عمر بن الخطاب

عدو خدا و رسول گویند و شهادت صادقه که مفید یقین است بر سرقه او از مال خدا ادا نمایند و مصادره

ده هزار درهم از و گیرند با چنین کسی را که تا کسی قابل اعتماد و اعتبار است و اعجباه که حضرات سنیه

کلام صدق نظام جناب خلیفه ثانی هم بگوش اصغا نمی شنوند و در تبجیل و تعظیم ابو هریره دست

ازاتباع واقتدای جناب خلافمآب برمی دارند وباوصف ثبوت غایت خیانت وبی دینی او که عدو خدا
ورسول بوده اورا از اجلّه اہل ایمان بلکه مقتدای اہل ایمان می پندارند آری حضرات سنیه را ہم حسب این
مقتدایان اند واین طائفه سنیه را چنین اماماں ائمة یدعون الی النار ونزد امام اعظم سنیه نیز ابوہریره
مطعون بوده چنانچه در روضة العلما در وجه ترک ابی حنیفه اقوال ابوہریره وانس وسمره ومطعون بودن
این اصحاب ثلاثه نقلا عن ابی جعفر الہندوانی میفرماید اما ابوہریرة فانه روی عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من اصبح جنبا فلا صوم له قالت عائشة
رضی الله عنها اخطأ ابوہریرة لان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصبح جنبا من غیر احتلام
ثم یتم صومه وذلك فی رمضان قال ابوہریرة ہو اعلم کنت سمعته من الفضل بن
عباس والفضل کان یومئذ میتا فقد احال خبره الی المیت فصار مطعونا انتہی ومحمود بن سلیمان
کفوی در کتائب اعلام الاخیار من فقہاء مذہب نعمان المختار نقلا عن الروضة للزندویستی عبارتی که در
ترجمه انس بن مالک نقل کرده می آرد قال الفقیه ابوجعفر الہندوانی انما لم یتولع یعنی ابا حنیفة
٣٠٥ قوله بقول ہولاء الثلاثة لانہم مطعونون اما ابوہریرة فانه روی عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال من اصبح جنبا فلا صوم له قالت عائشة رضی الله عنها اخطأ ابوہریرة
کان نبی الله صلی الله علیه وسلم یصبح جنبا من غیر احتلام ثم یتم صومه یومه ذلك وذلك
فی رمضان فقال ابوہریرة ہو اعلم کنت سمعته من الفضل بن عباس وکان الفضل میتا
فصار مطعونا ونیز محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار نقلا عن الصدر الشہید در وجه عدم تقلید
ابوحنیفه ابوہریره را می آرد واما ابوہریرة کان یروی کلما بلغه وسمع من غیر تأمل فی
وعیسی بن ابان ہم از تقلید ابوہریره سرتافته اورا از زمره متروکین انداخته چنانچه زندویستی در روضة العلما
گفته وقال عیسی بن ابان اقلد اقاویل جمیع الصحابة الا ثلاثة منہم ابوہریرة ووابصة
بن معبد وابی سنابل بن بعکك انتہی حیرتم که حضرات حنفیه این زمان چرا از اقتدای خلاف امام اعظم
ومرشد افخم دست برمیدارند واین مطعون ومردود را ملوم ومذموم نمیدانند غالبا باعث آن عدم
عثور بر متروک ومطعون ساختن جناب امام اعظم اورا باشد والا بسی مستبعد که دیده ودانسته باینہمه ہوا
خواہی وجان نثاری گوش بر حرف امام خود ننہند وبر خلاف رای جنابش رای حسن عقیده داشته

بحدیث ابی هریره زنند آری حنفیه متقدمین اتباع امام اعظم می نمودند و در اظهار امر حق استحیای نمی نمودند
و بصراحت تمام ابو هریره را بلوم و جرح و طعن و عیب تناول میکردند و تکذیب او می نمودند ابن حزم که بعض
فضائل حمیده اش سابقا شنیدی و فاضل مخاطب هم در سلک اول با فاده او استناد کرده در محلی در مسئله
خیار می گوید فاما احتجاج ابی حنیفة بحدیث المصراة فطامة من طوام الدهر و هو اول
مخالف له و زار علیه و طاعن فیه مخالف کل ما فیه فمرة یجعله ذو الورع منهم
منسوخا بتحریم الربا و کذبوا فی ذلک ما الربا ههنا مدخل و مرة یجعلونه کذبا و یعرضون
بابی هریرة والله تعالی یجزیهم بذلک فی الدنیا و الاخری و هم اهل لکن بکلا الفاضل المبر
ابو هریرة رضی الله عنه و عن جمیع الصحابة و کب الطاعن علی احد منهم لوجهه فی منخره
ازین عبارت واضحست که علاوه برانکه حضرت امام اعظم بر حدیث مصراة که ابو هریره راوی آنست از راه بوده و
مخالفت تمام بآن کرده و طعن بر آن نموده قصب السبق بر دیگر طاعنین و جاحدین ربوده حضرات حنفیه
این حدیث را کذب و دروغ می گردانند و تعریض با بو هریره می کنند یعنی او را کاذب و مفتری اینحدیث
می دانند و ازین جاست که ابن حزم در پوستین آنحضرات افتاده زبان حقائق ترجمان بطعن و تشنیع
و تکذیب ایشان کشاده و تضرع و زاری از جناب باری خواسته که این ائمه سنیه را در دنیا و اخرت جزا
دهد و پاداش کردار ایشان در کنارشان نهد یعنی در دنیا بکمال عیب و فضیحت و عار و شنار رسوا سازد
و در اخرت مکبین علی وجوههم و مناخرهم در جحیم شرر بار اندازد و از افادات فخر الدین رازی هم ظاهرست
که حضرات حنفیه ابو هریره را بطعن و ملام تناول کرده مجروح و مقدوح ساخته اند و تساهل در روایت او را
معیوب و مذموم نموده خبر او را ساقط از اعتبار و اعتماد دانسته قال الرازی فی رسالة فضائل
الشافعی و اما اصحاب الرای فان امرهم فی باب الخبر والقیاس عجیب فتارة یرجحون القیاس علی الخبر
و تارة بالعکس اما الاول فهو ان مذهبنا ان التصریة سبب مثبت للرد و عندهم لیس کذلک
و دلیلنا ما اخرج فی الصحیحین عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تصروا الابل
والغنم فمن ابتاعها فهو بخیر النظرین بعد ان یحلبها ثلثا ان رضیها امسکها و ان سخطها
ردها و رد معها صاعا من تمر واعلم ان الخصم لما لم یجد و اجد الخبر تاویلا الا البتة
بسبب انه مفسر فی محل الخلاف اضطروا الی ان یطعنوا فی ابی هریرة و قالوا انه کان متساهلا فی الروایة

فی الروایة وماکان فقیها والقیاس علی خلاف هذا الخبر لانه یقتضی تقدیر ضمان العین بالثلث
ویقتضی تقویم اللبن بصاع من تمر من غیر زیادة ولا نقصان ویقتضی ایجاب العوض فی مقابلة اللبن
حادث بعد العقد هذه الاحکام مخالفة للاصول فوجب رد ذلک الخبر لاجل القیاس انتهی
وابن حجر عسقلانی هم طعن حضرات حنفیه در روایت ابی هریره وتنقیص جناب او نقل کرده بمقام جواب بجوش
وخروش آمده وخذلان وبدعت وضلالت این حضرات ثابت فرموده چنانچه در فتح الباری در کتاب
البیوع گفته قال الحنابلة واعتذر الحنفیة عن الاخذ بحدیث المصراة باعذار شتی فمنهم من طعن
فی الحدیث لکونه من روایة ابی هریرة ولم یکن کابن مسعود وغیره من فقهاء الصحابة فلا یؤخذ
بما رواه مخالفا للقیاس الجلی وهو کلام آذی قائله به نفسه وفی حکایته غنی عن تکلف الرد
علیه وقد ترک ابو حنیفة القیاس الجلی لروایة ابی هریرة وامثاله کما فی الوضوء بنبیذ التمر
ومن القهقهة فی الصلوة وغیر ذلک واظن ان لهذه النکتة اورد البخاری حدیث ابن مسعود
عقب حدیث ابی هریرة اشارة منه الی ان ابن مسعود قد افتی بوفق حدیث ابی هریرة
فلولا ان خبر ابی هریرة فی ذلک ثابت لما خالف ابن مسعود القیاس الجلی فی ذلک وقال
ابن السمعانی فی الاصطلام التعرض الی جانب الصحابة علامة علی خذلان فاعله بل هو
بدعة وضلالة وقد اختص ابو هریرة بمزید الحفظ لدعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم
له یعنی المتقدم فی کتاب العلم وفی اول البیوع ایضا ومحمد بن الحسن تلمیذ رشید امام اعظم که شافعی بنا
دعاوی قوم دروغ برگردن ایشان مبالغه تمام در مدح او داشته تا آنکه بر طبق نقل مخاطب در مسلک اول گفته
که اگر اهل کتاب از یهود ونصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند ونیز از غایت بی انصافی
بر نقل ایشان بگفت که اگر بخواهم بگویم که قرآن شریف العیاذ بالله بر لغت محمد بن الحسن نازل شده
هر آینه گفتن میتوانم چنانچه شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة بترجمه او گفته کان اماما
مجتهدا من الاذکیاء الفصحاء وکفاه منقبة قول الامام الشافعی لو اشاء ان اقول نزل
القرآن بلغة محمد بن الحسن لقلت لفصاحته وقد حملت عنه وقر بعیر من الکتب
واستدل فی الفقه بمحمد بن الحسن وذکر الامام النووی نقلا عن الخطیب البغدادی عن الامام
الشافعی رحمه الله عن محمد بن الحسن قال ما رأیت سمینا اخف روحا من محمد بن الحسن انتهی

ومجروح ومقدوح می و اهل سنت در روایت او را قابل اعتماد و اعتبار نمیگرفت ابن حزم در محلی در مسئله حقیقت
بایع بمتاع المبتاع اذا افلس که حنفیین دران خلاف کرده اند گفته روینا من طریق ابی عبید انه
ناظر فی هذه المسئلة محمد بن الحسن فلم یجد عنده اکثر من ان قال هذا من حدیث ابی هریرة
قال ابو محمد نعم والله من حدیث ابی هریرة البر الصادق لا من حدیث مثل محمد بن الحسن
الذی قیل لعبد الله بن المبارک من افقه ابو یوسف او محمد بن الحسن فقال قل ایهما اکذب
انتهی ازین عبارت مثل فلق صبح پیدا است که محمد بن الحسن ابوهریره را مقدوح و مجروح میدانست و حدیث او را
از پایه اعتماد و اعتبار از درجه احتجاج ساقط می نمود الحال حضرات حنفیه خصوصا جناب مخاطب را که کمر ابطال
جان بر جرح محمد بن الحسن حسبة لله لازم و واجب است که ابوهریره را مقدوح و مجروح سازند و دست از روایات
خرافات او بردارند و بر مساعی غیر مشکوره خویش در تبریه ساحت او از طعن و لوم ندامت بردارند و حرف
تعدیل و توثیق او بمقابله اهل حق مدت العمر بر زبان نیارند اما عبد الله بن عمر پس او هم انحراف
صریح از اتباع جناب امیر المومنین علیه السلام داشت و از تشبث بذیل اطهر آن امام الابرار ابا می ساخت
و باظهار عناد و هلاک و خسران خود می پرداخت که از بیعت آنحضرت سر می تافت و انرا امر غیر معروف
می پنداشت و شقاق و خلاف چندی از اهل نفاق و اجلاف را مانع از اطاعت آنحضرت می انگاشت
و احادیث ناصه را بر وجوب اتباع و امتثال او امر آنحضرت و ملازمت حق با آنجناب پس پشت می انداخت
و دین و ایمان و اسلام و ایقان را در هوای باطل و حب عصبیت لا حاصل می باخت ابو عبد الله الحاکم که
بنص سبکی در طبقات فقهاء شافعیه علی ما فی فیض القدیر باتفاق علما از اعظم ائمه است که حق تعالی باینان
حفظ دین کرده در مستدرک گفته ثم بعث الی علی علیه السلام الی سعد بن ابی وقاص و عبد الله
بن عمر و محمد بن مسلمة فقال لقد بلغنی عنکم هنات فقال سعد صدق فقالوا لا نبایعک فان شئت
معک حیث تخرج حتی تعطینی سیفا یعرف المومن من الکافر فقال له ابن عمر انشدک الله و الرحم
ان تحملنی علی ما لا اعرف والله لا ابایع حتی یجتمع المسلمون علی من جمعهم الله علیه ازین عبارت
ظاهر است که ابن عمر و من مائله من اصحابه بنص جناب امیر المومنین علیه السلام مرتکب هنات یعنی امور شنیعه
و اعمال قبیحه گردیده اند و ابن عمر بجواب پیغام هدایت انجام آنحضرت انکار از بیعت آنجناب نمود و بیعت
آن امام واجب الاتباع را امر غیر معروف دانسته و قسم خورد که او بیعت نخواهد کرد تا وقتیکه اجتماع کنند مسلمین بر کسیکه

قدح ابن عمر

یکی ابن حجر عسقلانی در فتح الباری تصریح فرموده که ابن عمر بیعت جناب علی بن ابیطالب علیه السلام ننمود
بسبب وقوع اختلاف بر آنجناب چنانچه مشهور است در جواب صحیح و تسمع انشاء الله عبارته و سبط ابن الجوزی
در تذکره خواص الامه گفته و قال ابن جریر و ممن امتنع من بیعته حسان بن ثابت و ابو سعید الخدری
والنعمان بن بشیر و رافع بن خدیج فی آخرین و قف زید بن ثابت و محمد بن مسلمه فلم یبایعا
فقال غیر ابن جریر لم یبایعه قدامه بن مظعون و عبد الله بن سلام والمغیرة بن شعبة
و عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و زید بن ثابت و اسامه بن زید و کعب بن مالک و هؤلاء
قوم الی الشام و هؤلاء یسمون العثمانیة و ابن عمر با وصف اباء از بیعت سرور اولیا علیه و علی
ابنائه الطاهرین آلاف التحیة والثناء بیعت یزید عنید نمود چنانچه از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول
و دیگر کتب ائمه فحول و اضح است بلکه بمحض بیعت اکتفا نکرده چندان کد و کاوش و اهتمام در حمایت یزید
رئیس اللئام فرمود که اولاد و اتباع خود را از نقض بیعت او مانع گردید و بر روایت و عید شدید بیان
نمود و هرگاه بیعت ابن عمر با یزید ثابت شد در کفر او ریبی نماند زیرا که بتصریحات ائمه سنیه رضا با امامت باطل
است ابو شکور محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی که از اکابر علمای حنفیه است در کتاب تمهید بیان التوحید گفته
ثم کل سؤال من جهة الخصم یکون مردود الموافقة علی لانه ابی بکر رضی الله عنه و ان لم
یبایعه فسکت و لم یخالفه و قد بینا انه بایعه بدلیل ما ذکرنا و لو لم یصح خلافة ابی بکر
رضی الله عنه لا یکون اماما مستحقا لکان لا یجوز السکوت به و لا علی عثمان لان من رضی بامام باطل فقد
یکفر و فاضل رشید بجواب اشکال بیعت ابن عمر با یزید طرفه تاویل و توجیه دور از کار بخامه فرسای نگارش سپرده یعنی
حضرت ابن عمر را ایضا بتقیه انداخته بیعت جناب او را بر خوف و اضطرار محمول ساخته چنانچه از رجوع بجواب
شرح آن قیامی جناب شیعت مآب تراده که متعلق است بافضلیت سادات عالیه رجا و اضح میشود و جناب شاه
عمدة الاماثل نیز فلاده تقلید رشید الا فاضل در جید عاطل خود انداخته با وادی ابتنا تقیه و اضطرار و نفی رضا
و اختیار شتافته چنانچه از رساله عبارة اعیان پیدا است و منشا این تاویل علیل فاضل رشید و مخاطب نبیل
همتواست یغرافات و مجازفات و تعسفات اکابر ائمه متعصبین خویش است که بمقام مناظره و مجادله اهل حق
جهت التشنیعات و استهزاات که بر تقیه میکنند و با براد نزیات تقطیعیه بر مقالات سلیمه سائرین و ایمان
نگریبی یعنی نمیرزا مخدوم و شرتیفی در نواقض بهر ذکر تقیه بعض روایات گفته و امثال ذلک الکثرة من ان یحصی

على من تتبع آثار الاسلاف واكتحل بكحل البصيرة والانصاف وتجرد عن المعاندة والاعتساف
ولجلها ان عليا رضي ارسل حسينا ابنه مع عمر حين خرج الى ارض الشام بالقتال مع كمال تأثره عن
عن مفارقته فان قيل الامور المذكورة انما صدرت عن تقية قلت من حمل اعمالهم عليهم على التقية فانما
هو عن وهم اذ يلزم من ذلك رفع الوثوق عن اقوالهم وافعالهم لجريان هذا الاحتمال
في كل منها وبذلك ينهدم اكثر اركان الشرع كما سيذكر اين عبارت باواز بلند ندا مى دهد كه حمل
اعمال ائمه عليهم السلام بر تقيه عين عداوت با آنحضرت است كه آن معنى باعث رفع وثوق از اقوال وافعال
ايشان وموجب انهدام اكثر اركان شرعست پس همچنين حمل بيعت ابن عمر بر تقيه عين عداوت با او خواهد بود
كه همين سبب رفع وثوق از اقوال وافعال او بلكه ديگر صحابه هم خواهد شد واكثر اركان شرع منهدم خواهد
گرديد ونيز در تو قض گفته ومن هفواتهم ايجاب التقية حتى ان بعضهم فسر اتقاكم في قوله تعالى
ان اكرمكم عند الله اتقاكم بمن هو اكثر تقية وانت تعرف وبهذا لا يبقى الاعتماد على الوثوق بقول
امام فضلا فان اغلب الامور مما يجوز فيه التقية ومن اراد ان يطلع على ذلك اكثر الضلالة في
هذه المسئلة فلينظر الى رسالة التقية التي الفها ابن المطهر قال على بن عبد العال وليرى ۳۱۹
ما صنعه فيها بالائمة البررة من نسبة القبائح وهو منهم ان اصل الرسالة قال المحقق البليغ الد
كل فعل من الخبيث خبيث وكل شيء من الخبيث خبيث پس اين عبارتهم بركمال ذم ولوم مبين تقيه صريح است
ظاهر است كه چگونه بعد تفوه باين هفوات بمقابله اهل حق حرف تقيه ابن عمر بر زبان مى آرند وبنابر ادا واشتهار
خويش ضلال وجهالت وعناد وعداوت خود با آنحضرت ابن عمر وديگر صحابه ثابت مى سازند وخبث و
خباثت ودناست ودنائت خود پيشكش اهل حق مينمايند وعجب تر آنست كه فاضل رشيد ومحا
سن وافادات رنگين سخريه آميز وتقريرات دلنشين طرب خيز صاحب تحفه هم ملاحظه نكرده كه جناب او
در ابطال تقيه واثبات كمال شناعت وفظاعت وقباحت آن چها ستم ظريفى كه بكار برده كه بملاحظه
آن حضرات اهلسنت بوجد مى آيند بلكه مغنيات سوقيه بهاى رقص باتباع اكابر ائمه كابن عبد السلام وغيره مى جنبند و
تحريك اكمام ونشر اقدام مى نمايند بالجمله از مطالعه هفوات تحفه واضح ميشود كه تقيه عين نفاق واضلال وتلبيس
وخصلت ذميمه وطريقه غير كريمه وخلاف عادت صالحان وصابران واز محل شفقت گريختن ودل دزديدن است
وهر كه تقيه كند ايمان ندارد الى غير ذلك من الفضائح والقبائح التي سردها بالتشاوق والتفاصح واز دلائل

قاطعه بر اینکه بیعت ابن عمر با یزید از راه اختیار بود نه اضطرار قول زهری امام الائمه اهلسنت است که در مقام
استعجاب از حال این بزرگ و سعد بن ابی وقاص گفته سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامه گفته قال الزهری
والعجب ان عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص لم یبایعا علیا و بایعا یزید بن معاویة انتهی کلام
زهری برهان و دلیل باهر است بر آنکه بیعت ابن عمر با یزید از خلوص اعتقاد و طیب نفس بلا اجبار و اضطرار بمحض رضا
و اختیار واقع شده و نیز این کلام بصفت نظام که از مزید حق پژوهی بر زبان زهری جاری شده واضح
است که ابن عمر چنانچه در بیعت یزید غیر مجبور بوده هم چنان در ترک بیعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
معذور نبوده بلکه از کلامش صاف می تراود که ابن عمر و سعد بن ابی وقاص را محض هوای نفس و عصبیت و عناد
بر این آورد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را ترک گفتند و با یزید علیه ما علیه بیعت نمودند پس اعذار مبهمه
و علل مستنده اولیای ایشان که رجما بالغیب بجهة تخلیص خود از مضائق الزام علمای کرام ساخته و بافته
اند همه باد در هوا و عین بهتان و افترا است و لله الحمد علی ذلک و از طرائف عجائبات اولی الابصار و الالباب [illegible]
توافق افکار آنست که حضرت مخاطب والا تبار بعد آنکه در رسالهٔ بصارة العین اعتراف صریح و اقرار صحیح به بیعت
ابن عمر با یزید بکرار نموده و تاویل آن بقصر و رشد و اضطرار فرموده چون سر گریبان تامل برده و طریق نگریستن
چپ و راست سپرده و این تاویل علیل را در غایت وهن و سخافت و نهایت بطلان و رکاکت یافته
و دانسته که هرگز احدی از عقلا خصوصا ناظر خواستهٔ ائمه و مشایخ متسننین ملحوظ روایات حذاق محققین
و متمهرین شان قبول آن نخواهد کرد بلکه هر کسیکه ادنی تامل و تثبت [illegible] و تدبر خواهد نمود بیقین لاحق خواهد بود
بانکه این تاویل محض تلمیع و تلبیس و تدلیس و تزویق و تخدیع و هزل فضیح و جزاف قبیح و مجون صریح و فضول
قطیع و تشدق شنیع است که بنای آن بر کذب بحت و افترای صرف و جسارت فاحشه و خیانت عظیمه است
لهذا حضرت مخاطب از تکذیب خود و تکذیب فاضل رشید و دیگر ائمه و مشایخ خویش که تصریح ببیعت ابن عمر با یزید [illegible]
حسابی برنداشته رنگی دیگر ریخته و حیله شنیع تر از تاویل سابق انگیخته رشته دین و دیانت گسیخته و آبروی ائمه و مقتدایان خود ریخته
خاک ذلت و فضیحت بر سر خود و سر ایشان بیخته و قباحت و صفاقت را با طلاقت و ذلاقت آمیخته بسوراخ انکار و فرار
از اقرار که نهایت مستهجن و مستقبح است نزد اولی الایدی و الابصار گریخته چنانچه سابقا بانهماک در کذب و مین در کتاب
ازالة الغین بجهت تاویل لاطائل در تاویل لفظ بایعنا که در حدیث ابن عمر در صحیح بخاری و غیره وارد است گفته [illegible]
اکثر محققین تصریح [illegible] که صیغه متکلم مع الغیر را اطلاق میکنند و خود داخل نمی‌باشند و شرکای قبیله خود را بلفظ بایعنا در کلام

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سنیه بدعای شیعه نخواهد بود و هو المطلوب فکیف که در کتب فن اسیح بلکه شروح کتب حدیث
مثل صحیح بخاری وغیره علمای متبحرین نص صریح کرده باشند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بیعت یزید نکرده نه در ابتدا
و نه در انتها و نیز در ازالة الغین گفته از سابق و لاحق عیانست که هر چند در کتب قدیم و جدید تتبع بالغ رود جز انکار
بیعت یزید از عبد الله بن عمر چیزی بر نمی آید بالفظ بالمعنی که حالش منفصلا در منهج اول دانستی فلا تکن
من الذاهلین انتهی عاقل بصیر را دیدن کذب و بهتان و انکار مخاطب عالی تبار بنظر امعان و اعتبار باید نگریست که آوریا
دولت او را اگر به هزار تزار باید نگریست که حضرت او بنداء جهوری بیعت ابن عمر را با یزید انکار می نماید و در پی رد
و ابطال آن بر می آید و لسبب مزید افترا و بهتان مسرا اید که علمای متبحرین در شروح کتب حدیث مثل صحیح بخاری
وغیره نص صریح کرده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بیعت یزید نکرده و نیز میگوید که هر چند در کتب قدیم و جدید
تتبع بالغ رود جز انکار این بیعت بر نمی آید سبحانک هذا بهتان عظیم و لله الحمد و المنة که برای تکذیب مخاطب جید
افاده فاضل رشید کافی بلکه برای اظهار انهماک او در کذب و بهتان کلام خودش وافی ست مگر نمی بینی که فاضل
رشید بجواب شرح استفتا بجناب مصنف طاب ثراه که متعلق بافضلیت سادات رفیع الدرجات
ست در تقصی از عضال بیعت ابن عمر با یزید می فرماید چون متغلب بود و از اهل مدینه او لا علی بیعة الله و الرسول
علی ما فی جامع الاصول اخذ صفقه نموده بود و بنای تغلبش از وقت پدرش پا در استحکام داشت اوراد اطراف خود
بیعت از کرام باهتمام تمام و اعوان او بادنی شبهه مخالفت سفک دما کبرا یلیمو ده اند و این طریقه در قوم او
مستمر بانت تا اینکه ابن عمر نیز مثل دیگر اخیار باشاره حجاج از دست ظالمی بسنان زهر آلود با پایش خلانیده شربت
شهادت چشید علی ما فی الاستیعاب لابن عبد البر و تاریخ الخلفاء للشیخ السیوطی لهذا ابن عمر تن به بیعت در داد
و از کشته شدن اهل حره یکسو افتاد انتهی این عبارت بکمال صراحت دلالت وارد بر آنکه ابن عمر بیعت یزید تن در
داده بود عجبا که چگونه حضرت مخاطب از تکذیب حضرت رشید باکی برنداشته بصد کمال تشدد در انکار
ورود بیعت ابن عمر با یزید در آمده و بکذب و بهتان صراحة که در کتب قدیم و جدید جز انکار بیعت
ابن عمر با یزید بر نمی آید بجیرم که آیا کتاب فاضل رشید را از جمله کتب خارج میسازد یا رجعت قهقری باثبات
بیعت می نماید و تکذیب خود درین تکذیب می فرماید و چسان چنین نباشد که خود در رساله بصارة العین که ازالة
الغین را ابراسی تشیید جز افاتست آن تصنیف کرده مباهات و افتخار زائد المقدار بران دارد تصریح فرموده است
بآنکه ابن عمر با یزید بیعت کرده حیث قال و بیعت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما علی کتاب الله

وسنة رسوله و منع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا و ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله خاندان
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجهت صیانت نفوس و محافظت ناموس بود فلا یوحشنا ضرر کما لا یجدینا نفعنا انتهی
عجب است که در ازالة الغین چنان مصعوق و مدهوش و حیران و بی هوش گردیده که از مضامین اصل رسالهٔ خود
هم غفلت ورزیده بر سر تکذیب آن رسیده غرائب خرافات بسیار که بتقریر کشیده مرتکب تهافت و تناقض
فاحش گردیده متحیرم که بعد این همه تنبیه و ایقاظ بکدام شق تن خواهد در داد و در پی تکذیب کدام کلام خود خواهد افتاد
آیا افادهٔ بصارة العین بر قرار می دارد و این هفوات تازه را باطل می سازد یا آنکه حمایت حضرت ابن
عمر و تطهیر ذیل او را مقدم تر از تکذیب می انگارد و از افاده سابقه سر تافته و باستبداد و اصرار بر تکذیب
خود و تکذیب ائمه و مشایخ خویش می آرد و نیز کافی است برای تکذیب مخاطب لبیب تصریح حضرت
زهری که حائز فضائل زاهره و حاوی مناقب فاخره است بآنکه ابن عمر بیعت با یزید کرده و با جناب امیر
المومنین علیه السلام بیعت نکرده و عجب است ازین جسارت که سبط ابن الجوزی که از اکابر و اعاظم ائمهٔ حنفیه
است و حضرت مخاطب فاضل رشید و مولف تحفه و صاحب صواعق بافاداتش احتجاج و استدلال می کنند
در مجالس علیه و مفاخر سنیه او سابقا شنیدی [illegible] نقل فرموده و آنچه مخاطب افاده فرموده که در شروح
کتب حدیث مثل صحیح بخاری وغیره علمای معتبرین نقل کرده اند که عبد الله بن عمر زنهار بیعت یزید نکرده نه
در ابتدا و نه در انتها پس از غرائب هفوات [illegible] است و محض کذب و بهتان و [illegible] بحمد الله که
شروح صحیح بخاری موجود است هر کس خواهد رجوع بآن آورده ملاحظه سازد که شراح اعتراف بوقوع بیعت ابن
عمر می نمایند یا انکار می کنند کما [illegible] در غایت تورع و شدت تحرز و تحفظ فرید تحرج و تاثم
ابو حفص عمر بن الشیخ ابی الحسن علی الشافعی الانصاری المعروف بابن الملقن در شواهد التوضیح شرح صحیح بخاری
در شرح حدیث نافع متضمن اعتراف ابن عمر ببیعت یزید و منع اتباع خود از نقض بیعتش که در باب اذا قال عند
قوم شیئا ثم خرج فقال بخلافه از کتاب الفتن مذکور است میفرماید الشرح معنی الترجمة انما هو فی خلع
اهل المدینة لیزید بن معاویة و رجوعهم عن بیعته و ما قالوا له فقالوا بغیر حضرته خلاف
ما قالوا بحضرته وذلک ان ابن عمر بایعه فقال عنده بالطاعة لخلافته ثم خشی علی بنیه
وحشمه النکث مع اهل المدینة حین نکثوا بیعة یزید فجمعهم واخبرهم ان النکث
اعظم الغدر انتهی و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در شرح این حدیث گفته و [illegible]

من طریق مؤمل بن اسمعیل عن حماد بن زید فی اوله من الزیادة عن نافع ان معاویة اراد ابن عمر
علی ان یبایع لیزید فابی وقال لا ابایع لامیرین فارسل الیه معاویة بمائة الف درهم فاخذها
فدس الیه رجلا فقال له ما یمنعک ان تبایع فقال ان ذلک لذاک یعنی عطاء ذلک المال
لاجل وقوع المبایعة ان دینی عندی اذا لرخیص فلما مات معاویة کتب الی یزید ببیعته
فلما خلع اهل المدینة فذکره الخ ونیز ابن حجر در فتح الباری در باب ما کان من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
یواسی بعضهم بعضا فی الزراعة والثمرة از کتاب المزارعة در شرح حدیث نافع ان ابن عمر کان یکری مزارعه
علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر وعثمان وصدرا من امارة معاویة گفته
وصدرا من امارة معاویة ای خلافته وانما لم یذکر ابن عمر خلافة علی لانه لم یبایعه لوقوع
الاختلاف علیه کما هو مشهور فی صحیح الاخبار وکان رای ابن عمر انه لا یبایع لمن لم یجتمع علیه
الناس ولهذا لم یبایع ایضا لابن الزبیر ولا لعبد الملک فی حال اختلافهما وبایع لیزید بن
معاویة ثم لعبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر وقسطلانی در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری گفته
عن نافع مولی ابن عمر انه قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة وکان ابن عمر لما مات
معاویة کتب الی یزید ببیعته الخ فالعجب کل العجب من المخاطب الختال المتحذلق المشوس
المتفیهق المغرور المتشدق المائس فی ملابس التعزز والاستکبار الرافل فی حلل الاستعلاء و
استصغار الکبار الذی یبالغ فی الازراء والازراء علی العلماء الاطیاب ویذهب عریضا فی الخیلاء
والاعجاب کیف یلج فی اعماق الکذب والفریة علی علمائه فضلا عن افاضلنا الانجاب
وینکص عن اعترافه ویکل وانثر مسادت البسالة ثم تمزق الحظ والتقط من البهتان
الصریح المخلل والمحض موقعا الافتراء والزلل اتباع الکذب والفریة فی الاسه ولم یرقب فی الله
الا ولا ذمة ومسلی دیگر گفته بایدشنید که جناب ابن عمر رضی بیعت یزید اگر منکر ده تصریح فرموده با بیکدو
واخوان واقران او از طلبه فسق که در حضور ولی بالی تطهیر وعایل خود ندانسته سهم با صالحان بی نظیر بود وسیوطی
در تاریخ الخلفا بکمال انبساط وشناعت چنان این ها بیان می آرد که از ذهبی ذهب الله بنوره تقویت آن
بود ودر این مطلب می شمرد ونقل می نماید وهذه عبارته اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر
قال ابو بکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان

استقصاء الافحام جلد ثانی ۲۲۴

ذو النورين قتل مظلوما يؤتى كفلين من الرحمة معاوية وابنه ملكا الارض المقدسة والسفاح
وسلام ومنصور وجابر والمهدي والامين وامير العصب كلهم من بني كعب بن لوي كلهم
صالح لا يوجد مثله قال الذهبي له طرق عن ابن عمرو لم يرفعه احد انتهى و پيداست كه جناب ابن عمر از بيعت
جناب امير المؤمنين عليه السلام دست كشيده بسوى يزيد بيمان بيعت و ضمير را دراز سازد و بكمال طيب خاطر بيعت
او نمايد و بر آن اكتفا نكرده از اهل ايمان و اسلام شمرد و آن را هم نياورده از غايت بغض و خبثى حتى چنين يحيى بن كافر
عنيد را قرآن ادكويد كه هر يكى از ايشان صالحى ست كه مثل او يافته نميشود و با اين همه حضرات اهل سنت ابن عمر را پيشوا
و مصابيح انكارند و سهمت را بحسن اعتقاد در جنابش گمان ميبرند و قباحت ابن عمر بچشم بصيرت ملاحظه بايد كرد كه
پليد و امثال او را از شياطين عنيد خليفه مى گويد و جناب امير المؤمنين عليه السلام را بمرتبه چهارم هم از جمله خلفا نميگيرد
و در كنز العمال مذكور ست عن عبد الله بن عمر قال يكون على هذه الامة اثنا عشر خليفة ابو بكر الصديق
اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حديد اصبتم اسمه عثمان بن عفان ذو النورين قتل مظلوما
اوتي كفلين من الرحمة ملك الارض المقدسة معاوية وابنه ثم يكون السفاح ومنصور و
جابر والامين وسلام وامير العصب لا يرى مثله ولا يدرى مثله كلهم من بني كعب بن لوي
فيهم رجل من قحطان منهم من لا يكون الا يومين منهم من يقال له لتبايعنا او لنقتلنك فان ۲۱۵
لم يبايعهم قتلوه نعيم انتهى نقلا عن نسخة قوبلت بنسخة على المتقي اين كلام خسارت نظام بهمين عبارت جار
انجام بوضوح تمام و ظهور ما لا كلام دلالت دارد بر آنكه ابن عمر حشره الله تعالى مع مواليه و ائمته تفسيق خلفا ست
اتباع عشر كه در اين احاديث مذكور اند غير مشكورين نموده و جناب امير المؤمنين عليه السلام را از خلفا نشمرده پس
واضح شد كه او جناب امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام را هرگز خليفه بر حق نمى دانست و كفى به شقاوة و خسارة
و عداوة لاهل البيت اصحاب الطهارة و مخفى نماند كه در بعض نسخ تاريخ الخلفا بجاى عبد الله بن عمر عبد الله
بن عمرو واقع ست يعنى راوى بعد عمر مرقوم ست پس بنا برين قائل كلهم صالح لا يوجد مثله عبد الله بن عمرو بن عاص
باشد نه ابن عمر و چون قدح و جرح عبد الله بن عمرو بن عاص هم مطلوب ست لهذا ايراد عبارت تاريخ الخلفا
بنا برين نسخه هم بكار نباشد كه از آن يا قدح ابن عمر ثابت خواهد شد و يا قدح عبد الله بن عمرو بن عاص و بهر دو تقدير مطلوب
فقير حاصل ست و لله الحمد على ذلك و نيز جناب عائشه در روايات مسائل عديده بر ابن عمر رد نموده چنانچه مسلم در صحيح خود
گفته حدثني هارون بن عبد الله اخبرنا محمد بن بكر البرساني اخبرنا ابن جريج قال سمعت

عطاء یخبر اخبرنی عروة بن الزبیر قال کنت انا وابن عمر مستندین الی حجرة عائشة وانا لنسمع ضربها
بالسواک تستن قال فقلت یا ابا عبد الرحمن اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم فی رجب قال نعم فقلت لعائشة
یا امتاه الا تسمعین ما یقول ابو عبد الرحمن قالت وما یقول قلت یقول اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم
فی رجب فقالت یغفر الله لابی عبد الرحمن لعمری ما اعتمر فی رجب وما اعتمر من عمرة الا وانه لمعه قال
وابن عمر یسمع فما قال لا ولا نعم سکت وابن القیم در زاد المعاد گفته اما غلط من قال اعتمر فی رجب فحدیث
عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعتمر فی رجب متفق علیه وقد غلطته عائشة
وغیرها کما فی الصحیحین عن مجاهد قال دخلت انا وعروة بن الزبیر المسجد فاذا عبد الله بن عمر
جالس الی حجرة عائشة والناس یصلون فی المسجد صلوة الضحی قال فسألناه عن صلاتهم فقال بدعة
ثم قال کم اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اربعا احداهن فی رجب فکرهنا ان نرد علیه قال وسمعنا
استنان عائشة ام المومنین فی الحجرة فقال عروة یا امة یا ام المومنین الا تسمعین ما یقول ابو عبد
استنان: مسواک دندان مالیدن ۱۲
الرحمن قالت ما یقول قال یقول ان رسول الله اعتمر اربع عمرات احداهن فی رجب قالت یرحم الله ابا عبد
الرحمان ما اعتمر رسول الله عمرة قط الا وهو شاهده وما اعتمر فی رجب قط وکذلک قال انس وابن عباس
ان عمره کلها کانت فی ذی القعدة وهذا هو الصواب ودر صحیح بخاری مذکور ست عن مجاهد قال دخلت
انا وعروة بن الزبیر المسجد فاذا عبد الله بن عمر جالس الی حجرة عائشة واذا ناس یصلون فی المسجد صلوة
الضحی قال فسألناه عن صلوتهم فقال بدعة ثم قال له کم اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم قال اربع احداهن فی رجب
فکرهنا ان نرد علیه قال وسمعنا استنان عائشة ام المومنین فی الحجرة فقال عروة یا اماه یا ام المومنین الا تسمعین
ما یقول ابو عبد الرحمن قالت ما یقول قال یقول ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتمر اربع عمرات احداهن
فی رجب قالت یرحم الله ابا عبد الرحمن ما اعتمر عمرة الا وهو شاهده وما اعتمر فی رجب قط و علاوه
متضمن رد عائشه بر ابن عمر ذکر کرده لهذا از نزد ما نقل آن کرده میشود دارقطنی در سنن خود از طریق هشام بن عروه از پدر خود از عائشه تخریج
کرده بلغها قول ابن عمر فی القبلة الوضوء فقالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل وهو صائم ثم لا یتوضأ
ونیز بخاری ومسلم از عبد الله بن ابی ملیکه روایت کرده اند قال توفیت ابنة لعثمان بن عفان بمکة فجئنا لنشهدها وحضرها ابن عمر وابن عباس
فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنهی عن البکاء فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان المیت لیعذب
ببکاء اهله علیه فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک فذکرت ذلک لعائشة فقالت

رحم الله عمر فالله ما حدث رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یعذب المؤمن ببکاء احد ولکن قال ان الله یعذب الکافر ببکاء اهله علیه قال وقالت عائشة حسبکم القرآن لا تزر وازرة وزر اخری قال ابن ابی ملیکة فوالله ما قال ابن عمر شیئا ونیز طبرانی در اوسط موسی الجهنی روایت کرده قال بلغ عائشة ان ابن عمر یقول ان موت الفجأة سخطة علی المؤمنین فقالت یغفر الله لابن عمر انما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت الفجأة تخفیف علی المؤمنین وسخطة علی الکافرین و احمد از یحیی بن عبد الرحمان از ابن عمر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده الشهر تسع وعشرون فذکروا ذلک لعائشة فقالت یرحم الله ابا عبد الرحمن انما قال الشهر قد یکون تسعا وعشرین و بخاری از ابن عمر روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان بلالا یؤذن بلیل فکلوا واشربوا حتی یؤذن ابن ام مکتوم وبیهقی علی ما فی الدر از عروه از عائشه ذکر کرده قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابن ام مکتوم رجل اعمی فاذا اذن فکلوا واشربوا حتی یؤذن بلال وکان بلال یبصر الفجر وکانت عائشة تقول غلط ابن عمر انتهی و در فتح الباری در شرح این حدیث مذکور است جاء عن عائشة ایضا انها کانت تنکر حدیث ابن عمر وتقول انه غلط اخرج ذلک البیهقی من طریق الدراوردی عن هشام عن ابیه عنها فذکر نحوه وزاد قالت وکان بلال یبصر الفجر قال وکانت عائشة تقول غلط ابن عمر و دیگر صحابه بعض افادات ابن عمر را رد فرموده اند در اتقان میگوید وان سائر احد یقول نزلت فی کذا وصرح الآخر بذکر سبب خلافه فهو المعتمد وذاک استنباط مثاله ما اخرجه البخاری عن ابن عمر قال انزلت نساؤکم حرث لکم فی اتیان النساء فی ادبارهن وتقدم عن جابر التصریح بذکر سبب خلافه فالمعتمد حدیث جابر لانه نقل وقول ابن عمر استنباط منه وقد وهمه فیه ابن عباس وذکر مثل حدیث جابر کما اخرجه ابو داود والحاکم وشاه صاحب در تحفه بتقلید خواجه کابلی تصنیف نمودن تمام بن الحکم بن ابو البقی و غیره را که خفیف شان معلوم نیست که در ان روایت چیزی ذکر کرده دلیل تضلیل و تکفیر و تکذیب و روات شیعه با همدیگر و تخاسد ایشان باهم قرار داده بر این متفرع ساخته اند که اخبار جمیع ایشان از حیز اعتبار ساقط شد و تعارض پذیرفت و بنا برین افاده بالبداهة لازم آمد که رد کردن حضرت عائشه بر ابن عمر در بین احادیث عدیده و روایات کثیره و همچنین رد ابن عباس بر ابن عمر دلیل تضلیل و تکذیب و تکفیر و تخاسد عائشه و ابن عباس و ابن عمر

باہم دگر خواہند بود موجب سقوط جمیع اخبار اینہا از حیز اعتبار و بعد رفتن تعارض و تساقط خواہد گردید و وجہ
مکرر ذکر ساختن سیوطی ابوموسی اشعری را با آنکہ این تکرار تہافت و تناقض و تنافی صریحست بلکہ مفضی بتنقیص
فضل ابوموسی ست کہ بعد تعدیہ او از مکثرین در مقلین داخلش ساختہ بجز آنکہ از قبیل ہو المسک ما کررتہ
یتضوع و محمول بر فرط شغف و ولہ او بمحبت صحابہ بودہ باشد کہ جا و بیجا اسامی شان بر زبانش جاری میشود
بر فقید الادراک ظاہر نمیشود و اما عبد اللہ بن عمرو بن عاص پس آنکہ گرچہ خود سیوطی دربارہ تفاسیر او گذشتہ و ما
یان یکون مما یحملہ عن اہل الکتاب و پس ستاآن در عدم اعتبار و اعتماد تفسیر انتش لیکن اندک تفصیل آنہم باید شنید
بیانش آنکہ در جنگ یرموک کتب بسیاری از اہل کتاب بدست عبد اللہ بن عمرو آمد از آن کتب روایت میکرد تا آنکہ
بعض اصحابش ہم انکار برین فعلش می نمودند و میگفتند کہ از جناب سرور کائنات صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
روایت کن و از صحیفہ یعنی کتب اہل کتاب احادیث مکن چنانچہ در شرح الشرح نخبۃ الفکر تصنیف علی قاری مذکورست
مثال مرفوع من القول حکما لا تصریحا تصریحا علم فی ضمن قولہ حکما فہو تاکید کقید ان یقول
الصحابی قیل ما مصدریۃ و الاظہر ان ما موصولۃ او موصوفۃ ما یقول الصحابی ای ۲۱۸
الحدیث الذی یقولہ الصحابی او حدیث یقولہ الصحابی الذی عرف بالنظر فی الاسرائیلیات
ای من کتب بنی اسرائیل و من افواہہم و ہو احتراز من الصحابی الذی عرف بالنظر فی الاسرائیلیات
کعبد اللہ بن سلام و کعبد اللہ بن عمرو بن العاص فانہ کان حصل لہ فی وقعۃ الیرموک کتبا
کثیرۃ من اہل الکتاب و کان یخبر بما فیہا من الامور المغیبۃ حتی کان بعض اصحابہ ربما
قال حدثنا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و لا تحدثنا من الصحیفۃ ذکرہ السخاوی انتہی و نیز
در من نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر تصنیف ابو الامداد ابراہیم لقانی مالکی مذکورست
و مثال الصحابی الذی لم یاخذ عن الاسرائیلیات ابوبکر و عمر و عثمان و علی و مثال من اخذ عنہا
عبد اللہ بن سلام و قیل عبد اللہ بن عمرو بن العاص فانہ لما فتح الشام اخذ حمل بعیر من کتب
اہل الکتاب و کان یحدث منہا فلذا اتقاہ الناس فقل حدیثہ و ان کان اکثر حدیثا من
ابی ہریرۃ باعترافہ و المراد بہا قصص بنی اسرائیل و ما جاء فی کتبہم ہرگاہ عبد اللہ بن عمرو بن عاص
کہ فادکل اسفار حمل بعیر از کتب اہل کتاب برداشتہ و آنرا مطمح نظر الوفر خویش ساختہ بتحدیث و روایت از آن
ہمہ تن پرداختہ باشد و مقتدیین خاص و جاں نثاران با اخلاص او کہ حضرات اہلسنت اند روایات او را الخ

[illegible] حاشیہ الشیخ ابراہیم اللقانی ۱۲

اصغا و اعتماد و اعتبار نداشته اتقا و احتراز از آن نموده باشند باز کدام تفضیح و زیاده ازین میخواهی
مگر اینکه برای انتعاش خواطر اهل ایمان و احتراق قلوب اهل عدوان فسق و فجور آن مغرور و ارتکاب او اشد کبائر
و اعظم معاصی را با کمال کفر و ضلال و خسران و هلاک و بوار آن رئیس الاشرار باثبات میرسانم بیانش آنکه آن اسوهٔ
اهل ضلال بسبب انهماک در عداوت آل رسول رب متعال مرتکب قتال وصی نبی ذو الجلال گردیده و بمزید حسرت و
خسارت اشعار رکاکت شعار متضمن افتخار و اعتراف و اقرار بارتکاب ابکار کار فساق و فجار بلکه معاندین
کفار سمت انشا نموده علامه ابو عبدالله الحاکم که در فیض القدیر بترجمهٔ او گفته قال لیس اتفق العلماء علی انه من
اعظم الائمة الذين حفظ الله بهم الدين و عبد الغافر على ما نقل تقي الدين ابوبكر بن احمد الاسدي في طبقات الشافعية
اطناب در مدح او و ذکر فضائل و فوائد محاسن او نموده تا آنکه گفته مضی الی رحمة الله تعالی و لم یخلف بعده مثله و ابن
اثیر در جامع الاصول او را عالم بفن حدیث و خبیر بغوامض آن و عارف باسرار آن گفته و بقول او در حق صحیحین احتجاج
و استناد نموده کما سبق در مستدرک آورده قال له یعنی لعبد الله بن عمرو بن العاص ابوه یوم
صفين اخرج فقاتل و كان من عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قد سمعت قال
۹ انشدك الله اتعلم ان ما كان من عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم اليك انه اخذ بيدك
فوضعها في يدي فقال اطع اباك عمرو بن العاص قال نعم قال فاني امرتك ان تقاتل قال فخرج يقاتل فلما وضعت
الحرب قال عبد الله لو شهدت جمل مقامي و مشهدي بصفين يوما شاب منها الذوائب عشية جاء اهل
العراق كانهم سحاب ربيع رفعته الجنائب اذا قلت قد ولوا سراعا بدت لنا كتائب منهم وارجحنت
كتائب فقالوا لنا انا نرى ان تبايعوا عليا فقلنا بل نرى ان نضاربا انتهى لله الحمد والمنة که بهی
تمام دانا که عمرو بن العاص کثیر الوسواس باغوا و ضلال پسر خود پرداخته و او را بر مقاتله و محاربه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام رب العالمین مستعد و آماده ساخته تا آنکه آن سفیه بی مغز سخن او را بسمع رضا شنیده و مرتکب
این مقاتله و محاربه که اعظم فضائح و قبائح و معاصی است گردیده و هر گاه جنگ باختتام رسید اشعار ضلالت
آثار متضمن افتخار بقتال و مضاربه حیدر کرار و ابا از بیعت و اطاعت آن امام اخیار انشاد فرموده زنگ
ارتیاب از کمال نفاق و ضلال و خسران و هلاک و کفر و عناد خویش زدوده مگر سابقا از کلام خود عمرو بن
العاص که علامه ابو المظفر سبط ابن الجوزی که از اعاظم ائمه حنفیه است نقل آن نموده دریافتی که مقاتله جناب امیر
علیه السلام خلع ربقهٔ اسلام و تهور در ضلالت و اعانت بر باطل و خلاف عقل و دین است و مع ذلک این ناخلف

ساعر بحق ابحجا مائل گردید و دگرایید ۱۲

که شاه عبد العزیز در تحفه کما نقل الرشید ایضا فی الایضاح افاده فرموده که محاربه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام اشد کبائر است و فاضل رشید تصریح کرده که اکثر اعاظم علمای اهلسنت معاویه را بحکم حدیث
صحیح ویح عمار الخ مرتکب کبیره می دانند و نیز تصریح فرموده که محققین اهلسنت والی شام را مرتکب اشد کبیره
میگویند پس قطعا و حتما باعتراف عمرو بن العاص کفر و ضلالت عبد الله پسرش ثابت شد و باعتراف صاحب تحفه
و فاضل رشید و دیگر محققین اهلسنت واضح گردید که عبد الله مذکور مرتکب اشد کبائر گردیده و معنی اشد کبائر
بخاطر باید گذرانید که ازان ثابت میشود که این کبیره از دیگر کبائر موبقه و عظائم فاحشه مثل زنا و لواطه و شرب خمر
و امثال آن شنیع و قبیح تر بوده و ابو موسی عبد الله بن عمرو بن عاص را لائق ولایت خلافت ندیده و فخار
او را در فتنه مقاتله قادح فضل و صلاح او دانسته جواب عمرو عاص که از ابو موسی درخواست قول به خلافت
عبد الله نموده و فضل و صلاح او را بیان کرده گفته که تو غمس کردی پسر خود را درین فتنه یعنی باین سبب او
لائق ولایت خلافت نیست در کتاب فصول مهمه ابن الصباغ مالکی مذکور است قال له یعنی لابی موسی
عمرو فما تقول فی ابنی عبد الله و انت تعلم فضله و صلاحه فقال قد غمست ابنک فی هذه
الفتنة و لا یکون ذلک و در تذکرة خواص الامة تصنیف سبط ابن الجوزی مسطور است و کان فی عزم
ابی موسی تولیة عبد الله بن عمر فقال له عمرو ان کنت ترید الفضل و الصلاح فما یمنعک من ابنی
و قد عرفت فضله و صلاحه فقال ابنک رجل صدق و لکنک غمسته معک فی هذه
الفتنة و در اسد الغابه بترجمه عبد الله بن عمرو گفته و کانت معه رایة ابیه یوم الیرموک
و شهد معه ایضا صفین و کان علی المیمنة قال له ابوه یا عبد الله اخرج فقاتل فقال
یا ابتاه اتامرنی ان اخرج فاقاتل و قد سمعت رسول الله یعهد الی ما عهد قال انی انشدک
الله یا عبد الله الم یکن آخر ما عهد الیک رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اخذ بیدک
و وضعه فی یدی و قال اطع اباک قال اللهم بلی قال فانی اعزم علیک ان تخرج فتقاتل فخرج
و قاتل بسیفین و ندم بعد ذلک فکان یقول مالی و لصفین مالی و لقتال المسلمین لوددت
انی مت قبله بعشرین سنة انتهی بقدر الحاجة بعد ملاحظه این عبارت پوشیده نمیماند بر آن که ان اسوه
اهل ضلالت بقتال مقتدای سرداران باب هدایت و سرور کشور امامت و ولایت پرداخته و سلاح و حربات
جنگ به تن نحس خویش آراسته بسوی قتال وصی رسول رب متعال شتافته خود را در مهاوی هلاک

۲۲۰

و این اند اختند و تامنی که بعد از این ظاهر ساخته آبی بر روی کار نا ورده که قوم در حقوق عباد فیما استغنا و عفو
غیر مقبول کما لا یخفی علی من له قلب و قول در آنچه بعض متعصبین از راه فراست غلط گفته نوابت و قاحت بر آ
تبریه او از مباشرت قتال دست و پا زده گفته اند که او گویا همراهیان معاویه بود لیکن مباشر قتال نشد لهذا پس
سودی ندارد که او تسلیم ش بر باغی لازم و قادح استدلال ما با قوال و روایات مباشرت او نمی توان شد
خصوصا هرگاه اعتراف خود بر اینکه ذکور بمحاربه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بثبوت پیوسته انکار دیگران
بکاری نمی کشاید و ثانیا آنکه بمجرد مشارکت مقاتلین سید الوصیین که ممکن است اثبات کبائر بید تاد و انحرافت و تخلف
از اتباع و اطاعت آنجناب نیز ثبت فسق و فجور و هلاک و ضلال بحکم احادیث و آیه با طلست نجات فلاح باتباع
آنجناب و هلاک و ابوار تخلف از اطاعت آنحضرت خواهد شد علاوه برین همه جاانب اینکه ترسید عبد الله بن عمرو
می پرداختند و او را از مضلین جهال می دانستند در صحیح بخاری مذکور است عن الزهری قال کان محمد بن جبیر بن مطعم
یحدث انه بلغ معویة وهو عنده فی وفد من قریش ان عبد الله بن عمرو بن العاص یحدث انه
سیکون ملک من قحطان فغضب معویة فقام فاثنی علی الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فانه
بلغنی ان رجالا منکم یتحدثون احادیث لیست فی کتاب الله ولا تؤثر عن رسول الله فاولئک
جهالکم فایاکم والامانی التی تضل اهلها فانی سمعت رسول الله یقول ان هذا الامر فی
قریش لا ینازعهم احد الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین و بر عاقل بصیر مخفی نیست که تجریح
و جرح حضرت صحابه احتیاج بطرف قدح و جرح طبقات باقیه نیست که اگر این همه ثقات عدول و ممدوح و مقبول
باشند کاری نمیکشاید و اعتماد و اعتبار ایشان با وصف مقدوحیت اوائل بکاری نمی آید چه در اخذ احکام دین و تفسیر
یا حدیث مقبولیت جمیع وسائط و اوائل و اواخر شرط است و لیکن تبرعا قدح بسیاری از مفسرین طبقات اخیره هم
بعنایت الهی ثابت می نمایم پس اول احوال طبقهٔ ثانیه که عبارت از طبقهٔ تابعین و قدمای مفسرین مانند مجاهد و عکرمه
و حسن بصری و عطا بن ابی رباح و ضحاک بن مزاحم و عطیه عوفی و قتاده و زید بن اسلم است باید شنید در اتقان مذکور است
ومن ذلک طبقة التابعین قال ابن تیمیة اعلم الناس بالتفسیر اهل مکة لانهم اصحاب ابن
عباس کمجاهد وعطاء بن ابی رباح وعکرمة مولی ابن عباس وسعید بن جبیر وطاوس
وغیرهم وکذلک فی الکوفة اصحاب ابن مسعود وعلماء اهل المدینة فی التفسیر مثل زید
بن اسلم الذی اخذ عنه ابنه عبد الرحمن بن زید ومالک بن انس انتهی فمن المبرزین

۳۴۱

منهم مجاهد قال الفضل بن میمون سمعت مجاهدا یقول عرضت القرآن علی ابن عباس
ثلاثین مرة وعنه ایضا قال عرضت المصحف علی ابن عباس ثلاث عرضات اقف عند
کل ایة منه واساله عنها فیم نزلت وکیف کانت وقال خصیف کان اعلمهم بالتفسیر مجاهد
وقال الثوری اذا جاءک التفسیر عن مجاهد فحسبک به وقال ابن تیمیة ولهذا یعتمد علی
تفسیره الشافعی والبخاری وغیرهما من اهل العلم قلت وغالبا اورده الفریابی فی تفسیره
ما اورده فیه عن ابن عباس او مجاهد وقلیل جدا ومنهم سعید بن جبیر قال سفیان الثوری
خذوا التفسیر عن اربعة عن سعید بن جبیر ومجاهد وعکرمة والضحاک وقال قتادة کان
اعلم التابعین اربعة کان عطاء بن ابی رباح اعلمهم بالمناسک وکان سعید بن جبیر اعلمهم
بالتفسیر وکان عکرمة اعلمهم بالسیر وکان الحسن اعلمهم بالحلال والحرام ومنهم عکرمة مولی
ابن عباس قال الشعبی ما بقی احد اعلم بکتاب الله من عکرمة وقال سماک بن حرب سمعت
عکرمة یقول لقد فسرت ما بین اللوحین وقال عکرمة کان ابن عباس یجعل فی رجلی
الکبل ویعلمنی القرآن والسنن واخرج ابن ابی حاتم عن سماک قال قال عکرمة کل شیء احدثکم
فی القرآن فهو عن ابن عباس ومنهم الحسن البصری وعطاء بن ابی رباح وعطاء بن ابی سلمة الخراسانی
ومحمد بن کعب القرظی وابو العالیة والضحاک بن مزاحم وعطیة العوفی وقتادة وزید بن اسلم
ومرة الهمدانی وابو مالک ویلیهم الربیع بن انس وعبد الرحمن بن زید بن اسلم فی آخرین فهؤلاء قدماء
المفسرین وغالب اقوالهم تلقوها من الصحابة انتهی اما مجاهد که امام ائمهٔ مفسرین وقدوهٔ علمای تابعین
وسیوطی ... واد ستایش وثنای او داده زبان گوهرفشان را باطرای او کشاده ونقل کرده که او تمام قرآن مجید
وفرقان حمید را بر ابن عباس عرض کرده واز هر آیت سوال نموده که در چه چیز نازل شده وچگونه بوده وخصیف
او را اعلم تابعین بتفسیر گفته وثوری تفسیر او را کافی وبسند دانسته وشافعی وبخاری ودیگر اهل علم آنرا معتمد انگاشته
وبر اقتدای خود بنیاد ... اقتدر ... از ... بوده اند وبتصریح ذهبی در میزان الاعتدال امت اجماع
بر امامتش وصحت احتجاج باو نموده ویکی از اعلام اثبات بوده ونقل شیخ عبد الحق دهلوی در تحصیل
الکمال جلالت مرتبه اش باینمرتبه رسیده که ابن عمر رکاب او میگرفت ودامن جامهٔ او درست مینمود
حال این بزرگ وتفسیرش ناگفته به است که خود مجاهد را علامه ابن حبان بستی که از اکابر واعاظم ائمه سنیه است

[illegible]

۲۲۳

ولبعض فضائل و محامدا وسابقا دریافتی در ضعفا ذکر کرده فی المیزان للذهبی وقال البنانی ذکر مجاهد فی کتاب الضعفاء ولابن حبان البستی انتهی وتفسیر جلیل او که معتمد علیه امام شافعی وبخاری ست بنا بر افادات منقدین بنا بر مخالفت حق معیوب و روایاتش از اهل کتاب خود با ایشان منسوب به میزان الاعتدال مذکور ست قال ابوبکر بن عیاش قلت للاعمش ما بال تفسیر مجاهد مخالف او شیء نحوه قال اخذها من اهل الکتاب ودر همان کتاب مذکور ست و من انکر ما جاء عن مجاهد فی التفسیر فی قوله عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا قال یجلسه معه علی العرش سبحان الله عمده تفاسیر سنیه که صاحبش اعلم تابعین بود و سی مرتبه قرآن بر ابن عباس خوانده و شان نزول تحقیق کرده باین درجه رسیده که مخالف حق و ماخوذ از اهل کتاب و مشتمل بر منکرات شدیده است و صاحبش ان داخل ضعفا و متقدمین پس از حال دیگر تفاسیر سنیه آنچه توان فهمید و نیز مجاهد از جمله آنکسانست که بحضرت یوسف علی نبینا و آله علیه السلام معصیت را نسبت میکنند چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر گفته فاما الذین نسبوا المعصیة الی یوسف علیه السلام فقد ذکروا فی تفسیر ذلک البرهان امورا الاول قالوا ان المرأة قامت الی صنم مکلل بالدر والیاقوت فی زاویة البیت فسترته بثوب فقال لم فعلت ذلک قالت استحیی من الٰهی هذا ان یرانی علی معصیة فقال یوسف تستحیی من صنم لا یعقل ولا یسمع ولا استحیی من الٰهی القائم علی کل نفس بما کسبت فوالله لا افعل ذلک ابدا قالوا فهذا هو البرهان الثانی نقلوا عن ابن عباس انه تمثل له یعقوب فرآه عاضا علی انامله ویقول له اتعمل عمل الفجار وانت مکتوب فی زمرة الانبیاء فاستحیی منه قالوا وهو قول عکرمة ومجاهد والحسن وسعید بن جبیر ومقاتل وقتادة والضحاک وابن سیرین قال سعید بن جبیر تمثل له یعقوب فضرب فی صدره فخرجت شهوته من انامله انتهی ازین عبارت بغایت صراحت واضح ست که این قول ثانی در تفسیر برهان از جمله اقوال کسانی ست که بحضرت یوسف معصیت را نسبت میکنند و این هم واضح که این قول مجاهد و عکرمه و حسن و مقاتل و قتاده و ضحاک و ابن سیرین قائل آن اند پس ثابت شد که ایشان هم از جمله کسانی باشند که معصیت را بحضرت یوسف نسبت میکنند و با آنکه بنا بر افادات خود امام رازی اینکسان که معصیت را بحضرت یوسف نسبت میکنند از ابلیس هم بدتر اند چنانچه بعد ذکر شهادت زنان و عزیز و زن عزیز و جمیع اهل آن شهر و خدای تعالی ببراءت حضرت یوسف و اقرار ابلیس ببراءتش گفته وعند هذا نقول هولاء الجهال الذین نسبوا الی یوسف هذه المعصیة ان کانوا من اتباع دین الله فلیقبلوا شهادة الله علی طهارته وان کانوا من اتباع

ابلیس فی جنوده فلیقبلوا شهادة ابلیس علی طهارته و لعلهم یقولون کنا فی زمان الکفر
تلامذة ابلیس الی ان جاوزنا علیه وزدنا علیه فی السفاهة الخ ازین جا واضح میگردد که مرتکبین
معصیت بحضرت یوسف از اتباع خدا تعالی و اطاعت اقوال و ارشادات او که خود ابلیس دورتر افتاده اند
بخلاف شهادت او تعالی بطهارت و عصمت حضرت یوسف نسبت معصیت بجناب او می نمایند لیکن در شقاوت
و شقاوت و خسارت از ابلیس لعین هم گوی مسابقت ربوده اند و بمرتبهٔ والا تر از و تمکن شده او را در مراتب
مراتب رفیعهٔ خویش پس گذاشته اند پس مبارک باد جناب مخاطب را که ائمه و اساطین دین او باین مرتبهٔ ولیت
هتاک کامل بودند که بنا بر افادات امام رازی شیطان از زیارت ایشان خجل است او را از حسرت عدم وصول بمراتب
شان دست تاسف بر دل و پای ندامت در گل است اما عکرمه پس اگرچه خود سیوطی در توصیف او افراط
کرده که بکلیهٔ سرجیه نقلا عن الشعبی ما بقی احد اعلم بکتاب الله من عکرمة باستیعاب فضائل و محامد او کرده لیکن حق هم
قلم شکسته رقم را درین وادی ناپیدا کنار جولان بسیار و بیرون از محامد و مفاخر و مناقب و محاسن او و ذکر مکانتش پس باید دانست
که او از فقهای تابعین و اجلهٔ علماء فاضلین است و متقدمین و متاخرین متعصبین اهل سنت در مدح و ستایش او کوشیده
توثیق و تعدیل او گردیده اند و چسان چنین نباشد که صحیح بخاری و دیگر صحاح از روایات او مملو است سعید بن جبیر
که جلالت فضلش خود مخفی نیست میفرماید که او عالم تر از من بوده فی تحصیل الکمال للشیخ الدهلوی فی ذکر
احد فقهاء مکة و تابعیها قیل لسعید بن جبیر هل احد اعلم منک قال عکرمة کذا فی
جامع الاصول بخاری میفرماید که جمیع اصحاب ما احتجاج بعکرمه میکنند و ابو حاتم و عجلی و دیگران او را ثقه میدانند
کما لا یخفی علی من نظر تحصیل الکمال و غیره من کتب الرجال و یافعی در حقش میگوید احد الاعلام المستفتی بها
الامام و ان ابن عباس نقل میکند که او بعکرمه اجازت فتوی داده و اعتراف سعید بن جبیر باعلمیت او پیشتر
نقل میکند و می آرد که روزیکه او بمقر خود شتافت مردم گفتند مات افقه الناس و ابو الخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان
بن ابی محمد فضل الله بن محمد بن اسمعیل بن علی در شرح شمائل ترمذی گفته عکرمة بن عبد الله مولی
ابن عباس اصله بربری ثقة ثبت عالم الی ان قال و ذکر الشیخ فی التقریب انه اخرج حدیثه
الائمة الستة فی صحاحهم کذا ایضهم من الرقم والله اعلم والحاصل ان اکثر العلماء اختاروا ان
عکرمة ثقة و اصحاب الصحاح اخرجوا عنه الحدیث و فضائله کثیرة انتهی و از مطالعهٔ معجم الادبا یاقوت
حموی دیگر فضائل جمیله و شمائل پسندیدهٔ او نیز دریافت میگردد که ابو احمد حافظ گفته که بحدیث عکرمه عامه ائمه

و امام ائمه فن با احتجاج کرده اند و از عکرمه نقل کرده که او گفت کنت افتی بالمدینة و ابن عباس فی الدار و از ابن حجر
توثیق او نقل کرده و از امام احمد بن حنبل می آرد که حدیث او را قابل احتجاج میدانست و توثیق و تعدیل او میکرد
و از ابن سعید دارمی نقل میکند قلت لیحیی بن معین فعکرمة احب الیک عن ابن عباس او
عبید الله فقال کلاهما و لم یختر فقلت فعکرمة او سعید بن جبیر فقال ثقة و ثقة و
لم یختر و خاتمه مناقب جلیله جنابش درین کتاب آنست که از ابن معین می آرد که او حکم فرموده بآنکه قدح و عیب
کننده او و حماد را متهم علی الاسلام باید دانست و همین است عبارته و قال یحیی بن معین اذا رأیت انسانا
یقع فی عکرمة و فی حماد بن سلمة فاتهمه علی الاسلام انتهی و ذهبی در میزان الاعتدال از جابر بن
اعلمیت عکرمه نقل میکند حیث قال ابن عیینة عن عمرو بن دینار قال دفع الی جابر بن زید مسائل
اسأل عنها عکرمة فجعل جابر بن زید یقول هذا مولی ابن عباس هذا البحر فاسئلوه و قال سفیان
عن عمرو قال اعطانی جابر بن زید صحیفة فیها مسائل فقال سل عنها عکرمة فجعلت کانی
اتبطأ فانتزعها من یدی فقال هذا عکرمة مولی ابن عباس هذا اعلم الناس و از همین میزان
ظاهر است که از شهر بن حوشب می آرد که او گفته که عکرمه حبر این امت است حیث قال و عن شهر بن حوشب
قال عکرمة حبر هذه الامة و جناب شاه عبد العزیز دهلوی هم در ترجمه مواقع در نسب حکیم جنابش
چیست برآمده باوصاف حمیده و مناقب جلیله او را ستوده اند و چون از اعلام کرام شمرده و او را از رجال
امام احمد بن حنبل است و عقیب بر اسامی منتشره ایشان مقدمتی می یابی و نقض بر تضعیف عکرمه کرده اند
در باره کمال ذکاء و فهم و حذاقت و مهارت او باین کلام پرداخته اند که بعضی نادانان تهمت شیوع و
نسبت به بدعت کرده اند انتهی از نادانان و تهمت کنندگان و امثال و خارج از دائره علما و محدثین ساخته اند
و او را شاگرد رشید و غلام خاص ابن عباس و هم مشرب او گفته اند و فقره ها را از فقهاء سکان ...
و فاضل رشید هم او را بشاد و ستاده و با وصف وجاهت و دلائل اهل بیت علیهم السلام عکرمه را از مشاهیر قدمای
اهل سنت می داند و در ایضاح میفرماید و ذکر صاحب جامع الاصول فقها بحضرت امام محمد باقر و تلامذه
ایشان را بصفت اطلاق بدون تقیید آن بمذهب شیعه مفید تسنن حضرت امام محمد باقر است بلکه سیاق
کلام او که محدثین اهل سنت را بلا قید ذکر کرده دلیل صریح بر تسنن شود تا هم قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و سالم
بن عبد الله بن عمر و مجاهد و عکرمه و عطاء بن ابی رباح و طاوس و مکحول و غیرهم که این همه از مشاهیر اهل سنت

قدحهای اهلسنت بعد بنام حضرت امام محمد باقر علیه السلام هرگاه ایشان شنیدی و نهایت جاهلست، و فضل این بزرگ ریاضی اینست که از حالات حسن اعتقاد و صدق لهجه و تورع و تقدس او بکمال اختصار از زبان اکابر قوم باید شنفت و حال او نزد آنحضرت باید دریافت که جناب او بنابر افادات یحیی بن بکیر و مصعب زبیری و عطاء الخراسانی و ابن المدینی و امام احمد بن حنبل و ابو عبد الله حاکم و قاضی ابوبکر جعابی و ابو علی حوارزمی و ابن سلام و ابو الفرج یاقوتی و ذهبی و عبد الحق دهلوی و ابن خلکان و یاقوت حموی و کرمانی و غیر ایشان که یاد کردن اسامی جملهٔ ایشان دفتری باید طویل از خوارج و مبغضان جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که حب آنجناب از ضروریات دین اسلام است بوده و خوارج مغرب شاگردان رشید جناب او بودند که وقت قدوم ایشان نزد او در مغرب این عقاده اعتقاد از حضرتش کردند و با وصف این اعتقاد صریح الفساد او کذب و اختلاق و افترا بر سید ابن عباس از راه کافر نعمتی افتراهای بست بلکه کار بجائی کشید که بجهت تهمت خروج و نصب آقا و خواجهٔ خود علی بن عبد الله او را بسلاسل ذلت و خواری بر دروازهٔ بیت الخلا مقید ساخته بود و بر کاذب بودن او یحیی بن سعید انصاری و علی بن عبد الله بن عباس و ابن المسیب و عطا و ابراهیم بن میسره و محمد بن سیرین و قاسم و جناب عبد الله بن عمر تصریحات کرده اند و قاسم آن مرتبه تفضیح و تقبیح او نموده که گفته عکرمه کذابست صبح حدیثی میکند و شام مخالفت آن مینماید و جناب ابن عمر و سعید بن المسیب او را ضرب المثل در کذب و افترا فرموده بمولای خود ارشاد میکردند که بر ما مانند عکرمه مولای ابن عباس افترا مکنید و نیز نسبت ضلال بحق سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون میکرد و میگفت که حق تعالی متشابهات قرآن را نازل نکرده مگر برای اضلال و ذهبی نقل آن بهم می آید و آنرا در نهایت سوء و کمال خبث میداند و با این همه محامد و مناقب مسلمین او را فریب خورده حاجیان حرم میدانستند و باوجود اش بعض اعمال اهل اسلام بر جنازه او نماز نکردند و عبارت کتب معتبره و اسفار معتمده حضرات اهلسنت که بنصوص صریحه بر این دعاوی است حقیر در کتاب عبقات الانوار ایراد کرده ام لیکن برای تنشیط نظار و احراق قلوب اشرار بعض عبائر التقاطا در ینجا هم ذکر کنیم پس بدانکه ذهبی در میزان در ترجمه عکرمه میفرماید عفان ثنا وهیب قال شهدت یحیی بن سعید الانصاری و ایوب فذکرا عکرمة فقال یحیی کذاب و قال ایوب لم یکن بکذاب جریر بن یزید عن یزید عن ابی زیاد عن عبد الله بن الحرث قال دخلت علی علی بن عبد الله فاذا عکرمة فی وثاق عند باب الحش فقلت له الا تتق الله فقال ان هذا الخبیث یکذب علی ابی و یروی عن ابن المسیب انه کذب عکرمة

ظاهر الریاضی بکسر الراء... المنقوط باثنتین من تحت... فی آخره الیاء... الریاشی ... ۱۲

۲۲۶

الخصيب بن ناصح ثنا خالد بن خداش شهدت حماد بن زيد فى اخر يوم مات فيه فقال
احدثكم بحديث لم احدث به قط لانى اكره ان القى الله ولم احدث به سمعت ايوب
عن عكرمة قال انما انزل الله متشابه القران ليضل به قلت ما اسوء ها عبارة وخبثها
بل انزله ليهدى به وليضل به الفاسقين فطر بن خليفة قلت لعطا ان عكرمة يقول
قال ابن عباس سبق الكتاب الخفين فقال كذب عكرمة سمعت ابن عباس يقول
لا باس بمسح الخفين وان دخلت الغائط قال عطاء والله انكان بعضهم ليرى ان المسح على
القدمين يجزى ابراهيم بن ميسرة عن طاؤس قال لو ان عبد الله بن عباس اتقى الله وكف
عن حديثه لشدت اليه المطايا مسلم بن ابراهيم ثنا الصلت ابو شعيب قال سألت
محمد بن سيرين عن عكرمة فقال ما يسوءنى ان يكون من اهل الجنة ولكنه كذاب ابراهيم
بن المنذر ثنا هشام بن عبد الله المخزومى سمعت ابن ابى ذئب يقول رأيت عكرمة وكان
غير ثقة قال محمد بن سعد كان عكرمة كثير العلم والحديث بحرا من البحور وليس يحتج
٣٢٦ بحديثه ويتكلم الناس فيه وقال مطرف بن عبد الله سمعت مالكا يكره ان يذكر
عكرمة ولا يرى ان يروى عنه قال احمد بن حنبل ما علمت ان مالكا حدث
بشىء لعكرمة الا فى الرجل يطأ امرأته قبل الزيارة رواه عن ثور عن عكرمة احمد بن
خيثمة قال رأيت فى كتاب على بن المدينى سمعت يحيى بن سعيد يقول حدثونى
عن ايوب انه ذكر له عكرمة لا يحسن الصلوة فقال ايوب وكان يصلى لقد
عن رجل قال رأيت عكرمة قد اقيم قائما فى لعب النرد يزيد بن هارون قدم عكرمة البصرة
فاتاه ايوب ويونس وسليمان التيمى فسمع صوت غناء فقال اسكتوا ثم قال قاتله الله لقد اجاد
فاما يونس وسليمان التيمى فما عادا اليه عمرو بن خالد عن حمد ثنا خالد بن سليمان الحضرمى
عن خالد بن ابى عمران قال كنا بالمغرب وعندنا عكرمة فى وقت الموسم فقال وددت
ان بيدى حربة فاعترض بها من شهد الموسم يمينا وشمالا ابن المدينى عن يعقوب
الحضرمى عن جده قال وقف عكرمة على باب المسجد فقال ما فيه الا كافر قال وكان يرى راى
الاباضية يحيى بن بكير قال قدم عكرمة مصر وهو يريد المغرب قال فالخوارج الذين

هو بالمغرب عنه اخذوا وقال ابن المديني كان يرى راي نجدة الحروري وقال مصعب الزبيري
كان عكرمة يرى راي الخوارج وادعى على ابن عباس انه كان يرى راي الخوارج وقال خالد بن نزار
انا عمر بن قيس عن عطاء بن ابي رباح ان عكرمة كان اباضيا وقال ابو طالب سمعت احمد بن
حنبل يقول كان عكرمة من اعلم الناس ولكنه كان يرى راي الصفرية ولم يدع موضعا
الا خرج اليه خراسان والشام واليمن ومصر وافريقية كان ياتي الامراء فيطلب جوائزهم
واتى الجند الى طاوس فاعطاه ناقة وقال مصعب الزبيري كان عكرمة يرى راي الخوارج فطلبه
متولي المدينة فتغيب عند داود بن الحصين حتى مات عنده [illegible] مات عكرمة
وكثير عزة في يوم فشهد الناس جنازة كثير وتركوا جنازة عكرمة وقال عبد العزيز [illegible]
مات عكرمة وكثير عزة في يوم فما شهدهما الا سودان المدينة اسمعيل بن ابي اويس عن
مالك عن ابيه قال اتي بجنازة عكرمة مولى ابن عباس وكثير عزة بعد العصر فما علمت احدا
من اهل المسجد حل حبوته اليهما قال وعكرمة مات سنة خمس ومائة وقال الهيثم وغيره سنة
ست وقال جماعة سنة سبع ومائة وعن ابن المسيب انه قال لمولى له برد لا تكذب علي كما كذب
عكرمة على ابن عباس [illegible]
ومات في [illegible] قرأت هذا الفصل من كتاب البلاذري سنة خمس ومائة وقيل سنة ست
وهو ابن ثمانين سنة قال وكان موته وموت كثير عزة الشاعر في يوم فاخرجت جنازتهما جميعا
وصلي عليهما وكان كثير شيعيا وعكرمة يرى راي الخوارج ذكره الحاكم ابو عبد الله
بن عبد الله البيع في تاريخ نيسابور وذكر القاضي ابو بكر محمد بن [illegible] في كتاب [illegible]
عن ابن الكلبي قال وعكرمة هلك بالمغرب وكان قد نحل في اخر عمره راي الخوارج
[illegible] بالمغرب الى الحرورية ابو علي الاهوازي قال لما توفي عبد الله بن عباس كان عكرمة
عبدا مملوكا فباعه علي بن عبد الله بن عباس على خالد بن يزيد بن معاوية باربعة الاف
دينار فاتى عكرمة عليا فقال له ما خير لك بعت علم ابيك فاستقال خالدا فاقاله
واعتقه وكان يرى راي الخوارج ويميل الى سماع الغناء وقيل عنه انه كان يكذب على
مولاه وقال عبد الله بن الحارث دخلت على علي بن عبد الله بن عباس وعكرمة

موثق على باب الكنيف قلت اتفعلون هذا بمولاكم فقال ان هذا يكذب على ابي وقد
قال ابن المسيب لمولاه لا تكذب علي كما كذب عكرمة على ابن عباس وقال يزيد بن هارون
قدم عكرمة مولى ابن عباس البصرة فاتاه ايوب السختياني وسليمان التيمي ويونس بن عبيد
فبينا هو يحدثهم اذ سمع غناء فقال عكرمة اسكتوا فتسمع ثم قال قاتله الله فلقد اجاد
او قال ما اجود ما قال فاما سليمان ويونس فلم يعودا اليه وعاد اليه ايوب فقال
يزيد بن هارون لقد احسن ايوب الرياشي عن الاصمعي عن نافع المدني قال مات كثير الشاعر وعكرمة
في يوم واحد قال الرياشي حدثنا ابن سلام ان اكثر الناس كانوا في جنازة كثير لان عكرمة
كان يرى راي الخوارج وتطلبه بعض الولاة فتغيب عند داود بن الحصين حتى مات
عنده سنة سبع ومائة في ايام هشام بن عبد الملك وهو يومئذ ابن ثمانين سنة حما
ابن زائدة ثنا عثمان بن مرة قلت للقسم ان عكرمة مولى ابن عباس قال ثنا ابن عباس ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزفت والنقير والدباء والحنتم والجر فقال
يا ابن اخي ان عكرمة كذاب يحدث غدوة حديثا يخالفه عشيا يحيى بن البكاء
ابن عمر يقول لنافع اتق الله ويحك يا نافع ولا تكذب علي كما كذب عكرمة على ابن عباس
يزيد بن زياد قال دخلت على علي بن عبد الله بن عباس وعكرمة مقيد على باب
الحش قلت ما لهذا كذا قال انه يكذب على ابي انتهى ملخصا اما حسن بصری که از
ائمه مشاهیر و ثقات نحاریر است و دلالت فضائل و محاسن او کافی است از یادم قتاده احتیاج بیان
و توضیح و اشاره و تفهیم ندارد سیوطی در اسعاف بجلال و مرام نقل کرده و جابر عمر بن الخطاب
اللهم فقهه في الدين وحببه الى الناس فسوده و بلال بن ابي برده گفته ما رایت احدا اشبه باصحاب
محمد صلى الله عليه وسلم من هذا الشيخ يعني الحسن الى غير ذلك من المناقب المذكورة
في تهذيب الكمال وتذهيب التهذيب وغيرهما من كتب الرجال حيف است كه
این بزرگ با این همه علو مقام و امامت انام نزد خیرات ائمه سنیه کافر بوده زیرا که او منکر تقدیر
الهی میباشد و این مذهب نزد سنیه کفر است في تذهيب التهذيب للذهبي روى معمر عن قتادة
عن الحسن قال الخير بقدر والشر ليس بقدر قلت هذه زلة وانما بلغ ما انقل عن الحسن نفي القدر

۲۳۹ مازنیت بالکسر ... و کتبی بالتذ ... مرزی ... دو ... والله ... [illegible]

ومعائب ومثالب قدریه که بزعم اهل غرور مراد از ان منزه بین ایزد غفور را از قبائح وشرور اند خود دیگر تشبیه مجوس
دستو نیست اندکے از بسیار ومشتی از خروار در اینجا نوشته می شود در صحیح ترمذی مذکور ست عن عکرمة
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام
نصیب المرجیة والقدریة وفی الباب عن عمر وابن عمرو ورافع بن خدیج هذا حدیث حسن غریب
وابوداود در سنن خود آورده عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال القدریة مجوس هذه
الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوهم ونیز آورده عن حذیفة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لکل امة مجوس ومجوس هذه الامة الذین یقولون لا قدر من مات
منهم فلا تشهدوا جنازته ومن مرض منهم فلا تعودوهم وهم شیعة الدجال وحق علی الله
ان یلحقهم بالدجال ودر تمهید ابو شکور مذکور ست روی ان رجلا دخل علی علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه وقال اخبرنی عن القدر فقال له طریق مظلم فلا تسلکه فسکت ساعة ثم قال اخبرنی
عن القدر فقال بحر عمیق لا تلجه فسکت ساعة ثم قال له اخبرنی عن القدر فقال سر الله
فلا تفتشه فسکت ساعة ثم قال اخبرنی عن القدر فلما الح علیه بالسؤال فقال له اخبرنی ۲۳
مشیتک مع مشیة الله او دون مشیة الله فتحیر الرجل فقال له علی قل فقال له ان قلت
بان مشیتی مع مشیة الله تعالی فقد ادعیت المشارکة مع الله تعالی وان قلت ان مشیتی دون
مشیة الله فقد ادعیت الالوهیة فعلمت ان مشیتک تحت مشیة الله فقال الرجل
تبت الی الله وقام فقال علی رضی الله عنه لاصحابه قوموا وصافحوه فانه الان اسلم ففی
هذا دلیل علی ان من انکر القدر یصیر کافرا ولان النبی صلی الله علیه وسلم قال القدریة
مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشیعوا جنائزهم واولئک هم شیعة الدجال
وحق علی الله ان یلحقهم بالدجال ولانهم انکروا النص لان الله تعالی قال وما تشاؤن الا ان یشاء الله
وفیه ایضا فان قال بان الله تعالی لم یخلق الشر والکفر وذلک مخلوق غیر الله فقد اثبت صانعا
وخالقا غیر الله فیکون مشرکا بالله تعالی ویکون کافرا وان قال بان الشر مخلوق الله تعالی
بدون ارادته ومشیته فقد اعتقد بان الله تعالی مجبور مکره فی تخلیقه وهذا کفر فثبت ان
الکل بمشیة الله وبارادته وقضائه وقدره ومن انکر القدر فهو کافر بالله العظیم

نووی در شرح صحیح مسلم گفته قال الامام یعنی امام الحرمین فی کتاب الارشاد فی اصول
الدین وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القدریة مجوس هذه الامة شبههم
لتقسیمهم الخیر والشر فی حکم الارادة کما قسمت المجوس فصرفت الخیر الی یزدان والشر الی اهرمن ولا خفاء
باختصاص هذا الحدیث بالقدریة و در کنز العمال مذکور است ان الله عز وجل لم یبعث نبیا قبلی
الا کان فی امته من بعده مرجئة وقدریة یشوشون علیه امر امته من بعده الا
ان الله عز وجل لعن المرجئة والقدریة علی لسان سبعین نبیا الا وان امتی امة مرحومة
لا عذاب علیها فی الآخرة وانما عذابها فی الدنیا الا صنفین من امتی لا یدخلون الجنة
المرجئة والقدریة ابن عساکر عن ابن معاذ صنفان من امتی لعنهم الله علی لسان سبعین نبیا
القدریة والمرجئة الذین یقولون الایمان اقرار لیس فیه عمل الدیلمی عن حذیفة و از لطائف
انست که ذهبی تبرئه حسن بصری از قدریت در میزان می خواهد و میفرماید که از حسن هفوه در قدر بدر آمده بود
که قصد آن بالذات نکرده پس تکلم کردند یعنی ائمه سنیه قدح او نمودند من التفات بتکلم بکلام شان حیث قال
الحسن بن یسار مولی الانصار سید التابعین فی زمانه بالبصرة کان ثقة فی نفسه حجة ۱۳۱
راسا فی العلم والعمل عظیم القدر وقد بدت منه هفوة فی القدر لم یقصدها لذاتها
فتکلموا فیها فما التفت الی کلامهم لانه لما وقف علیها تبرأ منها محصل این کلام که مخل نظام اسلام
فاتر این مستهام نمیرسد و واضح نمیشود که معنی قصد بالذات در ذهن عالی این فاضل جلیل چیست اگر غرض او
آنست که چون مقصودش بالذات اضلال خلق و مخالفت حق نبا بر هفوات سلبیه بوده پس این هفوه
مقصود بالذات نباشد البته این سخن لاجواب است و اگر غرضش نیست که نفی تقدیر شر بی قصد وتفقیا
مانند ضرطه که از حضرت خلیفه ثانی بر منبر وقت خطبه خوانی سرزده بود کما هو مذکور فی المحاضرات للراغب
الاصفهانی از زبانش برآمده پس این صفیه دعوی بی دلیل و محض خرص و تخمین بلکه بنا بر هذیان مجانین مبنیست
تکذیب او ست آنچه خود ذهبی در تهذیب از ایوب نقل کرده حیث قال بعد العبارة السابقة قال
حماد بن زید عن ایوب قال کذب علی الحسن ضربان من الناس قوم رایهم القدر لینفقوا فی
الناس بالحسن وقوم فی صدورهم بغض له وانا نازلته فی القدر غیر مرة حتی خوفته بالسلطان
فقال لا اعود فیه بعد الیوم وقال ایوب ولا اعلم احدا یستطیع ان یعیب الحسن الا به وقد ادرکت

الحسن والله فيما يقول ه ازين عبارت واضح ست که بیچاره ایوب چند بار جنگ و پیکار با حسن عاقبت بنا
در امر قتال کرد و جنابش او را درست پیدا نشد بلکه هشتید او و اصرار بر آن ورزید تا آنکه هرگاه ایوب تخویف
به اخذ سلطان و عذاب و هوان ایشان کرد بخوف نفوت دنیا گفت که بعد الیوم عود بآن نمیکنم پس اگر
بوصف این اهتمام و اصرار که مستعد نزال و جنگ و جدال در آن میگردید نیز آنرا بی قصد جدا در وانهند
ازین بزرگان عجب نباشد که و قوع جنگ و جدل را بی قصد طرفین از راه مباهتت و عناد روا می نمایند
اگر این قیل و قال و نزال و جدال را هم بی قصد گویند گنجایشست که زبان شان گیر را باقی باشد اینکه جناب او
ازین عقیده تبری نموده و خلاف این عقیده نصوص عدیده ازو منقول شده کما ادعاه الذهبی پس
آنهم دافع طعن نمی تواند شد زیرا که نزد اهلسنت توبه کسیکه قائل بتقیه باشد مقبول نیست چنانچه از تفسیر عزیزی ساده ی
هم واضح ست و چون حسن بصری هم قائل بتقیه بود کما فی صحیح البخاری قال الحسن التقیة الی یوم القیمة
پس توبه حسن بصری هم مقبول حضرات سنیه نباشد و اگر بالفرض رجوع و توبه حسن ازین اعتقاد ثابت
شود و مقبول هم شود باز هم کار سنیه بکشاید و حل اشکال نمی نماید زیرا که هرگاه مذاهب تخاطب بخراج روایات
ابو الجبار بود که و با ادل حال مستقیم و صحیح المذهب بود و بجهت فساد عقیده اش در آخر باعث طعن و تشنیع بلیغ
بنماید و آنرا بجا سبب و شناعت و فظاعت و شناعت بهمین سبب انکه بیت منتهیم ذات طلوع شمس از مغرب و انسداد
باب توبه برخود دارد پس هم چنین روایت از حسن بصری و امثال ایشان ایام الله ارادۀ کرد که بعض از زمان فا
العقیده و بی ایمان بود و نصیبی از اسلام نداشت و علم بحسب بیان فترتیست می افراخت و در بعض او قا
صحیح المذهب باشد موجب انعکاس این طعن و تشنیع خواهد باید و نیز حسن بصری تدلیس بکثرت میکرد چنانچه
در میزان الاعتدال ذهبی مذکورست ثم کان الحسن کثیر التدلیس انتهی و در تقریب ابن حجر عسقلانی مذکورست
الحسن بن ابی الحسن البصری واسم ابیه یسار بالتحتانیة والمهملة الانصاری مولاهم
ثقة فقیه فاضل مشهور فکان یرسل کثیرا و یدلس قال البزار کان یروی عن جماعة
لم یسمع منهم فیتجوز و یقول حدثنا و خطبنا یعنی قومه الذین حدثوا و خطبوا بالبصرة
و فضل بن روزبهان در شرح شمائل ترمذی گفته الحسن البصری هو ابن ابی الحسن و اسمه یسار بالتحتانیة
والمهملة الانصاری مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور و کان یرسل کثیرا و یدلس قال البزار
کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز و یقول حدثنا و خطبنا یعنی قومه الذین حدثوا

حدثوا وخطبوا بالبصرة در تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی مذکورست قال ابن المدینی سمعت یحیی یعنی القطان قیل له
کان الحسن یقول سمعت عمران بن حصین قال اما عن ثقة فلا و قال ابن المدینی و ابو حاتم لم یسمع منه ولیس یصح ذلک من وجه یثبت
و ابن حجر عسقلانی در شرح نخبة الفکر تصریح کرده بآنکه تدلیس بصیغه صریحه کذب است حیث قال و متی وقع التدلیس بصیغة صریحة کان کذبا و ملا علی
قاری در شرح شرح نخبة الفکر در بیان صیغه صریحه گفته وهی لفظة اخبرنی او حدثنی و سمعت و نیز بارشاد علامه نقاد ابن الجوزی باعث ارتکاب
تدلیس تلبیس ابلیس است حیث قال فی کتابه تلبیس ابلیس و من تلبیس ابلیس علی علماء المحدثین روایة الحدیث الموضوع
من غیر ان یبینوا انه موضوع و هذا خیانة منهم علی الشرع و مقصودهم تنفیق احادیثهم و کثرة روایاتهم
و قد قال النبی صلی الله علیه و سلم من روی عنی حدیثا یری انه کذب فهو احد الکاذبین و من هذا الفن تدلیسهم
فی الروایة فتارة یقول احدهم فلان عن فلان او قال فلان عن فلان یوهم انه سمع منه و لم یسمع و هذا قبیح لانه
یجعل المنقطع فی مرتبة المتصل و حافظ ابو زکریا یحیی بن شرف النووی الشافعی در شرح صحیح مسلم گفته التدلیس
قسمان احدهما ان یروی عمن عاصره ما لم یسمع منه موهما سماعه قائلا قال فلان او عن فلان او نحوه و ربما لم یسقط
شیخه او اسقط غیره ضعیفا او صغیرا تحسینا لصورة الحدیث و هذا القسم مکروه جدا ذمه
اکثر العلماء و کان شعبة من اشدهم ذما له و ظاهر کلامه انه حرام و تحریمه ظاهر فانه
یوهم الاحتجاج بما لا یجوز الاحتجاج به و یتسبب ایضا الی اسقاط العمل بروایات نفسه مع ما فیه
من الغرور ثم ان مفسدته دائمة و بعض هذا یکفی فی التحریم فکیف باجتماع هذه الامور
و نیز سابقا از عبارت حیوة الحیوان دریافتی که حسن بصری تجویز لعب شطرنج می نمود و فضائح و قبائح این
لعب شنیع و فعل فظیع بسیارست که هر یکی از ان برای قدح و جرح و توهین و تقبیح کفایت میکند فکیف باجتماعها
مگر سابقا بنص احادیث ندریافتی که لاعب شطرنج ملعون ست و نظر کننده بسوی آن مثل آکل گوشت خنزیرست
و نیز از اسلام کردن بر لاعبین شطرنج بلکه از رد اسلام ایشان هم نهی وارد شده و نیز مرویست که اصحاب شاه
یعنی شطرنج در نار اند و برای خدای تعالی در هر روز سه صد و شصت نظر رحمت ست مگر بسوی صاحب شاه یعنی شطرنج
نظر نمیکند و او را درین نظرها نصیبی نیست و نیز وارد شده که نرد و شطرنج از میسرست و هر که لعب میسر کند و بعد از ان
نماز خواند مثل کسی ست که وضو بقیح و خون خوک کند الی غیر ذلک مما سمعت و تسمع فیما بعد ان شاء الله تعالی
و نیز سابقا دریافتی که حسن بصری نسبت معصیت بحضرت یوسف کرده و ناسبین معصیت بحضرت یوسف
بالبداهة باد شهادت الهی می باشند و حسب افاده امام رازی بشهادت عقل و نقل بدتر از ابلیس

و باوصف تلمذ و فائق بر او در سفاہت و خسارت و شقاوت و ضلالت می باشند و اگر کدامی مبتلا
عصبیت و عناد را اینہمہ کافی و بسند نباشد و از رسوخ حسن اعتقاد در خدمت حسن بصری باز نگردد
ناچار خفیر سندی سکت صریح در کفر و فساد مذہب جناب ش وارد کنم و قفل خموشی بر لبہائے ہرزہ درا
متعصبین زنم و بمقتضاے عیان را چہ بیان واضح گردانم کہ کفر و فساد مذہب او محتاج بتجشم ثبوت استدلال
کہ خود اہل حدیث نص فرمودہ اند کہ ہر کسیکہ بمذہب این بزرگ باشد کافر ست چنانچہ علامہ
عبد العزیز بن احمد بن محمد البخاری شارح اصول بزدوی کہ جناب مخاطب ادراک نادات او را در مسلک اول
علاق نفیس انگاشتہ بمساعی جمیلہ او در بارہ حمایت امام اعظم دست انداختہ و کفوی در کتاب اعلام الاخیار
بمدح او گفتہ الشیخ الامام العلامۃ فی الفروع والاصول الخ تصریح کردہ باینکہ بسیارے از اصحاب حدیث قول
قبول کردہ اند روایات اسلاف ما مثل حسن و قتادہ و عمرو بن عبید را باوصفیکہ حال مذہب ایشان می دا
و تکفیر قائلین بقول اینہا می نمودند و ہمین نص فرمودہ اند چنانچہ در کشف الاسرار کہ بتصریح کفوی در کتاب
اعلام از جملہ تصانیف مقبولہ او ست میفرماید وکثیر من اصحاب الحدیث قبلوا اخبار ائمۃ سلفنا کالحسن
وقتادۃ وعمرو بن عبید مع علمہم بمذہبہم واکفارہم من یقول بقولہم وقد نصوا علی
ذلک انتہی انصاف این بزرگ بدلی ست کہ چسان بکشف عورات ائمہ خود پرداختہ اسرار
ایشان را برملا انداختہ و واضح ساختہ کہ اسلاف مثل حسن بصری غیرہ فاسد المذہب و قائل باقوال کفر و زندقہ
والحاد بودند کہ ہر کسیکہ بقول ایشان قائل باشد نزد اصحاب حدیث کافر ست چنانچہ نص بران کردہ اند
پس للہ الحمد والمنۃ کہ کفر و بیدینی و زندقہ و الحاد حسن بصری و دیگر اسلاف سنیہ بزبان ائمہ قوم ثابت شد
اما عطاء بن ابی رباح کہ شیخ امام اعظم و استاد رشید ایشان حضرات ابو حنیفہ کوفی ست و نسبت براے فضل و فخار و
کہ امام اعظم در حق او فرمودہ کہ ما رایت فیمن لقیت افضل من عطاء بن ابی رباح کما فی تحصیل الکمال و غیرہ
و ذہبی در تقریب المیزان میفرماید عطاء بن ابی رباح سید التابعین علما و عملا و اتقانا فی زمانہ بمکۃ
روی عن عائشۃ وابی ہریرۃ والکبار وعاش تسعین سنۃ او ازید کان حجۃ اماما کبیر الشان
اخذ عنہ ابو حنیفۃ وقال ما رایت مثلہ انتہی عجب ست کہ این بزرگ دین و ایمان لبس تثبت می امام
و تجویز لعب شطرنج بساخت چنانچہ دمیری در حیوۃ الحیوان نقل کردہ و قد سبق عبارتہ فی قدح ابی ہریرۃ
فلتذکر و فضائح و معائب و قبائح و مثالب شطرنج ہر چند سابقا بمعرض عرض آمدہ لیکن درینجا بار منقول میشود

في كنز العمال ملعون من لعب بالشطرنج والناظر اليها كالآكل لحم الخنزير عبد بن
حميد وابو موسى وابن حزم عن حبة بن مسلم فيه ايضا ملعون من لعب بالشطرنج الديلمي عن انس فيه ايضا
اذا مررتم بهؤلاء الذين يلعبون بهذه الازلام والشطرنج والنرد وما كان من هذه فلا تسلموا
عليهم وان سلموا عليكم فلا تردوا عليهم الديلمي عن ابي هريرة وفيه ايضا الا ان اصحاب الشاة
في النار الذين يقولون قتلت والله شاهك الديلمي عن ابن عباس ان لله تعالى في كل يوم
ثلاثمائة وستين نظرة لا ينظر فيها الى صاحب الشاة يعني الشطرنج الديلمي عن واثلة وفيه
ايضا ان لله تبارك وتعالى لوحا ينظر فيه في كل يوم ثلاثمائة وستين نظرة يرحم بها عباده
ليس لاهل الشاة فيها نصيب الخرائطي في مساوي الاخلاق عن واثلة فيه ايضا عن علي
ان النرد والشطرنج من الميسر ش وابن المنذر وابن ابي حاتم ق وفيه ايضا من لعب بالميسر ثم قام
يصلي فمثله كمثل الذي يتوضأ بالقيح ودم الخنزير فيقول الله لا يقبل له صلواة طب عن ابي
عبد الرحمن الخطمي وفيه ايضا عن علي انه مر على قوم يلعبون بالشطرنج فوثب عليهم فقال
اما والله لغير هذا خلقتم ولولا ان تكون سنة لضربت بها وجوهكم ق كر عن علي انه مر
على قوم يلعبون الشطرنج فقال ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون لئن يمس جمرا
حتى يطفى خير له من ان يمسها ش وعبد بن حميد وابن ابي الدنيا في ذم الملاهي وابن المنذر
وابن ابي حاتم ق عن علي قال لا تسلموا على اصحاب النردشير والشطرنج كر وايضا فيه عن علي يأتي
على الناس زمان يلعبون بها ولا يلعب بها الا كل جبار والجبار في النار يعني الشطرنج ولا يوقر فيه
الكبير ولا يرحم فيه الصغير ويقتل بعضهم بعضا على الدنيا قلوبهم قلوب الاعاجم والسنتهم
السنة العرب لا يعرفون معروفا ولا ينكرون منكرا يمشي الصالح فيهم مستخفيا اولئك شرار خلق الله
لا ينظر الله اليهم يوم القيمة الديلمي عن علي از اين احاديث كه اسانيد بين ايشان نقل كرده ثابت ميگردد
كه مرتكب شطرنج ملعون و فاسق و مردود و لائق نيست سلام كردن براو بلكه رد سلام او ممنوع و مستوجب
دخول نار و موسوم بغضب پروردگار كه حق تعالى نظر سوى او نمى كند و از عاكفين تماثيل است و او
جبار است و جبار در نار است و نيز از جمله آن كسانى است كه قلوب ايشان قلوب اعاجم است و معروف را نمى شناسند
و منع از منكر نمى كنند و شرار خلق الله اند كه حقتعالى نظر بايشان نمى كند بروز قيامت و هر گاه امر او چنين ...

ذكره وبان على الموقوف ... الفرقدين
بغاية الالطاف ... الكافر
بامانة ... العارفين ...
الشهيد ... فى التصنيف
من الحق والصدق ... النبيين
... الالباب ...
... العابدين ...
... الساجدين ...

... الطاهرين والاختصاص ...
... ان تفسير القرآن بالرأي
... رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم ...
السموات ...
تنشق الارض وتخر الجبال ...

برای مجرد مرتکب لعب شطرنج ثابت میشود برای مجوزان که بالاولی مع شیء زائد محقق خواهد شد و صاحب صواقع هم بآن بی باکی اقرار بشناعت شطرنج و ورود احادیث بحرمت آن کرده و از غایت وقاحت باوصف تجویز اکابر ائمه سنیه آنرا نسبت تجویز آن باهلسنت از مکاید و افتراءات شیعه قرار داده چنانچه در مکاید خود گفته الثلثون والمائة طعنوا اهل السنة بانهم یجوزون اللعب بالشطرنج فانه یخادع به امر قحبان وهو افتراء فان اللعب بالشطرنج حرام عند ابی حنیفة ومالک واحمد علی الصحیح وورد فی حرمة احادیث واثار وعند الشافعی فی القول الاول مکروه بشرط عدم اخراج الصلوٰة عن وقتها واخلال تحفظ الواجبات بواسطة الاشتغال به وان یخلو عن القمار وان لا یصیر سببا للنزاع والکذب وان لا یکون اسبابه مصورة بصورة الحیوانات فان فقد شیء من هذه الشروط صار حراما وبالاصرار یصیر کبیرة کذا فی الاحیاء وقد صح عن الشافعی انه رجع الی قول الائمة الثلثة نص علیه الامام ابو حامد الغزالی فی اللعب کله حرام عند اهل السنة الخ فظهر من هناک ان عطا بن ابی رباح کان بعیدا عن الفضل والصلاح بمعزل عن الرشد والفلاح متنحیا عن جبادة مغانم الارباح منهمکا فی الضلال والفسق والطلاح حیث جوز ما یلعن علی مرتکبه بالغداة والرواح ۲۳۶
و نیز عطا نهی عن المنکر را که واجب موکد ست ترک میساخت که بدعت منکره خالد بن عبد الله قسری را که در مکه مشرفه ابتداع کرده حاضر میشد و ملاحظه میکرد و بانکار آن نمی پرداخت علامه عمر بن فهد مکی که فضائل جلیله و مناقب عظیمه او سابقا شنیدی در کتاب اتحاف الوری در سنه ثلث وتسعین گفته وقد فعل خالد بن عبد الله القسری بمکة المشرفة افعالا من غیر معرفة للسنة التی فعل فیها فاحببت ذکر ذلک هنا لئلا یخلو منه هذا الکتاب فمن ذلک ان الناس کانوا یقومون قیام شهر رمضان فی اعلی المسجد ترکز حربة خلف المقام بربوة فیصلی الامام خلف الحربة والناس وراءه فمن اراد صلی مع الامام ومن اراد طاف و رکع خلف المقام فلما ولی خالد بن عبد الله القسری مکة لعبد الملک بن مروان وحضر شهر رمضان امر خالد الائمة ان یتقدموا فیصلوا خلف المقام وادار الصفوف حول الکعبة وذلک ان الناس ضاق علیهم اعلا المسجد فادارهم حول الکعبة فقیل له یمتنع بذلک الناس من الطواف قال فانا امرهم یطوفون بین کل ترویحتین بطواف

سبعاً فامرهم ففصلوا بین کل ترویحتین فقیل له فانه یکون فی مؤخر الکعبة وجوانبها من لا یعلم
بانقضاء طواف الطائفین من فصل وغیره فیتهیأ للصلوة فامر عبید الکعبة ان یکبروا حول الکعبة
ویرفعوا اصواتهم فی الطواف بالتکبیر فاذا بلغوا الرکن الاسود فی الطواف السادس سکتوا فیکون ذلک
اعلاماً للناس ان الطواف علی انقضاء فیتهیأ من فی الحجر ومن فی جوانب المسجد من مصل وغیره فیخفف صلوته
ثم یعود الطائفون للتکبیر حتی یفرغوا من السبع ثم یقوم مناد فینادی الصلوة رحمکم الله وکا تنقضی
صلوتهم حتی یطلع الفجر وکان علی جبل ابن قبیس ربیة یرقب طلوع الفجر للمستحرین فاذا بان له نادی
امسکوا رحمکم الله وکان عطا بن ابی رباح وعمرو بن دینار ونظراؤهم من العلماء یحضرون ذلک
فلا ینکرونه واگر سوالی همت قاصر را بتاویل وتوجیه برگمارد وحرف تقیه وخوف بر زبان آرد پس ادات
صاحب نواقض وتشنیعات شاه عبدالعزیز بلکه خرافات جناب مخاطب تحریر که تقیه را بنفاق موسوم ساخته
دنبالش میگذارد وعطا بن ابی رباح را از زمره فجار وفساق نیز ساخته بحرگاه اهل کفر ونفاق می آرد ونیز عطا
بن ابی رباح در اخذ روایات واحادیث که مدار دین وایمان امریست نهایت مهتم بالشان چنان تساهل
۲۳۷ ودرین امر اعظم وخطب افخم که اهل علم وفضل را غایت سعی واحتیاط در آن نشست چندان متغافل بود که احادیث را
از هر کس وناکس میگرفت وآثر الطرائق ارسال روایت میکرد واز اینجاست که حضرت ابن المدینی ارشاد کرده
که عطا اخذ میکرد از هر قسم مرسلات مجاهد زیاده دوست ترست بسوی من از مرسلات عطا وحضرت امام احمد
بن حنبل فرموده که در مرسلات اضعف از مرسلات حسن وعطا بن ابی رباح نیست که این هر دو اخذ میکردند
از هر کسی سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی گفته تکلم الحاکم علی مراسیل سعید فقط
دون سائر من ذکر معه ونحن نذکر ذلک فمراسیل عطا قال ابن المدینی کان عطا یاخذ
من کل ضرب مرسلات مجاهد احب من مرسلاته بکثیر قال احمد بن حنبل مرسلات سعید
بن المسیب اصح المرسلات ومرسلات ابراهیم النخعی لا باس بها ولا فی المرسلات اضعف
من مرسلات الحسن وعطا بن ابی رباح فانهما کانا یاخذان من کل احد وذهبی در میزان الاعتدال
گفته قال یحیی القطان مرسلات مجاهد احب الینا من مرسلات عطا بکثیر کان عطا
یاخذ من کل ضرب وقال احمد لیس فی المرسل اضعف من مرسل الحسن وعطا کانا یاخذان
عن کل احد ازین جا بنابر تشنیعات غلیظه وتهجینات شدیده امام الائمه سنیه مسلم بن الحجاج بروایت

احادیث غیر صحیحه واخذ از غیر معتمدین و موثوقین که سابقاً شنیدی ثابت شد که عطا ابن ابی رباح که اقتصار بر اخذ
از ثقات میکرد و از غیر معتمدین احادیث گرفته بطریق ارسال روایت می نمود نزد مسلم بن الحجاج سالک مسالک
اعوجاج و منحرف از سوی منهاج بود که امری را که بر او لازم بود یعنی طرح احادیث ضعیفه و اقتصار بر اخبار صحیحه
مشهوره که ثقات معروفین بصدق و امانت نقل کرده باشند ترک میکرد و باین صنیع شنیع مرتکب اثم و غش
با عوام مسلمین میگردید و نصیبی از علم نداشت می باید که او را بجرگه جهلا اندازند و از اهل علم و فضل خارج سازند علاوه
بر این همه محمد بن عبد الرحیم از علی بن مدینی می آرد که ابن جریج و قیس بن سعد عطا را ترک کرده بودند پس ذهبی برای
حفظ و صیانت آبروی ائمه خود ترک را تفسیر کرده ترک را معنای آخر از پیش خود تراشید تا قلوب اهل انصاف و فضل و علم
خراشید در میزان الاعتدال میفرماید مروی محمد بن عبد الرحیم عن علی بن المدینی قال کان عطاء بأخره
قد ترکه ابن جریج و قیس بن سعد قلت لم یعن الترک الاصطلاحی بل عنی انهما بطلا الاکثار
عنه والا فعطاء ثبت رضی رحمه الله و بر عاقل بصیر مخفی نیست که هرگاه ارباب رجال میگویند ترکه فلان فلانا
متبادر از آن همین می باشد که فلانی فلان کس را قابل و لائق اخذ روایت گذاشته پس لفظ ترک درین معنی از
قبیل دیگر منقولات اصطلاحیه در معانی منقول الیها گردیده که معنای حقیقی آن همین ست و اراده خلاف آن را دلیلی
باید و هو مفقود فی هذا المقام فلا بدان یراد منه ما یتبادر الی الافهام ۝ **اما عطای ثانی** یعنی ابن ابی سلمه
خراسانی پس باین عنوان منظر بین بادیه پیمای حیرانی در کتب رجال حاضره طرفنا نرسیده عجب نیست
که غرض سیوطی ذکر عطا ابن ابی مسلم خراسانی باشد که علیا فی فتح الباری وغیره مصنف تفسیر قرآنی ست
حال زهد و عبادت و فضل و جلالت او بر ناظر تحصیل الکمال و دیگر کتب رجال غیر مخفی ست شعبه از فضائلش
علیا فی تحصیل الکمال نقل میکند و می گوید انا کنا نغزو معه فیحیی اللیل صلوة الا نومة السحر و فیه
ایضا نقلا عن التهذیب فی حقه قال یحیی ثقة وقال ابو حاتم صدوق وقال النسائی لیس به
باس وقال الدار قطنی ثقة فی نفسه انتهی و از ملاحظه میزان ظاهر ست که معنی ورا از کبار علما
میداند و یعقوب بن شیبه او را ثقه و صاحب سداد و معروف بتقوی و جهاد دانی نماید باین همه جلائل
اوصاف محموده و عوالی صفات مستوده عقیلی او را در ضعفا میشمارد و او را مفتری و دروغ گو
میداند و همچنین ابن حبان او را در کتاب ضعفا مذکور میسازد و احتجاج را باو باطل میداند و بخاری
هم بتضعیف او می پردازد و کاذب و مفتری بودن او از سعید بن المسیب میآرد فی المیزان

فی ترجمته وذکره العقیلی فی الضعفاء متسببا بهذه الحکایة التی رواها ابن بلال عن ابی ایوب حدثنی القسم بن عاصم قلت لسعید بن المسیب ان عطاء الخراسانی حدثنی عنک ان النبی صلی الله علیه وسلم امر الذی واقع اهله فی رمضان بکفارة الظهار فقال کذب ما حدثته انما بلغنی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له تصدق بصدقة وذکره البخاری عطاء الخراسانی فی الضعفاء فروی له هذا عن سلیمان بن حرب عن حماد احمد بن حنبل ثنا عفان ثنا همام انا قتادة ان محمدا وعونا حدثاه انهما قالا لسعید ان عطاء الخراسانی حدثنا عنک فی الذی واقع باهله فی رمضان فامره النبی صلی الله علیه وسلم ان یعتق رقبة فقال کذب عطاء انما قال له تصدق بصدقة قال ابن حبان فی الضعفاء اصله من بلخ وعداده فی البصریین وانما قیل له الخراسانی لانه دخل خراسان اقام بها مدة طویلة ثم رجع الی العراق فنسب الی خراسان کان من خیار عباد الله غیر انه کان ردی الحفظ کثیر الوهم یخطی ولا یعلم فیحمل عنه فلما کثر ذلک فی روایته بطل الاحتجاج به ونیز درمیزان گفته قال الترمذی فی کتاب العلل قال محمد یعنی البخاری لا اعرف لمالک رجلا یروی عنه مالک یستحق ان یترک حدیثه غیر عطاء الخراسانی قلت ما شانه قال عامة احادیثه مقلوبة انتهی وسمعانی در انساب نیز حکم ببطلان احتجاج بعطا نموده حیث قال فی نسبة الخراسانی فی ترجمته وکان من خیار عباد الله غیر انه کان ردی الحفظ کثیر الوهم یخطی ولا یعلم فیحمل عنه فلما کثر ذلک فی روایته بطل الاحتجاج به اما رفیع ابو العالیه که جامع فضائل عالیه ومحامد غالیه بود و در اجلهٔ تابعین ثقات وعمدهٔ رواة اثبات معدود تا آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در تحصیل الکمال نقل کرده که او سه مرتبه قرآن را بر حضرت خلیفهٔ ثانی برخواند و در دنیا زاهد و بی رغبتی داشت وبادای پنج وشصت حج پرداخت حیث قال فی ترجمته قالت حفصة بنت سیرین سمعته یقول قرأت القران علی عمر ثلث مرات وزهد فی الدنیا وحج خمسا وستین حجة انتهی وابو بکر بن ابی داود میگوید که بعد صحابه کسی اعلم از ابو العالیه نبود چنانچه یافعی در مرآة الجنان می گوید ابو العالیة رفیع بن مهران الریاحی مولاهم البصری المقری المفسر وقد دخل علی ابی بکر وقرأ القران علی ابی قال ابو العالیه کان ابن عباس یقعدنی علی السریر وقریش اسفل قال ابو بکر بن ابی داود لیس احد بعد الصحابة اعلم بالقران من ابی العالیة

وبعدہ سعید بن جبیر وسیوطی در تدریب گفتہ وقال ابوبکر بن ابی داود لیس احد بعد الصحابۃ اعلم بالقرآن
من ابی العالیۃ وبعدہ سعید بن جبیر باوصف این فضائل حمیدہ وفواضل عدیدہ قادحان وخوردہ
گیران ومتجسسین عیوب بزرگان کہ ناقدین رجال حضرات اہل سنت باشند شیوہ روافض اختیار کردہ
قیل وقال دربارہ چنین عالم باکمال دارند چنانچہ ذہبی در میزان ترجمہ او گفتہ قال ابن عدی تکلم فیہ
من اجل حدیث الضحک فی الصلوۃ انتہی بلکہ امام شافعی حدیث او را بکلام بلاغت نظام کہ رعایت
تجنیس ہم دران بکمال لطافت ادا فرمودہ ساقط از اعتبار و داخل جملہ حکایات وخرافات انگاشتہ گفتہ
حدیث ابی العالیۃ الریاحی ریاح واگرچہ ذہبی بتاویل این کلام پرداختہ دو دست و قلم را در حفظ ناموس
ائمہ خود برنجہ انداز دلیکن سعی او بجای نمیرسد زیرا کہ سمعانی در انساب تصریح کردہ باینکہ جناب شافعی در حق
رفیع ورود ایا لیس رای بد داشت حیث قال فی ترجمتہ فی نسبۃ الریاحی کان الشافعی سیئ الرای فیہ وفی روایتہ
انتہی وفخر الدین رازی در کتاب ترجیح مذہب شافعی گفتہ واستدلوا علی ضعف حرام بن عثمان
یقول الشافعی حدیث حرام کاسمہ حرام وحدیث الریاحی ریاح ومن روی عن ابی العالیۃ ۲۴۴ استقصاء الافحام جلد ثانی
الریاحی بیض اللہ عینیہ ولما ثبت ان العلماء رجعوا الی فتواہ فی الجرح والتعدیل علمنا
ان تقدمہ فی علم الحدیث کان معروفا فیما بین الناس وابن سیرین کہ از اعاظم ائمہ متبحرین
واماثل تابعین موثقین ست بآن مرتبہ در تہجین وتوہین ابوالعالیہ کوشیدہ کہ صراحتہ ارشاد فرمودہ کہ از
ہر کسی کہ خواہی روایت حدیث کن مگر از ابوالعالیہ یعنی از و روایت نباید نمود در عنایہ شرح ہدایہ بعد ذکر حدیث
لا وضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا الخ مذکورست فان قیل ہذا
الحدیث غیر صحیح لان مدارہ علی ابی العالیہ وہو ضعیف عند النقلۃ روی عن ابن سیرین
انہ قال حدث عمن شئت الا عن ابی العالیۃ فانہ لا یبالی ان یروی عن کل احد الخ
غالبا فاضل مخاطب کہ رسوخ اعتقادش در خدمت ابن سیرین الخ اہلسنت کہ محتاج بہ بیان نبودہ باشد در اینمقام
اقتدا بافادہ او فرماید وگوش باصغای ترہات صاحب عنایہ کہ از راہ عنایت بحال ابی العالیہ بمقابلہ کلام
متین ابن سیرین بعد این ایراد کردہ نتہد حرفنا ورا و بر حسب ارشاد باسد او چنین امام عظمت بنا و بجا بمقام قبول ننہد و در فضائل
فاخرہ ومناقب باہرہ ابن سیرین متبرز مستغنین کتب رجال سنیین مخفی نخواہد بود عبد الحق دہلوی در رجال مشکوۃ گفتہ محمد بن سیرین ابوبکر البصری
احد الاعلام کان فقیہا عالما فاضلا زاہدا ورعا محدثا من مشاہیر التابعین وعلمائہم ثقۃ حجۃ حافظا متقنا بعیرا از کبار اہل العلم

اما ضحاک بن مزاحم که نزد سنیه بلا مزاحمت مزاحم حائز شرائف مکارم و از عمدهٔ مفسرین اعاظم و زبدهٔ مشیدان معالی معالم بوده سیوطی او را از قدمای مفسرین می شمارد و او را ہمپایه دیگر اکابر تابعین مید اند و امام احمد بن حنبل او را ثقه و مامون دانسته و یحیی بن معین و ابو زرعه بتوثیق او پرداخته کما فی میزان الاعتدال وغیره من کتب الرجال و در ترویج معالم دین و تعلیم و تربیت اطفال مسلمین آنقدر اہتمام و عنایت داشت که در مکتب او سه هزار کودک بودند و چون از کثرت شان در ماند بیشه بر خری سوار شده به دوره میکرد کما ہو مذکور فی تاریخ الیافعی حیث قال فیه الضحاک بن مزاحم الهلالی صاحب التفسیر فقیه مکتب عظیم فیه ثلثة آلاف صبی و کان یرکب حمارا و یدور علیهم اذا عیی و ابن حجر عسقلانی هم مدح او مینماید چنانچه در تقریب گفته الضحاک بن مزاحم الهلالی ابو القاسم و ابو محمد الخراسانی صدوق الخ و باینهمه جلالت قدر و رفعت فخر یحیی بن سعید که امام سنت و جلیل و مقتدای نبیل است و در رجال مشکوة شیخ عبد الحق دهلوی در حقش گفته امام کبیر ثقة حافظ عالم عارف بالحدیث مشهور مکثر و کان راسا فی العلم و العمل و قال ابن المدینی ما رایت اعلم بالرجال منه و لا اعلم بصواب الحدیث و الخطا من ابن مهدی فاذا اجتمعا علی ترک حدیث رجل ترکت حدیثه و اذا حدث عنه احدهما حدثت عنه و قال مرة لم ار احدا اثبت من القطان و قال ابن معین قال ابن مهدی لا ترى عينك مثل يحيى القطان و قال احمد ما رایت مثله و قال بندار امام اهل زمانه یحیی القطان اختلفت الیه عشرين سنة فما اظن انه عصى الله قط انتهی بتضعیف او می پردازد چنانچه در میزان مذکور ست قال یحیی بن سعید الضحاک ضعیف عندنا و ابن عدی هم او را از ضعفا میشمارد و در روایات او نظر دارد فی المیزان قال ابن عدی الضحاک بن مزاحم انما عرف بالتفسیر فاما روایاته عن ابن عباس و ابی هریرة و جمیع من روی عنه ففی ذلک کله نظر و شعبه هم ضحاک را ضعیف میگوید چنانچه در کاشف بترجمهٔ او گفته و قال شعبة کان عندنا ضعیفا انتهی بلکه خود سیوطی که ذکر مصنفات خود تضعیف ضحاک که در اتقان او را از کمل الاکابر بر شمرده یعنی از جمله اعیان تابعین و قدمای مفسرین شمرده کرده نقل می سازد چنانچه در لآلی مصنوعه فی الاحادیث الموضوعه بعد ذکر حدیثی از ضحاک از ابن عباس در شان نزول آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا الآیة نقلا عن ابن الجوزی گفته و الضحاک

ولم یسمع من ابن عباس اما عطیه پس کو نزد سیوطی و دیگر سنیه حاوی فضائل سنیه و جامع محامد
جلیله و مآثر محامد علیه باشد و چسپان چنین نباشد که او را از قدمای مفسرین محسوب شمارند و از حاملین
اسرار دین پندارند لیکن نزد ناقدین فن رجال این بزرگ هم مقدوح و مجروح ست و اکثری از ائمه نقاد اعلام امجاد
پرده ناموس او را دریده خط تضعیف و توهین بر ناصیه او کشیده اند چنانچه از میزان الاعتدال ذهبی
ظاهرست که عطیه عوفی اگرچه تابعی شهیرست لیکن ضعیف ست و ابوحاتم کو کتابت حدیثش را جائز دیده
اما از تضعیف او دست برنمی دارد و سالم مرادی نیز او را سالم از جرح و قدح نمیگذارد و همراه طاعنین تابعین
صالحین همادقین بر می آرد که او را منسوب به تشیع میسازد و بهتر در او کلام مینماید و یحیی کو یکبار او را ابو
بالشارة المشلیه ۱۲
صالح می ستاید لیکن اعتبار را نشاید که بار دیگر تضعیفش و مینماید و بنقل ابن مدینی میفرماید که عطیه و
ابوهارون و بشر بن حرب همه نزد من برابر اند و امام احمد بن حنبل میفرماید که عطیه ضعیف الحدیث ست
و نزد کلبی می آمد و از او اخذ تفسیر میکرد و تدلیس می نمود که کلبی را بکنیت ابی سعید تعبیر میکرد و می گفت
قال ابوسعید و بآن ایهام این معنی مینمود که ابوسعید خدری چنین فرموده و نسائی و جماعتی دیگر هم بر ضعف او
نص کرده اند و هذه عبارة المیزان عطیة بن سعد العوفی الکوفی تابعی شهیر ضعیف عن ابن ۲۴۳
عباس و ابی سعید و ابن عمر و عنه مسعر و حجاج بن ارطاة و طائفة و ابنه الحسن قال ابوحاتم
یکتب حدیثه ضعیف و قال سالم المرادی کان عطیة یتشیع و قال ابن معین صالح و قال
احمد ضعیف الحدیث و کان هشیم یتکلم فی عطیة و روی ابن المدینی عن یحیی قال عطیة
و ابوهارون و بشر بن حرب عندی سواء و قال احمد بلغنی ان عطیة کان یاتی الکلبی فیاخذ منه
التفسیر و کان یکنیه بابی سعید فیقول قال ابوسعید قلت یعنی یوهم انه الخدری و قال النسائی
و جماعة ضعیف و ابن الجوزی در کتاب الموضوعات ادعای اجماع تضعیف عطیه نموده کتابت حدیث
او را اصلا نمی واند بلکه بسبیل تعجب حیث قال اما عطیة فاجمعوا علی تضعیفه و قال ابن
حبان کان یجالس الکلبی فیقول قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیروی ذلک عنه
و یکنیه ابا سعید فیظن انه اراد الخدری لا یحل کتب حدیثه الا علی التعجب و اما قتاده
پس اگرچه سیوطی او را از قدمای مفسرین میشمارد و از مقتدایان خود میداند و مناسبی او را بوصف حافظ
می ستاید و می فرماید که او یکی از ائمه اعلام ست چنانچه در فیض القدیر او بوصف او میگوید هو

ابو الخطاب السدوسی الاعمی البصری الحافظ احد الائمة الاعلام فرای عبارتش غیر
و مرزا محمد بن معتمد خان نیز اورا از ائمه تابعین میگیرد حیث قال فی تراجم الحفاظ قتادة بن دعامة
السدوسی البصری احد ائمة التابعین انتهی و ابن حجر عسقلانی هم اورا از اثبات ثقات رئیس
طبقه رابعه میداند چنانچه در تقریب میگوید قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسی ابو الخطاب
البصری ثقة ثبت یقال ولد اکمه وهو راس الطبقة الرابعة و چگونه چنین نباشد که قریب
هفتاد هشتاد کس از ثقات اعلام و محدثین فخام اهلسنت از خرمن افادات جنابش خوشه چینی نموده‌اند
واخذ روایات از حضرتش میکردند و صحاح اهلسنت از روایاتش مملو و مشحون است و عمده کتب دینیه از
احتجاج باخبار او غیر مصون و ابن سیرین اورا احفظ الناس گفته و او امثیل یکبو تری که مروارید خوده
و چنانچه فروبرده همچنان از دهانش بیرون آمده داده یعنی حدیث را چنانکه می شنید بهمان نهج روایت
میساخت و زهری اورا از مکحول عالم تر میدانند و عبد الرحمن مهدی اورا از پنجاه کس مثل حمید الطویل احفظ میگوید
و ابو حاتم اورا ادبین مقال صادق میدانند کما لا یخفی کل ذلک علی من طالع تهذیب الکمال و غیره من
کتب الرجال و امام احمد بن حنبل هم در مدح و ثنای او اطناب کار میفرماید و بنشر محامد و مناقب او از شوق
مینماید و بعلم و فقه و تفسیر و معرفت اختلاف و غیر آن می ستاید و قابلیت و صداق بیتری از اولیقین واثق دارد
در عدیل و نظیر او هم ریب و دمی آرد چنانچه ذهبی در مختصر تهذیب الکمال گفته قال ابو حاتم سمعت احمد
بن حنبل و ذکر قتادة فاطنب فی ذکره فجعل ینشر من علمه و فقهه و معرفته بالاختلاف
والتفسیر و غیر ذلک و جعل یقول عالم بتفسیر القرآن و باختلاف العلماء و صفه
بالحفظ والفقه فقال قل ما تجد من یتقدمه واما المثل فلعل و نظر بهین فضائل حضرات
اهلسنت نخواهند که حتی الوسع از اظهار فضائح و قبائح او خود را معذور دارند و تخلیه ارباب تاریخ
که کافه ایشان باو احتجاج کرده اند بر بلاء اندازند چنانچه بر ناظر تحصیل الکمال و مرآة الجنان
و تقریب و غیر آن مخفی نیست که او را باجزا و صاف حمیده ذکر کرده اند در تحصیل الکمال باین اوصاف
می ستاید الحافظ المفسر کان اکمه و کان احفظ اهل زمانه و قال کل ما سمعه اذنی
وعاه قلبی ذکره ابن سعد فی الطبقة الثالثة من تابعی البصرة الخ و یافعی میگوید الحافظ
ابو الخطاب قتادة بن دعامة السدوسی عالم اهل البصرة قال اقمت عند سعید

المسیب ثمانیة ایام فقال لی فی الیوم الثالث ارتحل یا اعمی فقد انزفتنی قال قتادة
ما قلت لمحدث قط اعد علی و ما سمعت شیئا الا وعاه قلبی انتهی و ابن روزبهان در شرح
شمائل ترمذی قتاده را باسمان بهفتم رسانیده اجماع بر جلالت و توثیق و حفظ و اتقان و فضل او نقل
کرده و ذکر کرده که علمای کبار مثل احمد بن حنبل و ابن المدینی و ابن المسیب و غیرهم بر او و بر حفظ او ثنای
بسیار کرده اند چنانچه گفته قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسی ابو الخطاب البصری
ثقة ثبت الی ان قال و اجمعوا علی جلالته و توثیقه و حفظه و اتقانه و فضله قال
بکر بن عبد الله من سره ان ینظر الی احفظ رجل ادرکنا و احری ان یؤدی الحدیث
کما سمعه فلینظر الی قتادة و قال سعید بن المسیب ما اتانا عراقی احفظ من قتادة
و قد اکثر العلماء من الثناء علیه و علی حفظه کاحمد بن حنبل و ابن المدینی و ابن المسیب
من المتقدمین و ابن جبیر و قد اتفقوا علی انه احفظ اصحاب الحسن البصری انتهی
و ابن روزبهان باین بیان متفرد نیست بلکه شیخ الاسلام و عمدة محققین عظام الیشان نووی
هم سالک همین سبیل است چنانچه در تهذیب الاسماء بترجمه قتاده گفته و اجمعوا علی جلالته
و توثیقه و حفظه و اتقانه و فضله قال بکر بن عبد الله من سره ان ینظر الی احفظ
رجل ادرکناه و احری ان یؤدی الحدیث کما سمعه فلینظر الی قتادة و ایضا فیه قال
ابن سعد کان قتادة ثقة مامونا حجة فی الحدیث الیه فیه و ذکره احمد بن حنبل
فاطنب فی الثناء علیه و نشر من علمه و فقهه و معرفته بالتفسیر و الاختلاف و غیر
ذلک و قل من یتنبه له الخ لیکن ذکر نا قدین و متدینین که از اظهار امر حق استحیا نکنند از
قدح و جرح خویش و بیگانه و وضیع و شریف و حقیر و جلیل حسابی بر نمی دارند بنهایت تفضیح او پرداخته
بیدینی و کفر و ضلال او ثابت ساخته اند یعنی ذکر کرده اند که او از قدریه بود که بنص احادیث کثیره
خارج از اسلام و مجوس این امت اند و نیز ان ابو الخطاب پیر و ابن خطاب بخطاب حاطب اللیل که نزد
عزیز دهلوی و تلمیذ رشیدش دلیل تضعیف و جرح و توهین و قدح ست معزز ساخته اند پس تمسک
و احتجاج بروایات قتاده از قبیل خرط قتاد و مخالفت حق و سداد و میل بطرف ضلال و عناد باشد و ذهبی
در مختصر تهذیب الکمال گفته و کان قتادة یتهم بالقدر و قال علی بن المدینی قلت لیحیی بن

سعید ان عبد الرحمان یقول اترك كل من كان رأسا فی بدعة یدعو الیها قال كیف یصنع بقتادة وابن ابی رواد وعمر بن ذر وذكر قوما ثم قال یحیی ان ترك هذا الضرب ترك ناسا كثیرا وقال جریر بن عبد الحمید عن مغیرة عن الشعبی قیل له هل رایت قتادة قال نعم رایته كحاطب لیل قال سفیان بن عیینة قال الشعبی لقتادة حاطب لیل قال سفیان قال لی عبد الكریم الجزری ما حاطب لیل قلت لا الا ان تخبرنی قال هو الرجل یخرج فی اللیل یحتطب فیقع یده علی افعی فیقتله هذا مثل ضرب لطالب العلم ان طالب العلم اذا حمل من العلم ما لا یطیقه قتله علمه كما قتل الافعی حاطب لیل انتهی مختصرا و ذهبی در میزان با وصف آنكه سعی بلیغ در توثیق و تعدیل او مینماید و او را حجت و ثقه و ثبت میداند و بخلاف دأب خود نهایت اختصار در نقل قوادح او مینماید لیکن از اعتراف بآنكه او را منسوب بقدریت كرده اند چاره ندیده و بلسان و لش بالقطع ذكر میكند حیث قال فی المیزان قتادة بن دعامة السدوسی حافظ ثقة ثبت لكنه مدلس و رمی بالقدر قاله یحیی بن معین و مع هذا فاحتج به ارباب الصحاح ولا سیما اذا قال حدثنا انتهی كلامه و در حاشیه كاشف مذكور است قال احمد قتادة احفظ اهل البصرة لا یسمع شیئا الا حفظه وقری علیه صحیفة جابر مرة واحدة فحفظها ومات وهو ابن ست و سبع و خمسین و رمی بالقدر و ابن خلكان میفرماید و قال معمر سألت ابا عمرو بن العلاء عن قوله تعالی و ما كنا له مقرنین فلم یجبنی فقلت انی سمعت قتادة یقول مطیقین فسكت فقلت له ما تقول یا ابا عمرو فقال حسبك قتادة فلولا كلامه فی القدر وقد قال صلی الله علیه و سلم اذا ذكر القدر فامسكوا لما عدلت به احدا من اهل دهره و گمان آنكه قتاده اگرچه باین همه فضائح و قبائح موصوف و باین فظائع و شنائع معروف باشد لیکن در علوم دین و مسائل شرع مبین مهارتی داشته یا علم حذاقت در فنون روایت و درایت افراشته ازین جهت حضرات سنیه او را مقتدی و امام خود گردانیده و در زمره موثقین اکابر و معتمدین فحول اعاظم کشانیده اند زیراکه از نقل ثقات و روایت اثبات بوضوح پیوسته که روزی او از غایت کبر و غرور که در او بود عظیم در گرد و در مجمع خلقی کثیر قسم دروغ بخدای قهار یاد نمود و گفت که کسی از من سوالی از حلال و حرام نخواهد کرد مگر آنکه او را جواب خواهم داد یعنی کسی مشکلی پیش من نخواهد آورد مگر آنکه بنا خن دانش عقده او را خواهم گشاد اتفاقا

۲۴۵

جناب امام اعظم درین جمع رونق افزا بودند و بحضور پرنور خود زیب و زینت این زمره می افزودند این دعوی
رکیک بر طبع اقدس‌شان سخت ناگوار آمد تشمیر ذیل بر تفضیح او فرمودند و طریق تحقیق پیموده اولاً مسئله
فقهیه از وی پرسیدند و بیاران خود زیر لب فرمودند که اگر قتاده در جواب این مسئله حدیثی نقل کرد در تکذیب
افتاده در دروغ خواهد شد و اگر برای خود چیزی گفت راه خطا خواهد سپرد آخر الامر قتاده از جواب آن مسئله
عاجز و درمانده و پای دعوی دور و دراز بر روی خود افگنده گردید و از غایت عجز و زبونی و حیرانی
و پریشانی مثل جهال بی‌بصیرت لا یعقل سوال مسئله را قبل از وقوع واقعه حاصل انگاشت لیکن امام اعظم درین باب
سهم و نبالش گرفتند و تفضیحش ساختند و گفتند که استعداد برای بلا قبل نزول آن می باید و تهیا و آمادگی برای
آفت قبل حلول آن میشاید تا وقت وقوع آن واقعه جان گسل معرفت دخول دران و خروج ازان حاصل بوده باشد
بعد ازین قتاده از بیان مسائل حلال و حرام پیش خواص و عوام دم از تخطی داد و اعتراف بعجز و واماندگی فرا نهاد
لیکن از فرید وقاحت با وصف آنهمه خجالت و تشویر بکلمه سلونی عن التفسیر مترنم گردید و پنداشت که شاید
امام اعظم را درین باب غلبه دست ندهد لیکن آن حاوی علوم در مسئله تفسیریه هم او را ملزم و ملوم گردانیده
و خرافت و سخافت قول او بمنصه ظهور رسانید تا آنکه قتاده از تفسیر هم فرار کرد و در باب آنچه علما دران اختلاف ۲۴۷.
کرده اند آورد و امام اعظم دران هم ابطالش نمودند و دلیلی برای او نگذاشتند تا آنکه قتاده را چاره جز از
مجلس مردم برخاستن و دست از دعاوی باطل برداشتن و پا در حریم تستر کشیدن و کاسات غیظ و غضب نوشیدن
و تلهف بر عدم تحدیث مردم نمودن و ابا از افاده ایشان فرمودن باقی نماند این خبر از مختار مختصر تاریخ
بغداد میگویم ودخل قتادة الكوفة ونزل في دار ابي بردة فخرج يوما وقد اجتمع اليه خلق كثير
فقال قتادة والله الذي لا اله الا هو ما يسئلني احد عن الحلال والحرام الا اجبته فقام اليه
ابو حنيفة فقال يا ابا الخطاب ما تقول في رجل غاب عن اهله اعواما فظنت امرأته ان
زوجها مات فتزوجت ثم رجع زوجها الاول ما تقول في صداقها وقال لاصحابه الذين
اجتمعوا اليه لئن حدث بحديث ليكذبن ولئن قال برأيه ليخطئن فقال قتادة ويحك
اوقعت هذه المسئلة قال لا قال فلم تسئلني عما لم يقع قال ابو حنيفة انا نستعد للبلاء
قبل نزوله فاذا وقع عرفنا الدخول فيه والخروج منه قال قتادة والله لا احدثكم
بشيء من الحلال والحرام سلوني عن التفسير فقام اليه ابو حنيفة فقال يا ابا

الخطاب ما تقول فی قوله تعالی قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد
الیک طرفک قال نعم هذا اصف بن برخیا بن سمعیا کاتب سلیمان بن داود وکان یعرف
اسم الله الاعظم فقال ابو حنیفة وهل کان یعرف الاسم سلیمان قال لا قال فیجوز ان یکون فی زمن
نبی من هو اعلم من النبی قال قتادة والله لا احدثکم بشیء من التفسیر سلونی عما اختلف فیه
العلماء قال فقام الیه ابو حنیفة فقال یا ابا الخطاب مؤمن انت قال ارجو قال ولم قال
بقول ابراهیم والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین فقال ابو حنیفة هلا قلت کما قال
ابراهیم علیه السلام قال اولم تؤمن قال بلی فهلا قلت بلی قال فقام قتادة مغضبا و
دخل الدار و حلف ان لا یحدثهم و اما زید بن اسلم پس اسلم نظر و فور فضائل و محامد و کثرت مناقب
و مفاخر او کما فی تهذیب الاسماء للنووی و غیره آنست که از شرح آن اعراض کنم و بس است برای جلالت
شان و رفعت مکان او که خادم و مولای جناب ابن الخطاب بوده و علاقه مولائیت نزد شاه صاحب
موجب اتحاد مشرب و عقیدت مالک و مولی ست قطع نظر از توصیفات دیگر او از اکابر تابعین بوده
عالم و فقیه و عابد بوده و در حلقه درس او چهل فقیه زانوی ادب میکردند تا قیامت این بس است که آنحضرت
انوار علیا از رخ برافگنده داد حسن حشمت و فصاحت داده چنان ادعا کرده اند که شاهنشاه علما و فرید دهر و فضلا
و عباد جناب سید سجاد علیه و علی آبائه الامجاد الف الف تحیة و سلام الی یوم التناد نزد زید
میرفته و سماع احادیث از او میکرده چون کسی با آنحضرت گفت غفر الله لک انت سید الناس
و افضلهم تذهب الی زید بن اسلم و هو مولی لعمر فتجلس معه در جواب فرمود ینبغی للعلم ان یتبع
حیث هو و کان یتخطی حلق قومه حتی یاتی زید بن اسلم فیجلس عنده و یقول انما یجلس
الرجل الی من ینفعه فی دینه هکذا فی تحصیل الکمال فاعوذ بالله من هذا البهتان الذی
افتراه اهل الضلال بر ظاهر ست که رفتن حضرت سید سجاد نزد زید و سماع احادیث از او اگر نزد
اهل حق بالفرض ثابت هم بشود میتواند شد که محمول بر تقیه باشد اما نزد مخالفین پس حجت آنکه بر اعلمیت زید
و عدم علم آنحضرت العیاذ بالله بمسائل شرعیه و احادیث نبویه احتیاج در اخذ آن بدیگران کرده ثم
مجلی نما، و خصوصا بلحاظ کلماتیکه از آنجناب نقل کرده اند غالبا باعث بر نهایت وضع و اختراق آنست
که در انظار عوام کالانعام رفعت شان و جلالت خلیفه خود بلحاظ رتبه اهلبیت نبوی ثابت سازند که علو قدر

۲۴۷

جنابش با آنهمه تابعی بود که یکی از موالی و غلامان آن قدوه و نور علم داشت که بهترین اهلبیت امام و سردار
در وقت خود محتاج او بوده در استفاده احکام شرعیه تابعین وسیله تعلیم خام خویش گونه زنگ عار و شنار جهالت
و احتیاج او بجناب امیر المؤمنین علیه السلام در مسائل کثیره که لاتحصی ست از بام افتاده و لسان قیل و قال و زنان
مقطوع ست که خود اعتراف بآن دارند کما فی الصواعق و غیره زوائد و شفاء غیظ خود باین بهتان فاسد
البنیان نمایند لیکن قهرمان برهان الهی که با وصف این همه انشقاق و افترای باین حضرات پاک و مبالغه و اطراء
مدح و ثنای این غلام ناپاک رسانیدن او را تا بالای افلاک علامه جلیل و محقق نبیل و نحریر بی نظیر و عدیل
اعنی ابن عدی تفضیح و توهین او کما ینبغی فرموده که او را در مجروحین و مقدوحین داخل ساخته از مدح و ثنا
قبول و جلالت دور تر انداخته معتقدین او را شرمسار و خجل و ذلیل و منفعل نموده حق حق جلالی ادا فرموده
که او را در کتاب کامل که موضوع ست برای ذکر مقدوحین و ضعفا و مناوی در فیض القدیر در حق او گفته کتاب الکامل الذی الفه
فی معرفة الضعفاء هو من الاصول المعول علیها المرجوع الیها طابق اسمه معناه و وافق لفظه
فحواه من عینه انتجع المنتجعون و بشهادته حکم الحکام و الی ما قاله یرجع المتقدمون و المتاخرون
گو ذهبی در میزان بنوره بی انصافی بر ابن عدی شورش کند لیکن خود هم از حماد بن زید تکلم اهل مدینه یعنی قدح و جرح
شان در زید بن اسلم نقل مینماید و از حضرت عبید الله بن عمر هم آورده که او را بتفسیر بالرای مطعون و ملوم و معیوب و ناتمام
ساخته در میزان الاعتدال مذکورست زید بن اسلم مولی عمر ذکره ابن عدی فی الکامل فانه ثقة
حجة یروی عن حماد بن زید قال قدمت المدینة وهم یتکلمون فی زید بن اسلم فقال لی عبید الله بن عمر
ما نعلم به بأسا الا انه یفسر القرآن برایه از این عبارت ظاهرست که اهل مدینه تکلم در زید بن اسلم میکردند
یعنی او را مقدوح و مجروح میساختند و حضرت عبید الله بن عمر تصریح فرموده که زید تفسیر قرآن برای خود میکند
و مذمت و تعیید کسیکه تفسیر قرآن برای خود نماید بر متتبعین خصوصا ناظرین سنن ابوداود و نسائی و صحیح ترمذی و غیر آن
پوشیده نیست در صحیح ترمذی مذکورست عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده
من النار و من قال برایه فی القرآن فلیتبوأ مقعده من النار هذا حدیث حسن و شیخ
عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة گفته از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش
نفس خود بی سند نقل از سلف و موافقت شرع شریف چنانکه بعضی از جاهلان و الفضول این

۲۴۸

این روزگار کنند و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر القرآن برأیه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک
و در تهذیب التهذیب مذکورست قال مالک کان زید بن اسلم یحدث من تلقاء نفسه فاذا
شک قام فلا یجتری علیه انسان الا عاقل را تامل باید کرد که شخصیکه من تلقاء النفس حدیث
بیان میکرد و قرآن را برای فاسد خود تفسیر نموده کافر شده چه قسم ممکن ست که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام از او سماع احادیث بطریق استفاده فرموده باشد و او را معتبر پنداشته معتمد [illegible] در
احادیث نبویه قرار داده باشد با آنکه اگر زید بن اسلم از همه قوادح سالم هم می‌بود و احتیاج آنحضرت با او در
استفاده احکام شرعیه امکانی نداشت فکیف که حالش چنین باشد اما قدح عمرو بن شرحبیل
همدانی پس با وصف آنکه میدانی که تو دانی که بسبب اتباع هوای نفس ظلمانی و اقتدا بوساوس شیطانی
و انهماک در مخالفت ارشادات رسول یزدانی و انغراق در معاندت آیات ربانی محبت انکار جناب
امیر المومنین علیه السلام را با ناکثین لئام مخالف حق و صواب بلکه باعث منقصت و هوان اعدای
آن عالی جناب می‌دانست و زاهیات به دلالة علی بعده عن الحق الابلج القویم [illegible]
عن طریق الصواب المستقیم و مخالفته للاحادیث المتظافرة و الروایات المتکاثرة
و انهماکه فی المعاندة و الحقد و الاضطغان و لا احتذار لمن کان بیده [illegible] ابو
نعیم اصفهانی در حلیة الاولیا گفته حدثنا عبد الله بن محمد قال ثنا احمد بن الحسین قال ثنا
احمد بن ابراهیم الدورقی قال حدثنی عبد الرحمن بن غزوان قال ثنا محمد بن طلحة بن
مصرف عن [illegible] زبید الایامی قال قیل لمرة بن شراحیل لا تقع علی [illegible] قال [illegible]
[illegible] و انا [illegible] یا عبد الرحمن [illegible]
از [illegible] لیکن [illegible] و قدح یا کرده یحیی بن معین امام جرح و تعدیل
و [illegible] که علم [illegible] نابان [illegible] و او را دیگر [illegible]
نگاهی و [illegible] و امام احمد بن حنبل [illegible] را که [illegible] ثقه میفرماید لیکن او را با برادر دیگرش
[illegible] میزان الاعتدال مسطور ست عبد الرحمن بن زید بن اسلم العدوی مولاهم
المدنی اخو عبد الله و اسامة قال ابو یعلی الموصلی سمعت یحیی بن معین یقول بنو زید
بن اسلم لیسوا بشیء و روی عثمان الدارمی عن یحیی [illegible] الا عبد الله ثقة

ولا اخوان ضعیف است و در کاشف مذکور است عبد الرحمن بن زید بن اسلم المدنی عن ابیه و ابن
المنکدر وعنه اصبغ وقتیبة وهشام ضعفوه له تفسیر و در حاشیه کاشف که از شیخ عبد الحق
دهلوی در تحصیل الکمال از ان نقل نموده مسطور است قال خ وابو حاتم ضعفه ابن المدینی جدا و
قال د اولاد زید بن اسلم کلهم ضعیف وامثلهم عبد الله وقال س ضعیف قال یحیی
لیس بشیء وقال احمد ضعیف و در تقریب ابن حجر میفرماید عبد الرحمن بن زید بن اسلم العدوی
مولاهم ضعیف من الثامنة مات سنة اثنتین وثمانین وعلامه ابن القیم در زاد المعاد گفته قال
الترمذی لیس فی ولد زید بن اسلم ثقة حالیا طبقه ثالثه که عبارت از مصنفین تفاسیر است
که از اقوال صحابه و تابعین مرتب شده باید شنید جلال الدین سیوطی در اتقان بعد عبارت سابقه
میفرماید ثم بعد هذه الطبقة الفت تفاسیر تجمع اقوال الصحابة والتابعین کتفسیر
سفیان بن عیینة ووکیع بن الجراح وشعبة بن الحجاج ویزید بن هارون وعبد الرزاق
وادم ابن ابی ایاس واسحاق بن راهویه وروح بن عبادة وعبد بن حمید وسنید وابی بکر
بن ابی شیبة وآخرین الخ تفاسیر این طبقه هم مقدوح ومجروح ومطعون است وکتب رجال قدح
جرح مصنفین آن شیوخ کال جمعی از ایشان باید دریافت اما سفیان بن عیینه پس اگر عین بصیرت
وا نمائی واندک تفحص وتتبع بکار بری قدح وجرح او دریابی زیرا که او بتصریح ائمه سنیه تدلیس اسناد می نمود
چنانچه در شرح الشرح نخبة الفکر ملا علی قاری مذکور است قال الشیخ شمس الدین محمد الکرمانی
التدلیس قسمان تدلیس الاسناد وتدلیس الشیوخ اما تدلیس الاسناد فهو ان یروی
عمن لقیه او عاصره ما لم یسمعه منه موهما انه سمعه منه ولا یقول اخبرنا وما فی معناه
بل یقول قال فلان او عن فلان او ان فلانا قال وما اشبه ذلک ثم قد یکون بینهما
واحد وقد یکون اکثر وربما لم یسقط المدلس شیخه لکن یسقط من بعده رجلا ضعیفا
او صغیر السن یحسن الحدیث بذلک کان الاعمش والثوری وابن عیینة وابن اسحاق
وغیرهم یفعلون هذا النوع ومن ذلک ما حکی ابن خشرم کنا یوما عند سفیان بن عیینة
فقال عن الزهری فقیل له حدثک الزهری فسکت ثم قال قال الزهری فقیل له سمعته من
الزهری فقال حدثنی عبد الرزاق عن معمر عن الزهری هرگاه ثابت شد که ابن عیینه تدلیس

میکرد وبنا بر افادهٔ ابن الجوزی که سابقا شنیدی واضح گردید که اتباع تلبیس ابلیس واقتفای وساوس آن خبیث
خسیس میکرد و مرتکب امر قبیح وفعل شنیع میگردد ونیز از عبارت علامه نووی ظاهر گردید که تحریم تدلیس ظاهر ست
که آن مجمع مفاسد ومعدن شنائع ست که هر واحد از آن در تحریم کافی ست چه جای اجتماعها چه از جمله مفاسد
تدلیس ایهام احتجاج ست بما لا یجوز الاحتجاج به ونیز تدلیس سبب اسقاط عمل بروایات مدلس ست ونیز در آن غرور
وفریب ست ونیز مفسده آن دائم ست و حضرت شعبه سالک شعب تنقید ودرایت وحامل لوای اهل سنت
وجماعت چندان در ذم ونکوهش وتهجین وتقبیح تدلیس مبالغه فرموده که آنرا بدتر از زنا وبرادر کذب افترا گردانیده
علامه سیوطی در تدریب بعد بیان تقسیم تدلیس گفته اما القسم الاول فمکروه جدا ذمه اکثر العلماء
وبالغ شعبة في ذمه فقال لأن ازني احب الي من ان ادلس وقال التدليس اخو الكذب واما ارشاد
حضرت ابن صلاح که این قول شعبه افراط ست ومحمول بر زجر وتنفیر کما نقله السیوطی النحریر پس اگر غرض از آن نیست
که قول شعبه مثبت تحریم تدلیس نیست بلکه غرض از آن محض زجر وتنفیر فهو محض الکذب بالتزویر زیرا که الفاظ شعبه
دلالت صریحه بر تحریم دارد وچه هرگاه تدلیس بدتر از زنا وبرادر کذب باشد سببی در تحریم آن نمی ماند بار آلها مگر آنکه
زنا وکذب را حرام ندانند ومنع آنرا هم محمول بر مجرد زجر وتنفیر سازند ومع هذا ابرای صرف کلام از مدلول آن
دلیلی می باید ولیس الیه من سبیل آنفا دانستی که علامه ابن الجوزی سبب تدلیس تلبیس ابلیس دانسته وتصریح بتقبیح بودنش نموده
ورئیس المحققین ایشان حضرت نووی ارشاد نموده که تحریم آن ظاهر ست ومفاسد آن بیان کرده ونیز نزد
جمعی از فقهاء ومحدثین اهلسنت ارتکاب تدلیس ولو کان مرة واحدة موجب جرح وقدح ست وروایت مرتکب آن
مردود ست کما فی الایضاح لشرح نخبة الفکر قال فریق من المحدثین والفقهاء من عرف بارتکاب التدلیس ولو مرة صار
مجروحا مردود الروایة وان بین السماع واتی بصیغة صریحة فی هذا الحدیث او فی غیره من احادیثه ومحمد اکرم بن
عبد الرحمن در امعان النظر فی توضیح نخبة الفکر که برای عالمگیر تصنیف کرده گفته وقال فریق من المحدثین
والفقهاء من عرف بارتکاب التدلیس ولو مرة صار مجروحا مردودا وان بین السماع واتی بصیغة
صریحة فی هذا الحدیث او فی غیره من احادیثه وسیوطی در تدریب گفته ثم قال فریق منهم من
اهل الحدیث والفقهاء من عرف به یعنی بتدلیس الاسناد صار مجروحا مردود الروایة
مطلقا وان بین السماع ومحمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة الکنانی در منهل الروی فی علم اصول حدیث النبی
گفته النوع الرابع التدلیس وهو قسمان تدلیس الاسناد وتدلیس الشیوخ الاول تدلیس

الاسناد وهو ان یروی عمن لقیه او عاصره ما لم یسمعه منه موهما انه سمعه منه ولا یقول اخبرنا وما فی معناه ونحوه بل یقول قال فلان او عن فلان او ان فلانا قال وشبه ذلک ثم قد یکون بینهما واحد وقد یکون اکثر وهذا القسم من التدلیس مکروه جدا وفاعله مذموم عند اکثر العلماء ومن عرف به مجروح عند قوم لا یقبل روایته بین السماع اولم یبینه و در شرح نزهة النظر شرح نخبة الفکر تصنیف ملا علی قاری بعد عبارتیکه انفا گذشته مذکورست وهذا القسم من التدلیس مکروه جدا فاعله مذموم عند اکثر العلماء ومن عرف به فهو مجروح عند جماعة لا یقبل روایته بین السماع اولم یبینه ازینجا واضح ولائح میشود که نزد جمعی از فقها و محدثین اهل سنت سفیان بن عیینه ساقط الاعتبار و مقدوح و مجروح و مردود الروایة بوده و نزد اکثر علمای ایشان مذموم و مطعون و معیوب و از طرائف آنست که حضرت شاه عبد العزیز هم نسبت خبر مسموع را از شخصی بسوی پدر یا جد او عین کذب و افترای دانند چنانچه در تحفه می فرمایند و نیز اطلاق کنند بر خبر کاذب بالاسناد که راوی سماع آن خبر از شخصی دارد و نسبت میکند او را به پدر او یا جد او انتهی بعد ملاحظهٔ این افاده و ظهور تدلیس سفیان بن عیینه در کاذب و مجروح و مقدوح بودن او نزد شاه صاحب هم ریبی باقی نمی ماند و کذب حسن بصری و دیگر ائمهٔ سنیه مدلسین و مقدوح و مجروح و بی اعتبار بودن شان هم بنا برین افاده ثابت میگردد و لله الحمد علی ذلک حمدا جمیلا و نیز سفیان بن عیینه در آخر مختلط گردیده و از حیز اعتبار و اعتماد و وثوق بدر آمده بزمرهٔ مجروحین و مقدوحین داخل گردیده در حاشیهٔ کاشف که شیخ عبد الحق در تحصیل الکمال از آن نقلها می آرد مسطورست قال یحیی بن سعید اشهد ان ابن عیینة اختلط فی سنة سبع وتسعین فمن سمع منه هذه السنة والتی بعدها فسماعه لا شیء پس بنا بر افادات مخاطب که بر نقل روایات الی المجاروح ولو در آخر فاسد المذهب و مقدوح گردیده طعن و تشنیع بلیغ می نماید اخراج روایات سفیان بن عیینه هم که در آخر مختلط و مخلوط گردیده باعث طعن و تشنیع خواهد گردید و حضرت ذهبی در میزان و غیره بعد آنکه شهادت یحیی بن سعید باختلاط سفیان بن عیینه از محمد بن عبد الله بن عمار که بتصریح خود ذهبی از حافظ صدوق و ثقه صاحب حدیث است بجهت عجلی بتعظیم امر و رفع قدر او میکرد نقل کرده بعض استبعادات و خیالات واهیه پیش کرده لیکن بعد از آن خود متنبه بر رکاکت و وهن آن گردیده عدم تمامیت آن ظاهر نموده دست از آن برداشته بتمامه ناموس حضرت یحیی بن سعید بمهبت گذاشته قال فی میزان

الاعتدال روی محمد بن عبد الله عمار الموصلی عن یحیی بن سعید القطان قال اشهد ان
سفیان بن عیینة اختلط سنة سبع وتسعین ومائة فمن سمع منه فیها فسماعه لا شیء
قلت سمع منه فیها محمد بن عاصم صاحب ذاک الجزء العالی ویغلب علی ظنی ان سائر شیوخ
الائمة الستة سمعوا منه قبل سنة سبع فاما سنة ثمان وتسعین ففیها مات ولم یلقه
احد فیها لانه توفی بمکة قبل قدوم الحاج باربعة اشهر وانا استبعد هذا الکلام
من القطان واعده غلطا من ابن عمار فان القطان مات فی صفر سنة ثمان
وتسعین وقت قدوم الحاج ووقت تحدثهم عن اخبار الحجاز فمتی یمکن یحیی بن سعید
ان یسمع اختلاط سفیان ثم یشهد علیه بذالک والموت قد نزل به فلعله بلغه
ذلک فی اثناء سنة سبع مع ان یحیی متعنت جدا فی الرجال وسفیان ثقة مطلقا
والله اعلم و تعجب است از ذهبی که یحیی بن سعید را که ورع و جلالت و فضل او اظهر از آفتاب
روشن است متعنت در رجال گفت تعنت حرفش ظاهر فرموده و اگرچه مدائح جلیله و مناقب جمیله
ابن سعید بیان و بیان آن خارج از حیز قوت من ناتوان و بعض محامد او سابقا بعرض عرض آمده لیکن
بمفاد هو المسک ما کررته یتضوع مشتی از خروار و قطرهٔ از بحار در بنجا هم باید شنید که امام احمد بن حنبل که
شاگرد رشید او است میفرماید که چشم من مانند او در هیچ احوال کسی را ندیده بصرو در تثبت منتهی بسوی
او است و ابن معین میگوید که تا بست سال در هر روز و شب بختم قران می پرداخت و قریب زوال
بمسجد میشتافت و ابن منجویه میفرماید که از سادات اهل زمان خود در حفظ و ورع و فهم و فضل بود و برای
اهل عراق رسم حدیث او تمهید نموده و امعان نظر در تفتیش از ثقات و ضعفا فرموده و بندار میگوید که
تا بست سال نزد وی تردد میکردم گمان ندارم که گاهی گناهی کرده باشد و اصحاب صحاح سته از او
روایت کرده اند و امام احمد بن حنبل و علی بن مدینی و ابن معین و غیر ایشان از راه ادب ایستاده اخذ حدیث
از وی میکردند و بهیبت و عظمت او نمی نشستند چنانچه عبید الرحمان بهره در حاشیه صحیح بخاری
نقلا عن زینة القاری میفرماید ابو سعید القطان الاحول البصری المتفق علی جلالته سمع هشام
بن عروة وحمید الطویل واسمعیل بن ابی خالد و یحیی بن سعید الانصاری و جماعة
... علی بن المدینی و بیان بن عمرو و بندار روایة و یحیی و محمد بن المثنی وقال

القطان بفتح القاف وتشدید الطاء المهملة فی آخرها نون هذه النسبة الی بیع القطن ۱۲ انساب سمعانی ۵۸
بیان بن عمرو البخاری ابو محمد العابد صدوق جلیل من الحادیة عشرة مات سنة اثنتین وعشرین ۱۲ تقریب

احمد بن حنبل ما رأیت مثله فی کل احواله وقال ابیه المنتهی فی التثبت فی البصرة وقال
ابن معین اقام یحیی عشرین سنة یختم القرآن فی کل یوم ولیلة ولم یفته الزوال فی
المسجد اربعین سنة وقال قال لی عبد الرحمن بن مهدی لا تری بعینك مثل یحیی وقال
ابن منجویه[۱] کان یحیی من سادات اهل زمانه حفظاً وورعاً وفهماً وعلماً وفضلاً وهو
الذی مهد لاهل العراق رسم الحدیث وامعن النظر فی البحث عن الثقات وترك الضعفاء وروی
له اصحاب الکتب الستة نقل انه کان یصلی العصر فیستند الی اصل منارة مسجده فیقف
بین یدیه الامام احمد وعلی بن المدینی وابن معین وغیرهم یسألونه الحدیث وهم قیام علی
ارجلهم الی المغرب لا یجلسون هیبة له واعظاما ثقة متقن حافظ امام قدوة من کبار
التاسعة قال بندار اختلفت الیه عشرین سنة فما اظنه عصی الله قط وکان رأسا فی العلم
انتهی وبعد سماع این مدائح هوش ربا ومناقب حیرت فزا آیا ممکن هست که حضرات سنیه بر نسبت چنین تعنت را
بسوی چنین امام جلیل الشان که ممدوح اکابر ائمه اعیان ست دل شاد کرده در حکم او بانتقال سفیان بن عیینه
قیل و قال آغاز نهند و تعنت او را مسلم داشته داد تفضیح و تقبیح چنین مقتدای متورع بمقابله الحق دهند اما وکیع
پس کو امامی ست رفیع و فضلش ظاهر بر هر شریف و وضیع تا آنکه امام احمد بن حنبل در مدائح او میفرماید
که چشم من مثل وکیع ندیده و نیز ارشاد نموده که حافظ تری از و برای علم ندیده ام ویحیی بن اکثم ما بون
قاضی مامون غیر مامون در حال زهد وعبادت او نقل میکند که صائم الدهر بود و هر شب بختم قرآنی می پرداخت
وشب زنده میداشت یافعی در سنه سبع وتسعین ومائة میگوید وفیها الامام العلم ابو سفیان وکیع
بن الجراح روی عن الاعمش قال احمد ما رأیت اوعی للعلم ولا احفظ من وکیع قلت وهو الذی
اشار علیه القائل بقوله شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترك المعاصی وقال بان
العلم فضل وفضل الله لا یعطی لعاصی وقال یحیی بن اکثم صحبت وکیعا وکان یصوم الدهر ویختم
القرآن کل لیلة وقال احمد ما رأت عینی مثل وکیع انتهی عجب آنست که چنین امام جلیل مروان بن معویة
که ذهبی او را در میزان عالم و ثقه و صاحب حدیث میگوید رافضی می پندارد و نیز بر افاده ابن حجر و صلوتی دیگر او بدتر از یهود و نصاری
قرار میدهد و ابن المدینی او را مصحف ملحن می سازد و کلمات لحن آیات او را بایه حیرت خلائق و تعجب عالم میداند
ذهبی در میزان میفرماید قال ابن المدینی کان وکیع یلحن ولو حدثت بالفاظه لکانت عجبا کان

[۱] ابن منجویه بفتح المیم وسکون النون وضم الجیم وفی آخرها الیاء من تحتها باثنتین هذه النسبة الی جده [illegible] ابراهیم بن منجویه الحافظ الاصبهانی کان من الحفاظ المتقنین وکان کثیر الحدیث [illegible] ۲۵۴ [illegible]

يقول ثنا مشيخ عن عايشة وسئل احمد بن حنبل اذا اختلف وكيع وعبد الرحمن ابن مهدي
بقول من ناخذ فقال عبد الرحمن يوافق اكثر وخاصة في سفيان وعبد الرحمن يسلم منه
السلف ويجتنب شرب المسكر وكان لا يرى ان يزرع ارض الفرات قال المديني في التهذيب
كان فيه تشيع قليل قال حنبل سمعت يحيى بن معين يقول رأيت عند مروان بن معوية
لوحا فيه فلان كذا وفلان رافضي ووكيع رافضي فقلت له وكيع خير منك قال مني قلت نعم
فما قال لي شيأ ولو قال شيأ لوثب عليه اصحاب الحديث فبلغ ذلك وكيعا فقال يحيى
صاحبنا ونيز در ميزان الاعتدال بترجمه مروان بن معاويه مذكورست قال يحيى بن معين وجدت
عند مروان لفظ وكيع رافضي فقلت له وكيع خير منك ازين عبارت تشيع وكيع اظهر من الشمس است ظاهر ميشود که نسبت مروان بن معويه رفض را بوكيع مستند است
و از وليعني او عثمان را تشبيه وتمثيل بحجاج
فاسق وملعون پيدا دو كسى را كه بر عثمان رحمت نفرستد او را معذور ميداشت واحتجاج واستدلال براى
تصويب فعلش مى نمود وترحم را بر عثمان مثل ترحم بر حجاج تشنيع وتقبيح مى دانست تهذيب الكمال على الاكمل
الوالد الماجد قدس الله نفسه وروح روحه بترجمه حسن بن صالح مذكورست قال وكيع هو اى حسن بن صالح
عندى امام فقيل له انه لا يترحم على عثمان فقال وكيع اتترحم انت على الحجاج انتهى وذهبى در
ميزان بترجمه او گفته قال وكيع هو عندى امام فقيل انه لا يترحم على عثمان فقال تترحم انت
على الحجاج قلت هذا التمثيل مردود غير مطابق اما عبد الرزاق كه از كبار حذاق و
مقتداى امه على الاطلاق وفضلش مشهور در آفاق ودر علوم حديث وتفسير يكتا وطاق بود واصحاب
صحاح كافه او را معتمد دانند وروايات او را در صحاح خود آرند ومرجع اعلام كرام وملجاى محدثين فخام
بود تا آنكه گفته اند كه بعد حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هرقدر مردم كه بسوى او شتافتند
بسوى ديگرى هرگز اينقدر نرفتند واى مديح ابلغ من ذلك يافعى در مرآة الجنان در وقايع سنه احدى عشره
ومائتين ميگويد وفي السنة المذكورة توفي الحافظ العلامة المرتحل اليه من الآفاق الشيخ
الامام عبد الرزاق بن همام اليمني الصنعاني الحميري صاحب المصنفات عن ست وثمانين
سنة روى عن معمر وابن جريج والاوزاعي وطبقتهم ورحل اليه الائمة الى اليمن قيل ما رحل
الناس الى احد بعد رسول الله مثل ما رحلوا اليه روى عنه خلائق من ائمة الاسلام

منهم الامام سفيان بن عيينة والامام يحيى بن معين واسحاق بن راهويه وعلي بن المديني
ومحمود بن غيلان انتهى وابن روزبهان در شرح شمائل ترمذي گفته وقد اثنى العلماء على عبد الرزاق هذا
وكان شيخا لاجلة اصحاب الحديث وفضائله كثيرة شهيرة و ذهبي كه از ائمه تحقيق و تنقيد است
او را باين اوصاف كريمه ومناقب عظيمه در ميزان مي ستايد عبد الرزاق بن همام بن نافع الامام ابو بكر
الحميري مولاهم الصنعاني احد الاعلام الثقات ولد سنة ست وعشرين ومائة وطلب العلم
وهو ابن عشرين سنة فقال جالست معمرا سبع سنين وقدم الشام تجارة وحج
وسمع من ابن جريج وعبيد الله بن عمر وعبد الله بن سعيد بن ابي هند وثور بن يزيد والاوزاعي
وخلق وكتب شيئا كثيرا وصنف الجامع الكبير وهو خزانة علم ورحل الناس اليه احمد
واسحاق ويحيى والذهلي والرمادي وعبد انتهى مقام استعجاب اولي الالباب است كه اكثر اين حضرات
بسبب كثرت تعصبات از تفضيح وتقبيح چنين امام جليل خود را معذور نمي دارند و در حقيقت بنيان غير
مرصوص مذهب خود را از پا در مي آرند مگر نمي بيني كه ارباب رجال مي آرند كه ابن عيينه مستفيدين در كاهش را ۲۵۶
كه خلقي كثير بودند بلكه خويش هم از جمله ايشان است مصداق ضل سعيهم في الحيوة الدنيا گمان ميكند عباس
بن عبد العظيم نيز كه عالم عظيم ومحدث فخيم است عبد الرزاق را ملقب بلقب كذاب ميسازد و ذهبي در ميزان الاعتدال
مينويسد ابو زرعة عن عبيد الله السندي قال ودعنا ابن عيينة فقلت اريد عبد الرزاق
قال اخاف ان تكون من الذين ضل سعيهم في الحيوة الدنيا وايضا فيه العقيلي حدثني
احمد بن زكير الحضرمي ثنا مخلد بن اسحاق بن يزيد البصري سمعت مخلد الشعيري يقول كنت عند
عبد الرزاق فذكر رجل معوية فقال لا تقذر مجلسنا بذكر ولد ابي سفيان محمد بن عثمان الثقفي
البصري قال لما قدم العباس بن عبد العظيم من صنعاء من عند عبد الرزاق اتيناه
فقال لنا ونحن جماعة الست قد تجشمت الخروج الى عبد الرزاق ودخلت اليه واقمت عنده
والذي لا اله الا هو ان عبد الرزاق كذاب انتهى واسحاق بن راهويه پس گو يكي از ائمه اعلام محدثين عظام حضرات اهل سنت است
ليكن در آخر متغير گرديده چنانچه در ميزان ذهبي مذكور است قال ابو عبد الله الاجري سمعت ابا داود
يقول اسحاق بن ابراهيم تغير قبل ان يموت بخمسة اشهر سمعت منه في تلك الايام فرميت به
واليها في الميزان وذكر شيخنا ابو الحجاج حديثا فقال فيه اسحاق اختلط في آخر عمره

و آنچه آنجناب که مخاطب اند ارتداد ابی الجارود در آخر موجب جرح روایات او و باعث کمال طعن و الزام بر روات
احادیث او ست پس اختلاط و تغیر اسحاق بن راهویه در آخر نیز موجب قدح مرویات او و باعث توجه تشنیع و تفظیع
حضرات اهلسنت که روایات اسحاق را اخراج کنند و تفتیش مخلد بیدار نمی سازند خواهد بود اما روح بن عباده
که فضائل و محامد او مروج قلوب و مناقب و مدائح او مفرح کروب ست که بتصریح ذهبی ثقه و مشهور و در
علمای اهل بصره و حفاظ و رؤسای اهل سنت معدود و نزد ابن معین صدوق ست و نزد یعقوب بن شیبه
بفضائل عدیده محمود و ابن المدینی او را از جمله آن محدثین می شمارد که از ابتدای عمر عزیز خود را در حدیث صرف
کردند و اولا طلب حدیث نمودند و بعد ازان بتصنیف پرداختند و بعد آن بتحدیث و ترویج آن ساختند چنانچه
در تذهیب التهذیب ذهبی مذکور ست روح بن عبادة بن العلاء بن حسان القیسی ابو محمد البصری احد
الحفاظ والرؤساء عن حسین المعلم وابن عون وهشام بن حسان وحاتم بن ابی صغیرة
وزکریا بن اسحاق وابن جریج وعوف الاعرابی وخلق کثیر وعنه احمد وابن راهویه
واسحاق الکوسج وابراهیم الجوزجانی وعبد بن حمید وابو بکر الصاغانی ویحیی بن ابی طالب
وخلائق من آخرهم الکدیمی قال الکدیمی سمعت علی بن المدینی یقول نظرت لروح بن عبادة فی اکثر
من مائة الف حدیث کتبت منها عشرة آلاف قال یعقوب بن شیبة کان روح احد من
یحتمل الحمالات وکان سریا کثیر الحدیث جدا صدوقا وسمعت ابن المدینی یقول
من المحدثین قوم لم یزالوا فی الحدیث فطلبوا ثم صنفوا ثم حدثوا منهم روح بن عبادة
وقال ابن معین صدوق و بنابر افاده ابن حجر عسقلانی در تقریب ثقه و فاضل و صاحب تصانیف ست
حیث قال روح بن عبادة بن العلاء بن حسان القیسی ابو محمد البصری ثقة فاضل له تصانیف
انتهی و ابن روزبهان در شرح شمائل ترمذی گفته روح بن عبادة بن العلاء بن حسان القیسی
ابو محمد البصری ثقة فاضل له تصانیف انتهی و بالجمله فضائل قواریری در او قیل و قال دارد
با وجود روایت کردن خود ازو گفته که روایت ازو جائز نمی دانند و بعضی حدیث او را انکار می سازند
و ابوحاتم او را قابل احتجاج نمیگیرد و نسائی او را قوی نمیدانند و عفان او را مسند نمیکند و دوازده کس از اصحاب
جرح و تعدیل بر او طعن می نمایند قال الذهبی فی المیزان روح بن عبادة بن العلاء بن حسان البصری
القیسی ثقة مشهور حافظ من علماء اهل البصرة عن حسین المعلم وابن عون

وخلق وعنه احمد وعبد بن حميد وابو بكر الصاغاني وخلق سواى الكديمي عن ابن المديني قال
نظرت لروح في اكثر من مائة الف حديث كتبت منها عشرة الاف وقال ابن معين
وغيره صدوق وتكلم فيه القواريري بلا حجة وقال ابن المديني ذكر عبد الرحمن روح بن
عبادة فقلت لا تفعل فان سمعنا قوما يحملون كلامك فقال استغفر الله ثم حمل فوضعا
يعني هشيما الى ان الغيبة تنقض الوضوء وقال ان عبد الرحمن تكلم فيه لكونه لم يتابعه
فلا غير وقال يعقوب بن شيبة قال محمد بن عمر قال لي يحيى بن معين حدثنا القواريري بحديث
عن عشرين شيخا من الكذابين ثم يقول لا احدث عن روح ثم قال يعقوب سمعت
عفان لا يرضى امر روح بن عبادة ثم بلغني عنه انه قواه وقال احمد بن الفرات طعن على
روح اثنا عشر رجلا فلم ينفذ قولهم فيه وروحا للكتابة عن اصحابه وقال الآجري قال
سئل في العلل في الكتب روح ليس بقوي قلت نعم عبد الرحمن بن مهدي اقوى منه وهو صدوق
وصاحب حديث وقال يعقوب بن شيبة كان روح احد من يحمل لهم الاثبات وكان سريا
كثير الصدق واكثر الحديث جدا وقال ابن المديني لم يزل روح في الحديث منذ نشأ ٢٥٨
قال علي كان ابن المهدي يطعن على روح وينكر عليه احاديث ابن ابي ذئب عن الزهري
مسائل فلما قدمت على معن اخرجها الي وقال هي عندي بصري لم يسمعها منا فاتيت
عبد الرحمن فاخبرته فاحسبه قال تحلله لي قال يعقوب بن شيبة سمعت عن عفان
انه لا يرضى امر روح بن عبادة وقال ابو عبيد الآجري سمعت ابا داود يقول اكثر ما انكر
القواريري على روح تسعة احاديث حدث بها عن مالك سماعا مات روح سنة خمس
ومائتين اما عبد بن حميد كه جلالت قدر وى مخفى نيست از انساب سمعاني وتراجم الحفاظ
مرزا محمد بدخشاني وتذكرة الحفاظ ذهبي وطبقات الحفاظ ابن ناصر الدين وشروح بخاري در يافت
ميتوان كرد ودر مفتاح كنز الدراية بترجمه اش ميفرمايد قال الحافظ الذهبي في تذكرة الحفاظ
هو الامام ابو محمد عبد بن حميد بن نصر الكشي مصنف المسند الكبير والتفسير وغير
ذلك واسمه عبد الحميد فخفف رحل على راس المائتين في شبيبته فسمع يزيد بن هارون
ومحمد بن بشر العبدي وابن ابي فديك وعبد الرزاق وطبقتهم حدث عنه مسلم

والترمذي وخلق وعلق له البخاري في دلائل النبوة من صحيحه فسماه عبد الحميد وكان من
الائمة الثقات مات سنة تسع واربعين ومائتين جرم عظيم این بزرگ بزعم باطل متعصبین این
حضرات آنست که نزول آیه وافی هدایه انما ولیکم الله را در شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده چنانچه جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور میفرماید اخرج عبد الرزاق وعبد بن حمید وابن جریر
وابو الشیخ وابن مردویه عن ابن عباس في قوله انما وليكم الله ورسوله الآية قال نزلت في
علي بن ابي طالب ابن تیمیه در هفوات وطامات خود دست پاچه شده در جواب استدلال باین آیت میگوید
اجمع اهل العلم بالنقل على انها لم تنزل في علي بخصوصه وساق الى ان قال واما اهل العلم الكبار اصحاب
التفسير كمحمد بن جرير الطبري وبقي بن مخلد وابن ابي حاتم وابي بكر بن المنذر وعبد الرحمن
بن ابراهيم وامثالهم فلم يذكروا فيها مثل هذه الموضوعات فضلا عن من هو اعلم منهم مثل احمد
بن حنبل واسحاق بن راهويه بل لا يذكر مثل هذا عبد بن حميد ولا عبد الرزاق مع ان
عبد الرزاق كان يميل الى التشيع ويروي كثيرا من فضائل علي وان كانت ضعيفة لكن اجل
قدرا من ان يروي مثل هذا الكذب الظاهر انتهى از این کلام بصراحت تمام واضح است که اخراج
این روایت منافی شان علمای کبار است واز خاص علمای سنیه باید گفت که اینها اهل تشیع بوده وایشان
هم آنرا روایت نمیکنند وروایت آن منافی جلالت شان ایشانست پس بزعم ابن تیمیه عبد بن حمید از علمای
کبار چه از علمای صغار هم نبوده [illegible] بلکه بتصریح عبد الرزاق که حال او از افاده شنیدی هم [illegible]
کثیر [illegible] عجب است که ابن تیمیه این همه [illegible] وجلالت [illegible] وقت آن
دار [illegible] احتمال اختیار کرده که حکم با غیب [illegible] السهام في الظلام کرده که ابن جریر
وابن ابی حاتم وعبد الرزاق وعبد بن حمید روایت نزول این آیت در شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده اند
وهذا [illegible] از کلام سیوطی دانستی که ابن جریر وعبد الرزاق وعبد بن حمید روایت آن کرده اند
وروایت نمودن ابن ابی حاتم هم آنرا از در منثور [illegible]
قوم وجاهت انصاف ایشان مثل سپیده صبح روشن شد وکلا این همه فضائل وکمالات را که اهل ایمان ثابت
آن میکنند ومقابل الحق چنان سراسیمه ومدهوش ومستغرق شده اند که چنین هفوات وخرافات غریب بر زبان
می آرند وبانکار محسوسات وبدیهیات همت می گمارند وآنرا غایت سعی در جواب وخلاص از اشکالات [illegible] الحق

می پندارند و چنین ... را که ادانی طلبه از ان استحیا کنند علق نفیس میشمارند و کمال فخر و مباهات بران میدارند
فاعوذ بالله من مکاید النفس و وساوسها اما سنید پس اگرچه سناد مفسرین و عماد محدثین بوده
و باوصف سعتر بودنش از اکابر و اعاظم اینهاست که ابو زرعه و اثرم و جماعتی از اعیان و ائمه اهلسنت از او
روایت میکنند و خطیب در حق او میگوید که اکابر از و روایت کرده اند و احتجاج باو نموده اند و جز خیر از
ایشان در حق او نشنیده ام و برای او معرفت بحدیث و ضبط هم ثابت میکنند و ابن ابی حاتم او را صدوق
میگوید و ابن حبان او را در ثقات ذکر میکند چنانچه در حاشیه کاشف بترجمه او مذکورست قال ابن
ابی حاتم صدوق و ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات قال کان صنف التفسیر روی عنه ابنه والناس
ربما خالف و قال ابو بکر الخطیب لا اعلم ای شیء غمصوا علی سنید و قد رایت الاکابر من
اهل العلم رووا عنه واحتجوا به ولم اسمع عنهم فیه الا الخیر و قد کان له معرفة بالحدیث
والضبط فالله اعلم انتهی لیکن ابو داؤد بتضعیف او میپردازد و نسائی او را لا ثقه شمرده اند و ابو حاتم هم او را تضعیف
می نماید و ذهبی روایت منکر برای او ثابت میسازد و در میزان الاعتدال میگوید سنید بن داود المصیصی المحتسب
واسمه الحسین عن حماد بن زید و هشیم والطبقة حافظ له تفسیر وله ما ینکر انبانا ابن علان انا
الکندی عن القزاز انا الخطیب انا ابن شاذان ثنا ابو سهل القطان ثنا عبد الکریم بن الهیثم ثنا
سنید نا فرج بن فضالة عن معویة بن صالح عن نافع قال سرت مع ابن عمر فقال طلعت
الحمراء قلت لا ثم قلت قد طلعت فقال لا مرحبا بها و لا اهلا قلت سبحان الله نجم سامع مطیع
قال ما قلت الا ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الملائکة قالت یا رب کیف
صبرک علی بنی ادم قال انی ابتلیتهم و عافیتکم قالوا لو کنا مکانهم ما عصیناک قال فاختاروا
ملکین منکم فاختاروا هاروت و ماروت فنزلا فالقی الله علیهما الشبق فجاءت امرأة
یقال لها الزهرة و ذکر الحدیث بطوله ثم روی عنه ابو زرعة والاثرم و جماعة و صدقه ابن ابی حاتم
و قال ابو داؤد و لم یکن بذاک و قال س الحسین بن داؤد لیس بثقة توفی سنید
سنة ست و عشرین و مائتین انتهی و در کاشف مذکورست سنید بن داود ابو علی المصیصی
الحافظ عن حماد بن زید و شریک و عنه ابو زرعة والاثرم ضعفه ابو حاتم و قواه غیره انتهی
و ابن حجر عسقلانی هم او را باوصف اقرار بامامت و معرفت او ضعیف میگوید چنانچه در تقریب گفته

سنید بنون ثم دال مصغر ابن داود المصیصی المحتسب واسمه حسین ضعیف مع امامته ومعرفته لکونه
کان یلقن حجاج بن محمد شیخه انتهی بلکه خود سیوطی در لآلی مصنوعه تضعیف کردن ابو داود ونسائی
سنید را از کتاب الموضوعات ابن الجوزی نقل ساز د کما لا یخفی علی المتتبع اما ابوبکر بن ابی شیبه
پس فضائل علیه و محاسن جلیله و جلالت قدر و سمو ذکر او زبان زد خلائق ست احتیاج اظهار ندارد و بخاری و
مسلم وابو داود ونسائی وابن ماجه از خوشه چینان افادات او هستند که روایات او را در صحاح خود می آرند
و آنرا معتمد و معتبر میدانند مناوی در فیض القدیر میفرماید ابن ابی شیبه الحافظ الثبت العدیم النظیر
عبد الله بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی صاحب المسند والاحکام والتفسیر وغیرها سمع من
ابن ابی شیبة المبارک وابن عیینة وتلک الطبقة وعنه الشیخان وابو داود وابن ماجة وخلق
قال الفلاس ما رایت احفظ منه چون این بزرگ بالجار حق روایت شهید ذلیله ثانی یا صراق بیت
حضرت فاطمه علیها السلام بنا بر تصریح شاه ولی الله در ازالة الخفا روایت فرموده بنا بر بیان این وزیها
ممدوح و محمود خواهد بود هرگاه حال جمعی از این افاضل بزرگان و اماثل اعیان که سیوطی آنها را تخصیص و
تحسین برآورده یکجا جمع ساخته بود دیدی و فضائح و قبائح ایشان از زبان ثقات مشهورین اعلام ناقدین
شنیدی حال بعض حالات بعض معتبرین دگر هم که از همین طبقه یعنی طبقه ثانیه و ثالثه اند باید شنفت گو بعد از
حال آنحضرات که سیوطی ایشان را بدقت نظر چیده و بر دیگران برگزیده بود احتیاج بذکر رجال بر امثال دگر متفید
و رجال آئمه اهل ضلال نبود لیکن تتمیما للمرام خواستم که بذکر جمعی از باقی ماندگان هم بپردازم و بنشر مجاهد و مثالب
فضائل و مدائح و محاسن و مکارم ایشان اعراض مثوبات سازم پس بدانکه از انجمله است زهری که صاحب
فضائل باهره و مقامات باهره بود شیخ عبد الحق دهلوی در ستایش او در رجال مشکوة می سراید الامام
المعروف احد الفقهاء والمحدثین والعلماء الاعلام من التابعین بالمدینة المشار الیه فی
فنون علم الشریعة انتهی و اعور کفر تفسیر المسنت را منسوب باو دانسته و از انتساب آن بجناب
امیر المومنین علیه السلام ابرو ترش کرده حالانکه با اینهمه فضل و علا بصحبت ظالمین مبتلا بوده و بسبب قلت دیانت
و اختیار خیانت و ترک امانت قبائح منکرات و شنائع حالات ایشان می دید و بران سکوت مینمود و زبان بامر
بمعروف و نهی عن المنکر دل می دزدید و بهمین جهت اقران و امثال او که علما و زهاد آنوقت بودند برا و مواخذه میکردند
و سهام ملام و طعن برا و میزدند و تهجین و تفتیش و تحقیر و تعییر او مینمودند شیخ عبد الحق در تکمیل الکمال

بغیر بابه ویقال انه اقتدا بقول الصحابة الامر القلیل الذی یاذنه بغیره شاعر [illegible]
وکان اقرانه من العلماء والزهاد یاخذون علیه وینکرون ذلك منه وکان یقول انما
شایعه فی خروجهم دون غیرهم فیقولون الاترى ماهم فیه ویسکت انتهی قال الحافظ ابن الجوزی
ومن مخالطة الامراء سیما بر دران بیم لطف بابد فرمود قال فی کتابه تلبیس ابلیس ومن تلبیس ابلیس
علی الفقهاء مخالطتهم الامراء والسلاطین ومداهنتهم وترك الانكار علیهم مع القدرة علی
ذلك وربما رخصوا لهم فیما لا رخصة فیه لینالوا من دنیاهم فیقع من ذلك الفساد لثلاثة
الاول الامیر فیقول لولا انی علی صواب لانكر علی الفقیه وكیف لا اكون مصیبا وهو
یاكل من مالی والثانی العامی فانه یقول لا باس بهذا الامیر ولا بماله ولا بافعاله فان
فلانا الفقیه لا یزال عنده والثالث الفقیه فانه یفسد دینه بذلك وچون علامه بحر سجاوی
مناظره معالی حجة الاسلام سلطان امام غزالی در فهم و تزهین علوم و تحصیل جواز تقبیح وعیب و تفضیح علماء
مخالطین سلاطین کما هی طول التطاق (؟) لطیح السیاق مؤید باحادیث جناب خیر الانام علیه و آله الآف التحیة
والسلام و مستشهد باقوال علماء اعلام و فضلاء فخام فرموده لهذا نقل آن اهم علی ما علیه من التطویل
والاطناب اقرب بصواب است نهایة المر منصف آن را دیده اوضاع حالیه و مناقب مخطیه که در ان برای
ارباب [illegible] امراء سلاطین ثابت کرده بر زهری تطبیق نماید قال الغزالی فی احیاء العلوم
فی باب [illegible] علماء الآخرة ان یكون منقبضا عن السلاطین فلا یدخل علیهم البتة
ما دام یجد الی الفرار عنهم سبیلا بل ینبغی ان یحترز عن مخالطتهم وان جاؤا الیه
فان الدنیا [illegible] وزمامها فی ایدی السلاطین والمخالط لهم لا یخلو عن تكلف فی
طلب مرضاتهم واستمالة قلوبهم مع انهم ظلمة ویجب علی كل متدین الانكار علیهم بسود
[illegible] بالطهار الظلم وتقبیح فعلهم فالداخل علیهم اما ان یلتفت الی تنعمهم
فیزدری نعمة الله علیه او یسكت عن الانكار علیهم فیكون مداهنا لهم او یتكلف فی
كلامه لمرضاتهم وتحسین حالهم وذلك هو البهت الصریح او یطمع فی ان ینال من
دنیاهم وذلك هو السحت وسیاتی فی كتاب الحلال والحرام ما یجوز ان یوخذ من اموال
السلاطین وما لا یجوز من الادرار والجوائز وغیرها وعلی الجملة فمخالطتهم مفتاح

لم يصدقوا وعلماء الآخرة طريقتهم الاحتياط وقد قال صلى الله عليه وسلم من بدا جفا
يعني من سكن البادية جفا ومن اتبع الصيد غفل ومن أتى السلطان افتتن وقال صلى الله عليه
وسلم سيكون عليكم أمراء تعرفون منهم وتنكرون فمن أنكر فقد برئ ومن كره فقد سلم ولكن
من رضي وتابع أبعده الله تعالى قيل أفلا نقاتلهم قال صلى الله عليه وسلم لا ما صلوا وقال
سفيان في جهنم واد لا يسكنه إلا القراء الزائرون للملوك وقال حذيفة رضي الله عنه
إياكم ومواقف الفتن قيل وما هي قال أبواب الأمراء يدخل أحدكم على الأمير فيصدقه
بالكذب ويقول له ما ليس فيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم العلماء
أمناء الرسل على عباد الله تعالى ما لم يخالطوا السلطان فإذا فعلوا ذلك فقد خانوا الرسل
فاحذروهم واعتزلوهم رواه أنس وقيل للأعمش لقد أحييت العلم لكثرة من يأخذه عنك فقال لا تعجلوا
ثلث يموتون قبل الإدراك وثلث يلزمون أبواب السلاطين فهم شر الخلق والثلث الباقي
لا يفلح منهم إلا القليل ولذلك قال سعيد بن المسيب إذا رأيتم العالم يغشى الأمراء
فاحترزوا منه فإنه لص وقال الأوزاعي ما من شيء أبغض إلى الله تعالى من عالم يزور
عاملا وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم شرار العلماء الذين يأتون الأمراء وخيار الأمراء
الذين يأتون العلماء وقال مكحول الدمشقي من تعلم القرآن وتفقه في الدين ثم صحب
السلطان تملقا إليه وطمعا فيما في يديه خاض في بحر من نار جهنم بعدد خطاه وقال
سمنون ما أسمج بالعالم أن يؤتى إلى مجلسه فلا يوجد فيسأل عنه فيقال إنه عند الأمير
قال وكنت أسمع أنه يقال إذا رأيتم العالم يحب الدنيا فاتهموه على دينكم حتى جربت ذلك
إذ ما دخلت قط على السلطان إلا وحاسبت نفسي بعد الخروج فأرى عليها الدرك
وأنا أواجههم مما ألقاه به من الغلظة والفظاظة وكثرة المخالفة لهواهم ولقد وددت
أن أنجو من الدخول كفافا مع أني لا آخذ منهم شيئا ولا أشرب لهم شربة ماء ثم قال وعلماء
زماننا هذا شر من علماء بني إسرائيل يخبرون السلطان بالرخص وبما يوافق هواه ولو
أخبروه بالذي عليه وفيه نجاته لاستثقلهم وكره دخولهم عليه وكان ذلك نجاة لهم عند
ربهم وقال الحسن كان فيمن كان قبلكم رجل له قدم في الإسلام وصحبة لرسول الله صلى الله عليه وسلم

قال عبد الله بن المبارك عتب به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه وکان یغشی السلاطین فقعد
عنهم فقال له بنوه یاتی هولاء من لیس هو مثلک فی الصحبة والقدم فی الاسلام فلو اتیتهم
فقال بنی ان الدنیا جیفة وقد احاط بها قوم والله لئن استطعت لا اشارکهم فیها قالوا یا
ابانا اذا نهلک هزلا قال یا بنی لان اموت مومنا مهزولا احب الی من ان اموت منافقا سمینا
قال الحسن رحمه الله تعالی خصمهم والله اذ علم ان التراب یاکل اللحم والسمن دون الایمان
وفی هذا اشارة الی ان الدخول علی السلطان لا یسلم منه احد من النفاق البتة وهو مضاد للایمان
وقال ابو ذر لسلمة یا سلمة لا تغش ابواب السلاطین فانک لا تصیب من دنیاهم شیئا
الا اصابوا من دینک افضل منه وهذه فتنة عظیمة للعلماء وذریعة صعبة للشیطان
علیهم لا سیما من له لهجة مقبولة وکلام حلو اذ لا یزال الشیطان یلقی الیه ان فی وعظک
لهم ودخولک علیهم ما یزجرهم عن الظلم ویقیم شعائر الشرع الی ان یخیل الیه ان الدخول علیهم
من الدین ثم اذا دخل لم یلبث ان یتلطف فی الکلام ویداهن ویخوض فی الثناء والاطراء
وفیه هلاک الدین وکان یقال العلماء اذا علموا عملوا فاذا عملوا شغلوا فاذا شغلوا
فقدوا فاذا فقدوا طلبوا فاذا طلبوا هربوا وکتب عمر بن عبد العزیز الی الحسن
رحمهما الله تعالی اما بعد فاشر علی باقوام استعین بهم علی امر الله تعالی فکتب الیه اما
اهل الدین فلن یریدوک واما اهل الدنیا فلن تریدهم ولکن علیک بالاشراف فانهم
یصونون شرفهم ان یدنسوه بالخیانة هذا فی عمر بن عبد العزیز وکان ازهد اهل زمانه
فاذا کان شرط اهل الدین الهرب منه فکیف یستتب طلب غیره ومخالطته ولم یزل السلف العلماء
مثل الحسن والثوری وابن المبارک والفضیل وابراهیم بن ادهم ویوسف بن اسباط یتکلمون فی علماء
الدنیا من اهل مکة والشام اما لمیلهم الی الدنیا او لمخالطتهم السلاطین حتی قال بعضهم لو
قیل من احمق الناس لاخذت بید القاضی وقلت هذا ونیز زهری تدلیس در روایت میکرد
وقال الذهبی فی المیزان محمد بن مسلم الزهری الحافظ الحجة کان یدلس فی النادر انتهی
وازانجمله جویبر بن سعید است که از تابعین در روایت ابن ماجه مرت وحضرات اہل سنت
اخذ تفسیر از او میکنند ودرین باره بر او اعتماد مینمایند حالانکه ابن معین

۲۶۵

او را لیس بشیء میگویند و جوزجانی از اشتغال باو منع میفرماید و نسائی و دارقطنی او را متروک میگویند چنانچه در میزان الاعتدال مسطور است جویبر بن سعید ابو القاسم الازدی البلخی المفسر صاحب الضحاک قال ابن معین لیس بشیء وقال الجوزجانی لا یشتغل به وقال النسائی والدارقطنی وغیرهما متروک الحدیث قلت له عن انس شیء روی عنه حماد بن زید بن اسلم وابن المبارک ویزید بن هارون وطائفة ابو مالک عن جویبر عن الضحاک عن ابن عباس مرفوعا قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا عقل الصوم اذا اطاق ویروی عن جویبر عن الضحاک عن ابن عباس حدیثا من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم یرمد ابدا قال ابو قدامة السرخسی قال یحیی القطان تساهلوا فی اخذ التفسیر عن قوم لا یوثقونهم فی الحدیث ثم ذکر لیث بن ابی سلیم وجویبر والضحاک ومحمد بن السائب وقال هؤلاء لا یحمد حدیثهم ویکتب التفسیر عنهم و ابن حجر عسقلانی در تقریب میفرماید جویبر بتصغیر جابر ویقال اسمه جابر وجویبر لقب ابن سعید الازدی ابو القاسم البلخی نزیل الکوفة راوی التفسیر ضعیف جدا من الخامسة مات بعد الاربعین و از جمله راویان تفسیر و زمره مفسران مشاهیر مقتدای انام ابو صالح باذام است که ابو صالح از کبار مشایخ تابعین و اجلای اوصاف منتسبین نیک میدانند که قرن تابعین که خیر القرون است محسوب و از روات سنن اربعه که عبارت از صحیح ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه است محسوب و حبیب بن ابی ثابت بسبب غایت محبت او را بدرو عزیز موسوم میکرد و مهارتش در تفسیر بمرتبه رسیده بود که اسمعیل بن ابی خالد میگوید که سوال نکردم از او چیزی را مگر آنکه تفسیرش بیان کرد و یحیی بن قطان که عمده علمای اعیان است کرامت حدیثش و توثیق او بسته میفرماید که احدی از اصحاب ما ندیدم که ابو صالح را ترک کرده باشد و ابن معین نفی باس از او میکند حالانکه بخاری در اظهار حق باکی نکرده تضعیفش میفرماید اما او را بوجهی از وجوه روایاتش ثقه نمیدانند و ذلک عجب عجاب و شعبی که برای احصای شعب از فضایل مشتهر و قدری طویل بالید القدر و نقائص و تهجین او میکوشید که بگوشمال و اجی او بر تفسیر دانش همی پرداخت و گاه گاهی طعن بالغه باو نسبت میداد و بسبب این مقتدای انام در کذب بهم مهارتی تمام داشت تا آنکه خود بکذب خویش اقرار نموده که تمامی آنچه بحدیث کرده ام کذب است و دروغ محض است چنانچه در میزان ذهبی مسطور است باذام ابو صالح تابعی ضعفه البخاری وقال النسائی باذام لیس بثقة وقال ابن معین لیس به باس وقال ابن عدی عامة ما یرویه تفسیر قلت روی عن مولاته ام هانی واخیها علی وابن هریرة وعنه سماک

بن مغول وسفیان الثوری وابن اخته عمار بن محمد وقال یحیی القطان لم ار احدا من اصحابنا
ترک ابا صالح مولی ام هانی وقال محمد بن قیس عن حبیب بن ابی ثابت کنا نسمی ابا صالح باذام
مولی ام هانی دروغزن وقال زکریا بن ابی زائدة کان الشعبی یمر بابی صالح فیاخذ باذنه
فیهزها ویقول ویلک تفسر القرآن وانت لا تحفظ القرآن وقال اسمعیل بن ابی خالد کان ابو صالح
یکذب فما سالته عن شیء الا فسره لی روی ابن ادریس عن الاعمش قال کنا نأتی مجاهدا
فنمر علی ابی صالح وعنده بضعة عشر غلاما ما تری ان عنده شیئا ابن المدینی سمعت
یحیی بن سعید یذکر عن سفیان قال قال الکلبی قال لی ابو صالح کل ما حدثتک کذب وقال
مفضل بن مهلهل عن مغیرة قال انما کان ابو صالح صاحب الکلبی یعلم الصبیان وضعف تفسیره
وقال ابن معین اذا روی عنه الکلبی فلیس بشیء وقال عبد الحق فی احکامه ضعیف جدا
فانکر هذه العبارة علیه ابو الحسن بن القطان انتهی و نیز در میزان مذکورست ابو صالح مولی
ام هانی اسمه باذام ترکه ابن مهدی وقواه غیره وقال ابو احمد الحاکم لیس بالقوی عندهم
وانتصر له یحیی القطان فقال لم ار احدا من اصحابنا ترکه وما سمعنا احدا یقول فیه شیئا
و از آنجمله است لیث بن ابی سلیم که از اجله مفسرین و راویان صحاح سته است کامل الکمال و مستقیم
الاقوال و ممدوح الافعال و یکی از علمای کرام و فقهای اعلام و اوعیه علم خیر الانام علیه و آله الف التحیة والسلام
بوده و موصوف است بمحامد کثیره و معروفست بمناقب غزیره که فضیل بن عیاض او را اعلم اهل کوفه بمناسک
میداند و دارقطنی او را صاحب سنت میداند و حکم باخراج حدیث او میکند و صوم و صلوة بسیار
بعمل می آورد تا آنکه در اکثر الناس صیاما و صلوة محسوب گردید یافعی در مرآة الجنان میگوید لیث بن
ابی سلیم الکوفی احد الفقهاء قال الفضیل بن عیاض کان اعلم اهل زمانه فی المناسک
و در اختصار تهذیب الکمال ذهبی مذکورست قال ابو عبید الآجری عن ابی داود عن احمد بن
یونس عن فضیل بن عیاض کان لیث بن ابی سلیم اعلم اهل الکوفة بالمناسک قال و سمعت
ابا داود یقول سالت یحیی عن لیث فقال لیس به باس قال فیه ایضا وقال ابو بکر البرقانی
سالته یعنی الدارقطنی عن لیث بن ابی سلیم فقال صاحب سنة یخرج حدیثه و مسلم هم در
صحیح خود او را از عاملین اسرار رواة قلیلین اخبار و موصوفین بعلم و ستر و معروفین نزد اهل علم میداند

واسم صدق وتعاطی علم را شامل او میفرماید لیکن با اینهمه جلائل فضائل جرح او هم عیان است غیر محتاج
به بیان تهذیب الکمال و میزان الاعتدال وغیر آن از کتب رجال رو باید آورد و حال این صاحب سلف
که علم ایشان گرفته بوده باید دریافت که احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث میگوید و نسائی بتضعیف او سعی
پرداز و یحیی بن سعید نهایت گمان بد درباره او دارد که درباره کسی از رجال مقدوحین
و مجروحین چنان سوء ظن ندارد که درباره او و محمد بن اسحاق و همام دارد تا آنکه احدی را اجمال جرح وقدح
درباره اینها بحضرت تمکن نبوده و ابن معین او را از عطاء بن السائب ضعیف تر میداند قال فی المیزان لیث
بن ابی سلیم اللیثی الکوفی احد العلماء قال احمد مضطرب الحدیث ولکن حدث عنه
الناس وقال یحیی والنسائی ضعیف وقال ابن معین ایضا لا باس به وقال ابن حبان اختلط
فی آخر عمره وقال الدارقطنی کان صاحب سنة انما انکروا علیه الجمع بین عطاء وطاوس
ومجاهد حسب وقال عبد الوارث کان من اوعیة العلم وقال ابوبکر بن عیاش کان لیث
من اکثر الناس صلوة وصیاما قلت حدث عنه شعبة وابن علیة وابو معویة والناس
وقال ابن ادریس ما جلست الی لیث الا سمعت منه ما لم اسمع منه وقال عبد الله بن احمد
حدثنا ابی قال ما رایت یحیی بن سعید سوء رایا فی احد منه فی لیث ومحمد بن اسحاق
وهمام لا یستطیع احد ان یراجعه فیهم وقال ابن معین لیث اضعف من عطاء بن السائب
انتهی بالاقتصار و در اختصار تهذیب الکمال که از ذهبی است مذکور است قال عبد الله بن احمد
بن حنبل سمعت ابی یقول لیث بن ابی سلیم مضطرب الحدیث ولکن حدث عنه الناس
وقال ایضا سمعت ابی یقول ما رایت یحیی بن سعید سیء رایا فی احد منه فی لیث
ومحمد بن اسحاق وهمام لا یستطیع احد ان یراجعه فیهم وقال ایضا سمعت عثمان
بن ابی شیبة قال سألت جریرا عن لیث وعن عطاء بن السائب وعن یزید بن ابی زیاد
فقال کان یزید احسنهم استقامة فی الحدیث ثم عطاء وکان لیث اکثر تخلیطا قال
عبد الله وسألت ابی عن هذا فقال اقول کما قال جریر وقال ایضا قلت لیحیی بن معین لیث
بن ابی سلیم اضعف من یزید بن ابی زیاد و عطاء بن السائب قال نعم قال وقال لی یحیی مرة
اخری لیث اضعف من یزید بن ابی زیاد ویزید فوقه فی الحدیث قال معاویة بن صالح

تقریب
٢٦٧

عن یحیی بن معین لیث بن ابی سلیم ضعیف الا انه یکتب حدیثه وقال ابراهیم بن سعید
الجوهری حدثنا یحیی بن معین عن یحیی بن سعید القطان انه کان لا یحدث عن لیث
بن ابی سلیم وقال علی بن المدینی سمعت یحیی یقول مجالد احب الی من لیث و حجاج بن ارطاة
وقال ایضا قلت لسفیان ان لیثا روی عن طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده انه رای النبی
صلی الله علیه وسلم یتوضأ فانکر ذلك سفیان و عجب منه ان یکون جد طلحة لقی النبی صلی الله
علیه وسلم وقال ابو معمر القطیعی کان ابن عیینة یضعف لیث بن ابی سلیم وقال علی بن
محمد الطنافسی سألت وکیعا عن حدیث من حدیث لیث بن ابی سلیم فقال لیث
کان سفیان لا یسمی لیثا وقال محمد بن صلت التیمی عن قبیصة قال شعبة للیث بن ابی سلیم این اجتمع
لك عطاء وطاوس ومجاهد فقال اذا ولك یضرب بالخف لیلة عرابیة قال قبیصة فقال
رجل کان جالسا لسفیان فما زال شعبة مبغضا للیث منذ یومئذ وقال عبد الرحمن
بن ابی حاتم سمعت ابی و ابا زرعة یقولان لیث لا یشتغل به هو مضطرب الحدیث
وقال ایضا سمعت ابا زرعة یقول لیث بن ابی سلیم لین الحدیث لا یقوم به الحجة عند
اهل العلم بالحدیث انتهی عجب ست از مسلم که در صحیح خود نزد محدثین اهل نحله خویش زبان طعن و تشنیع
دراز ساخته بر اخراج این بزرگان احادیث ضعیفه را در از نفسی آغاز نهاده و سلب وصف محدثیت
از ایشان نموده و فعل ایشان را شنیع سود نام گذاشته و روایت ایشان احادیثی که از رواة
غیر مرضیین مروی ست که مثل سفیان و یحیی بن سعید و دیگر ائمه بدست روایت آنها کرده اند قبیح و شنیع
دانسته حالانکه از وعید کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون نا اندیشیده خود درین بلیه گرفتار آمده
از لیث بن ابی سلیم که نزد یحیی بن سعید و سفیان بن عیینه و دیگر ائمه مقدوح و مجروح ست در صحیح خود روایت کرده
کما لا یخفی علی من راجع الی تهذیب الکمال و تهذیب التهذیب والکاشف والتقریب و غیرها من کتب الرجال
و هم از رواة تفسیر ائمه بخاری عبد الله بن ابی نجیح مکی ست که ذهبی او را از ائمه
ثقات و ابن المدینی از محدثین اثبات می دانند لیکن بخاری خاک تفضیح بر سرش می ریزد
که متهم بودن او بقدریت اظهار میسازد و ابن المدینی صاف میگوید علی الجزم او را قائل بقدریت میداند
و فضائح و قبائح و مثالب قدریه بالقاشنیدی فلتذکر و امام احمد بن حنبل قائل بعدم فتش افاده میفرماید

مجالد بضم اوله وتخفیف الجیم ابن سعید بن عمیر الهمدانی بسکون المیم ابو عمرو الکوفی ١٢ تقریب
القطیعی بفتح القاف وکسر [illegible]

وقطان او را از روس دعات بیشمار د قال فی المیزان عبد الله بن ابی نجیح المکی صاحب التفسیر
اخذ عن مجاهد وعطاو هو من الائمة الثقات وقال یحیی القطان لم یسمع التفسیر کله من مجاهد
بل کله عن القاسم بن ابی بزة وقال العقیلی ثنا ابراهیم بن موسی سمعت البخاری قال عبد الله
بن ابی نجیح کان یتهم بالاعتزال والقدر قال بن المدینی کان یری الاعتزال قال احمد فسد
باخره وکان جالس عمرو بن عبید وقال علی سمعت القطان یقول ابن ابی نجیح من رؤس الدعاة
وقال بن المدینی ایضا اما الحدیث فهو فیه ثقة واما الرای فکان قدریا معتزلیا وقد ذکره
الجوزجانی فیمن رمی بالقدر وذکر یا ابن اسحاق وشبل بن عبادة وابن ابی ذئب وسیف
بن سلیمان انتهی ونیز ذهبی در میزان نقلا عن النسائی وعسقلانی در تقریب تصریح نموده بانکه از مدلسین بود
وفضائح وقبائح تدلیس الظاهر تر از آنست که محتاج بیان باشد لکن منکه علی ذکره از جمله مرجوحات عیسی بن میمون که مثل سعاد
از نامش واضح فضل وثاقت فضائل او آن ست که چه تفسیر نیز تصنیف نموده لیکن فحمله آن ست که ابو حاتم بتوثیق او پرداخته
وابن معین نفی باس از او کرده لیکن ابوداود با وصف توثیق او تصریح بقدریت او نموده خارج از دائره
اسلامش ساخته قال فی المیزان عیسی بن میمون ابو موسی المکی الجرشی المعروف بابن تاریه له تفسیر
صغیر اخذ عن مجاهد وقیس بن سعد و ابن ابی نجیح روی عنه ابن عیینة وابو عاصم وقرا
القرآن عن ابن کثیر وثقه ابو حاتم و ابو داود وزاد ابو داود و حکا انه یری القدر وقال ابن
معین لیس به باس واز جمله مفسران اعیان مقاتل بن حیان ست که عابدی ست
جلیل القدر وزاهدی ست عظیم الفخر و برکت دعوت او خلقی از کفار بشرف اسلام مشرف گردیدند
واز تیه ضلالت بمنهاج هدایت رسیدند و جمعی از ناقدین مثل یحیی بن معین و ابوداود وغیرهما
بتوثیق او پرداخته اند لیکن مقام حیرت و اضطراب آنست که ابو الفتح ازدی باب جرح وقدح این
عابد جلیل المنزله و امام رفیع المرتبه مفتوح ساخته واز وکیع تکذیبش نقل میکند و ذهبی دست و پا زده
و برای حفظ آبروی اعلام خود لفظ اشتباه با ابو الفتح کند و این تکذیب را بر مقاتل بن سلیمان که
او هم در جلالت کم از ین مقاتل نیست بلکه بقول امام شافعی جمله مفسرین محکوم و زیر دست او بوده اند
و برای اهل حق اجازت نمی خوانند بر کافر یگشته شود و اسلام ست بدو ابن خزیمه که بنظر و فور محامد
مناقب و وفور شمائل ملقب بامام الائمه خوانده بمقاتل بن حیان احتجاج نمیکند واو را اتهام نمود در روایت

۲۷۹

والحسن وقتادة وحمید ... بن عبید و سلیمان التیمی و یحیی ... ابو اسحاق ... ابی خالد ... نجیح وابن جریج و سعید بن ابی عروبة ... وابن عیینة ... گفته عسقلانی در تقریب ... عبد الله بن ابی نجیح یسار المکی ابو یسار الثقفی مولاهم ثقة رمی بالقدر وربما دلس من السادسة مات سنة احدی وثلثین او بعدها ۱۲

نمیدانند قال الذهبي في الميزان مقاتل بن حيان ابو بسطام البلخي الخراساني الخزاز احد
الاعلام روى عن الضحاك ومجاهد وعكرمة والشعبي وشهر بن حوشب وخلق وعنه
ابن المبارك وبكير بن معروف وعيسى غنجار واخرون وروى عنه من شيوخه علقمة بن مرثد
وذلك في صحيح مسلم كان عابدا كبير القدر صاحب سنة وصدق هرب ايام ابي مسلم الخراساني
الى كابل ودعى خلقا الى الاسلام فاسلموا وثقه يحيى بن معين وابو داود وغيرهما وقال
النسائي ليس به باس وقال ابو الفتح الازدي سكتوا عنه ثم ذكر ابو الفتح عن وكيع انه قال
ينسب الى الكذب كذا قال ابو الفتح احسبه التبس عليه مقاتل بن حيان بمقاتل بن سليمان
فان ابن حيان صدوق قوي الحديث والذي كذبه وكيع فابن سليمان ثم قال ابو الفتح
ثنا ابو يعلى الموصلي ثنا عثمان بن ابي شيبة عن حميد الرؤاسي عن الحسين بن صالح عن
هارون ابي محمد عن مقاتل عن قتادة عن انس مرفوعا قال قلب القران يس فمن قرأها
كتب الله له بقراءتها قراءة القران عشر مرات قلت الظاهر انه مقاتل بن سليمان وقد
جاء توثيق يحيى بن معين لابن حيان من وجوه عنه قال فيه الدارقطني صالح الحديث
نعم اما ابن خزيمة فقال لا احتج بمقاتل بن حيان قلت مات قبل الخمسين ومائة فيما ارى انتهى

و از جمله مفسران عظيم الشان مقاتل بن سليمان ست که تفسیرش مشهور و جلالت و فضلش
در کمال ظهور تا آنکه شافعی او را مقتدای مفسرین مثل ابی حنیفه که مقتدای متعصبین اهلسنت است قرار داده
جمله مفسرین را اینها بر قرار داده و مطالب الاثر زیر دست تحکم او انداخته که در حقش فرموده الناس
کلهم عیال علیه فی التفسیر چنانچه صفدی در وافی و ابو علی یحیی البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد
و یافعی در مرآة الجنان و ابن تیمیه در منهاج و ذهبی در میزان الاعتدال آورده اند واللفظ للاخیر قال
الشافعی الناس عیال فی التفسیر علی مقاتل و جلالت این مدح عظیم و ثنای فخیم بر ارباب ذکاء و ناظرین
افادات جناب مطلب ثابت باشد که درینجا اول در حق ابی حنیفه از شافعی مثل این فقره نقل
کرده و بعد اعلام افتخار کنند را داشته و مقاتل بن حیان که هم در صدوق و ثقه است کما عرفت در ثنای
او میگویند که ما فهم علم مقاتل بن سلیمان را اگر مثل دریا قال الذهبی فی المیزان عن مقاتل بن حیان
و هو صدوق قال ... علم مقاتل بن سلیمان الا کالبحر وابراهیم ... باآن

فضائل و کمالات استفاده از کتب مقاتل میفرمود و در آن نظر مینمود و راه حمایت و رفع مطاعن او می پیمود
و میگفت که طعن مرحوم در حق او از راه حسد است کما فی مختصر تاریخ الخطیب کان ابراهیم الحربی
ینظر فی کتبه فقیل ما للناس یطعنون علیه قال حسدا منهم له انتهی و یافعی او را از اجله علمای خود
میشمارد که در مرآة الجنان میگوید کان من العلماء الاجلاء و غریب و بدیع تر آنست که یوسف اعور که مولوی آقا
فاضل مخاطب شما را و مدح مقاتل با این مرتبه قصوی و درجه علیا رسانیده که مزیدی بران غیر متصور است
چنانچه در هفوات و خرافات خویش جاییکه در احتجاج الحق اخذ علما القول جناب امیر المؤمنین علیه السلام
ذکر کرده بجواب آن بسبب اشتمال نار نصب و عداوت و انهماک در کذب و وقاحت و خسارت براه کمال
چنین امر ظاهر و ابطال چنین شرف باهری رو دو میگوید که اینکه تفسیر منسوب است بابن عباس و مقاتل و مجاهد
و زهری و منسوب است بعلی احاد مسائل آن یعنی بجناب امیر المؤمنین علیه السلام سوای احاد مسائل
چنانچه اصل عبارتش سابقا منقول شد و باز درینجا اعاده میشود و قال اما قولهم ان العلماء والحکماء
والنحویین یاخذون بقوله فذلک من البهت التزویر و هذا التفسیر منسوب الی ابن عباس الی
مقاتل الی مجاهد الی الزهری و منسوب الی علی احاد من مسائله انتهی این قولش صریح دلالت دارد
بر آنکه او اخذ کردن اهلسنت تفسیر را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام سرتابد و انکار صریح می نماید
و آنرا کذب صریح میداند و بمقاتل تفسیر را منسوب میسازد و او را معدن علم تفسیر مقتدای اهلسنت
و ران میگرداند و از اقران ابن عباس و مجاهد و زهری میشمارد و بیش ازین مدح و ثنا و توثیق و اطرا
در مذهبش نمی گنجید که خاکش بدهان بمقابله جناب عالم علم لدنی و قائل سلونی ترجیح مقاتل بر اخو حقیقة
نسبت عداوت خود ظاهر ساخته حالا بر آن اعور جاهل و دیگر یاوه سرا مقاتل جاهی لوحه و ماتم است که ناقدین
و منتقدین اهلسنت در قدح و جرح او قصبات سبق ربوده اند بلکه تکفیر و تضلیلش نموده قبایح و فضایحش را
ظاهر فرموده اند حاصلش این است که مقاتل با این همه جلائل فضائل تفسیر خود را که بنا بر تصریح محمد طاهر گجراتی
در تذکرة الموضوعات اشهر تفاسیر اهلسنت است نزد امام شافعی تفسیر صالح است کما ذکره السیوطی
نقلا عن الارشاد للخلیلی فی الاتقان از آثار موضوعه و اخبار مصنوعه پرساخته بلکه خود بیش هم بطول
و سالها اولی در کذب و دروغ و وضع و اختلاق داشت و از یهود و نصاری اخذ علم قرآن می ساخت
و قائل تشبیه حق تعالی با مخلوقین بود و ذهبی بمیزان در تشبیهش میفرماید قال ابوحنیفة افرط جهم

و نفی التشبیه حتی قال انه ... ... و رواه مقاتل النهی فی الاثبات حتی جعله ...

خلقه وقال وکیع کان کذابا وقال البخاری قال سفیان بن عیینة سمعت مقاتلا

یقول ان لم یخرج الدجال فی سنة خمسین و مائة فاعلموا انی کذاب قال الجوزجانی

کان دجالا جسورا وقال ابن حبان کان یاخذ عن الیهود والنصاری من علم القرآن

مایوافق کتبهم وکان یشبه الرب بالمخلوق وکان یکذب فی الحدیث وقال ابو معاذ الفضل

بن خالد المروزی سمعت خارجة بن مصعب یقول لم استحل دم یهودی ولو وجدت مقاتل

بن سلیمان خلوة لشققت بطنه و در کتاب مختصر تنزیه الشریعة مذکورست مقاتل بن سلیمان

البلخی المفسر کذاب هو من المعروفین بوضع الحدیث و ابن جزله بغدادی در مختار مختصر تاریخ

بغداد میفرماید قال اسحق بن ابراهیم الحنظلی اخرجت خراسان ثلاثة لم یکن لهم فی الدنیا

نظیر فی البدعة والکذب جهم بن صفوان و عمر بن صبح و مقاتل بن سلیمان و روی ابو یوسف

انه قال بخراسان صنفان ما علی الارض ابغض عندی منهما المقاتلیة والجهمیة پس بحال

ناظر با کمال بنظر انصاف و امعان در حال پر اختلال این قدوه اهل ضلال تامل نماید که بزرگیکه امام شما

در مدحش تا اینمرتبه کوشیده که جمله مفسرین را محکوم و زیر دست او قرار داده او را سرگروه و مقتدای

مفسران نموده و تفسیرش را اصلح گفته و او را بمقابله جناب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام درباره

تفسیر ترجیح داده و تفسیر اهل سنت منسوب باو و السنة المحدثین بزندیق صرف ملعون و مطرود و مرجوم

و بکذب و دروغ و تمویه و تشبیه موسوم نزد ارباب کفر و اسوه اهل ضلال در جعل و تلبیس مثل ابلیس

مخذول و دجال مرذول و اسحق بن ابراهیم حنظلی در کذب و بدعت بدنیا نظیری برای او نمی یابد و امام اعظم ایشان

بخبث متصف می سازد و بقبح و ذم او می پردازد و تلمیذ رشیدش مبغوض ترین او و اتباعش در عالم

کسی را نمی یابد و جوزجانی او را دجال جسور نام میگذارد و خارجة بن مصعب بعدم استحلال دم یهودی

سر آن دارد که اگر براو دست یابد مثل خلیفه ثانی شکم او را بشگافد و ازین جمله است سدی کبیر

که ائمه مشاهیر و مشایخ نحاریر مثل مسلم بن الحجاج و ارباب سنن اربعه از او روایات کثیره در صحاح خود

اخراج کرده اند و ائمه اهلسنت از سدر رفیعه و عتبه علیه او فیض یاب شده و اعلام و اعیان جلیل الشان

از او روایت نموده و بنابر ارشاد حلیمی بر ارشاد دهلوی بما نقل عنه السیوطی فی الاتقان تفسیرش

استقصاء الافحام جلد دوم

امثل و افضل تفاسیرست و ابن عدی که مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر بحقش گفته احد الحفاظ
الاعیان الذین طافوا البلاد و هجروا الوساد و واصلوا السهاد الخ اور ا مستقیم الحدیث و صدوق
طائفه می داند و سمعانی او را ثقه و مامون میداند و از اسمعیل بن ابی خالد نقل میکنند که سدی
عالم تر بود بقرآن از شعبی و شریک با آن جلالت قدر که کمتر کسے دران شریک و سهیم اوست میگوید
که بر عدم کتابت جمیع ملفوظات احدی ندامت نکردم جز سدی و یحیی بن سعید میگوید که نه شنیدیم
کسی را که ذکر کند سدی را مگر بخیر و احدی او را ترک نکرده و ابوبکر بن ادریس بعد سعید بن جبیر عالم تری
از و بقرآن در جهان نمیبابد و بر سفیان ثوری او را مقدم میگذارد و در تدریب شرح تقریب مذکورست
قال ابوبکر بن ادریس لیس احد بعد النبی صلعم اعلم بالقرآن من ابی العالیة و بعده سعید
بن جبیر و بعده السدی و بعده سفیان الثوری انتهی و یافعی در مراة الجنان میگوید الامام السدی
المفسر الکوفی المشهور و در تهذیب التهذیب ترجمه او مسطورست قال ابن عدی هو عندی مستقیم
الحدیث صدوق و در انساب سمعانی نسبت سدی مذکورست والمشهور بهذه النسبة اسمعیل
بن عبد الرحمن بن ابی ذویب وقیل ابن ابی کریمة السدی الاعور مولی زینب بنت قیس
بن مخرمة من بنی عبد مناف حجازی الاصل سکن الکوفة یروی عن انس بن مالک رضی الله
عنه و عبد خیر و ابی صالح وقد رای ابن عمر رضی الله عنهما و هو السدی الکبیر ثقة مامون
روی عنه الثوری و شعبة و زائدة و سماک بن حرب و اسمعیل بن ابی خالد و سلیمان التیمی
و مات سنة سبع و عشرین و مائة فی امارة ابن هبیرة و کان اسمعیل بن ابی خالد یقول
السدی اعلم بالقرآن من الشعبی قال ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الحافظ
اسمعیل بن عبد الرحمن السدی یعنی ابا محمد صاحب التفسیر و انما سمی السدی
لانه نزل بالسدة و کان ابوه من کبار اهل اصبهان توفی سنة سبع و عشرین و مائة
فی ولایة بنی مروان روی عن انس بن مالک و ادرک جماعة من اصحاب النبی صلی الله
علیه و سلم منهم سعد بن ابی وقاص و ابو سعید الخدری و ابن عمر و ابو هریرة و ابن عباس
حدث عنه الثوری و شعبة و ابو عوانة و الحسن بن صالح قال ابن الجوزجانی اسمعیل بن
عبد الرحمن السدی الاعور مولی زینب بنت قیس بن مخرمة اصله حجازی یعد فی الکوفیین و کان

۱۴۳ ابن خلکان فی الکامل

مالک بن الهبیرة بضم الهاء و فتح الموحدة و سکون التحتانیة السکونی بفتح السین المهملة والکاف و بنون منسوب الی سکون ۱۲ تکمیل ۳۱۰

شریک یقول ماندمت علی رجل لقیته ان لا اکون کتبت کل شیء لفظ به الا السدی
قال یحیی بن سعید ما سمعت احدا یذکر السدی الا بخیر وما ترکه احد در اتقان
عن الحلیمی فی الارشاد مذکورست وتفسیر اسمعیل السدی یورده باسانید الی ابن مسعود وابن عباس
وروی عن السدی الائمة مثل الثوری وشعبة لکن التفسیر الذی جمعه رواه عنه
اسباط ابن نصر واسباط لم یتفقوا علیه غیر ان مثل التفاسیر تفسیر السدی انتهی وشاه
عبد العزیز صاحب در تحفه ابن سدی را از معتبرین وثقات اهل سنت می شمارند چنانچه بتقلید کابلی میفرما
مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر وسدی صغیر کبیر از معتبرین وثقات اهل سنت ست وصغیر از وضاعین
وکذابین ست ورافضی غالی ست انتهی مقام حیرتست که چنین مفسر کبیر وامام شهیر ومقتدای جمهور را
که تفسیر او افضل وامثل تفاسیر سنیه ست بعیاذ بمثالب فضائح وقبائح میبوانند ابن معین در
حدیث او ضعف اثبات مینمود وابو حاتم او را از اهل حجاج نمیدانند وشعبی انقدر در تجهیل او میکوشد
که با ثبات هیچ حظی از علم قرآن برای او راضی نمیشود وهرگاه شخصی بگفت که سدی حظی از علم قرآن
داده الله سبحانه میفرماید که بتحقیق که او داده شده حظی از جهل القرآن وابن مهدی هم او را ضعیف میگوید
او را بلقب کذاب موصوف میسازد ومیفرماید که در بصره دو کذاب بودند یکی از ایشان سدی ودیگری کلبی
ذهبی در میزان میگوید اسمعیل بن عبد الرحمن بن ابی کریمة السدی الکوفی عن انس وعبد الله
البهی وجماعة وعنه الثوری وابو بکر بن عیاش وخلق ورأی ابا هریرة قال یحیی القطان
لا بأس به وقال احمد ثقة وقال ابن معین فی حدیثه ضعف وقال ابو حاتم لا یحتج به وقال
ابن عدی هو عندی صدوق ... شریک عن سلم بن عبد الرحمن قال مر ابراهیم النخعی
بالسدی وهو یفسر لهم القرآن فقال اما انه یفسر تفسیر القوم وبه قال عبد الله بن حبیب بن
ابی ثابت سمعت الشعبی وقیل له ان اسمعیل قد اعطی حظا من علم القرآن قال قد اعطی
حظا من جهل بالقرآن وفی الفلاس عن ابن مهدی ضعیف ونیز در میزان مسطورست وقال
الجوزجانی ... عن لیث قال کان بالکوفة کذابان فمات احدهما السدی والکلبی ودر کامل
بن عدی گفته قال ابو حاتم لا یحتج به انتهی ودر حاشیه آن مذکورست قال السعدی هو کذاب شتام
السدی وقال ابو زرعة لین واقتصر من حاله بر اینکه محمد بن السائب کلبی که از اکابر مفسر

مدح کلبی

تفسیر ونسب ستوده‌اند ابن شریف الحسیب ابن خلکان در ترجمه او گفته صاحب التفسیر وعلم النسب کان
اماما فی هذین العلمین وجمعی غفیر وجمعی کثیر از ثقات اعلام اهلسنت از و روایت دارند و ترمذی او
در صحیح خود روایت میکند و بر مقاتل بن سلیمان که جلالت شان او سابقا دریافتی ترجیح دارد و ثقات
اهلسنت او را درباره تفسیر ستوده‌اند و روایاتش بسمع قبول شنیده‌اند و حسن بن عثمان قاضی تمام علم را
بعراق و حجاز تقسیم ساخته بعلم ابی حنیفه و تفسیر کلبی و مغازی محمد بن اسحاق فی تهذیب الکمال وحاشیة
الکاشف قال ابو احمد بن عدی وللکلبی غیر ما ذکرت احادیث صالحة خاصة عن ابی صالح
وهو معروف بالتفسیر ولیس لاحد تفسیر اطول منه ولا اشبع منه وبعده مقاتل بن سلیمان
الا ان الکلبی یفضل علی مقاتل بن سلیمان لما قیل فی مقاتل من المذاهب الردیة وحدث عن الکلبی الثوری وشعبة وان کانا حدثا
بالشیء الیسیر المسند وحدث عنه ابن عیینة وحماد بن سلمة وهشیم وغیرهم من ثقات الناس ورضوه فی التفسیر و در
الاتقان سیوطی قال ابن عدی فی الکامل للکلبی احادیث صالحة وخاصة عن ابی صالح وهو معروف
بالتفسیر لیس لاحد تفسیر اطول منه ولا اشبع وبعده مقاتل بن سلیمان الا ان الکلبی یفضل علیه لما فی
مقاتل من المذاهب الردیة و در میزان سطور است قال ابن عدی وقد حدث عن الکلبی سفیان وشعبة
وجماعة ورضوه بالتفسیر و ابن جزله حکیم بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته قال الحسن بن عثمان
القاضی وجدت العلم بالعراق والحجاز ثلاثة علم ابی حنیفة وتفسیر الکلبی ومغازی محمد بن اسحاق
انتهی و ثعلبی که جلالت فضائلش و کمال ثقت و عدالتش در ما سبق شنیدی کلبی را همپایه مجاهد و سدی
گرفته و از مشایخ سلف ماضین و علمای سابقین دانسته و از اهل حق قرار داده و غرض او را محمود و سعی او را
مشکور گفته چنانچه در دیباچه تفسیر خود میگوید وفرقة جردوا التفسیر دون الاحکام وبیان الحلال والحرام
والحل عن العویصات المشکلات والرد علی اهل الزیغ والشبهات کمشایخ السلف الماضین
والعلماء السابقین من التابعین واتباعهم مثل مجاهد ومقاتل والکلبی
والسدی رضی الله عنهم اجمعین ولکل من اهل الحق منهم فی غرض محمود و
سعی مشکور انتهی و ترمذی هم کلبی را ساقط الحدیث نمیداند قال فی کتاب [illegible]
لیس من انهم یوجبه ما یسقط به کل حدیثه مثل الکلبی وامثاله [illegible]
الثوری واصحابه مع جلالة قدره وتقدمه فی العلم والورع ومشایخ [illegible]

در کشف الاسرار مطاعن کلبی را بالقطع ثابت ندانسته بلکه محض تهمت پنداشته بلکه کلبی را همپایهٔ عبد الله
بن لهیعه و حسن بن عماره و سفیان ثوری گرفته و گفته که او مثالش اگرچه طاعنین در هر یکی از ایشان
زبان طعن دراز کرده اند لیکن علو درجهٔ ایشان در دین و تقدم رتبهٔ شان در علم و ورع مانع است از قبول
این طعن و رد حدیث ایشان و بصراحت تمام بازگفته که اگر حدیث کلبی و امثال او مردود شود انقطاع
روایت و اندراس اخبار لازم آید زیرا که بعد انبیاء علیهم السلام کسی یافته نشده مگر اینکه ادنی چیزی که موجب
جرح باشد در ان یافته نشود الا من شاء الله تا زم بر مزید فراست و کمال حمایت این بزرگ که برای سعی بر
کلبی اکثر محدثین و روات و علما و فضلا و محققین و مدققین و متورعین و متقدسین ائمه و اکابر خود را مفحم
و مجروح میسازد حال الاعتبار این بزرگ که سابقاً هم مذکور شده باید شنید که آیا بر مدعای حقیر دلالت دارد یا نه و هذه
عبارته قوله مثل الکلبی هو ابو سعید محمد بن السائب الکلبی صاحب التفسیر و یقال له ابو النضر
ایضا طعنوا فیه بانه یروی تفسیر کل آیة عن النبی صلی الله علیه وسلم و یسمی زواید الکلبی
و بانه روی حدیثا عند الحجاج فسأل عمن یرویه فقال عن الحسن بن علی رضی الله عنهما
فلما خرج قیل له هل سمعت ذلک من الحسن فقال لا ولکنی رویت عن الحسن غیظا له
وذکر فی الانساب ان الثوری و محمد بن اسحاق یرویان عنه و یقولان حدثنا ابو النضر حتی
لا یعرف قال وکان الکلبی سبائیا من اصحاب عبد الله بن سبا من اولئک الذین
یقولون ان علیا لم یمت وانه راجع الی الدنیا قبل قیام الساعة و یملأها عدلا کما ملئت
جورا و اذا راوا سحابة قالوا امیر المؤمنین فیها والرعد صوته والبرق سوطه حتی تبرأوا
وقال شعر ومن قوم اذا ذکروا علیا ٭ یصلون الصلوة علی السحابة ٭ مات الکلبی سنة
ست واربعین ومائة وامثاله مثل عطاء بن السائب والربیع و عبد الرحمن و سعید بن عروبة
وغیرهم اختلطت عقولهم فلم یقبل روایاتهم التی بعد الاختلاط وقبلت الروایات
التی قبله فان قیل ما نقل عن الکلبی یوجب الطعن عاما فینبغی
ان لا یقبل روایاته جمیعا قلنا انما یوجب ذلک اذا ثبت ما نقلوا عنه
بطریق القطع فاما اذا اتهم به فلا یثبت حکمه فی غیر موضع التهمة و ینبغی ان
لا یثبت فی موضع التهمة ایضا الا ان ذلک یورث شبهة فی الثبوت

مدح کلبی

وبالشبهة ترد الحجة وينتفى ترجح الصدق فى الخبر فلذلك لو يثبت اوصدناه
ليس كل من اتهم بوجه ساقط الحديث مثل الكلبى وعبد الله بن لهيعة والحسن بن عمارة
وسفيان الثورى وغيرهم فانه قد طعن فى كل واحد منهم بوجه ولكن علو درجتهم
فى الدين وتقدم رتبتهم فى العلم والورع منع قبول ذلك الطعن فى حقهم ومن رد
حديثهم به اذ لو رد حديث امثال هؤلاء بطعن كل احد انقطع الرواية واندرس
الاخبار اذ لم يوجد بعد الانبياء عليهم السلام من لا يوجد فيه ادنى شئ مما يجرح
الا من شاء الله تعالى فلذلك لم يلتفت الى مثل هذا الطعن فيحمل على احسن الوجوه ولم

نقصد الصحيح كما ذكر انتهى بلفظه وجمال الدين محدث شاه از اکابر مفسرین خود وممدوح اجتهاد مجیب در روضة الاحباب وجمال محقق
اسمعیل سیفر باید که تو وعده کرده بامر دیگر در موضع شیمین بایشان آمیز دهند و آیدست و در آنموضع توقف کرد تا او نیز دواند در تفسیر
معالم التنزیل از کلبی که از اکابر مفسرین نقل کرده که بکیسان را موضع تو نموده انتهی وقاضی ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن علی
العامری در کتاب ناسخ ومنسوخ میفرماید قد خرجت هذا من التفاسير التى سمعتها من الائمة رحمهم الله منها ما
سمعت من الاستاذ الامام ابى اسحاق ابراهيم بن محمد الاسفراينى رحمه الله مثل تفسير
مقاتل بن سليمان والثعلبى والكلبى وغيرهما ومنها ما سمعتها من الحاكم الامام الحسن بن على بن محمد بن حسن
المعروف بابن السقاء الحافظ من ائمة الحديث الى ان قال ولم اعتمد الا بما صح عندى
بتواتر واستفاضة او روى فى الصحاح بغير طعن الطاعن والله الموفق لذلك
الخ ازین عبارت ظاهرست که قاضی مذکور در امر ناسخ ومنسوخ که مدار احکام اسلام ومناط
استنباط مسائل حلال وحرام ست بر تفسیر کلبی اعتماد نموده واحادیثش را از ان احادیث
دانسته بامر دست بتواتر واستفاضه یا مروی فی الصحاح بغیر طعن طاعن مقام تعجب ست که
چنین امام جلیل الشان را بمطاعن ومخازی وفضائح ومثالب آلوده انکی او را کاذب
میگویند ودیگری نداء جهوری بکفر وبدینی وضلال والحاد او میدهد وامام احمد بن حنبل
نظر در تفسیر او حلال نمیدانند وابن حبان فساد مذهب ووضوح کذب او ظاهر تر از ان میدانند
که محتاج اغراق در وصف داشته باشد فی المیزان للذهبی قال احمد بن زهیر
لاحمد بن حنبل يحل النظر فى تفسير الكلبى قال لا عباس عن ابن معين قال ...

مدح کلبی

الکلبی لیس بثقة وقال الجوزجانی وغیره کذاب وقال الدارقطنی متروک وقال ابن حبان
مذهبه فی الدین ووضوح الکذب فیه اظهر من ان یحتاج الی الاغراق فی وصفه
ومحمد طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات گفته قد قال احمد فی تفسیر الکلبی من اوله الی آخره کذب لا
یحل النظر فیه واز جمله ثقات علی بن طلحه که یکی از رواة تفسیر ابن عباس است و
نسخه او را مصنف مجود گفته و امام احمد بن حنبل باین مرتبه در ستایش آن کوشیده که ارشاد فرموده
که اگر کسی برای قصد تحصیل آن رحلت بمصر کند زیاده نباشد وجناب بخاری هم بر آن اعتماد نموده
چنانچه در اتقان مذکور است وقد ورد عن ابن عباس فی التفسیر ما لا یحصی کثرة وعنه روایات
وطرق مختلفة فمن جیدها طریق علی بن ابی طلحة الهاشمی عنه قال احمد بن حنبل بمصر
صحیفة فی التفسیر رواها علی بن ابی طلحة لو رحل رجل فیها الی مصر قاصدا ما کان
کثیرا اسندها ابو جعفر النحاس فی ناسخه قال ابن حجر وهذه النسخة کانت عند
ابی صالح کاتب اللیث رواها عن معاویة بن صالح عن علی بن ابی طلحة عن ابن عباس
وهی عند البخاری عن ابی صالح وقد اعتمد علیها فی صحیحه کثیرا فیما یعلقه عن ابن عباس ٢٧٨
واخرج منها ابن جریر وابن ابی حاتم وابن المنذر بوسائط بینهم وبین ابی صالح انتهی
حال پر اختلال این نسخه حمیده و صحیفه جیده بر ماهر خبیر مخفی نیست که اولا ارسال در آن واقع است که ابن ابی طلحه
از ابن عباس سماع نکرده چنانچه در اتقان گفته وقال قوم لم یسمع ابن ابی طلحة من ابن عباس التفسیر
انما اخذه عن مجاهد او سعید بن جبیر انتهی لیکن ابن حجر عسقلانی ابد کوشش بلیغ و تدبر بسیار
و سعی و پا زدن بجد و تامل بسیار جوابی بر آن آورده چنانچه سیوطی متصل عبارت سابقه گفته قال ابن حجر بعد ان
عرفت الواسطة وهی ثقة فلا ضیر فی ذلک انتهی و کمترین خلائق را درین جواب گفتگو است زیرا که ثقه
بودن واسطه محل کلام است چه مجاهد را ابن حبان بسبب جلالت فضائلش غیر مستور و علو مقامش مشهور از
ضعفا شمار کرده و ثانیا آنکه علی بن ابی طلحه را باین همه جلالت ذهبی در ضعفا و مجروحین می شمارد
و بسیاری از قبایح او را که معاویه بن صالح ازو روایت کرده ممتنع و محال یعنی در صحیح بخاری درج می داند
و از امام احمد بن حنبل نقل می آرد که جناب او فرموده که علی مذکور اشیاء منکره روایت میکند و از
ابوداود نقل میسازد که او ابن ابی طلحه را منسوب بحجاجیت میکند که میگوید کان یری السیف

فقي الميزان للذهبي علي بن ابي طلحة عن مجاهد وابي الوداك وراشد بن سعد اخذ
تفسير ابن عباس عن مجاهد فلم يذكر مجاهدا بل ارسله عن ابن عباس قال احمد بن محمد
بن عيسى في تاريخ حمص اسم ابيه سالم بن مخارق اعتقه العباس ومات علي سنة ثلث
واربعين ومائة وقال احمد بن حنبل له اشياء منكرات وقال ابو داود كان يرى السيف
وقال النسائي ليس به باس قلت حدث عنه معوية بن صالح وسفيان الثوري ومداره
في اهل حمص قال دحيم لم يسمع علي بن ابي طلحة التفسير من ابن عباس قلت روى معوية
بن صالح عنه عن ابن عباس تفسيرا كبيرا ممتعا انتهى ودر حاشيه كاشف مسطور است قال يعقوب
بن سفيان ضعيف الحديث يعني علي بن ابي طلحة انتهى بايد نگريست كه از زبان بخاري چگونه
با وصف اينهمه تقيد و احتياط كه ادعا بايد كرد در باره جناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق عليه السلام
بهم رسيده شك كرده و آنحضرت را قابل اخذ روايت نه دانسته و مستند و ثقه ولاكن احتجاج بحديث
اكثر ... ابن ابي طلحه كه آنرا ابوصالح از معويه بن صالح روايت كرده اعتماد نموده و روايات
آن در صحيح خود درج فرمودند حالانكه دراي علوم و مطعون بودن ابن ابي طلحه بسبب سماع معاويه بن صالح خارج
از استقصا ست فهمي در ميزان فضائح اين بزرگ نقل ميكند مگر از راه فقدان اطلاع قلت
تتبع و عدم وقوف بر حقيقت حال گمان ميكند كه بخاري باو احتجاج نميكند و اين قدر نميداند كه صريحا
بخاري ازو روايت نكرده ليكن در پرده تعليقات اعتماد براو نموده كما صرح به ابن حجر الناقد
قال في الميزان معوية بن صالح الحضرمي قاضي الاندلس ابو عمرو روى عن مكحول و الكبار
وعنه ابن وهب وعبد الرحمن بن مهدي وابو صالح وطائفة وثقه احمد وابو زرعة
وغيرهما وكان يحيى القطان يتعنت ولا يرضاه وقال ابو حاتم لا يحتج به وادخله
له البخاري ولينه ابن معين وقال ابن عدي هو عندي صدوق وقال ابن مهدي بينا نحن
نتذاكر الحديث اذا دخل بيننا شيخ سمعه فقلنا من انت قال انا معوية
بن صالح فاحتوشناه قلت وبعد حجه يسير توفي سنة ثمان وخمسين ومائة قال الليث
بن عبدة قال يحيى بن معين كان ابن مهدي اذا حدث بحديث معوية بن صالح
زجره يحيى بن سعيد وكان ابن مهدي لا يبالي ومن ... ليشهر ابن ناصح ...

بغير اسمها وبحديث اجلس فقد اذيت وانبت وهو ممن احتج به مسلم دون البخاري في
الحاكم يروي في مستدركه احاديثه ويقول هذا على شرط البخاري فيهم في ذلك ويكرره
دربين قدر در تفضيح جناب بخاري اكتفا واقتصار نتوان كرد زيرا كه از مطالعه كتب رجال ظاهر است كه ابو صالح
كاتب ليث كه ابن صالح راوي اين نسخه است وبر روايتش بخاري اعتماد كرده نيز غير صالح است احمد بن صالح
او را متهم ميگويد وليس بشيء در حقش اطلاق ميكند ويحيى بن بكير هم در حقش چيزي ميگفت وسعيد بن منصور
بسبب كمال سعادت وشقاوت بحرف ابن معين گوش نميكند واز قدح او باز نمي آيد وصالح از غايت صلاح
وسداد توثيق ابن معين را بحساب نمي آرد وتكذيب ابن صالح پيش نظر دارد ومستفاد ميشود كه ابن معين توثيق او
مي نمود ونزد من مرتكب كذب در حديث ميشود ونسائي او را ثقه نميداند ويحيى بن بكير را دوست تر از و ميگيرد
وابن المديني از روايت نمودن از او تحاشي دارد وميگويد كه چيزي از او روايت نميكنم وذهبي هم با وصف تعصب شديد
ذيل ذرحتما در عنايت او قباحت بر سرش بجهت روايت حديثي مكذوب مختلق در فضيلت خلفا بر پا ميكند
قال في الميزان عبد الله بن صالح [خ د ت ق] بن محمد بن مسلم الجهني المصري ابو صالح كاتب الليث بن
سعد على امواله هو صاحب حديث وعلم مكثر وله مناكير حدث عن معاوية بن صالح والليث
وموسى بن علي وخلق وعنه شيخه الليث وابن وهب وابن معين واحمد بن الفرات والناس
قال عبد الملك بن شعيب بن الليث ثقة مامون سمع من جدي حديثه وقال ابو حاتم
سمعت محمد بن عبد الله بن عبد الحكم وسئل عن ابي صالح فقال تسألني عن
اقرب رجل الى الليث لزمه سفرا وحضرا وكان يخلو معه كثيرا لا ينكر لمثله ان يكون
قد سمع منه لكثرة ما اخرج عن الليث وقال ابو حاتم سمعت ابن معين يقول اقل
احواله ان يكون قرأ هذه الكتب على الليث واجازها له ويمكن ان يكون ابن ابي ذئب
كتب اليه بهذا الدرج قال وسمعت احمد بن صالح يقول لا اعلم احدا روى عن الليث عن ابن
ابي ذئب الا ابو صالح وقال احمد بن حنبل كان اول امره متماسكا ثم فسد بآخره يروي عن ليث
عن ابي ذئب لم يسمع الليث من ابن ابي ذئب شيئا وقال ابو حاتم هو صدوق امين ما
علمته وقال ابو زرعة لم يكن عندي ممن يتعمد الكذب وكان حسن الحديث وقال ابو حاتم
اخرج احاديث في آخر عمره انكروها عليه نرى ان هذا افتعل خالد بن نجيح

وكان ابو صالح يصحبه كان سليم الناحية لم يكن وزن ابي صالح الكذب كان رجلا صالحا وقال
احمد بن محمد بن الحجاج بن رشدين سمعت احمد بن صالح يقول متهم ليس بشيء يعني الحمراوي عبد الله
بن صالح وسمعت احمد بن صالح يقول في عبد الله بن صالح فاحسن وكانه اطرى وقال ابن
عبد الحكم سمعت ابي عبد الله يقول ما لا احصي وقد قيل له ان يحيى بن بكير يقول في ابي صالح
شيئا فقال قل له هل حدثك الليث قط الا وابو صالح عنده وقد كان يخرج معه الى الاسفار
وهو كاتبه فلا ينكر ان يكون عنده ما ليس عند غيره وقال سعيد بن منصور كلمني يحيى بن
معين قال احب ان تمسك عن عبد الله بن صالح فقلت لا امسك عنه وانا اعلم الناس
به انما كان كاتبا للضياع وقال احمد كتب الي وانا بحمص بما لي الزيارة قال الفضل
بن محمد الشعراني ما رايت ابا صالح الا وهو يحدث او يحج قال صالح جزرة كان ابن
معين يوثقه وهو عندي يكذب في الحديث وقال النسائي ليس بثقة يحيى بن بكير [illegible] لينا
ثم وقال ابن المديني لا اروي عنه شيئا وقال ابن حبان كان في نفسه صدوقا انما وقعت
المناكير في حديثه من قبل جار له فسمعت ابن خزيمة يقول كان له جار كان بينه
وبينه عداوة كان يضع الحديث على شيخ ابي صالح ويكتبه بخط يشبه خط عبد الله
ويرميه في داره بين كتبه فيتوهم عبد الله انه خطه فيحدث به وقال ابن عدي هو
عندي مستقيم الحديث الا انه يقع في اسانيده ومتونه غلط ولا يتعمد قلت وقد روى
عنه البخاري في الصحيح على الصحيح ولكنه يدلسه فيقول ثنا عبد الله ولا ينسبه وهو هو
نعم قد علق البخاري حديثا فقال فيه قال الليث حدثني جعفر بن ربيعة ثم قال في
اخر الحديث حدثني عبد الله بن صالح ثنا الليث فذكره ولكن هذا عند ابن حمويه
السرخسي دون صاحبيه وفي الجملة ما هو دون نعيم بن حماد ولا اسماعيل بن ابي اويس
ولا سويد بن سعيد وحديثهم في الصحيحين ولكل منهم مناكير تغتفر في كثرة ما روى و
بعضها منكر واكثرها وبعضها غريب جدا وقد قامت القيامة على عبد الله بن صالح
بهذا الخبر الذي قال ثنا نافع بن يزيد عن زهرة بن معبد عن سعيد بن المسيب
عن جابر رفعه ان الله اختار اصحابي على العالمين سوى النبيين والمرسلين واختار من اصحابي

اربعة ابابکر و عمر و عثمان و علیا فجعلهم خیر اصحابی و فی اصحابی کلهم خیرة قال سعید بن عمرو
عن ابی زرعة لی ابو صالح بخالد بن نجیح فی حدیث زهرة بن معبد عن سعید و لیس له
اصل انتهی و اگر کاتب لیث عبد الله بن صالح بن مسلم عجلی ست چنانچه ابو الحجاج مزی آنرا صحیح دانسته
کما فی المیزان پس او هم مقدوح ست چه عقیلی او را در کتاب الضعفاء ذکر کرده قال فی المیزان قال الاثرم سئل
ابو عبد الله عن عبد الله بن صالح بن مسلم الذی کان بیغداد قال ما ادری ما کتبت عنه و کانه فیما ظننت
لم یعجبه قلت ذکره العقیلی فی کتابه فلذا ذکرته و از انجمله ابن جریج ست که جامع کمالات
و حریم حبالیات ست و بادی طریقه تصنیف و تالیف و حاوی علوم دین و شریعت تا آنکه یحیی بن سعید او را بر مالک
ترجیح داده و با این همه دست از تفضیح برنداشته اند عبد الحق در رجال مشکوة ترجمه او گفته احد الاعلام
المشهورین و الائمة المعدودین و هو اول من صنف فی الاسلام فی قول قال ابن عیینة سمعته یقول
ما دون العلم تدوینی احد و قال مخلد بن الحسین ما رایت احدا من خلق الله اصدق لهجة
من ابن جریج و قال یحیی بن سعید هو اثبت من مالک انتهی و ذهبی او را در متکلم فیهم ذکر کرده و تحدیث
موضوعات و عدم مبالات در اخذ روایات و ارتکاب تدلیس که شناعت آن سابقا شنیدی او را ثابت نموده
حیث قال فی میزان الاعتدال عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج ابو خالد المکی احد الاعلام
الثقات یدلس و هو فی نفسه مجمع علی ثقته مع کونه قد تزوج نحوا من تسعین امرأة
نکاح المتعة کان یری الرخصة فی ذلک و کان فقیه اهل مکة فی زمانه قال عبد الله
بن احمد بن حنبل قال ابی بعض هذه الاحادیث التی کان یرسلها ابن جریج
احادیث موضوعة کان ابن جریج لا یبالی من این یاخذها یعنی قوله اخبرت و
حدثت عن فلان انتهی و از انجمله حجاج بن محمد مصیصی ست که تفسیر او را سیوطی در ارشاد صحیح
و متفق علیه گفته کما فی الاتقان نقلا عنه و روی عن حجاج بن محمد عن ابن جریج نحو جزء و ذلک
صحیح متفق علیه انتهی حالانکه در آخر مختلط گردیده فی المیزان و روی ابراهیم الحربی اخبرنی
صدیق لی قال لما قدم حجاج بغداد فی آخر مرة خلط فرآه ابن معین یخلط فقال لابنه
لا تدخل علیه ابدا و فی حاشیة الکاشف فی ترجمته و کان قد تغیر فی آخر عمره حین جمع
الی بغداد و اختلاط راوی در آخر موجب تشنیع بر اخراج روایات او بنا بر افاده شاه صاحب بر عباره

ابو الجماهر و خود زاهد بود از انجمله سعید بن بشیر صاحب قتاده است که از روات سنن اربعه است
و ابو مسهر در حق او میگوید که در دمشق کسی حافظ تر از او نبوده و ابو حاتم میفرماید که محل او صدق است ابن الجوزی
توثیق او از شعبه و دحیم نقل میسازد لیکن بخاری میگوید یتکلمون فی حفظه و ابن معین او را ضعیف می داند
و نسائی هم بتضعیف او می پردازد و ابو زرعه احتجاج باحادیث او جائز نمیداند چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال
میفرماید سعید بن بشیر صاحب قتادة سکن دمشق وحدث عن قتادة والزهری وجماعة وعنه
ابو مسهر و ابو الجماهر ویحیی الوحاظی قال ابو مسهر لم یکن فی بلدنا احفظ منه وهو منکر
کذا فی نسخة الکاشف علیها خط الذهبی
الحدیث وقال ابو حاتم محله الصدق وقال البخاری یتکلمون فی حفظه وقال بقیة سألت شعبة
عنه فقال ذاک صدوق اللسان وقال عثمان عن ابن معین ضعیف وقال عباس عن ابن
معین لیس بشیء وقال الفلاس ثنا عنه ابن مهدی ثم ترکه وقال س ضعیف وقال ابن
الجوزی قد وثقه شعبة ودحیم وقال ابن عیینة ثنا سعید بن بشیر وکان حافظا
وقال ابو زرعة البصری قلت لابی الجماهر کان سعید بن بشیر قدریا قال معاذ الله
وسمعت ابا مسهر یقول اتیت سعیدا انا ومحمد بن شعیب فقال والله لا اقول ان الله
یقدر الشر ویعذب علیه ثم قال استغفر الله اردت ان اقول فتقدمت فی الشر و نیز میگوید
قال یعقوب الفسوی سألت ابا مسهر عن سعید بن بشیر فقال لم یکن فی جندنا
احفظ منه وهو ضعیف منکر الحدیث وقال ابن نمیر یروی عن قتادة المنکرات
وذکره ابو زرعة فی الضعفاء وقال لا یحتج به وکذا قال ابو حاتم [illegible] میگوید
ولسعید تفسیر رواه عنه الولید قال ابن عدی لا اری بما یروی باسا ولعله یهم ویغلط
وله عند اهل دمشق تصانیف رایت له تفسیرا مصنفا والغالب علیه الصدق قیل
مات سنة ثمان وستین ومائة از انجمله فریابی است که بسیر ستوده [illegible]
و ستایش او که شیخ و استاد جناب بخاری بوده و [illegible] بیشتر علمای
متقدمین کمال زهد و ورع او را یاد نمایند و مبالغه در توثیق و ستایش او فرمایند حقا در واسطه
میفرماید محمد بن یوسف بن واقد ابو عبد الله الفریابی ولد سنة عشرین ومائة کان
عابدا زاهدا وهو من الطبقة السادسة قال رایت فی المنام انی دخلت کرما

فیه عنب فاكلت من عنبه كله الا الابیض فقصصت رویای علی سفیان الثوری فقال
تصیب من العلوم كلها الا الفرائض فانها جوهر العلم كما ان العنب الابیض جوهر العنب
وكان كما قال روی عن الثوری وغیره وروی عنه الامام احمد وغیره قال البخاری
كان الفریابی من افضل اهل زمانه وكان ثقة صدوقا مجاب الدعوة توفی سنة اثنتی
عشرة او ثلث عشرة ومائتین انتهی مقام حیرت است كه چنین امام جلیل را كه شیخ بخاری است
وعالم وزاهد ومتورع وبشهادت بخاری از افضل اهل زمان ثقه وصدوق اللسان ومجاب الدعوة عند
الرب المنان بوده یحیی بن معین كه از اكابر ائمه منقدمین واعاظم محققین ومتبحرین متشددین است جلایل فضائل او بسا
شنیده بجرح صریح می نوازد یعنی روایت حدیث باطل بر او ثابت میسازد و عجلی خطاء او را در پنجاه
حدیث نقل میكند چنانچه در میزان مسطور است محمد بن یوسف الفریابی شیخ البخاری احد الاثبات او رده
ابن عدی قال عباس سمعت یحیی بن معین یقول حدث الفریابی عن ابن عیینة عن ابن
ابی نجیح عن مجاهد الشعر فی الانف امان من الجذام قال یحیی وهذا حدیث باطل قلت انما
الباطل ان یجعله من قول النبی صلی الله علیه وسلم اما ان یكون مجاهد قاله فهذا صحیح
عنه رواه عباس الخلال وغیره عن محمد وهو ثقة فاضل عابد من جلة اصحاب الثوری
حدث به فی كتب الاسلام وقد ارتحل الیه احمد بالقصد فبلغه موته فعدل الی حمص
وقال ابن عدی صدوق له افرادات عن الثوری قلت لانه لازمه مدة فلا
ینكر ان ینفرد من ذلك البحر قال محمد بن سهل بن عسكر خرجت مع محمد بن یوسف
الفریابی للاستسقاء فرفع یدیه فما ارسلهما حتی مطرنا وقال العجلی اخطأ الفریابی
فی مائة وخمسین حدیثا واز انجمله است عثمان ابن ابی شیبه كه او هم مثل برادر خود ابو بكر
بن ابی شیبه یكی از ائمه اعیان واعلام عالی شان است قال الیافعی فی تاریخه الحافظ عثمان بن
ابی شیبة العبسی الكوفی وكان اسن من اخیه ابی بكر رحل وطوف وصنف التفسیر و
المسند وحضر مجلسه ثلاثون الفا وفی المیزان عثمان بن ابی شیبة ابو الحسن احد ائمة
الحدیث الاعلام كاخیه ابی بكر لیكن امام احمد بن حنبل او فرزند دلبند در مقام تعلیم وتلقین میفرماید
ودر تصحیح تحقیق نمی نماید كه احادیث او موضوعات یا گویا موضوعات است و برادر او ابو بكر در بیست حدیث است

بسوی من ازو و از روایت چنین احادیث سلامت از خدا می طلبد قال فی المیزان قال عبد الله وقلت
لابی حدثنا عثمان ثنا جریر عن شیبة بن نعامة عن فاطمة بنت حسین بن علی عن فاطمة ثنا
الکبری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لکل بنی اب عصبة ینتمون الیه الا ولد فاطمة انا عصبتهم
وقلت له حدثنا عثمان ثنا ابو خالد الاحمر عن ثور بن یزید عن ابی الزبیر عن جابر عن النبی ص ثنا
قال تسلیم الرجل باصبع واحدة یشیر بها فعل الیهود فانکر ابی هذه الاحادیث مع احادیث من
هذا النحو انکرها جدا وقال هذه موضوعة او کانها موضوعة وقال ابی ابو بکر اخوه احب الی
منه فقلت ان یحیی بن معین یقول ان عثمان احب الی فقال ابی لا ورواها ابو علی بن الصواف عن عبد الله عن من عثمان
ابیه وزاد فقال ما کان اخوه ابو بکر یطیب نفسه بشیء من هذه الاحادیث نسأل الله السلامة وقال کنا نراه
یتوهم هذه الاحادیث و از غرائب اکاذیبات آنست که سوره فیل را هم درست نمی توانست خواند چنانچه در میزان میگوید قال یحیی ثقة
مأمون قلت الا ان عثمان کان لا یحفظ القرآن فیما قیل فقال محمد بن کامل ثنا العباس بن الحبال ان عثمان بن
ابی شیبة قرأ علیهم فی التفسیر الم ترکیف فعل ربک قالها الف لام میم انتهی لیکن ذهبی بعد نقل این بلیه تحمیا
میکند و طبیعت نقاد خویش را ستوده تاویل میفرماید چنانچه میفرماید قلت لعله سبق فی لسان والا فقد ما کان ۲۹۵
یحفظ سورة الفیل هذا تفسیره قد حمله الناسخ انتهی و کو ابلهی این تاویل را خود کاوش پیداست
لیکن بطلان آن از اندک تامل هویداست زیرا که اگر این غلط از راه سبق لسان می بود قدر کسان نقل میکرد سبقت لسان
و راوی نقلش میکرد و علما آنرا از جملهٔ تصحیفات نمی شمردند سیوطی در تدریب شرح تقریب میفرماید اورد
الدارقطنی فی کتاب التصحیف کل تصحیف وقع للعلماء حتی فی القرآن من ذلک ما رواه ان
عثمان بن ابی شیبة قرأ علی اصحابه فی التفسیر جعل السفینة فی رحل اخیه فقیل له انما
هو جعل السقایة فی رحل اخیه فقال انا واخی ابو بکر لا نقرأ لعاصم قال وقرأ علیهم فی
التفسیر الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل قال الف لام کاف ل المبتدأ انتهی و علیه تشهیر و شهره
باینکه تصحیفاتی که از عثمان بن ابی شیبه در قرآن محفوظ شده زیاده بر آن است که از محدثین منقول نشده
کما فی المیزان قال الخطیب لم یحک عن احد من المحدثین من التصحیف فی القرآن اکثر
مما حکی عن عثمان بن ابی شیبة ثم ساق بسنده عن اسمعیل بن محمد التستری سمعت عثمان
بن ابی شیبة یقرأ فان لم یصبها وابل فطل وقال مرة من الغوادر حتی یلج الجمل

القاضی ثنا ابو شیخ الاصبهانی محمد بن الحسن قال قرأ علینا عثمان بن ابی شیبة بطشتم خبازین
وقال محمد بن عبید الله بن المنادی قال لنا عثمان بن ابی شیبة ن والقلم فی ای سورة
هو وقال مطین قرأ عثمان بن ابی شیبة فضرب بینهم بسنور له ناب فرد علیه فقال قراءة
حمزة عندنا بدعة وقال علی بن محمد بن کاس النخعی ثنا ابراهیم بن عبد الله الخصاف قال
قرأ علینا عثمان بن ابی شیبة بتفسیره فقال جعل السفینة فی رحل اخیه قیل انما هو
السقایة فقال انا واخی لا نقرأ لعاصم لیکن چون این تصحیفات غریب را محمول بر دعابه و مزاح
نمایند و بعد از آن چنانکه ذهبی نوشته است توبه او از آن در میان آرند قال قلت فکانه کان صاحب دعابة ولعله
تاب وانابه انتهی خود ظاهر است که دعابه و مزاح بکلام الهی آن هم در قرآن و تعلیم بتحریف آن مستلزم فسق او اثبات شد
و وقوع توبه از غیر معلوم بسبیل اعتماد از ذهبی است مقلد محض تعصب است و بکمال وضوح ثابت گردید این که
دعابه تراشیده است که از راه ابی بکر تنها بتوسط اسحاق که از مشایخ اهل سنت بود بطریق باطل قرع باز کرده
و در دریغ خود تبکر و حیاتش بر او ناگوار بود وقال فی المیزان ایضا ما مضی قال ابراهیم بن ابی طالب
دخلت علیه ای علی عثمان بن ابی شیبة فقال لی الی متی لا یموت اسحاق فقلت له ۲۸۷
شیخ مثلک یتمنی موت شیخ مثله فقال دعنی فلو مات لصفا لی جوی انتهی حضرت میگویند که صحیح
کرد این سوال و جواب صریح دلالت بر حسد شیخ در مقام اهل حق بزرگان میکند که این تمنا موت
ناشی از سبق اللسان نبود و قصد آن بالذات نکرده لیکن چون حسد را دو قباحت را بیان رسانیده
که باو دم آنکه ابراهیم بیچاره از راه حرارت ایمانی چنین حرف بجوابش برآمد که شیخی مثل تو تمنای
موت شیخی مثل او میکند بنا بر این جلالت و وقار در حق چنین شیخ صحیح المقدار نیز در بیان بسیار به کوشش
نکرده بیان حرف را بتاکید والمبالغه و جوش بیاده فرمود و از سلم تصحیفش سر بافته کلمه ... برتبه بلند ورد
تاویل و تسویل وقال ... مساعی باقی نمانده اکنون حال طبقه رابعه را باید شنید
جلال الدین سیوطی در اتقان بعد بیان طبقه ثالثه تفسیر باید دید هم ابن جریر الطبری وکتابه
اجل التفاسیر واعظمها ثم ابن ابی حاتم وابن ماجة والحاکم وابن مردویه وابو الشیخ بن حیان وابن المنذر
فی آخرین وکلها مسندة الی الصحابة والتابعین واتباعهم ولیس فیها غیر ذلک الا ابن جریر فانه
یتعرض لتوجیه الاقوال وترجیح بعضها علی بعض والاعراب والاستنباط فهو یفوقها

[illegible]

بدان لک انتهی بدانکه افضل و اشرف تفاسیر این طبقه تفسیر محمد بن جریر طبری است
چنانچه سیوطی خود بآن تصریح کرده و نیز سیوطی ناظرین را حکم باعتماد و تعویل برآن نموده و ارشاد و هدایت
بآن فرموده و تصریح کرده که تفسیری مثل آن باجماع علما و مفسرین تصنیف نشده قال فی الاتقان فان
قلت فای التفاسیر ترشد الیه و تأمر الناظر ان یعول علیه قلت تفسیر الامام ابی جعفر
بن جریر الطبری الذی اجمع العلماء والمفسرون علی انه لم یؤلف فی التفسیر مثله و علامه نووی
در تهذیب الاسماء بترجمه طبری گفته له کتاب التاریخ المشهور و کتابه فی التفسیر لم یصنف احد مثله
و یاقوت حموی در معجم الادباء بترجمه طبری نقلا عن الخطیب گفته و له الکتاب المشهور فی تاریخ الامم
والملوک و کتاب فی تفسیر القرآن لم یصنف احد مثله و نیز حموی در ذکر تصانیف طبری گفته و من کتبه
کتابه المسمی جامع البیان عن تاویل آی القرآن قال ابوبکر بن کامل املی علینا من کتاب
التفسیر مائة و خمسین آیة ثم خرج بعد ذلک الی آخر القرآن فقرأه علینا و ذلک فی
سنة سبعین و مائتین و اشتهر الکتاب و ارتفع ذکره و ابو العباس احمد بن یحیی ثعلب
و ابو العباس محمد بن یزید المبرد یحییان لاهل الادب و الاعراب معقلات و کان ایضا فی
الوقت غیرهما مثل ابی جعفر الرستمی و ابی الحسن بن کیسان و المفضل بن سلمة و الجعد و ابی
اسحاق الزجاج و غیرهم من النحویین من فرسان هذا اللسان و حمل هذا الکتاب مشرقا و
مغربا و قرأه کل من کان فی وقته من العلماء و کل فضله و قدمه قال ابو جعفر حدثتنی به
نفسی و انا صبی فیه ایضا قال ابو جعفر استخرت الله تعالی فی عمل کتاب التفسیر و سألته العون
علی ما نویته ثلث سنین قبل ان اعمله فاعاننی و قال ابو محمد عبد الله بن احمد بن جعفر
الفرغانی اخبرنی شیخ من جوانه عفیف قال رایت فی النوم کانی فی مجلس ابی جعفر و الناس
یقرؤن علیه کتاب التفسیر فسمعت هاتفا بین السماء و الارض یقول من اراد ان یسمع
القرآن کما انزل فلیسمع هذا الکتاب فیه ایضا لم یتعرض ابن الطبری لتفسیر غیر
موثوق به فانه لم یدخل فی کتابه شیئا عن کتاب محمد بن السائب الکلبی و لا مقاتل
بن سلیمان و لا محمد بن عمر الواقدی لانهم عنده اظناء انتهی و بنا بر ارشاد ابو حامد اسفرائینی
اگر شخصی برای حاصل کردن تفسیر مذکور مسافرت اختیار کند چیزی زیاده نیست فی الانساب للسمعانی

[illegible]

وقال ابو حامد الاسفراینی لو سافر رجل الی الصین حتی یحصل له کتاب تفسیر محمد بن جریر
لم یکن ذلک کثیرا و محاسن و محامد و مکارم و مناقب وثوق و اعتماد خود ابن جریر بناظر طبقات سبکی
و طبقات اسنوی و مدینة العلوم ازنیقی و معجم الادبا حموی و تاریخ یافعی و وفیات ابن خلکان و طبقات تقی الدین
ابوبکر اسدی و انساب سمعانی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و مختار مختصر تاریخ
خطیب بغداد و تهذیب الاسماء نووی و غیر آن مخفی و محتجب نیست یاقوت حموی در معجم الادبا
از زبان خطیب ورا این فضائل جلیله بستاید و هوش از سر سامعین میرباید کان احد ائمة
العلماء یحکم بقوله و یرجع الی رایه لمعرفته و فضله و کان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه
فیه احد من اهل عصره و کان حافظا لکتاب الله عزوجل عارفا بالقراءات بصیرا
بالمعانی فقیها باحکام القرآن عالما بالسنن و طرقها و صحیحها و سقیمها و ناسخها
و منسوخها عارفا باقوال الصحابة والتابعین و من بعدهم من المخالفین فی الاحکام و مسائل
الحلال والحرام عارفا بایام الناس و اخبارهم و له الکتاب المشهور فی تاریخ الامم والملوک
و کتاب فی تفسیر القرآن لم یصنف احد مثله و کتاب سماه تهذیب الآثار لم ار سواه
فی معناه لم یتمه و ایضا فی المعجم انه قال ابن خزیمة لما لاحظ تفسیر ابن جریر ما اعلم
علی ادیم الارض اعلم من ابن جریر و ایضا فیه قال ابو محمد بن عبد العزیز بن محمد الطبری
کان ابو جعفر من الفضل والعلم والذکاء والحفظ علی ما لا یجهله احد عرفه لجمعه من
علوم الاسلام ما لم نعلمه اجتمع لاحد من هذه الامة و لا ظهر من کتب المصنفین
و انتشر من کتب المؤلفین ما انتشر له و کان راجحا فی علوم القرآن والقراءات و علم التاریخ
من الرسل والخلفاء والملوک و اختلاف الفقهاء مع الروایة لذلک علی ما فی کتابه
البسیط والتهذیب و احکام القراءات من غیر تعویل علی المناولات و الاجازات و لا علی
ما قیل فی الاقوال بل یذکر ذلک بالاسانید المشهورة و فیه ایضا و کان ای الطبری کالقاری
الذی لا یعرف الا القرآن و کالمحدث الذی لا یعرف الا الحدیث و کالفقیه الذی لا یعرف
الا الفقه و کالنحوی الذی لا یعرف الا النحو و کالحاسب الذی لا یعرف الا الحساب و کان
عالما بالعبادات جامعا للعلوم و اذا جمعت بین کتبه و کتب غیره

وجلالت کتابه فضلا علی غیرها انتهی جای توجه و ماتم و حیرت و اضطراب و الم است که چنین امام ناقد
و مقتدای رشید را که نبذی از فضائل او شنیدی ابن روزبهان در ابطال الباطل بجواب علامه حلی
اعلی الله درجاته فی دار السلام و کساه حلل الکرامة دست و پا چه شده بگناه اینکه روایت نموده خلیفه ثانی باحراق خانه
طاهره حضرت فاطمه صلوات الله علیها بالجای قادح علی الاطلاق در تاریخ خود که اصح تواریخ
اهل السنة کما فی تاریخ ابن خلکان و تاریخ الیافعی و مدینة العلوم بل قرة العین اجلیه صحیح الرقوم اورده شیعی را
و کذاب مفتری قرار میدهد و مصنفات این شیخ را باتش در انداخته و مترو ک میفرماید و میگوید که اهل بغداد که
... الیه او در قول و روایات و کتب او را پس پشت انداخته اند پس نیز ... را خلوه هم
کانهم لا یعلمون قال فی جواب الحق و من اکثر افتراء الروافض هذا الخبر و هو احراق عمر بیت
فاطمة و ما ذکر ان الطبری ذکره فی التاریخ فالطبری من الروافض مشهور بالتشیع ان علماء
بغداد هجروه للغلو فی الرفض و التعصب و هجروا کتبه و روایاته و اخباره و کل من نقل هذا

الخبر فلا یشک انه رافضی متعصب یرید ابداء القدح و الطعن علی الاصحاب لان العاقل المؤمن
الخبیر باخبار السلف ظاهر علیه ان هذا الخبر کذب صراح و افتراء مبین لا یکون اقبح منه
و لا ابعد من اطوار السلف انتهی و شناعت این افترای صریح بیان ندارد که خود مخاطب
عالیشان متکفل النسبت تشیع بطبری صریح کاری ... سبب این تشنیع و تکفیر و تضلیل او بیان ندارد
و کذب و افترا و دروغ و تقلید و تلبیس و قبیح ... تدلیس و اختلاق و افتعال و تضلیل و اضلال که خود ... شنیده
اینها و اثبات مذهب ایشان بهم باطل بل ابطل است و این تصویر در منهاج میفرماید که خوارج بهتر
از روافض اند خوارج هرگز دروغ نگویند بلکه او اصدق ناس می باشند و از روافض هیچ نفاق که از
ترشح باشد و این مجوز و صد انتقاص روافض را بدتر از یهود و نصاری بلکه سائر فرق ضلال پسندند و میگوید
بل هم اشد ضررا علی الدین من الیهود و النصاری و سائر فرق الضلال کما صرح به علی
الحق اجر الحال آنچه برای این امام همام بر زبان گهرفشان آنحضرات ثابت گردیده ترکب ارادت حض
اولی و السبب ایشم و امام رازی هم با آنکه امام است معقول و منقول طیلسان و قاعده بر سر گشیده
بمقابله الحق قدح و جرح چنین امام جلیل و مجتهد نبیل ... نماید و میفرماید که مسلم نمی داریم که او منهم و تشیع
نبوده باشد آنکه امام رازی در نهایة العقول در وجوه ابطال الحق ... فلانست

منتهی ... دیده

جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده الثالث ان هذا النص حتی کان کذا بالماده حالی روایته الا الهوی فکان ینبغی ان لا یرویه من لا یهوی مقتضاه وقد رواه اصحاب الحدیث کابن جریر الطبری ولیس هو من الامامیة فبطل ان یکون کذا یا و درمقام جواب اولا گفته که ابن حجر که این نص را روایت نکرده و بعد آن گفته ثم ان سلمنا انه ذکره فلعله رواه قبل ان تثبت عنده صحة هذا الحدیث فان من المحدثین من یروی کل غث وسمین ثم ان سلمنا ذلک فلا نسلم انه ما کان متهما بالتشیع انتهی و عفیف الدین در رساله مثله نیز جرح و هتک ناموس این امام سنیه که بفضائل و مدائح بسیار نزد ایشان مشهور است بغرض ابطال روایت او در حلیت منقول از جناب امیر المومنین علیه السلام همت را بآزار روح اقدس او گماشته آبرو ریزی آن کبار را از اقرار بجلیت منقوله سهل تر انگاشته چنانچه گفته وقد اجمع اهل النقل علی ان محمد بن جریر یروی الغث والسمین والضعیف والسقیم ویکثر الاقاویل فی روایته وانکار ما فیه غالبیة عن المدارس فکیف اذا قادحه اشد المناکر والمناقض انتهی و جای آنست که گریبان ناموس خود چاک کرده قائل رشیدیا آنحضرت و برای تحقیق و تدقیق و رشاد و سعادت از تفضیح چنین عالم جلیل الشان و مقتدای باهر البرهان باکی بر ندارد و دامن استار حرمت امام خویش پیش اغیار اسقیای می کشی آری روا این عبارت تضعیف عفیف را در شوکت شکر بمقابله اهل حق پیش آورده چنین مفوه است که لایق ستر و اخفاست نه قابل اظهار و ابدا جواب اهل حق باید بهر کیف از عبارت عفیف ظاهر است که علمای سنیه در مقابله بسیار روایات طبری را مقبول ندارند اگرچه خالی از معارض باشد و رشید هم این خرافت ظاهر را بنظر رضا دیده است و هرگاه حال چنین امام جلیل الشان که مدائح و مناقب او فاتر جمیع است ... باین فضیحت رسیده باشد که روایات او با وصف خلو از معارض مقبول نباشد از حال دیگران چه باید پرسید و عجب تر آنکه عفیف سنیه عفت و صلاح را ترک کرده بدین قدر از تفضیح ... طبری اکتفا ننموده تلمیحی که ابلغ از تصریح است بکذب و افترای او کرده حیث قال بعد العبارة السابقة علی ما نقل الرشید فی الشوکة فعرفنا ان سید علی رضی الله عنه مبرء عن ذلک وهو عرف الحق واعرف الخلق ولیس من دیدنه ان یسکت علی الباطل بل شانه اظهار الحق للعالم والجاهل وان کان الامر علی ما یزعمون

استقصاء الافحام [illegible]

استحقها لمنكر جوهرية المنة فيرى حولها فيجب عليه ان يظهر الحق بكلماته ويزيح الباطل
ببيناته سيما في اوان خلافته وزمان دولته ويعرف الحق لاصحابه وشيعته ولا اقل
من ان يعلم اولاده وخواص اصحابه كابي الطفيل وعبيدة السلماني وابي الحارث
الاعور وقيس بن سعد والاشتر وغيرهم من الصحابة والتابعين وكيف خفي هذا الامر
على هؤلاء وظهر لمحمد بن جرير الطبري انتهى وظاهرست كه قوله وكيف خفي هذا الامر وظهر لمحمد بن جرير
الطبري دلالت واضحه دارد برآنكه محمد بن جرير طبري از طرف خود روايت حليت متعه را بر بافته وورنه
اگر نزد او اين روايت بافته ديگران بودى نام ايشان ذكر ميكرد وتخصيص استبعاد ظهور آن بر طبري وجهي
نداشت واز غرائب تعصبات ابن تيميه آنست كه با وصف ذكر در بحث آيه انما وليكم الله الآيه بزعم آنكه ابن جرير
روايت نزول آن بحق جناب امير المومنين عليه السلام اخراج نكرده مدح وستائش او نموده واورا از
روايت موضوعات منزه دانسته وگفته كه او از كبار اهل علم واصحاب تفسيرست ليكن در مبحث نص
جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله وسلم بر خلافت جناب امير المومنين عليه السلام كه در تفسير آيه وانذر
عشيرتك الاقربين مرويست وابن جرير روايت آنرا مشتمل اول كرده وابن تيميه انكار آن نتوانسته
ناچار ملجا شده تفسير ابن جرير را كه مدائح آن شنيدى از كتب مسلمين كه استفاده علم ونقل از آن ميكنند خارج
ساخته وبراى ابن جرير ادنى معرفت بحديث هم ثابت ندانسته كما سيظهر عليك انشاء الله تعالى
اما ابن ابي حاتم كه جلالت قدر ورفعت شانش مانند جود حاتم مشهور ومعروف وبجلائل فضائل
ومحامد خصائل موصوف تقي الدين ابو بكر بن احمد المعروف بابن قاضي شهبة الاسدي الشافعي
در طبقات فقهاى شافعيه ميگويد عبد الرحمن بن محمد بن ادريس ابو محمد بن ابي حاتم الحنظلي
الرازي احد الائمة في الحديث والتفسير والعبادة والزهد والصلاح حافظ ابن حافظ
اخذ عن ابيه وابي زرعة وصنف الكتب المهمة كالتفسير الجليل المقدار في
اربع مجلدات غالبه آثار مسندة انتهى وشيخ صلاح الدين در فوات الوفيات ميفرمايد عبد
الرحمن بن محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران ابو محمد بن ابي حاتم التميمي الحنظلي
الامام ابن الامام الحافظ ابن الحافظ سمع اباه وغيره قال ابن منده صنف ابن
ابي حاتم المسند في الف جزء وكتاب الزهد وكتاب الكنى والفوائد الكبير وفوائد

الرازی فی مقدمة الجرح والتعدیل وصنف فی الفقه واختلاف الصحابة والتابعین وعلماء الامصار
وله الجرح والتعدیل فی عدة مجلدات تدل علی سعة حفظه وامامته وکتاب الرد علی الجهمیة
فی مجلد کبیر وله تفسیر کبیر مأثره آثار مسندة فی اربع مجلدات قال ابو علی الخلیلی کان یعد
من الابدال وقد اثنی علیه جماعة بالزهد والورع التام والعلم والعمل انتهی وجلال الدین
سیوطی در لآلی مصنوعه بعد ذکر حدیثی در کلام حق تعالی با موسی کلیم الله علی نبینا وآله وعلیه السلام میفرماید
واخرجه ابن ابی حاتم فی تفسیره وقد التزم ان یخرج فیه اصح ما ورد ولم یخرج فیه حدیثا
موضوعا البتة انتهی ودر اتقان بعد ذکر تفسیر سدی گفته ولم یورد منه ابن ابی حاتم شیئا
لانه التزم ان یخرج اصح ما ورد وابن تیمیه در خرافات وطامات خود بجواب کلام علامه حلی اعلی الله درجته آنکه
حدیث خلافت وامامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که در تفسیر آیه وانذر عشیرتک
الاقربین مروی است ذکر کرده وابن ابی حاتم هم آن را روایت کرده کما فی الدر المنثور للسیوطی
بل صرح ابن تیمیة ایضا بکونها فی تفسیره جرح وقدح ابن تفسیر کرده وهذا لفظه والجواب
من وجوه الاول المطالبة بصحة النقل وما ادعاه من نقل الناس کافة من اظهر الکذب عند
اهل العلم بالحدیث فان هذا الحدیث لیس فی شیء من کتب المسلمین التی یستفیدون
منها علم النقل لا فی الکتب الصحاح ولا فی المسانید والسنن والمغازی والتفسیر التی یذکر فیها
الاسناد الذی یحتج به واذا کان فی بعض کتب التفسیر التی ینقل فیها الصحیح والضعیف مثل
تفسیر الثعلبی والواحدی والبغوی بل وابن جریر وابن ابی حاتم لم یکن مجرد روایة واحد
من هؤلاء دلیلا علی صحته باتفاق اهل العلم فانه اذا عرف ان تلک المنقولات فیها
صحیح وضعیف فلابد من بیان ان هذا المنقول من قسم الصحیح دون الضعیف وهذا الحدیث
غایته ان یوجد فی بعض کتب التفسیر التی فیها الغث والسمین بل فیها احادیث کثیرة
موضوعة مکذوبة مع ان کتب التفسیر التی یوجد فیها هذا مثل تفسیر ابن جریر
وابن ابی حاتم والثعلبی والبغوی ینقل فیها بالاسانید الصحیحة ما یناقض هذا ونیز میگوید الثالث
ان هذا الحدیث کذب موضوع عند اهل المعرفة بالحدیث فما من عالم یعرف الحدیث
الا وهو یعلم ان هذا کذب موضوع وهذا لم یروه احد منهم فی الکتب التی یرجع

الباطلة في المنقولات لان اهل المعرفة بالحديث يعلمون ان هذا كذب انتهى ازين هفوات و خرافات
ظاهرست كه نزد ابن تيميه تفسير ابن ابي حاتم كه دران اين حديث مذكورست از زمره كتب مسلمين كه ازان
استفاده علم نقل ميكنند خارج ست چه او بسبب كمال غلو در تعصب فاحش و عناد شنيع بصراحت تمام
بازگفته كه اين حديث در هيچ كتابي از كتب مسلمين كه ازان استفاده علم نقل ميكنند مذكور نيست و بتصريح
خود ابن تيميه اين حديث در تفسير ابن ابي حاتم مذكورست حيث قال مع ان كتب التفسير التي يوجد
فيها هذا مثل تفسير ابن جرير و ابن ابي حاتم الخ پس تفسير ابن ابي حاتم نزد ابن تيميه از كتب مسلمين خارج
باشد و از قول او والثالث ان هذا الحديث الخ واضحست كه كسانيكه معرفت حديث دارند نزد ايشان اين
حديث موضوع و مفتري ست و هر عالم كذب و وضع آن ميداند بلكه هر كسي كه ادنى معرفت بحديث دارد ميداند
كه اين حديث دروغ و افترا كذب ست و لهذا جماعت علما و اهل معرفت اين حديث را روايت نكرده اند از
اينجا كه ابن ابي حاتم آنرا روايت كرده و آنرا از صحيح روايات دانسته كما هو الحق الحقيق بالايقان از زمره
اهل معرفت بحديث و علماي ايشان بقول ابن تيميه خارج باشد بلكه ادنى معرفت حديث هم براي او ثابت نباشد
۳۹۳ فليضحك قليلا و ليبك كثيرا و از قول او و هذا الحديث غايته ان يوجد في بعض كتب التفسير الخ واضحست كه ابن ابي حاتم
تفسير خود را از غث و سمين پر كرده و نزد ناقد بصير و الفاظ ابن تيميه موجب جرح و قدح و توهين و تضعيف
فاحش آنست پس جرح و قدح و توهين و تضعيف ابن ابي حاتم ثابت شد و فضائل و مناقبش بباد فنا رفت و از
قول او بل فيها احاديث كثيرة موضوعة مكذوبة ظاهر ميشود كه در تفسير ابن ابي حاتم بسيار از احاديث موضوعه
و روايات مكذوبه و افتراآت مختلقه و اكاذيب مفتعله مذكورست و كفى به خزيا و خسارا و نيز ابن ابي حاتم
آنمرتبه سفيه و نادان و جاهل ابله از فقه و مسائل ايمان بود كه بگفته يوسف بن الحسين الرازي بر تصنيف كتاب جرح
و تعديل ندامت و انفعال نمود و اين تصنيف را از قبيل غيبت محرمه گمان كرده و آنرا از نهايت شنيع و قبيح
دانسته بكا و زاري آغاز نهاد ابن الجوزي در تلبيس ابليس گفته و باسناد عن ابي الحسن علي بن محمد
الحنائي يقول سمعت محمد بن الفضل العباسي يقول كنا عند عبد الرحمن بن ابي حاتم وهو يقرأ
علينا كتاب الجرح و التعديل فدخل عليه يوسف بن الحسين الرازي فقال يا ابا محمد ما هذا
الذي تقرأه على الناس فقال كتاب صنفته في الجرح و التعديل فقال و ما الجرح و التعديل
فقال اظهر احوال اهل العلم من كان منهم ثقة او غير ثقة فقال له يوسف بن الحسين استحييت

لك يا ابا محمد من هؤلاء القوم قد حطوا رواحلهم في الجنة منذ مائة سنة ومائتي سنة
تذكرهم وتغتابهم على اديم الارض فبكى عبد الرحمان وقال يا ابا يعقوب لو سمعت هذه
الكلمة قبل تصنيفي هذا الكتاب لم اصنفه انتهى و ابن كمال زاده الى فهمی ست که جرح و تعدیل
رواة که مدار اخذ احکام دین و شرائع اسلام بر آنست و بدون آن مفسده عظیم و شناعت فخیم یعنی التباس
سالم بمقدوح و ثقه بمجروح لازم می آید حرام و ناجائز و موجب مواخذه و عقاب می داند و ازهمین جاست
که ابن الجوزی بعد نقل این حکایت سلب فقه از ابن ابی حاتم میکند و دعای عفو و مغفرت برای او مینماید
و جرح و قدح رواة را غیبت گفتن از فسوقات می داند چنانچه میگوید قلت عفا الله عن ابن ابی حاتم
فانه لو کان فقیها لرد علیه کما رد امام القوم في الجنة احمد على ابی تراب لولا الجرح والتعدیل
من این کان یعرف الصحیح من الباطل ثم کون القوم في الجنة لا یمنعان یذکرهم بما فیهم وتسمیة
ذلك غیبة حدیث فسوق ثم من لا یدری الجرح والتعدیل ما هو کیف یذکر کلامه
اما حاکم پس اگرچه ثقت و جلالت و عظمت و نبالت او کالشمس فی کبد السما و اعتماد و اعتبار
و فضل او کالشمس بین العلما تا آنکه سبکی میفرماید که اتفاق کرده اند علما که او از اعظم ائمه اسلام ست
که حفظ کرده بایشان حق تعالی دین را چنانچه مناوی در فیض القدیر در ترجمه او گفته قال السبکی اتفق
العلماء على انه ای الحاکم من اعظم الائمة الذين حفظ الله بهم الدين و عبد الغافر هم اطناب
و اسهاب در مدح حاکم و ذکر فضائل و محاسن او می نماید تا آنکه میگوید که رفت بسوی رحمت خدا و نگذاشت بعد
خود کسی را که مثل او باشد چنانچه تقی الدین ابو بکر بن احمد اسدی در طبقات شافعیه بترجمه حاکم میگوید و قال عبد
الغافر في مدحه ای الحاکم وذکر فضائله و فوائده ومحاسنه الى ان قال مضى الى رحمة
الله تعالى ولم یخلف بعده مثله انتهى و قبل ازین شنیدی که ابن اثیر در جامع الاصول بعد ذکر
شرط صحیحین گفته و هذا الشرط الذی ذکرناه قد ذکره الحاکم ابو عبد الله النیسابوری وقد قال
غیره ان هذا الشرط غیر مطرد في کتابی البخاری و مسلم فانهما قد اخرجا فیهما احادیث
على غیر هذا الشرط والظن بالحاکم غیر هذا فانه کان عالما بهذا الفن خبیرا بغوامضه
عارفا باسراره وما قال هذا القول و حکم على الکتابین بهذا الحکم الا بعد التفتیش
والاختبار والتیقن لما حکم به علیهما انتهی و صاحب صواقع و مؤلف تحفه باخبار اصحاب ج

نمیکنند و جناب مخاطب هم در مسلک اول او را از اجله محدثین اهلسنت شمرده و قرین ترمذی و احمد بن حنبل
گردانیده و روایات او را روایات سنیه دانسته و دیگر فضائل ظاهره و مناقب باهره او که در وفیات الاعیان
ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و تاریخ بغداد خطیب و انساب سمعانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی
و تبیان ابن ناصر الدین و تذکرة الحفاظ ذهبی و تکمیل الکمال عبد الحق و غیر آن مذکور است مخفی بر ناظر
مخفی نیست لیکن اینهمه چه توان کرد که ابو اسمعیل عبد الله انصاری که از ائمه سنیه است بسبب کثرت تعصب و عناد
و نصرت باطل و مخالفت رشاد حاکم را بگناه اینکه بعض فضائل اهلبیت طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
تصحیح کرده بقدح و جرح نواخته و او را رافضی خبیث قرار داده و در میزان الاعتدال ذهبی مسطور است قد قال ابن
طاهر سألت ابا اسمعیل عبد الله الانصاری عن الحاکم ابی عبد الله فقال امام فی الحدیث رافضی خبیث
و ابن روزبهان هم از مزید دانشمندی بمجرد اینکه بروایت حاکم استدلال اهل حق کرده میل حاکم بتشیع ذکر
کرده حالانکه بنظر محامد و مناقب و فضائل و محاسن او که ائمه محققین قوم ذکر میکنند درست او تا باین مقام هیچگونه
نرسیده و مصداق الاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا داخل گردیده حیث قال فی الکتاب الباطل و ذکر الامام الحاکم ابو عبد الله النیسابوری
المحدث الکبیر و الحافظ المتقن الفاضل النحریر فی کتاب معرفة علوم الحدیث باسناده عن
الامام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه و علی آبائه السلام انه قال ابو بکر
الصدیق جدی و هل یسب احد آباءه لا قدمنی الله ان لا اقدمه و قد اشتهر بین المحدثین
و العلماء ان الحاکم ابا عبد الله المذکور کان مائلا الی التشیع انتهی این [illegible]
که اولا باتباع اکابر ائمه خود حاکم را بامام و محدث کبیر و حافظ متقن و فاضل نحریر میستاید و باز
بخیال محال صحت استدلال اهل حق بروایات او آن بیچاره را مائل بتشیع قرار میدهد حالانکه خود
آنچه فضائل و مناقب شیخین ذکر کرده معاینه آن هوش از سر می برد چه جا که بذکر مطاعن و شنائع
آن که دیگر بزرگان مثل ابن تیمیه و غیره ذکر کرده اند بلاحظه رود و فظاعت و شناعت این اعتقاد
باعتقاد اهل عناد که نزد ایشان ارباب آن بدتر از یهود و امثال ایشان اند دریافت گردد اما آنچه
این حال بعضی از روات تفسیرش باید شنید پس بعضی از انها کذابین و وضاعین قدوه ایشان از انجمله یحیی
بن قرطاس کوفی است که یحیی او را غیر ثقه میگوید و نسائی متروک الحدیث میفرماید و ساجی او را

۲۹۵

قدح تفسیر ابن ماجه

کاذب و دروغ گو می دانند چنانچه بر ناظر کتاب میزان الاعتدال علامه ابو عبد الله الذهبی و دیگر مصانیفش
مخفی نیست درینجا برای اثبات تکذیب بنقل عبارت تقریب که مختصر است باید شنید عیسی بن قرطاس
الکوفی متروک وقد کذبه الساجی من السادسة و از آنجمله محمد بن عبد الله الانصاری ست که ابن حبان
و عقیلی او را منکر الحدیث میگویند و ابن طاهر و دیگر ارباب تنقید او را کذاب میفرمایند و در میزان الاعتدال
می آرد محمد بن عبد الله الانصاری ابو سلمة شیخ بصری عن مالک بن دینار و غیره قال العقیلی
منکر الحدیث وقال ابن حبان منکر الحدیث جدا وقال ابن طاهر کذاب و له طامات
و عسقلانی در تقریب می آرد محمد بن عبد الله بن زیاد الانصاری ابو سلمة البصری مشهور بکنیته
و منهم من سماه محمد بن عمر بن عبد الله کذبوه من الثامنة جاوز المائة از آنجمله نوح بن دراج
نخعی ست که نسائی و غیر او تضعیفش نموده اند و ابن معین و ابو داود او را کذاب و وضاع می دانند
و در تقریب فرماید نوح بن دراج النخعی مولاهم ابو محمد الکوفی القاضی متروک وقد کذبه ابن معین من
الثامنة مات سنة اثنتین و ثمانین لم ینسبه ابن ماجة فی روایته و ذهبی در میزان در ترجمه اش
میگوید قال النسائی و غیره ضعیف وقال ابو داود کذاب یضع الحدیث از آنجمله نوح بن ابی
مریم ست که او هم ابن ماجه در تفسیر خود روایت نموده حالانکه کذاب و وضاع بود چنانچه عنقریب بتصریح ذهبی
از زبان اکابر قوم میشنوی و اما تفسیر ابن مردویه پس بتصریح شاه عبد العزیز صاحب در رساله اصول
حدیث از مشاهیر تفاسیر حدیثیه است بمعنی شهرت بتصریح مخاطب بمقام علی ما تسمع بهذا المقام اعتماد و اعتنا
شد و علمای اسلام ست ای معاشر مسلمین عجب ست که طلوع شمس از جانب مغرب دیده و باب توبه مسدود گردیده
که صاحب تحفه با وصف بیان خوبی تفسیر ابن مردویه در رساله اصول حدیث که آنرا از مشاهیر تفاسیر حدیثیه
گفته درین رساله بسبب بیان حافظه تصانیف ابن مردویه را از کتب طبقه رابعه شمرده و تصریح کرده
که احادیث کتب این طبقه نام و نشان آنها در قرون سابقه نبود احادیث آن هرگز قابل اعتماد نیست
که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود و موضوعات و افترات که ابن الجوزی آنرا مجروح و مطعون
ساخته دلائل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده درین کتب بسیار است اما ابن المنذر پس اگرچه
صاحب هدایت و ارشاد و یکی از ائمه اخیار و ناقدین اخبار و مصنفین کبار است تقی الدین ابو بکر
بن احمد اسدی در طبقات شافعیه میفرماید محمد بن ابراهیم بن المنذر ابو بکر النیسابوری الفقیه

فسلطها یعنی روی عنه ابن ماجة القزوینی فی التفسیر ۱۲

نزیل مکة احد الائمة الاعلام وممن یقتدی بنقله فی الحلال والحرام صنف کتبا
معتبرة عند ائمة الاسلام منها الاشراف فی معرفة الخلاف والاوسط وهو اصل
الاشراف والاجماع والاقناع والتفسیر وغیر ذلک وکان مجتهدا لا یقلد احدا انتهی
قیام آن ... که تفصیل فضائل و مناقب او به هوش عقل می رسانید چنانچه تقی الدین فاسی حسنی در عقد ثمین ترجمه
اش می فرماید ذکره مسلمة بن قاسم فقال ثقة جلیل القدر عظیم الخطر عالم بالحدیث ما رایت
احدا من اهل ... ما ... اعرف بالحدیث منه ولا اکثر جمعا وکان حسن التالیف عارفا
بالتصنیف چنین امام نحریر مقتدای شهیر را کاذب مفتری قرار می دهد و قبح و جمع تفضیح و تقبیح او
پیش نظر انور می نهد و مسلمة بن قاسم اندلسی هم از اثبات و متقنین اوست پایه و سفر باید کان لا یحسن الحدیث ... ذهبی
در میزان میگوید محمد بن ابراهیم بن المنذر الامام الحافظ العلامة ابوبکر صاحب التصانیف
ثقة حجة فقیه ما علمت فیه مقالا الا ما قال ابو الحسن بن القطان لا یلتفت الی کلام العقیلی
فیه وقال مسلمة بن قاسم الاندلسی کان لا یحسن الحدیث ثم نسبه الی العقیلی ثم کان
یحمل علیه وینسبه الی الکذب کان یروی عن الربیع بن سلیمان عن الشافعی لم یر الربیع ولا
سمع منه وذکر غیر ذلک توفی سنة ثمان عشرة وثلثمائة ولا عبرة بقول مسلمة فیه واما
العقیلی فله کلام فیه من قبیل کلام الاقران بعضهم فی بعض مع انه لم یذکره فی کتاب
الضعفاء له و از جملهٔ مفسران کبار و محدثان عالی تبار که بعلو جلالت شان در نهایت اشتهار و تابش
کمال شان کالشمس فی رابعة النهار ابوبکر عبد الله سجستانی است که فرزند دلبند ابو داود صاحب
سنن که از صحاح سته معدود است بوده و امتعها و استقصا نموده ... او ستعلیم بیان ذهبی فضائل
او ستد رست سمعانی او را ... از ... که در بغداد بود ... قدم می دارد و بود انش از
اهل فقه و علم و اتقان مسلم ... و ... باید که هرگاه باصبهان در آمد افزاگو بیز زیاده از سی هزار حدیث
از حفظ خود روایت کرد و ... تو بیخ حدیث و از میزان ظاهر میشود که در ... و هم او را رد
داده بود و ما بقی را سوا فوق سماع خود روایت کرده و ذهبی او را از کبار حفاظ و ائمهٔ اعلام ... واند
محمد بن خلال بوساطت خطیب نقل میکند که او این پسر را از پدرش حافظتر گفته قال فی المیزان قد کان
ابوبکر من کبار الحفاظ والائمة الاعلام حتی قال الخطیب سمعت الحافظ ابا محمد الخلال

يقول كان ابو بكر احفظ من ابيه ابي داود و روى ابن شاهين عن ابي بكر انه كتب في الشهر
عن ابي سعيد الاشج ثلاثين الفا قال ابو بكر النقاش المهدي عليه سمعت ابا بكر يقول في ابي قد
يقول ان تفسيره فيه مائة الف و عشرون الف حديث قالت ولد سنة ثلاثين و مائتين
و رحل به ابوه فادرك الكبار و سمع عيسى بن حماد صاحب الليث بن سعد و طبقته و الفرج
عن طائفة قال ابو بكر احمد بن ابراهيم بن شاذان قدم ابو بكر الى سجستان فاجتمعوا
اليه و سألوه ان يحدثهم فقال ليس معي كتاب فقالوا ابن ابي داود و كتاب قال فاثاروني فاملأت
عليهم من حفظي ثلاثين الف حديث فلما قدمت بغداد قال البغداديون لعب بأهل
سجستان ثم فيجوا فيجا اكتروه بستة دنانير ليكتب لهم النسخة فكتبت و جيء بها و عرضت
على الحفاظ فخطأوني في ستة احاديث منها ثلاثة رويتها كما سمعت و قال ابو علي
النيسابوري سمعت ابن ابي داود يقول حدثت باصبهان من حفظي بستة و ثلاثين الفا
ألزموني الوهم في سبعة احاديث فلما انصرفت وجدت في كتابي منها
خمسة على ما حدثتهم . مقام حيرت و اضطراب و سوزش و التهاب است که این مقتدای اکابر و
فخام مقدوح و مجروح و ملوم و مذموم بلکه ناصبی گمراه مسطور در کتاب ابن عدی که جلالت فضل و تفصیلش بر خاطر ۲۹۸
محفوظ باشد او را در کتاب ضعفا ذکر میکند و قدح بلیغش می آرد و میگوید که اگر شرط این نبودی که شرطم حالا
احدی او را در ضعفا ذکر نمیکردم و از دواهی عظیمه اینکه از پدر بزرگوارش یعنی ابی داود صاحب سنن
و صیغش کذابیه که از جمیع اوصاف ... نقل میکنند و از غایت حیرانی و پریشانی از دلالت چنین لفظ صریح
که بدلالت مطابقی بر مقصود دلالت میکند ذهول خود ظاهر می سازد لیکن این ما عذر هم مطارح
فضل و کمال است این شهادت ابو داود را در حق پسرش کافی میدانند و لا ریب فیه فان اهل البیت
ابصر بما فی البیت و نیز ابو داود طلب این فرزند ارجمند خود را برای قضا ... بلا می داند و ابراهیم ...
نیز او را کذاب میداند و ابو القاسم بغوی که ابن ابی داود از او سوال در باره حدیثی از احادیث جده خود کرده بود و ...
او را مشتغل از علم میگوید و نیز بشهادت محمد بن یحیی بن منده ابن ابی داود از زهری که از اکابر تابعین است
العیاذ بالله طعن بر جناب علی بن ابی طالب علیه السلام روایت میکرد و باین ... نسبت که رفع ... فقراء بجناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می نمود و از راه کذب ... و وضع ... اوستاد ابن جریر را منسوب

[illegible] قال الذهبي في الميزان عبد الله بن سليمان بن الاشعث السجستاني ابو بكر
الحافظ الثقة صاحب التصانيف وثقه الدارقطني فقال ثقة الا انه كان كثير الخطأ في
الكلام على الحديث وذكره ابن عدي قال لولا ما شرطنا والا لما ذكرته الى ان قال وهو
معروف بالطلب وعامة ما كتب مع ابيه وهو مقبول عند اصحاب الحديث واما كلام ابيه فيه
فلا ادري ايش تبين له منه حدثنا علي بن عبد الله الداهري سمعت احمد بن محمد بن عمرو
كركرة سمعت علي بن الحسين بن الجنيد سمعت ابا داود يقول ابني عبد الله كذاب قال ابن
صاعد كفانا ما قال ابوه فيه ثم قال ابن عدي سمعت موسى بن القاسم الاشيب يقول
حدثني ابو بكر يقول سمعت ابراهيم الاصبهاني يقول ابو بكر بن ابي داود كذاب سمعت ابا القاسم
البغوي وقد كتب اليه ابو بكر بن ابي داود يسأله عن لفظ حديث لجده فلما قرأ رقعته قال انت
والله عندي منسلخ من العلم وسمعت عبدان سمعت ابا داود السجستاني يقول ومن البلاء ان
عبد الله يطلب القضاء وسمعت محمد بن الضحاك بن عمرو بن ابي عاصم يقول اشهد على محمد بن
يحيى بن منده بين يدي الله انه قال اشهد على ابي بكر بن ابي داود بين يدي الله انه قال
قال روى الزهري عن عروة قال حفيت اظافير فلان من كثرة ما كان يتسلق على ازواج النبي
صلى الله عليه وسلم قلت هذا لم يسنده ابو بكر الى الزهري فهو منقطع ثم لا يسمع قول الاعداء
بعضهم في بعض لقد كان ان يقوم [illegible] عبد الله ابو بكر يحكي عنه هذا الفن [illegible] ابن
عبد الله بن حفص [illegible] وخلصه من ايدي اصحابنا [illegible] على [illegible]
عبد الله المتالهون واقام الشيخ علي بن [illegible] [illegible]
بقتله [illegible] وايضا في الميزان قلت كان بين ابن [illegible]
فتنة بينه وبين ابن صاعد بين ابن جرير نسال الله العافية قال ابن شاهين اراد الوزير علي بن عيسى
ان يصلح بين ابي بكر بن ابي داود وابن صاعد فجمعهما وحضر القاضي ابو عمر فقال الوزير لابي بكر ابو محمد
بن صاعد اكبر منك فلو قمت اليه فقال لا افعل فقال له انت شيخ زيف قال ابو بكر الشيخ
الزيف الكذاب على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الوزير من الكذاب على رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر هذا ثم قال اني اذل لاجل رزقي يصل الي على يدك

٢٩٩

والله لا اخذت من يدك شيئا ابدا وعلىّ مائة بدنة ان اخذت منك شيئا وكان المقتدر بعث
اليه رزقه بيد لاديته على يد خادم وقال محمد بن عبد الله القطان كنت عند محمد
بن جرير فقال رجل ابن ابي داود يقرأ على الناس فضائل علي رضي الله عنه فقال ابن جرير
تكبيرة من حارس قلت وقد قام ابن ابي داود واصحابه وكانوا اخافوا كثيرا على ابن جرير
ونسبوه الى بدعة اللفظ فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه يتنصل فيه عما قيل عنه
وتالم لذلك انتهى وبرين قدر اقتصار نتوان كرد كه از افادات ديگر ائمه كبار حضرات سنيه مثل افاده ابن
صاعد بوضوح پيوندد كه اين بزرگ از جمله كذابان و مفتريان بر سرور انس و جان عليه و آله الآف التحيات من الرب المنان بوده
واتيت واشياطهم من ذلك تفصيلش آنكه ابن الجوزي كه امام ائمه محققين سنيه است بتصريح جمعي جليل الشان وحيد در كتاب الموضوعات
خود تصريح كرده بانكه ابن ابي داود حديث موضوع را كه در فضائل سور مروي است و وضع آن كرده اند كه اورا
ابن المبارك در كتاب فضائل قرآن تفريق كرده و در اول هر سوره فضيلت آن از ين حديث موضوع
ذكر نموده آورده باو صف آنكه ميدانست كه اين حديث دروغ و بهتان است ليكن بارها تمهيد محدثين همين است كه تنفيق
احاديث خود ميكنند اگرچه باكاذيب باطله باشد و اين معني قبيح است زيرا كه جناب رسالتمآب صلى الله عليه و آله
وسلم فرموده اند كه هر كه روايت كند از من حديثي كه او دانسته باشد كه آن كذب است پس او يكي از كاذبين است
حالا اطلاع بر عبارت ابن الجوزي بايد شنيد كه او بعد ذكر حديث طويل در فضائل سور قرآن گفته وانما عجبت من
ابي بكر بن ابي داود كيف فرقه يعني هذا الحديث على كتابه الذي صنفه في فضائل القرآن
وهو يعلم انه حديث محال ولكن شره جمهور المحدثين فان من عادتهم تنفيق
حديثهم ولو بالبواطيل وهذا قبيح منهم لانه قد صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه قال من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين انتهى وسيوطي هم در لآلي مصنوعه
عبارت ابن الجوزي را ذكر كرده ليكن اينقدر است كه بنا بر حفظ ناموس اين شيخ عبارت اخير را ساقط نموده كه
آن صريح است باينكه جمهور محدثين باين بليه گرفتار اند يعني تنفيق احاديث خود باباطيل و اكاذيب ميكنند و اين فعل
ايشان بغايت قبيح است كه موجب دخول ايشان در زمره ارباب كذب و افترا است كما لا يخفى على الحاذق
عبارت سيوطي در لآلي مصنوعه نقلا عن ابن الجوزي اين است وانما عجبت من ابي بكر بن ابي داود كيف فرقه
في كتابه الذي صنفه في فضائل القرآن وهو يعلم انه حديث محال موضوع

استقصاء الافحام جلد اول ۳۰۰

بلا شك و لكن انما حمله على ذلك الشره انتهى و كو سيوطى آخر عبارت ابن الجوزى را كه مشتمل بر تفضيح
و تقبيح شان جمهور محدثين است و نظر مو سى است بر تصريح باينكه روايت نمودن ايشان موضوعات را موجب
دخول ايشان در زمره مفتريان است حذف كرده ليكن هر قدر كه آورده آنهم صريح و صحيح بر الزام او
كافى است زيرا كه از ان اين قدر ثابت ميشود كه ابن ابى داود با وصف علم بوضع و ذلك فى بحث [illegible]
آن كرده و در كتاب خود آنرا متفرق ساخته و شناعت اين فعل بر او مستحق [illegible]
ابن الجوزى و اخفاء سيوطى نيست و بسيارى از احاديث مذمت و شناعت روايت [illegible] وارد
گرديده و علما بآن تصريح كرده اند مسلم در صحيح خود گفته و دلت السنة على نفى رواية المنكر من الاخبار
كنحو دلالة القرآن على نفى خبر الفاسق و هو الاثر المشهور عن رسول الله صلى الله عليه
و سلم من حدث عنى بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين ثم ذكر فيه عن ابى هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم كفى بالمرء كذبا ان يحدث بكل ما سمع انتهى و نووى
در بيان فوائد من كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار گفته الرابعة تحريم رواية الحديث الموضوع
على من عرف كونه موضوعا او غلب على ظنه وضعه فمن روى حديثا علم او ظن وضعه و لم
يبين حال روايته او وضعه فهو داخل فى هذا الوعيد مندرج فى جملة الكاذبين على رسول الله
صلى الله عليه و سلم و يدل عليه ايضا الحديث السابق من حدث عنى بحديث
يرى انه كذب فهو احد الكاذبين و از اينجا ظاهر گرديد كه [illegible] شيخ المفسرين
و مفسر مشهور سنيه كه احتجاج و استدلال باقوال و روايات او جا بجا در كتب تفسير اهل سنت مى نمايند آنكه صاحب تفسير [illegible] را
در مفسرين خود مى شمارند و ثعلبى در تفسير خود [illegible] بروايت موضوعه او در شان نزول آيت انما وليكم الله
بحق مهاجرين و انصار بروايت ثعلبى [illegible] الى شخص [illegible] نزول آن
بحق جناب امير المؤمنين عليه السلام [illegible] خرافات او
[illegible] التفسير [illegible] روايت [illegible]
چنانچه در ذكر آيه كريمه مذكوره [illegible] اختلفت ائمة التفسير فى نزول الآية فروى [illegible] عن
ابى جعفر محمد بن على الباقر انها نزلت فى اصحاب رسول الله من المهاجرين و الانصار و هو [illegible]
لفظة الذين و منها [illegible] ويؤتون الزكوة و هم راكعون و روى غير واحد عن [illegible]

نزلت فی ابی بکر الصدیق الخ و سیوطی نیز در فوائد کامنه براه مدح و ستایش او می رود و او را از اکابر قرات
و ائمه تفسیر می داند و از ابو عمرو دانی ثنا و مدح او نقل میکند حیث قال بعد ایراد کلام ابن الجوزی فی
فی قدح حدیث ایمان آمنة ام النبی صلی الله علیه وسلم و اما محمد بن زیاد فان کان هو النقا
ش کما ذکر فهو احد العلماء بالقراءات واحد الائمة فی تفسیره قال الذهبی فی المیزان صار شیخ
المقرئین فی عصره علی ضعف فیه اثنی علیه ابو عمرو الدانی و در لآلی مصنوعه میگوید اما النقاش فهو
احد العلماء بالقراءات واحد الائمة فی التفسیر قال الذهبی صار شیخ المقرئین فی عصره علی
ضعف فیه اثنی علیه ابو عمرو الدانی وحدث بمناکیر انتهی و سبکی هم در طبقات داد توثیق
و حمایت او میدهد و میگوید محمد بن الحسن بن محمد بن زیاد بن هرون بن جعفر بن سند ابو
بکر النقاش الموصلی ثم البغدادی الامام فی القراءة والتفسیر و کثیر من العلوم الی ان قال
وثقه ابو عمرو الدانی و قبله انتهی الخ علمای رجال و ارباب تنقید بغایت تضعیف و توهین
این بزرگ کرده اند بلکه تکذیب و تفسیق او نموده نهایت فضیحت و رسوائی ظاهر ساخته اند و جمله احادیث
او را از مناکیر شمرده اند سمعانی در انساب و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در تراجم الحفاظ گفته اند و ذکر
طلحة بن محمد بن جعفر النقاش فقال کان یکذب فی الحدیث والغالب علیه القصص و سئل
ابو بکر البرقانی عن النقاش فقال کل حدیثه منکر و قال البرقانی و ذکر تفسیر
النقاش فقال لیس فیه حدیث صحیح و کان هبة الله الطبری اللالکائی یقول تفسیر النقاش
ذلک شفاء الصدور لیس بشفاء الصدور انتهی و ذهبی در میزان گفته قال طلحة بن محمد الشاهد
کان النقاش یکذب فی الحدیث والغالب علیه القصص و قال البرقانی کل حدیث النقاش منکر
و قال ابو القاسم اللالکائی تفسیر النقاش شفاء الصدور لیس بشفاء الصدور و نیز ذهبی
در میزان گفته محمد بن الحسن روی عنه اسحاق بن محمد السوسی احادیث مختلقة فی فضل
معاویة لعله النقاش صاحب التفسیر فانه کذاب و در لسان المیزان عسقلانی مسطورست
محمد بن الحسن روی عنه اسحق بن محمد السوسی احادیث مختلقة فی فضل معاویة و لعله النقا
ش صاحب التفسیر فانه کذاب و هو احد من الدجاجیل الخ و شیخ نعمة الله در مختصر تنزیه الشریعة میگوید
محمد بن الحسن بن محمد بن زیاد النقاش المفسر اتهم بالوضع و رمی بالکذب و ابن خلکان

در وفيات الاعيان ترجمه اش ميگويد وفي حديثه مناكير بأسانيد مشهورة وذكر النقاش عند
طلحة بن محمد بن جعفر فقال كان يكذب في الحديث والغالب عليه القصص وروى عن
جماعة من جلة العلماء ونقلوا عنه وقال البرقاني كل حديث النقاش منكر وليس في
تفسيره حديث صحيح وحيرت تمام مي بايد كه جناب شاه صاحب با عتبار مقابلهٔ اهل حق ميگويند نام چنين بزرگي كه نهايت مقدوح
ومجروح است و كذب واختلاق ووضع وافتراي او نزد ارباب دانش بوده بر زبان آورند ليكن جناب شان را معذور بايد داشت
كه اعتماد بر تقليد كابلي فرموده اند ... تحقيق نكرده اند ... كه باين كمال ... علم
وهمارت ... را دركتاب خود درج كرده باشند وبعد اين طبقات اربعه كه ذكر نمود ... شاه صاحب
حال انها گفته كه ولكن آنها كسي ... الاقوال ... اختصار كرده اقوال
... ذكر كرده اند ... كمال بي تميزي ونهايت بي شعوري ... تفرقه
درميان ... كرده اقوال ... اسانيد ... بالتباس عالم بالعليل
واشتباه صحيح بعليل ... مثال عالم كرديد در اتقان بعد ذكر طبقات اربعه سيوطي گفته است
ثم انتصب في التفسير خلائق فاختصروا الاسانيد ونقلوا الاقوال بترا فدخل من هنا الدخيل
والتبس الصحيح بالعليل ثم صار كل من يسنح له قول يورده ومن يخطر بباله شيء يعتمده ثم ينقل
ذلك عنه من يجيء بعده ظانا ان له اصلا غير ملتفت الى تحرير ما ورد عن السلف
الصالح ومن يرجع اليهم في التفسير حتى رايت من حكى في قوله تعالى غير المغضوب عليهم
ولا الضالين نحو عشرة اقوال وتفسيرها باليهود والنصارى هو الوارد عن النبي صلى الله
عليه وسلم وجميع الصحابة والتابعين واتباعهم حتى قال ابن ابي حاتم لا اعلم في ذلك اختلافا
بين المفسرين ... اين طبقات ... طبقهٔ ديگر ... در اتقان ... ثم صنف بعد ذلك
قوم برعوا في علوم فكان كل منهم يقتصر في تفسيره على الفن الذي يغلب عليه فالنحوي تراه
ليس له هم الا الاعراب وتكثير الاوجه المحتملة فيه ونقل قواعد النحو ومسائله وفروعه و
خلافياته كالزجاج والواحدي في البسيط وابن حيان في البحر والنهر ... واصحاب العلوم
العقلية خصوصا الامام فخر الدين قد ملأ تفسيره باقوال الحكماء والفلاسفة وشبهها
ويخرج من شيء الى شيء حتى يقضي الناظر العجب من عدم مطابقة المورد للآية

وقال ابوحیان فی البحر جمع الامام الرازی فی تفسیره اشیاء کثیرة طویلة لا حاجة بها فی علم
التفسیر ولذلک قال بعض العلماء فیه کل شیء الا التفسیر والمبتدع لیس له قصد الا
تحریف الآیات وتسویتها علی مذهبه الفاسد بحیث انه متی لاح له شاردة من بعید
اقتنصها او وجد موضعا له فیه ادنی مجال سارع الیه انتهی حال بعض مفسرین این عصر نیز چنین
هم باید شنید ودست تاسف باید گزید اما زجاج که نحوی باهر فضل صاحب السنة وبدر مشرق علم وکمال
ومحاسن مناقب وعوالی محامد او از مطالعه وفیات الاعیان ومرآة الجنان مختصر تاریخ بغداد ووافی
صفدی وبغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة وامثال آن پیدا است ابن خلکان گوید کان من اهل العلم
بالادب والدین المتین انتهی وسیوطی در بغیه گفته قال الخطیب کان من اهل الفضل والدین حسن
الاعتقاد جمیل المذهب انتهی ونووی در تهذیب الاسماء گفته ابو اسحق ابراهیم السری بن سهل البصری
النحوی صاحب کتاب معانی القرآن قال الخطیب فی تاریخ بغداد کان ابو اسحق الزجاج من
اهل الفضل والدین حسن الاعتقاد جمیل المذهب عجب که باین همه فضل این دین متین وحسن
۳۰۴ اعتقاد وصلاح ورشد او طمع حطام دنیا برکذب متصل اقدام میکرد چنانچه در بغیه سیوطی بروافی صفدی حکایتی طویله
مذکور است حاصلش آنست که قاسم بن عبید الله در وقت تعلم با زجاج وعده کرده بود که اگر وزیر شود بیست هزار درهم
باو بدهد هرگاه وزیر شد زجاج گفت که حوائج مردم پیش من آورده باشی که من قضای آن بکنم وترا در عوض
این مال حاصل شود واو با وصف حصول این قدر یعنی بیست هزار درهم بلکه زیاده از آن هرگاه وزیر سوال میکرد
که آیا وعده وفا شد در جوابش انکار میکرد ومیگفت که هنوز تمام حاصل نشده وهذه عبارتها
من موضع الحاجة فقال ای القاسم للزجاج اجلس للناس وخذ رقاعهم فی الحوائج الکبار
واستجعل علیها ولا تمتنع من مسألتی فی شیء الی ان یحصل لک القدر قال ای الزجاج ففعلت
ذلک وکنت اعرض علیه کل یوم رقاعا فیوقع لی فیها وربما قال لی کم ضمن لک علی هذا
فاقول کذا وکذا فیقول لی غبنت هذا یساوی کذا وکذا ارجع فاستزده فاراجع القوم
واماکسهم فیزیدوننی حتی ابلغ الحد الذی رسمه فحصلت عشرین الف دینار فاکثر فی مدة
فقال لی بعد شهور حصل مال النذر فقلت لا وجعل یسألنی فی کل شهر هل حصل فاقول
لا خوفا من انقطاع الکسب الی ان سألنی یوما فاستحییت من الکذب المتصل فقلت قد حصل

قدح ابن حیان

فتح حصل ببرکة الوزیر انتهی نقلا عن البغیة اما فرید دوران و علامهٔ زمان ابو حیان
کہ تاج الدین سبکی در طبقات و صفدی در وافی و سیوطی در بغیة الوعاة و ابن حجر در درر کامنه و صلاح الدین
در فوات الوفیات و عند البیان و در طبقات ابن ... بذکر مدائح و مناقب او می باشند و بجلائل محامد او می ستایند
فی مفتاح کنز الدرایة قال ابن حجر کان ابو حیان یقول محال ان یرجع عن مذهب الظاهر من علق
بذهنه و کان ثبتا صدوقا حجة سالم العقیدة من البدع والفلسفة والاعتزال والتجسیم کثیر
الخشوع والبکاء عند قراءة القرآن انتهی و صفدی در وافی گفته محمد بن یوسف بن علی بن یوسف
بن حیان الشیخ الامام الحافظ العلامة فرید العصر و شیخ الزمان و امام النحاة اثیر الدین
ابو حیان الی ان قال وهو ثبت فیما ینقله محرر لما یقوله عارف باللغة ضابط
لالفاظها اما النحو والتصریف فهو امام الدنیا فیهما لم یذکر فی اقطار الارض غیره فی العربیة وله الید
الطولی فی التفسیر والحدیث الخ با اینهمه فضل و ورع و تقدس و نباهت ابن تیمیه را که باعتراف او عور امام اعظم
و دیگر فضائل و محامد در کتب ثقات مذکور و مسطور ست و صلاح الدین در فوات الوفیات او را باین الفاظ
ستوده الامام الربانی امام الائمة و مفتی الامة و بحر العلوم سید الحفاظ فارس المعانی والالفاظ فرید العصر
قریع الدهر شیخ الاسلام قدوة الانام علامة الزمان و ترجمان القرآن علم الزهاد و اوحد العباد قامع المبتدعین
و آخر المجتهدین الخ تحقیر و تذلیل میکرد و بهره ای او را منسوب ساخت چنانچه در بغیة الوعاة و مفتاح کنز الدرایة
مذکور ست و کان یعظم ابن تیمیة فوقع بینه و بینه فی مسئلة نحو فقال له ابو حیان شیئا عن سیبویه
فقال ابن تیمیة و سیبویه ما کان نبی النحو لقد اخطأ سیبویه فی ثلاثین موضعا فاعرض
عنه و رماه فی تفسیره النهر بکل سوء انتهی و ابن هم از ملاحظه بغیه ظاهر ست که وقاحت ابن حیان
بآن مرتبه عیان بود که بر بخل خود علم افتخار می افراشت و آنرا از محاسن خصال می انگاشت چنانچه دیگر مردم
بکرم افتخار میکنند و آنرا از اخلاق حمیده می دانند قال السیوطی فی ترجمته و کان یفتخر بالبخل کما یفتخر
الناس بالکرم انتهی و نیز او با اهل علم مسخرگی و مزاح و بی باکی مینمود و قرآن را بتعریض تلاوت میفرمود چنانچه
صفدی در وافی میفرماید کان الشیخ تقی الدین قد نزل عن تدریس مدرسة لولده نسیت انا
المدرسة واسم ابنه فلما حضر الشیخ اثیر الدین درس قاضی القضاة تقی الدین ابن بنت الاعز قرأ
آیة لفتها درس الشیخ و هو قوله تعالی قد خسر الذین قتلوا اولادهم الایة فبلزم

ابوحیان بین الحلقة وقال یا مولانا ابنی القضاة قدموا اولادهم قدموا اولادهم
یکرر ذلک فقال قاضی القضاة ما معنی هذا قال ابن دقیق العید نزل لولده فلان عن
تدریس المدرسة الفلانیة فنقل المجلس الی تقی الدین ابن دقیق العید فقال اما ابوحیان
ففیه دعابة اهل الاندلس ومجونهم واما انت یا قاضی القضاة فیبدل القرآن فی حضرتك
وما تنکر هذا الامر فما کان عن قلیل حتی عزل ابن بنت الاعز من القضاء لابن دقیق العید ان احاله
من الوظائف التی تلیق بالشیخ اثیر الدین ابی حیان یقول الناس هذا لابی حیان ینزع بها الشیخ
تقی الدین لغیره فهذا هو السبب الموجب لحط ابی حیان وشناعته علیه انتهی اما فخر الدین
رازی پس اگرچه فخر علما و فضلا و معتمد علیه کملا و نبلا ست و تفسیرش در غایت اشتهار بلکه با مباهات و
افتخار ست لیکن خود سیوطی با آن همه در تهجین و تنقیص و تعییر و تقبیح آن کوشیده که احتیاج ستر شنیعت بیان
برای حقیر نگذاشته یعنی تصریح کرده بآنکه بتفسیر کلام الهی را باقوال فلاسفه پر کرده و آنقدر تطویل لاطائل
بعمل آورده که از بحثی بحثی خروج کرده تا آنکه ناظر انگشت تعجب بدندان تحیر میگزد که این ابحاث طویله در تفسیر کلام
چه مناسبت دارد که این بزرگ آنرا باهتمام تمام در ذیل تفسیر آن می آرد و ابوحیان هم با وصف آنکه بقول سیوطی از همین طبقه
است یعنی تفسیر او غالب ست اقتصار کرده زبان طعن بامام رازی دراز کرده که جنابش اشیای کثیره و ابحاث طویله که احتیاجی
بآن در تفسیر نیست در تفسیر خویش داخل ساخته و از همه لطیف تر که جامع محاسن غزیره با وصف کمال ایجاز
حاوی معانی کثیره ست کلامی ست که ابوحیان از بعض علمای اعیان نقل کرده یعنی در تفسیر رازی هر
چیز ست مگر تفسیر و بعد این کلام بلاغت نظام احتیاج باطالت نیست و از همه عجیب تر سخنی دیگر ست که حقیر
را شرم از ذکر آن دامنگیر میشود لیکن بنابر احتراز از خاطر ناظر و احراق قلب فاضل معاصر ایراد آن جسارت
میکنم و آن این ست که ذهبی که پایه تحقیق و تنقیدش در رجال پس بلند ست جناب رازی را بکمال تهجین
و تنقیص و لوم و جرح و ذم و قدح یاد کرده یعنی او را معیوب بایراد شبهات در دین اسلام که مورث حیرت
خواص و عوام ست و تصنیف کتابی در سحر که محض ضلال و حرام ست نموده و اسم شریفش را هم بکمال بی ادبی یاد
فرموده حیث قال فی المیزان الفخر بن الخطیب صاحب التصانیف راس فی الذکاء والعقلیات لکنه عری
من الآثار وله تشکیکات علی مسائل من دعائم الدین تورث حیرة نسال الله ان یثبت الایمان فی قلوبنا
وله کتاب السر المکنون فی مخاطبة النجوم سحر صریح فلعله تاب من تالیفه ان شاء الله

[Margin: ۱ اسعاف ۳۰۴ ... جزائری]

[Margin: المکتوم]

انتہی و ابن تیمیہ کہ امام ائمہ و مقتدی امہ و عالم ربانی و فاضل حقانی و شیخ اسلام و قدوہ انام و آخر مجتہدین
و جامع مجددین ست کما فی فوات الوفیات وغیرہ امام رازی را از جبریہ کہ فرقہ ہالکہ ضالہ است شمار کردہ
و اگر باور نیست آید بمنہاج السنۃ النبویۃ فی نقض کلام الشیعۃ والقدریۃ رو آرد و قدرت حق تماشا کند در
سفر اول دید والمثبتون للصفات منہم من یثبت الصفات المعلومۃ بالسمع کما یثبت الصفات
المعلومۃ بالعقل وہذا قول اہل السنۃ الخاصۃ اہل الحدیث ومن وافقہم وہو قول ائمۃ
الفقہاء وقول ائمۃ الکلام من اہل الاثبات کابی محمد بن کلاب وابی العباس القلانسی وابی الحسن
الاشعری وابی عبد اللہ بن مجاہد وابی الحسن الطبری والقاضی ابی بکر الباقلانی ولم یختلف
فی ذلک قول الاشعری وقدماء اصحابہ لکن المتاخرین من اتباعہ کابی المعالی وغیرہ لا
یثبتون الا الصفات العقلیۃ واما الخبریۃ فمنہم من ینفیہا ومنہم من یتوقف فیہا کالرازی و
الآمدی وغیرہما ونفاۃ الصفات الخبریۃ منہم من یتاول نصوصہا ومنہم من یفوض معناہا
الی اللہ تعالی و علامہ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بعد عبارت میزان ذہبی دیگر فضائح و قبائح و شنائع
و مثالب امام رازی کہ موجب التعاب و سبب اسمی کی خطاب بخاطب و دیگر یاد چین رازی ست ذکر فرمودہ حیث قال
الفخر بن الخطیب صاحب التصانیف راس فی الذکاء والعقلیات لکنہ عری من الآثار ولہ تشکیکات
علی مسائل من دعائم الدین تورث حیرۃ نسال اللہ ان یثبت الایمان فی قلوبنا ولہ کتاب
السر المکتوم فی مخاطبۃ النجوم سحر صریح فلعلہ تاب من تالیفہ ان شاء اللہ انتہی
وقد عاب التاج السبکی علی المصنف ذکرہ ہذا الرجل فی ہذا الکتاب وقال انہ لیس من
الرواۃ وقد تبرع المصنف من الہوی والعصبیۃ فی ہذا الکتاب فکیف ذکر ہذا وامثالہ
ممن لا روایۃ لہم کالسیف الآمدی ثم اعتذر عنہ بانہ یری ان القدح فی ہؤلاء من الدیانۃ
وہذا بعینہ التعصب فی المعتقد والفخر کان من ائمۃ الاصول وکتبہ فی الاصلین شہیرۃ
سائرۃ ولہ ما یقبل وما یرد وقد تصدر لہ جماعۃ من الکبار بما لخصہ ان مولدہ سنۃ ٥٤٣ واشتغل
علی والدہ وکان من تلامذۃ البغوی ثم اشتغل علی الکمال السمنانی وصار فی عدۃ علوم یعقد
مجلس الوعظ وکان اذا وعظ یحصل لہ وجد ذلک ثم اقبل علی التصنیف فصنف التفاسیر
الکبیر والمحصول فی اصول الفقہ والمعالم والمطالب العالیۃ والاربعین والخمسین والملخص

والمباحث المشرقية وطريقة في الخلاف ومناقب الشافعي وكان في اول امره فقيرا ثم اتفق انه
صاهر تاجرا متمولا وله ولدان فزوجهما ابنتيه ومات التاجر فانقلب المال في ذلك المال
فصار من رؤساء ذلك الزمان يقوم على راسه خمسون مملوكا بمناطق الذهب وحلل الوشي قال
ابن الربيب في تاريخه قال وكانت له اوراد من صلوة وصيام لا يخل بها وكان مع تبحره في
الاصول يقول من التزم دين العجائز فهو الفائز وكان يعاب بايراد الشبه الشديدة ويقصر في
حلها وبعد ذكر قول بعض مغاربه ومرازي گفته وقد ذكره يعني الرازي بروجهه وليح وذم وكره
ابو شامة فحكى عنه اشياء رديئة وكانت وفاته بهراة يوم عيد الفطر سنة ست وستمائة في
رايت في الاكسير في علم التفسير للنجم الطوفي ما ملخصه ما رايت في التفاسير اجمع لغالب
علم التفسير من القرطبي ومن تفسير الامام فخر الدين الا انه كثير العيوب فحدثني شرف الدين
النصيبي عن شيخه سراج الدين السرمساحي المغربي انه صنف كتاب المآخذ في مجلدين بين فيهما
ما في تفسير الفخر من الزيف والبهرج وكان ينقم عليه كثيرا ويقول يورد شبه المخالفين في المذهب
والدين على غاية ما يكون من الوهاء قال الطوفي ولعمري ان هذا دابه في كتبه الكلامية
والحكمة حتى اتهمه بعض الناس ولكنه خلاف ظاهر حاله لانه لو كان اختار قولا او مذهبا
ما كان عنده من يخاف منه حتى يستر عنه ولعل سببه انه كان يستفرغ قواه في تقرير
دليل الخصم فاذا انتهى الى تقرير دليل نفسه لا يبقى عنده شيء من القوى ولا شك ان
القوى النفسانية تابعة للقوى البدنية وقد صرح في مقدمة نهاية العقول انه يقرر مذهب خصمه
تقريرا لو اراد خصمه ان يقرره لم يقدر على الزيادة على ذلك وذكر ابن خليل السكوني في كتاب الرد
على الكشاف ان ابن الخطيب قال في كتبه في الاصول ان مذهب الجبر هو المذهب الصحيح وقال بصحة بقاء
الاعراض وبنفي صفات الله الحقيقية وزعم انها مجرد نسب واضافات كقول الفلاسفة وسلك
طريق ارسطو في دليل التمانع ونقل عن تلميذه التاج الارموي انه بث كلامه في اهل مصر فهموا به فاستتر
ونقلوا عنه انه قال عندي كذا وكذا مائة شبهة على القول بحدوث العالم ومنها ما قاله شيخه ابن
الخطيب في آخر الاربعين والمتكلم يستدل بالعلم على القدم ويستدل بوجوب تاخر الفعل لزوم اوليته والفيلسوف
يستدل على قدمه باستحالة تعطيل الفاعل عن افعاله وقال في شرح الاسماء الحسنى ٣٣٠٨٠

ان من اخر عقاب الجاني مع علمه بانه سيعاقبه فهو المقصود وقد تعقب بان المقصود
من اخر مع العجز اومع القدرة فهو الحكيم والحق دانما يعقل في حق المخلوق دون الخالق بالاجماع
ثم استشهد بابن الطباخ ان الفخر كان شيعيا يقدم محبة اهل البيت لمحبة الشيعة حتى قال في
بعض تصانيفه وكان علي شجاعا بخلاف غيره وعاب عليه تسميته لتفسيره مفاتيح الغيب
واشتهر كما في المنطق الايات البينات وتقريره لتلامذته في وصفه بانه الامام المجتبي استاد
الدنيا افضل العالم فخر بني ادم حجة الله على الخلق صدر صدور العرب والعجم هذا اخر
كلامه انتهى فليعلن المخاطب لاريب بالتعويل والتعجب حيث ظهر مغازي امام الخطيب على لسان
صاحب اللسان اللبيب وشيخ عبد الوهاب شعراني در كتاب ارشاد الطالبين الى مراتب العلماء العاملين
فرموده قيل للشيخ فخر الدين الرازي الى الان عرفت الله تعالى فقال له الشيخ نجم الدين الكبرى
تعلم بمعارفه صنعك الذكي وعلمك فقال يا سيدي لابد انشاء الله تعالى فادخله الشيخ الخلوة
وسلبه جميع ما معه من العلوم وصاح في الخلوة باعلى صوته لا اطيق فاخرجه وقال العجز صدقك
وعدم نفاقك

وارحامه مفسران جليل الشان سلطان ابو عبد الرحمان سلمی

که از مشایخ کبار صوفیه اخیار و علمای عالی مقدار و محدثین عالی تبار است امام یافعی در مرآة الجنان میفرماید الشیخ
الكبير العارف بالله الشهير الحافظ ابو عبد الرحمان محمد بن الحسين بن موسى النيسابوري السلمي
الصوفي صحب في علمه اباعمر بن نجيد وسمع الاصم وطبقته وصنف التفسير والتاريخ وغير ذلك وبلغت
مصنفاته مائة وقال الخطيب قدر ابي عبد الرحمن عند اهل بلده جليل وسمعاني در انساب میفرماید
ابو عبد الرحمان محمد بن الحسين بن محمد بن موسى السلمي الصوفي نسبة الى جده لامه صنف التصانيف الصوفية
لم يسبق اليها وكان مكثرا من الحديث انتهى وحاكم در تاريخ نیشابور ذکرش کرده گفته کثیر السماع والحديث متقنا
فيه من بيت الحديث والزهد انتهى وعبد الغافر على ما نقل سبط ترجمه او گفته شیخ الطريقة في وقته
الموفق في جميع العلوم الحقائق ومعرفة طريق التصوف وقد ورث التصوف عن ابيه وجده
وجمع من الكتب ما لم يسبق الى ترتيبه انتهى وسبکی در طبقات على ما نقل در رسائل اوسر ابيه وكان
شيخ الصوفية وعالمهم بخراسان له اليد الطولى في العلم الغزير والسير على سنن السلف انتهى و
ابو نعيم اصفهانی در حلية الاولياء گفته ومنهم ذو الصيام والقيام مقر الائمة والاعلام من الذين

ح
ارشاد الطالبين الى مراتب العلماء العاملين ...
... لا اله الا الله وحده ... واشهد ان محمدا رسول الله وبعد
فهذه رسالة ... على امور ... لطالب العلم ان لا يعمل
على شيء ... من كلام ... الله ... رضي الله عنهم اجمعين ١٣

والاعوام فی التعبد لبیب فی التعلیم اریب ابو عبد الرحمن السلمی انتهی نقلا عن نسخة عتیقة ومولانا
جامی که بر دلوق و اعتمادش در ما سبق مطلع گشتی در نفحات میفرماید که صاحب کتاب فتوحات مکیه قدس سره
فی الباب الحادی والستین وماتنی فی المقام الذی بین الصدیقیة والنبوة میگوید که در محرم سنة سبع وتسعین وخمسمائة
باین مقام یعنی مقامیکه در میان صدیقیت و نبوت است در آمدم و من در سفر بودم به بلاد مغرب بر من غالب شد و بهجت آن وانفراد
وحشت عظیم روی نمود و نشنیده بودم که نام اینمقام چیست با وجود آنکه مرا حاصل شده و لیس با حیرت و وحشت از آن امر بلکه بود دم طلبت کردم تا بعد
از نماز دیگر شخصی که در میان من و مؤانستی تمام بود فرود آمدم و از آن حیرت و وحشت با وی سخن میگفتم ناگاه دیدم که سایه شخصی
ظاهر شد از جا خود برخاستم گفتم شاید باشد که نزد یکی مرا فرجی حاصل شود و مرا مصافحه کرد چون تامل کردم دیدم
شیخ ابو عبد الرحمن سلمی است که روح وی در صورت جسد متمثل شده است و حق سبحانه تعالی بجهت مرحمت بر من وی را بمن فرستاد
با وی گفتم که در اینمقام می بینم گفت در اینمقام قبض روح من کرده اند و در همین مقام از دنیا بیرون رفته ام و سلمت
در اینمقام پس من از وحشت و عدم موانست خود در اینمقام کردم گفت الغریب مستوحش پس گفت سبقت
لک العنایة الالهیة بالحصول فی هذا المقام فاحمد الله یا اخی و راضی باش با آنکه خضر علیه السلام درین مقام مشارک
باشی وی را گفتم یا ابا عبد الرحمن اینمقام را هیچ نامی شنیده که آن نامش خوانم گفت هذا یسمی مقام القربة فتحقق
انتهی و شاه عبد العزیز تفسیر خود را ماخوذ از جناب رسول مختار و اهل اطهار صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم
می دانند و میفرمایند که او احادیث را در معامله با مشایخ شافهة از زبان فیض ترجمان این حضرات شنیده بود
و خود او را صاحب زهد و عبادت و دیانت قرار میدهند چنانچه در رسالة الاصول فی بیان وضاعین میفرمایند
فرقه دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت که در منام یا در معامله چیزی از زبان رسول یا ائمه اطهار شنیده باشند
و بجهت جزم و یقین بر خواب و بر معامله خود آنرا مثل روایت کردند و مردم گمان نمودند که این حدیث است انتهی
که از راه ظاهر است نهار سیده ابو عبد الرحمان سلمی و دیگر صوفیان را که از مذاق حدیث آشنا نبودند
باین علت تهمت کرده اند روایت احتضار را از حیز اعتبار بر آورده انتهی مقام حیرتست که چنین
شیخ کبیر و عارف بالله شهیر کاذب و مفتری بود که وضع احادیث میکرد و افترای صریح بر جناب
رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم بر می بست ابن الجوزی در تلبیس ابلیس در حال صوفیه میگوید وما
زال ابلیس یخبطهم حتی جعلوا لانفسهم سننا وجاء ابو عبد الرحمان السلمی فصنف
لهم کتاب السنن وجمع لهم حقائق التفسیر فذکر عنهم فیه العجب فی تفسیرهم

۳۱ استقصاء الافحام جلد ثانی

القرآن بما يقع لهم من غير اسناد الى اصل من اصول العلم وانما عملوا ذلك على قدر هممهم
فالعجب ممن ودعهم في الطعام وانبساطهم في القرآن وقد اخبرنا ابو منصور بن
عبد الرحمان القزاز قال اخبرنا ابو بكر الخطيب قال قال لي محمد بن يوسف القطان النيسابوري
كان ابو عبد الرحمان السلمي غير ثقة ولم يكن سمع من الاصم الا شيئا يسيرا فلما مات
الحاكم ابو عبد الله بن البيع حدث عن الاصم بتاريخ يحيى بن معين وباشياء كثيرة
سواه وكان يضع للصوفية الحديث انتهى ومناوی در فيض القدير شرح جامع صغير در حال سلمی
میفرمايد نقل الذهبی وغيره عن الخطيب عن القطان انه كان يضع للصوفية وفي اللسان
لا صل له انه ليس بعمدة وذهبی در ميزان الاعتدال ميگويد محمد بن الحسين ابو عبد الرحمن السلمی
النيسابوری شيخ الصوفية وصاحب تاريخهم وطبقاتهم وتفسيرهم تكلموا فيه وليس بعمدة
روى عن الاصم وطبقته عني بالحديث ورجاله وسال الدارقطني قال الخطيب قال لي محمد بن
يوسف القطان كان يضع الاحاديث للصوفية ودر مختصر تنزيه الشريعة مذكور ست محمد بن الحسين
ابو عبد الرحمان السلمی النيسابوری الصوفی صاحب حقائق التفسير وغيره كان يضع الحديث
للصوفية انتهى ونيز سبكی در طبقات از ذهبی نقل كرده كه او در ذكر سلمی گفته كه كتاب مسماة حقائق التفسير
ليته لم يصنفه فانه تحريف وقرمطة وقيامت آنست كه امام واحدی بر تكذيب اين بزرگ اكتفا نكرده
تصريح نموده بآنكه اگر او اعتقاد داشت بآنكه آنچه در حقائق التفسير بزعم امام غزالی در رساله لدنيه
جامع كلمات محققين ست ذكر كرده تفسير ست پس او كافر ست جلال الدين سيوطی در اتقان میفرمايد
قال ابن صلاح في فتاويه وجدت عن الامام ابي الحسن الواحدي المفسر انه قال صنف ابو
عبد الرحمان السلمی شيخنا القشيری حقائق التفسير فان كان قد اعتقد ان ذلك تفسير فقد كفر
انتهى و چون صدق مقدم ظاهر ست در حقيقت تالی ريبی باقی نماند وابن تيميه در هفوات خود در ذكر منسوبات
الكاذبه باطله بجناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق عليه السلام ميفرمايد ومثل نسب اليه انواع من تفسير
القرآن على طريقة الباطنية كما ذكر ذلك عنه ابو عبد الرحمان السلمی في كتابه حقائق التفسير
فذكر قطعة من التفاسير التي هي من باب تحريف الكلم عن مواضعه وتبديل مراد الله من آياته
بغير مراده وكل ذي علم بحال جعفر يعلم انه كان بريا من هذه الاقوال الباطلة والاكاذيب

علی الله ونیز میفرماید وما ینقل فی حقائق السلمی من التفسیر عن جعفر الصادق عامته کذب
علی جعفر کما قد کذب علیه غیر ذلک انتهی پس جمیل جمیل چون مخاطب نبیل روات فرقه خود را
بسبب کمال اطلاع بانهایت تدین سالم از قدح و جرح گمان کرده بلکه ذم و لوم شان را محض لاف
گزاف پنداشته حیث قال تناقضها وتهافتها اکابر طائفه باید دید که لاف و گزاف ذم در باره روات
اهلسنت و جماعت وافتادن ایشان در پوستین اهل حق بمیزان عقل باید سنجید انتهی بنا برین فقیر
حقیر برای تکمیل مطلب مخاطب نحریر درینجا حال کذابین و وضاعین روات اهلسنت که ارباب صحاح اخراج روایات
شان میکنند بیان میکنم و از ذکر دیگر اصناف مقدوحین و مجروحین که اهل بدعت و ضلال و ارباب زیغ و الحاد
اند بسبب اقتصار درینمقام اعراض مینمایم پس باید دانست از انجمله ابراهیم بن بشار است که ابو داود و ترمذی
ازو در صحیحین خود روایت میکنند حالانکه بر ابن عیینه افترا میکرده و آنچه ابن عیینه نگفته بود از نام ابن عیینه بر مردم ظاهر میکرد و امام احمد بن
حنبل باین جهت او را مذمت شدید نموده و گفته لم یکن بشیء ذهبی در میزان الاعتدال میگوید ابراهیم بن
بشار الرمادی صاحب سفیان بن عیینة من اهل بصرة بالیسر بالمتقن وله مناکیر قال یحیی بن
معین رأیته ینظر فی کتاب وابن عیینة یقرأ ولا یغیر شیئا لیس من اهل الواجی لاذ داه وقال عبدالله
بن احمد بن حنبل سالت ابی عنه فلم یحمده وقال کان یکون عند سفیان فیقوم فیجیئون الیه
الخراسانیة فیملی علیهم ما لم یقل ابن عیینة فقلت له اما تتقی الله اما تراقب الله او کما قال الذهبی و در تهذیب
التهذیب آورده قال عبدالله بن احمد بن حنبل سمعت ابی یقول کان سفیان الذی یروی عنه
ابراهیم بن بشار لیس هو ابن عیینة کان ابراهیم یحضر معنا عند ابن عیینة فکان یملی علی الناس
ما یسمعوه من سفیان وکان ربما املی علیهم ما لم یسمعوا فقلت له یوما الا تتقی الله ویحک
تملی علیهم ما لم یسمعوا ولم یحمد ابی فی ذلک وذمه ذما شدیدا وقال ابن معین لم
یکن بشیء و از انجمله ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی بن اسلمی است که ابن ماجه قزوینی در صحیح خود ازو روایت
کرده مالک او را غیر ثقه در دین و حدیث میداند و یحیی بن معین او را ملقب بلقب کذاب میسازد و امام
احمد بن حنبل میفرماید که متروک الحدیث و قدری معتزلی بوده و احادیثی که روایت کرده آنرا اصلی و نشانی نیا
فتند بلکه امام موصوف او را معتزلی میداند و عثمان بن ابی شیبه نقل می آرد که او متهم است ابراهیم را الکذاب
میگوید و یزید بن هارون او را بکذب منسوب نموده و ابن حبان او را قدری و جهمی میداند و میگوید

کربا وصف این همه تعصب که بیاد در حدیث بیشند و بخاری میفرماید که ابن المبارک و دیگر مردم یعنی ارباب
تنقید او را ترک کرده اند و ذهبی تصریح باین ... و ابن حجر در تهذیب التهذیب میفرماید قال یحیی القطان سألت مالکا
أکان ثقة قال لا ولا ثقة فی دینه وقال عبد الله بن احمد عن ابیه کان قدریا معتزلیا جهمیا
کل بلاء فیه قال ابو طالب عن احمد بن حنبل ترک الناس حدیثه وکان یاخذ احادیث
الناس فیضعها فی کتبه وقال یحیی القطان کذاب وقال البخاری جهمی ترکه ابن المبارک
والناس وقال عباس عن ابن معین لیس بثقة وقال احمد بن سعید بن ابی مریم قلت
لیحیی بن معین فابن ابی یحیی قال کذاب وکان قدریا رافضیا قال [illegible] انفقت علی
کتبه خمسین دینارا ثم اخرج الینا یوما کتابا فیه القدر وکتابا فیه رأی جهم فقرأته فعرفته
فقلت هذا رأیک قال نعم فخرقت بعض کتبه وطرحتها وقال النسائی لا یکتب حدیثه انتهی و در میزان
می گوید ابراهیم بن ابی یحیی هو ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی الاسلمی المدنی احد الضعفاء قال
ابراهیم بن عرعرة سمعت یحیی بن سعید یقول سألت مالکا عنه أکان ثقة فی الحدیث
فقال لا ولا فی دینه قال یحیی بن معین سمعت القطان یقول ابراهیم بن ابی یحیی کذاب وروی
ابو طالب عن احمد بن حنبل قال ترکوا حدیثه قدری معتزلی یروی احادیث لیس لها
اصل وقال البخاری ترکه ابن المبارک والناس وقال ایضا کان یری القدر وکان جهمیا
وروی عبد الله بن احمد عن ابیه قال قدری جهمی کل بلاء فیه ترک الناس حدیثه وروی
عباس عن ابن معین کذاب رافضی وقال محمد بن عثمان بن ابی شیبة سمعت علیا یقول
ابراهیم بن ابی یحیی کذاب وکان یقول بالقدر وفیه ایضا قال ابن حبان کان یری القدر
ویذهب الی کلام جهم ویکذب مع ذلک فی الحدیث وفیه ایضا وقال ابو محمد الدارمی سمعت
یزید بن هارون یکذب ابراهیم بن ابی یحیی و تمام استغراب آنست که امام شافعی با آنهمه
جلالت و امانت و سمو مکان و رفعت شأن و تحقیق و تنقید و تمییز صحیح از سقیم هرگاه تا آخر عمر در مصر تصنیف
کتب مینمود و اخبار ... تعصب خود سابقه همراه نداشت باخبار این کذاب قدری جهمی سب ایمان که از مجوس ما
این امت بوده مصنفات خود را پر میساخت و بر آن اعتماد کلی نموده لیکن جابجا از مزید حیا در ذکر او در راه
تلبیس و تدلیس میپیمود یعنی بر کنیت او اکتفا کرده نام او را صراحةً ذکر نمینمود و ذهبی در میزان الاعتدال میگوید

کر ابن حبان گفته فانه کان یجالس ابراهیم فی حداثته ویحفظ عنه حفظ الصبی والحفظ

الصغر کالنقش فی الحجر فلما دخل مصر فی آخر عمره واخذ یصنف الکتب المبسوطة احتاج

الی الاخبار ولم یکن معه کتبه فاکثر ما اودع الکتب من حفظه وربما کنی عنه ولا یسمیه

فی کتبه از انجمله احمد بن اسمعیل ابو حذافه السهمی ست که ابن ماجه از او روایت کرده حالانکه ابن عدی

تصریح میفرماید که او از مالک وغیر او بواطیل را روایت کرده وفضل بن سهل الاعرج تکذیب او میسازد

در میزان الاعتدال بترجمه او میفرماید قال ابن عدی حدث عن مالک وغیره بالبواطیل

وامتنع ابن صاعد من التحدیث عنه ملک الی ان قال بعد ذکر حدیثا ولم یتهم

علی ابی حذافة متنه بل سناده ولم یکن ممن یتعمد قال ابو العباس السراج سمعت الفضل

بن سهل الاعرج ذکر ابا حذافة صاحب مالک فکذبه از انجمله احمد بن عبد الرحمن بن وهب ست

که مسلم بن حجاج در صحیح خود از او روایت ساخته واز جمله افادات او خوشها برداشته ابن عدی میفرماید

که شیوخ مصر را متفق بر تضعیف او یافتم ونسائی او را در ضعفا شمار کرده حکم بکذاب بودنش میفرماید

وابن یونس او را لائق احتجاج نمیداند در میزان الاعتدال میفرماید احمد بن عبد الرحمن بن وهب

ابو عبید الله المصری ویعرف بحشل قال ابن عدی رایت شیوخ مصر مجمعین علی ضعفه

والغرباء لا یمتنعون عن الاخذ عنه ابو زرعة وابو حاتم فمن دونهما الی ان قال وقال النسائی

فی الضعفاء له کذاب وقال ابن یونس لا یقوم به حجة از انجمله احمد بن محمد بن ایوب صاحب مغازی

ست که ابو داؤد از او در سنن خود روایت کرده ابن معین او را کذاب میگوید در میزان الاعتدال بترجمه او

می فرماید وروی ابراهیم بن الجنید عن ابن معین قال کذاب از انجمله ابو الولید بن عبد الرحمن

البسری ست که ترمذی ونسائی وابن ماجه از او روایت نموده اند اسمعیل بن عبد الله السکری او را مردود

الشهادة میداند ومیفرماید که اگر نزد من گواهی میداد قبول نمیکردم وبعد ذکر بعض فضائح او میگوید که ایاکم

والسماع من الکذابین یعنی او را از جمله کذابین میداند ذهبی در میزان میگوید احمد بن عبد الرحمان

البسری ابو الولید دمشقی صدوق روی عن الولید بن مسلم وقال اسمعیل بن عبد الله السکری

القاضی لم یسمع ابو الولید من ابن مسلم شیئا ولو شهد عندی ما قبلته وانما کان یحمل النساء

یعطی الشیء فیطلق وکان شیء الحال به صفق فاتقوا الله وایاکم والسماع من الکذابین از انجمله

است اسمعیل بن ابی اویس که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه در صحاح خود از و روایت کرده

اند و جناب بخاری شغف تمام بمرویات او دارد و احادیث بسیار از احادیث او در صحیح خود می آرد ابن معین

او را سارق الحدیث میدانند و گاهی تصریح بکاذب بودنش میسازد و دولابی او را در ضعفا ذکر نموده از مروزی

نقل میکند که او را بلقب کذاب یاد میفرماید ذهبی در میزان میگوید اسمعیل بن ابی اویس عبد الله

بن عبد الله بن اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی ابو عبد الله المدنی مکثر فیه لین

روی عن خاله مالک و اخیه عبد الحمید و ابیه و اقدم من لقی عبد العزیز الماجشون

و سلمة بن وردان و عنه صاحبا الصحیح و اسمعیل القاضی و الکبار قال احمد لا باس و قال ابن عدی

قال احمد بن ابی یحیی سمعت ابن معین یقول هو و ابوه یسرقان الحدیث و قال الدولابی فی

الضعفاء سمعت النضر بن سلمة المروزی یقول کذاب کان یحدث عن مالک بمسائل

ابن وهب و روی عنه خ الکثیر انتهی ملتقطا و در حاشیه کاشف ترجمه او مذکور است قال ابن معین

صدوق ضعیف العقل لیس بذاک و قال مرة هو و ابوه یسرقان الحدیث و قال مرة هما

ضعیفان یعنی هو و ابوه و قال مرة مخلط یکذب لیس بشیء از انجمله ایوب بن جابر بن سیار است

که ابوداود و ترمذی از او روایت نموده اند حالانکه یحیی او را لیس بشیء میگوید و ابوزرعه او را و اسحق

و نسائی ضعیف می دانند و ابن المدینی تصریح میفرماید که او وضع حدیث میکرد در میزان میفرماید ایوب بن

جابر بن سیار الیمامی عن سماک بن حرب و غیره قال یحیی لیس بشیء و قال ابن المدینی

یضع حدیثه و قال ابوزرعة و غیره واه و قال س ضعیف از انجمله ثابت بن موسی است

که ابن ماجه از او روایت نموده مگر ابوحاتم او را ضعیف و غیر قابل الاحتجاج میداند یحیی بن معین او را

بکذاب ملقب میفرمود چنانچه در میزان میگوید ثابت بن موسی الضبی الکوفی الضریر العابد

عن شریک و الثوری و قال یحیی کذاب قال ابوحاتم و غیره ضعیف و قال ابوحاتم

لا یجوز الاحتجاج باخباره الی ان قال قال ابن معین الرازی سمعت یحیی بن معین یقول

ثابت ابو یزید کذاب از انجمله جبارة بن المغلس حمانی از رواة صحیح ابن ماجه است که بخاری

حدیث او را مضطرب میگوید یحیی بن معین او را کذاب میفرماید در میزان الاعتدال مذکور است جبارة

بن المغلس الحمانی الکوفی عن کثیر بن سلیم و شبیب بن شیبة و عمرو و طبقتهم

۳۱۵

وابو يعلى وعفان قال ابن نمير صدوق وما هو ممن يكذب قال احمد شيء مضطرب قال ابو حاتم هو على يدى عدل وروى ابو معين الحسين بن الحسن عن يحيى ابن معين كذاب وقال ابن نمير يوضع له الحديث فيرويه ولا يدرى و در تهذيب التهذيب بترجمه او مسطور ست قال الحسين بن الحسن الرازى عن ابن معين كذاب از انجمله جعفر بن زبير ست که ابن ماجه قزوینی ازاو در سنن خود روایت کرده و از همان است کما فى الكاشف لیکن ابن معین در حق او لیس بثقه میگوید و بخاری میفرماید که او را ترک کرده اند و ابن عدی میگوید که ضعف بر حدیث او بین ست و شعبه او را کاذب دروغگو بلکه اکذب الناس میداند و از کذب و افترای او تنگ آمده صبر و قرار را ترک گفته بر خری سوار شده برای داد خواهی از داده بیاد او تشریف می برد و ارشاد میساز د که چهار صد حدیث را بر سرور کائنات علیه افضل الصلاة والتحيات وضع ساخته و از اجتماع مردم بر او و ترک نمودن عمران تعجبهای فراوان می نمود و قدح و جرح او بر ملا ارشاد میفرمود تا آنکه مساعی جمیله او بازار اکاذیب او کاسد گردید و مردم از حضور او دست کشیدند و بر عمران رو آوردند در میزان الاعتدال مسطور ست جعفر بن الزبير عن القاسم ابي عبد الرحمن وجماعة وعنه وكيع ويزيد بن هارون وعدة كذبه شعبة فقال رأيت شعبة راكبا على حمار فقال اذهب فاستعدى على جعفر بن الزبير وضع على رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعمائة حديث وقال ابن معين ليس بثقة وقال خ تركوه وقال ابن عدى الضعف على حديثه بين قال القطان لو شئت ان اكتب عنه لفاكتبتها عنه و در تهذيب التهذيب مذكور ست قال احمد سعيد الدارمي عن يزيد بن هارون قال كان جعفر بن الزبير وعمران بن حدير في مسجد واحد كان الزحام على جعفر بن الزبير وليس عند عمران احد وكان شعبة يمر بهما فيقول يا عجبا للناس اجتمعوا على اكذب الناس وتركوا اصدق الناس يعني عمران فما اتى علينا الا القليل حتى رأيت ذلك الزحام على عمران وتركوا جعفرا وليس عنده احد وقال غندر رأيت شعبة راكبا على حمار فقال اذهب فاستعدى على هذا يعني جعفر بن الزبير وضع على رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعمائة حديث وقال ابن معين ليس بثقة وقال البخاري تركوه وقال ابن عدى الضعف على حديثه بين وقال الدار قطني متروك انتهى وغريب تر آنست که این حضرات در حق چنین کاذب و مفترے

۳۱۷

که اکذب خلق الله بود و چهار صد حدیث بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم وضع نموده تهنای
اثار او افترا کنند که العیاذ بالله او بعد مرگ بسیار دنیا رفت و اهل ارض و ملائکه بفقد وی خوشوقت
گردیدند و بتاشیر و ابتهاج نمودند و او را نیکوکار گفتند و بکره بر زبان آوردند که قدر جار الحسن قد جاء الحسن
چنانکه ذهبی در تذهیب بعد ذکر فضائح و مثالب او این حکایت مفتراة آورده از انجمله حارث بن عمران
جعفری ست که ابن ماجه ازو روایت کرده با وصف آنکه ابن حبان میگوید که وضع حدیث بر ثقات میکرد
و ابن عدی میفرماید که ضعف بر روایات او بین ست و ابو حاتم او را غیر قوی میداند و ابو زرعه او را واهی
الحدیث می پندارد چنانچه در میزان الاعتدال مذکورست الحرث بن عمران الجعفری عن فضل بن
سقو وهشام عن عروة وعنه علی بن حرب احمد بن سلیمان قال ابن حبان کان یضع الحدیث
علی الثقات الی ان قال بعد ذکر حدیث له قال ابن عدی الضعف علی روایاته بین وقال
ابو حاتم لیس بالقوی وقال ابو زرعة واهی الحدیث از انجمله حبیب بن ابی حبیب مصری کاتب
مالک ست که ابن ماجه ازو روایت کرده ابن معین او را لیس بشیء میگوید و ابو داؤد می فرماید که او از
اکذب الناس بود و ابو حاتم میگوید که از برادر زاده زهری احادیث موضوعه را روایت کرده و ابن عدی
میفرماید که کل احادیث او موضوع ست و ابن حبان میگوید که از ثقات موضوعات را ساخته آورد
و بر او شان روایاتیکه نزد شان نبود داخل میکرد چنانچه در میزان الاعتدال ذهبی مذکورست حبیب بن
ابی حبیب اسم ابیه زریق وقیل مرزوق ابو محمد المصری وقیل المدنی کاتب مالک روی عن مالک
وابی الغصن ثابت ابن ابی ثابت وعنه احمد بن الازهر واحمد بن سعد بن ابی مریم ومقدام بن
داؤد الرعینی قال احمد لیس بثقة وقال ابن معین کان یقرأ علی مالک ویتصفح ورقتین ثلاثة
فسألونی عنه بمصر فقلت لیس بشیء وقال ابو داؤد کان من اکذب الناس وقال ابو حاتم
روی عن ابن اخی الزهری احادیث موضوعة وقال ابن عدی احادیثه کلها موضوعة
وقال ابن حبان کان یورق بالمدینة علی الشیوخ ویروی عن الثقات الموضوعات
کان یدخل علیهم ما لیس عندهم از انجمله حارث بن عمیر بصری ست که بخاری
ازو در تفسیر و اصحاب سنن اربعه ازو در سنن خود ها روایت فرموده اند حالانکه از ثقات اثبات
موضوعات و اکاذیب را روایت نموده چنانچه در میزان الاعتدال میفرماید الحرث بن عمیر البصری نزیل

مكة عن ايوب وابي طوالة وعدة وعنه ابنه حمزة وعبد الرحمان بن مهدي ولوين وطائفة
روى عن الاثبات الاشياء الموضوعات وقال الحاكم روى عن حميد وجعفر الصادق
احاديث موضوعة انتهى مختصرا وفي تهذيب التهذيب في ترجمته ذكره ابن حبان في كتاب
الضعفاء وقال روى عن الاثبات الاشياء الموضوعات وقال ابو عبد الله الحاكم روى عن حميد
الطويل وجعفر الصادق احاديث موضوعة از انجمله حسن بن عماره کوفی ست که ترمذی و
ابن ماجه از او روایت نموده اند وبخاری نیز از او در تفسیر روایت نموده حالانکه شعبه او را کاذب
وابن المدینی او را واضع احادیث وجوزجانی او را ساقط نامیده اند وابو حاتم ومسلم ودارقطنی وجماعتی دیگر
متروک نامیده اند ودر میزان میفرماید الحسن بن عمارة الكوفي الفقيه مولى بجيلة عن ابن ابي مليكة
وعمرو بن مرة وخلق وعنه السفيانان ويحيى القطان وشبابة وعبد الرزاق الى ان قال قال جعفر
روى الحسن بن عمارة احاديث عن الحكم فسالنا الحكم عنها فقال ما سمعت منها شيئا وروى ابو داود عن
شعبة قال يكذب وقال احمد متروك وقال ابن معين ليس حديثه بشيء وقال ابن المديني ما
احتاج الى شعبة فيه امره ابين من ذلك قيل كان يغلط قال ايش الغلط وذهب الى انه
كان يضع الحديث وقال الجوزجاني ساقط وقال ابو حاتم ومسلم والدارقطني وجماعة
متروك ودر حاشیه کاشف مذکور ست قال شعبة يكذب وقال عيسى بن يونس شيخ
صالح تكلم فيه شعبة واعانه عليه سفيان وقال احمد متروك الحديث وقال ابن معين ليس
بشيء وقال ابن المديني ما احتاج فيه الى شعبة امره ابين من ذلك قيل اكان يغلط قال ايش
الغلط وذهب الى انه كان يضع الحديث وقال الدارقطني وس متروك الحديث وكذلك قال م
وابو حاتم وقال زكريا الساجي متروك اجمع اهل الحديث على ضعفه ودر تهذیب التهذیب
میفرماید قال ابو داود عن شعبة يكذب فقلت له ما علامة ذلك فقال يروي عن الحكم
اشياء لم نجد لها اصلا از انجمله ست حسن بن مدرک طحان که بخاری ونسائی وابن ماجه از او روایت
کرده اند حالانکه ابو داود او را کذاب میگوید چنانچه در میزان میفرماید الحسن بن مدرك البصري
الطحان ابو علي الحافظ عن يحيى بن حماد وعمرو بن الحسن عنه خ س ق وابن صاعد وجماعة وكذبه ابو داود
ووثقه غيره فقال احمد بن الحسين الصوفي الصغير كان ثقة وروى ابو عبيد

استقصاء الافحام جلد اول ۳۱۸

عن ابی داود قال الحسن بن مدرک کذاب کان یاخذ احادیث فهد بن عوف فیقلبها علی یحیی
بن حماد و در کاشف میفرماید الحسن بن مدرک السدوسی الطحان ابو علی البصری الحافظ عن یحیی بن حماد وعبد الاعلی
الاویسی و عنه خ س ق وابن عدی ثقه وقال د کذاب و در حاشیه کاشف ماخوذ از تهذیب الکمال مذکور ست
وقال د کذاب کان یاخذ احادیث فهد بن عوف فیقلبها علی یحیی بن حماد از انجمله حسین بن عمر
الاحمسی ست که ترمذی از او در صحیح خود روایت نموده بخاری او را منکر الحدیث میگوید و احمد بتضعیف او می
پردازد و ابن معین لیس بشیء در حق او میگوید و ابوحاتم او را در نهایت مرتبه واهی میداند و بعض ارباب
رجال او را متهم بکذب میسازند چنانچه در میزان میفرماید حصین بن عمر الاحمسی عن اسمعیل بن ابی
خالد و ابی الزبیر و عنه مخول بن الحرث ومحمد بن مقاتل و جماعة وقال خ منکر الحدیث ضعفه
احمد وقال ابن معین لیس بشیء وقال ابو حاتم واه جدا واتهمه بعضهم وقال ابن
عدی عامة احادیثه معاضیل یتفرد عن کل من روی عنه از انجمله
حمزه بن ابی حمزه جزری راوی حدیث اصحابی کالنجوم ست که ترمذی از او در صحیح خود روایت کرده
بخاری او را منکر الحدیث میداند و دارقطنی او را متروک میسازد و ابن معین میگوید که برابر یک فلس هم
نیست و ابن عدی میفرماید که عامه روایات او موضوع ست در میزان الاعتدال میفرماید حمزة بن ابی
حمزة الجزری النصیبی عن ابن ابی ملیکة ومکحول وطائفة وعنه علی بن ثابت وشبابة وجماعة
قال ابن معین لا یساوی فلسا وقال خ منکر الحدیث وقال الدارقطنی متروک وقال ابن عدی
عامة روایاته موضوعة قلت له فی جامع الترمذی تربوا الکتاب علی بن ثابت عن ابی حمزة
النصیبی عن ابی الزبیر عن جابر مرفوعا من نسی ان یسمی علی طعامه فلیقرأ اذا فرغ قل هو الله
احد ابن حبان ثنا حسین بن سفیان ثنا سوید بن سعید ثنا حفص بن میسرة ثنا حمزة بن ابی حمزة عن
عطاء عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی مقبرة فقیل یا رسول الله ای
مقبرة هذه قال مقبرة بارض العدو یقال لها عسقلان یفتحها ناس من امتی یبعث منها
سبعین الف شهید یشفع الرجل منهم فی مثل ربیعة ومضر وعروس الجنة عسقلان
سفیان عن حمزة عن نافع عن ابن عمر اصحابی کالنجوم بایهم اخذتم بقوله اهتدیتم رواه عبد
بن حمید فی مسنده انتهی وقد سبق نقله و ابن حجر در تقریب تصریح کرده بانکه او متهم بالوضع ست

چنانچه میگوید حمزة بن ابی حمزة الجعفی الجزری النصیبی اسم ابیه میمون و قیل عمرو متروك متهم
بالوضع من السابعة از انجمله خارجه بن مصعب سرخسی ست که ترمذی و ابن ماجه ازاو روایت کرده
اند احمد بن حنبل ویرا واهی میگوید و ابن معین گاهی لیس بثقة ودر حقش میفرمود و گاهی اورا کذاب میداند
و بخاری ترکش کردن ابن المبارك و وکیع اورا نقل میسازد و دارقطنی بتضعیف او می پردازد چنانچه در میزان
میفرماید خارجة بن مصعب ابو الحجاج السرخسی الفقیه عن بکیر بن الاشج و زید بن اسلم و ایوب و طائفة وعنه
ابن مهدی و یحیی بن یحیی و طائفة وهاه احمد و قال ابن معین لیس بثقة و قال ایضا کذاب و قال خ ترکه ابن المبارك
ای البخاری ۱۲
و وکیع و قال الدار قطنی و غیره ضعیف از انجمله خالد بن عمرو قرشی ست ابن ماجه و ابوداود
ازاو روایت کرده اند حالانکه صالح جزره بصراحت تام حتما و جزما اورا بالفضیلت وضع حدیث موصوف
میسازد و ابن عدی هم بعد ذکر بعضی از احادیث که بعض آن مشتمل بر فضیلت شیخین ست و خالد غیر راشد حسبته
للہ بتقی بغیر خواهی ائمه خود اداکرده آنرا بافته میگوید که نزد من آنست که خالد این احادیث را بر بافته و
دلیلی واضح هم بر این دعوی خویش وارد ساخته و بخاری اورا منکر الحدیث میفرماید و احمد اورا غیر ثقه
میگوید و ابوزرعه خط بر حدیث او میزند و از پایه اعتبار ساقط میکند چنانچه در میزان الاعتدال مذکورست
خالد بن عمرو القرشی الاموی السعیدی من ولد سعید بن العاص الکوفی عن مالك بن مغول و هشام
الدستوائی و جماعة و عنه الحسن الحلوانی و الرمادی و جماعة قال احمد لیس بثقة و قال خ منکر الحدیث
و قال صالح جزرة یضع الحدیث و ضرب ابو زرعة علی حدیثه ابو عبید ثنا خالد بن عمرو عن سفیان عن ابی
حازم عن سهل ان النبی صلی الله علیه وسلم وعظ رجلا فقال ازهد فی الدنیا یحبك الله وازهد
بما فی ایدی الناس یحبك الناس تابعه محمد بن کثیر الصنعانی عن سفیان قال العقیلی
لیس له اصل من حدیث الثوری و قال ابن عدی له عن اللیث و غیره مناکیر ابو نعیم
الحلبی ثنا خالد بن عمرو عن اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی قبیل عن ابی هریرة
و ابن عمر قالا ابتاع رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعرابی قلائص الی اجل فقال
ارأیت ان اتی علیك امر الله قال ابوبکر یقضی دینی و ینجز موعدی قال فان قبض
قال عمر یقوم مقامه لا یاخذه فی الله لومة لائم فان اتی علی عمر اجله فان
استطعت ان تموت فمت و به عن یزید بن ابی الخیر عن ابی هریرة مرفوعا

قال الا ادلک علی صلوة یحبها الله قلت بلی قال هبتك مرع ودة علیك الا
تجد ملاذا غیرك وبه عن یزید عن ابی عبد الله الصنابحی عن ابی بکر مرفوعا یقول
الله ان کنتم تریدون رحمتی فارحموا خلقی وبه عن یزید بن سالم عن ابنه مرفوعا
یا نساء الانصار اختضبن غمسا واختفضن ولا تنهکن فانه اسری للوجه واحظی عند
الزوج قال ابن عدی عندی انه وضع هذه الاحادیث فان نسخة اللیث عن یزید بن ابی
حبیب عندنا من روایة یحیی بن بکیر وقتیبة ویزید بن موهب وزغبة ما فیها من
هذا شیء وعجب تر آنکه ابن حبان را چنان مغفول ونهدل کرده که با وصفیکه در کتاب الضعفا
جرح وقدح او نموده گفته که بروایت موضوعات از ثقات متفرد میشود باز او را در کتاب الثقات آورده
چنانچه ذهبی تاب صبر نیاورده او را به مغفول وخرافت ابن حبان می نالد ودر میزان میفرماید قال ابن حبان
ینفرد عن الثقات بالموضوعات ثم غفل ابن حبان وذکره فی الثقات از انجمله خالد بن یزید دمشقی صاحب کتاب
الدیات ست که ابن ماجه از او روایت کرده اگرچه احمد بن صالح او را بصالح ستوده وابو زرعه دمشقی هم بصدق او یاد کرده
او را ثقه گوید لیکن نسائی راه تضعیف او می جوید واحمد او را هیچکاره میداند ودارقطنی تضعیف او میکند
وابن ابی الحواری از ابن معین نقل میکند که میفرموده که کتاب خالد بن یزید قابل دفن کردن زیر زمین ست
وخالد مذکور باکتفا بدروغ وافترا بر ذات پدر خود راضی نشده تا آنکه بر صحابه دروغ وکذب بافته
وخود ابن ابی الحواری با وصفیکه در سماع این کتاب از خالد ذهبی وافر بتقدیم رسانیده آنرا او را حوالة الإتلاف
گردانیده که آنرا پاره پاره کرده چیزها دران بستد بر وهم میداده باشد چنانچه در میزان ذهبی مذکور ست
خالد بن یزید بن عبد الرحمن بن ابی مالك الدمشقی عن ابیه وابی روح الهمدانی
وجماعة وعنه سلیمان بن شرحبیل وهشام بن خالد وهاه ابن معین وقال احمد
لیس بشیء وقال س لیس بثقة وقال الدارقطنی ضعیف وقال ابن عدی عن ابن ابی
عصمة عن احمد بن یحیی سمعت احمد بن حنبل یقول خالد بن ابی مالك لیس بشیء
وقال ابن ابی الحواری سمعت ابن معین یقول بالعراق کتاب ینبغی ان یدفن تفسیر
الکلبی عن ابی صالح وبالشام کتاب ینبغی ان یدفن کتاب الدیات لخالد بن یزید
بن ابی مالك لم یرض ان یکذب علی ابیه حتی کذب علی الصحابة قال

احمد بن ابی الحواری سمعت هذا الکتاب من خالد ثم اعطیته للعطاء فاعطی للناس فهو اشح
وقال دحیم صاحب فتیا وقال احمد بن صالح وابو زرعة الدمشقی ثقة ولد سنة خمس
ومائة وعاش ثمانین سنة ازانجمله داود بن زبرقانی ست کہ ترمذی وابن ماجه ازاو
روایت کرده اند ابن معین او را هیچکاره میداند وابو زرعه او را متروک میسازد وابو داود او را ضعیف
ومتروک الحدیث میداند وجوزجانی او را کذاب میفرماید وابن عدی احادیث او را منکر میداند وارشاد
میکند عامة ما یرویه لا یتابع علیه وابن المدینی او را کاتب حدیث از و میسازد وبعد آن آنرا می اندازد
ونسائی او را غیر ثقه میگوید ودر میزان الاعتدال میفرماید داود الزبرقانی الرقاشی بصری نزل بغداد
عن ثابت وزید بن اسلم وخلق وعنه ابن ابی عروبة وشعبة وهما من شیوخه واحمد بن
منیع وابن عرفة قال فحدیثه مقارب قال ابن معین لیس بشئ وقال ابو زرعة متروک
وقال ح ضعیف ترک حدیثه وقال الجوزجانی کذاب قد ذکره ابن عدی وساق له بضعة عشر
حدیثا استنکرها وقال عامة ما یرویه لا یتابع علیه قلت مات فی حدود نیف وثمانین
ومائة وقال ابن المدینی کتبت عنه ورمیت به وقال س لیس بثقة ازانجمله ٣٢٣
داود بن المحبر بصری صاحب کتاب العقل ست کہ ابن ماجه در سنن خود ازاو روایت کرده ابو زرعه وغیره
او را ضعیف میگویند وابن المدینی وابو حاتم او را ذاهب الحدیث میدانند واز افاده دارقطنی ظاهر
ست کہ کتاب العقل را اولا میسره وضع کرده بود بعد ان این ابی عقل آنرا سرقه کرده واسانیدی
برای غیر اسانید میسره تراشیده وسالح جزره او را کاذب ووضاع حدیث میگوید در میزان الاعتدال
در ترجمه اش مذکورست داود بن المحبر بن قحذم ابو سلیمان البصری صاحب کتاب العقل ولیته
لم یصنفه روی عن شعبة وهمام وجماعة وعن مقاتل بن سلیمان وعنه ابو امیة و
الحرث بن ابی اسامة وجماعة قال احمد کان لا یدری ما الحدیث وقال ابن المدینی ذاهب
حدیثه وقال ابو زرعة وغیره ضعیف قال ابو حاتم ذاهب الحدیث غیر ثقة وقال الدارقطنی
متروک واما عباس فروی عن ابن معین قال ما زال معروفا بالحدیث ثم ترکه
وصحب قوما من المعتزلة فافسدوه وهو ثقة وقال ابو داود شبه الضعیف وروی
عبد الغنی بن سعید عن الدارقطنی قال کتاب العقل وضعه میسرة بن عبد ربه

ثم سرقه منه داود بن المحبر فركبه باسانيد غير اسانيد ميسرة و فى تذهيب التهذيب
فى ترجمته قال صالح جزرة يكذب و يضع **ازانجمله** سرى بن اسمعيل كوفى صاحب شعبى ست
كه ابن ماجه از او روايت ساخته نگر نسائى او را متروك ميگويد و احمد بن حنبل ميفرمايد كه مردم حديث او را
ترك كرده اند و عباس دورى از يحيى در حق او ليس بشئ نقل ميفرمايد و يحيى القطان ميفرمايد كه ظاهر
شد براى من كذب او در مجلس واحد چنانچه ذهبى در ميزان ميفرمايد السرى بن اسمعيل الكوفى صاحب
الشعبى قال يحيى القطان استبان لى كذبه فى مجلس واحد قال س متروك و قال غيره ليس بشئ
وقال احمد ترك الناس حديثه و روى عباس الدورى عن يحيى ليس بشئ **وازانجمله** سعد بن طريف اسكاف حنظلى ست كه
ابو داود و ابن ماجه از او روايت كرده اند ابن حبان ميگويد كه او على الفور وضع حديث ميكرد و ابن معين
جارى زند كه احدى را روايت از او حلال نيست و احمد و ابو حاتم او را ضعيف الحديث ميگويند و نسائى و
دارقطنى او را متروك ميدانند چنانچه در ميزان ميفرمايد سعد بن طريف الاسكاف الحنظلى الكوفى
عن عكرمة و ابى وائل قال ابن معين لا يحل لاحد ان يروى عنه و قال احمد و ابو حاتم ضعيف الحديث و قال
النسائى و الدارقطنى متروك و قال ابن حبان كان يضع الحديث على الفور
ازانجمله سعيد بن سنان حمصى ست كه ابن ماجه از او روايت كرده احمد بن حنبل تضعيف او ميكند و يحيى
او را گاهى غير ثقه و گاهى ليس بشئ ميگويد و جوزجانى خوف آن دارد كه احاديث او موضوعات باشد
و بخارى منكر الحديث ميداند و دارقطنى و غير او او را نسبت بوضع حديث ميكنند چنانچه در ميزان الاعتدال
ميفرمايد سعيد بن سنان ابو مهدى الحمصى ضعفه احمد قال يحيى ليس بثقة و قال مرة ليس بشئ
و قال الجوزجانى اخاف ان يكون احاديثه موضوعة و قال خ منكر الحديث و قال س
متروك و ابن حجر در تقريب ميفرمايد سعيد بن سنان الحنفى و الكندى ابو مهدى الحمصى متروك
و رماه الدارقطنى و غيره بالوضع من الثامنة **ازانجمله** سعيد بن عبد الجبار زبيدى ست كه
ابن ماجه از او روايت كرده نسائى در حق او ليس بثقة ميگويد و ابن المدينى لم يكن بشئ ميفرمايد و جرير
تكذيب او ميكند چنانچه در ميزان الاعتدال مذكور ست سعيد بن عبد الجبار الزبيدى الحمصى عن روح
بن جناح قال س ليس بثقة و قال ابن عدى سكن البصرة يكنى ابا عثمان و قال ابن المدينى لم يكن بشئ
و قال قتيبة رايته بالبصرة و كان جرير يكذبه و در تقريب ابن حجر عسقلانى ميفرمايد سعيد بن

عبد الجبار الزبیدی بضم الزاء ابو عثمان الحمصی هو سعید ابن ابی سعید ضعیف کان
جریر یکذب به من الثامنة از انجمله مسلم بن ابراهیم وراق ست که ابو داؤد و ابن ماجه از او روایت
کرده اند ابن معین او را بلقب کذاب ملقب ساخته ذهبی در میزان میفرماید مسلم بن ابراهیم الوراق عن
مبارک بن فضالة ضعفه ابن معین بل قال کذاب از انجمله مسلم بن عبد الرحمن نخعی ست که مسلم و ابو داؤد
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از او در صحاح خود روایت کرده اند ابراهیم نخعی او را کذاب میگوید چنانچه
در میزان مسطور ست مسلم بن عبد الرحمان النخعی عن ابی زرعة البجلی قواه ابن معین فی نسخة بعض الصحاح
وقال ابراهیم النخعی هو کذاب از انجمله سهل بن صقیر ست که ابن ماجه از او در سنن خود روایت کرده خطیب او
را بوضع و اختلاق متهم ساخته چنانچه در تقریب مذکور ست سهل بن صقیر بالقاف وقیل بالمهملة
ابو الحسن الخلاطی اصله من البصرة منکر الحدیث اتهمه الخطیب بالوضع من العاشرة
از انجمله است سیف بن محمد کوفی که ترمذی از او در صحیح خود روایت کرده احمد بن حنبل و ابن معین
ابو داؤد او را کذاب میگویند یحیی با وصف توصیف او بکذاب وصف خبیث هم می افزاید و زکریا بن
یحیی الساجی هم میفرماید که او وضع حدیث میکرد در میزان مذکور ست سیف بن محمد الکوفی ابن اخت
سفیان الثوری روی عن عاصم الاحول والاعمش وطائفة وعنه محمود بن خداش و ابن ابی نجیح
وطائفة روی عبد الله بن احمد عن ابیه کذاب روی عثمان بن سعید عن یحیی کذاب خبیث
کان هٰهنا وقال ابو حاتم لا یکتب حدیثه وعن ابن معین کان اخوه عمار ثقة وقال ضعیف
وقال مرة متروک لیس بثقة وقال الدارقطنی وغیره متروک وقال الجوزجانی سیف
و عمار ابنا اخت الثوری لیسا بالقویین ... فی حاشیة الکاشف فی ترجمته وقال کذاب
وقال س ضعیف وقال فی موضع آخر لیس بثقة ولا مأمون متروک وقال زکریا بن یحیی
الساجی یضع الحدیث و ابن حجر در تقریب میگوید سیف بن محمد الکوفی ابن اخت سفیان الثوری
نزل بغداد کذبوه من صغار الثامنة از انجمله سیف بن هارون برجمی ست که ترمذی
و ابن ماجه از او روایت کرده اند یحیی او را لیس بشیء میگوید و نسائی و دارقطنی ضعیف میدانند و ابن
حبان ارشاد میسازد که از اثبات موضوعات را روایت مینماید ذهبی در میزان میگوید سیف بن هارون
البرجمی عن اسمٰعیل بن ابی خالد و سلیمان التیمی قال یحیی لیس بشیء وقال مرة لیس بذاک

وقال النسائی والدارقطنی ضعیف وقال ابن حبان یروی عن الاثبات الموضوعات از انجمله
صالح بن ابی الاخضر ست که اصحاب سنن اربعه از او روایت نموده اند ابو زرعه او را غیر صالح وضعیف الحدیث
وابو حاتم لین الحدیث میگویند وترمذی ویحیی القطان ویحیی بن معین وبخاری بتضعیف او می پردازند
وجوزجانی او را متهم در احادیث میداند در میزان میفرماید صالح بن ابی الاخضر البصری صالح
الحدیث ضعفه یحیی بن معین وعن روی عباس عثمان عن ابن معین لیس بشیء وقال ابن
حبان هو مولی هشام بن عبد الملک الاموی بالحری ان لا یحتج به وقال العجلی یکتب حدیثه ولیس بالقوی
وقال الجوزجانی اتهم فی احادیثه وقال ابو زرعة ضعیف الحدیث وقال ابو حاتم لین الحدیث
وقال الترمذی یضعف فی الحدیث ضعفه یحیی القطان وغیره انتهی مختصرا
از انجمله صباح بن محمد بجلی ست که از رواة ترمذی ست ابن حبان میگوید که موضوعات از ثقات
میکند چنانچه در میزان مسطور ست صباح بن محمد البجلی عن مرة الطیب عن ابن مسعود رفع
حدیثین هما من قول عبد الله قال ابن حبان یروی الموضوعات وقد ذکره ابن ابی حاتم
فقال روی عنه ابان بن اسحاق الاسدی لم یزد فلا تفرحن لعدم جرح وتعدیل ومنذری
در ترغیب وترهیب گفته صباح بن محمد البجلی ذکره ابو حاتم ولم یذکر فیه جرحا ولا تعدیلا
وقال ابن حبان یروی الموضوعات وقال احمد العجلی صباح بن محمد کوفی ثقة انتهی
از انجمله ضرار بن صرد ست که ابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه از او روایت نموده اند بخاری
او را متروک میداند ونسائی او را غیر ثقه میگوید وابو حاتم او را قابل احتجاج نمیداند ودارقطنی بتضعیف
او می پردازد ویحیی بن معین او را ملقب بلقب کذاب میسازد ودر میزان الاعتدال میفرماید
ضرار بن صرد ابو نعیم الطحان عن ابن ابراهیم بن سعد قال ابو عبد الله البخاری وغیره
متروک وقال یحیی بن معین کذابان بالکوفة هذا وابو نعیم النخعی از انجمله طلحه بن زید ست
که ابن ماجه از او روایت کرده بخاری او را منکر الحدیث میداند ونسائی متروک میسازد وابن حبان
احتجاج بحدیث او حلال نمیداند وابن عدی احادیث موضوعه او می شمارد وعلی بن المدینی تصریح
می فرماید که او وضع حدیث میکرد وصالح بن جزره ارشاد میسازد که لا یکتب حدیثه ازین اگر نظر بآنکه
او بعض احادیث در فضیلت ثانی وثالث بر بافته بلکه بتفضیل ثالث بر همه کس پرداخته دین

وایشان خود را نزد همه کس باشند تعدیل و توثیق او نمایند اعتبار احتمال کلام نیست در میزان میفرماید طلحة
بن زید الرقی وقیل الکوفی وقیل الشامی نزیل واسط یقال انه قرشی فی الظاهر انه الاول لکن
فرق بینهما ابن ابی حاتم روی عن هشام بن عروة وابراهیم بن ابی عبلة والاوزاعی وعدة
وعنه احمد بن یونس وجماعة قال خ منکر الحدیث وقال س متروک وقال ابن حبان
منکر الحدیث جدا لا یحل الاحتجاج بخبره ابو یعلی ثنا حسین بن الحسن الشیبانی ثنا
وضاح بن حسان الانباری ثنا طلحة بن زید عن عبیدة بن حسان عن عطا عن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعمر انت ولیی فی الدنیا وولیی فی الآخرة رواه ابن عدی عنه
وقال ابن حسان ثنا ابو یعلی ثنا شیبان ثنا طلحة بن زید الدمشقی عن عبیدة بن حسان
عن عطاء الکیخارانی عن جابر قال بینا نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی نفر
من المهاجرین فیهم ابو بکر وعمر وعثمان وعلی وطلحة والزبیر وابن عوف وسعد فقال
لینهض کل رجل الی کفوه ونهض رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عثمان فاعتنقه ثم قال
انت ولیی فی الدنیا والآخرة ابن عدی عن ثقتین عن ابی فروة الرهاوی عن ابیه ۳۲۶
عن طلحة بن زید عن الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن انس مرفوعا من تکلم
بالفارسیة زادت فی خبثه ونقصت من مروته وبالاسناد فذکر ستة احادیث ومنها
محمد بن شعیب حدثنا بن عبد الله عن طلحة بن زید عن موسی بن عبیدة عن سعید
بن ابی هند عن ابی موسی مرفوعا یبعث الله العلماء فیقول انی لم اضع علمی فیکم الا
لعلمی بکم ولم اضع فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم وهذا باطل قال ابن عدی
محمد بن هامان ثنا طلحة بن زید عن عقیل عن الزهری عن عروة عن عائشة
مرفوعا لا یبرمن احد منکم امرا حتی یستشیر وهذا باطل عن عقیل قال ابن المدینی
کان طلحة بن زید یضع الحدیث وقال صالح جزرة لا یکتب حدیثه ازانجمله عامر
بن صالح بن عبد الله بن عروه است که ترمذی از او در صحیح خود روایت نموده ابن معین او را کذاب
ودارقطنی متروک ونسائی غیر ثقه میدانند واحمد بن محمد بن محرز از ابن معین نقل میسازد که او را کذاب
وخبیث ودشمن خدا میدانست بلکه ابوداود می آرد که ابن معین احمد بن حنبل را بجهت روایت نمودن

از عامر نسبت بجنون می نمود در میزان میفرماید عامر بن صالح بن عبد الله بن عروة بن الزبیر بن
العوام واہ لعل ما روی احمد بن حنبل عن احد اوهی من هذا ثم سئل عنه فقال ثقة لم یکن
یکذب و قال ابن معین کذاب قال الدارقطنی یترک وقال س لیس بثقة وقال وسمعت
یحیی بن معین یقول جن احمد یحدث عن عامر بن صالح وقال ابن معین ایضا لیس بشیء
یروی عن هشام عن ابیه عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ایاکم والزنج فانه
خلق مشوه وروی احمد بن محمد بن محرز عن ابن معین قال کذاب خبیث عدو الله از انجمله
عباد بن راشد بصری ست که بخاری و ابوداود و نسائی و ابن ماجه ازو روایت کرده اند حالانکه خود بخاری
او را از ضعفا می شمارد و نسائی در حق او لیس بالقوی ارشاد مینماید و ابن حبان ورا متهم بسیار و چنانچه در
میزان مسطور ست عباد بن راشد بصری صدوق عن الحسن وغیره وعنه عبد الرحمن و عفان و خلق اخرج
له خ مقرونا بغیره ولکنه ذکره فی کتاب الضعفاء وقال ابن عدی له احادیث کما لابیه احادیث
وما یرویانه لا یتابعان علیه وقال ابو حاتم صالح الحدیث وقال س لیس بالقوی
واما ابن حبان فاتهمه از انجمله عباد بن کثیر الثقفی ست که ابوداود و ابن ماجه ازو روایت کرده اند امام
احمد بن حنبل میفرماید که احادیث کذب روایت نمود که آنرا سماعت نکرده بخاری او را متروک میگوید و
یحیی لیس بشیء بحق او ارشاد مینماید و در تقریب مذکور ست عباد بن کثیر الثقفی البصری متروک قال احمد
روی احادیث کذب من السابعة و در کاشف مذکور ست قال احمد عباد بن کثیر اسوء حالا
من الحسن بن عمارة و ابی شیبة ابراهیم بن عثمان روی احادیث کذب
لم یسمعها و در میزان الاعتدال در ترجمه اش میفرماید قال ابن معین لیس بشیء وقال خ سکتوا
عنه ترکوه از انجمله عبد الله بن ابراهیم غفاری ست که ابوداود و ترمذی ازو روایت کرده اند
ابن حبان میگوید که وضع حدیث میساخت و دارقطنی احادیث او را منکر می داند و ذهبی القدر در افلها
حق می گوشد که احادیث مرویه او را در شتمین هم باطل میگوید در میزان میفرماید عبد الله بن ابراهیم
الغفاری وهو عبد الله بن ابی عمرو یدلسونه لوهنه روی عن عبد الله بن ابی بکر و عبد الرحمن
بن زید بن اسلم وعنه الحسن بن عرفة وجماعة ونسبه ابن حبان الی انه یضع الحدیث
وقال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابع علیه وقال الدارقطنی حدیثه

منکر وذکرله ابن عدی الحدیثین اللذین فی جزء ابن عرفة فی فضل ابی بکر وعمر وهما باطلان
وابن حجر در تقریب میگوید عبد الله بن ابراهیم بن ابی عمرو الغفاری ابو محمد المدنی متروک
ونسبه ابن حبان الی الوضع من العاشرة و در حاشیهٔ کاشف مذکورست قال شیخنا منکر الحدیث
وقال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابعه علیه الثقات وقال الدارقطنی حدیثه منکر ونسبه
ابن حبان الی انه یضع الحدیث وقال یحدث عن الثقات بالمقلوبات از انجمله
عبد الله بن خراش ست که ابن ماجه ازو روایت کرده و دارقطنی وغیر او تضعیف میکنند و ابو زرعه
لیس بشیء در حق او میگوید و ابو حاتم او را ذاهب الحدیث میفرماید و بخاری منکر الحدیث میداند و ابو عمار
اطلاق کذب بر او مینماید و در میزان الاعتدال مذکورست عبد الله بن خراش بن حوشب عن عمه
العوام بن حوشب ضعفه الدارقطنی وغیره وقال ابو زرعة لیس بشیء وقال ابو حاتم
ذاهب الحدیث وهو اخو شهاب قال البخاری منکر الحدیث و در حاشیهٔ کاشف مسطورست
قال ابو زرعة لیس بشیء ضعیف الحدیث وقال ابو حاتم منکر الحدیث ذاهب الحدیث ۳۲۸
ضعیف الحدیث وقال خ منکر الحدیث و در تقریب ابن حجر عسقلانی میفرماید عبد الله بن خراش
بالخاء المعجمة ابن حوشب الشیبانی ابو جعفر الکوفی ضعیف اطلق علیه ابو عمار الکذب
از انجمله عبد الله بن زیاد مخزومی ست که ابو داود در مراسیل و ابن ماجه در سنن خود ازو روایت
کرده و ابن معین گاهی او را غیر ثقه میگوید و گاهی ضعیف و گاهی حدیثش را لیس بشیء میفرماید و جوزجانی
او را ذاهب الحدیث میداند و ابراهیم بن سعد حلف بر کاذب بودن و دروغگو بودنش یاد مینماید و مالک هم
او را کذاب میگوید در میزان میفرماید عبد الله بن زیاد بن سمعان المدنی الفقیه ترکوه یکنی ابا
عبد الرحمن مولی ام سلمة قال خ سکتوا عنه وقال ابن معین لیس بثقة وقال مرة
ضعیف وقال مرة لیس حدیثه بشیء وقال احمد سمعت ابراهیم بن سعد یحلف ان ابن
سمعان یکذب وقال الجوزجانی ذاهب الحدیث وروی ابن القاسم عن مالک
کذاب و طرفه تر آنست که ابو داود هم باوصف آنکه ازو روایت در مراسیل کرده بتکذیب او پرداخته
چنانچه در تقریب مذکورست عبد الله بن زیاد بن سلیمان بن سمعان المخزومی ابو عبد الرحمن
المدنی قاضیها متروک اتهمه بالکذب ابو داود وغیره من السابعة از انجمله عبد الله

عبد الله بن سعید بن ابی سعید کیسان مقبری ست که ابن ماجه و ترمذی ازو روایت کرده اند و ابن معین اورا
گاهی لیس بشیء میگوید و گاهی لیس بثقه و فلاس او را منکر الحدیث میداند و یحیی بن سعید ارشاد میسازد که دروغ
و کذب او بر من در مجلس واحد ظاهر گردید در میزان میفرماید عبد الله بن سعید بن ابی سعید
کیسان المقبری عن ابیه و اه بمرة یکنی اباعباد قال ابن معین لیس بشیء و قال مرة لیس بثقة
و قال الفلاس منکر الحدیث متروک و قال یحیی بن سعید استبان لی کذبه فی مجلس و قال
الدارقطنی متروک ذاهب و قال احمد مرة لیس بذاک و مرة قال متروک ازانجمله عبد الله
بن شریک عامری ست که نسائی ازو روایت کرده جوزجانی او را کذاب میگوید چنانچه در میزان میفرماید
عبد الله بن شریک العامری حدث عن ابن عمر و جماعة و کان فی اول امره من اصحاب
المختار و لکنه تاب و ثقه احمد و ابن معین و غیرهما و لینه النسائی و قال الجوزجانی کذاب
ازانجمله عبد الله بن صالح ابو صالح کاتب اللیث که بخاری و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه ازو روایت
کرده اند و ابن معین که توثیق او میکند لیکن صالح جزره بران گوش نهاده زبان بتفضیح او کشاده
میفرماید که او نزد من مرتکب کذب در حدیث میشد در میزان بترجمه او میفرماید قال صالح جزرة کان
ابن معین یوثقه و هو عندی یکذب فی الحدیث و قال النسائی لیس بثقة یحیی بن بکیر
احب الینا منه و قال ابن المدینی لا اروی عنه شیئا ازانجمله عبد الله بن محمد عدوی ست
که ابن ماجه ازو روایت کرده بخاری او را منکر الحدیث میخوانده ابن حبان احتجاج باحادیث
او جائز نمی داند و وکیع میفرماید که او وضع حدیث میکند در میزان الاعتدال میفرماید عبد الله بن محمد
العدوی و ابو العباب التیمی عن ابن عقیل و الزهری قال البخاری منکر الحدیث و قال وکیع یضع
الحدیث و قال ابن حبان لا یجوز الاحتجاج بخبره ازانجمله عبد الله بن معاذ
صنعانی ست که ترمذی و ابن ماجه ازو روایت کرده اند عبد الرزاق بتکذیب او می پرداخت چنانچه
در میزان الاعتدال مذکور ست عبد الله بن معاذ الصنعانی عن معمر وثقه و کان
عبد الرزاق یکذبه ازانجمله عبد الله بن ابی اویس ست که بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی
و ابن ماجه ازو روایت کرده اند ازدی او را کاذب و مفتری و واضع حدیث میداند چنانچه
در میزان مذکور ست عبد الله بن ابی اویس عبد الله بن عبد الله ابو بکر المدنی اخو اسمعیل

روی عن ابن ابی وهب وسلیمان بن بلال وطلق وعنه اخوه وایوب بن سلیمان وابن اخی هوبه
وثقه یحیی بن معین وغیره واما الازدی فقال کان یضع الحدیث ازانجمله عبدالرحمان
بن عبدالله بن عمر بن حفص است که ابن ماجه ازاو روایت کرده یحیی بن معین ورا ضعیف میگوید و
بخاری اورا تکلموا فیه میداند وامام احمد بن حنبل اورا کذاب ظاهر مینماید واحادیث اورا پاره پاره میفرماید
ونسائی اورا متروک میداند چنانچه درمیزان مذکور است عبدالرحمان بن عبدالله بن عمر بن حفص
العمری المدنی عن ابیه هالک قال یحیی بن معین سمعت منه مجلسا وهو ضعیف وقال احمد
لیس یسوی حدیثه شیئا سمعت منه ثم ترکناه وکان ولی قضاء المدینة احادیثه مناکیر
وکان کذابا فمزقت حدیثه وقال البخاری هو واخوه القاسم یتکلمون فیهما وذکر
البخاری عبدالرحمان فی موضع اخر فقال سکتوا عنه وقال النسائی متروک ازانجمله
عبدالرحمان بن قیس ضبی است که ارباب سنن اربعه ازاو روایت کرده اند احمد اورا لم یکن بشیء میگوید
وبخاری در حق او ذهب حدیثه میفرماید وابن مهدی وابوزرعه تکذیب او می پردازند ودرمیزان الاعتدال
مذکور است عبدالرحمان بن قیس ابومعاویة الزعفرانی البصری روی بنیسابور وبغداد | نمبر ۳۳
عن حمید وابن عون وعنه الصنعانی وجماعة کذبه ابن مهدی وابوزرعة وقال البخاری
ذهب حدیثه وقال احمد لم یکن بشیء ودرتقریب مذکور است عبدالرحمان بن قیس الضبی ابو
معاویة الزعفرانی متروک کذبه ابوزرعة وغیره من التاسعة ازانجمله عبدالرحمان
بن هانی است که ابوداود وابن ماجه ازاو روایت نموده اند امام احمد بن حنبل اورا لیس بشیء میگوید ویحیی
کذاب میفرماید ودرمیزان میگوید عبدالرحمان بن هانی ابونعیم النخعی عن سفیان الثوری
قال احمد لیس بشیء ورماه یحیی بالکذب وقال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابع علیه ازانجمله
عبدالرحیم بن زید العمی است که ابن ماجه ازاو روایت کرده بخاری میگوید ترکوه وجوزجانی میفرماید
غیر ثقه وابوحاتم اورا متروک الحدیث میداند وابوزرعه واهی میگوید وابوداود ضعیف ویحیی کذاب
خبیث میخواند درمیزان الاعتدال میفرماید عبدالرحیم بن زید ابن الحواری العمی عن ابیه وغیره قال
البخاری ترکوه وقال یحیی کذاب وقال مرة لیس بشیء قال الجوزجانی غیر ثقة وقال ابوحاتم
ترک حدیثه وقال ابوزرعة واه وقال ابوداود ضعیف ودرتقریب...

استقصاء الافحام جلد ...

کذا بین صحاح اہل سنت

عبد الرحیم بن زید العمی بفتح المہملة وتشدید المیم البصری ابو زید متروک کذبه
ابن معین من الثامنة انتہی از انجمله عبد الرحیم بن ہارون غسانی ست که ترمذی ازاو روایت
نموده دارقطنی او را متروک الحدیث و دروغگو و کاذب میداند ذہبی در میزان میگوید عبد الرحیم بن
ہارون الغسانی الواسطی ابو ہشام عن شعبة وعبد العزیز بن ابی رواد قال الدارقطنی متروک
الحدیث یکذب روی عنه الدقیقی واسحاق بن وہب وقد ساق له ابن عدی عدة
احادیث استنکرها منه از انجمله عبد العزیز بن ابان ست که ترمذی ازاو روایت کرده احمد بن حنبل
او را بوجه نقل این حدیث مواقیت ترک نموده و ابو حاتم میفرماید که حدیث او قابل کتابت نیست و
بخاری میگوید ترک کرده و یحیی میگوید که کذاب خبیث بوده باحادیث موضوعه تحدیث کرده در میزان الاعتدال
مسطور ست عبد العزیز بن ابان ابو خالد الاموی الکوفی احد المتروکین وهو عبد العزیز
بن ابان بن محمد بن عبید الله بن سعید بن العاص بن ابی احیحة سعید بن العاص بن امیة
القرشی السعیدی نزل بغداد وحدث عن مسعر وفطر وطائفة وعنه الحرب بن ابی اسامة
وجماعة قال احمد بن حنبل لما حدث بحدیث المواقیت ترکته قال یحیی کذاب خبیث
حدث باحادیث موضوعة وقال ابو حاتم لا یکتب حدیثه وقال البخاری ترکوه و در
تقریب مذکور ست عبد العزیز بن ابان بن محمد بن عبید الله بن سعید بن العاص الاموی السعیدی
ابو خالد الکوفی نزیل بغداد متروک کذبه ابن معین وغیره من التاسعة از انجمله عبد الملک
بن قریب اصمعی ست که ابو داود و ترمذی ازاو روایت کرده اند ابو زید انصاری او را کذاب میداند
در میزان بترجمه او مذکور ست قد روی الحسین الکوکبی عن اصحاب ابن عبید قال سئل ابو زید
الانصاری عن عبید و الاصمعی فقال کذابان وسئلا عنه فقالا ما شئت من عفاف
وتقوی از انجمله عبد الوهاب بن الضحاک بن ابان عرضی ست که ابن ماجه ازاو روایت کرده نسائی او را
متروک میگوید و دارقطنی منکر الحدیث میداند و بخاری میگوید که نزد او عجائب ست و ابو حاتم میگوید که دروغ
میزد و در میزان میفرماید عبد الوهاب بن الضحاک الحمصی العرضی عن اسمعیل بن عیاش
وبقیة کذبه ابو حاتم وقال النسائی وغیره متروک وقال الدارقطنی منکر الحدیث وقال
البخاری عنده عجائب و در تقریب میفرماید عبد الوهاب بن الضحاک بن ابان العرضی بضم

المهملة وسكون الزاي بعدها معجمة ابو الحارث الحمصي نزيل سلمية متروك كذبه ابو حاتم من العاشرة دق حاشية الكاشف في ترجمته وقال صالح بن محمد الحافظ منكر الحديث عامة ما يرويه كذب ب ازانجمله عبد الوهاب بن مجاهد بن جبر مکی ست که ابن ماجه از او روایت کرده یحیی میگوید که حدیث او لائق کتابت نیست احمد میفرماید لیس بشئ ضعیف و ابن عدی میگوید که عامه آنچه روایت کرده بران متابعت نکرده شده و سفیان ثوری تکذیب او میکند در میزان الاعتدال مسطور ست عبد الوهاب بن مجاهد بن جبر المکی عن ابیه روی عن ابن ابی مریم عن یحیی قال لیس یکتب حدیثه وروی عثمان بن سعید عن یحیی لیس بشئ وقال احمد لیس بشئ ضعیف وقال ابن المبارک وکیع یقولون لم یسمع من ابیه وقال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابع علیه انتهی و در تقریب میفرماید عبد الوهاب بن مجاهد بن جبر المکی متروک وکذبه الثوری من السابعة ازانجمله عبید الله بن زحر ست که ارباب سنن اربعه و امام احمد بن حنبل از او روایت کرده اند یحیی در حق او گاهی ضعیف الحدیث وگاهی لیس بشئ ارشاد میسازد و ابن المدینی او را منکر الحدیث و دارقطنی لیس بالقوی میداند و ابن حبان ارشاد میسازد که از اثبات موضوعات را روایت می نمود چنانچه در میزان میفرماید عبید الله بن زحر عن علی بن یزید الالهانی کانه مات شابا و روی عنه الکبار یحیی بن سعید الانصاری ویحیی بن ایوب المصری روی عثمان بن سعید عن یحیی کل حدیثه عندی ضعیف و روی عباس عن یحیی لیس بشئ وقال ابن المدینی منکر الحدیث وقال الدارقطنی لیس بالقوی وشیخه علی متروک وقال ابن حبان یروی الموضوعات عن الاثبات واذا روی عن علی بن یزید اتی بالطامات واذا اجتمع فی اسناد خبر عبید الله وعلی بن یزید والقسم ابو عبد الرحمن لم یکن ذلک الخبر الا مما عملته ایدیهم قلت اخرج له ارباب السنن واحمد فی مسنده انتهی مختصرا و در تقریب گفته عبید الله بن زحر قال ابن معین لیس بشئ وقال ابن حبان یروی الموضوعات عن الاثبات واذا روی عن علی بن یزید اتی بالطامات واذا اجتمع فی اسناد عبید الله وعلی بن یزید القسم بن عبد الرحمن لم یکن ذلک الحدیث الا مما عملت ایدیهم وقال الدارقطنی لیس بالقوی ازانجمله عبید بن اسحق اسدی که همشیره زاده سفیان ثوری ست که ابن ماجه از او روایت کرده بخاری لیس بشئ در حق او

استقصاء الافحام جلد ثانی ۳۳۳

میفرماید ویحیی گاهی لیس بثقه میگوید وگاهی کذاب وابوحاتم ذاهب الحدیث می نامد وابو زرعه میفرماید که روایت از او سزاوار نیست وابن حبان میگوید که از هشام نسخه موضوعه روایت کرده و دارقطنی او را ضعیف ونسائی متروک می داند وصالح جزره ارشاد میسازد که او کذاب ست که وضع حدیث میکند وابوداود هم تصریح میفرماید که او وضع حدیث می نماید ودر میزان مذکورست قتیبة بن القاسم بن هشام بن عروة لیس بثقة قد حدث عنه احمد ویحیی و احمد بن المقدام قال البخاری لیس بشئ وقال یحیی لیس بثقة وقال مرة کذاب وقال ابوحاتم ذاهب الحدیث وقال ابو زرعة لا ینبغی ان یحدث عنه وقال ابن حبان روی عن هشام نسخة موضوعة قال الدارقطنی ضعیف وقال صالح جزرة کذاب یضع الحدیث وقال ابوداود کان یضع الحدیث وقال النسائی متروک الحدیث **از انجمله** عثمان بن عبد الرحمان ست که ترمذی از او روایت کرده وبخاری او را در متروکین داخل میسازد وعلی بن المدینی تضعیف او در نهایت مرتبه میکند ونسائی ودارقطنی او را متروک میگویند وابن معین او را کاذب ودروغگو میداند ودر تقریب ابن حجر عسقلانی مذکورست عثمان بن عبد الرحمان بن عمر بن سعد بن ابی وقاص الزهری الوقاصی ابو عمرو المدنی یقال له المالکی نسبة الی جده الاعلی ابی وقاص مالک متروک وکذبه ابن معین من السابعة ودر میزان الاعتدال مسطورست عثمان بن عبد الرحمان القرشی الزهری الوقاصی المالکی ابو عمرو قال البخاری ترکوه حدثنی محمد ثنا ابو سلمة حدثنی اخی عثمان بن عبد الرحمان عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هریرة مرفوعا الکذب ینقص الرزق والدعاء یرد القضاء ولله فی خلقه قضاءان نافذ وقضاء محدث ابن ابی فدیک حدثنی عمرو بن حفص عن عثمان بن عبد الرحمان عن محمد بن علی عن ابیه عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم من صلی فی وضعت وحدة فلا صلوة له قال ابن معین لیس بشئ وقال مرة یکذب وضعفه علی جدا قال النسائی والدارقطنی متروک **از انجمله** عثمان بن فائد ست که ابن ماجه از او روایت نموده وابن حبان احتجاج باو جائز نمیداند وذهبی متهم بوضع احادیث میسازد وابن معین در حق او میگوید لیس بشئ ودر میزان مذکورست عثمان بن فائد عن جعفر بن برقان قال ابن حبان لا یحتج به سلیمان بن عبد الرحمان ثنا عثمان بن فائد عن جعفر بن

برقان عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم كلام اهل الجنة بالعربية وكلام اهل
السماء بالعربية وكلام اهل الموقف بالعربية ثنا الحسن بن سفيان ثنا حميد بن زنجويه
عنه قلت هذا موضوع والآفة عثمان قال البخاري عثمان بن فائد القرشي بصري
روى عنه سليمان في حديثه نظر سليمان بن عبد الرحمن ثنا عثمان بن فائد ابو لبابة
ثنا صالح بن ابي الاخضر عن الزهري عن ابن سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اتى بالباكورة من
الرطب جعلها على فمه وعينيه فهذا رواه جرير بن حازم عن يونس عن الزهري عن
النبي صلى الله عليه وسلم بهذا ثنا سليمان ثنا عثمان عن محمد بن اسحاق عن يزيد بن رومان
عن عروة عن عائشة قالت الهريسة والمقارة انزلتا من السماء سليمان بن عبد الرحمن
عن جعفر بن برقان عن ميمون بن مهران عن يزيد بن الاصم عن ابي هريرة قال رسول الله
... وبخطه عنده قلت المتهم بوضع هذه الاحاديث عثمان وقل ان يكون
... البخاري فيه نظر والا فهو متهم وقال ابن معين ليس بثقة وقال ابن عدي
عامة ما يرويه ليس بمحفوظ انتهى عطاء بن عجلان حنفي بصري ست كه ترمذى ازو روايت
كرده با وصف آنكه خود نيز اورا واهي الحديث گفته وابن معين يحيى اورا نثار كرده و بعض گفته كذاب
وفلاس اورا بوصف كذاب موصوف نموده و همچنين عمرو بن على اورا كذاب ملقب نموده و بخاري
اورا منكر الحديث ميداند و در ميزان الاعتدال مذكور ست عطاء بن عجلان الحنفي ليس عن انس وابي
عثمان النهدي وعنه حماد بن سلمة وسعد بن ابي الصلت قال ابن معين ليس بشيء كذاب
وقال مرة كان يوضع الحديث فيحدث به وقال الفلاس كذاب وقال البخاري منكر الحديث
وقال ابو حاتم والنسائي متروك وقال الدارقطني ضعيف يعتبر به وقال مرة متروك
و در تقريب ابن حجر مذكور ست عطاء بن عجلان الحنفي ابو محمد البصري العطار متروك بل اطلق
عليه ابن معين والفلاس وغيرهما الكذب من الخامسة و در حاشيه كاشف در ترجمه اش مذكور ست
قال يحيى ليس بثقة وقال مرة كذاب وقال مرة ليس بشيء كان يوضع له الاحاديث
فيحدث بها وقال عمرو بن على كان كذابا وقال ابو حاتم ضعيف الحديث متروك
الحديث وقال خ منكر الحديث وقال ت ذاهب الحديث وقال س

... ۳۳۴

لیس بثقة ولا یکتب حدیثه از انجمله عطیة بن سفیان ثقفی ست که ابن ماجه از او روایت کرده ذهبی
او را کذاب میگوید چنانچه در میزان مسطور ست عطیة بن سفیان الثقفی تفرد عنه عیسی بن عبدالله
بن مالک کذاب از انجمله عکرمه مولای ابن عباس ست که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه از او در صحاح خود ها روایت نموده اند جمعی کثیر از ائمه محققین سنیه بکذاب و مفتری بودنش تصریح
نموده اند مانند یحیی بن سعید انصاری و علی بن عبدالله بن عباس و ابن المسیب و عطا و ابراهیم بن میسره
و محمد بن سیرین و قاسم و حضرت عبدالله بن عمر چنانچه در ما سبق واضح گردیده از انجمله العلا بن خالد واسطی
ست که ترمذی از او روایت کرده ابوسلمه او را کاذب و دروغگو میداند چنانچه در میزان مذکور ست العلا بن
خالد الواسطی مولی قریش عن قتادة و رای الحسن و عنه محمد و هدبة قواه ابن حبان و کذبه ابو سلمة
و در تقریب میفرماید العلاء بن خالد الواسطی البصری ضعیف رماه ابو سلمة بالکذب
و تناقض ابن حبان از انجمله علا بن زید ثقفی ست که ابن ماجه از او روایت نموده ابن المدینی می گوید
که وضع حدیث می نمود و ابوحاتم و دارقطنی او را متروک الحدیث میدانند و بخاری و غیره او را منکر الحدیث می گویند
و ابن حبان میفرماید که از انس بن مالک نسخه موضوعه روایت کرده و ابوالولید او را کاذب میگوید
در میزان الاعتدال میفرماید العلاء بن زید الثقفی عن انس بن مالک یکنی ابا محمد تابعی قال
ابن المدینی کان یضع الحدیث و قال ابوحاتم و الدارقطنی متروک الحدیث و قال
البخاری و غیره منکر الحدیث و قال ابن حبان روی عن انس نسخة موضوعة و در تقریب بترجمه
او میفرماید متروک رماه ابوالولید بالکذب از انجمله علاء بن مسلمة بن عثمان الرواس ست که ترمذی از
او روایت نموده ازدی میگوید که روایت کردن از و حلال نیست و ابن طاهر میگوید که حدیث ها وضع مینمود
و ابن حبان میفرماید که از ثقات موضوعات روایت میکند چنانچه در میزان میفرماید العلاء بن مسلمة
الرواس حدث ببغداد عن ضمرة بن ربیعة و جماعة و عنه ... قال الازدی
لا یحل الروایة عنه کان لا یبالی ما روی و قال ابن طاهر کان یضع الحدیث و قال
ابن حبان یروی الموضوعات عن الثقات و ابن حجر در تقریب میفرماید العلاء بن مسلمة بن عثمان
الرواس بتشدید الواو مولی بنی تمیم بغدادی یکنی ابا سالم متروک و رماه ابن حبان بالوضع
من العاشرة از انجمله علی بن مجاهد کابلی ست که ترمذی از او روایت کرده یحیی بن ضریس او را کذاب

کذا ابین صحاح اهلسنت

۵۷ یحیی بن ادریس کذب بیضاوی حجت را در جمله و حدیث یابانیاپنج بهم شیعین مسلم ۱۲۸

میگوید و ابن معین میگوید که وضع حدیث میکرد و سلیمانی فیه نظر بر زبان می آرد چنانچه در میزان مذکور است
علی بن مجاهد الکابلی کذبه یحیی بن الضریس مشاه غیره و وثق وقال بن معین کان یضع الحدیث
وقال السلیمانی فیه نظر و در حاشیه کاشف مسطور است قال یحیی کان یضع الحدیث وقال ابو حاتم
سمعت محمد بن مهران قال یحیی بن الضریس علی بن مجاهد کذاب وقال ابو غسان محمد بن عمرو
ترکته ازانجمله عماره بن جوین عبدیست که ترمذی و ابن ماجه در صحیحین خود ازاو روایت کرده اند
و بخاری ورا افعال عباد ازو روایت نموده حماد بن زید تکذیب او مینماید و شعبه میفرماید که گردن زدن
دوستر است نزد من از انکه از عماره روایت کنم و احمد او را لیس بشیء میگوید و ابن معین او را ضعیف غیر قابل التصدیق
در حدیث میداند و نسائی متروک الحدیث میگوید و جوزجانی او را کذاب و مفتری میداند و صالح محمد او را
از متهمین هم در دروغگو می بیناید در میزان میفرماید عماره بن جوین ابو هارون العبدی تابعی لین
بمرة کذبه حماد بن زید وقال شعبه لان اقدم فیضرب عنقی احب الیّ من ان احدث عن ابی هارون وقال
احمد لیس بشیء وقال بن معین ضعیف لا یصدق فی حدیثه وقال النسائی متروک الحدیث
وقال الدارقطنی یتلون خارجی وشیعی فیعتبر بما روی عنه الثوری وقال بن حبان کان
یروی عن ابی سعید ما لیس من حدیثه وروی معویة بن صالح عن یحیی ضعیف یحیی القطان
قال قال شعبة کنت اتلقی الرکبان اسال عن ابی هرون العبدی فقدم فرأیت عنده کتابا
فیه اشیاء منکرة فی علی رضی الله عنه فقلت ما هذا الکتاب قال هذا الکتاب حق قال
القطان لم یزل ابن عون یروی عن ابی هارون حتی قال الجوزجانی ابو هارون کذاب
مفتر ابن عدی ثنا الحسن بن سفیان حدثنی عبد العزیز بن سلام حدثنی علی بن مهران
سمعت بهز بن اسد سمعت شعبة یقول اتیت ابا هارون فقلت اخرج الی ما سمعته من
ابی سعید فاخرج الی کتابا فاذا فیه ثنا ابو سعید ان عثمان ادخل حضرته وانه
لکافر بالله فدفعت الکتاب فی یده وقمت الاثرم ثنا احمد ثنا یحیی بن ادم ثنا معلی بن خالد
قال لی شعبة لو شئت ان یحدثنی ابو هارون العبدی عن ابی سعید بکل شیء رای اهل
واسط یصنعونه باللیل لفعلت وقال بن معین قال لی شعبة کان عند ابی هارون العبدی
صحیفة یقول هذه صحیفة الوصی قال السلیمانی سمعت ابا بکر بن خلید یقول سمعت صالح

استقصاء الافحام ج ۱۳۳۳ سلطان

صالح بن محمد ياعلى سئل عن ابى هارون العبدى فقال اكذب من فرعون و در تقريب
مذکورست عمارة بن جوين بجيم مصغر ابو هارون العبدى مشهور بكنيته متروك ومنهم
من كذبه **از انجمله** عمر بن رباح بصری ست که ابن ماجه ازو روایت نموده فلاس او را بلقب دجال
ملقب میگرداند و دارقطنی او را متروک الحدیث می داند ذهبی در میزان میگوید عمر بن رباح ابو حفص العبدی
البصری وهو عمر بن ابی عمر العبدی عن عبد الله بن طاوس وعمرو بن شعیبة وعنه ایوب
بن محمد الهاشمی وعبد الله بن یوسف الجبیری وجماعة وقال الفلاس دجال وقال
الدارقطنی متروك الحدیث وقال ابن عدی الضعف على حديثها بين
واز حاشیه کاشف بوضوح می پیوندد که حضرت بخاری هم او را دجال گفته وهذه عبارتها فی ترجمته
قال خ هو دجال وقال س والدارقطنی متروك الخ وابن حجر عسقلانی هم تکذیبش
از ارباب رجال نقل میسازد چنانچه میگوید عمر بن رباح بکسر اوله وتحتانیة العبدی البصری
الضریر متروك وكذبه بعضهم من الثامنة **از انجمله** عمر بن صبح خراسانی ست که
ابن ماجه ازو روایت کرده ابن حبان میفرماید که او وضع حدیث بر ثقات میکرد و جائز نیست نوشتن
حدیث او مگر بسبیل تعجب و ازدی در حقش کذاب بر زبان می آرد و احمد بن سلیمانی هم او را واضع
ومفتری می داند و اسحق بن راهویه او را مثل جهم بن صفوان ومقاتل بن سلیمان در بدعت و کذب
و افترا بی نظیر و یکتا وانمی نماید در میزان می فرماید عمر بن صبح الخراسانی ابو نعیم عن قتادة ویزید
الرقاشی وعنه عیسی بن موسی بن غنجار ومحمد بن یعلی بن زنبور وجماعة من المجاهیل لیس
بثقة ولا مامون قال ابن حبان کان ممن یضع الحدیث محمد بن یعلی ثنا عمر بن صبح عن
مقاتل بن حیان عن الاعرج عن ابی هریرة مرفوعا مهور الحور قبضات التمر وفلق الخبز
قال الدارقطنی وغیره متروك وقال الازدی کذاب الی ان قال قال احمد بن علی السلیمانی
عمر بن الصبح الذی وضع اخر خطبة النبی صلی الله علیه وسلم وفی حاشیة الکاشف قال
ابو حاتم بن حبان یضع الحدیث علی الثقات لایحل کتب حدیثه الا علی وجه التعجب وقال
ابو الفتح الازدی کذاب وقال الدارقطنی متروك وقال اسحق بن راهویه ثلثة
لم یکن لهم فی الدنیا نظیر فی البدعة والکذب جهم بن صفوان وعمر بن الصبح ومقاتل

بن سلیمان و ابن حجر در تقریب می فرماید عمر بن صبح بن عمران التمیمی العدوی ابو نعیم الخراسانی متروک
کذبه ابن راهویه من السابعة انتهی از انجمله عمر بن هارون بلخی ست که ترمذی و ابن ماجه ازاو روایت
کرده اند و با وصفیکه از او فیه علم و با امامت امام القرائات بود و شدید تمام بر مرجیه الامام و اشعث ابن مهدی
و احمد و نسائی او را متروک الحدیث میدانند و علی ابن مدینی و دارقطنی او را ضعیف می گویند و صالح جزره
او را ملقب بلقب کذاب مینمایند و یحیی می فرماید که او کذاب خبیث ست و در میزان میفرماید عمر بن هارون
البلخی ابو حفص مولی ثقیف عن جعفر بن محمد و ابن جریج و عنه قتیبة و احمد و نصر بن علی
و خلق وقد تزوج ابن جریج باخته وجاور عنده وکان من اوعیة العلم علی ضعفه وقال
قتیبة کان شدیدا علی المرجئة من اعلم الناس بالقرائات وقال ابن مهدی و احمد و النسائی متروک
الحدیث وقال یحیی کذاب خبیث وقال ابو داود غیر ثقة وقال علی و الدارقطنی ضعیف جدا وقال
ابن المدینی ضعیف جدا وقال صالح جزرة کذاب وقال زکریا الساجی فیه ضعف
وقال ابو علی النیسابوری متروک انتهی باختصار از انجمله عمرو بن جابر ابو زرعه
حضرمی ست که ترمذی و ابن ماجه ازاو روایت کرده اند ذهبی میگوید که او هالک ست و امام احمد بن
حنبل ارشاد می نماید که مرا خبر رسیده که او دروغگو بود و نسائی میفرماید که غیر ثقه بود و ابراهیم بن
یعقوب هم او را غیر ثقه میگوید و جهل و حمق هم در او ثابت می افزاید و ابو الفتح ازدی بتصریح
تمام او را بوصف کذاب می ستاید فی المیزان للذهبی فی ترجمة عمرو بن جابر ابو زرعة
الحضرمی عن جابر و غیره هالک قال سعید بن ابی مریم سمعت ابن لهیعة یقول عمرو بن
جابر ضعیف العقل کان یقول علی فی السحاب کان یجلس معنا فیبصر سحابة فیقول
هذا علی قد مر فی السحاب کان شیخا احمق وقال احمد روی عن جابر مناکیر و بلغنی انه کان
یکذب لم یرو عنه سعید بن ابی ایوب و ابن لهیعة وقال س لیس بثقة وفی
حاشیة الکاشف قال ابراهیم بن یعقوب الجوزجانی غیر ثقة علی جهل و حمق
وقال ابو حاتم بن حبان لا یحتج بخبره وقال ابو الفتح الازدی کذاب
از انجمله عمرو بن خالد قرشی ست که ابن ماجه ازاو روایت نموده و وکیع میفرماید که در جوار ما بوده
و وضع حدیث می نمود هرگاه واقف بحال او شدند او بواسط رفت و عباس از یحیی [illegible] آورده

کہ او را کذاب غیر ثقہ یگفت و احمد بن حنبل و دار قطنی و ابو داؤد غیر او را کذاب میگویند و اسحق ابن راهویہ
ارشاد میفرمایند کہ مجموع حدیثہا می نمود فی المیزان عمرو بن خالد القرشی کوفی ابو خالد تحول
الی واسط قال وکیع کان فی جوارنا یضع الحدیث فلما فطن لہ تحول الی واسط وایضا فیہ
روی عباس عن یحیی قال کذاب غیر ثقة حدث عنہ ابو حفص الابار وغیرہ فروی عن
زید بن علی عن ابائہ روی عثمان بن سعید عن یحیی قال عمرو بن خالد الذی یروی
عنہ الابار کذاب وعن احمد بن ثابت عن احمد بن حنبل قال عمرو بن خالد الواسطی
کذاب قال سح روی عن حبیب بن ابی ثابت کوفی لیس بثقة وقال الدارقطنی کذاب وفی
حاشیة الکاشف قال اسحق وابو زرعة کان یضع الحدیث وقال ابو حاتم متروک
الحدیث ذاهب الحدیث لا یشتغل بہ وقال وکیع کذاب از انجملہ عمرو بن واقد دمشقی
ست کہ ترمذی و ابن ماجہ از او روایت کردہ اند ابو مسهر او را لیس بشیء گفتہ و بخاری بحق او منکر
الحدیث می فرماید و دار قطنی متروک میگوید و دحیم و مروان گذب او اثبات مینمایند در میزان مذکورست
عمرو بن واقد الدمشقی عن یونس بن میسرة وغیرہ وعنہ ابو الجماهر وهشام بن عمار
وقال ابو مسهر لیس بشیء وقال خ منکر الحدیث وقال بن حبان یکتب حدیثہ مع ضعفہ
وقال الدارقطنی متروک وروی الفسوی عن دحیم قال لم یکن شیوخنا یحدثون
عنہ وقال الثقات انہ کان یکذب وکذبہ مروان بن محمد از انجملہ عنبسہ
بن عبد الرحمان ست کہ ترمذی و ابن ماجہ از او روایت نمودہ اند با وصف آنکہ خود ترمذی از بخاری
حرفش نقل مینماید کہ او را ذاهب الحدیث میفرمود و ابو حاتم سہ فرماید کہ وضع حدیث میکرد و او را
از جملہ وضاعین حدیث شمار مینمود چنانچہ در میزان الاعتدال میفرماید عنبسہ بن عبد الرحمان
بن عنبسہ بن سعید بن العاص القرشی الاموی عن الحسن وغیرہ قال خ ترکوہ
روی الترمذی عن خ ذاهب الحدیث وقال ابو حاتم کان یضع الحدیث
از انجملہ قاسم بن عبد اللہ بن عمر العمری ست کہ ابن ماجہ از او روایت نمودہ امام احمد بن حنبل
او را لیس بشیء میگوید بلکہ دروغگو و واضع حدیث میدانند و یحیی ہم در حق او لیس بشیء میگوید و ابن بکر
او را ابو مغن کذاب محض میدانند و واہیگارہ وکذاب میخوانند و ابو حاتم و نسائی سہ گویند کہ او

متروک ست و دارقطنی می فرماید که ضعیف ست و در میزان میفرماید القاسم بن عبد الله بن عمر العمری
المدنی عن ابن المنکدر وعبد الله بن دینار قال احمد لیس بشیٔ کان یکذب و یضع الحدیث
وقال یحیی لیس بشیٔ وقال مرۃ کذاب وقال ابوحاتم وس متروک وقال الدارقطنی
ضعیف وقال خ سکتوا عنہ **ازانجمله** کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف ست که ابوداود و
ترمذی و ابن ماجه ازاو در سنن خود ها روایت کرده اند ابن معین او را لیس بشیٔ و ابوحاتم لیس بالمتین
و نسائی لیس بثقه میگویند و شافعی و ابوداود او را رکنی از ارکان کذب می دانند و دارقطنی و غیر او از
ارباب رجال او را متروک می دانند در میزان میفرماید کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف بن زید
المزنی المدنی عن ابیه عن جده وعن محمد بن کعب ونافع وعنه معن والقعنبی واسمعیل
بن ابی اویس وخلق قال ابن معین لیس بشیٔ وقال الشافعی وابوداود رکن من ارکان
الکذب وضرب احمد علی حدیثه وقال الدارقطنی وغیره متروک وقال ابوحاتم لیس بالمتین
وقال س لیس بثقة وقال مطرف بن عبد الله المدنی رأیته کان کثیر الخصومة لم یکن احد
من اصحابنا یاخذ عنه قال له ابن عمران القاضی یا کثیر انت رجل بطال تخاصم فیما لا تعرف
وتدعی فیما لیس لک و ما لک بینة فلا تقربنی الا ان ترانی تفرغت لاهل البطالة وقال ابن
حبان له عن ابیه عن جده نسخة موضوعة **ازانجمله** محمد بن حسن بن زباله است که
ابوداود ازاو روایت نموده با وصف آنکه خود ش او را کذاب هم گفته و یحیی او را غیر ثقه میگویند و نسائی
و ازدی متروک الحدیث میخوانند و ابوحاتم واهی الحدیث و دارقطنی و غیر او منکر الحدیث میگویند
در میزان میفرماید محمد بن الحسن بن زبالة المخزومی المدنی عن مالک و ذویه قال ابوداود
کذاب قال یحیی لیس بثقة وقال النسائی والازدی متروک الحدیث وقال ابوحاتم واهی الحدیث
وقال الدارقطنی وغیره منکر الحدیث و ابن حجر در تقریب میفرماید محمد بن الحسن بن زبالة
بفتح الزاء وتخفیف الموحدة المخزومی ابو الحسن المدنی کذبوه من کبار العاشرة **ازانجمله**
محمد بن عبد الرحمان قشیری ست که ابن ماجه ازاو روایت کرده ارباب رجال تکذیب او نموده اند
چنانچه ابن حجر در تقریب میفرماید محمد بن عبد الرحمان عن سلیمان بن بریدة وعنه بقیة هو القشیری
الکوفی نزیل بیت المقدس کذبوه من السابعة **ازانجمله** محمد بن الفرات تیمی ست که ابن

مصقلة ازالة الغین ۳۴۳

ماجه از او روایت کرده اصحاب جرح و تعدیل او را منکر الحدیث و لیس بشیٔ و متروک و غیر قوی میگویند
بلکه امام احمد و دیگران تکذیب او می نمایند در میزان مسطور است محمد بن الفرات ابو علی التیمی کوفی عن
ابی اسحاق و محارب بن دثار کذبه احمد و ابوبکر بن ابی شیبة و قال ابو داود روی عن محارب احادیث
موضوعة و قال البخاری منکر الحدیث و قال الدارقطنی لیس بالقوی و قال ابن معین
لیس بشیٔ شبابة و غیره ثنا محمد بن الفرات ثنا محارب عن ابی هریرة مرفوعا شاهد
الزور لا یزول قدماه حتی یجب له النار قال النسائی متروک و ابن حجر عسقلانی
در تقریب میفرماید محمد بن الفرات التیمی او الجرمی ابو علی الکوفی کذبوه من الثامنة از انجمله
محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن محمد بن عکاشه است که ابن ماجه از او در سنن خود روایت کرده بخاری او را
منکر الحدیث میدانند و ابن معین میفرماید که او کذاب است و دارقطنی ارشاد می نماید که او وضع حدیث میکند
در میزان ذهبی مسطور است محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن محمد بن عکاشة بن محصن الاسدی
العکاشی هو محمد بن محصن ینسب الی الجد و عن جعفر بن برقان و الاوزاعی و یقال له
الاندلسی قال البخاری منکر الحدیث و قال ابن معین کذاب قال الدارقطنی یضع الحدیث
قال هاشم بن القاسم الحرانی ثنا محمد بن اسحاق من ولد عکاشة عن الاوزاعی عن هارون
بن محمد سمع قبیصة بن ابی ذیب سمعت ابابکر الصدیق مرفوعا من سب مومنا فانما یسب الله
و من عظم مومنا فانما یعظم الله و هذا کذب بین از انجمله محمد بن بشار ملقب ببندار است
که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از او در صحاح خود ها روایت نموده اند و مرویات
او را حجت پنداشته فلاس تکذیب او می نماید و یحیی تضعیف او میکند و النسائی با و نمیسازد و قواریری
او را پسند نمیکند چنانچه ذهبی در میزان بترجمه او گفته کذبه فلاس و نیز گفته و قال عبدالله بن الدورقی
کنا عند یحیی بن معین فجری ذکر بندار فرأیت یحیی لا یعبأ به و یستضعفه و رایت القواریری
لا یرضاه و قال کان صاحب حمام قلت احتج به اصحاب الصحاح کلهم و هو حجة بلا
ریب از انجمله مبارک بن حسان است که ابن ماجه از او در صحیح خود روایت نموده ابوداود او را
منکر الحدیث میداند و نسائی در حقش لیس بالقوی بر زبان می آرد و ازدی رمی او بکذب ذکر میکند
چنانچه در میزان مذکور است مبارک بن حسان عن عطا قال الازدی یرمی بالکذب قال

ابن معین ثقة ذکره البخاری فما ذکر فیه جرحا وقال ابو داود منکر الحدیث وقال
النسائی لیس بالقوی از انجمله محمد بن الحسن بن ابی یزید است که ترمذی ازاو روایت کرده ابن معین اورا
گاهی غیر ثقه میگوید وگاهی کاذب و دروغگو میفرماید واحمد بن حنبل اورا برابر خاک سیاه هم نمیداند وابوداود
گاهی بتضعیف او می پردازد وگاهی اورا بلقب کذاب ملقب میسازد چنانچه در میزان میگوید
محمد بن الحسن بن ابی یزید الهمدانی الکوفی وقال ابن معین قد سمعته ولم یکن بثقة
وقال مرة کان یکذب وقال احمد ما اراه یسوی شیئا وقال النسائی متروک وقال
ابو داود ضعیف وقال مرة کذاب وقال ابو حاتم لیس بالقوی از انجمله
محمد بن حمید بن حیان رازیست که ترمذی وابو داود وابن ماجه قزوینی ازاو روایت کرده اند ابو زرعه
بتکذیب او می پردازد وابن خراش هم قلوب سفیه می خراشد بعد یاد کردن حلف شرعی ارشاد
میفرماید که قسم بکذب بیشتر دیگر هیچ هم جسارتی و تهور را کار فرما شده شهادت بر کذاب بودنش
اداسکنند وصالح جزری هم میفرماید که ماهر تری در کذب از ابن حمید ندیدم و کینی نه اکمستر فاحقرا
ودر میزان الاعتدال میگوید محمد بن حمید بن حیان الرازی الحافظ عن یعقوب القمی وابن
المبارک من بحور العلم وهو ضعیف قال یعقوب بن شیبة کثیر المناکیر وقال البخاری
فیه نظر وکذبه ابو زرعة وقال فضلک الرازی عندی عن ابن حمید خمسون الف حدیث
ولا احدث عنه بحرف وروی محمد بن شاذان عن اسحاق الکوسج قال قرأ علینا ابن حمید
کتاب المغازی عن سلمة الابرش فقضی الی صرت الی علی بن مهران فرایته یقرأ المغازی
عن سلمة فقلت له قرأه علینا ابن حمید فتعجب علی وقال سمعه محمد بن حمید منی وعن
الکوسج قال اشهد انه کذاب وقال صالح جزرة کنا نتهم ابن حمید فی کل شیء یحدثنا ما
رأیت اجرا علی الله منه کان یاخذ احادیث الناس فیقلب بعضه علی بعض قال ابن
خراش ثنا ابن حمید وکان والله یکذب وجاء عن غیر واحد ان ابن حمید کان یسرق
الحدیث وقال النسائی لیس بثقة وقال صالح الجزری ما رایت احذق بالکذب من ابن حمید
از انجمله محمد بن خالد بن عبد الله واسطی است که ابن ماجه ازاو روایت نموده ابو زرعه اورا ضعیف
میداند و یحیی بن معین اورا کذاب میگوید در میزان مذکور است محمد بن خالد بن

عبد الله الواسطي الطحان عن ابيه قال يحيى كان جبل سوء وقال مرة لا شيء وقال ابن عدي
اشد ما انكر عليه احمد ويحيى روايته عن ابيه عن الاعمش ثم له مناكير غير ذلك وقال
ابو زرعة ضعيف توفي سنة اربعين ومائتين وقال ابن عدي سمعت محمد بن سعد سمعت
ابن الجنيد وصالح جزرة يقول سمعت يحيى بن معين يقول محمد بن خالد بن عبد الله
كذاب ان لقيتموه فاضعفوه وقد لحقه عبدان وكان عن السماع منه ازانجمله
محمد بن سعيد مصلوب شامي است كه ترمذي و ابن ماجه ازاو روايت نموده هي او را متهم بزندقه ميسازد
و ابو احمد حاكم او را از وضاعين احاديث ميداند و ثوري و امام احمد بن حنبل او را كذاب ميگويند و حبان
ميگويند كه خود او افاده فرموده كه اگر كلامي نيكو باشد هيچ باكي نيست كه اسنادي براي آن وضع كرده شود
و نسائي او را از مشهورين به وضع حديث مي شمارد در ميزان ميگويد محمد بن سعيد المصلوب
الشامي من اهل دمشق هالك اتهم بالزندقة فصلب الله اعلم وكان من اصحاب مكحول
وروى عن الزهري وعبادة بن نسي وجماعة وعنه ابن عجلان والثوري ومروان الفزاري وابو
معوية والمحاربي وآخرون قال ابو احمد الحاكم كان يضع الحديث وقال ابو زرعة الدمشقي
حدثنا محمد بن خالد عن ابيه سمعت محمد بن سعيد يقول لا باس اذا كان كلاما حسنا ان
تضع له اسنادا وروى عيسى بن يونس عن الثوري قال كذاب وروى ابو زرعة
الدمشقي عن احمد بن حنبل كان كذابا ازانجمله محمد بن عبد الله بن ابي سبرة است
كه ابن ماجه ازاو روايت نموده حالانكه امام احمد بن حنبل حديث او را از جعل وضاعين مي پندارد چنانچه
در ميزان مذكور است محمد بن عبد الله بن ابي سبرة ابو بكر المدني شيخ الواقدي معروف
بكنيته قال احمد بن حنبل كان يضع الحديث ازانجمله محمد بن الفضل بن عطيه مروزي است
كه ترمذي و ابن ماجه ازاو روايت كرده اند امام احمد بن حنبل حديث او را حديث اهل كذب ميداند
و يحيى كتابت حديث او جائز نمي داند و ابن ابي شيبه او را منسوب بكذب ميسازد و فلاس او را كذاب
ميگويد چنانچه ذهبي اين همه را در ميزان نقل ميسازد و هذه عبارته محمد بن الفضل بن عطية
المروزي وقيل الكوفي ابو عبد الله مولى بني عبس نزيل بخارا روى عن ابيه و زياد
بن علاقة و منه وعنه يحيى بن يحيى عنه عباد الرواجني محمد بن عيسى

حیان المدائنی وهو اخر اصحابه موتا قال احمد حدیثه حدیث اهل الکذب وقال یحیی
لا یکتب حدیثه وقال غیر واحد متروک ویقال حج بضعا وثلاثین حجة وعنه قال
کنت وانا ابن خمس سنین حیث کان یذهب بی ابی الی العلماء وقال البخاری سکتوا عنه
سکن بخارا رماه ابن ابی شیبة بالکذب وقال الفلاس کذاب وعسقلانی در تقریب میگوید
محمد بن الفضل بن عطیة العبدی مولاهم الکوفی نزیل بخارا کذبوه من الثامنة از انجمله
مبشر بن عبید حمصی ست که ابن ماجه ازو روایت کرده امام احمد بن حنبل میفرماید که او وضع حدیث میکند
و بخاری میگوید که او منکر الحدیث ست ذہبی در میزان میگوید مبشر بن عبید الحمصی عن الزهری
قال احمد کان یضع الحدیث وقال البخاری روی عنه بقیة منکر الحدیث وقد طول
ابن عدی ترجمته بالواهیات قال صالح کوفی انتهی بالاختصار از انجمله معلی بن عبد الرحمان
واسطی ست که ابن ماجه ازو روایت نموده دارقطنی او را ضعیف و کذاب میداند و ابو حاتم متروک
میسازد و ابن المدینی ارشاد می سازد که او وضع حدیث میکرد و ابو زرعه میگوید که او ذاهب الحدیث
ست در میزان مذکور ست معلی بن عبد الرحمان الواسطی عن جریر بن حازم وعبد الحمید
بن جعفر وعنه کردوس محمد بن عبد الملک الدقیقی قال الدارقطنی ضعیف کذاب قال
ابو حاتم متروک وذهب ابن المدینی الی انه کان یضع الحدیث وقال ابو زرعه
ذاهب الحدیث از انجمله مقاتل بن سلیمان ازدی ست که ابو داود ازو در سنن خود روایت
کرده ارباب رجال او را کذاب و دروغگو و دجال میدانند و بزمره متروکین و مجسمه و مشبهه و طرح می اندازند
و قدح تفصیلی او در طبقات مفسرین گذشت درینجا عبارت موجزه تقریب ابن حجر اصغا باید فرمود که میفرماید
مقاتل بن سلیمان بن بشیر الازدی الخراسانی ابو الحسن البلخی نزیل مرو کذبوه وهجروه
ورمی بالتجسیم از انجمله میناء بن ابی میناء ست که ترمذی ازو روایت نموده ابن معین و نسائی
او را غیر ثقه میگویند و دارقطنی و جماعتی دیگر از اصحاب رجال او را متروک میسازند و ابو حاتم او را
کاذب و مفتری میداند چنانچه در میزان مسطور ست میناء ابن ابی میناء الذی روی عن عثمان وابن
مسعود ما حدث عنه سوی همام الصنعانی والد عبد الرزاق قال ابو حاتم یکذب از انجمله
نصر بن حماد وراق ست که ابن ماجه ازو روایت کرده نسائی وغیره در حق او لیس بثقة میفرمایند

وبخاری ہم تکلم اصحاب رجال درحق او نقل میسازد ومسلم او را ذاہب الحدیث میدانند وصالح جزره از کتابت
حدیث او منع میسازد وابن معین او را بکذاب ملقب می نماید وذہبی در میزان الاعتدال میگوید نضر بن
حماد الوراق ابو الحرث عن بغداد عن شعبة وغيره قال النسائي وغيره ليس بثقة وقال
البخاري يتكلمون فيه وذكر له ابن عدي مناكير منها هو بن اسحاق بن يزيد الضبي
حدثنا نضر بن حماد البجلي ثنا شعبة عن السدوسي عن مقسم عن ابن عباس وقف
رسول الله صلى الله عليه وسلم على قتلى بدر فقال جزاكم الله من عصابة عني
شرا فقد خونتموني امينا وكذبتموني صادقا ثم التفت الى ابي جهل فقال هذا اعتى من
فرعون ان فرعون لما ايقن بالهلكة وحد الله وان هذا لما ايقن بالموت دعا باللات
والعزى ولنضر عن شعبة عن ثوير العنبري عن نافع عن ابن عمر مرفوعا اذا سلمتم
فاتزروا وارتدوا ولا تتشبهوا باليهود وقال فيه مسلم ذاهب الحديث وقال
صالح جزرة لا يكتب حديثه وقال عبد الله بن احمد عن ابن معين كذاب
از انجمله نضر بن کثیر ابو سہل بصری ست که ابوداود ونسائی از او روایت نموده اند وابن حبان میفرماید
که از ثقات موضوعات را روایت میکند وذہبی در میزان میفرماید النضر بن کثیر ابو سہل البصری
(بالضاد المعجمة) عن ابن طاوس قال ابو حاتم فيه نظر وقال ابن حبان يروي الموضوعات عن الثقات
على قلة روايته وقال البخاري عنده مناكير از انجمله نفيع بن الحارث نخعی ست که ترمذی وابن ماجه
از او روایت نموده اند وبخاری متکلم فیه بودنش نقل میکند ویحیی بن معین او را لیس بشیء میخوانند و
نسائی او را متروک میدانند ونزد دارقطنی متروک الحدیث ست وابو زرعه در حقش لم یکن بشیء
میگوید وابن حبان روایتش را جائز نمیداند وقتاده بتکذیب او می پردازد وابن حجر عسقلانی
تکذیب او از یحیی بن معین هم در تقریب آورده چنانچه میفرماید نفیع بن الحارث ابو داود الاعمی
مشہور بکنیته کوفی ویقال له نافع متروک وقد کذبه ابن معین وذہبی در میزان میفرماید
نفيع بن الحرث ابو داود النخعي الكوفي القاص الهمداني الاعمى عن انس بن مالك وابن
عباس وعمران بن الحصين وزيد بن ارقم وعنه سفيان وشريك وهمام وطائفة قال العقيلي
كان يغلو في الرفض قال البخاري يتكلمون فيه وقال يحيى بن معين ليس بشيء وقال

٣٤٥

النسائی متروک و یقال لابی داود هذا السبیعی لانهم موالیه وقال لسه بعض الرواة فقال نافع بن ابی نافع کذبه قتادة وقال الدارقطنی وغیره متروک الحدیث وقال ابو زرعة لم یکن بشئ وقال ابن حبان لا یجوز الروایة عنه هو الذی روی عن زید بن ارقم قالوا یا رسول الله ما لنا فی الاضاحی قال بکل شعرة حسنة رواه سلام بن مسکین عن عائذ الله عن ابی داود عفان ثنا همام قال قدم علینا ابو داود البصرة فجعل یقول ثنا البراء وزید بن ارقم فذکرناه لقتادة فقال کذب انما کان سائلا یتکفف الناس قبل طاعون الجارف[له] ازانجملہ نہشل بن سعید راوی ست کہ ابن ماجہ از وی روایت کردہ ابو حاتم ونسائی او را متروک میدانند ویحیی ودارقطنی ضعیف می گویند واسحاق بن راہویہ می فرماید کہ او کذاب ست

در میزان مذکور ست نہشل بن سعید البصری عن الضحاک بن مزاحم وغیره قال اسحاق بن راهویه کان کذابا وقال ابو حاتم والنسائی متروک وقال یحیی والدارقطنی ضعیف ودر تقریب مذکور ست نہشل بن سعید بن وردان الوردانی البصری الاصل سکن خراسان متروک وکذبه اسحاق بن راهویه من السابعة ازانجملہ نوح بن ابی مریم ابو عصمہ ست کہ فقہ از ابی حنیفہ وابن ابی لیلی وحدیث از حجاج بن ارطاة وتفسیر از کلبی ومقاتل ومغازی از ابن اسحاق فرا گرفتہ وترمذی وابن ماجہ از او روایت نمودہ اند مسلم او را متروک الحدیث وبخاری منکر الحدیث میگویند وابن المبارک در جواب سوال از حال او کلمۂ توحید می خواند واحمد بن حنبل تضعیف او می نماید وحاکم حکم بوضع نمودن حدیث فضائل القرآن بر او میسازد وابن المبارک او را از کذابین می داند ودیگران ہم تکذیب او می نمایند در میزان می گوید نوح بن ابی مریم یزید بن عبد الله ابو عصمة المروزی عالم اهل مرو وهو نوح الجامع لانه اخذ الفقه عن ابی حنیفة وابن ابی لیلی والحدیث عن حجاج بن ارطاة والتفسیر عن الکلبی ومقاتل والمغازی عن ابن اسحاق وروی عن الزهری وابن المنکدر وعنه نعیم بن حماد وسوید بن نصر وحبان بن موسی المروزی واخرون ولی قضاء مرو فی خلافة المنصور وامتدت حیوته قال نعیم سئل ابن المبارک عنه فقال لا اله الا الله وقال احمد لم یکن بذاک فی الحدیث وکان شدیدا علی الجهمیة وقال مسلم وغیره متروک الحدیث وقال الحاکم

[له] طاعون یجرف القلوب اسبابها ویحملها فی رد ای یاخذها ویطرحها ۱۲

وضع ابو عصمة حدیث فضائل القران الطویل وقال البخاری منکر الحدیث وابن حجر عسقلانی
در تقریب میفرماید نوح بن ابی مریم ابو عصمة المروزی القرشی مولاهم مشهور بکنیته ویعرف
بالجامع لجمعه العلوم لکن کذبوه فی الحدیث وقال ابن المبارك کان یضع من
السابعة از انجمله هارون بن هارون ست که ابن ماجه ازاو روایت نموده حالانکه ابن حبان نص صریح
میفرماید که از اثبات موضوعات را روایت مینمود و احتجاج باو جائز نیست ففی المیزان
هارون بن هارون بن عبد الله بن محرر بن الهدیر التیمی المدنی عن عبد الله الاعرج
وابن المنکدر وغیرهم وهو اخو محرر بن هارون قال البخاری لایتابع فی حدیثه وقال
النسائی ضعیف وقال ابن حبان یروی الموضوعات عن الاثبات لایجوز الاحتجاج به
از انجمله ولید بن عبد الله بن ابی ثور همدانی ست که ابو داود و ترمذی و ابن ماجه ازو روایت نموده
اند حالانکه محمد بن عبد الله بن نمیر او را کذاب میگوید و ابو زرعه منکر الحدیث میداند و ابو حاتم قابل
احتجاج نمی پندارد چنانچه ذهبی در میزان می آرد الولید بن عبد الله بن ابی ثور الهمدانی
الکوفی عن سماك و زیاد بن علاقة وعنه محمد بن الصباح الدولابی وسعید
بن محمد الجرمی وجماعة ضعفه احمد و صالح جزرة وغیرهما ولم یترك مات سنة
اثنتین وسبعین ومائة وقال فیه محمد بن عبد الله بن نمیر لیس بشیء کذاب وقال ابن
معین کذاب وقال ابو حاتم یکتب حدیثه ولا یحتج به وقال ابو زرعة منکر الحدیث یهم کثیرا
وقال مرة فی حدیثه وهاء وساق له ابن عدی احادیث مقاربة تحتمل ومتونها قریبة
از انجمله ولید بن محمد موقری ست که ترمذی و ابن ماجه ازو روایت نموده اند حالانکه نسائی او را متروک
الحدیث میگوید و ابو حاتم ضعیف الحدیث و ابن المدینی کتابت حدیث ازو جائز نمیداند و ابن خزیمه
احتجاج باو نمیساند و یحیی بن معین او را کذاب می گوید قال فی المیزان الولید بن محمد الموقری
صاحب الزهری یکنی ابا بشر البلقاوی مولی بنی امیة والموقر حصن بالبلقاء حدث عنه ابو مسهر
وعلی بن حجر والحکم بن موسی وعدة قال ابو حاتم ضعیف الحدیث وقال ابن المدینی لایکتب حدیثه
وقال ابن خزیمة لا احتج به وکذبه یحیی بن معین وقال ابو زرعة الدمشقی
لم یزل حدیثه مقاربا یقال توفی سنة اثنتین وثمانین ومائة وقال النسائی

متروك الحديث وفي حاشية الكاشف قال ابن حبان روى عن الزهري اشياء موضوعة
لم يروها الزهري قط ويرفع المراسيل ويسند الموقوف لا يجوز الاحتجاج به انتهى ازانجمله یحیی
بن عمرو بن مالک نکری ست که ترمذی ازو روایت نموده وابوداود وجماعتی تضعیفش نموده اند واو می پدرش را زید
وحماد بن زید او را از دروغگویان شمارد چنانچه ذهبی در میزان میفرماید یحیی بن عمرو بن مالك النكري
البصري عن ابيه وعنه ولده مالك ومسلم بن ابراهيم وجماعة ضعفه ابوداود وغيره
ورماه حماد بن زيد بالكذب وعسقلانی میگوید یحیی بن عمرو بن مالك النكري بضم النون
البصري ضعيف ويقال ان حماد بن زيد كذبه من السابعة ومنذری در ترغیب و ترهیب
گفته یحیی بن عمرو بن مالك النكري رماه حماد بن زيد بالكذب ضعفه ابن معين وابوداود
والنسائي وغيرهم انتهى ازانجمله یحیی بن العلاء البجلی ست که ابوداود وابن ماجه ازو روایت ساخته
اند لیکن ابوحاتم در حقش لیس بالقوی میگوید وابن معین او را ضعیف غیر ثقه میداند ودارقطنی متروک واما
احمد بن حنبل او را کذاب و واضع حدیث میداند چنانچه ذهبی در میزان می آرد یحیی بن العلاء البجلي
الرازي ابو عمرو عن الزهري وزيد بن اسلم وعنه عبد الرزاق وابو عمرو الحمصي وجبارة ۳۴۸
بن المغلس طائفة وكان فصيحا مفوها من النبلاء قال ابو حاتم ليس بالقوي وضعفه ابن
معين وجماعة وقال الدارقطني متروك وقال احمد بن حنبل كذاب يضع الحديث وروى
عباس عن يحيى ليس بثقة وقال الجوزجاني غير مقنع حدث عن عبد الرزاق
ازانجمله یزید بن عیاض ست که ترمذی وابن ماجه ازو روایت نموده اند مگر بخاری او را منکر الحدیث
میگوید ویحیی او را غیر ثقه میداند وعلی او را ضعیف ومالک کاذب میداند ونسائی متروک وابن معین
هم او را بصفت کذب ودروغ موصوف نمودند چنانچه در میزان می آرد یزید بن عیاض بن یزید ابن
جعدبة الليثي حجازي حدث بالبصرة عن نافع بن شهاب والمقبري وعنه علي بن الجعد
وشيبان عدة قال البخاري وغيره منكر الحديث وقال يحيى ليس بثقة وقال علي ضعيف
ورماه مالك بالكذب وقال النسائي وغيره متروك وقال الدارقطني ضعيف وقال عباس
عن يحيى ليس بشيء ضعيف وروى يزيد بن الهيثم عن ابن معين كان يكذب وروى احمد بن
ابي مريم عن ابن معين ليس بشيء لا يكتب حديثه ازانجمله یعقوب بن الولید که ترمذی

استقصاء الافحام

وابن ماجه ازاو روایت نموده اند حالانکه از اکابر کذابین بوده و وضع حدیث می نمود ابوداود او را غیر ثقه میفرماید
ودارقطنی او را ضعیف میگوید وابوحاتم ویحیی او را از کذابین می پندارند وجناب امام احمد بن حنبل او را
از کبار کذابین ووضاعین حدیث می انگارد چنانچه در میزان میفرماید یعقوب بن الولید ابو
یوسف الازدی المدنی عن ابی حازم وهشام بن عروة وعنه احمد بن منیع وابن
عرفة وطائفة قال احمد حرق حدیثه وکذبه ابوحاتم ویحیی وقال ابوداود غیر
ثقة وقال الدارقطنی ضعیف وقال احمد ایضا کان من الکذابین الکبار یضع الحدیث
وفی حاشیة الکاشف قال ابن حبان یضع الحدیث علی الثقات لا یحل کتب
حدیثه الا علی التعجب ازانجمله یوسف بن ابراهیم تمیمی ست که ترمذی وابن ماجه ازاو روایت نموده
اند حالانکه ابن حبان میفرماید که از انس بن مالک چیزے را روایت نموده که از حدیث او نیست وروایت
کردن ازاو حلال نیست وابوحاتم فرموده که ضعیف ست ونزد او عجائب ست چنانچه در میزان ذهبی
مذکورست یوسف بن ابراهیم التمیمی ابوشیبة اللالی الجوهری عن انس قال ابن حبان
یروی عن انس ما لیس من حدیثه لا یحل الروایة عنه وقال ابوحاتم ضعیف عنده عجائب
ازانجمله یونس بن خباب اسدی ست که اصحاب سنن اربعه ازاو روایت کرده اند یکی ابن معین او را
مرد بد میداند وابن حبان روایت را ازاو حلال نمی پندارد ونسائی تضعیف او می پردازد ودارقطنی
از شیعیت مفرط او می نالد وبخاری او را منکر الحدیث میگوید ویحیی ابن سعید میفرماید که کذاب بود
چنانچه در میزان الاعتدال ذهبی مذکورست یونس بن خباب الاسیدی مولاهم الکوفی عن
طاوس ومجاهد وعنه شعبة ومعتمر بن سلیمان وعدة وکان رافضیا قال عباد بن عباد عثمان
قتل بنتی النبی صلی الله علیه وسلم فقلت لقتل واحدة فلم اکلمه الاخری قال یحیی بن سعید کان
کذابا وقال ابن معین رجل سوء ضعیف وقال ابن حبان لا یحل الروایة عنه وقال النسائی
ضعیف وقال الدارقطنی رجل سوء فیه شیعیة مفرطة وقال البخاری منکر الحدیث
بالجمله ازینجا تا قصها وتنها فتنهای اکابر طائفه کسیه باید دید ولاف وگزاف قوم در باره روایت از ملحق
وافتادن ایشان در پوستین آنها بمیزان عقل باید سنجید وعارف شیراز در دیوان فرخ حال خویش چه
سخن لطیف نظم فرموده شعر لبس تجربه کردیم درین دیر مکافات ؛؛ با آل علی هر که درافتاد برافتاد ؛؛ اگر

نخوف تطویل کلام دامن احقر الانام بہ بسیاری از کتب قوم در باب جرح و قدح رواة کلام تفصیلی بحیز رقم می آید که بر عجب حیرت کانه عالم بیند و مخالفت و عنا و مخاصمت و لداد این مدعیین مزید ولای اہلبیت و محبان آل عبا بر تمامی شہیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام ظهور رسالا کلام می انجامید که اینحضرات در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش التقیسم ملاحده و زنادقه که مجمع ہزاران عیوب بودند برگزیده اند و وزن حدیث و تفسیر که مدار دین و ایمان بر آنست این نوع کفره مرده را بر جیب ده

قال الفاضل المتوحل النبیل هداه الله تعالی الی السواء السبیل لیکن فقیر با غضای نظر ازین ستمگری و تناقض و تهافت غیر متناهی میگویم که صحت مطلقه این هر دو کتاب مستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اہلبیت و اصحیت احد منهما علی سبیل مانعة الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و اینجا صدق تالی مع کذب المقدم جائز نیست و علی هذا احادیث سند رحبه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبویست چه تمامی جداول علوم ائمه هما و نهرین بایین بحر ذخار منتهی میشود و آنچه بر این مفتقد سر ایشان گوشتم بلا ریب از حضرت خاتم الانبیا بمیراث رسیده کما اشرنا الیه و هرگاه اینقدر مسلم باشد مراد ما اینجا از رفته رفته بطلیل کشیده و تمویه عوام کالانعام بطلال سامع و ناظر اینجا سید جانگیرین مدرکه ما سعین گشته و برای انجی و دیگر گوشی اجتن اعجاز بیج سبز نهشد که در کتاب سلیم بن قیس ہلالی بر امام الائمه و خیر الامة سید الصدیقین و سید الاوصیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام الله علیه و علی ابنائه الطاهرین المعصومین خاتم المحدثین حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد ہشتم بحار الانوار حدیث نوشته است قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیعرفن قوم من اصحابی من اهل العلیة و المکانة منی لیمر و اعلی الصراط فاذا رایتهم و راونی و عرفتهم و عرفونی اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا و سحقا و در نسخه که نزد فقیر ہست ... تکرار ... لفظ حین واحد ... بکسر ... الی آخره ... اسحاق ... کتاب سلیم ... امیر علیه السلام فرمود

۳۵۰ استقصاء الافحام جلد ثانی

کذا بین صحاح اهل سنت

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که البته خواهند آمد در روز قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل قدر و منزلت پیش من بودند تا از پل صراط بگذرند پس در وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و من بشناسم ایشان را و ایشان مرا ایشان را از نزد یک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار اینها از اصحاب من اند و یاران من می باشند پس بمن جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند تحقیق که ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثانی پینه تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بر دایا ... اهل بیست ... الا وانه سیرد علی اقوام منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا بعدک وغیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ صدوق امامیه در رساله اعتقادات می نویسد که اعتقادنا فی الحوض انه حق وان عرضه ما بین ایلة وصنعاء وهو للنبی صلی الله علیه وسلم وان فیه من الاباریق عدد نجوم السماء وان الساقی علیه امیر المومنین علی بن ابی طالب یسقی منه اولیائه ویذود عنه اعدائه من شرب منه شربة لا یظما بعدها وقال النبی صلی الله علیه وسلم لیختلجن قوم من اصحابی دونی و انا علی الحوض فیوخذ بهم ذات الشمال فانادی یا رب اصحابی اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک وملا باقر مجلسی آنچه در حیات القلوب افاده نموده دلیل صحیح بر آنست که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت است کسی را در اعتبار و صحت آن کلامی نیست و عبارتش اینست مولف گوید که بدعتها و تضییعاتها که در آیات و احادیث برای صحابه ... و انصار ... است برای آنها که از دین بدر رفته اند و منافق بوده اند و منافقت ... بعض امیر المومنین علیه السلام نکردند و آنها که کافر و مرتد شدند و مخالفت امیر المومنین نمودند و دشمنان او را یاری کردند از همه کفار بدتر اند چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور خواهند کرد و من خواهم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چه کردند از پس پاشنهای خود از دین بدر رفته اند و مرتد شدند و بعد از این در این باب احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی انتهی بلفظه و در مسلک اول گذشت که مولوی نیز تا ... کل ...

اغید شیاست و صاحب کشف الغمه عن معرفة الائمه که از اظهار فضایل او ستانی در کتاب اماست مرویات
او را از اعیانت و اتفاقیات شیعه و سنی بر شمرده باشد از کفایة الطالب بروایت ابن عباس رضی الله
عنهما نقل کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم قرأ کما
بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول من یکسی ابراهیم الا
وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی قال فیقال انهم
لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی کنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم و ازین مقام واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بشفاعت اول که تعبیر بلفظ اصحابی از اصحاب است و مصدر بذکر اسلاب سمارا الذین کما عرفته سابقا
الکذا نفرموده باز تبادرت کریمه نکرده مشغول خواهد شد و درین لباس هم سنی الجمله شعور ثمه فاعت
او اخواهد بود اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل حال شنگرف و تناقض تهافت
فیتنا می لعنایت الی انظار یافتی که در نصیب حضرات اهل سنت افتاده و دیگری را چه مجال که
در مسابهت با ایشان تواند کرد و برار باب اذهان واضح و عیان است که نسبت صحت تفسیر
علی بن ابراهیم بمحققین اهل الحق مخدوش و غیر مستقیم است زیرا که هرگز محققین اهل الحق قائل بآن نیستند ار می صاحب
فوائد مدنیه را دعوی صحت آن کرده اگرچه آن مخاطب بمحققین اهل حق را منحصر درین فرد واحد ساز دام
که غیر از ایشان جز سکوت نیست و علاوه بر این اختلاف در صحت این هر دو کتاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر علی بن ابراهیم
غیر متحقق است و هرگز از کلمات اهل الحق اشاره هم بآن ظاهر نشود و فضلا عن التصریح حالانکه قول او در صحت
احدهما علی سبیل الاتفاق مصرح است با اختلاف اهل حق در صحت این دو کتاب و ظاهر است که
این کلام وقتی صحیح میشد که بعضی از اعلام کتاب سلیم را صحیح میگفتند و بعضی از ایشان تفسیر علی بن ابراهیم
را اما اهل الحق هرگز باین معنی تصریح نکرده اند و نه مخاطب در سیاق اثبات آن دلیلی پیش کرده نهایت
آنچه سابقا ذکر نموده همین است که مولانا مجلسی و دیگران کتاب سلیم را معتبر میدانند و صاحب فوائد
مدنیه تفسیر علی بن ابراهیم را صحیح میداند و این غایة الاختلاف فی صحتهما بالجمله جناب مخاطب بهوس
تعقیب فقرات یا نعمت آیات جناب مصنف تحریر سام الله فی الجنة حال الاستبرق و الحریر بیان فقرات را
بزبان می آرد و از تناقض و تنافی آن نزد اهل حق جناب گویند و طرفه تر آنکه ادعای بودن احادیث

۳۵۴ استقصاء الافحام

این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان جناب نبوی ست چه که علوم ائمه علیهم السلام منتهی بجناب سید الکائنات
صلی الله علیه و آله وسلم ست لیکن قطعیت صدور احادیث این هر دو کتاب ازین حضرات علیهم آلاف التحیات
والتسلیمات که ثابت شده تا این تصریح بران رسیده آید و هرگاه اینقدر باشد که باوصف اراده ایجاز رشته
بطول کشید و نزد عوام کالانعام بملال سامع و ناظر انجامید چاگزین در کرسامعین گذشت بهس هذا الامر
غریب و عجیب تماشا نمایند که جناب مخاطب باوصف اینهمه فضل و ذکاء و تبحر و طول باع عجب خیالی فاسد
در سر کرده و بامن توهم غریب در آویخته یعنی می خواهد که حدیث الحوض را که از انطباق آن بر خلفای ثلثه
و اشیاع و اتباع ایشان بوجود رسیده و دلائل واضحه ظاهر بر مخلصین اصحاب کرام که فضل و جلالت
ایشان مجمع علیه اهل اسلام ست مثل حضرت ابی ذر و سلمان و عمار حمل نماید این خیال
ستقبال محال ست شنیدن در آن کی که مخاطب در سیم با قبح سماع آن عاقل لبیب را
بزعفران زاری اندازد و بقهقهه سرشارش مبتلا می سازد و بعلم الیقین تیقن میگرداند که جناب
مخاطب در هوس تقلیب گسسته مهار رفته راه انتساب پیش گرفته کجا التطبیق حدیث حوض
بر اصحاب ثلثه و اتباع و اشیاع ایشان که مصداق واقعیه آنند و کجا التطبیق آن بر حضرت سلمان
و ابوذر و امثالهم این یشبه الباطل بالحق و این یضاهی الکذب بالصدق فان لکل صدق رواء
وعلی کل صواب ضیاء ولعمری ان ما ابداه المخاطب فی هذه المباحث من خرافاته و ما ذکره من ایراداته و خرافاته
اوهن من نسج العنکبوت وارق من ورق التوت لا یاتی الا بصفر یدیه ولا یجنی الیه الا کل تعصب
من اسمع الطعن علی عمدة الاسلام و اخیار اصحاب خیر الانام علیه و آله آلاف التحیة والسلام و بالظن
توجیه او جیه المخاطب النبیه الاکل اعتکس رقیع سفیه من تامل بالخطة تا مل الظاهر بایعلیه و بافیه و لوا اقبح منزل
الاقدام و دحوض العوام جنوح اللهج الرعاع الی ما شاع المخاطب و اذاع من الترهات و جمایل الاسنة ما اکثر من
مباهاته و مفاخرته بین اتباعه من اهل الجماعة والسنة لما قصدنا لهتک ستاره و کشف اسراره و ابداء عواره
و اظهار عیبه و عیب امثاله و المجازی علی افعاله و اقواله **قوله** در کتاب سلیم از امام الائمه و خیر الانام یعسوب
المؤمنین الخ **اقول** اگر توصیف جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین اوصاف از تصمیم قلب و تمامی
اعتقاد ست فنعم الوفاق و حبذا الاتفاق و بئس الشقاق و نعم النفاق و اگر از راه تعریض و تشنیع و تهکم و استهزاء است
فنا هیک به دلالة علی منافاة المعترض با مام اهل البیت علیهم السلام و مناواته

لهؤلاء البررة الكرام و بجزم تمسک در توصیف جناب امیر المومنین علیه السلام بوصف امام الائمه کرام مقام تشریفی ست که حضرت مخاطب ذکر آن درین مقام نموده و افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از ثابت
پس این وصف بروایات عدیده و احادیث کثیره اهلسنت ثابت ست طاعن بران معرض بان
و حقیقت طاعن بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم و صحابهٔ آنجناب ست و اگرچه استیعاب روایات
و اقوال صحابه عدول و اعلام فحول مفضی بتطویل کلام و موجب مزید ملال خدام مخاطب والا مقام خواهد بود
لیکن بالاختصار بعض روایات درینجا نوشته می آید در کنز العمال ملا علی متقی مذکورست ان وصیی و موضع
سری و خیر من اترک بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب طب عن ابی سعید رواه الطبرانی
فی المعجم الکبیر عن ابی سعید عن سلمان ازین حدیث شریف بهتر بودن آنحضرت از تمامی امت
مثل سفیدهٔ صبح روشن و واضح ست و افضلیت و خیریت آنحضرت از همه کسانیکه بعد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم بودند مثل آفتاب ساطع ظاهر و هویدا و سید علی همدانی که باعتراف فاضل رشید
از علمای اهل سنت ست و دیگر جلائل فضائل او از کتاب اعلام الاخیار کفوی و نفحات جامی
ظاهر و نیز یاد داشتن چه میخواهی که از مشایخ اجازه و الد ماجد صاحب تحفه ست کما لا یخفی علی ناظر رسالة
الانتباه و غیرها در کتاب مودة القربی که این کتاب مثل دیگر مصنفات علمای سنیه مایهٔ فخر و مباهات
فاضل رشید و دلیل اثبات ولای اهل نحله او با اهلبیت علیهم السلام بزعم جناب ایشان می باشد می آرد عن علی بن
ابی هاشم عن ابن عمر قال مر سلمان الفارسی و هو یرید ان یعود رجلا و نحن جلوس فی حلقة و فینا
رجل یقول لو شئت لانباتکم بافضل هذه الامة بعد نبینا و افضل من هذین الرجلین ابی بکر
و عمر فقام سلمان فقال اما والله لو شئت لانباتکم بافضل من هذه الامة بعد نبینا و افضل من
هذین الرجلین ابی بکر و عمر ثم مضی سلمان فقیل له یا ابا عبد الله ما قلت قال دخلت علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم و هو فی غمرات الموت فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هل اوصیت
قال یا سلمان اتدری من الاوصیاء قلت الله و رسوله اعلم قال آدم وصیه شیث وکان افضل
من ترکه بعده من ولده وکان وصی نوح سام وکان افضل من ترکه بعده وکان وصی موسی یوشع
وکان افضل من ترکه وکان وصی سلیمان آصف بن برخیا وکان افضل من ترکه وکان وصی عیسی شمعون بن
برخیا وکان افضل من ترکه بعده وانی اوصیت الی علی و هو افضل من اترکه بعدی انتهی

۳۵۵

بعد استماع این حدیث که نص صریح ست بر وصایت و افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام معلوم نیست
که حضرات اهلسنت بکدام تاویل و توجیه متشبث میشوند و کدام حیله میانگیزند و کدام رنگ تاویل و توجیه می ریزند
غالبا چاره کار دران می بینند که جنان ولسان را در باب حضرت سلمان یکسان ساخته مجاهره جناب او را
ملعون سازند والعیاذ بالله تهمت تهمت بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم براه بربندند در کنوز الحقائق
مناوی مذکورست علی خیر البشر من شک فیه فقد کفر ع ای رواه ابو یعلی و فیه ایضا علی خیر
البشر فمن ابی فقد کفر خط ای رواه الخطیب و در مودة القربی آورده عن عطا رض قال
سالت النبی صلی الله علیه وسلم عائشة عن علی قالت قال ذلک خیر البشر لا یشک فیه
الا کافر و فیها ایضا عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انت خیر البشر لا یشک
فیک الا کافر و عن حذیفة رض انه قال قال خیر البشر علی من ابی فقد کفر و فیه ایضا عن جابر رض قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر البشر من شک فیه فقد کفر و در کنز العمال مذکورست من لم یقل علی خیر
الناس فقد کفر الخطیب عن ابن مسعود این احادیث متعدده دلالت دارد بر افضلیت جناب
امیرالمومنین علیه السلام از جمیع مخلوقات و کائنات چه جا فقط امت مختصر وجوه این الکلام معروف در الخطاب
فی المسلک الاول و خود آنسرور از قاعده خروج متکلم از عموم کلام و دیگر ادله عقلیه و آنها در این کلام غیر داخل
و نیز الحمد که ازین روایات این هم ظاهر شد که منکر افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام کافر
پس کفر مخاطب کثیر الانصاف و دیگر اسلاف و اخلاف سنیان که انهماک بلیغ درین انکار شنیع دارند باتفاق
گفتگو ظاهر گردید و لطیفه تر آنست که این حدیث علی خیر البشر را که ثقات اهلسنت بطرق متعدده
روایت کرده اند و از مناقب بهیه جناب وصی خیر البریه علیه و آله الف الف تحیه شمرده حضرات
باعث فقدان اطلاع و کثرت عناد و تعصب از موضوعات و اکاذیب و متفردات اهل حق
دیده خرافات رکیکه بر زبان آورده و شاه صاحب هم تقلیدا و رفته اند و در حسام الاسلام
تفصیل این و نیز در مودة القربی مذکورست عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی و افضل نساء العالمین و الاخرین فاطمة
این حدیث شریف هم نص واضح ست بر افضلیت جناب امیرالمومنین از رجال و زنان
و نیز در مودة القربی مسطورست عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ووزيري وخليفتي في اهلي وخير من اترك بعدي يقضي ديني وينجز موعدي علي بن ابيطالب
انجز سيثل حديث كنز العمال دلالت واضحه دارد بر افضليت وخيريت جناب امير المؤمنين عليه السلام ونيز در مودة
القربى مسطور ست عن ام هاني بنت ابي طالب قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
افضل البرية عند الله تعالى من نام في قبره ولم يشك في علي وذريته انهم خير البرية
وايضا فيها عنه اي عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
تعالى اشرف على الدنيا فاختارني على رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاختارك على رجال
العالمين ثم اطلع الثالثة فاختار الائمة من ولدك على رجال العالمين ثم اطلع الرابعة
فاختار فاطمة على نساء العالمين بالجمله اين احاديث وروايات متعدده كه بطور قطره
از بحار وشتي از خروار بجهت تطفلي بودن مبحث ايراد كرديم نصوص قاطعه وشواهد واضحه ست بر صحت
اعتقاد اهل حق وسداد وبطلان وضيح از آن ظاهر ست كه كسيكه تعريض وتشنيع بر توصيف آنحضرت
بوصف خير الامة ساخته وراه ورد و عرض بر جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ست كه خود آنجناب
اين وصف را براي آنحضرت ثابت كرده و لله الحمد على ذلك واگر اين روايات واحاديث كه ائمه سنيه آنرا
روايت كرده بچشم رضا ديده اند موجب وسعت كشيدن جناب مخاطب از تعريض وتشنيع بر توصيف جناب
امير المؤمنين عليه السلام بوصف خير الامة نگردد اينك اقوال صحابه عظام كه اقتدا بايشان موجب اهتدا ست
نقل كنم كه جماعتي كثير وجمعي غفير ازين صحابه قائل بافضليت جناب امير المؤمنين عليه السلام بودند پس از آنجمله حضرت
سلمان ست كه قائل بودن شان سابقا هم گذشت وحضرت ابي ذر ومقداد وحذيفه وخباب وجابر وابي سعيد
خدري وزيد بن ارقم كه اينها قائل بودند باينكه جناب امير المؤمنين اول الناس اسلاما ست واز
همه افضل چنانچه ابن عبد البر در استيعاب ميفرمايد روي عن سلمان وابي ذر والمقداد وخباب
وجابر وابي سعيد الخدري وزيد بن ارقم ان علي بن ابيطالب اول من اسلم وفضله
هؤلاء على غيره فلله الحمد كه از استيعاب ثابت شد كه اين جماعه صحابه جناب امير المؤمنين عليه السلام
اول من اسلم ميدانستند وتفضيل آنحضرت بر غير آنجناب ميكردند پس بطلان اوليت اسلام
ابي بكر كه حضرات بآن تفوه ميكنند واتفاق جميع خرافات واكذوبات كه در خيريت وافضليت ابي بكر
وعمر وعثمان بر جناب امير المؤمنين عليه السلام باقتدار كالشمس في وسط السماء بر ارباب فطانت وذكا واضح گرديد

استقصاء الافحام جلد دوم ٣٥٧

جناب ابو ذر ... منقلبه ابن داود ... التيمي ابو عمر الله من السابقين الى الاسلام ١٧

وعباس عم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم نیز قائل بافضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام
بوده چنانچه شریک قاضی این معنی را پیش روی خلیفه مهدی بیان کرده چنانچه ابی علی یحیی بن عیسی بن جزلة الحکیم
البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد سیفرماید وحمل شریک علی المهدی فقال له ما ینبغی ان تقلد
الحکم بین المسلمین قال ولم قال بخلافک علی الجماعة وقولک بالامامة قال اما قولک
بخلافک علی الجماعة فعن الجماعة اخذت دینی فکیف اخالفهم وهم اصلی فی دینی واما
قولک قولک بالامامة فما اعرف الا کتاب الله وسنة رسوله واما قولک مثلک
لا یقلد الحکم بین المسلمین فهذا شیء انتم فعلتموه فان کان خطاء فاستغفروا الله منه
وان کان صوابا فامسکوا عنه قال ما تقول فی علی بن ابی طالب قال ما قال فیه ابوک
العباس وعبد الله قال وما قالا قال اما العباس فمات وعلی عنده افضل الصحابة
وقد کان یری کبراء المهاجرین یسالونه عما نزل من النوازل وما احتاج هو الی احد
حتی لحق بالله واما عبد الله فانه کان یضرب بین یدیه وکان فی حروبه راسا
متبعا وقائدا مطاعا فلو کانت امامة علی جورا کان اولی ان یقعد عنها ابوک
لعلمه بدین الله وفقهه فی احکام الله فسکت المهدی واطرق ولم یمض بعد
هذا المجلس الا قلیل حتی عزل شریک انتهی عجب است از عقل ودانش حضرات اهل سنت
که با وصفیکه برای العین می بینند که شیوخ ثلاثه ایشان بجناب امیر المومنین علیه السلام در مسائل
معضله ونوازل مشکله رجوع می آوردند و بالطاف حلال مشکلات از مضائق آفات نجات می یافتند
وآنجناب گاهی بکسی از صحابه رجوع نکرده وهرگز از کسی استفاده امری نموده باز جناب شیخین را از جناب
مفضول گویند وایشان را از آنحضرت افضل دانند سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه وقاحت را
بآن مرتبه رسانند که مدعی اعلمیت شیخین از آنجناب شوند کما لا یخفی علی من طالع خرافات صاحب القرة
وسلیله المعرضین عن الاستحیاء بالمرة واگر حضرات اهل سنت بکلام این صحابه کبار در اعتقاد عباس
عم جناب اشرف الناس اعتنا نکنند وآنرا بگوش اصغا جا ندهند باری باذعان واتقان تصریح
حضرت عبد الله بن عمر تن دهند که چاره از تصدیق جنابش نمی یابند واقفست ویاران
وتبجیل وتفضیل او هرگز ندارند پس مستتر مباد که جناب او صحیح تفضیل اهل بیت با شهادت به الاولاد

افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شیوخ ثلثه تصریح کرده چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن ابی وائل عن عبد الله بن عمر رض قال کنا اذا عددنا اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قلنا ابو بکر و عمر و عثمان فقال رجل یا ابا عبد الرحمن فعلی قال علی من اهل البیت لا یقاس به احد هو مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی درجته ان الله یقول والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم ففاطمة مع رسول الله فی درجته وعلی معهما انتهی والحمد لله مجری الحق علی لسان الاعدا که جناب ابن عمر بصراحت تمام تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر شیوخ ثلثه خود بیان نموده و بآیه قرآنی بران استدلال فرموده وطوامیر اقیصه موضوعه حضرات اهل سنت را در تفضیل شیخین وثالث ثلثه بر آنجناب هبارا منثورا گردانیده حالا نمیدانم که جناب مخاطب بعد وضوح وظهور حق باین مثابه که از زبان گوهر فشان جناب ابن عمر ثابت شده در دفع وابطال آن بدامن کدام خرافات وتلبیسات دست تعلق خواهند زد وامام احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه اسلام سنت نیز جناب امیر المؤمنین علیه السلام را افضل از شیوخ ثلثه می دانسته که باقتفای آثار جناب ابن عمر در حق آنجناب میگفته من اهل البیت لا یقاس بهؤلاء یعنی الشیوخ الثلثه چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن احمد بن محمد الکرزی البغدادی قال سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال سألت ابی عن التفضیل فقال ابو بکر وعمر وعثمان ثم سکت فقال یا ابت علی بن ابی طالب قال من اهل البیت لا یقاس به هؤلاء و چون بجهت استطرادی بودن این بحث از تطویل کلام در ما سبق اهتمام اندیشیدیم وکر تفصیل نکردیدیم وپاره ازین بحث را در کتاب عبقات الانوار بأکمل تشریح وبسط داده ام که اهل سنت بملاحظه آن تا ابد انکار افتراء شنائع مفتریات وموضوعات وخرافات خود نمایند چاره نمی یابند ولو طاروا الی السماء اوغاصوا فی الارض وآنچه ذکر کردیم اهم مقصد ما بسبب اکافی است فان العاقل یکفیه الاشارة والمعاند المجادل لا تهدیه الف عبارة اما وجه تسمیه امیر المؤمنین بیعسوب پس بجهت افضلیت آنحضرت بدلائل وبراهین واضحه درست است آن رتبی نیست نااوه بالخصوص هم در روایات سنیه این وجه وارد شده در کنز العمال مذکور است عن علی قال انا یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظلمة ابو نعیم عن ابی صخر قال دخلت علی علی بالرحبة ... ذهب فقال

انا يعسوب المومنين وهذا يعسوب المنافقين وقال لي يلوذ المومنون وبها يلوذ المنافقون
ابو نعيم وابو محمد احمد بن علي محمد بن علي العاصمي ورزين القتي في تفسير سورة هل است گفته
واما اليعسوب الصديق الاكبر والفاروق فانه يجمعهما كلها حديث واحد اخبرني جدي
احمد بن المهاجر رحمه الله قال حدثنا ابو العباس الاصم قال حدثنا ابراهيم بن سليمان
الخزاز الكوفي قال حدثنا اسحاق بن بشر الاسدي قال حدثنا خالد بن الحارث عن عوف
عن الحسن عن ابي ليلى الغفاري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيكون من
بعدي فتنة فاذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب فانه اول من امن بي واول
من يصافحني يوم القيمة وهو الصديق الاكبر وهو فاروق هذه الامة يفرق بين الحق
والباطل وهو يعسوب المسلمين والمال يعسوب المنافقين قلت اراد الصديق الاكبر
في زمان الفتنة لا قبلها وكذلك الفاروق واليعسوب **قوله** سلام الله عليهم وعلى
اتباعهم واشياعهم المخلصين **اقول** نمي دانم كه بنا بي اين كلام بر تعريض و تشنيع اند اخته و ثراقا
ائمه متعصبين بانعين سلام بر اهلبيت عليهم السلام كه نحو فيع آن سابقا گذشته صحيح و درست بپندا شته يا آنكه
۲۵۹ از هفوات و تعصبات مشايخ خود وست بر داشته تنبيهات الحق بسيل حق ساخته و كمال فطانت
و شناعت تعصب حضرات اهلسنت و جماعت در منع از سلام بر اهلبيت كرام عليهم السلام بشيابه
نرسيده كه بعض منصفين ائمه سنيه تحقيقت آن وا رسيده بيان كرده اند كه سلام مخصوص آل رسول
و اين انكار اهلسنت بسبب تعصب است ورنه هيچ انكار نيست و در پهل مجلس احمد بن محمد بن احمد ابو المكارم علاء الدوله
كه نسخه عتيقه آن پيش فقير حاضر است مذكور است مجلس اول سنة اربع و عشرين و سبعمائه فرمود كه در اثناء
تلاوت قرآن بر خاطر افتاد كه حق عز اسمه مرتبه هر يك از نبي و آل او و اصحاب او عليهم السلام ياد كرده است
قوله عز وجل ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا
تسليما دليل است كه صلوات خاص رسول است صلى الله عليه وسلم و قوله عز وجل سلام على آل
ياسين دليل است كه سلام مخصوص آل رسول است بتبعيت رسول عليه السلام و قوله عز وجل
رضي الله عنهم و رضوا عنه دليل است كه رضي الله عنه مخصوص صحابه رسول است اهل سنت و جماعت
اگر بعد از نام فرزندان رسول عليه السلام سلام الله عليهم مي بينند انكار ميكنند آن بسبب تعصب ايشان است

وپس دیگر رجوع انکار نسبت انتهی متعجب شما از ذکر علاء الدوله مذکورا اکابر و اعاظم علما و اماثل و افاخم نبلا است
جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیه گفته علاء الدین ابو المکارم
احمد بن محمد بن احمد الملقب بعلاء الدوله و علاء الدین المعروف بالسمنانی نسبة الی سمنان
بسین مهملة مفتوحة ثم میم ساکنة و نونین بینهما الف و هی مدینة بخراسان و المذکور
من بعض قراء ها کان عالما مرشدا له کرامات و تصانیف کثیرة فی التفسیر و التصوف
و غیرهما توفی قبل الاربعین و سبعمائة بقلیل و تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شهبة الاسدی
الشافعی در طبقات شافعیه گفته احمد بن محمد بن احمد الملقب بعلاء الدوله و علاء الدین
ابو المکارم السمنانی ذکره الاسنوی فی طبقاته و قال کان عالما مرشدا له کرامات و تصانیف
کثیرة فی التفسیر و التصوف و غیرهما توفی قبل الاربعین و سبعمائة بقلیل و ابن حجر عسقلانی
در درر کامنه گفته احمد بن محمد بن احمد بن محمد السمنانی البیاضی المکی یلقب علاء الدین
و رکن الدین ولد فی ذی الحجة سنة ۶۵۹ و تفقه و طلب الحدیث و سمع من الرشید بن ابی
القاسم و غیره و شارک فی الفضائل و برع فی العلم الی ان قال قال الذهبی کان اماما جامعا
کثیر التلاوة له وقع فی النفوس کان یحط علی ابن العربی و یکفره و کان ملیح الشکل حسن
الخلق غزیر الفتوة کثیر البر یحصل له من املاکه فی العالم نحو تسعین الفا فینفقها فی القرب
اخذ عنه صدر الدین ابن حمویه و سراج الدین القزوینی و امام الدین علی بن المبارک
البکری و ذکر ان مصنفاته تزید علی ثلثمائة و کان ملیح الشکل کثیر التلاوة کثیر البر و
الایثار و کان اولا قد داخل التتار ثم هجر و سکن تبریز و بغداد و مات فی رجب لیلة
الجمعة من سنة ۷۳۶ قوله در نسخه که نزد فقیر است بجاے قال یقول الخ اقول آری در کتاب سلیم بجاے
قال یقول واقع است لیکن باین طور که در ضمن حدیث طویلی منقول از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
مذکور است که آنجناب فرمود و سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لیبعثن قوم من اصحابی الخ
و مولانا مجلسی که در بحار بجاے لفظ یقول قال آورده غرض آنجناب نیست که در کتاب سلیم لفظ قال
موجود است چنانچه تعرض مخاطب باین لفظ موهم آنست بلکه غرض جنابش آنست که در کتاب سلیم منقول
است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این حدیث را حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم

۳۶۰ استقصاء الافحام جلد اول

ارشاد فرموده و چون اختصار حدیث خواسته باینطور که موضع ضرورت را از آن قطع کند لهذا در قطع آن
ذکر اصل سیاق را منظور نظر نداشته بطوریکه در بحار مذکورست آورده و این امر شایع و ذائع ست که چون
حدیثی را از جهتی قطع میکنند اصل سیاق را ملحوظ نمیدارند کما لا یخفی علی المتتبع للالی المصنوعة للسیوطی
وغیره من کتب الحدیث علاوه برین اگر مخاطب را این نحو پسند آمده بود می بایست که لفظ سمعت را
هم ذکر میکرد و پیشکش آنکه بجای قال رسول الله سمعت رسول الله یقول واقع ست الفاظ سیاق الیه
در نسخه کتاب سلیم که نزد حقیر حاضرست نیز موافق نقل بحار بکر واقع ست نه مصحف کما ادعاه المخاطب المکابر لا
لفظ سمعت و نه الیها آن البته در کتاب سلیم بود الیه ست لیکن در بحار هم حرف عطف واقعست قوله
حالیا ترجمه این حدیث شریف از بانی مجتهد الزمانی الخ اقول سابقاً بیان کردم که ترجمه بحار هرگز تصنیف عدام
والا مقام جناب مجتهد العصر والزمان مروج ملت جناب خیر الانام ادام الله ظله العالی را اتصل باللیالی
والایام نیست نسبت آن بلا ارتیاب جناب ایشان کذب محض و افترای بحت ست و بطلان این نسبت بتصریح
صریح صاحب سرکه الاراظهر قوله و در کتاب ثانی یعنی تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه ای بروایات
اهلبیت طاهرین یافته و سیستا الخ اقول اینچه جناب مخاطب لاثانی ادعا نموده که این حدیث تفسیر علی
بن ابراهیم بروایات اهلبیت طاهرین علیهم السلام منقول ست عبارتی بیش نیست زیرا که در تفسیر
مذکور سند این روایت مسطورست علی بن ابراهیم آنرا بغیر اسناد از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
نقل کرده و محتمل ست که این حدیث نزد وی بسندی مروی باشد که اهلبیت طاهرین علیهم السلام در آن دخل نداشته
پس ادعای جزمی مخاطب که بروایات اهلبیت طاهرین علیهم السلام این روایت در آن تفسیر مذکورست
از قبیل ادعاهای است که قابل تماشای اولی الابصارست در حیرتم که جناب مخاطب از چه راه امثال این دعاوی بیدلیل
می نماید و بایب سوا خفیه چنین دعاهای بیجا تحیر تحیرم که تعمد در روا باشد که مخاطب مدعی انتساب از کجا ثابت خواهد کرد
چه درین تفسیر این حدیث مرسل مذکورست و جناب مخاطب میفرماید که بروایات اهلبیت طاهرین اینحدیث
در آن مذکورست و آن صریح ست تعمد در روایات و برای تنبیه ناظرین سیاق این خطبه که در ذیل آن اینحدیث
مذکورست نوشته می آید پس بدانکه در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک مذکورست قال نزلت هذه الآیة فی منصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم
من حجة الوداع وحج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حجة الوداع لتمام عشر حجج من مقدمه

المدينة وكان من قوله بعد ان حمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس اسمعوا قولي فاعقلوه
عني فاني لا ادري لعلي لا القاكم بعد عامي هذا ثم قال هل تعلمون اي يوم اعظم حرمة قال الناس هذا
اليوم قال فاي شهر قال الناس شهرنا هذا قال فاي بلد اعظم حرمة قالوا بلدنا هذا قال فان دماءكم
واموالكم واعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا الى يوم تلقون
ربكم فيسألكم عن اعمالكم الا هل بلغت ايها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا
وكل ماثرة او بدع كانت في الجاهلية او دم او مال فهو تحت قدمي هاتين ليس احد
اكرم من احد الا بالتقوى الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا وكل ربا في الجاهلية
فهو موضوع واول موضوع منه ربا العباس بن عبد المطلب الا وكل دم كان في الجاهلية
فهو موضوع واول دم موضوع منه دم ربيعة الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم
قال الا وان الشيطان قد يئس ان يعبد بارضكم هذه ولكنه راض بما تحتقرون من
اعمالكم الا وانه اذا اطيع فقد عبد الا ايها الناس ان المسلم اخو المسلم حقا ولا يحل لامرئ
مسلم دم امرئ مسلم وماله الا ما اعطى بطيبة نفس منه اني امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا
لا اله الا الله فاذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم على
الله الا هل بلغت ايها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال ايها الناس احفظوا قولي
تنتفعوا به بعدي وافهموه تنتعشوا الا لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض
بالسيف على الدنيا فان انتم فعلتم ذلك ولتفعلن لتجدني في كتيبة بين جبريل وميكائيل
اضرب وجوهكم بالسيف ثم التفت عن يمينه فسكت ساعة ثم قال ان شاء الله او علي
بن ابي طالب ثم قال الا واني قد تركت فيكم امرين ان اخذتم بهما لن تضلوا كتاب الله
وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض الا فمن
اعتصم بهما فقد نجا ومن خالفهما فقد هلك الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال
الا وانه سيرد علي الحوض منكم رجال فيدفعون عني فاقول رب اصحابي فيقال يا محمد انهم
قد احدثوا بعدك وغيروا سنتك فاقول سحقا سحقا انتهى ولا يخفى كه اين عبارت ظاهر است كه اين
خطبه جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم در ان حديث معروف مذكور است مرسلا مذكور ونسبت

روایت آن با اهلبیت طاهرین علیهم السلام غیر مسطور لیس ادعای مخاطب که این حدیث درین تفسیر و روایات
اهلبیت طاهرین علیهم السلام منقول ست محض دعوی ست که دلیلی ندارد و ادعای تعدد روایات علاوه برآنکه نسبت
دیگر باعث براین توهم قول فاضل استرابادی ست که در باره این تفسیر فرموده که کل آن از اصحاب عصمت
ماخوذ ست پس مدفوع ست باینکه این قول دلالت ندارد برآنکه جمیع احادیث آن بروایات اهلبیت طاهرین
علیهم السلام ست زیراکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم از اصحاب عصمت ست پس این قول منافی نقل
حدیثی دران از جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بغیر اسناد اهلبیت علیهم السلام نباشد قوله شیخ صدوق
الخ اقول جناب مخاطب از عبارت سراسر افادات شیخ صدوق طاب ثراه لفظ اله الا زین صلوة حذف
فرموده ولفظ ابدا نیز از فقره لا ایمان بعدها ابدا که در نسخ اعتقادات صدوق مذکورست واز رجوع بشرح آن
هم واضح ست حذف فرموده قوله وملا باقر مجلسی انچه در حیات القلوب افاده نموده دلیل صریح برآنست
که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت ست کسی را در اعتبار و صحت آن کلامی نیست الخ اقول نمیدانم
که از کدام لفظ مولانای مجلسی استفاده نموده که کسی را از اهل حق در اعتبار و صحت این حدیث کلامی نیست
گو این معنی امر واقعی باشد لیکن کلام در دلالت عبارت مولانای مجلسی برآنست وآن غیر ظاهر ست
زیراکه آنجناب اولا این حدیث را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده و بعد آن گفته
که درین باب احادیث بسیار از طرق عامه وخاصه بعد این مذکور خواهد شد واین هر دو امر دلالت ندارد
که کسی را از اهل حق در صحت واعتبار حدیث حوض کلامی نیست اما امر اول پس نهایت انچه بران دلالت
دارد این ست که نزد مولانای مجلسی حدیث حوض معتمد ست که بالقطع آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم منسوب ساخته ولازم نیست که هر حدیثیکه نزد مولانای مجلسی معتمد باشد کسی از علمای اهل حق
در صحت آن کلام نکرده باشد اما امر ثانی پس دران دو احتمال ست یکی آنکه مراد مولانای مجلسی الخ قول
خود که درین باب الخ اشاره بحدیث حوض باشد دوم دیگر آنکه مراد از ان امری باشد که در صدد آن کلام فرموده یعنی
آنچه که مذکور شد ندالخ واحتمال راجح همین ست بقرینه جمعیت لفظ احادیث وتوصیف آن ببسیار
چه ظاهر از جمعیت احادیث آنست که این احادیث مختلفه باشد واز کثرت هم ظاهر کثرت معتد بهای باشد الخ
هر وجهی در حدیث حوض مفقود ست چه حدیث حوض یک حدیث ست تعبیر از ان باحادیث خلاف ظاهر ست گو یا
تعدد طرق یا اختلاف الفاظ اطلاق جمع بران جائز باشد نیز کثرت معتد بها هم در طرق آن حدیث

٣٦٣

استقصاء الافحام

عوض که نزد اهل حق منقول ست مفقود ست و پر ظاهر ست که بر تقدیر ثانی اصلا مطلوب مخاطب ثابت
نشود و بر تقدیر ثانی هم ثابت نشود که کسی از اهل حق در صحت حدیث عوض کلام نکرده زیرا که می تواند
که باوجود ورود روایات کثیره از طرفین و را مری کسی کلام در صحت آن روایات کند که مجموع طرق آن
نزد وی بصحت نرسیده باشد گو بصحت تا یید طرق بعضها ببعض و عدم مخالفت اصول مقبول باشد
بالجمله عبارت مولانا مجلسی بر مطلوب مخاطب اصلا دلالت ندارد و جناب مخاطب انچه در دل می آید بعنوان عبارت
می نویسد و صرفی بدلالت عبارت بران ندارد و ذلک غیر غریب بعد ما سمعت سابقا و آنفا ما ذکره من عجائبه الکاذبة
الحاکمة علی اولیائه و منقصة به بالعویل والوجیب قوله و مسلک ایشان گذشت الخ اقول مخاطب لتقول جناب
مصنف طیب الله رمسه که در باره تاویل لا اسدی گفته والتاویل یجب علی الخصم کما یجب علینا استدلال کرده
بانکه این حدیث نزد جناب مصنف صحیح ست زیرا که قول بجواز تاویل بعد قبول ست چه جای ... آن
که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معقول نمیگردد انتهی حالانکه وجوب تاویل هرگز مستلزم حکم
بصحت روایت نیست و علی المدعی الدلیل قوله و صاحب کشف الغمه الخ اقول صاحب کشف الغمه
این روایت را از کتاب کفایة الطالب نقل کرده چنانچه جناب مخاطب هم خود بآن تصریح فرموده و مصنف
کفایة الطالب سنی شافعی ست چنانچه خود صاحب کشف الغمه حال این کتاب گفته کتاب کفایة الطالب فی
مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام املاء الشیخ الامام الحافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی
وقراته علیه باربل فی مجلسین آخرهما الخمیس سادس عشر جمادی الآخرة من سنة ثمان
واربعین وستمائة واجاز لی وخطه بذلک عندی قراة علیه انتهی
پس این حدیث منقول از کفایة الطالب روایت عامه است منقول بطریق اهل سنت ... والفاظ آن که
بطریق اهل حق منقول نشده چنانکه بحث نموده اند شده و مخاطب بقصد تقلیب تقاریر جناب مصنف نحریر
این هوس باطل در سر کرده که حدیث عوض را جز بطرق اهل السنة از کتب اهل حق ثابت کند و چون
از آن عاجز آمده ناچار روایت کفایة الطالب سنی شافعی که در کشف الغمه منقول ست نقل کرده بنای
الزام و احتجاج بران گذاشته و هذا من اعجب العجائب واغرب الغرائب بخیالات و منامات امر الزام و احتجاج
سر نمیشود در چنین امور و تعیین ... باید نمود نه از خیالات ... لنفسها ... و ...
السنی جناب مخاطب در تصحیح تاویل این استناد و احتجاج غالبا آن خواهد بود که کلام

۳۶۷

فاضل اردستانی را در باره کشف الغمه که اشاره بهمان فرموده خواهد آورد و آن اینست که فاضل مذکور در باب کشف الغمه گفته که انچه دران کتاب مستطاب مذکورست مقبول طباع نیست موافق و مخالف ست انتهی خواهد گفت که هرگاه ازین عبارت ثابت میشود که مرویات کشف الغمه از اتفاقیات و اجماعیات شیعه و سنی ست پس این حدیث که از کفایة الطالب منقول شده نیز از روایات اهل حق باشد و احتجاج ابن بر ایشان صحیح و متین در جوابش خواهیم گفت که این توهم مردودست بچند وجه اول آنکه ازین کلام اردستانی نهایت انچه مستفاد میشود نیست که انچه در کشف الغمه مذکورست آنرا اهل حق هم قبول مینمایند و برد و ابطال آن نمی پردازند و این امر آخر ست و بودن روایات کشف الغمه از اجماعیات و اتفاقیات اهل حق و اهل خلاف که مخاطب مدعی آنست امر آخر زیرا که مفهوم ثانی آنست که اهل حق در روایت این روایات شریک باشند و از قبول کردن آن روایات نمیتوان مستفاد نمیشود چه قبول روایت بانیوجه هم میشود که اهل خلاف روایت آن کرده باشند و اهل حق قبول آن نموده باشند و قبول گاهی باین معنی ست که این روایت را صحیح میدانیم و انچه دران مذکورست آنرا صحیح میگوییم و گاهی باین معنی که چون بان بر خصم مطالب خود احتجاج میکنیم پس برای این امر قبولش کرده ایم نه باین معنی که خصم بان بر ما احتجاج نماید دوم آنکه کلام اردستانی محمول بر اصول و مقاصد آن کتاب ست یعنی انچه دران کتاب بجهت احتجاج و استدلال از اهل خلاف نقل فرموده و مقصود بالذات ست مقبول اهل حق هم ست نه اینکه انچه مقصود بالذات نیست و محض استطرادا و تبعا نقل شده آنهم مقبول ست ولیاقت حجیت نزد اهل حق دارد و حاشا و کلا که هرگز این معنی سمتی از امکان داشته باشد و نه هرگز عاقلی ازین کلام می فهمد که همه انچه دران ست و لو کان استطرادا و الا تبعا بغرض آنهم مقبول اهل حق ست آیا میتوان شد که بنا برین مثلا اگر در کشف الغمه روایتی منقول باشد که دران در حق یکی از خلفا ثلاثه لفظ رضی الله عنه و امثال آن از الفاظ توصیف و مدح و ثنای ایشان مذکور باشد آنهم نزد اهل حق مقبول ست یا اگر مشتمل باشد بر مدح و ثنا روات آن روایت که از اهل خلاف اند آن هم مقبول اهل حق ست یا اگر کلامی بغرض رد و ابطال آن دران کتاب مذکورست آنهم لائق قبول ست هرگز بر قبول امثال این امور کلام اردستانی دلالت ندارد و هرگاه امثال این امور از ان بفهمد پس مثل او مثل کسی ست که از وصیت قرآن شریف استدلال بر حقیقت مقالات کفار که در قرآن شریف مذکور نماید یا قول او تعالی والله علی کل شیء قدیر بفهمد که او تعالی شانه قادرست بر ایجاد شریک خود و الیها سع

دیگر محالات بالجمله اگر این حدیث در کشف الغمه برای اثبات مطلبی منقول می بود ازین کلام اردستانی این قدر
ظاهر میشد که آنقدر که ازین حدیث مقصود بالذات ست مقبول الحق ست نه جمیع قیود والفاظ آن
سهو هم آنکه صاحب کشف الغمه این حدیث را برای استدلال بر مطلبی هم نقل نکرده بلکه از کفایة الطالب
اولا فضایل جناب امیر المومنین علیه السلام و بعض احادیث داله بر امامت آنجناب نقل نموده که آخر آن آنست
ولما نزلت هذه الآیة ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا وفاطمة
وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی هکذا رواه مسلم فی صحیحه وغیره من الحفاظ
قال محمد بن یوسف الکنجی نعوذ بالله من الحور بعد الکور وبعد این عبارت گفته وارد
صاحب کفایة الطالب بعد هذا الحدیث هذا الذی اذکره وهو عن سعید بن جبیر
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرء کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول من یکسی ابراهیم
علیه السلام الا وانه یجاء باناس من اصحابی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی فیقال
انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی علیه
السلام وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم قلت هذا حدیث متفق
علی صحته من حدیث المغیرة بن النعمان رواه البخاری فی صحیحه عن ابن کثیر عن سفیان
ورواه مسلم فی صحیحه عن محمد بن بشار بندار عن محمد بن جعفر غندر عن شعبة
ورزقناه بحمد الله عالیا من هذا الطریق هذا آخر کلامه ولیس هذا موضع هذا
الحدیث ولعله ذکره من اجل قوله نعوذ بالله من الحور بعد الکور انتهی
وازین عبارت بکمال وضوح ظاهرست که صاحب کشف الغمه این حدیث را برای استدلال بر مطلبی
واحتجاج بر مدعای نیاورده بلکه برای محض اظهار عدم مناسبت آن با احادیث سابقه ذکر کرده و برای
اعتراض بر صاحب کفایة الطالب تعرض بآن نموده که چرا این حدیث را بعد احادیث سابقه بغیر
مناسبت ظاهره نقل کرده پس لطافت بخرج است که جناب مخاطب حدیثی را که صاحب کشف الغمه
برای اعتراض بر صاحب کفایة الطالب و اظهار عدم مناسبت ظاهره در سیاق احادیث
ذکر کرده دلیل آن نمایند که صاحب کشف الغمه می نهد که اردستانی در حق آن گفته که آنچه

دران مذکورست مقبول طبایع مخالف وموافق ست و بنابرین توهم ضعف لازم می آید که در بعض مقامات
که صاحب کشف الغمه کلام مخالفین نقل کرده و آن نموده آنهم مقبول اهل حق باشد و از حسن فهم
مخاطب ووقت نظرش بعید نیست که ازین کلام اردستانی برصحت وقبول آن کلمات تحفه هم احتجاج
نماید لیکن بنابرین ملحدین خواهند گفت که آنچه از مطاعن کفار در حق انبیا و دیگر کفریات ایشان در قرآن
مجید مذکورست نیز برحق ست زیراکه بالبداهه اهل اسلام روز وشب جاریست که آنچه در قرآن مذکورست
همه برحق وصواب ست وتصدیق آن مناط دین واسلام ست پس لازم آید که این مطاعن ومقالات
کفار که در قرآن مجید مذکورست نیز برحق وصواب باشد پس در حقیقت چنین استدلالات سخیفه تمسک
نمودن ملحدین وارباب ملل باطله مژده ظفر دادنست قوله ودرین لباس هم مسئله اثبات شفاعت را ادا
فرموده انتهی اقول مخدوش ست بدو وجه اول آنکه در روایات اهل حق که مخاطب نقل نموده وارد نیست
که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را در حق این اصحاب تلاوت خواهد فرمود ودر
کفایة الطالب که مشتمل بر آنست کفایت [illegible] [illegible] فانهم عبادک [illegible]
دلیلا کما لا یخفی علی من له ادنی قسط من الدرایة ولهذا دلیل دوم آنکه اگر تسلیم هم کنیم که جناب رسالت مآب
صلی الله علیه وآله وسلم این آیت تلاوت خواهند فرمود و بروایت معتبره اهل حق این امر ثابت شده لیکن ثبوت
شفاعت ازان درحق این اصحاب متضح چه نزد اهل حق هرگز این آیت متضمن شفاعت نیست عجب که
جناب مخاطب رجوع بتفسیرات ایشان نماید [illegible] بمقتضای تحریر بعض قاصران را متعین انگاشته بنای
استدلال بران گذاشته بالجمله علمای کرام بتصریح فرموده اند که این کلام حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه
السلام برای تفویض وتسلیم [illegible] باری تعالی واظهار تبری نموده اند [illegible] متعلق
باشند نه آنکه این کلام برای شفاعت در حق آنها ست چنانچه مولانا [illegible] علیه الرحمه در [illegible] البیان
در تفسیر قوله وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم فرموده فی هذا تسلیم الامر الی
مالکه وتفویضه الی مدبره وتبرء من ان یکون الیه شیء من امور قومه [illegible]
[illegible] من [illegible] الامر [illegible] تفویضه الی غیره [illegible] لا مدخل لی فیه
فان شئت فافعله وان شئت فاترکه مع علمه وقطعه علی [illegible] لا یکون منه
انتهی کلامه [illegible] جناب سید مرتضی در تنزیه الانبیا فرموده [illegible] فیما [illegible]

قوله تعالى حاكيا عن عيسى عليه السلام ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت
العزيز الحكيم وكيف يجوز هذا القول مع علمه عليه السلام بانه لا يغفر الكفار الجواب قلنا
المعنى بهذا الكلام تفويض الامر الى مالكه وتسليمه الى مدبره والتبري من ان يكون
اليه شيء من امور قومه وعلى هذا يقول احدنا اذا اراد ان يتبرء من تدبير امر من الامور
ويسلم سنه ويفوض امره الى غيره هذا الامر لا مدخل لي فيه فان شئت ان تفعله وان
شئت ان تتركه مع علمه وقطعه على ان احد الامرين لا بد ان يكون منه وانما حسن منه
ذلك لما اخرج كلامه مخرج التفويض والتسليم قال الفاضل المتوحد
النبيل هداه الله تعالى الى سواء السبيل ما قلتم را بايد كه معانی این روایات را
بجواهر الفاظها دقيقه وار در قلب خويش جا داده متوجه استماع ديگر مطالب مهمه ومقاصد مهمه شود وبر معايب
ودنايم كمترين خلائق نظر نفرموده بر حديث حضرت امير انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال عمل كند پس
بدانكه چون اشكالی عظیم از فحوای این احادیث بر اهل تشيع وارد میشود يعني ايقان جهنمی بودن بعض صحابه
وخليان تعيين بعض اجله بلكه اكثر اركان اربعه بقرائن جليه بلكه دلائل عقليه ونقليه شعله افروز كانون سينه
میکردد مهما امکن در اطفای این نائره افواه خود را سعه در کشیده ارند وهیچ جوابی مجوابها مید بهند و ما یدور
عليه رحى الجواب ان هذه الاحاديث وردت في حق الخلفاء الثلاثة ومن تبعهم واساهم ويجري
مجراهم چنانچه بقوله حضرت ملا باقر مجلسی در استدلال ایشان باین حدیثها دلیل روشن بر نیدها ست
ونمونه آن از حيات القلوب بر جای خویش گذارش یافته وملا محمد تقی اصفهانی در لوامع
صاحبقرانی بلكه قدمای ایشان مثل امام اعظم علی در کشف الحق ودیگران در غیران اسعد راین امر
شده اند بلکه بر اسے تقدم باللفظ این قسم احادیث را جمعا وفرادی بدعوی ورود در خلفای ثلثه قطعيين
انبها از كمال جسارت ودليری بمناظره الحق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تاویل آن مشغول
شوند ودر فکر جواب در رد اعتراض مبتلا کردند ومعترضین از دار و گیر ایحاث وانتهی الحق ولقين
که قطعا سنیه مآل مذهب تشيعين میکنند عیان لیطلانست بر نید عبارت امام اعظم در کتاب نهج
بابن الفاظ حسن ترتیب یافته المطلب الخامس فيما رواه الجمهور وفيه الصحابة روى الحميدي في
الجمع بين الصحيحين في مسند سهل بن سعد في الحديث الثامن والعشرين من المتفق

٣٦٩

علیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب
ومن شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی ثم یحال بینی وبینهم قال
ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش وانا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا
یقول قال فقلت نعم قال اشهد علی ابی سعید الخدری لسمعته یزید فیقول انهم
من امتی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل
بعدی باز بنگر روایت دیگر برای انتشار او زبان علمای اعلام اهل سنت مشغول شده و گفته
روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الا وانه سیجاء برجال من امتی فیؤخذ
بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال
العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک فیقال لی انهم لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم منذ فارقتهم باز طرق دیگر این حدیث و مانند آن را تتبع کرده قریب پانزده روایت بزبان
... سپرده و فاضل رشید بیان آثار ... بر آن و نقل با محسنات ... شده ... با ... اما ...
... نیز ... رسانیده قاضی نور الله شوشتری در کتاب احقاق الحق که از قبیل تسمیة الشیء باسم
نقیضه است چنانچه از جواب ... که به تقبیح الحق و جواب دیگر که ... مسوم گشته ... علمای ...
... شده چنانچه فاضل ... نیز ... با کل این ماجرا ... کرده ... و ... برد
... فاضل ... و ... در آخر ... قد مرت الاحادیث التی ذکرنا اسم
الاصحاب ... علی ... الی ... فذکرنا ... ابتدا
... فظاهر العمل علی الثانی دون الاول ... عبارته مع الوقوف علی ... التی
... فی ... و ... ابن قرائن ... که ... مولف ... مصروف ... جمهور ...
رسیده ... دیگر ... سابق ... واضح ... گردیده ... بخوبترین وجوه ...
باشند ... مولف ... این حدیث ... احادیث آخرا ... فاسده خود
بر ... خلفا وارد کرده و فاضل ... باشد ... و ... ترانی ...

مصنوع ما سیاباسلافه کما اشرنا سابقا این احادیث را بر خلفای راشدین حمل نماید و در مقام استدلال
سیفر باید الا انیکه گفتیم که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبود و تدلیس دلالت میکند بر آن انچه روایت میکنند
حمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد الله بن عباس
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الا انه سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال
فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم انت علی
کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک فیقال لی فانهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم
منذ فارقتهم و فی الجمع بین الصحیحین ایضا فی الحدیث السابع والستین بعد المائتین من
المتفق علیه فی مسند ابی هریرة من عدة طرق قال قال النبی صلی الله علیه وسلم بینا
انا قایم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل بینی و بینهم فقال هلموا فقلت الی این فقال
الی النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری فلا اراه
یخلص منهم الا مثل همل النعم و مضمون این حدیث بتفاوت یسیر در اکثر صحاح ایشان مسطور است انتهی بلفظه

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل معانی روایات را بجواهر الفاظها و
فحوی‌ها در قلب خود جا دادیم و گوش خود را باستماع این مطالب رکیکه و مقاصد سخیفه هم نهادیم و هرگز بر جلالت
قدر و فخامت شان جناب مخاطب عمدة الاعیان نظر نکردیم بلکه بر حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال عمل کردیم لهذا در اوایل وهله سخافت و وهن مقدمات و مقاصد مخاطب عالی
محامد ظاهر گردید هر قدر که امعان نظر بکار رفت آنا فآنا و ساعة فساعة تزلزل اختلال آن بظهور انجامید
اما وسوسه ورود اشکال عظیم از فحوای این حدیث بر اهل حق همانا سفسطه لیس ستوده است و مجرد وهمی و
مکابره لیست فاسده مشروح جناب مخاطب هرجا بخیال باطل تقلیب عبارات حجت الست سماست
اصل رساله بنا بر اوهام و هواجس نفسانیه گذاشته انچه در دل شان آمده بر زبان رانده در ورود این اشکال
بر اهل حق چنانچه جناب معتقد طاب ثراه ادعا فرموده و با برام و تشیید ارکان آن پرداخته نهایت ظاهر بوده
نا آنکه شراح صحاح اهل سنت بتذکره آن و دفعش مشغول گشته اند اما در ورود اشکال این حدیث بر اهل حق
هیچ مقلد منصف مجال ماکلی از فحوای القیمت باشد و یا از سوانح فهمی نگذشته و هرگز کسی اشاره هم نکرده

آن نکرده تا جناب مخاطب بمشاکلت عبارت جناب مصنف علامه باشراه ادعای اشتعال نائره ورود
این اشکال بر اهل حق نماید و نسبت جواب دادن آن بایشان فرماید چه ادعای انطباق حدیث حوض
بر مثل سلمان و ابی ذر و عمار از بدائع افادات رصائع فیض منابع جناب مخاطب ست که از کمال دقت
نظر و غور عمیق و فکر دقیق پی بآن برده اهل حق را کی این فکر باریک و خیال تاریک بهم رسیده که ذهن
شان بآن انتقال نماید و در پی جواب آن تقریری کنند و بدفع و ازاله آن مشغول شوند پس میان تمام
تقریر یعنی کلام جناب مصنف نحریر و تقلیب مخاطب بی نظیر فرقی و تفاوتی ست باهر که اول امر واقع
و سخن حق ست و ثانی محض تکلف بارد بلکه بهتان فاسد ست زیرا که از کلام مخاطب نهایت صراحت
واضح ست که چون نزد اهل حق این اشکال یعنی العیاذ بالله جهنمی بودن بعض صحابه کرام مثل ابی ذر
سلمان و عمار وارد میشد لهذا ایشان در جواب آن گفتند که این حدیث در حق خلفای ثلثه وارد است
و این محض بهتان ست هرگز از کلمات و عبارات اهل حق بوجه من الوجوه ولو کان بعیدا مفهوم نمیشود
که نزد ایشان این اشکال وارد میشد و ایشان متوجه دفع آن شده اند قوله و باید در علیه رحمی الجواب
اقول ایها الفاضل الاریب هداک الله الی سواء الطریق لیس هناک جواب و لا رحی
و لا دوران و انما تدیر انت رحی لکن بل البهتان المدیر علی صاحبه دائرة السوء و
الهوان این کان هناک ایراد و سوال حتی تعزی الی اهل الحق اعارة الجواب و المقال
و اما ادعاءهم ان حدیث الحوض منطبق علی الثلثة و احزابهم وارد فی حقهم و حق
احزابهم فانما هو تبیین مراد و انشاء ایراد لیس هناک سوال و جواب کما لا یخفی
علی اولی البصائر و الالباب امالک مرتعات انک فطست حتی الکمال و الفغار لم یبین علیک
بعض الجواب الهوار حتی یتمول الایراد و انشاء الاشکال بالجواب و تختلط فی مثل
هذا الامر الظاهر مفارقا للصواب و لعمری انک تصد مضاهاة کلام المصنف
العلامة فی حل المباحث تکلفا فتلفق مثل هذه الدعاوی الباطلة لقصدها و انی
الصارم الصمصام من الخشب الکهام و انی نقوش الثیاب من اسد الغاب و این
النواصی من الاذناب و این الصدف من الطین و این الحدید من الذهب و این الموهوب
من المکتسب و این البالی من الجدید و این النائب من الحدید و این الجواد من الکابی

و این المشتمل من الخالی این المصنوع من المطبوع و این الصحیح من الموضوع و این المصدوق
من المنحول این السلیم من المعلول این الحق من الافتراء و این الیقین من الامتراء و این التحقیق
من الوساوس این الالهام من الهواجس این الفصیح من الملحون و این الجد من المجون و این التمییز
من الکلا و این السیح من الصخر این الماء من السراب و این العذب من الاجاج این الصبیح
من الدمیم و این الملیح من الذمیم و این الغصن الطری من الیابس الهشیم و این السموم اللافح
من النسیم قوله بلکه قدمای ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن مصدر این امر شده
اند اقول علامه حلی اعلی الله درجته فی دار الکرامة در کتاب نهج الحق و کشف الصدق بعض روایات حدیث حوض
را در حق خلفای ثلثه وارد نکرده و تصریح ننموده که مراد از ایشان خلفای ثلثه اند بلکه آنرا در حق مطلق صحابه
کالاوراق اثبات انتقاض کلیه الصحابة کلهم عدول و دیگر مزخرفات اهل سنت که بغرض اثبات
خلافت بکریه در باره صحابه بر زبان می آرند تا آنکه با صدور صغائر را از ایشان ناجائز می پندارند
و وقوع مخالفت جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را از ایشان و اهل محالات می انگارند
ذکر کرده و این مقصد را که در آن این روایات وارد کرده مصدر کرده باین عنوان المطلب الخامس
فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة چنانچه جناب مخاطب و الاتباع ایشان هم این عنوان نقل کرده و آن
صریح است در آنکه در این مقصد آن روایات وارد فرموده که اهل سنت در حق صحابه روایت کرده اند
پس صحابه را تخصیص با عیان مخصوصه نکرده که آیا ثلثه اند یا غیر ایشان و فضل بر روز بهان که جناب مخاطب
او را الفاضل روزبهان تعبیر کرده و حضرات سنیه بفضائل و مفاخر و کمالات و فضائلش معترف اند
نیز از این عبارت علامه طاب ثراه همین فهمیده که آنجناب مطاعن صحابه نقل میکند چنانچه گفته قد
شرع من هناک مطاعن الصحابة و نحن نذکر قبل الشروع فیما ذکره شمة من مناقب
الصحابة الخ و بعد این مناقب صحابه که بیچ تخصیص باحدی وارد است ذکر کردن گرفته پس چه لازم
که جناب مخاطب چه راه در فهم عبارات واضحة الدلالات پیموده بیش پا های خود و با وصف کوتاه
فهم حقائق و دریافت آن امور دانسته را آنچه فهمیده تا آنکه در افادات حسنه اکابر خویش هم باد
صمت
سیاهات و مناقب است آن را حمل نموده و آنچه او فهمیده مخالفت آن جاوید بلکه با وجود آنکه خود
[illegible]

۳۴۳

(استقصاء الافحام جلد اول)

خواسته نگاشته چه عنوان این مقصد را خود مخاطب هم درین مقام نقل کرده و با وصف تصریح [illegible]
آن در حینیکه این احادیث در حق صحابه است من دون تقیید باعیان مخصوصه مدعی آن شده که دلالت حال آنها
بر خلفای ثلثه و اتباع و اشیاع ایشان حمل کرده این بخوش فهمی و دقت نظر و مطابقت دعوی و
دلیل با وصف عدم تحمل فاصله از خصائص ذات والا صفات جناب مخاطب است که دیگری را دران
بهره نیست قوله و از کمال جسارت و دلیری الخ اقول الحمد لله که جسارت و دلیری و شجاعت و
جوانمردی از قدیم الایام تا غایت نصیب اتباع جناب اشجع الاشجعین و امام المجاهدین هازم الاحزاب
قالع الابواب حاطم الکفر والنفاق قاتل اهل البدع والشقاق جناب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب علیه السلام افتاده و مخصوص ایشان گشته که بکمال شجاعت و ثبات جاش همیشه
بمبارزه و مناظره اهل خلاف بر آمده بنحویکه با ایشان تقریرا و تحریرا داده اند و بسنت سنیه مقتدای
و امام خود که مقابله و منازله کفار و مجاهده و مکافحه اشرار بود پای ثبات فشرده اند و مخالفین
طریقه نامرضیه اسلاف خود که فرار از مواضع نزال و جدال سنت ایشان گرفته دست و پا
در مقابله ایشان گم کرده اند و بجواب الزامات و ایرادات و اشکالات ایشان الجواب خلاص را از
چاره سوی سکوت ندیده و بجز آنکه بهفوات و خرافات سخیفه متفوه شوند گریزی و مناصی نیافته اند
قوله عبارتیکه امام اعظم در کتاب مذکور با این الفاظ حسن ترتیب یافته الخ قصد تعریض بعبارت
علامه حلی محض تخییل باطل است چه درین عبارت نهج الحق سوای الفاظ حدیث و عنوان باب
کم یک فقره بیش نیست کلامی دیگر غیر مذکور است پس تعریض بر چه چیز میکنند ظاهرا این احادیث را
که از جناب سرور کائنات علیه و آله الاف التحیات و التسلیمات است بجهت آنکه اهل حق بآن
تمسک میکنند و الفاظ ایشان قرار داده باشد و از راه تعصب و تمرد از آن تعریض بر آن فرموده
و کلا عدو شده [illegible] لا یخاف الملام و لا یبالی بالطعن علی الاسلام قوله از ذکر
روایتی دیگر برای انتشار او بان علمای اعلام اهلسنت مشغول شده و گفته الخ اقول [illegible]
دانسته که حضرات علمای اهلسنت قبل ذکر این روایت منتشر شده و از بان شان [illegible]
ظاهر [illegible] حاجت باین تمهید علمای کرام [illegible] باشاره بآن [illegible] افتاده [illegible]
[illegible]

این انتشار حواس او بعد ملاحظهٔ جمیع روایات رو داده باشد پس کلام مخاطب باهم سرست می آید
و کرامت علامه حلی هم ظاهر میگردد که آنچه آنجناب خواسته بود که حواس علمای اهل سنت انتشار یابد
بظهور رسید فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا قوله و فاضل روزبهان انار الله برهانه و نقل آن گستاخانه
بمنزله در تجهیل امام اعظم امامیه مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده اقول چون مخاطب نبیل باغوا و تسویل
نفس اماره ذلیل حرف تجهیل علامه جلیل اسبغ الله علیه لطفه الجمیل بر زبان گهرفشان آورده همانا بسبب
کرامت جناب علامه اجزل الله علیه الغمامه در شامت مکافات و مجازات جسارت پر خسارت
خویش بجهالت تمام گرفتار و باظهار کمال جهل و قصور باع و فقد تمییز خود دچار گردیده که با این سن و
سال تا حال حال امام و مقتدای خویش فضل بن روزبهان که کابلی و غیره اکل فضلا لادمی باشند
و بانتحال خرافات او که به دین و انصاف می خراشند ندانسته و از نام او و نام پدرش خبری نگرفته خود
او را ابن روزبهان که نام پدر اوست تعبیر میکند و اساس فضل و جلالت خویش میکند سبحان الله با وصف این
همه کبر و غرور و نازش و تعلی و احتقار علمای کبار که بتشنیعات فظیعه در حق ایشان بنا بر توهمات رکیکه و
خیالات سخیفه زبان خرافت توامان را جا بجای آلاید نام امام خویش هم نمیداند و پسر را عین پدر میگرداند
و احتمال غلط ناسخ غیر متطرق زیرا که قطع نظر از آنکه حضرت مخاطب با ایراد تشنیعات شنیعه و استهزاآت
شنیعه بر جناب مصنف طاب ثراه بسبب نقل عبارت کتاب الاعلام و فتح الباری و غیره
در مسلک اول باب اول این اعتذار را برای خود وا دلیا ی خود تا ابد مسدود ساخته و تهمت و الا
با بطال آن و قلع اصل آن من کل الوجوه گماشته این اعتذار درین مقام مقبول نمی تواند شد که حضرت مخاطب
عمدة الاعیان در دیگر مصنفات خود هم جا بجا افضل الفضول را ابن روزبهان تعبیر میکند چنانچه
در ازالة الغین گفته قاضی امامیه تمامی همت بران گماشته که مخوا شیخ علی را که حقیقة امام سفها
و حمقا ست درست نماید و اقوال شیخ صدرالدین روزبهان اگرچه صحیح علیها باشد باطل سازد و داد سخن بیابی
دهد و در حاشیه حاظمه گفته و عبارت قاضی امامیه کتاب احقاق الحق جا بجا با اثبات امامت بلا فصل مرتضوی بتقلید
عبدالله بن سبا انطاق همت بر بسته نیست و لهذا تری ان علماء الشیعة یحتجون علی جمهور اهل السنة
بان ابا حنیفة قال کذا و الغزالی قال هکذا الی غیر ذلک من احاد علمائهم و کذا العکس کما وقع
من هذا الناصب فی خطبة کتابه حیث احتج علی الامامیة قاطبة بان الحاکم ابا عبد الله

روی کان ادهو شیعیا اماميا الی غیر ذلک من العبارات یعنی عادت علمای شیعه چنین است که جمهور اهلسنت استدلال می آرند فقط بقول ابو حنیفه والزام اهل مذاهب اربعه قاطبة ازان قصد میکنند و همچنین برای افحام ایشان بقول غزالی تنها استناد و احتجاج می نمایند غرض که این طریقه از قدیم مسلوک است که قول احاد اهلسنت را بر تمامی فرقه الزاما و تبکیتا می آرند و همچنین عادت سنیان بدین جاریست که قول یکی را از علما بر تمامی امامیه از باب حجت می پسندند چنانچه صدر الدین روزبهان در خطبه این کتاب یعنی ابطال الباطل بر انجمنی که ابو عبد الله حاکم که شیعی امامی است چنین روایت بنمایند ثابت کرده والزام تمامی افراد شیعه را قصد نموده انتهی و از عجایب آنست که در ازالة الغین عبارتی از فاضل رشید متضمن ذکر فضل بن روزبهان نقل کرده با وصفیکه فاضل رشید ابو الفضل بن روزبهان تعبیر کرده بود جناب مخاطب این را از اغلاط و توهمات حضرت شیعیان پنداشته تحریف عبارتش پرداخته لفظ ابن از بین ساقط ساخته چنانچه گفته و اگر کسی را در یافت حال خلافت امیر شام از کتب اهل حق منظور باشد در عبارت رسالة قرة الراشدین و ذلة الضالین که از رسائل مولفه مولانا شیخ الاسلام و زبدة المسلمين رفع الله درجته فی اعلی علیین است نظر فرماید و آن اینست که در هدایه فرموده ثم یجوز التقلید من السلطان الجائر کما یجوز من العادل لان الصحابة رضی الله عنهم تقلدوا من معاویة والحق کان بید علی رضی الله عنه فی نوبته و علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد فرموده فمعاویه ومن بعدها لا یکونون خلفاء بل ملوکا و امراء و در تهذیب الکلام فرموده ثم آل الامر الی الحسن رضی الله عنه و بعد ستة اشهر من بیعته سلم الامر لمعاویة تسکینا للفتنة فانقلب الامامة بعد ثلثین الی الملک والسلطنة و فضل روزبهان در ابطال الباطل فرموده ولا فائدة فی ذکره من مطاعن معاویة فلا اهتمام لنا اصلا بالذب عنه فانه لم یکن من الخلفاء الراشدین انتهی و از ملاحظه بعض دیگر مقامات و امثله علما گل دیگر شگفته یعنی ازان چنان مستفاد میگردد که مخاطب طویل الباع کثیر الاطلاع چنان گمان میکند که مجیب نهج الحق روزبهان صاحب عرائس است و ایکه در مقام خود ارا تحریف نمودن مجیب نهج الحق آیه قرآنی را بجواب آیه تطهیر که علامه شوشتری قدس الله سره در احقاق الحق برآن تنبیه کرده می فرماید بلی بحال ما قول قرآن مجید که هزاران شناعت بر آن نظر دارد چه رنگ دیگر است که لغزش او بعد از ثبوت هم موجب سرزنش نیست و حال مولانا صدر الدین صحبها

گویند مسالک در مجاهدات و تارک سهولای جسمانی بوده‌اند آنجا رسید که بعض از یاران صحبت در وقت
خلوت بر سر شیخ نشستند که بر دستور قدیم دو سه قرآنی باری می‌خوانند چنانچه در کتب باستانی شیخ الطف
مزار او در عراق او مشهور است انتهی و این حکایت سر اسفراینی است که بعبارت مخاطب بسبب استقلال و باغ
بوده است شاید جان آن بقا بالحق میکند و از تشنیعات اهل علم نمی‌ترسد در نفحات جامی و غیر آن در احوال
روزبهان بقلی صاحب عرائس که زمان بسیار متقدم بر این روزبهان بلکه علامه حلی طاب ثراه بوده
مذکور است جامی در نفحات گفته شیخ روزبهان بقلی قدس الله تعالی سره کنیت او ابومحمد بن ابی
نصر البقلی الفسوی ثم الشیرازی سلطان عرفا بوده و برهان علما و قدوه عشاق در بدایت حال
سفر عراق و حجاز و شام کرده است با شیخ ابوالنجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثغر اسکندریه
شریک بوده است و خرقه از شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن سالبه
پوشیده است و اشتغل بالریاضة الشدیدة فی اطراف شیراز و جبالها و کان
صاحب وجد و استغراق و وجد تام لا تسکن لوعته و لا یرقا دمعته و لا یهدأ فی وقت
من الاوقات و لا یسلو ساعة من الحنین و الزفرات نیاحة کل لیلة بالبکاء و العویل
و مراد او از استغراق آنست که در حال غلبه وجد از وی صادر شده است که هر کسی فهم آن نمیتواند
سخنان و ابیات شطح است آنچه ندیده است چشم زبان‌ها و آنچه نشنیده گوش زبان‌ها و در گل رنگ
نموده است آن همه خیزد بیاد و کل ما آن بیبین ها در مصنفات بسیار است چون تفسیر
و شرح شطحیات عربی و فارسی و کتاب الانوار و کشف الاسرار و غیر آن که تعداد آن طولی دارد الی ان قال
شیخ الشیوخ شیخ ابوبکر بن طاهر که از اصحاب شیخ بوده گفته است که در بعضی سفر با شیخ قرآن میخواندیم یک
عشر وی و یک عشر من چون وی نوبت شد و نیابر من خاموش شد آخر شب بر خود آمدم و نماز بگزاردیم
پس بر تربت شیخ نشستیم و نیابه او قرآن خواندن کردیم دیگر به من افتاد که از وی تنها مانده بودم چون عشر تمام
کردم آواز شیخ شنیدم که از قبر وی می‌آمد و عشر دیگر میخواند تا آن زمان که اصحاب جمع شدند آواز منقطع شد
در آن حال بدین کرده بود در وی یکی از اصحاب آنرا باز گفتم بعد از آن دیگر نشنیدم صاحب فتوحات مکیه رضی الله
تعالی عنه می‌آرد که شیخ روزبهان در مکه مجاور بود و کان کثیر الزعقات فی حال وجده فی الله بحیث
انه کان یتشوش علی الطائفین بالبیت فکان یطوف علی سطوح الحرم و کان صادق

۳۷۶

الحال ناگاه بمحبت زنی مغنیه مبتلا شد که هیچکس را نیست و آن وجد و تهمانی که در وجد و تهمانی میزد همچنان
باقی بود اما اول از برای خدای تعالی بود و این زمان از برای مغنیه است که مردم را چنان اعتقاد شد که
وجد و صیحات وی این زمان نیز برای خدای است مجالس صوفیه حرام آمد و گفته نمود و بیرون کرده عشق را
انداخت و قصه خود را با مردم بگفت و گفت نمیخواهم که در حال خود کاذب باشم پس نزد مغنیه لازمه
حال عشق و محبت وی را با مغنیه گفتند و گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است مغنیه توبه کرد و خدمت
وی را پیش گرفت محبت آن مغنیه از دل وی زائل شد بمجلس صوفیه آمد و خرقه در پوشید توفی رحمه الله سنه
ثمانمائه محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه انتهی اینست حال مزید تبحر و اطلاع مخاطب عمدة الاعیان که نام و نشان
مقتدای عالیشان خویش نمیداند و فضل بن روزبهان را روزبهان می‌پندارد و الحق بلکه علمای خویش
کاو را فضل بن روزبهان تعبیر میکنند بغلط و خطا می‌پندارد و باز مقابل الحق سرکوب نموده بیمار دوا
عیوب نفس اماره عصابی بر نمیدارد و نمیگریم که کاش مخاطب سفر و آخر کتاب الباطل ابن روزبهان
که آن را جواب نهج الحق قرار داده و در حقیقت داد تفضیح خود و مذهب خود و بقول صاحب نواقض رحمه حسین
شروانی که الجاهل اذا تصدی للتسالیف فضح نفسه و فضح مذهبه داده ملاحظه میکرد و نام ابن روزبهان [illegible]
میساخت که او در آخر کتاب خود گفته تحریر بیمین مولفه العبد فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد
الخنجی محتدا الشیرازی مولدا بخارا الاصفهانی مسکنا و دارا غفر الله ذنوبه و محی بفضله حوبته از ملاحظه
شرح شمائل ابن روزبهان هم نام او و نام پدر و جدا و بخوبی واضح میشد حیث قال یقول الفقیر الی الله
تعالی مولف هذا الشرح ابو الخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان بن ابی محمد فضل الله بن محمد
بن اسمعیل بن علی الانصاری اصلا و تبارا الخنجی محتدا الشیرازی مولدا الاصبهانی دار المدفن
موتا و اقبارا ان شاء الله تعالی اخبرنا بکتاب الشمائل من مولفات الامام العالم جامع
العلم و التقی المتجه علامه سخاوی ابن روزبهان را در ضوء اللامع باین عنوان ذکر نموده فضل
بن روزبهان بن فضل الله الامین ابو الخیر ابن القاضی باصبهان امین الدین الخنجی الاصل الشیرازی
الشافعی الصوفی و یعرف بخواجه ملا لازم جماعة کمیل الدین الشیرازی و تسلک بجمال الاردستانی و تجرد معه الی
ان قال و قال لی انه جمع مناقب شیخه الاردستانی وانه مولده فیما بین [illegible] هرگاه حال [illegible]
جناب مخاطب معرفت ابن روزبهان صاحب نهج الحق در یافتی که او را ابن روزبهان تعبیر میکنند و صد الیقین

قرار می دهد و کرانیکه یاران برای روزبهان صاحب شوالیس که به وصد سال بلکه زیاده متقدم
برا و بوده ساخته و بافته اند براو فرو دمی آرد لیکن لحال بیاید نسبت کنارش نحاریحا طیبا لی عبارت شعیرا
و طامات ابن روزبهان از عجائب روزگار است دیگر از خرافات صریحه ابن روزبهان که بنهایت وضوح
ملن و دلالت بر کمال قصور باع و عدم مهارتش هنا باید دید که ناظرین ماهرین زعفران زار را منها باید بلکه غبار ملال از
خاطر افسرگان می زداید هر چند رقم ولغو او استقصا به حصاری آن پرداخته ایم باید کتابی طویل به صفحه چند گردانیم لیکن بشستی نمونه
از خروار بعضی از افادتش درینجا می نگاریم پس مخفی نماند که ابن روزبهان در فضائل موهومه ابن خطاب
حدیثی موضوع نقل کرده که مشتمل است بر تفضیح ملازمان او زیرا که دران حدیث مذکور است که او دور شدن از حج
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم کلمه ما عدوانا لنفسه بر زبان آورده و نیز ازان ظاهر است که این از جانب
عمر را نهایت غلظت و فظاظت مشهور نمود گفته اند بت افتد و غلظ با این همه تصریح این حدیث
اهل خوشاند و غرض این فقره وضع کرده اند که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم به عمر فرمود ما لقیک
الشیطان سالکا فجا قط الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبهان بسبب کمال غفول و ذهول از مدلول
صدر این خرافت مجهول چون این فقره محمدوش دید مشعوف و مفتون گردید بهمت تمسک بان
انداخته خود را رسوا ساخته و بعد نقل آن گفته و هذا احادیث نقلها جمهور ارباب الصحاح و لا شک
فی صحته لاحد و هذا حجة علی الروافض حیث یقولون ان بیعة ابی بکر کان باختیار عمر بن الخطاب
فانه لو صح ما ذکروا انه کان باختیاره فهو حق لا شک بدلیل هذا الحدیث لانه سالک
فجا یسلک الشیطان فجا غیره و کل فج یکون مقابلا و مناقضا لفج الشیطان فهو فج الحق
لا شک و هذا من الالزامیات العجیبة التی لیس لهم جواب عن هذا
البتة ازین کلام سخافت نظام واضح میگردد که ابن روزبهان با وصف آنکه متصدی
مناظره و سکالمه جناب علامه حلی علیه الرحمة و دار الکرامة گردیده هنوز معنای الزام هم نفهمیده و ندانسته که الزام
به چه چیز را میگویند و تحقیق را چه معنی است سبحان الله بمقابل حدیث مکذوبه مفتریه می نازد که در تلو
آن حضرات اهلسنت سر اسیمه و پیچ و پیچ بیانی تاویلات علیلهٔ آن می انگیزند و بهفوات غریبه بر زبان
می آرند تا آنکه بعض امثال عامیانه هندیه برای تصحیح این خرافات می خوانند کما فی التحفة و حقیر در کتاب
شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع الفاظ آن ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان در قلع و قمع آنها

نموده بعید تر که چگونه ابن روزبهان چنین کذب فضیح را بطلاقت و ذلاقت یاد می نماید تا اهل حق
حجت بسته گردد و بید و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مباهات و افتخار زائد الوصف بران
دارد و بوقاحت تمام بیتحاشی آرید که اهل حق را جواب از ان نیست و بر بجز حیرانی و کذا اکتفا نکرده بلفظ
اللبنة که بشیعه مزید تفنین برین زعم باطل و توهم صریح الفساد ست می افزاید جناب مخاطب بهان آنها
قسم داده بپرسیم که لله پرده ما ارشاد فرمایند که آیا این حرف غریب ابن روزبهان بدلیل صریح بر نافهمی نا
بلدیت او از طریق مناظره و الزام است یا نه که حدیث مروی بطریق خود را شان نقل کرده دل خود شاد میکند و بران
مباهات و افتخار میورزد و آنرا موجب الزام و افحام اهل حق می پندارد و سود را بقعد من سوء الفهم المکابر
و حیرت بر حیرت آنکه هرگاه نزد ابن روزبهان حدیث منقول بطریق اهلسنت لیاقت حجیت اهل حق
دارد باز تخصیص باین حدیث خاص چه قدر مباهات و افتخار بران نه فهمیده که چه پسندیده بملاحظه آنکه درین
صورت بزعم باطلش می بایست که جمیع فضائل بینات عمادرد اهل سنت موضوعه مفتراه شیخین و ثالث با مهر بلکه
نصوص خلافت آنحضرات هم که واضعین از خدا نترسیده بر خرافات و لائل فالمعة الشراف اهل سنت شنیعه کرده اند
و شنیده ازان در زبان افتاده و غیر آن مسطور بر اهل حق حجت باشد و معتقدات اهلسنت ثابت باشند بلکه
بنص تمام ثبتیست خلافت ایشان ثابت شود و فضیلت آنحضرات هم بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام
واضح گردد و دیگر خرافات شنیعه و مجعولات قبیحه که بکمال صراحت ابطال مذهب اهل حق میکنند و متعلمان اهل
سنت آنرا یافته در صحاح و غیر صحاح درج کرده اند همه بر اهل حق حجت باشند تخصیص باین حدیث خاص با تخصیص
آنرا ثمره غراب در آستین هرگز با وصف خوض و غور بذهن قاصر نمیرسد غالبا که جناب مخاطب که ید طولی در صلاح
هفوات اسلاف خود دارند افاده آن فرمایند حیرت دیگر آنکه بنا می احتجاج را باین حدیث بر انقول گذاشته که
بیعت ابی بکر باختیار حضرت ثانی بود و آن را از روافض نقل کرده و بایراد
لفظ لو صح تشکیک صریح دران نموده و ظاهر کرده که صحت این معنی نزد اهلسنت غیر ثابت ست اگر
غلط نکنم این مقوله عجیبه اول ست زیرا که بودن بیعت ابی بکر باختیار حضرت عمر آنقدر بیست
روشن تر از آفتاب است لا یخفی علی من فتح لدیه من هذا الباب تا آنکه در کتب اعتقادات که بر کسی عبودیت شود
ممکن ست نیز اینمعنی ذکر میکنند فقط و مشایخ آن اشاعره بعقد عمر برای ابی بکر احتجاج میکنند بر انکه
خلافت بیک کس هم ثابت میشود علاوه بیعت عمر بالی بکر و متابعت دیگر مردم برین

غلطی علامه کبری در صحیح بخاری و دیگر صحاح و غیر صحاح مسطور است و بر افواه عوام و خواص مشهور شده اند
که ابن روزبهان را هم اختیار در داده که مثل این امر واضح را به رفض منسوب ساخته و تشکک و ارتیاب بصراحت
تمام در صحت آن بهم رسانیده نمیدانم که در این امر که امر استعجاب و استغراب است در روز وقت پیرا او جا گرفته که آنرا به رفض
منسوب میسازد و تشکیک در آن می ورزد شاید از نیز بدهیم رسیده یعنی زوال دهن اساس خلافت بکریه پیدا شده باشد
چه پر ظاهر است که انعقاد بیعت ابی بکر باختیار حضرت عمر از قبیل اشهاد است بن او است
بر نسب خود است یا من ترا حاجی بگویم تو مرا حاجی بگو لهذا از اعتراف بصحت آن دل دزدیده در تشکیک
و توهین آن کوشیده باشد لیکن غافل از آنکه محققین او باین معنی تصریح میسازند و بران می نازند و بآن استدلال
بر قواعد خود میکنند کما فی المواقف و شرحه پس در حقیقت تعجبین استقباح این معنی به رفض قرده ظفر داد
و بنیاد بدیع اساس خلافت بکریه افتاده یعنی با اینهمه هرگاه این حدیث موضوع که مجید شد و مدار آن اهل سنت
و بال گردید و موجب تفضیح ابن الخطاب بر آید و برا الحق تعجبه باشد صحت استدلال بر حقیت خلافت
ابی بکر موقوف بر ثبوت این قول نیست که بیعت ابی بکر باختیار عمر بود با آنکه بوجوه بسیار که تعداد شق
مشغول است صحت خلافت حضرت ابی بکر ثابت خواهد شد کما لا یخفی بالجمله هر قدر که در این کلام غرابت نظام
خوض و غور بکار میبرد حیرت و تعجب افزاید و تازه تازه تری می آید و از این مقوله هم غریب تر باشد
و حقیقت فضل و کمال فضل بن روزبهان باید دید که جای دیگر بزعم خود در طعن و تشنیع بر علامه حلی
السبق میربایند ایراد الزام و ایراد لیس مشکل و مفصل برانجناب می پردازد و خود را مبتلای حیرانی و تعجب
میسازد و میفرماید والعجب ان هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة لان
الشیعة لیس لهم کتاب ولا روایة ولا علماء مجتهدون مستخرجون للاخبار فهو فی اثبات
ما یدعیه عیال علی کتب اهل السنة انتهی و این کلامیست که بملاحظه آن ادنی طلبه علوم بلکه
عوام هم بسماع آن استهزا می نمایند و تمسخر می زنند که اینکه بر جهال هم مخفی نیست بالجمله ابن روزبهان
با وصف تصدی مناظره علامه علی الاطلاق پی بآن نبرده سبحان الله این خوش فهمی و کمال
تبحر را ملاحظه باید کرد که نقل احادیث را برای استدلال از کتب اهلسنت که عین فضیلت است
موجب ایراد و اعتراض بر علامه حلی ساخته سبحان الله این عجیب تعامی را هیچ علاجی نیست موضوع کتاب علامه حلی
همین است که اقوال و احادیث علمای اهل سنت نقل می فرماید و بآن بر مطالب خود احتجاج

احتجاج و استدلال می نماید و فضل بن روزبهان همین امر را موجب تعجب و ایراد و اعتراض می پندارد

ان هذا الشیء عجاب لم یقرع مثله سمع احد من اولی الالباب فالعجب کل العجب ان یبلغ التعصب الی

هذا الرجل الفاضل وتضحک علی فهمه الثکالی بالجمله بدیهی و جلی است که احتجاج و

استدلال باحادیث و روایات خصم موجب مزید افحام و اسکات است این محل ایراد و تعجب گرفتن موجب

هزاران عجب و تحیر است از اهل سنت و کسانیکه ادنی مناسبت بفن مناظره داشته اند خود تصریح کرده اند

باینکه در مقام الزام احتجاج بروایات خصم باید نمود شاه صاحب تحفه میفرمایند و در بیان مسالک الزام کرده شود

که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عاید با ایشان میشود غیر از کتب معتبره ایشان

منقول عنه نباشند و الزاماتیکه عاید باهل سنت میشود می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا

هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق است و یکدیگر اعتماد و وثوق بخبر واقع انتهی پس امریکه

شاه صاحب واجب و لازم میدانند ابن روزبهان از غایت تجاهل موجب تعجب و ایراد می داند اکنون جناب

مخاطب از این هر دو کلام کدام کلام را صحیح میفرمایند و راه ترجیح و انتصار آن چه باید و کدام کلام را مورد

طعن و تشنیع میگردانند و تعسفیه و تحقیق تامل آن قلوب سنیه می رنجانند علی التقدیر بین انه وقع فیهم و حسرته

۱۸۳ پس بخوبی باید شنید که این کلام ابن روزبهان که بظاهر ایراد طعن و تشنیع بر اهل حق است لیکن حسب مصراع

مشهور ع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد این کلام مژده عظیم و بشارت فخیم است باهل حق و موجب

نهایت منت و احسانست که اهل حق زبان بشکر آن ندارد و بیانش آنکه هرگاه ابن روزبهان بر استناد و احتجاج

علامه باحادیث اهل سنت طعن مینماید و تعجب از آن میکند و آنرا معلل میسازد و باینکه اهل حق کتابی ندارند

و نه روایتی و نه علما و مجتهدین که استخراج اخبار کنند پس اصرار است تمام ازین کلام واضح گردید که نزد

ابن روزبهان اگر اهل حق را کتب و علما و مستخرجین اخبار باشند ایشانرا احتجاج بر روایات آن جایز است که ایشان

و آن موجب طعن و ایراد و اعتراض و تعجب نمی بود بلکه فضیلت اهل حق ظاهر میشد و واضح میگردید که برای ایشان

هم روایات و کتب و علماست پس این اجازت صریح است درباره استناد بروایات و کتب خود و

فی ذلک ما لنا و علیهم بالاحتجاج علی اولی النهی زیرا که آنچه اهل حق اثبات آن از روایات اهل سنت مینمایند

مثل امامت بلافصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مطاعن ثلثه و امثال آن بتفصیل تمام در کتب

ایشان بطرق متکثره و اسانید متعدده ثابت و محقق است تا آنکه معاصرین اهل خلاف را که گونه قدرتی نیست ...

در روایات اهل الحق مید ارند این را بعلم الیقین میدانند و اگر نوعی از ارتیاب درین باب داشته باشند اجازت

دهند که این اخبار و روایات بجماعه رخصه دهیم که تفاصیل آن از کتب مطوال و فاتی تماید بالجمله بعد سماع این کلام

فضل بن روزبهان می باید که حضرات اهل سنت که بر آثار و اخبار مقتبسان انوار ائمه اطهار و معترفان بجلال

آن اخیار صلوات الله و سلامه علیهم ما اتصل اللیل بالنهار واقف اند و مثل ابن روزبهان بیگانه بحت نیستند

قفل خموشی بر لب زنند و من بعد هوس مقابله و مکالمه در سر نکنند و شیمه اقتفاء ابلیس پیشه نسازند و باطال

خرافات و ترهات خود نپردازند و راه اتباع حق بپویند و اقتفای آثار اهل صدق جویند بلکه کتب اولین

و آخرین خود بشویند که ابن روزبهان بیک کلمه که بغرض باطل باشد کار تمام کرده و بعد الحمد علی افلاکه نیز و کثرت

اطلاع و تبحر و صدق و دیانت و کمال حزم و احتیاط و تورع ابن روزبهان بغور تمام ملاحظه نموده نسبت که چه کلام

صدق نظام بر زبان آورده یعنی بصراحت تمام ادعا نموده که اصلا اهل الحق را هیچ کتابی و هیچ روایتی نیست و نه

در زمره ایشان علما اند که استخراج اخبار نمایند العیاذ بالله من هذا الکذب و البهتان فی التعامی و الخذلان نمیدانم

که اگر کسی ادعا نماید که هرگز در اهل اسلام هیچ کتابی و هیچ روایتی و هیچ عالمی نیست جواب این ابن روزبهان و اولیاکش ۳۴۳

چه میدهند و بعد ادعای صدق خود درین کلام تکذیب این مدعی بچه طور می فرمایند و هر تقدیر این کلام

موجب ظفر عظیم اهل الحق و باعث بطلان جمیع استدلالات صاحب صواقع و صاحب تحفه و فاضل مخاطب است

که بکتب اهل الحق و روایات ایشان استدلالات و احتجاجات کرده اند زیرا که هرگاه بشهادت ابن روزبهان که عالم

عادل محقق مدقق ثقه و معتمد و حجت و مستند سنت اهل الحق را اصلا کتابی و روایتی و عالمی نباشد ادعای

آنحضرات که مرویات ایشان در کتب اهل الحق و بروایات ایشان ثابت شده طرفی از صحت ندارد بلکه بنا بر افاده

ابن روزبهان هم کذب محض و افترای صرف است که اصلا بهره از صحت ندارد و بهتان صریح و اختلاق فضیح است

که انسر شش پیدا نیست و طرفه تر این است که آنحضرات که استدلال و احتجاج بکتب اهل الحق میکنند و بزعم خویش بسبب

دعاوی باطله خود و قصر احتجاج بروایات اهل الحق می نمایند و از کتب خود بر ایشان حجت نمی آورند امیر افضلیت عظیم برای خود

می پندارند بنا بر افاده ابن روزبهان مساعی ایشان صورت ذلت ظاهر میشود و واضح میگردد که ایشان از کتابی نیست

که بآن حجتی آرند بلکه ایشان برای اثبات دعاوی خود محتاج اند بکتب اهل الحق و ایشان کتابی و عالمی ندارند که استخراج

اخبار کنند بالجمله این کلام سخافت نظام ابن روزبهان با وصف آنکه من حیث لا یشعر مفید اهل الحق است

و موجب سرنگونی اهل باطل لیکن مشتمل است بر جهالات و اکاذیب غریبه که هوش از سر می رباید و دلیل

ساطع وبرهان قاطع ست بر آنکه این بزرگ را اصلا اطلاعی بر معنای الزام و تحقیق حاصل نیست و هرگز
اصل و مدار مناظره را نفهمیده تا باطلاع بر جزئیات و تفریعات و تحقیقات و تدقیقات این فن چه رسد
و نعم ما قال العلامة الشوشتری فی جواب حیث افاد و اجاد واما قوله والعجب ان هذا الرجل لا
ینقل حدیثنا الا من جماعة اهل السنة لان الشیعة لیس لهم کتاب ولا روایة ولا
علماء مجتهدون الخ فمن اعجب العجاب الذی قصد به خدعة العوام لظهور ان الشیعة
انما یحتجون علی اهل السنة باحادیثهم لکونه ادخل فی الالزام واقوی فی الافحام والا فلهم فی الحدیث
ما هو اضعاف الصحاح الستة لاهل السنة کجامع الکافی للشیخ الحافظ محمد بن یعقوب الکلینی الرازی
وکتاب التهذیب والاستبصار للشیخ النحریر ابی جعفر الطوسی وکتاب من لا یحضره الفقیه للشیخ الاقدم ابن بابویه
رحمهم الله وغیرها من الکتب المشحونة بالاحادیث الصحیحة والحسنة والموثقة المرویة من ائمة
اهل البیت علیهم السلام وقد ذکر الشهرستانی فی کتاب الملل والنحل جماعة من اکابر مصنفی
الامامیة کما مر وبالجملة لما علم المصنف قدس سره ان الخصم وهم اهل السنة لا یتلقون احادیث
الشیعة بالقبول عنادا ولجاجا بادر الی الاحتجاج علیهم باحادیثهم ورویاتهم لانه اوکد
فی الالزام کما ذکرنا وکما قال والدی قدس الله روحه
رباعی خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن هی هی بند بکار قول این رای کهن تا خصم ز سخن تو چون گردد ملزم با او ز سخنهای خودش ملزم کن
وکان هذا الناصب الجاهل لم یفهم معنی البحث الالزامی والتحقیقی ومقام استعمالها وهذا غایة
الجهل والبعد عن مرتبة ارباب التحصیل کما لا یخفی علی المحصل انتهی کلامه زید اکرامه
هرگاه این یافعی بیحال فهم و وقت نظر این بر برهان خود بر ارباب انصاف عیان گشت و نمایان گردید که مثل این
بزرگ لیاقت مناظره و محاوره به علامه حلی هرگز ندارد کسیکه هنوز معنای الزام و تحقیق تحقیق نکرده باشد
او را مناظره علامه علی الاطلاق که باعتراف فضل و جلالت او مخالفین زبان میکشایند قرار دادن
مرسید عجایب است و حرف تجهیل چنین عالم علامه بر زبان آوردن طره دستار غرائب سبحان الله اکابر علماء
علمای اهل سنت و اکابر ایشان جناب علامه حلی را بنهایت تعظیم و تبجیل یاد نمایند و تفرد فضل و علم و کمال او شنوند
و جناب مما طلب که بخاک پای این حضرات نمیرسد با فادات ایشان اعتنای نکرده عیاذا بالله جناب او را
جاهل قرار میدهد و نمیداند که بنا بر تجهیل علمای کبار او که علامه حلی را از اکابر علما و فضلای دانشمند

لازم می آید کرمانی شارح بخاری که از محققین و مصنفین بنیاست درنقود ودوشرح علامه حلی را بر مختصر

ابن الحاجب نهایت مدح کرده آنرا از جمله الشروح شمرده که درحق آن گفته که لایق آنست که نوشته شود

بر اصداق وآن سبعه سیاره است در آفاق ونیز درحق آن گفته که آن صحف مکرمه است ونیز علامه حلی را

از اکابر فضلا ربالاستحقاق وبرره علماء کرام معظمین شمرده وبالخصوص آنجناب را باین الفاظ یاد کرده المولی

الشیخ جمال الدین الحلی طابت تربته قال الکرمانی فی شروع التنقیح والمرد وشرح شرح العضد

علی مختصر ابن الحاجب وقد وقع لی من الشروح عشرة اخری حریة بان تکتب علی الاصداق

بل احری اشهرها السبعة السیارة فی الآفاق المنسوبات الی اکابر الفضلاء بالاستحقاق

المولی الاعظم شیخ الدنیا قطب الدین الشیرازی قدس نفسه والمولی السید رکن الدین

الموصلی روح رمسه والمولی الشیخ جمال الدین الحلی طابت تربته والمولی

القدوة زین الدین الخنجی زید درجته والمولی العلامة شمس الدین الاصفهانی نور

مضجعه والمولی الافضل بدر الدین التستری عظم مثوبته والمولی الاعلم شمس الدین

الخطیبی طیب مرقده المذکور اسماء هولاء العلماء الکرام البررة المعظمة علی ترتیب

الشروح التی کانها صحف مکرمة وایضا قال الکرمانی فی التنقیح واکتفیت فی اسماء

الشراح السبعة بما اشتهروا به اختصارا لا احتقارا لمراتبهم العالیة واحتقارا ومن لم

یعظم غیره لا یعظم انتهی فلله الحمد والمنة که ازین جا ظاهر شد که علامه حلی طاب ثراه باعتراف کرمانی

شارح صحیح بخاری از اکابر فضلاء بالاستحقاق واصحاب تصانیف مشهوره فی الآفاق که لائق بلکه الیق

بالکتابة علی الاصداق است می باشد ونیز آنجناب از علماء کرام وبرره عظام است که رتبه آن جناب

بلند ودرجه او ارجمند است وهر که احتقار چنین علماء کبار کند موصوف بذلت وصغار وخارج از

زمره معظمین والاتبار است پس ثابت که حضرت مخاطب نبیل که تحقیر واهانت جناب علامه حلی

طاب ثراه بمبالغه تمام میکند لائق تعظیم وتبجیل نیست بلکه سزای تحقیر وتذلیل است فان من لم یعظم

غیره لا یعظم وبنابر مزید تحقیق امر وکشف حقیقت حال ضرور افتاد که آنچه ابن روزبهان در بین مباحث

مناصب یعنی بجواب حدیث حوض سرایید ومخاطب آنرا بعلق نفیس انگاشته بایه تجهیل علامه علی

الاطلاق بند داشته نقل بردازم وبعد آن همت را بتفضیح وتجهیل او برگمارم تا واضح شود که تجهیل

که را بیشرم و جاهل کیست و حقیقت حال ادعای باطل مخاطب چیست پس مخفی نماند که اولا ابن روزبهان
در جواب قول علامه حلی که ابتدای آن لفظ المطلب الخامس است و آخرش لفظ الکفر بدل بعدی الروایتۀ
اول حمیدی ست ان عبارت گفته که حقیر نقل کردم اعنی قوله اقول ثم شرع ههنا فی مطاعن الصحابۀ و
بعد ابن حسب عادت خویش بعض آیات و احادیث منقوله در کتب اهل السنت که حال عمده ترین آنها که صحاح ائمه
سابقه او است که برجها از اقرارات و اکاذیب مشتمل است تا آنکه جناب مخاطب صحیحین را که عمده صحاح اند نیز مشتمل
بر موضوعات میداند نقل کرده و تکثیر سواد و اضاعت مداد بعمل آورده و بعد آن در مقام جواب این
مفوات مترنم گردیده بما روی من الجمع بین الصحیحین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال
لک لا تدری ما احدثوا بعدک فاتفق العلماء ان هذا فی اهل الردۀ الذین ارتدوا بعد
وفاۀ رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم کانوا اصحابه فی حیوته ثم ارتدوا ویدل
علیه الاحادیث والاخبار التی سنذکر بعد هذا ولا شک ان هذا لم یرد فی شان
جمیع اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم بالاجماع لان فیهم من لم یتغیر ولم یبدل بعده
بالخلافۀ وهو من اهل النجاۀ بلا نزاع فان ارید به من بدل بعض التبدیل ولم یبلغ
الارتداد فلیس فی الاصحاب الا من بدل بعض التبدیل فیرجع الوعید الی الاکثر فلزم
ان لا یبقی مع محمد صلی الله علیه وسلم الا نفر معدود فی کل عصر من الاعصار وهذا
ینافی ما ذکره رسول الله صلی الله علیه وسلم من کثرۀ امته یوم القیامۀ وانه یباهی
بهم الامم کما ورد فی صحاح الاحادیث وان ارید به التبدیل الی الکفر فهو مبین الکفر
فلزم من هذه المقدمات ان هذا الحدیث وامثاله فی هذا الباب واردۀ فی شان اهل الردۀ
کما قاله العلماء انتهی حالا منصف لبیب بنظر اعتبار درین کلام تامل نماید که با تجمل بهین است که بینه
که از ابن روزبهان بوقوع آمده یعنی و مست و پا کم کرده چاره بجز اعتراف بمقصود و مراد علامه حلی نمانده
رب العباد و نیافته زیرا که خود اتفاق و اجماع علمای خود نقل میکند که حدیث حوض در حق آنکسان است که مرتد شده
که اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حیات آنحضرت بودند و بعد ارتحال آنحضرت مرتد
گردیدند و همین است مقصود علامه حلی که کسانیکه در حیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از
اصحاب معدود بودند بعد آن جناب مستحق طعن و ملام گردیدند و مستوجب عذاب نار و خذلان پروردگار

شدند پس کلیه ممدوحیت صحابه برهم خورد و بحسب الیقین معلوم گردید که مجرد صحابیت موجب مدح و ثنا
و تقریظ و اطرای شود چنانچه اهلسنت می‌آنند باین وهم باطل از کفریات و فضائح و قبائح ایشان چشم
پوشند و در تاویل و اصلاح آن کوشند و دیده را نادیده و شنیده را نشنیده انگارند و واقعیات را
از واهیات هم نشمارند و هرگاه این کسان که در حیات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه
بودند و بزعم اهلسنت محامد و مناقب عامه شامل ایشان هم بوده باشد جهنمی گردیدند اگر دیگران هم جهنمی
باشند کدام استبعاد است و چرا مجرد ثبوت صحابیت مانع لعن و طعن با وصف ثبوت افعال شنیعه
از ایشان باشد و بچشم تامل باید نگریست که ابن روزبهان را درین مقام عنان استقلال چطور از اختیار
آن که باعتراف مخاطب علامه حلی قصد آن کرده بود رو داده و کرامت آنجناب ظاهر شده که ابن
روزبهان برای اولیای خود مصیبت عظمی و داهیه کبری برانگیخته خاک تفضیح بر خود و ائمه خود بیخته
بزعم سنیه رشته ایمان را از هم گسیخته یعنی تصریح کرده که هیچ کس از صحابه نیست مگر اینکه از وی بعض
تغییر و تبدیل واقع شده و این کلام اگر محمول بر جمیع صحابه است پس صریح ست در اینکه از خلفای ثلثه
هم بعد وفات سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات تغییر و تبدیل و احداث احداث واقع شده و لله الحمد
علی اعتراف الخصم بذلک مگر اینکه جناب مخاطب ثلثه را از اصحاب خارج نماید و فضیلت صحابیت از اینها
مسلوب فرماید فذاک ضغث علی ابالة و اگر این کلام محمول بر جمیع صحابه نیست پس باز هم اعتراف
بصدور تغییر و تبدیل از مقبولین اهلسنت و حضرات ثلثه البته لازم می‌آید زیرا که اولا ابن روزبهان
تصریح کرده که بعض صحابه بالاتفاق یعنی باتفاق شیعه و سنی متغیر نگردیده‌اند و تبدیل نکرده و این
اتفاق را دلیل عدم ورود حدیث در حق جمیع صحابه گردانیده و این صحابه متفق علیهم را از تبدیل و تغییر
مبرا ساخته و بعد آن گفته که اگر اراده کرده شود ازین حدیث کسیکه مرتکب بعض تبدیل گردیده و بحد
ارتداد و یعنی کفر نرسیده پس نیست در اصحاب مگر کسیکه مرتکب بعض تبدیل شده پس عبارت اخیر باشد
صحابه شود یعنی همه آنکسان که سوای مجمع علیهم اند پس بنابرین صدور تغییر و تبدیل از جمیع صحابه سوای
اینها که اتفاق بر برائت کلیه شان واقع شده ثابت شود و مراد شد فان قوله فلیس فی الاصحاب الا من بدل الخ
بامکان الاستثناء صریح فی العموم کما لا یخفی علی ارباب العلوم و کلامیکه مفید تقیید این عموم باشد درین کلام مذکور
نیست سوای آنچه در سابق ذکر کرده که بعض صحابه باجماع مصدر تبدیل و تغییر نگردیده‌اند و ظاهرست که حضرات ثلثه

داخل این صحابه نیستند که اجماع بر ایشان کجا متحقق ست و ازین جا کالشمس فی رابعة النهار روشن گردید
که از حضرات ثلثه هم نزد ابن روزبهان تغییر و تبدیل واقع شده و نیز واضح شد که سوای معدودی چند که اجماع
بر عدم صدور تغییر و تبدیل از ایشان واقع شده جمیع اصحاب مصدر تغییر و تبدیل گردیدند حالا از جناب مخاطب
می پرسیم که آیا تجهیل علامه جلیل همین ست که ازین فاضل نبیل بوقوع آمده که زبان طعن بر تمامی صحابه الا
من استثناه کشوده همه ایشان را مصدر تبدیل و تغییر بعد وفات جناب بشیر و نذیر صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده
واما انچه این فاضل فرموده که آن ارید به التبدیل الی حد الکفر فهو عین المدعی پس البته این قول را
اگر جناب مخاطب تجهیل قرار دهد بلا ریب صحیح و درست ست لیکن متعلق این تجهیل میدانی که کیست بنا بر
ضرورت صاف میگوییم که ملا زمان مخاطب ست زیرا که این قول مع ملاحظه ما تقدم هیچ صریح و فضیح ست
که ابن روزبهان ادعای اجماع و اتفاق علمای خود نموده برینمعنی که مراد از ارتداد در حدیث حوض ارتداد
شرعی و کفر ست و این حدیث در حق کفار و مرتدین واقع ست حالانکه جناب مخاطب ازین معنی تحاشی تمام
دارد و باهتمام مالا کلام با ثبات میرساند که هرگز این حدیث در حق کفار وارد نیست و لفظ ردت هرگز بر کفر
محمول نیست کما صرح به فی المسلک الاول مراراً و جهراً ابهاراً پس ابن روزبهان که ادعای اجماع علما بر
حمل ردت بر کفر کرده بر ملا از راه کرامت باوصف تقدم زمان تجهیل جناب مخاطب نموده و سخافت
انکارش ظاهر فرموده و در نهج الحق بعد عبارت سابقه که جوابش از ابن روزبهان منقول شده این عبارت
مذکور ست که مخاطب نقل فرموده و روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین الخ
و ابن روزبهان در جواب این حدیث مے نویسد اقول قد وقع التصریح فی هذا الشرح
علی ما ذکرناه ان المراد منهم ارباب الارتداد الذین ارتدوا بعد رسول الله وقاتلهم ابوبکر الصدیق ایضاً
و این کلام هم چنانچه سابقاً دانستی منافی مطلوب علامه حلی نیست بلکه علامه حلی فقط دعوی
روایت نمودن اهلسنت مطاعن را در حق اصحاب کرده بود و ابن فاضل بر آن هم زیاده کرده
کفر را در حق اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت کرد و الکفر افضح المطاعن
واشنعها و اقبح المثالب و افظعها پس نمیدانم که مخاطب مقام درین کلام که ادعای تجهیل
علامه حلی احله الله دار السلام قصد فرموده که سر آن نازش و فخار تمام آغاز نهاده ادعای تجهیل
تجهیل جناب مخاطب البته ست زیرا که جناب او لفظ ارتداد و نص در ردت شرعی نمیداند

روزبهان لفظ ارتداد را نص صریح در ارتداد شرعی دانسته بلفظ مرتدین که در حدیث آمده دست استدلال
بران کرده که این حدیث در حق مرتدین واقع ست این بود حقیقت مساعی جمیله ابن روزبهان که در تجمیل خود
و تجمیل جناب مخاطب نبیل بکار برده و منجر بانتشار حواس او و اولیای ناحق شناس او گردیده و اغلب که
جناب مخاطب را بعد ملاحظه باذکر خیال خام مباهات و فخار از سر بدر رود و فکر اصلاح و تاویلات
ان شخص خوش وقتی و فراغ بالی جنابش گردد و حقیر متحیرم که جناب مخاطب چگونه با وصف این همه فهم و ذکا
بر این کلام ابن روزبهان که سراسر مبطل افادات مسلک اول او و موجب ظفر خدام جناب مصنف علام اسکنه الله
دار السلام ست علم مفاخرت و مباهات افراشته بدست خود بر پای خود تیشه زده در حقیقت با بطال
کلمات سابقه خود پرداخته ظاهرا جناب مخاطب بمطالعه کلمات ابن روزبهان ابن بلند اکتفا
فرموده و رجما بالغیب ادعا کرده که ابن روزبهان مساعی جمیله در تجمیل علامه حلی طاب ثراه بتقدیم رسانیده
و ندانسته که آخر با این تجمیل بالکل راجع میشود **قوله** قاضی نور الله **اقول** حسبیکه جناب علامه
شوشتری طرق خلاص را بر ابن روزبهان بسته و از چهار سو ابواب چاره را برو بند نموده و الزامات
صحیحه و ایرادات قویه بعبارات فصیحه جان خراش وارد نموده قلوب متسننین نیک میدانند که قسم روح و
جروح در قلوب ایشان انداخته و جز زاژخای و عناد اصلا جوابی برای ایشان نگذاشته نسبت
پیچ و تاب خوردن بآنجناب در جواب هفوات ابن روزبهان از غرائب مزعومات ست و آنچه سوای
بعض از اجوبه مزعومه این کتاب استطاب نموده و نام یکی تبیین الحق و نام دیگری در رنمرد مرتبط
ظاهر فرموده پیش آنکه چون این هر دو جواب ظاهر و مشهور نیست و حضرات اهل سنت آنرا روبروی
اعلام اهل حق پیش نکرده اند بلکه در حسنا دیق تقیه که باعتراف حسن بصری علی ما فی صحیح البخاری وغیره الی یوم القیمة
جائز ست گذاشته اند ذکر آن سودی نمی دهد که هر کس در کوچه خود شیر غران ست اگر در مقابله اهل حق
آنرا پیش کنند و نقل آن هر دو عنایت سازند با یشان و هند که نزد کدام کس از علمای ایشان ست که
استعاره از و ممکن باشد الله حقیقت امر را تماشا نمایند و رنه چنین تهویلات و تسویلات اصلا
کاری نمی کشاید هر کس را میرسد که برای هر کتاب جوابی قرار دهد و گوید که از علمای ما آن سخافت و هزالن
ظاهر ست اما حوالة جناب مخاطب بجواب ایضاح که در انجا باصل ابن را جبر الشعاری رفته پس
حقیقتش انیست که در آنجا از اشعار بجوابیکه مخاطب آنرا تبیین الحق موسوم میکند اثری نیست اری ذکر

۳۸۶

ذکر در غرر التنبیه و آنجا یافته میشود لیکن از آن ثابت نمیشود که مجیب ایضاح بر این جواب مطلع گردیده و آن کتاب
نزد او رسیده بلکه چون فاضل رشید از آن بعض عبارات نقل کرده و مدعی وجود آن گردیده لهذا برای الزام
فاضل رشید باینکه اهل سنت جواب کتاب احقاق الحق که مشتمل بر تشنیعات بوده نوشته‌اند ذکر آن نموده چنانچه چنانکه
فاضل رشید در باره رساله فضائل صحابه که گفته که مشتمل بودن آن بر تشنیع قابلیت آن ندارد
که اعتنا بجواب آن پرداز و در منتهی الکلام که جواب ایضاح است بجواب آن گفته چون کتب امامیه از تشنیع صحابه کبار
مملو و مشحون است و اینها را از این چاره نیست چنانکه حکما از ابطال جزو لایتجزی برای اثبات ترکب جسم از هیولی
و صورت چاره ندارند امامیه را از ابطال خلافت خلفا بجهت اثبات خلافت بلافصل امیر المومنین
علیه السلام گزیری نیست و در ابطال خلافت بیان مطاعن و مثالب لابد است همین را خواه تشنیع تعبیر نمایند
خواه بمثالب یا بلفظی دیگر تعبیر کنند و این همیشه علمای اهل سنت بر این امر نظر نکرده بجواب امامیه کتابها تصنیف
کرده‌اند چنانکه فضل بن روزبهان بجواب نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی علیه الرحمه که خالی از تشنیعات
بر صحابه کبار و اشاعره نیست ابطال نهج الباطل نوشته و قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق بجواب
آن شدت طعن و ملام و مذمت و هجو اصحاب و علمای عالیجناب اهل سنت دریغ نداشته و هجو شنیع و رکیک فاضل
ایشان در تحریر مصنف نموده است چنانکه کتاب هم در بعض مواقع عبارات ایشان را منقول میسازیم انتهی
و این کلام چنانچه صراحتاً از آن واضح است مسرود است برای الزام فاضل رشید باینکه علمای اهل سنت جواب
کتبهائی که مشتمل بر تشنیعات است نوشته‌اند و محض برای آن ذکر در غرر که فاضل رشید از آن عبارات نقل کرده
نموده و خود مدعی اطلاع بر آن و ملاحظه آن نشده و اصل این جواب علی ما سمع من بعض الاحباب آنست که
شاه عبد العزیز بعض مباحث اوائل کتاب احقاق الحق فسخ شبهات کرده لیکن چون اوراقی چند
بیش نبود از ترویج و تشهیر آن دست کشیده بهمین سبب جز بنظر مثل فاضل رشید و غیره نرسیده قوله
فاضل جلیبی الخ اقول آیة الله فی العالمین انچه در غرر الفوائد که صاحب تحفه شهریاران حق تی کافه فخار
را پاک کرده باینکه صاحب تحفه و صیقی در باره دوست داشتن اصحاب پیغمبر که ثناء جامعه آل القبیلات نموده
فرموده نیست اگر لحاظ نیست که تمیع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست باید داشت زیرا که همه اینها
متصف بکمال بودی و حسن رفاقت و نصرت آنحضرت قربة الی الله بوده پس انچه در خلافت مانع تکلم الائمه
و آیات و احادیث کثیره دلالت بر مدح بعض اصحاب فی الجمله وارد شده بیان شد یعنی نافی مبیر باید اما انکه گفته‌ایم

که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند بر آنچه روایت میکند حمیدی فی الجمع بین الصحیحین
من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد الله بن عباس قال ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال الا وانه سیجاء الخ ازین عبارت سراپا متانت بر اصحاب بصیرت و درایت در کمال
وضوح و ظهور رسیده است که جناب آیة الله فی العالمین بحدیث حوض ابطال آنچه مخاطب جمیع اصحاب جناب
رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم بخیر و صلاح و حسن خاتمت و فلاح فرموده و ثابت نموده که بعضی از ایشان
سالک خلاف این طریق و شارع بغیر این نهج بوده تا که براه ارتداد و احداث بعد ارتحال رسول
متعال صلی الله علیه وآله وسلم گردیدند و مستحق عذاب و نکال و سوق بسوی شمال شدند مراد آنجناب
درین مقام تطبیق حدیث حوض بر خلفای ثلثه نیست زیرا که نه آنجناب تصریح باین معنی درین عبارت نه
فرموده و نه ابطال کلیت خوبی جمیع صحابه موقوف بر آنست بلکه این کلیه بمحض ثبوت این معنی که بعض صحابه
مرتد گردیدند و مستحق جهنم شدند بهم می خورد خواه این صحابه خلفای ثلثه باشند خواه غیر ایشان پس کمال
عجب است از فاضل مخاطب که با وصف آنهمه بلند پروازیها و بالاخوانیها در فهم عبارات فارسیه که
نهایت سلیس است باتشویش و حیرانی دست و بغل میشود و مرتکب اینچنین خطاهای فاحشه و اغلاط واضحه
میگردد اگر ادنی عامی هم این کلام فیض التیام را بشنود هرگز او را شکی و اشتباهی رو نخواهد داد که
منظور درینجا بیان مثالب و معایب مطلق اصحاب است و غرض تطبیق حدیث حوض بر ثلثه که بزعم فاضل
مخاطب خلفای راشدین اند متعلق نیست چه درین عبارت که مخاطب هم نقل آن کرده بصراحت تمام
مذکور است که حدیث حوض دلالت میکند بر اینکه جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند حیث قال
اعلی الله مقامه فی دار الکرامة اما اینکه گفتیم که جمیع اصحاب متصف بخیر و خوبی نبودند پس دلالت میکند
بر آنچه روایت میکند حمیدی الخ پس این عبارت را حمل نمودن بر اینکه آنجناب حدیث حوض را
بر خلفای ثلثه حمل فرموده [illegible] است که در بیان نمی گنجد الا اگر اینجناب مخاطب دیگر صحابه را
از شرف صحابیت برآورد و لفظ اصحاب را منحصر در اصحاب ثلثه نماید از سیاق صریح کلام اعراض
فرماید ارشاد سازد که معنای این کلام آنست که جمیع ثلثه متصف بخیر و خوبی نبودند فذلک تحکم یضحک
علیه الثکلی بالجمله هرگز وا نمیشود که جناب مخاطب را چه [illegible] دست داد که [illegible] بر اینکه درین مقام اهتمام
در اثبات حمل نموده [illegible] حدیث حوض بر خلفای ثلثه بکار برده و من [illegible] النفس ادعا [illegible]

که علامه حلی طاب ثراه حدیث حوض را بر خلفای ثلثه حمل نموده و ایشان را مصادیق آن قرار داده حال آنکه
هرگز در عبارت آنجناب ازین معنی نشانی یافت نشد و همچنین بجناب آیة الله فی العالمین نسبت داده که
جناب او هم این حدیث را بر ثلثه فرود آورده و در عبارت جناب او هم ازین ادعا اثری پیدا نیست
و غریب تر آنست که بر محض ادعا اکتفا نکرده از راه مزید جسارت عبارت این هر دو جناب هم نقل کرده
که از ملاحظه آن ابطال دعوی او ظاهر است چه درین هر دو عبارت محض ادعای دلالت این حدیث
بر طعن و عیب صحابه بغیر تعیین و تخصیص اعیان شان مذکور است که و ثبوت این قدر ازین حدیث اهل سنت
هم کلامی نمی توانند نمود که منطوق صریح حدیث است پس کاش جناب مخاطب بمحض ادعا اکتفا می نمود
که صحت دعوی او و عدم صحت آن از کتابهای شان بر ناظران ظاهر نمی شد بلکه موقوف می ماند بر مراجعت اصل
هر دو کتاب اما چون اصل عبارت هر دو کتاب ذکر کرده خود دست از ابطال دعوی خویش پیش نموده تو هم
نشود که چون تصریح انکار دلالت عبارت نهج الحق و ذو الفقار بر حمل حدیث حوض بر خلفای ثلثه میکنم
از تخطیه جناب مخاطب بسبب نسبت این ادعا بعلامه حلی و آیة الله فی العالمین [illegible] با انکار امکان انطباق
حدیث حوض بر خلفای ثلثه نزد آنحضرات هستم و بنای مطلوب جناب مصنف را اساس [illegible]
زیرا که کلام درین است که آنحضرات درین عبارات تطبیق حدیث حوض بر خلفای ثلثه نکرده اند و ادعای
دلالت آن بر طعن و ملام ایشان بالخصوص نفرموده اند گو این تطبیق و حمل این حدیث بر ثلثه بدلائل
دیگر و نصوص متعدده خارجیه [illegible] ثابت باشد لیکن درین عبارات اصلا ذکری از آنحضرات
این تطبیق و تعیین نبود چنانچه جناب مخاطب مدعی آن شده و ادعای دلالت نفس حدیث بر مذمت
بعض صحابه بغیر تعیین و تخصیص منافی ادعای دلالت آن بنظر دلالت دیگر بر این و نصوص و ثبات
خارجیه بر ارتداد و ارتداد ثلثه نیست زیرا که خاص منافی عام نمی باشد و چون [illegible] دلالت
حدیث بر ارتداد و ارتداد صحابه بغیر تعیین و تخصیص بغایت ظاهر و واضح است مطلوب [illegible] جناب
آیة الله فی العالمین و دیگر علما [illegible] هم همین قدر بوده تا ابطال عدالت و جلالت و خیریت و منقبت
جمیع صحابه که اهل سنت مدعی آنند ثابت شود و لهذا بر آن اکتفا فرمودند و ازین اکتفا لازم نمی آید
که نزد ایشان انطباق حدیث حوض بر خلفای ثلثه چنانچه جناب مصنف تعیین آن فرموده صحیح [illegible]

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

ومتاخرین دیگر نیز همچنین قیل وقال نموده اند قطع نظر از ایراد آن کرده میگوییم که جوابیکه محتوی بر نصوص و قرائن وضم نمایم برای تسلیه حضرات امامیه باشد چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای این احادیث همین خلفای ثلثه و اعوان و انصار شان اند که بعد ارتحال جناب رسول متعال عیاذا بالله مرتد گشتند و سند ایشان اولا مقوله جناب شافع محشر ست اعنی اقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الآیه چه امت حضرت عیسی علیه السلام بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند و همچنان خلفای راشدین اهلسنت که رئیس شان ابوبکر صدیق بود بعد ارتحال ختمی پناه مرتد گردیدند ولهذا جناب شفیع المذنبین مقوله جناب عیسی را اعاده فرمودند قال صاحب البحار وخص هذا بمن لم یسمع النص علی امیر المومنین ولم یبغضه ولم یعاده فان من فعل شیئا من ذلک فقد انکر قول النبی صلی الله علیه وآله وکفر ظاهرا ایضا ولم یبق له شیء من احکام الاسلام انتهی قتله مترجم میفرماید که این حکم یعنی بقای بر ظاهر اسلام مخصوص بکسی ست که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نص بر خلافت امیر علیه السلام نشنیده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه هر که مرتکب این امور شده منکر قول پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم بحسب ظاهر هم کافر ست و هیچیک از احکام اسلام برای او ثابت نیست و قتلش واجب ست انتهی بحروفه وثانیا در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح موجود ست و این نص ست در ارتداد ایشان مثل احادیث اخر اعنی ارتدت الصحابة کلهم الا ثلثه یعنی اهل ردة وارد گردیده و بسیار پیچیدان با وصف بی استعدادی محض برکت تشیع فهمیده در اثبات این مدعا بدلائل باهره و براهین قاطعه بدیهی اولی و اضح میگرد انم که استدلال ورزیده بلا باقیه ای کسانی است انیات القلوب و انقاذ از بحار منقول شده و همچنین استخراج و مذهب تصوری صاحب امامیه که خلفا را در جمیع احکام اخروی در ذیل کفار گرفته اند بدیهی البطلان ست بلکه احادیث در شان بعضی از کبرای اهل تشیع که بعضی از آنها بنابر ضغائن دیرینه و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت حب جاه و طمع زخارف کینه بموجب احادیث جعفری تردد یا امتثال بلا فصل امیر ورزیدی و تقیت آنجناب ببطلان خلافت غاصبین و متغلبین بهم رسانیده مصداق مشاهد عینه شده بودند در کلام صادق القیام ائمه اعلام جسب اگو سالم پرستی و در اتداد و تنی عیب مرتکب گردیده اند و بموافقت علوی بهم نرسانیده اند کما فی البحار وغیره من کتب الرجال و بیحیی تفصیله انشاء الله الکبیر المتعال از دست جماعه ابوبکر و عمر و عثمان و من تقوم مقامهم و چه صحابه اند و این ... تعبیر نمیده

که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی و مانند او بران دلالت دارد و آنها را کی حاصل بوده فانظر ایها
ما اتیک بعین الانصاف مبرئا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل نقادة وثاقة الدلائل
فاقول اما ادعاء ارتداد الخلفاء و من یمیل الیهم نظرا الی ذلک الحدیث و انطباقه علیهم فغیر تیه بلا صریح حسب
جواهر الفاظ این احادیث و قیود و تکیه در ان مسرود است از ین اراده معرض دا بی ست و روایات امامیه که در باره
خلفای ثلاثه بصدور خیالیه علمای اثنا عشریه وحی آسمانی و احادیث رسول ربانی نتوان گفت نیز از ین مدعا
ساکت است اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل بر ارباب افکار صائبه
و اصحاب اذهان ثاقبه مخفی و محتجب نماند که مخاطب قمقام بقصد مماثلت کلام بلاغت نظام جناب مصنف همام
اعلی الله مقامه دار السلام درین جا تقریر انطباق حدیث حوض بر خلفای ثلاثه متضمن ادعای دلالتش بر کفر
و ارتداد مصادیق آن از طرف اهل حق وارد کرده و ندانسته که ذکر این تقریر از طرف ایشان هرگز وجهی ندارد که اصلا تقریرات
ایشان نمی ماند بلکه سراسر خلاف تنصیصات ایشانست آری این تقریر وقتی لیاقت ذکر میداشت که اهل حق
ادعای صراحت لفظ ارتداد و ارتداد شرعی و کفر ظاهری میکردند و چون بخلاف این معنی باعتراف
مخاطب قمقام تصریحات کرده اند چگونه ایجاد این تقریر از طرف ایشان متضمن ادعای دلالت این حدیث بر کفر
و ارتداد شرعی معنی از جا از خواهد داشت و جناب مصنف که در رساله خود این تقریر از جانب حضرات
اهل سنت محتوی بر سند و قرینه و تطبیق حدیث حوض بران جماعه که ابو بکر با آنها قتال کرده وارد
نموده بود وجهش این است که حضرات اهل سنت ادعا فرموده اند که حدیث الحوض نص است در کفر این
زمره چنانچه جناب شاه صاحب در تحفه در جواب طعن سوم از مطاعن صحابه که متضمن حدیث حوض است
فرموده اند جواب از ین طعن آنکه این حدیث صریح ناطق است که مراد از اشخاص مذکورین مرتدین اند که موت
آنها بر کفر شد و هیچ کس از اهل سنت این جماعه را صحابی نگوید و معتقد خوبی و بزرگی آنها نشود و اکثر بنی حنیفه
بنی تمیم که بطریق وفادت بزیارت آنحضرت مشرف شده بودند باین بلا مبتلا گشتند و خائب و خاسر شدند.
انتهی و کلام ابن روزبهان که منقول شد نیز صریح است درین دعوی که لفظ مرتدین را دلیل صریح بر ارتداد ایشان
گردانیده و چون این دعوی ناطق بودن این حدیث بصراحت در کفر این زمره عاری از دلیل و برهان بود
جناب مصنف قدس الله روحه از راه تبرع و احسان که از اخلاق جمیله ماهرین اعیان است از راه اتمام حجت
دلیل فرموده و برهان و سند و قرینه آن از طرف خود ذکر کرده با تمام برایشان حجت گذاشته لیکن جناب

مخاطب از راه قصور باع و قلت تتبع و عدم شعور بر افادات شاه صاحب و ابن روزبهان تکلیف علی غیرها
از قبول بار این احسان جناب مصنف و ابن روزبهان سر تافته بلکه مقابله احسان بکفران نموده دل آنها را ساخته بطعن
و تشنیع بر آنجناب نموده و ادعا کرده که هرگز اهل سنت مدعی کفر این مرتدین که تطبیق حدیث حوض بر ایشان
میکنند نمیشوند تا محتاج باشند باین تقریر که جناب مصنف ذکر فرموده و لله الحمد که شناعت و رزانت وجه ایراد
این تقریر از جانب حضرات اهلسنت و نهایت احسان و امتنان جناب مصنف قدس الله نفسه و طیب رمسه
بر ذمه ایشان ثابت گردید پس جناب مخاطب که بهوس اقتفای آثار مصنف تحریر و خیال تمام تقلیب عبارات
آن علامه فاقد النظیر بی تمیز لما یصلح للتقلیب و لا یصلح له عند الالبیب این تقریر را از جانب اهل حق ذکر نموده
البته مورد آن شنیعاتی ست که مخاطب بر تقریر جناب مصنف وارد کرده زیرا که اهل حق هرگز ادعا نکرده اند
که حدیث مذکور صریح ست در کفر این اصحاب چنانچه رجوع بکتب اهل حق شاهد عدل کلام این مستهام [illegible]
بلکه خود مخاطب در مسلک اول باهتمام تمام این معنی را ثابت کرده چنانچه بعد نقل عبارت [illegible]
عبارت ضربت حیدریه گفته بالجمله این همه عبارات و معانی نص صریح ست در اینکه نزد علمای فریقین لفظ
ارتداد که در احادیث حوض و امثالش واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین و اسلام نیست
انتهی و هرگاه اهل حق ادعا نکرده باشند که حدیث حوض دلالت بر کفر اصحاب دارد باز تقریر مخاطب متضمن
استدلال و احتجاج بر این معنی از طرف اهل حق وکالت فضول و نیابت نا مقبول ست بمقتضای کالای بد بریش
خاوند برده هش مردود و پس هیچ جواب بقدح آن مبدل شد والحمد لله علی ذلک باقی ماند اینکه احادیث را
اهل حق بر خلفای ثلثه منطبق میسازند و ایشان نزد ایشان کافر بودند پس میگوئیم که مجرد تطبیق و حمل این احادیث
بر ایشان مستلزم ادعای صراحت این حدیث در کفر مصادیق آن نیست بلکه کفر ایشان از امور دیگر ثابت ست
و حمل این حدیث بر ایشان امر آخر ست مثلا اگر در حدیثی مجملا وارد شود که بعض صحابه مرتکب زنا و شرب
خمر و قتل نفس مومنه بوده اند و آنرا بجهت دلالت دلیلی بر خلفای ثلثه فرود آریم از آن لازم نمی آید که این امور را
نص در کفر دانسته باشیم و هو فی غایة الظهور کما لا یخفی علی ارباب الشعور قوله قال صاحب البحار الخ اقول
اگر غرض جناب مخاطب از نقل عبارت بحار انیست که مولانای مجلسی اجلسه الله فی المجالس القدسی حدیث
حوض را نص صریح بر کفر و ارتداد شرعی مصادیق آن دانسته چنانچه کلام ما بعدش بر آن دلالت صریحه
دارد فذلک فریة بلا مریة چه هرگز علامه مجلسی جعل الله الجنة مثواه حدیث حوض را نص صریح در کفر

وارتداد شرعی اصحاب نمی داند وهرگز این معنی را ادعا نکرده حسن فهم ووقت نظر مخاطب باعث بر این ابهام میکرد ویا دیده ودانسته مرتکب اکاذیب وافتراآت میشود وچون احتمال اول موجب تحقیر شان جناب ش ولده یا فتن حرف در فضل وکمالش ست ناچار وتقدیمش دل باحتمال دوم خواهند داد وارشاد خواهند نمود که برای تلبیس وتخدیع عوام واظهار این معنی که او تقریرات جناب مصنف را تقلیب کرده وکاری غریب نموده ارتکاب امثال این اکاذیب سهل شمرده قریب الی اینجا عبارت بر آن فرموده وبنا بر توضیح تمام عبارت علامه مجلسی طاب ثراه نقل کرده میشود پس بدانکه آنجناب اولا از کافی این حدیث نقل کرده عن ابان عن الفضیل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الناس لما صنعوا ما صنعوا اذ بایعوا ابا بکر لم یمنع امیر المومنین من ان یدعوا الی نفسه الا نظرا للناس وتخوفا علیهم ان یرتدوا عن الاسلام فیعبدوا الاوثان ولا یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان الاحب الیه ان یقرهم علی ما صنعوا من ان یرتدوا عن الاسلام وانما هلک الذین رکبوا ما رکبوا فاما من لم یصنع ذلک ودخل فیما دخل فیه الناس علی غیر علم ولا عداوة لامیر المومنین فان ذلک لا یکفره ولا یخرجه من الاسلام فلذلک کتم علی امره وبایع مکرها حیث لم یجد اعوانا انتهی وبعد آن گفته بیان قوله علیه السلام من ان یرتدوا عن الاسلام ای عن ظاهره والتکلم بالشهادتین فابقاهم علی ظاهر الاسلام کان صلاحا للامة لیکون لهم ولاولادهم طریق الی قبول الحق والی الدخول فی الایمان فی کرور الازمان وهذا لا ینافی ما مر وسیاتی ان الناس ارتدوا الا ثلثة لان المراد فیها ارتدادهم عن الدین واقعا وهذا محمول علی بقاءهم علی صورة الاسلام وظاهره وان کانوا فی اکثر الاحکام الواقعیة فی حکم الکفار وخص ذلک بمن لم یسمع النص علی امیر المومنین علیه السلام ولم یبغضه ولم یعاده فان من فعل شیئا من ذلک فقد انکر قول النبی صلی الله علیه وسلم وکفر ظاهرا ایضا ولم یبق له شیء من احکام الاسلام ووجب قتله انتهی درین عبارت اصلا ذکری از حدیثی عوض نیست تا تطبیق آن بر خلفای ثلثه واتباع شان چه رسد چه جا ادعای دلالت آن بر کفر ایشان وچه جا ادعای نص بودن آن بر کفر ایشان واگر غرض از نقل این عبارت محض اثبات این معنی ست که صاحب بحار ثلثه واتباع

استقصا ۱۱۱ ۵۹۵

ایشان را کافر و مرتد میدانند پس البته این معنی بسر و چشم مقبول ست و اصلا جای استنکاف و انکار نیست لیکن
این معنی موجب ادعای نص بودن حدیث حوض در کفر مصادیق آن نمی تواند شد تا جناب مخاطب این تقریر را لغو
حدیث حوض بر کفر ثلثه و اتباع شان از طرف اهل الحق ایجاد کنند و بعد آن مشغول جوابش گردد چنانچه جناب
مصنف طاب ثراه بحسب ادعای حضرات اهل السنت دلالت بلکه صراحت حدیث حوض در کفر مصادیق
آن این تقریر را از جانب آنحضرات ذکر کرده بعد آن قلع و قمع آن من کل اصل کرده داد تحقیق داده بالجمله حضرت
مخاطب از خوش فهمی و مهارت خود در ریب خود چنان گمان نموده که چون مولانای مجلسی قدس الله روحه
حکم بکفر سابقین نص از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین و مبغضین جناب امیر المؤمنین علیه السلام
کرده پس اینها حضرات ثلثه اند فرموده و لهذا حدیث حوض را که تطبیق آن بر ایشان میکنند نیز بالضروره
دال بلکه نص بر کفر این اصحاب خواهند گفت و حالانکه این توهمی ست صریح که مضحکه ارباب تحقیق است هیچ گونه
لزوم بین الامرین پیدا نیست و اصلا از قائل شدن باینکه ثلثه مراد اند از حدیث حوض ادعای دلالت
آن بر کفر اینها لازم نمی آید چه جای ادعای صراحت و نص بودن حدیث مذکور بر کفر اینها قوله و ثانیا در خاتمه
حدیث لفظ مرتدین صریح موجود ست الخ اقول مخدوش ست بدو وجه اول آنکه آنفا دانسته که هرگز ۳۹۶
اهل الحق حدیث حوض را نص بر کفر اصحاب نمیدانند چنانکه مخاطب هم بآن قائل ست پس هرگز ایجاد این تقریر
از طرف ایشان وجهی ندارد ولیکن جناب مخاطب از افادات خود هم ذهول و غفول نموده بر خلاف آن از جهت
قلت تامل تنها تقلیب عبارت سراسر متانت جناب مصنف آنچه خواسته درین جا بر زبان آورده
دوم آنکه حدیث ارتدت الصحابة کلهم الا ثلثه و امثال آن را هرگز اهل الحق محمول بر ارتداد شرعی و کفر ظاهری
نمیسازند چنانچه در عبارت بحار که آنفا منقول شد صریح مذکور ست که مراد از ارتداد در امثال این احادیث
ارتداد از دین در واقع ست یعنی نه ارتداد از دین در ظاهر بلکه مراد از ارتداد در امثال این احادیث
ارتداد بمعنی عام ست که منافی اسلام ظاهری نیست و در معنی عام ارتداد همه را داخل می توانند شد هم
مرتدین شرعی و هم کسانیکه بر اسلام ظاهری باقی ماندند و از ایمان بدر رفتند قوله و واضح میگردانم که استدلال
مذهب ملا باقر مجلسی که سابقا از حیات القلوب الخ اقول مردود ست بدو وجه اول آنکه هرگز علامه
مجلسی از حدیث حوض استدلال بر کفر و ارتداد شرعی اصحاب نفرموده و اصلا عبارت حیوة القلوب
که در آن حدیث حوض مذکور ست بر آن دلالت ندارد چه جا عبارت بحار که در آن اثری و نشانی

از ذکر حدیث حوض نیست فضلاً عن التعرض له صریحاً زیرا که نهایت آنچه از عبارت حیوة القلوب مستفاد
میشود آنست که علامه مجلسی هر دو حدیث حوض آن اصحاب را گفته که کافر و مرتد شدند و مخالفت جناب
امیر المومنین علیه السلام نمودند و دشمنان او را یاری کردند و از جمله کفار بدتر اند و ازین لازم نمی آید
که حدیث حوض را نص در کفر و ارتداد شرعی ایشان گفته باشد و لفظ ارتداد را در ارتداد شرعی نص دانسته باشد
چگونه مولانای مجلسی لفظ ارتداد را نص در کفر خواهد گفت حالانکه در بحار تصریح صریح فرموده باینکه
مراد از ارتداد در احادیث ارتداد مردم نگر سه کس ارتداد از دین است در واقع یعنی ارتداد یکه با
اسلام ظاهری جمع می تواند شد آری چون ارتداد مذکور در حدیث حوض عام است که شامل است هر دو
قسم ارتداد را یعنی ارتداد شرعی و ارتداد از اصل دین لهذا مولانای مجلسی در عبارت حیوة القلوب
انطباق آن بر احد القسمین بیان کرده و از انطباق ارتداد بر احد القسمین لازم نمی آید که دلالتش مقصور
بر این قسم خاص باشد و مراد از ارتداد فقط ارتداد شرعی باشد و هرگاه ارتداد اطلاق یابد مفهوم
از آن ارتداد شرعی شود و توضیح مقام آنست که ارتداد را دو معنی است یکی عام دیگری خاص اما ارتداد عام
۳۹۷ پس بمعنی لغوی است یعنی برگشتن از چیزی و این معنی شامل است جمیع انواع ارتداد را خواه ارتداد از
اسلام باشد خواه ارتداد از ایمان خواه ارتداد از اخلاق حسنه و عادات جمیله و امثال ذلک و اما
ارتداد خاص پس ارتداد شرعی است یعنی برگشتن از اسلام و اختیار کفر که موجب جریان احکام
کفار در دار دنیا بر صاحب آن تواند شد و حمل حدیث حوض بجهت تقیید آن بقید علی اعقابهم
بر ارتداد شرعی جائز نیست کما بینه المصنف النحریر و ارتضاه المخاطب البصیر پس لا محاله محمول
بر معنای عام خواهد شد که آن شامل است هم ارتداد شرعی را و هم دیگر انواع ارتداد را و چون در
خلفای ثلثه هم ارتداد شرعی یافته شده و هم ارتداد بمعنای برگشتن از امور یکه در عهد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم اظهار آن میکردند حمل حدیث حوض بر ایشان بهر دو وجه ممکن است هم باین وجه
که ایشان مرتد شرعی بودند و این ارتداد ایشان فردی از افراد ارتداد عام است و هم باین وجه که ارتداد
بمعنی دیگر یعنی برگشتن از امور یکه اظهار آن در عهد آنسرور میکردند در ایشان محقق است پس هر حال با
ایشان دیگر مرتدین که بحد کفر نرسیده اند شریک شوند لا محاله مراد از ارتداد برگردیدن از اصل دین نیست
که با اسلام ظاهری هم جمع می تواند شد و هرگاه ثلثه یا کسانیکه مثل ایشان بودند فقط ولد اطلاق

ارتداد شود و محتمل ست که هم بمعنی شرعی باشد و هم بمعنی دیگر مقابل آن و از مراد گرفتن کفار و مرتدین شرعی
از لفظ مرتدین در حدیث لازم نمی آید که آنرا نص و صریح در ارتداد شرعی گفته باشیم باین معنی که لفظ
ارتداد منحصر در ارتداد شرعی باشد و اصلا احتمال غیر آنرا برنتابد بهیچ نص و صریح گفتن لفظ مرتدین در کفر
اصحاب حدیث حوض امر آخر ست و محل و تطبیق آن بر ایشان امر آخر و ثانی مستلزم اول نیست و آنچه بیان
کردیم با وصف ظهور خالی از دقت نیست زیرا که توهم میشود که ما هم منع از حمل ارتداد بر ارتداد شرعی نموده ایم
و هم تجویز آن کرده ایم و آن متناقض ست با نیکه در حیثیت منع و تجویز فرق ست منع بحیثیتی دیگر ست و تجویز
بحیثیتی دیگر منع ازین حیثیت کرده ایم که از لفظ ارتداد و معنای خاص مراد گیریم یعنی ارتداد شرعی باین طور
که گوییم که مراد بنا بر رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث از ارتداد ارتداد شرعی ست که بنا برین
لازم می آید که در حدیث کسانیکه بحد ارتداد شرعی نرسیده اند داخل نباشند و تجویز باین حیثیت ست
که ارتداد را بر معنای عام حمل کرده ایم که در آن معنی خاص هم داخل ست پس در حدیث آن مرتدین هم
داخل باشند که بحد ارتداد شرعی نرسیده و بنا بر مزید توضیح این را بمثالی واضح کنیم مثلا دابه در اصل بمعنی
۳۹۸ ما یدب علی الارض ست و در عرف منقول شده بمعنای ما یرکب من الحیوانات پس هم بمعنای عام مستعمل میشود
که اول ست و هم بمعنای خاص که دوم ست و در بعض مقامات از لفظ دابه معنای خاص مراد نتوان گرفت
بلکه واجب باشد که آنرا بر معنای عام حمل کنند که درین معنای عام این معنای خاص هم داخل باشد مثلا
گوئید الدابة ما یدب علی الارض که درینجا اگر از دابه معنای خاص یعنی ما یرکب من الحیوانات مراد گیرند
درست نمیشود که این حد دلالت دارد بر آنکه مراد ازان معنای عام ست حالانکه در صورت اراده
معنای عام معنای خاص هم داخل آن عام ست و این حکم که برای معنای عام ثابت شده برای معنای خاص
هم ثابت ست پس همچنین با وصف آنکه حمل ارتداد درینجا بر معنای خاص جایز نیست و اراده معنای
عام واجب ست لیکن باز معنای خاص درین معنای عام داخل ست فتامل و دوم آنکه قول او که مذهب
مذهب معاصرین امامیه که خلفا را در جمیع احکام الخ محل کلام ست چه اگر غرضش ازان این ست که
مذهب منصور معاصرینها این ست که خلفای ثلثه در احکام دنیویه کفار نبودند و مرتد شرعی نگردیدند
فلا بهتان مبین ولیل ولیس الی ذلک من سبیل و اگر مرادش این ست که خلفای ثلثه را در آخرت بحکم کفار
گرفتن نیز مختلف فیه در میان علمای الحق ست و آنچه ذکر کرده مذهب معاصرینها نیست و منفرد میں

دربن باره اختلاف دارند وخلفا را در جمیع احکام اخروی در حکم کفار میگیرند پس این کذب محض وبهتان
بحت است چه هرگز کسی از اهل الحق دربن باره خلافی نکرده وعلی المدعی الاثبات وعلینا رده ان کان صالحا
للالتفات وما ذکره فیما بعد فهو من سخف التوهمات واخش الخرعبلات کما سیظهر الیک بتوفیق
مفیض البرکات **قوله** بلکه این حدیث الخ **اقول** در ابتدا بعنایت آلهی بدلائل زاهره وبراهین باهره مثل
سفیده صبح روشن میکنم که هرگز حدیث حوض در حق مقبولین اصحاب کرام جناب خیر الانام صلی الله
علیه وآله وسلم وارد نیست وهرگز این حدیث بر آنها منطبق نمی تواند شد وتوهمات وشبهات مخاطب که
آنرا دلائل یقینیه حمل این حدیث بر این حضرات قرار داده اصلا لیاقت اصغا و وجهی از وجوه توجه
وورود ندارد وفاضل مخاطب بهوس تقلیب عبارات جناب مصنف اضاعت مداد وقرطاس بکار
برده بعبث عبث جان نازنین در دوان نازک خود را در تعب مشقت وکلفت ایراد عبارات وتزئین
کلمات انگنده اساس انصاف ومراعات حق کنده ظنون نافرجام وخیالات خام درباره اصحاب کرام
که از مقبولین اهل اسلام اند آغاز نهاده **قوله** بیچاره ابوبکر وعمر وعثمان در چه حساب اند **اقول** هرگاه
جناب مخاطب این حدیث حوض را بتصریح خود بر اصول اهل الحق بر آن کسان منطبق میسازد که ترد بامامت
بلا فصل جناب امیر المومنین علیه السلام وتقیت آنجناب جب بطلان خلافت غاصبین ومتغلبین بهم رسانیده
مصداق خاص حینئذ شدند وعیب گوساله پرستی ودراز دستی عیوب گردیده پس کسانیکه خود
ظالم وغاصب وموسوم بگوساله بودند وحق اهل بیت علیهم السلام را پایمال کردند بالاولی داخل این حدیث
باشند وانمراتب رفیعه برای اینها علی وجه الکمال ثابت باشد **قوله** این مراتب رفیعه که حدیث الحوض الخ
اقول در حصول این مراتب رفیعه برای اصحاب ثلثه وبسیاری از اتباع شان هرگز مجال ریب وشک نیست
فاضل مخاطب اگر از راه عناد وتعصب حط منزلت وتنقیص جلالت مرتبه ایشان کند مقام
ناچاری است لیکن اهل الحق در حرمت حقا قصوری نمیکنند و بدل وجان مراتب رفیعه برای این حضرات ثابت
می نمایند وحصول مراتب رفیعه منزلت وقرب برای ثلثه در دار دنیا بخدمت جناب رسالت مآب
صلی الله علیه وآله وسلم منافی نفاق وعناد این حضرات نیست زیرا که نزد حضرات اهل السنت هم بعض
منافقین را نهایت شرف وشهرت ومنازل رفیعه اضعاف مضاعفه بر شرف وشهرت صحابه
مومنین مخلصین که کتاب وسنت باعلی الصوت وثنای ایشان ناطق است حاصل بوده چنانچه ابن حجر

در فتح الباری بآن تصریح کرده حیث قال وقد مال بعض اهل الحدیث الی تصحیح اسلام عبد الله
بن ابی لکون النبی صلی الله علیه وسلم صلی علیه وذهل عن الوارد من الآیات والاحادیث
المصرحة فی حقه بما ینافی ذلک ولم یقف علی جواب شاف فی ذلک فاقدم علی الدعوی
المذکورة وهو محجوج باجماع من قبله علی نقیض ما قال واطباقهم علی ترک ذکره فی
کتاب الصحابة مع شهرته وذکرهم من هو دونه فی الشرف والشهرة باضعاف مضاعفة
قوله فانظر ایها الاول نظرا الی ما اتیت بعین الانصاف بریئا عن الجدل والاعتساف
لم انظر الی غزارة بضاعة القائل بل نقدته وثاقة الدلائل فالفیتها کاکما لم یحط
من الوثاقة بشیء ولو کان طفیفا بل وجدت کل ما ذکرت سخیفا ضعیفا اضغاث
احلامیة وتمویهات اوهامیة واقوال مضعفة وکلمات محرفة کلها من الوهن علی طرف
الثمام ومن الفساد بحیث یظهر بطلانها علی العوام فضلا عن الخواص والاعلام لکن
لسالک النقض والابرام رمت ان تقلب کلام المصنف العلام المقدس السر بریة فکنت
کمن یرید تناول الثریا بید قصیرة وقصدت مضاهاته فصرت تخبط خبط العشواء ۴۰۰
علی غیر بصیرة ناضلت العالم النحریر مع الباع القصیر فرمیت وانت حسیر فی بث الکلام
عن بیوا فیها ونزلت الکلام عن مواقعها حاولت توجیه الطعن والتشنیع الی الکرام البررة
المبارزین للمکارم الرفیعة فکنت کمن یرید ستر الشمس او اخفاء الامس فلا تبا للمرء
الله الله ما اقتفیت المراعاة لیوم النشور وما احتفلت بالاقتحام فی الکذب والزور
اما کان واعظا یومئذ لک ورادع یصدک عن التردی فی المهاوی والتهافت فی کبر المعاصی
والمناصبة للعترة الطاهرة والرائعة اذ ولی المکارم الفاخرة جردت علی ردّ ایاتهم سیف
لسانک الناری واجریت فی مضمار الرد علیهم مرکب الکلام تمادیا فاستعد للجواب فی غد
اهبتک للحساب یوم لا ینفعک الخلان ویبعد الیک الاخوان ویترکک من تبعته
وحیدا فریدا یتحاشی منک شدیدا ویقول ما کان لی علیک من سلطان انما انت
خضت فی هذا الخوض الحالک علیک الذلان فی یوم حصائد السنتک علیک
ویا لاو یلاه بیالک علیک یا فضائح یوم علیک القیامة وترجع علی

نفسك بالحسرة والندامة وتعض بنان الندم وتخبطك غواشي السدم فتقعد ملوما
محسورا وترى اعمالك ومساعيك هباء منثورا لا تحصل من هذه الهفوات والخزايات ما
على طائل ولا يصل يداك الى موهبة من الله ونائل فتقول ليتني كنت ترابا ولم
اخرج ابا ولم اخض في هذه المهاوي المورطة ولم اتقحم في هذه القبائح المسخطة
وها انا اتممت عليك الحجة وبينت لك المحجة وقربت لك البعيد الشاسع واضات
لك النور اللامع ودللتك على الحق الناصع فعليك ان تترك اطاعة الشيطان
والانهماك في المجازفة والعدوان وتقبل على الحق والايقان وتوثر الصدق والايمان قوله
فاقول اما ادعاء ارتداد الخلفاء الخ اقول ان اراد ان دلالة حديث الحوض على
ارتداد الثلثة عن ظاهر الدين وانخراطهم في ضبائر الكفرة المعاندين ممنوعة وهذا
هو صريح كلامه فذلك مسلم بلا نكير وكيف لا وقد اثبت ذلك السند النحرير وغيره
من الاعلام المشاهير كما اقر به المخاطب الجليل ونقله في المسلك الاول ولكن ذلك
۳۰۱ لا يضر بالمراد ولا يزاحم ما نريد فان المرام تطبيق حديث الحوض على الثلثة وعلى جماعة من
ومصاحبيهم واقتفى اثرهم وبعضهم من اضرابهم واتباعهم وامثالهم واشياعهم من غير
ادعاء دلالته على كفرهم ومنافاته صريحا للاسلام كما لا يخفى على من تصفح كتب الاعلام
فانا لم ندع في وقت من الاوقات ان حديث الحوض يدل بذلك بالنفي او الاثبات وانما
قصارى دلالته على استحقاق هولاء للنار وكونهم موبقين عند من بعث رحمة للابرار
ونقمة على الكفار والفجار وتبعيده اياهم عن جنابه واسحاقهم بخطابه ورفع ايدي الشفقة
عن شفاعتهم والمجاهرة بتبعيدهم وتقريعهم وملامتهم وثبوت هاته الشنائع العظام
لهم لا ينافي القول بارتدادهم عن الاسلام بمعنى اخرى اوضحها الاعلام الكرام وجملة القول
ان الارتداد في حديث الحوض وامثاله مطلق غير مخصوص بمعنى فهو شامل للكفرة الذين
نقضوا وابدلوا الردة عن ظاهر الاسلام ايضا فلا منافاة بين عدم دلالة نفس الحديث
على كفر مصادقيه وثبوت كفر بعضهم من خارج بدليل كما لا يخفى وان رام المخاطب
الالمعي والفاضل اللوذعي ان كفر الخلفاء الثلثة وارتدادهم ثابت بلا مرية

ولو كنا ندعى ثبوته من دليل اخر غير حديث الحوض فذلك ممنوع فان كفرهم و
ارتدادهم واضح لا ستره فيه وما اورده المخاطب لابطاله من البراهين فسياتيك
بناها بعد حين ويظهر عليك انها فى غاية الفساد والبطلان وغاية السخافة لعدوانه
اوهام ضعيفه وشبهات سخيفه مع ان الكلام فى ارتدادهم فى هذا المقام من
فضول الكلام وهذا لا ينكر لان تطبيق اهل الحق حديث الحوض عليهم غير مبنى على
ذلك كما لا يخفى على اولى الابصار واما ابطال المخاطب انطباق حديث الحوض عليهم فلا تخمين بحث
الخلاف فيظهر عليك ان ما ذكره المخاطب مردود لانه فى فرض ثبوت الاضافة قوله چه ظاهر
الفاظ الخ اقول هرگز ظاهر الفاظ حديث سياق آن از انطباق بر اهل شقاق ونفاق ابى نيست
وروايات اهل حق كه مخاطب دران باب ذكر كرده بزعم خود بان عدم انطباق حديث بر ايشان ثابت كرده
اصلا دلالت بر مزعوم او ندارد ودر اثر تامل باهل استكافى دران يافته نميشود چنانچه انشاء الله تعالى
باحسن وجوه عليه بيان خواهد شد وواضح خواهد شد كه ادعا آبادا استنكاف آن از اين انطباق مبنى بر
تخيلات وتوهمات مخاطب فقيق النظر است خالى از واقعيت وصحت ندارد قال الفاضل المتوحل
النبيل هدانا الله تعالى الى سواء السبيل وبر مطلوب تصحيح آن ادله وبراهين بسيار
قايم است بر انكه از بسيار از تفاسير دود ليل اول لفظ يعنى قوم من اصحابى ست كه در حديث كتاب سليم
بن قيس هلالى واقع شده وابای تام دارد از انكه اصحاب وقت مراد باشد چه از وصال خالى نيست
يا از اصحاب بعرف عام كه يار ومصاحب دينى و دنيوى را ميگويند مراد باشد يا عرف خاص يعنى شرع
وبديهى است كه بمعنى اول اطلاق اين لفظ بر اهل ردت درست نيست چه انها از اهل خلاف شقاق ارباب
عداوت ونفاق بودند نه بهم تعلقى داشتند بخدمت مقدس نبوى صلى الله عليه وسلم مى يافتند
وانواع مكر وحيله واقسام حيل فريبى براى قتل جناب پيغمبر صلى الله عليه وسلم ميساختند كه زهر
هلاهل بزوايات قربات اميه در طعام سرور انام بكار ميبردند و در غزوه تبوك بالخصوص وقت
معاودت راه كمال عداوت وعناد ميسپردند و بر زبان صدق ترجمان سيد انفس وجان بارها سعى اشتهار شدند
پس آنها البته از صحبت دينى بلكه دنيوى نيز محروم باشند وتحقيق ابن بعضى از روايات مشار اليها نقريح بعلم
واز ترجمه بحار توهم مكابره را وقع نشايد در تفسير عياشى روايت شده از عبد الصمد بن بشير

از حضرت صادق علیه السلام که منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیش از وفات مسموم شد
بتحقیق که آن دو زن یعنی عائشه و حفصه زهر خورانیدند بآنحضرت پس ما گفتیم که آن دو زن و پدران آنها یعنی
ابوبکر و عمر شریرترین خلق خدا هستند انتهی و بر این روایت موقوف نیست بلکه مفسر مذکور در تفسیر خود از همان
امام عالیمقام بروایت دیگر [illegible] نیز در شهادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم همین سبب نقل کرده و در باب
رم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد کشتن آنجناب که فتنه عادت از منافقان بود روایات
عجیبه و از آنهاست شیخ طبرسی [illegible] شیخ صدوق و [illegible] آن یکی از آنها روایت
شیخ اول است که چون حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک مراجعت نمود در اثنای راه دوازده
نفر از منافقان در سر عقبه پنهان شدند تا آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل نازل شد و خبر ایشان بحضرت
رسانید و امر کرد آنحضرت [illegible] را که [illegible] ایشان را بزنند و برگردانند و در آن شب عمار یاسر
شتر آنحضرت را میکشید و حذیفه از عقب می‌آمد پس حضرت بحذیفه گفت که [illegible] آنها را
که بر عقبه ایستاده‌اند چون حذیفه آنها را دور کرد و بخدمت حضرت آمد حضرت از وی پرسید که شناختی
ایشان را گفت یا رسول الله حضرت فرمود که فلان و فلان و فلان بودند [illegible] الی آخر
[illegible] و از جمله [illegible] شیخ ثانی است که شیخ [illegible] از حذیفه بن الیمان
که ناقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را رم دادند [illegible] چهارده نفر
بودند ابوبکر و عمر و معاویه و ابوسفیان پدر معاویه و طلحه و سعد ابن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح
و ابوالاعور و مغیرة بن شعبه و سالم مولای ابوحذیفه و خالد بن ولید و عمرو بن العاص و ابوموسی اشعری
و عبد الرحمن بن عوف و در روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر احادیث [illegible] که
در این باب صاحب بحار الانوار آورده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب [illegible] نوشته
و [illegible] مشتمل [illegible] که از [illegible]
ناظرین از [illegible] آن [illegible]
ایشان را یعنی اول [illegible] گفته و علی هذا القیاس [illegible] ثانی [illegible]
زنهار صادق نمی‌آید [illegible] علی الاسلام [illegible] حضرت [illegible]
آنها را ثابت علی الکفر الحقیقی میگوید [illegible]

میدانند ومخلد فی النار اعتقاد میکنند چنانچه گذشت وشریف مرتضی علم الهدای طایفه نیز باعتراف
مجلسی در حق الیقین همین جاده می پیماید وتصریح بکفر وارتداد شرعی خلفاء وعیاذا بالله مینماید وانانکه
فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان میکنند آخر تناقض وتهافت مقولات شان همین وادی میکشند چنانچه
برناظرین این رساله مخفی نیست وچون منقول شرعی نه آنست که جماعت معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند
بلکه البته ماخذش از کتاب وسنت بهم رسد پس منقول شرعی حقیقت شرعی ست وبغیر صارف خلاف آن مراد
نتوان گرفت درینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود وعدم صدقه علی المرتدین الذین حرقوا بیت بنت
سید المرسلین وحرفوا آیات القران المبین وبدلوا شعائر الدین وسلکوا مسالک ابلیس اللعین غیر خاف علی اهل
الحق والیقین کما بیناه وهرگاه هر دو معنی اصحاب اهل روت صادق نمی آید لا محاله جماعت از صحابه مشهورین
المتصفین بالاصحات مراد خواهند بود که بر السنه امامیه مناقب ومحامد آنها علی روس الناس جاری میشود
مثل حضرت صدیق امامیه اعنی ابوذر وبرادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی وعمار وحذیفه و
ابن مسعود وخزیمه ذو الشهادتین وعامر بن واثله وسعد بن عباده وحضرت عباس عم اشرف الناس
صلی الله علیه وسلم وفرزندان ایشان نه آنکسان که باقر مجلسی وامثال او اندیشیده اند اقول مستعینا
بلطف الرب الجلیل این دلیل که جناب مخاطب نبیل آنرا سر حیل دلائل خود گردانیده مضحکه
ضوان صبیان هیچ میست وجهش همان عدم فهم مطالب جناب مصنف همام احله الله دار السلام
وعدم خوض وغور در حقیقت مرام ست عجب که با وصف این همه استکبار دعجب ونبلا اصلا پیرامون
مطلب واضح نمیگردد وهرچه می خواهد باتباع وساوس وخیالات تقریرات طویله وعبارات عریضه
رکیکه می نگارد توضیح مقام آنست که جناب مصنف در رساله خود این دلیل را بر عدم انطباق حدیث
حوض بر کسانیکه اهلسنت اوشانرا مرتدمی دانند اقامت کرده بنای آن برای قصر دائره بحث قیل وقال
بر زعم اهلسنت ریخته بود یعنی چون این حضرات لفظ صاحب را در آیه اذ یقول لصاحبه لا تحزن
دلیل مدح وستائش ابوبکر قرار می دهند لهذا جناب مصنف برای الزام شان لفظ صاحب را در دو شق
حصر کرده اول یار ومصاحب دینی ودنیوی دوم معنی مصطلح که موت علی الاسلام را دران شرط میدانند
وپر ظاهر ست که اگر نزد سنیه معنی ثالث لغوی برای صاحب ثابت می بود هرگز آنرا دلیل مدح ومنقبت ابوبکر
قرار نمیدادند لهذا جناب مصنف معنای صاحب را در دو معنی بنا بر مزعوم سنیه حصر کرده عدم

وعدم صدق هر دو شق بر کسانیکه اهلسنت حدیث حوض را بر ایشان حمل میکنند بیان فرمود که اشتمال
هر دو شق از ایشان بزعم اهلسنت بر واضح و ظاهر است پس دلیل جناب مصنف الزامی بود نه تحقیقی
و فاضل مخاطب از راه کمال فهم و فراست و مزید ذکا و درایت از حقیقت الامر بیخبر گشته این
دلیل را دلیل تحقیقی گمان کرده بخوش فهمی خود چنان پنداشته که جناب مصنف معنای صاحب را
در این هر دو معنی که ذکر کرده بنا بر معتقد خود حصر کرده و باین خیال فاسد در مسلک اهل نازش و فخار
و ابتهاج و انبساط از حد گذرانیده و گمان نموده که بنا برین تقریر صحبت ابی بکر از آیه اذ یقول لصاحبه
ثابت گردید و تقاریر اهل حق در رد و ابطال آن باطل بر آمد فاعوذ بالله من سوء الفهم و تشاط
الوهم و هرگاه این را دریافتی پس حالا در دلیل مخاطب المعی نظر میکنیم و می پرسیم که آنچه او ما فرموده اند
که لفظ اصحاب منحصر در دو معنی است مبنی بر اصول اهل حق است یا بر اصول نامقبول شما علی الاول دلیل
آن بیان فرمایند و حاشا که اهل حق گاهی اصحاب را درین دو معنی حصر کرده باشند بلکه نزد ایشان هرگز لفظ صاحب
علی الاطلاق دال بر مدح و خوبی نیست چنانچه در رد استدلال اهلسنت بآیه اذ یقول لصاحبه بیان
کرده اند که اصلا لفظ صاحب دلالت بر مدح ندارد بلکه این معنی از معصوم علیه السلام در روایات
اهل حق وارد گردیده اگر بر اصول خویش است پس فکر آن در پیش است که مقام الزام است نه تو ام گفت
که دلیل چه چیز است اگر نزد حضرات اهلسنت لفظ صاحب در دو معنی منحصر باشد و این هر دو معنی
بر شیخین صادق نیاید اهل حق را چه لازم است که شیخین را بگمان باطل این بزرگان مصداق اصحاب
ندانند بالجمله هرگاه نزد اهل حق لفظ صاحب درین هر دو معنی که مخاطب ذکر کرده منحصر نیست این حصر بیشتر
حرفی از انطباق بر علمای مذهب آلی و مستکلمین نباشد بلکه بر آنها صادق و با حوال آنها مطابق
باشد و مراد از اصحاب درین جا مطلق مصاحبین اند و لا دلالة لمجرد المصاحبة علی الشرف و الفضیلة
الدینیة پس بحمد الله پایه نزرک معلوم شد توجیه این دلیل علیل مخاطب که بتمهید و تطویل بیان کرده و در
قلوب عوام خیال تقلیب عبارت مصنف علام انداخته با ابهام کمال رزانت و متانت آن
پرداخته از هم پاشید و هفا خرشت و هبا پاشید [illegible] و الله یحق الحق و یبطل الباطل
و اگر بالفرض کلام جناب مصنف علامه بر آنچه که در اصل رساله فرموده محمول بر تحقیق سازیم و فرض
کنیم که مبنی بر مجرد الزام نیست بلکه مقصود تحقیق هم است خواهیم گفت که آنچه آنجناب فرموده

که لفظ اصحابی که در حدیث وارد است آیا کلی تام وارد از اینکه اصحاب ردّت مراد باشند چه از دو حال
خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص
یعنی شرع انتهی شق اول از آن شقوق مشتمل است بر دو شق یکی یار دینی و دوم مصاحب دنیوی لیکن درین کلام
لف و نشر مرتب است و مراد از آن است که یار دینی و مصاحب دنیوی مجموعاً در عرف عام از لفظ اصحاب
مراد نمی باشد بلکه غرض آنست که لفظ صاحب در عرف عام هم بر یار دینی اطلاق می یابد و هم بمعنی مصاحب
دنیوی می آید چنانچه میگویند که عین بمعنی ذات و چشم در کلمه است و غرض ازین بیان آنست که لفظ
عین بمعنی هر هر واحد ازین معانی مستعمل میشود نه اینکه این معانی مجموعاً ازین لفظ مراد باشد پس همچنین
جناب مصنف بیان کرده که لفظ صاحب در عرف عام هم بمعنی یار دینی است هم بمعنی مصاحب
دنیوی یعنی بر هر هر واحد ازین هر دو معنی در عرف عام لفظ صاحب اطلاق میشود تا آنکه صاحب مجموع
این هر دو معنی اطلاق نماید نمیشود پس ظاهر است که اصحاب ردت باین هر دو معنی اصحاب نبودند کما بینه
المصنف طاب مضجعه پس بنا برین صلاحیت فضیلت برای ابوبکر در اطلاق لفظ صاحب برای او لازم نمی آید
زیرا که غایة ما فی الباب اینست که صحبت دنیویه او ثابت خواهد شد و لا کلام فیه پس بجلاء بکمال وضوح
روشن گردید که اگر کلام جناب مصنف را بتحقیق هم حمل کنیم باز هم توهم باطل مخاطب که در مسلک
اول نموده باطل و متزلزل میشود و این تقریر که درین جا برای عدم انطباق حدیث بر اصحاب
ثلثه وارد کرده نیز لاطائل و مضمحل میگردد زیرا که لفظ اصحابی که درین حدیث وارد است مراد ازان
مصاحبین دنیوی خواهیم گرفت در اطلاق آن بر اصحاب ردت هیچ گونه مضایقه نیست زیرا که مصاحب
دنیوی آنکسی است که صحبت و مجالست ظاهری او را حاصل باشد کافراً کان او مسلماً مومناً کان او منافقاً
معادیا کان او مخلصاً هر کسیکه صحبت ظاهری داشته باشد او را مصاحب خواهند گفت پس مصاحب بودن
اصحاب ردت اصلا منافات ندارد باینکه ایشان از اهل خلاف و شقاق و ارباب عداوت و نفاق
بودند و بصمیم قلب بشرف حضور بخدمت مقدس نبوی نمی یافتند و انواع مکر و حیله و اقسام جعل و
تلبیس برای قتل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم میساختند حتی که در غزوه تبوک بالخصوص
وقت معاودت راه کمال عداوت و عناد سپردند و بر زبان صدق ترجمان سید انس و جان صلی الله
علیه و آله وسلم بار بار رسوا شدند پس ادعای جناب مخاطب که ایشان از صحبت دینی محروم بودند البته

راست ست لا کلام فیه لاحد لیکن این ادعا که بنابرین از صحبت دنیوی نیز محروم باشند طرفه
مکابره ایست که هوش از سر ناظری رباید ظاهر است معنای صحبت دنیوی با آن همه تجرد و تبحر نفهمیده اند
کتب لغت بکشایید و در آنجا معنای مصاحب و لفظ دنیا بخیابید بعد آن تصور فرمایید که آیا
مصاحبت دنیوی با سعد و رابن عبد رو مجتمع می تواند شد یا نه و اگر این عقیده از کتب لغت هم
انحلال نپذیرد و باید که بعضی از طلبه علوم ادبیه و واقفین محاورات لسانیه رجوع آرند و اگر با این همه
کد و کاوش این عقده تحل نشود صبر فرمایید و انا لله و انا الیه راجعون مکرر خوانند قوله از تهمت مکابره
تو هم مکابره را دفع می نمایم الخ اقول ازین قبیل ازین بیان متوهم بود که نا واقفی تهمت مکابره بر خدام
والاستقام و را دعای اتصاف حضرات ثلثه بنتایج غلط اهم میکرد لیکن الحال مکابره را خود بر خود بسته اند
و بعلم الیقین آنرا بر ناظرین ثابت کردند زیراکه دعوی زهر دادن اهل رده که مراد ازان خلفاست ثلثه
ذکر فرموده در دلیل زهر خورانیدن حضرت عائشه و حفصه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را
ذکر می فرمایند و این دلیل را بر دعوی خود منطبق ساخته توهم مکابره دفع میسازند و ازین مکابره برتر
قوله و برین روایت موقوف نیست الخ اقول هرگاه روایتی که ذکر فرموده اند بمقصود مطلوب ربطی
نا افتاد و با دعوی خدام مرتبط نشد این روایت دیگر که اشعار بآن فرموده اند و قریب با قول هم
مطلوب سامی خواهد شد چه بر ظاهر است که دقات جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از سم
دادن عائشه و حفصه با انتفای صحبت دینیه و دنیویه خلفاء ثلاثه نیست و هرگز امر اول بر ثانی هیچ نحو
از انحای دلالت ندارد قوله و در باب رحم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کشتن
آنجناب وقت معاودت از سفر روایات عجیبه الخ اقول ازین امثال این مضامین اگرچه روایات صادقه بلاشبه
نزد مخاطب اهل نحله اش عجیب و غریب خواهد نمود که کسانی که بزعم حضرات از اعاظم مخلصین و محبین بودند
و باقصی مدارج ایمان و عرفان فائز بودند از ایشان چگونه قصد قتل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
واقع شود لیکن اهل حق که ایمان و اخلاص غاصبین خلافت قبول نمیکنند که جناب مخاطب بمقابله
شان بلا اقامت دلیل حرف وضع این روایات بر زبان گهرفشان می رانند و بی کس مخالف مطلوب خود را
موضوع و منحول و مکذوب و مجعول می دانند و از قبیل روایات عجیبه و حکایات غریبه گمان می برد لیکن خصم
بر آن ادله دلیل و برهان گوش نمی نهند قوله و در روایات تفسیر امام حسن عسکری الخ اقول منزلو دعای

لسانی تناقض و تهافت درین روایت و امثال آن اصلا لیاقت اصغا ندارد و هر کس دعاء تناقض
و تهافت در هر کلام می تواند نمود لیکن از امثال این دعاوی کاری نمیکشاید بلکه در خجالت انفعال تحیر
عند المطالبة العجز عن الاثبات البتة می افزاید بسم الله این روایت را نقل فرماید بدلیل متین تو هماتت
اخوان الشیاطین تناقض و تهافت را در ان اثبات نماید و اصلا از تطویل کلام نیندیشید و خوف ملال
و سامت ناظر را پیش نسازد قوله شبهها ناظرین از مطالعه آن پر آب الخ اقول البتة چشمها معتقدین
حضرات ثلثه از مطالعه این روایات پر آب و قلوب جان نثاران شان از ادراک آن خون ناب خواهد بود
قوله و انا نکه فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان میکنند آخر تناقض و تهافت مقولات شان همچنین روی
میکنند الخ اقول بیان این تناقض و تهافت و تفصیل دعوی خود ضرورست محض اجمال کوشش
دعوی تهافت و تناقض سودی نمی دهد قوله چون منقول شرعی الخ اقول بر مخاطب لازمست که
ثابت فرماید که نزد اهل حق معنای مصطلح صحابی که موت علی الاسلام شرط آنست ماخوذ ست از کتاب
و سنت تا این دلیل تمام شود چه ظاهرست که این معنای لفظ صاحب فقط اولی بالمراد باشد که بدلیل
ثابت گردد که نزد اهل حق هر گاه لفظ صاحب در کلام شارع بلا قرینه صارفه مستعمل میشود مراد از ان همین معنی
می باشد و تنها ورود لفظ صاحب در اطلاقات شارع همین ست و تا وقتیکه این معنی ثابت نمیشود حکم
باولویت اراده این معنی از لفظ صاحب جای خویش نیست قوله و عدم صدقه علی المرتدین الخ
اقول الحمد لله الذی اجری الحق علی لسان المخاطب المتین فوصف ائمة الطاغین
بما هم موصوفون فی الواقع بالیقین فانشط المومنین من عقال و انقذهم من ملال
و بشرهم بالسرور و اتحفهم بالحبور وفقه الله من الشرور و حفظه من آفات الدهور
و رفقه لما یحبه و یرضاه من القرب و الحضور و عصمه فیما بعد من الاقتحام فی مناواة
اهل البیت الطاهرین المصطفین للملک الغفور علیهم صلوات الله و سلامه
ما وصف طارق بحضور و خضر بظهور و نرجوا ان شاء الله ان یعتقد الفاضل
النبیل ذلک بالجنان بعد ان لاحظ ماحررته کما اجراه علی اللسان فیتحقق له
خالص الایمان و ینقلب من شرک الشیطان و یتنکب عن التهافت فی النیران
و ینقاد لمرضات الرحمن و الله الهادی و هو المستعان قال الفاضل

المتوجه الى السبيل هداه الله تعالى الى سواء السبيل دلیل دوم آنکه مقصود
از لفظ یا رب اصحابی مرة او مرتین در حدیث بشیر و نذیر شفاعت در باب محبوسین از ان وارد
گردیست که اعترف بها هم سیما المولفة القلوب و این چه عداوت و عناد با اهل بیت اطهار است
که معاذ الله از جناب رسول رب الارباب صادر خواهد شد که برای ناصبین و ظالمین که باره در حق آنها
برا صول موضوعه اهل سنت ظلم آمده و باره دیگر بحکم اشد ضرورت مذهب شان خاصه تفضیلیه خواهد یافت
شفاعت و سفارش بفرمایند و نخواهند که این چنین قوم که اصل شریعت از دست آنها بر روایات
مفتریات شیعه خراب شده [illegible] باید کرد که انهما [illegible] شریفین
مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر امامیه کی محل شفاعت بوده از هیچ [illegible] سلم او طرفه
آنکه در محکمات قرآنی ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین نیست که برای اهل کفر شفاعت
مستغفر نمایند و موقوف بر آنکه آنها از اصحاب شیخ اند [illegible] آنها
قرابت قریبه داشته باشند و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب شفاعت این قوم [illegible] فرموده
و امر الٰهی را در باب التقای ایشان در جهنم کما ینبغی انفاذ [illegible] ذوی القربی خویش را
فراموش نماید بار خدایا اگر گویند که آنجناب در شفاعت آن قوم التباس [illegible] ولیکن این احتمال
[illegible] واهی و ناشی از غفلت و خود راهی است [illegible] سفاهت [illegible] خون
[illegible] قرآن مجید بران ناطق است که اهل اعراف هر یکی را از مومنین
و کافرین [illegible] ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث قال الله تعالى
وعلى الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام عليكم
لم يدخلوها وهم يطمعون [illegible] محال عقلی و نقلی است که جناب سید المرسلین [illegible]
[illegible] سید النبیین باشد باز هم [illegible] دلیل [illegible]
کما لا یخفی و [illegible] الفاظ حدیث سلیم بن قیس [illegible] است که [illegible]
آمده [illegible] که این شفاعت بعد از معرفت [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] این خیال خام [illegible] دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت
کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه [illegible] و لهذا [illegible] شیعه [illegible] است

نموده فرمود یا علی شنیده که حق تعالی در قرآن مجید فرموده که ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم حضرت فرمود که ایشان یهودان و بنو امیه اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تو اند
مبعوث میشوند در روز قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید ابدی انتهی
علی لسان المجلسی اکنون احتمال التباس و اشتباه برای احدی از مومنین بهم معنی نداشته باشد چه جای
نص خاتم رسالت و نیز مبطلات و مکذبات ابن فهیم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خویش
آورده و در ذیل تفسیر آیت کریمه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی
ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود عن عمران بن هاشم عن مالک بن ضمرة
عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الایة یوم تبیض وجوه وتسود وجوه قال رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس رایات فرایة مع عجل هذه
الامة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه ونبذناه
وراء ظهورنا واما الاصغر فعادیناه وابغضناه وظلمناه فاقول ردوا الی
النار ظماءً مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول
لهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه ومزقناه وخالفناه
واما الاصغر فعادیناه الی اخرها بلفظه یعنی ابو ذر رضی الله عنه میگوید که چون آیه کریمه
یوم تبیض وجوه وتسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر آن ارشاد فرمود
که وارد خواهد شد بر من امت من در روز قیامت همراه پنج رایت نشان اول بد گوساله این امت خواهد بود
خواهم پرسید که بعد از من با ثقلین چه معامله کردید خواهند گفت که اکبر ثقلین را که قرآن مجید بود تحریف
کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بودند دشمن داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا
ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید باز رایت فرعون
این امت خواهد رسید و همین کلمات درمیان خواهد آمد الی اخر بیان ابی الجارود الملقب علی
لسان الصادقین بلقب بعض الشیاطین و این حدیث در امتناع شفاعت نیز جاریست چه صراحة
ازان معلوم شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهند فرمود

فرمود و بسوی دوزخ روانه خواهد نمود درین باب احادیث بسیار است از آنهمین اوست روایة الملا محمد باقر مجلسی در حق الیقین از امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المومنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواهم بود بر بلندی که با دو رمی کنیم از حوض کوثر دشمنان خود را و نیز درین کتاب وارد کرده است که آیه کریمه چنین نازل شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و ازین باب است حدیثی که در کامل الزیارة از امام صادق علیه السلام مرویست قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم قیل له ان الله مخبرك فی ثلث لینظر کیف صبرك قال سلم لامرك ولا قوة لی علی الصبر الا بك فما هن قیل اولهن الجوع والاثرة علی نفسك وعلی اهلك لاهل الحاجة قال قبلت یا رب رضیت وسلمت ومنك التوفیق والصبر واما الثانیة فالتكذیب والخوف الشدید وبذلك مهجتك فی محاربة اهل الكفر بمالك ونفسك والصبر علی ما یصیبك منهم الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنك التوفیق والصبر الثالثة مما یلقی اهل بیتك من بعدك من القتل اما اخوك فیلقی من امتك الشتم والتضییق والتوبیخ والحرمان والجهد والظلم واخر ذلك القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنك التوفیق واما ابنتك فتظلم وتحرم ویؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا ویطرح ما فی بطنها من الضرب وتموت من ذلك الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتك فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حكمك فی خلقه ممن ظلمك وظلم ولدك وحكمی فیه بما احببت فانی اجیز حكومتك فیهم فیشهد العرصة فاذا وقفت من ظلمها امرت الی النار فیقول الظالم واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الكرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ازین روایت با نهمه آفتاب نصف النهار هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چون در شب معراج قربانی زائد الوصف دست داد به دیران وقت از غضب خاست و محروم از جناب لایت ذلك ...

در حق آن مستحق امامت و کشته شدن در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و تورق شدن فدک و ما یتعلق
بهذا و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن و موت آن جناب بجهت این سانحه بعد از آن زمانه بتفصیل تمام
خبر داده و مخواهی خاتمه این حدیث طویل الذیل آنست که جناب اقدس حدیث بعد از آن شب الهام فرمود
که در روز قیامت خاتون جنت را نزد یک عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهم و در حق ظالمین و
غاصبین حقوق او را حکم سازم و اختیار کلی بدست او سپارم پس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که ایشانرا
زود تر بدوزخ اندازید و باعذاب سعیر ملحق سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و
افسوس بزبان آرند و دست و پا گم کنند و دست بدامن الحاح زنند و ابوبکر صدیق بر طبق
روایت اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود نکردمی و وصیت و
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را اختیار کردمی حالیا بجز دست او لباس شریف مرتضی و ملا مجلسی حضرت
مولف و اصحاب او و التماس ست که شفاعت خلفای ثلاثه و انصار و اعوان شان بلفظ یا رب
اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر بعدیت صریح منافقت
و مخالفت جناب افضل انبیا یا فاطمه زهرا است بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او متغلبین و ظالمین را بسوی
جحیم برکشند و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن عذاب نجات می بخشند و بر تقدیر اول چون معلوم بود
که حق تعالی در باره خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را
بطور او گذاشته و او لامحاله بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقینا خس و خاشاک در چشم او ان
دخلی نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ خواهد فرمود پس هم منافقت و مخالفت زیاده تر
لازم آید مگر قائل شوند که جناب شفیع مذنبین که در دنیا در ... نفر بوده و ... همراه
سبز بوده لیکن چه فایده است که حجاب ماده هیولانی کلیه از ایشان برخیزد و اشرقت الارض
بنور ربها ظاهر گردد ... و ائمه طاهرین ... انبیا و مرسلین ... سید النبیین بکمال ...
و دنیا بر انگیزد و علم ... را بکمال عروج رسانند و اشیاء مخفیه را مثل ملائکه و ارواح مانند محسوسات
دیدنی گرداند اینهمه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و این فرض هم
و احتمال رایج ... که در باره خدایا که حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب
و اختلال حواس در میان آرند و تقصی در های خویش را از آفات و مصائب یوم بانند

۴۱۳

ابحاث بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش منحصر درین صورت پندارند لیکن کمترین خلایق بشکرانه نعمت عظمی
قرآن مجید آیات صحیفه آسمانی لطیفه جاویدانی را رهبری حضرات امامیه گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت
خواهم نمود که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون
حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة
هذا یومکم الذی کنتم توعدون خصوص حضرت مهبط وحی رب العالمین بهادر وقتیکه بر حوض
کوثر باشند دست خود را از تشنگی سیراب فرمایند از هول قیامت و خوف زلزله ساعت و درین
اوان چه نام توان برد نعوذ بالله من الاوهام الفاسدة والهفوات الکاسدة وانشاء الله تعالی
روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم بجیب رقم خواهد پذیرفت اقول مستعینا بالطاف
الرب الجلیل این دلیل علیل که مخاطب نبیل باین تطویل ذکر نموده مملو از عجائب هفوات
و مشحون از سخافت ترهات است و حاصل آن باین همه اسهاب و اطناب بجز این نیست که شفاعت
در حق ظالمین و غاصبین و کفره معاندین ظالمین و فسقه جائرین مرتدین ناجائز است پس تخلف
ثالثه از حدیث حوض مراد نمی تواند شد و سخافت و وهن این تشکیک تا آنجا نیست که لیاقت توجه
بحث داشته باشد لیکن بپاس خاطر مبارک مخاطب که مبادا از ترک کلام بر این خاطرش رنجه شود بحکم
ضرورت کلام بر آن کرده می آید پس باید دانست که شفاعتیکه سید ابرار در حق ظالمین و غاصبین
مستحیل است و وقوع آن درباره ایشان ممتنع از جواز نیز در بیان شفاعت مرجو الاجابه
که غرض از آن در واقع تخلیص مشفوع له باشد از عذاب و نکال و انقاذ او از عقاب و وبال و مدعی
چنین شفاعت در حق این مرتدین از حدیث حوض نخواسته است بلکه شفاعتیکه جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و آله وسلم درباره این اصحاب خواهند فرمود غرض از آن تفضیح و اظهار شناعت حال
این قوم مورد لوم خواهد بود که حق تعالی در جواب آنجناب اظهار ردت و احداث ایشان فرماید تا قبائح
اعمال و شنائع افعال ایشان بر اهل محشر و حاضران عرض اکبر ظاهر گردد تا همه از خبث سریرت
و عمای بصیرت ایشان واقف و مطلع گردند و عذرے برائے اینها در نظر معتقدین ایشان
باقی نماند پس از این تفضیح و تقبیح است در رنگ شفاعت و تعبیر تقریع و تطبیع است در لباس
شفقت و ... رسول یزدانی و متصفحین آیات قرآنی مخفی نیست

کہ بسا ست کہ انبیا و اوصیا علیہم السلام با وصف آنکہ بر امور واقعیہ و حقائق کما ہی اطلاع دارند بجہت بعض
مصالح و حکم و منافع و مقاصد چنان امور ظاہر کنند کہ ظاہر بینان را اشتباہی روی دہد کہ شاید ایشان
بر امر واقعی اطلاع ندارند چنانچہ حضرت موسے علیہ السلام سوال رویت حق تعالی با وصف علم با متناع
و استحالہ آن از و تعالی شانہ کردہ و وجہش ہمین بود کہ حضرت موسے علیہ السلام خواستند کہ
حق تعالے در جواب استحالہ آن بیان فرمایند ہمہ با عدم جواز آن از ارشاد پروردگار ربا شند
چنانچہ سید مرتضے رضی اللہ عنہ و ارضاہ و جعل اعلی علیین مثواہ در تنزیہ الانبیاء در جواب آیہ
ولما جاء موسی لمیقاتنا و کلمہ ربہ قال رب ارنی انظر الیک گفتہ قلنا اول ما
اجیب بہ عن ہذہ الایۃ ان یکون موسی علیہ السلام لم یسال الرویۃ لنفسہ و انما
سالہا لقومہ فقد روی ان قومہ طلبوا ذلک منہ فاجابہم بان الرویۃ لا تجوز علیہ
تعالی فلجوا بہ والحوا علیہ فی ان یسال اللہ تعالی ان یریہم نفسہ و غلب فی ظنہ ان
الجواب اذا ورد من جہتہ جلت عظمتہ کان احسم للشبہۃ وانفی لہا و اختار
السبعین الذین حضروا المیقات لیکون المسالۃ بمحضر منہم فیعرفوا ما یرد من الجواب فسال
علیہ السلام علی ما نطق بہ القرآن و اجیب بما یدل علی ان الرویۃ لا تجوز علیہ
عز و جل انتہی پس چنانکہ حضرت موسی علیہ السلام با وصف علم با ستحالہ رویت و عدم جواز آن
بر حق تعالی سوال آن از حق تعالی بمصلحت اظہار و استحالہ رویت و شناعت تجویز آن بر خود نمود
فرمودہ ہمچنین جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شفاعت این اصحاب سوال تخلیص شان
از عذاب بمصلحت اظہار استحالہ نجات شان و ظہور شنائع حالات و فضائح اعمال فرمودہ و ہمچنین
از جانب حق تعالی لبعض امور بخطاب انبیا صادر می شود کہ بظاہر موہم امر غیر واقع باشد بجہت
بعض مصالح و حکم چنانچہ ہرگاہ حضرت ابراہیم علیہ السلام سوال احیاے موتی از جناب ایزدی
نمود خطاب رسید کہ اولم تؤمن و این خطاب متضمن استفسار و استفہام از عدم ایمان آنجناب ست
کہ بظاہر مشعر ست باینکہ العیاذ باللہ حق تعالی ایمان آنحضرت را ثابت نیست یا انکار آن فرمودہ حالانکہ
آنحضرت افضل اہل ایمان و حق سبحانہ تعالی عالم بکمال آنجناب بود لیکن غرض ازین استفسار
ہمین بود کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام در جواب آن بلی گویند و غرض خود از سوال احیای موتی

استفتاء ۱۱۱ مولوی جعفر علی خان ۲۴۳

سبب آن فهم باید که برای مزید اطمینان و مشاهده قدرت کامله ایزد منان این سوال فرموده پس سائلین
غرض آنجناب را بدانند چنانچه مفسرین برین نکته تنبیه فرموده اند بیضاوی در تفسیر خود گفته
قال له ذلک وقد علم انه اعرق الناس فی الایمان لیجیب بما اجاب فیه من
السامعین غرضه انتهی پس گوظاهرین قشریین که اصلا بر نکات و دقائق و مصالح اطلاعی ندارند
توهم کنند که العیاذ بالله جناب احدیت از ایمان حضرت ابراهیم اطلاعی نداشت که چنین
استفسار کرد لیکن واقفان رموز و نکات این معاملات ظاهر می بینند و کسیکه چنین توهم
واهی کند استهزا میکنند و سخریه می نمایند همچنین تا واقفان حکمت و اسرار مصلحت این
شفاعت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق این اصحاب تصحیح میکنند بلکه شاید
مخالف بنیل ایرادات و اعتراضات سخیفه بلکه مخالفت و مجادلت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم با جناب احدیت اثبات میسازد لیکن ارباب بصیرت آنرا مضحکه صبیان میدانند
و قابل التفات نمی گیرند و برای تقریب و تسهیل این مرام برافهام تمثیلی هم ذکر کنم بیانش
آنکه اگر پادشاهی عظیم الشان جلیل المرتبه باشد و او را وزیری باشد بلطف شمائل حمیده و مناقب
۴۱۵ جمیله و کمال رأفت و عطوفت بر رعایا و برایا موصوف و باصلاح و سرپرداخت احوال آنها و تکفل تخلیص
و انقاذ شان از هر عیب و فساد مشغوف و این وزیر مقرب از طرف پادشاه برای پرداخت و اصلاح
احوال جمعی از رعایا ملکی بفرستند و او در آنجا رسیده مدتی رحل اقامت انداخته و ایشان را انواع
تحمل مصائب و نوائب و کشیدن ایذا و مقاساة آلام هدایت کند و براه حق آرد و بعضی از ایشان
طمع اموال و غیره بجانب او گرویده بلاوجه استسلام و امتثال او حکم و اجرای او امرش نمودند و مصاحبت او
اختیار ساختند و بعد مدتی این وزیر مقرب بحکم پادشاه جهت امر ضروری سفر کرد و در آنجا خلیفه جانشین
کرده بخدمت پادشاه روانه شود و وصایا و تاکیدات بلیغه در محافظت حقوق تابعین و رعیت
[illegible] و بالخصوص در امتثال اوامر و نواهی خلیفه خود نماید و بعد رسیدن او بخدمت پادشاه
[illegible] حال از میان ایشان آن مصاحبین طامعین که بطمع اموال استسلام و انقیاد او
اختیار کرده بودند جمعی را همراه خود کرده انواع ظلم و تعدی بر ذریه و خلفا و رعیت
روا نهند و حق خلیفه او غصب کرده بجای او نشینند و این وزیر [illegible] از [illegible]

امور قبیل از صدور ان و هم بعد آن اطلاع حاصل شود و جمعی کثیر از ین قوم که از مصاحبین و ملازمین وزیر بودند و کسانیکه بود شان آیند معتقد حقیقت افعال این ظالمین شوند و برای خلیفه او که برحق بود شفاعت نمایند و لبعد وقوع این حوادث همه اینها از ظالمین و مظلومین و معتقدین ظالمین رو بروی پادشاه حاضر شوند و پادشاه بجهت اطلاع بر ظلم و ستم ایشان حکم بتعذیب و تنکیل ظالمین و اتباع شان نماید درینصورت اگر این وزیر که بغایت اخلاق و کرم و رافت و عطوفت بر سایر رعایا موصوف بوده باوصف علم بظلم و جفا و احداث این ظالمین الغرض اینکه حجت او تمام شود و فضیحت و رسوائی و شنائع افعال و قبائح اعمال این قوم بر حاضرین درگاه سلطانی و این همه معاونین و معتقدین ظالمین که جمعی کثیر و جمی غفیر باشند شفاعت کند باین طور بگوید که ای پادشاه اینها مصاحبین اند و مقصودش این باشد که پادشاه در جواب شفاعت اظهار جور و ظلم این ستمگاران فرماید تا بر همه کس وجه تعذیب و تنکیل ایشان ظاهر شود و بکمال ترین فضیحت و رسوا شوند درین شفاعت اصلا کسی استبعاد نخواهد کرد و نخواهد گفت که چرا این وزیر با وصف اینکه میدانست که اینها هرگز رهائی نخواهند یافت و اراده حتمی سلطان بتعذیب ایشان متعلق شده شفاعت کرد و هرگز کسی از عقلا این را تجاوز نخواهد نامید چه عقید ... که اصلا استقاحت و مصالح تقاولیا دانش نمی فهمد بالجمله بکمال وضوح ثابت شد که شفاعتیکه درباره این اصحاب واقع خواهد شد اصلا منافات ندارد با اینکه ایشان ظالمین و غاصبین حقوق اهل بیت طاهرین علیهم السلام بودند چه اگر شفاعت واقعیه می بود البته توهم این معنی گنجایش میداشت و هرگاه مبنی باشد بر مصالحه و غرض تفضیح و تذلیل و اظهار احداث و ارتداد ایشان پس هرگز وقوع چنین شفاعت در حق این ظالمین و غاصبین استبعادی ندارد و پس نهایت غریب است که فاضل مخاطب باوصف ادعای این همه طول باع و دقت نظر و مهارت در فنون مناظره و طعن و تشنیع بر اعلام کرام بخیالات واهیه چنین نکته صریح نفهمیده استعجاب و استغراب خارج از حد آغاز نهاده کلمات ناروا که از جهالت شان نشان ... بر زبان آورده و از تصحیح طرق حدیث تایید بلکه تعیین این احتمال که در حمل شفاعت بر مصلحت اظهار ارتداد و احداث این قوم خاسر فتر و اصح میشود مسلم در صحیح خود روایت کرده حدثنا یونس بن عبد الاعلی ...

اخبرنا عبد الله بن وهب اخبرني عمرو وهو ابن الحرث ان بكيرا حدثه عن القسم
بن عباس الهاشمي عن عبد الله بن رافع مولى ام سلمة عن ام سلمة زوج النبي انها
قالت كنت اسمع الناس يذكرون الحوض ولم اسمع ذلك من رسول الله صلى الله
عليه وسلم فلما كان يوما من ذلك والجارية تمشطني فسمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول ايها الناس فقلت للجارية استاخري عني قالت انما دعا الرجال
ولم يدع النساء فقلت اني من الناس فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اني لكم فرط على الحوض فاياي لا يأتين احدكم فيذب عني كما يذب
البعير الضال فاقول فيم هذا فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك
فاقول سحقا از این روایت ظاهر است که جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه وآله وسلم سوال از
وجه راندن این جماعه فرموده و ظاهر است که این سوال محمول بر سوال حقیقی نتواند شد بلکه محمول
بر مصلحت اظهار احداث و ارتداد این قوم بود وجه اول آنکه هرگاه خبر ارتداد و سوق ایشان بجهنم
واقع شود احتمال غلط را دران گنجایش نیست که بامر پروردگار واقع خواهد شد پس با وصف ۴۱۷
انبیاء آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال از وجه ذب ایشان فرموده مصلحتی دران غیر از تفضیح
و هتک ستر ایشان نبوده دوم آنکه از نفس این حدیث اطلاع سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات
بر علامت ذب و ارتداد ثابت و جواب سوال آنجناب بر آنجناب قبل از سوال کشوف شده بود
علم بامری سوال از ان عبث و لغو محض است پس لابد این سوال حقیقی نباشد بلکه محمول
باشد بر مصلحتی و آن نیست مگر اظهار ارتداد و احداث این قوم و هرگاه واضح شد که جناب رسالت‌مآب
صلی الله علیه وآله وسلم کشف حال این قوم و اظهار ارتداد و احداث ایشان میخواسته است پس بلا شبهه
گفتن آنحضرت بلفظ اصحابی اصحابی در حق اینها که در دیگر طرق این حدیث بجای لفظ فیم نا وارد
شده نیز محمول بر همین محمل خواهد شد و چنانچه از این استفهام و سوال مقصود آن بود که ارتداد و
احداث این قوم بر اهل محشر واضح گردد و وجه ذب ایشان ... ...
همچنین گفتن اصحابی اصحابی در حق این قوم ... ... ایشان هم برهمین ... ...
روایات اهل سنت بیاد آمد که در نفع ... ... اصحاب ... ...

مشعشعه را در بصيرت افزا نور الدين سمهودی در جواهر العقدين على ما فى عقد اللآل للشيخ عبد القادر
عيدروس نقل ميكند اخبرني الشيخ الامام العلامة المحقق شيخ المالكية فى زمنها شهاب الدين
احمد بن يونس القسنطيني المغربي نزيل الحرمين الشريفين فى مجاورته بالمدينة
النبوية سنة خمس وسبعين وثمانمائة ان بعض مشايخه الاثبات من ثق بأخباره
ان شخصا من اعيان المغاربة عزم على التوجه من بلاده الى الحج قال فاحضر اليه
شخص من اهل الثروة مبلغا اظنه قال انه مائة دينار وقال له اذا وصلت الى
المدينة النبوية فاسأل عن شخص من الاشراف يكون صحيح النسب فادفع اليه
ذلك عسى ان يكون لي بذلك وصلة بجده صلى الله عليه وسلم قال فلما وصل
اليهم ذلك المغربي اخبر انه قدم المدينة وسأل عن اشرافها فقيل ان نسبهم
صحيح غير انهم من الشيعة الذين يسبون قال فكرهت دفع ذلك لاحد منهم قال
ثم جلس الى واحد منهم وقال جلست اليه فسألت عن مذهبه فقال شافعي
فقلت له لو كنت من اهل السنة لدفعت اليك مبلغا عندي قال فشكى فاقة
وشدة حاجة يسألني شيئا منه فقلت له لا سبيل الى ان اعطيك شيئا منه
فذهب عني قال فلما نمت تلك الليلة رايت ان القيامة قامت والناس
يجوزون على الصراط فاردت ان اجوز فامرت فاطمة رضى الله عنها بمنعي
فصرت استغيث فلا اجد مغيثا حتى اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاستغثت به وقلت يا رسول الله فاطمة تمنعني الجواز على الصراط فالتفت
اليها صلى الله عليه وسلم وقال لم منعته هذا فقالت لانه منع ولدي رزقه قال
فالتفت وقال قد قالت انك منعت ولدها رزقه فقلت والله يا رسول الله ما
منعته الا انه يسب الشيخين رضى الله عنهما فالتفتت فاطمة رضى الله عنها الى الشيخين
وقالت لهما اتواخذان ولدي بذلك فقالا لا بل سامحناه بذلك قال فالتفتت
الى وقالت فما ادخلك بين ولدي وبين الشيخين فانتبهت فزعا فاخذت المبلغ
وجئت به الى ذلك الشريف فدفعت له الخ ولا خطا اين روايت ظاهر است

که جناب سرور کائنات علیه آلاف التحیات در حق این سنی بسبب قبول سؤال و مانع رزق آن سید بحضرت
بتول ارشاد کرد که چرا منع مسکین این راعی از گذر صراط و حالانکه آنحضرت میدانست که او استحقاق
عبور از ندارد و نجات او حتمی از نیست بلکه او از جنس اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با وصف
شدت احتیاج و ظهور فقر و فاقه و طلب سؤال منع از رزق کند بلکه حق او بوده با اقتضای اثنا عشریه کرده
بود و شیوع علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با تمیز اولاد بمقتضای احادیث عرض حال
بر آنجناب متحقق است چنانچه عنقریب بتفصیل مبین میشود و ثانیا از همه بیش هم واضح است زیرا که از این
ظاهر است که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را بر این شخص اطلاع حاصل بوده و بالبدیهه ظاهر نیست
که بر این امر حضرت فاطمه علیها السلام مطلع شود و جناب سرور کائنات علیه آلاف التحیات را بر آن اطلاع
نشود و هرگاه آنحضرت با وصف علم باینکه این ناکس استحقاق عبور از صراط ندارد بخطاب حضرت فاطمه
علیها السلام گفته بود منعت هذا المسکین ارشاد نگردد پس ابکر حضرت فاطمه علیها السلام در جواب
آن عرض کنند آنچه عرض نمودند و ثنا خوانی فعل وجه منع این ناکس از جواز صراط ظاهر گردید و لا بد میشد
بر آن حضرت لازم خواهد آمد که با وصف علم بحال او و توجه منع سؤال از آن فرمودند و بجز این واضح شود
۳۱۹ که در گفتن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم منعت هذا المسکین بر قتل شیعه این شخص ابدا استبعاد
و در گفتن آنجناب لفظ المسکین [illegible] و دریچه ثلاثه و اخراج کیش او را کلام منعت هذا نیست بر جاست
این عمل شنیع و تحقیق زنین که هر شخص بحرفی آید با وصف کمال و تعاون ظهور و وضوح و سوء نیات
و احادیث است در جمیع اقوال استبعاد آن بیجا و ذکر نتوان کرد و لهذا جنابعالی ثابت بر درگاه شکل
آن را فاقه علمای کبار سنیان هم پیدا میشوند نگر نمی‌بینی که علامه ابو العباس احمد القرطبی امام یافعی
در مرآة الجنان بمدح او می فرماید ابو العباس القرطبی احمد بن عمر الانصاری المالکی المحدث
نزیل اسکندریة کان من کبار الائمة سمع بالحرمین [illegible] و اقتدی الشیعیین
وصنف کتاب المفهم فی شرح مختصر مسلم و تقی الدین الفاسی در کتاب العقد الثمین فی
تاریخ البلد الامین در ترجمه محمد بن عمر بن یوسف بن عمر بن ابراهیم الانصاری ابو عبد الله القرطبی
الفقیه المالکی المقری گفته و لهم ثلاثة قرطبیون علماء عاصروا [illegible] کوری
بعضهم تاخر عنهم وهم ابو العباس احمد بن علی القرطبی صاحب المفهم المتوفی

فی ذی القعدة سنة ست وخمسین وستمائة شیخ الدوسی زینب بنت عبد السلام
بالاجازة ومنهم شرح صحیح مسلم در شرح حدیث صلوة جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
بر عبد الله بن ابی سلول گفته وقوله علیه السلام انی خیرت مشکل مع قوله تعالی ما کان
للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی الایة وقد تقدم
ان الایة نزلت بعد موت ابی طالب حین قال علیه السلام والله لاستغفرن لك
ما لم انه عنك وهذا یفهم منه النهی عن الاستغفار لمن مات کافرا وهو
متقدم علی الایة التی فهم منها التخییر والجواب عن الاشکال ان المنهی عنه
فی هذه الایة استغفار مرجو الاجابة حتی یکون مقصوده تحصیل المغفرة لهم
کما فعل بابی طالب فانه انما استغفر له کما استغفر ابراهیم لابیه علی جهة
ان یجیبهما الله فیغفر لهما عولهما وفی هذا الاستغفار استاذن النبی صلی الله
علیه وسلم ربه فی ان یاذن له فیه لامه فلم یوذن له فیه فهذا النوع هو
الذی تناوله منع الله تعالی ونهیه واما الاستغفار لاولئك المنافقین الذی ۴۲۴
خیر فیه استغفار لسانی علم النبی صلی الله علیه وسلم انه لا یقع ولا ینفع وغایته
لو وقع تطییب قلوب بعض الاحیاء من قرابات المستغفر لهم فانفصل المنهی
عنه من المخیر فیه وارتفع الاشکال والحمد لله انتهی نقلا عن نسخة کتب
علیها قوبل علی اصل علیه خط الشیخ المصنف ازین عبارت چنانچه می بینی صاف
واضح ست که استغفار بر دو قسم ست یکی استغفار مرجو الاجابة که مقصود ازان تحصیل مغفرت
برای مستغفر له باشد وازین نوع استغفار در حق منافقین وکفار هیچ جوازی ندارد ودیگری استغفار
لسانی ست که آن مرجو الاجابة نیست بلکه مستغفر هم داند که آن واقع نخواهد شد وغرض ازان
تطییب قلوب بعض احیا از قرابات مستغفر له ست واین قسم در حق منافقین وکفار جائز ست
پس همچنین ما هم میگوئیم که شفاعتیکه در حق ظالمین وغاصبین ومرتدین نارواست همان شفاعت
مرجو الاجابة ست ومقصود ازان تحصیل مغفرت برای مشفوع له باشد واما شفاعت ظاهری
که غرض ازان تفضیح وتقبیح وتعییر وتبکیت استار وکشف عوار اشرار باشد پس هرگز آن ممتنع نیست

تشیع فالفضل المنی عنه من الحجر نیه از تقیع الاشکال والحمد لله المتعال وصلی الله علی نبیه و آله خیر آل قوله این
چه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر خواهد شد الخ اقول
این چه عداوت و عناد با اهلبیت امجاد و جناب رسول رب العباد است که از حضرت مخاطب الانراد صادر میشود
که نسبت عداوت اهلبیت طهارت بحضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم می نماید و نمی داند که غرض آنجناب از این
شفاعت محض تفضیح و تقبیح صحابه است نه نجات ایشان در واقع از عذاب و عقاب قوله لیکن الا اندک انصاف باید
کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر امامیه که محل شفاعت بوده اند الخ اقول چشم
انصاف بدوزیم و راه خوض و شور بپوییم لیکن محصل کلام مخاطب رئیس المناظرین مفهوم نگشت که
چه میخواهد زیرا که اگر مراد از شفاعت همانست که بیان نمودیم پس بودن خلفای ثلثه محل آن بمسلک
مولانای مجلسی و علم الهدی و دیگر اهل حق بر ظاهر است و هرگز مسلک ایشان منافات با وقوع چنین شفا
ندارد و اگر مراد از این شفاعت شفاعتی است که از آنحضرت در حق اهل ایمان بغرض تخلیص ایشان واقع خواهد
شد پس بودن آری خلفای ثلثه و اتباع شان بنا بر مسلک مولانای مجلسی و سید مرتضی بلکه جمیع اهل حق تخصیص
با ایشان ندارد بلکه جمیع است محل این شفاعت نبوده لیکن ثبوت آن از حدیث ممنوع بلکه از ملاحظه آن ظاهر است که جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم با وصف علم باینمعنی که این اصحاب مرتد اند وا مرتد شده و دین کرده اند شفاعت
ایشان نخواهد کرد و بسماع احوال ایشان از جانب رب الارباب خود هم دست از شفاعت ایشان خواهد کشید لفظ
بعدا و سحقا بر زبان خواهد آورد قوله چه کفر از کبیره خیزد کجا ماند مسلمانی الخ اقول هرگاه دست از جناب مخاطب
المعی و فاضل لوذعی که قبله معتقدین سنیه است باینجا رسیده که چنین شفاعت را که حاصلش
کفر می نامد و العیاذ بالله چنین اسائت ادب در حق حضرت خیر الانام علیه و آله الاف التحیة والسلام با وجود ادعای
اسلام می نماید از معتقدین و مقلدین جناب ایشان چه باید پرسید چه کفر از کبیره خیزد کجا ماند مسلمانی چه خود از این
این مصرع در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از جناب مخاطب چه عجیب است که جناب شاه صاحب با وصف ا
عاء و اشتهار بکمال حمایت اسلام و متکلمین در تحفه حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این مصرع
میخوانند چه عجب که سلطان بر پسند هنر است نعوذ بالله العیاذ بالله با فضل معصومین نسبت پسندیدن عیب
فرموده و جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم را مثل سلاطین که باعتراف شان کور دکورانه می باشند و با
وساوس شیطانی و شهوات نفسانی عیوب را پسندیده چشم بصیرت از حق پوشیده با باطل گرویده

۴۲۱

نمودن اتباع و اشیاع خود هم پیغمبر و اوشان بطمع زخارف دنیویه عیوب ایشان را بنظر استحسان می بینند و آنرا از محاسن
و مفاخر ایشان می‌شمارند نعوذ بالله العیاذ بالله من التفوه بذلک والله در طرفه ... الحاصل هرگز مسلمی
چنین حرف سخیف در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم بر زبان نمی‌آرد ... که خباثت و دهما
با وصف دعوی اسلام بلکه امامت اهل اسلام چگونه متفوه بآن گردیده تا که عند ازاله ... عمده
اشکال الزام الاحق یا فرط ولع دست خود شدن در محبت شیوخ ثلثه پیش کشند و هرگاه شاه صاحب چنین صریح
در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم که نسبت انتساب عیب و لو نقص است خوانند مخاطب صریح بر رسالت
نموده اند چرا این مصراع صریح در نسبت کفر نخوانند و جور ... لعن و ملام اهل اسلام نگردانند قوله طرفه آنکه
محکمات قرآنی ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین بعید است که برای اهل کفر بشفاعت بخیزند الخ
اقول بالا این طرفه تر آنچه سابق افاده فرموده همین است که شفاعت در حق کفار اصلاً جواز ندارد و
جوابش شنیدی حتی القاص شنوی که همین ایراد در باره حدیث عوض بر اهلسنت هم منقلب است فما هو جوابکم فهو جوابنا و از
تتبع دیگر احادیث سنیه هم واضح می‌شود که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم در حق کفار شفاعت خواهند فرمود و مقبول
نخواهد افتاد چنانچه در درمنثور مذکور است اخرج ابن مردویه عن عبد الرحمن بن میمون ان کعبا رضی الله عنه دخل
یوما علی عمر بن الخطاب فقال له عمر حدثنی الی ما ینتهی شفاعة محمد صلی الله علیه وسلم یوم القیمة فقال
کعب رضی الله عنه قد اخبرک الله فی القرآن ان الله یقول ما سلککم فی سقر الی قوله الیقین قال
کعب رضی الله عنه فیشفع یومئذ حتی یبلغ من لم یصل صلوة قط و لم یطعم مسکینا
قط و لم یؤمن ببعث قط فاذا بلغت هؤلاء لم یبق احد فیه خیر انتهی
ازین حدیث صراحة مستفاد است که کعب الاحبار بجواب جناب خلیفه ثانی افاده نموده که شفاعت جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم خواهد رسید بکسانیکه گاهی نماز نخواندند و اطعام مسکین نکردند و ایمان به بعث
نیاوردند و ظاهر است که اینها کفار خواهند بود چه کسیکه ایمان به بعث نیارد بالاجماع در کفر او شبهه نیست علاوه که الحال
مخاطب سلیط اللسان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم را العیاذ بالله منسوب بعداوت و عناد اهل ایمان و مجادله خالق
کون و مکان و مخالفت اوامر ربانی و مناقضت ارشادات یزدانی نماید و فرماید که آنجناب بسبب غفلت دلی آیات
متضمن منع از شفاعت کفار و سفارش این اشرار جسارت بر شفاعت ایشان فرمود و صریح مخالفت
آیات فرقانیه و نصوص قرآنیه بلکه مخالفت ارشادات خود هم نمودند زیرا که عدم جواز شفاعت کفار از حضرت هم باعتراف

مخاطب ثابت است و نیز ابن همه را اینجا چه کافر است بحکم صریح اعتقاد و تصمیم قلب در حق اجداد آنحضرت برخوانده و شمهٔ
احتمالات ضعیفه و مقالات رکیکه که در بعض عبارات از شیعه وارد کرده در حق آنحضرت را در این غرامت عجیب
اعجاب مخاطب برگفته [illegible] بعبارت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم در حق صحابه اشد و اخر باهم لفظ اصحابی اصحابی که متوجه فعل به
آن تحقیق تفضیه [illegible] تبدیل و تشکیک ستارشان بوده اند شعر شورش شفقت برپا نموده کلمات ناالایق و ابداوات [illegible]
وارد کرده اسکار تنبه او [illegible] و در حق ابناء رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نهایت قصوری رسانیده برهم خورده در محل
الحق کوشیده و ازین قسم روایات ائمه خویش فضیلت ورزیده کرد و آن بصراحت تمام صدور شفاعت کفار از سید
مختار صلی الله علیه وآله الاطهار ثابت کرده اند و ازین طرفه تر آنست که حضرات اهلسنت چنانچه سابقا دانستی قرار
میکنند که حضرت ابراهیم علیه السلام مرتد بابت در باره آزرکه کافر بود شفاعت خواهد کرد و با وصف منع تعالی
ازین فعل باز نخواهد آمد و بدعوت صراحت شده اند و [illegible] شده خواهد و بخاری در صحیح خود روایت میکند عن ابی
هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یلقی ابراهیم اباه آزر یوم القیمة وعلی وجه آزر
قترة وغبرة فیقول له ابراهیم الم اقل لک لا تعصنی فیقول ابوه فالیوم لا اعصیک فیقول
۳۴۳ یا رب انک وعدتنی ان لا تخزنی یوم یبعثون فای خزی اخزی من ابی الابعد فیقول
الله انی حرمت الجنة علی الکافرین و در در منثور مذکور است اخرج البخاری وابن
مردویه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یلقی ابراهیم
اباه یوم القیمة وعلی وجهه قترة وغبرة فیقول یا رب انک وعدتنی ان لا
تخزنی فناصر ما اخزی من ابی الابعد فی النار فیقول الله انی حرمت
الجنة علی الکافرین انتهی ملخصا و قابل ستایش که ائمه اهلسنت شفاعت کردن حضرت ابراهیم
در باره آزر که بالقطع کافر بود و برائت آنحضرت از وی بعد علم بکفر او در نص قرآن مجید مذکور است روایت کنند و
با وجود آن مخاطب شفاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بکلام اصحابی اصحابی در حق خلفای ثلثه و امثال آن
شنیده چنین یاوه گوئی آغاز نهند بسارت او را در حق سرور کاینات علیه آلاف التحیات الی [illegible] انایات
رسانیده را معروف در اسلام نموده و خود از عنایت آثار و اخبار ضعیفه و از غایت قصور طبع و عدم تمیز بر دنیا
خویش نظر را انگنده را [illegible] دیگر [illegible] در [illegible] و مقام [illegible] بصیرت [illegible]
نمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم لفظ اصحابی اصحابی در حق خلفای ثلثه و اتباع شان الفرقی [illegible]

استدلال شده کجا برای شفاعت آن بت تراش مستعد گردیدن دخول او را در نار نزمی عظیم بلکه اعظم برای خود
نفهمیدن حالانکه خود حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام برای آن از دو رود دنیا کرده و منع حقتعالی از شفاعت او
بالتخصیص یافته بنظر انصاف باید دید که آیا مجادله و مخالفت این ست که بر روایات سفیه از جناب خلیل رب جلیل بوقوع
خواهد آمد یا این ست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله در حق ثلثه و اخراب هم لفظ اصحابی اصحابی بغرض تفضیح شان
بزبان حقایق ترجمان خواهد آورد ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا قوله بار خدایا اگر گویند که آنجناب را در
شناختن آن قوم التباسی عظیم رو داد الخ اقول فاضل مخاطب بسبب بد تخدلق چنین تقریرات سخیف و اوهام ضعیف از پیش خود
می تراشد و همانا غرضش آنست که بر جهلاء و عوام بی بصیرت ظاهر سازد که مخالفت تقریرات اهل حق بیان [illegible]
کرده اند که صورت مخاطب باطل میگردد بلکه مضحکه نسوان لعبه صبیان می نماید پس جناب ایشان لازم است که تا بحث [illegible]
که کدام قول عالمی کدام اصلی از اصول اهل حق مقتضی اختلاف این وهم واهی ست والا ذکر چنین ترهات و رد و ابطال آن بجز
مزخرفات محض تلبیس و تسویل و تدلیس و تعجیب با وصف ایراد چنین ترهات سخیف باز در مسلک اولیای و هم مباهات و مفاخرت
زده و گفته که بحمد الله که از طرف اهل خلاف اعتراضات و اشکالات را بطریق مناظره تقریر کردن باز تقریر و تطهیر را بعنوان
معقول و منقول ترتیب نمودن و تصحیح بین اقل الانام افتاده انتهی سبحان الله تقریر اعتراضات و اشکالات بطریق
مناظره همین است که گویند که جناب مخاطب اینجا و مثال آن بعمل آورده و مصداق اشکال و اعتراض فهم بطریق مناظره
همین انموده شنیعه مقالات شنیعه ست که مخاطب از طرف اهل حق ذکر کرده که هرگز بوجهی من الوجوه ادنی مناسبتی هم با اصول
اهل حق ندارد و بهتان و افترا بر آن بکار میسازند پس قائل آن طعن و تشنیع بینا باید چرا که علماء اهل حق بتقریر آن تمسک نمایند
زیاده تر حیرت اینست که جناب مستطاب شاه [illegible] که در تایید ادعای بی دلیل حضرات اهلسنت [illegible]
در اینکه مصداق آن مرتدین اند که صورت ارتداد بکفر واقع شده تقریری از جانب ایشان بحسب مناظره ایشان نموده
و باز بر آن پرداخته و در حقیقت بار مسائل عظیم [illegible] کرده [illegible]
سوال [illegible] تقریر در مسلک اهل تشنیع و طعن غلیظ نموده و استهزا و سخریه آغاز نهاده
و خود چنین تقریرات سخیفه از طرف اهل حق تراشیده بدفع آن متوجه گردیده و شرمی و آزرمی نکرده و باکی از لوم
[illegible] لهذا مناسب که بیان [illegible] در حق جناب مستطاب بر زبان آورده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] از جانب اهل حق [illegible] باز بدفع آن [illegible]
[illegible] از طرف شان [illegible] از این [illegible]

بالحق عائد نمیگردد و باکه منصرتش سراسر بحضرت مخاطب میرسد چه صورت خیالیه نتایج افکار رسوخ می نمود ولابد سما
آقر یه قاطرته اند و بریگردند و ادعای مصداق کریمه الّتی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا گردیده نقضت
می‌بود ند فقط کہ ... [illegible] ... تقریرات ... کہ ... [illegible]
... [illegible] ... اشاره ... [illegible] ... لطیفه ...
احتمال ... [illegible] ... اهلسنت ... [illegible] ... جناب مخاطب ...
... [illegible] ... با ثبات ... [illegible]
... [illegible] ... شاه عبدالعزیز ... [illegible] ...
... [illegible] کفار ... [illegible] ... آنکه ... [illegible]
... [illegible] ... شفاعت نمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله در حق ... کرده
... [illegible] ... مخاطب ... ثابت و تحقیق ... [illegible]
مقام ... [illegible] ... شفاعت در حق کفار ... قرآن ... [illegible]
... [illegible] ... ثابت گردید که کفار ... [illegible]
... [illegible] ... جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت در حق کفار ... اهلسنت ...
... [illegible] ... قائل شوند که العیاذ بالله آنسرور ... القوم الظالمین ...
و با این احتمال ... [illegible] ... سر ... [illegible]
... [illegible] ... قرآن ... احتمال ... العیاذ بالله قائل شوند ...
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible] ... شفاعت کافرین ... حضرت عمر بن الخطاب ...
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... روز قیامت ... کفار ... شفاعت ...
شفاعت ... [illegible] ...
... [illegible] ... اقول عجب است که جناب مخاطب ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... قرآن ... تفسیر ... [illegible]

۴۲۵

آن نمود مگر اینکه از غایت تفطن و ذکا بر بطلان اعتراض و صحت این تفسیر متنبه شده از تعریض و کنایه دست کشیده یا
للتستر در عمرت دراز باد که انیهم غنیمت است بالجمله متعصبین معاندین این تفسیر امثال آنرا تحریف صریح دانند و تهمت
شناعتی که خود در آن مبتلای باشند یعنی بهواهای نفسانیه تفسیر قرآن نمودن و تحریف الکلم عن مواضعه لعمل آوردن
بر اهل حق می نهند و از مردمی بودن آن در کتب خویش غفلت می ورزند در حاشیه تحفه مذکور است عیسکانی باسناد
خود از اصبغ بن نباته آورده که امیر المؤمنین را از این آیه پرسید وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
گفت ویحک یا اصبغ مائیم که می ایستیم درمیان جنت و نار پس هرکه یاری ما کرده می شناسیم او را بسیما پس در بهشت در می
آریم و هرکه ما را دشمن داشته می شناسیم او را نیز بسیما پس در آتش می درآریم و در این تفسیر سراسر تحریف است زیرا که
در حق اصحاب اعراف صریح طمع دخول جنت و خوف از دخول نار مذکور است و آن منافی شان ائمه معصومین نیست
انتهی این قباحت ملاحظه کردنی است که ارشاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در تفسیر این آیه کریمه که اصلا خلاف
نظم و نسق قرآنی نیست تحریف میگوید و زبان اعتراض بر آن میگشاید و از هفوات اهل حق می شمارد و جناب
مولانا صاحب العبقات الافحام فی جواب تفسیر علی این هفوه را بجناب والد ماجد قدس الله نفسه مصابیح الافهام
بتفصیل تمام افاده فرموده اند ملخص افادات جناب ایشان حقیر در اینجا نقل کنم پس بدانکه سخافت این هفوه سخیفه پر
ظاهر است از آنکه این تفسیر را اکابر اهل سنت بلکه متعصبین و جاحدین ایشان که در فضائل جلیه صحیحه بل
متواتره قدح می نمایند و از مساعی نامشکوره در ابطال ثابتات محوه اسفند و بیدار نه روایت کرده اند و از جمله
فضائل اهلبیت علیهم السلام شمرده اند یعنی که ابن حجر و هو عثمان معروف با آن همه تعصب و ححد که احادیث صحیحه را منکر میگردد
مروی است که این تفسیر را در صواعق محرقه ذکر کرده و از احتمال فضیلت قریب آورده و بحدیث منقول که در این هم مسطور است نقل کرده پاره ای از
فضائل آنرا در فضائل اهلبیت علیهم السلام گفته الآیة الثامنة قوله تعالی وعلی الاعراف رجال یعرفون
کلا بسیماهم اخرج الثعلبی فی تفسیر هذه الآیة عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال الاعراف
موضع عال من الصراط علیه العباس وحمزة وعلی بن ابیطالب وجعفر ذو
الجناحین یعرفون محبیهم ببیاض الوجوه ومبغضیهم بسواد الوجوه انتهی
هرگاه ابن حجر با آن تعصب که اهل خلاف هم با قرار آن می سیه مهند کما لا یخفی علی ناظر الفضل للرشید این تفسیر را از فضائل
اهلبیت علیهم السلام شمرده باشد و همین جهت این آیه کریمه را از آیات واردهٔ در فضائل اهلبیت گفته با مجال ندارند که
این تفسیر را تحریف نامند و از هفوات شمارند مگر آنکه ابن حجر را از اهل حق دانند یعنی اینکه در فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام

و تحقیق و ہای حصول تفقہ در دین نمودہ و اکابر اہل سنت او را از مفسرین صحابہ شمارند بلکہ سلسلہ تفسیر را منتہی بدو نمودہ [illegible] تحریف قرآن کلام
[illegible] از ہفوات علمای خویش و صحابہ کرام شمارند که الشیعه [illegible] هم از نسبت تحریف
[illegible] نخواہند کرد [illegible] چون نزد [illegible] اصل التفسیر ثعلبی
[illegible] از راه عناد [illegible] از ایشان سرزده بود در یافتی [illegible]
نقل اصل کلام [illegible] بر آیہ روایت میگوید اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله
القائني قال حدثنا القاضي ابو الحسين محمد بن عثمان النصيبي قال نا محمد بن الحسين بن صالح
السبيعي قال اخبرنا احمد بن نصر ابو جعفر الضبعي قال نا ابراهيم بن سلام بن شبيل التيمي قال نا
عامر بن سليمان المنذر ابو اسحاق قال نا جويبر بن سعيد عن الضحاك عن ابن عباس في قوله
تعالى وعلى الاعراف رجال الاية قال الاعراف موضع عال من الصراط عليه
العباس وحمزة وعلي بن ابي طالب وجعفر ذو الجناحين يعرفون محبيهم ببياض
الوجوه ومبغضيهم بسواد الوجوه انتهى بلفظه [illegible] که روایت ثعلبی را [illegible] شاه ولی الله در
ازالة الخفا [illegible] مفسرین [illegible] تحریف [illegible] ہفوات شمارند [illegible]
قرآن [illegible] تفسیر بیان کرده که [illegible] اعراف [illegible] و قول
[illegible] اول آنکه [illegible] تفسیر [illegible]
[illegible]
[illegible] اہل اعراف [illegible] تفسیر کبیر [illegible] فی تفسیر لفظ الاعراف
قولان الاول وهو الذي عليه الاكثرون ان المراد من الاعراف اعالي ذلك السور
المضروب بين الجنة والنار هذا قول ابن عباس وروي ايضا عنه انه قال الاعراف
شرف الصراط والقول الثاني وهو قول الحسن وقول الزجاج في احد قوليه
ان قوله وعلى الاعراف وعلى معرفة اهل الجنة والنار رجال يعرفون كل واحد من
اهل الجنة والنار بسيماهم فقيل للحسن هم قوم استوت حسناتهم وسيئاتهم فضرب
على فخذه ثم قال هم قوم جعلهم الله على تعرف اهل الجنة واهل النار يميزون البعض من
البعض والله لا ادري لعل بعضهم الان معنا اما القائلون بالقول الاول فقد اختلفوا

من ارث من ثلث عذر ابن لا ابهاء

فی ان الذین هم علی الاعراف من هم ولقد کثرت الاقوال فیهم وهی محصورة فی قولین احدهما ان یقال هم الاشراف من اهل
الطاعة واهل الثواب الثانی ان یقال انهم اقوام یکونون فی الدرجة السافلة من اهل الثواب اما علی التقدیر
الاول ففیه وجوه احدها قال ابو مجلز هم ملائکة یعرفون اهل الجنة واهل النار فقیل له یقول الله تعالی
وعلی الاعراف رجال وتزعم انهم الملائکة فقال الملائکة ذکور لا اناث الی ان قال وثانیها قالوا انهم الانبیاء
علیهم الصلوة والسلام اجلسهم الله علی اعالی ذلک السور تمییزا لهم عن سائر اهل القیامة واظهارا لشرفهم
وعلو مرتبتهم اجلسهم علی ذلک المکان العالی لیکونوا مشرفین علی اهل الجنة واهل النار ومطلعین علی احوالهم
ومقادیر ثوابهم وعقابهم وثالثها قالوا هم الشهداء قالوا لانه تعالی وصف اصحاب
الاعراف بانهم یعرفون کل احد من اهل الجنة واهل النار بسواد وجوههم وزرقة عیونهم الخ
پس آنگاه انبیا و ملائکه و اصحاب اعراف باشند و تماشا عقد لازم آید اگر ائمه معصومین هم اصحاب اعراف باشند چنانچه تحریر قرآن از هم دیده
و ارشاد اینهم مفوا است و نفس بعد دیگر و بعضی آنکه یطمعون طمع دخول جنت است از دخول اگر در جنت ... قایلین
با آنکه اصحاب اعراف جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ذریت طاهره خواهند بود کی این تفسیر مقبول وارد ... حقا
باشد ... قیل هذه الوجوه الثلاثة باطلة لانه تعالی قال فی صفة اهل الاعراف ۴۲۹
انهم لم یدخلوها وهم یطمعون ای لم یدخلوا الجنة وهم یطمعون فی دخولها وهذا الوصف لا یلیق بالملائکة
والانبیاء والشهداء اجاب القائلون بالوجه الاول بان قالوا لا یبعد ان یقال انه تعالی بین من صفة
اصحاب الاعراف ان دخولهم الجنة یتأخر والسبب فیه انه تعالی میزهم عن اهل الجنة واهل النار واجلسهم علی تلک
الشرفات العالیة والامکنة المرتفعة لیشاهدوا احوال اهل الجنة واحوال اهل النار فیلحقهم السرور
العظیم بمشاهدة تلک الاحوال ثم اذا استقر اهل الجنة فی الجنة واهل النار فی النار فحینئذ ینقلهم الله تعالی
الی امکنتهم العالیة فی الجنة فثبت ان کونهم غیر داخلین فی الجنة لا یمنع من کمال شرفهم وعلو درجتهم واما
قوله وهم یطمعون فالمراد من هذا الطمع الیقین الا تری انه تعالی قال حکایة عن ابراهیم علیه السلام والذی
اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین وهذا کان طمع یقین فکذا هیهنا فهذا تقریر
قول من یقول ان اصحاب الاعراف هم اشراف اهل الجنة انتهی از این کلام بغایت صراحت واضح شد که لفظ
یطمعون منافات ندارد با آنکه اصحاب اعراف انبیا معصومین یا ملائکه مقربین باشند زیرا که مراد از این طمع طمع یقین
و طمع شک ... نشان و در دخول جنت منافی اگر ... نهایت جلالت و عظمت ایشان نیست

وفخر الدین رازی خود هم تحقیق همین را دانسته که اصحاب اعراف اشراف اهل قیامت خواهند بود چنانچه فرموده
وتحقیق الکلام ان اصحاب الاعراف هم اشراف اهل القیمة فعند وقوف اهل القیمة فی الموقف یجلس الله
اهل الاعراف فی الاعراف وهی المواضع العالیة الشریفة واذا ادخل اهل الجنة الجنة واهل النار
النار نقلهم الله الی الدرجات العالیة فی الجنة فهم ابدا لا یجلسون الا فی الدرجات
العالیة انتهی بالجمله ازینهمه که مذکور شد مثل آفتاب نیمروز روشن شد که آنچه در حاشیه تحفه مذکور است دال بر عدم اطلاع قایل
آنست بکتب دینی ایمانی خویش اقوال مفسرین مفوه مرجحه ست موجب ندامت انفعال حضرات اهلسنت که چنین
تفسیر را اکابر اهلسنت روایت کرده اند و مقبول داشته اند و مویدان دیگر ائمه تفسیر گفته اند تحریف نامیده بسبب حسن نفسانی و گر
اعتراض ایراد بر اهل حق افتاده و بالکی جناب مخاطب ازین بوحشت برین امور نکرد اطلاعی بهم رسانیده ازین بعض برابرین تفسیر دل
دزدیده و عجب تر آنکه برای ابطال این تفسیر صحیح طمع قول نسبت وقوف نار را سبب شان ائمه معصومین نداند و در
مقام اثبات فضایل شیخین چنان قرآت صریحه بر جناب امیرالمومنین علیه السلام بر بنده کرده مسلی بر آن عبارت خود انکرده
۴۳۹ یعنی العیاذ بالله گفته اند که جناب امیرالمومنین علیه السلام با معاویه بر اعراف ایستاده خواهند شد و شیخین قبل آنجناب در جنت
داخل خواهند شد بلکه میگویند که آنجناب هم در قوم خود خواهند ایستاد و آیه لا یحزنهم الفزع الاکبر و مثل آن از احادیث مصرحه را با
سبقیت جناب امیرالمومنین علیه السلام در دخول جنت از نامی است و دیگر احادیث دال بر عدم محاسبه معصومین اندر انی مومنین
پس پشت انداخته اند و قد ذکر المصنف طاب ثراه شناعة ذلک الافتراء والبهتان فی رسالته المسماة بتفضیح الفجار باحسن بیان
قوله این حدیث در امتناع شفاعت بیچاره نیست اقول جریان این حدیث در امتناع شفاعت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم درباره اهل سامری بنا بر آنست مسلم لیکن شفاعت درین آن بمعنی شفاعت و فهمی ست که
منقطع لهم از عذاب خدا و دخال ایشان در دوزخ باشند و اینچنین شفاعت که ذکرش در حدیث حوض آمده و نعرض
بال آن شنیده می پس هرگز از حدیث امتناع آن ثابت نشود و بسن ادعی قلبیین و لکه ببیان علینا از حشر
و بهم المیسر قوله هم صراحة از آن معلوم شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایشانرا از حوض کوثر منع خواهند
فرموده انتهی اقول آری همین از حدیث شریف صراحة مستفاد است لیکن این را با امتناع شفاعت چه
عنها چه منافات است اگر اشقیاء حدیث حوض ثابت است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم اصحاب
خود را از حوض کوثر منع خواهند فرمود و بسوی دوزخ روانه خواهند نمود لفظا استعفوا او اجاز وحق ایشان
ازشان خواهند نمود بالا هست که بلکه ایشان از حوض روانه کردن ایشان بسوی جهنم ست که جناب طلب

اثبات امریکه از نفس حدیث حوض هم ثابت نیست و در تیسیر و روز رحمت نقل روایات و احادیث میکشد چنانچه فرماید که
آنچه خود در حدیث حوض ذکر کرده است بزعم او دلیل قاطع و برهان ساطع است بر امتناع شفاعت و آن ثبت محمد
ورود آیست در حق اصحاب ثلثه و اتباع شان قوله از همین وادیست روایت ملا باقر مجلسی حق الیقین الخ اقول
این حدیث شریف هم منافی وارد بودن حدیث حوض در حق ثلثه نیست زیرا که از حدیث حوض هم ثابت است
که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم این زمره را از حوض کوثر دور خواهد فرمود و همین است مفاد این حدیث شریف که جناب
امیرالمومنین علیه السلام اعادی خود را ازین وادی دور خواهد نمود پس اگر مجرد الماد انیها از حوض کوثر دلیل بر عدم انطباق
حدیث حوض بر خلفا باشد لازم آید که نفس حدیث حوض باین حیثیت دلیل نفی گردد بالجمله امتناع گفتن جناب
رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم لفظ اصحابی اصحابی در حق این گروه برای مزید تفضیح و تذلیل ایشان هرگز
ازین حدیث شریف و امثال آن ثابت نمیشود قوله و نیز درین کتاب وارد کرده است که آیت کریمه چنین نازل شده
بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید الخ اقول ظاهر است غرض جناب الشیخ از تعرض باین حدیث شریف دو امر
یکی اثبات امتناع گفتن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم لفظ اصحابی اصحابی در حق خلفای ثلثه و آن
ازین حدیث ثابت شدنی نیست کما مر فی امثاله و دوم تعریض و تهجین باین حدیث سابقه از آن ثابت
می شود که ازین آیت اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم و جناب امیرالمومنین علیه السلام
ساقط گردیده اند فاعش از ملاحظه ما سبق پر واضح است زیرا که بکمال التصریح ثابت کرده ایم که بموافقت روایات
کثیره و احادیث شهیره اهل سنت بسیاری از الفاظ و آیات قرآن علی خلاف ما فی ایدی الناس نازل شده
بالجمله اینهم ثابت کردیم که در بعض آیات مثل یا ایها الرسول بلغ ما انزل و کفی الله المؤمنین القتال اسم سامی
و نام گرامی جناب امیرالمومنین علیه السلام نازل شده بود پس اگر این آیه هم همین طور نازل شده باشد و لیکن
از آن اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت امیرالمومنین علیه السلام محذوف شده باشد کدام
استبعاد [illegible] نماند که دیگر حضرات اهل سنت هم [illegible] قوله نزول این آیه در شان کرامت نشان جناب
سید الانس والجان [illegible] صلوات الله الملک المنان [illegible] علیه [illegible] آنرا از [illegible]
[illegible] کمال شناعت و فظاعت پندارند [illegible] شیعه [illegible] نمودن
[illegible] قرآن مجید را و منافات سیاق و سباق و حمل کلام الهی بر غیر محل کردن کار و امانی عقلا [illegible]
[illegible] قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید [illegible] مراد محمد و علی [illegible]

انتهی و نیز در همین کتاب مسطور است که حاکم روز جزا بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از معتقدات

مذهب اهل حق شمرده اند [illegible] الا که صحت [illegible] ارباب [illegible] که اکابر ثقات اهل السنت

آن را روایت کرده اند [illegible] در جامع مسانید ابو حنیفه [illegible] خطیب نیز در کتاب

[illegible] تفسیر [illegible] نقل میکند [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible] قال انا [illegible] عن ابی الفتح محمد

بن [illegible] عن ابی [illegible] بن خیرون عن ابی بکر الخیاط عن ابی عبد الله العلاف

عن القاضی [illegible] عن اسحاق بن محمد [illegible] ابان النخعی انا یحیی بن عبد الحمید [illegible] شریک

بن عبد الله قال کنا عند الاعمش فی مرضه الذی مات فیه فدخل علیه ابو حنیفة و ابن ابی لیلی و ابن

شبرمة فالتفت ابو حنیفة الیه وکان اکبرهم فقال یا ابا محمد اتق الله فانک فی اول یوم من

ایام الآخرة و آخر یوم من ایام الدنیا وقد کنت تحدث فی علی بن ابی طالب باحادیث لو سکت

عنها کان خیرا لک فقال الاعمش [illegible] اسندونی [illegible] انا ابو المتوکل الناجی

عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم القیمة قال الله لی

ولعلی بن ابی طالب ادخلا الجنة من احبکما وادخلا النار من ابغضکما فذلک قول الله

القیا فی جهنم کل کفار عنید قال فقال ابو حنیفة قوموا لا یجیء باطم من هذا فوالله ما خرجنا

من الباب حتی مات الاعمش فثبت بما ذکرنا ان ابا حنیفة کان مقدما فی الفتوی مبجلا فی زمن التابعین

انتهی کاش شاه صاحب کتاب صواقع کابلی را که ترجمه [illegible] آن پیش گرفته اند بنظر [illegible] میدیدند [illegible]

[illegible] بحکایات موضوعه [illegible] نکرده [illegible] اختلاق [illegible]

[illegible] اهل بیت علیهم السلام [illegible] نقل کرده چنانچه در

[illegible] التاسع عشر ان [illegible] ذکر ذلک ابن شهر آشوب

[illegible] فانهم یقولون ان الله

[illegible] النبی صلی الله

[illegible] ابو الشیخ

[illegible]

۴۳۲

والحاكم عن ابن عباس انه صلى الله عليه وسلم قال احبوا اهلبيتي لحبي الى غير ذلك من الاخبار ويقولون
من ترك المودة في اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد خانه وقد قال تعالى لا تخونوا الله ورسوله
ومن كره اهلبيته فقد كرهه صلى الله عليه وسلم واقتداء بما من افاده فلا نعدل باهل البيت
خلفاءه فاهل البيت هم اهل سيادة * فبغضهم من الانسان خسر * حقيقي وحبهم عبادة *
ويوجبون الصلوة عليهم في الصلوة قال الشيخ الجليل فريد الدين احمد بن محمد النيشابوري
ره من امن بمحمد ولم يؤمن باهلبيته فليس بمؤمن واجمع العلماء والعرفاء على ذلك لم ينكره
احد فقد هذا بمتهم الفقه عنهم ولما سمع ابو حنيفة ان الاعمش يروي عن علي بن ابيطالب ما لا يليق
بجلالة شأنه فمرض فدخل عليه هو وابن ابي ليلى وابن شبرمة وكان عنده شريك بن عبد الله واتفق
ابو حنيفة وكان اكبرهم فقال يا ابا محمد اتق الله فانك في اول يوم من ايام الآخرة وآخر يوم من ايام
الدنيا وقد سمعت انك تحدث في علي بن ابيطالب باحاديث لو سكت عنها لكان خيرا لك فقال الاعمش
المثلي يقال هذا اسندوني فلما اسندوه قال حدثنا ابن المتوكل القاضي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة قال الله لي ولعلي بن ابيطالب ادخلا الجنة من احبكما وادخلا النار من
ابغضكما فذلك قول الله تعالى القيا في جهنم كل كفار عنيد فقال قوموا لا يجيء باعظم من هذا فما
خرجوا من الباب حتى مات الاعمش وقد روى هذا الحديث بهذا الاسناد الصحيح

پس کمال عجب است که جناب شاه صاحب بلا حجابا این تفسیر صحیح را که صاحب صواعق خواهر شان نقل کرده به اثبات افتخار
بر آن نموده و اثبات ولای اهل نحله خود با اهلبیت علیهم السلام از آن خواسته و حکم بصحت آن نموده و اعمش که از اکابر قوم
بمقابل امام اعظم روایت کرده و ابو سعید خدری آن را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم نقل فرموده بخرافت قرآن
وضحکه عقلای تا شده و صلابا کی ندارند که این طعن از کجا بکجا میرسد لیکن غرض شان طعن و تشنیع بر اهل حق تحبیب مقبول الانشا
در نظر عوام [illegible] و طی برو این چه حساب برسید [illegible] کر آن [illegible] بصحابه کبار و علمای اخیار و جناب رسول مختار
صلی الله علیه و آله الاطهار شده بود بلکه اگر [illegible] شیعه می شدند غالبا این شعر که در باره ابطال خلافت ائمه طاهرین علیهم السلام
خوانده اند [illegible] شاعرم که از رقیبان [illegible] گشتی [illegible] خاک باهم بر باد رفته باشد و العیاذ بالله جناب
ائمه معصومین علیهم السلام را از رقیبان خود گردانیده اند [illegible] این امر از لزوم [illegible] خلفای ثلاثه که ایشان
را خلافت [illegible] داده اند [illegible] کرده و درین جا باز خوانند و گویند که [illegible]

قرآن که شهرت کرده‌اند یا شده بر ذمه روافض تا پیش گروید گوئیم این مقصد را برخی ابو سعید علامی نموده

در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم العیاذ بالله من ذلک لازم آید لیکن مشکل تر این

است که ورثه حساب صواعق که خواص ایشان و ولی نعمت ایشانست وارد برمیگردد ایشان هم حق لا تر

دارد که برکت اولیا قبیت [illegible] بمقابله اهل حق پیدا کرده اند چه خواهند گفت که بنا بر این اینها تابع صحیح

[illegible] لازم [illegible] خواهد شد بتقلید ذکای [illegible] اسنادی [illegible] کرد تعصبات چون استغراق این

[illegible] که در آن [illegible] ذکر [illegible] را که موجب لزوم [illegible] و تشنیع [illegible]

[illegible] در آن [illegible] این روایت [illegible]

این [illegible] ساختند چنانچه

[illegible] افراط [illegible] حضرت [illegible] طاهره و نیز ذکر این [illegible]

[illegible] از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابوالشیخ دیلمی

نقل کرده اند قال رسول الله صلعم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و یکون عترتی

احب الیه من نفسه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی

بحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی الی غیر ذلک و نیز [illegible] امیر [illegible]

از [illegible] شیخ فرید الدین احمد بن محمد النیشابوری معروف بعطار [illegible]

شعر فلا تعدل باهل البیت خلقا فاهل البیت هم اهل السعادة فبغضهم من الانسان خسر

حقیقی و حبهم عبادة و این اشعار را شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول خود نقل نموده [illegible]

[illegible] من [illegible] و لم یؤمن باهلبیته فلیس بمؤمن و محبت ابوحنیفه [illegible]

[illegible] ابوجهل را که از حضرت امیر [illegible] آورده بود [illegible] روایت میکرد

[illegible] ابوحنیفه با [illegible] که هر چند این قصه صحیح نیست لیکن [illegible] این قصه [illegible]

[illegible] روایت [illegible] مسئله [illegible] بن عبدالله [illegible]

[illegible] رفتند [illegible] این قصه [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible] روایت [illegible]

باب یازدهم

۴۲۳

ادنی پاس اسلام در شته باشد در تعصب و دیانت و تورع شاه صاحب [illegible] را که برای ابطال این تفسیر

صحیح چه حیلها انگیخته و چه رنگها ریخته و بدامن چها قبایح و فضائح و آویخته اولا آنکه اعمش و ابو سعید خدری

و دیگر اعلام را از محرفین قرآن گردانیدند و ضحکه و الی عقلا قرار دادند و دوم آنکه جناب رسالتمآب را العیاذ بالله

از محرفین قرآن و مرتکبین فعلیکه ضحکه عقلای عالم باشد و الی اینها باشد قرار دادند نعوذ بالله من [illegible]

السوء و ضلال القریح سوم آنکه دیانت و تورع خود را در نقل روایت اعمش ظاهر کردند [illegible]

این دستکاری را ملاحظه باید کرد که چون منظور نظر عالیش طعن و تشنیع بر این تفسیر بود [illegible]

بکار برده که چون باین مقام در صواقع رسیده و دیده که این تفسیر را که جناب شان خود سبب تحریف قرآن و ضحکه

عقلا قرار میدهد صاحب صواقع از اعمش روایت کرده و تصحیح سند آن نموده و آنرا دلیل حقیت ما ذهب

اثبات ولای اهل نحله خود با اهلبیت علیهم السلام ذکر کرده سر [illegible] گردیده و چاره بجز این ندیده که تحریف [illegible]

نموده این تفسیر را از میان [illegible] انداخته کار را باجمال و ابهام [illegible] بجای [illegible]

این الفاظ ارشاد فرموده باز روایتی از مناقب امیر المؤمنین [illegible] و تعصب [illegible]

که آنچه اعمش از حقیقت [illegible] آنجناب ذکر کرده و صاحب صواقع [illegible] را التفصیل نموده آنرا [illegible]

و تنجیه [illegible] تمسک اهل حق بآن برای ابطال خلافت [illegible] دیگر آنرا بالتصریح [illegible]

و باز بآن اثبات ولای ائمه خویش با اهلبیت علیهم السلام [illegible] باجمال این تعصب و عناد

و خیانت قوم و شنائع فضائح اینها ناظر را بچاه حیرت می اندازد و [illegible] سرگشتگی می سازد که با [illegible]

و ادعای فضل و علم و تحقیق و تدقیق و امامت [illegible] و تحریفات صریح و ارتکاب

مسئولات ائمه خود و تکذیب احادیث [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تکذیب دلائل ولای شیعه با اهلبیت طاهرین علیهم السلام [illegible]

سوم سلام [illegible] شاه صاحب [illegible] [illegible]

بیست فیستا لیکن بتقریر ضرورت [illegible] فصه بعض دیگر روایات بمثال آن که بسیار بلکه بیشمار در کتب اهل
اهل سنت موجود است چه ائمه محدثین سنیه با کمال قادر علی الاطلاق فضائل اهلبیت اطهار بسیار بسیار
روایت کرده اند [illegible] از [illegible] آن اعراض کرده [illegible] فلان [illegible] اند مگر اینکه اولیای
شاه صاحب نازکی [illegible] شان [illegible] احتمال [illegible] سوخت [illegible] کلام
این جواب بیچاره [illegible]
سکوت [illegible] وقاحت [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] موضوعات گفته اند وارشاد ساخته که روایت ذکر آن اهل
[illegible] ذکر فضائل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] نزول سال
سائل [illegible] آنحضرت من کنت مولاه فعلی مولاه وگفت [illegible] فانزل علی [illegible]
[illegible] باتفاق مفسرین [illegible] الولی [illegible] شده
ونزول یوفون بالنذر ثم قال الحاکم [illegible] هذا الحدیث الذی تتحیر القلوب [illegible] حدثنا لیث عن مجاهد
عن ابن عباس فی قوله تعالی یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی
مسکینا ویتیما واسیرا قال مرض الحسن والحسین فذکر الخبر بطوله الی ذکر الجنة ثم قال الحاکم [illegible]
هذا حدیث مفتعل قال الحافظ ابن حجر فی لسان المیزان فی ترجمة القاسم بن بهرام انه صاحب
هذا الحدیث یعنی مفتعله وآیة والقیا فی جهنم حدثنا اذا کان یوم القیمة قال الله تعالی لی ولعلی
بن ابی طالب ادخلا الجنة من احبکما وادخلا النار من ابغضکما فذلک قوله القیا فی جهنم کل
کفار عنید اخرجه ابن الجوزی وفیه اسحق النخعی وهو المتهم به انتهی
عبارت وبیان [illegible] بیان غرائب عصبیت وعناد وتناقض وتهافت ائمه قوم عاجز است که [illegible] درین [illegible]
کامل علی الاطلاق اند [illegible] بیانی [illegible] ظاهر [illegible] چه قسم [illegible] لیکن بحکم ضرورت [illegible]
بیان [illegible] که اهل الصفا [illegible] عصبیت [illegible] شاه صاحب [illegible] بیان [illegible]
علمای کرام ایشان [illegible]
ونمی دانند که بنا برین [illegible] که این تفسیر ارشاد فرموده [illegible] علمای کرام [illegible] روایات

۴۳۵
[illegible]

و اعلام معتقدین ایشان بکلام مشابه خسران و ضلال می افتند و در حق ابو سعید خدری و اعمش و حافظ خوارزمی و صاحب
صواقع و دیگر بزرگان چه شناعتها ثابت می شود همه چیز هم که چنین حدیث شریف که علمای قوم نص بر صحت آن
فرمایند و بر فضیلت امام اعظم لتقیه متضمن آن حجت آرند بلکه بمقابله اهل الحق استدلال و احتجاج بر موالات اهل
نحله خویش با اهل بیت طاهرین علیهم السلام بآن نمایند موضوع و مفتری باشد و ذکر آن غیر جائز و حرام محض
گردد و از انجا که بزعم صاحب صواقع این روایت دلیل موالات اهل سنت با اهلبیت علیهم السلام و برهان
بطلان نسبت بغض اهلبیت علیهم السلام بایشانست و جناب شاه صاحب پی ابطال و رد آن شده
تا آنکه حتما موضوع و مفتری می انگارند و ذکر آنرا حلال نمی پندارند پس کالشمس فی وسط السماء ثابت شده
که جناب شان نمیخواهند که موالات اهل نحله شان با اهل بیت علیهم السلام ثابت شود و تهمت افراط
بغض و عداوت از ائمه شان مرتفع گردد بلکه در پی ابطال صحیح و صریح دلائل و براهین آنند و کفی بذلک
خسارة لاهل الباطل و نیز اهتمام شاه صاحب درین باب اعنی ابطال دلائل بطلان ناصبیت اهل نحله
خود چندان مستغرب نباشد که از مصنفات شان مثل ازالة الخفا و قرة العینین ظاهر و باهر که مساعی غیر
جمیله در تشیید قواعد ناصبیت خود فرموده اند و از جا بجا واضح که اسناد معائب و نقائص صریحه بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نموده بلکه بتصریح تمام خلافت راشده را منحصر در ثلثه ساخته لیکن تعجب اینست
که با بطال حدیث شریف متضمن جمیل امام اعظم الذی تقدم او در فتوی و بعظمت او و رزین تابعین خوارزم
اثبات آن [illegible] بتصحیح خواسته هم باطل فرموده اند و ذلک من العجب العجاب [illegible]
قوله [illegible] اولیای شریف مرتضی و دلایل [illegible] حضرت مؤلف و اصحاب او والناس [illegible] الخ
اقول تعجب زیر این [illegible] بوسیده نجیب است اولیای شریف مخاطب التماس میکنم که انچه جناب ایشان
استبعاد و استغراب و سراسیمگی و اضطراب درباره شفاعت شافع محشر صلوات الله و سلامه علیه و آله
الطاهرین و لا سیما حدیث حکم شدن حضرت فاطمه علیها السلام درباره ظالمین ناصبین حقوق ذوی القربی کم
فرمودن آن جناب با آنکه [illegible] اصحاب شیعه [illegible] آغاز زیاده [illegible] آن تشنیع [illegible] کردند
هر دو را از محالات شمرده دلیل قاطع تامل و فقدان [illegible] و فائز شدن بحکم و مصالح ظاهر
افعال برگزیدگان [illegible] نمایان [illegible] اعمال [illegible] تناهی [illegible] که
[illegible] افعال و اعمال ایشان [illegible] می باشد [illegible] ظاهر [illegible]

۴۳۶

و شروح احادیث نشنیده و نه از زبان ثقتین شرائف نکات آن شنیده و نه بفکر صائب بحقائق رموز آن
وا رسیده و نه به انگشت تحقیق از باره دقائق آن چیده به نهیبت توهمات و شبهات سخیفه که مناسب اطفال
اهل حق فرسوده میباشد و دلائل قطعیه و براهین یقینیه می انکارد و آنرا بکمال اهتمام و تطویل لاطائل معرض ذکر
می آرد و تحقیر هر دو شق اختیار کرده جواب باسکوهیم و راه تضعیف الزامیکه بس قوی و متین انگاشته می پوئیم پس
باید دانست که بخواهند شد که شفاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در باره این اصحاب خلفای
ثلثه و اتباع ایشان [illegible] حکم حضرت فاطمه علیها السلام باشد هرگز منافقت و مخالفت حضرت فاطمه علیها السلام
لازم نمی آید زیرا که مقصود آنجناب ازین شفاعت سوال و اقتضای تخلیص شان از عذاب نکال و سوا فهمی اول
نبوده که ازو [illegible] شخصی جهد نجات یابند و نعیم مقیم بهشت و ثواب ابدی
فائز گردند العیاذ بالله [illegible] بلکه غرض آنجناب از عرض نمودن بدرگاه حقتعالی که این زمره اصحاب من اند
[illegible] رسالت و تعبیر و تقریع آن اصحاب گمراهی بر همگنان با جواب باصواب [illegible]
که متضمن ارتداد و احداث این ناصران بوده ظاهر شود و نهایت ذمت و شناعت و فظاعت این گروه که
بر اهل محشر ظاهر گردد و درین صورت اصلا مخالفت حضرت فاطمه علیها السلام لازم نمی آید بلکه عین موافقت اصل
آنحضرت و مطابقت مرضی آن معصومه است و در حقیقت اظهار حقیقت حکم آنجناب است که بقول حقتعالی
ارتداد و احداث ایشان ثابت شود پس حکمت و مصلحت حکم آنحضرت صلوات الله و سلامه علیها و علی
ابیها و بعلها و ذریتها بر هر کس واضح گردد و ادعای لزوم مخالفت حقتعالی برین تقدیر که مخاطب [illegible]
باین عبارت کرده که او تعالی متغلبین و ظالمین را بسوی جهنم میکشید و جناب پیغمبر از آن عذاب نجات میبخشید پس
موجب نهایت تحیر و پریشانی این بادیه پیمای حیرانی هست که بارالها این سخن بی مغز از جناب مخاطب
چگونه سر زده و [illegible] که آیا باور آن دست از اسلام برداشته خلیع العذار گردیده بر سر حمایت ملحدین و منکرین
اسلام رسیده یا عصبیت و عناد آنقدر چشم بصیرتش را پوشیده که از لزوم شناعت عظیم نیابد و چنین ایراد
نترسیده چه شفاعت جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم در باره این اصحاب که نزد شاه عبدالعزیز [illegible]
تبعه کفار اند [illegible] مخاطب جفاة اعراب مقصرین در حقوق و مرتکبین کبائر [illegible] بنص احادیث صریحه
بعد آن واقع خواهد شد که حکم احکم الحاکمین بسوق ایشان بسوی شمال [illegible] عذاب و نکال [illegible]
باشد زیرا که [illegible] ذات الشمال وارد شده [illegible] که [illegible]

حقتعالی سعی از امکان ندارد و بنابر مزعوم مخاطب لبیب این صریح مناقضت و مخالفت حکم خدا تعالی است که از
جناب رسالتمآب العیاذ بالله صادر خواهد شد او تعالی شانه مرتدین محدثین را بسوی جهنم مسلک خواهد نمود و جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم از آن عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول یعنی در صورتیکه شفاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم قبل حکم حضرت فاطمه علیها السلام باشد میگوییم که گو آنجناب را معلوم بود که حقتعالی درباره خلفای
ثلثه و اتباع شان فاطمه زهرا علیها السلام را در علم ازلی خویش حاکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را بطور او وا
گذاشته و آنحضرت لا محاله بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقینا صادق و با واقع مطابق است حکم بر خلاف شان
در دوزخ خواهد فرمود لیکن از شفاعت درباره ایشان که مبنی بر مصلحتی دیگر است چگونه مناقضت و مخالفت
بلکه بسیار زیاده تر لازم خواهد آمد زیرا که دانستی که مراد از این شفاعت بهتان تفضیح و تذلیل و اظهار اصرار شان و عناد
ایشان بوده و این عین موافقت حضرت فاطمه علیها السلام است نه مناقضت و مخالفت آنجناب بحکم که در
صورت انعقاد شفاعت آنسرور بر حکم حضرت فاطمه علیها السلام مخالفت زیاده تر که چه لازم کرده این زیادت
از کجا آورده حالانکه ظاهر است که مخالفت فعلیه صادر شده باشد نه مخالفت قولیه که هنوز صادر
نشده و متوقع الصدور نیست و اگر از این هم تنزل کنیم لا اقل این است که قائل جهنم و عدم مخالفت لازم
شد و اما بایست ثانی جز اول ... هرگز ... برای آن ظاهر نمیشود ... و الا ...
میشود و ظاهر است این افاده ... شرح الزام و اتمام ... مخاطب صادر شده قوله
مگر قائل شوند که شفاعت شیخین نزد پیغمبر ... در ... نبوده ... تا روز
قیامت الخ اقول اطلاق این توهمات باطل که ... باطل است ...
... حرا ... فهمی مخاطب ... محصل ... لازم ...
... که عصمت انبیا قائل باشند ... قبایح کفریات ... العیاذ بالله
ثابت سازند ... حضرات اهل سنت ... انبیا
علیهم السلام کرده اند ... اتهامات ... جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ...
اصلا استبعادی نیست قوله بار خدایا مگر هول قیامت را از غایت اضطراب اختلال حواس در میان آید
الخ اقول این احتمال سخیف هم مثل احتمالات سابقه محض لغو و واهی و این ... ضلالت و گمراهی ... حاشا
ثم حاشا که اهل حق تجویز آن نمایند و چگونه ممکن است که کسانیکه جناب را افادات شاه صاحب ...

رسانیدن صلی الله علیه و آله را عالم بودن خبر داده اند و نیز تعقل ایشان احوال قیامت را مخصوص بقبر شریفه و العیاذ
این احتمال را که عین ضلال است و نفی رسول بودن است بالکل تجویز نمایند که ولیکن جناب مخاطب غایت اضطراب
شده اند این احوال را چون احتمالات در بیان می آرند و تقصی درین ابراز آفات و مصائب انها شان اهل حق بحکم
المرء یقیس علی نفسه بکمال حسن ظن [illegible] می پندارد که [illegible] احتمالات اهل باطل بکار برده احتمالات باطله و تسویلات
گوهر [illegible] بکمالات [illegible] باشد [illegible] چنین احتمالات [illegible] من انتقاد النفس و ایراد جواب آن لیاقت
ندارد که اطفال اهل حق هم متوجه آن شوند لیکن نظر بآنکه جهل و عناد در ابنای عالم فاشی و انظار بصیرت مستور
بغواشی است و جهال و عوام عدم توجه را بجواب که سؤال در اقصای مراتب بی معنی و سخافت باشد محمول بر عجز
می کنند ناچار نوشتن کلامی بمقابله هر کلامی ضروری افتد بالجمله کسی ازین بزرگ بپرسد که اهل حق را چه احتیاج
باین احتمالات سخیفه است و کدام اصلی از اصول ایشان اقتضای آن می کند که جناب ایشان بکمال انبساط و ابتهاج
و افتخار آنرا ایراد کرده بزعم خویش بافحام و الزام اهل حق می پردازد و اختلاق چنین توهمات و احتمالات دلیل
کمال فضل و تحقیق و شاهد حسن فکر و فکر عمیق جناب مخاطب [illegible] است و بس اما نسبت عدم اعتقاد
قرآن شریف باهل حق پس در صدق آن ریبی نیست چه گونه معتقد آن نباشند حالانکه [illegible] ایشان
احراق آن واقع شده چنانچه حضرت عثمان نمودند و مثل ابن مسعود کسی از ایشان تمنای احراق آن
در دل کرده و نه مثل حضرت عثمان و عائشه و ابن عباس حکم بلحن و خطای الفاظ آن نموده اند اعتقاد [illegible]
درین حضرات است که قرآن را آتش زنند و مصاحف را در آتش بسوزند و الفاظ آنرا ملحون و غلط
[illegible] اند و از یا صحیح بخاری و مسلم [illegible] آن که نزد ایشان خالی از لحن و غلط است [illegible]
اندازند اما شکر این نعمت حفظ قرآن و افتخار و مباهات بآن پس یاد [illegible] از ناز و کرشمه [illegible] صاحب
تحفه در جواب طعن سوم از مطاعن صحابه بجمله از آیات فرقانیه خوانده و تعجب الکلام [illegible] آنرا دلیل
[illegible] و مقبولیت [illegible] صحابه گردانیده اند حالانکه فساد و بطلان در کمال [illegible] لا یخفی علی من راجع الی
تشیید المطاعن و غیره و بعد آن فرموده اند بالجمله افزا و انکار ممکن نیست که در بزرگی صحابه تردد [illegible]
باشد اگر [illegible] حدیث و روایت را نظر بیاورد زیرا که اکثر قرآن مملو است از تعریف و توصیف این جماعه
و بالجمله [illegible] از یک آیت گوش [illegible] سیاق و سباق آنرا [illegible]
[illegible] واقع شده [illegible] قرآنی گردانیده اند که تا [illegible]

وتحریف جاهلین را در آن دخلی نمانده والله اگر پدر من غیر از حفظ قرآن بمن هیچ تعلیم نمیکرد از عهده شکر آن
بزرگوار عالی مقدار نمی توانستم برآمد زوج پدرم شاد که میگفت استاد فرزند مرا عشق بیاموزد و دیگر هیچ انهم
همه حفظ قرآن است که در هر مشکل دینی یا ان رجوع آورده حل آن میکنم الخ بر ناظر صادق واضح است که شاه صاحب
را هیچ بایست در اینجا شکر پدر خواجه خود نصیر الدین کابلی ادا میکردند زیرا که ایراد این آیات در جواب این طعن تعلیم
تلقین اوست که او این آیات را ذکر کرده پادشاه صاحب شل سائر مطالب آنرا هم از کتاب او برداشته اند
پس عجب است که شکر پدر خواجه کابلی گذاشته شکر پدر بزرگوار خود آغاز می نهند لیکن چنانچه در سائر مقامات
اتلاف حق او منظور نظر داشتند همچنان درینجا هم اخفای حق او ساختند مگر اینکه مراد از والد خواجه کابلی
را گرفته باشند که او بمنزله استاد است و استاد هم پدر معنوی میباشد بالجمله آنچه جناب مخاطب فرموده
که تلاوت خواهم کرد که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی الخ پس ثابت نمی شود باین آیه در مقابله الحق
نمی رسد زیرا که کابر او چنان افترا بر جناب امیر علیه السلام بسته اند که العیاذ بالله آنجناب بروز قیامت برای
حساب با سوچه اسلام وغیره خواهد ایستاد کما لایخفی علی ناظر کنز العمال وغیره پس اگر تصدیق این آیه
میکردند چرا نسبت غم و حزن در روز قیامت بجناب امیر المؤمنین علیه السلام می نمودند چه حضرات اهل سنت
و اهل سنانجناب امیر المؤمنین علیه السلام را از کسانی میگویند که سبقت گرفته برای ایشان حسنی از جانب
پروردگار پس اگر این آیه را راست می پندارند انتساب این افترا در حق آنجناب بستند قال
الفاضل المتوسط النبیل اسبلا الله ...
وليل سوم تصغير صحابي است که در نسخه مسلم که نزد فقیر است بهمین اشارت الیه سابقا و ظاهر عبارت
فاضل ... است ... بر آن بعضی از مشاهیرین که افادات شان را مسلمات
طرفین ... باشد روایت نموده کما لایخفی علی المتتبعین ... باعتراف حضرت ...
آنکه چون مقام مقام شفاعت ... است ... شفیع محشر تصدیق ... آنحضرت ... خلافت
بپای ... استشفاع آنها خواهند کرد پس ... اینجا التقلیل ... شد ... این
مقام بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر کثرت میبودند امر ... اینها بر او دشوار ... بود ... نمی
خواستم چون تقلیل ... مزید ... ما ... رضا ... عالم الغیب
الشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکه مثل ... کم

معنی تصغیر را نیز باشد جناب رسالت مآب صلعم اشفاقا و استعطافا بکلمه تصغیر ذکر کرده پس معلوم شد که شیخین
را هم با اثر دو امامیه مورد عطوفت و محل شفقت بوده اند بسبب تشیع که قبل ازین ذکر یافت از حکم
وجوب قتل ایشان و تصعیب بودن انها بر دوشت شرعی و محل احکام آن در دنیا و آخرت همه التقیه
تقدر آنکه پیرزا آنرا ذکر کرده و این صریح مجادله با جناب رسالت واقع شده که مخلدین فی النار را سابقا جزو استند
که وقت حصر بهشت همراه خود برده اند و از آب حوض کوثر که برای انها حرام است سیراب کنند و تجویز کرده اند
که بالاکه بعذاب ... نقاب پرده ناموس آنها در عرصات قیامت در ندهم که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شیخین را بجوار فالق الانوار خویش مستدعی باشند تا عذاب ابدی ایشان هر وقت ملاحظه فرمایند چنانچه
حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده پس عجب که وقت رفتن انها بدوزخ که فسوقا
باشد من ذلک فتوای از روی شریعت بود و شفاعت مستعد شوند ان هذا الشیء عجاب و ایضا هرگاه اصول امامیه
اینست ... از کلام جناب شفیع العالمین صلی الله علیه وسلم این مضمون در احادیث امامیه متواتر و متظافر
رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت و عناد خواهد کرد و غصب فدای حقوق خواهد پرداخت و اندک ظلم
و جور در باره ایشان روا خواهد داشت من از وی بیزارم و او مستحق عذاب ابدی هست روز قیامت بخصومت
او متوجه خواهم شد و هرگز شفاعت وی نخواهم پرداخت و بمقام ... از آن احادیث تصریح میکنم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب بشارات الآخره که در وی پانصد و هشتاد احادیث قطعی ...
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند قال علیه السلام اذا قمت المقام
المحمود تشفعت فی اصحاب الکبائر من امتی فیشفعنی الله فیهم والله لا تشفعت فیمن آذی ذریتی
... پس اگر حدیث الحوض در شان خلفای ثلاثه ... کذب ...
لازم آید چنانکه متکلمین در رد ... بعضی ... تقریر کرده اند ... احادیث موضوع و مفتری کرده
پس ... اختیار فرماید ... آنکه حضرت ملا باقر ... بعبارات ... کرده در دنیا
واجب القتل و از محل شفاعت و ... خیر البریه ... علم ... داشته

باشد اقول و استعین بلطفه الجمیل بنای ... تسویل

محض ... آن بعد تسلیم ... ست بر وجود لفظ ... تصغیر
در روایات ... در محل منع ست ... که بدلیل مقبول تصغیر ... در روایات ...

بطرق الحق وارد گردیده ثابت نماید بعد آن بنای استدلال بر آن گذارد و آنچه دعوی کرده که در کتاب سلیم
این لفظ بصیغه تصغیر وارد شده هرگز مطابق واقع نیست نسخه که نزد فقیر موجود و بخط کهنه مرقوم در آن
لفظ اصحاب بکبر واقع ست و مولانای مجلسی طاب ثراه که در بحار عبارت کتاب سلیم آورده اصحابی بکبر نقل
کرده نه بصیغه تصغیر هرگاه بنای جواب مخاطب جلیل بر امثال اینکه بنا نهند این ... مسالک
شیاطین اند بسیاری از اتباع و اشیاع ابن حنیفه قائل بحجیت قیاس اند و ابن ابی الحدید قدح اسلاف را
جایز میدانند و علامه مجلسی مطعون بودن سلیم از عظمای امامیه نقل کرده و امثال ذلک من الافترآت الفظیعه
والاکاذیب الکبیره اختلاق کرده باشد اگر کذبی درباره ادعای تصغیر که بنسبت این اکاذیب نهایت صغیر و
بغایت سهل و سبک است یافته باشد کدام مقام استعجاب و استغراب اولی الالباب ست و اگر تصغیر لفظ اصحاب
بظاهر عبارت کتاب سلیم اسکنه الله فی اعلی علیین از اول هم طریقه صحیح نیست زیرا که آنجناب در صدر
حدیث حوض را از صحاح اهل سنت نقل کرده و در آن لفظ اصحابی بصیغه تصغیر مذکور ست حیث قال اعلی الله مقامه
فی مقام اثبات مطاعن الصحابة نقض کلیة الصحابة کلهم عدول و ایضا از جمله احادیث صحاح ایشان ست الا انه
سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
بعدک فاقول کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت
علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک قال فیقال لی انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم انتهی
با وجود این حدیث که نص ست بارتداد بعض صحابه چگونه حکم بتوثیق و عدالت جمیع صحابه می کنند انتهی پس پیدا
عبارت لفظ اصحابی که در حدیث اهل سنت وارد ست علی وفق ما نقلوه بصیغه تصغیر منقول ست و کسی که
اشعار ظاهر عبارت صدر را هم بصیغه تصغیر طرفه ماجراست و اگر بالفرض ظاهر لفظی از الفاظ آنجناب دلالت بر تصغیر
میکرد هرگاه تصغیر بصریح الفاظ منقول باشد ذکر آن ترک نمودن و باشعار ظاهر عبارت در مقام استدلال
تمسک نمودن ماجرای عجیب است چه اگر بزعم مخاطب ورود تصغیر در حدیث لیاقت تمسک داشت چرا بر تمسک
باشعار ظاهر عبارت اقتصار فرموده و منقول بودن این صیغه و این روایت بصیغه تصغیر ذکر ننموده با آنکه ثبوت
تصغیر درین روایت که در صدر ایراد کرده از صحاح اهل سنت منقول ست بهر وجه که باشد مفید مطلوب مخاطب نیست
و لیاقت احتجاج و استدلال بر اهل حق ندارد که الفاظ منقوله در کتب اهل سنت بر اهل حق حجت نمیتواند شد عجب که
اینقدر نفهمیده که وارد بودن صیغه تصغیر در روایات اهل سنت که اهل حق نقل آن کرده باشند مدار احتجاج

۴۴۳

۴۴۴

واستدلال آن بر ایشان می کنند امر آخر است و مدعای جناب مخاطب الیه که اثبات ورود تصغیر در روایات

اهل حق است ایمان بر ایشان حجت آوردن امر آخر است این نزاعی است که آنچه بحواله روایت تصغیر بمعنی التحقیر

کرده اند ایشان از مسلمات مخرجین نزد اهل حق می باشد فرموده پس اغلب که مراد از آن صاحب کشف الغمه باشد و

جناب مخاطب برای تشویش ناظرین و تسویلاً آن را مبهم ساخته و حال روایت کشف الغمه که اعتراف مخاطب

عالی مرتبت منقول از کفایة الطالب مصنف آن شافعی المذهب است چنانچه در ما سبق دانستی هرگز از اهل حق

حجت نیست زیرا که اولا این روایت در آن بغرض احتجاج و استدلال منقول نیست بلکه برای غرض اظهار

عدم مناسبت است و ثانیا در عبارت صاحب کفایة الطالب مذکور است ثالثا اگر برای احتجاج و استدلال هم

منقول می شد حجیت آن بر اهل حق لازم نمی آمد کما سبق بالتفصیل مع هذا از این بیان که بر اهل ظهور آنها

گردید که مخاطب بجز اثبات تصغیر با عجز و تشویر دست دیگر نیافته لیکن بیان خاطر ناز کرام که همه اهتمام

او مصروف با اثبات آن است این تصغیر را فقیر تسلیم کرده جواب شبهه او دیگر هم باید داد

تصغیر در احادیث اهل حق مخصوص است دلیل همان دلیل دوم است حاصل این دلیل آن است که تصغیر صحابی

دلالت بر آن دارد که این اصحاب در اشفاق و عطوفت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بودند

و اصحاب ثلاثه نزد اهل حق بودند و عطوفت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نمی توانند شد

و جواب این بسهل و آسان و ابطال استدلال مصروف است بما بعد تصغیر واضح و نمایان زیرا که

رسول ... سر این ... قواعد ... آیات ...

و اظهار ... آمده و غرض از آن اثبات ... و ارشاد ...

از کلام ... و در رنگ ... بر آمده که از آن جناب ... در اره ... آورده

برای ادای آن بکار رفته ... در رنگ تعظیم و تذلیل و اظهار ... واقع

شده و صیرورت چنین عطوفت و اشفاق آنحضرت با سبیل تخوف و اشفاق کرده و در حق حضرات ثلاثه

اهل حق مستبعد نیست و امثال این معاملات بارها از آنجناب در حق شیوخ ثلاثه واقع شده قصه سوره

برائت خود معروف و مشهور است و در کتب حضرات اهل سنت هم مذکور ... سطور ...

تحفه انکار آن ... اشتمال ... و ... انکار ...

... اسلام و ... اهل بیت کرام علیهم السلام ... السلام

استقصای مشهور که از بعض سفهای نواصب بوقوع پیوسته باشد ذکر کرده و اتهامی نموده بر قلوب اهل ایمان
نهند ولیکن بر متتبع کتب تفسیر و حدیث و سیر حضرات اهلسنت مخفی نیست که این قصه عزل ابی بکر را کابر محققین
السنیه الطاهره جمعی از اکابر نقاد و مشاهیر و ثقات اهل سنت روایت کرده اند مثل ترمذی و امام احمد بن حنبل
و فرزند ارجمندش عبد الله و طبری و بغوی و نیسابوری و نسائی و سهیلی و ثعلبی و حاکم و ابن مردویه و ابن ابی
شیبه و ابن حبان و عبد الرزاق و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن ابی خزیمه و ابو عوانه و طبرانی و دارقطنی و بیهقی
و ابو القاسم دمشقی و کواشی و سبط ابن الجوزی و سعید بن منصور و کازرونی و اصیل الدین محدث و جمال الدین
و ابن حجر عسقلانی و شهاب الدین قسطلانی و متقی و ابن کثیر و شیخ عبد الحق دهلوی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی
و محب طبری و شاه ولی الله والد ماجد شاه صاحب مخاطب کتاب شاه صاحب این قصه صحیحه مشهوره را که این
همه اعلام و اکابر ایشان بطرق متنوعه و اسانید متکثره روایت کرده اند بطرفه خلط و خبط [illegible]
و استقصای مشهور [illegible] نموده اند از جنس طعن و تشنیع و استهزا و اسائت ادب [illegible] که [illegible]
تسفیه و تحمیق اعاظم سنت و اکابر و ائمه خود [illegible] که سهل است لیکن [illegible] آن بجناب والد ماجد شاه
صاحب نیز موجب اضطراب و سراسیمگی است و بنابر مزید [illegible] بعض عبارات ایشان هم نوشته می آید نسائی در خصائص
که بعنایت الهی دو نسخه آن نزد حقیر موجود است میگوید اخبرنا العباس بن محمد الدوری قال حدثنا ابو نوح قراد
عن یونس بن ابی اسحق عن ابی اسحق عن زید بن یثیع عن علی ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم بعث ببراءة الی اهل مکة مع ابی بکر ثم اتبعه بعلی فقال له خذ الکتاب فامض به الی
مکة قال فلحقته فاخذت الکتاب منه فانصرف ابو بکر وهو کئیب فقال یا رسول الله انزل
فیّ شیء قال لا الا انی امرت ان ابلغه انا او رجل من اهل بیتی اخبرنا زکریا بن یحیی قال حدثنا عبد الله
بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شریک عن عبد الله بن رقیم عن سعد قال بعث
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر ببراءة حتی اذا کان ببعض الطریق ارسل علیا فاخذها منه
ثم سار بها فوجد ابو بکر فی نفسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لا یؤدی عنی الا انا او رجل
منی و شاه ولی الله در ازالة الخفا گفته اصل قصه آنست که ابو بکر صدیق را بامارت حج فرستاده بودند و سوره براءة اول
بدست ابو بکر صدیق داده بودند بعد از ان جبرئیل فرود آمد و امر کرد که آنرا بدست حضرت مرتضی باید فرستاد
اخرج الترمذی عن انس قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم ببراءة مع ابی بکر ثم دعاه فقال لا ینبغی

[illegible]

لا يصلح ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياها وعن سعد بن ابي وقاص ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر ببراءة الى اهل مكة ثم بعث عليا على اثره فاخذها منه
فكان ابو بكر وجد في نفسه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابابكر لا يؤدي عني الا انا او
رجل مني انتهى ازين عبارات در كمال ظهور ووضوح پيداست كه جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم
اولا اول را بشان مورد عطوفت وشفقت نموده فرمودند كه براى اداى امر [illegible] آن ابوبكر كئيب و
حزين گرديد تا آنكه گمان نزول آيتى در حق خود فرموده ونيز موافق روايتيكه در روضة الصفا كه از [illegible]
عبد الرحمن ودر مرآة الاسرار نقلها مى آرند مذكور است ودر بحار هم منقول ابوبكر در بارهٔ اين امر فرمود كه [illegible]
لامر طالت فيه الاعناق ودلالت آن بر عظمت وجلالت اين امر بكمال ظهور پيوسته است پس ثابت شد كه
متعلق فرمودن جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم اين امر را بابوبكر [illegible]
شفقت وعنايت بحال پر اختلال او بود ليكن چون در آخر ابوبكر را [illegible] معزول فرموده بكمال وضوح
ظاهر گرديد كه اين شفقت وعنايت اولين مبنى بر مصلحت [illegible] باشند كه او
صلاحيت ولياقت اداى امرى از امور دينيه ندارد [illegible]
دين ودنيا مستولى گرديد [illegible] در تقرير اين قصه فرموده اند [illegible] جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله
در باره [illegible] چنين شفقت وعطوفت در حق ابوبكر فرموده باشد اگر روز قيامت هم مثل آن [illegible] اضافات
باعتقادات اهل حق [illegible] در اثبات قصه سوره برائت [illegible] محتاج باشد [illegible] از كتب اهلسنت نموده ام
زيرا كه جناب مخاطب [illegible] شفقت وعطوفت بر خلفاى ثلثه با اعتقادات اصول اهل حق بود
وآن باثبات وقوع چنين شفقت از كتب خود وتصريحات اعلام كرام [illegible] لكن [illegible] استبعاد
اهلسنت هم مندفع شود كه چگونه [illegible] كه جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم در حق كسى [illegible]
شفقتى فرمايد كه غرض از آن تفضيح او باشد اين قصه را از اهلسنت نقل نموده ام ونيز مثل اين شفقت و
عطوفت است آنچه جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] در حق ثانى [illegible]
وچنين [illegible] بهر كس [illegible] براى جنگ كفار فرستاده وهمچنين او را [illegible]
جنگ كفار فرستاده الا آنكه در هر دو مقام اولا ابوبكر منهزم شده آمده بود وهيچ كارى از وى [illegible]
پس بعد از آن عمر را فرستادند با آنكه عمر بلا شبهه مفضول از اول بود [illegible] باشند كه [illegible] از اول

۴۴۵

کاری برنه آمده و منهدم گردید همچنین ثانی اقتضای آثار اول خواهد گردید لیکن با وصف اینکه در امور و شفقت
و عنایت فرموده غرض از آن محض تفضیح و تذلیل و بوده قوله پس معلوم شد که شیخین را حضرت ایشان نیز والامیه
مورد عطوفت و عنایت شفقت بودند الخ اقول این چه ثمرة الغرابی است که بدست جناب مخاطب افتاده که
آنرا اثبات نموده بزعم خود کاری عجیب بر روی کار آورده چه الحق هرگز بودن شیخین و اضرابهما مورد مثل این عطوفت
و شفقت جناب رسالتمآب علیه وآله الصلاة والسلام که در حدیث حوض علی فرض تسلیم التصغیر واقع است انکار
نکنند بلکه در امثال قصه سوره برائت و یوم خیبر و قصه وادی الرمل اثبات آن مینمایند آری متعصبین حضرات
اهلسنت البته انکار این قسم عطوفت و شفقت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم میکنند یعنی میگویند
که ابوبکر از اصل مامور بادای سوره برائت نگردیده و نیز قصه وادی الرمل که در آن هم حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم اول و ثانی را با لشکری برای مقابله کفار فرستاده با وصف آنکه شاه صاحب اهتمام اثبات
آن دارند انکار میکنند کما فعله بعض معرکة الآراء نیز عطا نمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم رایت را
بروز خیبر شیخین و ارسال ایشان برای محاربه کفار انکار میکنند و میگویند که قبل از جناب امیر علیه السلام رایت
بشیخین عطا نشده و نه این هر دو قریب آن شدند کما لا یخفی علی من طالع افادات ابن تیمیه و سنشیر الیه ان شاء الله
و الی سائر اتباعه قوله حالیا مذهب تشیع الخ اقول این مذهب حق را احادیث و آیات و دلائل قاهره و براهین
باهره بر پا میکند و اصلا بودن شیخین و اضرابهما مورد چنین شفقت و عطوفت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم منافی این مذهب نیست که جناب مخاطب را تخییل آن اضطراب و سراسیمگی رو داده و خیال انهدام
اساس مشیده قواعد اهل حق در سر افتاده قوله و این صریح مجادله با جناب احدیت واقع شد الخ اقول
این صریح مکابره و مجادله است که از مخاطب با حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و جناب احدیت واقع
شد که چنین شفاعت را که مبنی بر مصلحت تفضیح و تذلیل بوده بر شفاعت واقعی حمل نموده زبان اعتراض
کشوده العیاذ بالله نسبت مجادله بجناب احدیت بحضرت رسالتمآب علیه وآله الصلاة والسلام فرموده همچنان
در پی تعریض بر آنجناب اقدس افتاده هرزه سرای محض پیش نظر نهاده و ما که گفته ایم که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم خواستند که این مخلدین فی النار در بهشت عنبر سرشت همراه خود برند و از آب
حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند آری آنجناب در حق ایشان بجناب کبریائی عرض کرده
که ایشان اصحاب من اند یعنی با وصفیکه اینها اصحاب من اند باز چرا ایشانرا بسوی جهنم میکشند

وغرض ازین سوال محض تفضیح و اظهار ارتداد و احداث و ابتداع ایشان بوده و برعایت امثال این نکات
از انبیا و اوصیا علیهم السلام بسیاری ازین قسم اقوال و افعال واقع می شود اینرا مجادله و مکابره نامیدن
عین مجادله و اسائت ادب است و چه قدر نارواست کلام مخاطب بافاده شاه صاحب و تحفه که بهوس
ذب حریم خلیفه ثانی که معاندت و مخالفت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در وقت طلب قرطاس
فرموده و هذیان را بآنحضرت منسوب ساخته بجناب امیر المؤمنین علیه السلام زبان طعن دراز ساخته‌اند و از
صحیح بخاری حدیثی که نواصب بغرض تهجین آن امام الزاهدین و قدوة العابدین وضع کرده اند نقل ساخته
نسبت مجادله بجناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند چنانچه میفرمایند اگر این قسم بغرض مصلحت رد وحی
ورد قول پیغمبر گفته آید حضرت امیر هم شریک عمر درین چه خواهد شد اول آنکه در بخاری که اصح الکتب اهلسنت
بطرق متعدده مرویست که آنحضرت شب هنگام بخانه امیر و زهرا تشریف برد و ایشانرا از خوابگاه برداشت
و برای ادای نماز تهجد تقید بسیار فرمود و گفت قوما فصلیا حضرت امیر علیه السلام گفت والله لا نصلی الا
ما کتب الله لنا یعنی قسم بخدا که ما هرگز نماز نخواهیم خواند الا آنچه مقدر کرده است خدا تعالی برای ما و انما انفسنا
بید الله یعنی دلهای ما در دست خداست اگر توفیق نماز تهجد بدهد خواهیم گزارد پس آنحضرت از خانه ایشان
برگشت و ران خود را می کوفت و میفرمود که وکان الانسان اکثر شیء جدلا پس درین قصه مجادله با رسول الله
در مقدمه شرعی و تمسک بشبهه جبریه که اصلا در شرع مسموع نیست از حضرت امیر واقع شد لیکن چون قرینه
گواه صدق و راستی و قصد نیک بود آنحضرت ملامت نفرمود انتهی ... که هر که انصاف
بمشامش رسیده و از ... تعصب و عناد دماغ او مختل نگردیده باشد درین کلام با امعان تمام نظر
کند که اولا جناب شاه صاحب چه دعوی معقول و چه دلیل لطیف ذکر فرموده اند ...
حمایت خلیفه ثانی غلط گفتم بی پرده و ... خروج داده اند ...
را بچه فضائح مبتلا می سازد حیرانم چگونه این بزرگ با وصف دعاوی اسلام ...
تعظیم و تکریم جناب امیر المؤمنین علیه السلام ... از ارکان ایمان میدانند طعن و تشنیع ...
امیر المؤمنین علیه السلام نموده یعنی العیاذ بالله نسبت مجادله برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ...
و تمسک بشبهه فرقه ضاله یا که جبریه که عین ضلال و مخالفت دین و ایمان است ...
اصلا در شرع مسموع نیست بکمال ابتهاج و استبشار و انبساط بعد ذکر روایت ...

از خدا و رسول و ائمه اطهار استثنای وارد نکرده بیشتر بالای حیرت آنکه شاه صاحب درین کلام داد تحقیق
و تدقیق داده اولا از مطابقت دعوی و دلیل خبری نگرفته اند چه دعوی این بود که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
مثل عمر بارها عرض مصالح بحضرت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده اگر فعل عمر رد وحی
و رد قول پیغمبر باشد لازم آید که العیاذ بالله جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم مرتکب این شنیعه شده باشند نه حضرت
عمر تنها و حال آنکه اسم الله این غلط واقع شد که همین دلیل که از بخاری آورده اند مطابق دعوی نیست چه
ازین حدیث هرگز معلوم نمیشود که جناب امیر المؤمنین علیه السلام عرض مصلحت کرده باشند چه در ابا و انکار
از نماز تهجد که فضائل و محامد آن بسیار از بسیار است و اوفی مومنین ادای آن می نمایند و آنهم باین شدت و تاکید
و یاد کردن قسم برابا ازان کدام مصلحت است که آنرا عرض نمودند و اگر مصلحتی هم دران بوده باشد درین
کلام پیدا نیست آنچه ازان مستفاد میشود ابا و انکار محض است از مجادله صریحه و تمسک بشبهه جبریه که اصلا
در شرع مسموع نیست کما افاده بالنفسه مجادله صریحه و تمسک بشبهه جبریه را در مقابله ارشاد نبی معصوم
کسی عرض مصلحت نمیگوید پس عجب که با وصف غفلت فاصله در دعوی و دلیل تطابق آن کار زار شنفته
و مخالفت حجت و مطلوب پروای نساختند و کاش بر نقل حدیث غیر مناسب بدعوی اکتفا میفرمودند ۴۴۸
که اولیای او محمول میکنند بر سری غامض میگفتند که فهمهای قاصره ما مردم از ادراک آن عاجز است
لیکن این راچه توان کرد که خود بیان مفاد حدیث بخلاف ادعای خویش فرمودند و آنچه بعد بیان ملخص فرمودند
لیکن چون قرینه حالیه گواه صدق و راستی بود الخ پس از همه غریب تر است و دال است بر تزلزل و
تذبذب شاه صاحب که در حمایت لو اصحاب هم ثابت قدم و راسخ دم نیستند گر خود هم ثابت قدمی بارها
رسید لیکن به بر نسبت مجادله صریحه و تمسک بشبهه جبریه بوجهی غیر المرتبه بالی ثبات نفرموده میگویند که
چون قرینه حال گواه صدق و راستی و قصد نیک بود جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
ملامت نفرمودند اولا معنا قصد و راستی درینجا مفهوم نمیشود و ظاهرا صدق و راستی را در قسم
برابا از صلوة تهجد مراد گرفته باشند پس ظاهر است که صدق و راستی و آن موجب رفع ملامت
نمی تواند شد بلکه موجب ابرام آنست علاوه آن قرینه حال کدام است که دلیل صدق و راستی بود
و اگر مراد از صدق و راستی در دیگر امور است پس آنرا با عدم ملامت بر این امر چه ارتباط باقی ماند
قصد نیک پس خود بدیهی البطلان است که در مجادله با رسول مقبول و تمسک بشبهه اهل ضلالت

در قوم جهول اصلا قصد نیکی معنی ندارد و ظاهر است شاه صاحب بتقلید عالمگیر کما فی مکاتیبه المشهوره و اشتغال بمحرمات و ارتکاب
نیک جا بر داشته اند و هرگاه مجادله با پیغمبر و تمسک بشبهه جبریه که صریح ابطال شریعت است نزد این جماعت اهل سنت
جائز شد و تجویز شرب خمر و زنا و امثال آن که دام حالت منتظره باقی ست فالعقوبة والعجرة ان شکروا و لهذا لیس لاحد الا الله
و یجلوه غایة التجلیل فان له علیهم یدا عظیما و کبیر منه حیث جعل ارتکابهم المعاصی سبب الجنة و قطع النظر از این همه غفلت
یا تغافل شاه صاحب حیرت کسی خود و میکشد که با وصف عهود موثقه باینکه در الزامات شیعه بغیر از کتب معتبره
ایشان نقل نخواهند آورد و دلالت صراحت عقل که مرویات خویش بر خصم حجت نمی تواند شد بار چندین سخنان
موضوعات و شنائع هفوات ائمه خود را که می بایست آن را در حجب اختفا داشت ایشان بمقابله اهل حق
از کمال بی حیائی ذکر میکنند و العیاذ بالله قسم یک جناب امیر المومنین علیه السلام را نسبت کننده زبان بیهوده
انس و جان معاند و مخالف امر برگزیده عرصه کن فکان صلی الله علیه و آله ما کرا بید بر بی پروایانه و دیگر خرافات
که بر بنیاد کلام تحفه وارد می شود در افادات والد ماجد قدس الله نفسه و تحقیقات جناب سلطان العلماء دام ظلهم العالی
مذکور است من شاء فلیرجع الیها و باز میرسیم بر سر مطلب و میگوییم که تفوه بلزوم مجادله جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم با جناب امیر علیه السلام بنا بر قواعد و اصول اهل حق در تشفع شفاعت این اصحاب مضحکه صبیان
هذه نسو افست که ادنی عاقلی التفات بآن نمی کند فضلا عن الفضلاء آری اشکال مجادله جناب احدیت
بر حضرات اهل سنت البته لازم می آید بیانش آنکه فضل بن روزبهان و جناب شاه صاحب مصداق حدیث
حوض کفار را قرار داده اند کما سبق و تازه تر اینکه در حاشیه تحفه که منسوب بشاه صاحب است در مقام حدیث حوض
مسطور است فلا شک انه کان یشهد مشاهد الشافی للطالب الغنیمة و الرفیق الذین المرتابة
و الشاک و قد ارتد بعده اقوام منهم مثل عیینة بن حصین الفزاری فانه ارتد و لحق بطلیحة بن خویلد و آمن به فلما
هزم طلیحة هرب حتی اسره خالد بن الولید و بعث به الی ابی بکر فی وثاق فقدم به المدینة فجعل غلمان المدینة
یضربون بالجریدة و یقولون یا عدو الله کفرت بالله بعد ایمانک فیقول والله ما کنت آمنت قط و امثاله من
اجلاف العرب کثیرون فمنهم من رجع و حسن اسلامه و منهم من ثبت علی النفاق و قد نص فی القرآن ان من
اهل المدینة من مرد علی النفاق لا یعلمهم رسول الله صلی الله علیه و آله فی الدنیا و انما یعلمهم فی الآخرة باعلام الله تعالی فهولاء
الذین یذادون ذات الشمال الخ این عبارت بلیغه بعینها مثل عبارت رازی است که سابقا منقول شد صریح است
در آنکه این اصحاب که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان شفاعت خواهد کرد و قدر ...

ومنافقین وکافرین خواهند بود وایشان را بذات الشمال خواهند برد وصاحب فتح الباری کان الله له فی العلانیة
ملحقات الرسالة از قبیصة آورده که او در تفسیر لفظ مرتدین که در حدیث وارد است گفته که هم الذین ارتدوا
علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر حتی قتلوا وماتوا علی الکفر انتهی ونیز در فتح الباری در شرح حدیث
ثانی عشر از باب الحوض از کتاب الرقاق مذکور است قوله انهم ارتدوا وهذا یوافق تفسیر قبیصة الماضی فی باب
وکرمانی در شرح بخاری گفته سحقا ای بعدا وکرر للتاکید وهو نصب علی المصدر وهذا مشعر بانهم
مرتدون من الدین لانه یشفع للعصاة ویهتم بامرهم ولا یقول لهم مثل ذلک ودر نهایه
گفته ومنه الحدیث ما زالوا مرتدین علی اعقابهم ای راجعین الی الکفر کانهم رجعوا الی وراءهم
وباعتراف فاضل نبیل در مسلک اول اگر مصداق حدیث حوض کفار باشند مجادله با جناب احدیت لازم می آید
حیث قال مع ذلک اندک انصاف را کار فرمایند وملاحظه کنند که اگر مضمون جمله یوخذ بهم ذات الشمال خاصه
اهل خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین معنی نداشت چه شفاعت درباره اهل خلود که اراده الهی
بتعذیب دائمی آنها تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت است معاذ الله که جناب خاتم المرسلین
باوجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر مردود
ارتکاب مجادله فرمایند چه جای اینکه بالتخصیص برای آنحضرت ومؤمنین عموما نهی وارد شده باشد که از
شان پیغمبر واتباع واشیاع او بعید است که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند انتهی
پس بکمال ظهور عیان شد که جناب شاه صاحب ودیگر اکابر ایشان شفاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم درباره اهل خلود که اراده حتمی الهی بتعذیب دائمی آنها تعلق گرفته تجویز کردند وآن سرور را
بمجادله جناب احدیت منسوب ساختند وبهدم قواعد دین پرداختند ولوای مجادله ومعارضه با آنحضرت افراشتند
وانتقاد رجال نفرمودند که چگونه ممکن است که العیاذ بالله جناب خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم باوجود
نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم آتیهم عذاب غیر مردود ارتکاب
مجادله فرمایند چه جای آنکه بالتخصیص برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ومؤمنین عموما نهی وارد شده
باشد که از شان پیغمبر واتباع واشیاع او بعید است که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت
قریبه داشته باشند وازین بیان بغایت وضوح ظاهر شد که الزامیکه جناب مخاطب از راه غفلت یا تغافل
قصد توجیه آن بر اهل حق کرده بود بافحش وجوه بر او واکابر او منقلب گردید اما لزوم آن بر اهل حق

چنانچه مخاطب گمان کرده پس درغایت بطلان وفساد است و هرگز بر ایشان متوجه نمیتواند شد لما لا یخفی علی
اهل السداد و قد الحمد علی ما الهمنا من الحجج البالغة والبراهین القاطعة والدلائل الناهضة لمبطلة للهفوات الدحضة
قوله و هر گاه جناب پیغمبر قبر شیخین را بجوار فایض الانوار خویش مستدعی باشند تا عذاب دائمی ایشان بعقوبت
ملاحظه نمایند الخ اقول مخدوش است بدو وجه اول آنکه آنچه از مولانای مجلسی آورده که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم مستدعی قرب قبر شیخین بجوار فایض الانوار بجهت ملاحظه عذاب دائمی ایشان بودند محتاج است
بتصحیح نقل و ذکر عبارت آنجناب بعینها مع ذکر نام کتاب تا در مفاد و مدلول آن نظر کرده شود که حسب محض
ادعای مخاطب بنا بر الاعتبار نیست خصوصا بعد ظهور خیانات صریحه و تصرفات قبیحه و اکاذیب واضحه و افترات
فاضحه از خدام والاتمام که باقتفای آثار اسلاف اخیار خود مرتکب آن شده اند چنانچه در نقل عبارات مولانای
مجلسی بعض جاها جمل مستقله را از طرف خود افزوده اند کما سبق و بعض جاها بعض الفاظ حذف کرده معانی
احادیث جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را محرف و مصحف ساخته اند الی غیر ذلک مما ظهر و بعد ازین بهر جا که مخاطب
بر مولانای مجلسی افترای صریح درباره نسبت متاخرین اهل حق بسلوک مسالک شیاطین کرد افترای این قبیح
و تشنیع سست بنیاد باشد امر در امثال آن بر علمای سهل است و عجب که جناب مخاطب در ایراد همچو نقلهای
بی سر و پا بدون تعیین نام و نشان کتاب نصایح و مواعظ فاضل رشید را در ایضاح هم گوش نکرده که نقل را
از کتاب غیر معین از عدم نقل را سا اولی مستحسن و همچو نقلها را مایه حیرت و تعجب میداند با آنکه نقلیکه فاضل رشید
اعتراض بر آن نموده ولو باختلاف المنقول عنه نهایت مشهور و در کتب کلامیه اهل حق مثل نهج الحق و غیر
آن مسطور است بخلاف نقل مخاطب که جز مخاطب مدعی تفرد در تحقیق مطالب الا عجابیه که اشعار بعدم تفرد کرده
علی ما فی اوراق المفاخرات المذکورة فی صدر کتابه الحاوی لعجائب الافادات کسی نقل آن نپرداخته اگر کسی
دیگر نقل میکرد مخاطب برحسب عهد خود اشعار آن میساخت دوم آنکه استبعاد یکه در صدد شفاعت این
قوم که منتهای آرزوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بنا بر افاده مخاطب المعی رفتن شان بدوزخ
بود کرده منشاء آن همان عدم ادراک مرام از شفاعت است چنانچه مکرر بالتصریح عرض آمد احتیاج اعاده
نیست عجب که مخاطب یک حرف را بار بار تکرار میکند و با اینهمه دعوی اختصار و ایجاز و احتراز از تکرار و دعوی
بگوش کسی نخورده قوله و ایضا هرگاه اصول امامیه را نیک دیده برود تعجب میماند که از جناب شفیع المذنبین
اینمضمون در احادیث بتواتر رسیده الخ اقول این همان شبهه دیرینه و تشکیک پارینه است که بار بار

آنرا بزبان آورده و دو سه جا لباسی تازه آنرا پوشانیده هر دم رنگی نو برای آن ریخته و چند بار آنرا گفته ام
و باز گرسیکریم کر آری در ورود احادیث در باره عدم شفاعت نص خاتم رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
در حق ظالمین و غاصبین امامت و جفاکنندگان و ایذا رسانندگان ذریت و اولاد آنحضرت و معادیان و دشمنان
آل و عترت مسلّم و قطع نظر از ورود احادیث خاصه درین باب اجماعی اهل حق است که آنجناب درباره کسانیکه مرتکب
این شنائع و فضائح گردیده خارج از ایمان و اسلام گردیده اند هرگز شفاعت نخواهد فرمود و چون باجماع ثبوتش محتاج استدلال
و احتجاج ندارد لیکن ازین احادیث و اجماع و تصریحات اهل حق امتناع چنین شفاعت که از آنجناب درباره این اشقیا
واقع خواهد شد ثابت نمی شود زیرا که مراد از شفاعتی که در احادیث حرمان غاصبین و ظالمین از آن مروی شده
همان شفاعت است که بحیثیت اکرام و تعظیم و اراده تخلیص مشفوع له از عذاب الهی و نکال نامتناهی و حصول
رهائی اینها از مؤاخذه و عذاب و دار و گیر و عقاب در واقع بوده باشد که البته صدور چنین شفاعت در حق غاصبین
حقوق اهلبیت کرام و معاندین آن اخیار انام از جناب شافع یوم القیام علیه و آله الاف التحیة و السلام من الملک
السلام محال عقلی و نقلی ست اما استحاله و امتناع چنین شفاعت که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در حق
این اصحاب واقع خواهد شد که آن مبنی بر محض تفضیح و تذلیل و اظهار ارتداد و عناد ایشان بوده پس هرگز ازین
احادیث و معتقدات اهل حق ثابت نیست فمن ادعی فعلیه البیان و علینا رده بالبرهان آری این اشکال بر جناب
مخاطب و تبعه آن که بالتحقیق قصد کرده بر اهل نحله و ملته لازم می آید زیرا که نزد اهلسنت هم باحادیث و آیات
کثیره ثابت گردیده که شفاعت کفار و مشرکین سمتی از جواز ندارد چنانچه مخاطب و اسلاف او گفته اند و این هم
از تصریحات کتاب و سنت یافته که شفاعت در حق کفار خصوصا قبیله کفر آنها بهمه کس از اهل محشر نمایان
باشد مطلقا جائز نیافته کقوله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا
اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم انتهی پس شاه عبد العزیز صاحب و دیگر اکابر و اعاظم
شان که بحدیث حوض را بر کفار حمل کرده اند یا بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم تجویز امر غیر جائز کرده
باشند یا این احادیث را موضوع و مفتری دانسته باشند و آیات قرآنی را از زیادات جامع قرآن یا ناسخین
آن گمان کرده معلوم نیست که الحال مخاطب کدام شق را از جانب این بزرگان اختیار میسازد آیا جسارت
بر اختیار شق اول میکند یا تن بالتزام شق ثانی میدهد اغلب که چون در شق ثانی طعن و ملام عظیم لازم می آید که
احادیث عدم جواز شفاعت کفار را یافته و بروایت و نشر و تشهیر آن پرداخته اند و در قرآن آیات شفاعت

منحرف شده از طرف خود داخل ساختند ناچار باختیار شق اول یعنی تجویز امر غیر جایز و مخالفت آیات قرآنی و مناقضت
ارشاد ربانی سهل خواهند پنداشت که اکابر و ائمه و جاه با مطاعن در حق سرور انبیا علیه و آله آلاف التحیة والثنا ثابت
کرده اند سیظهر علیک فیما بعد **قوله** ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش بجمع احادیث
قطعی الصدور از ائمه اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند قال علی علیه السلام اذا قمت المقام
المحمود الخ **اقول** عدم شفاعت جناب رسول رب متعال درباره موذیان آل عالیه علیهم الف الف تحیة وسلام صاحب الطیب
ورفت الآل خود از قطعیات و یقینیات و ضروریات مذهب اهل حق است اثبات آن احتیاجی بقطع عقبات تفحص
و عقبات تجشم استدلال بذکر احادیث و روایات نبوده بالجمله این حدیث خود مقبول است و اصلا اهل حق را
انکاری و استنکافی از آن نیست لیکن از مدعای مخاطب بمراحل دور است کما لا یخفی علی اهل الشعور و لکن من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور زیرا که مراد از شفاعتیکه در حدیث نفی آن از موذیان ذریت و معادیان
عترت فرموده همان شفاعت واقعی است که حق شفیع الله تعالی آنست یعنی در حق کسانیکه راه ایذا آزار ذریت
من پی سپر کردند شفاعت ایشان بقصد تخلیص ایشان از عذاب و عقاب و فرستادن ایشان بسوی
نعیم مقیم و ثواب عظیم نخواهم کرد که همین شفاعت منافات با رعایت حقوق عترت و ذریت دارد و اما
شفاعتی که بجوابش لا تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی اعقابهم باشد و مراد بآنش از آن همین کشف معایب
و مثالب مزید توهین و تفضیح و تذلیل آنها بود پس امتناع آن هرگز ازین حدیث ثابت نمی شود تا بکار مخاطب
آید و در استکبار و افتخارش که نشاید افزاید **قوله** پس اگر حدیث الحوض در شان خلفای ثلاثه پیرایه ورود
پوشد کذب اصدق الصادقین لازم می آید الخ **اقول** بحمد الله بکمال وضوح ثابت کردیم که هم حدیث الحوض
در شان خلفای ثلاثه پیرایه ورود می پوشد و هم کذب اکذب الکاذبین یعنی مخاطب فطین که نسبت کذب بجناب
اصدق الصادقین العیاذ بالله منه میکند لازم می آید و هرگز آنهمه احادیث موضوع و مفتری نمیگردد آری
بخطاب صاحب تحفه و اولیائش همین تقریر اعاده باید کرد که بعد الزام مخاطب مقام این مالا یلزم را بر اهل حق
کرام بفاد آنکه خود کرده را درمانی نیست جوابی از آن نخواهند یافت پس باید گفت که اگر حدیث الحوض
در شان کفار پیرایه ورود پوشد کذب لازم می آید چنانکه متکلمین و بعد بعضی از صوفیه تقریر کرده اند و این همه
احادیث که مخاطب حواله آن بکتب ترهیب و ترغیب در سلک نقل نموده موضوع و مفتری گردد پس
مولوی تحفه و اولیائش هر چه خواهند اختیار کنند **قوله** عجیب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر مجلسی که در دین را

در عبارت مذکوره لجب القتل واندا **اقول** هیچ عجب نیست از بزرگیکه فهم او از ادراک معانی ظاهره احادیث و نکات و مصالح و حکم افعال برگزیدگان الٰهی قاصر باشد که بوره وادی وهمی و توهمی سرگردان و حائر گردد و چنین تعجبها مورث تعجب آغاز نهد و کلمات ناشایان بر زبان آرد بالجمله اگر مراد از شفاعتی که مولانای مجلسی ره ثلثه را محل آن در آخرت گمان نمیکند شفاعت واقعی مثل شفاعت گناهگاران اهل ایمان ست پس مسلم لیکن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم کی این شفاعت در حق این اصحاب خواهد فرمود و الا لامحاله مقبول می افتاد و اگر مراد ازین شفاعت شفاعتی ست که غرض از آن کشف حقیقت حال و اظهار وجه سوء مآل باشد پس هرگز مولانای مجلسی نفی صلاحیت آن از خلفای ثلثه نکرده تا توهم مخاطب گنجایش توجه داشته باشد آری بمخاطبه صاحب تحفه و اکابر او خواهیم گفت که عجب تر از همه آنکه حضرت شاه صاحب و اسلاف شان صحابه مذکورین را که حدیث حوض در حق آنها وارد ست در عبارات مذکوره در دنیا واجب القتل دانند و محل شفاعت در آخرت گمان نبرند پس امریکه بر جناب پیغمبر اشرف البریه علیه و آله الاف السلام و التحیه بزعم سنیه حسب افاده مخاطب صاحب مراتب علیه لازم می آید بر زبان نتوان آورد و گو جناب مخاطب با ستیلای هوا و حس نفسانی تفوه بآن نماید و بلا ادراک مرام بالزام آن گراید

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

دلیل چهارم لوط لاتدری ست یعنی جناب خلاق عالم بروایت ملا مجلسی علی ما سبق نقله من نسخه سلیم و حیاة القلوب در رد شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمیدانی که آنها چه بدعت و احداث بر روی کار آوردند و اینکلام در نفی علم و درایت آنجناب درباره احداث این اصحاب نص ست و کذب حقیقت تعالی عن ذلک علوا کبیرا احدی از متکلمین بکلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلاعی نبود و این امر خلاف ضروری مذهب امامیه ست زیرا که علم جناب افضل الرسل بتفصیل هرچه تمام تر جزئیات و کلیات حال غاصبین در زعم امامیه را فرا گرفته بود باعلام آنجناب اهلبیت طاهرین باین واقعات خبر یافتند پس اگر خلفای ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند و اللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله بعضی از روایات متضمن این دعوی سابقا و آنفا در کلام بنده اقل الخلیقه گذشته است و هنوز دلائل بسیار و روایات موضوعه بیشمار در مذهب امامیه موجود ست بنابر روم اختصار که در تمام این عجاله نافعه مرعی و ملحوظ است تبرکا بعدد دوازده امام و چهارده معصوم التزامی نمایم و اول بذکر روایات تفسیر اهل بیت که استاد کلینی جامع آنست کامرانی میگرایم **اقول مستعینا بلطف الجلیل المبجل**

العجب ازوصفیکه جناب مصنف طاب ثراه در رساله خود تنبیه بر وجوب تاویل در روایت احداث و ارتداد اصحاب
نموده فنهایت وضوح و ظهور آن تلبیسش ترک کرده مخاطب نبیل از خواب غفلت بیدار نشده دست بدامن
نافهمی و اصرار و استبداد در حمل آن بر ظاهرش زده در مسلک اول ترهات عجیبه و تقریرات غریبه که سرمایه حیرت
و هوش ربای اهل خبرت ست بر زبان آورده مناسب چنان می نماید که اولا درین جا کلام جناب مصنف نقل
نمایم من بعد آنچه مخاطب نبیل در مسلک اول افاده فرموده بر سبیل اجمال تنبیه بر فساد آن کنم و بعد آن این افاده
جدیده را که مبنی بر هیمان نحو تعلیلات غیر سدیده است مردود و منقوض و در هم و برهم سازم پس باید دانست
که جناب مصنف اعلی الله مقامه فی دار الکرامه در دلائل عدم انطباق حدیث حوض بر مانعین زکوة که
بزعم سنیه مرتدین اند گفته لفظ اصحابی که در حدیث وارد ست ابای تمام دارد ازینکه اصحاب ردت مراد
باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را میگویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی ست که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست
چه آنها اهل قبائل بودند و در مواطن و مساکن خود ها می گذرانیدند و بجز یکدو بار آنهم بعضی از آنها جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را ندیده باشند چنانچه بنا بر هذا قال الکرمانی ولم یرتد واحد
من اصحابه والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المولفة قلوبهم ممن
لا بصیرة لهم فی الدین و هذا نفی ارتداد از صحابه کلهم اجمعون کما یدل علیه النکرة الواقعة فی سیاق النفی
دال ست برینکه مرتدین را از صحابه نشمرده و چگونه بشمرد که لفظ اصحابی من حیث المأخذ و الاشتقاق اقتضای
صحبت دارد و آنها ازین دولت محروم بوده اند و علی هذا القیاس از اجلای بدیهیات ست که معنی ثانی هم بر مرتدان
زنهار صادق نمی آید چه درین صورت موت علی الاسلام شرط ست و اینجا خصم آنها را مائت علی الکفر میگوید
و چون منقول شرعی نه آنست که جماعه بمعنای مناسب معنای لغوی قرار دهند بلکه البته ماخذ نقلش از
کتاب و سنت واجب ست پس منقول شرعی حقیقت شرعی ست و بدون صارف خلاف آن مراد
نتوان گرفت درینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدقه علی المرتدین غیر خاف کما بیّنّا
و هرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لا محاله جماعه از صحابه مشهورین متصفین بالاحداث
مراد خواهند بود و متوهم میشود که معنی شناسی از الفاظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه خطاب بشبیر هذه
مخاطب بخطاب لا تدری میشوند از حقیقت حال اهل ردت کی واقف بودند درینصورت بارتداد را اسلام

آنها در حیات خود و بقای حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کردند و این تاویل چنانکه مخفی
نیست بر صبیان ست چه جناب ختمی مآب بد از نیاد در حیات خود خبر میدهند که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد
بود و من چنین خواهم گفت و باز ممکن نیست حال ارتداد ایشان علی الاعقاب خبر خواهند داد و درین صورت عدم درایت
لازم آید مآل خواهد بود و التاویل یجب علی الخصم کما یجب علینا فلهذا ولظهوره طویت الکشح عن ذکره انتهی کلامه
رفع فی الخلد مقامه و لعل آنکه از ملاحظه این عبارت ظاهر ست که غرض جناب مصنف تحریر از تقریر اخیر این ست
که اگر معترض شق اخیر را تسلیم کرده گوید که گر قبول کنیم که مراد از لفظ اصحابی معنی مصطلح ست که موت علی الاسلام
شرط آنست لیکن اطلاق اصحاب باین معنی بر مرتدین بجهت استصحاب حال است که آنحضرت ایشان را بر آن گذاشته
فرموده چه آنجناب از ارتداد ایشان واقف نبود پس غرض معترض ازین توجیه تصحیح اطلاق لفظ اصحاب بمعنی
مصطلح بر مرتدین ست و پر ظاهر ست که این توجیه بشق اول متعلق نیست چه بر شق اول اصل صحبت که مناط
حل شق آنست مقصود ست جناب مصنف طاب الله مضجعه دفع این توهم باین وجه فرموده که اطلاع جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر ارتداد این اصحاب از نفس حدیث حوض ثابت ست زیرا که آنجناب خبر داده
که بروز قیامت از ارتداد ایشان آنجناب را خبر خواهند داد پس هرگاه ارتداد ایشان آنجناب را معلوم باشد این
توجیه سمتی از جواز ندارد که بنای آن بر عدم اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ست و آن خود
باطل ست این ست توضیح کلام جناب مصنف بطریق اجمال حالا آنچه جناب مخاطب المعی که در فهم
عبارات و مقاصد علمای کرام و محققین فخام ید طولی دارد باید شنید که چه قسم داد تبحر و تدقیق داده و بر این تقریر
متین چه اعتراض لطیف وارد کرده حیث قال قوله و متوهم می شود الخ اقول مخفی نماند که این اعتراض
هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد که جناب خاتم النبوت را از وحی الهی بارهٔ ارتداد
اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد اثبات احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده هم
بدانگونه خبر داده که چندی را از اصحاب بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها متکلم و متوجه خواهم شد
لیکن آن شفاعت در مجموع آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فایده خواهد کرد که در همان وقت ازین وارد
گیر نجات خواهند یافت و ظاهر همین ست که حکایت مطابق محکی عنه باشد پس واقعه را که بعضی از وجوه
مجمل بود بنهج اجمال ادا فرموده باشد و هرکسیکه بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تفصیل
این امور و اسامی و ذوات آن مبادی محدثات و شرور معلوم بود باز راه اجمال و طریق تدریه و تقیه سپرده

پس دلیل آن بر ذمهٔ اوست زیرا که سبب اخبار که تعلق باحوال اخروی دارد و حضرت را باعلام ملائکه معلوم
شده مفصلاً و مشروحاً در روایات وارد گردیده گو پرده از روی فسق و کفر کسی بر افتد پس در آخر عمر شریف هیچ نوع
تصور یا ادعا کرده آید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفصل را مجمل بیان فرموده و از تفصیل نخوت و تقیه
سنگ راه شد چنانکه بجا کسی بعد تصریح بر بعضی که تقیه در کلام آنجناب گنجایش ندارد دعوی خواهد کرد آری
دروغگو را حافظه نمیباشد پس قول موجه که مولف آنرا بصورت وهم نقل نموده و تعصباً و عناداً بر ضعف حسبان
حمل کرده بر جای خویش باقی است و نفی درایت و احادیث بر ظاهر خودش محمول بالجمله از عقیدهٔ شیعه لازم
نیامد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را تفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و باعیانهم آنها را می شناخت و
چرا که خبر دادن بار دنیا و حکایت آنچه بوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول اهل حق کی مستلزم
این امور است که تفصیل محدثات و شرور آنها میدانست و ذوات آنها را می شناخت این استلزام را
هم بدلیلی ثابت فرمایند و برهانی بر بعضی قایم کنند که این حدیث بدون علم تفصیلی ممکن نیست و انّی لهم ذلک
بارخدایا مگر حدیث طبرانی را پیش کشند و گویند که ابو درداء راوی آنحدیث با تضرع عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دعا
کن که خدا تعالی مرا درین زمره محشور نکند فرمود که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آن که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم ذوات آنها را باعیانهم می شناخت و الا جواب آنجناب که ای ابو درداء تو از جمله
آنها نیستی چگونه صحیح شود یا حدیث که اکثر آنرا صریح مولف در رسالهٔ ... تشنیع است یاد نماید که ابو بکر
صدیق رضی بعد استماع حدیث حوض نظر بغلبه خوف و خشیتی که داشت التماس نمود که شاید من از آنها باشم
حضرت فرمود که لا و انشاء الله تعالی بعد ازین بمقام خود آنحدیث مذکور شود و شبهه حصول در علوم با...
عدم تبحر در علوم میگویند که این هر دو دلیل هرگز بر مدعای مولف و اولیای او انطباق ندارد و مستلزم مقصود
نیست چه تخییل که آنجناب بجهت حسن خاتمه حضرت ابوبکر صدیق و ابو درداء رضی الله عنهما آگاه شده بود مانند
بدر و دیگر مشاهد مشرفه که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و بسیاری از بشارات عالیه بر آن ترتیب یافته و اولین
اصول اربعه حضرات متشیعین بر آن گواه عادل معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات
مرتدین کذائی را بعلم تفصیلی می شناخت و المقصود هذا دون ذلک بالجمله آنچه در جواب صدیق و ابو درداء
ارشاد شد در صحت صدور آن علم خاتم پیغمبران بحسن خاتمه این بزرگان بازدید بافی سبیل الله و حضور در
مشاهد مشرفه که بارها بتاکید تمام فرموده اند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر

امامیه مثل خلاصة المنهج نیز دو اقعه بیعت الرضوان واضح ولایح ست وافی وکافی ست و صحت جواب موقوف برین نیست که باعیانهم معرفت اهل ردت و تفصیل محدثات آنها داشته باشد و هو ظاهر عند العقلاء فضلا عن الفضلاء پس بعدم درایت بر حال خود باقی و از انجا بر طرف شد ایجاب تاویل که بسینه زوری بر ذمه اهل حق ثابت فرموده کو ذمه معترض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد انتهی با افاد المخاطب النقاد غیر حائم حول المراد لانغماسه فی لجة العناد این کلام ناظر قاصر را بشبهه و حیرت می اندازد و اصلا تحصیلی ندارد حیرانم که باین ترهات رکیکه و شبهات سخیفه می نازد و آنرا جواب کلام جناب مصنف طاب ثراه می انگارد بلکه قیامت آنست که تشنیعات بلیغه بحق آنجناب یاد کرده ملازمین او را منسوب بعدم فهم و قلت تدبر نموده العیاذ بالله جناب ایشان در حساب طفل دبستان مکتب هم نگرفته ستم ظریفی و بیهوده سرائی و یافه درائی را بغایت قصوی رسانیده و خود در فهم چنین کلمات سلیس پا خورده اصلا بجوانب و اطراف و مغز کلام نرسیده آنچه خواسته بر زبان آورده الحاصل غرض جناب مصنف رفع ادعاء در تتمه و طلب ترتیبا از دفع اعتراض مقدر اثبات اطلاع بر ارتداد این زمره بوده خواه علی نهج التفصیل باشد خواه علی نهج الاجمال آنجناب کی دعوی ثبوت اطلاع تفصیلی ازین حدیث کرده که مخاطب در جواب آن این شورش بر پا کرده و من خود دریده و دماغ باخوره و ایرادات و اعتراضات بر آن تقریر کرده بدفع آن مشغول شده سبحان الله با اصل مطلب اش نرسیده در جواب آن مهر خموشی بر لب میزند و اصلا بر آن کلام نمی بکند و حشو و زیادات که اصلا با مقصود جناب مصنف تعلق ندارد و اطناب و اسهاب کار فرما میشود و بزعم خود گوی مسابقت در میدان مناظره می رباید و بتقریر اسوله و اجوبه مفروضه ناظرین را بغلط می اندازد تا گمان برند که جناب ش چنان قلع و قمع تقاریر اهل حق کرده که از جانب خود هم تقریر اعتراضات کرده حتی الامکان در دفع آن کوشیده اصلا احتمالی و استدلالی را باقی نگذاشته که بر وان نیز و اختم بالجمله اگر غرض مخاطب آنست که ازین حدیث اطلاع تفصیلی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بر محدثات و شرور این زمره ثابت نمی شود پس این خود مسلم ست لیکن انرا با جواب جناب مصنف کدام ارتباط ست و چه مناسبت کی جواب آنجناب موقوف بر اثبات اطلاع تفصیلی ست مطلب آنجناب صرف همین ست که ازین حدیث اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بر ارتداد این اصحاب ثابت می شود و ثبوت اطلاع تفصیلی را جناب مصنف هرگز ادعا نفرموده که اصلا آنرا با اعتراض و جواب

ربطی نیست نه بمفید معترض ست و نه بمضر مجیب چه پر ظاهر ست که مبنای اعتراض بر آنست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را احداث و ارتداد این زمره معلوم نبود از ینجهت اطلاق اصحاب بر ایشان فرمود این توجیه وقتی تمام شود که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را اصلا اطلاع بر ارتداد این جماعه نباشد نه اجمالی و نه تفصیلی و حاصل جواب مصنف طاب ثراه آنست که از نفس حدیث اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد این جماعه ثابت ست و ظاهر ست که علم اجمالی بارتداد و احداث این زمره نیز مانع از اطلاق اصحاب بر آنهاست چه بنا بر افاده ابن روزبهان وغیره لفظ ارتداد نص در کفر و ارتداد شرعی ست پس این توجیه و اعتراض ضحکه صبیان بیش نیست بالجمله نفی علم تفصیلی از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و سلب اطلاع آنحضرت بر تفاصیل محدثات این اصحاب که مخاطب اهتمام تمام در ان نموده دماغ سوزی خارج از حد در تقریر آن بکار برده اصلا مفید موجه و منافی مطلوب مجیب نیست کو عدم اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر تفاصیل محدثات اینها باطل محض باشد کما سیجی عنقریب و اگر مراد مخاطب آنست که از نیحدیث معرفت اعیان و اشخاص مرتدین ثابت نمیشود پس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم چون اعیان و اشخاص این مرتدین نمیدانست لهذا اطلاق اصحاب بر ایشان کرده باشد چه مجملا میدانست که بعضی از اصحاب راه ارتداد پیش خواهند گرفت و باعیانهم و اشخاصهم ایشانرا نمیدانست پس نفی درایت محمول بر ظاهر باشد و توجیه بغایت متین و حسن پس اینهم ضحکه صبیان بیش نیست چه اینقدر از نیحدیث بلا شبهه ثابت شده که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد این اصحاب که ایشانرا بسوی جهنم خواهند کشید مطلع بود و از علامت و تعیین ایشان هم واقف شده پس با وصف این علم که این اصحاب که ایشانرا از پیش آنجناب کشیده بجهنم می برند مرتدین اند چگونه اطلاق اصحاب بر ایشان بحکم استصحاب خواهد فرمود و امتناع این اطلاق موقوف بر معرفت اعیان و اشخاص ایشان در دار دنیا نیست چه هرگاه بعلامتی از علامات و بنحوی من انحاء التعیین و التخصیص شناختند و یافتند که این اصحاب مرتدین اند بار اطلاق اصحاب بر ایشان بمقتضای جواز ندارد و عدم معرفت اعیان و اشخاص اینها در دنیا مصحح اطلاق اصحاب با وصف علم بردت ایشان نمی تواند شد کما هو فی کمال الظهور آری اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را هیچ گونه تعیین و تشخیص ایشان معلوم نمی شد و علامت اینها بر آنجناب واضح نمیگردید و فقط همین قدر در حدیث مذکور می بود که من بعض اصحاب خود را اصحاب خواهم گفت و باز حق تعالی

از حال ارتداد ایشان اطلاع خواهد کرد البته این کلام و تقریر مخاطب لیاقت اصغا نمی‌دارد و لیکن هرگاه از علامت
این مرتدین هم آنجناب مطلع شده گنجایش اشتباه باقی نماند پس بعد ملاحظه این علامت و حصول علم بارتداد
شان هیچگونه ممکن نیست که آنجناب اوشان را اصحاب خود خوانند و بلفظ اصحابی یاد نماید پس بنا برین نسبت اطلاق
اصحاب برین زمره مگر آنچه جناب مصنف ارشاد فرموده و تاویل نفی درایت بر خصم واجب است و حمل آن
بر ظاهر غیر جائز با وصف آنکه عدم اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بر اعیان و اشخاص مرتدین
و تفاصیل محدثات شان نزد اهل سنت هم باطل محض است چه ایشان هم تصریحات کرده اند که آنجناب در قبر اقدس
خود زنده است و جمیع امت خود را می‌بیند و هر کس را میداند و اعمال همه امت بر آنجناب عرض میشود و ملا محسن
کشمیری در حاشیه شرح عقائد عضدی در تعریف صحابی گفته واعلم ان المراد الرؤیة فی عالم التکالیف فلا
ینتقض بما روی انه علیه السلام رای لیلة المعراج جمیع الامة فی عالم الارواح والمثال ولا بانه
صلی الله علیه وآله وسلم فی قبره حی یری جمیع الامة انتهی و ابو المؤید خوارزمی در مسند خود او را از
خطیب نقل کرده که او از احمد بن الحسن ترمذی حکایت کرده که او گفته رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی المنام فقلت له یا رسول الله ما تری ما فیه الناس من الاختلاف قال فی ای شیء قلت
فیما بین ابی حنیفة ومالک والشافعی فقال فاما ابو حنیفة فلا اعرفه واما مالک فکتب
العلم واما الشافعی فمنی والی و در مقام جواب این عبارت گفته صح فی الحدیث انه یعرض
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم اعمال امته یوم الاثنین والخمیس فکیف لا یعرفه وانه
علیه السلام یبشر کل بر وفاجر یعرض اعماله علیه فکیف لا یعرف ابا حنیفة واعمال
[illegible] و در مواهب لدنیه مذکور است وقد روی ابن المبارک عن سعید بن المسیب
من یوم الا ویعرض علی النبی اعمال امته غدوة وعشیة فیعرفهم بسیماهم واعمالهم فلذلک
یشهد علیهم و شهاب الدین دولتابادی که فضائل و محامد او از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی و سبحة المرجان
غلام علی آزاد بلگرامی و غیر آن توان دریافت در کتاب هدایة السعداء گفته و در تفسیر حدادی و کیمیای سعادت
و تشریح میگوید هر شب دوشنبه و پنجشنبه و جمعه اعمال امت پیش رسالت صلعم فرشتگان عرض میکنند هرچه
نیک باشد روح پاک مصطفی شاد میگردد و هرچه بد باشد اگر میداند که خواهد گردید فکیف است و در
خواب بنماید تا از کرده خود باز آید و نیز در هدایة السعداء مسطور است سوال بعد مردن مرده را ابتدا حاصل

ے شود بانه جواب عقیده اثنا عشریه است مرده را بعد مردن تاثیر اذیت است چنانچه در خشم آید
و آزرده شود و بدلیل صحت عذاب قبر زیرا که اگر مرده را از عذاب قبر اثر نباشد عذاب قبر سفه و هزل شود
فی شرعة الاسلام و تجنب القبر فی جوار اهل الخیر فان المیت یتاذی بالجار السوء و در اعلام الهدی میگوید
المیت یلطف و یعنف غاسل متاثر میشود و فی الآثار از صدقه و فاتحه و از احسان در حق میت مرده را سرور
می افزاید و از ذکر سوء و خشم و ظلم بر میت مرده را حزن مینماید و در حلبی شرح مشارق میت از گریه احبا آزرده
میگردد و چنانچه دوستی چون بسفر روان شود و دوستان در آن محل گریه کنند مسافر از گریه ایشان آزار
و دشوار نماید و در تفسیر عمادی میگوید هر شب دوشنبه و پنجشنبه اعمال امت پیش تخت رسالت میکنند رد
هر چه حسنه باشد خوشی افزاید و هر چه سیئه باشد حزن نماید و در این باب احادیث کثیره است بر سبیل اختصار
باز نموده شد تا بر ایذا و آزار خاندان آنحضرت نهی و ایمان بیاورید عصمنا الله من الشرک الرحیم نیز در هدایة السعداء
مسطور است فی الدرر و فی سورة الجمعة قال صلعم من صلی علی لیلة الجمعة مائة مرة قضی الله
تعالی له مائة حاجة سبعین من حوائج الآخرة و ثلثین من حوائج الدنیا و وکل الله تعالی به ملکا
یدخل علی کما یدخل علیکم الهدایا فی الاطباق و ان علمی فیکم بعد الموت کعلمی فی الحیوة و نیز در هدایة السعداء مسطور است
فی الدرر فی سورة الجمعة فی فضیلة الصلوة قال صلعم و ان علمی فیکم بعد الموت کعلمی فی الحیوة
آمدیم بر افاده آنکه جناب مخاطب در ینجا وارد فرموده پس والجواب علی المعارضة آنست که گر نفی درایت که در او
و احداث این اصحاب بدلیل عدم انطباق آن بر اصحاب ثلثه باشد لازم آید عدم انطباق آن که باینکه مخاطب
بنا بر مسلک الحق تطبیق حدیث بر آنها میخواهد یعنی سلمان و ابوذر و عمار و غیرهم من الصحابة الاخیار و الاماثل
الابرار زیرا که بر تقدیر انطباق حدیث بر آنها و ثبوت ارتداد و احداث این بزرگان جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم از حالات ایشان هم مطلع خواهد بود زیرا که حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای آنحضرت ثابت و متحقق چنانچه مخاطب هم بآن اقرار کرده پس اگر باین
دلیل عدم انطباق اینحدیث بر خلفای ثلثه ثابت شود عدم انطباق آن بر این بزرگان هم واضح خواهد شد
بلکه اگر نفی درایت را در ینحدیث بر ظاهرش محمول کنند لازم آید که اینحدیث بر هیچکس از افراد عالم باصول
اهل الحق منطبق نگردد زیرا که علم باحداث محدثین و ارتداد مرتدین بر کسانیکه باشند برای حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم نزد اهل الحق ثابت است پس باید که بنا بر قواعد ایشان بر هم محمول بر آن شد بالجمله

تاویل نفی درایت در حدیث ضروری است و حمل آن بر ظاهرش هرگز جائز نیست زیرا که حصول علم بارتداد
و احداث این قوم برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از نفس این حدیث ثابت است حمل آن بر ظاهرش نمی آید
مگر از امثال مخاطب نبیل که از غایت تبحر و تحقیق و علو نظر در امثال این امور ظاهره غفلت می نماید و راه صواب
غلط میکند چه ادنی عاقلی بملاحظه این حدیث جزم قطعی حاصل میکند بر آنکه نفی درایت محمول بر ظاهرش نیست فضلا
عن افضل الفضلاء و قطع نظر ازین بلاشبه لفظ لاتدری احتمالی دارد این احتمال را یعنی عالم نبودن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم باحداث و ارتداد اصحاب محض و چون منصب مخاطب منصب مستدل است و منصب ما منصب
منع پس مجرد پیدا احتمال استدلال او را بباد فنا میدهد و بنای موهون این توهم باطل او را بر باد می آرد و العجب
کل العجب که در ما بعد خود از زبان گوهرفشان مخاطب میشنوی که تاویل نفی درایت بوجوه اربعه که بعض آن مرضی
ما نباشد شده الی احتمال ظاهر زایل به دکاسته فرو گرائیده و صرف آن از ظاهرش که درینجا بنای استدلال بر آن
ریخته نموده الحاصل نفی درایت را اول تاویلات سدیده و توجیهات عدیده می تواند شد بر بعضی از آن درینجا
اقتصار می رود اول آنکه لاتدری ما احدثوا بعدک استفهام انکاری باشد یعنی آیا نمیدانی که بعد تو چها
احداث کردند و راه ردت پیش گرفتند پس شفاعت در حق ایشان گنجایش ندارد که لامحاله مرارت عذاب
الهی خواهند چشید و در سزای اعمال شنیعه خود خواهند کشید آنچه خواهند کشید دوم آنکه نفی درایت بحسب ظاهر باشد
یعنی ظاهر احوال مقتضی آنست که تو علم باحداث و ارتداد ایشان نداری که قبل از وقوع این امور وفات یافته سوم
آنکه مراد آن باشد که تو را درایت باور آن ظاهری حاصل نشده با بعضی که دیده باشی که ایشان چها احداث کرده
و چگونه مرتد گردیده گو این درایت باعلام حق تعالی آنجناب را حاصل شده باشد چهارم آنکه سلب درایت بحسب
معتقد بعض حاضرین آن جلسه باشد که مثل جناب مخاطب و اسلاف او که منکر اطلاع تفصیلی آنجناب بما سیشدند
و در زعم ایشان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم علم بآنچه بعد او واقع شده حاصل نبوده اند حق تعالی بنا بر
معتقد ایشان سلب درایت از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و غرض ازین تعبیر تقبیح اعتقاد
ایشان باشد پنجم آنکه سلب درایت محمول بر مبالغه باشد یعنی چون تو شفاعت ایشان میکنی پس گویا نمیدانی
که ایشان چها احداث کردند و مرتد شدند ششم آنکه غرض آن باشد که تو درایت مثل درایت ما نداری ظاهر است
که علم خالق که افضل وجوه علم است مخلوق را گو نبی باشد حاصل نیست پس هرگاه در نفی درایت این وجوه
[illegible] باشد حمل آن بر ظاهرش نمودن و بنای استدلال بر آن نهادن و تشنیعات شنیعه بر آن

انگیختن چگونه نزد عقلا سمتی از جواز داشته باشد قوله واین کلام در نفی درایت آنجناب بارهٔ احداث این
اصحاب نص ست الخ اقول آری اینکلام وقت نظام در نفی درایت خدام جناب مخاطب تحقیقا عام البته نص قاطع ست
و بر غفلت و ذهول بلا زمان او از امور جلیه نبیه برهان ساطع زیرا که خود سابقا در سلک اعمال افاده فرموده که نفی
نص بودن امری یقینی ست که احتمال غیر راه نیابد و این هم صریح البطلان و واضح الفساد ست زیرا که انفاد نفی
کلا تدری ما احدثوا بعدک احتمالات بسیار و محامل متعدده دارد که بنا بر آن نفی درایت از آنحضرت ثابت نمیشود
پس چگونه ادعا نص بودن آن در نفی درایت صورتی از صحت داشته باشد و العجب کل العجب که جناب مخاطب
بعد ازین چنانچه میدانی خود هم تاویل و توجیه نفی درایت کرده بدعوی وجوب تاویل و صرف آن از ظاهرش لبر
الحق گردیده و اینجا دعوی نص بودن این حدیث در نفی درایت از آن حضرت کرده برهمین معنی تسلسل
آن واجب دانسته و با وصف این تناقضات و تهافتات عظیم که هوش ربای اولیای اوست و جابجا
از افادتش پیدا است مفاخرت افراختن و علم مباهات افراشتن بر جناب شیخ علام و دیگر اعلام کرام طعنها زدن
و استهزا نمودن کار اوست و بس و چگونه عاقلی متفوه میتواند شد باینکه لا تدری در نفی درایت احداث
این اصحاب آنجناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نص ست حالانکه جناب خود در حدیث حوض اخبار
داده باینکه حقتعالی آنجناب را در جواب شفاعت اعلام باحداث و ارتداد این اصحاب خواهد کرد پس بالقطع
جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را اطلاع بر احداث و ارتداد این قوم حاصل شده و درایت آن
متحقق گردید پس اگر لا تدری نص در نفی درایت احداث اصحاب آنجناب باشد العیاذ بالله کذب حقتعالی
که باعتراف مخاطب احدی از متکلمین اهل اسلام تجویز آن نکرده لازم آید و همچنین مخاطب خود هم قائل گردیده
یعنی لا تدری را نص در نفی درایت احداث از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم گفتند پس تکذیب لازم
آمد که جناب را والعیاذ بالله تجویز کذب تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا کرده باشد و آنچه از آن نقض اجماع ... درین او
لازم می آید خود ظاهر والعاقل یکفیه الاشارة فعلی فهم المخاطب تتضح الشواکل حیث تفوه بهذه الاغراض الفاسدة
بما یا نفت منه کل فاضل و جاهل قوله و کذب حقتعالی عن ذلک علوا کبیرا احدی از متکلمین اهل اسلام تجویز
نکرده اقول اگر حضرات اهلسنت که تجویز همه شنائع و فظائع بر حقتعالی کرده اند و گفته اند که هیچ چیز در
حق او تعالی قبیح نیست پس صدور کذب هم جایز باشد و علاوه برین در شرح مواقف باعتقاد جمعی تصریح کرده ...
واعلم ان بعض العلماء ذهب الی ان الخلف فی الوعید جائز علی الله تعالی ومن ... الی ...

در تفسیر الوسیط فی قوله تعالی فی سورة النساء ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم الآیة قال والاصل
فی هذا ان الله تعالی یجوز ان یخلف الوعید وان کان لا یجوز ان یخلف الوعد وبهذا وردت السنة من
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما اخبرنا ابو بکر احمد بن محمد الاصفهانی السنجی حدثنا عبد الله بن محمد الاصفهانی
وزکریا بن یحیی الساجی وابو حفص جعفر السلمی وابو یعلی الموصلی قالوا حدثنا هدبة بن خالد حدثنا سهیل بن
حزم حدثنا ثابت البنانی عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من وعده الله تعالی علی
عمله ثوابا فهو منجزه له ومن اوعده علی عمله عقابا فهو بالخیار واخبرنا ابو بکر حدثنا محمد بن عبد الله
بن حمزة حدثنا احمد بن الخلیل حدثنا الاصمعی قال جاء عمرو بن العبید الی عمرو بن العلاء فقال یا ابا عمرو
ایخلف الله ما وعده قال لا قال افرأیت من اوعده الله تعالی علی عمله عقابا ایخلف الله تعالی وعیده فیه
فقال ابو عمرو من العجمة اتیت ابا عثمان ان الوعد غیر الوعید ان العرب لا تعد عیبا ولا خلفا ان یعد
شرا ثم لا یفعل بل تری ذلک کرما وفضلا وانما الخلف ان تعد خیرا ثم لا تفعله قال فاوجدنی هذا
فی العرب قال نعم اما سمعت قول الشاعر وانی اذا اوعدته او وعدته لمخلف میعادی ومنجز موعدی
والذی ذکره ابو عمرو مذهب الکرام ومستحسن عند کل احد خلف الوعید کما قال السری
الموصلی شعر اذا وعد السراء انجز وعده وان اوعد الضراء فالعفو مانعه ولحسن یحیی بن معاذ
فی هذا المعنی حیث قال الوعد والوعید حق فالوعد حق العباد علی الله تعالی ضمن لهم اذا فعلوا ذلک
ان یعطیهم کذا ومن اولی بالوفاء من الله تعالی والوعید حقه علی العباد قال لا تفعلوا کذا فانی
اعذبکم ففعلوا فان شاء عفا وان شاء اخذ لانه حقه واولاهما العفو والکرامة لانه
غفور رحیم انتهی و در تتمة الحواشی و مواهب علیه محسن کشمیری مذکور است قال الشیخ فان شاء عفا وان شاء
الرازی الامام هذا فی غایة الفساد لان الوعید قسم من اقسام الخبر فاذا جوز علی الله الخلف فیه فقد جوزنا
الکذب علی الله تعالی وهذا خطأ عظیم بل یقرب ان یکون کفرا فان العقلاء اجمعوا علی انه تعالی
منزه عن الکذب ثانیا انه اذا جوز الکذب علی الله تعالی فی الوعید لاجل ما قیل من ان الخلف فی الوعید
کرم فلم لا یجوز الخلف ایضا فی وعید الکفار وایضا جاز الخلف فی الوعید لغرض الکرم فلم لا یجوز الخلف فی
القصص والاخبار لغرض المصلحة ومعلوم ان فتح هذا الباب یفضی الی الطعن فی القرآن وسائر کل
شریعة انتهی الحمد لله بکمال الظهور ثابت شد محقق گردید که واحدی و غیر ایشان که تجویز خلف فی الوعید

کرده اند نزد امام اهل السنت تجویز کذب او تعالی عن ذلک کرده اند و خطای عظیم که قریب است که کافر باشد قائل گم دیده
و امریکه مفضی است بطعن قرآن و هر شریعت برگزیده سبحان الله جناب مخاطب با وهام سخیفه و توهمات
رکیکه که بطلانش از کلام خود او ظاهر و هویداست لزوم کذب حقتعالی عن ذلک ثابت مینماید و ازین افادات اکابر
خویش غفلت میفرماید که الزام و لزوم تجویز کذب حقتعالی بر علمای خویش که اساطین دین او اند ثابت میکنند
بنای دین و ایمان ایشان میکنند قوله پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلاع نبود اقول
از بیان سابق در کمال وضوح و ظهور یافتی که از لفظ لا تدری عدم اطلاع جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم
بر احداث این اصحاب هرگز ثابت نمیشود بلکه احتمالات کثیره در آن متطرق و تاویلات عدیده آن متحقق علاوه
خود جناب مخاطب بما بعد قائل میشود که این لفظ دلالت بر نفی درایت از جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله
و سلم ندارد و تاویل و توجیه آن میفرماید پس حیرانم که اینجا چرا این دعوی فاسد آغاز نهاده و چون کمر بر حواله
بعبارت آتیه مخاطب بر زبان رفته لهذا مناسب مینماید که آن عبارت برای اطمینان ناظر و رفع خلجانش درینجا
نقل کنم و باز تفحص بر او نگذارم پس بدانکه جناب او در صفحه صد و بست و پنجم این مسلک تخییل التقلیب عبارت جناب
مصنف میفرماید اگر معنی شناسی از لفظ حدیث شده چنان گو هم کنند که هرگاه جناب تشریف فرما بر مخاطب لا تدری
میشوند از حقیقت حال آنها دست یعنی محدثین کی واقف بودند درینصورت باعتبار اسلام آنها در حیات تو کلمه لا اتفاق
مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب مبنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کرده میشد چنانچه از افادات فرزند
طاوس جلوه ظهور دارد و ستعرفها انشاء الله تعالی گوئیم که این تاویل چنانکه می بینی از اصیبا نسبت به جناب
ختمی مآب بار دنیا در حیات خود خبر میدهند که حال بعض اصحاب که در دنیا قریب بمنزلت دارند از خر چنین
خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز بمن ان بحال ارتداد شان علی الاعقاب خبر داده و درینصورت
عدم درایت لا محاله باول خواهد بود فالتاویل یکب علی المثبت و بعین فهذا و نظهوره علی الخواص فقد طوینا
الکشح عن ذکره فاعلم انه علی وجوه اما اولا پس لا تدری تعلق با احداث عدم احداث ندارد بلکه بجای موصوفه
متعلق است یعنی نمیدانی که چها امور احداث کردند پس از وفات تو پس نفی درایت متعلق بمطلق محدثات
نیست بلکه تعلق بتفاصیل محدثات دارد و شمل بر غلا شیدن انصار بدعوی خلافت و ترسیب دادن آنها
بر نهجی که حضرت امیر بعد سانحه وفات سرور شان تعیین با خلافت کاری ندارد و چنان بتجهیز آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است که خلافت را از نهاد تقلبا نخواهد ساخت و بغیر از شما احدی منصب

خلافت را منزاوار نیست چنانچه از تحریر و الشهادتین واضح شد و دعوی خلافت بلافصل خود و نصوص قاطعه مصطفوی
را در بارهٔ امامت مرتضوی پس پشت انداختن و مصداق کریمهٔ فنبذوه وراء ظهورهم گردیدن که تمام المنذ بذبین
سعد بن عباده انصاری وقوع یافته و باکراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در ربودن و برای طمع
سقایت حاج و تسلط خویش بجا آمدن با خلیفهٔ ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح معصومه
مطهره را با عمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر
من مشرک و لو اعجبکم در سالة اهل بیت طاهرین روا داشتن بالجمله منحرف از امیر المؤمنین بودن و سرپیچی
خدا نمودن که حضرت عباس بن عبد المطلب مصدر آن شده و تخاذل و تقاعد را ه خلافت اشتقاق و رفض غدیر نمودن
چنانچه از اکبر فرزند انش صادر شد الی غیر ذلک من تفصیل محدثاتهم و بدعاتهم ثانیا پس این کلام بر حسب محاوره
و قصیت که هر شیعه مخاطب از ماجرا آگاه باشد مگر آگاه است که بجهت فظاعت و شناعت یا بمصلحتی آنرا بابهام
می اندازد و این معنی بر کسیکه سلیقهٔ فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام نظیر محض مسند محاوره غریب نیست بلکه
از نصوص قرآنی و آثار نبوی هم مستفاد است ما ثالثا پس نفی درایت محمول بر معنی حقیقی نیست والا
عدم ادراک رحم نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر ۴۶۶
عند الحکما هم است کما لا یخفی رابعا پس عدم ارادهٔ معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و اوصیا او که در حق الیقین و مانند آن بجای خویش ثابت است دلیل وافی و حجتی کافی و شیخ
این زمان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام اعظم قدیم و جدید و مجالس المؤمنین شهید ثالث طابت
الطاهرین اتمعس و این من الاسس است اگرچه در آن افترا باشد انتهی پس عجیب که در نیجا صراحةً حکم بوجوب
تاویل نفی درایت بر الحق کرده و باز از طرف ایشان بعض تاویلات و لو کان بعضها غیر مرضی ذکر کرده
و کلام متفرعین را که مبنی است بر عدم اطلاع جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بر ارتداد این زمرهٔ مضحکه
صبیان و انسته و درین مقامات بغفلت یا تغافل از امر واضح چشم پوشیده تاویل نفی درایت را از محالات
شمرده منافات آن با در دو حدیث عرض حق نامه ثابت کرده و نفی درایت را در مقابله آن بر ظاهرش
حمل نموده امری را که بر تحریش ضحکه صبیان است صحیح و متین انگاشته این تناقض و تهافت عجیب تماشا
کردنی است و این مقصد را رد بدیهی است که جناب مخاطب فطین با آن دعاوی فلک سیر و استعلا
اعلام دین و مهره فن و امعن و تشنیع تشنیع بر جناب مصنف تحریر و دیگر حذاق مشاهیر با دنی توهمات

باطل و شبهات بیفرکا ذی عاقل از تفوه بآن استحیا میکند در مقابله اهل حق بین خرافات و ترهات
می سراید و کلمات متناقضه و دعاوی متهافته بر زبان می آرد و بزعم خویش نکات تحقیقات و الزامات می
نگارد و استحیائی نمی آرد قوله این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است اقول نخود انصاف دهند
که هرگاه عالم بودن جناب خیر المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین تفصیلا اصیل ظالمین و غاصبین ضروریست
مذهب شیعه است در اثبات آن دست زدن بدامن روایات و تطویل در ذکر آن چه مصرف داشت مخص
اثبات اینمعنی که این امر از ضروریات مذهب شیعه ست منصوص ثقات علماء اهل حق کافی بود قوله اگر
خلفاء ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند اقول بحمد الله ثابت کردیم که اگر خلفاء ثلثه مراد باشند
هرگز این محذور مسطور عود نمیکند و این دعوی بقول جناب مخاطب لا طایل و این حکم محکم را نشنوی بنا بنای سجل ساخته
حالا اگر خواهد که تکذیب و تغلیط و تسفیه خود نماید فالخیار بیده ان شاء اختار الغلط و ترک الصواب و هرب
من المطر و وقف تحت المیزاب قوله و اللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله اقول اللازم غیر باطل
عند احد من الملیین و الباطل غیر لازم کما هو ظاهر مستبین حتی علی لسان المخاطب المتین قوله بنا بر رسم اختصار الخ
اقول این وهم شاید در نوم واقع شده باشد و الا تطویل لاطائل و اسهاب مذموم و اطناب ملوم
که مخاطب بعمل آورده خود بر اهل انصاف و ارباب افکار ظاهر است و اگر در عالم تطویل لاطائل و اسهاب مذموم هم بود
میدارد و برای این الفاظ مفهومی هست بلا شبهه مصداق آن این تطویل مخاطب است لهذا انصاف
باید کرد و بی باکی مخاطب باید دید که با وصف اینهمه تطویل بیسود ادعای اختصار دارد و ظاهرا این اکاذیب
و لیت و لعلها و تلبیسات برای گول دادن عوام و مستضعفین است که معتقد کمال مخاطب میشوند که او چنان طول
باع دارد که با وصف آنکه اینقدر مباحث طویل عریض را ادا میسازد و باز نسبت مطولات بیشتر را او در
نهایت ایجاز و اختصار است و کسانیکه اذنی بصیرت دارند بشناعت این تطویل پی میبرند و اردیده اند که این امر خود
مطلوب اهل حق است و اثبات آن عین مطلوب ایشانست هرگز جای استنکاف و انکار نیست و مخاطب
میگوید که اینمعنی ضروری مذهب اهل حق است و مثال مخاطب در این تطویل لاطائل مثال شخصی است که کسی
از یهود و نصاری دعوی کند که نماز نزد اهل اسلام واجب است و در اثبات آن روایات کثیره بعضی از آن غیر صحیح
باشد و مسه جزو طولانی بنویسد که بلا شبهه عقلا او را منسوب بخفت عقل خواهند کرد و خواهند گفت که مرد که ترا
چه بلا زده که محنت دردسر میکشی و بزعم خود کاری عجیب بزرگ کاری می آری اهل اسلام کی انکار اینمعنی کرده

اند که محتاج بنقل شواہد و دلائل باشد این خود ضروری مذہب اسلام است کاش کسی این طرف حقیر زمین ادب بوسیده بخدمتش عرض کند که خدام جناب سامی از اظہار انفعال حواس در مناظرهٔ ملحق رو داده آولا بالطبا دہلی و صالحان آن شہر که یکتای زمان اند رجوع آرند اگر افاقه رو دہد و تمییز در مقام اختصار و مقام تطویل درست شود آن وقت ہوس مناظره در سر کنند قوله تبرکاً بعده دوازده امام و چہارده معصوم الخ اقول آری دوازده امام شما را میدانیم که اسمای شان را قاضی عیاض مالکی و سیوطی و عسقلانی کما لا یخفی علی ناظر تاریخ الخلفاء و فتح الباری وغیره بیان فرموده اند که از جمله شان یزید و عبد الملک و امثالہما اند که در اثبات خلافت اینہا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده حقوق او شان را که اکابر اینہا را در کنف حمایت و عاطفت خود گرفته انواع صلات و جوائز داده باز اداکرده اند و اما ذکر جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درین زمره تنجیسه و اعداد و متقدره پس محض عبارتیست که آنحضرت را قرین این اسما کرده اند ولیکن جمعی از اسلاف شان به این قید رہم را راضی نشده سلب خلافت از آنحضرت در مرتبه چہارمین ہم میکنند کما سمعت سابقاً پس کسی دیگر از ظلمه و فسقه پیشوایان خود درین زمره داخل ساخته عدد دوازده کامل سازند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را حسب افادات ائمه متعصبین خویش درین حساب نیارند پس این دوازده از یک جنس بہم رسند و اینہا دوازده امام اہل سنت باشند لیکن از چہارده معصوم اہل سنت خبری نداریم غالباً جناب مخاطب از راه مزید ولا و حسن اعتقاد بخدمت شان ہمین دوازده را معصوم ہم قرار داده باشد لیکن دو معصوم دیگر کدام کس اند اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت فاطمه علیہا السلام را شریک ایشان سازند پر نامناسب که ایشان را با این اسما چه مناسبت علاوه عصمت حضرت فاطمه علیہا السلام را متعصبین سنیه که مخاطب را از رئیس ایشانست کی قبول خواہند کرد و عصمت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم از خطا و غلط کی تسلیم میکنند کما لا یخفی علی ناظر التحفة الحیدریة و غیرہا پس شاید حضرت شیخین را بنا بر مزید فضل و نہایت عصمت شان که بعصمت شان مولوی عبد العلی در شرح مثنوی روم تصریح نقل کرده و عصمت اول از ازالة الخفا و صواعق بر می آید در حکم مثنی بالتکریر گرفته دو را چہار قرار داده باشد و ہمه میدانم که چگونه حضرات اہل سنت جناب مخاطب با لا شان را با این عبارت نمایان که در ذکر فضائح و قبائح و قوادح و شنائع و فظائع و مخازی و معائب و مثالب مرشد المقتدا اراذل و اوباش و جائب الحادو عناد شیوخ ثلثه و الانزاع سبر کس پیش نظر دارد و بر مرمره خود نگه ... [illegible] ... باشد و بلعن [illegible] نوا ... نکار سنی مسلمان نیست که

مستقصا الافحام جلد دوم ۴۶۴

ذکر مطاعن خلفا [illegible] اهل السنة [illegible] کتب الخصم باعث برکت دانند قال الفاضل المتوکل النبیل

هداه الله تعالی الی سواء السبیل حدیث اول از ابو عبد الله صادق علیه السلام ست عبارتش

اینست [illegible] ان الله [illegible] یعنی امیر المومنین علیه السلام کما اشفق

رسول الله صلی الله [illegible] علیهم واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا

یضل به کثیرا [illegible] وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله

من بعد میثاقه [illegible] ویقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المومنین والائمة [illegible]

[illegible] الفاسقون [illegible] این حدیث [illegible] این فصل تعلق ندارد دیگر

[illegible] تواند [illegible] از [illegible] شیاطین است مثل ابی الجارود

وامثال او [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام ان هذا المثل ضربه

الله لامیر المومنین [illegible] فالبعوضة امیر المومنین

علیه السلام وما فوقها رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی [illegible] حضرت امام صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible] ما فوق آن جناب [illegible] دلیل این دعوی [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible] فاما الذین کفروا [illegible]

کما [illegible] لطیف [illegible] دلیل متین است [illegible]

اهل بیت طاهرین [illegible] امیر المومنین و سید المرسلین برای امامیه [illegible]

[illegible] عیان است [illegible] اگر این [illegible]

[illegible] دین و اسلام [illegible] روایت [illegible] حضرات امامیه [illegible]

ایشان [illegible]

را که برای [illegible] دنیا [illegible] اهل بیت [illegible] پوشیده اند و درین پرده [illegible]

[illegible] احادیث [illegible]

[illegible] خطاب [illegible] و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم ولا

تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم

وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان [illegible] عثمان [illegible]

٢٦٩

وامّا ابوذر عثمان ویرا از مدینه اخراج خواهد نمود و بعد از تمام کسی نزیده که الفیض قدری برو قسمت خواهد فرستاد و همچنان
اینجا پیش شد و ما یتعلق بذلک طولی دو عرضی بسیار دارد و از جهت بقدر حاجت ملخص نمود و هم واشیه و اشباه
چنین ست که ابوذر را پیش از مرور دهور خبر دادند و همچنان واقع شد حدیث سوم آنکه آیت کریمه ومن
الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی
سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد در حق خلیفه ثانی
رضی الله عنه وارد شده حدیث چهارم آنکه مراد از طاغوت در کریمه فمن یکفر بالطاغوت خلفا بودند
حضرت ابوبکر و عمر و عثمان که انقطاع آن مخصوص ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ست
یعنی الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ایشان را فرمود و اصحاب ایشان
بدی نسبت میکنند و معاذ الله بر ایشان تهمت نهند که بیعت ایشان گردن الحق ... رب العالمین
آیت مذکور بود جامعین آیات قرآنی بحرآن پرداختند و این جمله را کسی به ایشان افتراء میکنند
آنکه قوله تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم
آمده که خود را بحبل تلبیس بتصدیق دو فاروق ... منافق
من امن به امیر المؤمنین ...
خلافت بالله باشد حدیث ششم آنکه آیت واقع ... ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا
کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا ...
بیعت بلعوم ... نمودند ...
و خود ... امامت مسلط باید شد و در زمان حیات ... صلی الله علیه و آله وسلم کار ایشان
واجباد و فاطمه ... کفر ورزیدند ... حدیث ... آنکه قوله تعالی
ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض و
نکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا ... خاتم النبیین اقرار کردند و با
امامت امیر المؤمنین ... آمدند ... حدیث ... آنکه در آیت فان
یکفر بها هؤلاء اشاره باصحاب آنحضرت ست ... امیر المؤمنین ...

مطلق شود و مورد قتل و کشتن [illegible] کافرین شیعه آنجناب اند حدیث دهم آنکه مراد
از قول او تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین فساد شیخین و اتباع شان است
از لتفسدن [illegible] مراد از لتعلن علوا کبیرا دعوی خلافت غاصبانه خلافت
حق باست و وعد اولیهما [illegible] که امیر المومنین مورد عبادا لنا اولی باس
شدید [illegible] و الفقار [illegible] ایشان است
الی آخر الروایة [illegible] حدیث یازدهم [illegible] تفسیر آیه کریمه قل اعوذ برب الفلق است حاصلش آنکه فلق نام
چاهی است [illegible] در جهنم [illegible] باشد و آن چاه روزی [illegible] تنفس کند
[illegible] آن چاه [illegible] باشد که از شدت حرارت اهل [illegible]
[illegible] خواهند بود که از جمله آنها فلقا باشند
[illegible] داخل النار من شدة حره
سال الله [illegible] ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم قال وفی ذلک الجب صندوق
من نار [illegible] وهو التابوت وفی ذلک التابوت ستة
من الاولین وستة من الاخرین فاما الستة من الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه ونمرود الذی
القی ابراهیم فی النار وفرعون موسی والسامری الذی اتخذ العجل والذی هود الیهود والذی
نصر النصاری واما الستة من الاخرین فهو الاول والثانی والثالث والرابع وصاحب الخوارج وابن ملجم
انتهی حدیث دوازدهم آنکه مراد از ظلمات در قول او تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه
موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله
له نورا فما له من نور خلیفه اول و ثانی است و مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه
موج طلحه اشاره است و از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه مراد گرفته اند و اذا اخرج
یده در شان طلحه و فتنه اوست الی آخر الروایة اقول مستعینا بلطف الله الجلیل
اگرچه این احادیث در روایات که جناب مخاطب از تفسیر علی بن ابراهیم و بحار برآورده در دو جزو طولانی
ذکر کرده هرگز محتاج جواب نیست زیرا که نتیجه مخاطب اثبات آن با این احادیث نخواهد مسلم و مقبول
اهل حق نیست اصلا ضرری بجانب [illegible] مخاطب [illegible] جناب رسالتماب صلی الله علیه و اله

براصالت وارتداد خلفا ضروری مذهب شیعه است پس احتیاج کلامی بجواب این روایات نیست مگر آنکه
که این روایات ذکر نکرده نقص دیگر عقدات مخاطب میکردم لیکن چون جناب مخاطب درین کتاب بسیار و لسیر بلا
تطویل بمنظور نظر افتاده تا عوام بدانند که در هر حدیث چها محنت و مشقت بکار برده از منقولان مختلفه
روایات را فراهم آورده لهذا بهم مناسب چنان دانستیم که در ذیل هر حدیث کلامی مختصر وارد سازیم و
باظهار مخالفت تحریفات او و تبیین تصحیفات او که در جمله ازین احادیث بکار برده بپردازیم و مخفی نماند
بر ارباب [illegible] آنست که با وجود یکه این مقدمه در غایت ظهور و وضوح است و بر روایات بسیار و احادیث بیشمار
باعتراف مخاطب عالیمقدار ثابت است باز هم روایاتیکه درینجا وارد کرده هیچ از آن بر مطلوب جنابش صراحة
دلالت نمیکند الا بضم الضمائم واضافة العلائم پس بس عجیب که در اثبات چنین امر واضح و چنین مقصود صریح
چرا متمسک بامثال این روایات گردیده اگر در اثبات امریکه محل نزاع و جای انکار و استبعاد باشد تشبث
باین قسم دلائل کرده شود قباحتی ندارد لیکن در امور ظاهره و واضحه که از مسلمات مذهب خصم باشد تمسک
باین قسم دلائل صورت [illegible] است که [illegible] نهفته [illegible] بیان [illegible] وجوب صلوة را بر اهل [illegible]
ثابت کردن خواهد به دلائل و [illegible] که فی انفسها [illegible] در آن [illegible] باشد و صریح در مطلوب
نبود [illegible] و دخل [illegible] خارجیه دلالت بر وجوب [illegible]
این [illegible] تحقیق و مناظرین [illegible] دلالت بر وجوب
نکرده [illegible] استدلال بر وجوب صلوة [illegible] قائل [illegible]
صلوة [illegible] پس گو این استدلال [illegible]
[illegible] گفت که دلائل صریحه [illegible] دلالت [illegible] داشت که
در اثبات وجوب آن [illegible]
تعلق ندارد الثالث اقول [illegible] در این حدیث [illegible] کرده و طعن
تشنیع و تفضیل [illegible] روایت [illegible]
[illegible] اعلام [illegible]
[illegible] ازان که برای [illegible]
حدیث [illegible]

جناب امیر المؤمنین علیه السلام است و از ما فوق آن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که این
معنی از سیاق و سباق حدیث شریف تا بمرتبهٔ وضوح رسیده حالا تمام عبارت تفسیر علی بن ابراهیم مطابق نسخهٔ
[illegible] باید شنید تا کشف حقیقت حال بخوبی حاصل گردد و توهمات لا حاصل باطل قال علی بن
ابراهیم حدثنی ابی عن النضر بن سوید عن القسم بن سلیمان عن المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله
ان هذا المثل ضربه الله لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب فالبعوضة امیر المؤمنین و ما فوقها رسول الله ص
والدلیل علی ذلک قوله فاما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المؤمنین کما اخذ رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم المیثاق علیهم فاما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به
کثیرا و یهدی به کثیرا فرد الله علیهم فقال و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله
من بعد میثاقه فی علی و یقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی من صلة امیر المؤمنین و
الائمة علیهم السلام و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون انتهی بلفظه پس از تشابه
[illegible] در حدیث شریف فقره فالبعوضة امیر المؤمنین و ما فوقها رسول الله است که جناب مخاطب
[illegible] سیاق و سباق [illegible] امعان نظر [illegible] خویش از دست داده تشنیع و تهجین
[illegible] زبان [illegible] کشاده و در ترجمه آن گفته که مراد حق سبحانه و تعالی از پشه
[illegible] ما فوق آن جناب رسالتمآب است حالانکه بر ارباب تحقیق و تدقیق که بهکار سخن
[illegible] عبارت تمام در ان دارد و سمت را اقتضای کلمات
[illegible] فالبعوضة ضرب الله المثل بها لامیر المؤمنین و ما فوقها ضربه الله
[illegible] دلالت سیاق کلام فقره ضرب الله المثل او ما شابه آن
[illegible] امیر المؤمنین و ما فوقها الرسول الله و بازالهٔ عبارهٔ را هم حذف کردند و گفته فا
امیر المؤمنین [illegible] سعت و تصرفات [illegible] قال مجمع البیان تقول
[illegible] قال ذو الاصبع العدوانی لاه ابن عمک لا افضلت   لا افضلت
فی حسب [illegible] قال سیبویه حذفوا لام الاضافة
واللام الاخری [illegible] فقد حکی سیبویه من قولهم الله لافعلن
[illegible] پس ما بین لفظ امیر المؤمنین در فقره فالبعوضة امیر المؤمنین

۴۷۴ [illegible]

مکسور خواهد بود و کسر آن قرینه برین حذف خواهد بود فاستمع و لا تکن من الغافلین و بنابرین معنای این
فقره آنست که مثل زده حقتعالی بعوضه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ما فوق آن برای جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نه آنکه مراد از بعوضه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ما فوق آن حضرت
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اند و دلالت دارد بر صحت این معنی فقره ان هذا المثل ضربه الله لامیر المؤمنین علیه السلام زیرا که
ازین فقره بنص صریح واضحست که حقتعالی مثل بعوضه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده نه آنکه
مقصود از بعوضه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را اراده کرده است فقال علیه السلام هو الذی ضرب له هذا المثل
اعنی مثل البعوضة لانه المضروب له المثل فی هذا الکلام پس اگر مزعوم مخاطب صحیح میبود خود جناب امیر المؤمنین
علیه السلام المضروب به المثل میشد نه آنکه آنجناب المضروب له المثل باشد چنانچه نص این کلام است
المضروب به المثل غیر المضروب له المثل و در هر دو تباین و تفارق ظاهر است پس اصل در بنا لفظ بعوضه
در فقره اولی معنای لغوی آنست که مضروب له المثل جناب امیر المؤمنین علیه السلام اند که برای آنجناب این مثل بیان
کرده شده پس ظاهر گردید که مزعوم مخاطب انجبه الله تعالی در این حدیث اعنی فقره ان هذا المثل ضربه الله
لامیر المؤمنین بتصریح رد و ابطال کرده و بطلان آن بر ارباب انصاف ظاهر ساخته و جای برای توهم آن نگذاشته
دوم آنکه بر فرض صحت معنای که مخاطب بیان ذکر کرده این تمثیل تفسیر مردود خواهد بود که باعتراف اکابر قوم
تفسیر فریقین یکسان مرویست پس هر جوابی که جناب مخاطب از طرف اهل سنت مهیا کرده باشد همان جواب را
بعینه از طرف اهل حق قبول سازد و از تشنیع و تعامیا و تعبیر و تقبیح زبان دراز را کوتاه فرماید والا هم آن
مرا منع خود او خواهد شد و اگر از ادعای حقیر که باعتراف اهل سنت تفسیر فریقین یکسان مرویست مخاطب
ظاهر [illegible] دیده این دعوی را از خرافات و اکاذیب و ترهات انکار [illegible] الذی [illegible] ساکت
سازیم و گوئیم که این استبعاد و انکار خدام والا دلیل است بر آنکه [illegible] هم از نظر شریف نگذشته چه جناب
شاه صاحب در صدد آن باشند تصریح صریح فرموده اند چنانچه برای تخدیع عوام جاهلین و القاء صوت دعاوی
و لفظهای خود در قلوب ناظرین [illegible] آنچه از تواریخ و قصص و حکایات گذشته درین رساله مندرج است
ازان جمله این ست که هر دو فرقه بر آن اتفاق دارند و تفسیر قرآن مجید از فریقین یکسان مرویست
همه بتفصیل از تفاسیر شیعه آورده شد تا کسی را استبعاد نماند انتهی ازین کلام شاه صاحب [illegible] ظاهر است
تمام واضحست که تفسیر شیعه و سنی یکسان مرویست و این مقدمه را دلیل حجیت تفاسیر منقوله

۳۷۴

استقصاء الافحام جلد [illegible]

در کتاب خود از اهلسنت بر اهل حق گردانیده اند و این استدلال بدون کلیت کبری ناتمام است پس معترض
که هیچ [illegible] تشبیه یکسان مردود است و قطع نظر ازین هرگاه جناب مخاطب کلام اردستانی را که بتوسط
سیاق و سباق [illegible] اصول بر مقاصد و اصول است بر عموم حمل فرمایند و از آن حجیت حدیث حوض که در کشف الغمه
بطلان اعتراض صاحب کفایة الطالب مذکور است بر اهل حق لازم کنند بلا شبهه حسب مزعوم این مقاصد کلام شما
صاحب حجیت این تفسیر و مروی بودن آن بطرق اهلسنت هم ثابت خواهد شد بلا ارتیاب و لا خفاء و لا
احتجاب و هرگاه بنا بر افاده شما صاحب این تفسیر نزد اهلسنت هم مردود باشد طعن و تشنیع بر اهل حق عبث
محض باشد سوم آنکه اگر جناب مخاطب بکلام شما صاحب اعتنا کنند حقیر باثبات رسانم که این تشبیه بنا بر
افادات اهل سنت از کلام خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و متحقق است که آنجناب خود فرموده
که [illegible] که حقتعالی با من [illegible] و بیانش آنکه در خطبة البیان مذکور است انا الموصوف التی [illegible]
[illegible] و خطبة البیان بنص اهل سنت کلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام است صاحب ینابیع المودة که
فاضل مخاطب هم افادات او [illegible] و خرافاتش را اعلاق نفیس انگاشته در مصنفات خود ذکر می سازد خطبة البیان
و خطبة الافتخار را بالقطع از کلام آن جناب میداند و میفرماید که آن هر دو از کلام آنجناب مشهور و مشروح
است چنانچه در جواب کلام آیة الله فی العالمین که در آن اقوال مختلفه صوفیه ذکر کرده و می گوید ایشان اقوال که
بعضی از آنها صحیح اند و بعضی غیر صحیح مطابق تعلیمین اینها اما الکتاب فقوله تعالی هو الاول والآخر والظاهر
والباطن وقوله تعالی الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط سنریهم آیاتنا
فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید
فاینما تولوا فثم وجه الله وهو معکم اینما کنتم واما العترة فخطبتا الافتخار والبیان من
کلام سیدنا امیر المؤمنین علی [illegible] وفیهما انا [illegible] الاول [illegible] وانا [illegible] من
فی القلوب [illegible] انتهی از کلام صاحب ینابیع صراحة واضح شد که او خطبة البیان را
کلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام میداند حالا باید دید که جناب مخاطب برین تفسیر کدام زبان تشنیع و تعییر خواهند
فرمود و [illegible] ناصبیت و عداوت اهل حق خواهند داشت یا بر جسارتهای خود ندامت خواهند ورزید
اگر این هم در نظر بلند مخاطب کافی و بسند نباشد در دفع طعن و تشنیع و تحقیر و تعییر و لوم [illegible]
و نسبت ناصبیت و عداوت و [illegible] و خروج از دائره موالات با اهل حق [illegible] خطبة البیان

تا انجناب تسلیم نکند و کلام شبه التبیه محمول بر الزام سازد یا وصف آنکه بعد احتجاج اسلاف مخاطب که

اهل حق که الزاماً گفته اند مثل تلمیذ الوحید بفخر و اشباهه و تمسک خود مخاطب ببعض دلائل از اسیر [illegible]

مصنف اعلی الله مقامه فی دار الکرامة این کلمات و امثال آنرا بمحض الزام فرو گذاشته اند آورده و الزام [illegible]

منصور [illegible] که تصریح اهل حق بصحت نسبت این خطبه ثابت میگردد و دلالت از خود تحقیق [illegible] انکار اهل

حق آنرا ثابت است لهذا رجوع بشرح این خطبه که صاحب تنبیه تنبیه بر آن کرده آوردیم و دریافتیم که شارح این خطبه

انتساب این خطبه بجناب ولایت مآب قائل است و بالقطع و الیقین آنرا بآنحضرت منسوب ساخته و تفصیلش آنکه

محمد بن محمود المقلب به دهدار که از اکابر علمای اهل سنت است و حافظ شیرازی [illegible] و پیشین [illegible]

حاضر برای این خطبه شرحی نوشته و نام آن خلاصة الترجمان فی تاویل خطبة البیان گذاشته و در شرح

آن گفته و از جمله توفیقات الهی و مواهب غیبی که شامل نفس وقت این ناقص بسیار شده است مطالعه

خطبة البیان بود که مستند اقوال سر دفتران دواوین کمال است و این خطبه از جمله آن خطبهاست که در حین [illegible]

[illegible] و نفحات الهیه و غلبه نور الوهیت بر بقیه بشریت از جان عالم و عالم جان [illegible]

سر وجود و مطلع مراتب نور سید الانبیا و خاتم الاولیا سلطان سریر [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علی نبینا و علیه و علی جمیع الال و الاصحاب من الله الصلوة و السلام الی یوم الحساب [illegible]

شان ورود [illegible] آنست که گاهی بر منبر از احوال سابق و لاحق و از کیفیات [illegible] و وقایع [illegible] بیان

میفرمود و در اثنا سائلی بطریق امتحان سوال میکرد که یا علی این بیان از کجا میفرمائی [illegible] در خطبه سلونی

قبل [illegible] که [illegible] در خطبه [illegible] گفت که [illegible] حاضری [illegible]

میگوید [illegible] مشهوره مذکوره در خطبه که انا سر الاسرار انا شجرة الانوار [illegible] و در آن خطبه

[illegible] و حکمت در صدد این مقال نیست که [illegible] غیر [illegible]

[illegible] ارباب حال را که [illegible] این نور [illegible] کمال [illegible] باشد والله اعلم [illegible]

چون این معدوم الاهلیه از مطالعه آن قدر [illegible] حوصله قابلیت خود بهره ور شد خواست که بموجب کریمه انما

المؤمنون اخوة برادران ایمانی را اطلاع بر تاویل آن کلام حقیقت نظام [illegible] از وجوه که [illegible]

حاصل آید پس [illegible] بزبان پارسی که فایده آن اعم بود [illegible]

[illegible] انتفاع طالبان حق را [illegible] بالفاق

باتفاق جمیع علمای محقق و محدثین مدقق و اصحاب طریقت قاطبه رحمهم الله تعالی حضرت امام المتقین و راس العارفین
و مقتدی الصدیقین و یعسوب الدین ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوتراب علی بن ابیطالب کرم الله
تعالی وجهه را در حقایق و معارف الهی و حل معضلات طریقت و کشف اسرار حقیقت کلام عالی بسیار است که از
سوابق و لواحق صدور مثل آن امتناع داشته و وارد شده در تعریف کلام عرفان انجام توحید نظام آن امام الانام علیه التحیة
والسلام اکابر کرام فرموده اند که فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق زیرا که مقتبس از انوار نبوت است کما قال ع
سلونی عما دون العرش فان بین الجوانح علما جما هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فی فمی هذا ما زقنی رسول الله
زقا زقا فو الذی نفسی بیده لو اذن للتوریة والانجیل ان یتکلما لو اخبرت و ساده فاخبرت بما فیهما تصدیقا
علی ذلک و از جمله متشابهات که در هنگام استتار شمس و غلبه ظهور جذبات الوهیت از آن مهبط سر کار عظمت
لاهوتی و مظهر احکام جبروتی علیه السلام صادر شده این خطبه است که بخطبة البیان اشتهار دارد و امید بکرم و عطا
علیهم جواد کریم آنست که مومنان صادق الاعتقاد از این تاویلات انتفاع تمام یابند و اعتذار نگاری این سبکسر
نفس آید بحق النبی و آله الامجاد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اینقدر عجیب است که این عالم جلیل
این خطبه را چنین تخطئه و تجهیل نماید که گویا ناشی از جذبات قدسیه و الهامات الهیه نیست و از نه بجناب
باری سبحانه و اراده امتناع مومنان صادق الاعتقاد و اعتذار نگاری مولف که تصحیح آن اراده بجناب باری
تفسیر را که تصحیح آن از جمله مطالب است تجهیل و لوم و تشنیع یاد نماید اگر شیخ جلیل این بزرگ
بر صدور این خطبه از حضرت امیر المومنین علیه السلام و تطبیق و تبیین سر نبوت آن از شطحات کلمات صوفیه
رفع بدار بحث و جدال و نزاع و قال بامثال این فقره را از شرح مذکور و آنچه در شرح آن افاده شده
نقل کنیم بیان باید دانست که عاشقان ومنکران شرح بگویید و قال علیه السلام انا البعوضة التی ضرب الله بها
المثل مثلا این بیان احاطه حقیقت خویش است علیه السلام بر اشیا و صغیره و کبیره الا احصاها یعنی تحیطها
و تقیید در بشریت چون شخص مطلق از علوم مشهور در اطلاق و تشخص و ... و من از ... اولیای
سلف و مراد من بعوضه ام که اصغر مخلوقات است زیرا که من انسان حقیقی ام که اعظم موجودات است چنانکه مظهر الاطلاق
ذاتیست پس بزرگ و کوچک ... هر دو ... اشیا همه مظاهر من است پس
مثل حقیقی منم و باقی امثال تعینات من والله اعلم انتهی بلفظه از این عبارت در غایت وضوح ظهور یافت
گر دیدی که این تقلید عالم جلیل المقدار شیخ رجب برسی که در شرح توضیح و تصحیح و توجیه

تصدیق آن پرداخته اغلب که مخاطب الجمال سر باین انفعال انداز و در زبان درازی و بلیته انگی خود تجلی
گشته و با عالم جلیل خود را بزمرهٔ نواصب و خوارج و سبابین و محرفین سنت سید المرسلین که در وقت تعبیر
قوم باین اوصاف موصوف اند ارزانی بخشیده بهر حال توهمات مخاطب لبیب بملاحظهٔ ذکر مندفع گردیده و
مجال توجیه طعن بآن باقی نماند و گمان مخاطب که اهل سنت بالمره ازان دست کشیده اند کما سیصرح به
باطل برآمده مظهر عدم اطلاع و قلت تتبع و قصور نظر او گردید چه پر ظاهر است که اهل سنت روایت میکنند که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم حضرت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام را در حق کمسنی بحقه تشبیه داده و این الفاظ در
حق یکی ازین دو بزرگان گفته حزقه حزقه ترق عین بقه و اهلسنت گفته اند که این ارشاد از راه مطایبه بالسن بحق و خنا بچه
در حیوة الحیوان مذکور است وقد ذکر النبي صلی الله علیه وسلم البق في حدیث رواه الطبراني باسناد
جید عن ابي هريرة قال سمعت اذناي هاتان وابصرت عيناي هاتان رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو آخذ بكفيه
جميعا حسنا او حسينا وقدماه على قدمي رسول الله صلعم وهو يقول حزقة حزقة ترق عين بقة فيرقى الغلام فيضع قدميه على
صدر رسول الله صلعم ثم قال افتح فاك ثم قبله ثم قال اللهم احبه فاني احبه ورواه البزار ببعض هذا اللفظ والحزقة الضعيف
المتقارب الخطو ذكر ذلك له رسول الله صلی الله علیه وسلم على سبيل المداعبة والتأنيس له وترق اصعد وعين بقة
كناية عن صغر العين ورفع [illegible] خبر مبتدا محذوف [illegible] انتهى بالفاظه و ظاهر است که هرگاه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را تشبیه حضرت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام ببق جائز باشد و اصلا
شناعتی بران لازم نیاید اگر تمثیل [illegible] مخاطب [illegible] ثابت شود طعن و تشنیع بلیغ بران و آنرا عین اهانت
و عداوت گمان کردن وجهی ندارد و اگر چه درین تمثیل شناعتی [illegible] بجهت نکته مخاطب گمان کرده لازم می آید
ارشاد آن در حق احد الحسنین علیهما السلام لو فی الصغر [illegible] شیخ الائمه شهاب الدین
دولت آبادی در [illegible] گفته الحالة الثالثة والعشرون [illegible] علیهما السلام
[illegible] گفته و [illegible]
[illegible] قال جابر بن عبد الله دخلت على رسول الله صلعم وهو [illegible]
والحسين على ظهره وهو يقول نعم الجمل جملكما ونعم الراكبان انتما [illegible] روزی در آمد بخدمت رسالت
صلعم [illegible] در ان حالت مصطفی
[illegible] در عالم [illegible]

البق هي البعوض الواحدة بعوضة ١٢ مجمع البحرین
حزقه [illegible] کوتاه [illegible] منتهی الارب ١٢

سو . ر در وجه با جنت شما ... مادر تو اد که او از رسول مرکب شود و در مبکیات در فصل بهی و ششم میگوید

ام سلمه رضی الله عنها گفت روزی مصطفی صلعم در حجره من آمد و حسن و حسین هم در آمدند مصطفی صلعم خود را بطریق

اشتر ساخت و ایشان را بر خود نشاند و گفت نیکو اشتر است اشتر شما و نیکو سوارانید پس جبرئیل آمد و آورد و انک لعلی

خلق عظیم و گفت ای محمد خداوند تعالی ترا و فرزندانت را بر ملائکه جلوه کرد و دوستداران ترا و دوستداران فرزندانت را

از آتش دوزخ آزاد فرمود و فی المصابیح قال ابن عباس کان رسول الله صلعم وهو حامل الحسن علی عاتقه

فقال رجل نعم المرکب رکبت یا غلام فقال نعم الراکب هو ترجمه ابن عباس گفت بود رسول الله صلعم و در آن

حال سوار کرده بود حسن را بر گردن خود مردی گفت نیکو مرکب است ای خردک که بر آن سوار شده مصطفی فرمود او سوار

نیز بهتر است که او را مرکب است و لهذا شود و فی الدر [illegible] بروایة اسحاق الهاشمی قال نعم المطی مطیکما ونعم الراکبان

هما وقد ذکرنا تمام الحدیث فی الجلوة الخامسة من الهدایة الاولی یعنی نیکو سبب است شترا

و نیکو سوارانند ایشان و در دستور الحقایق میگوید روزی حسن و حسین در آمدند و گفتند ای بابا طریق اشتر

شو و عمامه در دهن مبارک کرد و بطریق مهار شتر و بر پشت مبارک سوار شدند پس جبرئیل بیامد و پای

حسن و حسین ببوسید و گفت نیکو اشتریست اشتر شما و نیکو سوارانند شما تا او شان العظیم واری علیهما السلام

من المستوفی الرضیم انتهی ازین احادیث فی تشبیه جناب النبی صلی الله علیه وآله وسلم بالجمل و اطلاق لفظ جمل

بر آنحضرت بی تکلف ثابت شد پس معلوم گشت که الحال حضرت مخاطب چه تشبیهات بر اکابر دین الذین خود نیست

میکنند و ایشان را باهانت و عداوت نسبت باید داد یا [illegible] بر لفظ باید کرد و یا از آنجا که ترک میکنند شتر انگه

این همه تشبیهات و تشبیهات را در کنار باید گذاشت و تهمتی خود را برای سماع بعض تشبیهات لطیفه که اکابر اهل السنت

حق تعالی روایت میکنند متوجه باید ساخت و از عالم البشریت بجانب ملکوت باید شتافت [illegible]

تشنیع و بالاحوالی مخاطب الثانی با ایشان دانی که خود دانی باید دریافت پس تعجب نمایند که علمای قوم روایت میکنند

که حق تعالی در وحی خویش خود را بچاچه که صاحب اولاد باشد تشبیه داده بسیطی در تفسیر در منثور میفرماید

اخرج احمد فی الزهد عن خالد بن ثابت الربعی قال لما قتل فرعون بنی اسرائیل یحیی بن زکریا اوحی الله الی

نبی من انبیائهم ان قل لبنی اسرائیل الی متی تجترون علی ان تعصوا امری وتقتلوا رسلی حتی

اضحکم فی کنفی کما تضم الدجاجة اولادها فی کنفها تجترون علی اللقاء لا ادکی اهلکم کنا

بین ابن آدم ویحیی بن زکریا واقتوا ان هرمت عنکم وجهی وان صرفت عنکم وجهی لا اقبل علیکم

الی یوم القیامة انتهی این روایت بغایت صراحت دلالت دارد بر آنکه حق تعالی در وحی خود بسوی بعض
انبیای بنی اسرائیل خود را بماده دجاج تشبیه داده و حفاظت خود را برای فجره و کفره بنی اسرائیل بحفاظت دجاجه
اولاد خود را مثل کرده و نیز بر تعبیر و ارشاد تشبیه اکتفا ببعض انبیا اکتفا نکرده حکم تبلیغ بفجره کفره بی دین داده
نشر و پراگندگی آن در آفاق عالم خواسته و ... نزد جناب مخاطب بسبیل روایت تمثیل متوهم مذکور موجب
عداوت و ناصبیت است پس روایت تشبیه حق تعالی که مقدس از شوائب نقصان و مناسبت و مشابهت متلوثین
بادناس امکان نسبت به هیچ مخلوقی که در اعلای کمال و شرف باشد ممکن نیست چه جای حیوانات بی ادراک و شعور مثل جاجه و علوج
وغیر ذلک من الوحوش والطیور البتة نزد جناب او عین تحقیر و توهین و استخفاف و تهجین شان رب العالمین باشد
و آن عین کفر و الحاد است و کارهای [illegible] او را تاب و مجال نیست که ذکر تشنیعات شنیعه مخاطب
که بر اعدای جناب امیر المومنین علیه السلام بکمال بشاشت و افتخار درین خرافات اعجوبه روزگار سر زبان
گهر بار آورده بجهت روایت علمای قوم این تشبیه را در حق حق تعالی مستلزم سازم بلکه بجهت فرق بین از بهر
مقام بتطویل مقال پردازم لیکن جناب مخاطب که بهیچ [illegible] خود بی باک خواهد برد و حقیر را از
التفات آن معذور خواهد داشت و رنگین تر آنست که حضرات اهلسنت ادعای تصور ایزد پاک تعالی عما
یقول الظالمون علوا کبیرا بصورت فرس دارند و بعض اکابر ایشان رایت ربی علی صورة الفرس بر زبان می آرند
و در توضیح و تشریح این نکته دقیق عجایب تحقیقات که مفاد ضغث علی ابالة باشد و مبین تصور حضرت حق تعالی
بصور نبات و حیوان و انسانست می نگارند علاء الدوله سمنانی که مناقب عظیمه و محامد فخیمه او از در رکاکت
عشق [illegible] و دیگر کتب ظاهر است در چهل مجلس خود میفرماید بعضی بزرگان خود واقعه نوشته اند که میشاید
مطالعه آن میسر باشد مثل شیخ محیی الدین اعرابی که گفته رایت ربی تبارک و تعالی علی صورة الفرس و هم
دیگر هم او گفته که رایت ربی جالسا علی کرسیه فسلم علی فاجلسنی علی کرسیه و قال [illegible] فقال انت لی و انا
عبدک و بزرگ دیگر نیز گفته است که انا اقل من ربی بسنتین ازین نوع سخنان نامردان می شنیدند انکار میکنند
و محال می پندارند و من میدانم بیقین که ایشان آنکه نوشته اند و در واقعه دیده اند این عجیب نیست از سالک
اما سوال اینست که شرح آن نیز نوشته [illegible] در تشویش میفتادند و هم این سخنها را از من بعضی سوال
کرده اما آنکه گفته رایت ربی علی صورة الفرس تجلیاتست که حق تعالی را تجلیاتست صوری و آن با آثار نسبت
دارد و معنوی و آن بصفات نسبت دارد و ذوقی بذات نسبت دارد در تجلیات صوری حقتعالی سالک

در صورت جمیع اشیا بر بنده تجلی کند از مفردات و عنصریات از معادن و نبات و حیوان و انسان
و چون در صورت هیولا تجلی کند چون تجلی از مرتبه به مرتبه دیگر خواهد پیوست در افق آن مولود تجلی کند و بعد از آن
به دیگر مولود آید که نزدیکتر باشد چنانکه هرگاه که تجلی از معادن به نبات خواهد پیوست در صورت مرجان که افق معادن است
تجلی کند و هرگاه از نبات به حیوان خواهد پیوست در صورت نخل که افق نباتات است
تجلی کند و هرگاه از حیوان به انسان خواهد پیوست در صورت فرس که افق حیوانات است تجلی کند و بعد از آن در صورت
انسان تجلی کند و صورتی که افق انسان باشد تجلی در صورت صاحب تجلی باشد انتهی و علی بن حسین الکاشفی در
رشحات عین الحیات رحمه الله [illegible] گفته که شنیدم در این سخن که حضرت ایشان فرموده که شیخ بهاء الدین عمر
قدس سره چندگاه [illegible] اسپی سفید سوار می‌بینند از بعضی محرمان ایشان سبب آن پرسیده شد وی گفت ایشان را
اسپ سفید صورت آن است که بعضی تجلیات صوری چنین مشهود حضرت شیخ شده است ظهور نموده که خصوصیت هر
صورتی نسبت ارباب مکاشفات و مشاهدات بنا بر اختلاف استعدادات و اختلاف معانی و حقایق است
که در صورت‌ها بر ایشان منکشف می‌شود مثلا موسی را تجلی صوری در لباس درخت شد که در وادی ایمن بود و آن
و حضرت رسالت را صلعم در صورت جوانی [illegible] روشن شود چنانچه بعضی احادیث بدان ناطق شده انتهی
کلام [illegible] شنیده نماند که حضرت شیخ اعظم محیی الدین ابن العربی قدس سره در بعضی از مؤلفات خود نوشته‌اند
که رأیت ربی علی صورة الفرس و حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره در بعضی از مصنفات خود
در شرح این سخن فرموده‌اند که سالکان [illegible] از تجلیات صوری می‌بینند و آن با آثار نسبت دارد و
تجلیات نوری می‌بینند و آن با افعال نسبت دارد و تجلیات معنوی می‌بینند و آن به صفات نسبت دارد
و تجلیات ذوقی می‌بینند و آن به ذات نسبت دارد و در تجلیات صوری که با آثار نسبت دارد حق تعالی در صورت
جمیع اشیا بر بنده تجلی کند یکان یکان از مفردات عنصریات و معادن و نباتات و حیوانات و افراد انسان و چون در سلک از هیولا
تجلی کند و خواهد که از مرتبه به مرتبه دیگر که فوق اوست خواهد پیوست در افق آن مولود تجلی کند بعد از آن به دیگر مولود که
فوق اوست [illegible] چنانکه هرگاه تجلی کند از معادن و [illegible] به نبات خواهد پیوست در صورت مرجان که افق معادن
است تجلی کند چه وی اقرب معادن است به مرتبه نبات که در وی نشان از نمو هست و هرگاه از نبات به حیوان
خواهد پیوست در صورت نخل تجلی کند که افق نباتات است و اقرب نباتات است به مرتبه حیوان که بعضی از خواص
حیوانات در وی بود که اگر سرش از تنه بردارند خشک شود و لقیح نیز مخصوص اوست که از اناثی از درخت نر

۱۸۴

بر درخت ماده نر نشند بار نگیرد و این نیز از خواص حیوانات ست که تا نر با ماده نپیوندد ماده بار نگیرد و هرگاه
که از حیوان با انسان نخواهد پیوست در صورت فرس تجلی کند که از افق حیوانات ست با انسان از حیثیت شعور
و زیرکی و صورت دیگر فوق افق انسان نباشد در تجلیات صوری غایتش آنکه نهایت تجلی صوری در صورت
انسان آید و آنکه حق سبحانه تعالی بصورت صاحب تجلی بر وی تجلی شود و بسیار اکابر را مزلة الاقدام هم ازین شده
که حق سبحانه بر وی تجلی کند هم بصورت او چنانچه سالک در آن تجلی غیر خود کسی دیگر نه بیند هر چند نظر کند همه خود را
و کل موجودات محاط خود یابد و معنی سبحانی ما اعظم شانی و انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله و هل فی الدارین غیری
و امثال آن همه ازین تجلی رو نماید و بسیار اهل کشف را قدم لغزیده درین تجلی صوری بوده تا چنین حرفها گفته
اند و بسیار را مزلة القدم در تجلی معنوی بوده که روی از متابعت انبیا علیهم السلام گردانیده اند و بر رکاکت عقول
خود مغرور گشته در بادیه ضلالت هالک شده اند و چون اولیا همیشه متابعت پیغمبر علیهم الصلاة والسلام نمایند اگر در غلبات
سکر از ایشان سهو در وجود آمده در حال صحو از آن توبه کرده اند لاجرم حق سبحانه ایشان را از منازل تجلیات صوری
و انوار معنوی عبور داده و بتجلیات ذوقی ذاتی رسانیده و از مزلة الاقدام رهانیده و مر ایشان را بتجلیات
ذات رفیع الدرجات واصل گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی
اگرچه تکذیب جناب مخاطب را السنیت ناصبیت و عداوت اهل بیت علیهم السلام با الحق که در ...
مقامات فرموده بس سهل و آسان ست و واقعی که چون مولای ما بایشن مرتبه رسیده که مطاعن اهل بیت علیهم السلام
را سرمایه افتخار شمارد و صفحات اوراق طویله در اثبات ... حضرات سیاه کرده و کلمات ... در حق این
برگزیدگان الهی بر زبان می آرد چگونه ... را از معاندان حضرت طاهره نه انگارد لیکن مشکل اینست که درین
... تکذیب اکابر و اسلاف ... لازم می آید صاحب تحفه در باب ... ظاهر باید دانست
که مطاعن حضرت امیر ... ناصبی ... یافته می شود ... آنست که نواصب ...
... اهل سنت و شیعه ... اند انکار آن ... غریب ...
... رازدان ... جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانند و اهل سنت و شیعه را
... گردانیده ... مخاطب تکذیب ایشان فرموده ...
... ناصبیت ... غریب ... علاوه برین ...
... اهل بیت علیهم السلام ... هرگاه ... که کمال ... ازین ... خود

استقصاء الافحام جلد ثانی

با اهل بیت علیهم السلام نماید گویا که او آنحضرت صحبت اهل بیت داشت که متهم برفض بود چنانچه فاضل رشید در

شرح قصیدهٔ [illegible] گفته [illegible] شافعی و تشنیعا و نبیل ائمه بر تشیع بوده که مدام متهم بتشیع بود انتهی حالا جناب مخاطب این قول

فاضل رشید را که اینجا [illegible] ایراد [illegible] الشعر با وصفیکه در صدد اخفای حق و ترویج باطل بوده بر زبان آورده

[illegible] ملاحظه باید کرد که از آنجا بیان علو مرتبه ولا و محبت اهل حق با اهل بیت علیهم السلام و تشبث ایشان

بذیول فاخره آنحضرات [illegible] چه از آن [illegible] استفاده [illegible] که در فرق اهل اسلام هیچ فرقه

سابق الاقدام [illegible] اهل بیت علیهم السلام نیست که از ایشان [illegible] این اعلی مراتب محبت و ولا و اتباع

اهل بیت علیهم السلام [illegible] سزاوار [illegible] بجای [illegible] نسبت آن مذهب ذکر

[illegible] و اقتراف ایشان بلکه [illegible] ابا داشته

[illegible] فاضل [illegible] هزار دلیل و حجت نموده

[illegible] ائمه [illegible] که مدام متهم بتشیع بود

[illegible]

[illegible] اهل حق [illegible] جاری شده

[illegible] ولله الحمد علی ذلک انتهی و

بالجمله از این قول فاضل رشید ولا اهل حق با اهل بیت علیهم السلام و تمسک ایشان بذیول فاخره آنحضرات بنهایت صراحت مستفاد و

صاف از آن ظاهر است که ولا و تمسک اهل حق با اهل بیت علیهم السلام شهره آفاق است و کسیکه از

ائمه سنیه بنهایت [illegible] ولا و تمسک [illegible] که او متهم بتشیع و میل بجانب

اهل حق گردید پس کالشمس فی رابعة النهار مستفاد شد که موالیان و متمسکان واقعی اعلام کرام اند که اگر

کسی اظهار محبت کرده متهم بتشیع گردید [illegible] که مخاطب [illegible] النظر که اهل حق را در جنبا

و دیگر مقامات از نواصب [illegible] و تشنیع [illegible] از نصب و عداوت عترت طاهره آن

معنای قول فاضل رشید [illegible] گفته [illegible] که ولا و تمسک شافعی بمرتبه بود که

متهم بمذهب [illegible] اهل بیت گردید [illegible] توجه [illegible] بکار

[illegible] اگر ضرورت واقعی نباشد اهل حق را [illegible] که ولا و تمسک ایشان

با اهل بیت علیهم السلام امری در غایت [illegible] کسی

انکار آن کنند و خلاف آنرا بایشان منسوب سازد کدام مقدمه دلیل و مختر ازان خواهد بود که بآن
اسکاتش توان کرد و جوابش همین ست که جوابش نزدی و هیچی لذلک مزید تفصیل فیما بعد ان شاء الله
الجلیل **قوله** حدیث دوم از خطابهای ثابت ست در خطاب ابوذر غفاری که آیه کریمه و اذ اخذنا
میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم
انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و
العدوان در حق عثمان ست ورود یافته الخ **اقول** ظاهر المخاطب نحریر بافادات تلمیذ جناب
شاهصاحب بحسب زبانی فضایح ائمه خود را پوشیده دانسته مدعی عدم ثبوت نفی و اجلاء عثمان
حضرت ابوذر را گردیده قلوب خود و اولیای خود شاد کرده نداز دار و گیر الهی و مصائب و آفات
اشکالات و بلیات اعضالات ایشان بزعم خود نجات یافته فراغبالی حاصل کرده اند گول خورده
و نفی نفی ابوذر علیه الرحمه را صحیح دانسته این طعن عظیم و شناعت صریحه از مفتریات و موضوعات
اهل حق دانسته بقصد تعریض و تهجین بطلاقت و ذلاقت تمام ذکر میفرماید غافل از اینکه آنچه شاهصاحب
فرموده اند محض تسویل بود که منتج تفضیح گردیده اصل طعن را دو بالا گردانیده که اولا فقط بر حضرت عثمان
طعن میکردیم حالا بجهت این انکار شاهصاحب و اتباع و تسویغ این شان هم داخل شدند فصار الامر
زیادتی و ان خواست تطهیر این علمای مذکور را الکذب فانا بین انهم من المثبتین بالجزم
اخراج عثمان جناب ابی ذر را از مدینه منوره نبوی بربذه که البقعه [illegible] بسوی آنجناب بود [illegible]
اکابر حضرات اهل السنت روایت کرده اند انکار آن جز عناد و تعصب [illegible] و [illegible] در تاریخ خود مفصلا حکایت
اجلاء ابی ذر رضی الله عنه که از آن نهایت ظلم و ستم عثمان واضح ست کما فی الشافی [illegible] روایت کرده و سبط
ابن الجوزی هم نامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در تذکره خواص الامه که بابی ذر [illegible] و اخراج ایشان بربذه
نوشته و از آن نهایت ظلم و جور و جفا و ستم عثمان واضح میشود ذکر نموده و احمد بن عبد العزیز جوهری
نیز حکایت پر شکایت نفی ابی ذر بربذه و مکالمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عقیل [illegible] امام حسن و امام
حسین علیهما السلام با ابوذر رحمه الله وقت تشییع و جواب ابی ذر که از آن هم نهایت شناعت [illegible]
این فعل شنیع عثمان که اشقیای ظالمین هم [illegible] ازان [illegible] روایت کرده و [illegible]
[illegible] این [illegible] در روضة الاحباب آورده و از تاریخ خمیس [illegible] عبد الحق [illegible]

۴۸۴

وشرح علقمی بر جامع صغیر و تاریخ ابن خلکان و معارف ابن قتیبه و حیوة الحیوان و شرح مشکوة طیبی هم
اخراج عثمان آنجناب را واضح ست بلکه عجب اینست که والد ماجد شاه صاحب هم در ازالة الخفا اجلاء و نفی
ابوذر رض ذکر کرده اند و اما اخبار جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بابی ذر رض از اخراج عثمان او را از مدینه
پس آنهم اکابر اهل سنت روایت نموده اند کما یظهر من فتح الباری والجامع الصغیر للسیوطی و شرحه
وکنز العمال وجمع الجوامع وجامع عبد الرزاق ومسند ابی یعلی ومسند احمد بن حنبل ففی فتح الباری
ولاحمد و ابی یعلی من طریق ابی الحرب عن ابی الاسود عن عمه عن ابی ذر قال ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال له کیف تصنع اذا اخرجت منه ای من المسجد النبوی قال آتی الشام قال کیف تصنع اذا
اخرجت منها قال اعود الیه ای الی المسجد قال کیف تصنع اذا اخرجت منه قال اضرب بسیفی
قال صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی ما هو خیر لک من ذلک واقرب رشدا تسمع وتطیع وتنساق
لهم حیث ساقوک وعند احمد ایضا من طریق شهر بن حوشب عن اسماء بنت یزید عن ابی ذر نحوه انتهی
وفی مسند احمد بن حنبل عن عبد الرحمن بن غنم عن ابی ذر قال کنت اخدم النبی صلی الله علیه وسلم
ثم آتی المسجد اذا انا فرغت من عملی فاضطجع فیه فاتانی النبی صلی الله علیه وسلم یوما وانا
مضطجع فغمزنی برجله فاستویت جالسا فقال یا ابا ذر کیف تصنع اذا اخرجت منها فقلت ارجع
الی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم والی بیتی قال فکیف تصنع اذا اخرجت منها قال اذا آخذ بسیفی فاضرب
به من یخرجنی فجعل النبی یضرب یده علی منکبه فقال غفرا یا ابا ذر ثلثا بل تنقاد معهم حیث قادوک
وتنساق معهم حیث ساقوک ولو عبدا اسود قال ابو ذر فلما نفیت الی الربذة واقیمت الصلوة تقدم
اسود کان فیها علی نعم الصدقة الخ وفی کنز العمال بترتیب جمع الجوامع للسیوطی عن طاوس قال قال
النبی صلعم لابی ذر کیف بک اذا اخرجوک من المدینة قال آتی الارض المقدسة قال فکیف بک
اذا اخرجوک منها قال آتی المدینة قال فکیف بک اذا اخرجوک منها قال آخذ سیفی فاضرب به
قال لا ولکن اسمع واطع وان کان عبدا اسود فلما خرج ابو ذر الی الربذة وجد بها غلاما لعثمان
اسود فاذن واقام ثم قال تقدم یا ابا ذر قال لا ان رسول الله امرنی ان اسمع واطیع وان کان
عبدا اسود فتقدم فصلی خلفه عب ای رواه عبد الرزاق فی جامعه وفی شرح الجامع الصغیر
لنور الدین علی العزیزی علی ما نقل عنه [illegible] الفاضل فی کتابه [illegible]

ای مطرودها ابا ذر ونعم یعیش وحده ویموت وحده والله یبعثه یوم القیامة وحده بالعلم
از این احادیث ائمه اهلسنت ثابت و محقق است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم حضرت ابی ذر رضی الله عنه را
وعده بارها نموده که از دست آن ستمگار بر آن بزرگوار عالیمقدار رسید [illegible] نموده لهٰذا کمال تعجب است که جناب
مخاطب با این حال این تشنیعه عظیمه امام خود را بلا داعیه بیناشت تمام وابتهاج مالاکلام بحضرت تحمیل الزام
اهل حق ذکر میکند و نمیداند که ذکر آن موجب افتضاح امام وخلیفه او وظهور کمال شناعت و فظاعت ظلم وجفا وجور
او است ندانسته که کلام جواب باطل مضمر برای آن مهیا کرده که خوش وقت و فارغ البال آنجا نشسته نشر فضائح
وقبایح ائمه خود پیش نظر داشته بالجمله عجب ترازین امری کسی شنیده و ندیده که جناب مخاطب فضائح وقبایح
عظیمه ائمه خود را که اکابر متعصبین مساعی جمیله در انتفای آن بکار برده اند بلکه [illegible] خود و ائمه خود [illegible] انکار آن نمودند
کما لایخفی علی ناظر المغنی والتحفة والخمیس والریاض وغیرها و در جواب و خلاص از آن سراسیمه و حیران مانده اند
بینباشت ذکر میکند و اهل حق را بر تفضیل شنایع ائمه خود [illegible] بایدانست که بر ارباب ایمان
و اسلام فظاعت و شناعت این فعل خود ظاهر است که عثمان چنین صحابی جلیل الشان عظیم المرتبه
را که در ثنای و مدح او در قرآن و احادیث که بعض مناقب غیر مخصوصه [illegible] است بالخصوص هم
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مدایح و مناقب او بزبان حقایق ترجمان ارشاد فرموده
بود با کمال ورع و تقوی و تقدس بوده از جوار اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
اخراج کرده در تنهایی و غربت و حرمان از شرف زیارت اهلبیت کرام علیهم السلام که [illegible] ارباب
اهل ایمان است بلکه سرمایه سعادت دارین اهل اسلام است مبتلا ساخته و چون مفارقت آن بزرگ بر [illegible]
اهلبیت علیهم السلام هم بس شاق و ناگوار بوده با ایشان هم اذیت و الم رسانیده قلوب مطهره این اطهار
و حبیبین ظالم [illegible] مشتمل بر [illegible] شنایع از اشقیا و طالبین [illegible] که اصلا بر واسته امور شنیعه ندارند
[illegible] آیا [illegible] اکثر [illegible] اگر [illegible] بعض [illegible] از اکابر و اعلام دین
[illegible] بلکه [illegible] لکن نخوت [illegible] ناصبی و لحاظ
[illegible] اهل رعایت حق دین و اسلام و محبت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و فضایل و مدایح آن بزرگوار که [illegible] آنحضرت را اخراج کرده [illegible]
[illegible] که از [illegible]

۴۸۷
عبقات الانوار جلد ثانی

کسبا نیز و افضح قبایح ست آنست که میگویند که ابوذر مستحق اجلا و نفی بود عجب است که تجاسر میکرد
بر عثمان و جواب خشن او را میداد و این مستلزم بی ابروی عثمان و هتک حرمت و ذهاب هیبت او بوده
عبد الحق که از علمای قوم بنهایت متانت و تحقیق و احتیاط موصوفست در تحصیل الکمال در ذکر مطاعن
عثمان گفته منها نفی جماعة من اعلام الصحابة عن اوطانهم کابی ذر و غیره و در جواب گفته اما نفی بعض الصحابة
کابی ذر فلانه کان یتجاسر علیه و یجیبه بالکلام الخشن و کان ذلک یؤدی الی ذهاب هیبته
و تقلیل حرمته انتهی اولا این جواب ناصواب که در حقیقت از قبیل عذر بدتر از گناه و فاش ساختن از سر پرده
است در مقصود اهل حق که نزد اکابر صحابه که خلص مؤمنین بودند مثل ابوذر غفاری و سلمان
و عمار و امثال ایشان عثمان هیچ حرمت نداشت و لله الحمد علی ذلک تعجب که جاییکه اهل حق دعوی کنند که
خلفای ثلثه نزد خلص صحابه حرمتی و وقعتی نداشتند کمال تکذیب و تغلیط و تسفیه و تجهیل کنند
و گویند که این ادعا محض افترا و بهتانست و هرگز کسی از صحابه تحقیر شیوخ ثلثه نکرده بلکه معتقد کمال
جلالت و فضل و ایمان ایشان بودند و جاییکه مضطر باصلاح افعال ایشان میشوند تصدیق آن
میکنند و خود آنرا نقل بسیار نمایند فیا للعجب اگر تا اینجا لیس از کجا ثابت کرده اند که تجاسر ابی ذر
و دادن او جواب خشن بیجا بود تا مجوز نفی و ارتکاب چنین ظلم صریح تواند شد اثبات آن بدلیلی و تمسکی از قرآن و سنت
باید نمود و ثانیا القول باینکه اخراج حضرت ابی ذر باستحقاق بوده صریح رد بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم و مخالفت و معارضه آنحضرت بلکه تکذیب است زیرا که آنجناب طرد و اخراج آنجناب را
در مقام مدح آن بزرگوار ذکر کرده کما فی الجامع الصغیر للسیوطی و غیره اگر اخراج باستحقاق باشد مدح
… آن چه امکان داشت کمال تحیر است که حضرات اهل سنت در حمایت خلفای ثلثه …
… دانسته … گردیده که خلاف … شقاق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم … جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم طرد و اخراج
ابی ذر را در … مدح و ثنای حضرت ابوذر ذکر فرموده … حضرات سنی اخراج او را باستحقاق
میدانند … عاقل … و دیگر … حضرات اهل سنت در باب تعظیم و تکریم و اجلال
… رسالتمآب … از حد … رسیده اند …
… تا آنکه … مقام …

تعظیم سور حیه را هم از ایشان ممتنع پندارند و اهل حق را بجهت تجویز ارتکاب امر باطل بر ایشان لائق طعن
و تشنیع بلیغ دانند بلکه از معاندین و سفها انکار ندهکو بینند که از خود شهیم عقل ایشان کمتر است که تجویز حطم
نمل بر لشکریان حضرت سلیمان نکردند ایشان یعنی اهل حق شناعت عظیمه را باصحاب جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم منسوب سازند از ینجا کمال تعصب و وقاحت قوم ظاهر میشود که بغرض اثبات خلافت بکریه باجماع
جمعی از منافقین و هالکین صحابه را باسمان برین رسانند و ادعای عصمت عقل ایشان واجب و لازم انگارند و هرگاه به
بینند که جمعی از اکابر و اعاظم صحابه مخالفت عثمان کردند و او ایشان را بانواع مصائب و آلام مبتلا ساخته
و نهایت تحقیر و تذلیل ایشان نموده همه مناقب صحابه را بباد فنا دهند و از کلمات پر سقطات خود هم تکسیر شفاعت
کنند و یا در میدان اثبات جواز بل وجوب تعیین و تحقیر و ایذا اولیاء اجله صحابه گرازند و افعال ایشان محض
ناجایز و مخالفت دین و شریعت و موجب تفسیق دانند حالانکه درین صحابه و ان صحابه که بیعت ابی بکر کردند فرق
ما بین السماء والارض است که مناقب خاصه ایشان نزد اهل حق هم ثابت است و در قول ایشان هم مماثله عامه بحسب تسلیم کلام
اهل حق که مناقب خاصه شان و انهم بوقوع [illegible] نزد اهل سنت متفق علیه و خود اولیاء در فضائل علیهم السلام و قطع [illegible] الا اقل اینکه اعتقاد [illegible]
اهل سنت همه [illegible] صحابه اند که بیعت ابی بکر کردند پس باید که حال صحابه هر دو جا یکسان باشد که ایشان هم [illegible] صحابه
اگر صحابه بیعت ابی بکر کنند واجب التعظیم والانقیاد گردند و اگر مخالفت آنها نمایند واجب التحقیر والتوهین لازم التبری شوند آیا مقتضای
انصاف همین است و [illegible] اگر کسی را در
[illegible] نظر کنند دعاوی بیهوده
[illegible] بعض افعال شنیعه
[illegible] مطاعن عثمان
[illegible] بیهوده
[illegible] لائق توهین و تحقیر و تذلیل
[illegible] و شقاوت بادویه تعبیر
[illegible] انصاف که اهل حق بجهت
[illegible] و فضائل
[illegible] صحابه

این تقریر را در تحفه نقل کرده و بعنایت استحسان آن کرده ۱۲

۳۸۸ استقصاء الافحام جلد ثانی

جلیل الشان عظیم المنزله را که خود هم و لولسا تا مقر جلالت و عظمت او نیز لایق تحقیر و تذلیل و ایذا
و اخلا و نفی و طرد و تشرد دانند ممدوح و مقبول و مومن مصیب باشند و شاه ولی الله از شیخ و ملوی
بالاتر رفته باتباع شیخ نجدی بودن حضرت ابوذر را در مدینه موجب رخنه در قواعد مقرره شرع گفته
قال فی ازالة الخفا فی مناقب عثمان ابوذر را حجت آنکه رخنه در قواعد مقرره شرع نافند و عبد الله بن مسعود را
برای آنکه در اجتماع ناس بر مصحف شیخین خللی واقع نشود از جاهای خویش اشخاص نمود انتهی این عصبیت
و عناد را ملاحظه باید نمود که جمیع مناقب و محامد عامه صحابه را پس پشت انداخته و بر فضائل خاصه حضرت
ابی ذر هم نظر نکرده و بر تقریرات و تسویلات اسلاف خود که بمقابله اهل حق درباره مطلق صحابه بر زبان
می آرند هم خیال ننموده و اطراءات و مبالغات خود درین کتاب و دیگر تفوهات هم بخاطر نداشته حضرت ابی ذر را
خلل انداز در قواعد مقرره شرع میگوید و بر ملاء اهانت و تحقیر فضایل آن بزرگوار مینوید و
اهل حق را اگر این لفظ در حق دیگر صحابه او باش حتی عمرو عاص و معاویه که تهتک های امثال حضرت
ابی ذر که فضیلت و زهد و ورع ایشان معلوم عالمیان است و نفاق و کفر و شرارت و خباثت ذات
اضداد خبایث و انهماک ایشان در دنیای دنیه و عدم مبالات بمحرمات و انهماک محارم و اقتراف
جرائم کالشمس فی وسط السماء نمایان تا آنکه از کشف عورتین هم باک نداشتند بنحضرت بر زبان آرند کافر
گویند و هالک و خاسر دانند و زمین و آسمان را باهم سازند و قرآن را برکشیند و آیات خوانند و تشکیک های
حفظ قرآن بتفاخر و تبجح آغاز نهند و اهل حق را از فهم معانی قرآن مثل عوام و جهال محروم دانند و گویند که اگر کسی سر
بر معانی قرآن و ترجمه آن واقف شود هرگز در جلالت و عظمت صحابه وافر ابودن نسبت تشنیع بایشان نتواند کرد
نمایند و خود حضرت ابی ذر را خلل انداز در قواعد شرع میگویند فلا حول و لا قوة الا بالله و حیرتم در بزرگی که آن کدام
قواعد شرع بود که ابوذر رحمه الله در آن رخنه می انداخت و آنرا درهم و برهم میساخت کاش آنرا بر زبان میآوردند
می آوردند و از اظهار آن دریغ نمیکردند عجب بیست که مثل سا ... این بزرگوار هردم را بر دنیا دوستی و
که عمده خصال شریفه و ملکات حمیده هست خلل اندازی در قواعد شرع گمان کرده باشند زیرا که دیگر اکابر
اهلسنت همین وجه را در اجلای حضرت ابی ذر ذکر کرده اند ففی تاریخ الخمیس قال ابن حنکان
و حین بویع عثمان نفی اباذر الغفاری الی الربذة لانه کان یزهد الناس قال ابن ... الحکم
بن العاص و قد کان نفاه رسول الله صلعم الی الربذة انتهی و هکذا فی حق ابی ... سبحان الله

فهم وعقل وتدين اهلسنت بنظر عبرت بايد ديد كه از جوانب و اطراف غفلت نموده اجلاء ثالث ابوذر رضي الله
عنه را بجهت ترغيب آنجناب مردم را كه دليل صريحست بر حب آن ثالث الاثاني دنياي خسيسه جاويه المخازي
والمساوي را ناگوار از اين فعل محمود و خلق حسن كه از عمده اخلاق حسنه است يعني بي رغبت ساختن
مردم را از دنيا مع ما ورد ان حب الدنيا راس كل خطيئة ميشناختند و ابوذر به تمام نقل كرده اند و آنچه از آن لازم
مي آيد از بعضات شد بالجمله از اين عبارت بر ظاهرست كه حضرت خليفه ثالث را تعجب در توزيع و تقيد
بودند كه بي رغبت كردن مردم از دنيا بر آنجناب بسيار شاق و ناگوار آمد تا آنكه حضرت ابي ذر را بجهت آن نفي
و اجلا فرمودند و اين ظلم صريح بر آن جناب ريا و تهمت الحاصل شناعت و فظاعت فعل شنيع عثمان را ملا
محل ارتياب نيست و اولي تقليل سقوطات و خرافات اهلسنت در توجيه و اصلاح آن بگوش اصحاب نسيد به
دار نيرات آسماني و اقطار باني بغطر اين باد پيمائي بجز ادائي رواتي در طريق طرفشاني رسيده كه از آن
نهايت شناعت ظلم و جور عثمان در اخراج حضرت ابي ذر بظهور ميرسد و خرافات و ترهات دور از
كار در اعتذار از اين جور و ظلم آشكار سراسر باطل و باد هوا ميگردد كه از آن صادق ظاهر ميشود كه تجويز آن جور
عظيم نمودن رد صريح بر جناب رسالتمآب صلي الله عليه و آله وسلم نمودن و در وجه شيخين آزردن و وارد ۴۹۰
مخالفت و معارضت ايشان دادن ست بيانش آنكه علامه فقيه ابو الليث در كتاب تنبيه الغافلين ميگويد
حدثني عبد الوهاب بن محمد الفضل الابي بسمرقند باسناده عن محمد بن اسحاق عن الزهري
عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابيه قال قال عبد الله بن مسعود رضي الله عنه لما خرج النبي
صلي الله عليه وسلم الي غزوة تبوك جعل يتخلف عنه رجال من المنافقين وكانوا ابطئا في سيره الرجال والرجلان
فيقولون يا رسول الله تخلف فلان فيقول دعوه فان يكن فيه خير فسيلحقه الله بكم وان يك غير ذلك فقد
اراحكم الله منه فقالوا يا رسول الله تخلف ابوذر فقال فان يك فيه خير فسيلحقه الله بكم وكان
ابوذر تخلف لان دابته ابطأ فلما ابطأ عليه اخذ متاعه فحمله علي ظهره ثم خرج
يتبع اثر رسول الله صلي الله عليه وسلم ماشيا حاملا رحله في شدة الحر حتي قالوا يا رسول الله
صلي الله عليه وسلم اقبل الينا رجل يمشي وحده فقال رسول الله صلي الله عليه وسلم كن
يا اباذر فلما تامله الناس قالوا يا رسول الله هو والله ابوذر فلما وصل اليه صلي الله عليه وسلم رسول الله
صلي الله عليه وسلم قال رحم الله اباذر يمشي وحده ويموت وحده ويبعث وحده قال

محمد بن اسحق حدثني بريدة بن سفيان الاسلمي عن محمد بن كعب رضي الله عنهم قال لما سار ابو ذر
رضي الله عنه الى الربذة في عهد عثمان رضي الله عنه واصابها قدره ولم يكن معه الا امرأته وغلامه
فاوصى اليهما ان غسلاني وكفناني ثم ضعاني على قارعة الطريق فاول ركب يمر عليكم فقولوا هذا
ابو ذر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعينونا على دفنه فلما مات فعلا به ذلك ثم وضعاه
على قارعة الطريق فاقبل عبد الله بن مسعود رضي الله عنه في رهط من العراق فلما رآهم
الغلام قام اليهم فقال هذا ابو ذر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعينونا
على دفنه فاقبل ابن مسعود رضي الله عنه وهو يبكي ويقول صدق رسول الله
صلى الله عليه وسلم تمشي وحدك وتموت وحدك وتبعث وحدك ثم واروه في
حفرة وهو يبكي ثم ما قال رسول الله في مسيره الى تبوك وعن ابان بن مسلم عن ابيه عن
ابي ذر الغفاري رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال سيصيبك بعدي بلاء قال قلت في الله
قال في الله قلت مرحبا بامر الله قال يا ابا ذر اسمع واطع ولو عليك عبد اسود فلما توفي
١٩١ رسول الله واستخلف ابو بكر رضي الله عنه دعاه فحباه وبكى فقال لقد سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول فاعوذ بالله ان اكون صاحبك يعني احق بالله ان يصيبك البلاء
بسببي او في زماني فلما توفي ابو بكر رضي الله عنه وولي عمر دعاه واثنى عليه وقال
قد سمعت قول رسول الله صلى الله عليه وسلم لك فاعوذ بالله ان يصيبك البلاء
بسببي او في زماني فلما توفي عمر رضي الله عنه وولي عثمان رضي الله عنه قال عبد الله بن
عباس رضي الله عنهما كنت قاعدا عند عثمان رضي الله عنه فاستأذن ابو ذر رضي الله عنه فقلت يا امير المؤمنين
هذا ابو ذر يستأذن قال ائذن له ان شئت قال فاذنت له فدخل حتى جلس فقال له
عثمان انت الذي تزعم انك خير من ابي بكر وعمر رضي الله عنهما قال ما قلت هذا قال انا اقيم
عليك البينة قال ابو ذر فوالله ما ادري ما بينتك وقد علمت كيف قلت قال فكيف
قلت قال قلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احبكم الي واقربكم الذي يلحق
بالعهد الذي تركته عليه حتى يلحقني وكلكم قد اصاب من الدنيا غيري قال
عثمان رضي الله عنه الحق بمعاوية فاسفر به الى الشام فلما قدم الى الشام صاحبني

يعلم الناس فابكى عيونهم واحرق صدورهم وكان فيما يقول لا يبيتن احدكم وفي بيته دينار
ولا درهم الا شيء ينفقه في سبيل الله او يعده لغريم فابكى معاوية والناس فبعث اليه بالف دينار
فاراد ان يخالف قوله فعله وسريرته علانيته فاخذ الالف وقسمه كله فلم يبق عنده شيء
فدعى معاوية الرسول في اليوم الثاني فقال له ائت ابا ذر وقل له انما ارسلني بالف دينار الى
غيرك فاخطأت فجاءه الرسول وقال له انقذني من عذاب معاوية فانما ارسلني بالالف لغيرك
الى غيرك فاخطأت به فدفعته اليك فقال للرسول اقرأه مني السلام وقل له ما اصبح عندنا
من دنانيرك شيء فان اردتها فانظرنا ثلثة ايام نجمعها لك فلما رأى معوية ان فعله يصدق قوله
كتب الى عثمان رضي الله عنه ان كان لك بالشام حاجة فارسل الى ابي ذر واشخصه فكتب عثمان
رضي الله عنه ان الحق بي فالحق فقدم ابو ذر وعثمان في المسجد فاقبل حتى سلم عليه فرد عليه السلام
وقال له كيف انت يا ابا ذر بالخير ثم خرج عثمان رضي الله عنه فقال له يا ابا ذر حديث سمعناه عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال تحدثني حبيبي ان في الابل صدقة وفي البز صدقة وفي الذهب صدقة وفي الفضة
صدقة ومن بات وفي بيته دينار او درهم لا يعده لغريمه او ينفقه في سبيل الله فهو كنز يكوى
به يوم القيامة قالوا يا ابا ذر اتق الله وانظر ما تحدث فان هذه الاقوال قد فشت في الناس فقال ما
تقرأون القرآن والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم
فمكث ليلتين او ثلثا فارسل اليه عثمان رضي الله عنه فقال الحق بالربذة وهي قرية خربة فخرج
الى الربذة فوجدهم يومهم اسرحوا فقيل لابي ذر تقدم فابى وصلى خلفه الا سود وقال صدق الله
ورسوله قال اسمع واطع وان وليك عبد اسود فمكث هناك حتى مات رحمه الله انتهى بعبارته
واضح شود اول آنكه از ارشاد جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله ابا ذر يمشي وحده ويموت
وحده ويبعث وحده ظاهر میگردد که موت حضرت ابی ذر در حالت وحدت وغربت که بسبب اخراج عثمان او را بربذه
اتفاق افتاده از مناقب عظیمه و مآثر و فضائل او ست پس معلوم شد که اخراج او ظلم و جور بوده والا
با استحقاق مجازات جبری بر سبیل مدح و ثنا نمیتوانست شد دوم آنکه ارشاد جناب رسالتمآب
صلى الله عليه وآله وسلم بخطاب ابی ذر بسبب یعنی بلاد و سوال ابی ذر و جواب آنجناب که باین
عبارت منقول است قال قلت ثم الی این قال الی الشام قلت فمرنا بامر الله اوضح و برهان قاطع بر

مزید جور و ظلم و عدوان و جفا رفت و طغیان عثمان است چه از آن صاف پیداست که بالاتفاق حضرت ابی ذر
را رسیده و آنچه آنحضرت را از دست آن ظالم رسیده بلا فی الله بوده جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بنابر اظهار مزید فضل و جلالت و عظمت منزلت حضرت ابی ذر را اخبار فرموده که او در راه خدا ابتلا مبتلا
خواهد شد و ظاهر است که مجرد قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سیصیبک بعدی بلاء دلیل
حقیت حضرت ابی ذر در این ابتلا بوده چه جا که حضرت ابی ذر بنابر فرط شوق مزید [illegible] بعد ازین سوال کرده جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم صراحتا و تصریح صریح فرموده باینکه این بلا فی الله خواهد بود و نیز استبشار
و سرور حضرت ابی ذر و گفتن مرحبا بامر الله و عدم انکار جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر آن دلیل
صریح بر حقیت ابی ذر است [illegible] آنکه گریستن ابوبکر بملاقات حضرت ابی ذر وقت ذکر قول جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم در حق او و استعاذه او باینکه خودش موجب اصابت بلا بحضرت ابی ذر باشد یا در
زمان حکومتش بلا بابی ذر رسد چنانچه از استعاذه خلیفه ثانی دلیل صریح حقیت آنست که حضرت ابوذر در ابتلا [illegible]
بر حق بوده و موذی و مولم آنجناب مستحق غضب و عقاب فاعتبروا یا اولی الالباب [illegible]
شیخان [illegible] فی العدوان [illegible] الطغیان [illegible] بالرحمن و ازین جا پیدا
جور و ظلم و قلت حیا و کثرت وقاحت و شدت شقاوت عثمان بپایه باید که بر امری اقدام کرد که حضرت
شیخین [illegible] احتراز و توقی از آن داشته و استعاذه بجناب الهی محض وقوع آن در زمان شان فکیف
ابتدا [illegible] حضرت ابی ذر بلکه محض تذکر آن میگریستند [illegible] چه او در
ثانی [illegible] که ابتلاء حضرت ابی ذر ببلائی بلکه محض وقوع آن در زمان شان باعث
افتضاح شان در خلق [illegible] جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد که از آن ظاهر است
که ابتلای حضرت ابی ذر ببلا موجب ظهور مزید جلالت و عظمت و تقرب او خواهد بود و کسیکه آنجناب را
ببلا مبتلا ساخت بلا ریب ظالم و جائر و فاسق و مارق است چهارم آنکه از ارشاد با سداد حضرت عثمان که
[illegible] بلا افاده صاحب التحفه در باب المطاعن [illegible] است حضرت ابی ذر خود را از ابوبکر
و عمر [illegible] الحال و بتفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر شیخین و بطلان خلافت
شان موجب [illegible] خلیفه علی ما فی ازالة الخفاء و غیره [illegible] نماند پنجم آنکه ازین روایت واضح
که عثمان اولا حضرت ابی ذر را بشام اخراج کرده و هر گاه معاویه شکایت آن بزرگوار کرده او را طلب داشته

بازپرسیده که قریه چرا سبب بود اخراج نمود پس مصداق قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که از
باب اخبار بالغیب بوده و جناب مخاطب آنرا از مزید عصبیت و عناد کذب و افترای محض میدانند
این معنی ظاهر شد و انهماک عثمان در مخالفت و معاندت سرور انس و جان صلی الله علیه وآله وسلم
بغایت جور و اقصای ظلم و ایذا و ایلام واضح شد کاش عثمان اگر با اتباع جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم کاری نداشت از مخالفت شیخین که بشرط اتباع ایشان خلافت گرفته حسب
برهم پنداشت گشته آنا غایت [illegible] و مکر و خدع [illegible] معاویه ازین روایت ظاهر است
که معاویه کافر همه را بکیش خود پنداره و معاذ الله حضرت ابوذر را در قول او صادق ندانسته بارسال هزار
دینار نزد او چنان خواسته که قول و فعل آنجناب مخالف شود و عدم موافقت سریرت و علانیت آن
بزرگوار واضح گردد نعوذ بالله من شرور النفس الامارة الخبیثة بعد آنکه هرگاه حضرت ابی ذر آن هزار دینار
تقسیم فرمود معاویه غاویه بمزید خباثت و مبالغه در فسق و فجور و ترک دیانت رسول خود را تعلیم ارتکاب
کذب فاحش و دروغ صریح کرد که نزد حضرت ابی ذر رفته ادعای خطا کند و بهتان و کذب فضیح
آغاز نهد که معاویه این هزار درهم با آنجناب نفرستاده بلکه بغیر او فرستاده و او را در ابلاغ خطا کرده
وهل هذا الا فعل الفساق الماجنین والفجار الذین لا یبالون اصلا بالدین عجب که با وجود صدور
چنین فواحش صریحه معاویه غاویه امثال او را حضرات اهل سنت آنرا اعلام عدول و مقتدایان مقبول
خود میگردانند آری الجنس یمیل الی الجنس حضرات اهلسنت را چنین پیشوایان می باید و عدالت
و جلالت با نزد ایشان گویا همین معنی است که حتی الوسع انهماک در فسق و فجور باید کرد و بالجمله بعد ملاحظه
این روایت بطلان اعذار رکیکه سنیه در جور و ظلم عثمان بمرتبه قصوی ظاهر میشود علاوه برین همه جناب
امیر المومنین علیه السلام که بلاشبهه مدار الحق بوده و معیت او واجب است باعتراف صاحب تحفه هم آنجناب
[illegible] تمام تصریح کرده باینکه عثمان بحضرت ابی ذر درین نفی و اخراج ظلم صریح
کرده و از اصحاب دنیا و ارباب باطل خاسرین و جائرین بوده چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکره
خواص الامه گفته روی الشعبی عن ابی اراکة قال لما نفی ابو ذر الی الربذة کتب الیه علی بن ابی طالب علیه السلام
اما بعد یا ابا ذر فانک غضبت لله تعالی فارج من غضبت له ان القوم خافوک علی دنیاهم وخفتهم
علی دینک فاترک لهم ما خافوک علیه واهرب منهم بما خفتهم علیه فما احوجهم الی ما منعتهم وما اغناک

عما منعوك وستعلم من الرابح غدا ولو ان السموات والارض كانتا رتقا على عبد ثم اتقى الله
لجعل له منهما مخرجا لا يؤنسنك الا الحق ولا يوحشنك الا الباطل فلو قبلت دنياهم لاحبوك
ولو قرضت منها لامنوك انتهى وما بعد ذلك الكلام الشريف والحق الصحيح الصادر باسرار
الاشرار والمقالة المراشدة الناطق الموضح لما هم عليه من الخروج عن الهدى بعد تقدم التضييق عليه
الا انا نطيع لهم مقالهم ونعلم ان السامع والناظر لا يرى به فرق ولا شبهة بين الحق وبين الباطل
المنهي عنه والمترتب عليه بالتشنيع الصريح والتعنيف العنيف والتهديد العظيم والتنديد
الشديد والطعن الذي على عثمان وكيف لا يظهر شناعة فعله وبلوغه كل مبلغ من الشناعة والقباحة
وعظم الجرم عند اهل الدين ووقوعه كل موقع من القبح في نفوس اهل اليقين ويستبين
انه لشدة ذلك انعقد عليه السلام ان الله عليه وان اباذر رضي الله عنه كان في ذلك مظلوما
مطرودا من غير ذنب ولا استحقاق ولا جناية بل كان الباعث على ذلك الغضب لله تعالى
وكان المعامل له بتلك المعاملة من اخراجه وتغريبه وتشديده هو المخرج على الدين وا لفقه
فيظهر ان الذي خاف من الهوى على دينه وما بعد ذلك ستر فلا عتاب في كون عثمان
من الخارجين عن الاسلام وكونه واتباعه ممن خالفوا الحق ومن تبعه وهذا الشارح
وانقطع المثالب عليه السلام ستعلم من الرابح غدا يعني يوم القيامة
بان عثمان وامثاله ابعدوا عن الجنة في اعمالهم وافعالهم من الصالحين يحشر في
يوم القيمة كالسابق ويساقون الى جهنم خاسرين كافرين والذي من الاسلام
لا يوحشنك الا الباطل يدل على ان عثمان ومن معه من الاعداء
والعدوان هم اعداء الله الباطل والمؤمن لكاسل في دينهم الماقل
والذي نقول عليه السلام لو ان السموات والارض كانتا رتقا على عبد ثم اتقى
مشتملة التقوى وما سلك الا سبيل الرشد والهدى وعثمان واتباعه من اهل الضلال والنفاق
وهم وان ضيقوا على الامر حتى كانهم بزعمهم رتقوا عليه السموات والارض فلم يدعوا
له من ملجأ ولا مناص ولم يبق له سبيل الى الخلاص لكن الله يجعل لابي ذر لتقواه
وانقطاعه الى الله ومشاركته لاهل الحق مخرجا ويجعل له من الضيق

وينقله من الضلال في القشمة الى الله عنه و بالجملة فقد وضح الصبح لذي عينين وانشق دجى الضلالة
الليث والمين مطعم ظلم عثمان وفسقه بل كفره ونفاقه وجوده وظلمه وتعسفه وعناده ومخالفته
لله ورسوله وتعمكه حرمة المومنين من الصحابة وعدم مراعاته الايمان والاسلام والفضل والمديح
والثناء الذي اثروه من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على جبيرها ماه وعمد في اباته ولهم
عهد الله رب الميراث ورياة الصال وضيقنا عليهم المجال وقطعنا دائرة القيل والقال وسددنا
ابواب الجمع والتمويه من كل جانب وصببنا عليهم سوط عذاب واصب وقد اشبعنا الكلام في
بعض الاشياع مكافاة للتطويلات الركيكة القاصرة من الخاطب المطاع مع ما
بينهما من الفرق الظاهر كما لا يخفى على اصحاب البصائر والله الهادي الى كل خير وصواب
هو المرجع في المبدأ والمآب قوله تعالى ومن الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا ويشهد الله
على ما في قلبه وهو الد الخصام واذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث
والنسل والله لا يحب الفساد در حق خليفه ثاني رضي الله عنه وارد شده قول اصح در اين آيت و تفسير
علي بن ابراهيم مذكور است اين ست قوله ويهلك الحرث والنسل قال الحرث
في هذا الموضع الدين والنسل الناس ونزلت في الثاني وقيل في معاوية
... در آنكه در شان نزول اين آيه اقوال واقع شده كه در ثاني نازل شده يا در معاويه ...
... ثاني را ترك كرده بر قول اول بنا بر اثبات ابتداء وارد است ثاني الاشاره كرده ...
... تفسير ... آيه ... علي بن ابراهيم كه ذكر كرده بود ...
كرده فالخبر وعليهم ... الذي يلي ... قضايا الحجة ... الا هم و ...
في تحقيقها واثباتها ... اوامنا ... وليس ... العوام ...
... والمحقق ... كه حاصل ... اثبات ...
... بعض ... الطباق ... نقل ...
والايت ... صلى الله عليه وآله وسلم ... بان آن اقرار
كرده ... الحال الا ... اثبات بالاحتياج الى الاثبات
... بالامر ... قوله ... امر ... ومن ... اطاعوت

۴۹۳

متشبث بحبل ناصبیان عقوق اند وعروه وثقی که انقطاع آن متصور نیست ولایت حضرت امیرالمومنین ستما
التح القول سطع برهانه واضمحل مخالطه حیث قال علاوه بر اثبات اطلاع جناب سرور کائنات علیه وآله وآلاف
التحیات بر جزئیات وکلیات مرتدین ونواصب حقوق اهلبیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که مقصود
بالذات ست در امر دیگر هست یکی تعریض بر تفسیر عروه وثقی بولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام دوم طعن
وتشنیع وتهجین بر قول مخاطب که در تفسیر آیه کریمه ربنا واجعلنا مسلمین لک الی آخره تفسیر عروه وثقی بولایت جناب
امیرالمومنین علیه السلام بی اصل … دلیل … ومن ادعی فعلیه البیان حتی نتفق علیه حجه
الا … البرهان … ان القاطعه … وان الحاکمه علیهم … سبحان الله
تفسیر عروه وثقی وصراط مستقیم وحبل الله بجناب امیرالمومنین علیه السلام عروه الوثقی … تخییل
الحق … صفوات … ونظم قرآن دانند واز قبیل تحریف قرآن شمارند
وگویند … تفسیر … وحمل آن بر … سیاق وسباق کلام الهی … بلکه
… کما لا یخفی … التحفه …
موضوعه … تفسیر عروه وثقی وحبل الله بشیخین نقل
کرده حبل متین الله را شیخین … چنانچه سیوطی در در منثور بتفسیر این آیه می آرد واخرج
ابن عساکر عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین من بعدی
ابی بکر وعمر فانهما حبل الله الممدود فمن تمسک بهما فقد تمسک بالعروه الوثقی التی
لا انفصام لها … واخرج … عن ابی الدرداء قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر فانهما حبل الله الممدود ومن تمسک بهما فقد
تمسک بالعروه الوثقی التی لا انفصام لها … کسی … تفسیر عروه وثقی وحبل الله
بجناب امیرالمومنین علیه السلام … شمارند و… قرآن … واندیا …
دیگر … تفسیر عروه وثقی وحبل الله بشیخین … حق وصواب … از غایت شوخ چشمی و
بیباکی آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم برگردانند وآنرا در کتب معتمده دین وایمان
خویش درج سازند ودر تفسیر کلام الهی آنرا ایراد نمایند کیست که بداد اهل حق رسد … ملت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم را که برای مصالح دنیا وفریب عوام لباس اسلام پوشیده اند

ودرین پرده باستیصال شریعت کوشیده و ذائقه عدل خود چشانیده و واضعین این حدیث را بپاداش رسانیده

اما سراسیمگی و اضطراب مخاطب عالیجناب درین باب که بعد لفظ فما الدون جمله والحمد لله رب العالمین هم نازل

شده بود پس محض بیجا زیرا که در مباحث سابقه دانستی که اساطین و مهرۀ اهلسنت و ائمه ثقات معتمدین

ایشان بسیاری از احادیث و آثار در کتب دین و ایمان خویش آورده اند که ازان واضح ست که بسیاری از آیات

قرآنیه که نازل شده بالحال در قرآن موجود نیست سبحان الله جناب مخاطب این روایت را که

الحمد لله رب العالمین در آخر آیة الکرسی نازل شده بود تهمت بر ائمه طاهرین علیهم السلام دانند و مستفاده

ازان نقایص و شنایع و تحریف ازانها ظاهر سازند و نظر نکنند که بیان بنابر آنچه مخاطب در ترجمه عبارت علی بن

ابراهیم گفته مثل مقالۀ ابن الخطاب تهمت بر خدا و رسول او بستند که در قرآن آیه رجم نازل شده بود و

جامعین آیات قرآن بحوالت او فراموش ساختند این آیه را از قرآن انداختند و نیز بسیاری از صحابه کرام بزعم

اولیای ایشان افترا بستند و گفتند که بسیاری از آیات در قرآن نازل شده بود و جامعین آنرا ساقط ساختند

کما سبق بیانها مفصلة پس اگر بیچاره علی بن ابراهیم رافضی هم شریک این صحابه کرام بلکه جناب خلیفه ثانی

درین امر باشد کدام محل طعن و تشنیع ست اولاً بحال ائمه خود باید پرداخت بعد ازان طعن و تشنیع

بر علی بن ابراهیم باید ساخت بلکه مقام تحیر آنست که مخاطب علی بن ابراهیم را بمحض روایت نزول آیه و

الحمد لله رب العالمین بعد لفظ فما الدون مفتری می انگارد و مرتکب جرم عظیم و ظلم قبیح می پندارد و ائمه اهلسنت

را که مدعی نزول سور مستقله مثل سوره خلع و حفد و نزول اجزای مثل بقره بودند ایشان را مستحق مدایح جلیله و مناقب

جمیله از اصدق ناس و اورع خلق می شمارد بالجمله استبعاد [illegible] جناب مخاطب در باره نزول فقره

والحمد لله رب العالمین فرموده سراسر غفلت و تغافل از افادات ائمه خویش ست بلکه عین

[illegible] اعلام [illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

قوله [illegible] الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء [illegible] در شان

[illegible]

اقول [illegible]

ست جناب مخاطب در مقابله [illegible] نقل کرده الزام [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]

ندارد پس از نقل این احادیث چه سود بلکه محض تطویل و اسهاب نامحمود است و حقیر با وصف آنکه
اکثر کتب مشهوره کلامیه طرفین دیده ام و بسط العرآن فایز گردیده چنین تطویل در هیچ کتابی ندیده
و در هیچ [illegible] که مخاطب با اینهمه دعاوی تفوق بر ارباب فنون دارد و مهره حذاق را طفل دبستان و کتب خود
هم پنداشته اند پس ازین اعتساف بیش که توان نالید و تا کجا بحرف شکایت توان خراشید که نوبت
تالیف و تصنیف باین مرتبه رسیده که امثال مخاطب نبیل متصدیان آن شده بنقل فضائح و قبائح ائمه خود
اسکات اهل حق خواهند و آنرا مایه تحصیل اعلام گرامی پندارند **قوله** حدیث ششم آنکه مصداق منهم من [illegible]
امیر المؤمنین و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و منهم من بدل عهده کهی [?] سبیلا استدیلا
خلافت باطله مینمایند **اقول** لا ینفع المخاطب نشر فضائح خلفائه و بث قبائح ائمته الاخر یاد ملالة
فلا ادری کیف شمر الذیل فی نقل هذه العبارات المصرحة بمخازی ارباب الضلالة و لعمری ان احب
التسویل لیقوده الی هذا الاسهاب و التطویل فلو نظر لنفسه نظر شفیق لما ابدی عواره الذی کان مستورا
و لکن کان ذلک فی الکتاب مسطورا و کان امر الله قدرا مقدورا **قوله** حدیث هفتم آیت و انی هذا
ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم
سبیلا در شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق نموده صحیفه ملعونه نوشتند الخ **اقول** امثال این
روایات خود مسلم است لیکن اصلا بحال مخاطب نفعی نمیرساند کما بیناه مرارا و صححناه جهارا و لعمری ان
المخاطب یکد و یجتهد فی نقل فضائح ائمته من غیر طائل و یجد و یکدح بلا فائدة فی ثلب خلفائه الا انه لم یأل
سعیه لمذهب هدرا فی ادراج الریاح و کد و کدح فی ذلک بالغدو و الرواح لا یضیر الا اهل الحق الصراح
و انما هو نفخ فی غیر ضرام حمله علی ذلک عدم ادراک المرام و لله العاصم من زلل الاقدام و خطاء الافهام **قوله**
حدیث هشتم آنکه مراد از قول او تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین فساد شیخین و
اتباع ایشان است الخ **اقول** این روایات اصلا باهل حق ضرری نمیرساند زیرا که ما وضح تبیین حقیقته
علی لسان المخاطب المتین در یافتی که نفی درایت محمول بر ظاهر نیست بلکه ماول است بتاویلات شتی
و لا ینبئک مثل خبیر فارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر عجب که
ما از زبان مخاطب قصه جمل را که مایه فضیحت و وجل حضرات اهلسنت است بکمال استبشار و افتخار
ذکر میکند و تصحیح فقرات و تزئین کلمات آن بعمل آرد گویا آنرا هم با وصف اینهمه شهرت و تواتر

از موضوعات و افتراءات اهل حق میداند و کلامه و کم من متواتر انکره و کم من واضح ستره و کم من باطل
انصف من نفسه علم یقینا ان قصته [illegible] کانت [illegible] الا [illegible] ثم [illegible]
لموارده [illegible] الماثلین لها [illegible] المخاطب [illegible] والحق [illegible] وان [illegible] باتقویلها
و بجهوا لنفی سخافته قوله حدیث [illegible] در ذیل تفسیر آیت کریمه قل اعوذ برب الفلق ست [illegible]
فلق نام چاهی ست الخ اقول این حدیث شریف که در تفسیر فلق مرویست اگرچه دلالت دارد بر آنکه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را علم بجهنمی بودن ثلاثه و بمآل ایشان بوده [illegible] باشد انواع عذاب حاصل
لیکن بارها گفته شد که از نقل امثال این احادیث جز آنکه فضل حق [illegible] و افتضاح و تقبیح ایشان در علایق
[illegible] و اصلا فائده مقصود نیست [illegible] و اثبات عدم انطباق حدیث حوض بر ایشان باین احادیث غیر ممکن
عجب که علم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بجهنمی بودن این اصحاب خود قبل حوض واضح است [illegible]
از این حدیث ثابت شده پس چرا مخاطب بعدم انطباق حدیث حوض بر خلفا ثلثه از نفس [illegible]
حوض مدعی شده بالجمله [illegible] جناب مخاطب را [illegible] شده و بنا بر آن این تطویل لاطائل که [illegible]
بودن آن از کلام [illegible] واضح است بعمل آورده محض سخیف و بغایت رکیک است لیاقت آن ندارد
که جناب مخاطب با این رفعت شان دست و قلم خود را بآن رنجه دهد و آنرا در دلائل فضل [illegible]
[illegible] قوله حدیث دوازدهم آنکه مراد از ظلمات در قول او کظلمات الخ اقول از این حدیث [illegible]
خلفای ثلثه یعنی بودن ایشان مصداق ظلمات ثابت است [illegible] ایشان از نفس حدیث حوض
هم ثابت است چه از سطور [illegible] واضح است که این اصحاب [illegible] السوء [illegible]
خواهند برد و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] کلمه اصحابی اصحابی [illegible] ایشان خواهد گفت
[illegible] ذکر [illegible] ایشان خواهند شنید لفظ سحقا سحقا بر زبان خواهد آورد
[illegible] مخاطب [illegible] حدیث حوض [illegible] استدلال میکند قال الفاضل

المخاطب [illegible] الا [illegible] رحمه الله تعالی الی [illegible]

[illegible] در [illegible] ارشاد [illegible]
[illegible] جناب امیر [illegible]
خلفای [illegible]

استقصاء الافحام جلد ثانی

۵۰۱

شکوه و شکایت و لیکن از بعوضه و عنکبوت و ذباب و غراب تا بحر و موج و سحاب فرقی
است ظاهر شعر خواجه حافظ شیراز اگر در همین مقام بانبطور انشا کنند بسیار مناسب می نماید شعر فرقی
است از بعوضه که طاها جای او ست تا بانکه منبعش از اکبریست فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب این
تشبیها اصلا بمذهب ذبابیه و غرابیه را که گویند هر دو چنانا مثل مگس و زاغ از همدگر متمیز نبودند و اینها کلمة با اشتباه امر عمل
واقع شد موسوم اوکه میکنند و مآل روایات ائمه قدوم که شیخ کلینی و امثال او باشند رجوع بمذهب غلاة
که بر زبان امامیه لور رتبة التقیة کمتر از نواصب خوارج نباشند می کشد و آنچه بعضی از اکابر معاصرین در
تضعیف این تشبیهات دست و پا زده و تعلیل را سنجه کرده بطوری قانون مخالف جنگ زدند از قبیل
عذر بدتر از گناه ناشی از عجز و سوداویه ظاهر است زیرا که از ان لازم می آید که
جامع تفسیر عسکری است مصدر حین استاد کلینی علی ابن ابراهیم قمی از منتحلین مولات ائمه و محرفین
الفاظ و معانی این بزرگان باشد چنانچه پوشیده نیست بر متتبعین تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که بتفسیر
ملقب بفخر دلالت دارد کما عرفت من قبل محتج نیست حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام
ان لبعض من ینتحل موالاتکم یزعم ان البعوضة علی و ان ما فوقها وهو الذباب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
فقال الباقر سمع هؤلاء شیئا لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله علیه و آله قاعدا ذات یوم
و علی اذا سمع قائلا یقول ما شاء الله و شاء محمد و سمع آخر یقول ما شاء الله و شاء
علی فقال رسول الله لا تقرنوا محمدا و علیا بالله عز و جل و لکن قولوا ما شاء الله
ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی القاهرة
التی لا تساوی و لا تکافی و لا تدانی و ما محمد رسول الله و
فی الله و فی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه الممالک
الواسعة و ما علی فی الله و فی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
علی محمد و علی الفضل الذی لا یفی به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر
الی آخره هذا ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی ذکر الذباب و البعوضة فی هذا المکان فلا
یدخل فی قوله ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة بلفظه این حدیث
صریح معلوم شد که فارسکران اصول و روایات ائمه هدی را سرهم کرده افترات خود را باسامی مستبر کرده اند

طیبین و طاهرین نسبت کرده اند و تقلید شیاطین مثل سرحوب مصداق من کان فی هذه اعمی
فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا مذهبی برای خود قرار داده و مقصود اهل حق ازین مهملات
بالمره دست کشیده اند بالخصوص این هیچمدان همین ست و ازینجاست که در اثناء تقاریر الفاظی
اضافه میکنیم که دلالت بران دارد که اینهمه از افترات و تلبیسات اکابر قوم ست و اذیال مقدسه
اهلبیت نبوی قطعاً و یقیناً پاکیزه ست پس بعنایت ایزدی بدون گفتگو مدعا حاصل ست
والحمد لله علی ذلک **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
آنکه معنای روایت تفسیر علی بن ابراهیم بیان کردیم که مراد ازان تشبیه و تمثیل ست و توهم مخاطب نبیل
نیست پس بناء اینهمه تعریضات و تشنیعات باب و تاب آب بسید و معامله تفاخر و انبساط و
ابتهاج و انتعاش مخاطب مغرور آستے گردید لله الحمد علی ذلک و معهذا اینهمه تشنیعات فظیعه و
تهجینات شنیعه همه بر حضرات اهلسنت منقلب میشود زیراکه سابقا دانستی که خطبه ملتانی ممدوح
و مقبول و مستند مخاطب لاثانی خطبة البیان که ازان این تفسیر و تمثیل و تشبیه ثابت ست بالقطع
والجزم بجناب امیر المؤمنین علیه السلام نسبت کرده و تشنیع و بهدار تصدیق و تحقیق [illegible] و تفسیر و تبیین
آن نموده پس اهل حق را احتیاج دفع این توهمات مخاطب عالیه رهات علی تقدیر تسلیم هذا التمثیل هم باقی
نمانده هر جوابیکه از طرف علمای خود جناب مخاطب مهیا کرده باشد همان جواب از طرف اهل حق قبول
کنند و بیدماغی نسازد و زبان طعن و تشنیع را بکام کشد و بنا بر افادات مخاطب لازم آمده که علمای
او که قائل بصحت خطبة البیان اند تعبیر جناب امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند و افترات بر آنجناب
قبول نموده تاکید و تاسیس مذهب غرابیه فرموده اند علاوه برینهمه تفسیر مافوق بعوضه بعنکبوت
در بابیکه مخاطب فرموده و نسبت تعبیر اهل حق بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
را آن نموده [illegible] تحقیق و بهتان [illegible] و اگر بر تفسیر [illegible] خود لازم گردد [illegible] اهلسنت هم لازم
[illegible] که تفسیر [illegible] مخاطب [illegible]
[illegible] جناب امیر المؤمنین [illegible] داد از راه
[illegible] تفسیر [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible] اسلام

ظاهری خود هم باسارت ادب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گوشت رکه جانان نقائص عظیمه بآنحضرت
نسبت کرده خصوصاً صاحب اختلاب بانیشان که درین امور سابق الاقدام است و از اسائت ادب
جناب امیر المؤمنین علیه السلام تیز الفاظ ظلمات و غیر آن چه حساب بر آوان فراشت که جناب نبی بمسالک اول
الاد یا فرا بذوات مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را ظلمت قرار داده و از نهایت جسارت
و دلیری و بیجرئت و تهور یاغم و ادر سیدن بمعانی احادیث چنان ادعی شده که اشنعی العیاذ بالله بروایات
الهی ثابت است چنانکه درصفحه دوصد و بیست و سوم گفته بلکه اگر بغور و امعان ملاحظه رود فرقها در
بداهتها مبر دو جناب مانند ظلمت و نور خواهی دید و قد قال الله تعالی قل هل یستوی
الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور و این مضمون من تلقاء النفس
نگفته ام عیاشی باعتراف مجلسی در بحار الانوار از ابو نصر بن قابوس از امام صادق علیه السلام روایت
میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی ظلمت که
در میانه قمر است ذات پیغمبر است انتهی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی و ایجاد بعضی از احتمالات بعیده
تکلف و تصنع دانسته و سواد را بر حقیقتش حمل کرده و در باره نورانیت جناب امیر بسیاری از آیات
قرآنی مثل و کل شیء احصیناه فی امام مبین و کریمه لیخرجکم من الظلمات الی النور و کریمه
فالذین امنوا وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه و کریمه یریدون ان یطفؤا نور الله
بافواههم الا یة الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی در بحار باب علیحده درین امور منعقد کرده که مراد از نور
ذات و الاصفات حضرت امیر و از ظلمت و کفر ابوجهل و امثال او مراد بنا طق است پس بجاظلمت چه جا
نور پیغمبر و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور انتهی ما تفوه به من الکفریات
الا شنیعة والهفوات القبیحة ولولا الضرورة داعیة والحاجة ماسة لما
سجوزنا ذکرها بتمامها و سوغنا نقلها و سطرها بل کجا بینا اهل الضاف و کجا بینا اهل فهم و خدام اتقیاء
تنویه که اشنعه الوار اوراک بر ضمیر منیر تنویر ایشان تابیده تا بپایند و درین هفوات مخاطب سبیل
زلل رفته و اگر چه رد لب تفصیل اسکلام مخاطب که از بصیرت اولی الافهام است موکول است
بیچ است مسالک اول لیکن بجوان تفسیص و تکمیل آن بتوفیر خیر تعوق است لهذا برای رفع
شبهات مخاطب ... افاده چند ... که سرمایه بیانات و افتخار او و اتباع

ا دست زعم بهم مخفی نماند که عبارات او را درینجا چند نا مغلطها فاحش که گوگونی ظلمات بعضها فوق بعض
در شان انست رو داده اول آنکه از راه حسن فهم و مزید عناد و مخالفت حق و سداد که باعث فکرش
در فهم احادیث نمی رود مگر بسوی معانی باطله که موجب تشنیع و طعن باشد کما ظهر مرارا در ظلمات
عصبیت فرو رفته سواد را از ظلمت تمیز نداده ترجمه سواد بلفظ ظلمت نموده از غایت اطلاع
بر محاورات و کثرت تتبع هر دو را متحد انگاشته و گو تبیین سخافت این وهم محتاج بیان نیست
لیکن هرگاه نوبت مکالمه با مثال جناب مخاطب رسیده تنبیه بر ضروریات هم لازم افتاد پس
مخفی نماند که ظلمت بمعنی تاریکی می باشد و خلاف نور ست قال فی الصحاح الظلمة خلاف النور و سواد
بمعنی سیاهی ست که رنگی مخصوص ست فی الصحاح والسواد لون و پر ظاهر ست که تعبیر احدی
بظلمت یا اثبات آن در کسی موجب تهجین و تنقیص ست قطعا و هرگز بوجه من الوجوه لفظ ظلمت
خالی از دلالت بر عیب و نقصان سخن نباشد بخلاف سواد که در بسیاری از محاورات خالی از
تهجین و تنقیص میباشد و برای اشیای عزیزه و محموده اثبات آن میکنند و ازینجاست
که عامه شعرا مدح معشوقین خود بسواد چشم کرده و براهین و حجج خطابیه حسن آن ثابت
ساخته علی الخصوص سواد قمر را که چون موجب نظام عالم و صلاح بنی آدم ست شرافتی بسیار
حاصل شده پس تفرقه در ظلمت و سواد واهم سواد قمر نکردن داد کمال حسن فهم و تبحر داده نشست
و مدح سواد و اعتقاد شرافت آن مخصوص بمضامین شعریه نیست بلکه علمای متدینین سنیه
هم بآن قائل اند و اسوداد جسد شریف حضرت آدم را که بعد اکل شجره واقع شده دلیل سیادت و
شرافت منزلت حضرت او میدانند و از محامد و مناقب آنجناب میگیرند و میگویند که هیچ رنگی
از رنگها دلالت بر سیادت و شرافت ندارد جز سواد لهذا حق تعالی آنرا بحضرت آدم کرامت فرموده
چنانچه عبد الوهاب شعرانی در یواقیت گفته فان قلت قد ورد ان ادم علیه السلام لما اکل
من الشجرة اسود جسده وقد یتبادر الی الاذهان ان ذلک یؤذن بان ادم علیه السلام
اثر فیه المعصیة نقصانا فی الحال فالجواب لیس الامر کذلک وانما ذلک علامة علی نقصه بل هو علامة
علی کمال سیادته کما ذکره الشیخ فی الباب الثانی والسبعین فی الکلام علی حدیث
نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی ادم

قال وكذلك السواد في جسد آدم عليه السلام لما اكل من الشجرة يدل على سيادته لان ذلك
اورثه الاجتباء والاصطفاء ولولا اكله من الشجرة ما ظهرت سيادته وكذلك الحجر الاسود
المخرج من الجنة وهو ابيض فلابد من ان يظهر عليه يعرف به سيادته في دار الدنيا اذا
رجع الى الجنة يتميز به عن اقرانه ويظهر به علية التقريب الالهي فجعله امين الله في
الارض ولم يكن من الالوان ما يدل على السيادة الا اللون الاسود فكساه الله تعالى لون
السواد اعلاما لنا بانه صار سيد الحجر حيث خرج من الجنة الى الدنيا قلت ولعل من هذا القبيل
جعل ستر الكعبة اسود وكذلك شعار بني العباس وغيرهم ولعل ذلك هو سر لبسه
صلى الله عليه وآله وسلم العمامة السوداء يوم فتح مكة لاظهار السيادة على الخلق من باب التحدث
بالنعمة واین افادهٔ قدوة الموحدین که فاضل شعرانی شیخ المشایخ صاحب تحفه بهم لتمایز آن کرده
واعتقاد بآن نموده صریح ست در اینکه سواد حضرت آدم دلیل سیادت وی ست اقتدا آنحضرت نموده
حیرانم که جناب مخاطب در حق حضرت آدم هم توهمات خود را راه خواهد داد و آنحضرت را مصداق
ظلمت گفته تصحیح تلمذ بر اینجناب بزبان خواهد کشاد یا آنکه سر را من حجاب کشیده و پیرایه القذف
رسیده دست ازین خرافات خواهد برداشت واعتراف سخافت عقل خود در الزام این فریقین باطل
بر روایت اهل حق خواهد ساخت ووهم آنکه قطع نظر از حمل سواد بر ظلمت که خلاف لغت
ومحاورات واستعمال الفصحا وبلغا دانا واقف ذات محققین ست در فهم معنای حدیث که علامه مجلسی
خود بران تنبیه کرده سبب افتاده هرگز مضمون مراد ان نگردیده تغیر سبب مزعومات گردیده وگمان برده
که معنای حدیث آنست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم عین سواد قمر ست وباز همین معنی را
معنای حقیقی حدیث دانسته وانهم نفهمیده که اگر این معنی را معنای حقیقی حدیث گویند کلام مخبر صادق
ومحتمل میگردد چه بودن ذات اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم عین سواد قمر بطور حقیقت
هرگز امکان ندارد پس این معنی منافی حدیث بطور حقیقت هرگز نخواهد بود بلکه معنای حقیقی واقعی آنست که سواد که در قمر
هست نقش اسم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ست یعنی لفظ محمد رسول الله
بسیاهی در قمر نوشته است وظاهر ست که این معنای حقیقی فقرهٔ السواد الذي في
القمر محمد رسول الله هست مثلا بر کاغذی بسیاهی نوشته شد علی امیر المؤمنین و باز

بگویند هذا السواد الذی فی القرطاس علی امیر المؤمنین معنای حقیقی آن همین خواهد بود که این
سیاهی نقش اسم مبارک جناب امیر المؤمنین علیه السلام است و سیاهی این الفاظ بر این کاغذ
نوشته شده که علی امیر المؤمنین و وجه حقیقی بودن این حمل آنست که مراد از محمد رسول الله و دیگر الفاظ آن
آنجناب با اسم ملفوظ آنجناب نیست بلکه مراد از آن الفاظ مکتوبه است و ظاهر است که این سواد عین
الفاظ مکتوبه است پس این حمل حقیقی باشد بالجمله همین است معنای حدیث شریف چنانچه مولانای
مجلسی بر آن تنبیه فرموده و معنای که مخاطب بذهن مبارک آورده اراده آن بطور حقیقت از حضرت
سعدی باطل است که مجانین و سفها هم میفهمند که جناب مخاطب نفهمند آری اگر جناب مخاطب
میگفت که معنای حدیث شریف بر سبیل مبالغه و مجاز آنست که سواد یکی در تعبیر ملاحظه میشود و جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم است امکان توهم داشت لیکن ظاهر است که حمل کلام بر معنای حقیقت
و صرف آن از ظاهر بوجه غیر جائز و از عجایبست که مخاطب خود نقل کرده که علامه مجلسی حمل کلام بر معانی
مجازیه بتکلف و تصنع دانسته و چون جناب مخاطب خود را معنی بمعانی مجازیه نیست [illegible] اثبات
معنای حقیقی افتاده پس حمل آن بر معنای مجازی نزد او هم باطل باشد با آنکه اگر بفرض غیر واقع این معنی
مراد هم باشد تحقیقی لازم نمی آید زیرا که چنانچه مولانای مجلسی افاده فرموده سواد قمر از اعظم اسباب نظام
عالم است و چون آنحضرت علت غائیه خلق عالم است لهذا سواد قمر بر آنحضرت دلالت دارد یا آنکه
چون سواد دلالت دارد بر حکمت صانع و عدم تقویت او اسباب صلاح خلق را در رسالت آنحضرت
انتظام مصالح خلق است پس این سیاهی دلالت بر آنحضرت دارد و این معانی گو تکلف [illegible] و تصنع
باشد و حمل حدیث بر آن غیر جائز لیکن موجب توهم تشبیه و طعنی هرگز نیست بلکه در غایت [illegible] افتد
در جلالت آنحضرت صریح است بهر حال توهم مخاطب اندیشیده اصلا وجهی از صحت ندارد
و هرگز لیاقت آن ندارد که ادانی طلبه هم تفوه بآن سازند بلکه اطفال صغار هم [illegible] آن نمایند
چه جا که بتصدیق آن گرایند عجب می آید از جناب مخاطب که آن دعاوی رکیکه فهم و فراست و تبحر
و تحقیق و این افادات دل آویز رنگین مقام تدبر است که مخاطب به اعلام کرام و محققین اهل اسلام
از راه مزید انصاف و کمال تبحر طعن بنافهمی [illegible] این مطالب و عبارات و احادیث می نماید و
با وجود تخیلات فاسده پریشان استهزاء و تمسخر [illegible] ظاهری میکشد و خود در فهم احادیث

آری چنین سیستی پایهای خورده و بر روی افتند و روایات عترت طاهره را از رهگذر شبهات نفسانی
و هواجس ظلمانی بر محامل فاسده و معانی باطله حمل کرده زبان بتحسین و تقبیح میگشاید و در افتخار بر این سیاه
بان صفحات و اوراق سیاه میسازد بلکه از غایت جسارت چنین دعاوی لاطائل بر زبان می آرد
که من آن ایرادات بعیده و اعتراضات معضله بر احادیث عترت طاهره وارد کرده ام که اهل حق را تقصی
از آن غیر ممکن بلکه اگر علما و محققین ایشان شرقاً و غرباً جمع شوند در جواب او حرفی نتوانند [illegible] است
آری راست است که از شأن علما و اکابر [illegible] بعید است [illegible] اگر ایشان را عاجز از [illegible]
خرافات خود و از شبهات و سیاهی زایده [illegible] که با وصف دعوی کمال اطلاع و تفحص و غور
[illegible] بنظر بصیرت [illegible]
و [illegible] ملاحظه نکرده [illegible]
قبل هذا الحدیث [illegible] و القاسم بن معاویة عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال لما خلق الله عز و جل العرش کتب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی امیر المؤمنین [illegible] الذی [illegible] حدیث نصر بن قابوس
[illegible] جناب مولانا مجلسی ذکر کرده [illegible] و از ینجاست که علامه مجلسی
دیگر احتمالات را [illegible] بلکه آنرا بر معنا حقیقی [illegible]
[illegible] شهادت توحید و امارت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام در حدیث نصر بن قابوس منافی حمل آن بر این معنی نیست فان عدم ذکر ذلک فیه
لا ینافی ثبوته بروایة اخری و هذا ظاهر کل الظهور علی ارباب النهی و اگر [illegible]
[illegible]
زبان [illegible] جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
[illegible] فضائل [illegible]
[illegible] الانوار [illegible]
فی الخطبة [illegible]
[illegible] الا الله محمد رسول الله [illegible]

که بجز از ایمان و دین مباشند بملاحظه حدیث شریف احتجاج که متضمن کتابت اسم مبارک جناب امیر المؤمنین
علیه السلام با اسم اقدس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر قصر است بر خود خواهند پیچید و بسوزش
و التهاب مبتلا خواهند گردید کانون ضمیر ایشان بآتش غضب و عداوت خواهد افروخت و خسارت و هلاکت دنیا
و عقبی بلکه سب سخن بر پیچید سر تلقی این خواهد آمد لیدلشان تقیة انبیا اینکه تحقیقا استدعا صحت حدیث مذکور کالشمس فی رابعة النهار ثابت
رسانم و خار بسیار این در جگر ایشان شکنم و سوزش و التهاب ایشان را دو چند گردانم پس بالیش بسبیل اجمال آنکه در احادیث
متعدده وارد شده که منکشف البته وارد دیگر دیده که اسم شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام با اسم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم بر ساق عرش نوشته است و نیز کتابت اسم شریف آنحضرت با نام مقدس نبوی در دیگر
سماوات و مواقع هم در روایات ایشان ثابت شده چنانچه در ریاض النضرة مذکور است ذکر اختصاصه
ای علی علیه السلام بتایید الله نبیه صلی الله علیه و سلم به و کتبه ذلك علی ساق العرش
و علی بعض الحجب عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیلة اسری بی
الی السماء نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا فهمته محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته به خرجه الملا فی سیرته و عن ابن عباس قال کنا عند النبی صلی الله
علیه و سلم فاذا بطائر فی فیه لوزة خضراء فالقاها فی حجر النبی صلی الله علیه و سلم فاخذها
النبی صلی الله علیه و سلم فقبلها ثم کسرها فاذا فی جوفها ورقة خضراء مکتوب فیها بالاصفر
لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی خرجه ابو الخیر القزوینی الحاکمی انتهی و قاضی عیاض
در شفا گفته و روی ابن قانع القاضی عن ابی الحمراء قال قال رسول الله لما اسری بی الی
السماء اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و در تفسیر در منثور سیوطی مذکور است
اخرج ابن عدی و ابن عساکر عن انس قال قال رسول الله لما عرج بی رأیت
علی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و در
کتاب بدایع السعداء مذکور است و فی المؤلف المتفق قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم رأیت لیلة اسری بی الی السماء مکتوبا علی ساق العرش بالذهب
او بماء الذهب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله الحسن و
الحسین صفوة الله و فاطمة امة الله الصفوة [illegible] الناس [illegible]

القربى مذکورست عن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انی رأیت
اسمك مقرونا باسمی فی اربعة مواطن فآنست بالنظر الیه لما بلغت بیت المقدس
فی معراجی الی السماء وجدت علی صخرتها لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره
ونصرته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال علی بن ابی طالب فلما انتهیت الی سدرة المنتهی
وجدت علیها انی انا الله لا اله الا انا وحدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره و
نصرته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال علی بن ابی طالب فلما جاوزت من
سدرة المنتهی وانتهیت الی عرش رب العالمین فوجدت مکتوبا علی قوائمه انی
انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فلما هبطت
الی الجنة وجدت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته
بوزیره ونصرته بوزیره انتهی هرگاه ثابت گردید که اسم شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ساق
عرش و باب جنت و سدرة المنتهی و سماء دنیا وغیر آن با اسم اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم نوشته است و بصورت آنکه بر هر چیز همراه اسم جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
نام نامی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته باشد چه مقام استعجاب واستغراب وشورش واضطراب
حضرات سنیه باشد واگر در کتابت اسم شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام با اسم مبارک حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بر هر چیز باتباع وساوس واوهام اغراض بوجهی دیگر می‌سازند یعنی از غایت سفه
و بسبب الشقی [illegible] و عصبیت انکار [illegible] چقدر حرف دندان شکن بر حرف رسائلم [illegible]
کسی در کتابت اسم آنجناب بر ساق عرش و باب جنت وغیر آن منصوص است در نیجا نیز متحقق است ثانیا
آنکه [illegible] حسب دستور خویش که تحریف احادیث وافتراء دانسته اند و بر خصایص
وفضائلی را که بحق جناب امیر المؤمنین علیه السلام یافته اند مثل آن برای ائمه خویش هم یافته و ساخته اند
دریجا هم کتابت نام شیخین را با نام اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر شمس یافته اند
وعجب که عجب طرفه دل را تصدیق و ترویج آن میدهند بهتان صریح رو بروی ارباب علم و
فضل فرا می‌نهند چنانچه در ریاض النضره می‌گوید ذکر کتبة اسمهما ای ابی بکر و عمر مع اسمه صلی
جبهة الشمس عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسری بی

في السماء رأيت الشمس تقاد من المشرق الى المغرب وعلى جبهتها اسطران مكتوبان
فسألت جبرئيل عنهما فقال اول سطر لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق
والثاني لا اله الا الله محمد رسول الله عمر الفاروق خرجه في فضائل عمر وخرجه الملا في
سيرته وقال نظرت الملائكة تقود الشمس من المشرق الى المغرب انتهى پس لبد افتراى
اين بهتان جبار را و آنكه بتكذيب كتابت اسم شريف جناب امير المؤمنين عليه السلام بر قمر پرداخته‌اند و باو
تصديق آن امر مستبعد و مستغرب پندارند بنكس انعكاس فهم كه روايات سنيه و مفتريات ايشانرا
بچه جسارت رو داده كه كتابت اسامي منحوسه شيخين كه قطعا مسبوق بالكفر بودند بر جبين شمس با نام مطهر
مقدس جناب سرور كائنات عليه آلاف التحيات بربسته‌اند و قلوب اهل اسلام را بترويج تبجيل اباطيل
خسته و نالان ساخته كاش همين افترا است هرگز بعقل عاقل راست نمى آيد بلكه در فضيحت و رسوائى و اضحين
افزايد و حيف هزار حيف است كه سنيه با وصف ادعاى عقل و دانش اين جهالات و مزخرفات ايشان نقد
جان خريده و تصديق اين خرافات و تشهير آن پرده ناموس اسلاف خويش درند ليكن علما نيك ميدانند
كه مفتريان جبار از كجا با كجا شتافته‌اند و فضيلت واقعيه را كه در حق وصى بر حق وارد شده بناحق در حق ائمه
خويش بربافته و اصلا از افتضاح و فضيحت باكى نبرداشته سوم آنكه تفهيمات معناى حديث شريف
از تعاطى طعن بر مشاهير عجيب غريب است ليكن لطيفتر آنست كه مدلول كلام علامه مجلسى رحمه الله با آنكه بنا بر افاده
خوبى ايشان عبارات مجلسى را اعتراضات برانگيخته بر هم خود باستكمال و اقحام خود امش پرداخته لتخليط آن علامه آفاق و محقق
على الاطلاق و ابهام در فهم معانى احاديث و تحقيق آن نموده و انرا سيده بنا بر توضيح اصل كلام مولانا
مجلسى نوشته مى آيد فعلى البصائر عن نصر بن قابوس عن ابى عبد الله عليه السلام قال السطر الثانى
في القمر محمد رسول الله يمكن ان يكون المراد ان هذا الشأن لما كان من اعظم اسباب
النظام كما مر والعلة الغائية لخلق العالم ونظامه هو صلى الله عليه وآله وسلم فكانه يدل على انه
اتصاله على حكمة الصانع وعدم تفويته ما فيه صلاح الخلق ورسالته صلى الله عليه وآله
يدل على اعظم المصالح فهو يدل عليه مع انه لا حاجة الى هذه التكلفات يمكن حمله على الحقيقة انتهى
پر پيداست كه مطلب مولاناى مجلسى طاب ثراه ازين كلام اعنى حمله على الحقيقة همين است كه مراد از نقش
سماوى يا آنكه اين مواد [illegible] نقش محمد رسول الله [illegible]

هذا السواد حقیقةً خواهد شد چه این سیاهی قهراً بین الافادات یعنی محمد رسول الله پس بنابرین حمل این حقیقت
بر هذا السواد ظاهرست دال این معنای واهی لا یعنی که مخاطب ابو الرشید پس هرگز معنای حقیقی این
فقره نتواند شد زیرا که بلا شبهه این سیاهی حقیقةً ذات مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
نیست و این معنی ظاهرست که بلکه صبیان و سفها و نسوان هم می‌فهمند گویا جناب مخاطب طویل
الباع را در آن ریبی و ارتیابی باشد بلکه بر خلاف آن استبداد و اصرار فرماید چنانکه ازین همه لطیفتر
که علاوه برآنکه کلام مولانا مجلسی را الیه است لیکن حمله علی الحقیقه موهوم باطل و آورده بان حسن فهم کرده
دیگر ... از سر ... یعنی ادعا نموده که علامه مجلسی سواد را بر حقیقتش حمل کرده و ازین دعا ظاهر میشود که
جناب مخاطب مرجع ضمیر ... لفظ سواد قرار داده چنان فهمیده که مولانا مجلسی در ... لفظ سواد ... حمل بر حقیقت یا مجاز
می‌باید و این وهم ... باطل ... ظاهرست که ادنی طلبه علوم هم از تفوه باشتال آن استحیا
... چنین ... ظاهرست که کلام مولانا مجلسی درین ... ست که در جمله
السواد الذی فی القمر محمد رسول الله وارد ست که آیا حمل محمد رسول الله بر سواد مجازست یا حقیقت اولا
... وجوه ... حمل این نسبت بر مجاز بیان فرموده و بعد آن آنرا از تکلف و تصنع
گفته مرجوحیت و نامقبولیت آن ظاهر فرموده حمل این کلام را بر حقیقت انسب ... که این
نسبت حقیقی ... ظاهرست که سواد در ... محمول بر حقیقت ست و انما
الکلام فی النسبة و جناب مخاطب ... مهارت تامه در فنون معقول و منقول دارد خصوصا در فنون
... و علوم عربیه گوی التفوق ... چنان گمان نموده که لفظ سواد بر تقدیر اول محمول
بر مجاز ... و ... حقیقت و نیز کلام در حمل سواد بر حقیقت و مجاز ست
... کلام ... حال ... و الاقدام ... مخاطب ... که با وصف ... مهارت ... و
... چنین کلام سهل و سلیس که اصلا دقتی و غموضی ندارد ... تفهیم ...
بر زبان گوهرفشان آورده و بعد ظهور این حسن فهم مخاطب ... از جناب او در حق مولانای مجلسی
و دیگر اعلام کرام از تجهیل و تخلیط و نسبت ... شنائع ... این
... الافادات این ...
... که ... ختم ...

باشد که مجاز فی الطرف را از مجاز فی النسبة تمییز نه نماید و تحصیل کلام سلیس و زیبا باید از وی
هرچه وقوع آید محل استعجاب نیست و طرفه ماجراست که جناب مخاطب برین هفوات و ترهات ندای
هل من مبارز میدهد و جمله اعلام اهل حق را از تصدی جواب آن عاجز می انگارد و کسی را لایق خطاب
و جواب خود نمی شمارد و لا غرو فللجنون فنون و اسفاه که حضرت مخاطب عالیمقدار باین
همه تبحر و سنگساری که نه بادراک معنای حدیث شریف وارسیده و نه از طرق دیگر این حدیث که
تصریح بمفاد آن میکند اطلاعی برداشته و نه مراد علامه مجلسی فهمیده بلکه از غایت ذکاء و مهارت
کلام جنابش را هم بمعنای محرف خود حمل کرده و تحریف صریح حدیث کرده معنائی بهبا
که ادنی عامی از تفوه بآن استحیا کند بر زبان آورده باین توهمات و خرافات در ظلمات شبهات
افتاده از دین و اسلام دست بر داشته العیاذ بالله الی انامی در حق سرور کائنات صلی الله
علیه و آله و سلم بکار برده و فضیلت عظیمه که در احادیث عترت طاهره در حق آنجناب
وارد است یعنی کتابت اسم شریفش بر قمر برای اظهار فضل و عظمت آنجناب بهوا جس
نفسانی منقصت قرار داده چشم بد اندیشش که بر کنده باد عیب نما بر هنرش در نظر و تحیر
آنکه باین توهمات و تخالیف شبهات اثبات افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم خواسته و نیز مقام تعجب است که عبارت مخاطب
مدعی اسلام باین مرتبه رسیده که بیباکانه آیات را که تشریفا در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
اظهار مزید فضل و شرف قرآن مجید میخوانند و لعمری صدق الله تعالی فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی
القلوب التی فی الصدور و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور هرگاه جناب رسالتمآب صلعم
را از بانش بهمین حد رسیده بود و تحسین آنجناب را زینت کلام میداند و آیه هل یستوی الظلمات و النور
در حق آنحضرت میخواند الا آنچه در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواهد گفت و نسبت ظلمات و غیران بآنجناب
نمود همه سهل و آسان است آری هرگاه و اصفهان و مصریان و اهل خوشامد سلاطین که در لباس اسلام چه کارها
نکرده اند [illegible] و لهذا ایشان را ازین ایشان و منقصت کرده با و علمای قوم اعتقاد و الرا بر نور بر نقص ستی انکار نموده
[illegible] کرده باعتبار [illegible] ابا [illegible] مختصر قرار بدهد و اتباع و تخریج او از نور مختصا می نظر نمودند
[illegible] [illegible] اکرام او [illegible] السنة مختصر [illegible] او امقبر قرار داده که [illegible]

بر شنیعہ ہم بستہ و باین جہت مفتریات و اکاذیب مروریہ او را سخافات عہود موقتہ در باب مطاعن بر الملحی
محبت گردانیدہ علی ما نقل روایت میکند عن ابن عباس رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ انہ قال ان اللہ
عز وجل خلقنی من نورہ وخلق ابابکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق المؤمنین
کلہم من نور عمر انتہی وظہور افترا و کذب این دروغ بیفروغ بمثابہ ایست کہ محتاج تنبیہ و تبیین
باشد کہ خلقت کفار را از نور مستور قرار دادہ اند و بغرض فاسد مقابلہ احادیث واقعیہ خلقت جناب امیر المؤمنین
علیہ السلام از نور مبارک جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین ترہات و ہفوات کہ ہر متامّے مبہے
کاذب آن می برد و انگشت تعجب بلاحظہ آن میگزد خواستہ اند این ترہات کمتر از ہفوات مسیلمہ کذاب
نیست کہ باین قصد مقابلہ آیات ربانیہ کردہ بود و لطیفتر اینست کہ خواجہ پارسا با آنہمہ پارسائی بجہت انہماک
حواس با تجربہ سوداویہ ظلمانیہ و اختلاط عقل بہواجس شیطانیہ طعن و تشنیع شنیع بر الملحی بہ نسبت اتیان
اکاذیب مفتریات در بارہ فضائل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نمودہ و بایں خود مرتکب ہمین شنیعہ کہ تہمت
ان بالملحی کردہ بود گردیدہ نیز در آن موضوع نموده سعی آن برای اثبات فضیلت خلفا کردہ چنانچہ در فصل الخطاب نقلا عن نوادر الاصول
الحکیم الترمذی گفتہ ومن آیات اہلبیتہ ذریتہ فذریتہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من ان تحصی فی الارض
برکۃ اللہ سبحانہ علیہم دائمۃ ورحمتہ مظلۃ من فوقہم ومن تحتہم فیہم المیل نحو اجمالی فی ظہر ذریتہ فمنہم
المحسن ومنہم المسیء وعن رسول اللہ انہ کان یقول جہارا غیر سر الا ان اولیائی منکم
لیسوا بنی ابی فلان ولکن اولیائی منکم المتقون من کانوا وحیث کانوا فاصحابہ
رضی اللہ عنہم اولیاءہ واولیاءہ المتقون فی کل قرن وہم علی سنتہ وہدیہ
وخلقہ وان ہذہ الطبقۃ الثالثۃ قلوبہم المفتونۃ بحب اہل بیت
رسول اللہ صلعم نسبا ما زالت بہم فتنتہم حتی عمدوا الی کل شیء من ہذہ الاشیاء
فنسبوہ الیہم وستروا غیرہم فذلک اعجابہم وفتنتہ وان اللہ تبارک اسمہ
فضلہم بان طیب عنصرہم وطہر اخلاقہم فاختار قبیلتہم علی القبائل بذلک فلہم
حرمۃ التفضیل والاثرۃ ولہم حرمۃ الاتصال برسول اللہ فحق علینا ان نحبہم حبا
لا یرجع علینا بوبال وظلمۃ فان النفس قرینہا الشیطان وہی ارضیۃ شہوانیۃ تخفۃ
تتمن زینتہا وہواہا تمیل مع ریح کل شہوۃ فجاءت باحادیث مختلفۃ

واكاذيب منكرة تنكرها عقول الصادقين حتى اداهم ذلك الى ان طعنوا فى امارة الشيخين المهتديين

المرضيين الذين كان على رضى الله عنه يودب ويكل من فضله عليهما ويقول لا يبلغنى احد انه يفضلنى

عليهما الا جلدته حد المفترين فبلغ من افراط هذه الطبقة ان رووا احاديث مختلقة

يريدون ان يقيموا بمثل هذا العلى رضى الله عنه فضيلة وقد فضل الله تعالى عليا رضى الله عنه باشياء

كثيرة فاغنته عن مثل هذه الاكاذيب فتركوا الظلمة قلوبهم تلك الاشياء واقبلوا على الكذب

والزور ليشغلوا بها ويريح قلوبهم وفى فردوس الاخبار ابن عباس رضى الله عنهما عن رسول الله صلعم

انه قال ان الله عز وجل خلقنى من نوره وخلق ابا بكر من نورى وخلق عمر من نور ابى بكر و

خلق المومنين كلهم من نور عمر رضى الله عنهم جابر رضى الله عنه عن رسول الله صلعم ان

الله عز وجل جعل ذرية كل نبى فى صلبه وجعل ذريتى فى صلب على بن ابيطالب

رضى الله عنه ابن عمر رضى الله عنهما عن رسول الله صلعم انه قال ان الله عز وجل فرض عليكم

حب ابى بكر وعمر وعثمان وعلى رضى الله عنهم كما فرض عليكم الصلوة والصيام

والحج والزكوة فمن ابغض واحدا منهم فلا صلوة له ولا صيام ولا حج له ولا زكوة له

ويحشر يوم القيمة من قبره الى النار انتهى ابن تيمية عبرت ملا خطه بايد نمود ۵۱

كه بمقتضاى آنكه كافر همه را بكيش خود پندارد در روايات و احاديث حضرات معصومين صلوات الله عليهم

اجمعين كه عقول شتى از كاذبين و معاندين انكار آن بنمايد مختلق و مكذوب مى انگارد و ميگويد كه ان

العياذ بالله سركار نبى زور رو آورده اند و قلوب ايشان تبليغ و حيف ميل دارد و وصف انتهم شنيع

و تعاطى بروايت اكاذيب صريحه و مختلقات فاضحه كه براداى اهل علم افتراى آن ظاهر هست مى نمايد و خود فضيحت ديگران

را الفضيحت بر خود منطبق ميسازد سبحان الله اين حديث نورانيت شيخين كه بروايت نصرى و مصدق آن ابو الوان

بايد بدانيد كه از احاديث صحيحه و روايات واقعيه ثابته و احاديث الهى در فضائل جناب امير المومنين عليه السلام

كه اهلسنت هم شريك روايت آنند نصرى و دروغ باشد و ازين انصاف دشمنيها از كه توان

خواست و اگر حضرات اهلسنت را در موضوعيت اين حديث فردوس الاخبار هنوز شبه باشد

و بيرون لا محل قاهره قطعيه كه از ان موضوعيت آن واضح ميشود و در محل خود مذكور است

گوش نكنند بغايت الهى يا ثبات رسانيم كه اين حديث بنص ثقات اكابر اهلسنت موضوع و

منضر لیست واصلا لیاقت اعتبار واعتماد ندارد چنانچه در مختصر تنزیه اثنا عشریه مذکورست حدیث
خلقنی الله من نوره وخلق ابابکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی من نور عمر
وعمر سراج اهل الجنة الخ ای رواه ابونعیم فی الامالی عن ابی هریرة وقال هذا باطل وقال
الذهبی هذا کذب انتهی پس للّه الحمد که بر زبان اکابر قوم بطلان وکذب وافترای این روغ فاسد
مذکور درین حدیث وآن حدیثی که صاحب فردوس روایت کرده فرقی نیست لیکن چون مضمون
هر دو متحد است از حکم بکذب وبطلان اول افترا ووضعیت ثانی هم ظاهر خواهد شد پس کمال ظهور واضح گردید
که غارتگران اصول وروایات سنیه وائمه الهی را برهم کرده افترائات خود را باسم شریف آن قدوه طیبین و
طاهرین نسبت کرده اند وبتقلید شیاطین مثل سر حوب مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة
اعمی واضل سبیلا مذهبی واهی برای خود قرار داده ومقصود اهل حق که ازین مهملات بالمره دست کشیده
اند وبالخصوص این بیچاران همین است وازینجاست که در اثنای جواب بیاعث ذکر میکنیم که دلالت بران
دارد که اینهمه را افترائات وتلبیسات اکابر قوم ست واز دلائل مقدسه جناب نبوی قطعا ویقینا پایه اثبات
پس بعنایت ایزدی بدون گفتگو مدعا حاصل ست والحمد للّه علی ذلک دوم حدیثی دیگر که در فضائل خلفا
درباره متعصب ثلثه آورده ومفتری آن از راه عنایت ولطف بحق جناب امیر المؤمنین علیه السلام بغرض
باطل ترویج کذب وافترای خود آنجناب را دران شریک کرده پس بطلان ووضعیت آن هم کالشمس
فی رابعة النهار هویدا وآشکارست زیرا که اگر متعصب یکی از ثلثه را هیچ عملی مقبول نشود ومحشور شود لیوس
نار لازم آید که جمعی از صحابه کرام مثل طلحه وزبیر وعائشه وغیر ایشان که تحریص وتحریض بر قتل جناب عثمان
کردند کما هو مذکور مفصلا فی تشیید المطاعن للوالد الماجد العلامه نعما عن تقاتهم واتباعهم وهم مثل عمرو بن
الحمق صحابی جلیل القدر ودیگران که در قتل عثمان اعانت کردند وشریک آن گردیدند بایشان نیز بالتشدید
ثابت شد که مفتری این حدیث ملحد کافری متعصب آنحضرت بود که بقصد تحقیر شأن ایشان اغرای آن نمود والعیاذ بالله
جهنمی بودن ایشان بزعم باطل خود ثابت کرده فلا افلح ابدا نتیجه آنکه مخاطب از روایات وافادات اکابر واعاظم
خویش اصلا خبری بر نداشته وبتتبع اسفار دین وایمان خویش نپرداخته بر خیالات واهیه انچه خواسته
نگاشته وندانسته که بنا بر توهمات سخیفه او که تعبیر تعبیر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بسواد مستلزم تعبیر آنحضرت بظلمت دانسته وبایشان سیاهی العیاذ بالله منضر لیست آنجناب از حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام ثابت کردن خواسته و فرق ظلمت و نور خاکش بر باد متحقق داشته لازم می آید
اشکالی بس عظیم که اکابر اولیای او را بصحرای حیرانی و پریشانی دیوانه وار می اندازد و هوش و حواس ایشان
بر جا نمی دارد چه همین تشنیعات و الزامات که مخاطب وارد کرده ضد و اشد و لفظا بلفظ بر سنیه
لازم می آید و جواب ایشان از اجمال حرف زدن باقی نمی ماند که خود کرده را درمانی نیست بیانش آنکه نزد
اهلسنت تعبیر آنجناب بسواد بعض صحابه کرام واقع شده شیخ عبد الحق در ماثبت فی السنة فی ایام السنة که
نام تالیفش از حقانیت و وقعت مضامینش خبر میدهد در ذکر مراثی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم گفته و قال حسان رضی الله عنه کنت السواد لناظری * فعمی علیک الناظر
من شاء بعدک فلیمت * فعلیک کنت احاذر انتهی ازین اشعار بلاغت شعار حسان بن
ثابت که موجب تعظیم و تکریمش و برآوردنش از قول بباطل لاسیما در امور دینیه متحقق و ثابت واضح
و ثابت است که او جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را بسواد چشم خود تعبیر کرده و ظاهر است که سواد
چشم حسان بن ثابت در شرف و فضیلت کم از سواد قمر نیست بالاتر هم ازان نخواهد بود و قطع نظر
ازین مطمح نظر مخاطب نبیل فقط تعبیر آنحضرت بلفظ سواد است و آن بهر کیف متحقق پس بنابر مزعوم
او العیاذ بالله اطلاق ظلمت صحیح خواهد بود و گو نورانیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام باحادیث
ثقات سنیه هم ثابت است لیکن ذکر آن درینجا نمی آرم و همین قدر میگویم که نورانیت ثلثه بزعم سنیه متحقق نیست
بلکه جناب العقل آنجناب متغیر و متضمن تشنیع و از خرافات کابلی در صواقع و شاه عبد العزیز و ابن حجر در صواعق نیز ثابت
و نتیجه آن تواد ریا پس الحال العیاذ بالله بزعم باطل او قدر ثلثه و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم فرق سطور متحقق خواهد بود و
تشنیعاتی که مخاطب لازم کرده بر او متوجه خواهد شد و قلم از شمار آن را تاب نماند اگر چه آیات لیکن ناظرین بی بیان خواهند برد و دل
مطالب که انشای آن کرده خود نیک میدانند قوله و آنچه بعضی از اکابر معاصرین الخ اقول بغایت
عجیب است که جناب مخاطب نام این بعض اکابر معاصرین ذکر نکرده تا واضح می شد که آیا در واقع
کسی از معتبرین و معتمدین و فضلا و مقبولین اهل حق است یا این بعض اکابر معاصرین است که مخاطب
بعض مسائل فقهیه از و نقل کرده و در آخر ظاهر شده که ان پسر میرزا محمد اکبرآبادی اخباری
است و از عدم ذکر نام این بعض معاصرین چه شکایت کنم که جناب مخاطب کلام او را هم
بعینه نقل نکرده بلکه محصل آن هم نیاورده و محض بر رد و نقض آن اکتفا کرده

حالانکه باعتراف او در مسلک اول بدون نقل عبارات گفتگو کردن مخالف داب
مناظره و فن مکالمه است پس چگونه بقول خود خود را از داب و طریقهٔ مناظره خارج
فرموده بالجمله بر مخاطب لازم ست که اولا نام آن بعض معاصرین ذکر فرماید و بودنش
از مقبولین واضح سازد و ثانیا کلامش را ذکر نماید و ثالثا صحت نسبتش باو ثابت سازد چه
محض نقل مخاطب محل اعتماد نیست خصوصا بعد ظهور تحریفات و خیانات صریحه از ملازمان او
و را لیعا بودن آن مخالف قانون و از قبیل عذر بدتر از گناه بدلیلی مقبول و برهین باثبات رساند
قوله زیراکه از ان لازم می آید الخ **اقول** نهایت لطیف ظریف ست که نه اصل عبارت این بعض
معاصرین ذکر کرده و نه محصل آن آورده و کلام کردن بران شروع کرده این کدام قانون و داب تالیف
و تصنیف ست که مخاطب پیش گرفته کاش اگر این کلام بعض معاصرین در کتابی مدون می بود بار کلام
بران با وصف عدم نقل و ذکر آن گنجایش داشت اما بر چنین کلام که حیز قایل و مخاطب بران ج گاهی
اطلاع ندارد بلی ذکر اصل و محصل آن کلام کردن مایه حیرتهاست که نتوان گفت اما آنچه عبارت تفسیر
منسوب بامام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده پس آن دلیل صریحست برانکه تفسیر متوهم مخاطب تحریف غیر
صحیح ست پس اراده آن از عبارت تفسیر علی بن ابراهیم ناجائز باشد اما توهم مخاطب با مهارت که این
روایت دلالت دارد برانکه علی بن ابراهیم از منتحلین موالات ائمه بوده یعنی در واقع از موالیان
آنحضرات نیست بلکه بکذب و افترا انتحال آن کرده و نیز از محرفین الفاظ و معانی این اطهار است
پس از غرائب لعبهاء دوران کار و عجائب لیل و نهار ست بحیرتم که چرا جناب مخاطب عالی فخار
اعجوبهٔ روزگار با وصف دعاوی مناظره و مقابله علماء اخیار چنین سفوات واهی زبان
می آلاید حاصل روایت تفسیر منسوب بامام علیه السلام آنست که از حضرت باقر علیه السلام سوال کردند
که بعضی مردم که انتحال موالات شما میکنند گمان میکنند که تفویض جناب امیر المومنین علی علیه السلام ست و
ما فوق آن جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم آنحضرت ارشاد فرمود که اینها شنیدند چیزیرا
که آنرا بر وجهش ننهادند یعنی در روایت ارشاد جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم خطا کردند و راه
غلط پیش گرفتند پس این ارشاد امام علیه السلام در حق کسی ست که از و این تحریف و خلط واقع
شده باشد و بر ظاهر ست که علی بن ابراهیم هرگز این تحریف ننموده چه او لا معنای روایت او نه انست

که مخاطب بسبیل تخیل کرده و معنایش عهد ذلیل بتفصیل بیان کرده ثانیاً بفرض غیر واقع اگر معنایش

همان معنای متوهم مخاطب فهام باشد پس علی بن ابراهیم این روایت را از رواة آن نقل کرده و ذکر بعضی

بعض رواة آن در کتب رجال یافته نمیشود پس نسبت تحریف و انتحال موالات بعلی بن ابراهیم سفسطه

محض و مکابره صریح است که بسبب تدبر بران عبارت نمیکند لیکن جناب مخاطب که از تأمل و تدبر

بسا دور تر افتاده با دلی لو تهم و شبه بیچی می خواهد از خرافات و ترهات بر زبان می آرد و غریب تر اینست

که این هم اندیشه نمیکند که بنا بر امثال این الزامات در حق اکابر او چه لازم می آید چه بر ظاهر است که

هرگاه بجهت این روایت تحریف و انتحال موالات را جناب مخاطب بر علی بن ابراهیم ثابت می فرماید

بلا شبهه همه امور که بر محققین و مصنفین و محققین اهل سنت درباره رواة روایت خواندن جناب

رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم مدح اصنام را بکلام سخافت نظام تلک الغرانیق العلی الخ گفته اند در

حق اکابر و ائمه و شیوخ اسلام او که برکات انفاس شان دین و اسلام اهلسنت رواج و رونقی گرفته و از

تحریفات محرفین و شبهات ملحدین بزعم ایشان محفوظ مانده ثابت شود بیانش آنکه عنقریب بیدانی که جمیع

کثیر از اهلسنت این روایت را اخراج کرده اند مثل بزار و طبرانی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن ۵۱۸

مردویه و عبد بن حمید و سعید بن منصور و غیر ایشان از اکابر و ائمه و شیوخ و ثقات و هداة اهلسنت

و حال آنکه صاحب صواعق این قصه را کذب و مفتری گفته و ارشاد نموده که زنادقه آنرا وضع کرده اند پس

بنا بر افادات مخاطب نبیل لازم آمد که این ائمه و شیوخ اسلام همه زندیق و مفتری و کاذب و دروغگو

و واضع مطاعن و منتشر قوادح عصمت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم باشند پس گو قرار دادن

علی بن ابراهیم از منتحلین ولای اهلبیت معصومین علیهم السلام و محرفین الفاظ و معانی ان کرام

بر مخاطب فهام بسبب عدم ادراک مرام بس سهل و آسان است لیکن این ائمه و مقتدایان را

زنادقه و مفتریان و طاعنان و معادیان سرور انس و جان علیه و آله الاطهار آلاف التحیات و التسلیمات

من الرب المنان قرار دادن بس مشکل خواهد افتاد **قوله** و بتقلید شیاطین مثل سرحوب الخ **اقول**

اگر مراد آنست که مذهب ایشان مأخوذ از شیاطین است مثل سرحوب اعمی و غیر او و واهی است پس لفظی

از نهج البیان بران دلالت ندارد محض ذکر تخطئه ایشان مذکور است آنرا با مأخوذ بودن مذهب ایشان از شیاطین

چه مناسبت ست و اگر مراد آنست که مذهب ایشان که غلط در فهم کرده اند چنین و چنان بوده

بنفس خود واینهم ظاهرست زیراکه مذهب ایشان ذکریست در کلام امام علیه السلام بتمام محض تغلیط و تخطیه ایشان البته مذکورست با آنکه اگر فساد مذهب ایشان در ارشاد امام علیه السلام هم مذکور نبود بالحق چه ضرر میرسید که خود در سوال مذکورست که اینها منتحلین موالات ائمه علیهم السلام بودند و عاقل بصیر را درینمقام اندک تامل باید که جناب مخاطب بجهت عدم ادراک معنای روایت تفسیر علی بن ابراهیم اینهمه دراز نفسی بالا خوانی آغاز کرده و تکرار بسته که صحابه کبار که اهلسنت معتقد فضائل علیه و مناقب سنیه و مدائح عظیمه و محامد جلیله ایشان اند و بهزار حدیث و آیه کمال تقوا و اطهار ایشان ثابت میکنند و دین و ایمان خود با ایشان وابسته کرده اند عمار کرکی اصول و روایات و ائمه هدی نموده و احادیث و ارشادات آنجناب را برهم زده افتراءات خود را باسم مبارک آن قدوه طیبین و طاهرین نسبت کرده اند پس از نیجا بجناب خلافت مآب عمر بن الخطاب و فرزند ارجمند ایشان اند که افتراء علی الله و رسوله میگفتند که آنحضرت فرموده که میت بجهت بکاء اهل او معذب میشود و حضرت عائشه درینباره تحریف ایشان ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را ظاهر ساخته و مخالفت صریحه آن بالنص قرانی که لا تزر وازرة وزر اخری بیان فرموده است در صحیح بخاری مذکورست حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عبد الله بن عبید الله بن ابی ملیکة قال توفیت بنت لعثمان بمکة و جئنا لنشهدها و حضرها ابن عمر و ابن عباس و انی لجالس بینهما او قال جلست الی احدهما ثم جاء الآخر فجلس الی جنبی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنهی عن البکاء فان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک ثم حدث قال صدرت مع عمر من مکة حتی اذا کنا بالبیداء اذا هو برکب تحت ظل سمرة فقال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب قال فنظرت فاذا صهیب فاخبرته فقال ادعه لی فرجعت الی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین فلما اصیب عمر دخل صهیب یبکی یقول وا اخاه وا صاحباه فقال له عمر یا صهیب اتبکی علی و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان المیت یعذب ببعض بکاء اهله علیه قال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة فقالت یرحم الله عمر والله ما حدث رسول الله ان الله لیعذب المؤمن ببکاء اهله علیه و لکن رسول الله قال ان الله لیزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه و قالت حسبکم القرآن و لا تزر وازرة وزر اخری قال ابن عباس عند ذلک

واللّٰه هو اضعف و ابکی قال ابن ملیکه واللّٰه ما قال ابن عمر شیئاً انتهی از ینجا ثبت حسب ما قال
المخاطب بعد ذکر روایة التفسیر المنسوب الی الحسن العسکری علیه السلام صریح معلوم شد که خلافت مآب و فرزند
ارجمند شان ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را تحریف و تصحیف فرموده و غارتگری
اصول و روایات بعمل آورده افترا بسے خود را باسم مبارک آن سرور نسبت کردند آنجناب فرموده بوده
که حق تعالی کافر را بجهت بکاء اهل او بر او زیادت در عذاب میکند و ایشان تحریفان کرده امری که صریح
خلاف نص قرانی و منافی دلائل عقلیه و نقلیه ست باآنجناب نسبت کردند زیاده ازین تحریف و تبدیل
چه میباشد که امری که مخالف و مکذب قران و سنت و مزاحم عقل باشد اولی. عاقلی تجویز آن نمینماید
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم منسوب کرد ناچیز انم که اگر از قران و سنت بهره نداشتند
کاش رجوع بعقل که معتقدین شان کمال آن ازادر ایشان لاسیما فی الاستنابت میدانند رجوع نموده فهمیدند
وبطلان این افترا می دریافتند فللّٰه دره ما کیف ما استحییت من تکذیب الثانی وسلیله وتصحیف
لوم کالانمعت فی اظهار الحق ودلیله واگر مخاطب بعد ملاحظه این تحریفات ائمه خویش و غارتگری ایشان
اصول و روایات و ارشادات سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم را هم هوس تعریض و تشنیع بر اهل حق
داشته باشد پس علاجش جز رجوع باطبای حذاق امری دیگر بخیال نمیرسد که مرض اختلال حواس بکلفت
و شمول علاج نتوان کرد از افادات شاه ولی الله صاحب چنان نقل میکند که ارشاد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بتعذیب میت در واقعه مخصوصه بوده و حکم بتعذیب معلل ببکا نبوده بلکه آنسرور
گذشت بر یهودیه که اهل او بر او میگریستند پس آنجناب فرمود که ایشان میگریند بر او و حال آنکه او عذاب کرده
میشود در قبر خود. پس حکم تعذیب مخصوص باین یهودیه بوده و نیز معلل ببکاء اهل او نبود جناب ابن عمر
از کمال فراست و ضبط و فهم خویش گمان بردند که این حکم تعذیب معلل ست ببکاء اهل او یعنی عذاب او
بجهت بکاء اهل او بر او ست و نیز این حکم مخصوص باو نیست بلکه عام ست جمیع اموات را کفار اکانوا او
مؤمنین پس این حسن فهم و لطف تحریف که کم از تحریفات شانیه در کتب درایت که نزد اختیار فهم بیشمار
بملاحظه آن رو سیه بر دیده خالا عبارت شاه صاحب بملاحظه باید فرمود که در رساله الانصاف در ذکر اختلافات می
فرمایند منها اختلاف الضبط مثاله ما روی ابن عمر عنه صلی الله علیه وسلم من ان المیت یعذب
ببکاء اهله علیه فقضت عائشة بانه لم یاخذ الحدیث علی وجهه مر رسول الله صلی الله علیه و

علی یهودیة یبکی علیها اهلها فقال صلی الله علیه وآله وسلم انهم یبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها و
ظن العذاب معلولا بالبکاء وظن الحکم عاما علی کل میت انتهی وانچه فیصل کنایش اه صاحب ذکر کرده اند
در رد روایت اسلام غیر او وارد است وتحریفات جناب ابن عمر منحصر درین روایت خاصه نیست بلکه از دیگر افادات
ایشان هم واضح است که گویا تحریف وتبدیل احادیث سجیه مرضیه ایشان بود چنانچه بعضی از ان در زرینه مذکور است
ازانجمله اینست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که موت فجاءة تخفیف است بر مومن
وسخط وغضب الهی بر کافر جنابش قیامت کرد که صریح تحریف ارشاد فیض بنیاد رحمة للعالمین نموده
گفت که موت فجاءة سخط وغضب الهیست بر مومنین و حضرت عائشه که مادر مهربان بودند از
غایت شفقت بعد دعای مغفرت برای جنابش تنبیه برین تحریف فرمودند چنانچه طبرانی در اوسط
از موسی بن طلحه آورده قال بلغ عایشة ان ابن عمر یقول ان موت الفجاءة سخط علی المومنین
فقالت یغفر الله لابن عمر انما قال رسول الله صلعم موت الفجاءة تخفیف علی المومنین وسخط علی الکافرین
وازجمله تحریفات جنابش آنست که بخاری روایت کرده از جناب او قال وقف النبی صلعم علی قلیب بدر
فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا ثم قال انهم الآن یسمعون ما اقول فذکر ذلک
لعائشة فقالت قال رسول الله صلعم انهم لیعلمون الآن ما کنت اقول لهم حق وازجمله آنکه جناب
رسالتمآب فرمود که ابن مکتوم مرد اعمی است بعد اذان او اکل وشرب بکنید وهرگاه بلال اذان کند از اکل
وشرب باز ایستید که بلال صبح می بیند جناب ایشان قلب موضوع فرموده گفتند که آنجناب گفته است
که بلال اذان بشب میکند پس بخورید وبنوشید تا که ابن مکتوم اذان نماید وبرین تحریف هم حضرت
عایشه تنبیه فرمودند کما فی فتح الباری وغیره ونیز ازین منقبت تحریف وتصحیف وتغییر وتبدیل
روایات نبویه واحادیث مصطفویه مخصوص بذات بابرکات خلافت مآب ابن الخطاب امیر
المومنین نزد اجنبیان ایشان گمان نباید نمود العیاذ بالله من ذلک بلکه دیگر صحابه کرام هم ازین فضیلت [illegible]
[illegible] واکثر احادیث آنحضرت را تحریف وتغییر ساختند ازانجمله ابو هریره بسیاری از احادیث
[illegible] وخرافات [illegible] کائنات علیه وآله الاف التحیات [illegible]
[illegible] عائشه که منصب آبا البقی [illegible] داشتند بران تنبیه فرمودند چنانچه بارها ازان گذشت وازجمله
تحریفات که بعضی از حضرات صحابه بهوای نفسانی مرتکب آن شده اند اینست که [illegible]

لموت سعد بن معاذ را که از عمده فضائل آن بزرگ بود بجهت بغض و عداوتیکه درمیان قبیله او و قبیله سعد
بوده محرف ساخته و گفته که مراد از عرش سریر است نه آسمان چنانچه بخاری روایت میکند حدثنا محمد بن
المثنی قال حدثنا الفضل بن مساور ختن ابی عوانة قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن
ابی سفیان عن جابر سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اهتز العرش لموت سعد بن
معاذ وعن الاعمش حدثنا ابو صالح عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله فقال رجل لجابر
فان البراء یقول اهتز السریر فقال انه کان بین هذین الحیین ضغائن سمعت النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یقول اهتز عرش الرحمان لموت سعد بن معاذ ازین روایت سراپا هدایت در کمال
وضوح است که براء بن عازب دیده و دانسته معنای حدیث شریف جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم محرف ساخته و بجهت عداوتی و بغضی که با سعد داشت ابطال چنین فضیلت جلیله
ومنقبت جمیله او که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم برای او ثابت فرموده خواسته و معنای
باطل برای آن از پیش خود تراشیده گونه دین وامانت خویش بناخن بغض وحسد خراشیده و افترا
بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که بالیقین آنست که دانی خراشیده ولله الحمد که حقتعالی
بعنایت و هدایت دیگر صحابه اکابر مثل جابر و غیر او نقل تحریف و افترای او نموده اهل ایمان را از
زیغ و ضلال او در کنف حمایت گرفته پس هرگاه صحابه کرام حضرات سنیه چنین تحریفات لفظیه
ومعنویه در احادیث نبویه نموده باشند جناب مخاطب را کی سزا بود که بر بیچاره علی بن ابراهیم بتوهمات
واهیه وتخیلات باطله تهمت تحریف بگذارد و الحق را برای اظهار فضل ائمه دین خویش آرد و خویشتن را
باین خیال محال از جا برده دست از آداب و قانون مناظره بردارد و از دیگر افادات جنابان کل کرم
که تحریف حدیث منقبت سعد مخصوص براء بن عازب نبوده بلکه قدوة المحرفین ایشان اعنی جناب
ابن عمر هم حدیث مذکور را همه دانی بهمین معنای مکذوب و مختلق تفسیر میکردند نسبت رد
بر نقص جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مینمودند قال الحکیم الترمذی الذی احتج به
فی الصواقع والتحفة فی نوادر الاصول حدثنا الحسین بن علی العجلی قال حدثنا محمد بن
الفضیل قال حدثنا عبد الله بن ادریس عن عبید الله بن عمر وعن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اهتز العرش لموت سعد بن معاذ حدثنا سفیان بن وکیع حدثنا یزید بن

هارون عن محمد بن عمرو عن ابيه عن جده عن عايشة عن اسيد بن حضير قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اهتز العرش لوفاة سعد بن معاذ قال ابو عبد الله فتاول ناس في هذا
الحديث وقالوا العرش سريره الذي حمل عليه واحتجوا بحديث رووه عن ابن عمر انه تاوله
كذا حدثنا الجاود قال حدثنا جرير عن عطاء بن السائب عن مجاهد عن ابن عمر قال ذكروا عند هکذا
حديث سعد ان العرش اهتز بحب الله لقاء سعد قال ابن عمر ان العرش ليس يهتز لموت
احد ولكنه سريره الذي حمل عليه قال فهذا مبلغ ابن عمر رحمه الله من علم ما القى الله من ذلك
وفوق كل ذي علم عليم واما تحریفات و تصحیفات رجال و رواة اهل سنت که غیر صحابه اند بیش از
طوال است احصای شیءی ازان کفایت نمیتوان ساخت پاره ازان که در صحیحین و موطا که اصول
اسلام است واقع شده قاضی عیاض در مشارق الانوار جمع نموده و او تفضیح اساطین خود داده
چنانچه از رجوع بآن دریافت میشود که چها تصحیفات غریبه و تحریفات عجیبه که مایه حیرت افکار است
ازین حضرات واقع شده و چه قسم احادیث نبویه را از قلت تدبر و فقدان تامل و کثرت غفول و ذهول

خراب ساخته اند و اما اکاذیب و افترا آتے که ازین بزرگان درباره اختلاق فضائل و محامد و مناقب
شیوخ ثلثه و دیگران حتی معاویة الغاویه سرزده که از مطالعه آن منصف بسبب الیقین واثق
حاصل میشود که اصول فاسده این حضرات محض افترا آت و اکاذیب مبنی است پس قدری طویل
ازان در رساله شوارق النصوص فی تکذیب فضائل اللصوص بیان کرده ام و پاره ازان ان شاء الله
تعالی در مابعد خواهی شنید و بتحقیق تدین و تورع اینها خواهی رسید فکن من المتبصرين غير المتعصبين خرافات
که روایات ایشان درباره نقائص و معایب انبیای عظام و ائمه کرام علیهم السلام بافته اند بر متتبع پوشیده
نیست و نبذی ازان در مابعد مذکور خواهد شد تا خباثت و شرارت نفوس این اعدای اسلام و ایمان بر
همگنان واضح و عیان گردد **قال الفاضل المتوحد النبیل** هداه الله تعالی الی سواء
السبیل بالجمله احادیث دوازده گانه که در قالب جمع و تلفیق در آمده از تقیه اهل بیت که بر صفحه
ازان کتاب الکافی واقع شده و اگر بغور و امعان ملاحظه رود گویا بطور قاعده کلیه خواهی یافت که رئیس
المتعصبين ابو جعفر کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافا
لاهل الحق و البصر و تقلیدا للاعمی شیخ مشایخ الکلینی الاعور امامها خلفای راشدین را بنیاد کفر و ارتداد از دستهای

شان منهدم گشته بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته واین احادیث که بر زبان قلم رفت و
درین اوراق مندرج گشت اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهلبیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان بنظر تبصرات
قوم از جناب خاتم پیغمبران ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس بر اعتقاد عام شیعه عام تفصیلی پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم درباره محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذا بالله ثابت خواهد
بود و الا لازم آید که ابو الجارود و امثالش که بالقاب ابالسه و شیاطین ملقب بودند در تفسیر آیات قرانی
از جناب رسول ربانی سرور امام رسل پیشوای سبیل امین خدا مهبط جبرئیل علم زیاده تر علم داشته باشند
واین نزد احدی از اقاصی و ادانی متشیعین بحسب ظاهر مسلم الثبوت نیست اگرچه حضرت قدوة المبشرین
والمنذرین بر روایات امام الائمه ایشان مثل ذباب و عنکبوت است پس اگر خلفای اهلسنت را از جهت
الحوزن همراه گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدای عز و جل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطاب
مستطاب حقیقی از راه تحقیق حاصل خواهد کرد و این از اجلای بدیهیات است **اقول مستعینا
بالطاف الرب الجلیل** حال این احادیث دوازده گانه که مخاطب ذکر کرده بیان کردیم که هرگز احتیاج ذکر
و نقل آن نبود عمدة جناب مخاطب بتصدیع دیگران کشیده و سوسی که در سر مخاطب جا گرفته یعنی اثبات عدم
انطباق حدیث حوض بر ثلثه باین احادیث از قبیل خیالات بل محالات است و آنچه قاعده علی بن ابراهیم
ذکر کرده پس گو مخاطب بان بطعن و تشنیع و تهییج و تعصب کرده باشد لیکن بر اهل حق چگونه متوجه می تواند شد
هر کس را میرسد که مخالف مطلوب خود را موضوع و مفتری بگوید و بران طعن و استهزا می نماید آری اگر جناب
مخاطب بدلیلی و برهانی مقبول اثبات وضعیت و افترای این احادیث و لزوم شناعتی و قباحتی بران
ثابت میکرد کلامش لیاقت جواب میداشت اما بمحض ادعای افترا و وضع پس هر کس می تواند نمود و
آن همه احادیث را مصنفان از روی اکابر و اعاظم اهلسنت تفسیر قران بآرای باطله و هواجس فاسده و اهوا
بر تلبیس و وساوس ابلیس کرده اند و افترا آت و اکاذیب خود را باسامی طیبه ائمه معصومین و جناب
خاتم النبیین کذبا و افترا منسوب ساخته کما سبق نقلا عن منقة السنیه و محققیهم لهذا بمقتضای اینکه
المرء یقیس علی نفسه جناب مخاطب هم این گمان فاسد را بدون دلیل بنسبت علی بن ابراهیم
هم رسانیده و آنچه اشاره بانهدام بنیاد کفر و ارتداد از دست خلفای غیر راشدین نموده پس هر
عاقل میداند که محض مقاتله ایشان با کفار دلیل حسن عاقبت ایشان نمیتواند شد آری اگر استیصال

کفار با ایمان ثابت شود البته دلیل فضیلت است والا جمعی از فجره وفسقه وظالمین وهالکین که در
تائید اسلام کوشیده اند باید که ایشان هم اصحاب فضیلت باشند وحصول علم بارتداد واحداث
خلفای ثلثه جناب رسالتمآب را صلی الله علیه وآله وسلم خود فخری بمذهب اهل حق است چنانچه
مخاطب افاده کرده احتیاج بنقل این احادیث وضم مقدمات بآن نیست لیکن صدور خطاب لا تدری
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از جانب حقتعالی اصلا منافی بحصول این علم ندارد چنانچه
مفصلا گذشته وبارها بر آن تنبیه کرده شده واطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد
واحداث هم صادق حدیث حوض از نفس حدیث حوض ثابت است احتیاج بذکر این احادیث در
اثبات آن نیست پس هرگاه جناب مخاطب چنین تقریر نمیکند که از نفس حدیث حوض اطلاع جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد واحداث این اصحاب ثابت است پس چگونه با وجود این علم
قول خدای عز وجل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
خللی از واقعیت حاصل خواهد کرد بالجمله کمال تحیر است که جناب مخاطب باین تبحر وتحقیق موهومات
وخیالات وشبهات رکیکه را که بطلان آن از خود کلامش واضح وظاهر است از اجلای بدیهیات
میدانند وبقول خود خود را از ارباب سفسطه ومنکر بدیهیات میگردانند زیرا که در اینجا منافات لا تدری
را با حصول علم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بارتداد واحداث صحابه از اجلای بدیهیات
دانسته ودر باب دیگر چنانچه دانستی خود بدفع منافات پرداخته وتاویل وتوجیه آن کرده پس بنابرین
لازم می آید که او منکر بدیهیات واز ارباب سفسطه باشد ولزوم این معنی از اجلای
بدیهیات است قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی
سواء السبیل کنون عنان شبدیز خامه را در میدان استیفاء بقیه روایات مطابق
عدد موعود منعطف میسازم ودر وادی تذکار این احادیث میشتابم حدیث سیزدهم روایت
ابن عباس است وبسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم فیقول عند ذلک
یا رب قد سمعت الحیرة وسریت باهل الدنیا فالحقنی بابی فیلحقها الله عز وجل بی
فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علی محزونة مکروبة مغمومة مغصوبة مقتولة فاقول
عند ذلک اللهم العن من ظلمها وعاقب من غصبها واذل من اذلها فیقول الملائکة عند ذلک

امدین از نیحدیث صراحةً وعلانیةً واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ذریهٔ طاهرهٔ خود را جمع فرموده
وفضائل ایشان ارشاد نموده وآنچه بر آنها از دست اعداء بعد آنجناب گذشته بوحی آسمانی از آن خبر داده در
بارهٔ جناب سیدة النساء این امور را بیشتر ذکر که چون اتعاب وآلام بغایت قصوی رسید وایذاهای قوم بر تمامه
اهلبیت اعادة علیهم السلام من رب العباد بانتها انجامد فاطمهٔ زهرا بجناب کبریا عرض کند که خداوندا اکنون
مرا به پیغمبر خود ملحق کن پس اول از تمامی اهلبیت درکمال حزن وغم وقتیکه حقوق او را غصب کرده باشند
واو از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من دعا بد کنم که خدایا دور کن از رحمت قومی را
که در حق پارهٔ جگر من ظلم وجور روا داشتند وحقوق او را تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند وآثار اینها
ظاهر شود هرگاه جناب سید المبشرین را ازین همه امور اطلاع باشد ودر حق ظالمین وغاصبین حق اهلبیت تبرا
ولعن فرماید وجود ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این ظلم جهل مبدل شود وآنجناب با اینهمه کدورت
وغبار وعداوت وبغض درباب شفاعت ایشان کمر همت محکم بربندد وبنیاد شفقت وعطوفت را که پارهٔ
فاطمی مرتضوی داشت از دست مبارک خود برکند وانزد سبحانه لاتدری ارشاد نماید **اقول مستعینا**
بلطف الرب الجلیل اگر نور ادراک وتمیز بر جبین مبین سامی متیافت وفهم خدام خطی از اصابت
می یافت بر همین قدر از روایات اقتصار میگردید وقدم را در وادی استیفا نمیگذاشتید وقلوب
اولیای خود را البسماع مثل آنچه شنیدید در ملال وانفجار نمی انداختید واخلاف وعده را از کشیدن ندامت
والانفعال سهلتر می انگاشتید پس کاش عنان شبدیز خامه را بمیدان استیفاء بقیه روایات که موجب
استیفاء طعن وتشنیع بر سامی جناب است منعطف نمیساختید ودر وادی این تطویل که مستلزم
ندامت وخجالت است نمی تاختید که جابجا سکندر پیش روداده وبعثرات ولغزشهای زبون بر رو
افتاده حدیثی که در شروع این بقیه تحریر فرموده اند چنان تصحیفات در نقلش پیش آمده که ناظر را بعجز
زار گشته میرسی انداز دو مبتلای حیرت وسراسیمگی میسازد گو علو کعب وطول باع خدام جناب در فنون شتی
از بدو امر معتقد حقیر بود لیکن بملاحظه امثال این تصحیفات وتحریفات حسن اعتقاد حقیر روز بروز
می افزاید غلط گفتم بر آنی وساعتی مبتلای حیرت واضطراب تازه مینماید العجب که بمفاد الانسان علی
نفسه بصیر کار بسته از حقیقت تبحر وطول باع خود حسابی برنداشته با وصف این تحریفات سخیفه و
تصحیفات رکیکه زبان طعن وتشنیع بر جناب مصنف علام اعلی الله فی دار السلام مقام کشیده

وبدست خود بر پای خود تیشه زده وطرفه این ست که برخلاف آداب تواضع وفروتنی که دستور علمای اعلام است
بر صحت عبارات منقوله خود در شروع کتاب نازش وافتخار ومباهات واستکبار فرمودن از قیاس آغاز
نهاده حالا اصل عبارت حدیث شریف علی ما هی علیه باید شنید از تصحیفات مخاطب عالیقدر جات انگشت
تحیر باید گزید وهی هذه فتقول عند ذلک یارب انی قد سئمت الحیوة وتبرمت باهل الدنیا فالحقنی
بابی فیلحقها الله عز وجل بی فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علی محزونة مکروبة
مغمومة مغصوبة مقتولة فاقول عند ذلک اللهم العن من ظلمها وعاقب من غصبها و
ذلل من اذلها وخلد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکة عند
ذلک امین انتهی اولا جناب مخاطب لفظ سئمت را که صیغه متکلم از سئم یسأم سآمة بسین مهمله وهمزه
ومیم بمعنی کلال است بلفظ سمت بصیغه مونث از سمی یسمو مبدل کرده معتقدین خود را در تمت وانفعال
انداخته وسامان مباهات وافتخار خود بننگ وعار مبدل ساخته ثانیا از حیوة وست برداشته لفظ حیوة را که بمعنی
زندگانی ست بلفظ حیرت مصحف نموده در حیرت ارباب بصیرت افزوده ثالثا بجای لفظ تبرمت که
صیغه متکلم تبرم یتبرم تبرما ماخوذ از برم بباء موحده ورای مهمله ومیم در آخر ست بمعنی سآمت وکلال مراد
آنست بلفظ سریت بسین مهمله ورای موحده ویای تحتانیه با تای ضمیر بصیغه مونث نهاده در ابرام مهارت
خود در فنون لسانیه بتبرم اولیای خویش کوشیده وکو معنای فقره سمت الحیرة از راه کمال تبحر در علوم
لسانیه چنان در خاطر سامی گنجایش جا یافته باشد که بلند شد حیرت یعنی حیرت خلق زیاده شد لیکن حیرانم که معنای
لفظ سریت چه تخیل فرموده ظاهرا از سری بمعنی سیر گرفته باشد وضمیرش راجع بحیرت کرده باشد ومعنای
آن بجهت نهایت عثور بر محاورات چنان گمان برده باشند که حیرت ساری شد باهل دنیا لیکن نمیدانم
که من حیث التعریف تصحیح سریت چه قسم فرموده اند که ناقص یائی ست محذوف اللام مستعمل میشود
یعنی ست مثل رمت سریت را هرگز منشعب خوان هم تجویز نخواهد کرد جناب من اول سند این
ومنشعب در بغل گرفته چندی در مکتب اطفال رفته علم صرف یاد گیرند بعد آن در مقابله
اهل حق حرف زنند وهرگاه نوبت باین قسم تصحیفات صریحه رسیده که اطفال را هم بملاحظه آن خنده در
میگیرد واز اسقاط فقره وخلد فی نارک من ضرب جنبها الخ از بین حدیث چه شکایت بر زبان
آرم که وای عدم مبالات مراعات جناب خلافتمآب ولحاظ ادب شان نیز باعث این حذف واسقاط گردیده باشد

آمدم بر کلام مخاطب پس آنچه گفته که ازین حدیث صراحة و علانیة واضح الخ حوالیش آنکه ازین فقرات که جناب
مخاطب نقل بر داشته هرگز جمع نمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ذریه طاهره خود و شمردن
فضائل آنحضرات ثابت نمیشود این معنی از صدر حدیث که مخاطب نقلش فرو گذاشته واضح و ظاهر
پس خدا داند که چه غفلت و زلت رو داد که ادعای واضح شدن همین معنی صراحة و علانیة ازین فقرات
وسط حدیث فرموده ظاهر اجناب مخاطب با کمال اراده ادخال تمام حدیث در کتاب خود داشتند لهذا
محصل صدر آن هم در عبارت خود درج ساخت و چون نوشتن حدیث محول برآرای فیض پیرائی سرکار
خود فرموده بر اوشان با وصف آنکه حامل اسفار بودند حمل بار گران کتابت تمام آن دشوار آمد خصوصا
نظر آنکه دران فضائل جمیله حضرات آل عبا مذکور بود و این چه زیاده تر موجب سآمت و ملالت شان گردیده
سنگ راه نقلش افتاد باین جهت آنرا باختصار آوردند و در عذر عدم نقل آن تمامه طول آنرا ذکر
کردند و بر زبان مخاطب گفتند که بسبب طول عبارت موضع حاجت ازان نقل میکنیم و از عدم
انتباه آن بابیان مخاطب که سابقا نوشته حکم محکم الصادق حدیث باان داده بود خبری نگرفتند
و همین پاره مصحف محرف را باین بیان که حاوی تفصیل تمام حدیث علی الاجمال است آویختند و
در تفضیح مخاطب که بجبر و قهر بر ایشان این بار نامی الگند کوشیده مرهمها بر جراحات خود نهادند
فلله در هم و علیه اجرهم قوله و آنچه بر آنها از دست اعدا بعد آنجناب گذشته بوحی آسمانی ازان خبر
داد الخ اقول این معنی هم ازین پاره مصحف محرف غیر مستفاد است چنانچه بر ناظرین الفاظ
منقوله مخاطب ظاهر است آری این مضمون قبل ازین البته در حدیث مذکور و برای مزید توضیح و رفع
نگرانی ناظرین تمام عبارت حدیث مشتمل فضائل جلیه آل عبا علیهم آلاف التحیة و الثنا و اخبار جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بوقوع ظلم و ستم ظالمین بر ایشان است در ینجا از بحار نقل میکنیم
و هذه عبارته الی ابن موسی عن الاسدی عن النخعی عن النوفلی عن الحسن بن علی بن ابی حمزة
عن ابیه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان جالسا ذات
یوم اذ اقبل الحسن فلما رآه بکی ثم قال الی الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه الیمنی
ثم اقبل الحسین فلما رآه بکی ثم قال الی الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه الیسری
ثم اقبلت فاطمة علیها السلام فلما رآها بکی ثم قال الی الی یا بنیة فاجلسها بین یدیه ثم

اقبل امير المؤمنين ع فلما رآه بكى ثم قال الىّ الىّ يا اخي فما زال يدنيه حتى اجلسه الى جنبه الايمن
فقال له اصحابه يا رسول الله ما ترى واحدا من هؤلاء الا بكيت او ما فيهم من تسر برؤيته فقال
صلى الله عليه وآله وسلم والذي بعثني بالنبوة واصطفاني على جميع البرية اني واياهم لاكرم
الخلق على الله عز وجل وما على وجه الارض نسمة احب الىّ منهم اما علي بن ابي طالب فانه اخي
وشقيقي وصاحب الامر بعدي وصاحب لوائي في الدنيا والآخرة وصاحب حوضي و
شفاعتي وهو مولى كل مسلم وامام كل مؤمن وقائد كل تقي وهو وصيي وخليفتي على
اهلي وامتي في حياتي وبعد مماتي محبه محبي ومبغضه مبغضي وبولايته صارت امتي مرحومة
وبعداوته صارت المخالفة له منها ملعونة واني بكيت حين اقبل لاني ذكرت غدر الامة به
بعدي حتى انه ليزال عن مقعدي وقد جعله الله له بعدي ثم لا يزال الامر به حتى يضرب على قرنه
ضربة تخضب منها لحيته في افضل الشهور شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن و
هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان واما ابنتي فاطمة فانها سيدة نساء العالمين من الاولين
٢٩ والآخرين وهي بضعة مني وهي نور عيني وهي ثمرة فؤادي وهي روحي التي بين جنبي وهي
الحوراء الانسية متى قامت في محرابها بين يدي ربها جل جلاله زهر نورها لملائكة السماء
كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض ويقول الله عز وجل لملائكته يا ملائكتي انظروا
الى امتي فاطمة سيدة امائي قائمة بين يدي ترتعد فرائصها من خيفتي وقد اقبلت
بقلبها على عبادتي اشهدكم اني قد امنت شيعتها من النار واني لما رايتها ذكرت ما يصنع بها
بعدي كاني بها وقد دخل الذل بيتها وانتهكت حرمتها وغصبت حقها ومنعت ارثها وكسر
جنبها واسقطت جنينها وهي تنادي يا محمداه فلا تجاب وتستغيث فلا تغاث فلا تزال محزونة
مكروبة باكية تتذكر انقطاع الوحي عن بيتها مرة وتتذكر فراقي اخرى وتستوحش اذا جنها الليل
لفقد صوتي الذي كانت تستمع اليه اذا تهجدت بالقرآن ثم ترى نفسها ذليلة بعد ان كانت في
ايام ابيها عزيزة فعند ذلك يؤنسها الله تعالى ذكره بالملائكة فنادتها بما نادت به مريم بنت
عمران فتقول يا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين يا
فاطمة اقنتي لربك واسجدي واركعي مع الراكعين ثم يبتدئ بها الوجع فتمرض

فیبعث الله عزوجل الیها مریم بنت عمران تمرضها و تؤنسها فی علتها فتقول عند ذلک الی
آخر ما سبق **قوله** محال است که این علم بجهل مبدل شود **اقول** آری کسیکه بر جهل مجبول و بعطش
مفطور بود بی باکی و شقاق با رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم باشد این چنین احتمالات
رکیکه بر زبان می توان آورد و بلا ضرورت نسبت جهل بسوی مزیل ظلمت جهل می تواند نمود لیکن
بحمد الله کالشمس فی رابعة النهار او کالصبح عند الاسفار ظاهر کردم که هرگز معناے لا تدری آن
نیست که در ذهن مخاطب بی تمیز بنا بر تعصبات جا گرفته بلکه حق همانست که در مباحث آتیه تصریح بآن کرده
یعنی خبر فتن اظهار نموده و منافی اطلاع سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر ارتداد و احداث
مرتدین نداشته **قوله** آنجناب با این همه کدورت و غبار الخ **اقول** مکرر دانستیکه همین کدورت
و غبار بعداوت و بغض سرور مختار صلی الله علیه و آله الاخیار با این قوم اشرار باعث بر این شفاعت
که با آنش تفضیح و تذلیل این گروه شقاوت آثار بوده گردیده و اصلا غبار و کدورت منافی این شفقت
و عطوفت نیست **قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل**
حدیث چهاردهم نیز روایت عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج
کرده قال لما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوفاة بکی حتی بلت دموعه لحیته
فقیل یا رسول الله ما یبکیک فقال ابکی لذریتی و ما یصنع بهم شرار امتی من بعدی
کانی بفاطمة ابنتی وقد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی فسمعت
ذلک فاطمة علیها السلام فبکت فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله لا تبکین یا بنیة
فقالت لست ابکی لما یصنع بی بعدک ولکنی ابکی لفراقک یا رسول الله فقال لها ابشری یا بنت
محمد بسرعة اللحاق فانک اول من یلحق بی من اهل بیتی این روایت مثل روایت اول در مجلد
ثامن از بحار است و باواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ظلم و جور واقعه و الام جناب سیده علیها
التحیة و الثناء بعد وفات خویش بتفصیل تمام واقف بود حتی که الفاظ نوحه مبارکش نیز حکایت فرمود
اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل آری
این روایت دلالت دارد بر آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داشت بر آنکه
حضرت فاطمه علیها السلام بعد جناب او ستم خواهد کشید و ظلمها خواهد دید و جورها

سطر ۵ عبقات الانوار جلد فاطمی

بر آنجناب نخواهد رسید مگر جناب مخاطب بروایات متعددین سنیه که نص صریحست بر وقوع جور و ظلم
از خلفائی راشدین مزعومی او بر آنحضرت و اعانت نکردن احدی و ناکردن آنحضرت پدر بزرگوار
خود را بنظر بصیرت ندیده که تمیضامین را تصریحش و اشتهار ذکر می نماید و اخبار خطاب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم را از آن قطعاً و حتماً موضوع و مفتری می انگارد و ازینجا بعض روایات که مثبتی شدید قبیح
مخاطب را بجلال و اضطراب بدل سازد نوشته می آید سبط ابن الجوزی که در برتر مناقب او نیز ببیان
اکابر قوم سابقاً شنیدی در کتاب تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة در حال حضرت فاطمه علیها السلام
می آرد قال الشعبی لما منعت میراثها لاثت خمارها علی راسها ای عصبت یقال لاث العمامة
علی راسه یلوثها لوثا ای عصبها وقیل اللوث الاسترخاء فعلی هذا یکون معنی لاثت ای
ارخت و حمدت الله واثنت علیه و وصفت رسول الله صلی الله علیه وسلم باوصاف
فکان مما قالت کان کلما فغرت فاغرة من المشرکین او نجم قرن من الشیطان ولما
صماخ‌ها بخمصه و اخمد لهیبه بسیفه و کسر قرنه بعزمته حتی اذا اختار الله له دار انبیائه
ومقر اصفیائه واحبائه اطلعت الدنیا راسها الیکم فوجدتکم لها مستجیبین ولغرورها
ملاحظین هذا والعهد قریب والکلم رحیب والجرح لما یندمل فانی تؤفکون وکتاب
وکتاب الله بین اظهرکم یا ابن ابی قحافة اترث اباک ولا ارث ابی دونکها مرحولة مزمومة
فنعم الحاکم الحق والموعد القیامة ولکل نبأ مستقر وسوف تعلمون ثم اومأت
الی قبر النبی صلعم وقالت شعر قد کان بعدک انباء وهنبثة ، لو کنت شاهدها لم تکثر
الخطب ، انا فقدناک فقد الارض وابلها ، واختل اهلک لما اغتالک الترب ،
وقد رزینا بما لم یرزه احد ، من البریة لا عجم ولا عرب ، ثم انها اقلت
القوم ولم تزل تندب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی لحقت به انتهی ازین روایت
که شعبی که از ائمه دین و اساطین متقنین سنیه است آنرا اختیار و جزما ذکر کرده بآواز بلند ندا می کند که ائمه
سنیان و مقتدایان ایشان وا در کمال ظلم و جور و جفا و ستم بر حضرت فاطمه وا نمود و دست تعدی
بر آنحضرت کشادند و غایت اتعاب و آلام بآنجناب رسانیدند و نهایت اهتمام آنحضرت را ببل انجناب
و آنحضرت سابقاً با بروم الجزا بحاکم حقیقی گذاشت و مطالبه مظلمه خود ازو و محاسبه شدید الانتقام

برداشت و بحدی شناعت ظلم ابی بکر ظاهر ساخت که بخطاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم گفت که بعد تو امور عظیمه مختلفه واقع شد و حوادث بزرگ گردید اهل تو بعد تو بفتنه گرفتار شدند
ونیز این روایت تصریح میکند که آنحضرت ازین ظلمه و فسقه عزلت گزید و از ملاقات ایشان روی مبارک
درهم کشید و نوحه و ندبه بر پدر بزرگوار خود می نمود و طریقه ماتم و غمگساری می پیمود تا آنکه بآن جناب
پیوست پس الحال ظلم و بیداد و جور و جفای سنیه و ائمه ایشان ملاحظه باید فرمود که خلیفه اول ایشان
چنین ظلم و جور بر حضرت فاطمه بکند که پاره از شناعتش بروایت شعبی شنیدی که حضرت فاطمه آنرا
بهلاک خود تعبیر فرموده و با آنهمه اخلاق عظیم و کرم عمیم استغاثه ازان بجناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم نموده و باز هواخواهان ایشان این ظلم و جور را تازه کنند که بر نوحه و ندبه حضرت
فاطمه که بجهت این ظلم فرموده بود استهزاء و تمسخر کنند و مطلقا استحیای ندارند و از ایذای آنحضرت
رسول و روح مطهر بتول نمی ترسند لیکن حق بجانب ایشان است که ایشان اقتدای ائمه خود لازم است
چنانچه ایشان داد داد و بیداد بر ذریه امجاد رسول رب العباد دادند سنیه هم در پی ایذای ارواح
طیبه ایشان باین کلمات ناهنجار رفته اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ۵۳۲

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

حدیث پانزدهم روایت کتاب امالی است از ابو لیلی و موضع حاجت دران اینست قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی بن ابی طالب الا ان الضغائن التی لک فی صدور من
لا یظهرها الا بعد موتی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ثم بکی النبی فقیل مم
بکائک یا رسول الله قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام انهم یظلمونه و یمنعونه حقه و
یقاتلونه و یقتلون ولده و یظلمونهم بعده و این حدیث دال است بر اینکه در اعتقاد جناب
پیغمبر غاصبین خلافت و کاسرین آیات الهی از جماعت یهود و مور و اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون
یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابدی می باشند و از عذاب الهی نجات نیابند و سبب ریب
نزد وحی الهی دست ظلم بر اهلبیت دراز کنند **اقول مستعینا**
بالله الرب الجلیل اگرچه حاجت نیست که درین جناب مخاطب معانی حدیث بزبان آریم و سنت
ادب برداریم که فضائح و قبائح غاصبین حقوق اهلبیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین توده توده

نقل کرده واو تصحیح و نشر فضائح ایشان داده و در تطبیق حال ایشان بر حال یهود سعی وافر بعمل

آورده از برکت حفظ قرآن باین اشاره لطیف نبوی پی برده لیکن باین همه جهت تهم بسوی خود می

کشد که انتهم باوصف آنکه ایضاح واضحات و اثبات مسلمات ست اصلا نفعی بجناب او نمیرساند و هرگز

مقصود او را بر کرسی نمی نشاند و متعجب نماند که جناب مخاطب در شروع فقرات حدیث که نقل کرده تغییر داده

چه اصل الفاظ نه اینست که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی بن ابیطالب بلکه بجای آن الفاظ

دیگر ست و برای وضوح حقیقت امر عبارت حدیث از ابتدا نقل کرده می شود ففی البحار عن

عبد الرحمن بن ابی لیلی قال قال ابی دفع النبی صلی الله علیه وآله وسلم الرایة یوم خیبر

الی علی بن ابیطالب علیه السلام ففتح الله علیه واوقفه یوم غدیر خم فاعلم الناس انه

مولی کل مؤمن ومؤمنة وقال علیه السلام له انت منی وانا منک وقال له تقاتل

علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل وقال له انت منی بمنزلة هارون من موسی وقال

له انا سلم لمن سالمت وحرب لمن حاربت وقال له انت العروة الوثقی وقال له انت تبین

لهم ما اشتبه علیهم بعدی وقال له انت امام کل مؤمن ومؤمنة بعدی وقال له انت

الذی انزل فیه واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر وقال له انت الآخذ

بسنتی والذاب عن ملتی وقال له انا اول من تنشق عنه الارض وانت معی وقال

له انا عند الحوض وانت معی وقال له انا اول من یدخل الجنة وانت بعدی

تدخلها والحسن والحسین وفاطمة وقال له ان الله اوحی الی بان اقوم بفضلک فقمت

به فی الناس وبلغتهم ما امرنی الله بتبلیغه وقال له اتق الضغائن التی فی صدور من لا

یظهرها الا بعد موتی الخ از ملاحظه این عبارت ظاهر ست که در اصل حدیث این الفاظ بود وقال له

و ضمیر قال راجع بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و ضمیر مجرور راجع بسوی جناب امیر المؤمنین

علیه السلام و مخاطب آن هر دو اسم مبارک را ظاهر آورده و گفته قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لعلی بن ابیطالب غرض ازین تعرض آنست که هرگاه این قسم تصرف نزد مخاطب جائز و سائغ ست

پس جواز تبدیل علامه مجلسی لفظ یقول را بقال در عبارت سلیم که و هش شنیدی بالاولی

واضح خواهد شد پس متخفی نماند که این حدیث را که جناب مخاطب از کتاب امالی نقل کرده حضرت

استقصاء [illegible] ۱۳۱۵

اهل سنت هم در کتب خویش آورده اند که فرقی کبیر در این راه یافته ففی ازالة الخفا اخرج ابو یعلی
عن علی بن ابی طالب قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم آخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض
سکک المدینة اذ اتینا علی حدیقة فقلت یا رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک
فی الجنة احسن منها ثم مررنا باخری فقلت یا رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک فی الجنة
احسن منها حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلک اقول ما احسنها ویقول لک فی الجنة احسن منها
فلما خلا له الطریق اعتنقنی ثم اجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغائن
فی صدور اقوام لا یبدونها لک الا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی
قال فی سلامة من دینک از این حدیث بصراحت تام واضح ست که
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر داده که در سینه های
جمعی از صحابه آنحضرت کینها یعنی عداوتها با جناب امیر المؤمنین علیه السلام کامن بود که اظهار آن نکردند
مگر بعد وفات سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم پس اگر مراد ازین اقوام خلفای ثلثه واتباع ایشان اند
چنانچه مخاطب این حدیث را بالی فهمیده وهو الواقع فنعم الوفاق ولنا البشری بهذا الاتفاق چه مطلوب
اهل حق درین صورت بلا کلفت ومؤنت حاصل ست واگر این حدیث را بسوی اصحاب جمل یا معاویه واتباع
او که بتصریح مجدد الف ثانی قریب بنصف اصحاب بودند برگردانند باز هم بحمد الله مطلوب از دست نمی رود
که فسق وکفر اینها ثابت میشود که بغض وعداوت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بلا ریب کفر ست وثبوت کفر
این جمع غفیر وجمی کثیر هم مقتضی بطلان مذهب اهلسنت ست بوجوه عدیده کما لا یخفی علی اولی الافهام
السنیة قال الفاضل المتوهم النبیل هداه الله تعالی الی
سوی السبیل حدیث شانزدهم نیز در بیان کتاب ابو سعید خدری ست ومضمونش
بالفاظ مختصر بکار آنکه گفت خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحضرت علی بن ابی طالب با آنچه
بعد از فوت او خواهد دید ومحنتها ئیکه از طرف امت باو خواهد رسید پس حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام
گریست وگفت یا رسول الله سوال میکنم از تو بحق من بر تو وحق قرابت وبحق صحبت من با تو که دعا کنی
از خدا تعالی که مرا بسوی خود ببرد وقبض روح من کند پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود یا علی از من سوال میکنی که پیش پروردگار خود دعا کنم از برای تغییر دادن امر حتمی که تغییر

ممکن نیست الی آخر القصه از این حدیث بر همگنان آشکار شد که در اعتقاد رسول رب العباد آنچه از دست خلفا
بر اهلبیت گذشته به هیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و هیچ دعای تو بر رد وی بطور تعلیق در آن گنجایش نمی داشت
و جناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر کیفیت تفصیلی آن اطلاع تمام حاصل بود و از سطالعه این حدیث
بر ذهن اهل دانش و بینش راسخ شد که ظنون اهل ضلالت که مقصود تصریحات از تصحیح حیثیش اسامه اخراج
شیخین بود تا امیر المؤمنین صدر آرای خلافت شود و هر یکی از متغلبین محروم گردد سراپا بی بنیاد نیست
تغییر امر حتمی خارج از قبه امکان و عین مجادله با آفریدگار جهان است **اقول مستعینا بلطف
الرب الجلیل** این حدیث که ترجمه آن از ترجمه بحار نقل فرموده اصلا دلالت بر مطلوب
جنابش ندارد زیرا که هرگز در حق حضرات ثلثه وارد نیست و بذوات و لا صفات شان تعلقی ندارد
و فقره اخیره که صریح در عدم تعلق این حدیث با این حضرات بوده جناب مخاطب محتاط حذف و اسقاط
کرده از راه عناد با خلفای امجاد شیوه روافض علی مزعوم النواصب فراگرفته قبایح و شنائع
دیگران را با وصف ابای صریح الفاظ حدیث بر ایشان بسته پس از این بجور و جفای مخاطب با صفا
که در حق خلفا بکار برده پیش که نالم و آل حدیث در بحار چنین است عن ابی سعید الخدری قال
اخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا علیه السلام بما یلقی بعده فبکی علی علیه السلام
و قال یا رسول الله اسئلک بحقی علیکم و حق قرابتی و حق صحبتی لما دعوت الله عز و جل
ان یقبضنی الیه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتسئلنی ان ادعو
لاجل موجل قال ففیم اقاتلهم قال علی الاحداث فی الدین انتهی و فقره اخیره صریح
است در اینکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از حال محاربین جناب امیر المؤمنین علیه السلام
اخبار داده بود زیرا که در آخر حدیث مذکور است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آنحضرت سوال کرد
که بر چه چیز با ایشان قتال کنم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قتال ایشان مبنی
بر احداث در دین و ظاهر است که خلفای ثلثه با جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله نکرده اند
و نه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان جنگ و پیکار و قتال و کارزار آغاز نهاده پس چگونه
این حدیث بر خلفای ثلثه محمول توانند شد بالاگر جناب مخاطب این حدیث لابد علیه بر حمل آن
و فکا و جودت ذهن بر حضرات ثلثه محمول کند بحیثیتیکه بر همگنان ظلم خلفا بر اهلبیت ثابت شود

معترف بعلو کعب و طول باع او شویم و منت او بر داریم و همت را بشکرش او بر گماریم **قوله** و ازین حدیث بر همگنان آشکار شد الخ **اقول** ذکر خلفا در ین حدیث ناپیدا بلکه دلالتش بر عدم تعلق آن بایشان هویدا است پس حیثیت جور و جفای خلفا بر اهل بیت و عدم امکان تغییرش ازین حدیث بر احدی ظاهر نمیشود فضلا ازینکه بر همگنان ظاهر شود چنانچه مخاطب ادعای آن کرده و اگر فرض هم کنیم که اینحدیث در حق خلفا است و مقصود آنحضرت ظلم و جفای آنهاست در حق اهلبیت اصطفا لیکن پر ظاهر ست که مراد از اجل موجل زندگانی و بقای جناب امیر المومنین علیه السلام بعد آنحضرت ست زیرا که جناب امیر المومنین علیه السلام سوال توفی و قبض روح خود قبل سنوح این سوانح که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از ان خبر داده کرده بود و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب آنجناب فرمود که آیا سوال میکنی مرا که دعا کنم برای اجل موجل یعنی دعا برای تعجیل اجل معجل بکنم و بخواهم که تو قبل از وقت مقرری وفات یابی **قوله** و از مطالعه امثال اینحدیث الخ **اقول** از مطالعه این حدیث و ملاحظه آن بامعان نظر بر همین اهل دانش و بینش راسخ شد که ظنون اهل خلاف که مقصود شریف از ان اظهار جور و جفای خلفاست تا بر ان متفرع سازند که مقصود شریف از تنجیز حیش اسامه اخراج شیخین نبود تا حضرت امیر المومنین علیه السلام صدر آرای خلافت شود و هر یکی از متغلبین محروم گردد سوای هیچ نیست **قوله** تغییر امر حتمی خارج از قبضه امکان **اقول** آری اگرچه تغییر امر حتمی خارج از قبضه امکان ست لیکن از ین حدیث حتمیت غصب شیخین غیر ثابت که ذکری از ایشان در اینحدیث نیامده و هرگاه بحمد الله قصور و وهن استدلال مخاطب بالکل دریافتی حالا از راه تبرع و تفضل حتمیت غصب خلافت تسلیم کرده جواب شبهه رکیکه او میگوئیم که باید دانست که حتمیت جمیع کائنات که واقع میشود از دلیل عقل و نقل قطعا ثابت ست و مسلم جمیع عقلا و ملیین ست که جمیع کائنات که واقع میشود محتوم و مبرم بوده تغییرش امکانی نداشت لیکن اینمعنی منافات ندارد بسعی و کوشش در ابطال شروری که وقوعش معلوم ست و اثبات منافات در هر دو امر که بر ابطال شریعت و برهم زدن دین بستن هست چه پر ظاهر ست که هر قدر کوشش خود که در ازاله منکرات و ابطال بدعات اگرچه وقوعش و عدم ارتفاع آن معلوم باشد کرده آید موجب اجر جزیل و ثواب جمیل و بیان اطاعت آفریدگار جهان و امتثال امر خالق کون و مکان هست بنابر توهم سخیف

مخاطب لازم می آید که هرگاه امر شنیع و اثمی قبیح معلوم الوقوع شود و جهد کند در [illegible] عدم وقوع
آن مستحسن کرده و فاعل آن را منع و زجر از ایقاع آن ممنوع باشد بلکه لازم آید که بسیاری از انبیا علیهم السلام
را که حق تعالی برای دعوت و هدایت کفار که بعدم اهتدا ایشان معلوم حق تعالی بود مبعوث فرموده و آنها را
امر بدعوت ایشان بسوی اسلام و جهد و کد و سعی و کوشش در ابطال ظلم و عدوان و جور و طغیان
آنها مامور فرموده العیاذ بالله برای مجادله خود فرستاده و برای معارضه خود مبعوث فرموده ظاهرا
جناب مخاطب را وکالت کفار و مشرکین و تمهید قواعد کفر و شرک بسیار منظور نظر افتاده و چون این
وکالت بجز تلبس بلباس تشیع امکانی نداشت لباس آن در بر و عمامه آن بر سر کرده بسبب تشیع
و امامت اهل اسلام نشسته در کار خویش مشغول می باشد فلا جزاه الله خیرا بالجمله این توهم سخیف که
مخاطب ظریف را در مسلک اول و در اینجا دامنگیر شده و آن را از بدایع اشکالات و غرایب معضلات
گمان برده محض لغو و واهی است و اصلا لیاقت آن ندارد که جناب مخاطب تحریر آن بر زبان آرد
و همت را بتحریر و تقریر آن بر گمارد نمی دانم که اگر ملاحده و زنادقه این اشکال بر اهل اسلام وارد
سازند و بطلان نبوت انبیا علیهم السلام که هدایت مبعوث الیهم بر دست ایشان واقع نشده
و عبث بودن ارسال ایشان نسبت باین ناسزایان ثابت سازند و گویند که هرگاه حق تعالی
بعلم خود دانسته که این گمراهان هدایت نخواهند یافت و کفر و ضلال شان حتمی است و تغییر نخواهد
یافت باز ارسال انبیا بایشان و دعوت ایشان بسوی اسلام و ایمان عبث محض و مجادله حق تعالی
بود جناب مخاطب ایشان را چه جواب خواهد داد و کدام حیله و مسلک خواهد گزید یا بشبهات خود دندان شکسته
نموده بتقریر اهل حق رجوع خواهد آورد و اشکال خود را از سر تا قدم باطل خواهد گفت بنابر این چه ظاهر است
که مخاطب ایشان سراسیمه و [illegible] اعتراض و ایراد بر اهل حق افتاده که از لزوم شناعت الحاد و زندقه هم
باکی بر نداشته و هرچه بخاطر رسید بلا تحاشی نگاشته و از نهایت [illegible] اکثر از [illegible] تحقیقات
و افادات انگاشته قال الفاضل المتوحل المتعمل هداه الله
تعالی الی سواء السبیل حدیث [illegible] قالت بینا انا [illegible]
الحسن و الحسین عند رسول الله اذ التفت الینا فبکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال ابکی مما یصنع بکم بعدی فقلت و ما ذاک یا رسول الله قال ابکی من ضربة [illegible]

علی القرآن ولطم فاطمة خدها وطعنة الحسن فی الفخذ وسم الذی یسقی وقتل الحسین آه

واین روایت نص ست درانکه آنجناب بر تمامی تفاصیل ظلم وبیداد که بر ذریه نبویه رفت واقف بود واهلبیت خود را از جفات متفرقه اندک براین امور واقف می نمود چنانچه مقتضای مصلحت ست و بعد از جمع وتلفیق این احادیث وانچه بعد ازین می آید ودر مصر وضاحت فقیر خاکسار هرگز ارتیاب را دخلی نمی ماند کما لا یخفی **اقول مستعینا بالملک الجلیل** این روایت دلالت دارد بر قتل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از ابن ملجم که بداح ازا اعاظم اهلسنت بظن صحابیت بد دانند بلکه طاقتش را مطعون انکارند کما فی طبقات السبکی واقع شده نه از حضرات ثلثه اللهم الا ان یثبته المخاطب النبیل بدلیل وزخم زدن بحضرت امام حسن بر فخذ مبارک جنابش که از لشکریان بر بنیان جنابش صادر شده ومسموم نمودن آنحضرت که خلیفه برحق وامام بالصدق اهلسنت معاویه فاویه علی ما فی الاستیعاب والعقد الثمین وطبقات ابن سعد وتاریخ ابی الحسن المدائنی وتذکرة الخواص لسبط ابن الجوزی وتهذیب الکمال وتذهیب التهذیب وغیرها من الکتب المعتبرة نهایت دخیل دران بوده وقتل کردن فرزند دلبندش که علی ما فی شروح الجامع الصغیر کالکوکب المنیر وغیره نزد اکابر اهلسنت خلیفه برحق بوده وابن العربی که از اکابر اماثل اهلسنت است نیز تحقیق این قتل نموده هست سید شباب اهل الجنة رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در دست او می داند حضرت امام حسین را که بزعم اعاظم سید شباب اهل الجنة العیاذ باالله بحق مقتول شد و پر ظاهر ست که این واد وبیداد بر ذریت امجاد از حضرات ثلثه واقع نشده مگر اینکه جناب مخاطب مصراع مشهور بر خوانند که خون شهیدان تمام بر گردن اوست پس البته مقام سرپائین افگندن است آری لطم حضرت فاطمه البته از فلان یا فلان واقع شده هرگز درین باب ارتیاب را دخلی نیست وعلی کل تقدیر وجه نص بودن این حدیث شریف بر اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر تمامی تفاصیل ظلم وبیداد که بر ذریت آنحضرت رفت بر فقیر ظاهر نمیشود زیرا که از ین حدیث شریف اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر بعض تفاصیل ظلم وبیداد که بر ذریه نبویه رفته واضح ست لا جمیع التفاصیل کما ادعاه المخاطب النبیل ونیز وجه نص بودن آن بر اینکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اهلبیت خود را در اوقات متفرقه اندک اندک براین امور واقف می نمود پیدا نمی شود پس مخفی نماند که جناب مخاطب در نقل این حدیث هم تعصب بکار برده از غایت محبت قرآن و نهایت

۱۲ قال ابن العربی ... فیض القدیر شرح جامع صغیر وکوکب منیر ... ۱۲

خدمت آن کافر را الرشید القرآن بالكسر القرآن وهم اساءة الادب فی حق عثمان لفظ قرن را
در فقره من ضربك على القرن قرآن خوانده قرن بفتح قاف و راء مهمله بعد با نون بمعنی سر است یعنی
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بامیر المؤمنین علیه السلام که بجای من از ضربت
سر تست جبیر هم می رباید که مخاطب معنی زدن آنحضرت بر قرآن چه تصور فرموده **قال**

الفاضل المتوحل النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

حدیث هجدهم روایت امام اعظم طوسی در کتاب امالی باعتراف شهید ثالث امامیه در مجالس المؤمنین
هست از قیس بن سعد قال سمعت علی بن ابیطالب علیه السلام یقول انا اول من یجثو
بین یدی الله عز وجل یوم القیامة للخصومة یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول کسی خواهم بود الی
جهت خصومت مخالفان خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی
آنها پیش قاضی روز جزا زانوی مبارک بر زمین خواهد زد که بکمال جد و جهد مخالفین خویش را بدوزخ
برد و سید المرسلین با وصف انهمه علم تفصیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره از
دریا و ذره از صحرا است شفاعت آنها کند و انواع عطوفت و اقسام شفقت درباره شان مرعی دارد

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل نمیدانم
که چرا مخاطب با وصف اطناب و اسهاب در هر باب از تبیین دلالت این حدیث بر آنچه در صدد
آنست اعراض ورزیده از ذکر منافات آن با التدری که بارها بر زبان آورده در تحت هر حدیث بیانی
تازه و تقریری لطیف وارد نموده دل فرو دیده و بتقریر سابق یعنی منافات آن با شفاعت اقتصار ورزیده
چنانچه گفته سبحان الله جناب مرتضوی الخ چه صریح است قول اعاده همان شبه سابقه است که بارها
جواب آن شنیدی یعنی کسانیکه لائق تعذیب و مستحق جهنم بودند چگونه جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم در حق ایشان شفاعت و عطوفت کند چنین بنابر ذکر این حدیث درین دلیل دوم
مناسب بودند در جمله این احادیث که برای اثبات علم تفصیلی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
بر تفاصیل احداث و ارتداد خلفای ثلثه فراهم آورده و مخفی نماند که جناب مخاطب را عنان جسارت
و عدم مبالات بجائی رسیده که بلا دلیل و بی اقامت برهان قطعا حکم بوضع و اختلاق روایات عترت طاهره
که فاضل رشید کالنظر من الشوکة الحدیدة روایات منقوله را از آنحضرات که در طریق اهل حق مرویست

ببین خضوع و خشوع پس و پیش می نهد و دعوی احتراز از رد و ابطال آن دارد و همت را بتوجیه و تاویل
آن بیگار نموده چنانچه در صدد این روایات بر آمده چه بنگر که محض تعصب بلا تحقیق و تامل این ادعا
آغاز نهاده و حرصی و بغض عجیب افتاده یعنی تعمد این روایت امالی از موضوعات دگر باره دست
از حجیت اجماع امت برداشته روایات کتابی را که حلیف قرآنست از موضوعات و مفتریات انگاشته
بر طعنه زنی ائمه و شیوخ و اساطین دین خود و گرفتن ایشان از مفتریان کذابان و دروغگویان و مصدقان
افترات همت گماشته نمیدانم که اگر چه جناب او بظاهر پیرو تعصب و انفض پیش گرفته لیکن از امعان نظر
در برخی از مواضع این کتاب و دیگر مصنفات انتقادی چنان سر میزند که در پرده آن مقصود دیگر پیش
نظر می دارد یعنی ائمه و مقتدایان و حماة و رعات دین اسلام خود را فضیحت کردن میخواهد لیکن از هر چه
حیا کرا از شناعت لشد با و رسیده بی پرده بر آن جسارت نمیکند لهذا بیچاره روافض را وسیله ایصال این
شناعات و فضائح باساطین دین خود گردانیده و از اینجا کذا ظاهر است که مقصود بالذات اشرف است از
مقصود بالعرض الحق را ازین تشنیعات جناب مخاطب نباید فهمیدن که این همه تشنیعات از وجه
ابتلاع بائمه سنیه میرسد که ایشان هم بالعرض درین شریک شوند و البلیة اذا عمت طابت اذا انفاوتت
فعلی من تغفرت علیه هانت بالجمله تعمد این روایت امالی از مکذوبات و مجعولات موجب بسا حیرت
ارباب خبرت است فان البخاری رواه فی غیر موضع من صحیحه بهذا الفاظه فی کتاب المغازی
حدثنی محمد بن عبد الله الرقاشی قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی یقول حدثنا ابو مجلز عن قیس
بن عباد عن علی بن ابی طالب انه قال انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیامة
انتهی از ین مقام و امثال آن واضح میشود که حکم حضرات اهل سنت بوضع احادیث اهل الحق از راه هوای
نفس و محض تعصب و عناد است نه از سر دین و انصاف چه جناب مخاطب بمجرد آنکه این روایت را
در طرق اهل حق وارد دیده انرا در جمله موضوعات مزعومه داخل کرده و اصلا از کتب دین و ایمان
خویش خبری نگرفته که دران هم این روایت موجود است بلکه بصحت رسیده است بلکه اجماع بر صحت
و قبول آن منعقد گردیده فوا فضیحتاه و وا اسفاه که جناب مخاطب در مقابله اهل الحق چنان گسسته مهار
میرود که اجماع امت را ساقط از اعتبار و شیوخ و ائمه خود را که از الاف الوف هم متجاوز اند پایه استهزا
و استسخار و کتابی را که حلیف کتاب خدا است مورد تشنیع و انکار میگرداند قوله سبحان الله جناب

مرتضوی قسیم جنت و نار الخ اقول ذکر صفت قسیم جنت و نار اگر از راه اعتقاد و تحقیق و تصدیق نیست
کما هو مدلول الکلام فهذا الانفاق و اگر برای طعن و تشنیع و تعریض است کو این محمل بنا بر افادات شاه صاحب
در تحفه و خرافات خود مخاطب ازالة الغین عجالتی ممنوع باشد پس حوالیش آنکه ربی متعصبین سنیه بسبب کمال عناد
و غفلت انکار آن می نمایند چنانچه از تحفه اثنا عشریه هم مستفاد میشود و از صواقع هم توان دریافت
بلکه خود جناب مخاطب بسلک اول درباره حصول این صفت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام
صراحةً تشنیع بلیغ نموده و العیاذ بالله تبرهم باطل نمود فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام از جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم از آن ثابت کرده چنانچه بعد ذکر سندی از خرافات مزبوره گفته انهم که شنیدی
اکثرش متعلق بعالم و نیابت در اکثر حال عالم آخرت آنچه بدان تعلق وارد در کتب امامیه مطالعه
کنی مضمون افضلیت امیر کل امیر بعین الیقین میرسند زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند
داد و ملائکه مقربین و جناب سید المرسلین در ارسال آن سفیر محض خواهند بود و ازین است که در
احادیث قدسیه متواتر و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن علی آفریده ام اگرچه پیغمبر اطاعت
من کند و بهشت را برای دوست او برگزیده ام اگرچه پیغمبر عصیان من ورزد الی غیر ذلک من
الاخبار المعتمدة و الآثار المعتبرة التی ذکرت فی المناقب فی کتاب الروضة و اللوامع مثل ذلک کثیر
قطعاً چندی از روایات آنها کنم و تفصیل رانظر تطفل بودن انتقام موقوف دارم شیخ الشائخ
در علل خود روایتی می نماید و در کتاب خصال نیز جائیکه منقبتا منقبت بروایت حضرت امیر
شمرده که احدی در آن شریک مناقب مرتضوی نیست می آرد و اما الثامنة و الستون فان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال یا علی اذا کان یوم القیامة نادی مناد من بطنان العرش این
سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم فیأتینی رضوان بمفاتیح
الجنة و یأتینی مالک بمقالید النار فیقول ان الله جل جلاله امرنا ان ندفعها الیک و یأمرک
ان تدفعها الی علی بن ابیطالب فتکون یا علی قسیم الجنة و النار و پر ظاهر است که چون
هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر جنت و نار چیزی دیگر است و
استقلال او چنانکه برای امیر مفاد این روایات معتبره است چیزی دیگر الکنون از کسانی کنم ده
شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر حجج طبقات دوزخ و

فرادیس بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شد و دیگر کدام امر باقی ماند که شاید تصرف اعراف که نزد شیعه باشند بهشت
بهشت مخصوص جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب بسبب اودون و ناپایدار
بود و نیز مثل عهده وزارت دار السلطنت لکهنو یا مناصب عالیه که اشرف و ابقی و مستدام است نسبتی ندارد
اگر روایات امامیه را تصحیح کنی و آنچه بر سی و ر لوامع در باب اعراف آورده بنظر سرسری ببینی بلکه
بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درین باب هرگز مستقل نخواهی یافت
انتهی عجب که جناب مخاطب معدوم النظیر با این همه افتخار و مباهات در تحریر و تقریر و ادعای
تفوق و مسابقت بر اعلام مشاهیر بلکه تسفیه و تحمیق فضلای محققین و حذاق نحاریر و گرفتن ایشان
از اطفال دبستان کتب ابجد خوانی و نسبت ایشان بمجانبت کلیه از آیات و احادیث رسول
یزدانی و طعن ایشان بقلت تتبع و تدرب و قصور باع الی غیر ذلک مما سود به الاوراق من العبارات
المشتملة النطاق فی الازراء علیهم و الغض منهم بهفوات و ترهات اکذوبات متعصبین متکلمین خویش
گول خورده جابجا احادیث صحیحه و روایات و اقعیه را از قبیل اضحوکات و سخریات و واهیات و مکذوبات
گمان می برد و بنای طعن و تشنیع شنیع بر آن میگذارد سبحان الله بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام قسیم جنت
و نار که در اخبار و آثار وارد است مایه استهزا و طعن و تسخر می داند و کفر صریح و ضلال فضیح بر آن لازم می نماید
و بزعم باطل خود به تجهیل و الزام ناحق می پردازد و ما نمیداند که این صفت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بروایات ثقات اهل سنت هم ثابت شده و حضرت امام رضا علیه السلام آنرا از آبای کرام خود روایت کرده
چنانچه نور الدین سمهودی در جواهر العقدین علی ما نقل الوالد الماجد قدس الله نفسه گفته قال الحاکم
الزرندی قال المامون لعلی الرضا بای وجه جدک علی بن ابیطالب قسیم الجنة و النار
فقال یا امیر المؤمنین الم ترو عن ابیک عن ابائه عن عبد الله بن عباس رض قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول حب علی ایمان و بغضه کفر فقال بلی قال الرضا
فقسمة الجنة و النار علی حبه فقال المامون لا ابقانی الله بعدک یا ابا الحسن اشهد انک
وارث علم رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی فلما اتی
الرضا الی بیته قلت له یا ابن رسول الله ما احسن ما اجبت به امیر المؤمنین فقال یا ابا الصلت
انما کلمته من حیث هو و لقد سمعت ابی یحدث عن ابیه عن علی رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انت قسیم الجنة والنار فیوم القیامة تقول للنار
هذا لی وهذا لک انتهی نمیدانم که بعد ثبوت این صفت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام از زبان مبارک
امام رضا علیه التحیة والثناء که فاضل رشید در ایضاح عصمت آنجناب از فصل الخطاب نقل میکند و مباهاة
و افتخار آنرا ابتغاء للحق ذکر می‌نماید کدام حیله میانگیزند و چسان بر آفتاب روشن خاک می بیزند
آیا عذر تشیع آنجناب را کافی جامع الاصول حیث عده من مجددی مذهب الشیعة میشمارند یا در روایت
آنجناب را ساقط از پایه اعتبار میسازند و ذکر این احتمالات را از قبیل هفوات ابن تیمیه متعصب انگاشت چه
ابن حبان علیه ما یستحقه من الخزی والهوان کما یظهر من المیزان وغیره بر رواة آنجناب قدح کرده یعنی در پرده
نسبت روایت عجائب نسبت روایت موضوعات و اختلاق اکذوبات خاکش بدهان بآنجناب کرده
و با وصف دلالت احادیث معتبره بر حفظ عصمت آنحضرت از خطا کما یظهر بوجوه من الایضاح وفصل الخطاب
نسبت وهم و خطا صریحا بآن حضرت کرده و دیگر ائمه قوم در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قدح
کرده اند و مساوی علم ما و اشقیا نوشته و در روایتیکه از آنجناب منقول است طعن کرده و تضعیف
آن پرداخته و در وجه ضعف آن داخل بودن آنجناب در راوی دیگر در طریق آن بیان کرده و قدح
آنحضرت از قطان آورده کما یظهر من فیض القدیر اگر جناب مخاطب هم باقتفای آثار این بزرگان
نسبت روایت موضوعات و اختلاق اکذوبات فرمایند چه خلل در امامت و جلالت و شان و دیانت
او راه می یابد یا بهای اعتبار اولی الابصار پست که مخاطب چنین حدیث شریف را که مروی بسلسلة اهل بیت
یعنی حضرت امام رضا علیه السلام از آبای کرام خود از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله نقل کرده کفر صریح
و ضلال و الحاد محض میدانند یعنی از کمال عناد و تعصب آنرا مستلزم افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم می پندارند و حیرت آنست که جناب مخاطب از همین مولوی
در مسالک دل بعض اکاذیب در فضائل شیخین بمقابله اهل حق نقل کرده پس حیرانم که این حدیث
را در آن دیده و ملاحظه کرده و باز دیده و دانسته عبارت بدین هفوات و خرافات کرده یا بنظر بصیرت
آنرا ندیده و از جواهر زواهر آن که عبارت از احادیث واقعه آنست بجوهری تحلیه جید عاطل خود
ننموده که باین کلمات سخیفه متفوه میشد و بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام قسیم جنت و نار
از دیگر کتب حضرات اهلسنت هم ظاهر میشود مثل مصنفات دارقطنی و دیلمی و شاذان فضلی و سیوطی

۵۴۳

ومناوی وملا علی متقی وسید علی همدانی وابن اثیر جزری وقاضی عیاض مالکی وابن حجر در کتاب اعنی محرقه کرد وعصرف
شیخ عبد الحق دهلوی علی ما فی الایضاح للرشید مشتمل است بر تعصب گفته اخرج الدارقطنی ان علیا
قال للستة الذین جعل عمر الامر شوری بینهم کلاما طویلا من جملته انشدکم بالله هل
فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انت قسیم النار والجنة یوم القیامة غیری قالوا اللهم لا
ومعناه ما رواه عنترة عن علی الرضا انه صلی الله علیه وسلم قال انت قسیم الجنة والنار فیوم القیامة تقول النار هذا لی و
هذا لک انتهی ودر کنز العمال وجمع الجوامع مذکور است علی قال انا قسیم النار اخرجه شاذان الفضیلی فی رد
الشمس ومناوی در کنوز الحقایق آورده علی قسیم النار اخرجه ابو داود الطیالسی
ودر کتاب روضة الفردوس منتخب فردوس الاخبار که آنرا شهردار بن شیرویه ساخته حدیثی آنرا در باره
فضل شیخین متعدد است ومقام احتجاج وارد کرده وبعضش با عتراف شاه صاحب در تحفه از مشاهیر
محدثین است مذکور است وعنه عن حذیفة قال قال علیه السلام علی قسیم النار فلیس ینبغی للنار
تاکل منه شیئا وقاضی عیاض در شفا در ذکر اخبار جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بغیبات گفته
واخبر بملک بنی امیة وولایة معاویة ووصاه واتخاذ بنی امیة مال الله دولا وخروج
ولد العباس بالرایات السود وملکهم اضعاف ما ملکوا وخروج المهدی وما ینال اهل بیته
وتقتیلهم وتشریدهم وقتل علی وان اشقاها الذی یخضب هذه من هذه ای
لحیته من راسه وانه قسیم النار یدخل اولیاءه الجنة واعداءه النار وابن اثیر در نهایه
گفته وفی حدیث علی رضی الله عنه انا قسیم النار والجنة اراد ان الناس فریقان فریق معی
فهم علی هدی وفریق علی فهم علی ضلال فنصف معی فی الجنة ونصف علی فی النار و
قسیم فعیل بمعنی فاعل کالجلیس والسمیر قیل اراد بهم الخوارج وقیل کل من قاتله انتهی
وزمخشری در فائق گفته علی انا قسیم النار ای مقاسمها ومساهمها یعنی ان اصحابه علی شطرین
مهتدون وضالون فکانه قاسم النار ایاهم فشطر لها وشطر معه فی الجنة وسید علی همدانی در مودة القربی
مودتی خاص برای ایراد احادیثی متضمن این معنی که مفاتیح جنت ونار بدست جناب امیر المؤمنین علیه السلام
خواهد بود منعقد کرده واحادیث وروایات متعدده در آن وارد فرموده واو اعتراف نموده بحسب
جاحدین ومعاندین باینکه بعض توجیهات وخرافات انکار فضائل مرتضویه می نمایند داده و

۵۴۴ استقصاء الافحام جلد ثانی

وادریس عبد الستار دهلوی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته من کلام علی ... الشوری ... انشدکم الله هل فیکم احد قال له رسول الله انت قسیم الجنة والنار یوم القیمة غیری قالوا اللهم لا ومعناه ما رواه ... علی الرضی رضی الله عنه قال ... انت قسیم الجنة والنار یوم القیمة تقول النار هذا لی وهذا لک ۱۲

و در اظهار حق از ملامت لائمین و تشنیعات جاهلین و ملحدین خوفی و باکی پیش نظر ننهاده چنانچه فرموده
المودة الثامن ان مفاتیح الجنة والنار بید علی رضی الله عنه عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی اعطانی مفاتیح الجنة والنار فقال لی ادفعها الی علی فلا تخرج من تشاء و تدخل من تشاء
وعن زید بن اسلم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی یا علی بخ بخ
من مثلک والملائکة تشتاق الیک والجنة لک انه اذا کان یوم القیامة ینصب لی منبر
من نور ولابراهیم منبر من نور ولک منبر من نور فتجلس علیه واذا منادی ینادی بخ بخ من
بین حبیب وخلیل ثم اوتی بمفاتیح الجنة والنار فادفعها الیک وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابن عباس علیک بعلی فان الحق علی لسانه وان الله اتی بجانبه وان
هذا قفل الجنة ومفتاحها وقفل النار ومفتاحها به یدخلون الجنة وبه یدخلون
النار وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم القیامة
یاتینی جبرئیل ومیکائیل بحزمتین من المفاتیح حزمة من مفاتیح الجنة وحزمة من مفاتیح النار وعلی
مفاتیح الجنة اسماء المؤمنین من شیعة محمد وعلی وعلی مفاتیح النار اسماء المبغضین
من اعدائه فیقولان لی یا احمد هذا لمبغضک وهذا لمحبک فادفعها الی علی بن ابی طالب
فیحکم فیهم بما یرید فوالذی قسم الارزاق لا یدخل مبغضه الجنة ولا محبه النار ابدا آمنا اما جناب مخاطب
را باید که از مسند تکلم و مناظره برخیزد و خاک بیابانها بر خود بیزد و سر خود بسنگ خارا زند و جامه را چاک ساز ده
دیوانه وار رو بصحرا نهد که بدین کتب مشهوره که دست مال الملیه علوم سنت محبوری نکرده بخیالات واهیه
سخیفه احادیث عترت طیبین معصومین و ارشادات جناب سید المرسلین و وصی خاتم النبیین صلی الله
علیه وآله اجمعین را بنظر بدیده و آنرا از اکاذیب مخترعات دانسته فاعوذ بالله من شرور انفسنا و
سیئات اعمالنا و هفوات اقوالنا وسقطات اقلامنا و عثرات السنتنا و شنائع اوهامنا و مخفی نماند
که نادیدکه ابن اثیر برای این حدیث ذکر کرده قابل قبول ولائق اعتنا نیست زیرا که بنص امام رضا علیه السلام
منافی واقع قسمت جنت و نار که برای سرور ابو الائمة الاطهار علیه وعلیهم الصلوات ما اختلفت اللیل
والنهار ثابت است همین است که آنجناب بروز قیامت قسمت روضت خواهد کرد و مؤمنین مخلصین را از
نار محفوظ خواهد داشت و معاندین و جاحدین را بسمت نار خواهد فرستاد خواهد فرمود نبار رکم علیهم

اینکه برای تست و لله الحمد علی وضوح الحق لعبد عناد المعاندین وظهور الصدق لجحد جحد الجاحدین و بعد
آنکه تصریح می‌نمایند که حضرات اهلسنت فقط بروایت اتصاف جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بصفت
قسیم نار و جنت اکتفا نساخته اند بلکه بحمد الله بعض مضامین زائد برین خصال که مخاطب باکمال خوشخصال
از کتاب خصال نقل برداشته درباره اختیار آنجناب بروز قیامت روایت میکنند یعنی می آرند که از
جانب جناب احدیت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ندا خواهد رسید که میزان با تو سپردم عمل هرکرا خواهی راجح
کن و عمل هرکه را خواهی سبک کن و حوض را هم بتو حواله کردم هرکرا خواهی ازان سیراب کن و هرکرا خواهی
ازان محروم کن و بسوی صراط برو و هرکرا خواهی از گذران منع کن و هرکرا خواهی گذر بده و بسوی جنت برو
هرکرا خواهی داخل آن کن و هرکه را خواهی ازان بران چنانچه ابو محمد احمد بن محمد بن علی بن العاصمی
در زین الفتی که نسخه عتیقه آن که از نظر انور فاضل مخاطب گذشته و بعض حواشی آن بدست خود نیز
ثبت گشته بعض افاضل الهند بران نوشته مزین ست از نقلیات روزگار بدست این خاکسار
افتاده آورده اخبرنا الحسین بن محمد البستی قال حدثنا عبد الله بن ابی منصور بن بکر
قال حدثنا محمد قال حدثنا محمد قال حدثنا محمد قال حدثنی حمید عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله ینادی ۵۴۷
یوم القیامة یا علی بن ابیطالب بغیر مناد ویسمی باربعة اسماء یا علی بن ابیطالب جعلت المیزان بیدک فرجح من شئت
واخفض من شئت ویا اسد الله جعلت حوض محمد بیدک فاسق من شئت واحبس من شئت ویا سیف الله
علی اعدائه امدد الی الصراط فاحبس علیها من شئت وجوز من شئت ویا ولی الله اذهب الی باب الجنة فادخل من شئت الجنة واصرف عنها
من شئت فانه لا یدخلها الا من احب بقلبه قلت ومن هذا المعنی قال الشاعر قسیم النار والجنة علی
الاسنة انتهی اغلب که اگر جناب مخاطب بحظی از انصاف داشته باشد بعد ملاحظه امثال
این روایات که ثقات علمای او در مناقب علویه وارد کرده اند و بروایت آن الهی را از
تشنیعات جاهلین و شبهات رکیکه معاندین مبرا ساخته منت عظیم بر ایشان گذاشته
اند خط بطلان بر هفوات خود کشیده و ندامت و خجالت زائد بر حد کشیده و از خواب غفلت
گران تعصب بیدار شده چشم غفلت بمالد و بر ترهات خود که از قبیل بوادر لسانیه بلکه
هواجس شیطانیه [illegible] هزار زار بنالد و داند که در کدام ورطه مهلکه افتاده و زبان را بچنین کدام
امر کشاده ولیکن [illegible] مخاطب درین قبیل و قال و جولان دادن قلم سقط رقم خود را

(استقصاء الافحام جلد ثانی)

درین محال بخرافات و بهفوات مشایخ خود گول خورده که ائمه و اسلاف او این سباطر را مستند ساخته
اند و اقبح این باب تشنیع بر اقوال احادیث نبویه و آثار علویه و اخبار معصومیه پرداخته نه بینی که شاه صاحب
که دربیه دل تسلی زبان طعن بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دراز ساخته اند اقوال
آنجناب را العیاذ بالله ماخوذ از نصاری میدانند چنانچه در خاتمه بهفوات خود در تحفه میفرمایند
و غلو در محبت ائمه و اعتقاد الوهیت ایشان یا حلول روح الهی در ایشان و انبیا را معصوم دانستن و علم
غیب ثابت کردن و موت انبیا را باختیار آنها و حضرت امیر را قسیم النار والجنة و حاکم روز جزا
قرار دادن و خود را بسبب حضرت امیر مغفور و ناجی گمان بردن همه ماخوذ از نصاری است که
عبودیت حضرت مسیح علیه السلام را منکر بودند و اینهمه مراتب برای ایشان ثابت میکردند انتهی
و چون کالشمس فی وسط السماء واضح گردید که اعتقاد بودن حضرت امیر المومنین علیه السلام قسیم النار
والجنة ماخوذ از ائمه معصومین علیهم السلام و از خود جناب امیر المومنین و حضرت خاتم النبیین
بلکه ارشادات و منادات رب العالمین است پس این هرزه سرای شاه صاحب از قبیل خرافات ملحدین
۲۷۰ و مطاعن شیاطین بر شرایع دین باشد و نیز چون جناب او این اعتقاد را ماخوذ از نصاری میداند بنابرین
آنچه بر او لازم می آید که درباره رسول مختار و ائمه اطهار بلکه پروردگار اعتقاد کند کی مومنی
و موحدی را امکان است که از آنجناب بگیرد اینست حال این حضرات که بجبر و قهر نام تسنن و
اسلام بر خود بسته در تخریب دین و تشنیع بر ارشادات خاتم النبیین بلکه رب العالمین کوشیده
اند و قدر شناسی نا شناکرده نیست که چون این بزرگان در پی ابطال فضایل علویه که از
اعظم فضائل آنجناب است افتاده بودند بگرداب جهل و سبیل الزام وا افتادند که حالا
جز آنکه بکمال شناعت بهفوات خود و بنهایت سخافت آن قائل شوند و یا از ادعای اسلام
و انتحال ایمان دست بردارند چاره نیست و مخفی نماند که اگر این حضرات یعنی کابلی و دهلوی
و جناب مخاطب بکتب فضایل جناب امیر المومنین علیه السلام و مناقب
اهل بیت علیهم السلام رجوع نا کرده ند و ابواب مناقب این اطهار را
از صحاح و اسفار خویش تفحص نکردند و ازین جهت چنین منقبت جلیله
حضرت امیر المومنین علیه السلام را بنظر بد دیدند و گردن از قبول آن پیچیدند چندان جای

حیرت نیست که این بزرگان با اهل‌البیت علیهم السلام چه کار دارند و از تفحص مناقب و محامد این حضرات چه تعلق
و حاصل فی ذاهل هرچه بر زبان آرد مقام استعجاب نیست لیکن تحیرم که چسان بر مناقب حضرات شیخین
نظری نا افکندند و شطط بصیرت ندیدند که این وضاعین چه خرافات رکیکه جسته جسته بافته اند پس
گو این حضرات با بطال فضائل مرتضوی پرداخته تشفی قلب غیظ خود فرموده باشند لیکن با بطال مناقب شیخین هم
پرداختند و کذب و افترای آن کالشمس فی رابعة النهار روشن ساختند نمی بینی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول
نقاب حیا از رخ برافکنده از زبان اهل خویش مدائح و تصرف شیخین در روز قیامت و حکم الهی
شان بر حوض و میزان و ابواب جنت و نیران بعض روایات عجیب و غریب بر منصه بیان آورده بهت را بعد لی
تحقیق آن میگماید و نازنین و افتضاح و ابتهاج بر عین خرافات میسازد و باثبات تفویض کار زمانه یوم حساب
بایشان میپردازد چنانچه در نوادر الاصول به بانگ بلند بهنگام میسراید حدثنا الفضل بن محمد قال حدثنا
الحسن بن ایوب الدمشقی قال قرأت علی عبد الله بن صالح المصری قال حدثنی سلیم بن عبد الله
الکلابی قال حدثنی ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کان یوم القیامة نادی مناد لیقم اهل الله فیقوم ابوبکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان
ذو النورین و علی بن ابی طالب فیقال لابی بکر قم علی باب الجنة فادخل فیها من شئت برحمة الله
ورد منها من شئت بقدرة الله و یقال لعمر قم عند المیزان فثقل میزان من شئت برحمة الله
واخف میزان من شئت بقدرة الله و یقال لعثمان خذ هذه العصا تذود بها الناس عن
الحوض و یقال لعلی البس هذه الحلة فانی خبأتها لك منذ خلقت السموات والارض الی
الیوم ولذلك قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارحم امتی بامتی ابوبکر واقواهم فی دین الله
عمر واصدقهم حیاء عثمان بن عفان رضی الله عنهم فهذا الحدیث الاول یبین منازل
القوم انهم اهل الله و خاصته وانه یکشف ذلك لاهل الموقف غدا لیطلعوا علیهم فعند ذلك
وان الرحمة حظها من الناس ابوبکر وان الحق حظه من الناس عمر فلذلك یقوم ابوبکر عند باب
الجنة و یقوم عمر عند المیزان بین هذا القول عن الرجلین ان تلبیهما کانا قد استویا بالله
وکانا فی قبضته فلا یرحمان الا من یرحم ولا یغضبان الا من یغضب وهذا من الامانة
فاذا صار الامین بحال یستکمل الامانة فوض الیه فیکون مشیئته قد

وافقت مشية الله التي اثبتته فهؤلاء قوم قد صاروا امناء الله ووقفت قلوبهم بين
يديه رافضين لشيئهم فلذلك قال اهل الله والاهل وكلاهما بمعنى واحد ويكلون اليه
يرجعون اليه في كل شيء فيبرز لاهل الموقف فينقادون بقلوبهم وضمائرهم التي كانت فيما
بينهم وبين الله كرامة لهم وتنويها باسمائهم في ذلك الجمع فكان الغالب على ابي بكر الرحمة وال
الحيوة والغالب على عمر القيام بالحق وتعزيزه فكانهما كانا ممن هو في قبضته لينه فسئله
فاستعمل هذا بالرحمة وهذا بالحق فاذا كان يوم القيامة وقف هذا عند باب الجنة وهذا
عند الميزان انتهى وفراست وفطانت واضع اين خرافت ديدنی ست که بغرض ترويج باطل خود ايقاع
اشتباه در قلوب عوام اشتباه الناس کذب با اسم امير المؤمنين عليه السلام هم بميان آورده تا سخيفين گول
خورند وگمان برند که چون فضيلت جناب امير المؤمنين عليه السلام هم درين روايت مذکور است صحيح
واقعي بوده باشد ليکن تعصب وبيبالي هم نگريستنی ست که با آنکه باين غرض باطل ذکر فضيلت جناب
امير المؤمنين عليه السلام درين حديث نموده ليکن خوش نشد که براي آنجناب فضيلتي که عشر عشير
فضائل ثلثه باشد ثابت کند بلکه درباره آنحضرت صرف همين قدر آورده که حقتعالى آنجناب را
امر بپوشيدن حله که حقتعالى آنرا پوشيده وداشته بود خواهد فرمود ديگر ظاهرست که اين را با آن فضائل
موضوعه ثلثه يعني حکمرانی ايشان بر حوض کوثر وميزان وجنت چه نسبت است کجا پوشيدن يک حله
وکجا اين تسلط وحکومت که کارخانه جنت ونار وميزان وکوثر حواله ايشان شود پس اين کذاب
ومفتري را در ذکر اين فضيلت هم مرتبه علويه بطور غريب منظور افتاده يعني در لباس محبت داد
عداوت داده مرتبه آنحضرت را بنسبت ثلثه بمدارج کثيره فروتر گذاشته کاش اگر حوض وميزان و
جنت را حواله شيوخ ثلثه کرده بود اختيار صراط را بجناب امير المؤمنين عليه السلام وا ميگذاشت
ودر نسبت آن با آنحضرت خست را کار فرما نشده سالک صراط مستقيم درين باب ميگرديد بالجمله
از امثال اين مقامات صراحة واضح ميگردد که چنانچه شيوخ ثلثه خلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام
را غصب کرده ونام امامت وخلافت که حق آنجناب بود بر خود بستند هوا خواهان شان باقتفاي آثار
مکاره ايشان قدم را از ايشان هم فراتر نهادند وبغصب چنين فضائل مختصه آنحضرت عليه السلام ميرد ا
وبر دعاوي لاطائل کشيدن ايشان هم جسارت شان نهشته اقدام نمودند سبحان الله اين چه وقاحت

دیدنی ست که ثبوت اختصاص خبث و نیران در حق کسی که بنص احادیث کثیره متفق علیها بین الفریقین
برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت است بسوی ثلثه بر می گردانند و از نهایت بی اذعانی و
حیائی این افترا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم منسوب میسازند و از بیحیایی و اضعین مفترین
این حدیث چندان عجب نیست که کار ایشان همین بوده که بخوشامد مروانیه و عباسیه و طمع زخارف
دنیویه روز و شب جز افترای این خرافات و وضع این ترهات کاری نداشتند و بسیاری ز روات
سنیه بتصریحات اکابر قوم همین شغل داشتند و باین منقبت معروف بودند لیکن حیرت
است و فراوان حیرت از حکیم ترمذی که با آنکه بر مزعومات باطل و توهمات فاسده بر اهل حق کما
اینکه ایشان العیاذ بالله باحادیث موضوعه فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت میکنند تشنیع
تشنیع و تهجین بلیغ نموده که همه اش عائد باوست از خود بچنین افترات و موضوعات
دل داده باهتمام تمام نقل آن نموده باذعان و ایقان آن گردیده در تبیین و توضیح
و تشریح آن دست و قلم را رنجه داده ایه فضیحت دارین برای خود و اولیای خود دانسته
آتش غضب الهی بر خود افروخته از وعید روایت آنکه وبات نا اندیشیده خود را در عید افترا ۵۵۵
برسر و در النسبه حیان صلی الله علیه و آله و سلم داخل نموده فلا افلح حاله ولا طال باله و کاش
جناب مخاطب که بر سفارت جناب خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در ایصال مفاتیح جنت و نار
بسوی قسیم الجنة والنار استهزا کرده بنظر عبرت این روایت را میدید که اسلاف او جناب خیر الانام
صلی الله علیه و آله و سلم را برای سفارت هم نه پسندیده اند و بواسطه ندای منادی حق باذن
غیر داعیه ثلثه رسانیده فیا للعجب بین تهاوی و رجب و تعلیلیکه واضع این خرافت با مصدق
آن ذکر کرده یعنی گفته که بهمین جهت یعنی حصول این مراتب در روز قیامت برای ثلثه جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ارحم امتی بامتی الخ از غرایب تعلیلات علیله است
و هرگز محصل آن بفکر علیل و خاطر کلیل نمیرسد زیرا که در حدیث اول صرف همین قدر مذکور است
که حقتعالی با ابوبکر خواهد گفت که تو بر باب جنت بایست و هر که را خواهی داخل آن کن و هر که را خواهی
بران و مجهول دانمعنی ارحمیت چه مجوز رحمیت ابوبکر هم بر امت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
ثابت نمیشود آری اگر در حدیث این هم منقول می بود که ابوبکر بسیاری را از امت آنحضرت

داخل جنت خواهد کرد این تعلیل و تفریع است می آید و چون مجرد حصول افتضاء جنت دلالت بر آن
ندارد و پس محض آن از حیثیت او را متفرع ساختن معنای ندارد و همچنین مجرد حصول اقتضاء
میزان و ثقیل و تخفیف اعمال مردم بغیر مناسبتی لقوت او فی الدین ندارد الا که اقوی فی الدین
بودن شیخ ثانی ثابت میشود که در وزن اعمال عباد مضائقه کند و چون ابو بکر را رحیم تر گردانیده
اند و اغلب که او باین جهت اکثر مردم را بلا دقت و مضائقه بجنت فرستد نه بیدار رحم که ثانی
بر خلاف او مضائقه در وزن اعمال فرماید مگر اینکه لفظ باید که چون وزن اعمال مقدم است
خلیفه ثانی بمقتضای فظاظت و غلظت خود در اول امر با امت آنحضرت دقتها خواهد کرد
و بسیاری را الی جهنم خواهد گردانید لیکن جناب خلیفه اول حاکم اول خلیفه ثانی را منسوخ و باطل
ساخته کوبین حکم خدا تعالی با ایشان مستحقین جهنم را که تخفیف میزان شان از جانب ثانی
واقع شده بود بجنت خواهد فرستاد اما تعلیل او صفت حیا و ثالث بالخیر با مر پروردگار او را بر آن
مردم از حوض کوثر سیراب نگین تر از همه مضامین سابقه است و دلالت کلی بر کثرت حیا و صدق
اتباع آن کثیر الحیا دارد غلط گفتم بلکه غیر از اختلال حواس ایشان در محبت و شغف جناب
عثمان پدید لله کسی انصاف دهد که کثرت حیا و صدق از زم را باز داشتن مردم از حوض چه مناسبت
است دیگر افترای اکاذیب و افترات در شان ائمه خویش پس محمل ست که زبان مردمان
دارند و مانعی نیست مقتضی موجود و معتقدین و جان نثاران خلفا که بقدر جان این افترات
را خرند هم بسیار بالمشاهده لیکن بسا تعجب است که این بزرگان در وقت اختلاق این افترات
و تصدیق آن عقل را که حواله می نمودند و اگر از اصل انصاف بعقل ظاهری هم نداشتند چرا باستفاده
آن از حضرت ابلیس نمی پرداختند که ناصر ایشان ست فقوی پیش نظر دارند مگر اینکه برهان الهی ست که چنین
خرافات کیل بر سخافت عقول ایشان ست بر زبان شان جاری میگردد و باطل را از حق ممیز مسدد
آیا عقل عاقل باور است میتواند آید که مرید خیای ثالث بالخیر متفرع بر آن بوده که او را مالک حوض کوثر
خواهد کرد و او مردم را از آن خواهد راند لطیفه آن است که مثال این تعلیلات و مسائل ثلاثه را
که معلل باکاذیب سابقه بزعم او بوده یکان یکان بر شمرد لیکن نمیدانم که کدام کس لقمه در دهانش
نمود که فضیلتی که از راه عنایت برای جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر کرده بود یعنی حامل لوای
لیعنی حله مثنا ه

بآنحضرت دادن فضیلتی را مفترع لنا ساخت وعنان توجه خود باین سو نتافت مگر اینکه گفته شود که
ذکر فضیلت آنجناب یکبار بر دلش دشوار بود پس یارای اعاده وتکرار آن نداشت لهذا روی خود را
از آن بتافت وعجب‌تر آنکه روایتی چنین بیتابانه مخصوص شیخ المفضلین ایشان نیست بلکه محب الدین طبری
که ثمار محبت از ناصیه‌اش میبارد داد محبت شیخین داده ریاض نضره مناقب ایشان را آب
ورنگی بی اندازه ورونقی ونضارتی تازه داده مثل این خرافات در ریاض النضره می‌آرد
وتخم فضیحت خویش واسلاف ورواة مفترین خود میکارد واز غایت جسارت وخرافت بخصوص
و ترجمه خاص برای این مینگارد و چنانچه میگوید ذکر امر الله ملائکته بتسلیم مفاتیح الجنة
والنار الی ابی بکر وعمر لیدخلا من احبهما الجنة ومن ابغضهما النار عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم القیمة جمع الله الاولین والاخرین
ویؤتی بمنبرین من نور فینصب احدهما عن یمین العرش والاخر عن یسار العرش ویعلوهما
شخصان فینادی الذی عن یمین العرش معاشر الخلائق من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی
فانا رضوان خازن الجنة ان الله تعالی امرنی ان اسلم مفاتیح الجنة الی محمد ومحمد امرنی ان
اسلمها الی ابی بکر وعمر لیدخلا محبیهما الجنة الا فاشهدوا ثم ینادی الذی عن یسار العرش
من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا مالک خازن النار ان الله امرنی ان اسلم
مفاتیحها الی محمد ومحمد امرنی ان اسلمها الی ابی بکر وعمر لیدخلا مبغضیهما النار الا فاشهدوا
خرجه ابو سعد فی شرف النبوة انتهی استغفر الله واتوب الیه که حب عصبیت وهوای حمیت
چسان آدمی را سرگشته بیابان ضلالت وسرگشته وادی غوایت میگرداند که علمای قوم در حق
شیخین چنین افترائات که اسلاف شان وضع ساخته برای اخلاف یادگار گذاشته اند
بنقل و جان بخشند ورونق دین وایمان خود بتصدیق آن ببرند وباشاعت واذاعت آن
پرده ناموس اسلاف مفترین خویش بدرند واحادیث واقعیه را که باعتراف اکابر ایشان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بحق وصی برحق وخلیفه مطلق ارشاد فرموده از
نهایت ناصبیت وعداوت قطعا موضوع ومفتری گویند و بی محابا خلیع العذار گردیده
تصحیح آن فعلتین شنیع برزبان آرند وطریق رد وابطال آنرا سلوک دارند

فنعوذ بالله من التعصب والشقاء والحرمان عن الاستعداد بالهداية والنجاة بعد از
تتبع دیگر ظاهر شد که محب طبری همین حدیث نوادر الاصول هم در ریاض نقل کرده و از فضائل
ائمه خود شمرده لیکن فرق اینقدر هست که دران فضیلتے که بعثمان در روایت حکیم ترمذی مخصوص کرده
بنسبت جناب امیر المومنین علیه السلام مرویست و برای عثمان لبس دو حله نجات پسندیده اند و
هذه الفاظها فی الباب الرابع فیما جاء مختصا بالاربعة الخلفا ذکر اختصاص کل واحد
منهم یوم القیمة بخصوصیة شریفة عن ابن عباس قال قال رسول الله ص ینادی
مناد یوم القیامة من تحت العرش این اصحاب محمد فیؤتی بابی بکر و عمر و عثمان و علی
فیقال لابی بکر قف علی باب الجنة فادخل من شئت برحمة الله تعالی ودع من شئت
بعلم الله تعالی ویقال لعمر بن الخطاب قف عند المیزان فثقل من شئت برحمة الله تعالی
وخفف من شئت بعلم الله تعالی ویکسی عثمان حلتین ویقال له البسهما فانی خلقتهما
وادخرتهما حین انشأت خلق السموات والارض ویعطی علی بن ابیطالب عصا من عوسج
من الشجرة التی غرسها الله تعالی بیده فی الجنة فیقال ذد الناس عن الحوض فقال بعض
اهل العلم لقد واسا الله تعالی بینهم فی الفضل والکرامة رواه ابن غیلان و مخفی نماند
است که ازین حدیث برارباب فهم و درایت چند امر ظاهر شده اول آنکه مزعومات باطله کابلی تره گوی
و دهلوی ناحق کوش و مخاطب حق پوش که العیاذ بالله احادیث داله بر حصول قسمت نار و
جنت برای جناب امیر المومنین علیه السلام باطل و مفتری است بلا شبهه خیالات
خام و هوسهای ناتمام است که منشاء آن عدم اطلاع بر احادیث جناب سرور انام
صلی الله علیه و علیهم ما انشاء الظلام و تعصب با علمای اعلام و عناد با روات ثقات
فخام و میل بسوی اوهام لئام است لا ریب فی ذلک ولا ارتیاب کما لا یخفی علی اولی
الالباب زیرا که حصول این صفت برای جناب امیر المومنین علیه السلام بروایات معتمده ثقات
سنیه ثابت شده و مع قطع النظر عن ذلک این صفت را مفتریان و واضعان برای
شیخین ساخته و بافته اند و ائمه و مشایخ و منتحلین سنیه بتصدیق آن پرداخته پس طعن و
الزام ایشان بر بعضی احادیث بحق جناب ولایت مآب علیه السلام نیز مندفع خواهد شد دوم آنکه

۵۵۳

این همه طعن و تشنیع این متعصبان که بجهت افراط در آن کرده اند که انرا عین کفر و ضلال
پنداشته اند از وجه تحقیر شان جناب نبوی انگاشته بر خود ایشان لفظا باللفظ منعکس هست الکه
عند امعان النظر العیاذ بالله راجع بسرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات است کما لا یخفی علی
اولی النهی خصوص انکه بنابر افادات این حضرات موضوعیت وافترا وکذب واختلاق این قسم روایات
که حکیم ترمذی و محب طبری در حق شیوخ خود وارد می سازند مثل آفتاب نیم روز واضح میگردد
وکذب و بهتان وافترای اسلاف شان بزبان شان عیان میشود ولله الحمد علی ذلک چنانچه
بنابر مزعوم مخاطب بحسب قواعد سنیه افضلیت شیوخ ثلثه بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم در توهین و تهجین شان سارکش ثابت میگردد و خانه دین و ایمان ایشان هباء منثورا و
بنای کیش سیاه برابر میشود و عجب انکه چون مخاطب خود بالزام این امر بر وجه حصول افتنا یار
و جنون برای جناب امیرالمومنین علیه السلام پرداخته سالما مجال ندارد که تکذیب خویش برخیزد
و خاک خفت بر خود بیزد و بسبب کلام خویش مشغول شود و مصداق من ابتلی ببلیتین اختار اهونهما کاینبغی
که خود قتلوا و حشا این امر را بچنین روایات لازم کرده و بکمال فرح و بسط و صرف همت و اهتمام
اندر انگاشته سالما بیار ببندارد از انکه باعتقاد این خرافات طوعا و کرها بنابر روایت اکابر خویش گردید
والحاد و کفر و زندقه مکنون صاف صاف ظاهر نماید و معتقدین عوام و مستضعفین را از جنبه
گران ضلال اخلاص اعتقاد خلاص فرماید بارالها مگر اینکه حکیم ترمذی و محب طبری
و امثال او را که دل داده این اکاذیب می باشند مسیح و مسافت بکنند و بزمره ملحدین و کفار
و زنادقه و اشرار از راستی وارد و تکذیب اکابر ائمه و اسلاف امت و صاحب تحفه
و والد ماجد وی و فاضل رشید و امثالهم نموده ایشان را از اهل سنت بلکه اهل اسلام
خارج سازد فلا مجال للقال والقیل و بحول الله ابدا بالاشراق والاصیل ۞

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم که چون حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم بلال را علی جلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابو بکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار حجتی که علی بآن بست بگویند ایشان گفتند حجت ایشان این بود که

ای گروه انصار قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر
از شمااند زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت
امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی
غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضو
که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را و ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط
فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ما در عقب او صف بستیم
و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت
داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و برو درود میفرستادند و علی علیه السلام آیه
ان الله وملائکته یصلون علی النبی تا آخر میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند فوج دیگر
تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و میرفتند و نماز حقیقی همان
نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان را خبر میشد منع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند
پس سلمان گفت که من خبر کردم امیر المؤمنین را بآنچه آن منافقان کردند در وقتیکه
مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او
بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسیکه با او بیعت کرد
در وقتیکه بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بالا رفته بود گفتم ولیکن در سقیفه اول کسیکه با او
بیعت کرد بشیر بن سعد بود و پس ابو عبیده و پس عمر پس سالم مولای ابی حذیفه پس معاذ
بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم
اما دیدم مردی را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار
متعبد مینمود و چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله
که نمردم تا ترا درین مکان دیدم دست را بگشا و دست او را دراز کرد و با او بیعت کرد پس
گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود
یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد

او وفات حضرت رسول صلعم حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود و خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ابلیس سر گروه های اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی‌ام بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغائبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که چون من از دنیا روم مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسیکه بر منبر من با او بیعت خواهد کرد که شیطان خواهد بود بصورت پیر مردی متعبد ـــ و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که من بر ایشان راهی ندارم و دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که حقتعالی فرموده است ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی از مومنان انتهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان الباقر المجلسی فی کتاب حق الیقین و دلالت این حدیث بر مطلوب بر عیان است که حاجت بیان ندارد **واقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**

آری دلالت این حدیث شریف بر مطلوب مخاطب که علم تفصیلی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بارتداد شیوخ ثلثه و غصب و عداوت ایشان است بر عیانست که حاجت به بیان ندارد لیکن مقصود خود را از اثبات انمحی و مصرت آن بابل حق بیان نفرمود بجواب همان آهنگ سابق خواهد بر داشت و بزعم باطلش آنرا منافی لاندری خواهد انگاشت ولیکن قد سبق مرارا ان ذلک محض الوهم نشأ من سوء الفهم حتی ان المخاطب النبیه ایضا صرح بما یبطل ذلک البنا و بنا ما بنیه وقد سبق انما ما یغنی الناقد البصیر ولا ینبئک مثل خبیر فانک قد دریت ان [illegible] لا ابتنا له علی نفی الدرایة عن صاحب الرسالة علیه وآله صلوات

الله وسلامه المحفوف بكل كرامة وجلالة فان لمثل الخطاب انواعا من المحامل
الصحيحة التي لا يدل على تقديرها على مزعوم المخاطب النحرير من ثبوت عدم اطلاع
البشير النذير عليه السلام الملك القدير على تفصيل احداث هؤلاء الماخوذين الى السعير بل هو
من قبيل الاستفهام الانكاري ونفي الدراية مبالغة لمكان صدور الشفاعة عنه صلى الله عليه وآله وسلم
في حق هؤلاء الاشرار الى غير ذلك من المحامل التي معها لا انفاس العبد الكثير العثار فالعجب
كل العجب كيف طاب للمخاطب نفسا بمثل التطويل والاكثار ولم يميز بين محل التطويل
ومقام الاختصار ولم يدر ان ما يروم اثباته بايراد هذه الروايات لا ينكره منا منكر ولا
يدفعه منا دافع فلا حاجة فيه الى التطويل وتجشم نقل الروايات وتكثير الاحتجاجات
فان هذا المطلوب مذهبهم ومعتقدهم ومصدرهم ومورده بل يثبتونه من روايات المخالفين
واحاديث المخاصمين ويظهرونه من طرق المعاندين فكيف لا يقرون به ولا يتلقونه
بالقطع واليقين وهو في الظهور بغاية لا ينكره العوام فضلا عن الخواص الاعلام
٥٥٧ ولعمري ان المصنف اللبيب ليعلم يقينا بعد ملاحظة هذا التطويل الصادر من المخاطب
النبيل انما يريد الازدياد حجم الكتاب وتمويه الامر على الجهلة الاغتاب حتى يظنوا
انه صنف كتابا ضخيما وفعل امرا فخيما قال الفاضل المتوحد النبيل هداه الله
تعالى الى سواء السبيل حديث بستم در تفسير امام حسن عسكري عليه السلام از جناب امير عليه السلام
اول عبارتش بر مطلب ضروري اكتفا نموده مي آيد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي
ان اصحاب موسى اتخذوا عجلا من بعده وخالفوا خليفته وستتخذ امتي بعدي
عجلا ثم عجلا ويخالفونك وانت خليفتي على هؤلاء الضالين اولئك في اتخاذهم العجل الا فمن
وافقك واطاعك فهو معنا في الرفيق الاعلى ومن اتخذ بعدي العجل وخالفك ولم
يتب فاولئك مع الذين اتخذوا العجل زمان موسى عليه السلام ولم يتوبوا فهم في نار جهنم خالدين
مخلدين وا ين حديث هم در رد عاي سابق ولاحق لغو بحت زيرا كه در اوليش گفته كه يا علي
ان مثل البشر شبه عاصيين خلافت متخذين عجل سامري كرده تا توبه از عجل كردند تا قيامت كه يافته
وابيهم منطوقة مرقوم است كه اين بر دو قوم باعتبار علم نبوي در روز فتح مقدر بود است

اینها عین مجادله با جناب احدیت و تبدیل علم ست پس محل شان ایشان مخصوصا خاتم المرسلین منزه از ان
اقول سیعینا بلطف الرب الجلیل نجد بیت لانبرا الیه را که رتبه اتباع غاصبین خلافت و متخذان
عجل در رتبه تحقیق مستوی است که مراد از اتباع خلیفه اول و ثانی با متخذین عجل سامری یکسانند الکه رتبه جون نا صبین خلافت خلیفه اول هم
داخل ایشان با متخذین عجل سامری یکسانست چه رتبه ایشان ازین هم رفیع
ترست این رتبه اتباع ایشان ست از رتبه شان قرار دادن حط مراتب رفیعه شان ست بالجمله دعوی
دلالت حدیث بر این تنبه غاصبین خلافت با متخذین عجل سامری برابرست از عجایب عقلات و غرات ست **قوله**
پس شفاعت اینها عین مجادله الخ **اقول** این همه تشبیه رکیکه و تشکیک سخیف سابق ست که بار
بار بر زبان می آرد و از غایت تکرار و اکثار ان ملال و سامعه ناظرین می افزاید عین شفاعتی که بالتشنیع
می ستاید در اینجا تکلم نموده باطل مخاطب نیست و آنرا مجادله با جناب احدیت نامیدن واسائه ادب جناب سالتمآب صلی
الله علیه و آله وسلم نموده و مجادله و معارضه با اقتدای ابی الحجاج آن عالی قباب نموده نیست حیرانم که هرگاه نزد شاه عبد العزیز
و اکابر او اینحدیث در حق کفار دارد باشد پس جناب مخاطب از طرف ایشان این شفاعت را
در حق کفار بر کدام محل محمول خواهد نمود و چه تاویل و توجیه پیش خواهد کرد یا قدم
را بر عنادی بارسول رب العباد فشرده آنجناب را مجادله و معارضه جناب
احدیت منسوب خواهد کرد العیاذ بالله من ذلک **قال الفاضل**
المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل
حدیث ثالث و یکم روایت صاحب کشف الغمه از جابر بن عبد الله انصاری ست
قال دخلت فاطمة علیها السّلام علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی سکرات
الموت فانکبت علیه تبکی ففتح عینه وافاق ثم قال یا بنیة انت المظلومة
بعدی وانت المستضعفة بعدی فمن آذاک فقد آذانی ومن غاظک فقد غاظنی ومن
سرک فقد سرنی ومن برک فقد برنی ومن جفاک فقد جفانی ومن وصلک فقد وصلنی
ومن قطعک فقد قطعنی ومن انصفک فقد انصفنی ومن ظلمک فقد ظلمنی
لانک منی وانا منک وانت بضعة منی وروحی التی بین جنبی ثم قال علیه السّلام الی الله
اشکو ظالمیک من امتی ثم دخل الحسن والحسین فانکبا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم

وهما يبكيان ويقولان انفسنا لنفسك الفداء يا رسول الله فذهب علي ليجنبهما عنه فرفع
راسه اليه ثم قال دعهما يا اخي يشمان واشمهما ويتزودان واتزود منهما فانهما مقتولان
بعدي ظلما وعدوانا فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا علي انت المظلوم بعدي وانا خصم لمن
انت خصمه يوم القيامة و اين احاديث نيز از براهين يقينيه و نصوص قطعيه بر مدعا فقير بسبب تقريب
ما تقدم زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل و مناقب فاطمه زهرا رضي الله عنها و انكه ايذاى
او عين ايذاى من ست و رضا او عين رضاى من و جفاى او عين جفاى من ست ايشان ارشاد فرموده
كه شكوه ظالمين و غاصبين حقوق تو رو بروى خداى عز و جل خواهم كرد و دشمن كسى خواهم بود كه
دشمن او على باشد روز قيامت و اينهمه ارشاد فرموده آنست كه حضرت از اين سوانح و حوادث
بخوبى مطلع بود

اقول مستعينا بلطف الرب الجليل

ارى اين حديث صريحست در اطلاع سرور كائنات مفخر موجودات عليه و آله افضل التسليمات والتحيات
بر وقوع ظلم و جور و جفا بر ذره شريف عصمت و طهارت بضعه طاهره حضرت رسالت و نيز
ازان واضح كه جناب رسالتمآب صلى الله عليه و آله و سلم شكوه ظالمين و غاصبين حقوق آنجناب با
بدرگاه رب الارباب خواهند فرمود ليكن مكر ر دانستي كه اطلاع جناب رسالتمآب صلى الله عليه
و آله و سلم بر ارتداد خلفاى ثلثه و ظلم و جور ايشان بر اهلبيت عليهم السلام هرگز منافى انطباق
حديث حوض بر خلفاى ثلثه نيست و بر گزاين اطلاع بانطباق لا تدري منع الاجتماع ندارد و عجب ست
كه جناب مخاطب امثال اين حديث را از موضوعات دانا زيب شمارد و آنرا از مفتريات مى انگارد
چنانچه در سابق تصريح كرده حالانكه مثل اين حديث اكابر جهابذه اهلسنت نيز روايت كرده اند و از فضائل
حضرت سيدة النساء شمرده چنانچه سيد على همدانى در مودة القربى آورده عن زاذان عن
سلمان رض قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من احب فاطمة ابنتي فهو في
الجنة معي ومن ابغضها فهو في النار يا سلمان حب فاطمة ينفع في مائة من المواطن ايسر تلك
المواطن الموت والقبر والميزان والصراط والمحاسبة فمن رضيت عنه ابنتي فاطمة رضيت عنه ومن
رضيت عنه رضي الله عنه ومن غضبت ابنتي فاطمة عليه غضبت عليه ومن غضبت عليه
غضب الله عليه يا سلمان ويل لمن يظلمها ويظلم بعلها عليا وويل لمن يظلم ذريتها

وشیعتهما انتهی پس از همین حدیث مودة القربی هم پر ظاهر است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
از وقوع ظلم بر حضرت فاطمه و جناب امیر المؤمنین علیهما السلام خبر داده **قال الفاضل المتوحد**
النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل حدیث بست و دوم
در کتاب مختصر است از تصانیف حسن بن سلیمان نقلا من کتاب الدر المنتقی فی مناقب اهل التقی
بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما طولانی است مقام ضرورت را ملخص مینمایم که جناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین مجتمع شوند بر بغض علی حق تعالی البته ایشان را
در عذاب دوزخ اندازد عرض کردم که حضرت کسی هست که وی را دشمن بدارد فرمود بلی قومی از امت من
اند و خیال مینمایند که از امت من هستند حالانکه هیچ نصیبی از اسلام برای ایشان نزد او تعالی مقرر نیست
انتهی عجیب است که خود از این امور تحیر میشود روز قیامت مخاطب بخطاب الذی یقولون که جناب ترکیه انبیاء علیهم
السلام در صورت بغض امیر المؤمنین خواهی نخواهی بجهنم روند و بر غرض تسلیم شفاعت کسی را در حق
ایشان تجویز نکنند و جناب سید المرسلین در حق مخرفین سبب اهل بیت و منحرفین قرآن مجید و قال الله
دو صد معروف الی غیر ذلک هستی شفاعت شوند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون
الا کذبا بادی سویه این مطلب است روایت ابن بابویه در بحار الانوار متضمن بر اینکه جناب سید و
الانبیاء علیه ازبیان ملاذات ذات خود فرمود که او سی سال بقید حیات خواهد ماند و انواع ایذا و عناد از دشمنان
غاصبین خواهد برداشت و در آخر بادهشر ابوبکر قتال خواهد کرد و شهید خواهد شد انتهی ملخصا و هم
از این جنس است آنچه در تفسیر عیاشی از حضرت سید ساجدین مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب با
امیر المؤمنین نموده که هرگاه ابوبکر را خلیفه سازند چه خواهی کرد گفت که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم
کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی باعث ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال نمائی عرض نمود
چون خیر من در نیت صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس تحریر عثمان را بیان بنهج مذکور ساخت و فرمود
چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در آنوقت باید اختیار یکی از
دو کار کنی یا شمشیر کشی یا اینکه اگر چنین نکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل

در اول حدیث کتاب مختصر که در بحار مذکور است در همین مقام که با اختصار تمام و اقتصار مر یابی متعلق

بالمرام باشد اما موجب تذکر تحریف و تصحیف جناب مخاطب معدن دیانت که در نقل آن بمسلک اول
بکار برده گردیده و کو تعرض بان علی وجه التفصیل و التبیین علی مواضع التسویل و الرد و النقض علی
ما افاده المخاطب النبیل مستطیلا للسانه و مستبشرا ببیانه نزاعا هدم ارکان التشیع و بنیانه و تخیلا از ضیاع
اساس مذهب اهل الحق و حیطانه موکول بجواب مسلک اول است لیکن درینجا حقیر اولا اصل عبارت
این حدیث از بحار الانوار نقل میکنم و بعد ازان بنهایت اختصار تنبیه بر تصحیف و تحریف و حذف و اسقاط
و خیانت مخاطب عالیجناب می نمایم پس باید دانست که الفاظ حدیث بحار که دران در جلد ثامن نقلا
عن کتاب المختصر مذکور است و مخاطب شعاری بنقل آن درین مقام از بحار نکرده علی خلاف المسلک الاول
این است کتاب المختصر للحسن بن سلیمان نقلا من کتاب الدر المنتقی فی مناقب اهل
البیت یرفعه باسناده الی سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ذات یوم جالسا اذا قبل الحسن ع فلما راه بکی ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه حتی
اجلسه علی فخذه الیمنی ثم اقبل الحسین ع فلما راه بکی ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه
حتی اجلسه علی فخذه الیسری ثم اقبلت فاطمة ع فلما راها بکی ثم قال الی یا بنیة فما
زال یدنیها حتی اجلسها بین یدیه ثم اقبل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع فلما
راه بکی ثم قال الی یا اخی فما زال یدنیه حتی اجلسه الی جنبه الایمن فقال له اصحابه
یا رسول الله ص ما تری واحدا من هؤلاء الا بکیت قال یا ابن عباس لو ان الملائکة
المقربین و الانبیاء و المرسلین اجتمعوا علی بغضه و لن یفعلوا لعذبهم الله بالنار قلت
یا رسول الله ص هل یبغضه احد فقال یا ابن عباس نعم یبغضه قوم یذکرون انهم من امتی
لم یجعل الله لهم فی الاسلام نصیبا یا ابن عباس ان من علامة بغضهم له تفضیل من هو
دونه علیه و الذی بعثنی بالحق نبیا ما خلق الله نبیا اکرم علیه منی و ما خلق وصیا
اکرم علیه من وصیی علی قال ابن عباس فلم ازل له کما امرنی رسول الله ص و وصانی
بمودته و انه لاکبر عمل عندی قال ابن عباس ثم قضی من الزمان و حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم الوفاة فحضرته فقلت له فداک ابی و امی یا رسول الله
قد دنا اجلک فما تامرنی فقال یا ابن عباس خالف من خالف علیا و لا تکونن

له ظهیرا و لا ولیا قلت یا رسول الله فلم لا تامر الناس بترك مخالفته قال فبکی صلی الله علیه
و آله و سلم حتی اغمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم و علم ربی والذی بعثنی بالحق نبیا
لا یخرج احد ممن خالفه و انکر حقه من الدنیا حتی یغیر الله ما به من نعمة یا ابن عباس ان
اردت وجه الله و لقائه و هو عنك راض فاسلك طریق علی بن ابیطالب و مل معه حیثما
مال و ارض به اماما و عاد من عاداه و وال من والاه یا ابن عباس احذر ان یدخلك شك
فیه فان الشك فی علی کفر انتهی هرگاه عبارت سراسر افادت حدیث بحار معلوم ارباب بصیرت
گردید بنهایت وضوح و انجلا ظاهر شد که این حدیث بدلالت صریحه قطعیه دلالت وارد بر آنکه جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده ابن عباس را بخلاف کردن کسیکه خلاف جناب امیر المؤمنین علیه السلام
نماید و منع نموده از معاونت و مظاهرت و موالات کسیکه سر از اطاعت آنحضرت تابد زیرا که فقره فقال
یا ابن عباس خالف من خالف علیا و لا تکونن له ظهیرا و لا ولیا که ترجمه بی تکلف آن اینست که ای ابن عباس
مخالفت کن کسی را که مخالفت کند علی را و مباش هرگز برای مخالف علی معین و دوست صریح
است در آنچه گفتیم و همچنین در آخر حدیث بکمال تاکید و توضیح و تبیین و تشریح امر باطاعت آنحضرت
و تحذیر و تخویف و تهدید از مخالفت آنجناب نموده لیکن جناب مخاطب جسارت بلند کرده بر کذب و افترا
بر رسول یزدانی و تحریف و تصحیف احادیث و روایات آن برگزیده رب سبحانی کرده حدیث
را بصراحت تمام دال بر امر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را بمخالفت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و منع از اعانت و موالات آن حضرت گفته و فقره مذکوره را باین طور که خالف علیا و لا
تکونن له ظهیرا و لا ولیا نقل ساخته لفظ من خالف علیا را از درمیان انداخته و همین عبارت مصحفه
محرفه را از اصل بحار مع آخر حدیث دوباره از اول نقل کرده و دیگر تصحیفات الفاظ آنهم بعمل
آورده و باز بر این تصحیف و تحریف و کذب و افترا زمین و آسمان را باهم کرده شور و شغب بسیار
آغاز نموده سب و شتم را از اصل مفهوم دانسته قریب سه چهار ورق طولانی در اظهار
غبار دل خود نوشته و بر آن هم صبر و قرار نشده در یک حاشیه باشتراك زبان اوراق ملحق ساخته
دیگر هفوات و ترهات غریبه بر زبان آورده فاعوذ بالله من مکائد الشیطان اللعین و
وساوسه المزلة عن الیقین و آنچه از ترجمه بحار که از غایت اختلاط سبب گاهی آنرا

له در مجلد تاسع بحار این حدیث مذکور است نقلا عن مقتضب الاثر و در آنجا عبارت ... بعینه همین طور است قلت فلم لا ... یا رسول الله ... قال یا ابن عباس خالف من خالف علیا و لا تکونن له ظهیرا و لا ولیا ۱۲

۵۱۴

بمجتهدین بصیغه جمع منسوب ساخته و دو نگاهی بمجلدات عالیمقام جناب سلطان العلماء دام ظلهم از راه لغزیا
و دروغ نسبت میدهد ترجمه حدیث موافق تعصب و تحریف خود نقل کرده پس بعد تسلیم صحت نقل
هرگز لیاقت حجیت ندارد و چه حال مترجم این جلد بحار غیر معلوم است که کیست پس ترجمه چنین کس مجهول
چسان حجت می تواند شد که مترجم بحار چنین ترجمه نوشته باشد لیکن ادعای مخاطب که در بحار هم
حدیث بهمین طور واقع است و نقل اصل حدیث باین تحریف از بحار بلا شبه کذب و بهتان و خیانت
است هر کسیکه شبه داشته باشد بنسخ بحار رجوع نماید حقیقت حال برو کالشمس فی رابعة النهار
واضح خواهد شد **قوله** عجب است که خود ازین امور خبر و پندار الخ **اقول** مخاطب شدن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب لا تدری که معانی آن شنیده ای اصلا باین خبار ر منافات ندارد
چنانچه خود مخاطب هم باین اعتراف کرده که خطاب لا تدری مستلزم سلب درایت آنحضرت
نیست **قوله** عجب تر آنکه الخ **اقول** این شرطیه که مقدم آن محال است فبازان لیستلزم المحال
اصلا با شفاعت آنحضرت در حق محرفین بیت اهل بیت و محرفین قرآن مجید الی غیر ذلک که تا آن
تفضیح و تذلیل و رسوا نمودن ایشان بود منافات ندارد و مخاطب از راه سوء فهم واز و حام و هم هر چه بر
بر زبان آرد مختار است لیکن ارباب بصیرت میدانند که چنین بهفوات موجب صد گونه ننگ و عار است
قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء
السبیل حدیث بیست و سوم روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که
ترجمه آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیاة القلوب زیب و زینت یافته که آنحضرت
فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین
کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که حضرت برا و القا میکرد و او مینوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از ان
فرمود که چنین بود که گفتی ولیکن چون وفات آنحضرت قریب شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه
نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با ایشان خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت
یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تواند بغیر وصی تو علی بن ابیطالب تا آنکه نامه
آسمانی را او را بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را با آنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود و

که عمل نماید بانچه دران نامه هست پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هرکه دران خانه بود بیرون کردند بغیر علی بن ابیطالب و فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج و غیره آنرا عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای بدن مبارک از خوف لرزید فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سالم است از همه نقصها و از اوست همه سلامتیها و بسوی او بر میگردد و همه تحیتها راست گفته است پروردگار من و وفا بوعده خود نموده است بمن بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المؤمنین نماید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآنحضرت تسلیم کرد فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا باخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطیست که بر من گرفته است و امانتی است از و نزد من و من برسانیدم آنرا و آنچه خیرخواهیست بعمل آوردم و ادای رسالتهای خدا نمودم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق مینمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما هردو و آنچه گفتید از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن از برای خدا و از برای من شدی که وفا کنی بهر عهدیکه دران نامه نوشته است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد و بر من است ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که بانها عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم چون روز قیامت شود من آئی برای من گواهی دهی که حجت تو تمام کردم حضرت امیر المؤمنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضرند میان من و تو گواه اند حضرت امیر فرمود که گواه شوید برین و من نیز ایشانرا گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایشانرا گواه گرفت و از جمله اموریکه برآنحضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود

که گفت یا علی وفا کنی بانچه درین نامه هست از دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی
کسیکه با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان و بر آنکه صبر کنی بر فرو خوردن خشم
ایشان و بر رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیر المومنین فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خدا وندیکه دانه را شگافته و خلایق را آفریده است
که شنیدم از جبرئیل که میگفت با رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت تو خواهند کرد و
حرمت از خدا و رسول است و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمود که چون اینکلمه را شنیدم از حضرت جبرئیل امین بیهوش شدم و برو افتادم
و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم و هر چند هتک حرمت من بکنند و سنتها را معطل گردانند
و ریشم از خون رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت تا
آنکه مظلوم بنزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین
را طلبید و ایشانرا اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند
مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت پس وصیت نامه را بحضرت امیر المومنین علیه السلام سپردند چون
حضرت امام موسی علیه السلام سخن را تا باینجا رسانید راوی پرسید که دران وصیت نامه چه نوشته بود
حضرت فرمود که سنتهاے خدا و سنتهاے رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم راوی پرسید که آیا دران نوشته
بود که آن منافقان غصب خلافت امیر المومنین خواهند کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند
دران نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حقتعالی انا نحن نحیی الموتی ونکتب ما قدموا
واثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میگردانیم مردگانرا و می نویسیم
آنچه پیش فرستاده اند وانچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مرتب میشود و همه چیز را احصا
کردیم در امام مبین یعنی لوح محفوظ با حضرت امیر المومنین پس حضرت فرمود که رسولخدا صلی الله
علیه وسلم با حضرت امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه گفتم شما
گفته ام و قبول کردید که بانها عمل نمائید گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است و
نیز صبر میکنیم بر آنچه برما دشوار باشد و مارا بخشم آورد انتهی و دلالت اینحدیث بانصرام قصد امام صادق
علیه السلام بر مدعای بنده که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضاے روایات

مفتریات شیعه بر محدثات و بدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بوده بمثابتی است که
در ظهور و روشنی کمتر از آفتاب باشد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
اری دلالت اینحدیث شریف بر علم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بمحدثات اصحاب در
کمال وضوح و ظهور و تخصیص آن برین معنی واضح و ظاهر برارباب شعور است لیکن حیرانم که جناب
مخاطب را چه بلا زده و کدام خیال محال دامنگیر شده که برای ایضاح واضحات که هرگز کسی از ان
استنکاف و انکار نه ندارد چنین تطویل و اطناب بنقل عبارات طولانی و احادیث عدیده
جگرخراش حامیان اول و ثانی بکار برده و از سید و تفضیحت فاضل رشید در ایضاح که ایراد شواهد
بر عدم ترتیب قرآن علی حسب ما نزل که اثبات آن چندان مستنکر و مستغرب نیست خصوصا نزد
عوام و خصوصا بمخاطب چنین خصام که از امور واضحه هم چشم می پوشند و در اخفای مسلمات میکوشند
عبث و بی فایده از قبیل ایضاح واضحات و اثبات ثابتات می داند گوش شنوا نکرده **قال**
الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل
حدیث بیست و چهارم باعتراف ملا محمد باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن باسانید معتبره
بزعم او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام
می کشیدند و بنزد ابوبکر می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید
این آیت را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر شریف
بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و صدای حضرت
رسول است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی
آیا کافر شدی بآن خداوندیکه ترا آفریده از خاک پس از نطفه ترا درست مردی کرد بلفظه و دلالت
قطعیه اینحدیث شریف هم بر مدعای این ضعیف نه آنچنانست که محتاج ترتیب مقدمات باشد
اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل
بلی اینحدیث شریف دلالت قطعیه بر مدعای مخاطب ظریف دارد بحیثیتیکه محتاج بترتیب
مقدمات و تلفیق ضمایم نیست لیکن بکر دانستی که ثبوت اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم باحداث و ارتداد اصحاب حدیث حوض منافی اطلاق آن بر تلف ...

نیست قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء

السبیل حدیث پانصد و پنجم از عبدالله بن بکر است که ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات
روایت کرده ترجمه‌اش بر زبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام رفیق
بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتیم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه موحشی مثل
این ندیده‌ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است
که آنرا کمد میگویند و آن بر وادیی از وادیهای جهنم واقعست و در این کوه میباشند
قاتلان امام حسین علیه السلام خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع نهرهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از چرک جب حزن و خون و از فلق و از آثام
و از طینة خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ
وقت از این کوه بلند نگذشته‌ام مگر آنکه ابو بکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی
من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با بو بکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب
سیاستی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم
کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند
بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده‌اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم الی
کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا است و حافظان هستند بر جهنم زیاده
از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریا و ذرهای خاک و هر ملک موکل است بامری از آن
مفارقت نمیکند انتهی بلفظه اگر خلفا مراد باشند البته مآل این دعای بد بجانب مصطفوی میکشد نعوذ بالله من ذلک

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل

این حدیث دلالت بر اطلاع حضرت صادق علیه السلام بر غصب و ظلم ابی بکر و عمر و معذب
بودن ایشان دارد و اطلاع حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر حال اینها از آن ثابت
نیست مگر اینکه بعض مقدمات خارجیه را دخل داده شود و لیس هذا اوّلا دیگر احادیث صریحه
در اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر جور و ظلم و غصب شیخین که در بحار

طینة خبال

مذکور است نقل نکرده که دران احتیاج ضم مقدمه خارجیه نبوده و آنچه بکمال جسارت و وقاحت گفته
که اگر خلفا مراد باشند البته مآل این دعای بد الخ از غرائب الزامات و بدائع خیالات است و جوابش
همان شبهه سابقه است که آنرا بار بار بر زبان گهربار می آرد یعنی حمل شفاعت آنحضرت بر شفاعت
واقعیه حالانکه بارها شنیده که این شفاعت مستلزم شفقت و ترحم واقعی بر این اصحاب نیست
بلکه وجهش عین سخط و غضب بر ایشان و تفضیح و تذلیل و هتک استار ایشان است و بنابر توهم
مخاطب لازم می آید که العیاذ بالله جناب سرور مختار عمل بر امر حقتعالی باغلظت بر کفار و منافقین
نکرده باشد زیرا که نزد شاه عبد العزیز صاحب مراد ازین حدیث کفاراند و شفاعت و شفقت و عطوفت
آنحضرت بر مصادیق این حدیث از نفس حدیث ثابت لیس العیاذ بالله مخالفت قرآن لازم آمد الجواب

الجواب قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی

سوء التبییل حدیث بیست و ششم که خاتمه این روایات است افاده حضرت سلیم
بن قیس است انه لما قتل الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بکی ابن عباس بکاء شدیدا
ثم قال ما لقیت هذه الامة بعد نبیها اللهم انی اشهدک انی لعلی بن ابیطالب ولولده
ولی ولعدوه عدو ومن عدو ولده لبری وانی سلم لامرهم ولقد دخلت علی
ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بذی قار فاخرج لی صحیفة وقال لی یا ابن عباس
هذه صحیفة املاها رسول الله صلی الله علیه وسلم وخطی بیدی قال فقلت یا امیر المؤمنین
اقراها علی فقراها فاذا فیها کل شیء منذ قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم وکیف
یقتل الحسین ومن یقتله ومن ینصره ومن یستشهد معه وبکی بکاء شدیدا وابکانی
وکان فیما قراه کیف یصنع به وکیف تستشهد فاطمة وکیف یستشهد الحسین وکیف
تغدر به الامة فلما قراء مقتل الحسین ومن یقتل اکثر البکاء ثم ادرج الصحیفة وفیها
ما کان وما یکون الی یوم القیامة وکان فیما قراها امر ابی بکر وعمر وعثمان وکم یملک کل
انسان منهم وکیف یقع علی علی بن ابیطالب ووقعة الجمل ومسیر عائشة وطلحة
والزبیر ووقعة صفین ومن یقتل بها ووقعة النهروان وامر الحکمین وملک معویة
ومن یقتل من الشیعة وما یصنع الناس بالحسن وامر یزید بن معاویة حتی انتهی

انتهى الى قتل الحسين فسمعت ذلك فكان كما قراء ولم ينقص روايت حنظه في الصحيفة
لم يتغير الى خير الحديث اين روايت نيز از براهين قاطعه و دلائل ساطعه بر دعوی جميدان آست
كه جزئيات وكليات خلفاى راشدين بتفصيل هرچه تمامتر در علم سيد المرسلين صلعم تمام وا تشت
زيرا كه ابن عباس بعد مقتل بقيه اصحاب عبا يعنى جناب شهيد كربلا گريه و زارى آغاز نهاد و گفت كه
روزے نزد امير المؤمنين ع حاضر شدم صحيفه كه املاء آن از جناب خاتم النبيين بخط خود نوشته و جميع و
عبارتش برمن خواند در يافتم كه آنچه از سوانح و واقعات از دست خلفاء اهلبيت سيد الشهدا
صلى الله عليه وسلم گذشته مفصل مذكوراست وقصه شهادت فاطمه زهرا و كيفيت آنچه برحسن
مجتبى و شهيد كربلا گذشت بتفصيل تمام واقعست حتى كه اسامى ناصرين و منصرفين هم دران
مندرج و مندمج است و واقعه جمل و صفين و اسامى مقتولان و جنگ نهروان و سلطنت معاويه
بن ابى سفيان و ناتهما شيعيان كه درز مانش كشته خواهند شد دران صحيفه مسطور گشته پس
اگر مصداق اينحديث خلفاى ثلاثه باشند و علماى اماميه اينهارا قرار دهند پس نفى و ترا آست
از جناب رسالت صلى الله عليه وسلم درباره محدثات و مخترعات شان چگونه راست آيد بالجمله
ازين احاديث ثابت شد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم غاصبين خلافت امير المؤمنين را بدوا
و اعيانهم مى شناخت و برتمامى جور و جفا و احداث و ابداع عياذا بالله كلية و جزئية اطلاع داشت
پس سلب اين علوم از جناب پيغمبر صلى الله عليه وسلم برتقدير مذكور مستلزم كذب او تعالى است
سبحانك هذا بهتان عظيم و بر دانشمندان مستتر نيست كه هر چند بعضى ازين روايات را به
اسامى مقدسه ائمه هدى يافته باشند وليكن چون علوم اين بزرگان ماخوذ از جناب رسالتمآب و
مصداق روينا حدثنا عن جبرئيل عن البارى است كما عرفت فى صدر المسلك الاول تازه تر اينكه صاحب
منية المريد از هشام سالم و حماد بن عثمان وغيرهما روايت ميكنند قالوا سمعنا ابا عبد الله عليه السلام
يقول حديثى حديث ابى و حديث ابى حديث جدى و حديث جدى حديث الحسين
و حديث الحسين حديث الحسن و حديث الحسن حديث امير المؤمنين و حديث
امير المؤمنين حديث رسول الله و حديث رسول الله صلى الله عليه واله قول الله
عزوجل انتهى بعينه و صاحب صحيفة المتقين بعد ازانكه بروايات ائمه معصومين تصريح

کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول او تعالی فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من
رسول حضرت امیر است گفته است که مراد آنست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما کان و ما یکون را
تا قیامت بان حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که با وصف اینهمه علوم تفصیلیه
در حق خلفا و اتباع شان سب و روایت از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقع شود و آنجناب بجهت عدم
اینها قاطع رحم قریب و در حق آل امجاد خویش باشد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
از این روایت از دلائل زاهره و براهین باهره دعوی مخاطب همه دانست که جزئیات کلیات
محدثات مرتدین محدثین بتفصیل هرچه تمامتر جناب سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم را معلوم بود
قوله پس اگر مصداق احادیث خلفای ثلثه باشند الخ **اقول** وجوه راست آمدن نفی ورود
با وصف اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم به محدثات و منکرات ثلثه سابقا به بیان شافی و کافی
شنیدی بلکه یافتی که خود مخاطب اطلاع آنجناب را بر احوال اصحاب حوض منافی خطاب.
لا تدری ندانسته پس این صدای خارج از آهنگ که در مقامات بی شمار برداشته و آنرا از حجج
قویه الزام و افحام انگاشته بقول خودش از شبهات سخیفه مردوده و ایرادات ضعیفه مرفوضه
باشد و لله الحمد علی ذلک **قوله** بالجمله از این احادیث ثابت شد الخ **اقول** اگر جناب مخاطب
یک مضمون را هزار بار دیگر هم را در هر سطر و هر صفحه اعاده خواهد نمود من هم بتفتیش خواهم پرداخت و از
دار گیر باز نخواهم ایستاد لله کسی انصاف دهد که چه اختلال حواس مخاطب را رو داده که با وصف آنکه در
مواضع بسیار تکرار این مضمون نموده درین صفحه در ذیل یک حدیث سه دفعه بدون فاصله بجمله دیگر
آنرا بر زبان آورده و این دانشمندیست که حدی و پایانی نیست کاش اگر الزامی عجیب و
غریب که بظاهر اشکالی میداشت بدست مخاطب می افتاد و آنرا باین تکرار ذکر می نمود چندان
ملامت نمیکردیم و معذورش می داشتیم و میگفتیم که جناب مخاطب از نهایت استبشار و ابتهاج
و نازش و فخار در جامه نگنجیده و از مراعات آداب مناظره و گفتگو بدر رفته یک حرف را جا بجا اعاده
میکنند و در یک مقام بی فاصله بی ضرورت سه بار بر زبان می آرد و لیکن این را چه توان کرد
که چنین شبهه رکیکه را که از خود کلامش بطلان آن در کمال ظهور و وضوح پیدا است بعینه بر اسلاف
او هم وارد است بیفائده و بی سود این قدر تکرار کرده **قوله** و لیکن چون علوم این بزرگان

ماخوذ از جناب رسالت الخ **اقول** اگرچه جزای این کلام در کلام بلاغت نظامش مفقود است
و آنچه مذکور است متفرع بر جزا است نه عین جزا لیکن بنا بر طول شرط ذکران از خاطر شریفش افتاده
یا عمدا ترک فرموده ظاهرا غرضش اینست که چون علوم حضرات ائمه علیهم السلام ماخوذ از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است پس گو احادیثیکه با نحضرت مسند نیست بسبب ظاهر دلالت
بر علم جناب سرور کائنات صلی الله علیه وآله باحوال غاصبین وظالمین نداشته باشد لیکن بضم
اینمقدمه بران دلالت خواهد کرد و بجواب این افاده معروض خدمتش آنست که چرا آن احادیث
صریحه که دران احتیاج بضم اینمقدمه و تجشم نقل آن از بینة المریدو صحیفة المتقین نمی افتاد
ذکر نفرموده با وصف آنکه این امر از غایت وضوح محتاج اثبات و آنهم باین تطویل نیست که
پس از جمله محالات است الخ **اقول** همان مضمون بلاغت مشحون است که بارها آنرا بر زبان
آورده و درین یکصفحه سه بار بدون احتیاج و فصل دو صدا اعاده نموده جوابش بارها شنیده
ورکاکت و سخافت آن بدلیل و برهان بلکه از زبان مخاطب شهید الاعیان دریافتی اری مضمون
الزام قطع رحم اولاد و امجاد و در حق رسول رب العباد صلی الله علیه وآله از افادات نادره و الزامات
جدیده است لیکن چون مبنایش همان حمل شفاعت بر شفاعت واقعیه و غفلت از افادات
شاه صاحب و مایلزم علیهما علی هذا الزعم است کما سبق سابقا محتاج بجواب نباشد علاوه ایراد شق دوم
دلیل هم مناسب بود و ذکرش درین دلیل که مبنایش اثبات منافات خطاب لا تدری با ضروری
مذهب شیعه است خلط مبحث است **قال الفاضل المتوحل النبیل** هداه الله
تعالی الی سواء السبیل بار خدایا مگر بر اصول موضوعه طایفه اثنی عشری چندان مستبعد نیست
زیراکه از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلومی و مهموفی از ذاتیات ایشانست همین طریق
جور و جفا مسلوک بود و نگاه نکنی بقصه حضرت ابو الاباء علیه التحیة والثناء یعنی آدم صفی الله و ام
الامهات یعنی حضرت حوا که حسد بر حضرات بردند و دشمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از
احادیث کتاب عیون اخبار الرضا معلوم توان کرد تمام حدیث متعلق این باب مع السند اینست
حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار قال حدثنا علی بن محمد
بن قتیبة عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح الهروی قال قلت للرضا علیه السلام

یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم وحوا ما کانت فقد اختلف
الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة ومنهم من یروی انها العنب ومنهم من یروی
انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت ما معنی هذه الوجوه علی اختلافها فقال
یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة وفیها عنب ولیست کشجرة الدنیا
وان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد ملائکته له وبادخاله الجنة
قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی فعلم الله عز وجل ما وقع فی نفسه فناداه
ارفع راسک یا آدم فانظر الی ساق عرشی فرفع آدم راسه الی ساق العرش فوجد علیه
مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وزوجته فاطمة سیدة
نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة فقال آدم یا رب من هؤلاء
فقال عز وجل هؤلاء من ذریتک وهم خیر منک ومن جمیع خلقی ولولاهم ما خلقتک
وما خلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض وایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد
فاخرجک عن جواری فنظر الیهم بعین الحسد وتمنی منزلتهم فسلط الله علیه الشیطان حتی
اکل من الشجرة التی نهی عنها وتسلط علی حوا لنظرها الی فاطمة بعین الحسد حتی اکلت
من الشجرة کما اکل آدم فاخرجهما الله عز وجل عن جنته واهبطهما عن جواره الی الارض انتهی
بلفظه یعنی راوی برضا گفت که اختلاف است که درخت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه در حقیقت
اصل گندم بود و خوشهای انگور هم داشت و معنی حسد آنکه چون آدم را به بهشت بردند و ملایکه
سجده کردند پنداشت که همچو من دیگری نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد و دید که بر ساق عرش
نکتوبست لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین وزوجته فاطمة سیدة
نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو بهتر
از تو و تمام خلق بدون ایشان از جنت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی بود پس خبردار باید بود
و بچشم حسد نباید دید و الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس آدم سلب منازل ائمه و حوا سلب
منزلت فاطمه زهرا برای خویش خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت مذکور دانه
خوردند و از همسایگی جدا گشتند پس عجب نیست که چنانچه در حدیث علل شیخ المشایخ

در بحار مجلسی از ائمه هدی ماثور گشته که اگر آدم گناه نمیکرد احدی از اولاد او مرتکب عصیان
نمی شد آه این گناه خاص بد خواهی در حق اهلبیت رسالت پناهی در اولاد او عموما خصوصا
زمره مقدسه انبیا و مرسلین متوارث باشد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
فاضل مخاطب درین مقام بتقلید صاحب تحفه که سارق شبهات کاسده کابلی میباشد زبان طعن و
تشنیع شنیع و سخریه و استهزای فظیع کشاده درپی تعریضات سخیفه و تعریفات رکیکه فتاده و بزعم
باطل خود الزام شیعیان اهلبیت اطهار و مقتبسین انوار ان اخیار پیش نظر نهاده حسب عادت
خویش راه تطویل و ایراد اعتراضات علیل پیموده و اقدام بر کذب و خیانت نموده و افترا و
بهتان را که طریقه دیرینه اسلاف اوست پیش گرفته رشته تدین را از هم گسیخته خوان لفاف
ریخته سفوات شگرف و خرافات عجیب و طامات شنیع و تعریضات فظیع و خزعبلات قبیح بر زبان
آورده بالجمله آنچه درینمقام افاده فرموده مردود است بچند وجه اول آنکه از کلام
مخاطب ماهر ظاهر است که اثبات حسد و ظلم و جور از حضرت آدم و حوا بر ائمه علیهم السلام العیاذ بالله
من ذلک میخواهد حالانکه دلیلی که ذکر کرده هرگز برین معنی دلالت نمیکند چه غایت امر آنست که در
فهم مخاطب بتقلید کابلی و دهلوی چنان مرتکز گردیده که ازین حدیث حسد حضرت آدم و حوا بر آنحضرات
بمعنی اراده سلب زوال نعمت ثابت می شود و مجرد این حدیث دلیل وقوع ظلم و جور از حضرت
آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بر آنحضرات نمیتواند شد زیرا که خود مخاطب در آخر این بحث تصریح
کرده باینکه چون اسامی آنحضرات از انوار ایزدی بر ساق عرش مکتوب بود حسد باینحضرات
نتوانست رسید پس این دعوی فاسد که در اول کلام نموده خود در آخر بتکذیب آن پرداخته
جز از اختلال حواس او در اول وهله میدهد دوم آنکه از خدا و رسول او شرمی و آزرم نکرده بتقلید
عزیز دهلوی چاویده که العیاذ بالله حضرت آدم و حوا دشمنی با ائمه علیهم السلام نمودند حالانکه اثبات
این معنی از حدیث عیون اخبار الرضا ظاهر که امکانی ندارد و غایت آن ثبوت حسد و غبطه از آدم
و حوا علیهما السلام است و حسد و غبطه از انبیا علی نبینا و علیهم السلام بر روایات معتمده اهلسنت
هم ثابت است کما سیجیء سوم آنکه قول او چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا
معلوم توان کرد نص صریح است بر آنکه از احادیث عدیده کتاب عیون تفصیل مزخرفات مزعومه

فاضل مخاطب ظاهر میشود بل هذا الا کذاب صریح چه در عیون جز این حدیث که مخاطب نقل کرده
حدیثی دیگر که موهوم مزعومات فاضل مخاطب باشد و لو کان وا حداً مذکور نیست چهارم آنکه در نقل
حدیث عیون اخبار الرضا خیانت و تصحیف حسب عادت خویش بکار برده و در نقل فقره فتسلط علیه
الشیطان تسلط شیطان بر ملا تر بان واقع شده که آنرا مبدل ساخته اند بفقره فسلطا الله علیه
الشیطان در حدیث عیون تسلط از باب تفعل واقعست و لفظ الله دران مذکور نیست و از ترجمه
آن نیز همچنین واضح ست بلکه صاحب معرکة الاراء هم مطابق واقع نقل کرده و اگرچه کابلی در هدیه تسلط نیز
را به سلط مبدل ساخته اند لیکن مخاطب عالیمرتبت با دراقرار تر نهاده محض برای رجاع ضمیر سلط باو تعالی شانه
اکتفا نکرده لفظ الله ظاهر آورده و نیز مخاطب لفظ فنظر را که بعد فقره فرفع آدم راسه و در نسخ متعدده
و معتبره واقعست حذف فرموده و نیز مخاطب در فقره آن شجرة الجنة تحمل الوانا بالفظ تحمل را به تحتمل مبدل
ساخته ششم آنکه ترجمه فقره قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی چنین کرده که پنداشت هیچ
من دیگرے نیست و این تحریف واضح و بهتان صریحست و ترجمه صحیح این فقره آنست که آدم
گفت در نفس خود که آیا خدای تعالی پیدا کرده است بشری افضل از من هفتم آنکه در ترجمه
این روایت لفظ حسد را بدرخواست سلب منازل ترجمه نموده حالانکه این خطاء صریح است
و هرگز از لفظ حسد اراده سلب منازل ائمه علیهم السلام مراد نیست و بنابر تعرضات فاضل
رشید که بر تراجم رساله بارقه ضیغمیه وارد فرموده باقی ترجمه مخاطب که هم دران مطابقت
با اصل الفاظ ناپدید است و کمی و زیادت بسیار بحسب اغراض خود نموده با آنکه بلفظا یعنی نه محصل
خلاصه و امثال آن آنرا مصدر کرده بخلاف ما تعرض له الرشید مملو از اغلاط و مسامحات ست
و هکذا اکثر تراجم المخاطب التحریریة کما لا یخفی علی الناظر البصیر هشتم آنکه هیچ واضح نمیشود که تشنیعات فدا
مخاطب و اسلاف او بر حدیث عیون از چه راه است اگر باین وجه است که نسبت حسد دران بنبی
معصوم واقع است پس این محض توهم بیسود و ایراد مشترک الورود است زیرا که از روایات
و افادات حضرات اهلسنت هم نسبت حسد بانبیاء علیهم السلام واضح میشود و اگر مخاطب عالیمقام با تماع
این حرف استفهام شور و شغب آغاز نهد و تکذیب حضیر بر خیزد و خاک مذلت بر خود بریزد و بوسه
خود را روشن تر از مهر تابان بکنم پس مخفی نماند که در جامع صغیر سیوطی مذکور است عن

یمین اللّٰه تعالی وکلتا یدیه یمین رجال لیسوا بانبیاء ولا شهداء یغشی بیاض وجوههم
نظر الناظرین یغبطهم النبیون والشهداء بمقعدهم وقربهم من اللّٰه تعالی هم جماع من نوازع
القبائل یجتمعون علی ذکر اللّٰه فینتقون اطائب الذکر کما ینتقی آکل التمر اطائبه طب[راني] عن ابی مالک الاشعری والطبرانی
عن عمرو بن عبسة انتهی و ابو عبد اللّٰه علقمی در کوکب منیر شرح جامع صغیر در شرح این حدیث میفرماید قوله
یغبطهم النبیون قال فی النهایة الغبطة حسد خاص یقال غبطت الرجل اغبطه غبطا اذا
اشتهیت ان یکون لک مثل ماله وان یدوم علیه ما هو فیه انتهی و طیبی در حاشیه کشاف
میفرماید قوله و قیل لرسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله وسلم هل یضر الغبط قال لا الا کما یضر
العضاة الخبط الغبط حسد خاص یقال غبطت الرجل اغبطه غبطا اراد صلی اللّٰه علیه
وسلم ان الغبط لا یضر ضرر الحسد وان ما یلحق الغابط من الضرر الراجع الی نقصان الثواب
دون الاحباط بقدر ما یلحق العضاة بخبط ورقها الذی هو دون قطعها واستیصالها
ولانه یعود بعد الخبط فهو وان کان فیه طرف من الحسد فهو دونه فی الاثم والعضاة
شجر ام غیلان وکل شجر عظیم له شوک الواحدة عضة بالتاء والخبط ضرب الشجر
بالعصا لتناثر ورقها العلف للابل پس از تفسیر صاحب نهایه که ابو عبد اللّٰه علقمی در شرح این حدیث
نقل کرده وافاده طیبی که از محققین محدثین اهلسنت است بر ظاهر است که غبطه بمعنی حسد خاص است
و چون نسبت غبطه در حدیث جامع صغیر و دیگر احادیث کثیره بانبیاء واقع است بالبداهة ثابت
شد که نسبت حسد باین حضرات در کتب دین و ایمان این حضرات واقع است علاوه برین از کلام
طیبی و حدیث نبوی که طیبی نقل کرده باین قدر واضح و روشن و ثابت و مبرهن است که غبطه مشتمل
بر اثم و معصیت است که حبط و استیصال ثواب و خیرات کلیة واقع نشود و لیکن چنانکه اوراق
شجر بخبط فرو میریزد و منعدم میگردد و که بعد آن عود کند همچنین غبطه هم موجب حبط است و بعد از آن
اعمال حسنه باطل میگردد و که بعد آن عود کند پس چون غبطه نمودن انبیا علیهم السلام بروایات
معتبره اهلسنت ثابت است لازم آید که العیاذ باللّٰه ایشان مرتکب اثم و معصیت که موجب
حبط اعمال است و آنهم بروز قیامت که مقام فوز مقربان و مزید خوف و خشیت است و اهل مجرمان
هم آنروز بر معاصی خود ندامت خواهند کرد خواهند شد و در روضة العلماء زندوستی مذکور است

حدثنا ابو الفضل باسناد له عن فضالة بن عبيد ان داود النبی علیه السلام سال ربه ان
یخبره باحب الاعمال الیه فاوحی الله تعالی الیه فقال عشرا اذا فعلهن یا داود لا تذکرن احدا من
خلقی الا بخیر ولا تغتابن احدا من خلقی ولا تحسدن احدا من خلقی قال داود هو لاء ثلاثة لا استطیع
حق رعایتها فاما سائرها فعلی السبع انتهی ازین عبارت واضح ست که حضرت داود علیه السلام اعتراف
کرده که آنجناب استطاعت حق رعایت کف نفس از حسد ندارد و حمل اینکلام بر تواضع بنا بر افادات شاه عبد العزیز
که بعض عبارات صحیفه کامله استدلال بر نفی عصمت حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام
بیسازند و تصریح رازی در تفسیر کبیر بتفسیر آیه والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین غیر جائز است
دا گر بجز این تشنیعات آنست که از حدیثی چون ثابت میشود که از حضرت آدم علیه السلام عصیان فعلی
واقع شده که آن عتاب بر آنحضرت واقع گردید و از جنت خارج شد پس اینمعنی خود از آیات قرآنی
ثابت است باید که مخاطب و اسلاف او در تهجین و تشنیع آیات قرآنیه و نصوص فرقانیه کوشند
و طعن و تعریض استهزاء و سخریه بر آن آغاز کنند و اگر امری دیگر موجب استهزاء و تشنیع است
فلا بد است که بیان کنند تا معنی تقلید مجتهد آنهم کرده واز خواب روایات سنیه که نمکها بر قلوب ایشان
می فشانند خونناب حسرت از چشمهای ایشان می چکاند اینکه ائمه سنیه با نبساط تمام در کتب
دین و ایمان خویش که برای تحقیق حق و هدایت خلق تصنیف کرده اند درباره حسد و عداوت
حضرت موسی علیه السلام با جمعی کثیر از انبیاء معصومین که اعدا دشان بهزار رسیده و برای هدایت
خلق و کفایت مؤنت حضرت موسی علیه السلام و اعانت آنجناب مبعوث شده بودند قصه عجیب
بدیعی نقل میکنند و بدل و جان تصدیق آن می نمایند شیخ المغفلین ایشان عارف عرفای
ایشان حکیم ترمذی که از اعاظم ائمه شان است و محامد و مناقب جلیله او از فیض القدیر علامه
مناوی و تذکرة الاولیاء فرید الدین عطار و دیگر کتب و اسفار هویدا و آشکار است و صاحب
مواقع هم بتعظیم و تبجیل او می گراید و احتجاج و استدلال بروایت او می نماید در نوادر الاصول می آرد
وجاؤنا فی الخبر ان موسی لما کثر علیه الناس و تواحوا لحجته کادیعجز عنهم بعث الله
الف نبی یکونون له اعوانا علی ما هو فیه من قراءة التورة و تعلیم بنی اسرائیل
فمال الناس عنه الی ابواب الانبیاء فادرکته الغیرة فروی عن وهب بن منبه

انه قال فاما تم كلمهم فى ليلة واحدة كرامة لموسى فليس هذا غيرة الادميين طبعا ولا
غيرة اهل الرغبة والتنافس انما غار لله لم يطق ان ينظر الى هؤلاء الانبياء يعلمون
عنه لمحبت الله كانه احب ان يقوم على ذلك حتى يكون هو المتولى لذلك كله دون احد
من خلقه وهذا موجود فى طبع الادميين من احب ملكا وشغف به امر بامر ثقل عليه
ان يشركه فى ذلك احد ويكون فى توليته ذلك نفسه شفاء لغليان حبه وهذا اما لا يعقله
الا اهله ومن قد اخذ من هذا الامر شعبة انتهى براى خدا بانديك تامل درين افاده بديعه
حكيم ترمذى امعان بايد نمود كه ازان بصراحت تمام واضح ست كه حضرت موسى بر هزار انبيا كه
حقتعالى ايشانرا براى اعانت و مددگارى آنحضرت و هدايت خلق مبعوث فرموده بود حسد برده
رجوع خلائق بايشان براو ناگوار آمد و نخواست كه اين فضيلت از ايشان زائل شود و ايشانرا از
حليه ارشاد و هدايت خلق عاطل كردند پس انصاف بايد نمود كه ايا حسد نمودن و تمنى ازاله تشنيع
و تهجين ست كه از حضرت موسى العياذ بالله بزعم سنيه واقع شده يا حسد حضرت آدم كه بر شيطنه محمول
ست و صلا استدعاى زوال نعمت و ناگوارى فضائل و مدارج ائمه عليهم السلام ازان ثابت
نميشود و مقام حيرت ست كه حضرات سنيه بر مجرد روايت نسبت حسد بحضرت آدم عليه السلام كه بنا بر
افادات اكابرشان بمعنى غبطه مستعمل ميشود بلكه تعيين اراده ان ازين لفظ درين مقام خواهى نخواهى شده
انهمه تشنيعات برانگيخته بغرائب خرافات آويخته اند و بر نسبت اكابر ائمه خود انحسد حقيقى را كه بمعنى
استدعاى زوال نعمت ست بحضرت موسى كه هرگز بوجهى من الوجوه حمل آن بر غبطه نتوانند كرد
حرفى بر زبان نه آرند بلكه اين تحقيقات و افادات و امثال آنرا مايه افتخار پندارند و لطيف ترانست
كه درينجا حسد را بر محض حضرت موسى مقصور نداشته اند بلكه شراكت بارى تعالى و رضا او را هم بان
ثابت ساخته يعنى ميبينى كه ترمذى از وهب مى آرد كه حقتعالى در يكشب اين هزار نبى را بكرامت حضرت
موسى بمير انيد پس معاذ الله حقتعالى هم تائيد و اعانت حسد حضرت موسى نمود و اين صنيع او را پسند
فرمود پس مقام انصاف ست كه ايا باهر ارسال انبياى معصومين حسد و عداوت نمودن و هدايت
شان بخلق خدا را بر او دست ناگوار داشتن و درخواستن كه سلسله رجوع خلق بايشان شكسته و زمام حكو
ايشان بر رعايا و ارسته شود بلكه باعث انقطاع وجود ذيجود ايشان گرديدن توفى و قبض روح

ایشان را پسندیدن در چها مرتبه از فظاعت و شناعت خواهد بود و این حسد را با حسد حضرت آدم
علیه السلام بمیزان عقل باید سنجید که اثری ازان خود باعتراف مخاطب ظاهر نشده که ممکن نبود و صدور
خود آنهم ممنوع و اگر ثابت هم شود بمعنی غبطه است و درینجا که حسد صادر هم شده بمعنی بدخواهی
و استدعای زوال نعمت هم بود و کارگر هم افتاده چه قسم کار که موجب فنای جاهای عسکر هزاران
کس از انبیای معصومین که محبت و موالات ایشان بر همه واجبست عقلاً و نقلاً و شرعاً و عرفاً
و دنیا و کتابا دست و قلم حق رقم را تاب آن نیست که مثل حضرات سنیه بیجا با در مضمار استهزا
و طعن و تشنیع اگرچه بنا بر روایات و قواعد سنیه باشد بشتابند و ابتهاج جولانی نماید و الا [illegible]
مضامین جان خراش سنیه که برین روایت متفرع میشود می نگاشتم و داغهای رنج و درد بر قلوب
ایشان مینهادم لیکن این قدر که خود واضح است که درینجا بهمه تشنیعات و تهجینات و افترائات [illegible]
شاه صاحب بر روایت ملعون متفرع ساخته بالحق منسوب کرده اند خود العیاذ بالله در حق حضرت
موسی بنا بر افاده حکیم ترمذی بلاشبهه ثابت شد زیرا که همه آنرا بحسد به نسبت خیار [illegible] متفرع
ساخته اند و درینجا هم معاذ الله حسد حضرت موسی علیه السلام بر خیار [illegible] گشته [illegible]
انجا محض روایت است و کلام حکیم ترمذی روایت و این الروایة من الدرایة و نهایت [illegible] عقل
حکیم ترمذی ملاحظه باید فرمود که با وصف که چنین قصه صریحه در حق حضرت موسی علیه السلام [illegible]
بر بسیاری کس از انبیای معصومین روایت کرده باز می خواهد که آنرا از قبائح بیرون آرد و در لباس فضائل
نماید و تبیین آن آنچه سرائیده لیاقت توجه ندارد و حاصل کلامش این است که این غیرت
حضرت موسی علیه السلام از هدایت انبیا و رجوع خلق بایشان از قبیل غیرت آدمیین [illegible] غیرت
اهل غبطت و تنافس نبود بلکه بقدر این غیرت نموده و تاب آن نیاورده که بیند این حضرات را
که شریک و در هدایت و تعلیم شوند و چنین کلام بی سر و پا موجب تحیر عقلا است زیرا که باین توجیه
و تاویل در اشنع انچه ازان فرار کرده افتاده چه این غیرت حسد بدتر از غیرت و حسد آدمیین
و اهل غبطت و تنافس است چه اوشان سلب منافع فانیه دنیه از انعم علیهم می خواهند و درینجا حضرت
موسی علیه السلام العیاذ بالله [illegible] قرأت القوم سلب نعمت باقیه شریفه ازین حضرات خواسته تا آنکه
بوقوع پیوسته ظاهر است که شناعت حسد به نسبت زیادت امر محمود [illegible] تر می شود

وبخفت آن کمتر داند هم ظاهر که در سلب منافع باقیه اخرویه ضرر بیشتر است به نسبت سلب منافع فانیه دنیویه
پس ظاهر شد که این حسد کو بنا بر افاده اولیین حکیم ترمذی از قبیل حسد آدمیین نباشد لیکن از آن چه
سود که بدتر از آن بلا شبهه بوده و عجب تر آنست که حکیم ترمذی برای اوعاء عدم ثبات نفسش رد
بر یهودی با هرچه تمام تر تکذیب خویش نموده در آخر کلام تصریح کرده که این غیرت حضرت موسی از
قبیل غیرت آدمیین بوده چه قول او که هذا موجود فی طبع الآدمیین الخ صریحست که آنچه از حضرت
موسی علیه السلام درینجا واقع شده در طبع آدمیین موجودست که هر کسیکه دوست میدارد و بادشاه
را دشمن میشود و بادشاه او را حکم میکند بامری و دشوار میشود بر او که شریک شود او را درین
امر احدی پس ثابت شد که این غیرت از قبیل غیرت اهل دنیا بوده که مشارکت دیگران را در امر خود
بغرض اختصاص و امتیاز خود تجویز نمی نمایند پس این قول بصراحت تمام مخالف ادعاء اولیین
اوست و نیز حضرات اہلسنت روایت میکنند که حضرت موسی بسبب ملاحظه تفضیل و ترجیح
جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر او در شب معراج بکا و زاری آغاز نہاد و ارشاد کرد
که بنو اسرائیل گمان میکنند که من بزرگترم بر خدا تعالی و این جناب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ
اجمعین اکرم است از من بر خدا تعالی و اگر آنحضرت تنہا می بود سهل بود لیکن با او امتان او
استند و نیز حضرت موسی علیہ السلام العیاذ باللہ بر خدا تعالی عتاب کرد و رفع صوت بر او تعالی
شانه نمود و گفت که تو اکرام کردی او را یعنی جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تفضیل او دادی
و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته قوله فی قصة موسی فلما تجاوزت بکی قیل له ما
یبکیک قال ابکی لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثر ممن یدخلها من امتی
وفی روایة شریک عن انس لم اظن ان یرفع احد علی وفی حدیث ابی سعید قال موسی یزعم
بنو اسرائیل انی اکرم علی اللہ وهذا اکرم علی اللہ منی زاد الاموی فی روایته ولو کان
هذا وحده هان علی ولکن معه امته وهم افضل الامم عند اللہ وفی روایة
ابی عبیدة بن عبد اللہ بن مسعود عن ابیه انه مر بموسی علیه السلام یرفع صوته فیقول
اکرمته وفضلته فقال جبرئیل هذا موسی قلت ومن یعاتب ذاک قال یعاتب ربه
فیک قلت ویرفع صوته علی ربه قال ان اللہ قد عرف له حدته وفی حدیث ابن مسعود

عند الحرث وابی یعلی والبزار سمعت صوتا وتذمرا فسالت جبرئیل فقال هذا موسی قلت وعلی من
تذمره قال علی ربه قلت علی ربه قال انه یعرف ذلک منه وابن حجر عسقلانی بمقام تاویل بکاء حضرت
موسی علیه السلام در فتح الباری میگوید قال العلماء لم یکن بکاء موسی حسدا معاذ الله فان الحسد
فی ذلک العالم منزوع عن احاد المؤمنین فکیف بمن اصطفاه الله تعالی بل کان اسفا علی ما فاته
من الاجر الذی یترتب علیه رفع الدرجة بسبب ما وقع من امته من کثرة المخالفة المقتضیة
لتنقیص اجورهم المستلزمة لتنقیص اجره لان لکل نبی مثل اجر کل من اتبعه ولهذا کان من اتبعه
من امته فی العدد دون من اتبع نبینا صلی الله علیه وسلم مع طول مدتهم بالنسبة لهذه الامة
متعجب نماند که این تاویل که ابن حجر از علما نقل کرده وقتی مقبول میشد که صرف بکا منقول میشد
حالانکه از روایت انس که خود ابن حجر نقل کرده واضحست که بعثت جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم بر حضرت موسی شاق ودشوار بوده وهل الحسد الا هذا ونیز رفع صوت بر خدا تعالی
ومعاتبه او تعالی شانه در باب جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم که از روایت ابو عبیده
که خود ابن حجر نقل کرده نیز صریحست در انکه حضرت موسی العیاذ بالله تفضیل جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم را ناگوار داشته ونیز از ظاهر اکثر روایات اهلسنت آنست که بعض انبیا علیهم السلام سوی
قوم خود نگریستند واستکثار ایشان کردند وبملاحظه حال شان تعجب آمد وبزعم خصم چشم ایشانرا از ذکر یک عیب
هفتاد هزار مردم قوم او مردند علامه ابو زکریا یحیی بن شرف نووی که یافعی در مرآة الجنان در وقایع
سنه ست وسبعین وستمائة او را باین مدایح عظیمه ستوده الفقیه الامام شیخ الاسلام مفتی الانام
المحدث المتقن المحقق المدقق النجیب الحبر المفید المحرر السدید محرر المذهب الفاضل الولی
الکبیر السید السند ذو المحاسن العدیدة والسیرة الحمیدة والتصانیف المفیدة الذی
فاق جمیع الاقران وسارت بمحاسنه الرکبان واشتهرت فضائله فی سائر البلدان وشوهدت
منه الکرامات وارتقی فی علی المقامات ناصر السنة ومعتمد الفتوی الشیخ محیی الدین النووی
یحیی بن شرف بن مری بن حسن الشافعی مؤلف الروضة والمنهاج والمناسک وتهذیب
الاسماء واللغات وشرح صحیح مسلم وشرح المهذب وکتاب التبیان وکتاب الارشاد
وکتاب التیسیر فی التنبیه وکتاب ریاض الصالحین وکتاب الاذکار

وكتاب الاربعين وكتاب طبقات الفقهاء الشافعية اختصره من كتاب ابن الصلاح وزاد عليه
اشياء نبه عليها وغير ذلك مما اشتهر في سائر الجهات وظهر به النفع والبركات وشيخ جمال الدين عبد الرحيم
بن الحسن بن علي الاسنوي الفقيه الشافعي در طبقات شافعيه گفته ابو زكريا يحيى بن شرف النواوي بحاء مهملة
مكسورة بعدها زاء معجمة النووي هو محرر المذهب في مهذبه ومنقحه ومرتبه سار في الافاق
ذكره وعلا في العالم محله وقدره صاحب التصانيف المشهورة المباركة النافعة ولد في
العشر الاول من المحرم سنة احدى وثلثين وستمائة بنوى وهي قرية من الشام من عمل دمشق
في سنة تسع واربعين وقرأ التنبيه في اربعة اشهر ونصف وحفظ ربع المهذب في بقية
السنة وهي سنة خمسين وحج مع والده سنة احدى وخمسين وحج بعد ذلك حجة اخرى
ومكث قريبا من السنتين لا يضع جنبه على الارض وكان يقرأ في اليوم والليلة اثني عشر
درسا على المشايخ في عدة من العلوم وتفقه على جماعة منهم الكمال اسحاق الاربلي والكمال
اسحاق المقري المقدسي واكثر انتفاعه عليه الخ در كتاب الاذكار که در شان آن بيست اين
خاكسار زقاده گفته ذكر الامام ابو محمد القاضي حسين من اصحابنا رحمهم الله في كتابه التعليق في
المذهب قال نظر بعض الانبياء الى قومه فاستكثرهم واعجبوه فمات منهم في ساعة سبعون
الفا فاوحى الله سبحانه اليه انك عنتهم ولو انك اذ عنتهم حصنتهم لم يهلكوا قال وباي
شيء احصنهم فاوحى الله تعالى اليه تقول حصنتكم بالحي القيوم الذي لا يموت ابدا و
دفعت عنكم السوء بلا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم قال المعلق عن القاضي حسين و
كان عادة القاضي اذا نظر الى اصحابه فاعجبه سمتهم وحالهم حصنهم بهذا ازين روايت ظاهرست
که نبي معصوم قوم خود را از چشم زد و سبب هلاک هفتاد هزار مردم قوم خود گرديد و از حديث
مروي در شرح احکام صغرى ولي الدين عراقي و ديگر احاديث اهل سنت ظاهرست
که اصابت عين متضمن حسد مي باشد پس نوع حسد عظيم که موجب فناي جم غفير و جمع کثير گرديد بوضوح
تمام ظاهر شد و اما مضامين غريبه و کفريات صريحه که حکيم ترمذي در نوادر الاصول و ديگر اکابر اهل سنت
درباره حسد حضرت داؤد براوريا بجهت ابتلا بعشق زن او و جسارت بر القاء او در هلاک و قتل
با اين بغض و عداوت و حسد بعد انکه ملائکه تنبيه و زجر او نمودند هرگاه العياذ بالله برفته نجا نداوريا

تا زن او را با وصف آنکه بحباله نکاح او بود بخانه خویش آرد و در جمله نسای خویش داخل سازد و خواهش
نفس بی تسکین و هدر روایت نموده تصدیق میکنند و سندی متین برای اهل فسق و فجور و مرتکبین
در معاصی و مخازی از انبیان سلاف خود که تابع یهود و نصاری که افترا بر انبیا و اسناد هر گونه
مطاعن و معایب باین حضرات کار ایشان است بر آورده و دست از ایمان و اسلام می فشانند
پس بحکم ضرورت ملجئه در مباحثه انبیه سفهه لا بدین میشود و چون جناب مخاطب بر این افادات
در روایات ائمه خویش از جهت قصور تتبع وقوفی ندارد لهذا بر این روایت میمون که بحمد الله تعالی
واضح خواهد شد صلاشناعتی بیرامون آن نمیگردد و چشمکها زده بتقلید کابلی و دهلوی رفته نیز
باطل خود قطعاً اهل حق را متهم بآن ساخته و این قدر ندانسته که حکایت سفیه بر حضرت داود که
انبیای معصومین مشهورین بوده اینهمه شنائع که احاد الناس هم استحیا از امثال آن می نمایند و جب
بر آن نمیکنند یعنی عشق زن اجنبیه و باز رفتن بخانه او و اراده آوردنش جبراً و قسراً بخانه خود و
او در نسای خویش و عدم انزجار بتنبیه ملائکه سموات مشافهة و تفرطه کما فی نوادر الاصول و
اهتمام در قتل اوریا بلکه ایقاع آن و باز تصرف بر زن او تجویز کرده باشند و این همه را کمال
اهتمام تصدیق نموده و عبارات بلیغه و تسجیعات ملیحه در بیان آن انشا کرده کما یظهر
نموذجه من نوادر الاصول باز اگر در بعض روایات اهل حق نسبت حسد که بمعنای غبطه تمنی
بحضرت آدم علیه السلام واقع شود چه باسه تشنیع و طعنه زنی است هشتم آنکه طعن و تشنیع را
حدیث در صورتی توهم اتجاه دارد که لفظ حسد دران محمول شود بر معنای مذموم یعنی تمنی زوال
نعمت از محسود و دونه خرط القتاد بلکه حسد دران بمعنی غبطه است و درین صورت صلاشناعتی
بر آن لازم نمی آید که غایت امر ازان وقوع غبطه حضرات معصومین علیهم السلام از حضرت آدم
نبینا و علیه السلام ثابت خواهد شد و تمنای فوز بدرجات ایشان من دون تمنی زوالها عنهم علیهم
السلام لازم خواهد آمد نهم آنکه دلالت این حدیث بر وقوع حسد و لو بمعنی الغبطه نیز ممنوع است
زیرا که جایز است که قول آنحضرت فنظر الیهم بعین الحسد محمول بر مجاز مشارفه باشد یعنی شارفت
ینظر الیهم بعین الحسد و تمنی منزلتهم بعین [illegible] و بیل الیه است بنظر کمال رفعت منزلت حضرت آدم
و اگر فاضل مخاطب که مهارت او در فنون لسانیه معلوم عالمیان است باستماع این تاویل

ازظاهر دور و از قبول آن با وصف ابتلای جهالت او و خود ادتاویلات بعیده و توجیهات سخیفه کما

ظهر بوجه من قبل استنکاف فرماید و آنرا بر کاکت نسبت نماید حقیر بخدمتش التماس خواهم کرد

که این تاویل یعنی حمل قول بر مشارفت آن در کمال متانت و موافق قواعد بلاغت مطابق

استعمال آیات قرآنی و محاورات بلغا و فصحا و عرب العرباست و اعلام سنیه یقین بآن

متمسک میشوند سید علی خان مدنی که علو باع او در علوم عربیه و فنون ادبیه شهره آفاق است

تا آنکه اهل خلافت هم بذکر فضائل جمیله او رطب اللسان باشند کما لا یظهر من سبحة المرجان و غیرها

در ریاض السالکین در شرح دعای طلب حوائج بذیل فقره اللهم و الیک سامحة قد قصرت عنها

جهدی و تقطعت دونها حیلی و سولت لی نفسی رفعها الی من یرفع حوائجه الیک الخ میفرماید

فان قلت کیف یجوز علیه صلوات الله و سلامه علیه و هو امام معصوم ان تسول له نفسه

رفع حاجته الی غیر الله تعالی حتی اعترف بان ذلک زلة من زلل الخاطئین و عثرة من

عثرات المذنبین قلت یمکن ان یکون قوله علیه السلام و سولت لی نفسی من باب التعبیر

بالفعل عن مشارفته ای شارفت نفسی ان تسول لی لان التسویل وقع منها کقوله تعالی و

لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم ای لو شارفوا ان یترکوا لانهم

لو ترکوا لما خافوا علیهم لانقطاع الخوف بعد الموت و منه قول الشاعر ... الملک کالبال

لا فقدت ... الا بشاور من العزة فان المراد بمشارفة الزوال لا زواله و علی هذا

فلا یبعد ان یقال انه علیه السلام لما شق علیه حاجته و تقطعت دونها حیلته شارفت

نفسه ان تسول له التوسل فیها الی من یظن انه یساعده و یقوم معه فی قضائها فعصم الله

... و ... الیه لا اعتماد علیه الا ... بناء ان ... والیس فی

ذلک شیء من منافی العصمة هذا بالنظر الی مقامه علیه السلام و الا فلو وقع من غیره التسویل

بل لو وقع منه رفع الحاجة الی غیر الله تعالی علی الوجه المذکور لم یکن فیه شیء مما ینافی العصمة

بل یکون کقول یوسف الصدیق علیه السلام للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک

فانه لو لم یکن من هذا القبیل لما جاز ان یقع منه هذا القول لانه نبی مرسل معصوم انتهی

بقدر الضرورة و ملا علی قاری در شرح مشکوة در شرح حدیث المتحابون فی جلالی لهم

منابر من نور یغبطهم النبیون والشهداء آه پس فرماید والظاهر انه لم یقصد فی ذلک الی اثبات الغبطة لهم
علی حاله هو کلا بل بیان فضلهم وعلو شانهم وارتفاع مکانهم وتقریرها علی آکد وجه وابلغه والمعنی
ان حالهم عند الله یوم القیمة بمثابة لو غبط النبیون والشهداء یومئذ مع جلالة قدرهم ونباهة
امرهم حال غیرهم لغبطوهم انتهی وبهمین تقریر در حدیث عینو میتوان گفت که الظاهر انه لم یقصد فی ذلک
الی اثبات الغبطة لهما علی حال هو کلا ع الطاهرین بل بیان فضلهم وعلو شانهم وارتفاع مکانهم
وتقریرها علی آکد وجه وابلغه والمعنی ان حالهم عند الله فی عالم الارواح کان بمثابة
لو غبط آدم وحوا یومئذ مع جلالة قدرهما ونباهة امرهما والولیتهما حال خاتم النبیین
والائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین لغبطاهم واگر متوهمی را توهم دیگر دکه هرگاه
از حضرت آدم علیه السلام محض مشارفت غبطه واقع شده بود ووقوع آن عتاب بران چرا واقع
شد گوئیم که نظر بعلو مراتب ورفعت مدارج حضرات معصومین این قسم مشارفت هم در زلات
معدود میشود ومواخذه وعتاب بران واقع میگردد فان حسنات الابرار سیئات المقربین
دهم آنکه گر فتیم که حسد درین حدیث محمول بر معنی مذموم ست لیکن میتوان گفت که این حسد از
حضرت آدم علیه السلام واقع نشده بلکه مرتکب آن بعض ذریت آن حضرت بودند که در ظهر مبارک
جنابش جا داشتند چنانچه درباره عصیان آنحضرت محققین اهلسنت تقریر کرده اند در یواقیت
وجواهر شعرانی مذکورست کان الشیخ ابو العباس القرینی شیخ خال الشیخ محی الدین یقول
لم یعص آدم ربه معاذ الله وانما عصی من کان فی ظهره من ذریته الذین هم اهل الشقاء
لان ظهره کان کالسفینة لسائر اولاده انتهی ازین کلام در کمال ظهور واضح ست که فعل
عصیان از حضرت آدم واقع نشده بلکه مرتکب آن ذریت آنحضرت بودند ونسبت عصیان
بآنحضرت محض مجاز ست پس همچنین مرتکب این حسد هم ذریت که در ظهر مبارک آنجناب بودند
خواهند بود یازدهم آنکه اگر بفرض محال تسلیم کنیم که از حضرت آدم حسد بمعنای مذموم واقع شده
وگناه کبیره بوده پس اینهمی گو خلاف عقیده اهل حق باشد لیکن حضرات اهلسنت را مجال طعن وتشنیع
واستهزا وتشنیع بران نیست که امام رازی تصریح کرده باینکه آیه ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنکونن من الخاسرین دلالت دارد بر صدور ذنب عظیم از آدم علیه السلام حیث قال

قال فی تفسیر قوله تعالی قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
اعلم ان هذه الآیة مفسرة فی سورة البقرة وقد ذکرناها هناک ان هذه الآیة تدل علی صدور
الذنب العظیم من آدم علیه السلام الا انا نقول ان هذا الذنب انما صدر عنه قبل النبوة وعلی
هذا التقدیر فالسؤال زائل انتهی بلفظه پس حیرتم میبرد که آیا شاه عبد العزیز صاحب بجهت امام خود ہم این ہمه تشنیعات
واستهزاءات که بر اہل الحق وارد ساخته اند متوجه خواهند ساخت و نسبت این ہمه عظائم وقبائح
که بجهت روایت عیون ومعانی الاخبار بایشان نسبت کرده اند بحضرات اہل سنت خواهند
کرد یا برین زبان درازی بیجا ندامت کرده استغفار خواهند فرمود وضعفش علی الابدیہ
خود شاه صاحب نیز در باب ہفتم تحفه دعوی اجماع بر صدور گناه از ان حضرت دارند و از راه کمال
نافرمانی وعقوق ابو الانبیا ارشاد می فرمایند که حضرت آدم قبل از نبوت امام وخلیفه زمین بود
بالاجماع مصدر گناه شد انتہی بلفظه واز وہم آنکه موجب تہمت گرد فاضل مخاطب باسلاف او بر حفص
ورود نسبت حسد که بمعنی غبطه است در بعض احادیث ائمه کرام علیهم السلام نسبت کفر بایشیعیان
٥٨٥ نمایند وشاه صاحب بتقلید کابلی جواز حسد مذموم را در اعتقادات اہل الحق داخل ساخته و بر این
او نام خاتم و تشنیع تغلیط و تاخیر و تفضیل و بند و از حال عقاید اکابر محققین خود خبر ندارند که اعتقاد نسبت شرک بحضرت
آدم علیه السلام حاشا عن ذلک کرده اند لله انصافا باید کرد که این شرک بتر ست یا حسد اگر تحقیق او عادت در ہمی آید بلواقح الانوار
فی طبقات الاخیار عبد الوهاب شعرانی که اسم سالکان موضوع و طامات فقر ایشان بر آرد بطور شعرا زر وارد که شعرانی شیخ الشیخ صاحب تحفه
ووالد ماجدش اولا ابو العباس احمد بن محمد بن سهل بن عطا الادمی را بجلالت اوصاف
ستوده ودر حقش فرموده من ظرفاء مشایخ الصوفیة وعلمائهم لسان فی فهم القرآن اختص
به صحب الجنید وابراهیم المارستانی ومن فوقهم من المشایخ وکان ابو سعید الخراز رضی الله
عنه یعظم شانه حتی قال التخلق بالتصوف عزیز وما رایت من اهله الا الجنید وابن عطا
وبعد ذکر بعضی از کلمات ہدایت آیات او گفته وقال فی قوله تعالی هل ادلک علی شجرة الخلد
وملک لا یبلی ان آدم قال یا رب بما ذنبتنی وانما اکلت من الشجرة طمعا للخلود فی جوارک
فقال یا آدم طلبت الخلود من الشجرة لا منی والخلود بیدی وملکی
فاشرکت بی وانت لا تشعر ولکن نبهتک

بالخروج حتی لا تنسانی فی وقت من الاوقات انتهی پس حالا قائل
مخاطب اولیا آورا باید که سرهائے خود بسنگ خارا زنند و گریبانها را تا بدامن چاک کنند و دیوانه وار
رو بصحرا نهند و خاک بر مفارق خود ها ریزند و با تمامی اولیاء و معتقدین خویش برای ماتم و نوحه
خیزند که شیخ و امام و مقتدی و عارف این حضرات ابن عطا حضرت آدم را نسبت بشرک میسازد و الا
اصلاح این کلام امام خویش با وصف لحاظ هفوات خود درباره ابطال را د یعنی غبطه از لفظ حسد پیر داند
بعد ان اگر یارائے کلام کردن باقی ماند زبان خود را بتشنیع و تهجین احادیث اهل حق آلایند و الا از زین
در ازنفسی و برآمدن از غلاف و خبر نگرفتن از افادات اسلاف خویش چه سود که لا یهب بالحجارة
من بیته من الزجاجة و اینجا مناسب چنان می نماید که عبارت جناب شاه صاحب که نقلش می آید
باندک تفاوت منقلب کرده شود و گفته آید که حضرت آدم ابو البشر صفی الله بود و از شرک و کفر و اصرار
بر نافرمانی خدا پاک بود و همین است مذهب اهل تشیع قوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی
فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل
ابراهیم و آل عمران علی العالمین سنیه در حق ان ابو الاباغه و تشنیع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند
و او را بشرک و حسد و بغض و سائر خصال نامرضیه بجهت آنکه شرک ام الذنوب و راس القبائح است
وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انگارند و انچه ابلیس را نسبت بحق تعالی پیش آمد که امر
سجده را قبول ننمود و عهد خدا در حق او نزد او ملعون بدی شد اینها بدتر از آن که شرک بحق تعالی
است ثابت کنند که طالب خود از شجره که نبات محض است گردید و آنرا شریک حقتعالی گردانید و حقتعالی
بروی غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معاذ الله من ذلک کما نقل عبد الوهاب الشعرانی فی لواقح
الانوار حالا در مضمون این نقل عاقل را تامل باید کرد که در حق حضرت آدم چه قدر اهانت و تحقیرات
زیرا که شرک از مذمومات و قبائح بلکه اصل آنهاست باجماع جمیع اهل ملل و نحل خصوصا از اکابر انبیا
و خیار عباد الله و این همه را نسبت بحضرت آدم میکنند خاصه بعد از تشدد و تاکید تمام از جناب
کبریای الهی پس در مذهب ایشان درمیان حضرت آدم علیه السلام و ابلیس فرقی نیست انچه ابلیس
کرد حضرت آدم علیه السلام بعمل آورد بلکه کار حضرت آدم معاذ الله نزد سنیه بدتر از کار ابلیس شد زیرا که او
ابلیس شریک گردانیدن نبات بخدا تعالی بوقوع نه آمده و آدم با این بزرگواری معاذ الله مصدر

شرک گردید پیش شرک به پیغمبری که اول پیغمبران و قبله فرشتگان است و ساکن جنت بود منسوب
گشت معاذ الله من ذلک و گمان نسبت شرک بحضرت آدم علیه السلام معاذ الله من ذلک
مخصوص بعرفای اهلسنت است بلکه متکلمین و اصولیین محققین متقدمین ائمه سنیه نیز باهتمام تمام و کد و کاوش
بلیغ اثبات شرک بر حضرت آدم علیه السلام و به تجویز شرک بر انبیا علیهم السلام و لو قبل النبوة عقلا
و سمعا جار می زنند و اساس دین اسلام خود بر میکنند رئیس المحققین و عمدة المتبحرین و قدوة المتکلمین سیف الدین
علامه آمدی در ابکار الافکار که بعنایت پروردگار نسخهٔ آن بدست این خاکسار افتاده در ذکر
حجج نفی عصمت انبیا علیهم السلام گفته الحجة الثانیة قوله تعالی هو الذی خلقکم من نفس واحدة
و خلق منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشاها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما
لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما اتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما اتاهما الله فتعالی
الله عما یشرکون و وجه الاحتجاج بالایة ان المراد من قوله خلقکم من نفس
واحدة ادم علیه السلام و من قوله و جعل منها زوجها لیسکن الیها حوا و الضمیر فی قوله جعلا
عائد الی ادم و حوا لانه لم یسبق ما یعود الیه ضمیر التثنیة غیرهما و فی قوله له شرکاء عائد الی الله
تعالی و ذلک یدل علی وقوع المعصیة من ادم و حوا و هو اما ان یکون فی حالة النبوة او
قبلها و علی کل تقدیر فهو خلاف مذهب الشیعة فان قیل انتم و ان جوزتم الشرک علی الانبیاء
عقلا فالاجماع منعقد منا و منکم علی امتناع ذلک فی حقهم سمعا و عند ذلک فلا بد من التاویل
الخ و در مقام جواب از این حجت گفته والجواب قولهم بالاجماع منا و منکم منعقد علی امتناع
الشرک بالله تعالی علی الانبیاء قلنا فی حالة النبوة الاول مسلم والثانی ممنوع فانا ذکرنا
ان مذهب القاضی ابی بکر ان ذلک غیر ممتنع لا عقلا و لا سمعا و لم یثبت انه حال صدور فعل
الاشراک الیه کان نبیا الی ان قال قولهم الضمیر فی جعلا له شرکاء عائد الی الذکر و الانثی
من اولادهما الکفار قلنا اولادهما و ان کانوا مذکورین غیر ان التثنیة غیر مذکور و الاصل
فی ضمیر التثنیة ان یعود الی المذکور اذ هو ابعد عن اللبس و الخلل و ان سلمنا ضمیر التثنیة
مذکور غیر ان الاصل عود الضمیر الی اقرب مذکور و لا یخفی ان ادم و حوا اقرب مذکور
الی الضمیر من اولادهما فکان عوده الیهما اولی انتهی ~~سیر و بهم آنکه~~ نسبت صدور این حرکت

تمام بحضرت آدم علیه السلام علامه زمخشری که مدائح و مناقب عظیمه او بسالت شنیده می در کتاب ربیع الابرار
وارد کرده چنانچه در باب خامس والاربعون فی الطمع والرجاء والحرص والتمنی والوعد والانجاز و
الخلاف والمطل والتسویف گفته کان یقال حین خلق الله ادم عجن بطینته ثلاثة الحرص والطمع
والحسد فهی تجری فی اولاده الی یوم القیامة فالعاقل یخفیها والجاهل یبدیها ازین روایت ظاهرست
که حسد با حرص و طمع در طینت حضرت آدم علیه السلام معجون و ازین خصال ثلثه طبیعت حق طویت
او مشحون بود و پس بحیرتم که بعد ملاحظه آن چگونه حضرات سنیه زبان طعن بر روایت عیون دراز
می توانند ساخت و تاویلی که برای این روایت علامه زمخشری ذکر کرده حیث قال و معناه
ان الله خلقه شهوتها فیه پس چون مثل آن بلکه بهتر ازان در حدیث عیون هم جاریست لهذا آن
ضرری بانداره جهارد هم آنکه عبدالله بن حسین الدین بن جمال الدین الانصاری المعروف
بشیخ الاسلام الانصاری در کتاب عصمة الانبیا گفته ثم هذا الفعل اعنی اکل الشجرة لم یکن
کبیرة لانه لم یکن من الاشیاء المذکورة فی الحدیث ولا فی معناها ولم یکن مما شرع علیه عقوبة
مقدرة فی الشرع و اما قوله تعالی فتکونا من الظالمین فلیس مما یثبت بالعقوبة المقدرة
مع ان المراد من الظلم ههنا علی ما قالوا هو الجرح والاضرار علی انفسهما باجتلاب المحنة بدل
الراحة ولم یکن حراما بعینه ایضا لان الشجرة هی شجرة الحنطة علی اکثر الاقاویل و روی
ابن مسعود هی انها شجرة العنب و قال ابن جریج شجرة التین و قال قتاده شجرة العلم و فیها
من کل نوع و قیل هی شجرة الکرم الردیة کما ذکر فی خالصة الحقایق انه لما نفخ الروح فی
جسد آدم نظر الی العرش فرای فیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال یا رب من الذی اسمه مکتوب مقرون باسمک فقال تبارک و تعالی هو نبی من ابنائی
و ولده من اولادک بناقته کی یکون شفیعا لک اذا جاء التقصیر منک فخطر علی قلبه انه لا
یحسن ان یکون الولد شفیعا للوالد اذا جاء التقصیر منه فاوحی الله الی جبرئیل ان ادرک عبدک
واخرج تلک الفکرة من صدره فادرکه وشق صدره فاخرج یا مر الله تعالی ذلک الفکر
من جوف آدم ودفنه فی الجنة فانبت الله تعالی تلک الشجرة و صار سبب ابتلاء
والقدر الباقی خلق منها النفس الامارة ولم یکن فیها خبث ذاتی علی جمیع التاویل

بل لما ان اکلهما یترتب علیه لم یکن هنالک موافقة للحکمة الالهیة ولم یکن فاحشة ولا رافضة للسوءة والکم ولم یکن تشملک الشقا ازعبارت کتاب خالصة الحقایق از شیخ الاسلام سفیان نقل کرده واضحست که در قلب حضرت آدم علیه السلام فکر بدی عدم استحسان شفاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده وباوصف آنکه حضرت جبرئیل این فکر را بشق قلب بیرون آورد باز شجره بهمین فکرت بدیه را تناول کردوان سبب ابتلاء حضرت او شد پس مضمون این روایت بغرابت مشحون از روایت عیون بالاتر ست حضرات اهل سنت را بعد ملاحظه آن مجال طعن وتشنیع بر اهل حق نیست واگر نحو من الانحاء انرا مأول سازند بهتر ازان تاویل برای روایت عیون پیدا خواهد شد یا نه وهم آنکه آنچه فرموده پس عجب نیست که چنانچه در حدیث علل شیخ الشایخ الخ مدفوع است باینکه البته از فاضل مخاطب که ببغض وعناد ائمه امجاد علیهم السلام در سرشت او تخمیر یافته عجب نیست که نسبت بدخواهی اهلبیت علیهم السلام بابو الانبیاء علی نبینا وآله وعلیهم الصلوة والسلام بتاسی اسلاف خود که در تهجین وتنقیص این حضرات قصبات سبق ربوده اند کما لا یخفی علی من طالع افادات الاعور وابن تیمیة الاکفر وصاحب القترة الافجر وسیأتی فصله فی مقامه ان شاء الله الاکبر نمایند تا زنگ عار وشنار از خود واکابر خود دور نمایند بالجمله اولا بدخواهی حضرت آدم علیه السلام در حق این بزرگواران هرگز ثابت نیست تا تفوه باین معنی طرفه از صحت داشته باشد وثانیا می بایست وجود این تهمت بر انبیا ثابت کردن وابعد آن حکم بنفرت ان از حضرت آدم علیه السلام فرمودن حالانکه اگر مخاطب با اولیائش آسمان را بزمین دوزند ومدت العمر دماغ را درین سعی نامشکور سوزند هرگز ثابت نمیتوانند ساخت وتوهماتیکه از مخاطب درین باره در مباحث آتیه سرزده انشاء الله الجلیل بحیثیتی ابطال آن ظاهر میشود که اختلال حواس او بر همگنان از موافقان ومخالفان نمایان میگردد قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل فاضل جالسی که جیا الشکری در عونت شیوه دیرینه اوست درینجا هم تشنیعات صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه اثنا عشریه را بچرب زبانی بالمخیلات نفسانی منعکس ساخته تعرض بردیفوالتش ولو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این اجزا ضروری می نماید براهل البصیرت بلکه عوام هم مانند فلق صبح هویدا شود که جالسی مذکور هرچند

کوشش او در حسام چوبین بغایت قصوی رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار حسبه
تیغ زنی و یافه درائی بیش نیست هذا کلامه اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته بسبب
تشنیع ناصب عداوت عترة طاهره بر شیعیان اهلبیت گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد
کردن بآن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات امامیه باشد و ایضاً گویا بگوش این ناصب عداوت
اهلبیت نرسیده که حسد بر دو قسم ست یکی بمعنی غبطه و دوم حسد بمعنی استدعای زوال نعمت
اول مباح ست و ثانی مذموم و میدانم که اگر بمجرد ادعای این تقسیم اکتفا نمایم ناصب عداوت
عترت طاهره تکذیب خواهد نمود و لهذا ذکر یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر انچه ادعا
نموده ام می پردازم و دهن او را باین تقریب می دوزم که گفته اند دع دهن سگ بلقمه دوخته به
ولساغ بعد ذلک ان یقال فی حقه فبهت الذی کفر کانه القم الحجر و آن اینست که بخاری روایت
نموده از ابو هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا حسد الا فی اثنین رجل آتاه الله
القرآن فهو یتلوه آناء اللیل و النهار فسمعه جار له فقال لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت
مثل ما یعمل و رجل آتاه الله مالا فهو ینفقه فی حقه فقال رجل لیتنی اوتیت مثل ما
اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و بتفاوت یسیر قریب باین مضمون حدیث دیگر ست
که آنرا بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس چرا جائز نباشد که حسد حضرت آدم ازین قبیل
بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آنرا مذکور ساخته متضمن
کلمه و جعلها علی تمنی منزلتهم ست که در قوت تفسیر معنی حسد ست لیکن چون غبطه هر چند مباح ست اما نظر بعلو منزلت
و شرف مرتبت جناب حضرت سید المرسلین غبطه ایشان از قبیل ترک اولی ست لهذا حق سبحانه و تعالی
علی حسب مجری العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضاً حسد بمجرد اینکه بمقتضای
بشریت عارض شود مادامیکه بمقتضای آن کار نکند آدمی گنهگار بران نمی شود چنانچه در بعضی احادیث
از ائمه عترت ماثور گشته و ایضاً معلوم ست که حضرت آدم تمسک کرده بکلماتیکه تلقی آن بنا بر احادیث
بسیار باسماء آل عبا شده پس باین قرینه مراد بحسد بمعنی غبطه که از قبیل ترک اولی بود آدم اصرار نورزیده
انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه اقول این کلام محل بحث و کلام اهل کلام ست بوجوه بسیار
که تعدادش دشوار ست گر برای نشاط سامعین و نظار بر چند وجه اقتصار میکنم اول آنکه

اگر معنی منع صحت واخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث از اصول اربعه مشایخ ثلثه نیست وجامع کتاب مذکور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش همپایه آن باشد یا مراد از منع بدلالت التزام انکار اعتبار ولیاقت احتجاج است پس قطع نظر از انکه دائره بحث را برای اهل حق وسیع وبرای خویش مانند چو هر فرو تنگ کردنست زیرا که وقت احتجاج وقصد الزام اهلسنت وجماعت چه شترگربه که نمی آرند وچه رطب ویابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بران دست نمی اندازند مکذب او مطالع جلد اول از بحار است زیرا که از ان معلوم میشود که مجلسی بعد از انکه در فصل بیان اصول که ماخذ کتاب اوست کتب صدوق را بر مصنفات سایر محدثین بتقدم داشته واز جمله آن عیون اخبار را بتقدم بالشرف مشرف ساخته اعتقاد ان دارد که کتاب مزبور با چند کتاب دیگر مثل علل والکمال وتوحید وخصال وامالی وثواب الاعمال غیر از هدایه وصفات وفضائل الشیعه واشهر ومصادقة الاخوان در اعتبار واشتهار مانند اصول اربعه میباشد حیث قال لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار فی هذه الاعصار وهی داخلة فی اجازاتنا ونقل منها من تأخر عن الصدوق من الافاضل الاخیار ومحتجب نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت وافتادن اسامی ان در افواه عوام نیست بلکه اعتماد واعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی وهی داخلة الی آخرها وهم از عبارات دیگرش بدلالت مطابقی جابجا پیداست والا احتجاج واستدلال او بروایات کتاب مذکور زنهار صحیح نخواهد بود وتمسک ناصب عداوت ائمه امجاد یعنی فاضل جالسی در کتب مطبوع وغیر مطبوع نیز برباد خواهد رفت معذلک فقط از مطالعه کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد ذکر روایتی که مشتمل بر غرابت وشذوذ باشد وکما ینبغی بمرتبه اعتبار واعتقاد نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشارة وازینجا معلوم توان کرد که صدوق قدیم تشرت طیبین بمطالعه این کتاب هنوز مشرف نشده **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل** بر صاحب نظران هوشیار ومصنفان اولی الابصار مخفی ومحتجب نماند که فاضل مخاطب که چالشکری در رعونت وکبر ونخوت میشود دیر بینه اوست درین مقام وهم دیگر مقامات تشنیعات شنیعه وهفوات فظیعه واکذوبات صریحه وافترآت فضیحه ... تحفه اثنا عشریه را که پرده تعصب وغشاوه عناد بصر بصیرت او را پوشیده وور هر مبحث نثار ولو اکاذیب ...

بانته و درو دلائل و براہین مزعومه خود جہا افتراءات که فکر پساخته جواہر زواہر و علق نفیس انگاشته علم مباہات و افتخار بران افراشته و ندانسته که ذکر آن موجب ندامت و خجالت او و اولیای او خواہد شد و پرده از روی کار خواہد افتاد و تلبیسات و تدلیسات شاه صاحب بمنصهٔ ظہور جلوه خواہد نمود بالجمله برای اظہار حال قوت قدسیه آن معدن کذب و فریب نقل خرافات او که درین مبحث بران جسارت کرده میسگرایم و بعد ازان تعرض بتعدید اکاذیب و ہفوات ہم او علی سبیل الاجمال برای تکمیل این اجزا ضرور می نماید تا بر اہل بصیرت بلکه عوام ہم مانند فلق صبح ہویدا شود که دہلوی مذکور ہرچند کوشش در تحفه مزوقه بغایت قصوی رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و مخبران اسرار جز زنخ زنی و یافه درائی بیش نیست و ہذا کلامه فی الباب السادس فی النبوة عقیده ہفتم آنکه حضرت آدم ابو البشر صفی الله بود و از حسد و بغض و اصرار بر نافرمانی خدا پاک بود و ہمین است مذہب اہل السنة قوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه و ہدی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه ہو التواب الرحیم ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراہیم و آل عمران علی العالمین امامیه در حق ان ابو الآباء عقوق شنیع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند و او را بحسد و بغض سایر خصال مذمومه نسبت کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انگارند و آنچه ابلیس را نسبت بحضرت آدم پیش آمد که حسد کرده و از سجده را قبول ننمود و عہد خدا را در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینہا در حق حضرت آدم نسبت بائمه اطہار ثابت کنند که حسد اینہا نمود و بمیثاق ولایت ایشان اقرار نه کرد و عہد خدا را در حق اینہا ترک داد و حق تعالی بر وی غضب فرمود و ہمیشه در غضب ماند معاذ الله من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا انه قال ان آدم لما اکرمه الله تعالی باسجاد الملائکة و ادخاله الجنة قال فی نفسه انا اکرم الخلق فنادی الله عز و جل ارفع رأسک یا آدم فانظر الی ساق عرشی فرفع آدم رأسه فوجد فیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المومنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اہل الجنة فقال آدم یا رب من ہؤلاء فقال عز و جل ہؤلاء من ذریتک و ہم خیر منک و من جمیع خلقی و لولاہم ما خلقتک و ما خلقت الجنة و النار و لا السماء و الارض فایاک ان تنظر الیہم بعین الحسد فاخرجک عن جواری فنظر الیہم بعین الحسد فتسلط

الیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التی نهی الله تعالی عنها وایضا روی ابن بابویه فی معانی
الاخبار عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله قال لما اسکن الله عز و جل آدم و زوجه الجنة قال لهما
کلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین فنظر الی منزلة محمد و علی
و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من بعدهم فوجداها اشرف المنازل من منازل اهل الجنة
فقالا ربنا لمن هذه المنزلة فقال الله عز و جل ارفعا رؤسکما الی ساق عرشی فرفعا رؤسهما فوجدا
اسماء محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة مکتوبة علی ساق العرش بنور من نور الجبار
جل جلاله فقالا یا ربنا ما اکرم هذه المنزلة علیک و ما احبهم الیک و ما اشرفهم لدیک
فقال الله جل جلاله لولاهم ما خلقتکما هؤلاء خزنة علمی و امنائی علی سری ایاکما ان تنظرا
الیهم بعین الحسد و تتمنیا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی فتدخلا من ذلک
فی نهیی و عصیانی فتکونا من الظالمین فوسوس الیهما الشیطان فدلاهما بغرور و حملهما علی
تمنی منزلتهم فنظرا الیهم بعین الحسد فخذلا لذلک حالا در مضمون این دو خبر عاقل را تامل باید کرد
که در حق حضرت آدم چه قدر اهانت و تحقیر است زیرا که حسد مطلقا از مذمومات و قبائح است باجماع
جمیع اهل ملل و نحل خصوصا حسد اکابر و خیار عباد الله که کبیره است از عمده کبائر و اینهمه را نسبت بحضرت
آدم میکنند خاصه بعد از تقیید و تاکید تمام از جناب کبریاء الهی پس در مذهب ایشان میان آدم
و ابلیس فرقی نیست و آنچه ابلیس با آدم کرد آدم با اولاد امجاد خود بعمل آورد بلکه کار آدم بدتر از کار ابلیس
شد انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه **اقول** این کلام محل بحث و کلام اهل کلام است بوجوه
بسیار که تعدادش دشوار است مگر برای نشاط سامعین و نظار بر چند وجه اقتصار میکنیم **اول** آنکه
وصف نمودن حضرت آدم بحسد از جمله اعتقادات امامیه شمرده حالانکه بهتان عظیم و افترای
جسیم است هرگز اهل حق معتقد این اعتقاد فاسد نیستند حاشاهم عن ذلک و روایتیکه آورده
اگر حسد دران محمول بر معنی ظاهر هم باشد باز هم موجب نسبت اعتقاد آن با مامیه نمی شود زیرا که
از مجرد روایت امری اعتقاد بان لازم نیست آیا نمی بینی که حضرات اهلسنت بسیاری از نصوص
خلافت جناب امیر علیه السلام روایت میکنند حالانکه اگر اعتقاد این امر با ایشان نسبت کنند
کذب و بهتان محض است **دوم** آنکه باهل حق نسبت کرده که ایشان نسبت بغض بحضرت آدم

میکنند و این محض افترا و کذب است غایة الامر آنکه از بعض روایات نسبت حسد بحضرت آدم ثابت میشود از آن
نسبت بغض هرگز لازم نمی آید زیرا که حسدیکه مستلزم بغض باشد همانست که آدمی بمقتضای آن کاربند شود و محض
حسدیکه از خطرات نفسانیه باشد مستلزم بغض نیست با آنکه اگر لازم می آمد نسبت لازم بقائل ملزوم هرگز
جائز نیست کما افاده والده فی الحجة البالغة وغیره فی غیره و فرض کردیم که لازم هم می آمد و نسبت لازم
بقائل ملزوم جائز هم است باز هم چون مجرد روایت است نسبت آن باعتقادات اهل حق غیر جائز خواهد بود سوم
آنکه تصریح فرموده باینکه العیاذ بالله امامیه حضرت آدم را بسائر خصال نامرضیه صفت میکنند و این کذب
و بهتانی است که اثرش پیدا نمیشود آری اذا لم تستحی فاصنع ما شئت هرگاه باحیا و امانت و دین
کاری نیست هرچه باهل حق نسبت فرماید بجاست و عین صدق و سداد است عجب که خود بحضرت آدم نسبت
شرک کنند و اهل حق را بمجرد روایت حسد بحضرت آدم که محمول بر غبطه است منسوب بوصف نمودن حضرت آدم
بسائر خصال نامرضیه سازند چهارم آنکه آنچه فرموده که امامیه گویند که حقتعالی بر حضرت آدم غضب نمود
این هم مثل افترائات سابقه است و اگر نسبت این امر باین جهت است که عتاب حقتعالی بر حضرت آدم در روایات
شیعه مسطور است پس چون اینمعنی در روایات اهلسنت بلکه قرآن مجید هم ثابت است باید که معاذ الله از تصدیق
قرآن هم سازند معاذ الله من ذلک پنجم آنکه افترا کرده که اهل حق قائل اند که العیاذ بالله حقتعالی بر حضرت
آدم همیشه در غضب ماند و این خاتمه اکاذیب و بزرگترین افترائات و سرسبد آنهاست لله نشان دهند
که اهل حق کجا نسبت این بهتان بحقتعالی کرده اند و در کدام روایت اینها وارد گردیده آری اگر بحضرات
اهلسنت نسبت کرده آید که ایشان میگویند که حق تعالی همیشه بر حضرت آدم در غضب ماند بجاست
که قائل بشرک حضرت آدم اند العیاذ بالله من ذلک عجب است که قبول توبه حضرت آدم در آخر همین
روایت ثانیه که بتحریف و تصحیف آورده مذکور است پس مکذب این افترا همین دلیل است که خودش آورده
قوله این کلام محل بحث و کلام اهل کلام است الی آخره **اقول** بر متوقدان اریب و ناظران لبیب مخفی نیست
که فاضل مخاطب از راه ترعرع و تعلی قدم را در تیه مقام از اندازه خود فراتر نهاده هوس کلام بر کلام جناب
آیة الله فی العالمین اسکنه الله فی اعلی علیین در سر کرده کلمات ناملائم مانند عوام کالانعام و سوقیان طغام
چپاویدن گرفته و پی بمقصود و مراد آن علامه علی الاطلاق و آیة الله فی الآفاق نبرده بر خیالات باطله کلام آغاز
نهاده شروع غلط همین است که جناب مخاطب معنای منع صحت حدیث عیون نفهمیده بکنه

سخن نارسیده حقیقت مرامش ناسنجیده و دامن از تأمل و تدبیر برچیده تطویل لاطائل و تشقیق و تردید
در مراد و منع صحت نموده بزعم خود علو تدقیق و ذکاء ذهن و ثقوب نظر خویش ظاهر فرموده و مع انه دلیل
علی عکسه چه این همه توهمات و تخیلات مبنی بر عدم فهم مرام است و اصلا این تمام کلام وجها اول
محتاج جواب نیست زیرا که منتهی است بر ایجاد معانی غیر صحیحه برای کلام حسام از طرف خویش لیس
ایرادات و اعتراضات که بران تقریر کرده راجع بخود اوست و خدام صاحب حسام را از ان مضرتی
رسیدنی نیست البته اولیای مخاطب را از عدم فهم مرام و ایجاد معانی من تلقاء النفس ندامت
کشیدنی که با اینهمه دعاوی وقعاقع بمطلب واضح که قرائن آن موجود است و انفر رسیده سلاسل
عبارات از کجا تا بکجا کشیده و تطویل بی سود در اختلاق معانی غیر صحیحه برای آن بسلک تحریر کشیده
ردود اعتراض بران پیش گرفته خرافات رکیکه را جواب کلام حسام اندیشیده بهر خود بالیده و اندفیات
است که چنین بزرگان متصدی تصنیف و تالیف شوند و مطالب واضحه را نفهمیده با علمای
کرام و محققین عظام در آویزند و بمقتضای رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره کار نبسته وقع
و مقدار خود نشناسند و از الزام و طعن و تشنیع و دار و گیر اهل حق نهراسند بلکه بکمال جسارت و بیباکی
دلیرانه دم مقابله زنند و پا در میدان مجادله و مکابره نهند و خود را در مدارج عالیه تحقیق و تدقیق دانسته
و اکابر محققین را بآن امور که خود لائق آنند نسبت نمایند الحق که مقابله و مجادله جناب مخاطب با جناب
آیة الله فی العالمین مذکر قول جناب امیر المومنین علیه السلام است انزلنی الدهر ثم انزلنی حتی قیل علی
و معاویة زمانه ناهنجار و فلک کجرفتار نوبت بانجا رسانیده که مخاطب عالی مراتب غبار مقابله با جناب
آیة الله فی العالمین انگیزد و بالا زبان جناب شیخ سعدی فالی الله المشتکی من هذا الاسلام صاعالی الله
و اذا اعین ندم من ساعته بالجمله برادنی متاملی مخفی نیست که غرض الجناب از اظهار معدود
بودن این حدیث در احادیث صحاح آنست که این حدیث از جمله احادیث قطعیة الصدور نیست و اگرچه در
امثال این مقامات منصب حقیر منصب موجه است و ایجاد مجرد احتمال صحیح موجب سقوط اعتراضات مخاطب
باکمال است لیکن تبرعا قرینه صریحه هم بر اینمعنی که برای عبارت حسام ذکر کردم نشان و هم پس باید
دانست که عبارت حسام این است اما حدیث حسد حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و سبب
تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهلبیت گردیده پس از جمله احادیث صحاح

نیست تا اعتقاد کردن بان و تصحیح نمودن آن از جملهٔ ضروریات نزد امامیه باشد انتهی و از آخر این
عبارت صراحةً هویدا است که مراد آنجناب هم صحت بمعنی قطعیت صدور است زیرا که از ان مفهوم
میشود که اگر این حدیث از جملهٔ احادیث صحیحه می بود اعتقاد کردن بان از جملهٔ ضروریات می بود و پر ظاهر است
که این لازم نمی آید مگر بعد صحت بمعنی قطعیت صدور چه نزد امامیه اعتقاد بهر حدیث صحیح بمعنی مصطلح
غیر جائز نیست فضلا عن کونه واجبا در رسالهٔ اصول خود مخاطب نقل فرمود که نزد اهل حق عمل بهر حدیث صحیح
جائز نیست چه جائیکه واجب العمل باشد و بر تقدیر یکه مراد درینجا از صحت صحت مصطلح باشد اینکلام دلالت
خواهد کرد بر آنکه اگر حدیثی بمعنی مصطلح صحیح باشد اعتقاد بان نزد امامیه از ضروریات میشود و هذا
خلف و هم قرینهٔ دیگر برین معنی که مراد از صحت درینکلام صحت مصطلح نیست بلکه قطعیت صدور است
اینکه جناب آیة الله فی العالمین در صدر اینکلام که مخاطب نقل کرده میفرمایند اقول قبل ازین بعبارت
واضح نموده شد که از جملهٔ ضروریات مذهب امامیه یکی اینست که انبیا از ابتدای عمر تا آخر ان معصوم
می باشند از ارتکاب ذنوب و عصیان خواه صغیره باشد و خواه کبیره عمداً و سهواً و قول بالعصمت کذائی
از متفردات امامیه است که غیر ایشان را از ان بهره و نصیبی نیست و همچنین بمعرض بیان در آمده که امامیه
در اصول عقائد خبر احاد را مستند نسازند گو حدیث صحیح باشد باصطلاح متقدمین یا متاخرین انتهی
اینکلام بندای بلند آواز میدهد که نزد اهل حق در اصول عقاید خبر احاد صحیح بمعنی مصطلح خواه مصطلح متقدمین
باشد خواه مصطلح متاخرین مستند نمی باشد پس این کلام هم قرینهٔ صریح است بر آنکه مراد از صحت در
کلامیه بعد ازین سست قطعیت صدور است نه صحت مصطلح کمال التعجب است که مخاطب فهیم و
شریکاے قدیم او بمفاد عبارت حسام وا نرسیده و از قرائن صریحه سیاق و سباق آن قطع نظر
کرده بهواجس نفسانی آنرا بر معنای غیر مرضی حمل نمود و چنین اعتراضات بارده و ایرادات فاسده
آغاز نهادند و بزعم خویش قصبات سبق در مناظره و مجادله ربودند و کاری عجیب و غریب
بروی کار آوردند یعنی رد کلام حسام نمودند فاستغفر الله من غلبة الاوهام و مزلة الاقدام
قوله اگر بمعنی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث الخ **اقول**
اینکلام مختل النظام مخدوش است اولا بانیکه مخاطب برای عبارت حسام در منع صحت حدیث
سه احتمال بر آورده یکی آنکه این حدیث از اصول اربعه نیست دوم آنکه این حدیث لائق اعتبار و احتجاج

نیست و آنرا بدلالت التزام از عبارت حسام مستفاد دانسته سوم آنکه این حدیث موثوق السند
نیست و روات آن عدول نیستند و پر ظاهرست که ابداء احتمال اول از عبارت حسام بغایت
غریب است زیرا که تسمیه کتب اربعه بصحاح نزد اهل حق غیر متعارف است تسمیه کتب حدیث بصحاح
اصطلاح خاص اهلسنت است آرے در کلام حضرات اهلسنت خصوصاً معاصرین البته دیده میشود که از
خلط مبحث و عدم تمییز کتب اربعه اهل حق را الصحاح مے نامند و میگویند که حدیث فلان فی در صحاح شیعه مرویست
و در کلمات علماے کرام این اطلاق بنظر نرسیده علاوه اصحیتین اهل حق که جناب آیة الله فی العالمین
نیز از ایشان است قائل بصحت جمیع ما فی الکتب الاربعة نیستند پس اراده کتب اربعه از لفظ صحاح
در عبارت حسام طرفی از صحت ندارد و ثانیاً باینکه تقابل احتمال اول با ثانی مقتضی آنست که احتمال
اول بر محض اخراج این حدیث از اصول اربعه مشتمل است و منع لیاقت احتجاج و استدلال را دران
دخلی نیست و ابداء چنین احتمال پر اختلال ازین عبارت موجب تحیر ارباب کمال است زیرا که از
محض اخراج این حدیث از اصول اربعه بے آنکه منع لیاقت احتجاج را دخلی باشد چه سود است و کدام
ارتباط بمبحث دارد چنین کلام در مقام بحث محض بے تعلق و سرسری است و بدان مے ماند
که در جواب کلام تحفه گفته آید که این حدیث بزبان پارسی یا عبرانی نیست و علاوه برین از عبارت
حسام صراحةً ظاهرست که چون این حدیث از صحاح نیست اعتقاد بآن و تصحیح آن از جمله ضروریات
نیست و این صریح است در منع لیاقت احتجاج و استدلال پس از چنین عبارت صریحه چنین
احتمال پر اختلال که اصلا بمبحث ارتباطی ندارد بر آوردن موجب حیرتهای فراوان است و هیچ
ظاهر نمی شود که جناب مخاطب را برین تحقیق و تدقیق چه چیز داعی گردیده و چرا چنین احتمالے
بی معنی ازین عبارت صریحه در مقصود بر آورده **قوله** قطع نظر از آنکه دائره بحث را برای اهل حق
وسیع و برای خویش مانند جوهر فرد تنگ کردن است زیرا که وقت احتجاج و قصد الزام اهلسنت
و جماعت چه بشنر که به کهی آرند و چه رطب و یابس بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بران دست
می اندازند الخ **اقول** آنچه مخاطب گمان برده که برین هر دو احتمال دائره بحث برای حضرات
اهلسنت و جماعت مانند مشرب شان وسیع و برای اهل حق ضیق خواهد شد با آنکه باعث لزوم
این امر بر احتمال اول که حسب قرارداد مخاطب اخراج این حدیث است از اصول اربعه که

حلیف نفس الامر است هرگز ظاهر نمیشود ومحض بهتان است باینکه ازین کلام ظاهر میشود که قبل صدور منع صحت حدیث
عیون از جناب آیة الله فی العالمین اعلی الله داره السلام وجزاه عن اهل الاسلام جزاء البررة الکرام دائره
بحث برای حضرات اهلسنت تنگ بوده والیشان هرگز در تمسک اهل حق بروایات اینها کلامی
وجرحی وقدحی نمیکردند حالانکه بر ناظر کتب قوم مخفی نیست که همیشه دأب متعصبین ایشان برهمین قرار
یافته که روایاتیکه اهل حق بان تمسک کنند آنرا باطل باید ساخت گو از روایات صحیحه باشد وگو در
صحاح اینها که بدعاوی ایشان اتفاق امت بر صحت آن واقع شده مندرج باشد واگرچه اخبار و
آثار بسیار و روایات واحادیث بی شمار که این حضرات بمقابله اهل حق ابطال وانکار آن کرده اند محفوظ
خاطر این ذره بیمقدار هست لیکن در اینجا برای نمونه بعض احادیثیکه متعلق بفضائل ومناقب جناب
امیر المومنین واهلبیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است ومحدثین اعلام ومعتمدین فخام
اهلسنت وجماعت در کتب خود ها ذکر نموده اند ومتکلمین این حضرات از راه نهایت تورع ودیانتیکه
دارند بقدح وجرح آنها پرداخته اند اکتفا می ورزم تا حال انصاف دشمنی های قوم واضح شود که بجواب
آن چه شتر گربه که نمی آرند وچه رطب ویابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بران دست نمی اندازند ۵۹۸
وچون مقام تطفل است واصل عبارات این احادیث ومتعلقات آن از در عبقات الانوار
ذکر ساخته ام لاجرم درینجا اکتفا بر اجمال میسازم اگر کسی را اطلاع بر اصل عبارات مرکوز خاطر
باشد رجوع بان کند پس از آنجمله است حدیث غدیر که قطع نظر از صحت اکثر طرق ان چنانچه ابن حجر
در فتح الباری عفی الله فرموده ومروی بودنش در مسند امام احمد وصحیح ترمذی فائز باضعاف مضاعفه
شروط تواتر گردیده که قریب صد کس از صحابه بلکه زیاده ازان روایت ان کرده اند ومثل طبری
بان جلالت شان وابن عقده بان رفعت مکان وغیر ایشان کتب خاصه برای اخراج طرق
ان تصنیف کرده اند واز اینجاست که اساطین حفاظ اینها هم تصریح بتواتر آن کرده اند کما فی
الازهار المتناثرة للسیوطی وباین همه حضرات اهلسنت نقاب حیا از رخ بر داشته همین حیثیمی را
کار فرما شده بمقابله اهل حق منع تواتر ان غلط گفتم قدح صحت آن کنند بلکه بتکذیب آن وقاحت را بنهایت
قصوی رسانند وبدلایل واهیه بهوای نفسانیه بهوس ابطال آن رسیر کنند کما لا یخفی علی من راجع نهایة العقول
وغیره واز انجمله حدیث منزلت است که با وصف آنکه بسیاری از محدثین کرام وناقدین اعلام بطرق مختلفه باسانید

متکثره از جمعی از صحابه آنرا روایت کرده اند وشیخین هم که بکلمه حق زبان خود را کمتر وا می نمایند وبا این همه که حدیث غدیر را روایت نکرده اند آنرا در صحیحین خود که اجماع امت بر قبول آن منعقد گردیده ومعرض آن مبتدع وضال است کما فی حجة الله البالغه وغیرها اخراج کرده اند وسیوطی در ازالة الخفا بر تواتران کرده لیکن متعصبین این حضرات از قدح همچو حدیث هم خود را باز نمی دارند وهمت بی همت خود را با طفاء انوار علویه میگمارند وتخم ناصبیت ومعادات اهلبیت در مزارع قلوب پر عیوب خود می کارند نه بینی که آمدی که سرامد علما ومتکلمین ایشانست حدیث مذکور را غیر صحیح میگوید وابن حجر در صواعق محرقه بذکر قولش در جواب احتجاج اهل حق بزعم خویش براه مناظره میرود حیث قال فی جواب الشبهة الثانیة عشر المتضمنة الاستدلال بهذا الحدیث وحصها ان شئی یقینا جوابها ان الحدیث ان کان غیر صحیح کما یقوله الآمدی فظاهر انتهی واز انجمله است حدیثی متضمن آنکه مراد از قوله تعالی من عنده علم الکتاب خلیفه مطلق ووصی برحق است که ابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم در تفاسیر خود وبخاری در تاریخ خود ونطنزی در خصائص وابی نعیم در حلیه وثعلبی در کشف وسیوطی در در منثور وحسین میبذی در فواتح وغیر ایشان روایت کرده اند حالانکه ابن تیمیه در رد منهاج الکرامه در وجوه ابطال اینحدیث میگوید الثالث ان هذا کذب علیهما علی ابن سلام وابن الحنفیة الرابع ان هذا باطل قطعا الخ واز انجمله حدیثی ست که دلالت بر خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام دارد ومتعلق است بنزول آیه وانذر عشیرتک الاقربین که اسحق بن راهویه وابن جریر طبری وابن ابی حاتم وابن مردویه وابو نعیم وبیهقی وامام احمد بن حنبل ونسائی وبیهقی وجلال الدین سیوطی وملا علی متقی وشاه ولی الله ودیگران بالفاظ مختلفه روایت کرده اند اعور کذاب ودر ازالة الاوهام درمی سراید که اینحدیث مکذوب وموضوع است چنانچه میگوید قلنا فی الجواب عن ذلک من وجوه الاول ان یقال هذه الروایة عن علی والدلیل علیه ان هذه الآیة وانذر عشیرتک الاقربین امرة للنبی بمجرد الانذار الخاص بمجموع قربی عشیرته ولم یکن یطلب موازرة واحد منهم وانذاره فکیف یختص بهما واحد منهم دون الباقیین وابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه میگوید ان هذا الحدیث لیس فی شئی من کتب المسلمین التی یستفیدون منها علم النقل لا فی کتب الصحاح

ولا فی المسانید والسنن والمغازی والتفسیر التی یذکر فیها الاسناد الذی یحتج به و
نیز میگوید هذا الحدیث کذب موضوع ولهذا لم یروه احد منهم فی الکتب التی یرجع الیها
فی المنقولات لان ادنی من له معرفة بالحدیث ان هذا کذب — وازانجمله است
حدیث لمبارزة علی مع عمرو بن ود افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة که ثقات معتمدین اهلسنت
روایت کرده اند ابو القاسم سهیلی در روض الانف و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در نزل
الابرار وما روی علی بالنقل عنه در سیر خود و علی بن برهان الدین حلبی شافعی در انسان العیون
فی سیرة الامین المامون بلکه ابو عبد الله حاکم در مستدرک علی الصحیحین آنرا اخراج فرموده و نص بر صحت
آن کرده و ابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه دست پاچه شده میفرماید والحدیث الذی ذکره عن النبی صلعم
قال قتل علی لعمرو بن عبد ود افضل من عبادة الثقلین من الاکاذیب الموضوعة
ولهذا لم یروه احد من علماء المسلمین فی شیء من الکتب التی یعتمد علیها — ازانجمله است روایت
شان نزول آیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک ظهیرا
متضمن اینکه مراد از صالح المؤمنین جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که حافظ ابو نعیم
و کواشی و ابوبکر بن مردویه و ثعلبی و دیگران روایت کرده اند حالانکه ابن تیمیه بجواب این حدیث
میگوید والحدیث المذکور کذب موضوع — ازانجمله است حدیث ان علیا منی وانا من علی وهو ولی
کل مؤمن من بعدی که ازجمله احادیث صحیحه و روایات مشهوره است و جمعی کثیر از محدثین معتمدین مانند
ابو عیسی ترمذی و حافظ احمد بن شعیب نسائی و ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابو عبد الله حاکم و ابو
یعلی موصلی و احمد بن حنبل و ابن عبد البر و ابن اثیر جزری و محب طبری و ابن حجر مکی و ملا علی متقی
و نور الدین سمهودی و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و شاه ولی الله و غیر ایشان در کتب خودها
اخراج کرده اند حالانکه ابن تیمیه این حدیث صحیح را در جواب منهاج الکرامه دروغ میگوید چنانچه بعد تکذیب
حدیث حکم جناب سرور کائنات علیه آلاف التحیات صحابه را بآنکه بر جناب علی بن ابیطالب علیه السلام بامرة
سلام کنند و تکذیب حدیث از سید المرسلین امام المتقین میفرماید و کذلک قوله هو ولی کل مؤمن بعدی
کذب علی رسول الله و صاحب صواعق و تحفه نیز این حدیث را باطل گفته اند — ازانجمله حدیث نزول
آیه انما ولیکم الله در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بسیاری از محدثین اعلام و مفسرین فخام اهلسنت

روایت کرده اند منهم ابن ابی حاتم وابن جریر وابن مردویه والخطیب وعبد ابن حمید وابن عساکر والطبرانی وابونعیم وعبد الرزاق والنسائی وابن المغازلی وابن الجوزی وابو الشیخ والثعلبی والواحدی ومحب الدین الطبری والسیوطی وعلی المتقی وغیرهم حالانکه ابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه[^] آنرا بوضع وکذب ان نموده وبجزافات عدیده بطلان نزول این آیه در حق جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت کرده وشاه صاحب هم بتحفه در رد وتوهین روایت نزول این آیه سعی سر و(؟) اهل هدایت خود را سعد و رنداشته عجائب خرافات نگاشته اند واز انجمله است حدیث طیر که از احادیث شهیره است وبسیاری از علمای کبار ومحدثین عالی تبار بذکران کتب خود را شرف وزینت داده اند مانند ابونعیم در حلیة الاولیا وبلاذری در تاریخ وسمعانی در فضائل وابن البیع در صحیح خود وابو یعلی در مسند واحمد بن حنبل در فضائل الصحابه ونطنزی در خصائص وابن اثیر در جامع الاصول ورزین در تجرید الصحاح ونسائی در خصائص وابن عساکر وابن النجار در تاریخ خود واقوی در مصابیح وشاه ولی الله در ازالة الخفا وابن حجر در منح مکیه ومحب طبری در ذخائر العقبی وسیوطی در جمع الجوامع وعلاء متقی در کنز العمال وابن المغازلی از اسانید متکثره در کتاب المناقب روایت کرده وابن عقده هم کتابی در طرق ان بسلک تالیف کشیده وابن مردویه نیز کتابی جداگانه تصنیف نموده وابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه جوابی چندان داده که مال همه ان حرف است این حدیث صحیح نیست واز انجمله است حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها که بسیاری از اعلام محدثین انرا روایت کرده اند وبصحت آن جمعی وبحسن آن جمعی تصریح فرموده اند کما بیناه فی عبقات الانوار صاحب تحفه میفرماید این خبر نیز مطعون است قال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری لیس له وجه صحیح وقال الترمذی انه منکر غریب وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه وقال الشیخ محی الدین النووی والحافظ شمس الدین والشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع وابن تیمیه در منهاج میگوید وحدیث انا مدینة العلم وعلی بابها اضعف واوهی ولهذا انما یعد فی الموضوعات وان رواه الترمذی واز انجمله است حدیث مواخات که در مسند احمد بن حنبل وکتاب المناقب ابی الحسن مغازلی وصحیح ترمذی وجمع بین الصحاح الستة عبدری ونیز دیگر کتب معتمده واسفار معتبره آنحضرات مذکور است وابن تیمیه در منهاج میگوید الثانی

هذا الحديث موضوع عند اهل الحديث لا يرتاب احد من اهل المعرفة بالحديث انه موضوع
و واضعه جاهل الثالث ان احاديث المواخات العلی کلها موضوعة از انجمله است حدیث
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی بطشه والی
عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب که باختلاف الفاظ اجله اعلام اهلسنت و محدثین عظام
ایشان مانند بیهقی و حاکم و دیلمی و ابن شاهین و عبد الرزاق و ابن بطه و ابو نعیم و حافظ عمر بن محمد بن خضر معروف
بملا و ابو الخیر حاکمی و نطنزی و ابن المغازلی و محب الدین طبری و سید علی همدانی و میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشی در کتب خود ها آنرا روایت کرده اند کما بیناه فی العبقات جناب شاه صاحب از راه
کمال صدق و دیانت و نهایت اطلاع و تفحص و تجسس که داشتند میفرمایند یا تجاهل این حدیث خود از آن
قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهلسنت موجود باشد ولو بطریق ضعیف و ابن تیمیه در رد منهاج
الکرامه درباره این حدیث میگوید هذا الحدیث کذب موضوع علی رسول الله عند اهل العلم بالحدیث
و بهذا لا یعلم اهل العلم بالحدیث والنقل بهذا فی فضائل علی و از انجمله است حدیث سد الابواب الا باب علی که
بطرق متعدده و اسانید متعدده در اسفار معتبره حضرات اهلسنت صحیح و ثابت گشته و نسائی در کتاب
خصائص و احمد بن حنبل در مسند خود و طبرانی در کبیر و اوسط و بزار در مسند خود و ترمذی در صحیح خود و جلال
الدین سیوطی در جمع الجوامع و ملا علی متقی در کنز العمال و شاه ولی الله در ازالة الخفا و سید نور الدین سمهودی
در تاریخ مدینه و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند ابن تیمیه در رد منهاج الکرامه این حدیث را موضوع
میپندارد حیث قال قوله سدوا الابواب کلها الا باب علی فان هذا مما وضعته الشیعة علی طریق المقابلة
و از انجمله است حدیث رد شمس که ابن مردویه و طبرانی و ابن ابی شیبه و طحاوی و قاضی عیاض
و دیگران آنرا روایت کرده اند ابن تیمیه در منهاج میگوید المحققون من اهل المعرفة بالحدیث یعلمون
ان هذا الحدیث کذب موضوع از انجمله است حدیث نور که سید علی همدانی
در مودة القربی و روضة الفردوس و سید محمد گیسو دراز در تفسیر و رساله خود و قاسم بن الحسن بن محمد
الخوارزمی در ضرام السقط و محب الدین طبری در ریاض النضره و ابن المغازلی در کتاب المناقب
و دیلمی در کتاب الفردوس و ابو المظفر یوسف سبط ابن الجوزی در کتاب تذکرة خواص الامة
فی معرفة الائمة و غیر ایشان روایت کرده اند صاحب تحفه میفرماید و این حدیث باجماع اهلسنت

موضوع است **قوله** تکذیب دعوی مطاعن جلد اول از بحار است الخ **اقول** ادعای تکذیب عبارت بحار
این هر دو احتمال را که جناب مخاطب از عبارت حسام برآورده از عجائب افادات بلکه غرائب هفوات
است چه پر ظاهر است که عبارت بحار با ابطال احتمال اول که اخراج این روایت از اصول اربعه است ربطی
ندارد مگر آنکه قصد ابطال ضمیمه آن که قول اوست لیکن چه ضرور که هر کتابش هم پایه آن باشد که ذکر کرده باشد
و آن هم غیر ممکن است زیرا که بنا بر این احتمال مراد از لفظ صحاح در عبارت حسام اصول اربعه خواهد بود و این
صریح خواهد بود در اینکه اصول اربعه صحاح اند پس حاصل عبارت بر این احتمال باین معنی خواهد شد که کتاب
عیون از صحاح نیست و ابطال این احتمال بعبارت مولانا مجلسی آنوقت ثابت شود که از عبارت بحار صحت کتاب
عیون مستفاد شود و حال آنکه صحت آن کتاب هرگز از این عبارت مستفاد نمیشود و تکذیب احتمال دوم باین
عبارت مبنی بر آنست که اعتبار و اعتماد کتابی دلالت دارد بر آنکه جمیع احادیث آن قابل
احتجاج و استدلال است و سرتابی از قبول احتجاج و استدلال بروایتی از روایات کتابی دلالت
بر عدم اعتبار و اعتماد آن کتاب میکند و علی هذا صحیحین سنیه هم غیر معتمد و غیر معتبر خواهند بود که خود
جناب مخاطب و دیگر پیشوایان او از قبول احتجاج ببعض روایات آن سرتافته فلله الحمد که غیر
معتبر و نامعتمد بودن صحیحین باعتراف او ثابت شد **قوله** در اعتبار و اشتهار مانند اصول اربعه
میباشد حیث قال الخ **اقول** عبارت مولانا مجلسی را که مخاطب بنهایت تفحص و کمال تجسس
برآورده نص در آن نیست که اعتبار کتاب عیون مثل اعتبار کتب اربعه است زیرا که محتمل که مراد
جنابش از اشتهار در این عبارت شهرت انتساب این کتب بسوی مصنفین آنها باشد و مخاطب
عبارت را از صدر آن مقطوع ساخته و تمام العبارة هکذا اعلم ان اکثر الکتب التی اعتمدنا
علیها فی النقل مشهورة معلومة الانتساب الی مؤلفیها ککتب الصدوق رحمه الله
فانها سوی الهدایة وصفات الشیعة وفضائل الشیعة ومصادقة الاخوان وفضائل
الاشهر لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار فی هذه الاعصار و
هی داخلة فی اجازاتنا ونقل منها من تأخر عن الصدوق من الافاضل الاخیار وکتاب
الهدایة ایضا مشهور ولکن لیس فی هذه المثابة انتهی وحیرت آنست که مخاطب با وصف این
همه تطویل و اسهاب در ذکر اسمای کتب [illegible] القدر ایجاز کرده که دو کتاب فضائل الشیعه

وفضایل الاشهر را بفضائل الشیعه واشهر تعبیر کرده از لفظ رسول در رساله جناب مصنف تحفه ا
کرده معری ساخته **قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی**
سواء السبیل واگر مراد منع وثاقت وعدالت رواة است مثلا پس دلالت وارد بر انکه
چون در کتاب تفضیح المؤمنین وتفضیح الشیاطین روایت مذکوره بدون ذکر سند مسطور است
گمان بهم رسانیده وکتاب عیون را بعیون بصیرت وجلاء العیون وعین الیقین بلاریب ندیده
زیرا که در سند حدیث نام چهار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم همدان چهارم
عبد السلام اکنون مجملا از حال ایشان بحکم کتب رجال امامیه خبردار باید بود جلالت ومعتمد بودن
راوی اول خود ظاهر است که فرد کامل امامیه علی الاطلاق بر افادات او جمع وتلفیق احادیث
این کتاب که پاره حالش دریافتی اعتماد کلی داشته ودر کتب این فن علمای امامیه بر بین امر که
فلانی از شیوخ صدوق است افتخار میکنند مع ذلک بشهادت شهید ثانی که نزد مخالفین از
احیاء نه اموات است وقول او مثل قول میت نیست خبر راوی مذکور بلاشبهه صحیح است وتنها
این حکم بر گواهی او موقوف نیست بلکه دیگران نیز بر ثقه بودنش تنصیص میکنند وبیاد فقیر نمی آید سهم ۱۱۱
که کسی خبر او را از پایه اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر افادات مجلسی در اسماء رجال مخفی نیست
اما بقیه رواة پس کتاب خلاصه وتلخیص ونجاشی وغیر آن موجود است هرگز احتمال جالسی مجلس الاعدا
واهل بیت سید الانبیا که اصحاب ائمه ومشایخ محدثین را بچشم حقارت دیده بر نمی تابد بلی اینقدر
هست که بعضی از اهل تنقید درباره راوی اخیر گفتگو دارند یعنی به تسنن عبد السلام مایل شده
وبراه دار السلام نمی روند ولیکن بر ناظر جلد آخر روضه پوشیده نیست که مجلسی درباره خلوص تشیع آنکه
او در لباس تسنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیانا وجهره در بعضی از اوقات مهر تقیه را از سر
وطیلسان توریه را از دوش بر میداشت بثنا علیا کوشیده وسعی وافر بتقدیم رسانیده

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل

آنفا شنیدی که غرض جناب آیة الله فی العالمین منع صحت بمعنی قطعیت صدور است پس انچه
تشنیعات شنیعه او راجع بخود اوست که مطلب صریح نفهمیده معنای باطل از پیش خود تراشیده
تشنیعات قطعیه بر آن می نگارد بالفرض اگر غرض جناب آیة الله فی العالمین منع صحت مصطلح

اینحدیث هم می بود چندان محل استبعاد نبود زیراکه در سند حدیث مذکور راوی [illegible]
که عبدالواحد است اگرچه شهید ثانی علیه الرحمه خبر او را صحیح می داند لکن دیگر علمای رجال در
تصحیح آن کلام و بحث دارند و بجهت عدم تنصیص ارباب رجال بر توثیقش خبر او را در رتبهٔ حسن
می گیرند چنانچه در رجال روضة المتقین مذکور است لما کان من مشایخ الصدوق و نقل
علیه فیعد حسناً و بعض الاصحاب کالشهید الثانی جعل خبره صحیحاً و در منتهی المقال
بترجمهٔ او مسطور است ذکره الفاضل عبدالله ره فی خاتمة قسم الثقات و قد عدها من لم ینص
توثیقه بل یستفاد من قرائن آخر و قال هذا الرجل لم یذکر فی کتب الرجال پس ازین بیان واضح شد
که منع صحت این حدیث بمعنی مصطلح هم محل استغراب نیست قوله قول او مثل قول شهید نیست الخ
اقول بحیرتم که حضرت مخاطب فرق در قول شهید و غیر شهید از کجا پیدا کرده و کدام دلیل
یقینی بخاطر او خطور کرده در مباحث علمیه چنین دعاوی بی اصل محض مشتهیات نفسانی ایراد
نمودن و باز بمقابله اعلام کرام کردن کبر افراختن کار مخاطب نبیل است و بس
قوله اما بقیه رواة پس کتاب خلاصه و تلخیص و نجاشی و غیر آن موجود است هرگز احتمال
اقول بر صاحبان تحقیق که طومار ضمیر شان بطغرای ایمان معنون و صحیفه خلقیه بجدول ولا
شان برقم صحت اعتقاد مزین گشته مخفی و محتجب نماند که مخاطب خلیع العذار که تشنیعات شنیعه در
حق جناب آیة الله فی العالمین بر زبان آورده بنا بر افادات اکابر اهلسنت هم مرتکب امر شنیع
و جرم فظیع شده مستحق سهام طعن و ملام و مواخذه و عقاب یوم القیام گردیده و بنا بر احادیث
و تصریحات مشایخ خویش امر نا جائز بلکه فسق صریح و کفر بواح بعمل آورده زیرا که نزد اهلسنت
توهین و تضلیل و اسائت ادب سادات گو نزد سنیه فاسد العقیده باشند جائز نیست و ایذا و
سب و شتم ایشان اصلا مستحق از جواز ندارد بلکه ضلال صریح و کفر قبیح است چنانچه شاه عبدالعزیز
در تحفه اثنا عشریه رفض را بنسبت بد النقش بعض اولاد ائمه علیهم السلام که انکار امامت بعض ائمه علیهم السلام
منسوب ساخته متخلف از سفینه اهلبیت و مخالف ایشان گفته بلکه ضلال ایشان ثابت کرده
و این اولاد را از اهلبیت قرار داده اند پس بنا برین جناب آیة الله فی العالمین نیز بنا بر زعم
سنیه از اهلبیت باشند و گو بزعم ایشان العیاذ بالله خاکش فاسد العقیده باشند لکن بنا بر

قرابت داد ایشان هم جرم عظیمش زیاده بر جرم این کسان نبوده که انکار امامت بعض ائمه علیهم السلام نموده‌اند
پس هرگاه اهل سنت تعظیم و تکریم این اولاد با وصف اعتقاد بانیکه ایشان منکر امامت ائمه بوده‌اند
واجب و لازم و متحتم دانسته باشند پس تعظیم و تبجیل جناب آیة الله فی العالمین که نهایت جرم
آنجناب هم انکار امامت ائمه سنیه است نیز از ضروریات و متحتمات باشد و جناب مخاطب با اینهمه
که لگام در زبان ندارند و سب و هجا با سب و شتم در حق آنجناب بر زبان می‌رانند بلا شبهه بالکل
خاسر و متخلف از سفینهٔ اهل بیت و تارک واجب و فاعل حرام و مرتکب فسق صریح باشند علاوه
برین فاضل رشید که جناب مخاطب طوق تقلیدش در گردن انداخته لوای تعظیمش افراشته جناب آیة الله
فی العالمین را بنهایت مدح و ثنا و غایت اجلال و ستایش و تبجیل یاد نموده و تصریح کرده که تعظیم
و تکریم و احترام و تبجیل بنحوی اجل آنجناب اعنی السید السند العالم المجتهد الهمام سند الفضلاء و سلطان
العلماء ادام الله تعالی ظله ما کر الایام و اللیالی بر کافهٔ اهل اسلام ضروری و متحتم و واجب و لازم است
چنانچه در رساله شوکت عمریه ادا خدام آنجناب را باین مقام ستوده فاضل فسیح المقام سلالة الکرام
حاوی الکمال فی الفنون العقلیة و النقلیة راسخ القدم فی العلوم الفرعیة و الاصلیة سید محمد
سید محمد خلف المولی الاکمل و النحریر المبجل مجتهد الشیعة طالع المقامات الرفیعة صاحب الفخر الجلی
مولانا دلدار علی و اعطاه الله فی دار المقام و جزاه ترک جواب تشنیعات رساله بارقه ضیغمیه گفته اول
آنکه مؤلف رساله در سلک سلالهٔ سادات کرام منتظم و رعایت احترام شان بر کافهٔ اهل اسلام
متحتم الخ پس ازین کلام لطیف فاضل رشید بکمال وضوح ظاهر است که جناب سلطان العلما
بمناقب شریفه موصوف و بفضائل جلیله و مدایح علیه معروف است و جناب آیة الله
فی العالمین مولای اکمل و نحریر مبجل و طالع مقامات رفیعه و صاحب فخر جلی است و از سادات کرام
و تشنیع و تهجین و تنقیص شان ناجائز و حرام و فسق صریح است که رعایت احترام و تعظیم
ایشان بر کافهٔ اهل اسلام متحتم است پس سخت تحیر است که چرا جناب مخاطب تحریرات ارشاد
مفید بنیاد رشید المتکلمین را پس پشت انداخته ذنب و لا تفرقوا وحظهای هم کانهم لا یعلمون این
سلسله حق گوئی نهاده زبان خرافت توامان خود را بتهجین و تنقیص حضرت
علامه و تشنیع شنیع در حق جناب آیة الله فی العالمین کشاده بار الها مگر اینکه بفرمایند که فاضل

المقصود از [illegible] فافهم

رشید مراعات احترام سادات کرام بر اہل سلام متحتم گفته و حضرت مخاطب خارج از اہل اسلام
است پس البته درینصورت ہر چه در حق جناب آیة الله فی العالمین و دیگر علمای اعلام ذوی الافهام کابر سادات عظام منتظمین
بر زبان آرد ہمه اثم او راجع بر شید و اگر جناب مخاطب راه تحیر و سراسیمگی کلام فاضل رشید را
محمول بر استماله قلوب و مداهنه و مساہله در امر دین و فریب دادن عوام شیعه نماید و فرماید که
کلامش در باب تعظیم و تبجیل حضرات و فرض دانستن احترام سادات کرام بر اہل اسلام لیاقت
احتجاج ندارد و لیس اولا این نهایت اسائت ادب و توہین شان رشید خواهد بود که با وصف اینکه علو
شان او بر مخاطب و سائر اہل نحله او ثابت است او را باین بیدیانتی منسوب می سازد که بغرض
باطل فریب عوام و گویانیدن این کلام که فاضل رشید باخلاق مرضیه موصوف است که از تشنیع بر اعلام
کرام دست کشیده و از دیگر افادات مصنفات رشید مثل الاوراق الثلثة التی نقضها
الوالد الماجد فی اثبات الشیخین خلاف این رشادت ظاهر باشد که بقول خود امری واجب که بر کافه
اسلام لازم است ترک داده کسی را که العیاذ بالله بمذهب او خارج از دائره ایمان است
واجب التعظیم والاحترام دانسته تبجیل و تعظیم او بغایت قصوی بتقدیم رسانیده و بل ہذا الامحض التغریر
وارتکاب الامر شنیع و ثانیاً ابداء اعتراف برشادت رشید و تسلیم فضل و جلالش در احتجاج و استناد بکلام
جا بجا فوق قبول این عذر از اہل حق داشتن بغایت غریب است معهذا حقیر بدلائل باهره باثبات
میرساند که اینکلام رشید ناشی از تخدیع و مسامحه و مساہله نیست بلکه مبنی بر دلیل و حجت و برہان
و ماخوذ از احادیث خیر الانام و اقوال علماء کرام است مناوی در فیض القدیر بعد قوله اخلفونی
بضم الهمزة واللام ای کونوا خلفای فی اهلبیتی و فاطمة و ابنیها و ذریتهما فاحفظونی
بحفظهم واحسنوا الخلافة علیهم باعظامهم واحترامهم ونصحهم والاحسان الیهم وتوقیرهم
والتجاوز عن مسیئهم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قال المجد اللغوی
وما یفعله بعض من لا حظ له من العلم من عوامهم بالابتداع وترك الاتباع لا یجب فانه اذا ثبت هذا لشخص
معین لم یخرج عن حکم الذریة فالقبیح علیه لا ذاته وقد منع بعض الاعمال علی الصدقات
بعض الاشراف لکونه رافضا فرای تلك اللیلة ان القیامة قد قامت ومنعته فاطمة من الجواز
علی الصراط فشکاها لابیها فقالت منع ولدی رزقه فاعتل بانه یسب الشیخین فا نقضته

فاطمة الیها و قالت الم اخذ ان ولدی قال لا لا فانتبه مذعورا فی حکایة طویلة و لما جری

للامام احمد بن حنبل من الخلیفة العباسی ما جری ندم و قال اجعلنی فی حل فقال ما

خرجت من منزلی حتی جعلتک فی حل عظاما لرسول الله ص لقرابتک منه و فی المقریزی

عن بعض العلماء انه کان ابغض من بعض اشراف المدینة لتظاهرهم بالبدع فرای المصطفی ص

فی النوم فعاتبه فقال یا رسول الله حاشا لله ما اکرههم و انما کرهت تعصبهم علی

اهل السنة فقال مسئلة فقهیة الیس الولد العاق یلحق بالنسب قال نعم قال هذا ولد

عاق و شیخ عبد القادر عیدروس در کتاب عقد اللال فی فضائل الآل گفته و حکی ان الشیخ المقریزی

عن یعقوب المغربی انه کان بالمدینة النبویة فی رجب سنه سبع عشرة و ثمانمائة فقال

له الشیخ العابد محمد الفاسی و هما بالروضة المکرمة انی کنت ابغض اشراف المدینة النبویة

بنی حسین لتظاهرهم بالرفض فرایت و انا نائم تجاه القبر الشریف رسول الله ص و هو

یقول یا فلان باسمه ما لی اراک تبغض اولادی فقلت حاشا لله ما اکرههم و انما

کرهت ما رایته من تعصبهم علی اهل السنة فقال لی مسئلة فقهیة الیس الولد العاق 608

یلحق بالنسب فقلت بلی یا رسول الله ص فقال هذا ولد عاق فلما انتبهت صرت لا

القی من بنی حسین احدا الا بالغت فی اکرامهم و نیز در کتاب مذکور گفته قال الشیخ المقریزی

و عندنا عدة حکایات صحیحة مثل هذا فی حق بنی حسن و بنی حسین فایاک و الوقیعة

فیهم و ان کانوا علی ای حالة لان الولد ولد علی کل حال صلح او فسد و ایضا فی ذلک الکتاب

و رای الشیخ المحقق العارف المدقق ابو العباس المدینی المغربی فاطمة الزهراء رضی الله عنها

کشفا و هی تقول له فی اشراف یبغضون الشیخین انفک معک و ان کان احدهم

انتهی پس ازین باتفاق الصحیح روشن و مستنیر است که توهین و تهجین و تنقیص سادات مذکور را مخفی

و مبتدع و تارک مذهب سنیه باشند جائز نیست بلکه حرام محض است که ایشان داخل اهلبیت اند که جناب

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مودت ایشان را اجر رسالت خود گردانیده و در احادیث

کثیره و روایات شهیره امر بتعظیم و تبجیل و رعایت حقوق و ولا و محبت ایشان بیان

ساخته و نیز بغض و مذمت ایشان با وصف جسارت شان بسبب لعن شیخین موجب عتاب

المقریزی تقی الدین احمد بن علی بن عبد القادر الحافظ المورخ الدیار المصریة ولد سنة ست و ستین و سبعمائة و اشتغل بالفنون و خالط الاکابر الخ حسن المحاضرة سیوطی ۱۲

استقصاء الافحام جلد ۲

عتاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واعراض وناخوشی حضرت فاطمه علیها السلام و
باعث حرمان از جوار بهرحال است وشیخین از سادات روافض بسبب بعض خرخشه ومواخذه نیکنند و
این معنی اصلا از شرف وفضیلت وجلالت وعظمت ومقبولیت ومحبوبیت شان عند الله ورسوله
فاطمه علیها السلام نمی کاهد واز شرف نسبت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وحضرت فاطمه
علیها السلام وبودن شان از اولاد وذریت ایشان بر نمی آرد حالا تنبه باید از فضائح وقبائح تهجین و
تنقیص اولاد رسول نیز باید شنید ملک العلما در مناقب السادات می گوید که اگر کسی جمیع اساس
شرائع متین معمول دارد وباهانت علوی را علویک گوید کافر گردد ونیز اگر کسی محبوب رسول علیه السلام
دشمن دارد کافر گردد وجاییکه اگر گوید مصطفی کدو را دوست داشته است من دوست نمیدارم
کافر شود ودرین معنی است المتکبر ملعون یعنی تکبر با مصطفی وباکسانی که تکبر بوسے باز گردد بدانکه تکبر
واهانت وجفا وحقارت ولد رسول الله عقلا ونقلا وحسا وشرعا ثابت است ودر هر آدمی را ودلیل شریف
عیان واظهر البیان است بلکه اهانت غلام که نسل متولد از اصل جهد باشد سرایت بصاحب
است واین معنی از صبیان کافیه خوان تحقیق کرده باشی که در ترکیب زید ضربت غلامه ابنه
تقدیر کرده اند چه گمان است ترا که اهانت کفش عالم را که از پوست گاو وخر است بساحل حقیقت
بود ولا سیما فرزند که جزء اصلی وپرکاله صلبی وقلبی است اهانت وعناد بمصطفی سرایت نکند حاش
لله لا یفعله احد لهذا در تذکرة الاولیاء میگوید هر که بمحمد ایمان ندارد وباولاد او ایمان ندارد
بمحمد ایمان ندارد یعنی تا از اتکبار وعناد اولاد او بازنیامده باشد ونمی بینی که دشمن اولاد
دشمن شاه ومحب اولاد او محب شاه است واز بهر این زاهدی وعیانی میگوید مودت اولاد
رسول شرط ایمانست ونیز بعد ذکر حدیث حبک فی الشئ یعمی ویصم می گوید نتیجه این مقاله آنست که
که مودت اولاد مصطفی خاصه از جهت فرزندی مصطفی است قطع نظر از عبادات وفجور ایشان
زیرا چه در آیه مطلق قربی مذکور است وفرزندی باتباع وصلاح موقوف نیست الی ان قال المقصود
مودت اولاد رسول بفرمان خدا وتدرجان منزل در قرآن بملازمت مساویه بر جمیع مستنان از اصول
طاعات است اگر از جور وجفا وعصیان وخطاء ایشان عنایت از ایشان بازگیری باطل یابی که نماز
میگزارد ودرباره روزه واشته بود کسی ویرانا سزا گفت از سر خشم نماز وروزه شکست پس چه نمای

دیگری عبارتیست اگر شفقت خیر بر خود است نه خشم بر وی و حب ایشان خاصه از حب مصطفی است
صلی الله علیه وسلم و نیز دران مذکور است شیخ احمد بخاری گوید هر کرا با اولاد رسول الله صلعم حب بلیسی او در این
عنایت و عطیت است اگرچه گناه عالمیان دارد و اگر محبت طبعی نباشد باختیار بدست آرد و اگر بسعی
و کوشش در نیاید بتحقیق دانند که وی از رحمت رانده اند اگرچه از لباس تناسخ ارواح بیشانی خود بزر مالیده
مالد و علم اولین و آخرین خواند هیچ سود مند نیاید و بران اعتماد نشاید از انکه بسیار علما پارسا رانده شده
علامت ثبوت ایمان آنست که اولاد رسول را دوست دارد و وظیفه دوستی آنست که از دیدن ایشان
خوش شود و نیز در آن مذکور است ده وایذاء علویه ایذاء رسول است و درین باب احادیث کثیر است
بسبب اختصار مذکور نشد پس آیات ایذاء حسنیان ایذاء مصطفی و علی و فاطمه است وایذاء اوایشان تفصیل
و احادیث همه موجب کفر و لعنت است فبهذا اتفق اهل السنة والجماعة علی الکفر واللعن علی
قاتل الحسین و آمره کذا فی السنة والتشییع الخ وامثال این عبارات درین رساله و در بدایة السعداء
بسیار است بنابر اختصار برین قدر اقتصار رفت وازین همه عبارات واشارات و تصریحات و تلویحات
ظاهر و باهر است که توهین و تنقیص اولاد رسول بلاشبه کفر و بیدینی و ضلال و هلاک و خسران فی زبان
بر وجهان است پس جناب مخاطب که در توهین و تنقیص وایذای آیة الله فی العالمین که بسیادت جنابش
وجوب احترام ولدا مجدش فکیف بنفسه فاضل رشید اعتراف کرده و در تعظیم و تکریم جنابش نهایت
قصوری کوشیده بلاشبه کافر و خاسر و هالک و فاجر باشد باعتراف علما و تنصیصات ثقات و تصریحات
احادیث مرویه بطریق او و اگر کسی شبه کند که این فضائل و مناقب و تحذیر و وعید بر سبب وایذای
سادات که در کلام ملک العلما مذکور است مخصوص بسنیه است و سادات شیعه دران داخل نیستند پس
علاوه بر انکه سابقا دانستی که مراعات و تعظیم سادات روافض هم واجب است وایذای ایشان
موجب غضب و عتاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت فاطمه علیها السلام است
خدا واین توهم از مطالعه همان کتاب هم واضح میشود زیرا که مصنف او تصریح کرده که بشارات اولاد حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآل آن جناب بدخول جنت محمول بر عموم ست و تقیید بقید ایمان
و مثل آن فاسد و مردود است چنانچه بعد ذکر حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول
من یدخل فی الجنة انا وانت والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا و

ذریاتنا خلف ازواجنا گفته سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد مصطفی صلی الله علیه وسلم با ایمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب متفاوت را تاویل حدیث حرام لانه اقصر من القاصر واگرچه مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول روا داریم در قول رسول لا باشد وبشارت برخیزد زیرا که در بشارت احتمال هرا است وازین تاویل این بدان با بکر فی الجنة جاء بالایمان وهذا باطل وحکم آنست که در حالت نزع ایمان از ایشان ازائل نشود وکذا حاصل التمهید عبارت دستور الحقائق لا یجوز زوال الایمان من الانبیاء وعشرة مبشرة واولاد رسولنا وازواجه ولیل بزرگ او وانما لهم بالشهادة والشاهدة عن رسولنا واذا صدر حقهم البشارة فنقول ان قول النبی صلی الله علیه وسلم صدق وهو یکون کما قال انتهی ازین عبارت سراپا بشارت واضحست که جمیع اولاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم خلف ازواج داخل بهشت خواهند شد وایمان از ایشان زوال نپذیرد و بشارات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم عام است در حق جمیع اولاد آنحضرت تخصیص آن بقیدی غیر جائز است پس بالبداهة جمیع فضائل اولاد آنحضرت محمول بر عموم باشد ومنع از سب وایذاء وتعیین غیر عام باشد لعدم المنافع والفارق وتحقق الموجب پس بحمد الله ثابت شد که جناب بیبی فی العالمین بلکه سائر سادات الحق از مبشرین بدخول جنت اند ومومن اند پس فاضل مخاطب که نهایت بلیغ تنقیص آنجناب ودیگر سادات کرام می نماید محض معاندت خدا ورسول وائمه اهل حق ببول علی ابیها وعلیها وآلها بیساز دنمی دانم که با این همه فضائح وقبائح اعمال بیوم القیام بکدام رو ملاقات جناب خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم خواهد کرد که اولاد امجاد آنحضرت را بانیگونه سب وشتم وتعیب وتنقیص یاد کرده وهرگاه حضرت فاطمه علیها السلام او را مانع از جواز بر صراط خواهد گشت کدام حیله پیش خواهد کرد چه هرگاه آنحضرت بر بعض محروم ساختن بعض اولاد جناب شان از بعض عطایا مرتبه غضبناک شد که در یافتی بسزای این قبائح افعال مخاطب که چهار ایذا وایلام آنجناب کوشیده وچه قسم مبالغه در هتک وسب وشتم اولاد کرامش نموده بچه معامله با او پیش خواهد آمد ومخاطب چه جواب خواهد آراست غایة ما فی الباب آنکه بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش حیله لعن شیخین پیش خواهد کرد وآن خود غیر مسموع خواهد بود که جناب شیخین مدتی است که استعفا از مواخذه بر سب خود داده اند ونیز مخفی نماند که ملک العلما در اثبات عدم زوال ایمان از کل اولاد جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست هر دو ن

هیچیکی ز ایشان برا صرار بر ارتکاب کبیره بالی منعقد گردانیده وگفته که ایمان ایشان مثل ایمان عشره
مبشره است چنانچه گفته باب ششم در بیان آنکه هیچ یک از اولاد رسول صلی الله علیه و آله وسلم با صرار کبیره
نمی میرد وایمان سادات چون ایمان عشره مبشره است قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا کلمة انما للحصر واثبات ما بعده ونفی ما سواه ویرید من
الارادة ومراده کائن لا محال الله اسم مستجمع جمیع الصفات لا بمعنی کل وهی للحکمة
وحکمته کائنة لا ان افعال الباری غیر معلل یذهب من الاذهاب فهی للمبالغة ومنه المذهب
وهی یذکر لمحل العام عن البعد والتبایر کم للخطاب اذا کان فی حق المؤمن فهی کمال
اللطف وفی حق الکافر کمال القهر الرجس عذاب پلیدی وگندگی وکل شئ یستقذر منه
فهو رجس اهل البیت ای علی وفاطمة وابناءهما وتخصیص الذکر فی القران یقتضی التعظیم
قوله تعالی اربعتهم یطهرکم تطهیرا تاکید از اول است زیرا که چون رجس نبود پاک شود وازین
معلوم شد که ایشان مرحوم از اهل السنت کذا فی الزاهدیه پس بشهادت نص محقق گشت که اولاد رسول
ایمان چون عشره مبشره دارند ولهذا صدقه در حق ایشان حرام باشد ازین عبارت صاف ظاهر است که
جمیع اولاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مطهر و پاک و پاکیزه وصادق ومامور بالاتباع اند
وازاصرار بر کبائر بری اند وایمان ایشان مثل ایمان عشره مبشره قطعی وغیر ممکن الزوال پس کلمات سابقه
ملک العلما درباره ذم ونکوهش ایذای اولاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز عام باشد وغیر
مخصوص باعیان خاصه ولله الحمد که از زبان ثقات اهلسنت ثابت شد که جناب آیة الله فی العالمین
و دیگر اعلام دین که از سادات بودند موصوف بمحامد و جلائل فضائل بودند وایمان ایشان قطعی و غیر ممکن
الزوال و تجهیل و تفسیق ایشان مایه خزی و وبال و مواخذه و عقاب رب متعال است و
مخاطب که تشهیر ذلیل و رسوا و شتم آنجناب و دیگر سادات کرام از علمای اعلام درین خرافات
و دیگر مصنفات مثل عین الزجاجة و امثال آن نموده از اسلام و ایمان بدر رفته مرتکب عناد
با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ایذای روح اقدس آنجناب و جناب امیر المومنین علیه السلام
و حضرت فاطمه علیها السلام که باعتراف ملک العلما موجب کفر و لعنت است گردیده و اما نسبت تکفیر
اصحاب ائمه و مشایخ محدثین بجناب آیة الله فی العالمین پس کذب واضح و بهتان

۶۱۲

ظاہر است چہ جناب ممدوح ہرگز قدح و جرح در این روات نفرموده اری منع قطعیت صدور
این حدیث بنابر آنچہ سابق تقریر کرده ام کرده بالفرض اگر منع صحت مصطلح ہم میفرمود باز ہم قدح
و جرح روات لازم نمی آمد بلکہ غایتش آنست کہ چون نص بر ثقت عبد الواحد از ارباب رجال نکرده
گو اعتماد و جلالتش از قرائن واضح شود حدیثش حسن خواہد بود نہ صحیح و این معنی مستلزم طعن نیست
نقلیکہ از رجال روضۃ المتقین آورده مطابق اصل نیست کہ خیانت صریحہ در ان بکار برده
زیرا کہ اصل عبارت آن اینست والظاہر انہ کان ثقۃ عند الخاصۃ والعامۃ وکان شیعیا
مستورا بل لم یکن مستورا وکان یلعب لہ کتبا فی معجزات الرضا والجواد علیہما السلام عند العامۃ ایضا
انتہی ازین عبارت مشغول بودن عبد السلام بکار خویش در لباس تسنن برفع تقیہ در بعض اوقات
چنانچہ مخاطب ادعا کرده ہرگز واضح نمیشود بلکہ از قول آنجناب بل لم یکن مستورا صریح پیدا است کہ
مستور بودن تشیع او نیز نزد جناب مولانا مجلسی ممنوع است و عجب آنست کہ مخاطب بقول خود
بکار خویش مشتغل بوده استعاری تعیین آن کار فرموده حالانکہ در کلام مولانا مجلسی تصریح است
باینکہ کار آن بزرگوار نقل معجزات امامین ہمامین علیہما السلام بوده لیکن از انجا کہ مخاطب ادعای
نہایت ولای اہلبیت دارد براہ ذکر معجزات آنحضرات ہم ناگوار است و آنرا کار شیعہ قرار میدہد
و براہل حق منت می نہد و بزعم خود تعیین آن می نماید کہ خوارق و معجزات حضرات صوفیہ لبعد اولی جای
ایمان آرد **قال الفاضل المتوحد النبیل ہداه اللہ تعالی الی سواء**
السبیل دوم آنکہ از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نہایہ و مفردات الفاظ قرآن از تصنیفات
شیخ ابو القاسم حسین بن محمد بن المفضل مشہور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین و اعتراف
و اظہار صاحب مجمع البیان و دیگر اجلہ مفسرین شیعیان و کنز و منتخب و غیرہا چنان معلوم
می شود کہ اراده زوال نعمت از محسود در معنی حسد ضرور است و درینمقام بر نقل عبارت مجمع البیان
کہ اول بر مقصود و است دست میزنم قال صاحب المجمع الغبطۃ بالکسر حسن الحال و ہے
اسم من غبطتہ من باب ضرب اذا تمنیت مثل مالہ من غیر ان ترید زوالہ منہ و ہذا
جائز ولیس من الحسد الا اذا تمنیت زوالہ و صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیات کریمہ
ود کثیر من اہل الکتاب کہ لفظ حسد در ان وارد است آنچہ در عبارت مطبوعہ گفتہ محصولش

آنست که حسد اراده زوال نعمت از محسود است و چیر و رت آن بعینها بر آکے خود و گاہے حسد را فقط بمعنے اراده زوال نعمت اطلاق می کنند و غبطه تمنی نعمت بدون زوال ان محسود و حسد مذموم است و در جاے دیگر نیز ہمین تحقیق کرده و تصریح عبارت نموده که حسد و غبطه با ہمدگر متقضاد و مخالف اند پس شمول لفظ حسد که در حدیث ائمه است بر معنی غبطه نظر با نچه محققین مذهب جالیسے گفته اند و باعتراف او در صدوارم حسام تحقیق کلام اہلبیت علیہم السلام فوقیتی زائد الوصف دارند از حلیه صحت معرا و ہرگاه خدام حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از فتح و فیض باری و خیر جاری پر ظاہر است درانیصورت ہم قسمت فاضل ناصب بے نصیب از تحقیق و تدقیق است زیراکه گفتگو در حقایق است نه مجاز **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل** انچه درینوجه افاده نموده مخدوش است بچند وجه اول آنکه ہمین ایرا د بعینه منقلب است بر اہلسنت چه ایحضرات حسد را که در حدیث صحیح بخارے وارد است بغبطه تفسیر کرده اند حالانکه بنا بر مزعوم مخاطب توان گفت که از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابوالقاسم حسین بن محمد بن المفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین و اعتراف و اظهار اجله مفسرین سنیان و کنز و منتخب و غیرہا چنان معلوم می شود که اراده زوال نعمت از محسود در معنی حسد ضرور است پس شمول لفظ حسد که در حدیث سرور مختار صلی الله علیه و آله است بر معنی غبطه نظر با نچه محققین مذهب خالیسے گفته اند و باعتراف او در منتہی و ازالة الغین بتحقیق کلام سرور انام علیه و آله آلاف التحیة والسلام فوقیتی زائد الوصف دارند از حلیه صحت معرا و ہرگاه خدام حدیث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از فتح و فیض باری و خیر جاری علی ما ذکره ہذا الناری پر ظاہر است درینصورت ہم قسمت افاضل نواصب که تذہیبات ایشان عنقریب خواہی شنید بزعم ناصب بے نصیب بی نصیب از تحقیق و تدقیق است دوم آنکه ذکر اسماے کتب مذکوره لغت و تصریحات صاحب مجمع البحرین و مجمع البیان بتخالف غبطه و حسد که بغرض اظهار کمال استغفار فرموده بے سود است چه معتقدین حضرتش بے این تفحص و تجسس و کد و کاوش و کوشش گشش لساناً و جناناً معترف بہم رسیدن

کتب کثیره حضرت اوراست ند اظهار آن محتاج بتجشم نوشتن نیست وانچه ازین کتب نقل فرموده
خود مسلم است جای انکار نیست وکسے خلاف آنرا ادعا نکرده لیکن احتجاج بان برانیکه در حدیث عیون
حسد را بر غبطه حمل نتوان ساخت از عجائب توهمات بلکه غرائب خرافات است که ناظر ماهر را مبتلای
حیرانی ودهشت وبغل پریشانی میسازد زیراکه نهایت آنچه ازین عبارات مستفاد میشود اینست که
در اطلاق حسد بطور حقیقت اراده سلب نعمت از محسود ضرور است ومعنای حقیقی آن همین است
که اینها ذکر کرده اند واز لزوم اراده زوال نعمت در اطلاق حقیقی حسد لازم نمی آید که در
مطلق استعمال حسد همین معنی مراد باشد واطلاق آن بر غبطه از صحت مسفر گردد والا بنابرین لازم
می آید که استعمال جمیع الفاظ در معانی مجازیه آن غیر صحیح باشد ومجاز مطلقا حظی از جواز نیابد
زیراکه هر معنای مجازی مخالف معنای حقیقی لفظ می باشد پس اگر تخصیص لغویین بمعانی
حقیقه که مضاد معانی مجازیه است مانع باشد از استعمال لفظ در معنی مجازی مخالف معنای
۱۵ حقیقی کلیه استعمال مجازی ممنوع وباطل شود عجب که فاضل مخاطب باآنکه در مسالک اول
بمقابله جناب مصنف کتب بلاغت ومعانی وبیان برگشاده ودر پے اظهار مزید فضل خود افتاده
هنوز در حقیقت ومجاز تفرقه وامتیاز نکرده بمنافات ومخالفت معنی مجازی وحقیقی استدلال
میفرماید برآنکه استعمال لفظ حسد در معنای مجازی جائز نیست حالانکه خود جمیعے ازین علما
که جناب مخاطب احتجاج باقوال شان بر عدم جواز اراده غبطه از حسد نموده تصریحات کرده اند
برانیکه حسد هم بمعنی غبطه مستعمل میشود بلکه غبطه یکی از اقسام حسد است صاحب نهایه در لغت غبطه
میفرماید فیه انه سئل هل یضر الغبط قال لا الا کما یضر العضاة الخبط الغبطة حسد خاص
یقال غبطت الرجل اغبطه غبطا اذا اشتهیت ان یکون لک مثل ماله وان یدوم علیه
هو ما فیه وحسدته احسده حسدا وحسدا اذا اشتهیت ان یکون لک
ماله وان یزول عنه ما هو فیه الخ این عبارت صاحب نهایه بصراحت دلالت دارد بر آنکه
که اطلاق حسد بر غبطه واقع میشود وغبطه حسد خاص است ویکی از اقسام حسد پس اگر منشا عبارت دیگر صاحب
نهایه همان باشد که مخاطب اندیشیده یعنی عدم جواز اراده غبطه از حسد لازم آید که صاحب نهایه
باین عبارت مصرحه باینکه غبطه حسد خاص است تجهیل وتکذیب خویش کرده باشد صاحب

مجمع البحرین نقل فرموده که اطلاق حسد در شجاعت و نحو آن بمعنای غبطه می باشد و تمنی
زوال نعمت در آن مراد نمی باشد چنانچه در مجمع البحرین مذکور است قوله من شر حاسد ا
اذا حسد قال الشیخ ابو علی الحاسد هو الذی یتمنی زوال النعمة عن صاحبها وان
لم یردها لنفسه والحسد مذموم والغبطة محمودة وهی ان یرید من النعمة لنفسه مثل
ما لصاحبها ولم یرد زوالها عنه انتهی ومن هنا قیل الحسد علی الشجاعة ونحو ذلک هو الغبطة وفیه
معنی التعجب ولیس فیه تمنی زوال ذلک عن المحسود فان تمناه فدخل فی القسم الاول
المحرم انتهی پس بحمد الله از نقل خود صاحب مجمع البحرین که جناب مخاطب بعبارت او بر
مزعوم خویش حجت آورده بود نخواسته ثابت گردید که اراده غبطه از حسد صحیح است بلکه
در شجاعت و نحو آن اکثر همین است که بمعنی غبطه می باشد و تمنی زوال نعمت در آن مراد
نمی باشد و همچنین امام راغب که بقول او هم جناب مخاطب درینجا استدلال کرده در محاضرات
آورده که حسد بر دو قسم است یکی حسد محمود و دیگری حسد مذموم و ازین جا بکمال وضوح ثابت ۱۶۱
گردید که احتجاج مخاطب لبیب از صاحب نهایه و امام راغب و صاحب مجمع البحرین بر مزعوم باطل خود در ابطال
کلام آیة الله فی العالمین بآن بنا بر افادات خود اینها باطل و خیال واهی لا طائل است چه از عبارات خود
ایشان صحت مرام جناب آیة الله فی العالمین که اطلاق حسد بر غبطه و انقسام آن بدو قسم است که مشهور
فی رابعة النهار واضح و لائح است و بطلان مزعوم مخاطب که عدم جواز اطلاق حسد بر غبطه و
عدم امکان اراده غبطه از آنست مثل سفیده صبح روشن ظاهر و باهر فتعالوا یا اولی الالباب وانظروا
الی هذا المختال اللائس فی برد الاعجاب المستطیل للسانه علی اساتذة الاطیاب المروی
بجسارته علی الائمة الانجاب کیف حار عقله و بار فضله و تشتت فهمه و ازدحم علیه
وهمه فلم یدر الحقیقة من المجاز ولم یمیز بین الکرباس والطراز تاه فی بیداء المجادلة بما
و شنع علی العالم المبجل عند اهل الاسلام خاسرا هو الحقیق فی نفس الامر بالتشنیع
والتجهیل بما یاتی من الازراء والتقریع بالجمله هرگز از عبارت حسام لا تصریحا و لا تلمیحا
مستفاد نمی شود که اطلاق حسد بر غبطه از قبیل حقیقت است زیرا که در آن همین قدر مذکور است که حسد
بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه است و دوم حسد بمعنی تمنی زوال نعمت الخ و این مجرد تقسیم حسد است

[illegible]

بدو قسم تقییدی در آن مجرد ارتفع است که آیا این تقسیم معنای حقیقی است یا تقسیم معنای
اعم از حقیقی و مجازی واگر جناب مخاطب از راه کمال مهارت با وصف قصد تعلیم علامه مجلسی با بیانات
مذکوره در شرح تهذیب مجرد تقسیم را مستلزم تقیید بمعنی حقیقی دانند و ارشاد فرمایند که تقسیم معنای
لفظی بدو قسم حقیقی و مجازی جائز نیست پس در جوابش جز آنکه بعقل و فهم و فراست مخاطب انا لله
وانا الیه راجعون بر خوانم چاره دیگر نمی یابم زیرا که اصغر تهذیب خوانان هم می یابد که مطلق معنی
اعم است از معنی حقیقی و معنی مجازی و تقسیم اعم بانواع قاعده آن جائز است آری اگر تقسیم چیزی
باشیاء عدیده و مطلق اشتراک آن اشیا کافی نیست بلکه اشتراک اقسام در مقسم لازم گفته
والا لازم آید که جز تقسیم معانی حقیقیه باقسام آن تقسیم هیچ چیز جائز نباشد والقول به جاهلی
فضلا عن عاقل فضلا عن فاضل پس توهم آنکه ادعای عدم صحت این تقسیم حسب بدو قسم
دارای بے نصیب از تحقیق و تدقیق گفتن دلیلی است ظاهر بر اختلال حواس و عدم اطلاع و جمود
بر کتب لغت و تفسیر و حدیث و دلیل قطعی بر آنست که فاضل ناصب بے نصیب از تحقیق و تدقیق
در تغلیط این تقسیم براه عناد و تعصب رفته از افادات اسلاف و ائمه لغویین اصلا خبر نگرفته
با اینهمه دعاوی عریضه لاطائل باین مرتبه دارای اساس فخر و مباهات خود را که محض تقریرات
لسانیه در صدور پرشرور مصنفین بمواقعش انداخته بر کنده و قصور باع خود را بر یکان ظاهر ساخته که در
اول کلام بنقل عبارات بعض کتب الحق و یاد نمودن چندی از اسمای کتب لغت خواسته که کمال
اطلاع و نهایت لغت دانی خود بر عوام و مستضعفین ثابت نماید و باین مکاید و تلبیسات قلوب
ایشان را تسخیر نماید لیکن چون در پے مقابله و مناظره با جناب قدسی مآب افتاده و کلمات سخیفه
و تشنیعات شنیعه در حق آن جناب با وصف اعتقاد علامی او بصحت آن و فسق و فجور بلکه کفر
بود ولش بر زبان آورده منتقم حقیقی نزد تحریر جزوی آنرا در کنار او گذاشته و در نهایت فضیحت
و رسوائی مبتلایش ساخته در آخر این کلام بکشودن زبان اعتراض بر این تقسیم بر ائمه کبار و اولیای
عالی تبار خود را بی بهره از تحقیق و تدقیق و لائق تسفیه و تحمیق قرار داده چه این تقسیم را بسیاری
از کبار ائمه اهلسنت و لغویین ایشان در کتب و اسفار خود مضبوط کرده گذاشته اند و عین تحقیق
و تدقیق پنداشته والفاد الشیء که صاحب نهایه بضبط را احد خاص گفته و ابو عبدالله علقمی آنرا

و در ذیل شرح حدیث نبوی برای تفسیر آن نقل فرموده و نیز در مصباح منیر تقسیم حسد بتقسیمی خوده

راه تحقیق پیموده و نظام الدین نیشاپوری که بر تحقیقات شمس جناب مخاطب در مسلک اول بر خود می بالد

و علم اعتقادش می افراز تقسیم حسد بغبطه و غیر آن فرموده چنانچه در غرائب القرآن در غرائب

الفرقان میفرماید قال صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله مالا فانفقه

فی سبیل الله ورجل اتاه الله علما فهو یعمل به ویعلم الناس وهذا یدل علی ان الحسد قد یطلق

فی المنافسة وقد تکون واجبة اذا کانت النعمة دینیة واجبة کالایمان والصلوة والزکوة

وقد تکون مندوبة فی نحو الانفاق فی سبیل الله ونشر العلم والتعلیم وقد تکون مباحة

وللحسد مراتب اربع الاولی ان یحب زوال النعمة عن المحسود وان لم تحصل له وهذه غایة الخبث

المرتبة الثانیة ان یحب زوالها عنه الیه کرغبة فی دار حسنة او امرأة او ولایة فالمطلوب

بالذات حصولها فاما زوالها عن غیره فمطلوب بالعرض الثالثة ان لا یشتهی زوالها

بل یشتهی لنفسه مثلها فان عجز عن مثلها احب زوالها کیلا یظهر التفاوت بینهما

الرابعة ان یشتهی لنفسه مثلها فان لم یحصل له فلا یحب زوالها عنه وهذا الاخیر

هو المعفو عنه ان کان فی الدنیا والمندوب الیه ان کان فی الدین والثالثة منها مذموم

غیر مذموم والثانیة اخف والاولی اخبث قال الله تعالی ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم

علی بعض فتمنیه لمثل ذلک غیر مذموم وتمنیه لعین ذلک مذموم انتهی و فخر رازی در تفسیر

کبیر گفته المسئلة الثالثة فی مراتب الحسد قال الغزالی هی اربعة الاول ان یحب زوال

تلک النعمة عنه وان کان ذلک لا یحصل له وهذا غایة الخبث والثانی ان یحب زوال تلک

النعمة عنه الیه مثل رغبة فی دار حسنة وامرأة جمیلة او ولایة نافذة نالها

غیره وهو یحب ان یکون له فالمطلوب بالذات حصوله فاما زواله عن غیره

فمطلوب بالعرض الثالث ان لا یشتهی عینها بل یشتهی لنفسه مثلها فان عجز عن مثلها احب

زوالها لکی لا یظهر التفاوت بینهما الرابع ان یشتهی لنفسه مثلها فان لم تحصل فلا یحب زوالها عنه

وهذا الاخیر هو المعفو عنه ان کان فی الدنیا والمندوب الیه ان کان فی الدین والثالثة

فیها مذموم وغیر مذموم والثالثة اخف من الثانیة والاول مذموم محض

قال تعالی ولا تتمنوا ما فضل الله بعضکم علی بعض فتمنیه لمثل ذلک غیر مذموم واما
تمنیه عین ذلک ولک فهو مذموم انتهی وراغب اصفهانی که دریں مقام جناب صحابہ بکلام
او استنا و نموده واو را مشهور بنام راغب گفته در محاضرات میگوید قال ارسطاطالیس الحسد
حسدان محمود ومذموم فالمحمود ان تری عالما فتشتهی ان تکون مثله او زاهدا فتشتهی
مثل فعله والمذموم ان تری عالما وفاضلا تشتهی ان یموت وقاضی عیاض در مشارق
الانوار علی صحاح الاخبار گفته قوله لا حسد الا فی اثنین ای لا حسد محمود وغیره مذموم الا
فیهما والحسد المحمود تمنی مثل ما تراه لغیرک وهذا یسمی الغبطة الخ وعینی در عمدة القاری
گفته والحسد علی ثلثة اضرب محرم ومباح ومحمود فالمحرم تمنی زوال نعمة المحسود
علیها عن صاحبها وانتقالها الی الحاسد واما القسمان الاخران فغبطة وهی ان یتمنی
ما یراه من خیر باحد انیکون له مثله فان کانت من امور الدنیا فمباح وان کانت من
الطاعات فمحمود انتهی وفقیه ابو اللیث در تنبیه الغافلین گفته وروی ابن شهاب عن سالم بن
۴۱۹ ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله القران
فهو یقوم به اناء اللیل واطراف النهار ورجل اتاه الله مالا فهو ینفق منه سرا وجهرا
اناء اللیل واطراف النهار قال الفقیه رضی الله عنه یعنی ان یجتهد حتی یفعل مثل ما
فعله فی قیام اللیل وفی الصدقة فهذا الحسد محمود فاما اذا کان حسده فی ذلک
یرید زواله عنه فهو مذموم وهکذا فی کل شیء اذا رای الانسان مالا او شیئا
فیتمنی انیکون ذلک الشیء فهو مذموم وان تمنی ان یکون له مثله فهذا غیر مذموم
وهذا معنی قوله عز وجل ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض الایة وعمر بن عادل
حنبلی در تفسیر خود مسمی بلباب فی علوم الکتاب میفرماید والحسد نوعان مذموم ومحمود
فالمذموم ان تتمنی زوال نعمة الله عن المسلم سواء تمنیت معه ذلک ان یعود الیک ام
لا لان فیه تسفیه الحق سبحانه وانه انعم علی من لا یستحق والمحمود کقوله لا حسد الا
فی اثنین رجل اتاه الله القران فهو یقوم به اناء اللیل واناء النهار ورجل
اتاه الله مالا فهو ینفق فیه اناء اللیل واناء النهار وهذا الحدیث معناه الغبطة

ازین عبارات درکمال ظهور ثابت است که حسد منقسم بدو قسم ست یکی بمعنی غبطه و دیگر اراده زوال
نعمت و اول گاہے مباح می باشد و گاہے مندوب و مستحب پس مجرد اطلاق لفظ حسد بنسبت
حضرت آدم ہرگز موجب قباحتی وشناعتی نیست و ہرگاه عالمین احادیث حضرت سید المرسلین
صلی اللہ علیہ وآلہ اجمعین از اہل حق تصریح می نمایند که اطلاق مذکور که از قبیل مجاز است جماعت
واہل خلاف وشقاق ہم بتصحیح وتصویب آن تصریحات میکنند درینصورت قسمت بجمل بزرگوار حضرت
قسیم الجنة والنار عین تحقیق وتدقیق است و کاوکاو فاضل بے نصیب از تحقیق وتدقیق
موجب تسفیه وتجهیل ست زیرا که گفتگو در اطلاق است که عام است از حقیقت ومجاز نه در محض
حقیقت و از اینجا ست که سالک طریق حقیقت ومجاز و واقف خفیات راز مولوے
شاه سلامة اللہ که بزبان مخاطب در واہیه واہیه کاشف دقائق وحقائق وجود و عارف معارف
شہود میباشند و در علوم درسیه ید طولی و در فنون رسمیه حائز قدح معلی ومسلم الثبوت حضرات سنیه این
دیار و متکلم بے عدیل ومقتدائے روزگاراند وبجہت خدمت علوم درسیه از ادراک معنی حقیقت
ومجاز واشتراک بے بہره نیستند در معرکة الآراء کلام حسام را بتسلیم میغر بایند و راه خسر فشاء
نمی پیمایند چنانچه ارشاد میفرمایند را بعا تقسیم حسد بهر دو قسم مذکور مسلم لکن حسد آدم برائمه کرام بمعنی
غبطه نیست بلکه حسد مذموم ست انتهی بلفظه و چگونه بتصحیح وتسلیم این تقسیم نباید پرداخت و طوق
اعتقاد صحت آن در گردن نباید انداخت که اکابر لغویین ومحققین ازا ذکر فرموده اند کما عرفت
قوله پس شمول لهذا اقول اگر تصریحات لغویین وتنقیحات مفسرین بتضاد غبطه وحسد
موجب عدم امکان اراده غبطه از لفظ حسد که در حدیث ائمه معصومین علیہم السلام وارد است
گردد قباحت عظیم بر اہلسنت ہم لازم می آید وتقییات وتصریحات ایشان بشمول حسد غبطه را
که در مقامات وعبارات شتی کرده اند ہمه خرافات لاطائل میشود و چون صون این زمره طیبه از لوث
این عیب وطعن اہم است لابد ازین ایراد بارد دم در باید کشید و بسوراخ سکوت وصموت در رفع ید
از مباحثه ومکالمه اہلحق باید خزید وظاهرا فاضل مخاطب نمی داند که علماے اہلحق تصریح کرده اند
که مراد از حسد درینحدیث غبطه مجوزه است نه تمنی زوال نعمت مولانا مجلسی علیه الرحمه در بحار
بعد نقل حدیث عیون در بیانے که متعلق بالنسبت فرموده المراد بالحسد الغبطة

التی لم تکن تنبغی له علیه السلام ویؤیدہ قوله علیه السلام وتمنی منزلتهم انتهی وسید عبد الله
بن نور الله در کتاب عوالم بعد ذکر این حدیث فرموده بیان المراد بغبطة الحسد تمنی احوالهم والوصول الی
منازلهم وکان ذلک منهما ترک الاولی پس بتصریحات علمای اهل حق ثابت شد که معنائیکه در حسام
مذکور است عین تحقیق و تدقیق است وانچه مخاطب بزعم فاسد خود درآورده که نظر بتصریحات محققین
اهل حق عدم جواز حمل حسد بر غبطه درین حدیث بجون ثابت بیشو و محض نقش برآب و خدع سراب
است که اصلا لیاقت التفات ندارد قوله وهرگاه خدام الخ اقول استدلال بتصریح شراح
بخاری باینکه حمل حسد بر غبطه در حدیث بخاری از قبیل مجاز است براینکه تقسیم مذکور در حسام
غیر مستقیم ست دلیل قویم ست بر اختلال ذهن سلیم جناب مخاطب فهیم و شرکای قدیم او واگر برین
غلط فهمی قدم ثبات میفرستی باید که رازی و غزالی و نیشاپوری واصفهانی و قیومی و عینی و جزری
و تفتازانی و علقمی و قاضی عیاض و غیر ایشانرا که تقسیم حسد بدو قسم کرده اند سبب بهره از
تحقیق و تدقیق گوید و براه تنقیص و تعیین شان برملا رود وایشان را از سبب بی‌بصیرتان جهال
قرار دهد و بتفضیح و تذلیل ایشانرا بنوازد و ادعای اینمعنی که گفتگو در حقائق است نه مجاز
موجب حیرتها ست زیراکه اگر غرض ازان این ست که گفتگوی سامی جناب در حقائق ست
نه مجاز یعنی طالب ثبوت آنند که غبطه معنای حقیقی حسد است پس این کلام مهمل محض است
واصلا ربطی بمقام ندارد و چه قدر سامی گفتگوی خود را در حقیقت بر جناب آیة الله فی العالمین
چگونه حجت تواند شد و چه قسم موجب ابطال تقسیم آنجناب خواهد گردید و اگر
غرض این ست که گفتگوی جناب آیة الله فی العالمین در حقائق است نه در مجاز پس آن دعوی
بی دلیل بلکه بهتان صریح ست که هرگز لیاقت اصغا و صلاحیت جواب ندارد وآنجناب همین قدر
افاده فرموده که حسد بر دو قسم ست وانفا بیان نمودیم که مجرد تقسیم حسد بدو معنی هرگز بران
دلالت ندارد که این هر دو معنی معنای حقیقی حسد است بالجمله ادعای اینمعنی که جناب
آیة الله فی العالمین غبطه را از معانی حقیقی حسد قرار داده از دعاوی کاذبه واکاذیب فاسده
است و هرگز عبارت آنجناب بران دلالتی بوجه من الوجوه ندارد و فاضل مخاطب که جابجا حسن فهم
او واضح کرده ام تقسیم حسد را باین دو معنی دلیل آن قرار داده که آنجناب گفتگو در حقائق

دارد و غبطه را از معانی حقیقیه حسد میپندارد و نهایت غریب است که جناب مخاطب باوصف
عدم فهم کلام حسام و بدون ادراک مرام آن علامه عالیمقام قصد جواب آن در سر کرده و مقولهٔ
چند در هم بافته آنرا جواب ان قرار داده در از نفسی و بالاخوانی و عجب و استکبار را زیاده از حد
و مقدار آغاز نهاده بچشم بصیرت دیدنی است که مخاطب را در فهم کلام آنجناب چه لغزشهای
که در فهم هر فقره مرتکب غلطی صریح میگردد و بر محامل غریبه فرود آورده ترانها عجیب بر آید
اول غلط آن بود که معنی صحت را در فقره اول در نیافته غلط دیگر اینست که تقسیم حسد را بد و معنی
گفتگو در حقائق دانسته بناسے زبان درازی بران گزاشته قال الفاضل
المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل سوم آنکه
قول جابلسی حال اینکه کلمه و جملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است در قوت تفسیر معنی حسد
است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد قانی مطالعه کتاب عیون نه نموده کما مر سابقا زیرا که جمله
و تمنی منزلتهم بلا فاصله در روایت عیون بعد جمله فنظر الیهم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس
تفسیر قریب مزعومی بلکه اقرب را گزاشتن و بر بعید بلکه البعد دست انداختن
کار مؤمن جابلسی ست و بس حیث انطبق علیه قوله تعالی فقد
ضل ضلالا بعیدا و این همه نظر بر آنست که او تصدی جواب این ابواب بعد از ان کرده
که مثل فاروق و شمانیتی از کثرت انبار درهم و دینار و حمل اسفار بستوه آمده و از کلامش جا بجا
پیدا است که اکثر کتب فن را که دیدنش درین مباحث بضرور بود بمطالعه نیاورده اقول
مستعینا بلطف الرب الجلیل حق اینست که فاضل
مخاطب را بآن مرتبه شغف الزام و دلهٔ عوام اعتراض بر مقتفیان آثار ائمه کرام علیهم السلام
در سر افتاده که باکی از اظهار فضائح و قبائح اسلاف خود بمقابله آن ندارد و میخواهد که بر اعلام
الحق اعتراضی کند گو از ان اعتراض کشف خیانات ائمه او لازم آید بالجمله رمز دقیق او فهمیدم
و بکنه مالاًشش رسیدم دانستم که جناب او را در پرده اعتراض و ایراد بر جناب آیة الله فی العالمین
باینکه چرا آنجناب تفسیر اقرب را گزاشته بتفسیر ابعد متمسک گردیده تفضیح و کشف خیانت شاهصاحب
که از اکاذیب واقعه آنت شان جان بتنگ آمده منظور است لیکن از راه مزید ادب یا خوف از
معتقدین شاهصاحب بتصریح آن نمی پردازد و در پردهٔ ناموس شاهصاحب به

دست ارباب حق میخواهد لهذا حقیر بکشف عورات شاهصاحب و هتک استار تصحیفات و تحریفات شان که درین حدیث بکار برده اند همت میگمارم تفصیل این اجمال و حقیقت این حال مزید اختلال آنست که کابلی باآن درازنفسی و دعاوی فلک سیر در مقصد ثالث صواقع که دران قصد جمع الزامات بر مسایل مذهب اهل حق در سر کرده بود ده سر اسیمه یعنی آغاز نهاده حدیث عیون را نقل کرده ولیکن در نقل آن راه احتیاط پیش گرفته اصل عبارت حدیث را محرف و مصحف ساخته باین الفاظ آورده عن علی بن موسی الرضا انه قال ان ادم لما اکرمه الله باسجاد الملائکة و بادخاله الجنة قال فی نفسه انا اکرم الخلق فناداه الله عز و جل ارفع راسک یا ادم فانظر الی ساق عرشی فرفع ادم راسه فنظر الی ساق العرش فوجد فیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة فقال ادم یا رب من هؤلاء فقال عز و جل هؤلاء من ذریتک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لولاهم ما خلقتک و ما خلقت الجنة والنار ولا السماء و الارض فایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد فاخرجک عن جواری فنظر الیهم بعین الحسد فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التی نهی الله تعالی عنها انتهی و پر ظاهر است که کابلی حدیث عیون را بوجوه شتی تصحیف و تغییر و تبدیل نموده و حذف و اسقاط دران بکار برده چنانچه واضح میشود از مطابقت این عبارت با عبارتیکه مخاطب نقل کرده با وصفیکه دران هم بعض تغیرات بعمل آمده پس بحمد الله تصحیف و تغییر و حذف و اسقاط کابلی باعتراف مخاطب هم ظاهر گردید حالا بعضی ازین تغیرات باید شنید اول آنکه جمله تعالی ذکره را که بعد جمله اکرمه الله واقع بود حذف کرده عجب نیست که آنرا از نهایت تدرب در عربیت غلط فهمیده باشد گو جناب مخاطب نقل آن نموده و اوهام و خیالات و اصلاح و محو و اثبات خود را دران دخل نداده دوم آنکه بجای فقره قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی این فقره مصحفه مزوره آورده قال فی نفسه انا اکرم الخلق ندانم که کابلی را باعث برین تصحیف و تحریف بلکه افترا و خیانت بر حضرت آدم چیست که بجاے استفهام که صریح است در شک فقره اخباریه که نص است در قطع و یقین آورده امر غیر واقعی را بنبیّ معصوم نسبت داده و از مواخذه الٰهی

نرسیده سوم آنکه فقره فعلم الله عز وجل ما وقع فی نفسه حذف نموده الی غیر ذلک من التصحیفات
کما یظهر بالتأمل والمطابقة لاصل العیون ولما نقل المخاطب الحاوی للفنون و ورای این تصحیفات
فقره و تمنی منزلتهم که بمنزله تفسیر حسد بود از میان حدیث برانداخته و چون جناب شاهصاحب صاحب
قوت قدسیه حاوی ملکات انسیه مصنف تحفه اثنا عشریه که در خواب هم عیون و معانی الاخبار
را ندیده بودند و قبل از ملاحظه صواقع نام آنهم نشنیده و در استغراق اینمقام کما فی غیره من المواضع
الکثیرة از غایت تبحر و اطلاع چنان گمان کردند که این عبارتیکه کابلی از عیون نقل کرده اصل الفاظ
حدیث ست لهذا آنرا چنانچه کابلی نقل کرده بود نقل فرمودند و مضمون لفقره روی محمد بن بابویه فی
عیون اخبار الرضا کرده مذکور ساختند و در همان فضیحت و افتضاح تصحیف و تغییر و تبدیل حدیث
مبتلا شدند و بلای کابلی بر سر ایشان افتاد و مساوی اعمال او در نامه اعمال ایشان هم نوشته
و گناه او بر گردن ایشان بسته شد پس واضح گردید که حذف فقره و تمنی منزلتهم از حدیث عیون با
وصف مذکور بودنش در اصل آن از دستکاری اسلاف مخاطب و خیانات و تحریفات شاهصاحب
بلکه کابلی ست پس جناب مخاطب را اظهار این خیانت اسلاف خود و تشهیر ذیل در اشاعت آن بسیار
نامناسب بود می بایست که بهمه تن در اخفاء آن میکوشیدند و غایت السعی در ستر آن بتقدیم
میرسانیدند نه آنکه بر عدم تعرض جناب آیة الله فی العالمین باین خیانت و تحریف دهلوی و کابلی
بیچیده میشدند و از غایت جسارت و دلیری یا فه درائیها در حق ملازمان جنابش بکار می بردند
سبحان الله جناب مخاطب بر احسان و منت جناب آیة الله فی العالمین شکریه بجا نمی آرد که آنجناب کار
بمسامحه و اغماض فرموده از اظهار خیانت دهلوی و کابلی اغماض نظر و غض بصر فرموده بلکه برین
مسامحه و اغماض و اغماض تلفت و دریغ شده مقابله احسان باسائت و کفران کرده از غایت
بی باکی و بی پروائی زبان طعن و تشنیع بر آنجناب کشوده و اعتراض مخاطب بر آنجناب در حقیقت
بدان می ماند که شخصی کاذب دروغگو و سارق که بی حیا و بی دین باشد بمقابله مردی متورع
و متدین که بفضائل نفسانیه و کمالات قدسیه موصوف باشد و بکمال حیا و ورع و تقدس معروف در آید
و برای الزام او سندی پیش سازد که از غایت دلیری و جسارت و وقاحت و بی حیائی و خیانت
در آن سند تحریفی بکار برده بعض الفاظ را که دافع شبهات و مبطل دعوی او

استعمال الفاظ غیر مهذبه

بود حذف و اسقاط نموده باشد و نیز در تلبیس خود سندی دیگری آرد که در غایت سفاهت و قلت تامل آن بعض الفاظ را
که در سند اول حذف نموده بود ساقط نسازد بلکه بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد اسقاط آن اسهو نماید پس اگر
این شخص متدین متورع از راه اعراض و مسامحه تعرض بخیانت این خائن در سند اول نکند و احتجاج بالفاظ متروکه او در سند دوم
نماید که این الفاظ را این سارق و خائن خود نقل کرده تمسک بآن در نهایت مرتبه قوت خواهد بود پس اگر بعضی اولیای این
سارق خائن در معرض حمایت او برآیند و بمقابله این مرد مقدس متورع در او بپرند و از غایت وقاحت و بیحیائی شور
و شغب آغاز نهند و گویند که این مرد متورع اصلا اطلاعی ندارد زیرا که بخیانت و تحریف مقتدای ما که در سند اول
بکار برده متنبه نشده و بر مطاوی حذف از الفاظ سند دوم حجت آورد حالانکه این الفاظ در سند اول هم در اصل
موجود بود لیکن مقتدای ما خیانت در آن نموده آیا احدی از عقلا نباح و صیاح این بیهوده گویان خواهد شنید و
اعتراض اوشان را بر مرد متورع متدین بنظر رضا خواهد دید یا خواهد گفت که شما چنانکه از دین بهره ندارید بیحیا
از عقل هم بر اجل و در افتاده اید که بر اغماض و اعراض این مرد متدین متورع راضی نشدید و احسان منت
او را در حق مقتدای خود قبول نکردید و مسامحه او را با مقتدای خود محل طعن گرفتید و باین مسامحه توجیه طعن و تشنیع
برین بزرگ میخواستید و باین سبب خود پرده مقتدای خود میدرید و آبروی او را می‌بریدید و نفهمیدید که بنا بر این اعتراض
و ایراد مقتدای شما فضیحت و رسوا میشود و برین مرد متورع اصلا طعن و تشنیعی لازم نمی‌آید و از افاده چون در مبحث
آیه الحمد لله رب العالمین در صوارم ظاهر است که آنچه آنجناب در نقض کلام صاحب تحفه افاده فرموده در حقیقت مبنی بر جدل
و تسلیم است و در اکثر مقامات اعماد در باب تصحیح نقل مواخذه نفرموده چنانچه میفرماید حالا آنچه در نقض کلام
مورد ملام این ناصبی نوشته شده محض بر سبیل تنزل و تسلیم بوده والا اگر میخواستم او را در اکثر
جا در باب تصحیح نقل مواخذه مینمودیم و هرگاه اینهمه یافتی و دریافتی که مخاطب باین اعتراض کابلی و دهلوی
مقتدایان خود را با خود در حضیض عالم رسوا ساخته و هتک ناموس ایشان پرداخته و حقیر بآتش سوزان
ایشان را نسوختیم ولیکن باهره درائی ایشان را دوختیم و مجال سر برداشتن برای ایشان نگذاشتیم و سرور
ابتهاج ایشان را بالضجار و اختلاج مبدل ساختیم پس بر تو واضح شده باشد که در جواب توجیه تمسک جناب بآیه الحمد لله رب
العالمین بتفسیر بعید و ترک تفسیر قریب حسب وجه توان گفت اول آنکه ادعای مخاطب که این تفسیر در حدیث نبوی
مذکور است خلاف افادات شاه صاحب و کابلی است که اوشان این تفسیر را درین حدیث نقل نساخته اند لهذا
قابل جواب نباشد دوم آنکه میگوییم که عدم تعرض آنجناب باین تفسیر از راه اعراض و مسامحه و اغماض بود

که جناب آیة الله فی العالمین نخواستم که ناموس شاهصاحب را هتک سازند و پرده خیانتهای ایشانرا بالا اندازند کار بمسامحه و علو
همت فرمودند چشم از ترک فرمودند و لا ابالی یا للعجب اگر الحال اولیای شاهصاحب این مسامحه ناگوار است و بجهت اختلال حواس
این احسانرا بر عیب و قبول نکنند لهذا ما ازین احسان درگذشته بر سر اظهار فضایح انحضرت میرسیم و از راه اکتفای
هر مبنی مخاطب که اظهار خیانت دهلوی و کابلی است میسپاریم و بر اظهار این یک خیانت اکتفا نکرده دیگر
خیانات و تصحیفات و تحریفات که در حدیث بکار برده اند هم اظهار میسازیم چنانچه گذشت پس حالا
جناب مخاطب را باید که از طعن و تشنیع در گذرد و همت را بشکر گزاری تقصیر گمارد که در موافقت مراد
و مرضی او کوشیدیم و در اظهار فضایح و قبایح شاه صاحب و کابلی تقصیر نورزیدیم و اگر برین هم جناب مخاطب
بقصه مستانه و گویند که مجنون گفت الهی جان مجنون را به بلای فرقت لیلی و صحبت لیلی در رهانند با ملاحظه قطایع
و شمایل فضایل شاه صاحب اخراق دم سوزش دل پیدا شود دلسپن باید که دیوانه وار بصبح نهد و با ناموس مقابله در سر
نکند که اهل جنون که در هر شور بیقرار و بهر وجه بیزار میباشند علاج از ما نتوان شد سوم آنکه عدم تعرض جناب
آیة الله فی العالمین بتفسیر اقرب و تمسک بتفسیر بعید باین وجه بود که این تفسیر بعید را خود شاهصاحب نقل کرده
بودند و دیگران ذکر فرموده و پر ظاهر است که تمسک بامری که خصم هم معترف آن باشد و خود نقل آن کرده نه ست که جای
دم زدن او را باقی نمیماند و تمسک بتفسیر اقرب هم مسکت بود لیکن الزام شاه صاحب بانچه خود ایشان نقل
کرده اند اولی است بالجمله بحمد الله ازین بیان سخافت توهم مخاطب کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار گردیده و
بوضوح انجامید که بر جناب آیة الله فی العالمین بجهت عدم تعرض بتفسیر اقرب اصلا ایرادی و اعتراضی متوجه نمی
شود و زبان درازیهای مخاطب و هرزه سرائی او در حق آنجناب از قبیل هفوات مجانین و خرافات لغایین است
که از راه عدم تدبر و تامل اقدام بران فرموده آری اینهمه تشنیعات بلکه اضعاف مضاعف آن بر امام شاه صاحب
البته متوجه است که بتقلید کابلی تحریف و تصحیف حدیث نموده و بحذف و اسقاط فقرات آن پرداخته و کما
عیوب را اصلا نفهموده بتحقیق امری نپرداخته از مکائد کابلی نجات نیافتند و مهار خود را در دست او داده بهر سو که
او کشید جلی بتقلیدش خبطانه رفتند و بهر رنگی که او در آمیخته شد رنگین شدند عجب است از جناب مخاطب نحریر که با آن همه عجب و
استکبار که سر افتخار بفلک اعظم میساید و در مباهات و مفاخرت قصبات سبق میرباید و بجبر تحقیر و طعن و تشنیع و طنز
و رمز و لوم و عیب در حق علمای کرام زبان میگشاید آلایش چنین خرافت ظاهر مبتلا شده که بهوس الزام آیة الله فی
العالمین پرده ناموس امام و مقتدای خود درید سبب خود در دیده خدام او را نیز تفضیح و تذلیل و تحقیر کشیده

استفتا ... ۶۲۷

و بر جناب آیة الله فی العالمین بجهت اعراض از کشف خیانت پیشوایان خود طعن و تهجین بلیغ نموده باز استغنا استفتا کرده نشسته که این تعرض و تعریض بالای عظیم بر سر صحابی انگیزد و خاک تفصیحت و افتضاح بر سر اولیای خود بیزد و زبان اهل حق را در حق اتباع او دراز نماید و خلل بین در قطر افتخار و مباهات جناب ایشان می‌اندازد و از عجایب آنکه چون جناب کشفی بر تهی‌دستی و تحریفات مقتدای خود مطلع بوده اند و بکشف و شهود عورات اشا صحابه را بر او شان منکشف گشته از این ایراد باز ماندن و در معرکه الآراء دم زدن را مصلحت ندیده سکوت و صمت و دیده اند حالا واقعیت و انسب آنست که بعجز و اکالای بد بر پیش خلو نه عبارات مخاطب لبیب که فهم این مسکین سحر زده نقل سارق و ملو کامه و معانی اعالی منزلتهم در تعدد یکی دیگر و حده مثل آن از حدیث عیون که در تفسیر حسد او دلیل دیگر سوای دلائل که اشاره بآن کردم بر آنست که حضرت مقلدانی مطالعه کتاب عیون نموده که مأمورها سابقا است که جمله و تحسین منزلتهم بلا واسطه در زر و اعیون بعینه لفظ الصم بعینه آنچنانکه در این مرویست پس تفسیر قرب و بعد که اقرب است و واقع را گذاشتن و برای اینکه الحق را به علم او جای تمسک نباشد ساز بیان تصحیف و تحریف ساختند [illegible] بارتی حیلویست و بر حیث النطق علیه بقوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا و بنیه نظر بر آنست که او تقصیر استرق این ابواب کتاب تحفه بعد از آن کرده که مثل عبد الرحمن و زبیر و عبد الله بن عمر بن العاص و دیگر صحابه کبار از کثرت اشتباه در بهم و وساوس حمل اسقا بسیتو آمده و از کلام شیخ جابجا سید الکر از کتب فن را که دیده شنیده مباحث سرسری بود مطالعه نماید و در قوله لیس تفسیر من الجمهور بحیرتم که جناب مخاطب برتمسک جناب آیة الله فی العالمین تفسیر وارد در ره دیگر گذاشتن تفسیر اقرب که وجوه عدیده بجا اره طعن بران ساقط است طعن و تشنیع بلیغ می‌نماید و تعریفات سخیفه بکار برده دل خود می‌نماید و بر عیب و نقص خود نظر نمی‌اندازد و تمسک بعیده خود خیالی نمی‌سازد و در اثنا اطلاع سر و کار اثنا بتفصیل احادیث تلقی بسیار از روایات قطعیه صحیحه صریحه دلالت بر مطلوبش نمیکند استدلال کرده و دلائل قریبه بلکه اقرب را گذاشته زیرا که احادیث و روایات صریحه در اطلاع آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم بر بن تفصیلات انبیا از انبیا در کتب اهل حق مسطور و بیاره فقره از آن مجابیه تا بجائیکه مخاطب از آن آیات انقلکر ده که و نیز بیان ساختم که چرا دلائل قریبه بلکه اقرب را گذاشته و بر بعید بلکه ابعد پرداخته و قوله فقد ضل ضلالا بعیدا بر خود منطبق ساختند و بهمه نظر بر آنست که او تقصیر جواب رساله جناب مصنف بعد از آن کرده که مثل مقتدایان سابق از کثر انبیاء در تهم و در بناء عاقبت سر کار فقیر محمد عثمان که در آخر عمر اظهار ابتر از الفاظ و اشرار نموده و حمل اسما گرفتن آن از ابلیس و از علمای عالی و سادات ابرار و دیگر اخیار و اشرار بستوه آمده و از کلام شیخ جابجا سید الکر که اکثر کتب فن را که دیده نقش در پنهان نبایستی بر سر ضرر مطالعه نبا وزده فقط بحیث النطق علیه قوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا اقوال شنیع غلیظ بر بندیک و واقع شد بتاسیس که من ضل ضلالا بعیدا بمن اتبع شیطانا مریدا و من کالانبارنه عند اهل المسلمین لهذا الکلمات التی هی السماء [illegible] المسلمین

اللاهثين لم يكترث بعذل العاذلين حذف الالفاظ من بين الحديث وصحفه اتباعاً للقائلين
الخبيثين وحمله بزعمه واتائه على محامل بينة البطلان واخترع من تلقاء نفسه معاني ما انزل الله بها من سلطان
وكذب الاكاذيب وافتعل الاعاجيب ثم عزاها الى المقتبسين من انوار الائمة السادات والمغترفين من بحار هؤلاء الهداة
عليهم من الله التحيات والتسليمات واقترف الفرية والتهمة على اتباع اهل العصمة فاذاقه الله نكالاً ووصباً وقطع
وريداً وتركه مع اعمال الخزية وعيداً وعذبه على افترائه شديداً وامهله في الهوان مديداً يا سبحان الله اما تخاف
من اساءة ادب النبي المتعال الذي عظم شانه في التعظيم والتبجيل وان تكرمه حتم على كل صغير وجليل
وصيرت افاضل علمائك واماثل فضلائك يرجون الاحتياط لمن هو من امثالهم والتيقن بنجاته وحرمانه من
الذين حرموا التهجين لشأنهم والتنقيص لمكانهم فتاذت فاطمة بايذائهم وتالمت من عداهم وسبّ اباهم ودرهم و
حبرت بحبوحهم ومنعت من الجواب على الفرط معاديهم وقفت واخرت بين يدي ابيها صلوات الله و
عليه وعليها امنا ويهم لعمر لو وصل امثال ما لك الى ائمة الاسلام والايمان لتأبهت الملائكة والمهديين في حق اكابر
اهل الايمان ولكن تناهت بك الوقاحة والصفاقة في ثنايا ورهت بك الجلافة والخلاعة الى غاية ليس ورائها غاية فلا ادرى
هل هذا منك البرود والبذاء والقاقم والاحماق ام جهل السلوك والصمم المفرط والخفق والابتلاء ولو نظرت
لنفسك نظر شفيق وغشاك نور التوفيق لكنت طويت هذا الكلام على غرة وما تكلمت بجلوة ومرة حتى يبقى عليك
امامك مستوراً وجرم خيانته مكفوراً ولكنك حيث غطى على حجابك ووري على نهاك لا تدري الضار من
النافع ولا تميز المتمهد الحالي من السم الناقع تشتم مخازي قبائلك وتبدي معاصي رذائلك تضحك بك نصيبهم
الضاحكين ولعبة للاعبين ثم لا تقتصر على ذلك فتهذي وتهجر في حق السادة الاكابر وتشتمهم
بملاء حاضر ولا تخاف من الله حساباً ولا تتقي منه عقاباً فتشيع في الورى فحشائك وتذهب بالوقيعة
في ائمة الدين رداءك وهابت الله متاباً ولا تكن ممن لا يرجو لما قوله واين همه نظر برداشت كه او تصدي
جواب اين كتاب بلخ اقول طعن وتشنيع مخاطب بر جناب آية الله في العالمين بكثرت مال ووفور درهم ودينار
پر ظاهر است كه آنجناب را اتفاق جمع وادخار نيفتاده بلكه حسب ضرورت آنچه بهم رسيد در وجوه خير انفاق فرمود معهذا
كثرت مال درين امثال اين مقام چون بحكم الله صادق نعم المال الصالح للرجل الصالح است اصلا عيب وعيبگان نگاه
مساندان ضرری نمیرساند آری حاسدین و معاندین البته بسوزش عداوت میسوزند و مایه خزی ووبال می اندوزند
عجب که از حال حضرت عثمان و دیگر صحابه مثل عبد الرحمن بن عوف و امثال او که از حمل انبار درهم و دینار بستوه آمده بودند

۶۲۸

خبری برنگرفته در پی طعن و تشنیع افتاده‌اند بسبب حمل اسفار که بر زبان گهربار آورده‌اند بسا اتفاقات آید که نزد بعضی

از اجلهٔ صحابه کبار بعض ایشان حمار و حامل اسفار بوده‌اند و آیهٔ کمثل الحمار یحمل اسفارا بلاریب و شکوک و اختلاج قلوب

بر ایشان صادق و بحال ایشان موافق بود زیرا که عمرو عاص و ابوموسی اشعری که جلائل فضائل این هر دو بر ناظر کتب

حدیث و غیر آن مخفی نیست باهم در اقتتال و قتیل و قال آغاز نهادند و سلسلهٔ خصومت را تحریک دادند ابوموسی

که شیخ المشایخ وقت بود با وصف کمال حلم و بردباری و نهایت جلالت و بزرگواری از جا رفت و لسان

خرافت ترجمان را بچنین سبّ و تشنیع در حق عمرو عاص که با وصف آنکه ولد الزنا است لیکن از اجلهٔ صحابه و صحاب

رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم معاذالله درود و صلوة بر وی فرستاده زبان حقائق ترجمان را بپایه تمجید بمدح و ثنای او کشاده

کشاده و در بیمین آن بزرگ افتاد که او را مصداق کلب که اخس حیوانات است که مالک و غیره بطهارت او قائل

باشند کما فی عقد الجید قرار داده و در حق او ارشاد فرموده انما مثلک کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث

عمرو عاص لیطع این زبان درازی و کاوتازی از جامه بیرون آمده مفاد و فحو الجواب بالحجر جنابش او را بحمار

و حامل اسفار گفت و جواهر زواهر در تهجین جنابش سفت و حال واقعی و حقیقت کماهی او را اظهار فرموده و حماقت و

سفاهت او را که زبان زد خلائق و در امثال عرب دائر و سائر است بیان ساخت و ارشاد کرد انما مثلک

کمثل الحمار یحمل اسفارا و سیوطی با اینهمه سوء اعتقاد در حق صحابه این روایت نقل کرده و بر ذکر آن اسناد در

نموده و بآن امثال آن استدلال بر جواز اقتباس و ضرب امثال از قرآن نموده کما علمت مما نقلنا سابقا و ابن

الجوزی نیز این حکایت پر شکایت در تذکرهٔ خواص الامه روایت کرده پس بعد آنکه بعض صحابه کبار اهلسنت و ائمه

و مقتدایان ایشان حمار و حامل اسفار بودند جناب مخاطب را نهایت نازیباست که چنین تشنیعات شنیعه و تعریضات

فظیعه در حق سادات و اکابر اهل حق که تعظیم و تبجیل شان باعتراف ثقات علمای او از واجبات و مهمات است نماید زیرا

که خسران دنیا و آخرت بیاید و از حکایات و قصص که متذکر گردد خصام میرزد و خاک فضیحت بر سر او میبیزد دانسته

بخاطر آرد و از ایشان ابتلاء و افتضاح الآبدین باید و اهل حق را بجز او و جز ایشان آن را در بار الها مگر اینکه بغیر یار که نزد خصاصه

ار اطلاق حمار بر صحابه پاک است کو دامن دیگر اهلسنت بمثل اطلاق چنان پاک باشد و چه وجه لئن الفا خاک لیکن مخاطب بمرتبه

نابسته الحماقت که باشال این حکایات جا اشتهای بمرتبه در گرداب تهجین و تنقیص اهل حق سر فرو برده که اصلا

کفر را از ایمان و هدایت را از ضلال و ضار را از نافع باز نمیشناسد **فالفاضل المتقی النبیل**

هل الله تعالی الی سواء السبیل چهارم آنکه جمله سطور یعنی و تمنی منتر لتم که ضمیمه جملهٔ فسطر السهم لعین الحسد

دو احتمال دارد یکی آنکه برای دفع این توهم ست که آدم علیه السلام فقط مستدعی زوال نعمت از ائمه و حوا از فاطمه علیها السلام بودند
چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را بمعنی اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جالسی بلحاظ حدیث ثانی تخیل آورده
یعنی حسد حضرت آدم فقط آرزوی مرتبه ائمه بود و دیگر هیچ و هر دو احتمال باطل است بچند وجه اول متعین جواب بر بود اولا
آنکه علمای طائفه در بحث آیت غار بدلیل مورد لا تحزن قرآنا و حدیثا ثابت کرده اند که حزن ابو بکر معصیت بوده
کما سبق فی المسلک الاول مفصلا پس بمقتضای آنکه یکسان است وارد و عید شدید مقصود از تحذیر نهی از حسد ابلیس لعین آنست که او
ثابت شد که حسد بر حقیقت خویش محمول و هو المقصود ثانیا آنکه محققین امامیه تصریح کرده اند که حسد [illegible]
[illegible] التفسیر و الکافی و المومنان و ابست [illegible] بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گر آنکه تصریح کرده اند که [illegible]
گشتیاره خاطر گویند که در اینجا هم ضرور است عصمت حضرت آدم منافی است گو هم غاره محض ست نه تعریب بدلالت قضیه
مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضه بعضا که محدثین امامیه جابجا وارد میکنند خود مجتهد جالسی در اینجا
کار برآن بسته ثابت خواهیم کرد که در اینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد بر معنی اول محمول باشد نه ثانی و اگر
بر فرض و تقدیر این هم ضرورت کفا فارسا برایش شوند باز هم نقد مدعا بدست ایشان نمی آید بنابر تحقیق الزام
شنیع موجود هست زیرا که مجاز حقیقتی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست **اقول مستعینا**
بلطف الرب الجلیل حمل حسد درین حدیث بر غبطه متعین است ضمیمه تمنی منزلتهم تفسیر
تبیین آن مینماید و معنایش همین ست که حضرت آدم محض تمنی منزلت آنحضرات علیهم السلام کرده بود نه
آنکه برای دفع توهم حمل حسد بر محض اراده سلب زوال نعمت است چنانچه فاضل محاول تخیل آورده
و دلائل عدیده بر تعیین اراده غبطه از حسد دلالت دارد اول آنکه این حسد حضرت آدم علیه السلام نسبت بفضائل
حضرات ائمه علیهم السلام بوده چه بر ظاهر ست که در آن وقت تمتعی از نعم دنیویه برای آنحضرات حاصل نبود که حضرت آدم
بر آن حسد میکرد بلکه این حسد نسبت بمنازل و مراتب رفیعه و مدارج سنیه آنحضرات که در عالم قدس اختصاص
بایشان داشته بود چنانچه شاه صاحب در مطاعن تحفه تصریح کرده اند باینکه این حسد بر منازل ائمه علیهم السلام بود پس
هرگاه ثابت شد که حسد حضرت آدم علیه السلام بر فضائل و منازل بود لاجرم این حسد بمعنی غبطه خواهد بود زیرا که حسد
بمعنی قصد زوال نعمت در نعم دنیویه مستعمل میشود اگر بنسبت فضائل نفسانیه و مدارج کمالیه مستعمل میشود اکثر
از آن مراد از آن محض تمنی نعمت و تعجب از آن میباشد و اراده زوال آن درین استعمال مراد نمی باشد و هرگاه غالب استعمال
حسد در فضائل بمعنی محض تمنی ذالتعجب باشد و اراده زوال نعمت در آن مراد نشود حمل حسد حضرت آدم علیه السلام بر تمنی انقلب

واکثر از هم خواهد بود فان اللفظ یحمل علی الاستعمال الشائع الذائع لا النادر الشاذ معالاشاهد این دعوی که
حسد در فضائل بمعنی محض تمنی و تعجب می‌باشد باید شنید و گوش تتبعین محاورات عربیه و متفحصین استعمالات
فصحا و محققین فنیه لیکن برای تسکین مخاطب تحریر که بحیثیت احتمال باشتغال عالیه از تفهیم علوم بی بهره است
بعض نصوص ائمه لغویین پیش می‌آرم و بتوضیح و تصدیق دعوی خود می‌پردازم فیومی در مصباح منیر گفته حسد
علی النعمة حسدا بفتح السین اکثر من سکونها یتعدی الی الثانی بنفسه و بالحرف اذا کرهتها
عنده و تمنیت زوالها عنه و اما الحسد علی الشجاعة و نحو ذلک فهو الغبطة و فیه معنی التعجب و لیس فیه
تمنی زوال ذلک عن المحسود فان تمناه فهو القسم الاول و هو حرام انتهی از عبارت واضح می‌شود که حسد
بر شجاعت و امثال آن از فضائل و مناقب در اکثر استعمال و اغلب آن بمعنی غبطه و تمنی مثل نعمت محسود می‌باشد
و معنی تعجب نیز از آن نعمت در آن مراد می‌باشد نه تمنی زوال نعمت از محسود چنانکه از قول فیومی و اما الحسد
علی الشجاعة و نحو ذلک فهو الغبطة و لیس فیه تمنی زوال ذلک عن المحسود ظاهر می‌شود که حسد بر شجاعت و مثل آن
معنای غبطه است و تمنی زوال نعمت در آن مراد نمی‌باشد و لیکن چون در آخر این هم گفته فان تمناه فهو القسم الاول
از آن هم واضح می‌شود که گاهی تمنی زوال نعمت هم در این حسد مراد می‌شود پس با هیئت کلام اول که صریح در کلیت است
محمول بر غالب و اکثر است نمودیم و این هم کافی و وافی است زیرا که هرگاه اکثر و اغلب استعمال حسد در شجاعت و مثل آن
از فضائل بمعنی غبطه شود و تمنی زوال نعمت در آن مراد نباشد حسد حضرت آدم هم محمول بر همین استعمال غالب
شائع خواهیم کرد نه استعمال شاذ و نادر دوم آنکه چون عصمت حضرت آدم علیه السلام بدلائل قطعیه و براهین یقینیه ثابت
گردیده لهذا صدور حسد مذموم از آنحضرت داخل ممتنعات و مستحیلات است پس حسد را که در حدیث عیون نسبت
آن بحضرت آدم راجع شده محمول بر غبطه خواهیم کرد و از مسلمات اهل حق است که هر امری که ظاهرش موهم خلاف
عصمت انبیاء علیهم السلام باشد آنرا تاویل می‌سازند اگرچه آیات فرقانیه و متشابهات قرآنیه باشد پس احادیث
را چرا تاویل نخواهند کرد و از ظاهر آن صرف نخواهند کرد و پر ظاهر است که غایت امر حدیث مذکور که بظاهر دلالت
بر صدور حسد از حضرت آدم میکند و امر ظاهر چنین این قوتی ندارد که معارض و مصادم و مزاحم قطعیات
یقینیه شود بلکه تعویل و اعتماد بر قطعیات است اگر ظواهر موافق آن افتاده فیها و الا آنرا با امور قطعیه یا به
توفیق و تطبیق باید نمود در راه تحقیق باید پیمود تا آنکه پابندی ظواهر را بر امور یقینیه ترجیح دهند و بر قطعیات
حرف ابطال در دهند سوم آنکه تصریح بعض اکابر معاصرین اهل سنت و عمده اعاظم متکلمین ایشان بر جائی

خود بتصریح منصوص شد و مرصوص گردید که مراد از حسد در حدیث عیون محض تمنی مراتب و منازل
حضرات ائمه علیهم السلام است و مقتضای آن منحصر در همین بوده و قصد زوال نعمت و تمنی آن درین
حسد داخل نیست و هرگاه باعتراف مخالف مراد از حسد درین حدیث محض تمنی مراتب و منازل ائمه علیهم السلام
باشد و محمول بر غبطه بود دلیل دعوی مخاطب و اسلاف او که حسد درینجا بر اراده زوال نعمت و عداوت عترت
محمول است خرافتی بیش نیست بلکه حمل آن بر غبطه و معنی غیر مذموم واجب و لازم و ضروری و متحتم است
حالا شاهد دعوی حقیر باید شنید که شاه سلامت الله در معرکة الآراء میفرمایند مقتضای حسد درین مقام
همین استدعای آدم منزلت ائمه کرام برای خود است و اینمعنی بفحوای حدیثین مذکورین ثابت و متحقق است و
ازاله منزلت از ائمه و اعطای آن بآدم چون باختیار حق تعالی بود نه آدم این ازاله و اعطا مقتضای حسد
نمیتواند شد انتهی والحمد لمجری الحق علی السنتهم که شاه صاحب درینجا بمقصود و مراد اهل حق اعتراف کردند و داد
تحقیق و انصاف دادند و راه حق پیش پی نمودند چه ازین کلام صریح واضح است که مقتضای حسد درین مقام
همین صرف تمنا و استدعای منزلت ائمه کرام علیهم السلام بود که از حضرت آدم علیه السلام بوقوع پیوسته
و امری دیگر مثل قصد زوال نعمت و منزلت آنحضرات یا بغض و عداوت این علل غائیه موجودات چنانچه
شاهصاحب و کابلی جاویده اند یا وقوع جور و ظلم برین برگزیدگان خالق کائنات چنانچه ملازمان مخاطب
اندیشیده مقتضای این حسد نبود پس بحمد الله بکمال صراحت و ظهور بغیر مداخلت کذب و زور بر زبان
عمده متکلمان این قوم منشور و ثابت گردید که معنای حسد درین مقام جز آن نیست که اهل حق مثل مولانا مجلسی
و صاحب عوالم و جناب آیة الله فی العالمین تبیین و تقریر آن فرموده اند زیرا که معنای غبطه همین تمنی
منزلت ائمه کرام علیهم السلام است و بتصریح شاهصاحب مقتضای حسد در آن منحصر است و ازینجا خرافات
رکیکه کابلی و دهلوی و ترهات سخیفه مخاطب نبیل بلکه افادات رنگین خود ملازمان شاهصاحب که در ابطال
اراده غبطه از حسد درین حدیث حواله خامه کرده اند و در استنباط و استخراج آن دماغ سوزی لاحاصل بکار
برده اند همه باطل و ناصواب و بیهوده و نقش بر آب گردید و معلوم شد که این بزرگان محض از راه عصبیت
و عناد بر خلاف مدلول صریح حدیث راه رفته بر مزعومات باطله حمل کرده سخائف هفوات و طرائف
خرافات بر زبان آورده اند و گو تخجیل و الزام اهل حق قصد کرده اند لیکن بمقتضای من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه
خود در ورطه حیص و بیص و حیرت و تشویش افتاده اند و اکاذیب و افترا آت غریب بر زبان آورده اند

در خجالت و ندامت خود و اولیای خود افزوده قصبات السبق بر مسیلمه کذاب و معاندین مرتاب بوده ارواح طیبه
کذابین و وضاعین که جمعی از اخبار بین رواة و اکابر ثقات ایشان اند شاد نموده اند قوله اولا آنکه علمای طائفه
در بحث آیه الخ اقول تحذیر یکه از حسد برای حضرت آدم علیه السلام واقع شده دلیل حرمت آن و حمل آن بر اراده
معنی زوال النعمة نمیتواند شد زیرا که محتمل است که این تحذیر بنا بر ادب باشد چنانچه خطابی شارح صحیح بخاری
شرح قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و ایاک و کرائم الاموال بخطاب معاذ فرموده میگوید هذا النهی
للتادیب فلیس بنهی تحریم یبطل العقد عند اکثر الفقهاء هکذا نقله ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری
و نیز میتواند شد که این نهی از حسد نهی تنزیهی باشد پس این وعید بعض اوهام از قبیل ترک اولی خواهد بود و تاکید و ایراد
وعید در حق انبیا علیهم السلام مفید حرمت منهی عنه نمیتواند شد زیرا که این قدر نزد اهل سنت هم مسلم است
که حق تعالی حضرت آدم را از اکل شجره نهی فرموده و تاکید وعید بر آن نموده پس هر جوابی که علمای اهل سنت در باب
عدم حمل نهی از اکل شجره بر حرمت خواهند داد همان جواب از طرف اهل حق درباره عدم حمل حسد بر حرام بود
نهی از آن و وعید بر آن قبول خواهند فرمود و تخفیف تصدیع خواهند داد و استدلال اهل حق بنهی لا تحزن بر آنکه
حزن ابی بکر از باب معصیت بوده باینجهت است که ابوبکر بالاتفاق معصوم نبوده و درباره حضرت آدم علیه السلام عصمت آن
آنحضرت مانعست از حمل نهی بر حرمت فافترق الامران و وضح الحق بالعیان قوله محققین الخ اقول این هما
خویش فهمی سابقست که بار دیگر اعاده آن کرده و برای تلبیس در نظر عوام که گمان برند که مخاطب در اثبات حمل بر
حسد بر معنی مذموم وجوه بسیار ایجاد نموده تکرار کلام سابق فرموده و بیان آن سابقا یافتی چه بتصریح محققین امامیه
مخالفت حسد و غبطه باعتبار معنی حقیقی حسد است نه باعتبار معنی مجازی آن پس بالجمله اگر مقصود مخاطب
که حسد با معنی که ان بتصریح محققین امامیه فهو ممنوع بالامریه و اگر غرض خدام او اثبات مخالفت باعتبار معنی حقیقی
حسد است فهو مسلم لا نزاع فیه برای اثبات آن احتیاج بنقل عبارات و اقامت استدلالات نیست لیکن اثبات
چنین مخالفت نه ادر [illegible] است و نه اهل حق را مضر زیرا که اطلاق حسد بر غبطه شائع و ذائع است تا آنکه حضرت
غبطه را هم که در احادیث [illegible] بنسبت آن حضرات انبیا علیهم السلام واقع است بحسد تعبیر فرموده اند حتی
محققین حسد را بر دو قسم تقسیم نموده یکی بمعنی غبطه و دیگری بمعنی زوال النعمة و این تقسیم حضرت [illegible] هم
قبول کننده و تفسیر مناوی دیده پس [illegible] مخاطب گمان کرده که بنا بر حمل حسد بر غبطه انطباق در تفسیر [illegible]
مهجور حالانکه انطباق [illegible] و برای اثبات این مقدمه واضحه حواله بافادات جناب [illegible] کرده

از غرائب تعجبات مخاطب الف مزعومات ست زیرا که مطابقتی و لطابقی زائد برین چه می باشد که محققین لغویین و اکابر محدثین حسد را بالغبطه تفسیر مینمایند و غبطه را از اقسام حسد قرار میدهند بلکه غبطه را بالحسد تفسیر میسازند استعمال حسد را در فضائل چنانکه در حدیث عیون وارد شده بمعنی غبطه می دانند و تصریح میسازند که بمعنی زوال نعمت در این احوال مراد نیست پس اگر با این همه نصوص و تصریحات لطائق در تفسیر و مفسر نزد مخاطب و فیق النظر بیاصل نمیشود و قائم نشده و دلیل تام بر اختلال حواس جناب اوست حقیقتا برادر را آرد و از لوازم ضلال لوازم بدا کشند در راه حق که بغایت غریب است که بر اهل حق بجهت تصریح محققین ایشان بتخالف حسد و غبطه درباره حمل ایشان حسد را بر غبطه در حدیث عیون زبان اعتراض میکشایند بلکه تعصبات سبق در مضمار تهجین و تشنیع بر باید و از حال تحقیقات و تدقیقات ائمه خود خبری ندارد که ایشان هم در باب صفتیکه محققین ایشان کما ادعاه المخاطب ارادهٔ زوال نعمت از عموم در معنی حسد ضرور میدانند و حسد و غبطه را باهم متخالف و متضاد میگیرند غبطه را از اقسام حسد قرار داده اند و گاهی غبطه را بحسد تفسیر نموده و گاهی ارشاد نموده که حسد در فضائل مثل شجاعت و غیره مستعمل نمیشود مگر بمعنی غبطه و نیز حسد را که در احادیث نبویه وارد است بغبطه تفسیر فرموده پس چطور حکم که برای بزرگان امور د اعتراض نمیسازد و با بطال افادات ایشان نمی پردازد و خلل ایراد در بنای مرصوص تحقیقات ایشان نمی اندازد و چرا تنبیه نماید که هرگاه بتصریح محققین حسد و غبطه متخالف و متضاد اند و در حسد ارادهٔ زوال از محسود ضرورست بار چه غبطه را از اقسام حسد قرار میدهید و غبطه را بحسد تفسیر میسازید بلکه اطلاق حسد که در محاورات و عرف بمعنی زوال النعمة را قلیل و نادر می انگارید و احادیث نبویه را که بر حسد مشتمل ست بالغبطه تفسیر میسازید و از قضیه مسلمه که بین التفسیر و المفسر تاکید واجب ست اعراض مینمائید بالجمله این اعتراض را ایراد باید در ارواح طیبه اکابر لغویین و اعاظم محدثین باید پیر خواند و زمین ادب را بسپاره سجده بحضرت ایشان عرض باید نمود هر جوابیکه در سوال جنابش ارشاد سازند همه علاجیکه مرض اشتباه او را امداد انجیر باید بعینه همان جواب و علاج را از طرف اهل حق مقبول سازند و تخفیف تقریع دهند و تعجب اینست که جناب مخاطب چون برین تحقیقات و تدقیقات و تصریحات لغویین و محدثین اطلاع نبوده بدفع آن مشغول نشده لیکن چون بر تفسیر شراح احادیث اهلسنت حسد را در حدیث بخاری بالغبطه از تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بابراهیم في العالمین و قول او دوست دارد او را بر فیصله دیگر حق خود شبههٔ گردیده تن بعلم خود دفع آن کوشیده و گفته که ایشان گفته اند که غبطه بمعنی مجازی حسد آمده و در حدیث لفظ حسد بمعنی مجازی واقع شده و مقصد اصلا محصل این جواب نفهمیده ام زیرا که محصل اعتراض معترض بر تقریر مخاطب اینست که هرگاه

علام والاسقام بتصریح محققین ملقب بخاری و تضاد حسد و غبطه استدلال می فرمایند بر اینکه تفسیر حسد در حدیث بخاری بغبطه جایز
نیست زیرا که مطابقت در تفسیر و مفسر واجب است بنابرین لازم می آید که تفسیر اهل سنت حسد را در حدیث صحیح
بخاری هم بغبطه صحیح نباشد زیرا که محققین اهل سنت هم بتضاد و تخالف غبطه قایل اند و نیز قضیه وجوب تطابق تفسیر و مفسر
مسلم انتقض الیس جناب مخاطب که در جواب این تقریر ارشاد فرمایند که کسانیکه حسد را در حدیث بخاری بمعنی غبطه گفته اند
تصریح کرده اند که معنی مجازی است و ضرورت بطرف آن دامن کشیده انکلام را با این معارضه چه مناسبت است زیرا که
درین جواب دو امر مذکور است یکی تصریح حاملین حسد بر غبطه باینکه معنی مجازی است و دوم تصریح باینکه ضرورت بسوی
آن دامن کشیده و ظاهر است که تصریح باینکه غبطه معنای مجازی حسد است اولا در معارضه بکار نمی آید زیرا که نزد ملحق
هم که حسد در حدیث بر غبطه محمول است بمعنی مجازی است و هرگز ایشان ادعا نکرده اند که غبطه از معانی حقیقیه حسد است
و علاوه برین هرگاه از فهمیدن شراح حدیث جواز حمل حسد بر غبطه واضح شد اهل حق هم حسد را بر غبطه در حدیث خود
حمل خواهند کرد و این جواز بر ایشان هم متحقق خواهد شد و بحث از اینکه این حمل بطور حقیقت است یا مجاز سودی ندارد بلکه محض
بیکار است زیرا که هرگاه جواز نفس حمل ثابت گردید مدعا حاصل شد و کلام در حیثیت آن عبث است با آنکه
۳۵ گو بعضی از شراح اهل سنت تصریح کرده باشند باینکه اراده غبطه از حسد در حدیث بخاری بمعنی مجازی است لیکن بسیاری
از اهل سنت مثل رازی و غزالی و نیسابوری که تقسیم حسد بغبطه و تمنی زوال نعمت کرده اند تصریح باین معنی نکرده اند
که غبطه معنی مجازی حسد است و همچنین صاحب نهایه که غبطه را بحسد تفسیر کرده باین معنی تصریح نکرده و همچنین جمعی که حسد را در حدیث بخاری
بمعنی غبطه گفته و تمنی زوال نعمت را از آن مسلوب کرده نیز باین معنی تصریح نکرده اند بلکه بر تقدیر تحقیق و تفتیش ظاهر می شود که غبطه از معانی حقیقیه حسد است یا معانی
مجازیه عرفی متعلق [illegible] که غبطه از اقسام حسد است [illegible] حمل حسد در حدیث بخاری بر غبطه خواهند بود یا قسمی از انواع آنکه
کما اینکه در حدیث بخاری حسد را بر غبطه حمل کرده اند باینهم تصریح کرده اند که ضرورتی بسوی آن دامن کشیده بسیاری از ایشان
باین معنی تصریح نکرده اند چنانچه اکثر شروح بخاری [illegible] قطع نظر از این دیگر محققین و متکلمین که غبطه را
از اقسام حسد شمار کرده اند هرگز تقیید حمل حسد بر غبطه بوجود ضرورت نکرده اند بلکه ظاهر تقسیم ایشان همین است که گاهی
هم در حدیث اراده غبطه از حسد کرده آید صحیح جواز دارد بلکه از کلام قوم چنان واضح میشود که حسد بکثرت در فضایل نفسانیه
و غیرها مستعمل شود در حمل آن بر تمنی زوال نعمت وجود ضرورت درکار است که آن استعمال قلیل و شاذ است بخلاف
حمل آن بغبطه که شیوع شایع و ذایع و اکثر و اغلب است و اقل و تسلیم اگر وجود ضرورت برای این حمل درکار است پس وجود
این حمل هم در اینجا متحقق است و آن ضرورت عصمت حضرت آدم علیه السلام است قوله ضرورت بطرف آن دامن

کشید الی آخره اقول در افادات بخیزات بنظر قاصر تعیین تبیین این ضرورت که بسوی حمل حسد بر غبطه دامن کشیده
رسیده عجب که مخاطب با وصف تشنیع بر جناب مصنف طاب ثراه بر ترک ذکر دلیل مخالفت حنفیه با احادیث صحیح
بخاری که بسبب مزید شهرت آن اتفاق افتاده جناب مجتهد عادی اکتفا نموده باید و از ذکر دلیل بلکه از صحیح بخاری آن تعیین کرده
کتاب هم اغماض بلیغ نماید شراح بخاری مثل عینی و عسقلانی و کرمانی و لاهوری و قسطلانی و امثالهم ذکر حمل این حسد بر غبطه
نموده اند لیکن [illegible] که ادعای آن کرده به بیان نیاورده اند باجمال اگر تعیین آن ضرورت که ادعای بسوی حمل حسد در حدیث
بخاری بر غبطه در تعیین بنظر قاصر رسیده با جناب مخاطب بیان میفرمود [illegible] باشد مثل این را اولی از آن بجا باشد نیز ملاحظه
و ظاهر بلیغ باخصم اگر نهج من الهجو ادعا نشود ضرور در حمل حسد حدیث بخاری بر غبطه خللی از امکان دارد بلا ریب تجویز ضرور حمل حسد
در حدیث بر غبطه قائل را بر گردید و دست از انصاف باید کشید و از لطائف این است که جناب مخاطب علی وجه ضرور
حمل حسد بر غبطه در حدیث جامع بخاری گردیده با وصف عبارت بر تغلیط ضرور تحسین حضرت
آدم [illegible] نسبت قول با تجویز نموده حالانکه بعضی از محققین و معتدین معانی احادیث اهل سنت جناب امید رسیده و سنیون انتفائی
که حسد در حدیث جامع بخاری بحمل بالمعنی بر خود یعنی زوال نعمت کرده و شیخ جناب رسول انام علیه الآلاف التحیة والسلام تجویز کرده
فاستغفر الله من خرافات الاوهام و اضغاث الاحلام المزلة للاقدام عن النهج القویم المستقیم عینی در شرح بخاری
بعد بیان آنکه مراد از حسد در بخاری غبطه است می گوید و فیه قول بانه تخصیص لاباحة نوع من الحسد و اخراج
له عن جملة ما حظر منه کما رخص فی نوع من الکذب و ان کانت جملته محظورة فالمعنی لا اباحة فی شیء من
الحسد الا فیما کان هذا سبیله ای لا حسد محمودا الا هذا انتهی این قول غریب را بنظر تامل باید نگریست و بر عقل و
فهم و فراست قائل آن بهای های باید گریست که چسان بیجا با تجویز حسد درین دو امر یعنی مال و حکمت بر دامن اصحاب
رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم منسوب ساخته هرگاه حسد در مال و حکمت و علم جایز باشد و تمنای سلب آن از کسانیکه
آنرا در حق آن صرف میکنند و عمل بر آن مینمایند منفی البأس گردید بلکه محمود گشته حالانکه که محظوریت و حرمت
حسد در دیگر امور تحقیق ثابت میشود زیرا که تمنی زوال نعمت در غیر این هر دو محل بطریق اولی جایز خواهد شد و اگر بعض
مواقع مستثنی باشد پس مانده بالجمله بنا برین در اکثر مواقع و مواضع حسد جایز خواهد شد و لااقل اینکه تمنی زوال نعمت مالی
و علمی از کسانیکه مال را در حق آن انفاق میکنند و علم را معمول میسازند بالقطع منصرح این قائل جایز شد و
من القباحة بالا یخفی و اسفاه که حضرات اهلسنت بتجویز حسد مذموم و تمنی سلب زوال نعمت اهل ایمان و اخلاص را
بجناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم بر گردانند بلکه قائل بمدحیت آن بر زبان حقائق ترجمان جناب سید الانس و الجان

شوند و بر نسبت حسد که بمعنی غبطه است بحضرت آدم علیه السلام این همه شور و شغب و تا بهی تنفر بمعنی سبک سری
آغاز نهند و از همین جا است که عینی شارح بخاری که سارق و خائن بوده کما یظهر من مفتاح کنز الدرایة
والذیل الطاهر للسخاوی اگرچه نزد مخاطب مادح بجلائل و فضائل باشد رد این قول باطل نکرده لیکن دیگر علمای
اهل سنت این قول سخیف را مردود میدارند و بابطال آن می پردازند چنانچه گجراتی در مجمع البحار در بیان معنی تحسد
می آرد فان قیل کل خیر یتمنی فما وجه الحصر اجیب بانه غیر مراد بل مقابلة ما فی الطباع نصه فانه ما اشد المسائل
و تلم یبتنی له فقال لا حسد الا فیهما اذ هو تمنی و المناسبة بین الخصلتین انهما تزیدان بالانفاق و المراد انه لا غبطة او فیه
لاحسد الا فیهما و ما فیهما لیس بحسد فلا حسد و هو صنف من الحسد المنهی کما با نوع ما کرده ورد بانه یلزم منه الاجتناب
تمنی زوال النعمة مسلم فائدة تحلی النعم انتهی پس الحال جناب مخاطب را اصلح عبرت و تفسیر میباید کشود و از سر القضا تا ال ... بهبادنه
کما با تجویز نماید تحسین تمنی زوال مال و علم از اهل ایمان که بحق این هر دو نعمت قیام میکنند اقبح و اشنع است بانسبت لفظ
حسد بحضرت آدم علیه السلام که مورد آن بمعنی غبطه شائع و ذائع است قوله گوییم غلط محض است الخ اقول لفظا معنی
ضرورت عصمت حضرت آدم علیه السلام و انهم بمقابله الحق تا جرات آنکه گفت اما البادی بانه الحق را قائل بعصمت
حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نمیداند و تصریحات اعلام و اجماع ایشان نظر نکرده و از راه
پیش شیوه و قباحت آنچه را اسلاف متعصبین او معتقد اند بایشان نسبت میدهد با آنکه عصمت را اهل اسلام میدارند لیکن
از موجب ضرر از معنای حقیقی یعنی انکار دفع هو ایضا باطل کالاول زیرا که جواز صرف لفظ از معنای حقیقی آن باید ضرورت شود علی ما لحظ فمن سلم
مستلزم آنه بر تقدیر تحقیق است را میباید و نه بطریق الزام و آنچه گفت که عنقریب بیاید لا تقتضیه الخ پس او اعتقاد ثابت ... هم گرکه اینهم
مثل دیگر اوهام و خیالات خام است که هرگز قابلیت ذکر ندارد و ثانیا اگر فرض محال کنیم که در مقام حدیث دیگر
مقتضی حمل حسد بر حسد حرام است لیکن چون این اقتضا مکافی ضرورت عصمت نمیتواند شد موجب این حمل نشود
با آنکه اگر مکافات هم ثابت شود بحکم اذا تعارضا تساقطا حکم بتساقط بالقسمی فرمودن نه ترجیح آن بدون لحاظ
مرجح خارجی قوله اگر بر فرض و تقدیر این هر دو ضرورت کفافا برابر شوند الخ اقول ظاهر مراد مخاطب آنست که از
ضرورت عصمت و ضرورت تفسیر حدیث آخر که وعده ذکرش فرموده هر دو مساوی شود باز هم نفع مدعا از دست
نمیرود حالانکه این توهم بنا درست نیست زیرا که آنقدر است که اغلب و اکثر استعمال حسد در فضائل که بمعنی غبطه میباشد
بمعنی زوال النعمت محسود در آنجا اندک میباشد و این استعمال حسد شائع و ذائع است و استعمال حسد در فضائل باراده
زوال نعمت شاذ و نادر و قلیل است پس کو ضرورت عصمت حضرت آدم علیه السلام و ضرورت مزعوم مخاطب که

۶۳۷ استقصاء الافحام جلد ۱

آن شده که فا فار اساس شود و هر دو متعارض متساقط گردد با تهم فقد ما عا ریت میر دو و حمل حسد و تهم قام

بر غبطه بحسب استعمال اکثر واغلب لازم میگردد با آنکه ضرورت عصمت ایشان ضرورتیست که هیچ ضرورت مکافی

و مساوی آن نمیتواند شد اگر مرا ضرورتی بیک طرف باشد و ضرورت عصمت بیک طرف دیگر هیچ نتوانند بود که ضرورت

آن تواند شد و اینهم محض برای الزام مخاطب درین مقام چه عند تحقیق مثل این ضرورت ثابت نیست و تلک التهمه

که جمعی از علمای اهل سنت هم که به تلبیسات ابلیس گرفتار شناعت خرافات امثال در حق انبیا علیهم السلام شده اند

در اثبات عصمت انبیا علیهم السلام و اراده ضرورت عصمت ایشان را چندان اهتمام و اقدام نموده اند که جمیع حکایات آنرا

که در احادیث آمده باز ردش نموده اند چنانچه شیخ عبد الله در کتاب عصمة الانبیا گفته و اعلم ثم ان کل ما نقل عنهم

علیهم السلام مما یشعر بنقص او قادح فی العصمة بطریق الاخبار فهو مردود لمنافاته دلائل عصمتهم و نسبة

الخطاء الی الرواة والقصاص اسهل واولی من نسبة المعصیة الی الانبیاء و نیز همو در کتاب عصمة الانبیاء گفته

واما المسلک الاول وهو ان هذه القصة فریة بلا مریة لم یثبت اصلها ولا فرعها ولا فصلها ولا اصلها

ولا نقلها ولتقدم ذکرها ما دل علیه العصمة والحفظ لیکون اجماع من امتنع اتصافهم بامثال هذه النقائص المنافیة للحکمة

البعثة والتحاج والحجة وقطع حدة الامة اعلم وان الدلائل القطعیة العقلیة والنقلیة قائمة علی ان الانبیاء

معصومون عن جمیع انواع الکفر وعن التقول علی الله تعالی وان یقولوا خلاف ما امروا ونقیض ما ارسلوا

به وان یخفوا به او لیبدوا امروا به عمدا او سهوا او غلطا او سبق اللسان ومحفوظون من تخلیط الشیطان و لبسه

بها وانه لیس له علیهم سبیل ولم یسلط علیهم بان یحضر بخیهم ویلبس فی تبلیغهم احکامه وقرائهم کلامه

فان نقل عنهم شیء مما یوهم ذلک نقلا لا یعتد به ویحتمل التاویل والموافقة بالقطوعیات او لما یرتفع

به ذلک الوهم حتی یوافق للقطوعیات والا یرد ذلک والمنقول المخالف للمقطوعات وفاضل

المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل ثالثا آنکه حمل ابن حسد بمعنی غبطه

و غبطه امر محمود چنانچه عبارت مجمع البحرین درین مقام است که مقصود مولفش بالذات تحقیق لفظ حسد است بدلالت

مطابقی دال بر آنست چنانچه در کتب دیگر مثل مجمع طبرسی هم لو بدلالت التزامیه لیس و دهی برام محمود که

مر سابق از مساج بلا ریب بلند تر و معنی او رسانیدن جای آن بر او نیست چه معنی در کشته باشد خصوصا فتنه که

حسن و قبح اشیا بحکم تلقی اشیا چنانچه در کتب قوم و اهل اعتزال منضبط است مسری در تحقیق دیرینه ایشان و غیرهم

نمیتوانند کرد و زیرا که خود حضرات ائمه که تحقیق کتاب مجید انداز ایشان غبطه فرموده اند بلکه اجماع حاصل است این

برگزیدگان بارگاه لم یزلی و مطالعه کتاب وافی و دیگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان بوضوح
عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مومنین است و حالش بدان درجه رسیده که روز قیامت خود حضرات
انبیاء عمو با ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی از مقربین تحصیل الثواب معذور نخواهند داشت بلکه گفتم
چون حضرت امیر را بکمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه
خواهند کرد کما فی المناقب العلویه پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة و در شان او ست لیس بجابه
مینمایم که حضرت آدم و حوا را بر مقتضای کمال ایمان بدین فضیلت خواری که شنیده برگ درخت انجیر بر
شرمگاه نهاده باشند تشهیر کنند و از بام جوسق بقعر خندق را انداخته و با وصف جابی شدن حسنهما
از حسنهمای شان آدم ایشان قبول کنند و اینهمه استمداد تا سه صد سال علی با فضل صاحب مجمع البحرین
کشد فثبت ان الحسد محمول علی الحقیقة و عداوة العترة اقول مستعینا بلطف
الرب الجلیل انچه افاده فرموده مخدوش است بچند وجه اول آنکه بهندام عالیمقام از غایت
تبحر و اطلاع بر قواعد اصولیه و نهایت خدمت فنون شرعیه غلط گفته ازجهت تسلط او هام
و استیلاء وساوس اضغاث احلام ادعا فرموده اند که ورود نهی بر امر محمود معنی ندارد حالانکه اینهمه عو
بیشتر یا و استبعاد بیجا فتنه لیا اندازد که مثل جناب مخاطب جامع العلوم آنرا بر زبان آرد زیرا که ادنی طلبه
نیک میدانند که بسیاری از امور محموده مستحبه مثل صلوة و قراءة قران و امثال آن که در بعضی اوقات از آن
نهی وارد شده پس بر پس نیست که جناب مخاطب ورود نهی را بر امر محمود معنای ندانند و از امور عجیبه مستبعده
و مستنکر امی انکار دان هذا الشئ عجاب و عجیب تر ایشنست که اینهم بگوش مخاطب نخورده که حسنات الابرار
سیئات المقربین چه هرگاه حسنات ابرار سیئات مقربین باشد پس حسنات در حق مقربین سیئات خواهد بود پس چگونه مخاطب تفوه بین
معنی کرده که ورود نهی بر امر محمود معنی ندارد و مخفی نماند که حضرت صوفی صافی در معرکة الآرا دروه
نهی را بر مباح هم مهتر میداند حیث قال دوم آنکه حسد بمعنی غبطه چون امر مباح است نهی از آن
و وعید بایستی تا کید شدید در ماده آن صحیح نباشد انتهی و انیقدر ساال مبارک نمی آرد که اگر ورود
بر مباح جائز نباشد مفهوم مکروه که از احکام خمسه است و غالبا در مسلم که داخل کتب درسیه است
بطلا اعاده آمده باشد تا به بیشتر و او امثال آن در احکام لغو و عبث محض بلکه خرافت تنها میگردد زیرا که
مکروه امر مباح است که ترکش اولیست از فعل آن و هرگاه ورود نهی بر امر مباح جائز نباشد مکروه

را او جودی نباشد دوم انکه تصریح صاحب مجمع البحرین بمدح غبطه یا استفاده ان از دیگر کتب نافی و منافی ورود
نهی بر بعض افراد ان نیست زیرا که تصریح صاحب مجمع البحرین بممدوحیت غبطه نه باعتبار جمیع افراد انست
بطور حکم کلی بلکه بنا بر ممدوحیت بعض افراد غبطه حکم بممدوحیت ان کرده و اغلب که شاهد این بیان بر
سائل خبیر و متفطن بصیر از عبارات سابقه واضح شده باشد زیرا که بنا بر حدیث نبوی که طیبی صاحب بنایه
نقل کرده اند غبطه مضر نمیباشد و متعلق ان نعمت است که از حسد بمعنی اراده زوال النعمت اخف باشد حالانکه
بنا بر عبارتیکه امام راغب نقل کرده غبطه در علم و امثال ان ممدوحست و همچنین از عبارات دیگر
که سابق منقول شده واضح است که تمنای نعم دینیه که این همین غبطه است ممدوح و محمود است پس
جمع درین هر دو بطوری توان کرد که محمول شود هم بر بعض افراد و مدح بر بعض اخر ولا تنافی و تناقض صریح لازم اید همچنین
با هم جمع درینها ممدوحیت غبطه که در مجمع البحرین و غیر ان مذکور است و ورود نهی بر ان در حدیث عین جواب ما نموده سوم
انکه حکم جناب مخاطب باینکه عبارت مجمع البیان دالست بر ممدوحیت غبطه بدلالت التزامیه مشعر از عدم تتبع بلکه عدم تامل
جناب است زیرا که عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود مصنفش بالذات تحقیق لفظ حسد است نزد مخاطب دالست
بالمطابقه بر ممدوحیت غبطه و الواقع کذلک حالانکه عبارت مجمع البحرین در حقیقت عبارت علامه طبرسی است که در
این دلالت موجود است چنانچه انفا منقول شد پس اصل این عبارت از علامه طبرسی است و در مجمع البحرین منقول شده
حیرتست که مخاطب عبارت مجمع البحرین را بر مدح غبطه دال بالمطابقه میگوید و عبارت مجمع البیان را دال بالالتزام حالانکه
این عبارت مجمع البحرین عبارت مجمع البیانست چنانچه در ان تصریح واقع شده پس در اصل دال بالمطابقه بر مدح عبارت
مجمع البیانست پس سر این تحقیق ناقص که جناب مخاطب عبارت مجمع البحرین را دال بالمطابقه گفته و عبارت
مجمع البیان را دال بالالتزام هرگز بر متتبع منکشف نمیشود که چیست و اگر مراد مخاطب از عبارت که انرا دال بالالتزام
بر مدح غبطه گفته بعض عبارت دیگر است که اشاره بان سابقا نموده پس محصل انچه جناب مخاطب از تصریح ممدوحیت
غبطه نقل کرده حیث قال و غبطه یعنی نعمتیکه دیگر انرا است بدون زوال این محمود است و حسد مذموم است انتهی کلامه
عبارت مذکور هرگز بر ممدوحیت غبطه بالتزام هم دلالت ندارد فضلا عن المطابقه زیرا که اصل عبارت اینست
و اما الغبطة فهی ان یرید مثل النعمة التی فیها الغیر فان لم یرد زوالها فلا یکره کونها له فهذا لیس بمذموم ولا
ممدوح زیرا که این عبارت صریح در نفی مذمومیت غبطه دلالت دارد و ان هم است از انکه ممدوح یا مباح باشد بلکه بنا بر
مسلمات که مباح باشد کما استوا طرفین عدم مذمومیت از شان انست و همچنین در عبارت دیگر هم اید بیان

معنای حسد و غبطه گفته و لهذا صار الحسد مذموما والغبطة غیر مذموم و منه و این بهم و لو بالدلالة التزامیه
دلالت بر مدح و حسن غبطه ندارد و بالفرض اگر عبارتی از عبارات مجمع البیان دلالت التزامیه بر مدح و حسن
غبطه داشته باشد لیکن ترک کردن تعرض بعبارت صریحه که دال بالمطابقت است و تعرض نمودن بدلالت التزامیه
سائر تشنیعاتی را که بحق آیة الله فی العالمین در ترک تعرض [illegible] تمسک بتفسیر [illegible] در رساله خود گفته
بر خود منطبق گردانیده و صدق آیه لقد ضل ضلالا مبینا بر خود بزبان خود بوضوح رسانیده
است قوله خصوصا وقتی که الخ اقول مردود است بچند وجه اول آنکه نفی حسن و قبح شرعی اشیا را باهل
حق نسبت نمودن چنانچه قولش نه شرعی بران دلالت واضح دارد کذب محض و افترای صرف است هرگز اهل حق
باین معنی قائل نیستند که حسن و قبح شرعی اشیا در شریعت ثابت نیست بلکه محض عقلی است و چسان قائل باین
باشند که آن عین انکار شریعت و ابطال دین است چه هرگاه برای اشیا در شرع حسنی و قبحی ثابت نباشد
پس معنایش اینست که حسن صلوة و زکوة و صیام و حج و صدق و احسان و بر و امتنان و امثال آن کائنا ما کان
بشرع ثابت نیست و همچنین سائر قبائح مثل زنا و شرب خمر و قتل نفوس محرمه و ایذای انبیا و خلق و غیر آن
قبحش در شرع غیر مبین است و این اعتقاد مذهب [illegible] ملاحده و صریح ابطال دین و اتباع مسالک
شیاطین است الحاصل غرض اهل حق آنست که حسن و قبح اشیا هم عقلی است و هم شرعی و نفی حسن و قبح
شرعی کسی از ایشان نکرده مگر آنکه در زعم و فهم مخاطب و شرکای او عبارات جا گرفته باشد که قول بحسن و
قبح عقلی مستلزم نفی حسن و قبح شرعیست دوم آنکه ذکر اهل اعتزال درینجا عبث محض است مگر آنکه
مشارکت ایشان را با محق درین اعتقاد موجب نقص و طعن اهل حق فهمیده باشد پس [illegible] بمشارکت
ایشان [illegible] باطله با حضرات اهل سنت در اعتقاد دیگر مسائل [illegible]
نمیگردد علاوه برین که حضرات اشاعره از غایت ادراک و شعور [illegible] بر عقول بنفی حسن و قبح عقلی که [illegible]
عقلیه و قبائح [illegible] بنا بر آن است با شرائع [illegible] و عدم لزوم تصدیق انبیا و ایمان بمعجزات
و عدم وجوب نظر و تدبر در آیات خالق کائنات و امثال آن لازم میاید جسارت کرده باشند لیکن
معاصرین قوم [illegible] مخافت شناعت این قول متنبه شده مدعی آنند که ایشان که از جمله حنفیه اند و اتباع
ماتریدیه میباشند قائل بحسن و قبح عقلی هستند چنانچه شاه سلامت الله در جواب [illegible]
قدس الله سره [illegible] باینکه [illegible] عقلی را با وجود عدم اعتقاد اشاعره بحسن و قبح عقلی [illegible]

انگاشت کل سرسبز انا دانست اما اولا پس کلام درینمقام دران حسن و قبح عقلی ست که کافهٔ عقلا ان
اعتقاد دارند و از قبیل حسن علم و قبح جهل یا حسن موافقت سلاطین ظالم و قبح مخالفت آن میشمارند
و در عقلی بودن حسن و قبح بمعنی مزبور احدی را با دیگری نزاعی و خلافی نیست و قبح قطعی ذکر و خصیصا این
چون موجب نقصان بنیان ایمان و منافر غرض دینویست و قبیح بودنش بمعنی مذکور است بنابر این نتوان
کرد پس تعرض عدم اعتقاد اشاعره درینمقام دلیل عدم تدبر مخاطب درینمقام است و اما ثانیا پس آنکه حسن
و قبح درینمقام باین معنی ست که محل خلاف اشاعره و ماتریدیه و معتزله و امامیه و کرامیه و براهمه است
پس میگویم که اگرچه اشاعره اعتقاد بحسن و قبح عقلی ندارند لیکن ماتریدیان که با حنفیان از ایشان مشهور اند
بوده اند با ذکر عدم اعتقاد اشاعره بیجا خود نیست الخ نمیدانم که حال این مخاطب بیخبر که قول بحسن
و قبح عقلی را قبیح شنیع میداند از حنفیت دست بر میدارد و حضرات حنفیه را بجمله اهل باطل و قائلین بخرافات
لاطائل می گرداند یا بهیئت ولا بهمت بر تکذیب شما همداستانی که حنفیان را قائل بحسن و قبح عقلی گفته اند
میگذارد و یا در میدان تفضیح و تقبیح خباثت شان میگذارد دوم آنکه از قول بحسن و قبح عقلی اشیا
هرگز لازم نمی آید که نهی شارع محمود دارد نگردد زیرا که چنانچه عقل حسن و قبح بعض اشیا ادراک میکند همچنان
حکم میکند که جائز است که بعض اشیاء محموده بنظر بعض عوارض ممنوع شود پس بنابرین اگر غبطه با وصف
حکم عقل بحسن آن بجهت بعض عوارض درینمقام ممنوع باشد شناعتی لازم نمی آید و نیز غرض قائلین
بحسن و قبح عقلی این است که بعض امور چنانست که عقل قطع نظر از ورود حکم شرع بقبح یا حسن آن میکند مثل
کذب ضار و صدق نافع نه آنکه حسن و قبح جمیع اشیا از عقل معلوم میشود و عقل در حکم همه اشیا مستقل
است قوله پس از شان کسی الخ اقول غبطه حضرات آل عبا علیهم التحیة والثنا ترک اولی بود و لهذا
بجهت آن بر حضرت آدم عتاب واقع شده و وجه عتاب بر آن اظهار مزید فضیلت و کرامت و شرف
آنحضرت بوده تا که همگنان بدانند که شرف و جلالت آنحضرات بمرتبه ایست که حضرت آدم هم بمرتبه ایشان نتوانند
رسید و معاتبات انبیا علیهم السلام در حقیقت برای تنبیه اعیانست نه برای استخفاف آنحضرات
عالیمقدار چنانچه جمعی از علمای اهل سنت هم باین معنی تصریح کرده اند شیخ عبد الله در کتاب عصمة الانبیا
گفته و ذکر فی الرسالة المکیة قال الجنید والنوری و غیرهما ان ما جری علی الانبیاء انما هی
علی ظواهرهم واسرارهم مستوفاة بمشاهدة الحق واستدلوا علی ذلک بقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما

٦٤٤

عزماً ولو افاد نفی الاعم الاخص تقدمهما العقود والنیات فما لا عقد فیه ولا نیة فلیس بفعل
وقد نفی الله عن ادم النیة والقصد بقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزماً قالوا ومعاتبة الحق لهم علیها
انما هی علی الاغتیاب لیعلموا عند اتیانهم المعاصی مواضع الاستغفار قوله بدین نسبت خواری الخ
اقول نسبت ذلت وخواری بقول جناب باری نهایت جسارت و بی ادبیست زیرا که اخراج حضرت
ادم از جنت و نزع لباس نه بر سبیل عقاب و استخفاف با آنحضرت بود معاذ بالله من تلک چنانکه
لفظ عقاب و اقتضاء محمول بر مبالغه و مجاز است نه واقعیت و حقیقت زیرا که صدور عقاب حقیقی بر انبیا
علیهم السلام غیر جائز است و اخراج از جنت و نزع لباس دلیل آن نیست که عقاب بر آنحضرت واقع
شد زیرا که عقوبت عبارتست از ضرر واصلی که واقع شود
بر سبیل استخفاف و اهانت و اخراج از جنت و نزع لباس از قبیل سلب لذات و منافع بود آنرا
عقاب حقیقی نتوان گفت با آنکه اگر این اخراج و نزع از ان قبیل بود که احتمال عقاب و غیر ان میداشت
باز هم بجهت دلالت دلائل بر حفظ انبیا علیهم السلام از استحقاق عقاب آنرا بر عقاب محمول نمیتوان کرد
چه جا که این امور احتمال عقاب هم ندارد جناب سید مرتضی جزاه الله عنا وعن سائر اهل الاسلام
خیر الجزاء وخصه بجزیل اللطف والنعماء در تبیین این مرام داد تحقیق داده کلامی بس متین گفته جواهر
زواهر ثبت بیاض صفحه لمزید النفع کلام شباب او برای تشحیذ خواطر اهل اسلام و احراق قلوب
طاعنین انبیا علیهم السلام مناسب افتاد قال رحمه الله فی تنزیه الانبیاء فان قیل فاذا لم یکن
من ادم علیه السلام علی قولکم معصیة فلم اخرج من الجنة علی سبیل العقوبة وسلب لباسه علی ما نطق به
الوحی ولولا ان الاخراج من الجنة وسلب اللباس علی سبیل الجزاء علی الذنب ما قال تعالی فوسوس لهما
الشیطان لیبدی لهما ما ووری عنهما من سوآتهما وقال تعالی فی موضع اخر فاخرجهما مما کانا فیه قلنا اما
الاخراج من الجنة فلم یکن عقاباً لان سلب اللذات والمنافع لیس بعقوبة وانما العقوبة هی الضرر
والالم الواقعان علی سبیل الاستخفاف والاهانة وکذلک نزع اللباس وابداء السوأة ولو کانت هذه الامور
مما یجوز ان یکون عقاباً ویجوز ان یکون غیره لصرفناها عن العقاب الی غیره بدلالة ان الانبیاء علیهم السلام لا یستحقون العقاب واذا
کان ذلک فیما یجوز ان یکون واقعاً علی سبیل العقوبة فهو اولی فیما لا یجوز ان یکون کذلک فان قیل فما وجه اخراجهما ان لم یکن عقوبة قلنا لا یمتنع ان یکون الله تعالی
علم ان المصلحة تقتضی تبقیة ادم فی الجنة وتکلیفه فیها متی لم یتناول من الشجرة فمتی تناول منها تغیرت الحال فی المصلحة وصار

اخراجهما وتكليفه في دار غيرها هو المصلحة وكذلك القول في سلب اللباس حتى يكون عند التناول من الشجرة هو المصلحة كما كانت المصلحة في تبقية قبل ذلك وانما وصف ابليس بانه مخرج لهما من الجنة من حيث وسوس اليهما وزين عندهما الفعل الذي يكون عنده الاخراج من الجنة وان لم يكن على سبيل الجزاء عليه لكنه يتعلق به تعلق الشرط في المصلحة وكذلك وصفه له بانه مسبب لسوآتهما من حيث اغواهما فبناء على ما سبق في قوله لله تعالى ان الليس نزع منه عنهما ولابد لمن ذهب بان معصية ادم عليه السلام صغيرة لا يستحق بها العقاب من مثل هذا التاويل كيف يجوز ان يعاقب الله تعالى نبيه بالاخراج من الجنة وغيره من العقاب والعقاب لابد ان يكون مقرونا بالاستخفاف والاهانة وكيف يكون من نبي الله في حقه غاية التعظيم والتبجيل مستحقا منه تعالى الاستخفاف والاهانة واي نفس تسكن الى مستخف بعد زمان من نبي سكت وما يجري مثل ذلك على الانبياء عليهم السلام الا من لا يعرف حقوقهم ولا يعلم ما يقتضيه منازلهم والحمد لله على التوفيق انتهى واگر سبیل بلاغت توانا ببنای علم الهدی مقبول محتاج مخدوم الفحول نافذ با جاریه اقطع زبان قیل وقال و استیصال شبهات کلیه اهل ضلال تصدیق تحقیق بنای علم الهدی از زبان اکابر محققین قوم نقل کنم و بر بعض از افاضل الیقان که رکن عقاید و شعار دینیه مضبوط کرده اند نشان دهم عبد الوهاب شعرانی که مسند مخاطب و رانی ست در یواقیت و جواهر سفیر بیاید اعلموا ان ادم علیه الصلوة والسلام هو ١٤٤٧
اول فاتح لباب التوبة حين وقع على يديه ما وقع من اكل الشجرة بعد النهي عنها فكانت معصية صورية ليعلم بنيه كيف يفعلون اذا وقعوا في النهي لانه عليه السلام هو فاتح المعصية ولو لم يقع ذلك على يديه لوقع على يدي غيره وقد قال الشيخ محيي الدين في الباب التاسع والثلثين من الفتوحات كانت معصية ادم عليه السلام من عين منة الله على الانبياء عليهم السلام وانهم لا ينقلون قط من حال الا الى اعلى منها فان الله اجتباهم واصطفاهم بسابق العناية فلا يمكر الحق تعالى بهم ابدا قال ومن هنا يعلم ان هبوط ادم وحوا الى الارض لم يكن عقوبة لهما وانما كان عقوبة لابليس وحده فان ادم عليه السلام اهبط يصدق الوعد السابق بان يكون خليفة في الارض من بعد ما تاب الله عليه واجتباه لا و ما تلقى الكلمات من ربه بالاعتراف فكان اعترافه عليه السلام في مقابلة قول ابليس انا خير منه فعلمنا الحق تعالى مقام الاعتراف عند الله تعالى وما ينتجه من السعادة لنتخذ ذلك طريقا اذا اخطانا فكان ما وقع من ادم كالتعليم لبنيه اذا وقعوا في مخالفة كيف خلاصهم وتنقلهم منها كما فرحنا بما ناس فعرفنا الحق تعالى بدعوة الخبرية ان كل من اتبعه من هذه الدعوة طرد عن حضرة الله تعالى ولعن رحيم

لتصدران نقول نحن خیر من فلان فلذلک کان هبوط ابلیس الی الارض عقوبة له دون آدم فما اهبط ابلیس الی الارض الا لاکتساب الاوزار بخلاف آدم فانه اهبط للخلافة فی الارض ولکن الله تعالی ستر بها فان جمیع حسنات بنیه فی صحائفه ولیس علیه من اوزارهم شیٴ انتهی ازین بیان بکمال وضوح وظهور ثابت گردید که معصیت حضرت آدم علیه السلام محض معصیت صوریه بوده نه معصیت واقعیه وهبوط آنحضرت از جنت بسوی زمین عقوبت وذلت وخواری نبوده چنانچه مخاطب اندیشیده بلکه برای حصول درجه رفیعه خلافت ومرتبه عظمی امامت وترقی مدارج دین وعروج بر معارج فضل مبین این هبوط واقع شده ونیز محققین ایشان میگویند که سیاه شدن جسد حضرت آدم بعد اکل شجره که در احادیث مروی گردیده دلیل آن نیست که معصیت در آنحضرت نقصانی پیدا کرد بلکه این سیاهی دلیل شرف وسیادت آنحضرت ست چنانچه عبارت یواقیت شعرانی متضمن این معنی سابقا منقول شده وباز نقل کرده میشود شعرانی در یواقیت گفته فان قلت قد ورد ان آدم علیه السلام لما اکل من الشجرة اسود جسده وقد یتبادر الی الاذهان ان ذلک یؤذن بان آدم صارت فیه المعصیة نقصانا فالجواب ان اسوداد بدنه علامة علی نقص بل هو علامة علی حصول سیادته کما ذکره الشیخ فی الباب الثانی والسبعین فی الکلام علی حدیث نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی آدم قال وکذلک اسوداد جسد آدم علیه السلام لما اکل من الشجرة یدل علی سیادته لان ذلک اورثه الاجتباء والاصطفاء ولولا اکله من الشجرة ما ظهرت سیادته وکذلک الحجر الاسود لما خرج من الجنة وهو ابیض فلابد من اثر یظهر علیه یعرف به سیادته فی دار الدنیا اذا رجع الی الجنة یتمیز به عن اقرانه ویظهر به علیه خلعة التقریب الالهی فی جعله یمین الله فی الارض ولم یکن من الالوان ما یدل علی السیادة الا اللون الاسود فکساه الله تعالی لون السواد اعلاما لنا بانه صاحب سیادة بخروجه من الجنة الی الدنیا قلت ولعل من هذا القبیل جعل ستر الکعبة اسود وکذلک خلفاء بنی العباس وغیرهم ولعل ذلک هو سر لبسة العمامة السوداء یوم فتح مکة اظهارا للسیادة علی الخلق من

باب التحدث بالنعمة پس چیر الم که هرگاه محققین اهلسنت اخراج حضرت آدم را
از جنت بلکه سیاه شدن جسم آنجناب بعد اکل شجره بر ترقی مدارج اجتبا حمل کنند و دلیل شرف و سیادت آنحضرت دانند
چنان مخاطب کمر را بر توهین و تعجیز حضرت آدم حسب سعه نسبت ذلت و خواری بآنحضرت علیه السلام نیز مینماید و
ابد اسوات و اخراج آنحضرت را از جنت بر محل استخفاف و استهانت حمل میفرماید و مخفی نماند اولیا مخاطب را نمیرسد
که حمل اخراج حضرت آدم از جنت و نزع لباس آنحضرت را بر ذلت و خواری بر محض الزام حمل
نمایند زیرا که اخراج حضرت آدم از جنت و نزع لباس آنجناب بنص قرآن ثابت است و اهلسنت هم بدیگر
تصدیق آنند پس مخاطب که انمیضیر را محمول بر ذلت و خواری میکند ضرور تصدیق بآن هم کرده باشد ؛
قال الفاضل المحقق النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل
رابعا آنکه از تتبع کتب و روایات قدماء امامیه که شیخ صدوق از خرمنهای شان خوشه چین
است و مستقر از تصانیف او و مطالعه نور الثقلین چنان بوضوح می انجامد که چون آدم
و حوا علیهما السلام مراتب فخیمه حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند و ندای الهی در رسید که از اراده
زوال این مدارج عظیمه و آرزوی آن برای نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من
مبتلا خواهند شد و از ظالمان و ستمگاران محسوب خواهند گشت پرسیدند که خدایا ظالمان
کیستند حکم شد که ظالمان القوم اند که دعوی منزلت ائمه هدی بغیر حق نمایند عرض کردند
که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بما نمودی امیدواریم که
عقوبت ظالمان در دوزخ به بینیم پس دوزخ بحکم الهی الوف عذابها
و صنوف عقابها بایشان ظاهر نمود و تمامی حالات ظالمین و
غاصبین را بایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و مدعیین
مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در درک اسفل اند کلما ارادوا
ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و کلما نضجت جلودهم بدلنا
سواها لیذوقوا العذاب الکون ای آدم و حوا بعد این همه معرفت و
اطلاع عجیب اگر نه آرزوی زوال نعمت از ائمه خواهید کرد از جوار خود دور
خواهم افگند و بکمال رسوائی و ذلت بحال شما خواهد رسید با این همه که شنیدید

استقصاء الافحام ص ۶۴۶

هر دو بزرگ بر مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول و منکوب گردیدند و از احادیث بدیهیات ست که آن ظالمین که دخول آدم و حوا بعد اقدام حسد درمیانه شان و محشور شدن بمعیت آنها بحکم آفریدگار جهان لسعنی ایاکما ان تنظرا الیهم بعین الحسد و تمتینا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی فتدخلا ن بذلک فی نهیی و عصیانی فتکونا من الظالمین ضرور بود کسانی بوده اند که حسد بعضی مطلق از انها صدور یافته نه کسانیکه فقط بر تمنی قناعت کردند پس این قسم احادیث در ثبوت انچه گفتیم و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و تفوهات جالبسی مورد لوم حرفی از ان بر زبان نمی آورم بنص قطعی حوالہ بود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل الجمیل

درین وجه رابع افاده فرموده منقوض ست بچند وجه اول انکه این کلام در کمال ظهور بیدا در نهایت وضوح هویدا است که انچه درین عبارت بزیادت ادخال بعض الفاظ از پیش خود ذکر کرده درچند تا احادیث اهل حق وارد گردیده حالانکه اصل این مضمون جز در یک حدیث که از ابن بابویه در معانی الاخبار روایت کرده و خلاصه اش که کابلی و دهلوی ذکر کرده اند در حدیثی بنظر نرسیده پس جناب مخاطب یا ورود این مضمون در روایات متعدده ثابت فرمایند یا اعتراف به بطلان ادعای خود نمایند دوم انکه انچه گفته از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه الخ اگر مراد ازین قدما همان روایت اند که شیخ صدوق از ایشان در معانی الاخبار روایت این حدیث کرده پس روایت شان همان روایت شیخ ابن بابویه است و اگر غرض آنست که سوای آن کسان که شیخ صدوق باسناد شان این حدیث در معانی الاخبار آورده دیگر قدمای اهل حق در کتب خویش این روایت ایراد کرده اند پس این معنی محتاج ست باثبات و تصحیح نقل سوم انکه ازین حدیث که شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده و در نور الثقلین هم ازان نقل کرده هرگز ثابت نمیشود که العیاذ بالله حضرت آدم علیه السلام داخل آن ظالمین گردید که حقتعالی تفسیر آن بحد عین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و عذاب و وبال آنها را بملاحظه حضرت آدم در آورده و اگر ایشان در تفسیر ظالمین

بنوعی خاص و بیان ذم و عیب ظالمین استدلال کرده شود باینطور که چون دخول حضرت آدم در ظالمین
ثابت شده پس همین صفات ظالمین برای آنحضرت ثابت گردد و لازم آید که حضرات اهلسنت هم
قائل شوند باینکه العیاذ بالله جمیع معائب و مثالب ظالمین که در قرآن و حدیث ثابت شده برای
حضرت آدم ع ثابت ست زیرا که بودن آنحضرت از ظالمین از قرآن ثابت ست شیخ عبد الله
در عصمة الانبیا گفته و لا دلیل لهم ایضا فی قوله تعالی انی لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم
بان یکون الظالم المستثنی ایضا من جملتهم علی ما هو اصل الاستثناء و الظالم ملعون
فی کلام صاحب الشرع الا لعنة الله علی الظالمین و لا یلعن فی الشرع الا الکافر
لان الظالم لیس فی جمیع المواضع مطمحو لا علی الکافر انتهی قوله و از جلای بدیهیات
ست الخ اقول اولا اگر مراد از ظالمین درین قول همان ظالمان اند که حقتعالی بیان حال ایشان فرموده
پس لا نسلم که حضرت آدم علیه السلام داخل اینها باشد زیرا که بنابرین مراد از حسد در قول حق تعالی و ایاکما
ان تنظر الیهم بعین الحسد حسد مذموم و اراده زوال نعمت اینها خواهد بود و چون وقوع چنین حسد از حضرت آدم ع
ثابت نباشد درین ظالمین هم داخل نباشد و اگر مراد ازین ظالمین اینها نیستند پس خود جای اعتراض
نیست بالجمله از اجلای بدیهیات ست که دخول حضرت آدم ع درین ظالمین وقتی ثابت خواهد شد
که العیاذ بالله آنحضرت ادعای منزلت این بزرگان بغیر حق فرماید و چون این معنی هرگز ثابت نشده
و نخواهد شد ادعای دخول آنحضرت درینها که از مخاطب سرزده نمی توان گفت که دلیل بر چه چیز ست
مگر اینکه میگوییم که دلیل نهایت حسن اسلام و کمال تعظیم انبیا علیهم السلام ست و اگر بگوید که ثبوت ادعای حضرت
آدم علیه السلام منازل آنحضرات را از حسد ثابت میشود پس اولا این دور صریحست که اثبات حسد بادعای دخول
میکند و اثبات دخول بحسد مینماید و ثانیا اینکه از حسد که معنی آن اراده زوال نعمت و خواهش آن برای
خود ست بمحض اراده زوال نعمت ادعای این مراتب لازم نمی آید اما علی الثانی
فظاهر و اما علی الاول پس باین وجه که امید حصول امری دیگرست و ادعای حصول آن
امر آخر و بینهما بون بعید و مخفی نماند که این حدیث معانی الاخبار که مخاطب محصل آن
در عبارت خود ذکر کرده و بمصنفات شیخ صدوق و نور الثقلین حواله کرده همان حدیث ست
که خواجه کابلی پارهٔ از آن را بعد حدیث عیون نقل کرده بود و جمله مشتمله منزلتهم را

دران آورده وخبا بآیة الله فی العالمین ازان استدلال بر حمل حسد بر غبطه نموده وخول حضرت
آدم را درین قسم ظالمین که حقتعالی بیان حال شان در جواب سوال حضرت آدم علیه السلام نموده
ودرجات ایشان را در درکات جهنم بملاحظه در آورده از بخدیث ثابت ساختن موجب توجه اشکالات عظیم
بر اهلسنت هم بوده کما اشیر نا لهذا کابلی از تفوه بان هم در کشیده تعرض بان خلاف مصلحت دیده
والاحسان این طعن عظیم و الزام فخیم را که بمرتبه بالاتر از ثبوت حسد حضرت آدم است ذکر نمیکرد و
استخراج و استنباط آن نموده بر خود می بالسید لیکن چون و چون ان بمرتبه قصوی در رکاکت
باوصف انکه بسیاری از اعتراضات رکیکه جبارت می نماید ترک تعرض بان افتاده اشتغال
حرفے ازان بر زبان نیاورده ولطیف تر آنست که مخاطب هم پس استدلال بر حمل
بر حسد مذموم ازین حدیث در سر کرده وآنرا از اجلای بدیهیات در مقصود خویش انگارد
لیکن تتمه این حدیث مثل صدر آن بغایت وضوح تائید حمل حسد بر غبطه میکند و واضح
میسازد که از حضرت آدم محض تمنی منازل این حضرات واقع شده زیراکه در آخر این حدیث
مذکور است فلما اراد الله عز وجل ان یتوب علیهما جاءهما جبرئیل علیه السلام فقال
لهما انکما ظلمتما انفسکما بتمنی منزلة من فضل علیکما الخبر ظاهر است که اگر حضرت آدم
تمنی سلب منازل آنحضرات واقع میشد جبرئیل علیه السلام در مقام که مقام بیان بود ذکر آن
مینمود و چون بر محض ذکر صدور تمنی منزلت حضرات معصومین علیهم السلام ازان حضرت اکتفا کرده واضح شد که
سلب آن از ایشان واقع نشده پس انیقسم تقریرات و تبویه آنچه گفتیم و دفع الزام انیقوم و ابطال تقریرات ایشان و ناصبیه
مورد لوم که حرفی ازان بر زبان قلم آورده هم نص قطعی گردید و قطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

قال الفاضل المتوهم النبیل هداه الله تعالی

شکوه دیگر انکه دران اوان که حضرت آدم و حوا در پی حسد و دشمنی عترت سید انبیا بوده
نه از وجود شهادت آنحضرات عینی و اثرے بود و نه از آلات و طرق جنگ و جدال و قتل
و قتال اطلاعی و خبرے درنه این هر دو بزرگ بر اصول موضوعه شیعه که تا کی ذکر ان به بیان آید از
شیخین و ذی النورین که بدون استعمال سیوف و نصال حق شیر خدا را بر غم طایفه
پایمال کردند با فراتری سهنادند معهذا اسامی ستبرکه ائمه از لوح ایزدی بر ساق عرش

ما ثبوت نبود تا هر چند آدم علیه السلام دست و پا زدند لیکن دستش بران نرسید لیس
گفتن اینکه آدمی تا مقتضای حسد کار میکند آنهم سخن شوخ و افتضاح است اقول
مستعینا بلطف الرب الجلیل معلوم نیست که شکر اول چه
بوده که این شکر را تالی آن قرار داده و آنرا شکر دیگر نامیده ظاهرا نسبت شکر بحضرت آدم که
علمای او کرده اند یک شکر فرض کرده باشند و شکر دیگر اینجا بجا آورده کمال عجب
که مهملات و خرافات بلکه کفریات بر زبان میرانند و بران شکر و سپاس بجا آرد و هر فقره
هرزه که بنسبت حضرت آدم بر زبان آورده موجب کمال تحیر گردیده که آیا دست از اعتقاد
آن حضرت برداشته که الفاظ استهزا و سخریه در حق جنابش بر زبان می آرد
با وصف اعتقاد به نبوت توهین و تهجین شان آنحضرت جائز می
انگارد و ما سابقا از کتب [illegible] و زبانی اینها میشنیدیم که اهل سنت ادعای تصدیق رسل دارند
تعظیم ایشان را واجب می انگارند لیکن از افادات مخاطب مثل بعضی از اسلاف او چنان کل کرد که اینهم
و علاقه اتباع اهل البیت علیهم السلام طرفی از واقعیت ندارد و بالجمله نسبت دست و پا زدن بحضرت آدم
هرگز در روایتی از روایات اهل حق وارد نگشته پس تفوه بآن سبیلی از الزام ندارد جز آنکه محمول بر
تکذیب و تصدیق کرده آید و در یجا هم مثل ما سبق که مخاطب بمقصود جناب آیة الله
فی العالمین پی نبرده زبان گوهر فشان را بتهجین کشوده حالانکه غرض جناب
آیة الله فی العالمین ازین قول که الفنا حسد [illegible] و اینکه بمقتضای بشریت عارض شود
مادامیکه [illegible] لسانی و حسب زبانی جناب شاه عبد العزیز است که در تحفه
[illegible] افاده فرموده اند که حالا در مضمون این دو خبر عاقل را تامل
[illegible] صحیح است زیرا که حسد مطلقا از مذمومات و قبائح است
اجماع جمیع اهل ملل و نحل خصوصا حسد اکابر و خیار عباد الله که کبیره ایست از عمده کبائر
و این همه را نسبت بحضرت آدم میکنند [illegible] بعد از تقیید و تاکید تمام از جناب کبریای
الهی پس در مذهب اهل سنت در آدم و ابلیس فرقی نیست انچه ابلیس با آدم کرد آدم با اولاد
[illegible] بعمل آورد بلکه کار آدم بدتر از کار ابلیس شد الی آخر الهذیان

چه از این عبارت ظاهرست که جناب شما بمقتضای حب مطلق حسد را از مذمومات و قبائح مجمع علیها و در باره جناب امیر عمده کبائر قرار
داده اند و این حسد را مثل حسد شیطان که با حضرت آدم بعمل آورده و بمقتضای آن کار بند شده پنداشته اند پس جناب
آیة الله فی العالمین باین عبارت موجزه ابطال این خرافات طویله فرموده اند تقریرش بر سبیل اجمال آنکه حسد مطلقا
از مذمومات و قبائح نیست بلکه آنچه بمقتضای بشری عارض میشود و آدمی بمقتضای آن کار بند نمیشود یعنی سعی در زاله
نعمت محسود نمیکند و فعلی و قولی که ناجایز باشد از و صادر نمیگردد و هرگز بران مواخذه نمیشود و نه آن از قبائح است زیرا که از خطرات
نفس است و حصول آن بخطرات مواخذه نمیشود چنانچه سید علیخان مدنی در شرح صحیفه سجادیه در شرح دعای استعاذه از مکارم
و ذمائم اخلاق میفرماید قال بعضهم ان الحسد مما یتقاضاه الطبع و تهواه النفس الامارة بالسوء لکن ایمانه او
المراعلیه ... مقتضاه و الی ذلک اشار علیه السلام بقوله و غلبة الحسد فاحمد الله لذلک بلسانک
و جوارحک و اعمالک الاختیاریة لتنجو من الاثم و ایضا جاهد نفسک و اکره لها حبها زوال النعمة
عن وجل من عباده فاذا قویت هذه الکراهیة الناشئة من باعث الدین بحیث توازی النفرة الذی اقتضاه
الطبع اندفع عنک الاثم اذ لم تواخذ بما جبلت علیه طبعا انما تواخذ بما فعلته کسبا و علامة هذه
۴۵۱ ان تکون بحیث لو قدرت علی منعه فی ادامة نعمته او زیادتها لم تقعد عنها مع کراهتک لها فاذا کنت
علی هذا لم یکن علیک حرج مما یتقاضاه الطبع و تهواه نفسک الامارة و فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته
اعلم ان النعمة القائمة بقلب الحاسد المسماة بحسد داخل فی وسعه فکیف یعاقب علیه انما الذی فی
امران احدهما ... کونه راضیا بتلک النفرة و القدح فیه و القصد الی
وجه انشاء المحنة الیه فهذا هو الداخل تحت التکلیف و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری
گفته انما یذم اذا عمل بمقتضی ذلک من تصمیم او قول او فعل و ینبغی لمن خطر
ما وضع فی طبعه من الهنیا و در کنز العمال مذکور است کل بنی آدم
... افضل من بعض لا یضرها حسد ما لم یتکلم باللسان او
... اگر حضرت ... واقع میشود حسد که از قبیل
مجمع ... کبائر و تمثیل آن بحسد شیطان ...
... نرسیده که محل اعترا...
... کرده ...

پس محصل این کلام نفی فضیلت عداوت باشد و بر ظاهر که نفی امکان با نفی فضیلت منافات ندارد و آنچه که حضرت صوفی صاحب منافی در [illegible]

بجواب این کلام [illegible] دیگر [illegible] تحریر فرموده اند [illegible] حسد را که به مقتضای بشریت عارض شود

با آنکه آدمی به مقتضای [illegible] انکار نکند گنهکار [illegible] فنظر الیهم [illegible] به اغوای شیطان و [illegible]

فنظر الیهم بعین [illegible] الا ذلک کار کرد آدم و حوا به مقتضای حسد به مقام انکار [illegible] به مقتضای حسد در [illegible] تمام [illegible]

آدم [illegible] کرام را خود [illegible] ثابت و متحقق و ازاله [illegible] و اعطا آن آدم و حوا

یا [illegible] مقتضای [illegible] واعطا مقتضای حسد [illegible] اعتراض [illegible] به مقتضای [illegible] که از آنچه

لازم گشت لازم آمد که آدم و حوا گنهگار گردیدند و به مقتضای حسد کار کرده ذلت و خواری کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار

ان [illegible] النبی [illegible] افاد این کلام حضرت صوفی مخدوش است بچند وجه اول آنکه یا وصف [illegible] ولا [illegible] کمال

تحریر در فهم [illegible] دقایق و ذهن [illegible] فلک رساله [illegible] دقیقه [illegible] سودا کلام

وانزل [illegible] مقام [illegible] استغراب [illegible] زیرا که مراد آنجناب از مقتضای حسد است که فعل یا قوه [illegible]

گردید چنانچه در توضیح کلام [illegible] بیان کردم [illegible] منزلت [illegible] مقتضای حسد [illegible]

ما جرا [illegible] دوم آنچه فرموده [illegible] عبث محض [illegible] مقتضا

داده که این افاده در دفع آن [illegible] سوم آنچه فرموده [illegible] اعتراض [illegible]

[illegible] از حضرت آدم علیه السلام [illegible] مقتضای حسد یعنی [illegible] ایقاع فعلی یا

[illegible] به مقتضا کفی الله المومنین القتال با فاده [illegible] بالکمال [illegible]

[illegible] که حضرت آدم علیه السلام حسد [illegible] واقع نشده و [illegible]

از آنجناب صادر شده نه آنکه حضرت آدم علیه السلام [illegible]

[illegible] اعتراض [illegible] لازم آید که آدم و حوا [illegible] کرده بودند

و ذلت و خواری کشیدند

آمنوا بالله ولی التوفیق و [illegible]

١٢ [illegible]